UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228849
UNIVERSAL
LIBRARY

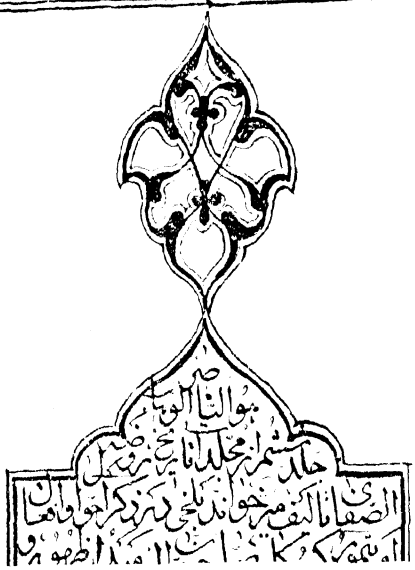

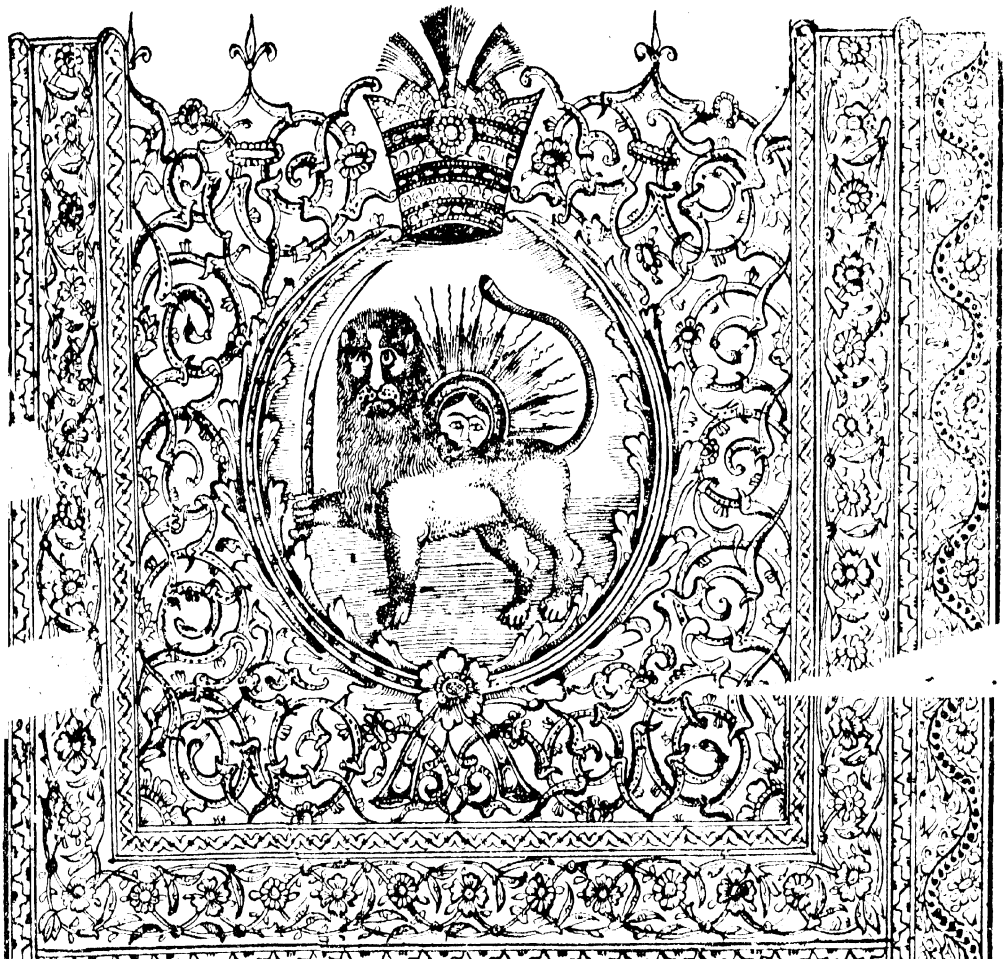

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بیقیاس نثار بارگاه پادشاهیکه سرادق عظمت او برتر از کون و مکانست و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمان

شعر کل ما یرتقی الیه بوهم من جلال و رفعت و سنا فالذی بدع البیت اعلی منه سبحان مبدع الاشیا نیابی تو چه حمد و شکر خدای درون سراپرده غیب جای ما ملک الملکیکه اساطین سلاطین با سر رقیت و عبودیت در حضرت ذوالجلالش بر زمین مسکنت نهند منشور اشیا و اقتدارشان بنشان عنوان انی آتیکم سلطان مبین موشح نکرده و واهب المواهبیکه خاقین حشمت آئین تا پیشانی خضوع و خشوع بر ساحت عزت لایزالیش نمالند در زمره متمکنان مکانت و لقد مکناکم فی الارض منظم نشوند **بیت** پادشاهیکه پادشاهانرا پادشاهی فیض نعمت اوست سرفرازان و تاجداران را کردن جان بطوق خدمت اوست و صلوات و سلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی دین اسلام که لوای دولت او بر صدر آدم و من دونه تحت لوای مظرزاست و رایت نصرت آیت بر نسیج مسرت معلم و الی منصب کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین متمکن مسند لتکونن من المنذرین بلسان عربی مبین نص موثقش محراز فرقان و لکن رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالتش اطراز آئینه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ماه مجالس حشرام آفتاب سپهر احتشام مشوا بنی مره اسپهسالار مقتدای فرقه اصفیا صدر نشین بارگاه اصطفا ابوالقاسم حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم **بیت** ایصدر نشین هر دو عالم محراب نعین و آسمان هم الی گیتست و نام تو مؤید بوالقاسم و احمد و محمد و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر روان آل اطهار امجاد و اصحاب اخیار او تادا و بادگه میادین دین آشیر عرین و شهسوستان ملت راصه حصین بوده **اما بعد** چون رای عالم آرای ملازمان خداوندگاری مملکت پناه بنظر لطف و رحمت الهی صاحب نفس قدسیه مالک ازمه ریاست انسیه میشه قواعد رافت و احسان بگوکه مبانی استحکام رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت سلطانی آل بلطف و امید وار و از عنف و هراسان هر بد و نیک نظام الشریعة و الدین و الدنیا امیر علیشیر بک الله تعالی علو شانه

وسموسا بقه تقضی ان شد که بنده اکثرین بی تشیب شاپه تکلفات بخلاف پیشه و متر سلان و بی ملاحظه سعادت و نحوست ساعت و زمان مجذا
از اتمام دفتر خامس در تحریر مجلد سادس که مشتمل بر وقضایای ایام دولت حضرت صاحبقرانی امیر تیمور کورکانی و اکثر اولاد و نامدارش انار الله
تمام مشکین رقم کر اطاعت بر میان بسته و در آن مرحلیل الشان خوض کرده **کفتار در نسب همایون حضرت**
صاحبقران ستان فاض الله علیه و شایب الغفران سلطان کامیاب و کامران قطب الدین امیر تیمور
کورکان بن امیر تراغای نویان بن امیر توکل نویان بن امیر المنکیر نویان بن امیر ایجل نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغان جین بن امیر قاجولی
نویان بن بوقمنای خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان و تومنس بن بوقوخان بن بوجنبر خان بن ال انقوا بعضی از حالات ال انقوا در دفتر خامس
نوشت و شعبه حضرت صاحبقران کامکار از جداد چنگیز خان و فرزندان تومنای خان بن بایسنقر خان جدا میشود و از جلا و لادش قبل خان چهارم پدر
چنگیز خان و قاجولی نویان بن ادرشن ششم پدر حضرت صاحبقران بود و امیر قاجولی اصل قبیله برلاس است و در آن مان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه
تمای خان رزانی داشت طایفه از امرای معتبر را ملازم او کردانید و منصب امیر الامرائی جغتای خانرا بامیر قزاجار مقرر داشت و قزاجار
صاحبقرانیت و خدمتش مدارای مملکت و استمالت لشکری و رعیت پروری بنوعی قیام نمود که خاص و عام زبان باستحسان و تحسین
در قواعد بم کشور کشائی بر نهجی قیام و اقدام فرمود که مزیدی بر آن متصور نبود آثار جرأت و جلادت و انوار شهامت و عاطفت قراچار نویان
بر عالمیان روشن بست و بعد از وفات جغتای خان امیر قزاغان چغتای دالوس و صاحب احتشام بود و در ایام قراچار نویان شهرستان حیات را از والی
روح پرداخت و چون قراچار نویان رخت بمنزل دیگر کشید و سپهر ناسازگار آنچه مقتضای طبعش بود بظهور حوادث ایام ولیالی در قلمرو جغتای
خان مترادف و متوالی گشت و میان اولاد جغتای ممثابه مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و بواسطه کثرت فتنه و آشوب
فرزندان قزاجار نویان بجوالی قبته الخضرا کش که آنرا شهر سبز نیز گویند آمده رحل اقامت انداختند و اولاد اخفاء امیر قراچار نویان نسلا بعد نسل و بطنا
بعد بطن متصدی امر حکومت آن دیار میشدند و هر پادشاهی که در ولایت ماوراء النهر رایت شوکت و حشمت برمی افراشت حکومت آن
خاندان ستوده آئین مسلم و مقرر میداشت در شهور ربیع الآخر سنه ۷۳۳ سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و در شب سه شنبه بیست و پنجم
مذکور مولای شیخان ایل که مبدأ دور سالها منوط است امیر تیمور کورکان در ظاهر قبته الخضرا دلکش کش بطالعی که مشتری استعاد و سعادت از آن کند و زهره
نوای خنیاگری آن سازد جهانرا بنور حضور خویش مزین و منور گردانید از ناصیه میمونش علامات جهان گیری ظاهر و از جبهه همایونش امارت عالم ستانی باهر
و چون دوران صناع گذرانیده مسند اشراف و مبادی مشد و تمیز رسید خاطر خطیرش از بدایت دسالگی بصید و طرد و تاخت و تاز انداختن و شکار میمود تا آنرا نکه
بر اکثر مورد ربع مسکون مالک شد **ذکر سلطنت غازان سلطان خان بن ایسوراغلان و مخالفت امیر قزغن با و**
آنچه میان ایشان واقع شد در شهور سنه ۶۹۳ غازان سلطان دالوس جغتای خان که از اولاد او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت و او پادشاهی
بود بغایت متکبر و متجبر و سفاک و بی باک بر استیصال خاندانهای قدیم و استهلاک امرا و اجب التعظیم شره تمام داشت بکنایه اندک عقوبت بسیار فرمودی
و رود خشم کرشمه دیر بسر رضا آمدی از امرا الوس هر کسی را که بقورلتای طلبیدی رخانه رسم وصیت بجای آورده متوجه اردوی او شدی ارکان دولت
آفتاب سلطنت او را بدعای شب و نماز سحرگاه از بارگاه حضرت احدیت مسئلت مینمودند و چون نوبت سیاست به امیر قزغن که بوفور عقل و کیاست و کمال
جلادت و شجاعت از اشال و اقران ممتاز داشت رسید او را بدست طلب فرمود و خدمتش بر مکنون ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سرداران
سپاه کرد که اگر ما چنین ستی بکنیم این ظالم ستمکار همه را از پای بر آورده یک تن از ما زنده نگذارد و اکثر امرا او را در مخالفت غازان سلطان با خود متفق ساخته و رسالی
سرای سپاهی متکاثر آراسته گردانیدند و دانشمندان غلاز از نسل او کتای قاآن نیز از بی برداشته غزیمت مخاربه تصمیم او و غازان سلطان خان حادثه که متوقع
و متصور او بود اطلاع یافته با لشکر فراوان در حرکت آمد و از مهلقه گذشت بدشت قریه دره زنگی در شهور سنه ۶۹۴ هر دو فریق با یکدیگر ملاقات فرمود
و در اثنای جدال و قتال از اصابت عین الکمال تیری بچشم امیر قزغن رسیده و از قوت پیکان نور افزایش عاطل مانده عنان تافت و غازان سلطان خان
بطرف قرشی رفت و در آن هنگام از فرط سرما اکثر چارپایان او در عرصه تلف آمد و امیر قزغن از ضعف دشمن آگاه شده بار دیگر با میدفتح و
سپاهی قیامت اثر جمع آورد و در ایات نصرت آیات بر افراشته روی همت بدفع اعدا نهاد و غازان سلطان خان نیز متوجه او شد و بعد از تلاقی در شت
و کاش و کوشش جانبین با [illegible] کشته شد امیر قزغن فرمود که چون قمران از میان برخواست لشکریان در عقب گریختگان روند و نیز دستان غارت

وتاراج کوتاه کنند و متعلقان غزان سلطانزا این کردند و حلیلهٔ او را که تمش خاتون میکفته در حبالهٔ نکاح آورد بعضی از مورخان گفته اند بعد از فتح میبد امیر قزغن دانشمند چاغلانزا بر سیرخانی نشاند و علمای تقدیر حرکات و سکنات دانشمند چه بگذشت امیر قزغن او را شربت فنا چشانید پیان قلی بن سوخدبن وارازاخان و جغتای خان اسم پادشاهی داد و معظم وقایع او یکی آنکه خدمتش مدفع ملک مظفر الدین کرت لشکر کشیده مدت چهل روز بیرات را محاصره نمود و آخر میان ایشان مصالحت واقع شد امیر قزغن بحجاب ماوراء النهر معاودت نمود چنانچه تفصیل این حکایت در مجلد رابع مسطور گردید و دیگر آنکه پسر امیر قزغن بحجاب امیرزاده عبد الله لشکر بحجاب خوارزم برده آن ولایت را در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده امیر قزغن به مستان و رسالی سرای بسر برده و در بهار مرغزار قراقور را بوجود خویش و زینت ادمی و تابستان و فصل سرما در شهر موک توطن نمود و اکثر اوقات بشکار و جانوران پراندن اشتغال فرمودی و در اثنای این حالات قتلغ تیمور نامی که خواهر خاتون امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را بحکومت ایل بورلدای سرفراز گرداند امیر قزغن جهت ملاحظهٔ مصالح این صورت موقوف ساخته آن ناپاک زاده کینه در دل گرفته منتظر فرصت میبود روزیکه امیر قزغن با معدودی چند از رسالی سرای سوار شده واز چون گذشته آهنگ جانور اندختن کرد آن حرام زاده بدا صل با طایفهٔ غدا پیشه تاخته بر سران امیر عادل راند و سر ای وجود او را از کمد خدای روح بیرداخت خواص و مقربان حضرت امیر قزغن قتلغ تیمور را تکا میشی کرده در قندز با و رسیده اجزا و اعضایش را بتنغ قهر و انتقام از یکدیگر جدا ساختند و بعد از حادثهٔ امیر قزغن ولد او امیرزاده عبد الله انسمر قند آمده بجای پدر نشست و امرا سر در متابعت و مطاوعت او اورده بر سند حکومت متمکن گشت و چون امیرزاده عبد الله بحداثت سن و عدم تجربت امور ملتفت معاندت و خونکر نشده بود خواست که با نظارف و دوپیان قلیل ایدستور معهود کار و را خان انگاشته بود با خود همراه برد و امرا از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی از حرم و تیقظ دور میماند امیرزاده سخن ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در آنجا هم در آن سال نیاز طمع که بحرم پیان قلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور شاه اغلان پسر میسو تیمور خان ایسخانی بر گرفت و غش پیان قلیرا بسخارا برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن فرمودند و امرا از این قضیه متوهم شده آغاز مخالفت کردند امیر پیان سلدوز از ملازمت و متابعت امیرزاده عبد الله منفر شد و دل بمخالفت قرار داده لشکر جمع آورده متوجه او شد و نواحی یارکش رسیده امیر حاجی برلاس بن علی بن ارقتی بن منکو له بن میسو کا منکاتان قراچار نویان با الوس خود و با ملحق گشته و باتفاق وی امیرزاده عبد الله نهادند و بعد از قتال و جدال شکست بر امیرزاده عبد الله افتاد و در آنمعرکه بقتل آمد و امیر پیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادر و متعلقان امیرزاده عبد الله را اسیر ان داشته هر کدام از منتسبان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای در آوردند و امیر پیان بر دیار ماوراء النهر استیلا یافته متصدی امر خطیر حکومت گشت و با وجود انکه مردی سلیم النفس کم آزار بود و مهابت و سیاستی نداشت پیوسته بشرب مدام و مجالست سروقدان کامل اندام اشتغال مینمود و مانند نرگس و لاله بپیمانه و پیاله روز بشب و شب بروز میرسانید و از یاسا میشی ملک غافل و زاهل مانده نوایر فتنه و آشوب در مملکت توران و بدخشان و اندخود و شبرغان اشتعال یافت از امرا و نویان هر یک در مقامی رایت استبداد و استقلال برافراشت امیر حاجی برلاس بستور زمان سابق بر تواقعات بر ضبط توامانات و یارکش انداخته دامن بر زید جلایر در موضع خجند علم انا و لاغیر برافراخت و امیر حسین بن امیر سلان امیر قزغن بر بعضی ولایات استیلا یافته تلاش منصب جد خویش و جهت مساعدت او بجانب بوقا سلدوز در قبهٔ الاسلام بلخ هوس سروری در دماغ خود جای داد و محمد خواجه ایزدی و اشرغان و کیخسرو و ایجا تیمور را رهنک و شلان همین طریق مسلوک داشته هیچکس با می رایهٔ متابعت و مطاوعت دیگری نمی نهاد و امیر خضر میسوری نیز در طرفی مجموع میسوریانرا جمع آورده غیر را در نظر نمی آورد و شاهان بدخشان هم در قلال جبال خویش کمر بخدمت هم نمی بستند و این صورت موجب آن شد که میان طایف مخلفه مذکور یکرات مقابله و مقاتله روی نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال دست برد حوادث و دوران گشتند و چون تغلتمور خان بن ایلخواجه بن وازنزاد جغتای خان کرسی و مسند سلطنت ماوراء النهر را میسیزاد مخالفت امرا و پریشانی مملکت جنبیز قهٔ خیال و چشم خود جمع آورده با سپاهی فراوان در شهور سنه احدی وستین و سبعمائه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بواسطه بی اتفاقی امرا پادشاه وجهه بی تحاشی میرانند و تا جانان یورلق که قریب باب خجند است پیچ مکان توقف ننمودند و در آن خان ماخواص از مقربان مشورت کرد مقرر چنان شد که الغ تو قتمور از قدوم کرایت و حاجی پیک از کنوقی و سلیکک بسمرقند غلای عنان عزیمت حرکت دهند و امرا ثلاث برحسب فرمان روان شده چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده با تبع خویش بیان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس متجنده قرشی و کش فراهم آورده بعزم مقاتله و مدافعه لشکر بیکانه سوار شد و چون سپاهی و هم دهراس بشهرستان ضمیر امیر حاجی برلاس استیلا یافت پیش از آنکه فرقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانیدند و حضرت صاحبقران

بارای سرو بخت جوان همراه امیر حاجی تا کنار آب آمده در آنجا باو گفت که چون شما عازم خراسانید اگر رخصت فرمائید من مراجعت نموده با امرأ جته ملاقات کنم و بعد ازان پیش پادشاه روم و اگر مدتی موافق تقدیر افتد آهنگ اجداد قدیم نرسد و ایل و الوس ازین بلای عظیم رهائی یابند چون این کلمات الهامات جاذبه بود در خاطر امیر حاجی برلاس جای گیر آمده بآنحضرت تراخصت داد و امیر صاحقران عنان عزیمت بصوب ولایت مغطف گردانیده بخوز رسیدند که حاجی محمود شاه میسوری لشکر جته را عجز چی شده بتعجیل می آیند تا آتش نهب و تاراج در مملکت زنند امیر تیمور صاحقران با حاجی محمود شاه و سپاه جته گفت که شما چندان توقف نمائید که من با امرا ملاقات کنم و بصواب دید ایشان آنچه یراق و مصلحت دید وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت را که نشان قضا مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحقران عنان بصوب اردوی امرأ تافته با انجماعت ملاقات فرمود ایشان آثار تائید یزدانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیه همایونش دیده مقدم او را گرامی داشتند و از فحوای کلام کوهر بارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده توامانات کش را در قبضهٔ اقتدار آنحضرت نهادند و بمن رای عقده کشای امیر صاحقران طوفان بلا که بالاگرفته بود تسکین یافت و خلایق از غارت و اسر خلاص شده زبان بدعا و ثنای آنحضرت کشادند و امیر صاحقران کامیاب و کامران مراجعت کرده پرتو التفات بر محافظت و استمالت ایل و الوس انداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توابع و مضافات آن فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت آن موید کامیاب سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت صاحقرانی از خضر میسوری سبزست و درین اثنا خالفی میان امرأ جته پدید آمد بار دوی پادشاه بازگشتند و آن اوان توغلق تمور خان نیز عازم بحکشا خویش شده بود

کشاکش درمیان توغلق تمورخان و قابیل که بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراءالنهر و توابع ان دست داد

در آن ولا که توغلق تمورخان بولایت خود بازگشت امیر حسین میرزا امیر قزغن لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد تا اشقام عم خویش امیرزاده عبدالله را از خضم بکشد و آهنگ خبگ امیر سپان سلدوز کرده و الچی فرستاده از حضرت صاحقران و امیر بایزید و امیر خضر میسوری استمداد نمود و بعد از تقدیم مشورت قرار بر آن گرفت که امیر صاحقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین مبذول داشته و امیر بایزید و توغلق تمورخان و دگا امرأ جته را مجال دگوئی نماند امیر بایزید با مضأ آن عزم روان شده چون بنخجند رسیدند که توغلق تمورخان با مجموع لشکر مراجعت نموده در کنار آب جوبار با غرق خود دلخوش گشته است و از آن اندیشه و غدغه فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت انداخت و امیر صاحقران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در حرکت آمدند و از قلعه که بدربند آهنین اشتهار دارد گذشته با دو پوستند و باتفاق روی توجه بامیر سپان آوردند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده ولایت الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت و ایشان از عقب روان شدند و امیر سپان و شاهبهاء الدین والی بدخشان بقبال دو ردست تحصن نموده امیر حسین بر آن ولایت استیلا یافت و بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر کبیر و خلافی را پاساق ساینده و امیر صاحقران و امیر خضر اعذر خواهی نموده رخصت انصراف داد و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون کنار امیر خضر بدیار امیر صاحقران بود بطبیعت کرم سلطنت پناهی اقتضا آن کرد که ترتیب طوی فرماید که سزاوار پادشاهان دوی الاقتدار باشد لاجرم از موضع کشم بدخشان شتر از امیر خضر نهضت فرمود پانزده روز راه بسیار شب و روز قطع کرده بکش رسیدند و اصحاب جشن و سور را مرتب داشته چون آوازهٔ وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و اجلال تواند بود تقدیم رسانید و خندروز بعیش و عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحقران کامکار در مقر غزو شرف خود قرار گرفته بتاج معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه کشور دود در خلال این احوال امیر تغلق تیمور از رایت مخالفت امیر حسین برافراشت و سر بی آزرمی در روی کشید و امیر حسین معتمدی نزد امیر صاحقران فرستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد حضرت صاحقران کامکار از فرط مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بران بود بر فور بجمع لشکر فرمان فرمود و با سپاهی جرار روی بگشت و اقتدار بمعاونت و معاضدت امیر حسین در موضع قلعهٔ امیر خضر میان جشم و خدم خویش با پادشاه فرخنده مقدم پیوست و باتفاق در حرکت آمدند و تعجیل را ندیده در حصار امیر حسین را ملاقات نمودند و خدمتش از وصول ایشان مسرور و شادان گشته شرایط تعهد و دلجوئی بجای آورد و دشمن بمجرد آوازهٔ گردان صف شکن کریخته بود و روزگار خاک ادبار بر سر او پیخته و امیر حسین بعد از طوی و اغراضی و اظهار منت و سپاس بر یک از ایشان را بمقرر شرف و دولت خویش روانه داشت و چون امیر صاحقران از در بند آهنین بگذشت بسماع علیه او این خبر رسید که امیر حاجی برلاس در هنگام توجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه داده و متوجه خراسان شده بازآمده است و با امیر بایزید عهد و پیمان در میان آورده قرار دادند که بعد از جمع لشکر با سر امیر خضر میسوری روند و اکنون امیر حاجی در خط کش بجمع آوردن سپاه مشغولست امیر صاحقران چون بحقیقت حال اطلاع یافت با آن مقدار سپاه که همراه داشت از پایان کنشته با امیر خضر پیوسته و باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر حاجی برلاس با دلاوران کارآزمای خود که از رستم دستان و سام نریمان نمی پنداشتند عنان سبک کرده رکاب کران با استقبال ایشان بمبادرت نمود و هر دو سپاه کینه خواه

در موضع اقبا دهم رسیدند و صفوف سپاه راست شد خبکی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان نمیدهند از کثرت کشتگان پشت کاوزمین خم کرفته و از بسیاری خون افکندکان بسیط ارض تا مرکز نم کرفت و از متعینان اردوان خبکی کشته شد و آخر الامر نسیم ظفر و اقبال بر پرچم رایت خسرو پهال و زیده امیر حاجی کرخته بسمرقند رفت و پناه با میرزا یزید برد و حضرت صاحبقران و امیر خضر مهمات اجتماعی روی توجه بآن خطه فردوس مانند نهادند و در اثنا طریق لشکر کش که داغ طلعت حضرت صاحبقرانی بر جبین داشتند راه خلاف سپرده روی از مطاوعت آنحضرت کردانیدند و کریز پیش کام نموده با میر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت بحضرت صاحبقران بکمان شده غبار کدورت بر حاشیه ضمیرش نشست چنانچه از فحاوی کلماتش این معنی بظهور پیوست و امیر با حشمت صافی سریرت ازین تهمت بغایت آزرده خاطر کشت و طریق صواب منحصر دران دید که راه سمرقند پیش کرفته با میرزا یزید و امیر حاجی برلاس ملحق شود و بامضای این عزیمت با امیر حاجو بوسه مبارک بر طغان بن قاران بن شرعه بن قراچار نویان که از اعیان امرا غیاث الدین پیشهر یا کرتیستان کس نمانده بود روان شد و چون پیش امیر یا زید رسید خدمتش از وصول آنحضرت اظهار ارتیاح و مسرت نموده از وظایف تعظیم و تبجیل و مابعد من بالقبول دقیقه فروکذاشت و رایت اعتضاد و استظهار رتبه جوزا برافراشت و در آن حال امیر یا زید و امیر حاجی آهنک جنک امیر خضر داشتند و چون حضرت صاحبقران با بشان پیوست ایمنی بسمت اقتضاف پذیرفت و با شاق سپاه سنکینی مرتب داشتند امیر صاحبقران تیمور کورکان بسم منقلای روان شدند در موضع سروش کردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور بهم رسیدند آتش حرب و پیکار افروخته و دیدها بسوزن سنان یکدیکر دوخته کشت و عاقبت امیر خضر انهزام یافته امیر یا زید بهمین معاضدت امیر صاحبقران بظفر و نصرت مخصوص و بهم عنان آمد و امیر حاجی کامران و کامیاب پر تو التفات بر ضبط ایل و الوس خود انداخت و درین اثنا امیر یا زید خواست که نسبت با میر صاحبقران غدری نیندیشد و آنحضرت بنور فراست و رای روشن بتیره کی ضمیر و ظلمت درون او اطلاع یافت بهانه رعاف دست پیش منهی کرفته از مجلس برون آمد و فی الحال سوار شد و کوش بر میان بسته و دل بر عون و عنایت ملک دیان نهاده روی بیابان آورد و چون امیر حاجی بر لاس ازین قضیه آکاهی یافت قاصدی نزد امیر تیمور کورکان فرستاد که تا از آب کذرد که عبد الله تایجو زنده چشم لشکری فراهم آورده اندیشه مخالفت دارند و ظنیفه انکه سپاه و جول احمع کند که من جوغان بن لاس را با طایفه از پردلان همراه او خواهم فرستاد تا بتیغ آبدار غبار آن فتنه را که بالا کرفته بنشانند امیر صاحبقران چون از کماهی حالات آکاهی یافت بی آنکه جوغان بن ایلادادبن اوجار بن لاجین قراچار نویان بدو ملحق شود با سپاهی جول روانه شده دفع آن حادثه را وجهت همت ساخت و درین اثنا امیر یا زید از جلکای کیش کجاب خجند شتافت و چون امیر صاحبقران بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جرجری بعزم رزم با لشکر پیش آمد یک حمله سپاه ظفر پناه مانند شیشه از شدت باد روی کریز نهاد و حضرت صاحبقرانی چون ازانمحاربه بپرداخت ترمذ کنبه را لمحیم اقبال ساخت

ذکر توجه توغلق تمور خان بحجاب ماوراء النهر نوبت ثانی در سنه ثلاث وستین به آرزوی جهان کیری چون از دیکر خیال حکومت ماوراء النهر در دماغ توغلق تمور خان استیلا یافت سپاه بپقاس جمع آورده متوجه آنصوب کشت و بخجند رسید و امیر یا زید جلایر کرانقیاد بر میان بست و امیر بیان سلدوز تیز پای دوایر متابعت نهاده بر سم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی بر لاس از بیم سیاست پادشاه کردون اساس بیخته متوجه ولایت کش شده با بعضی ایل و الوس خود از آب چیحون عبور نموده خان کشمیر را با غلبه تمام بکمانیشی امیر حاجی فرستاده باو رسیدند و محاربه روی نموده چون عام بر لاس در آن معرکه کشته شد امیر حاجی بخراسان شتافته چون بخراسان کی قریه ایست از ولایت جوین رسید شراره سنوه و بخجرد را بباد برباد رسانیدند و بعد از فرصتی که خراسان منحر حضرت صاحبقران کشت جماعتی از قاتلان امیر حاجی معروض تیغ یاسا شده و ولایت برسم سیورغال بورثا و قرار کرفت و بالجمله در خلال این احوال امیر صاحبقران بارشاد ملهم توفیق عزیمت اردوی خان بخو دوسعی امیر حمید که بفرط عقل و کیاست منفرد بود و پیش پادشاه تقرب تمام داشت منظور نظر اهتمام و التفات شده ولایت کشمیر بدستور سابق بآنحضرت مقرر کشت و پادشاه رقلب زمستان سفش خویش روی توجه با میر حسین نهاد و چنانچه در ظفرنامه مسطور است که لشکری بحرب او فرستاد چون هر دو لشکر در کنار آب وحش بیکدیکر رسیدند و صفها پاراستند کخیر و خلافی از امیر حسین روی کرداند شده و صف او ویران ساخته بخالفان پیوست و امیر حسین بضرورت هزیمت غنیمت شناخته راه کریز پیش کرفت و لشکریان خان نواحی قندوز و تخار را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بعد ازین فتح امیر سپاه را بمقتضی فرمان بایاسا رسانیدند

کذار در مراجعت توغلق تمور خان تجکاه خویش و توجه نمودن امیر صاحبقران بطلب امیر حسین چون تابستان بپایان رسید فصل پائیز در آمده توغلق تمور هوسیرت اصلی دین کیر شده جمعی را که خمیر مایه فتنه و فساد میدانست از میان برداشت و زمره را که محل وثوق و اعتماد بودند بنوازش و عاطفت اختصاص داد و پسر خود الیاس خواجه را بحکومت دیار ماوراء النهر نصب فرموده غلبه تمام از امرا و سپاه جنه پیش او کذاشت و بکچک ایمقدم او کردانیده و بار صاحبقران صنوف ترتیب و نواخت ارزانی فرمود که از اردوی الیاس خواجه تخلف جایز ندارد و چون از فحاوی کفتار و کردار پادشاه کامکار یعنی امیر تیمور کورکان آثار

رشد و اقبال و علامات ترفع و جلال مشاهده فرمود در توفیق مهام آن مملکت را برای زین و فکر و رپین او مفوض گردانیده و خود در عین عظمت و حشمت بمستقر سریر سلطنت مراجعت نموده بعد از رفتن خان امیر بچک دست ظلم و سیه دلی کشاده ممر منافذ دیگر را فروبسته در مقام لجاج و عناد ایستاد و چون امیر صاحبقران ملاحظه نمود که معاش بچک بخلاف رضای فرمان خانست بفارقت او عین مصلحت بدو مهاجرت او محض صواب دانسته در فرار و صحاری وبی امیر حسین نهاده و در بیابان جوپ بر سر چاه ساباغ باو رسید و بعد از تقدیم مشورت هر دو امیر پیش تکل حاکم چوپ فشند و آن غدار جفا پیشه را ندیشه آن شد که ایشان از کمین او را مکر و اکاهی یافته باشند سوار عنان غریمت بجانب پارياب منعطف گردانیدند و تکل با هزار مرد مسلح و مکمل در عقب ایشان بتعجیل روان گشت و در حین طلوع خورشید جهان گیر بامرا آبان شصت مرد رسید و از اول امداد جوانان جانبین و مبارزان طرفین جنگ در پیوست و آتش فتنه زبانه کشید و طوفان بلا بالا گرفت و کوشش بجائی رسید که از هزار کس تکل خان پنج نفر و از شصت نفر امرا هفت نفر امرا باقی نماندند و دیگران کشته کشتند و برخی مجروح شده گریختند گویند که در آنحین از اتباع امیر صاحبقران امیر رستم طغائی قابر لاس و امیر سیف الدین اسبان از حرکت باز مانده بود و ایشان پیاده بهمچنان با ترکان بچک مشغول بودند و سب ایلچی بهادر داماد لسب شطرنج خشک بایستاد و پیاده با تیر و کمان آهنگ جنگ دشمنان کرد و حضرت صاحبقران کمان او را پاره ساخت تا دست از جنگ باز داد و رشته حیات و بمقراض قصد دشمنان گسیخته گردد و بالجمله امیر حسین با هفت کس که باقی مانده بودند بر سر تکل تاخته و تیغ جلادت آخته مردم تکل را متفرق گردانیدند و مجمع گشتند و قصد امیر حسین کردند و حضرت صاحبقران نیز خرقه آتش فشان آن خاکسار را از پا در افکنده ساخت و امیر حسین با از آن معرکه پرون آورد و با شقاق روان شده مخالفان را عقب راندند و بار دیگر میزان مجادله باشتعال مایه است امیر حسین از پا در افتاد و خاتونش دلشاد آغا بار گیر خود را بداد و او امیر صاحبقران اعدا را بنوک پیکان جان ستان بر جای بازداشت تا امیر حسین سوار شده و از آنجا روان گشته بیابان در آمدند و از آن هفت کس چهار نفر که از ماوراء النهر بودند در ظلمت اللیل ایشان را گم کرده گریختند و امیر صاحبقران توکل بعنایت یزدان کرده با حرم محترم خویش و بجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود از پایان پسرون آمد و ترکان سراپرده را که قرقه امیر صاحبقران حرم محترم را در جائی پنهان ساخت و تیغ جلادت از نیام برکشیده عازم جنگ شدند در این اثنا حاجی محمد موی و رمیان آن دو طبقه که دوست قدیم امیر تیمور بود آنحضرت را شناخته ترا که را از جنگ باز آمد و اسب کشیده امیر را سوار ساخت و حضرت صاحبقران با بضرورت شب و رمیان ترا که بسر برده چون جنت طبعیت و ذکاوت همت ایشان معلوم داشت روز دیگر دو مغاو یک قطعه لعل ایشان بخشید و حاجی محمد سه سراسب و مایحتاج مرتب داشته غرچی که نامش قلاچی بود ملازم گردانید تا آنحضرت را با امیر حسین رسانیده امیر صاحبقران امیر حسین را سوار کرده با شقاق متوجه محمودی شدند و با نموضع رسیده چاهی کندند و دوازده روز توقف نمودند و در این اثنا علی بیک جونی قربانی از ین حال خبر دار گشته شصت نفر از مهتوران سپاه را بدان جانب فرستاد و امیر حسین و حضرت صاحبقران را گرفته بماخان بند و در موضع موحش و مقامی خوش باز داشتند و محمد بیک برادر بزرگ امیر علی بیک از جرأت و جسارت و اکاهی مایه از حد و دطوس جهت امیر حسین و امیر تیمور سپلاکات و تحف فرستاد و زبان بتهنیت و سرزنش برادران گشاده پیغام داد که هر فور تدارک مافات قیام نموده مراسم عذر خواهی تقدیم رساند علی بیک از فرط شقاوت و کمال نیات و وفور حمیت ایا و تحف محمد بیک را خود تصرف نموده مراسم عذر خواهی تقدیم رسانید اسبی پر لاغر بایشان داد و بگذشت پاداش آنحرکت ناپسندیده عنقریب شامل روزگار آن غدار آمد چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و دوست قدیم صاحبقران مجموع اسبان را پیشکش امیر حسین کرد و بواسطه این نیکوئی بمبارکشاه در زمان سلطنت صاحبقران بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید گفتار در بیان بعضی حالات که بعد از رهائی از حبس علی بیک دست داد و چون حضرت صاحبقران و امیر حسین از حبس علی بیک جونی قربانی خلاص یافتند بگذشتند مشورت نموده رای ایشان بر آن قرار گرفت که امیر حسین بطرف کرمسیر میرود و آنحضرت بایل و الوس خود پیوندد و صاحبقران کامران چون بار خود نزول نمود ملک مغز الدین حسین کرت کرای خواجه شاهی را بطلب او فرستاد و امیر صاحبقران عازم هرات شد ملک در اعزاز و احترام آنحضرت غایت مبالغه بجای آورد و اسب خاصه خویش وی کشید و مبلغ ده هزار دینار رکبی و مقدار دو بست خروار غله بر مال سرخس حواله داشت و امیر صاحبقران تقضی المرام باز گشت و چون امیر حسین شنید که امیر تیمور با ملک مغز الدین ملاقات فرموده بجانب ولایت خود مراجعت نموده است و از بیم عدم اختلاط ملک سید اشرف روی با نصوب نهاد و روزی چند در هرات رحل اقامت انداخته تو غلق تیمور خان تمغاچی را که یکی از امرا او بود بر سالت پیش ملک فرستاد و مضمون سفارش آنکه چنین استماع افتاد که امیر حسین بملک پوسته باید که او را گرفته پیش ما فرستد ملک بالضروره امیر حسین را بقلعه کرتبوند کردو یکی از نوکران او که بر بالشاه موسوم بود با تنوقات پادشاهانه منصوب نموکار دانیده بار دوی تو غلق تیمور خان فرستاد و بعرض پادشاه رسانید که ملک مغز الدین امیر حسین را گرفته بقلعه کرتبوند فرستاده است و وی در آن قلعه وفات یافته و بعد از نه روز تو غلق تیمور خان ایلچی ملک مغز الدین را بخلعت و تشریف سرافراز گردانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت اما امیر حسین اگرچه در قلعه محبوس بود اما بندی نشد و ظلمت اللیل از قلعه فرود آمد و بر اسب جهان نورد سوار شده با معدودی چند عازم قندهار گشت ذکر

قضایای امیر تیمور کورکان چون امیر تیمور عزم کش کرد و بجانب ترکان آغاز داد و دسته از توابع بخارا گذاشته بطرف اخلمیان ایل و الوس درآمد و تمور قوین با پانزده کس سعادت پابوس سرافراز شد حضرت صاحبقران با آنمقدار مردم متوجه حرارکشت در آنموضع کله اسب را نداده ارچون بکذشت و بچول یکمنزل درآمد و بنابر شدت حرارت هوا بکنار آب و سایه چنکل مدت یکماه با ستر عظمی او بجای ترکان آغاد در آنجا بسر برده و درین مین ارغونشا با پانزده کس دیکر در زمره ملازمان انخراط یافت و یکماه دیکر در ییلاق بخارا آب بسر برده بعد از آن متوجه سمرقند شد و چون صاحبقران و سایر ملازمان بسمرقند او داع نموده بجلکاه کش درآمدند و مدت چهل و هشت روز در قریه اینچی از قرای شهر سبز متوقف کشته بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه مویدمنصور با طایفه وفاداران شب و ریمان بخارا آموده آمدند و در آنجا بخواجه اغلان و بهرام جلایر ملاقات فرموده بدیدار یکدیکر مسرور و شادمان کشتند و باتفاق از آنموضع سوار شده روی بتهند نارنهادند و تدبیر موافق تقدیر آمده در هیرمن مشورت کردند که در وعده کاه تلاقی امیر حسین و صاحبقران بدیدو پوستند و از آنجا بهیأت اجتماعی بولایستان نهادند و در اثنای توقف والی ستیارا دشمنی پدید آمده بود که طاقت مقاومت او در خود نمیدید چون شکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقران را مشاهده نمود توسل جسته و ایشان را بدست خویش واجب دانسته بمعاونت و مظاهرت او با هزار سوار بر دشمنان تاخته و بزخم شمشیر آبدار مخالفان او را بر خاک بوار انداختند و والی ستیان بعد خود وفا کرده امر از آنموضع بر وحشت بیرون آمدند و جمعی کثیر از ایشان سر براه ایشان کرفته قتال فاحش دست داد و امیر صاحبقران که در فن تیراندازی سرآمد ارباب قبضه بود بهر تیری سکی نیز ابر خاک هلاک میخوابانید و لشکر ستیانرا باز پس نشانده و امیر حسین و صاحبقران بکرمسیر رفتند و حضرت صاحبقران جهت معالجه جراحات پیش تومن توقف نموده امیر حسین با نوکر کس بجانب بقلان شتافت و چون بآنجا رود رسید بیکجک و سپاه سر راه بر ایشان کرفته بحرب مشغول شدند و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفرق کشتند و حد متش با دوازده کس هشت سوار و چهار پیاده جان از معرکه بیرون برده بموضع شرتورفت و چون جراحات امیر صاحبقران راحت و سقام او بصحت تبدیل یافت با تمور خواجه اغلان و پسته چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف کردانیدند و بکهه نزول فرمود و کیفیت احوال و اوضاع امیر حسین مسموع آنحضرت کشت و سونج نام نوکر بر ایر ساینده مژده سلامت نفس و ذات همایونش پیش او فرستاده پیغام داد که موعد ملاقات ارصفت در اثنای این اوقات صدیق تومن لاسب با پانزده کس سعادت دست بوس حاصل کرده حضرت صاحبقران او را تیز بخدمت امیر حسین روان کرد که تعجل پیماید آمد و خود متعاقب او در سرعت سیر مسارعت نموده ناکاه از طرف ارصف سپاهی سوا نمود و چون خبر بر شناخت که غارچی پسر حسن است که آوازه توجه امیر حسین بجانب بقلان شنیده با صد سوار بر سم استقبال می آید بنابر اشارت صاحبقران از طرفین بتعجیل رانده بکدیکر پیوستند و منازل قطع کرده بارصف رسیدند و نزول فرمودند و امیر تیمور کورکان جمعی را بقراولی تعیین نموده ایشان صبحکاهی خبر رسانیدند که سپاهی سواران از دور مینماید صاحبقران کما کان سوار شده از عقب ایشان کذشت و از طرف است درآمده پرسید که شما چه کسانید کفتند طایفه از نوکران امیر تیمور یم که بخدمت او میرویم حضرت صاحبقران پیشتر رانده معلوم کرد که تفلقجوان برلاس و امیر سیف و ایشه و توتک و جمعی دیکر از مطیعانند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده می آیند و چون امیر صاحبقران با ملازمان بمنزل ایلیون نزول سعادت فرمود روز دیکر شیر بهرام که از ملازمت بآنحضرت تخلف کرده رخم اقبال تومن مانده بعد از ان پشیمان شده بخدمت پیوست و این معنی مزید قوت و شوکت شد و چون صدیق و سونج خبر صحت و حرکت امیر صاحبقران با امیر حسین رسانیدند بر فور سوار شده با صد و سی اروپا نصد و پنجاه پیاده روی بارصف نهاده و در آنموضع بحضرت صاحبقران ملاقات کرده یکدیکر را در کنار کرفتند و آنجا کفتکو بود کفتند و در خلال این احوال بسمع امیر حسین و صاحبقران رسانیدند که مکلی بوقا سلدوز در قلعه لاجورد دروازه بسته و راه مخالفت کشاده است و شیر بهرام بنابر صداقتی که با او داشت تقبل نموده که بقلعه رفته مکلی بوقا را بخدمت رساند و مکلی بر کیفیت واقعه اطلاع یافته راه فرار پیش کرفت و در اثنای این اوقات سید کس از قوم و دلاوران جادون زهره خلم که از زمان قدیم باز در سلک ملازمان امیر صاحبقران انتظام داشتند خود را رسانیده و متوجه دره موصوف کردیدند و در آن محل امین پسر تومن که با دو یست سوار تباخت کلتها بلخ آمده بود از احوال امر اخبار یافته با ایشان پیوست و حضرت صاحبقران نیز که را با سه کس بجانب قلعه فرستاده تا خبرها تحقیق کرده مراجعت نمایند و تمور که از کذرتمدکذشته چون بقلعه رسیدند دید که سپاه جته بغارت و لایت مشغولند و بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود روبرو شد و امیر حسین و صاحبقران از دره ارصف کوچ کرده بدر کز دریدان الجایو قادر آمدند و در آنموضع بسمع امیر حسین و امیر تیمور رسید که امیر سلیمان لاس و امیر صاحبقران دست درکشته نهاده عنان عزیمت بجانب خلم که از توابع بلخ است تافته و در آنموضع با امیر حسین سی پسته صدهزار کس که از ایشان از اسلام بهره نداشتند و چون بطالقان رسیده قرب یکسال سور تزول نمودند و در آنموضع بخرابی و شیرینی سخنی متوسطان میان امرا و شاهان در جشان صلح شد و امرا از آنجا آهنک ارسنک کرده دران مکان زمرآب بسای سرای فرستند و از آنجا متوجه خلان کشته از چول کذشتند و موضع دشت تملک را معسکر ساختند درین اثنا شبی صاحبقران موزه زیا کنده پهلوی احت بر بستر استراحت نهاده بود که شخصی از نزد

امیرحسین آمده گفت قسم بنجه باید فرمود که امیر را بآمدن شما احتیاج هست و آنحضرت متوجه شد و چون بمجلس امیرحسین رسید بولادچوغا و شیربهرام را دید که آنجا نشسته اند امیرحسین از شیربهرام شکایت کرده گفت در وقت چنین که بنجالفان نزدیک رسیده ایم حدتش طریق سوفایی مسلوک داشته از ما جدائی میجوید امیرصاحبقران چند نوبت زبان بسرزنش و نصیحت شیربهرام بکشاد و هر نوبت از نجنجه آنحضرت اعراض نموده و عاقبت شیربهرام از امیرحسین تخلف نموده بجانب بلخان روان شد و در آن اوان نزد امرا محقق شده بود که تو غلق بلدوز و کیخسرو و سپاه جته را سر کرده بعضی امرا پای جسارت پیش نهادند و جمعی از سرداران و متعلقان جته با پست هزار مرد از سرجا تا پل سنگین نشسته جدال و قتال را کمر بسته اند و حضرت صاحبقران اعتماد بر عون و عنایت یزدانی کرده از شش هزار کس که در لشکرگاه ظفرپناه بودند دو هزار کس اختیار فرموده و از کثرت دشمن اندیشیده در حرکت آمد و در پل سنگین سپاه طرفین بهم رسیدند و اتفاقا بمقابله برفسر شدند و از چاشتگاه تا ارواح قابض الارواح بکار خود اشتغال داشت و دلاوران جانبین بعد از نهی و اجتهاد در مراسم رزم و پیکار بمراقبت خورشید خنجرگذار پای از میدان بیرون ننهادند و چون عدد دشمن در آن معرکه بمرتبه بود که محاسب وهم از شمار آن عاجز می آمد صاحبقران مؤید بتائیدات ربانی اندیشه بر دفع و حل آن واقعه گماشته و خسرو موفق و دشمن رای نهی حضرت صاحبقران عدو بند کیتی گشای امیرموسی و امیر مویدالدولات و اوجی قسار را با پانصد مرد که در آئین نبرد و طریق رزم و پیکار رستم و اسفندیار زبر عم ایشان گستر از زال بودند در سر پل سنگین در مقابل مخالفان باز داشت و خود با نفس همایون هزار و پانصد نفر در جانب بالا آب توجه نموده و در جوف لیل مجموع آن خیل شبنا از آب گذشته بقلب جبال بالا رفتند و روز دیگر قراولان مخالفان از پی ایشان معلوم کردند که جمعی از آب گذشته اند سپاه جته را ازین معنی غدغه بر خاطر استیلا یافت چون شب در آمد صاحبقران دشمن سوز فرمان داد تا بر کوههای بلند آتش بسیار افروختند امرای جته از استماع خبر و روز و مشاهده آتش شب متحیر و مضطرب شد پای ثبات و وقارشان متزلزل شده روی ادبار بصوب فرار نهادند و بگریختند خاقان مؤید لشکر ظفر قرین بنصرت نشان بفرمان داد تا هر فراز جبال بمثال سیل در انحدار آمدند و میدان کجرائی تکاپوئی مخالفان کرده بزخم پیکان و ضرب سنان و مار از نهاد بدانديشان بر آوردند و در منزل حضرت صاحبقران با قوافل مسرت و شادمانی نزول فرمود و امیرحسین نیز با چهار سوار رسید بارگاه حضرت را با دو هزار کس که هریک از ایشان با هزار سوار نامدار برابری میکرد در پیش رو انکرده و در بند آبین نزول فرمود و اهالی کش فوج فوج روی توجه بآستان فرخنده نشان آورده و در سلک سایر ملازمان منتظم گشته و امیرصاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس برگزیده و دیگر از اتوقف در آنجا امر فرموده و در اثنای طریق فرمان داد که امیر برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیندو که هر لاس با طایفه دیگر از معتمدان که در میان سپاه جته بودند خبر مراسیده با لشکر جته مخالفت نموده و مفارقت ایشان اختیار کرده بتر مذ رسیده اند امرا تولان بوقا را نامزد فرمودند که از چیون گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام کند و امیرحسین و امیر تیمور بعد از فرستادن تولان بوقا از آن منزل کوچ کرده بجلگاه بلخ در آمدند امیر ابوسعید پسر تایغو و مکلی بوقا که از قلعه لاجورد گریخته بودند پیش ابوسعید که داماد او بود رفته وحید را ند خودی هر سه پانصد مرد مکمل که عداوت بسته و دست جلادت کشاده صبحگاهی بمعسکر ظفرپناه رسیدند و بر لب آب سیاه خروشان و جوشان فرود آمدند و از طرف قندز آبرا گرفته کمین کردند و تیمور صاحبقران حسب اشارت الحرب خدعة نفس مبارک رقعه از هر گونه سخنان جوشمندان و حکایات فریبنده آب تسکین بر آتش صولت و حدت ایشان ریخت و سپاه آنطرف آب دره گزر گرفته میرفتند و لشکر نصرت شعار کنار رکنابجوی میراندند و از جا پیش محل گذار میجستند و مجال جنگ را مترصد میبودند تا برابر بلخ رسیدند و عاقبت حرب عظیم و اقعشد و بالجمله چون سپاه کینه خواه در برابر بلخ رسیدند عبدالله را در میان گرفتند برانغار و جوانغار و قول لشکر آراسته صفها راست کردند و از مارات اقبال امیرحسین و صاحبقران اشهال انگه در آن وزر امیر سلیمان برلاس و سایر امرا که در ترمذ بودند تشریف قدوم ارزانی داشته بحضرت صاحبقران پیوستند و تمکه نیز رسیده آنچه معلوم او شده بود از فحشا و دیار ماوراءالنهر بعرض رسانیدند و ازان وقت و اتا اشتغال بولایت غربی نایره قتال و جدال التهاب داشت و در آنروز تیمور که از رسیدن تیری مجروح گشته و حضرت صاحبقران کامران حمله آورده از پل گذشت و تیغ قهر و کین در آن لشکر جلادت شعار نهاده و مخالفان هر چند بعد و بسیار و جمله تیرانداز بودند چاره کار خود ندیدند و بعد ازین فتح سپس تواتر اثبات بر عرض لشکر ظفر قرین انداخته ده هزار سوار جرار در شمار آمدند و حضرت صاحبقران با طایفه از ایشان بپیش از دیگران روان شد و بخارا چون رسیده در کشتی نشسته از معبر ترمذ عبور نمود و قراول بطرف قهلقه فرستاد تا حقیقت احوال معلوم کرده بسامع علیه رسانند و بنفس خویش در کنار آب لنگر اقامت انداخت تا از پرده غیب چه روی نماید قراولان سپاه منصور بخواب رفته از شرایط احتیاط غافل ماندند و مقدمه لشکر آجونی برادر کوچک ایلچک از ایشان گذشته بنجر بخارا آب بمعسکر همایون رسیدند و امیرصاحبقران پای ثبات و وقار چندان بفشرد که مجموع سپاه از آب گذشته انگاه عبور نمودند و هر دو لشکر در طرفین آب مدت یکماه خیمه اقامت زده مقابل یکدیگر نشستند و چون این مدت منقضی گشت مقرر شد که امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو بن برلاس و امیر سیف الدین با دویست نفر از ان سیصد سوار بطرف کش الیغار توجه فرمایند و چهار

خوشون شوند و هر کس از لشکریان که مصحوب با شد باید که دو بند شاخ بسیار بر گ از دو جانب مرکب خویش در آویزد تا از کثرت برگ و غبار دار و غه کش شهر را
نگذاشته بگریزد و امرا و لشکریان بر حسب فرموده عمل نموده متوجه شهر سبز شدند و دار و غه کش بعد از مشاهدهٔ این کار رو کرد و غبار رو کله الفرار فی قرقرهٔ خواهد
روی گریز نهاد و بالجمله امرا در شهر سبز نزول کرده آن یار را در کمال ضبط آوردند و در آن اوان الیاس خواجه خان موضع تاش اریغی را که در چهار فرسنگی
کش واقعست لشکرگاه ساخته بود و سپاه فراوان و لشکر بی پایان در ظل رایت او مجتمع گشتند و امرا مدام بحضور پادشاهی از نشیبان توالفات انداخته و قرب
بآن اوقات و ازمنه تو غلق تمور خان و رنجکاه خویش و فات یافته الغ تو قمیور امیر حمید آمد بود ند که الیاس خواجه خان ابرند تا بضبط الوس و مملکت پردازد و قیام
نماید درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار با صد سوار شیکر کرده بخارا آمد و خلق آن دیار از مقدم سعادت آثار او خبر یافته ما جرا رسعادت پابوس سرافراز
گشتند و بعد از جمعیت لشکر آن نواحی معاودت نموده بجیلدالیک رفت و در آنجا شیخ محمد سپر سپان سلدوز را بهانه قوشون سپاه با آنحضرت پیوست و
امیر حسین با بقیه لشکر نصرت مآل که در اطراف بوزند رسیدند و شیر بهرام که در دشت تو لک از امیر حسین جدا شده بود یازده روز بعد از چهل و هفت روز از غلیت
با لشکر ختلان بموکب همایون ملحق گشت و بهیات اجتماعی متوجه جانب حصار گشتند و در آنجا بزیارت مزار فایض الانوار خواجه یسمش فایز گشته از روح
مقدس آن بزرگوار استمداد همت نموده مبانی عهد و پیمان با یکدیگر محکم گردانیدند چون امیر تیمور بدستیاری سپاه مذکور با لشکر بسیار در میدان
مقاتله مپاسیست بنیاد روزی در پیرو شدن این مهم تاملی میفرمود که ناگاه خواجش در ربوده بپیان صریح و زبان فصیح آوازی شنید که شاد باش و غم مخور
که خدای عزوجل علا بشما نصرت و فیروزی ارزانی داشته و چون پیدا رشد از حضار پرسید که هیچکس در اینجا حدیثی بزبان آورده گفتند نه ازین سخن آنحضرت را یقین
معلوم شد که آن ندا از عالم غیب مسموع آنحضرت شده بود و بهمین نفس مازموده و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه پادشاهان
عزوجل علا بسعادت سوار شدند در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم بموده امیر حسین دست است آراسته پرق ظفر پیکر برافراخت و حضرت صاحبقران کامکار
نیز همه دل بر دو جانب چپ و امر کز رایت نصرت شعار خویش ساخت و آئین صفدار است کرده روان شدند لشکر دشمن که در تلاش آریغی بود بهمین منوال در قول
و تعیین فرموده بمیسره افراسیاب خواجه و امیر حمید زینت یافته و میمنه را شکوه امیر تو قمیور و امیر لکچک آزین بست بالجمله بعد از تسویه صفوف و رموضع قرمتین
افواج شمن متلاطم شد از غریو کوركه و کوس و نعرهٔ دلیران کوش کر دون کر گشت و از صهیل اسبان صدای کرکنبد نیلگون افتاد قراولان سپاه بخجسته
روی بحضرت صاحبقران آوردند و آنحضرت پای ثبات و وقار در موضع خویش فشرده و بهادران سپاه بنصرت آئین دست بتیر و کمان زده از زخم پیکان جان
ستان رخنه در قصر حیات سپاری افتاد و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور بر سر یکدیگر تاختند و رایت مقاتله و محاربه باوج ثریا برافراخته آخر الامر
دلاوران سپاه نصرت شعار دمار از روزگار اعدا بر آوردند و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند الیاس خواجه خان و اسکندر اغلان و امیر لکچک و امیر حمید و
امیر یوسف خواجه در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند اما طایفه که الیاس خواجه خان را گرفته بودند بر حسن اعتقاد دیگر اتراک بودمان چکپر خان و از پیش از انکه سواران
سپاه خبر یافته دورا با لکچک سوار ساخته راه گریز باز دادند و دیگر اسیران پیش امیر حسین آوردند و در همانشب حضرت صاحبقران شبگیر کرده از عقب
گریختگان شتافته تا کنار آب بام رانده سر و اه بر دشمنان گرفت و بزخم شمشیر آتش ما جمعی از آن طایفه خاکسار را بباد فنا داده و امیر چاکوی و امیر سیف الدین
با لشکری بسیار قندوز شتافتند و این فتح نامدار در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائة اتفاق افتاد و امیر صاحبقران بمشورت امیر حسین از عقب گریختگان رانده و شهر
بلخ را مصحوب خویش گردانیده و از آب خنجند گذشته تا شکنت را مضرب خیام اقبال ساخت و امیر حسین و صاحبقران مربک را در موضعی که بود ند عارضه
مزاج لو طاری شده بچند روز شفا یافتند و بعد از صحت امیر تیمور گورکان بعزم معاودت از آب خنجند عبور فرموده بقصد شکار رجر گه انداخت و
امیر حسین در دره بهمین امر اشتغال نموده از هر دو جانب امرا و لشکریان در حرکت آمدند در موضع اقادجر گه بهم رسیده قاقشی کردند و از آنجا قصد
رفتن جاه مرحمت و احسان بسرا پای آن دیار مبسوط ساختند و چون دست تعرض سپاه جته از مملکت ماوراء النهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین و حضرت صاحبقران
قرار تاهی کرده امرا و نوئینان مجتمع گشته بنا بر مصلحت کامل شاه غلنزاکه از نسل ختای خان بود بپادشاهی برداشتند و مراسم جشن و سور و لهو و سرور تقدیم
رسانیدند امیر حمید را خود بر اکرفته میدید اشتند بزنده چشم سپرده و او خود مترس امعروض تیغ یاسا گردانیدند و در آن زمستان امیر حسین در سال آرای
و صاحبقران در شهر دلکش کش بفراغت و کامرانی شادمانی میگذرانیدند

کشتار در میان جنگ لای و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان بر خاشجوی و رزم آزمای

چون فصل شتا باخر رسید و خسرو انجم سپاه در زمستان از خانه خود
کوچ کرده خیمه بر مرغزار حمل زد منهیان بعرض صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته متوجه جانب ماوراء النهر است و آنحضرت ایلچی

فرستاد و امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد و امیر حسین فرمود تا بولاد بوغا و زنده چشم و پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر با بهادران آتش آهنگ روانه بسرعت تمام با میر تیمور کورکان ملتحق شدند و چون ایشان در حرکت آمده بآنحضرت پیوستند از آب خجند بگذشتند و چون قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحبقران در میان جناپش و تاشکنت کنار آب امعسکر همایون ساخت و امیر حسین با لشکری فراوان از چند و چون در جنبش آمده و از آب سیحون عبور نمود و از آن طرف سپاه جته نیز رسیدند و در لب آب خیام اقامت نصب کردند امیر حسین و امیر تیمور کورکان طبل ارتحال فرو کوفتند و از منزل اخوش سوار شده پیشتر رفتند و چون قراولان بکدیگر را دیده سران سپاه ازین معنی خبردار شدند بتعبیه لشکر و تسویه صفوف اشتغال نمودند امیر حسین فرمود تا امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر شیران پیل افکن لشکر شکن در قول قرار گرفتند و نبقی خویش را طایفه که عنان معرکه را تو تیای دیده آرزو میدانستند بر دست راست بایستاد و قبلق و ملانجی ازلات و دو هزار اول الجای تیوابردی و پولاد بوغا و دیگر دلاوران و شیر پیشه هیچا حضرت صاحبقران کاکا در جوانغار کراول دست چپ کوینده رایت جلادت برافراخت و مهر و ماه بر فرق شان شد و قرار امیر سار بوغا با قوم قپچاق معین شد و در هراول تیمور خواجه غلان متمرکز شد و چون هر دو لشکر مانند دو کوه پولاد صف کشیدند و بسان دو دریای مان از باد صرصر بتموج آمدند نظم زدوره بتنگ اندر آمد سپاه یکی ابر کفی بر آمد سیاه که باران او بود تیغ و تیر جهان شد بکردار دریای قیر فضای معرکه از کثرت بهادران جوشن پوش و آهنین کلاه و هوای معرکه از برق تیغ و صاعقه خنجر آتشین گشت و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقران بعد از مخالفان افتادن بود هم خوف و رعب ضمایر ایشان استیلا یافته سپاه کار بر حیله نهاده بنیرنگ دیده که خاصیت آن از بدایع و صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است توسل جستند و تا آنکه مرکز خورشید در برج جوزا توطن داشت ناگاه ابری سیاه فام در عرصه هوا ظاهر گشت و آواز رعد و برق ساکنان عالم بالا و قاطنان خطه غبرا صیحه روز محشر مشاهده کردند و چندان آب از دیده سحاب روان گشت که از قایل سا و سی الی جبل یعصمنی من الماء یعنی پسر نوح در آن ایام بود و التجا جز بعنایت فیاض علی الاطلاق نکرد و سیل از کثرت نم خم گرفت و کمان پی سست کرده علت استرخا پذیرفت پای لشکریان در موزه بسان پای بط در بحر محیط شناور شد طبوسات از قطرات امطار چنان گران گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود این حال سپاه انیجانب پای جلادت از فرط حمیت و عصمت بشقت بسیار برگرفته پیشتر میراندند و دشمنان نهاد و سر کشیده بقدر میسور در محافظت جامه و سلاح خویش میکوشیدند و چون مردم این طرف بایشان میرسیدند نهاد از سر انداخته باستظهار تمام حرب مینمودند تا آنکه طوفان و آب دین شاهد روی نموده بود پیت چنان تفت خنجر جهان بر فروخت که برچرخ از او کاه ماهی بسوخت در این اثنا حضرت صاحبقران از عون و عنایت یزدان نهاده دست راست مخالفان بسر پنجه قدرت بشکست و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال روی بفرار نهاد امامینه لشکر حضم بسیره امیر حسین غلبه کرده شیر اول و حاجی که در قتل بودند تبلانجی و زنده چشم را رانده با میر حسین رسانیدند و سپاه این جانب اکنده و متفرق گشتند و شیر بهرام و لوغا و بوقا ایستاده کوششهای مردانه نمودند و از انجانب مخالفان و امیر شمس الدین در مقام اشقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کما یجب و ینبغی ظهور رسانیدند و از تهور دشمنان آتش حمیت و عصبیت حضرت صاحبقران زبانه زده با هفده قوشون بر مخالفان حمله آوردند و امیر شمس الدین تاب مقاومت لشکر شجاعت آئین نیاورده بر جناح عجلت روی بفرار نهاد و امیر حسین بظفر و نصرت مستوثق گشته دل قوی کرده چشم بر اکنده خود را جمع آورده بر جائی که مقرر شده بود بایستاد امیر صاحبقران بوکر خویش تابان بهادر را زداوفرستاد که مصلحت در آنست که امیرهای تجلد پیش نهند تا بقاق بر سر دشمنان قلبه ایشان را چنان مقهور و متواصل سازیم که دیگر در تخیل این جماعت خیال مقاتلت و مقاومت را نیابد و چون دران اوان مسیر در درجه امیر حسین بحد و نحوس رسیده بود کوکب شرفش بر برج هبوط نزول فرموده و طبیعت او تغیر یافته زجاده صواب انحراف نمود چون تابان بهادر پیش او رسیده پیغام امیر تیمور کورکان بگذارد زبان بسفاهت و هذیان بگشاد و بدین اکشفا کرده تابان بهادر را چنان دگه متاب شده از پای در افتاده حضرت صاحبقران باره مهدی و ملک انزداور وان فرمود که البته در حرکت تعجیل میباید کرد و پیش می باید آمد که فرصت فوت میشود امیر حسین چون این سخن بشنید دست بضرب و زبان بگشاد ایشان بگشاد و آغاز لاف و گزاف کرده گفت کرسی بخته ام که مرا پیش نخواند اگر شما غالب شوید و اگر مغلوب گردید از تیغ سیاست من سالم نخواهید ماند ملک و همدمی قنقوراز آزرده خاطر بازگشتند و بخدمت حضرت صاحبقران سعادتمند آمده دست در عنان بیهوشی زده درخواست کردند که مهم خنک را توقف آرد و بپای اجتهاد آن طریق نپیماید حضرت صاحبقران سخن دلخواه ایشان بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف بصفحه روزگار محاربه کشیده هر دو گروه بعد از شسته کوشش فرود آمدند و در آن شب چند نوبت امیر حسین کس بطلب امیر صاحبقران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از نخستین در شت امیر حسین رنجیده بود دعوت او را اجابت ننمود و التماس او مبنی بر آن نمود که فردا روز دیگر این بنده موازی خاور برآمده هر دو فریق صفها راست کرده میمنه و میسره و قلب پیارایند و تیغ انتقام از نیام بیرون آورده بر سر یکدیگر بجهند و سپاه جته پشت داده روی بگریز آورند و لشکر این جانب بانجام رزم و عتبه کار بخکمان روان شوند و در این اثنا طوق امیر شمس الدین که از او جدا مانده بود

با فوجی از سرکشتگان لشکر در معرکه پدید آمد و منهزمان عطفه عنان کرده پیش آن طایفه مجتمع گشتند و مهمات اجتماعی متوجه مردم این طرف شدند و از صدمات حملهٔ رزم آزمایان و ولوله در زمین و زمان افتاد و از مقتضی چرخ بوقلمون که بر هیچ کاری قرار و استمراری ندارد در یک لحظه غالب مغلوب شد و قوام بادپایان در آب و گل فرو رفته قرب و منزلت کس در معرض تلف آمدند و ذلک من تقدیر العزیز العلیم امرأ و اعیان سپاه بخارا از شدت خوف در ازان بحر خونخوار بساحل نجات رسانیدند هر کس قصد آن کرد که ایل و الوس خود را از چون کنار اندازد امیر حسین متوجه سالی سرای شد ایل و الوس خود را از چون کنرانیدند و در موضع بشر تو رحل اقامت انداخت و جاسوسان فرستاد که اگر خبر توجه سپاه جته باو رسانند متوجه دیار هند گردد و امیر صاحقران همکی همت بر جمع لشکر مصروف داشته بسعی سپار دوازده قوشون مرتب گردانیدند و تیمور خواجه خان و جاورچی و عباس بهادر را با هفت قوشون فرمود تا بر سمرقند تاخته اغنیت جانب سمرقند نمایند ایشان بموجب فرموده عمل نموده جاورچی و آن بوریش شب خم مشغول شدند و غلیان سکر باد او خواجه و هندو شاه گفت که عشرت امیر تیمور شمار اگر قدمیش امیر حسین خواهد فرستاد و رسیدن شما بانجا هم است و رفتن همان و این سخن را است پنداشته و هم و هراس بخود راه داده بکرنخت و حقوق سابق فراموش کرده بدشمن سو پستند و از لشکرجته کمک تیمور رسپر اغ توقتمور و شیراول و انکوجان سپر جاجی بیک را که بر سم منغلای پیش آمده بودند غجر جی شده پسر تیمور خواجه و باهرلان او آوردند ایشان منهزم شده سلسلهٔ آن جمعیت گسیخته گشت و حضرت صاحقران چون بآن قضیه اطلاع یافت دانست که آن نیز از امارت بخت امیر حسین است و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده ندارد لاجرم از آب آمویه گذشته بر لب نزول و اقعد و ایل و الوس خود را که متفرق شده بودند جمع کرده و بعضی تمانات دیگر را فراهم آورده و طایفه را بضبط کنار آب مقرر ساخته تمام اسم تفطه و انتباه مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند و تیمور خواجه اغلان را بواسطه تقصیری که ازوی صدور یافت پیاده رسانیدند و بساط عیش و عشرت مبسوط داشته منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال امیر تیمور گورکان بود

ذکر محاصرهٔ سپاه جته سمرقند را چون امیر حسین و حضرت صاحقران از آب آمویه بگذشتند لشکر جته متوجه سمرقند شدند در آنوقت بلدهٔ مذکور خندق و شهربندی نداشت مردم سمرقند از وقوع این ملمه عظمی متحیر گشتند مولانا زادهٔ سمرقندی که بحیرات و جلادت از ابنای روزگار ممتاز داشت و مولانا خردک بخاری که مردی تیرانداز و دلیر بود مردم شهر را بر صیانت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط سرحدی که چه ترغیب و تحریص نمودند و بامر ایشان کرده در مقام ممانعت آمدند و طریق آمد و شد مسدود گردانیدند و اسباب مقابله و مقاتله ساز داده و سپاه جته مدتها بر کرد سمرقند خیمه اقامت مطنب گردانیده در تسخیر مراسم جد و اهتمام بجای آوردند و چون ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک آن شد که شهر مسخر گردد اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید نسیم عنایت ازلی از هبت و لایتناسوا من روح الله وزیده و باد درمیان اسپان جته افتاده از هر چهار اسب یکی نمانده و ازین جهت خوف و رعب تمام بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه گشتند و بعد از تقدیم مصلحتچیان دیدند که رجوع نمایند و بامضای این عزیمت اکثر آن جماعت بر کشتها بر پشت بسته پیاده و متبدل روی بدیار خود نهادند و چون عمای سمرقند کاری چنان عظیم از پیش نبردند و با لشکر مخالف چنان مقاومت کرده بمنتهای همت خود رسیدند طایفه که از ایشان بقوت و مکنت ممتاز بودند و بقتنه انگیزی و شرارت مصقع پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تغلب و تعدی آوردند و در آن حین که ضعف و فتور بحال سپاه جته راه یافته بود و عزم مراجعت نمودند امیر صاحقران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع ایشان بقبلغه فرستاد و احوال ایشان بنهجی که مسطور گشت معروض داشت و امیر صاحقران چون بکماهی حالات ایشان اطلاع یافت مسرعی همعنان صبا بشر تو فرستاد پیش امیر حسین که ازان نهضت غیر ترقب او را آگاهی داده بگوید تا تعجل تمام متوجه باید شد تا در اختطام مملکت سعی و اهتمام نموده آید و چون فرستاده آن خبر را بامیر حسین رسانید خدمتش را سم شکر حضرت آفریدگار بجای آورده و گوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحقرانی ایل و الوس خود را جمع آورده فرمود تا از چون گذشته بپورت قدیم منزل اصلی روند و نفس همایون با استقبال امیر حسین روان شد در حدود بقلان اتفاق ملاقات دست داد و بدیدن یکدیگر مسرور و خوشدل گشتند و در تنظیم امور مملکت و سخنان گشتند و از تمور سر بداران سمرقند حکایات دریان آورده و بنا بر مقتضای وقت خلعت و هدایا و استمالت مراحمت ایشان ارسال نمودند بعد از آن امیر حسین و امیر تیمور گورکان یکدیگر را طوعی داده مقرر چنان شد که امیر صاحقران آن زمستان در کش و نخشب قشلاق فرماید و امیر حسین در سالی سرای سر برده در فصل بهار با تفاق روی توجه بلدهٔ سمرقند نهند و هم را وداع فرموده امیر حسین بسالی سرای رفت و امیر تیمور گورکان عزم نخشب فرمود و در آن زمستان حضرت صاحقران توالفات بر عمارت قرشی افکنده باتمام رسانیدند و چون الچی امیر حسین با تحف و پیلاکات بسمرقند رسید مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و سایر سربداران اظهار خرمی و استبشار نمودند و رسم مغول را نوروزند و الچیان با تبرکات پیش حضرت صاحقرانی فرستادند و سبب اشتهار نسف و نخشب بقرشی آن است که کبک خان در دو فرسنگی آن موضع قصری بنا نهاده و مغولان آن قصر را قرشی خوانند **ذکر توجه حضرت**

صاحبقرانی و امیرحسین بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیرحسین بعد از تمکن بر حرکات ناپسند

چون فرش ربیع خیام زمردفام سلطان گل در باغ و بوستان نصب فرمود امیرحسین و حضرت صاحبقران سعادتمند رایت نصرت قرین بجانب سمرقند برافراشتند و آن خطه فردوس مانند را مضرب سرادقات شرف و تمکین ساختند و دران مدت از سربداران انواع حرکات شنیعه صادر شده قمع و استیصال ایشان از جمله واجبات شمردند بنابرآنکه امیرحسین پیش از وصول بنواحی سمرقند الچی فرستاده بود که تا رایات عالم پناه بکنار کل نرسد شما استقبال ننمائید انجماعت بافسانه و فسون او مغرور شده دران موضع با تبرکات و منسوقات رسیدند و امیرحسین بقتل مجموع آن طبقه امر فرمود و عرق شقاوت حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولانازاده سمرقندی را از آن مملکه خلاصی داد و باقی سرداران سربدار را تیغ قهر و سیاست گذشت چون امیرحسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر طبیعتش مستولی شده دست ظلم و بیداد برگشاد و از وضع و شریف طلب نقد و جنس اغاز نهاد و مهم بمرتبه رسید که بر مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقران مثل امیرجاکو و امیرسیف الدین و اقبوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کرده محصلان بکاشتن وجیله بنام هر یک گذاشته بودکرقه بخزانه آورند و چون در آن اوان خبکی واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان در معرصه آمده بود ایشان در ادای آن عاجز آمدند و حضرت صاحبقران در ایوان در مقام مساعدت خواص و عوام خود آمده سیم و زر و حلی فراوان بایشان داد و از آنجمله پاره کوشواره حرم خاص خویش ایجائی کان گوهر امیرحسین بود مسامحه نمود و چون امیرحسین آنچه گوهر تعلق میداشت بدیده را بشناخت امابواسطه شره و خستی که در جبلت او مستولی شده بود از سر آن در نگذشت و با این همه مبلغ سه هزار دینار از مبلغ وجه باقی مانده بود و از کمال اشفاق حضرت صاحبقران در عوض آن ایشان خانه خویش امیرحسین کشید و خدمتش چون بر حقیقت حال اطلاع یافته ایشان را قبول نکرد و بآنحضرت گفت که من بسالی سرای میروم داعیه آنست که مبلغی بتکین جهت خرج اسکاری در حرسین صرف نمایم اگر سیم مساعدت مبلغ مذکور را از غبب من ارسال نمائی دور نباشد و چون امیرحسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران در کرش مستقر شرف او بود اقامت کرد و آن مبلغ را نقد کرده از غبب او فرستاد و از لوم و ذمائت حسین خواطر او ازوی متنفر شد چه خساست و بخل و طمع از همه کس مذموم است خصوصا از پادشاهان

ذکر مخالفت و نزاع میان امیرحسین و حضرت صاحبقران

چون امیرحسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران آزرده خاطر از وی در کرش بازماند جهت تسکین خاطر منشاط شکار میل فرموده بغایه تمام سوار شد و درین اثنا جمعی از افعال ناشایست و اقوال نابایست امیرحسین متنفر و آزرده خاطر بودند و میدانستند که تا میان امیرحسین و حضرت صاحبقران طریق مصادقت و موافقت مسلوک باشد هیچکس شوانند که مسامحت و مخالفت او را بقدر دوم جرات و جلادت پیدا کرده حیله آغاز نهاده نوعی ساختند که الفت و یکانگی بوحشت و پیگانگی تبدیل یافته شیر بهرام و بهرام جلایر که از بأس و سطوت امیرحسین هراسان بودند با امیر تیمور کفشه مدیت میدانیم که دل امیرحسین با هیچ یک از ما راست نمیشد اما از خوف آنکه ملایم مزاج حضرت تو نباشد نمیتوانستیم که این راز بر زبان آریم اکنون چاره در آن مینیت که بر خلاف او اتفاق نمائیم و لشکر با جمع آورده روی همت بدفع او نهیم و درین باب مبالغه نموده و دغدغه بر خاطر همایون حضرت صاحبقران بسمت تضاعف پذیرفت و با ایشان در مخالفت امیرحسین همداستان شده عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که شیر بهرام بصورت قدیم خود که خلاف بود و فتنه لشکر جمع نماید و امیر تیمور نیز در ولایت خویش تربتپ سپاه قیام نماید و شیر بهرام نخجلان را شه و لشکر فراهم آورده در موضع حصین حصین حصبت و ما اعلان کلمه عصیان مبادرت نمود و رایت خلاف امیرحسین افراشت و خدمتش رسل و رسایل نزد او متواتر داشته دام فریب در راه او نهاد شیر بهرام بکلمات فرحام امیرحسین فریفته شده رام گشت و ازان بالا بزیر آمده بار دیگر اطاعت و انقیاد نمود و امیر تیمور کورکان چون دانست که شیر بهرام با امیرحسین پیوست کمر بدو فرستاد مضمون آنکه منشأ مخالفت و نزاع تو شدی اکنون با امیرحسین ملحق شده دعوی نکردی ممکنی نبود باشد که بهم او جزای تو در کنار تو نهد و عاقبت آنچه بر زبان حجت بیان حضرت صاحبقران گشته بود بوقوع پیوست بعد از آن امیر تیمور کورکان چون دانست که شیر بهرام و امیر جاکو و بهرام جلایر و عباس بهادر را با سپاهی بطرف بخند فرستاده تا ایل جلایر را ضبط نموده امیر موسی و علی درویش که خمیرمایه فتنه و فساد بودند بگیرند و امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده بگریختند آنحضرت بسمرقند روانه گشت تا لشکر آن دیار جمع کند و در اثنای این اوقات امیر سلیمان و جاورچی که طریق مخالفت امیرحسین تقدم جسارت می نمودند از آنحضرت روی گردان شده با و پیوستند اما امیر علی برادر امیرخضر سیوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام سیوریان در مقام طاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت میان بستند و در خلال این احوال بواسطه وفات اجانیو ترکان آغاکه خواهر امیرحسین و عم محترم امیر صاحبقران بود غبار ملال و اندوه بر صفحات رخسار امیرحسین نشسته علاقه خویشی که میانه ایشان بود در مرتفع گشت و در پانزده سنه سبع و ثلثین و سبعمائه

صاحبقران سعادتمند با سپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمد و امیر سیف الدین را با گروه انبوه در مقدمه روان ساخت و درین ولا امیر حسین
بتصور آنکه حضرت صاحبقران سعادت قرین بعشوه و فریب مانند شیر بهرام در دام تواند آورد ملک بهادر و عبدالله پسر او را با عهدنامه که چون اساس
دولت خویش است پیش آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما و تو درین مدت بر سبیل اتفاق بر تنسیق امور ملک و ملت قیام نموده ایم و بچوگان قدرت گوی
دولت از میدان اکفا و اقران ربوده سزاوار آنکه بعد ازین حال همین طریق سپرده آید و اعتماد تمام باین عهدنامه کرده بی دغدغه باینجانب قیام نماید
و چون سپاه نصرت شعار از قهلقه گذشته در ایسوی نزول فرمودند ملک و عبدالله بشرف دستبوس آنحضرت فایز شدند و مراسم سفارت بجای آوردند و حضرت
صاحبقران کامکار میدانست که آن سخنان مشتمل بر مکر و فریب است لاجرم بآن عهدنامه التفات نفرموده و آن کلمات فریبنده بسمع رضا اصغا ننمود اما میسوریان
باندیشه آنکه شاید که مهم مصالحه تمشیت پذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده ببیورت خویش روند و مقارن این حال امیر جاکو و عباس بهادر
که بمرافقت بهرام جلایر بخجند رفته بودند رسیدند و امرا باتفاق صلاح در آن دیدند که رؤسای میسوریان را از آنکه اندیشه خلاف در ضمیر داشتند بگیرند حضرت
صاحبقران بدان رضا نداده بر زبان فصاحت بیان گذرانید که اگر ما در فاتحه دولت خویش اقدام بر چنین امور نمائیم دیگران التجا بدین آستانه نکنند و اعتماد بر ما
ننمایند اگر مقر دولت مؤسس بر لطف و احسان باشد شرفات آن از ایوان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر غدر و عدوان بود در اندک زمانی با خاک
یکسان شود بالجمله حضرت صاحبقران کلانتر قوم میسور را نوازش فرموده و از آنجا معاودت نموده عرصهٔ قرشی را بفر قدوم خود تزئین داد و امیر حسین و شیر بهرام
با سپاهی افزون از حوصلهٔ اوهام متوجه آنجانب شدند و امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر خزانه دار را با مصحفی که باو سوگند خورده بود نزد امیر تیمور فرستاد
که نزاع و وحشت مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و یقین هست که همت آنجناب مقصود بر ترفیه حال عباد و تنظیم بلاد و امصار است اکنون بصلاح
آن نزدیکتر است که لشکر دو طرف توقف نمایند و هر یک از ما با پانصد سوار در حرکت آمده تا ما یکدیگر را ببینیم ملک و ولایت ایمن و فتنها ساکن و خاطرها
مطمئن نخواهد شد و هر چند بر ضمیر آفتاب اشراق خسرو آفاق این معنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و هویدا بود که قواعد عهد و میثاق امیر حسین اوهن من
البیت العنکبوت است لیکن چون امرا باتفاق معروض داشتند که صلاح در مصلحت حضرت شهریار عالی مقدار بر مقتضی رای امرا نامدار بمصالحت راضی شده جمهور
لشکر را در حرار گذاشته با سیصد سوار جرار روان شد بنیت آنکه دویست سوار بنابر حزم و احتیاط در دربند توقف نمایند و با صد کس بجانب تنگ چکچک
که وعده گاه ملاقات امیر حسین است توجه نماید مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام را در توتک بورطهٔ هلاک افکنده دفین خاک گردانید و فرمان داد تا سه
هزار سوار بجانب صاحبقران روان گردد و یکی از نوکران امیر تیمور که در میان مخالفان بود بر کیفیة و تعجیل تمام رانده در زمانی که آنحضرت بدربند فرود آمده بود
شب هنگام رسید و بهرام نامی که از نوکران خاصه بر در وثاق همایون حاضر یافت از حادثه آگاهی داد بهرام بنابر عدم عقل و قلت تجربه آن سخن را مهمل انگاشت
و چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح مینمایند افشای این خبر موجب تفرق جمعیت و مستلزم فساد گشته او را بافساد منسوب خواهند داشت و مخبر
راستگوی را از درگاه رانده لب از سخن نگشاد و سحرگاه لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند که مؤید
بود بتاییدات ربانی پیش از وصول مخالفان در ضمان عون و عنایت یزدانی سوار شده بود و متوجه وعده گاه گشته چون بر وصول سپاه اطلاع یافت
در سیر مسارعت فرموده به تنگ حرم رسید ملازمان جمع درا از آن تنگناه گذرانیده سر راه بر دشمنان گرفته جنگ در پیوست بازوی اقتدار
آن سپاه جوشن در زنیره گذار را باز داشت و از آنموضع حضرت صاحبقران عنان مراجعت منعطف گردانیده دشمنان نیز روان شدند و هر دو فریق جنگ کنان
میرفتند تا بقامش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که از آنجا قدم پیشتر نهند لاجرم خائب و خاسر در آنجا توقف نمودند و چون
خبر این واقعه بحرار رسید لشکریان که حضرت صاحبقران در آنجا باز داشته بود پراکنده گشتند و آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب همایون
مانده بودند از راه حرار بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت رایها بر آن قرار گرفت که کوچ ها را بماخان نقل کرده در جوار سنجریان که از دیرباز
حقوق دولتخواهی ذمت همت صاحبقرانی ثابت داشتند روزی چند بسر برند آنگاه با خاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجهه همت سازند و بامضای این عزیمت
هر کسی جزئیات خود سرانجام ساخته در ظلمت لیل کوچ کرده راه ماخان پیش گرفت و روز دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر روشاه
بر توثیق آن باره اشتغال نمودند حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بچاه استخور رسید چندان توقف فرمود که افراد خدم و حشم باو پیوستند
آنگاه باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب آمویه بگذشتند و بجول در آمده سر چاه شوراب منزل ساختند و حضرت صاحبقرانی ایلچیان پیش ملک معزالدین
حسین و محمد بیک جونی قربانی فرستاد تا استخراج نمایند که ایشان نسبت بآنحضرت در چه مقام اند در مقام خلاف یا وفاق زمان غیبت سه سال و دو ماه و نیم

امتداد یافته هر کاروانی که از خراسان متوجه ماوراء النهر شده پسر چاه شویر سید شهریار کامیاب ایشان زاد آنموضع باز میداشت و چون ایلچیان معاودت نموده شرف تقبیل بساط بوس حاصل کردند امیر صاحبقران کاروانان را رخصت فتن داد آوازه در انداخت که ملک هرات استعلای حضور ما کرده و هنوز کاروانیان از مقام خود روان نشده بودند که آنحضرت با ملازمان و متعلقان سوار شده روی توجه بهرات نهادند بازرگانان چون بصوب قرشی رسیدند امراء و وجوه سپاه امیر حسین بحضرت صاحبقران و ملازمان او پیوستند بتجار گفتند که این جماعت که شما از احوال ایشان استفسار مینمایید بجانب هرات پیش ملک فشند امیر حسین میروند غرض ما مصدق داشته از قلعه قرشی برون آمده سپاه پراکنده جمع آورده با هفت هزار سوار بما غارت زدند ساخت و در خاطر داشت که بدر کند رود ملک بهادر با پنجهزار مرد از قراونا س که امیر حسین ایشانرا بدو منجاب فرستاده بود در غرقاشون تویه دکبند قرار گرفته

کفار در توجه صاحبقران بجانب نخشب و استیلای او بر معاندین که چون امیر تیمور کورکان کاروانیان را بحضرت فرمود تا بجانب ماوراء النهر روند نفس همایون بسمت هرات در حرکت آمده و بعد از چند رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرده موازی مدتی که قافله بقرشی تواند رفت و آنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن همگی همت بدفع دشمنان مقصور گردانیده و در آن اوان زیاده از دویست و چهل و سه کس از ملازمان آنحضرت بنوازش و خواص و دلیران صاحب اختصاص سیورغمش اغلان و حضرت صاحبقران و امیرداود و امیر سارو بوغا و جلایر و حسین بهادر و امر سیف الدین و عباس بهادر از قبیله قپچاق و اقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری با عددی قلیل غنیمت صوب قرشی تصمیم دادند تا آنکه در آن حوالی نواحی امرا نامدار امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آئین کمر کین بسته در کمین رزم و پیکار نشسته بودند صاحبقران و خشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار آب اموی رسیدند در همانشب با چهل و سه کس در آب اندمجموع ایشان عبور نمودند بشناوقریختار را حاطه نموده بملاحظه انگه کسی جز بجائی نرساند و کشتیها را کرفته بکنار اب فرستادند تا بقایای سپاه از آب بگذشت و شب دیگر دو سور بالغ فرود آمده ایلچیان امیر موسی که در آنجا بودند مکرر فشند و بر آن دایره آسا محیط شدند و شب توقف نموده روز دیگر روی توجه براه آوردند و شب همکام در فرو کفت نزول نمودند و همر که آداب برکیر و رحمت مراجعت نافت و بعد از غروب آفتاب بسر کفت فشند و در آن محل امیر جاکو معروض داشت که مصلحت آنست که اغنام و بر ملک بچون کرده بر سر امیر موسی شیخون بریم کرا و در دست افتد پای مرا و بر سر کردون نهیم حضرت صاحبقران که موفق و مخصوص تائیدات ربانی بود فرمود که سپاه ما بغایت اندک اند اکر بیاد بالله چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید آسان آسان جمع نشود وظیفه آنکه شما در همین مکان توقف نمائید تا من بقرشی بروم و در برج و باره و محل دخول نظر کرده بصیرت تمام مراجعت نمایم این سخن کفت و عبدالله را ملازم خویش ساخته رجناح استعجال روان شد و بکنار خندق رسیده نزول فرمود و چون آب خندق فراوان بود اسبان بمیره پیرده از ممر تراوی که بر بالای خندق انداخته بودند و آب از آنجا بحصار میرفت بدات همایون بنزانو آب را مدو پای مبارک نهاده بنجاک نزدیک آمد و عبدالله در عقب آنحضرت قدم مینهاد تا بدروازه که بجانب هرات است رسیدند حضرت صاحبقران دست بدر نهاده دانست که از آنجا کسی انباشته اند از آنجا باز کشت و نظر احتیاط بر باره انداخته جائی که دیوارش پست بود نمود که محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه امنیت و از آن ممر که بر خاکریز بالا رفته بود معاودت نمود و بتعجیل تمام بملازمان پیوست و بار دیگر با ایشان متوجه قرشی شده و چهل و سه کس را پیش اسبان باز داشته و صد کس را نزد با نها که از بور دالیغ آورده بود بنجاک نزدیک فرستاد تا از دیواری که بعد الله نموده بود بقلعه در آمدند و خود با صد کس دیگر بدر دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت انتباه چون پای حصار نهادند دست بقوائم شیر بربرده از نیام اشقام برون کشیدند و روی بدروازه نهاده چون بانجا رسیدند محافظان مست و لایعقل مانده و بتیغ سپید ریغ دمار از روزکار ایشان بر آورده بلکه بتبر قفل دروازه بشکستند و حضرت صاحبقران عبور کشیده با آن عدد کس در آمد از آواز غلغله دلیران قلعه کشای زلزله و ولوله در حصار افتاد و مردم قرشی از خواب سر بر آورده فشان و خیزان بهر طرف روان شدند و با هم میکفتند که لشکر صور قیامت است که میدمند لشکریان ضبط قرشی نموده زن و فرزندان امیر موسی بدست آوردند و محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود بفرمود حضرت صاحبقران او را کریبان دادند بتصور آنکه مخالفان از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند و در همان شب محمد بیک بدر پوست و صورت واقعه نموده خدمتش را دل از جای برده پای ثبات و وقار استوار داشته کس پیش ملک بهادر فرستاده او را از آن واقعه اعلام داده طلبداشت و زود یکه از دشمنان مقدار دوازده هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمدند و بقرشی رسیده اطراف حصار را فرو کرفتند حضرت صاحبقران و الاقتدار بنفس همایون تصدی ضبط یک دروازه کشت و امیر سیف الدین را بحافظت دروازه دیکر نصب فرموده و سیورغمش اغلان و امیر عباس را قبوقا فرمان داد تا بر بروج عروج نموده بزخم پیکان جان ستان نکذارند که دشمنان خاک سار پیرامون فصیل و خاکریز کردند و در آن روز امیر مؤید از زلات

باسی کس بیرون آمده خود را بآن سپاه کینه‌خواه زده داستان رستم و اسفندیار منسوخ ساخت و شصت سر اسب از مخالفان کرفته بقلعه درآمد و درین اثنا در که بهادر چون دولت از زاعد امفارقت جنته در سلک سایر ملازمان حضرت صاحبقران منتظم شد حضرت صاحبقران ظفرقرین از است که تیغ جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته آثار هول روز قیامت ظاهر کردانده اما امیر سیف الدین که از علم نجوم حظی داشت بعرض رسانیدند که امروز توقف اولیست و فردا التعرض انسب و این سخن مقبول افتاده آن عزیمت تا روز دیگر موقوف ماند و آن شب از جانب مخالفان نیز کچی بهادر با دوست کس که هر یک با درع و سپر بودند نزدیک دروازه آمده بسر بردند روز دیگر الچی بوقا و اقتمور بهادر با پنجاه مرد از قلعه بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علی شاه و درویشک بر فوجی بر حسب فرمان واجب الاذعان بر سم مدد با میست کس در عقب ایشان بر شافتند و از صف اعداطغا تیمور با شمشیر کشیده متوجه شیران بیشه هیجا کشت و یک ضرب تیغ اقتمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه امیر موسی اوزبکی بود بغایت مشهور و دلیر و بقوت بازو افزون از پیل و شیر قدم در میدان نهاد و غران بوقا پای مبارزت پیش رفته هر دو دست او چنان بگرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای بر گیرد و تا نیکی رسیده مهم او را تمام رسانید امیر سارو بوقا و الچی بهادر از بالای بارو تیر باران آغاز نهادند و طایفه از مخالفان که در بالا و تورها بپای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کنیکها در سر کشیده بگریختند سپاه جلادت شعار نیز ایشان را از آنجا رانده از خیمها شاه کذرانیدند و از سپاه اعدا تو کل یا صد مرد حمله آورده پیادکان دشمن نیز دست بتیر باران کشاده لشکر ظفر مال سعادت قرین را بر کردانیدند حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار از حصار رایت جلادت برافراخته بیرون تاخت لشکر یانرا قوتی و شوکتی تازه و بی اندازه حاصل شد الچی بوغا و بهرام بوغا و بهرام توکل روی بگریز آورده درین اثنا از بهادران لشکر نصرت اشیا جوانی دلاور دانسته تیغی بر بهرام فرود آورد و روز دیگر حیات آن نامور بشام اجل منتهی شده کارش با تمام رسید و عاقبت امیر موسی با هفت هزار سوار خاک بی ناموسی و ادبار بر فرق خود بیخت و آبروی شجاعت و مردانکی ریخت در مقابله اندک نفری مقرون بخوف بسیار بگریختند و مرغ اودر صحرا و بیابان متفرق و پراکنده کشته سکین ملک بهادر با سپاه تراونا که بعد دینجهزار بودند بهر طرف دروازه اصرار نهوز پای ثبات و وقار بر جای خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان نهاد ملک چون دید که از نفس خویش متوجه جانب اوست در حوصله خویش تاب مقاومت ندید و در جلبت خود قوت منازعت نیافت لاجرم قدم فرار در راه ادبار نهاد و عنان مراجعت بقتول خود منعطف کردانید و بجانب کسبند تولی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروزجنک که از برای حفظ ناموس و ننک دست در پنجه شیر و کام نهنک نهادی مانند بیر دمان از عقب ایشان روان شد مخالفان سپاهی سپاه نظیر نهاد دیده در انجا تیر بوقف شوا ستند نمود از بارقه شمشیر صاعقه کردار پادشاه دولت یار آتش در خرمن تمکن و وقار دشمنان افتاده بیکبار پشت داد و شکست و تفرق بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران ظفرقرین فرمان داد که امیر سیف الدین و امیر جاکو تا تنک چچک در عقب کریختکان قشه بقدر میسور در امر غارت و اسیر تقصیر ننمایند و ایشان از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اموال و اموال در آن باب و رزیدند و الحضرت بمضمون این حدیث که چون شیر بخود بیشه بشکن باش عمل نموده در ارتکاب آن امر خطرناک اقدام فرموده عنان سبک و رکاب کران کردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمدند و امیر داؤد در ایت تجلد بر افراخته مقتضی فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساقه لشکر بودند از وصول ایشان آگاه کشته منهزم بدر قشون شتافتند فی الجمله فوجی بر می تیر و ضرب تیغ و تیر الچی بوغا را باز کردانیدند و فوجی دیکر بر حضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت بسازوی دولت و سرپنجه قدرت ایشان را چنان تاخت که از سطوت و صولت او فوجی که الچی بوغا را رانده بودند کو ملتهای خود را کذاشته راه انهزام پیش کرفتند و حسن و آفاق از نزدیکی فرط ازدحام مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و ایوان امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال فرمان تهاون و رزیده از عقب دشمنان بر قشه بودند انجا بالامره تا تنک چچک تاختند و این جلایر و طایفه دیکر که کرچه میر فتند کر قشه سپاه بیرا علی آوردند و حضرت صاحبقران کیتی ستان آن زمستان در قرشی بر تو التفات انداخت و در تنظیم احوال رعایا پرداخته ایشانرا بعمارت و زراعت امر فرموده و محمود شاه را بحکومت بخارا تعیین نموده و نیکی شاه که در خراسان بود هر روز بمنبری و هر شب بجائی بسر میبرد طلب داشته آموبه را با توابع که شهر متعلق بخجند مثل بوداد و ارزانی داشت و علی میسوری که با قوتش در اطراف سر کردان میکشت در بخارا بمحمود شاه که داماد او بود پیوست و حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشانرا طلبیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت کردانیدند **ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت امیر صاحبقران** چون امیر موسی از وصول سپاه امیر صاحبقران کریخته با امیر حسین موسیت و صورت واقعه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهده او شده بود باز نمود امیر حسین از استماع این واقعه متعجب و متحیر کشته جمعی از امرای اشل ایجاتوی لشکریان فرمان داد و از سالی سرای بیرون آمده بر جناح تعجیل بجانب صاحبقران روان شده و امیر موسی با ده هزار مرد قراونا س و جمعی از امرای اشل ایجاتوی

وجهانشاه پسر یاقوب و فولاد بوغا را پیش فرستاد و ایشان مانند برق و باد در حرکت آمده و از قلعه گذشته قریب بتنگ چکچک فرود آمدند و چون حضرت صاحبقران بهمان کیفیت حال اطلاع یافت بسم شبیخون از مقر خویش حرکت فرموده و از راه یلغدر ماغ در زمانیکه دشت و راغ زیر برف نهان شده روان شد و جمعی ابریان گیر کی فرستاد و انجاعت پنج شش کس را از دشمنان گرفته پاورد ند گرفتگان بعرض رسانیدند که لشکر امیرحسین در شب از تنگ چکچک گذشته در جلگه الیک نزول کرده اند و بازگشان بخبر گیری تعیین نموده بسمع اشرف رسانیدند که امیر موسی با لشکری مسلح بر بالای ان قلعه کشیده چشم انتظار در راه دارند و انحضرت با دویست کس از ملازم رکاب همایون بودند دست توکل الیتس رجل الیتس زده پای در راه نهاد و همرد و سپاه چون سیاهی لشکر دیدند سورن انداخته آواز ایشان بگوش حلقه عرش رسید صاحبقران سعادت قرین چون بدیده دوربین دید که مخالفان غلبه اند و فرصت شبخون فوت شده مراجعت اولی انسته از راه کوردنگ عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانیده لشکر امیرحسین با انگه بچشم یقین قلت ملازمان حضرت صاحبقران مشاهده ایشان کشت همچکس را از آن دو هزار سوار یارای آن نشد که یک قدم پیش نهاده از قفای لشکر ظفر قرین رود و انحضرت خطه قرشی را بوجود همایون مشرف ساخته از انجا بجانب ارژف و علی میسوری و محمود شاه وظایف خدمتکاری بجای آورده کمر عبودیت بمیان جان بستند و چون امیر حاکو پیش ازین محمود شاه را بردم اسب بسته چوب بسر و رویش زده بود درین ولا که حکومت بخارا تعلق با و میداشت متوهم شده از روی دلتواهی چند نوبت بعرض رسانید که یورش خراسان عین مصلحت حضرت صاحبقران سخن امیر حاکو را واقعی نهاده و خدمتش با امیر سیف الدین و عباس سپاه را تفاق نموده بر خصت انحضرت بان سرزمین رفتند و بعد از چند روز خبر رسیدن منقلای امیرحسین بخارا متواتر شد حضرت صاحبقران شجاعت و ثار سعادت آثار با علی میسوری و محمود شاه گفت که مقتضی مردانگی آنست که با سپاه از شهر بیرون رفته فرصت شبخون نگذاریم و چون این معنی در حوصله ایشان نگنجید عرضه داشتند که اسانرا آسوده داشته درین مقام توقف کنیم اگر دشمنان توقف کنند خوب والا قصد ما که کنند جواب ایشانرا گوئیم حضرت صاحبقران کار مکاران ضعف و انکسار بر صفحات روزگار علی و محمود شاه مشاهده فرموده از آنجا بیرون آمده عازم خراسان شده بلب آب سیده ده کشتی را که از بالای آن قلعه گذشته و بچول درآمده بمرو عبور نموده در ماجان با غرق همایون پیوست و امیرحسین بعد از رفتن امیر تیمور کورکان بظاهر بخارا نزول کرده علی و محمود شاه باتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیده و سپر ممانعت در روی کشیده لشکریان امیرحسین روی همت بتسخیر بخارا اورده و جنگ در پیوستند و بخاراییان پای جلادت پیش نهاده تا مزار فایض الانوار شیخ عالم سیف الدین باخرزی عنان باز نکشیدند مردم بخارا تصور آن کرده که ترکان جانپان منهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نیست از عقب ایشان شتافتند و چون بیرون دروازه بخارا و اودیوار سپاه بواتراک مراجعت کردند تیغ در نیام نهادند و جمعی کثیر از آن طبقه بقتل رسانیده و بقیه السیف نیمه جان بصورتی بشهر باز گشتند و در کاه دانها خریدند و دم در کشیده و علی میسوری و محمود شاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا بار دیگر بر بروج عروج نموده بمحافظت شهر قیام نمایند مفید نیفتاد و همکس از کنج محنت خانه خویش قدم بیرون ننهاد و ایشان بالضروره دل از حکومت برگرفته و شب هنگام عازم خراسان شدند و بموکب خجسته پیوسته در سلک سایر ملازمان حضرت صاحبقران انتظام یافتند و بخجلت و ندامت سر در پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان بانعذار و استغفار گشادند لطف عمیم صاحبقرانی شامل حال علی و محمود شاه شده بخلعت گرانمایه و اسبان راهوار سرافراز گشتند و روز بروز عنایات پادشاهانه درباره ایشان بمرتبه تضاعف انجامید تا بکلی این خاطر گشتند و حضرت صاحبقران نشاط فرموده چون ازان کار رستند روی بموده بازگشت و فرمان داد تا نیستانها آتش زدند تا سبز شده و اسبان بدان قرمه ساختند و درین اثنا منهیان خبر رسانیدند که نیکی شاه بمین الثقات صاحبقران از کربت غربت خلاص شده در مسند حکومت و ریاست تمکن یافته سازگریبان عصیان بر آورده هر کرا میدیدند که ملازمت انحضرت میکند گرفته محبوس میگرداند و مینگذارد که بموکب همایون ملحق شود نایره غضب حضرت صاحبقران بهمان از استماع این سخن اشتعال یافته باشتصد مرد از ابطال رجال شکر گرده و الیغار کرده از راه مرتع گول باموبه رسیده از پایان بر و الیغ محل گذار اختیار فرموده و امرا با چهار صد کس بجانب نشیب آب فرستاده خود با دویست سوار چاشتگاه در آب اندخته تا هنگام نماز پیشین مجموع بسلامت بگذشتند و از کنار آب بازگشته گرده بحرکا منزل نیکی شاه را در میان گرفتند و او پهلوانی گرد روز معرکه زیل و شیر روی نگردانیدی و تیر اندازی بود بغایت سخت کمان که پیکان او در وقت رمی سهم در صحن نهم آسمان جا هی کرفتی در ان سحر چون احساس وصول لشکر کرد دست بتیر و کمان برد اول تیری که پنداخت زه کمان گسسته شد و در که دهانی بها در رسیده خدنش دستگیر کرد و بحسب فرمان کشتیها با نظرف آب بردند تا امرا که چهار صد نفر با شارت حضرت صاحبقران بدان جانب رفته بودند عبور نمودند و در خلال

این احوال بمسامع علیه حضرت صاحبقران ریانوال رسید که سپاه بخارا در حوالی قراوناس با ضمایر خالی از وبم و هراس نشسته اند همت پادشاهانه اقتضای آن کرد که بعطف عنان و تحریک سنان تفرقه در میان ایشان اندازد و با مضای این عزیمت در حوف لیل سوار شده بر عقب آن خیل راندند و در موضع پرس با قوم رسیدند امیر خلیل را که راس و رئیس ایشان بود دیگر باره یافتند و از انجا منظفر و منصور معاودت فرموده از آب گذشت و مدت یکماه سر جانهای زاد تویه مضرب خیام اقبال ساخت آنگاه متوجه باخان گشته باغرق همایون پیوست و امیرجاکو را برسالت پیش ملک حسین کرت فرستاد ملک شرایط تعظیم بجای آورده نسبت بحضرت صاحبقران اظهار یکدلی و موافقت کرده در باب مظاهرت و معاونت مبالغها نموده گفت سر جنس میروم اگر تیمور کورکان از اطراف قدم رنجه فرماید میانی محبت و مودت استحکام یابد و ارکان او بعهد و پیمان تاکید و تشیید پذیرد و امیرجاکو بمقتضی حب الوطن مراجعت نموده آن کلمات را بعرض رسانید و همت کشور رسانید و دران ولا انچه از ملوک اغور نسبت با میر نوروز صدور یافته بود در نظر و ضمیر امیر تیمور کورکان پرتو افکند بر خاطر خطیرش خطور نموده که اطمینان آن طبقه مجبول سرشت فطانیست و بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود را که شکوفه باغ سلطنت و ثمره شجره خلافت بود پیش ملک فرستاد و مبارکشاه سنجری را تا کی او موسوم گردانیده بملک سپرد و گفت چون بحسن اعتقاد و پاکی سریرت و نیکوکاری انجناب وثوق تمام حاصلست قرة العین خود را پیش او فرستاد و در خاطر چنانست که اغرق و متعلقان را درین دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی و یورت قدیم منعطف گردد و توقع از ملکات ملکانه انکه تلطف و تفقد درباره ایشان مبذول افتد چه بزرگی بزرگان سمیت قدیم و عادتی معهود است

ذکر توجه صاحبقران بجانب ماوراءالنهر و منهزم شدن لشکر امیرحسین

بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات همت امیرتیمور کورکان مقتضی آن شد که لشکر بطرف ماوراءالنهر کشیده و سپاه امیرحسین را که در انجا بمراغ بال نشسته اند کوشمالی دهد لاجرم با سیصد کس که در انوقت ملازم رکاب فلک فرسای او بودند روی توجه و توکل بصوب آورده چون عبور نمودند و شبگیر کرده چون روز شد در چهار باغی درآمده دم در کشیدند و از تعب راه برآسوده از انجا روان شدند و از انطرف هزارسبی را در میان گرفتند طایفه از نوکران امیرموسی که در انجا بودند اسیر و دستگیر شده و جمعی از رؤسا مخالفان با اتباع خود بگرفتند و در کرشنج علی بهادر و قوچی ارجها دران باغی پنداشته با ایشان خبک کردند و چندین کنجارآن جماعت پیش صاحبقران والاگهر آوردند و حضرت فرمان دادتا کنجارا بی تصرف بصاحبش تسلیم نمودند و همچنین دست تعدی و برنسیده و در آن ولا نخبر ارکس از لشکر قراوناس در موضع قرری میدان خیمه اقامت زده بود امیر سلیمانشاه میسوری و برانخواجه و هندوشاه با اتباع خویش با ایشان پیوسته و املاک و کوره نیز در حین توجه حضرت صاحبقران از قرشی بکرخچه و باجماعت ملحق گشت و در انجا جمعیت عظیم دست داده بود و انحضرت از این جماعت اگاهی نداشت ناگاه قریب وقت غروب آفتاب از قرشی سوار شده و نیم شب وقت رسید و در انموضع خبر کثرت مخالفان مسموع او گشت و رعایت حزم و احتیاط نموده و بر فراز دیوار پست پرون آمده تا روز در ظاهر شهر توقف نموده با مداد از انجا روان شد و در اثنای طریق امیرجاکو از اسب افتاده چنان آزرده و مجروح گشت که مزاجش از حد اعتدال انتقال یافت و امیرصاحبقران سی سوار ملازم خدمتش گردانیدتا او را با باخان پیش امیرزاده جهانگیر برسانند و بعد از مستمادن امیرجاکو عزیمت محاربه لشکر قراوناس مصمم ساخت و مجموع امرا و نویان در آن باب حضرت صاحبقران گفتند یکبار علی میسوری کی جنگ آن قوم مصلحت بنداینست و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب الاذعان نافذ گشت تا او را با تکلف سوار سازند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار بر سم منقلای در حرکت آمد و از جانب مخالفان هندوشاه با سیصد سوار در مقدمه لشکر بود و قراولان جانبین بیکدیگر رسیده شور حرب در گرفت و از فر دولت صاحبقران منقلای دشمن مکسور و مقهور شده روی بگریز نهادند و انحضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفرپناه فرود آمده اسبان را آسایش داد و در وقت نماز پیشین همان روز باعتماد دولت روزافزون سوار شده و آن شصت مرد را همت فزون ساخت و هر یک از امرا و بهادران را در موضع خویش باز داشت و مردم خود را که بقلت کار متصف بودند و بکثرت دشمن عارف استمالت و دلجوئی نموده و برجنگ گیر کردانید و چون تلاقی فریقین دست داد علی میسوری با دو نوکر روی بفرار آورد و حضرت صاحبقران کامکار با سواران اندک و امید سپاه پای جلادت و پیکار در میدان رزم نهاده و از نهیب تیغ آتش ریز دشمنان باک نداشته عدد در مقام مقاومت نایستادند و خاک دلی بر فرق خود پاشیدند و در حمله نخستین گریختند و لشکر نصرت انتساب کامران کامیاب تا جلد الیک و عقب منهزمان تاختند و رؤسا ایشان را بدست آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیران با فیلان و اجانیو طایجای مولا که در سواقن مان نسبت بحضرت صاحبقران قوی اعتماد اخلاص و مبانی اختصاص مشید میداشتند پای جلادت پیش نهاده بخبک آمده مجموع سپاه جلادت آئین سرهای ایشان تیغ کین و شمشیر انتقام از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران اوردند و انحضرت این صورت متاثر و غمگین گشت و حکم فرمود تا کالبد ایشان را بشهر کش رسانند و ارباب عمایم نماز بر آن دو قتیل کنند و بعد ازین فتح نامه مدار شهریار عالی همت کامکار

بطرف سمرقند نهضت فرمود چون نزدیک آن شهر فردوس مانند رسید اوجه قرابهادر با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت سر راه بگرفت حضرت صاحبقرانی میمنه و میسره و قلب را آهسته بر دشمنان حمله آورد و بمجرد توجه مبارزان آهن کوه پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل شده روی بگریز نهادند اقیتمور بهادر از عقب اوجه قرابهادر نزدیک وی رسیده بشمشیری انداخت که تمام ترکباش قلم شد و اوجه قرابهادر بهزار و پانصد مرد مکمل نموده بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران جلادت نشان روی ایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه خونها ریخته شود خائف و گریزان متوجه جانب شهر گشتند و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم شهر سر کوچها را گرفته مجال آمد و شد سواران مسدود شد و چون کنجکان بحلات رسیدند از غایت بیم و هراس که بر ایشان استیلا یافته بود اسبهارا چنان میکشیدند که زینهای شکست و بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحبقران گیتی ستان دو روز در سمرقند بتهنیت از روضه رضوان چند روزی توقف نموده و طغان شاه از کش که بخیه بموکب همایون پیوسته و ارغون شاه که حضرت صاحبقران او را بانجیکری فرستاده بود و بعد تحضیر برادر خویش همراه آورد و آن شخص تقریر کرد که ایجاتیو و بولاد بر کنار آب نم قرار گرفته اند و امیر حسین با لشکر سنکین در قرشی قرار گرفته بر ضمیر منیر حضرت امیر صاحبقران که مطرح اشعه انوار غیب بود گذشت که چند روز مهم جنگ در توقف دارد بحکم الامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن فرا رسد مار از زور کار مفسدان غدار برآورد لاجرم سپاهی که بعد از عبور از جیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند حضرت ارزانی داشته با ششصد نوکر قدمی بطرف پایان آب سمرقند نهضت فرمود و مراحل طی میکرد تا بانکنت رسید

ذکر اختلاط حضرت صاحبقران گیتی ستان با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و لشکر فرستادن امیر حسین بجنب الحضرت

کیخسرو و بهرام جلایر در اوان مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیر حسین پیش خان چتبه رقه خان هفت هزار سوار همراه ایشان بجانب ترکستان و ماوراء النهر فرستاده و چون فرمان خان بقا یافته بود که ایل و الوس میش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ بر بعضی ولایات مستولی شده در تاشکنت با کیخسرو و لشکر چتبه قرار گرفت با امیر صاحبقران در ام از موافقت و مصادقت میزد در مخالفت امیر حسین با آنحضرت بکجهت گشته تا هیچگونه خدمتی که لایق آنحضرت باشد بتقدیم نرسانند امیر صاحبقران زبان بطعن و سرزنش بهرام گشاده گفت امید میدارم که تو را بار دیگر بر در خانه خویش محتاج و بمقدار پسنم و عاقبت آنچه بر زبان همایون آنحضرت جاری گشت بوقوع انجامید اما امیر کیخسرو شرایط اغراز و احترام مرعی داشت و آنچه از مراسم موت و قوت باشد بظهور رسانیده و وعده از دواج دختر خویش که از توقان قتلق آقا غرا زاده تولغلقیموخان متولد شده بود با امیرزاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده گردانیده مدت یکماه بساط عیش و نشاط گسترده بخرمی گذرانیده در این اثنا امیر حسین رخصت انصراف داد تا امیر موسی و امیر محمد پسر امیر سلیمان شاه و زوج الجایتو ولد ایتوری ملیست هزار مرد از سار بلاق که معسکر او بود بسمرقند آمد بعزم رزم و نیت مصادقت حضرت صاحبقران روان شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب سلیغور فرود آمدند امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس بموضع وزق رود و سرهای راه محافظت نماید و این سه فوج لشکر بموجب فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران چون بشیرکیا زکثرت آمو نیندیشید بی دغدغه و تحاشی با دو هزار سوار جنه که امیر کیخسرو معین کرده بود بهمت استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد فخر همایون با پانصد سوار بر سایر سپاه پیشی گرفت و از آب جحندگذشت و شبگیر کرده خود را بر سپاه جهان شاه زد و آنها منهزم گشته و بجانب وزق رفتند و بر سر خرمن تاخت و نکذاشت که دانه مراد او درکشت بدست آرامید سر بسر کرد و چون خرمن را نده و کوفته روی بهزیمت نهاد و آنحضرت ساعتی در وزق توقف فرمود تا اسبان آسوده و سیصد کس را باغنایم همانجا گذاشته و دویست مرد را ملازم رکاب گردانیده بدفع ملک بهادر رایت جلالت برافراخت و سی مرد نامدار در مقدمه روان کرده و دو کس را بطرف دست راست و دو مرد دیگر بجانب دست چپ بفراول فرستاده خود با صد و شصت کس در عقب او شتافت و مخالفان دیدند که آن سی سوار بی اندیشه می آیند بتصور آنکه سپاه مغول از پیست و هم و هراس بنحو راه داده روی بگریز نهادند و لشکر نصرت قرین تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر را از اتباع ملک فرود آوردند و گریختگان چون بامرا رسیدند با آنکه بیست هزار مرد مسلح داشتند از مهابت حضرت صاحبقران که بکرات و مرات ایشان جابی گیر شده بود و هم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی بگریز معسکر امیر حسین آوردند مقارن این حال قاصدی خبر رسانید که آن سیصد کس که شما ایشان را در موضع وزق گذاشتید مسلمانان را غارت و اسیر کرده متوجه یارخود گشته از استماع این خبر گرد ملال بر حاشیه ضمیر انور صاحبقران بسمال نشسته باز گشت و با امیر کیخسرو سپیست و در استخلاص اسیران اهل اسلام تامل فرمود و مصلحت چنان دید که شصت کس از سپاه جنه سپاه خود را از آنجانب کوه بلشکر جنه نماید که انجماعت متوهم شده دست از اسیران باز داشته سر خویش گیرند تدبیر انسانی موافق تقدیر یزدانی آمده چون آنجماعت بحسب فرموده سپاهی خود را دور بلشکر جنه نموده خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافت و اسیران مسلمانان و آنچه از دیار اسلام غارت شده بود بگذاشتند و بهزیمت راغبیت داشتند و سپاه فیروزنشان باز گشتند و مسلمانان از ذل اسیر کافران من تیر شادمانیت

خلاص یافتند و چون از آن غدغه فراغت حاصل شد صاحبقران کامکار از چون عبور نموده در موضع خرمک نزول نمود **گفتار در توجه و انهزام مخالفان نوبت دیگر و وقوع مصالحه امیرحسین با حضرت صاحبقران** چون امرا و لشکریان امیرحسین پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیرحسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل گردیده ایشان را سرزنشها کرده و ملامتها نموده و مجموع را بتقصیر موسوم گردانیده کناره ساخت و نفس خویش با لشکریان مابین کوهل رسید و از تمامت سپاه دو هزار سپاه کینه خواه برگزیده و فرمان داد تا از آب خجند گذشته بر باد آتش پیکار برافروزند و ایشان بر حسب فرمان روان شدند و چون این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت باتفاق امیرخضر و پانصد مرد نامدار اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و نیم شب بکنار پارسین رسیدند حکم شد تا بر عبور کنند مخالفان که هر یک خیال آن داشتند که بارستم و افراسیاب پنجه در پنجه اختند بمجرد آن آواز از کنار آب همان لحظه برگشتند و با خجالت و شرمندگی که مردن بهتر از آن زندگی امیرحسین می پسندند و مقارن این حال بهرام جلایر بسمشورت امیر تیمور و امیر کیخسرو با لشکر جته از تاشکنت راه مغولستان پیش گرفت و بسیرام رسیده و در آنجا توقف ننموده پشیر رفت و چون اغرق حضرت صاحبقران و امیر کیخسرو در آن نواحی بودند ایشان هم متوجه آنصوب شده در حدود سیرام با غرق خود رسیدند و از آنجا امیر تیمور کورکان سارو بوغا و آقوقا بهادر را بطلب لشکر پیش امیرحسین الدین و حاجی سبک از امرا صاحب اختیار جته بودند فرستاد و باتفاق امیر کیخسرو رقم قشلاق بر ایزار کشیده متوجه آنصوب شد و آنحضرت باستصحاب کس مانند عرض که لازم جوهر باشد ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده تا شکنت رحل اقامت افکنده تمام زمستان در آنجا بخرمی و شادکامی شب بروز و روز بشب رسانید و چون زمستان تمام شد و فصل بهار روی نمود سارو بوقا و آقوقا بهادر که باشارت امیر تیمور کورکان جهت آوردن لشکر بجانب جته رفته بودند رسیدند آوازه لشکر مغول شایع شد امیرحسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شد و با خود گفت که اگر از جانب جته لشکری بر امیر تیمور پیوندد زمام حکومت مملکت بکلی از قبضه اقتدار ما بیرون و در بلکه جان شیرین نیز در معرض تلف باشد **بیت** آنکه بخیل و حشم جمله جهان بهم زد چون بسپاه جته آرد که تواند دم زد لاجرم بمصروف تسکین این آشوب گردانیده بعلما و مشایخ خجند و شاکنت توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده در خدمه مخالفت و نزاع کوشند و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال موعظه فرو شویند اصحاب خرقه و ارباب عمامه بمقتضی کریمه وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا منهما ملتمس امیرحسین را بجان و دل قبول کرده از سر و فور رغبت قدم در عرصه مصالحه نهادند و باتفاق بمجلس جنت آئین حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و وظائف ثنا معروض گردانیدند که اگر بفحوای کلمه الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخلائق و الخلایق مستحسن و پسندیده باشد که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست و چون امثال این حکایات معروض رای اشرف اعلی گشت عن صمیم القلب قبول فرموده اندیشید که اگر مصالحه را زمان تردد نموده باغازیقل قال کنند قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که پیوسته دیگری پیش امیرحسین رود و آنچه گفتنی باشد بمشافهه بگوید و برین معنی جازم شده و چشنه نام نوکر خود را باعلام عزمی که در خاطر داشت پیش امیرحسین فرستاد و از عقب او دل بر عون و عنایت ربانی نهاده با او همسایه معنانی کرده از آب چون گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست که بشهر در آید خبری خلاف واقع بسمع شریفش رسید که امیرحسین بخت بشهرستان علم بر بسته است و در آمدن بشهر مصلحت ندید و هم از آنجا عنان عزیمت بجانب شادمان معطوف ساخت و چون بخرمی بشادمان رسید طایفه از سپاه امیرحسین دو چار خورده لشکریان مخالف که چند قشون بودند در مقام محاربه آمده حضرت صاحبقران هم را بیک حمله متفرق گردانیدند و چون از آب بوم گذشته بموضع عیازی رسید امیر موسی با غلبه تمام پیش آمده سر راه بگرفت و بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران را از آنجهت خبر دادند که عزم ملاقات امیرحسین دارد تا سرچشمه مودت را از خار و خاشاک کدورت پاک سازد و امیر موسی بکثرت سپاه خود مغرور شده ان سخن را مسموع نداشت و با آنکه بارها خود را از مایش و امتحان کرده بود صف جنگ پیراست و از مضمون من حرب المجرب حلت به الندامة غافل و ذاهل ماند و حضرت صاحبقران که در میدان جنگ زیر و بالنگ روی نمیگردانید فرمان داد تا امیر سیف الدین و حاتم بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان در آمده هر مردانه کردند خود و نفس نفیس با هفتاد کس تیغ از نیام برکشیده پیشتر رفت و سپاه امیر موسی چون دیدند که از پیش و پس ایشان مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز آوردند و لشکر جلادت شعار کر بحکایا را تعاقب نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از اسب فرو آمده بجان امان طلبیدند و مقارن این حال بسمع جلال پیوست که متجنده امیرحسین نیز دیگ رسیدند و حضرت صاحبقرانی با همان شصت کس بجانب پشته برآمده بایستاد و در همان لحظه سی قوشون لشکر قراونا س میمنه و میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و بمرد و فریق در برابر یکدیگر صفها راست کردند و حضرت صاحبقران بر فراز همان پشته دور و ز توقف فرمود تا عرض بهادران از قدم رنجه فرمودن معلوم کرد انید هیچکس دست بآلت طعن و ضرب نبرد و پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشانرا بهمانجا گذاشته بامردم خویش باز گشت و شب در میان قیاذ شفشار رسیده فرود آمد و در آنموضع باشطار پنجشنبه که پیش ازین نزد امیرحسین فرستاده بود متوقف گشته چون پنجشنبه خبر توجه امیر

تیمور بسمع امیر حسین رسانیدند اظهار بهجت و مسرت نموده سوگند بر زبان راند که بعد ازین شرایط موافقت بجای آورده سر از امور مخالفت بگرداند و تو را نشاند را در صحرا پنجشنبه نفرستاد تا ازین جانب قواعد پیمان بمیان آید لفت و حضرت صاحبقران عباس بهادر را با پنجشنبه پیش امیر حسین فرستاد تا مبانی میثاق را مشید گرداند و امیر حسین بی عباس بهادر را معتمد زده کرده در مقام الفت و استیناس آمده امیر موسی و امیر الجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر تیمور کوشان تا قصی الغایت کوشیده سعی نمایند که میان ما و او ملاقات واقع شود امیران از سرحسین منازل و مراحل طی نموده در سپاهان سمرقند در قریه کمس کنده فرود آمدند و حضرت صاحبقرانی در علی آباد سعد نزول فرموده و امیر موسی و الجایتو بالتماس امرا و مصالحه کیرا زوجه صاحبقران عالمیان فرستاده و بشرف دستبوس فایز گشته التماس امرا معروض داشت و قرار بآن شد که حضرت صاحبقران با صد کس و امیر موسی و الجایتو با صد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه باتمام رسانند و چون این امر مسموع امرا گشت بفور با صد سوار روان شدند و امیر تیمور کوركان با دویست مرد در حرکت آمده چون بهم رسیدند مقربان حضرت صاحبقران با هم گفتند که امرا امیر حسین اینانند که پیای خویش تا بام آمده اند اگر با آنها دستبردی نموده برگردند این جانبت اقدام نمائیم اولا دیگر مجال این نماند که با مقاومت نماید بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار قصد امرا را اطلاع یافت ایلچی بلیغ فرموده فرمود که وفای عهد و میثاق رکنی از ارکان دین است هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت متاون نماید و متزلزل و مضطرب باشد و هر ملک که در استحکام مبانی پیمان کوشیده ملک معمور گردد و خزانه آباد باشد و القصه چون امرای امیر حسین بخدمت حضرت صاحبقران رسیدند زبان بمدح او گشادند و جانبین بسمع محبت و مودت و عهد تازه کرده غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحبقران دولت یار بوفاق امیر موسی نزول فرموده بقرار سابق و دستور معهود بساط انبساط افراشتند و امرا بعد ازان لشکرها را خصت داده خود نیز منازل خود رفتند و حضرت صاحبقران بخط کشی رفته الی آن یار را از احسان سپکران محظوظ و ممنون گردانید

ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از انجا بعزم ملاقات حضرت صاحبقران و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان

چون در آن زمان شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شد و شاهان بدخشان با سپاه و لایت خود جمع آورده باستقبال روان شدند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر یکدیگر بایستادند و چون ملک مغز الدین کرت از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از مبارزان غور و غیرهم را جهت غارت احشام و اوس بلخ و توابع بآن جانب فرستاده حضرت صاحبقرانی را بدین حادثه اطلاع افتاد و با لشکر کش و غیرتم بدفعه شه انجماعت روان شد غوریان بنا بر توجه حضرت صاحبقران شیرغان بلخ را غارت کرده بتعجیل هر چه تمامتر مراجعت نمودند و حضرت صاحبقران از گذارنده ترمذ گذشته از غوریان نشان نیافت عزم دیدن خان کرده و امیر حسین از عزیمت صاحبقران خبردار شده با شاهان بدخشان در مقام صلح آمده بر جناح استعجال با کمال اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده در قندز اتفاق ملاقات افتاد و هم را در آغوش گرفته اظهار اشتیاق نمودند و آنچه گفتنی بود و آنچه گفتنی نبود بر طبق اخلاص نهاده از گذشته و آینده سخنان گفتند و بعیش و عشرت بسر بردند و حظی وافر از ایام جوانی و اوقات زندگانی بردند و از آنجا در حرکت آمده بر ییلاق اشکش رفتند و از آنموضع حضرت صاحبقران قاصدی ایلاخان فرستاد تا امیرزاده جهانگیر را با غرق بجانب قبة الخضرا می کشش توجه نمایند و چون در آن ولا پولاد بوغا و آقوقا بهادر بحصانت کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقران لشکر بسیکین متوجه آن سرزمین گشتند و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولاد و آقوقا اسباب حصار و آرایش مرتب داشته قلعه بحصین جسته و سپاه ظفرنشان حصار را مرکز وار در میان گرفته بحنگ مشغول گشتند و حضرت صاحبقران در رباط مجاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر گشتند دلاوران لشکر نصرت اقتران چون قتلغ بهادر و شیخ علی بهادر و غیرهما زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و از حضرت سپفرمایون متصدی کل زار شده ملازمان رکاب فرمانروایش قهرا قسرا قلعه را مسخر ساختند و پولاد و آقوقا را دستگیر و خسته پیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین و حضرت صاحبقران مظفر و منصور و کامران و کامیاب باز گشتند و در خلال این احوال امیر حسین با امیر تیمور برسپیل مشورت گفت که داعیه است که خطه بلخ را دار الملک سازم و قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته بحال عمارت آرم تو را هر چه بخاطر میرسد بگوی حضرت صاحبقران امیر حسین را از عمارت آنموضع منع فرمود و گفت مرکز دولت و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت پیکانه معمور داشتن از طرق حزم بعید مینماید امیر حسین جواب داد که این کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان مییابد اما این معنی چنان در رباط سوخ یافته که از سر آن گذشتن از جمله محالات مینماید بعد از آن مرتکب اسباب تحصیل انجهت و دیار خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه بجانب بلخ نهاد و با آنکه وعده کرده بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور کورکان را زحمت فرماید که بمستقر خویش رود و بنحو خود عمل نماید آنحضرت را همراه خویش بلخ برد و چون بقصد رسید عمارت قلعه هندوان را آغاز نهاد و ساکنان

بلخ را بقلعه فرستاده شهر بایر و خراب ماند و تیمور قلعه هندوان و سی مبارک نیامد و مقارن این حال خبر رسید که لشکر تبه باز متوجه ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که همت عالی بدفع آن جادثه گماشته غنان جلادت با نصوب تحریک دهد و امیر موسی امصوب جویش کرد و چون خبر توجه سپاه تبه بتحقیق پیوست حضرت صاحبقران و امیر موسی عزیمت ماوراء النهر کردند و از چیحون عبور نمودند و سپاه تبه تباشکنت بر سیده بواسطه هجوم لشکر مستان همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از عقب لشکر در حرکت آمده جلگای کش معسکر ساختند و درین اثنا میان امرا تبه نزاع و مخالفت تمام روی نمود و باین سبب پراکندگی بحال مخالفان راه یافته ماوراء النهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ بماند بعد ازان حضرت صاحبقران و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند که در عقب لشکر تبه بشتابند و چون در آن میان شاه بدخشان بعضی عهد و پیمان اقدام نموده و باقدام جسارت پیش آمده قدر زراعات کرده بودند امیر حسین دفع دشمن خانگی اولی دانسته الحق بطلب ایشان روان کرد

ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحبقران بطرف بدخشان و وقایع آن

چون از جانب سپاه تبه فراغت حاصل آمد امیر حسین و صاحبقران تجدید لشکر مرتب داشته عازم بدخشان شدند و چون از چیحون گذشته منازل پیموده موضع کشم از جمله دیار بدخشان مضرب خیام سپاه بهرام اشتهام گشت امیر حسین و صاحبقران دون غلام پسر خود جهان ملک را از پیش روان فرموده خود با خوان در کشم توقف فرموده منتظر آوازه فتح بدخشان میبودند از آن جانب بدخشانیان سر بعقبه کرکس فرو آمده سر راه بگرفتند و بجرد رویت ظفر پیکر و هم بر ایشان استیلا یافته بشیب آمدند و از آب عبور کرده پل ویران ساخته و گذرهای آب کرفه بقدم ممانعت بایستادند و حضرت صاحبقران جای دیگر گذار پیدا ساخته از لشکر ظفر قرین را پوشیده و پنهان از آن معبر بگذرانیدند و شاهان چون از عبور سپاه آگاه شدند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب بالای بدخشان روان شدند و در دره ای که محل نهایت تنگست و دو آب بزرگ از آنجا بهم متصل میشود بسر اوتور اهم پیوسته مجموع بایستادند و لشکر فیروز اثر بار دیگر روی بایشان آورده بگرفتند و از سر آب چیحون با دلی پر خون گذشته و گذار های آب را محافظت ده پای قرار استوار داشته و مغلای سپاه نصرت شعار را ایشان رسیدند ان سرکشان کرتا بعد اخری وی بفرار آوردند و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر کرده کوسفند بسیار گرفتند و دران اثنا سمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان کریخته در دره مجتمع شده اند لاجرم اعلیحضرت جهان ملک با گروهی انبوه بسر ایشان فرستاد و سپاه اینجانب بدخشانیان رسیده و دست بغارت و تاراج برآورده اما در حین مراجعت در تنگنائی سر راه بر ترکمانان گرفتند و چون تیغ رعب کرم کشت جهان ملک بگریخت و دشمنان چیره شده آنچه سپاه امیر حسین غارت کرده بودند بستدند و شصت وی سوار افزوده آورده اسب و جبه ایشان را تصرف نمودند و بعضی از اراک را نیز بتقبل آوردند و چون این خبر موحش بسمع امیر صاحبقران سید آتش خشم جهان سوزش اشتعال یافته بی توقف سوار شده ببالای کوه برآمده از مهیب آن جاده و صعوبت مسالک اکثر سپاهداران از رکاب همایون تخلف نمودند اعلیحضرت بسر اپای تنگ با سیزده کس ممر دشمنان بود بآهنگ خنک بایستاده و خنک تیر و کمان زده بعد از سعی و کوشش فراوان لشکریان از آب متغلبان خلاصی داده و از آن جانب باز پناه مرد سپر در سر کشیده نزدیک صاحبقران رسیدند و شیبه اغاز کردند و دست مرد دیگر از عقب ایشان بسر آمدند و الحق بوفا بی غدغه و تحاشی در میان مخالفان در دیده چند تا چک ایسلی بر کردن تقریر خوش و کلمات دلکش اشارت بحضرت صاحبقران کرده با ایشان گفت آن شخص که می بینید امیر تیمور کورکانست اسیران شما را خلاص کرده بشما میدهد این جنگ سپهود چرا میکنید پیادکان که نام شهسوار میدان مردانگی شنیدند دست جلادت از محاربه کشیده داشتند و دو کس از آن جماعت پیاپی اسکنات پیش آمده پیشانی خداعت بر زمین نهادند حضرت صاحبقرانی با ایشان گفت که آنچه از اسب و جبه که از لشکریان ما گرفته اید فرو اصبح پارید و بسپارید تا ما اسیران شما را تسلیم کنیم ایشان متقبل این معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و باز گشتند و حضرت صاحبقران در کنف سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمدند و اهل بدخشان غنایمی که از لشکریان این جانب گرفته بودند جمع کرده اند و بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران سانیده مراسم خسروانه باطلاق اسیران فرمان فرموده و بعد ازان منصور و مظفر در حفظ ملک اکرم مراجعت نمود و چون در وسط بدخشان منزل کرد بعضی سپاه که از رخنک گاه گریخته بودند آمدند و بعد از ثبوت گناه مجموع را بحسب یاسا بنواخت

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو شیخ محمد و بیان مخالفت اعلیحضرت با امیر حسین بونت ثانی

در آن اوان که حضرت صاحبقران کیتی ستان معاودت نموده بدخشان منزل فرموده فرستاده امیر حسین بانجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد پسران سلدوز و خلانی اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت خلاف و عناد برافراشته اند امید آنکه جناب مارت تاب بزودی متوجه گردد تا منبع آبدار آتش این فتنه را فرو نشاند صاحبقران کامکار اینجا بالحکه بر سمند درنگ را بعزم مراجعت سوار شده در آن اثنا شیخ محمد پسر پسران سلدوز و امیر کیخسرو مکتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی فرستادند

والتماس امداد و معاونت مینمودند و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین افتاده بود و امیر تیمور از این قضیه واقف شده و چون صاحبقران با رمنک رسیده با امیر حسین ملاقات نمود خدمتش در مراسم اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای آورده و در خاطر امیر جهان گیر چنان بود که امیر حسین آن مکتوب ننماید و آن از سر سته بکشاید و امیر حسین اصلا خود حکایتی بر زبان نیاورد و طریق یکانگی مسلوک داشت و از جاده دوستی که مبنی بر افشای سر است پا بیکدیگر انحراف جست و از این صورت اندک غبار ملالی بر صفحه ضمیر انور صاحبقران و اکستر نشست و چون با زگشته در وثاق مخیمه قرار گرفت شخص سخندست مبادرت نموده معروض داشتند که امیر حسین در خاطر غدری می اندیشد خواهد که شما را بکرد اما حضرت صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و آن سخن اعتبار نکرد و متعاقب این خبر دیگری آمد و مکتوب خان مبالغه حضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین با امیر موسی گفت که انتهاز فرصت نموده تو را بگیرد حضرت صاحبقرانی از قوت نفس حکایت ثانی اعتبار ننمود و حضرت صاحبقران دولت یار نفیر همایون سمند کردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و چون بکنار آب رسید امیر حسین را در آنجا ایستاده دید پیش از آنکه تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی تعجیل از کشتی بیرون آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی رسید لشکر بر تب باید تافت و امیر حسین بحضرت صاحبقران آورده گفت باید که قبل از آب گذری و بگزرگران سنگ و صولت سمشیر آتش اهنگ دشمنان خاکسار را دوزه وار پراکنده گردانی که زنده چشم و بعضی لاوران کار آزموده اند از عهده این امر برون نمیتوانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه خود از چیحون عبور نموده بزنده چشم و سایر سرداران که در منغلای بودند پیوسته روی با بستیصال دشمنان نهادند ایشان چون از توجه امیر تیمور کورکان آگاهی یافتند و شیخ محمد سلدوز بجانب بخجندرفت و حضرت صاحبقران در عقب او شتافت خدمتش از چیحون گذشته تا انزار در محلی قرار نگرفت و آنحضرت مظفر و منصور بازگشته در خطه کش نزول فرمود و امیر حسین از ارسناب بجانب بلخ توجه نمود و در قلعه هندوان ایت تمکن و استقرار بر افراخته بفرق فرقدان ساینده و چون استاد ازل در کارخانه سخن و تمثال بوزن تقدیر خلعت سلطنت بر قامت قابلیت امیر سپهدیل و نظیر تیمور مؤید جهان گیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بر آن داشت که شایبه وجود طالبان ملک از میان برخیزد و لاجرم در این ایام چند صفات کمیده بر طینت امیر حسین مستولی گشت که امرا و اعیان ولایت روی از موالات و مضافات او گردانیدند و از آن جمله حرص مال و امساک بر کمال بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحبقران نیکو عهد پاک اعتقاد از لوازم وداد و وظایف اتحاد نکته نامرعی نمیگذاشت امیر حسین سر از امن بگردانید و مکیدت و با فساد خویش بولاد و غاو امیر خلیل سرخه محبت و وداد را بخار و خاشاک بیوفائی و بدعهدی سیر و مکدر گردانید تا صفحه عهد و پیمان را بطاق نسیان نهاده مکر و حیله آغاز نهاد و تواچیان فرستاد که از متعلقان و منتسبان حضرت صاحبقران هر کرا اسمی و رسمی داشته باشد مجموع را بطلای وطن تکلیف نموده از خطه کش به بلخ آورند و شیر بن پیک آغار را که خواهر حضرت صاحبقرانی بود بسبب آنکه شوهرش امیر مؤید پسر چاوچی را در سر شراب کشته و کریخته بود هم به بلخ آورد و امیر موسی را که در آن طرف آب که مصاحب الحضرت بود باکوچ طلب داشت و این حرکات نالایق مؤکد امارات و علامات قصد امیر حسین شد که سابقا نسبت با حضرت صاحبقرانی اندیشه بود و امیر با تمکین ملقت با آن نشده و در این و لاکه مدت دوران در صفحات حالات امیر حسین از روی امعان نگریست دانست که خدمتش اعهد و میثاق یکسو نهاده مترصد است که دستبردی نماید لاجرم همت عالی بر دفع آن جادثه گماشته بمقتضی و شاورهم فی الامر عمل فرمود و امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر داؤد و امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم در مقام مشورت آمده از مکر و غدر امیر حسین سخنان در میان آوردند امرا متفق الکلمه گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان او وثوق و اعتماد نیست و جمعی نیکخواهان معلوم شد که وی داعیه مکر و غدر در خاطر دارد و اگر بروی در این باب فکری کرده نشود شاید که امری وی نماید که دست اقتدار از دامن تدارک آن قاصر آید اکنون صواب چنان مینماید که یکدل و یکجهت بلشکر جمع آورده همگی همت بر دفع او مقصور گردانیم و اگر در این باب اهمال و ایمال ورزیم عرض و مال همگنان در معرض تلف آید و آن زمان امید بسیج ندارد و حضرت صاحبقران گیتی ستان آن سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین با ایشان همداستان شد و در اثنای مشورت علی برادر خضر میسوری پرحشت در آن خلوت در آمد و امرا را از مخالفت امیر حسین تحذیر نمود و از وخامت عاقبت آن بترسانید و امرا از کلمات او متاثر و متغیر گشته از خلاف وی اندیشه مند گشتند و از روی اتفاق آن جمع را که عقل معاش داشت پاساق رسانیدند و تهیه اسباب محاربه اشتغال نمودند

کفار در نهضت صاحبقران بجانب بلخ با دلیران صف شکن و انقراض دولت امیر حسین بن صلای بن امیر قزغن

چون امرا و نوئینان از افعال ناپسند امیر حسین ملول و متنفر گشته از باس و سطوت او هراسان شدند و امیر صاحبقران انیز مکر و غدر او از حد گمان برتبه یقین پیوست امیر آمر و مامور در مخالفت خدمتش همداستان شده با یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون جلب حضرت صاحبقران عدو بند قلعه کشای را سمت نفاق و فریب مبرا و معرا بود و آوازه خلاف امیر حسین شایع گردانیده باحضار لشکر با فران او دو هند و

فرقره را بطلب شیخ محمد سلدوز که از مهابت امیر حسین کریخته بازار رفته بود فرستاده و چون سپاه بنصرت انتساب بکاخسرو کامیاب وی آورده مجتمع گشتند
برانغار و جوانغار و قول و منغلای را ترتیب داده و بطالع سعد و بخت فرخنده از خطه کش بیرون آمده و یاشامیشی قبل بعهده امیر موسی کرده خود با طایفه از ترکمان
پشتبچا و نهنکان و ریامی و غادر مقدمه روان شد و چون طی مسافت نموده بنجوار رسیدند امیر موسی چنانچه عادت قدیم او بود بکرنخت و حضرت صاحبقران کردون
اقتدار اصلا التفات بغبار امیر موسی نشد و سیوغتمش اغلان را با امیر موید و حسین بن لاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان رکاب بسم منغلای از پیش روان ساخت
و قول انفر طلعت جهانش رتبت زینت داده رایت ظفر پیکر برافراخت و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سیوغتمش اغلان با بهادران
ظفر نشان تیرمکه نه رسیدند هندوشاه و خلیل که از منغلای لشکر امیر حسین بودند با شیلغ شده قدم جسارت پیش نهاده بمجرد دیدن سپاهی سپاه پشت داده
زره روی و خشک لب از آب آموی گذشته بلنج رفته دست از نام و ناموس شستند و در آن لاعالیجا سیادت مآب امیر سید برکه از عظمای سادات مکه
بحسن خلق و صفای سیرت و طهارت ذیل و صدق گفتار امتیاز تمام داشت جهت وقاف حرمین الشریفین پیش امیر حسین آمده و امیر حسین با آنکه از محصولات وقف
چیزی بآنجناب تعلق لایق تقدیم نرسانیده و مترصد ملک اسلام ملول و متنفر و پرخنده خاطر از بلخ بیرون آمده روی توجه بجانب ماوراء النهر نهاده و در موضع سیاکه
سه فرسخی ترمذ است بحضرت صاحبقرانی پیوسته طلل و علم پیشکش کرده بزبان مصاحبت پیام گزاردند که توجه حیث شئت فالملک منصور و حضرت صاحبقران که منظور نظر الهی بود
از وصول جناب سیادت پناهی و آن بضعت بنایت مبتهج و شادمان گشت و تمامی اوقاف حرمین را بآنجناب مسلم داشته از وظایف اعزاز و شرایط احترام دقیقه مهمل
نگذاشت و میان ایشان الفت و استیناس از حد تخمین و قیاس بیرون شد چنانچه مروی است که حضرت صاحبقرانی و جناب سیادت مآب اکثر اوقات با یکدیگر میبودند
و بعد از وفات نزدیک قبر آسوده شدند القصه حضرت صاحبقرانی با ملی فسیح و بیت درست از سپاه در حرکت آمده بجانا نزول فرمود و امیر جاکو را بجمع لشکر
اطراف مذکور او بموجب فرمان عمل نمود و ایل سلدوز و غیرهم را فراهم آورده بار دوی همایون فرستاد و خود بجانب ختلان شتافته تا لشکر آن موضع نیز
در سلک ملازمان کردون اساس منتظم گرداند و در آن طرف آب بموضع اوباج شیخ محمد پسران سلدوز را بهند و قرقنه که بطلب اورقه بود بموکب همایون پیوستند
و چون موضع حلم معسکر سپاه ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر الجای تمر که از قبل امیر حسین حاکم قندز بود با لشکرها بار دو رسیده بانواع نوازش سرافراز
گشتند و همچنین امیر کبخسرو که دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته از پیش امیر حسین روی بالا نهاده بود بغیر بساط بوسی فایز گشت و امیر جاکو نیز با سپاه ختلان رسیده و
تمام امرا و اعیان و الوس حتایی که از گرداگرد اصوات و تندجوئی امیر حسین متنفر و کوفته خاطر شده بودند روی برکاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده و کرخدت
برمیان بستند و حضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از بهادران در مقدمه روان گردانیدند و امیر حسین نیز جمعی از بهادران پیش فرستاده در الفرقین خبگی صعب
دست داد و سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر جوانمرد سر بدار را دستگیر کرده کشان کشان بدرگاه فرخنده نشان آوردند و حضرت صاحبقران
درین اثنا سیوغتمش اغلان را بپیرخانی نشانده چندروز بعشرت و شادمانی بسر بردند و بعد از آن لشکر مرتب و آراسته رایت استعلا برافراشت و متوجه بلخ شدند و
مقارن این حال امیر زنده چشم با سپاه بشمار غان بار دوی اعلی ملحق گشت و باتفاق قلعه هندوان را مرکز وار دربیان گرفتند و کورکوزده سورن انداختند و از حصار
سوار و پیاده بسیار فرود آمده و شمار بیرون آمدند و جنگ بسیار کردند و در آن ورشا نبرده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان
که در سن شانزده سالگی بود بقدم جرات پیش رانده و داد مردی و مردانگی داده از شست قضا تیر کشادیافته بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر سر بدر کرد و جراحان
پیکی کرده مژیر را چنان داغ کردند که پیکان از زیر قدم او بیرون آمد و شاهزاده با وجود خورد سالگی دست در دامن تحمل و اصطبار زده همچنان اضطرار
نکرد و روز دیگر که خسرو ثابت و سیار رغم تسخیر این قلعه فیروز فام سریر افراخت جوانان جانسپر روی بمیدان نهاده دست بتیر و تیغ کشادند و بعد از
تیغ و آویز بهادران امیر حسین روی بگریز آوردند و پناه بحصار بردند و در چنین وقتی امیر حسین از غایت بخل و امساک که بر طبیعت او غالب بود و قوت آن نداشت
که زر و سیم و قایه جان شیرین سازد و بپیش و کم دست ببذل اموال بازد بیت چه داری ای پسر زین ره دریغ — دریغ آیدش دست بردن بتیغ
امیر حسین از کمال خوف و هراس دردسر و از بهست حضرت صاحبقران ظفر قرین کس پیش او فرستاد که اگر جان مخواهی از قلعه بیرون آی و بقدم مطاوعت جاده متابعت
بپیمای امیر حسین چون راه خلاص و نجات از اطراف و جوانب بسته دید و از پس و پیش سیلاب بلا و عنا بهم پیوسته دست رد اس بتضرع و استیمان برده پسر بزرگ
خود را باجوانی که اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقران روان ساخته گفت که در مقام انقیاد و اخلاص و جزم مطاوعت و متابعت چاره نمیدانم و متعاقب او بگریبا
فرستاده پیغام داد که اقبال دولت من بحدا فول رسیده و کوکب اقبال از خانه غرور برج شرف مدبره بهبوط و وبال انتقال کرده درخواست از تو که سعادت
و فیروزی همعنان داری همین است که بر جان من بخشائی و راه بر من بگشائی تا از بن بندگی محنت و مشقت بیرون آمده روی بکعبه مقصد نهم و زیارت بیت الله بجای

آورده از جرایم و آثام زبان بامعتذار و استغفار بگشایم مرا هم خسرو ایلتمش او مبذول داشته از موقف غایت و مرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده مزاحم و متعرض او نشود تا پرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود باز امیر حسین کس فرستاد که فرد اپرون می آیم مشروط بآنکه امیر تیمور عهد و پیمان در میان آورد که قصد جان من نکند و هیچ آفریده را نیز نفرماید که تعرض بمن نماید و حضرت صاحبقرانی که در عهد میثاق و صدق و صفا بلکه در جمع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین و خوانین دوران بود بران جمله پیمان بست و قرار بر آن گرفت که روز دیگر بسلامت پرون آمده بهر جا که خواهد برود و امیر حسین بفحوای این کلمه که عهد مرا چو خویشتن بندارد برین سخن اعتماد نموده و چون مانه لباس سوگواری در بر افکند امیر حسین با دو نوکر پرون آمد و از کمال دهشت و حیرت نمیدانست بکجا میرود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف می نهاد تا شهر کهنه افتاد و قریب بصبح شده بود که نوکران ایشانرا از خود دور ساخت و خائف و لرزان بالای مناره مسجد جمعه شهر ویران که از آسیب تعرض لشکریان تاراج که در وقت کندن و تخریب عمارات سالم مانده بود و دست حوادث ایام مغول بکریبان او نرسیده رفت و ندانست که پیت

از مرگ حذر کردن و در روز رو المنیت روزی که قضا باشد روزی که قضا نیست

و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بود و هر چند که میجست نمی یافت ناگاه بر خاطرش آمد که بآن مناره بالا رود و نظر بر اطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که سیاهی گم شده بچشمش در آید یا صهیل اسب بگوشش رسد خداوند اسب مفقود چون آن مناره برآمد امیر حسین را دید بشناخت و خدمتش در ایام رفاهیت با آنکه یک کف کدم بریان بهیچ مبارز پهلوان نمیداد در آن حال ازیم جان مشتی مروارید غلطان بان شخص داد و در گمان سر خویش مبالغها فرمود و مواعید خوب امیدوار گردانیده و آن مرد امیر حسین را بسوگندان عظیم امیدوار و مطمئن خاطر گردانیده فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه بتفصیل معروض گردانید و شاه و سپاه بر آن حال اطلاع یافته پیاده و سواره بجانب مناره شتافتند امیر حسین چون ایشانرا دید از غریزش متوجه انداز آن بالا بزیر آمده در سوراخ دیوار همان مسجد در خزید و چون دست اجل گریبان جانش گرفته بود مقدار می ز دامان جامه اش در پرون ماند مردم سبالای مناره رفتند خدمتش را یافتند و از آنجا مراجعت کرده پی بشکاف دیوار بردند و از شکافش خواجه وار پرون کشیده دست و گردن بپیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی ضمیر نخواست که از مقتضی عهد بجاوز نمود هیچگونه تعرضی باو نرسانیدند و روی مرا آورده گفت که من از ریختن خون او در گذشته ام و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته چون او را در مجلس پرون آوردند امیر کبیر و خلائق اضطراب آغاز نهاده معروض حضرت صاحبقرانی گردانیدند که امیر حسین را در دم کمابیش درگذشته است و او را بمن باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف بقصاص رسانم آنحضرت بخیر و راستیکیزاده فرمود که تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت و خامت خون ناحق بروزگار او خواهد رسید و او را این گفت و شنید حضرت صاحبقران با ایام گذشته که حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانیدند و از تلخی زهر فراق الجای ترکان آغا خواهر امیر حسین حزن و الم بر ضمیر منیرش استیلا یافت بگریست امیر اجا میتوکه از نزدیک و بدایام واقف بود چون وقت آنحضرت و خلاصی امارت پناهی مشاهده کرده دانست که چون امیر حسین با پی از آن عرقاب سیاحال نجات نیابد همه را دست از جان شیرین باید داشت لاجرم بگوشه چشم اشارت بامیر مؤید و امیر بخیر و گرد و ایشان این معنی دریافته و پیرحضت از عقب امیر حسین شتافته کار او باتمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را با خانمی که برگزیده او بود از میان برداشتند و دو پسر دیگرش که بخته بطرف دیار هند رفتند و در غربت بدرود از دوران بیوستند و لشکر بر قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان او پیش حضرت صاحبقران جهانستان آوردند آنحضرت سرایملک خانم دختر غزان سلطان و الوس آغا دختر شیرین خان که بر سایر خواتین امیر حسین سمت تقدم داشت بحرم جلایر داود دیگر خواتین و زنان و دختران امرای مقربان و سایر ملازمان نامزد فرمود و دنیا عروسی است که هر روز دست در گردن شوهری کند و حریفی است که هر شب دل بهر و دیگری نهد کوس سعادت هر دم در مقامی نوازند و خطبه سلطنت هر جمعه بنامی خوانند تلک الایام نداولها بین الناس و این واقعه عظمی در رمضان سنه احد و سبعین و سبعمائة اتفاق افتاد بعد از قتل امیر حسین فرزندان مطاع شرف نفاذ یافت که مردم از قلعه هندوان بشهر بلخ روند و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار ندکور را ویران ساخته غنایم فراوان بدست لشکریان افتاد که فقرا و احتیاج در میان ایشان نا پدید گشت

ذکر سلطنت حضرت صاحبقران کیتی ستان و بیعت نمودن امراء با آنحضرت

چون بمقتضای کلمه کریمه وتنزع الملک ممن تشاء فراش کارخانه تذلل من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین در نوشت نیستان در دیوان مالک الملک ایجاد و انشاء بمقتضای و الله یؤتی ملکه من یشاء منشور اناجعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام خجسته فرجام حضرت صاحبقران کشورستان قطب الحق و الدین و الدنیا و الدین امیر تیمور کورکان بنوشتند پیان این سخن آنست که امیر حسین که دم از استبداد و استقلال میزد بر زبان او بغیر از لفظ انا و لاغیر جاری نمیگشت بتیغ قهر ملازمان بارگاه گردون اشتباه که موافق حکم شریعت غراء او مطیع بودند کشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان در آمد و آوازه این فتح ارجمند در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر شیوع یافت خوفی عظیم و رعبی قوی بخاطر اقاصی و ادانی مستولی شد

در تهیه تاکید قواعد میثاق و تشیید مبانی پیمان امرا و نویان و وجوه و اعیان الوس جغتای و غیرهم که در ولایت بلخ متوطن و مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد پیمان سلدوز و امیر الجایتو و امیر کبیر و خلالی و امیر داود که از قوم دوغلات بود و امیر سار بوغای جلایر و امیر جاکوی برلاس و امیر زنده چشم و شاه شیخ محمد مدخشانی و دیگر سرداران باتفاق سادات عظام و اهل حرم که آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث انی فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در شان آن طبقه عالیمکان روایت کرده اند مثل عالیجناب معالی اکتساب افتخار اعاظم السادات صاحب الکرامات و المقامات سید برکه و خان زاده ابو المعالی و خان زاده علی اکبر که در صحبت اقتساب ایشان بحکیم الامم حضرت صاحبقرانی ابر سریر جهانبانی نشانده عهد و بیعت آنحضرت تازه کردند و سرداران قبایل مغول شیمه و عادت خویش مراسم جلوس بکار آورده زانو زدند و در هم و دینار نثار کردند و او را شاه صاحبقران خواندند و جلوس همایون آنحضرت در ثانی عشر رمضان سنه احد و سبعین و سبعمائة اتفاق افتاد و چون حضرت صاحبقرانی بر سریر جهانبانی و سلطنت متمکن یافت و خزاین و دفاین امیر حسین که سالهای دراز بدست حرص و آز جمع آورده بود بکشاد و مجموع اعیان حضرت و ارکان دولت و طبقات حشم و افراد خدم را بمواهب بیکران و عطایای بی پایان خشنود و بهره مند گردانید و چون از ضبط و پاسامیشی ولایت بلخ پرداخت مراد خان پسر چوغان برلاس را بحکومت انجا نصب فرمود و بعزیمت یار ماوراء النهر رایت نصرت شعار برافراخت و در چون پل بسته از آب رضمان غایت ملک اب بگذشت و امرا و سرداران و بهادران را که مراسم جان سپاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیده مناصب داده بعد از چند روز که در جلگه قبة الخضرا کش توقف نموده از ترتیب ملازمان موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن سرزمین مشمول عنایت و مرحمت صاحبقران نصرت قرین گشتند و آنحضرت همت پادشاهانه بر عمارت قلعه و حصار و آئینه رفیع مقدار و سرایهای رنگارنگ گماشت و آن بلده جنت مثال را مرکز رایت دولت و اقبال گردانیده پای تخت ساخت و پرتو التفات بتدارک خللهائی که سابقا بآن ولایت راه یافته بود انداخت و امیر موسی را بحکومت توجه حضرت صاحبقرانی از موکب عالی تخلف نموده بود چون خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعه بلخ شنیدند بترکستان گریخت و در کوه و صحرا بگشت تا بار دیگر از آب آمویه گذشته متوجه شبرغان شد و بر زنده چشم پیوسته باغوا و اضلال و اشتعال نمود و از اثر مصاحبت امیر موسی سید آنچه رسید و در تیر ماه سال مذکور حضرت صاحبقران جهانشای طرح قرلتای انداخته بطلب اشراف و اعیان و الوس جغتای المجان فرستاده مجموع ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند مگر زنده چشم پسر محمد خواجه پردی که بعشوه امیر موسی از جاده مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقران کامکار المجی فرستاده از مخامت مخالفت او را تحذیر نمود و بر توجه قبله اقبال و کعبه آمال تحریص فرمود زنده چشم شرایط اعزاز و احترام بجای آورده فرستاده را گسیل کرد و وعده داد که در عقب تو با تیغ و کفن می آیم اما سنجن خویش و فا نکرد و در این و لاشخصی که بر قول او وثوق و اعتماد تمام بود از جانب شبرغان آمده بسمع همایون رسانید که زنده چشم بشبهه یاغی شده نخواهد آمد و پیش ازین امیر پرامشاه ارلات و پسرش نیلاجی با امیر حسین در مقام یاغی گری آمده بودند و چون جنبر دارا و واقندار صاحبقران کامکار شنیدند از جانب خراسان در رغاب صحبت و مسرت وی بدگاه آنحضرت آورده زنده چشم چون از توجه ایشان آگاهی یافت با اسباب معاشرت از نقل و شراب و آنچه ازین باب تواند بود بسر راه ایشان آمد و در موضع ولیه یلاق مساط نشاط گسترده ایشان را طوی داد و چون از زنجار خر دماغ اکرم گشت پرامشاه را با پسرش گرفته بند بر پای هر دو نهاده و برادر خود پیر محمد پسر ده در مجلس خاص با او گفتند که این دو شخص را بدوی امیر تیمور گورکان رسان و در خفیه با پیر محمد گفتند که مهم ایشان را در اثنای راه بقطع رسان و پیر محمد ارلاتیان را فرستی چند برده در همانشب پرامشاه و نیلاجی را بقتل رسانید حضرت صاحبقرانی بر ان قضیه نهانی مطلع شده با امیر الجایتو گفت که تو را با شبرغان میباید رفت قرابت خود را ملامت و مضیقت کرده بقدر امکانی حاضر گردانی الجایتو گفت تیر سم که نصیحت من مفید نیفتد و در میان مخالفت نموده و شر مسار شوم حضرت صاحبقرانی عذر امیر الجایتو را مسموع داشته بهم باستصواب او پسر خواجه یوسف تابان بهادر را بشبرغان فرستاد تا زنده چشم را بهر طریق که تواند در سلک سایر ملازمان و خدم منتظم گردانند و خواجه یوسف تابان بهادر چون بشبرغان رسیدند و با او ملاقات کرده آن پنج دایشان را گرفته مقید ساخت

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب شبرغان و اختصاص یافتن زنده چشم بعواطف خسروانه

چون خبر حبس و قید خواجه یوسف تابان بهادر بگوش شهریار زمان رسید آتش خشم او در التهاب آمده با لشکری پیکر ان متوجه صوب شبرغان شد و از آب چون عبور نموده چون بمقصد رسید زنده چشم در قلعه انجمن کشت بهادران بسیاری پیوسته حصار را در میان گرفته سورانداختند از خروش کوس و خروش نامداران صاحب ناموس و ولوله در کنبد ابنوس افتاد زنده چشم فی مرده و فی نه پروانش و در هم خویش حیران و مدهوش ماند دست و دامن استیمان زده نزد امیر الجایتو آمده الجایتو زنده چشم را بزلال مرحمت احسان حضرت صاحبقران خطا بخش موبر بشن بنا ریخاطر جمع نموده آنحضرت از سر خون زنده چشم در گذشت و بعد از آن زنده چشم امیر موسی اباخود بیرون آورده و عنان عزیمت بمستقر خویش معطوف گردانیده چون بشهر سبز رسید چمن اهل امیر موسی شجاب احسان و امتنان خویش تازه و ریان ساخت و قاعش انجلعتهای

کرانایه سپاراست و حکومت ایل والوس او را بوی ارزانی داشت و چون کلک قضا منشور اد بارزند چشم را بتوقیع حشر وانه دنیا و آخرت موشح گردانیده سر خلاف و با
بار دیگر از کریبان عصیان بر آورده سپان این سخن آنست که خان زاده ابو المعالی ترمذی تصور آنکه ظهور مهدی آخر الزمان نبی دیکیست این حدیث شایع گردانیده که من
حضرت رسالت پناه را و امیر المومنین علی را در خواب دیدم که مرا بتقویت دین مبین و شرع متین مستعین مامور گردانیدند و بدین فسانه و افسون خاص و عام را فریفته و
زنده چشم ساده لوح را تیر از راه برده و خاطر فی الفت حضرت صاحبقران کامکار قرار داده سید ابو المعالی ملحق گردید و با تفاق دست بغارت و تاراج ایل والوس تخ
بر آورد ند و چون خبر این امر مناصواب بسمع اشرف شهریار کامکار رسانیدند خطای سهاد روارغون شاه بور و الیغی اباسپاهی تیز جنگ آهنین چنگ برسم الطیا
فرستاد تا شر ر شری که مشتعل گشته بضرب تیغ آبدار منطفی گرداند و چون سپاه بنصرت انتباه بدر رسیدند زنده چشم سپاهی ایشان دیده بگریخت گریزان و
افغان و خیزان خود را بقلعه شبرغان انداخت و اسباب حصار داری مرتب ساخته و حضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زنده چشم پشت استظهار بدیوار حصا
باز نهاده فرمان داد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شبرغان شود و او بموجب فرموده از آب گذشته سپاه منصور قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و زنده چشم
بادلی پر مرده و خاطری افسرده آن نشستن را تکنای محاصره پسر برده و چون لشکر سبزه و ریاحین بر اطراف باغ و دشت محیط شد زنده چشم دست ضراعت در دامن
امیر جاکو زده و امیر جاکو او را بعاطفت حضرت صاحبقران رحمت شعار امیدوار گردانیده زنده چشم از حصار بیرون و در مقام فجالت و ندامت سر در پیش افکنده
با بیتا د و امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و امرا باتفاق زانو زده ملکانه خسرو آفاق را شفیع جرایم او ساختند کرزم جلی
ذات حمید صفات حضرت صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده چشم را بلطف و احسان مقابله نموده بر ضعف و شیخوخیت او ببخشود و حکم کرد تا هر چه لشکریان
از ولایت او گرفته بودند باز دهند و آنحضرت اغنام و احمال و خیول و دواب افسران را حساب زنده چشم داد و بزبان عفو و اغماض او را مخاطب فرمود
که ما از گناهان تو در گذشته تو را بخشیدم تو هم بر جان خود بخشایی و خیال محال از دماغ خود بیرون کن و با این همه الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه جبلت طبیعت
در حسن جبلت زنده چشم او را بر مکر و خدیعت و کفران نعمت باعث و محرص آنچه بتوضیح خواهد پیوست **ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب
مغولستان و معاودت نمودن** چون سپاه جته چند نوبت بدیار ما وراء النهر آمده بودند و رایت استیلا و استعلا بر افراشته لاجرم
بجمع سپاه فرمان داده در شهور سنه اثنین و سبعین و سبعمائه مانند امواج بحر در حرکت آمده چون از آب جیحون گذشت حکام آنجا کمره و اذر بکتو کمر خدمتکاری
در میان بسته داغ الملی و بندگی بر چین نهادند و خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن مرفراغت یافت بضبط ایل والوس که تجدید و رخت تصرف و تسخیر ملازمان
بارگاه فلک اشتباه آمده بودند کپک تیمور را نصب فرموده بتقویت و تعاهد او مقارن وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که کپک تیمور حقوق نعمت
فراموش کرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است و بهرام جلایر با امیر عباس و خطای بهادر و شیخ علی بهادر روی جلادت بدفع کپک تیمور آورند و مفاوز و
مسالک طی کرده چون بارباغی رسیدند ایل بهرام بتحریک امیر صده خود مرکبی که با خذ و تشی عداوت قدیم داشتند خواستند که او را بگیرند بهرام از غدر ایشان
آگاهی یافته و صورت حادثه را با امرا در میان نهاده بنابر مصلحت وقت آن سخن را بنهان داشته مفسد از ا استمالت داده غافل ساخت و هر دو سپاه بر کنار
آب عایشه خاتون که میان آنها حایل بود صف زده بایستادند و آخر الامر امرا بنابر مقتضی وقت در میان کنار آب با یکدیگر الفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از
بازگشتن جمعی را که بسبب بهرام جلایر غدر اندیشیده بودند بیاساق رسانیده و چون کپک تیمور بپوستند حضرت صاحبقران دون تو ان از مصالحه ملازمان
استکشاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرد و با حضار عساکر دون مآثر فرمان داده چون جمع آمدند نفیر خویش متوجه دشمن گشت و رایت نصرت آیت چون آب
سیرام و نیکی بگذشت مخالفان بحر داستماع توجه آنحضرت قرار را اختیار کردند و در صحاری و قفا متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با
دلیران شیر زن نیزه گذار تا موضع سنگر نفاح کرنجکتان انگامیشی کرده و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت در اهتزاز
آمد و در اثنای طریق مشفقی بوسیله یکی از مقربان بارگاه معروض رای شهریار گیتی ستانی گردانید که امیر موسی و زنده چشم و سپاه مرخضر میوری با یکدیگر عهد و
میثاق بسته اند که چون بموضع قراسمای رسند در باره شما مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند خان زاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث
سمرقندی با خانیان دیرین باب اتفاق گشوده اند و من مجلکها میدهم که اگر پرسش واقع شود هم در مجلس اول کناه بر ایشان ثابت سازم حضرت صاحبقران بعد از تامل فرمان داد تا
مجموع ایشان را در موقف بیغو باز داشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق اهل خیانت بگناه خود اعتراف نمودند و چون امیر موسی خال مهد علیا سرای ملک خانم بود آنحضرت
از سر جریمه او در گذشت و انتساب خان زاده ابو المعالی بخاندان سنیخ بت باعث نجات او شد اما حکم قضا جریان نفاذ یافت که از ممالک محروسه پرون رود و ابو الصحن پسر
خضر میوری بواسطه آنکه خواهرش در سلک نکاح امیر سیف الدین بود بشفاعت او از آن ورطه خلاص یافته و حضرت عالی منقبت در بارهٔ شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمود

که چون هوای ملک گرمسیر و ایشان در کمال سرودت واقع شده اند باید که بموجب روند تا اعتدالی وی نماید و زنده چشم نباید بر لیغ واجب الاذعان در مجلسی که رایات آمدن داشت باز داشتند **گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی علقمه تواجی و مولانا جلاء الدین کشی را بخوارزم** چون امیر صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از ضبط و نسق اولوس خبتای باز پرداخت علقمه تواجی را بر سم رسالت پیش صوفی حسین والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و جنوق تعلق باولوس خبتای دارد و تو چند سالست که از آن ولایت مال گرفته و آن عرصه را در تحت تصرف آورده و وظیفه آنکه اکنون دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا حاشکان با ضبط نمایند و مبانی محبت و مودت میانه ما استوار ماند علقمه تواجی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد و خدمتش حرین بوفور مال و کثرت منال و سپاه بسیار مغرور بود و در جواب گفت که من این ولایت را بضرب شمشیر گرفته ام بشمشیر از من توان گرفت علقمه تواجی باز گشته این سخن خشونت آمیز و وحشت انگیز را بسامع علیه رسانیدند و باطن صافی حضرت صاحبقرانی از این جواب درشت متغیر و متاثر گشته خواست که بالشکری قیامت اثر متوجه آن کشور گردد و مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و زیور عمل آراسته بود نظر بحال بلاد و عباد انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف ماید که ایلچی از رفته کوشش حسن صوفی را بدر رنصایح پیرایه آید ملتمس مولانا مبذول افتاده بدان جانب توجه نمود و چون بمقصد رسید وظایف پند و نصیحت چنانچه علمای دین را رابود بتقدیم رسانیده در الطاف نامزه شرعی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان در عرصه تلف نیاید و عرصه مملکت اهل توحید و عرفان پایمال حوادث و نوایب و ران نگردد و حسین صوفی از کمال اعجاب بسخن آن جناب التفات ننمود و باین معنی اکتفا کرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس گردانند و چون این خبر بحضرت صاحبقرانی رسید عزیمت جزم ارزم مصمم گردانیدند و در بهار سنه ثلث و سبعین و سبعمائه لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و امیر جاکو را بحکومت قبچاق و تغلان فرستاده امیر سیف الدین را در سمرقند داروغه گردانید و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده و از بخارا گذشته چون بکنار آب چیحون بموضع رسید مقدمه سپاهی منصور سپاهی فرا رود دیده بی غدغه بگذشت فرستاده و حمله برده اکثر ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و چون ظاهر خوق مضرب خیام سپاه بهرام اشقام گشت پرام سیاول و شیخ مؤید کاشکان حسین صوفی باتفاق قاضی آنجا دروازها بسته راه عناد و لجاج گشادند و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار برافروختند سپاه نصرت شعار دست توانائی از آستین قلعه گیری و حصارستانی برون آورده و حضرت صاحبقرانی فرمود تا بهنیرم و خاشاک شیاشتن و نفط بایون بکنار خندق آمده اشارت کردند تا کوچه ملک بفصیل بالا رود و از استیلای مردم نتوانست که بخاک یزد آمده بر حصار استعلا نماید و خماری سیاول بآن امر مامور شده بی تعلل و توقف از خندق گذشته بروی فصیل آوردند و مشرفتا خواجه نیز قدم بر قدم او نهادند و لشکریان حین صورت حال را چون مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند و بخست شیخ علی بهادر بالای فصیل برآمد و مشرف دست بپای ورد تا وی هم برآمد و هر دو بر زمین افتاده با یکدیگر شیخ علی بهادر بالای فصیل برآمد و از آن جانب شخصی نیزه حواله او کرده او پنجه قدرت نیزه خصم بشکست و تیغ بر سر وی انداده و سپاه قیامت سنبه از اطراف و جوانب در ریخته دست بغارت و اسیر آوردند و دیگر مراحم خسروانه باطلاق ایشان فرمان داده از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت که کوچه ملک احمد تقیسی که در کنار خندق کرده بود چوب بایساق زده و بر دم خرسته سمرقند رسانیدند و غیاث الدین خان که از نژاد قتلق بود و چنگیز او را ترخان کرده بود و خواجه یوسف و لاجایتو اپردی دیگر دلاوران بحسب فرمان آتش روان شدند و بر لب آب گرلای بخالفان که بر سم منغلای قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند و از نظر فیض آتش سکبار افروخته گشت و منکلی خواجه و کلک خواجه که رأس و رئیس سپاه پشم بود بدست حرکت لمذبوحی گرفته عاقبت وبی بسر آوردند و لشکر نصرت انتما آن جماعت عاقبت نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک در ورطه هلاک انداختند حضرت صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان دادتا باطراف و جوانب خوارزم رفته و شعله قهر افروخته آتش نهب و آن ولایت زدند و چون حسین صوفی استیلای لشکر نصرت اعتماد مشاهده کرد و مدیده یقین دید که روباه ناتوان طاقت مقاومت شیر ژیان ندارد قلعه در آمده در استحکام برج و بارو سعی نمود و عاقبت صلاح و رأی دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق کوشیده کات و جنوق بتصرف کامکاران دیوان اعلی باز گذارد و با مضای این عزیمت الجیان چرب زبان پیلاکات لایق و تنوقات مناسب بارگاه فلک اشتباه فرستاد مقارن این حال امیر کبیر و خلائق که حقد و حسد طازمان حضرت صاحبقرانی را در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بر عهد و پیمان امیر تیمور که رکن اعتماد منا و در صلح و آشتی مکشای و بی تحاشی از شهر بیرون آی که اکثر لشکر سمرقند بتاخت و غارت اطراف فرستاده اند و فی الواقع چنان بود و وعده داد که در روز مصاف من با تو ان جیش با لشکر خوارزم پیوسته و حسین صوفی بمعاضدت کبیر و خلائق مستظهر شده پیاده و سواره از شهر بیرون آمد و بر لب آب قارون که بر دو فرسنگی شهر واقع است رایت جلال برافراختند و کوکه و نقاره کوه سوران انداختند حضرت صاحبقران که دون تو ان با آن مقدار لشکریان که در اردوی همایون باقی مانده بودند سوار شده و میمنه و میسره را آراسته و برغو و نفیر کشیده در حرکت آمد و

در کنار آب قارون کی میان هر دو کروه حایل و فاصل بود رسید و صف ده بایستاد و سه کس از بندگان خاص نخست ایشان در آب رانده بگذشتند و لشکر باغی نیز حمله آورد و جنگ آغاز شد اخر الامر به نیروی دولت قاهره مبارزان سپاه ظفر پناه بر خوارزمیان غالب آمده کروه انبوهی را بر خاک هلاک انداخته و جمعی را اسیر و دستگیر کردند و حسین صوفی با مغلوبی چند کریخته بحصار ردر آمد و دروازها بست و لشکر فیروز اثر پر امن شهر فرو گرفتند و جمعی که تباخت فته بودند مقتضی الوطن بازگشته بموکب پیوستند و حسین صوفی قرین حزن و اسف گشته ازان عرصه بیرون شد و در همان چند روز سرای فانی را وداع کرده بدار باقی شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او نشست و چون از امیر یوسف صوفی غایت جریمه صادر نشده بود وسایل انگیخته دست تضرع در دامن متابعت او زد و از مصالحه سخن گفت آنحضرت ملتمس او را مبذول فرمود و برادر زاده یوسف صوفی را که آق صوفی برادرش از شیرین بیک دختر خان اوزبک بود جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی بجان و دل آن پیوند را راضی شده تقبل نمود که بعد از تهیه اسباب لایق آن حجله نشین تتق عصمت را هر کاه که حکم شود ببارگاه کیوان اشتباه روان گرداند و بجاه و عناد بحبت و وداد تبدیل مایه شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر شرف و اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از وصول بمقصد غدر و خیانت تخییر و خلافی ظاهر شد و المچی فرستاد ان او پیش حسین صوفی و تحریص نمودن خدمتش را بر مخالفت و محاربت حضرت صاحبقرانی ثبوت پیوست و چند گاه دیگر بان منضم شد لاجرم بفرمان سیورغمش خان او را بند کرده بسمرقند فرستاد تا نوکران امیر حسین بقصاص و لی نعمت خویش دست تصرف و الی حیاتش از انشهرستان بر کوتاه ساختند

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم کرت ثانی

بعد از کرفتن کنجیر و خلافی سپهر اوسلطان محمود و ابو اسحق سپهر خضر میسوری و محمود شاه بخاری را ازموکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقران با نواع کلمات فریبنده بگردانیدند و او بر نقض قواعد عهد و پیمان کمر همت بمروت و مردی ممنوع اقدام نمود و لشکری فرستاد تا کات را غارت کردند و چون بر توجه این خبر بپیشگاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمائة باحضار عساکر گردون شکوه فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاهی عراکه بر درکاه عالم پناه مجتمع گشتند و باکروهی انبوه روی همت باستقام یوسف صوفی آورده روان شد و چون امیر یوسف از توجه رایات نصرت آیات کاه یافته از کرده خویش پشیمان شد و زبان باعتذار و استغفار کشاده طایفه از اکابر و اعیان را با تنسوقات لایقه بدرکاه کیتی پناه فرستاد و تقبل نمود که مهد علیا را برحسب وعده که کرده بود روان سازد و حضرت صاحبقران ستوده خصال بر قبول پوزش یوسف صوفی اقبال نموده رقم عفو بر صفحه جریمه او کشیده از انجا که رسیده بود معاودت نمود و چون بماوراء النهر رسید نزول اجلال فرمود و بترتیب اسباب طوی مشال او دو در بهار سنه خمس و سبعین و سبعمائة فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر یادکار بر لاس و امیر داود اورزن الجایتو جهت آوردن مهد علیا بخوارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحف ملوکانه بمتابعت بجانب مقصد شتافتند و چون بخوارزم رسیدند و با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده برکات بگذرانیدند و خدمتش مقدم امرا را بر اسم اعزاز و احترام تلقی نموده از وظایف تعظیم و احترام نکته فرو نگذاشت و خدر معلی خان را که در قوه متخیله بشیر تکجه بعد از انکه امرا طوی داده با ایشان سپرده و شرط مطاوعت بجای آورده روانه سمرقند کردانید فرستادکان قاصدی ابر سپیل تعجیل مایصال این خبر بپایه سریر اعلی فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقرانی شد فرمود تا فرنیا خاتون کی عروس سپر قیدوخان بود با سایر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امرای عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار راه استقبال پیش کرفتند و سادات و قضاة و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات بر حسب فرمان شتافتند و دار السلطنه سمرقند را با نواع تکلفات و تجملات بدیع بموجب حکم آئین بستند و خان اراده را بختی فرخنده کی از بدو ایجاد عالم تا آن غایت دیده عروس دنیا قریب بآن ندیده بود بسمرقند آوردند و در مجلس خاص بآئین شرع مطهر در ساعتی که سعود ازان اقتباس سعادت می نمود با شاه زاده امیرزاده جهان کیر در سلک ازدواج کشیدند و چندان جواهر و لآلی و درهم و دینار و عنبر و مشک از فرق نثار کردند که تعداد کان از خیر قوه ناطقه بیرون است

ذکر توجه حضرت صاحبقران کردون اقتدار بقلع و قمع لشکر حته کرت سوم

در غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائة صاحبقران کردون شکوه باکروه انبوه عزم مغولستان کرد و چون باط قطقان رسید نزول اجلال فرمود و باران و برف متواتر کشته سراسر بر تبه اسنجا مید که حرارت غریزی در چهارم مرتبه سردی آغاز نهاده بمقتضی ابرد تقلیل مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در عرصه تلف آمد مراحم پادشاهانه شامل حال باقی ماندکان شده حضرت صاحبقرانی از انجا مراجعت نموده و دو ماه در سمرقند کذرانیدند تا هوا باعتدال مایل کشت و در غره ماه شوال لشکر را جمع آورده بجانب حته نهضت فرمود و شیخ محمد پسران سلله زور و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت پدر پرش ضبط ونسق ایل جلایر بر حسب فرمان واجب الاذعان متعلق با وشده در رکاب شاهزاده عالم پناه میرزا جهانکیر بر سم منغلای روان فرمود و چون ایشان از سیردکن کذشته بموضع هارون نزول کردند خبر کران شخصی از قوم حته را کرفته پیش شاه زاده و امرا آوردند چنین کفت که قرا لدین لشکر را جمع آورده در موضع کوکه تو بر کذشته چشم در راه حاجی بیک دارد و امرا آن شخص را

پس حضرت صاحبقرانی فرستاده تا صورت حال باز نمود و آنحضرت مسرعی نزد فرزند ارجمند و امرا روان کرد که تعجیل تمام متوجه قمرالدین گردند و ایشان بموجب فرموده چون روی بشمس نهادند و قمرالدین از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آن جماعت از مکنت و قوت توان خویش بیرون دید بر گرد که غوریان که موضع حصین و مکانی رصین بناچست و آن سه دره است در غایت ارتفاع و در آنجا سه رود عظیم جاریست قمرالدین با اتباع خویش از دو رود گذشته در دره سوم فرود آمد و راه آمد و شد استوار ساخت و شاه زاده عالی مقدار با امرا و دولتیار و لشکر جرار متعاقب سپاه جثه رسیده در برابر ایشان صف کشیده شکیر آغاز کردند و بعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع خویش فرود آمد و چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان بر دل دشمنان جای گرفته بود شب هنگام روی بگریز نهادند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش ابصار مرتفع شد منغلای لشکر منصور قمرالدین را تعاقبی کرده جمعی کثیر از گرجیان بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز عرصه ربع مسکون را بنور حضور خود مزین گردانید حضرت صاحبقران بطلایه بهجت اقرا با بقیه سپاه بانجا رسیده فرمان داد تا امیر حسین و اوج قراباهادر از عقب دشمنان بشتاب آبله روان شوند و سپاه ظفر آثار باغی رسیده چهارپایان و دواب و اموال ایشان بگرفتند و بعضی از قبایل و هزاره و مغول گرد بادیه در آورده بر حسب فرموده متوجه سمرقند شدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع مفسدان جثه تا موضع پای طاق رفت و امیرزاده جهان گیر با بشارت صاحبقران با تدبیر در پی قمرالدین با سپاه جلادت آئین روان شد و هزاره که در موضع اوج فرمان توطن بودند از عبور لشکر منصور پای مال حوادث و نوائب گشته امتعه و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت و خبر قمرالدین در کوهستان کمتحصن شده بود بسمع امیرزاده جهان گیر رسید امیرزاده جهان گیر از عقب او شتافت و قمرالدین بالضروره از ایل و الوس خود جدا شده بموضع دور دست رفت و امیرزاده جهان گیر مواضع و منازل قمرالدین تاشه و خواتین امیر شمس الدین تومان آغا و دل شاد آغا و دختر شمس مست آورده خبر بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این حدیث روح افزای از موضعی که در آنجا بانجاه و رسته توقف کرده بود کوچ فرمود و بیلاق قراسمان بر آمد و امیرزاده جهان گیر سالم و غانم مراجعت نموده در آن محل شرف ملازمت و سعادت پای بوس استعتاب یافت آنچه از مغولستان مست او آمده بود از صامت و ناطق پیشکش کرد و دل شاد آغا را نظر کیمیا اثر رسانیده علاوه آن خدمات پسندیده کردانید و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع پات باشی رسید و از آن محل بصحرای ارمه باری نقل کرده حضرت صاحبقرانی در آن مقام چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و دل شاد آغا را انیس و جلیس خود گردانیده و چون از مراسم جشن و سور و لهو و سرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ارمه باری کوچ کرده از سیمان گذشته در اوزبند فرود آمد و در آن موضع مهد علیا قتلق ترکان خاتون و امرا و ارکان دولت که از سمرقند بر سم استقبال متوجه گشته بودند بشرف بساط بوسی فایز گشتند و مراسم نیاز و تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش گذرانیدند و عشرت فارغ شده روی بنجیر نهادند عادل شاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورده تبرتپ اسباب ضیافت قیام نموده و در آن وقت که اخضرت لشکر بسر قمرالدین بر پر دشیخ محمد پسران سلدوز و عادل شاه و ترکمن ارلات با یکدیگر پیمان بسته بودند که هر جا مجال نسبت بآن سعادتمند غدر و مکر اندیشند و چون آنحضرت در ضمان حفظ و عنایت ملک ذوالجلال درین حین بنجیر رسید آنجماعت عهد تازه کرده قرار بر آن دادند که بوقت طوی چون گوشت خورده شود شیر پیش آنحضرت نهند پای جسارت پیش نهاده دست بردی نمایند صاحبقران دولتیار در وقت آشکر کشیدن بحکم انقوا فراست المومن فانه ینظر بنور الله آثار مکر و غدر بر مخایل و شمایل ارباب نفاق مشاهده نمود و پیش از نیشره نهادن از مجلس برخواست و بر فور سوار شده باردوی مبارک مراجعت فرمود و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکریان را رخصت انصراف ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه زنجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع است و در آن قبعه شریفه بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و عادل شاه در آن مستان بغیر بساط بوسی فایز شده و اعتراف بگناه کرده صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بعرض رسانیدند و در تجدید پیمان سوگندان اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در آن مجلس واقع شد از نفحه دولت و رونق افزون بود و حضرت صاحبقرانی بنابر مقتضی زمان آن سخن ناشنیده انگاشت و عادل شاه را باخفا آن را از وصیت فرمود و چون زمستان نهایت انجامید حضرت پادشاه ذوشوکت نواحیان بحرام صولت را بطلب سپاه اطراف و اکناف عالم فرستاد تا بار دیگر بعزم رزم والی خوارزم توجه فرماید و چون امرا و کردن کشان آفاق بدرگاه پادشاه باستحقاق جمع آمدند از موقف جلال کمر فتن شیخ محمد پسران سلدوز حکم صادر شد و او را در مقام برغو باز داشته کناهش سپیت و قهران قهر خدمتش را بیاورد مر ملک سلدوز سپرده تا بخون مر ملک که بتیغ بیداد کشته شده بود بقصاص رسانید و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سوم بطرف خوارزم در اول

فصل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده آق بوقا بهادر را در سمرقند وارو غه گذاشت و امیر سار بوقا و عادل شاه

جلایر وختای بهادر و الچی بوغا و دیگر امراء را با سی هزار سوار بجنگ روان کرد تا در دفع شر قمرالدین و گرفتن او سعی بلیغ نمایند و رایت نصرت پناه در ضمان حفظ و تائید حضرت آله بجانب خوارزم برافراخت و چون موضع سمابار از غبار سم ستور حضرت صاحبقران جهان کشای عطر سای آغاز نهاد بمسامع علیه رسید که ترکمن ارلات که از آن جانب آب با مردم خود متوجه اردوی همایون بودند بطریق ناصواب اختیار نموده و هم بی جابگاه بخود راه داده بجانب بورت اصلی خویش روی آورده است و آنحضرت پولاد را با جماعت اهتمین پوشش از عقب ترکمن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و زمانی از حرکت نیاسودند تا در نواحی فاریاب باو رسیدند ترکمن و برادرش ترمش و فوجی از ارلاتیان که با ایشان بودند بر کنار آب دست بتیر و کمان برده بجنگ اشتغال نمودند عاقبت شامت کفران نعمت بر کار آن جماعت و اصل گشته روی بگریز نهادند و لشکر ظفر قرین تکاپوئی کرده پولاد تهمتن ترکمن رسید و اسب ترکمن در آن ولا از تک و تاز باز مانده مجال حرکت نداشت لاجرم ترکمن پیاده شده بیک چوبه تیر اسب پولاد بینداخت و پیش از آنکه پولاد قدراست کند تیری دیگر بجانب او افکند چنانچه از خود او بگذشت لیکن آسیبی باو نرسید پولاد نیز پیاده گشته از روی ستیز قدم جسارت پیش نهاد و هر دو دلاور با یکدیگر در آویختند و بفرو دولت قاهره پولاد ترکمن را بر زمین زد و بخنجر سر او را از بدن جدا کرده باز گشت و امان سر بدار نیز ترمش سید خدمتش را امان داده سر او را از سر خلق باز داشتند و سر هر دو کردن کش را بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند و درین اثنا سارو بوقا و عادل شاه جلایر که حضرت صاحبقرانی ایشان را با کروه انبوه بطلب قمرالدین فرستاده عمر ولایت خالی یافته و خبث عقیدت بظهور آورده ختای بهادر و الچی بوغا را بگرفتند و هندوی دارو غا ندکان حق نعمت بطاق نسیان نهاده در عناد و شقاق با امرا و اتفاق نمودند و عاصیان بسمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند امیر اق بوقا که حاکم شهر بود مسرعی بارد وی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت و حضرت صاحبقران دافع دشمن خانگی را اولی دانسته بر فور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش بر سم منغلای روان ساخته خود با فول لشکر از عقب در آمد و شاهزادهٔ عالیان در موضع کرته با مخالفان ملاقات کرده صف جنگ براراست امرای دولت و زافرمن عنان از معرکه بر تافتند و بدشت قپچاق در قشلاق پارس خان بن دند و چند گاه سارو بوغا و عادل شاه ملازمت رکاب همایون نمودند آخر الامر عرق شرارت ایشان در حرکت آمده در نیکه خان بر نیلاق در قشلاق بودند دل بگرگون کردند و تیغ بی شرمی بر زرمی پرون آورده با نایب خان جنگ در پیوستند و او را کشته از آنجا گریخته و بقمرالدین ملحق شدند و او را بسلوک طریق عناد و غوایت دلالت کردند

ذکر حسارت قمرالدین و اغوای بعضی مردم و توجه حضرت صاحبقران بجانب جته دفعه سوم

چون سارو بوغا و عادل شاه بقمرالدین پیوسته آتش حقد و حسد او را که از قدیم در باطن داشت با غوا و افساد برافروختند قمرالدین با لشکر آراسته بولایت اندکان در آمد و امیرزاده قداق از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آن ولایت بر تو التفات انداخته بود روی گردان شد و قمرالدین ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ را مجال مقابله و مقاتله نمانده بناچار بکوه برد و شخصی را نجهل فرستاده صورت حال را معروض حضرت صاحبقرانی گردانیده تقریر کرد که یاغی گردیده انبوه رسیده از معموری در ولایت اندکان اثر نگذاشت آنحضرت بعد از دو روز هفتین همایون را بر گشته حکم فرمود که هر کس از لشکریان که از موکب همایون تخلف نماید و بایا سا رسانند و قمرالدین چون از توجه حضرت صاحبقرانی آگاه گشت پای قرارش متزلزل شده مراجعت نموده بموضع اوباسی سید اغرق با قصی مغولستان رفته و خود با چهار هزار سوار در کمین گاه خدر بایستاد و حضرت صاحبقران از زین امر بخبر آگشته لشکریان را بتکاپوئی دشمن فرستاد و از شیران بیشه ببرزن زیاده از پنج هزار مرد ملازم رکاب فلک فرسای نماندند و درین حال میانه شیخ علی بهادر و ختای بهادر سخنی واقع شد ایشان نیز از عقب یاغی تاختند و دیگران هم بآن دو پهلوان موافقت نموده چنانچه چهار صد کس با دو پسر علی اختلاف الروایتین بالحضرت ماندند و قمرالدین فرصت غنیمت دانسته باچهار هزار مرد شمشیر زن نیزه گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بیرون آورده متوجه پادشاه اسلام شده رایت اشتقام برافراخت حضرت صاحبقران کار دست تغافل بدامن عنایت پروردگار استوار داشت و مضمون کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بخاطر گذرانیده بهادران سپاه را استمالت داده گفت دل قوی بدارید که فتح و نصرت از بخشش ملک متعال نه از کثرت اعوان و انصار است سعادت بخت یاور است نه در چنگ و بازوی زور آور است و فرمود که اگر اندک سستی پیش آورید هم بجائی رسد که ندامت سود ندارد و شهباز شیر شکار نفس نفیس خویش متصدی زخم و پیکار گشت بهادران نامور مانند بحر خضر خوبشان و خروشان روی بشمنان نهادند بضرب تیغ و حمله سنان ایشان را متفرق و پریشان ساختند و قمرالدین با آن همه شجاعت و سپاهی گری و کثرت لشکر پیش اندک نفری روی گردان و گریزان شد و امرا و بهادران که بر حضور رقبه بودند فوج فوج متعاقب هم رسیده در عقب دشمنان افتادند و قوم جنایل و الوس را که اسیر کرده بودند بتهور و قوت بازو بازستاندند و گردان اطراف را گرفتند و فرمودند و امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بفرمودهٔ دارای هفت کشور روی توجه بجانب کشغر آوردند و حکام آنجا و لایت اکدآشته و حرمهای ایشان را

بسمرقند رسانیده اهالی آنجا را بامدکان کوچانیدند و قمرالدین لشکرها جمع کرده در سنگربعاج باتفاق سار بوغا و عادل شاه جلایر رحل اقامت انداختند و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد و بعد از تلاقی فئتین و انخرام ابطال عناد و شقاق اوج قرابهادر کرکیکان اتعاقب نموده تنها بقمرالدین رسید و نوکر قمرالدین متفرق شده خدمتش نیز تنها در آن سایبان پایان بود و اوج قرابهادر با آنکه چند زخم بر اعضا داشت میخواست که پنجه در پنجه قمرالدین که در پیشه هیچا شیر غرّان بود اندازد قمرالدین از شست قدرت تیری کشاده بر اسب قرابهادر زد و او را اسب افتاده خدمتش سر در سر کرده دامنی در دست قدم در راه نهاد و از عقب او بازنیکشت قمرالدین کمال بهادری و دلاوری بکار برده کفت و ظیفهٔ حلال نمکی بجای آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی باش و بازگرد والاّ ضرب دست و زخم شست من سپن و تیری افکنده بر سنگ خارا زد که قرب یک بست در آن نشست و اوج قرابهادر زبان تحسین قمرالدین کشاده پیاده و مجروح بازگشت و سار بوغا و عادل شاه بجانب دیگر گریخته فولاد خراجی در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات جنگ بسیار واقع شده دست فولاد بزخم تیری از حرکت باز ایستاد و ایشان پای فرار در راه نهاده از نزدیک او خلاص شدند و فولاد بعد از چند روز بهمان زخم در گذشت

ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهان گیر و طلوع سیّارهٔ اقبال شاه رخ بهادر سلطان

حضرت صاحبقران قرة العین خود امیرزاده جهان گیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت نمود و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی بسمرقند قوّهٔ ناکزیر امیرزاده جهان گیر دست داده بود و چون آنحضرت بحوالی آن بلدهٔ فردوس مانند رسید عامهٔ شهر سر بابرهنه کرده و پلاس سیاه و نمدهای سیاه در گردن افکنده نعره زنان و مویه کنان با دیدهٔ پرخون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد از مشاهدهٔ این حال غایت ملول و متاثر و از آزرده خاطر بود اما شیوهٔ تحمل و اصطبار را شعار خود ساخته زبان بکلمهٔ انّا لله و انّا الیه راجعون بکشاد و نعش امیرزادهٔ مرحوم را بموجب فرموده بشهر سبز منتقل کرده در آن خاک عنبر سرشت دفن ساختند زمان حیات شاه زاده بیست سال و دوازده روز و پسر بادیکار ماندکی امیرزاده پیر محمد که بعد از چهل و زاز فوت شاه زاده مغفور متولد شد و مادر امیرزاده پیر محمد دختر ملک آغا دختر الیاس خواجه میموری بود و یکی امیرزاده محمد سلطان از خان زاده برادر زادهٔ یوسف صوفی حاکم خوارزم بود و امیرزاده جهان گیر بحسن صورت و صفای سریرت اتصاف داشت و مقارن این حال امیر سیف الدین بحضرت زیارت بیت الله حاصل کرده متوجه مکه معظمه شد و چند گاه حضرت صاحبقرانی در فراق فرزند نیکو خصال پسندیده فعال خود ملول و محزون بود و تاسف و تحسر میخورد و تا بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه آفتاب طلعت شاه رخ بهادر از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و امارت طالع گشت چشم همایون بشهریار بادین و داد بجمال آن مولود عاقبت محمود پاک اعتقاد روشنائی پذیرفت

ذکر بعضی از وقایع و منصّت رایات نصرت آیات بجانب جته

بعد از فوت امیرزاده جهان گیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از فور حزن و ملالی که داشت بتنسیق امور مملکت نمی پرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خواتین و امرا روی توجه بتدبیر مصالح مملکت آورده با حضار عساکر منصوره فرمان داد و در این اثنا بمسامع علیه پیوست که عادل شاه جلایر در کوهستان قراجق با معدودی چند تعب و زحمی عظیم میرساند آنحضرت الچی بوغارا با پانزده سوار بطلب او نامزد فرمود و ایشان بحسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل با بزار رسیده جمعی از لشکریان را جهت توشه با خود همراه ساختند و در آن کوهها بطلب او مشغول شدند خدمتش در حوالی اقتوما که میلی است جهت احتیاط راه دشت قبچاق برآن ولایت میروند بدست آوردند و شامت کفران نعمت خسرو آفاق شامل حال عادل شاه شده معروض تیغ یاساکشت و سار بوغا که در مخالفت حضرت صاحبقران اتفاق نموده بود بعد از دو سال جریره او را نیز لآل مرحمت و احسان و عفو و استمان نشسته ایالت و لایت و ایل و الوس قدیمش را بوی ارزانی داشت و چون قمرالدین هر گاه که فرصت می یافت دست باذیال ممالک محروسه دراز می کرد حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را با امیراق بوقا و خطای بهادر و غیرهم از امرا را فرمود تا بر سر اتصال قمرالدین اقبال نمایند و در رباب قلع و قمع او غایت جهد مبذول دارند و ایشان از سمرقند بیرون آمده متحیل هر چه تمامتر روان گشتند و در پایان فوراتو قمرالدین سید جنگ و ریوستند و بقدر دولت قاهره قمرالدین را مقهور و منهزم گردانیدند و ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده با غنیمت فراوان بسمرقند بازگشتند و همت پادشاه خسرو دشمن سوز بر این قرار اکتفا نکرده بار دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر را افراخت و محمد پسر امیر موسی و امیر عباس و اقتمور بهادر را پیش تاجیی و ان ساخت و ایشان تا لوعام اسکی لرفته قمرالدین را آنجا یافتند و میان ایشان محاربهٔ عظیم واقع شده قمرالدین منهزم گردید و مردم او دیگر بار بعزم تاخت و غارت گشته حضرت صاحبقران تا موضع بوحقا از عقب دشمن بر فت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید که نوعتش اغلان از ارس خان متوهم شده با بیک بولاد خنکسکرده منهزم گشته است و بر هر تقدیر معروض داشتند که خدمتش بنا بر این کار آورده وصول او نزدیکست و آنحضرت بوسمتو راوزبک را باستقبال فرستاده تا آن نهال حرمان حیرت اسپاورزند و خود بسعادت و اقبال مراجعت نمود

در سمرقند نزول فرمود کفشار در آمدن توغتمش اغلان بدرگاه جنتمکانی حضرت صاحبقران دریانوال چون در ضمن سعادت و اقبال سمرقند نزول اجلال فرمودند شنیدند که توغتمش اغلان قرب شهر رسیده آنحضرت رسم مهمانی بجای آورده بر سبیل استقبال سوار شده و با یکدیگر ملاقات کرده همغان بسمرقند درآمدند و آن میزبان بنهایت اسباب ضیافت چندان تهیه دیده که شکم نیاز سیر ندید بعد از تقدیم مراسم طوی و سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران مؤید و منصور اموال نامحصور از سیم و زر و جواهر و در و اقمشه و اسبان با اهوار و استران نامدار و اشتران بارکش و غلامان پری وش و خیم و خرگاه و سراپرده و بارگاه با و ملازمانش بخشید و طبل و علم و خیل و حشم علاوه ایشان مذکور کرده گردانیده او را بحکومت اترار و سفناق فرستاد و چون توغتمش خان بسیر دولت تمکن یافت قتلغ بوغا را بر سر خان بالشکری آراسته که محاسب وهم از تعداد آن عاجز آید بر توغتمش فرستاد میان هر دو کره مقاتله فاحش روی نموده با وجود آنکه قتلغ بوغا در آن مصاف بزخم تیر نماند توغتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه کیتی پناه آورد حضرت صاحبقران جهانبخش زیاده از نوبت پیشین اسباب پادشاهی توغتمش مرتب و استوار گردانیده او را بکمال اعزاز بازگردانید و ارسخان مراجعت و استیناع نموده بسیر بر خود لوحه قبا را باشاه زادگان حوجی نژاد و امرای دشت قپچاق و سپاهی فرون از اوراق اشجار بدفع توغتمش اغلان نامزد کرده و هر دو لشکر بیک دیگر رسیده جنگ آغاز کردند و آن نوبت نیز شکست بر توغتمش افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و روی بجنگل و سیاهان نهاده قراچی بهادر او را تعاقب نموده توغتمش بسعی بسیار خود را کنار آب جیحون رسانیده از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون کرده خود را در آب افکند و قراچی تیری بازوی او زد و توغتمش مجروح بشنا از آب گذشته در جنگل پنهان شد و قراچی چندانکه او را جست نیافت لاجرم نومید بازگشت و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقرانی امیر کورگان جهة استمالت و دلداری توغتمش فرستاده بود و امیر امیر کو در آن اوقات توغتمش اغلان را بحضرت پیام آنحضرت بدو رسانده و از حسن اتفاق آنکه توغتمش خسته و زار و تنها بر زیر خار و خاشاک افتاده دل بهلاک نهاده بود امیر امیر کو بدان جنگل رسیده آواز ناله حزین شنیده و از پی ناله رفته دید که توغتمش بحالتی از آن ناخوش تر نباشد افتاده امیر امیر کو بر سر بالین او کنار خار و خاشاک دشت فرود آمده بنشست و غمخواری توغتمش کما یجب و ینبغی بجا آورده تن او را بلباس لایق بپوشانیدند و ماکول و مشروب مناسب بخورد و دش داده چون توغتمش خان را بحضرت سیدالکونین و ملجا الثقلین و ظاهر انجا را بدرگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانیدند و بار دیگر توغتمش خان بشمول عنایت و عواطف الخضرت کشته بهین التفات خسروانه آنچه محتاج الیه او بود از اسباب تفوق و کامکاری مرتب و مهیا گشت و در حال این احوال دیدکو مغول که در زمره امرای الوس حوجی انتظام داشت از ارسخان گریخته بغرشباط بوسی سرافراز گشت و بعرض رسانید که ارسخان با لشکری گران بطلب توغتمش اغلان می آید و مقارن این حال الچیان ارسخان باردوی همایون آمده بعرض صاحبقران رسانیدند که ارسخان میگوید که عمس سر مرا کشته پیش شما آمده است یا او را بما تسلیم نمایند یا موضع جنگ معین فرمایند صاحبقران کامیاب فرمود که ارسخان مشی عقل و مروت خصت نمی دهد که کسی پناه من آورده باشد بخصم نسپارم اما حدیث موضع در هر جا که بایم ملاقات کنیم موضع جنگ آنست

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم ارسخان

حضرت صاحبقران کامکار چون الچیان ارسخان را اکسیل کرده پرتو التفات بتجهیز و ترتیب لشکر انداخت و مجموع ایل و الوس حقتای الجمع کرده با سپاه گران و لشکری بیپایان در حرکت آمد و مفاوز و مسالک را پیموده قرب بخطه اترار نزول فرمود و از آنجانب ارسخان با شاه زادگان حوجی نژاد و جنود دشت قپچاق در حرکت آمده بر سفناق نزول کرد و میان هر دو کره بیست و هفت فرسخ ماند مقارن این حال برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان سنوعی تاختن آورد که از مهابت و شدت برودت خون در عروق منجمد گشت و از ذی حیات فردی را مجال حرکت نماند کره ثیر طبیعت بمهر بر گرفت و مزاج سمندر دریمان آتش فسردگی پذیرفت و درین مدت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که هیچکس را مجال آن نبود که قدمی پیش نهد و چون هوا فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقران فرزندان تاما برق تیمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را از ملک هرات وی گردان شده بموکب همایون پیوسته بودند بر سر دشمنان شیخون آورند و ایشان بر حسب فرموده با پانصد مرد آزموده روان شدند و در شب با تیمور ملک پسر ارسخان که باسه هزار سوار بجنگ همین کار آمده بودند دو چار شدند و قرب بصبح جنگ آغاز شد از رسیدن نیزه الچی بوغا بسپاهی ملک اغلان انهزام پیش گرفته سپاه این جانب بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند اما برق تیمور و ختای بهادر در آن معرکه بغرشهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروز اثر مراجعت نموده باردوی مبارک رسیدند حکم جهان مطاع صدور یافت که امیر محمد سلطان شاه بجزکیری رود و او بمقتضای فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی از قرشه پایه سر اعلی رسانیده و از تقریر آن شخص بوضوح پیوست که الغ سالقین و کوچک سالقین از بهادران سپاه ارسخان اند بجزکیری آمده اند و ایشان را آق تیمور بهادر و الله داد که در انزار لشکر اطغار رسیده اند و در بیرون شهر اتفاق ملاقات افتاده و آق تیمور بهادر دو کس از

تعیین سپاه را انداخت و برادرزاده او سایقس کوچک را کشته است و هندوشاه سایقس بزرگ را اسیر کرده میرساند و متعاقب این خبر هندوشاه سایقس را بدرگاه عالم پناه آورده بعنایت خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گشت که ارسلان خان بصورت خود معاودت نموده است و قراکیک را بجای خود نشانیده است حضرت صاحبقران ظفرقرین بفتن همایون سوار شده توقتمش اغلان را بخرجی ساخت و پانزده شبانروز تعجیل تمام رانده در حیران بچر بر سر ایل و الوس رسید و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده اسب و گوسفند و شتر بی اندازه گرفتند و درین اثنا خبر رسید که از فرط دولت کیانی و قوت طالع حضرت صاحبقرانی ارسلان خان تخته برتخت اختیار کرده و پیرش لوحه که بجای او پرنشته بود از عتب و شقاوت و الحضرت اسباب سلطنت توقتمش اغلان امر تبکر دانیده او را روانه مملکت خویش نمود و اسبی بزرنگ که در سرعت باد صبا همسری نمودی باو داده فرمود که در وقت استیلای تو بدشمن که بحیله میرسی و بهنگام گریز او بتو نمیرسد و چون حضرت از دغدغه دشمن و ترسیت دست فراغت یافت از دشت قپچاق مراجعت نموده بجانب دارالملک سمرقند عنان عزیمت معطوف ساخت و در سنه ثمان وسبعین وسبعمائه کامیاب و کامران در مقر عز شرف خویش نزول فرمود و چون تخته قیانوت شده تیمور ملک بجای او بر سریر خانی بنشست بعد از مراجعت حضرت صاحبقرانی با سپاهی عظیم متوجه جانب توقتمش خان شد و هر دو کرده با یکدیگر حرب پیوستند و از صدمات بهادران دشت قپچاق توقتمش بستوه آمده روی برتافت و بران اسب کخسروانی باد داده بود جان از معرکه بیرون برد و بسی مشقت بسیار با یک سوار بیارگاه فلک اشتباه رسید حضرت صاحبقرانی همت بر دفع جیر توقتمش خان مصروف داشته فرمان داد تا خواص و مقربان که تا بعد از اسباب حشمت و امهات و ترتیب داوند و از موقف عنایت حکم جهان مطاع صادر شد که امرای نامدار شل تومن تیمور اوزبک و یحیی خواجه و پسر شیخ علی الدین ترخان و نیکی قوچین همراه توقتمش خان بسقناق رفته او را بر سریر سلطنت نشانند و امرا برحسب فرمان روان شده خدمتش در آن ولایت بر تخت خانی نشاندند

ذکر فرستادن حضرت صاحبقران توقتمش اغلان را بجنگ تیمور ملک خان بتحریک اوزبک تیمور و نشستن توقتمش اغلان بر تخت خانی

در آن هنگام که توقتمش اغلان از ارد وی ارسلان گریخته پناه بدرگاه حضرت صاحبقرانی آورد و اوزبک تیمور با او همراه بود در آن وقت که تیمور ملک لشکر بسر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت اوزبک تیمور چندگاه در دشت قپچاق اقامت نمود خدمتش را پیش تیمور ملک خان پسر پادشاه ارسلخون و در گذشت و اوزبک تیمور چندگاه در دشت قپچاق بفلاکت گذرانیده روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک زانو زده خدمتش درخواست نمود که ایل و الوس او را باز دهند خان سخن او را التفات ننموده گفت اگر خواهی با بیست و اگر خواهی برو اوزبک تیمور بعد از اندک فرصتی که در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علیا حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک در وقت شب بفراغ بال بشرب مدام مشغولست و تا چاشتگاه در خواب غفلت پهلو بر تبر راحت و استراحت نهاده اگر صد مرد مسلح بر سر وی نمایند بیکبار ایی آن ارد که او را پیدا کرده بدین سبب ایل و الوس از و نومید شده جویای توقتمش اغلان اند حضرت صاحبقرانی چون کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی بسقناق پیش توقتمش خان فرستاد که لشکر بدشت قپچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد و توقتمش خان سپاه فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در انجا قشلاق کرده بود و تیمور ملک خان نیز بامداد آزمایان الوس جوجی در حرکت آمد و سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام اشتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد و بمساعدت حضرت صاحبقران تیمور ملک شکست خورده توقتمش خان بجای او بر دشت قپچاق بحسب ارث و استحقاق بر مسند سلطنت قرار گرفت و اروس خواجه را برسانیدن این مژده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد صاحبقران کامکار از وصول این خبر بسپاردشادمان گشته مجلس بزم بیاراست و چند روز بعیش و نشاط بگذرانید و اروس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سرافراز ساخته باز گردانید و توقتمش خان در سقناق قشلاق کرده عنان عزیمت بجانب تقبال معطوف ساخت و آن ولایت را مسخر گردانیده بسلطنت روز بروز روی در ترقی نهاده و تیمور ملک بعد از انهزام بهزاره خویش که ضبط و یاسامیشی آن انجمد اغلان رجوع کرده بود رفته با او در باب دفع توقتمش خان مشورت نمود محمد اغلان صلاح در توقف دید تیمور سخن ناصح مشفق محمول بر غرض داشت و آن بیگناه را بقتل رسانیده با ایل خود روی توقتمش خان نهاده و در موضع قراتال هر دو را ملاقات دست داد آتش حرب زبانه زدن گرفت و در حمله اول تیمور ملک بسیاق رسیده بالنجاق را پیش توقتمش خان بوفاداری و شجاعت تعریف کردند فرمان نفاذ یافت که بالنجاق در سلک امرا منظم باشد و او بر فور زانوزده عرضه داشت که در ایام حیات و دولت تیمور ملک بهترین عمر بامارت و حکومت گذرانیده بر کنده باد چشم من که تو را بر تخت بجای او ببینم اکنون کرم نموده بفرمائی که کردن مرا بزنند و سر او را بالای سر من بنهند و تن مرا در زیر بدن او اندازند تا جسد نازنین او بر زمین نباشد توقتمش فرمان داد تا ملتمس او مبذول داشته آن پهلوان وفادار را بدار القرار فرستادند

ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام

نمودن یوسف صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت بدانجانب و در آن سال که حضرت صاحبقرانی بانزار رسیده جهت شدت سرما در مقابل ارسلان خان زمستان بپایان رسانید یوسف صوفی لشکر فرستاده تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند

آنحضرت ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست یوسف ایلچی را نیز مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادتمند چون بر این فعل ناپسند اطلاع یافت نامه قلمی کرده آن را به پیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف دانسته باشد که بر ایلچی نه کشتن است نه بند و ما علی الرسول الا البلاغ اکنون باید که ایلچی را روانه این صوب نمائی یوسف صوفی از کمال خودپسندی و قلت تدبیر سر بیک را نیز بند کرده و بآن اکتفا نکرده سپاهی را فرستاد تا شتران آنکه را که در نواحی بخارا متوطن بودند رانده بخوارزم برند و در اثنای این حالات امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک مراجعت نموده بشرف دست بوس شهریار مخلص نوازی حاصل کرده و احوال و اوضاع طوایف ملوک را که بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان ممالک ایران استیلا یافته بود بتفصیل معروض رای انور گردانید و هم در این اوقات حضرت صاحبقران کامکار دختر امیر موسی تومان آغا را در حبالهٔ نکاح آورده و در جانب غربی سمرقند بعمارت باغ بهشت مانند فرمان داد و زمستان آن سال را بانجم دولت و اقبال قرین گردانیدند در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائة بنا بر بی ادبهای یوسف صوفی لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت و از ایلی اکرز گذشته شهر خوارزم را مرکز وار در میان گرفتند و لشکریان بهرام اشتقام هر روز صبح و شام طرح جنگ انداخته در مهم محاصره غایت جد و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و سپاه قیامت اثر با طراف و جوانب خوارزم در آمده غنیمت و اسیر بسیار کرفته و در اثنای این احوال وفات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقران ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مردم از برای وطن در زحمت و بلا باشند اکنون الاتی بحال بلاد و عباد آنکه تا مرد و شخص پای جرات در میدان شجاعت نهاده بخت آزمائی کنیم بیت تا دولت اقبال که بالا کیرد حضرت صاحبقران شجاعت اتصاف فرموده یوسف صوفی از سر انصاف سخن میکوید و من نه نیست که این آرزو را خاطر دارم و بر فور جبه پوشیده و شمشیر جلادت بمیان بسته بر سمند کردون خرام سوار شده و روی توجه بجانب بخارا نهاد از انوزده و امیر حاجی سیف الدین دست بر عنان شهریار کردون توان ده کفت تا بندکان سعتی رسیدن داشته باشند خداوندکار در برابر خصم نرود و از این سخن آتش غضب صاحبقرانی بر افروخته زبان بدشنام او کشاد و تیغ از نیام کشیده حوالت کرد امیر سیف الدین عنان از دست کذاشته قدم از جای خود بر کرفته پای بازپس نهاد و آنحضرت تا کنار خندق بی توقف و تعلل راند و آواز داد که یا یوسف بکوئید که مانبا بر ملتمس تو بدانجا آمدیم تو نیز بوعده وفا نمای و قدم از دروازه بیرون نه خوف و رعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از کفتن پشیمان شد و محافظت نفس بر بی ناموسی راجح دانسته دم در کشید حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه شاید که عرق حمیت او در حرکت آمده بیرون آید دیکر بار آواز داد که هر کس سخن حق و وفا نماید مرک ویرا از زندکانیست و این سخن نیز مؤثر نیفتاد و آنحضرت نه مانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند از این مقوله حکایات بر زبان او رفت فایده نداد و یوسف صوفی از غایت خجالت و شرمساری دم در کشید جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت را از توقف ملالت و سآمت روی نموده بلشکرکاه بازکشت و اورا نظر قرین بکمال شجاعت و مردانکی حسن و باداد و دین آفرین کردند و آوازه تحسین بهادران اوج علیین رسید و در خلال این احوال از جانب پدر خبر زده نوباوهٔ سعادت همایون رسیدند آنحضرت از کرمی که در جبلت حمیده مرکوز داشت فرمود که هر چند یوسف با ما در مقام جنک و عناد است مقتضی مروت و حضت نیست بدکه این نوباوه را بما و بکار بریم باید که نصیبی از این طبق زرین نهاده پیش او فرستند امرا کفتند بر طبق چون ما یقالین نیز میشاید همت عالی باین سر فرو نیاورد و بر حسب فرموده او را بطبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق بر دوازبالای برج بر سیدند که بر طبق چیست در آینده جواب داد که خربزهٔ نوباوه است که شهریار ستوده اخلاق از برای یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را بر کنار خندق کذاشته مراجعت نمود ملازمان یوسف طبق را برکرفته پیش او بردند لیکن از کمالت رای و قلت تدبیر و سوء اندیشه طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربزه ها را از بالا در خندق انداختند و یکی از سرداران با طایفهٔ از بی باکان خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیرزاده عمر شیخ با جمعی از بهادران صف شکن از آب کذشته در ایشان آویختند و خاک معرکه را ماغون و آمیختند آتش حرب بالا کرفته از هر دو طرف مبارزان بر خاک هلاک افتادند و کروهی انبوه زخم دار کشته دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بجهار پنا هیدند نوشیروان پسر آق بقا و ایلچی بوغا را در آن معرکه زخم رسید نوشیروان صحت یافته ایلچی بوغا رحلت نمود حضرت صاحبقران فرمان داد تا استادان ماهر مجانیق نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنک منجنیق خراب و ویران ساختند و مدت چند روز امر محاصره امتداد یافت و عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافته و مرضی مهلک بر مزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد و بعد از وفات یوسف میان ارکان دولت او اختلافی پدید آمد زمره جانب مانیق صوفی کرفتند و فسقه دم از ولای خواجه لاق که ولیعهد بود زدند آخر الامر خواجه لاق مغلوب شده خود را از دروازه بیرون انداخت و صورت واقعه

بعرض صاحبقرانی رسانیدند رای عقده کشای آنحضرت اقتضای این معنی کرد که لشکریان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده بجنگ سلطانی اندازند سپاه ظفرپناه یکبار در جنبش آمده روی جرات و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و سرپنجه قهر دیوار را رخنها کرده در شهر بگشیدند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و اشراف و اهل بازار و ارباب حرف آنرا که چاینده بشهر کش فرستادند و مطلق چند در خوارزم ماندند حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را بداروغگی آنجا نصب فرمود و لوای فتح و نصرت برافراخت عنان معاودت بجانب ماوراءالنهر معطوف ساخت و بمقر عز و اقبال رسیده زمستان در نخجوان سراپرده قشلاق کرد و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار ببناء حصار کش فرمان داد و آن ابرام را تومان و هزاره و صده سایر لشکریان همت فرمود بطالع سعد بنیاد نهادند و در اندرون شهر بموجب فرموده استادان طرح سرای عالی انداخته تمام ساختند و بساغ سرا شتهار یافت

ذکر ارشاد نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین بطلب ملک غیاث الدین و الی هرات و تعلل نمودن ملک و توجه نمودن امیرزاده میران شاه بحسب فرمان بخراسان

صاحبقران گیتی ستان از قشلاق نخجوان سرای قاصدی پیش ملک غیاث الدین بن ملک معزالدین حسین کرت فرستاده معلم تا که اول بهار در استوایل و بهار امرا و نوئینان را بفرع مقدار بقرلتیا حاضر خواهند شد توقع آنکه ملک نیز باین صوب توجه نماید ملک در بارهٔ فرستاده صنوف مرحمت و احسان تقدیم رسانیده از شرایط ادب و تعظیم نکته فروگذاشت نداشت و در رفتن تعلل نموده معروض پایه سریر اعلی گردانید که اگر امیر حاجی سیف الدین باین طرف قدم رنجه فرماید تا بموافقت و مصاحبت او منتظر و مطمئن خاطر بدرگاه عالم پناه شتابیم و ملتمس ملک در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمایه بموجب فرمان متوجه هرات شد ملک غیاث الدین را غراز و احترام او غایت مبالغه بجای آورد اما در رفتن بجانب ورانهر بهانه نهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود و با تمام شهربندی که در هرات بیک سال بنیاد کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور میرسانید و از بلوکات غله بسیار بشهر می برد و چون توقف امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال تجاوز نمود و بر مکنون ضمیر ملک غیاث الدین مطلع گشت متوجه پایه سریر اعلی شد و اینجا از اوضاع و اطوار ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیک پسر ارغون شاه جوینی قربانی بنا بطلب حضرت صاحبقران بار دوی همایون پیوست و مراحم پادشاهانه رقم عفو بر دلات و عثرات او کشیده صنوف عنایت و تربیت در بارهٔ مشارالیه ارزانی داشتند و او را محبت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده طوی سنگین ترتیب داد و در باب توجه هرات با او سخنان در میان آورد و قرار بر آن یافت که در اوایل فصل ربیع بگرمابیس کردون اساپس حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد علی بیک قبول نموده سوگندان عظیم بر زبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید یا مخالفت و مطالع ضعیف او را بر خلاف عهد باعث و محرص آمده و بعد از مراجعت علی بیک جوینی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضای آن کرد که امیرزاده میران شاه را روانه هرات شود و امیر جهان گیر را بگرمابیس و امیر حاجی سیف الدین و آق بوقا بهادر و امیر عباس و امیر محمد سلطان شاه و قداری برادر تموکه قوچین و تابان بهادر و ارپس لوغا و دیگر امرا و شیران بیشه هیجا با نجباء قشون از سپاه ظفر انتساب در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شدند پائیز و زمستان در بلخ و شبرغان بگذرانیدند و چون زمستان بآخر رسید ترکان سمرقندی با غنیمی را که معمورترین ولایت ملک بود تاختند و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده بازگشتند و در این اثنا علی بیک جوینی قربانی ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اگر بر حسب مقرر لیت فتح آینچ بجانب خراسان در حرکت آید بنده کمینه غجرجی شده در طریق نیکو بندگی مهمات تقصیر ننماید

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کردون توان بجانب ایران و او اخر سنه اثنین و سبعین و سبعمایه

در فصل بهار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخت بعد از قطع منازل بقصبه اندخود رسید از حسن اعتقادی که نسبت با ولیاءالله بدیدن باشکر رفت که بی شک از جمله ابدال و اوتاد زمان خود بود و او از جذبه و جنون سینه کوشت بجانب حضرت صاحبقران انداخت شهریار کامکار از روی فال خیر بر زبان مبارک گذرانید که پادشاه پادشاهان خراسان اگر سینه زمین است در این یورش با او زانی خواهد داشت و چون خبر توجه رایت نصرت آیت بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین کرت در آنجا الحکومت و ضبط سرخس قیام مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لوای مباهات با وج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران کامران از نواحی چل دختران ایلچی پیش علی بیک جوینی قربانی فرستاده پیغام داد که باید لشکر یا جمع آورده هر چند زودتر بر حسب وعده بار دوی همایون پیوندد و علی بیک از نجابت و طالع برگشته با آنکه خود دنیا مدفرستاده را نیز رخصت مراجعت نداد و در تواریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین مرد دیار نیشابور را جمعی از سربداران نزاع نموده بود بسیاری از لشکر او در آنجا بودند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تاخت تا لشکر آن جانب بملک ملحق نتوانند شد با بجمله رایات جهان کشای چون بحوزه

رسید محمدی سردار آن موضع بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و رعایای نواحی را بسپاه لشکر قیامت اثر امان یافتند
وچون میت درع و تقوی و گوشه نشینی و انزوای عالیجناب ولایت مآب قدوة العلما الراسخین مولانا زین الملة والدین تیادی بعد والغفرانه بسمع همایون حضرت
صاحبقرانی رسیده بود بعزم ملاقات او عازم تبادشد و بدان موضع رسید شخصی را پیش او فرستاد و چنین ارسال داشت که بخدمت مولانا بروم و کیفیت
کار امیر تیمور در این قضیه نزول کرده شما را بدین جا باید رفت و فرستاده بموجب فرموده نزد مولانا زین الدین ابوبکر رفته زبان بآن کلمات گشاد مولانا
در جواب فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران اگر اعتقاد چون این سخن شنید فی الحال روی توجه بوثاق مولانا نهاد و بگونه تر وجهی اتفاق
ملاقات افتاد و مولانا سخن نصیحت آمیز بزبان مبارک آورد و در اثنای محاوره و ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی بامولانا گفت که چه املاک خود را نصیحت
میکنی که خمر میخورد و مرتکب محرمات میشود و پیوسته بمنهیات اشتغال مینماید مولانا در جواب گفت که او را نصیحت کردم نشنود حضرت جبار منتقم شما را بروی کار
اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما گمارد این سخن صاحبقران با حشمت که بر او رقت کرده پیش مولانا پیروان آمد از آنجهت منقولست که فرمود در زمان دولت
هر کس از ارباب غرات و اصحاب خلوت که ملاقات کردم بحسب فراست و فهم و هر کس از خود در دل او یا قسم بخلاف مولانا که در حین رویت مهم بر عکس بود
بالجمله حضرت صاحبقرانی آن عالم ربانی را وداع نموده رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت بخشت بقصبه فوشنج رسیده ارباب آنجا در قلعه بربستند و
اسباب حصارداری مرتب داشته و چون فوشنج در خندق آب داشت لشکر نصرت شعار سه روز اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم فرمان
قضا جریان صدور یافت که دلاوران از مواضع خویش جنبیده دست قلعه کشائی از آستین بزم آزمائی بیرون آورند و بجادران لشکر منصور روی
توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون اکوتیمور و سپاه امیرمؤید و امیرزاده علی و عمر ولد عباس بهادر و مبشر و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب
خندق گذشته بفصیل برآمدند و از اطراف و جوانب خود را بقلعه در آمدند و ارباب فتنه را بایاساق رسانیده هر چه در آن قلعه یافت شد بجاراج
غارت و تاراج رفتند **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از فوشنج بدار السلطنه هرات حمت عن الآفات** چون
خواطر آفتاب اشراق حضرت از اقاصی فوشنج قلعه فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات تافت ملک غیاث الدین بحصانت و کثرت اعوان و
انصار مغرور شده از حادثه روزگار غافل ماند و حضرت صاحبقران بظاهر هرات رسید بر کرد شهر محیط گشتند و آنحضرت بنابر حزم و احتیاط فرمان داد تا بر اطراف
خندق قسم برده چنان سازند که مخالفان امجال آن نیابند که بر سم شبیخون آمد و شد نمایند و لشکریان بموجب فرموده عمل نموده در زمانی که حضرت صاحبقران
سوار شده اطراف و جوانب شهر احتیاط مینمود طایفه از دلیران صف شکن و غوریان مردافکن در دروازه باز کرده بیرون آمده جنگی صعب آغاز نهادند و لشکر
ظفر قرین در آن روز آثار جلادت بظهور رسانیدند و مخالفان را تا در دروازه دوانیدند خلقی کثیر بالقتل رسانیدند و چون تیره گی شب قوه باصره را از حرکت
محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم افروز پاس داشتند و روز دیگر لشکر نصرت انتساب پای در رکاب آورده و صف کشیده
در مقابل حصار بایستادند و دلیران و زرپای از دروازه بیرون تاختند و محاربه بسیار نمودند لیکر طایفه از آن جماعت در ظلمت بر سم شبیخون از دروازه
خواجه عبد الله انصاری کی در شهر بند بود بیرون آمد و سه کس را کشته بتعجیل هر چه تمام تر مراجعت نموده دیگر روز نیز مانند مضمون پیرامون حصار صف زده
جنگ ساطانی آغاز کردند و حضرت صاحبقرانی بنفس همایون سوار شده قرب بحصار آمد تا مشاهده کار زار کند بهادران نصرت شعار از قدوم آنحضرت
قوتی تازه و مجتی بی اندازه یافتند ایدکوتیمور و سوجنک برادر خانی بهادر و مبشر پای جسارت پیش نهادند و لشکریان از اطراف و جوانب وی بحصار
آورده نردبانها بر دیوار نهادند و آن ولد ملک غیاث الدین پیر علی بر دروازه سر ال انجل اظهار پردلی کرده سعی و کوشش مردانه بظهور رسانید اول کسیکه
بفصیل برآمد خلیل سیاول بود و دیگران نیز متابعت او بر بارو بالا رفتند و فوجی قرب بکوشک عرفی از ممری که آب انجل شهر در می آمد در رفتند و دروازه
شکسته بقیه سپاه باندرون شهر بند جدید در ریختند و اهالی هرات از ستیز و آویز عاجز آمده روی گریز نهادند و ملک غیاث الدین شهر بند اندرون کریخت و لشکر
فیروزاثر قرب دو هزار نفر دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و مراحم خسروانه از سر جرایم ایشان درگذشته مجموع را خلعت بخشید و حضت انصراف
ارزانی داشته بمردم هرات پیغام داد که هر کس از اهالی شهر که بفصیل رود و مال و اهل و عیال او در امان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید امر سخط و غضب باو
رسد مردم هرات که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود غنیمت دانسته دیگر بیاره نرفتند و ملک فرمود تا بر در شوارع و سلک منادی دادند که خلایق باید که بر سر ج
و باره روند و در محافظت شهر قیام نمایند و رعایا بیچ تقاعد از رکوش ننهاده با انواع فراغت بیرون نهادند و التفات بحکم کردند اسکندر شیخی میرآخر اسباب
چلادی که بعد از یاغی شدن پدرش و ظهور امیر قوام الدین در مازندران زیم جان کرخته بود و پیش ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از بهر محله کی

کشت تا دیگران متوهم شده شهر نگاه دارند ملک جواب داد کمن بناحق خون نمیکریم سنخ ایم سرخت اسکندر گفت پس شهر هم نگاه نتوان داشت و زدیگر حضرت صاحبقران کسان بمفارت پیش ملک فرستاد خلاصه رسالت آنکه این مملکت پیوسته تعلق بپادشاهان امید اشته و آل کرت از باج گذاران چنگیز خان بوده اند اگر ملک بساط تمرد و عصیان و عناد مطوی سازد بصلاح حال بلاد و عباد نزدیک تر باشد والا اموال و اولاد چندین هزار مسلمان در معرض تلف خواهد آمد ملک غیاث الدین دانست که چاره بغیر تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگ تر خود امیر محمد و اسکندر شیخی را بپایه سریر اعلی فرستاده وعده پرون آمدن ساینده حضرت صاحبقران ملک را داده بصنوف الطاف و نوازش اختصاص داده خلعت و کمربسته و رخصت بازگشتن داده و اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال قضایای اندرونی را از وی معلوم فرمود و ملک زاده بخدمت پدر رسیده دیده و شنیده خود را معروض داشت و بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان بشرف دست بوس استسعاد یافت و بافر مرصع و گهر گران بها سرافراز شده برخصت بازگشت و روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی متابعت علیا کرده کردون اساس نهاده بصنوف نوازش و اغراز مخصوص آمدند و حضرت صاحبقران از باغ زاغان کوچ کرده بمرغزار کهدستان کبی در شرقی هرات وقت نزول اجلال فرمود در آنجا نقل خواین و دفاین کی سلاطین غور در اوخار آن مدتهای مدید سعی نموده بودند فرمان داد و بر لیغ جهان مطاع صادر شد که حصار جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا نظام الدین آکه مقتدای علمای خراسان در آن زمان بود با دو بست کدخدای معتبار شهر و ولایت کوچانیده بخطه کش رسانند و چون برج و باره خراب کردند دروازه های شهر را که مغرق بآبنوس بود باسامی القاب ملوک غور بران ثبت نموده بودند برحسب فرمود بشهر سبزوار رسانیدند و اندک مال امانی هرات حواله شده سه روز نقد شد و در آن ولا قلعه اسکلکه کی ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف و ضبط امیر غوری بود پسر ملک غیاث الدین در آن قلعه بود و ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند امیر غوری نیز خلعت گران مایه و انواع سیورغامیشی مخصوص گشت و فتح هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائة اتفاق افتاد

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیک جوینی قربانی ببارگاه جهان پناه

چون خاطر خطیر پادشاه گیتی کشای کشور گیر از قضیه تسخیر هرات و امان گرفته امیر جانشا بن امیر حاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزوار روان ساخت که آن ولایت را در حیطه ضبط آورند و نفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا جزای علی بیک جوینی قربانی رکنا رسش بخدمت رضیت توجه آنحضرت مبسر و سکون از درون علی بیک سخت بر بست پس الخوف و الرجا پناه ببارگاه گردون اشتباه آورد و خواجه علی مؤید سبزه واری حاکم سربدار ان نیز چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای طویت بر سپیل مسارعت بجانب ارد وی اعلی روان گشت و آن بر دو سردار بغرباط بوس حضرت صاحبقران دولت یار استعداد یافته بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند بالجمله حضرت صاحبقرانی در دیار نیشابور بزیارت ابو مسلم مروزی رفته استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین شد و چون بآنجا رسید کماشتگان امیر ولی را محال خبگ ادچه پیش از نصب خیام و تعیین بیوت و مقام بر لیغ واجب الاذعان نفاذ پیوست که سپاه ظفر پناه بتسخیر شهر پردازند و لشکریان وی باسفراین نهاده ببیابان و شهر بتاختند و خلقی کثیر را قتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در بلده اسفراین اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنموضع ایلچی بازندران پیش امیر ولی فرستاد امیر ولی نوشته حضرت صاحبقرانی را بر سر چشم نهاده باغزاز و احترام فرستاده مبالغه تمام نموده و در اطاعت و انقیاد سخن گفته ایلچی را مقتضی مرام باز گردانید و وعده داد که عنقریب پا بعراز دولت بساط بوس فایز خواهم شد و حضرت صاحبقرانی چند روز در بعضی از مزارعات ولایت سفراین مساکن گشته تا اسبان لشکریان قوت یافتند حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفه خراشه را که قبل امیر حاجی برلاس و برادرش ایدکو حیات نموده بودند بیاساق سایند و آن موضع را برسم سیورغال بپسر ایدکو و بپسر امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن مقبسه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحبقرانی از ییلاق اوغوز جای توقف نموده عنان عزیمت بدارالملک سمرقند منعطف گردانیده و ملک غیاث الدین و دیگر حکام را بمواضع خویش فرستاده از آنجا بخارا رفت و مستان در آن بقعه فرخنده بعیش و طرب و شادمانی گذرانیده درین اثنا امیرزاده میران شاه که برحسب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد برادر ملک غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد و خود در آنجا قشلاق کرده مقارن این احوال دختر فرخنده اختر امیر کرد سلک ازدواج امیر محمد سپک پسر امیر موسی انتظام داشت نقد حیات بقابض ارواح تسلیم نموده بسرای دیگر نقل فرمود و ازوی یک پسر ماند که موسوم بامیرزاده سلطان حسین بود حضرت صاحبقرانی بعد از اقامت اسم تعزیت و حسنات کلام الله جهت ترویح روح آن مرحومه الوان خوردنی و اجناس پوشیدنی و سایر صلات و صدقات بر اهل فقر و ارباب احتیاج رسانیده بقشلاق اندمنه گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت دوم بجانب خراسان بموجب اجازت آکه یکی

الیتام پذیرفته بود که الچی خواجه علی مؤید سید معلم بانگ علی بیک جوینی قربانی و امیر ولی الکید یکر اتفاق نموده عازم سبزه وار ند امید وار چنانست که بندگان را بدست دشمنان نگذارند حضرت صاحبقرانی احضار لشکر فرمان داد و در اواخر زمستان از چون عبور نموده آوازهٔ عزیمت ما زندران در انداخت ناگاه باسکندر دون مآثر بحوالی حصار کلات تاخت و دواب و چارپایان ایل جوینی قربانی را که بحصار درینا ورده بودند غرضه نهب و تاراج ساخت و امیرزاده میرانشاه از حرکت ایات بصرت آیات آگاه شده از سرخس بیرون آمده باردوی همایون پیوست و ملک غیاث الدین سبزواری لشکرهای هرات بتعجیل بسیاط جلادت مناط مستعد گشته در سلک سایر ملازمان انخراط یافت و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی علی بیک جوینی قربانی متعلقان و منتسبان خود را با قلعه کلات آورده پشت بدیوار حصار باز نهاده بود و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور گشته از جادهٔ صواب انحراف جست و بقدم متابعت پیش نیامد حضرت پادشاه صاحبقران یعنی امیر تیمور جهان گیر از نصوب کلات بجانب اسپورد در حرکت آمده و بموضع کرت نزول فرموده سپاه منصوره جارر سانیدند که غنان غزیمت بدفع امیر ولی منعطف خواهد شد علی بیک جوینی از حرکت و مراجعت حضرت صاحبقرانی خبر یافت و آوازه نهضت اردوی معلی بطرف مازندران شنیده بود این نوبت نیز از حوادث زمان غافل شده مجموع اسب و گوسفند و شتر که بحصار برده بود بیرون فرستاده در علف خارها رها کرده خود مطمئن خاطر بنشست حضرت صاحبقرانی از دیگر عطفه عنانی کرده بر ظاهر کلات نزول فرمود و لشکریان دست بغارت و تاراج چارپایان دراز کرده اکثر سیاقیان که اهل فقر و فاقه بودند صاحب جمال و ناقه شدند و بعضی از ایشان که بر بهای نعلی قدرت نداشتند خداوندقطارهای اسب و استر گشتند لشکریان نصرت شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نوابت و زکار در میان گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و فراشان حاجی بیک دست سراپرده خاص در مقابل دروازه حصار که بدروازه چهارده اشتهار داشت برافراختند و دیگر دروازها بر شاه زادگان و امرا تقسیم یافت علی بیک از این عالم هول رستاخیز مثال کرده خوف و رعب بر ضمیر شان چنان استیلا یافته که لیل از بهار و روز روشن از شب تمیز نمیشد لاجرم دست در دامن خضوع و خشوع زده سر از گریبان تضرع و زاری بر آورده بزبان مسکنت و نیاز معروض رای عقده کشای گردانید که من از اعمال ناپسندیدهٔ خود شرمسارم و اگر آنحضرت با کرم بسیار و نفرانداز ک قدم رنجه فرموده قرب بدروازه آیند تا سعادت زمین بوسی حاصل نمایم و در یمن نماید حشر و حرم بخش بویرانیش مذیر و زی یقین فرموده و در آن وزر با پنج سوار تا در حصار براند و آن حصار راهی داشت بغایت تنگ و تاریک و در دره هولناک مانند سراچه خاطر دشمنان سیاه و تاریک و چون علی بیک این معلوم شد که آنحضرت با سعد و دی چند تشریف آورده جنت طینت و شرارت طبیعت او را بر آن داشت که جمعی را در کمین گاه نشاند تا فرصت غفلتی را نشته مکری و غدری اندیشند حضرت صاحبقرانی در ولت یاز زمانی دور و دراز در وعده گاه توقف فرمود آن سفله سیرت بقبول خدوفا نموده و بیرون نیامد و آنحضرت مراجعت فرموده و چون حضرت صاحبقرانی براندیشه بد و نقض عهد علی بیک جوینی قربانی وقوف یافت آتش خشم و غضب او ملتهب گشته فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی آن کوه و کمرهند و اشارت علیه صادر شد که جمعی از مردم تکریت و فوجی از اهل بدخشان که در فرستن کوه کمک و ری او موافقت ایشان نموده می آمد بالا برآیند سوار و پیاده دل بتسخیر قلعه نهاده از محال خویش در حرکت آمدند و پیادگان تکریت و بدخشان هم در آن شب آثار جرات و جلادت ظاهر ساخته بکوه برآمدند و مقارن وصول ایشان بصفح جبل طایفه از بهادران سپاه نصرت نشان بر غوزده و نفیر کشیده بدروازه رسیدند و آق تیمور بهادر و انکو تیمور و دیگر سرداران مشمنان از مقابل خود رانده بالای کوه برآمدند و مبشر و عمر عباس با فوجی مشرفه در کمری ایستاده بودند که دشمنان متوجه شده حضرت صاحبقرانی طایفه از یرولان را بمدد عمر عباس و مبشر فرستاده از جانبین حمله کردند و بعد از کشش و کوشش اعدا منهزم و منکوب گشته فریاد الامان برآوردند و علی بیک را کار بجان رسیده معروض داشت که اگر لشکر فیروزی ثمر دست از جنگ بازدارند من فرمانبرداری و اطاعت پیش آمده و برین معنی عهد بسته این پیمان را بایمان مغلظه مؤکد گردانید و نیک و زر و محمد شیخ جامی را از امرای جوینی قربانی با دختر شکر نامزد شاه زاده محمد سلطان بهادر بود بیرون فرستاده و ایشان بزبان عجز و نیاز کی علی بیک ابعرض رسانیدند و روز دیگر حضرت صاحبقرانی در حفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا دروازه کلات راند و علی بیک طوعاً او کرهاً از حصار بیرون آمده پیشانی ضراعت بر خاک مسکنت نهاده بجان امان طلبید و در خواست نمود که فردا بخدمت حضرت صاحبقران مشتابد حضرت صاحبقران از در حصار باز گشت علی بیک در وقف لیل براهی که لشکر نصرت شعار از آن جانب بالا رفته بودند مستور گردانیده و بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار پندار نهاده یاغی شد و کشف اراده حصار سنگین خزیده دم در کشید حضرت صاحبقران سعادت قرین بعد از چهارده روز از آن موضع معاودت نموده و در قلعه قهندز که در آن زمان خراب بود نزول کرده و آن قلعه میان کلات و اسپورد بحسب فرمان واجب الاذعان لشکریان و رعیتان سمی و اهتمام نموده بعد از دو سه شبان روز از آن کار باز پرداختند و حاجی خواجه بکوتوالی آن قلعه مقرر شد و جمعی از مردان کارزار و دلاوران روزگار بمصاحبت او

معین گشتند و حضرت صاحبقرانی امیرزاده علی سپاه امیر مؤید که خواهرزاده آنحضرت بود با شیخ علی بهادر و توماناتِ ایشان بحافظت ایلهای کلات بازداشت تا طریق آمد و شد مخالفان و معاندان مسدود ماند.

ذکر فتح قلعه ترشیز بعد ملازمان کاب سپهر احتشام و آمدن الملجی ولایت فارس خلاصهٔ دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع علی پیک جوینی فرمانی چون در زمان نزدکانی لحد ناکامی او تکمیل ساخته

حضرت صاحبقرانی مانند بحر امواج در حرکت آمده کمند التفات بر گنگرهٔ ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه حصین بود و موضعی رصین و کوتوال آن حصار ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را باو سپرده بود و فوجی از سدیدیان در آن حصار با او بسر می بردند و آن جماعت از میان قوم غور بفرط شجاعت و وفور جلادت و کمال مردانگی و شهرهٔ فرزانگی امتیاز تمام داشتند و از غایت تدبیر و دوراندیشی آن قلعه را بذخایر فراوان و اصناف الآت و ادوات بنبرد مملو و مشحون گردانیده بودند و آماده جنگ و جدال شده حضرت صاحبقران کتبی ستان با ملک غیاث الدین بگفت که این جماعت را نتوان و چون تیغ غاشیه ایلی بر دوش کرفتی ایشان چرا کردن کشی میکنند ملک غیاث الدین بر دروازه حصار رفت و هر چند زبان نصیحت کشاده میفرمود بسمع قبول اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحبقران کامکار فرمان داد که جاخویان ایلهار بریده خندق را از آب تهی کردند و نقب چیان بکار خود مشغول شده بهادران جنگ پیشه بدندان استادان ماهر نخبتها نصب کرده چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آخر الامر سدیدیان علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن خویش هویدا دیده امان خواستند حضرت صاحبقران قلم عفو و اغماض بر عثرات ایشان کشیده مجریان را بلطف و احسان خویش نوید داد و سدیدیان از قلعه بر ترشیز بیرون آمده باحراز تقبیل عتبه علیا مفتخر و سرافراز گشتند حضرت صاحبقرانی چون مراسم ایشان آثار جلادت و جرأت مشاهده فرمود مجموع را تربیت و نوازش مخصوص ساخته و با نعامات و سیورغالات نواخته فرمان واجب الاذعان بمتعلقان و منتسبان متوجه دیار ما وراء النهر گردند و بصیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون سدیدیان بخانه کوچ کرده متوجه آن صوب گشتند و داروغگی و لاسیت ترشیز از قبل امیرزاده میران شاه بسارق تفویض یافت و مقارن این حال عمر شاه از قبل والی شیراز شاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت با تخت و پلاکات بپایه سریر اعلی رسید و بوسیله مقربان و خواص ترکات گذرانیده مکتوب تیرشتمل بر اظهار یکجهتی و رسوخ قواعد اخلاص و دولتخواهی بعرض رسانیده بود انواع عنایت و سیورغامشی اختصاص یافت و حضرت صاحبقران در جواب مکتوب نامه نوشت مبنی بر وفور عاطفت و مزید محبت و شخصی از ملازمان را بپایه سریر اعلی را با تنوقات که لایق سلاطین ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمر شاه گردانیده خدمتش را خوشدل و شادکام بجانب فارس گسیل کردانید و یکی از پرده نشینان و دودمان مظفری را بحبالهٔ فرزند سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهان گیر خواستکاری نمود.

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب ترشیز و کیی ستان از ترشیز بصوب دیار مازندران و مراجعت آنحضرت از راه بدخواه دوستان

بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران بتسخیر مازندران و تحقیق احوال عالی همت ساخته بآنجانب روان شد و از راه روغه گذشته کبود جامه مضرب خیام لشکر ظفرنشان گشت و امیر ولی حاکم مازندران از استماع این خبر پریشان و بی سامان شد و از خواص خویش امیر حاجی و طایفه دیگر را بقتوزهای اسب و قطارهای شتر و لطایف اقمشه و ظرایف امتعه بدرگاه عالم پناه روان ساخت و بزبان استکانت عرضه داشت که اگر این بنده ملازمان سدهٔ سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده کمینه از سر اطمینان خاطر قدم در سلوک طریق رشاد و سداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید آنحضرت رقم اسعاف و انجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان برتافت و از راه سلطان و جرمقان عبور فرموده بمرغزار رادکان فرود آمد و بعد از توجه رایات نصرت آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی بهادر تحقیق نمود که کوه کلات کرده باشی چند از خواص ملازمان خویش شبی بوقوف امیرزاده علی سپاه امیر مؤید که باتفاق برحسب فرمان شهریار باستحقاق محافظت طرق و محاصرهٔ کلات میمند و سبالای کوه برآمد و در تاریکی شب اه غلط کرده بگمراه باز خورد و دشمنان بر این حال اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تا یزدرکش داشت ترک جنگ نکرده دست از قبضه کمان باز نداشت و چون چهار از سهام نمی کشت و امید بهی و انتقام نمانده ناچار در مقام تسلیم آمد و او را با چند نفر دیگر قید تعلقه در آورده مدد علی پیک بقدم او استبشار نموده شادمانی کرد و در اغوا زو اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای آورد و با او طرح مجالست و مصاحبت انداخته قصد را شیع کنان خویش ساخته و در آن تابستان مرض طاعون انتشار یافته بسیاری از سکان قلعه قدم بدروازه عدم نهادند و چون جلگا ادکان مضرب خیام پادشاه عالی مکان گشت امیر شیخ علی بهادر باردوی همایون پیوسته احوال علی پیک و ارباب حصار و غور و بچارکی اهل حصن و حصار بعرض صاحبقران کامکار رسانیده و زانو زده درخواست کرد که خون علی پیک بتیغ سیاست ریخته نگردد و چون ملتمس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافت علی پیک با تیغ و کفن بیارگاه فلک اشتباه رسانیده و مراحم خسروانه کنان کشته رانجشیده ما فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که علی پیک و سایر امرا جوینی قربانی را باکوچ و متعلقان بسمرقند برند

و منشور حکومت هرات را باسم غوری پسر ملک غیاث الدین قلمی شده برحسب فرموده ملک نیز متوجه ماوراءالنهر گشت و از غایت شقاوت در راه بر حرکاتی اقدام نمود که قضیه منجر بآن شد که او را بند کرده بسمرقند بردند و پسرانش نیز همراه مع سیونج طریق بماوراءالنهر فرستادند و امیر کریتمور که بداروغگی متعین گشت حکومت بدستور معهود بر خواجه علی مؤید قرار گرفت و چون حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین پیر علی بیک آبا پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک غیاث الدین را بند کرده باندکان پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد

ذکر فتنه غوریان در هرات و انتقال خطرات در ماوراءالنهر و شرح دیگر حالات

اولاد ملک فخرالدین ملک محمد و برادرش در زمان حکومت ملک معزالدین حسین و پسر او ملک غیاث الدین پیر علی در کمال فلاکت و بی اعتباری روزی بشب می آوردند و شبی بروز میرسانیدند و آن زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبهٔ علیا در آمد ایشان تظلم نموده و در پایهٔ سریر خلافت مصیر عرضه داشتند که ما بندگان اعمام ملک حسین ایم و خدمتش تمام املاک و اسباب پدران ما را متصرف شده ملک غیاث الدین نیز همان مرعی داشت و اکنون مأمول آنست که بیمن التفات پادشاه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد حضرت صاحبقران کامکار پرتو مرحمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر او بود ارزانی داشت ملک غیاث الدین [illegible] بند کرده و ده سال بر آن گذشته از عنایت بی نهایت حضرت صاحبقرانی خلاص یافت و مطلق العنان شد و در اواخر سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمائه که حضرت اعلی خاقانی در ماوراءالنهر و امیرزاده میرانشاه در موضع پنج ده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غوریان با طایفهٔ از ارباب جهل و غرور متوجه هرات گشتند و ابوسعید سپهبد با ایشان پیوست و چون بشهر رسیدند جمعی کثیر از ارازل و اوباش بآن جماعت ملحق شدند و داروغه و محصلان و نوکران امرا که جهت مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیارالدین بردند و غوریان دست بفتنه و فساد برآوردند و چند خروار هیزم علی سد که از جملهٔ متیمان دروازهٔ فیروزآباد بود بدر قلعه رسانیده آتش در آن زدند اتراک توهم نموده خود را از باره بزیر انداختند تا جان بسلامت بیرون برند فایده نبخشید و غوریان بر هیچ یک از آن گریختگان ابقا نمیکردند اهل صلاح و ارباب عمایم و جمعی که از خرد بهره داشتند در گوشها خزیدند و رعایا متحیر و آشفته خاطر شده و چون خبر این واقعه بامیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آق بوقا با فوجی از سپاه نصرت انتما بر سبیل تعجیل نامزد هرات فرمود و خود نیز از عقب با بقیهٔ لشکر در حرکت آمد امرا چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقاتله و مقابله پیش رفته سر در کوچهٔ خیابان فریقین را اتفاق دست داد و جوانان جانبین در قتال و جدال دقیقهٔ مهمل نگذاشتند و آخرالامر بفر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از آن طایفه بقتل آمدند و بقیة السیف بشهر گریخته در ظلمت لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه از عقب رسید سپاه ظفرپناه در کشش تقصیر نکردند و برای اعتبار از روس کشتگان چند مناره برآوردند و چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد که در سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیک جونی قربانی را امیرزاده عمر شیخ در اندکان مضبوط ساخته مقید نگاه میداشت بیاساق رسانیدند و در سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمائه حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد آغا بعارضهٔ چند روزه ازین مرحلهٔ فانی بسرای جاودانی رحلت نمود و ... از روزی چند خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا که خاتونی خیرهٔ عادله بود داعی حق را لبیک اجابت گفت و آن محترمه را در جوار مزار خالص الانوار ابن عم خیرالناس قثم بن عباس دفن کردند و آنحضرت امیرزاده علی را با لشکری فراوان بر قلع و قمع قمرالدین که خمیرمایهٔ سپاه جته بود نامزد فرمود و بنفس همایون متوجه خطهٔ دلکش کش شد و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از خرد بهره نداشتند فرصت غنیمت شمرده آنچه در اغرق او یافتند بباد غارت و تاراج دادند امیرزاده علی شکسته خاطر بازگشته باردوی اعلی پیوست و حضرت صاحبقرانی امیر علی شیخ بهادر و سیف الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین و اتلمش و ارغون شاه اختاجی را با فوجی از لشکریان بدفع بی باکان جته فرستاد و بعد از چند روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین پسر اوج قرا بهادر و صاین تمور با دو هزار سوار جرار برحسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار از عقب آن جماعت روان گشتند و امرای سابق قوم بهرین را در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اهل و عیال آن جماعت را باسیری گرفته و احمال و اثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند و در اثنای راه با امیر جهانشاه و دیگر سرداران که از عقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مأمور بود که در طلب قمرالدین سعی نماید تا آنجا که میسور باشد از عقب وی شتابد مجموع ایشان را باز گردانیده و از آسی کول گذشته تا کوتوبا باتفاق رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع دلجوئی و سیورغامیشی اختصاص یافتند

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان بجانب ایران و نهضت فرمودن آنحضرت از آنجا بطرف سیستان و فتح آن و رسیدن بهرات

حضرت صاحبقران ظفرقرین در پائیز سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از معبر ترمذ بگذشت و چون کنار آب مرغاب

مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاکو که برحسب فرمان بحکومت سکابلستان اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت بساط بوس سرافراز شده بعد از عرض مهمات مملکت حضرت مراجعت بآفیه بجانب ولایتی که موسوم باو بود شتافت و در این اثنا خبر رسید که تومن کوسیری نخودری علم عصیان افراخته پای در بادیه غوایت و ضلالت نهاده است و همچنین شیخ داؤد سبزواری که حضرت صاحبقران او را در سبزوار بلند مرتبه گردانیده بود بر کفران نعمت اقدام نموده داروغه آنجا تاب مقاومت در خود ندیده است و چون امیرزاده میران شاه بر آن جزئی اطلاع یافته امیر آق بوقا را با طایفه اردلیران مامور بجانب سبزوار روان ساخته است و امیر حاجی سیف الدین و امیر اق قا بمحاصره او اشتغال مینمایند و در این اثنا مخالفت ارباب سیستان نیز مسموع حضرت صاحبقران گشت و آنحضرت امیر شیخ علی و اوقچ بهادر را با سپاهی آراسته بجانب امیر ولی فرستاده قادر برابر او نشیند و نگذارد که از مقام خود پیشتر آید و روی توجه بجانب سیستان نهاد و چون بهرات نزول فرمود بنابر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان نموده بودند امانی برایشان حواله رفت و رایات نصرت آیات بطرف سبزوار در حرکت آمد و لشکریان جصار بدر آباد را محاصره کردند و حصار را نقب زده دیواری عظیم پنهاو و شیخ یحیی و زیر که بر سر نقب چیان ایستاده بودند با طایفه دیگر در زیر دیوار مانده هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهاده و بگل و خشت استوار ساخته مناره ساختند تا اعتبار دیگر سرکشان و متمردان باشد فی الجمله بشامت مردم فتاک بی باک بسی خرابی و ویرانی در خراسان واقع شد تخصیص در هرات و سبزوار و کثرت مردمکان بجائی رسید که زندگان را مجال تجهیز و تکفین نماند و مسلمانان از اوطان خود جلا نموده بکربت غربت مبتلا گشتند و چون خاطر خطیر خسرو جهان کیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه از سواران شیرزن نیزه گذار را بجانب سیستان بر سبیل منغلای روان گردانیدند و خود از عقب ایشان متوجه شده و در این اثناء هزار کس از متهوران سیستان پیش آمده محاربه عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته شده و برخی روی بفرار نهادند و چون سیستان از عبور سم سمند بادپای ملازمان رکاب عطرسای آغاز نهاد و بدروازه نزدیک رسیدند حضرت صاحبقرانی ببالای پشته برآمده و شاه شاهان تاج الدین کاهی جمعی را پیش قطب الدین رسیده بغرز من بوس سرافراز گشتند و در باب مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتکاری بجای آورند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آنحضرت بایشان بحکایت مشغول بود که ناگاه سیستانیان از آهسته و مکمل بغرم جنگ و پیکار پیاده و سواره از دروازه بیرون تاختند حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار در کمین گاه باز داشت و فرمان داد تا امیر محمد سلطان شاه با نفری اندک پیش رود و در حمله اول بطریق کر و فر پس وی را پس بخندد و بموجب فرمود عمل نموده مخالفان از عقب ایشان روان شدند و آن دو هزار مرد از کمین گاه بیرون آمدند و بر یکدیگر حمله آورده آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشید و سپاه منصوره بضرب شمشیر آبدار روزگار مخالفان برآورده داد مردی میدادند و چون زمانه بآخر رسید ماتم زدگان دمار بر کرده دهر دو کرده دست از خون ریختن باز داشته در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر حضرت صاحبقران قلب را بفر شکوه خسروانه تزئین داد و مینه و میسره را بوجود همایون امیرزاده میران شاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و آق بوقا بهادر را با دیگر سرداران ملازم او گردانیده و بشر و امیر خداداد و امیر سار بوغا و لشکر قپامات اثر اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده و رعایت حزم را مرعی داشته در پیش خود خندقی کنده و چون شب در آمده هزار کس از شهر بعزم شبیخون بیرون آمدند امیر شمس الدین عباس و برات خواجه که بر ایشان اقتا نبودند تغافل نمودند تا آن قوم از خندق گذشته بمیان اردو در آمدند و بدست جسارت اسب و شتری چند تلف و ضایع ساختند و بعد از آن سپاه نصرت نشان از اطراف و جوانب تیر باران کردند و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک و بوار انداختند و دیگران راه فرار پیش گرفته بشهر در آمدند و روز دیگر سبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور پای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند و امیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار بر جماعتی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و مجموع را بدروازه رانده از عقب ایشان بشهر رفتند و شهریان راه داده او را با پانصد کس در میان گرفتند سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته در مقام سرباز آمدند و را بیرون شد مسدود و یافته دان مرگ نهادند و در آن حال آق تیمور بهادر با هزار سوار نامدار بجانب شهر شتافت و محافظان دروازه را رانده بسیستان در آمد و جمعی که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار پراکنده و متفرق گردانیدند و امیرزاده علی با قبتون خود از ان محله ببلاست بیرون آمده بموکب همایون ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین دانست که بیازوی قدرت و توان بر پنجه شیرزیان نتوان تافت از حصار بیرون آمد روی عجز و استکانت بخاک ساحت بارگاه کردون اساس نهاده مراحم پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او پوشانیده بجانش امان داد و در زمانی که حضرت صاحبقران کامکار با پانزده کس بی جیره و جوشن تفحص احوال سپاه و رعیت قرب سی هزار کس از بزرگان سیستان مجموع با تیر و کمان دست یکدیگر گرفته از بارو بزیر آمدند و از راه حسارت نموده با وجود آنکه شاه قطب الدین جمله ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود روی بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقران کامکار مشاهده فرمود جهت ضبط لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت سپاهیان سیستان چیره باران کردند و زخمی بر یکران شهریار کامکاران رسیده حضرت صاحبقران

سعادت قرین چون بمنزل جنت آئین رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کرده و لشکر مرتب کرده خواست که بنفس همایون بعزم دفع مخالفان بمیدان رود امرا دست در عنان موکب همایون زده آنحضرت را خواست بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران از زمین و سیاره بیکبار امر فرمود و زخم شمشیر و تیر و نیزه گذران در میان لشکر مخالف انداختند و همواره انداختند و کسانی از ایشان جسته و مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه بسته تصور کردند که سیلاب حوادث را بیک حمله بازتوان داشت و لشکر منصوره بفصیل برآمده از صدمات ایشان رخنها بسیار پدید آمد و شهر را مسخر ساخته دیوار را بینداختند و منازل و مساکن شهر سیستان را ماوای زاغ و زغن گردانیده هر کس از سپاهیان که در آن بلده یافتند بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار بتقل اموال شاه آن دیار امر فرمود و حکومت سیستان را باتوابع بشاه شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و رؤسای آن دیار را بسمرقند فرستاد و فرمود تا علما و صلحای سیستان را کوچانیده بقراه بردند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از این امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه ملازمان رکاب شهر یزار قاف حصار مسخر ساختند و چون بکنار آب سیرمن نزول فرمود از طلیعه لشکریان بحضرت شعار زلزله در بنه رستم افتاده و مفاصلش از بیم رخنه خراب شد و رایت نصرت آیت از قلعه در حرکت آمده و درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب کیج و مکران رفته است حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده میران شاه را بدفع تومن نامزد فرمود و امیر کبیر شیخ بهرام که بغیر مصادرت بحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا نام دار در ملازمت شاه زاده روان و بشت و ایشان روز و شب از حرکت نیاسودند و در جلگاه قرن تومن خویش را رسیدند و تومن سوار شده و صفها آراسته در مقابل لشکر منصوره آمد حاجی سیف الدین در حمله نخست سر ش از تن جدا کرده بیارگاه گیتی پناه فرستاد و صاحبقران ظفر قرین بالای آب سیرمن روان شد و درین اوان ملک مقتول که در حین مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با لحاف و بالا پوش لباس بوسن دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشمش بروی انداخت او را شناخت و چون در مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الاذعان صدور یافت که ملازمان او را تیرباران کردند مصراع آن کند را این عقوبت همچنان بسیار نیست و در اثنای یورش قلعه مقتور و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقرانی آمد و در خلال این احوال خبر رسید که اراذل تومن سه هزار کس در قلعه جمع شده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران لشکر بآن صوب کشید و سپاه منصور خندک را نداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداخته و برخی را گردن زده آن سر زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان عزیمت بجانب مستقر خلافت منعطف گردانیدند و چون بمحمودیه بیستم روان شد و درین اوان ملک مقتول که در حین مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با لحاف و بالا پوش لباس بوسن دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشمش بروی انداخت او را شناخت و چون در مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الاذعان صدور یافت که ملازمان او را تیرباران کردند مصراع آن کند را این عقوبت همچنان بسیار نیست و در اثنای یورش قلعه مقتور و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقرانی آمد و در خلال این احوال خبر رسید که اراذل تومن سه هزار کس در قلعه جمع شده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران لشکر بآن صوب کشید و سپاه منصور خندک را نداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداخته و برخی را گردن زده آن سر زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان عزیمت بجانب مستقر خلافت منعطف گردانیدند و چون بمحمودیه بیستم روان شد و درین اوان ملک مقتول که در حین مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با لحاف و بالا پوش لباس بوسن دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشمش بروی انداخت او را شناخت و چون در مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الاذعان صدور یافت که ملازمان او را تیرباران کردند مصراع آن کند را این عقوبت همچنان بسیار نیست و در اثنای یورش قلعه مقتور و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقرانی آمد و در خلال این احوال خبر رسید که اراذل تومن سه هزار کس در قلعه جمع شده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران لشکر بآن صوب کشید و سپاه منصور خندک را نداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداخته و برخی را گردن زده آن سر زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان عزیمت بجانب مستقر خلافت منعطف گردانیدند و چون بمحمودیه بیستم روان شد و درین اوان ملک مقتول که در حین مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با لحاف و بالا پوش لباس بوسن دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشمش بروی انداخت او را شناخت و چون در مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الاذعان صدور یافت که ملازمان او را تیرباران کردند مصراع آن کند را این عقوبت همچنان بسیار نیست و در اثنای یورش قلعه مقتور و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقرانی آمد و در خلال این احوال خبر رسید که اراذل تومن سه هزار کس در قلعه جمع شده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران لشکر بآن صوب کشید و سپاه منصور خندک را نداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداخته و برخی را گردن زده آن سر زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان عزیمت بجانب مستقر خلافت منعطف گردانیدند

ایرانست نامزد فرمود و او متوجه آنجانب شد آن حصار را بقهر و قسر گرفت و قتل و غارت کرده در ضمان تاید و اقبال راجعت نمود و باردوی همایون پیوست مجدد ابعنایات خسروانه سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده پیران شاه از راه حصار و رباط سلطان محمود رسیده بفردست بوسپس حضرت صاحبقرانی استعداد یافت و چون در تمام نخشب و زامستان از ارباب شقاق و عناد کسی نماند شهریار آفاق عنان عزیمت بجانب تخت گاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل در دارالسلطنه سمرقند نزول جلال فرمود و چون مسه ماه بعیش و طرب و شادمانی بگذرانیدند بار دیگر داعیه تسخیر مازندران از خاطر خطیرش سر بر زد ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران باعزم رزم والی ولایت مازندران سابقا رقم زد کلک بیان گشت که امیرولی والی مازندران وعده داده بود که متوجه ستان شود چون بقبول خویش وفا ننمود اتحضرت را این معنی بر خاطر همایون گران آمده اجنای لشکر نصرت شعار فرمان داد از معبر ترمذ گذشته و بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز آنجا توقف فرمود و در این اوقات کیالچیان کبجبت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند و آن مخدره معلی مرتبت را برنیت تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند چند روز در آن مقام بعیش و قرای بلهو و سرور گذرانیدند و از جمله ایلچیان حاجی خواجه که آن مسافت بقدم ادب پیموده بود و پای از حد خود بیرون نهاده بیاسار سانیدند بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب رسید مهد علیا خانم او هم محترم شاهزاده میران شاه از مهرات استقبال نموده فرزند ارجمند خود امیرزاده خلیل سلطان که دوساله بود همراه داشت و بانوی عظمی سرای ملک خانم خان زاده طوطی او و خان زاده بهرات مراجعت کرده سرای ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و هیچکس از خواتین بغیر از توقان آغا در اردوی همایون نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراءالنهر شدند حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت کرده از راه برکه تاش رحل رفت و از آنجا روان شده و از اپسوکه گذشته نشا مضرب خیام سپاه نصرت انتباه گشت و در اینجا بسمع اشرف اعلی رسید که نوکر امیرولی کوتوال حصار درون قلعه را مستحکم گردانیده باجماعتی در آن موضع متحصن گشته آماده جنگ و پیکار است و شیخ علی بهادر و سونجک و مبشر و دیگر سرداران که پیشتر رفته بودند در موضع کاوکوش بقراول امیرولی رسیده جنگ آغاز کردند و مشهر پای ثبات و جلادت پیش نهاده حمله آورده دشمن از مقابل تیری بردمان او زد که دو دندانش بشکست و از جانب حلق او بیرون رفت و او پهلوان بدل ما وجود زخمی چنین کاری متوجه دشمن شده بیک ضربت سرش از بدن جدا ساخت و مخالفان منهزم شده و مبشر آن سر را برده در زیر سم سمند حضرت صاحبقران افکند و آنحضرت شرف اضافت داشته موضع کاوکوش سیورغال او گردانیدند و رایت نصرت شعار در حرکت آمده بظاهر قلعه درون نزول فرمود لشکر حصار را در میان گرفته جنگ در انداختند و پیک و نزکند تسخیر کلکه آن افکندند و کوتوال قلعه را با هر که در قلعه یافتند بیاسا رسانیدند و حضرت صاحبقرانی از درون نهضت نموده و از دهستان عبور فرموده و از آب جرجان که در سمنان فرود آمد و بموجب فرمان از مراژاره وصده بیرلغ واجب الاذعان صدور یافت که بر جویها پل ببندند و هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ واقع میشد زیرا که در ختان جنگل و بیشه را بریده راه بدید میساختند و قراول از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن معارک حاجی محمود شاه میوری و آق تیمور بهادر و پسرش شیخ تیمور جنگهای مردانه کردند و مدت نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان قراولان بین منوال گذران بود و در روز پنجم امیرولی با جمع لشکر استرآباد مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد و بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نمود و چون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مآل بود بر جد و اجتهاد او فایده مترتب نگشت بلکه خایب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر بازگشت و لشکر نصرت قرین بجای بریده در پی او تاختند و بسیاری ازمازندرانیان را بضرب تیغ تیز از پشت زین بر زمین انداختند و بعد از فرار امیرولی حضرت صاحبقران که از عالم معنی شهرستان ولایت خطه او را بنصیبی او داشت فرمان داد تا امرا تومان و رؤسای قوشون خاطر ضبط و استحکام جای خویش در پیش خود نگهدارند و از چپرا فضیلها مرتب داشته در آخر روز بارگاه شاهانه صاحبقران بساعدت ملهم توفیق از سپاه رؤسای قوشون سی افزون اختیار فرموده در کمین گاه بازداشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان جسور و کامکار تاریک و تار گشت امیرولی با اندک یوسار بمعنان غرور و پندار از حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روان شده در سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیرزاده میران شاه رسید دلیران مازندران حمله کردند چپر و سیجاکه ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان بینداختند و جمعی کثیر از لشکریان امیرولی را خندق بر یکدیگر افتادند و در آن شب هولناک امیرزاده میران بنفس خویش متوجه بدانديشان گشت و فرمان داد تا سپاه ظفرنشان تیر باران کردند و مقارن این حال آن سی قوشون که در کمین گاه نشسته بودند از محل خود در حرکت آمده بر دشمنان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتش بار بادیمان خاکسار را متفرق ساختند و امیرولی پیش ازین فرموده بود که در آن چاه بیاکنده سیخ ها را تعبیه کرده و آب چاهها سر داده و جنبها پر داشته بود و در ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصوره روی گردانیده اکثر ایشان

در چاه بوار افتادند و هلاک شدند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست و این واقعه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه روی نمود بالجمله خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی مستولی شده در همان شب با اندک نفری از سپاه و عیال و اطفال برداشته از راه اسکی بجانب مغان بر سپیل تعجیل روانه شد و کوچ و متعلقان را در قلعه کردکوه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقرانی خداداد حسینی و امیر شیخ علی بهادر را با دیگر امرا و ارکان دولت و لشکر جرار به تکاپوئی فرستاده و ایشان در رصد و دری سپاهی سپاه امیر ولی دیده خدمتش از پیش خود را در ولایت رستمدار انداخت و بحمایت جنگل و کوههای بلند از تعرض و تسلط سپاه نصرت شعار خلاص یافت حضرت صاحبقران حکومت و ولایت استراباد را بالتمغا بادشاه پسر طغایتمور خان که مدتی بود از خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان بود بازارانی داشت و در مجلد خامس سمت گذارش یافت که امیر ولی بر کی از امرا طغایتمور خان بود **کشتار در توجه رایات ظفر سکر حضرت صاحبقرانی از استراباد بری و از آنجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آن موضع بسمرقند فرود پس نشان** بعد از آنکه بخت استراباد در تحت تصرف صاحبقران آمد آنحضرت فرمود که امیر آق بوقا و اوجاق قراباد را غرق و لشکر در زمستان را بآنجا بشنود و از هر ده کس سه نفر اختیار کرده که از رکاب اشرف اعلی جدا نشوند و در ضمان حمایت و عنایت کردگار سوار شده روی بی نهاد و بجایگاه آن ولایت در آمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان در سلطانیه بود متزلزل شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرای معتمدان را با پسر خود آنجا بگذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرموده پادشاه بفت کشور با شصت نفر از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر برف و سرما روی بسلطانیه آورد و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آق بوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند و عمر عباس قلعه را ضبط کرده ایلچی را با پیغام این مژده پیش حضرت صاحبقران فرستاد و جمعی از زارزال و اوباش ماوارالنهر آمدن سلطان احمد مهملان مآل را که عمر عباس تعیین کرده بود کرفته کشتند و امیر عمر در ضبط قلعه کوشیده چون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن پیکاران را بقتل رسانیدند و چون شدت سرما بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکر در رسید حضرت صاحبقران کامکار با سپاهی فیروز از زخیر حساب و شمار عازم سلطانیه گشت و عادل آقا که از عظمای امرای سلطان اویس بود بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و پس از رحلت شاه شجاع در ملازمت پسر سلطان زین العابدین بسر می برد بطلب داشت و عادل آقا بجانب کرمانشاهان کریخت و دون اساس شافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت و آنحضرت ولایت سلطانیه مع مضافات و توابع را با وارزانی داشت و محمد سلطان شاه با طایفه از لشکر جرار بمعاونت و مساعدت او باز گذاشت تا باتفاق یکدیگر آنچه توانند از ولایت یاغی در حوزه تصرف آورند و چون این مهم فراغت وی نمود حضرت صاحبقرانی بسلامت و سعادت عنان معاودت بکوهستان مقارنا فت و ملوک آنجا از احراز دولت پایبوس احتراز نموده در موضع حصین منحصن شدند و لشکر ظفر قرین دست بغارت و تاراج برآورده در هیچ سین و یسار نکذاشتند و غنیمت فراوان بدست ترکان آفاق افتاد و چون آن دیار بیکباره بی هیچ و نهب و فتنه شد رایت فتح آیت بطرف مازندران در حرکت آمده بتسخیر آمل و ساری و جهتهان مخصوص عنایت باری گشت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت موفق شده نواب خود را با نثار و پیشکش بسیار بسر اپرده اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه باسم همایونش خواندند و حضرت صاحبقرانی سادات عظام را بموافقت و مصادقت اقران پادشاه ترغیب و تحریص فرموده از دیار مازندران متوجه ماوراالنهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعشرت و شادمانی بگذرانید و زمستان در نخجیرسرای بطریق سابق بسر برده و در آن زمستان تومشخان از زهاد صواب انحراف جسته قریب صد هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند با دوازده شاهزاده جوجی تژاد و سرورایشان موسوم به پک فولاد و امرای انصاف مثل داود پک و عیسی پک و علی پک و فرانجی و غیرهم به تبریز فرستاد و ایشان تا آن ولایت رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسیر و غارت تقدیم رسانیدند و چون در این مقام بخاطر فاتر رسید که شمه از این معنی در بعضی از مجلدات سابق سمت گذارش یافته رقم تحریف بر تفصیل این حکایت کشید **آمد ذکر توجه حضرت صاحبقران کیتی ستان بار دیگر بجانب ایران که مورخان آن را یورش سه ساله تعبیر میکنند** در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه صاحبقران کردون تمکن اراده عزیمت ایران زمین خاطر سریر زبردست را حضار لشکر فیروزی اثر فرمان داد و بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان شاه بن امیر داود و بعضی از امرا دیگر بضبط ماوراالنهر تعیین و مرخص و در ساعتی معهود سوار شده روی توجه بایران نهاد و از چون عبور نموده و مسالک و منازل سپوده چون بفیروزکوه رسید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم سار با لشکری با سمک بطاعت پیوست و پیش از این بسمع اشرف اعلی رسیده بود که ملک غرالدین حاکم ارکوچک قافله حجاز را که از رستمدار میگذشته انعارت کرده است

و اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشد و درین اوقات که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشته ای عالم آرای بکشاف احوال ملوک اطراف نموده منهیان از بیرانی ملک غیاث الدین و حرکات ناشایست او شمه معروض گردانیدند و این صورت علاوه مکنون ضمیر انور شده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان از پیرده نفرد و نفر اختیار کردند تا ملازم رکاب همایون باشند و بطالع سعد و بخت میمون حضرت صاحبقران اعرق را گذاشته عازم ارستان کشت و تعجیل هر چه تمام تر مراحل طی فرموده چون بقصد سید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در آن حوالی زدند و قلعه خرم آباد را که پناه گاه اهل سرق و فساد بود منحرساخته ویران کردانیدند و اکثر دزدان و لران ابدست آورده از پای در آوردند و در آن اثنا وان آق قویونلو بهادر و عمر عباس و محمد سلطان شاه مریض کشته از دار فنا بدار بقا پیوستند و خواجه علی مؤید سر بداری او بعضی از معارک تیری سیده بود بعد از مدتی بهمان زخم در گذشت بالجمله در خلال این احوال بسمع همایون حضرت اعلی صاحبقران رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده از بغداد به تبریز آمده است و آنحضرت امیرزاده میران شاه را با طایفه از امرای دار برسم متغلای فرستاد و شیخ علی بهادر را در اغرق گذاشته خود نیز روان شد سلطان احمد چون توجه لشکر فیروز اثر شنیده و کلة الفرار فی قبضة الظفر بر زبان رانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین امرا حاجی سیف الدین اربا و دیگر امرا و بهادران نکاهی روان فرموده و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند خدمتش احمال و اثقال گذاشته جان از آن ورطه بیرون بردند و ایشان پس پس شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع نمک زار سلطان احمد را دریافت و با او کروه انبوه بود حربی صعب روی نمود و لیاپس خواجه را زخمی کران رسیده سلطان احمد ازان مهلکه خلاص یافته در رفتار با باد صبا همعنانی کرد و جراحت ایاپس خواجه بسوء المزاج منجر شده رحمت فراوان کشیدا ما آخر الامر حق غرو علاج شفا از زانی داشته در پایش اندک نقصانی باقی ماند و دران یورش در بخجوان خون ریزش عظیم واقع شد و مردم سپاه عرصه تلف گشتند و از آن جمله قاری ایناق مقدار پانصد کس بکاه دود هلاک ساخت و تروخشک آن ولایت آتش اشقام بسوخت و ممالک آذربایجان در تحت تصرف بندگان صاحبقران گیتی ستان آمده آنحضرت بجوانب شتافته غازان نول فرموده لکابر و اشراف و سادات و علمای تبریز بیادرت بخدمت نموده سعادت دست بوس دریافتند و بموجب فرمان مال امانی برآن آن ولایت حواله رفته در اندک زمانی بوصول پیوست و آن بستان تبریز و نواحی آن مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت و چون در مدت حکومت عادل آقا امرا حضرت صاحبقران کی بمعاونت و موافقت او در عراق باز داشته بود از بکیر و بتجر خدمتش بخشی تمام در خاطر داشتند انکو تیمور را مامور شد که بسلطانیه رود و کسان و متعلقان او را در روزمعین بکیرد و خزاین و دفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بیابد و انکو تیمور برحسب فرمود عمل نموده بسلطانیه رفت و شرط خدمتگاری بجای آورد و چون مقرر شد که عادل آقا را بسمان و عده بگیرد او ازین خبر آگاهی یافته خواست که دستبردی نماید و حضرت صاحبقران ازین معنی اطلاع پیدا کرده در شبی که روز دیگر داعیه او داشت فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیدند و پاس دشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح بکاه آمد بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و او را بگرفتند و عادل آقا تاسف و ندامت بسیار اظهار کرد و لیکن هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و بعد از چند روزی بیاری برزیرش افکنده رخنه در قصر حیات او افتاد و هر چه داشت از اقمشه و امتعه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بیاد تاراج رفت و عادل آقا که او را در ظفرنامه و بعضی از تواریخ دیگر بسیاری عادل تقسیر کرده اند از مردمی بود که بفرمان اباقاخان در بدایت حال شحنه سلاح خانه بغداد بود بخدمت سلیمان تاتک سلطان اویس آمد و شد مینمود و در بدایت دی کار او عروج یافت و چون سلطان عراق عجم پسر خود شیخ حسن را رانی داشت عادل آقا را زاده نیابت او بحکومت آن ملک مشغول گشت و بعد از رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس پسر سلطان حسین چون سلطان احمد پادشاه شد بواسطه استبداد و استقلال عادل آقا تغییری نسبت با و در مزاج سلطان احمد ظاهر شد و سارق عادل این معنی دریافته در مقام کافوفتی آمد و چند نوبت لشکر اجمع کرده قتل سلطان حسین را بهانه ساخت و چون طاقت مقاومت او در خیر لمکنت خویش ندید بشیراز پیش شاه شجاع رفت و مدتی در ممالک فارس بخلاف طبع روزی میکذرانید و در آن اوان که رایت نظر پیکر حضرت صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود شخصی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و خلوص نیت معروض داشت و آنحضرت او را طلبیده اشتمه و حکومت عراق را منفوض رای و رویت او کردانیدند و ثانیا بر حرکات ناشایست اقدام نموده چنانچه شمه از آن معروض گشت عاقبت جزای اعمال ناپسندیده که داشت شامل روزگار او کشت و بعد از کشتن عادل آقا حاکم خلخال محمود خلخالی امرولی را که قبضه تقاریای بیاف پیروا و سرش از بدن جدا کرده بار دوی همایون فرستاد

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان و مسخر شدن بعضی از قلاع در اثنای راه و رسیدن آنحضرت بتفلیس و عزیمت مودن او از آنجا بقشلاق قراباغ

حضرت صاحبقران کامکار در اخر فصل تابستان از تبریز بعزم کردون خرام سوار شده براه بخجوان در حرکت آمد و رایت فتح آیت چون بحصار کرنی رسید بهادران سپاه نصرت نشان قلعه را مسخر ساخته و پشوای آنجا شیخ حسن نام را گرفته و دست بسته بسینه رسانیده

واز آنجا روان شده بظاهر حصار سرمالوکه بر کنار اب ارس واقع است نزول کردند سپاه نصرت شعار قهر اقرار آن حصار اسمخ ساختند و سراقلعه تولان تکمان کرفتش حضرت صاحبقران آوردند واز آنجا دربتعاقب آمده بقارص رسیده واهل آن قلعه در حصار را بسته بعد از خبک و جدال حاکم آن حصار که موسوم بفیروز بخت بود عاجز و مضطر کشت و سپاه نصرت انتساب حصار را غارت کرده ویران ساختند و در عین برودت و شدت سرما رایت نصرت اعتماد را بمیزار آمده از راه کیتو شهر تفلیس کرازمهات بلاد ایرانست رسیدکر جیان ضلالت آثار شب استوار بی قلعه نهاده روی بفرار و پیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که چکونه روا باشد که طایفه از کرجیان که از نور توحید و عرفان بهره ندارند در وسط مملکت مسلمانان قرار کرفته دعوی سلطنت کنند واز این عجب تر انکه تا غایت سلاطین اسلام بانک چنری از ایشان قانع شده تعرض بکفره فجره نمی کرده اند اکنون که زمام مهام جهان در قبضه اقتدار ما قرار کرفته بر ذمه همت خویش واجب و لازم میدانم که عرصه این کشور را از لوث وجود این جماعت بدکهر پاک کرانم و چون مجاهدان ملت احمد مرسل از زبان آن قدوه ارباب دول این کلمات شنیدند تورها و چرها از اطراف و جوانب پیش برده کوشهای بهادرانه نمودند و بتائید پادشاه لم یزل آن حصن حصین بکشودند و بضرب شمشیر آبدار کفار را بدار البوار فرستادند و رئیس ایشان ملک بقراط را دست و کردن بسته بدرکاه کیتی پناه رسانیدند و برحسب فرمان بندکران بپای او نهادند و حضرت صاحبقران از تفلیس نهضت نموده طبع مبارکش بشکار رغبت نمود و چون جرکه بهم رسید حیوانات از کور و آهو و غیر ذلک مشاهده افتاد که دیده بینا از ملاحظه آن خیره ماند و از بسیاری نخچیر افکنده شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند و چندان در آن صحرا و بیابان بماند که مدتها وحوش و طیور از بوم و سوم آن بعیش و فراغت روزکار کذرانیدند و حضرت صاحبقران سعادت قرین از آن سرزمین روان شده بر قلعه و حصار که بامر سپاه نصرت شعار بود بسعی و اجتهاد بازوی غازیان دین و ارسنجر و منوچ کشت و چندان سیم و زر و لعل و کوهر بدست لشکر افتاد که دیده از وصف آن قاصر و چون ولایت شکی محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام کشت حضرت صاحبقران کردون غلام امیر و بجاندری از عساکر کردون مآثر بطرفی نامزد فرمود امیر جهان شاه متوجه لشکریان شد و امیر محمد بیک امیر موسی بدربار آق قویونلو رفت در ولایت مذکوره وظایف قتل و نهب و غارت بتقدیم رسانیدند و در موضع قبله بارة وی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران قلعه سرخ را امسخر ساخته بامر یکسان کردانیده بکنار اب کرنزول فرمود و بر آن اب پل بسته عنان عزیمت بجانب بردع معطوف ساخت و اهل آن ولایت منقاد کشته بقراباغ رفت و ملک بقراط تفلیسی را بمجلس همایون آوردند حضرت صاحبقران او را بقبول ملت بیضا دعوت فرمود و ملک بقراط در زمره اهل اسلام انخراط یافته مقتضی المرام بمملکت خود معاودت نمود و در این و لاحوالی و ولایات شیروانات امیر شیخ ابراهیم کرخدستکاری میان بسته در آن زمان که در بارکاه فلک اشتباه از برکات و تنوقات نه میکذرانیدند هشت غلام زرخرید بتعجیل عرض و رمیان ایشان ایستاده نفس خویش تمام کرد پادشاه هفت کشور روشن شده پرتو التفات و اهتمام بر احوال و اوضاع تمام ممالک شیروانات بامضافات و منسوبات بخدمتش ارزانی داشت و شیخ ابراهیم بحقیقت شیروانات واقف شده علم مساوات بالا برج مهر و ماه برافراشت و ملوک کیلانات در این و الا نسبت بملازمان عتبه علیا طریق موافقت و مطابعت مسلوک داشته اولاد و تواب خود را با تحف و هدایا کرلایق چنان پادشاهی مانند بارد وی اعلی فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان محافظت اغرق سیمنو از راه اردبیل آن مرز و بوم سرکرده بقراباغ رسانیدند و حضرت صاحبقران آن زمستان نیز در آن موضع بمسرت و شادمانی و عیش و کامرانی بکذرانیدند

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب بردع و رسیدن خبر توجه لشکر تومش خان بجانب آذربایجان در اوایل سنه تسع

وتسعمائه رایات نصرت آیات حضرت خاقان کیتی کشای وی عزیمت بمقام سحب اقرای بردع نهاد و در آن یورش بسمع همایون رسانیدند که تومش خان نهال خلاف بر جویبار عداوت نشانده واز لشکریان او را در کنار اب کردیده اند که عزیمت عبور داشته است حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر و انکوتیمور و غثمان عباس با طایفه دیکر از بهادران نام دار را فرمان دادتا از اب کذشته تفحص آن قضیه نمایند امرا عالیمقدار بر حسب فرموده حضرت صاحبقران کامکار در حرکت آمده از اب بکذشتند و بساغی رسیده پرسیدند که شما چه کسانید ایشان جواب دادند که تومش خان ما را فرستاده تا لشکر امیر تیمور را کاه کاه امدن بر وصیت حضرت صاحبقران عنان کشیده داشتند بخلاف عادت و رجنک مسابقت ننموده بازکشتند و مخالفان این معنی ضعف و عجز حمل کرده خیره کشته حمله آوردند و به تیرباران مشغول شدند امرا بالضرور بجانب ایشان تاخته دفع حال واجب دانستند و اندک وهنی بوی نموده چهل کس از لشکریان را کشته و دریای شنا امیرزاده میران شاه کورکان رسیده به تیغ آتش بار دمار از روزکار ایشان برآورد و پای ثبات و وقار از جا منزلزل شده فرار برقرار اختیار کردند سپاه نصرت شعار از عقب فرقه آن قوم بی باک را بآنطرف در بندر سانیدند و جمعی کثیر را دستکیر کرده پیش شاهزاده جوان بخت آوردند و شاهزاده ایشان را بندکرده بدرکاه کیتی پناه فرستاده اکثر ایشان در مقام عنایت آمده فرمان دادتا جمعی بر سم بدرقه با آن جماعت روان شدند و همه را بامنی رسانیدند

وچون موکب همایون در رکوچه نزول فرمود بسمع اشرف رسید که بانوی عظمی سرای ملک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند از وصول این مژده شعله اشتیاق افروخته شد حضرت صاحبقران را دیگر طاقت مفارقت نمانده برجناح استعجال بسم استقبال روان گشت و در موضع مزداتفاق ملاقات دست داده درهم و دینار نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران دولت یاز انجا سوار شده بجانب قلعه النجق که کماشتگان سلطان احمد جلایر بحافظت آن اشتغال مینمودند توجه فرمود و بمقصد رسیده فرمان جهان مطاع صدور یافت تا جهادران لشکر منصوره در شب بکوه بالا رفته و روز دیگر قهراً قسراً فضیل نهرین را بگرفتند و محافظان ارصدمات لشکر فیروزاثر گریخته ببالای قلعه برآمدند و عاقبت کار ایشان بجایی رسید که ملتمس طلبیدند و سوگند برزبان آوردند که اگر سپاه دست از جنگ بازدارند ما بیرون آئیم فرمان قضا مضا صدور یافت که بهادران معاودت نمایند ناگاه ابری پیدا شده باران عظیم بارید حیاض و برکهای قلعه پر آب گردید و چون آبی بر روی کار متحصنان قلعه آمد بقول خود وفا نکردند بار دیگر رایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شیر بهرام بود و اوج قرا بهادر بحاصره قلعه النجق بازداشته غازان غزیمت بجانب ارغن معطف گردانیده و پیش ازین شیخ علی بهادر برحسب فرمان متوجه قلعه بایزید شده و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایدکو و تیمور نیز بر اثر اشارت عالیه او رفته و امرا باتفاق نقب چیان بکار کردند و خندق را خشک ساخته جنگ را انداختند و قلعه را بغلبه و قهر گشاده و حاکم او را بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان

در اثنای این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و دیگر آیندگان و روندگان را آسیب و تعرض میرسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت انجنوان متوجه قرا محمد و اتباع او شد و محمد میرکه را که بحاصره النجق مامور بود طلبداشت و اغرق را بر اتاق فرستاد تا در آنجا توقف نمایند و خود همایون با طایفه از دلاوران نامدار ایلغار کرده و چون بقلعه بایزید که او را حصار آیدین نیز گویند رسید لشکریان ایل و الوس آن سرزمین را از تعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده غارت و تاراج کردند و از آنجا بقلعه ارنیک قشاحسام تراکمه که در آن نواحی بودند بغارتیدند و چون ارض روم از غبار موکب همایون عطرسای گشت و قلعه دان در ربقه تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران الجی بجانب ایشان روان کرد طهرتن والی آن ولایت را بمتابعت و مطاوعت دعوت فرمود طهرتن اظهار ایلی و انقیاد کرده بصنوف خدمات و اجوشنود باز گردانید و آنحضرت امیرزاده میران شاه را با فوجی از سپاه ظفرنشان بجستجوی قرا محمد ترکمان و پر قرا یوسف فرستاد و شاهزاده متوجه شده بمیان ایل و الوس تراکمه رسید و مراسم غارت و الجه تقدیم رسانیدند و باغنیمت بیحد و مرد و دختران پری پیکر بازگشته باردوی همایون پیوست و همچنان محمد میرکه با طایفه از مبارزان بلنک آهنگ بهمان مهم مامور گشتند و عبور ایشان بکوهستان و دره‌ای تنگ واقع شد و دشمنان بر آنحال اطلاع یافته سر راه بگرفتند و بعد از محاربه و کوشش بسیار از آن ضیق جان بیرون برده باردوی اعلی ملحق شدند و شیخ علی بارغون بر لاس و قبال شاه پسر یغوجی و بنک قوچین با طایفه از سپاه بفرمان از راه دیگر بموجب فرموده سردر پی قرا محمد نهادند و در کوهی بلند و محلی صعب المسالک باو رسیدند نیز از محاربه اشتعال نافته لاعلاجه در معرکه بقتل آمد و چون قرا محمد بدان جبل شامخ مرتقی شده بود و از جنگ یاد نداده فایده نبود امرا مراجعت کردند و بدولت پابوس استعداد یافتند و حضرت صاحبقران کامکار دیگر بار بامیر جهان شاه را با لشکری شیرشکار بدفع مفسدان مذکور فرستاد و ایشان بخشم رکاب سیف مراکب و اسلحه و غیره بدست آورده سالم و غانم بازگشتند اما شاه ملک پسر غیاث الدین لاس را که بی فرمان حضرت صاحبقران قشه بود در ربابانی گشته یافتند و انحضرت از ارض روم بصحرای موش رفت و ایل و الوس ایلی و انقیاد پیش آمده و از آنجا روان شده بحصار عادل چون نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای لایق باجرا از سعادت زمین بوس فایز شد و حکومت ایل و الوس بوی تفویض رفت و یوق نیز بکار درحرکت آمد و با مجموع سپاه از بندهای بگذشت و در اتاق با غرق همایون پیوست و از آنجا متوجه دان و سلطان شد و ملک غیاث الدین از بیم شبیت لشکر گردون توان بقلعه دان که حصاری در غایت متانت و رصانت بود بر سر کوهی بلند واقع شده بود بیکطرف آن محفوف بآبی عظیم است در آمد و بعد از دو روز براه نمائی عقل سپر دون خرامیده بمنظور نظر ترتیب کشت اما از اهل حصار ناصر الدین نامی اسیر دار کردانیدند سراز کریبان عصیان برآورده در ابهای استوار ساخته طریق برائی پیش گرفتند لشکر نصرت انتما بجنگ مشغول شدند و بعد از پیست و زحمت و غلبه شهر را بگرفتند و بعضی متهوران جاهل را گردن زدند و برخی را دست و گردن و پای بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهان مطاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند و در میان آب تواریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن شداد بن عاد است و قلعه مذکور بر کوهی بلند بچ و سنگ برآورده بودند و بهر سنگی از آن ارکوه قاف نشان میداد و محکمی استواری آن بمرتبه بود که هر چند امیر مادکار با لشکریان خود جهد و کوشش نمودیک سنگ از آن جدا نتوانست کرد یکی از فضلاء تاریخ فتح آن قلعه این رباعی گفته است رباعی شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت ماه علمش سر حد کیوان بگرفت

تاریخ گرفتن حصار و امان کریستدت بگو گیوان کیوت حضرت صاحبقرانی فرمان داد که حاکم ارض روم ملک ناصرالدین ایک نیمه سر و یک نیمه برادر و یک نیمه ریش تراشیده گردانیده بر اور مذبر روزه دیگر کوچ فرموده مفسدان نکردش نه دند و دزدی نکنند تا مجموع لشکر بروی بگذشتند و در اثنای این حالات ملکی از ارزنجان با ردوی همایون آمده انواع تحف و هدایا و جواهر و اجناس و منسوجات و تبرکات از نفایس اقمشه و لطایف امتعه و اسبان راهوار و اشتران قطار بعرض رسانیدند خلاصه پیغام آنکه اظهر تر معروض میدارد که مدت الحیات در خدمتکاری جان سپاری ثابت قدم خواهم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراف نخواهم جست و حضرت صاحبقران در پاسخ این الحق تشریفات کران بایه داده فرستاد تا منشور ولایت اظهر تر را بنام او نوشته و از آنجا سعادت معاودت نمود و چون بسلماس رسید ملک غرالدین را بعنایت خسروانه مخصوص گردانید حکومت و ولایت کردستان را باو مفوض داشت و در این اوقات حاکم ارمی هر کرنام برادر نمائی طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و پیلاکات گذرانیده مشمول الطاف و احسان گشت و حضرت صاحبقران همچنان کنیزکی در غایت حسن و جمال از بخشیدوارمی را بوی مقرر داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر سکنت و ضراعت و محتوی بر انکسار فرزندان آن مجلد را بع گذشت، انحضرت در آنزمان که بعراق رسید الجی میش ین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر تو شاه شجاع تو را بجانب ما سفارش نموده وظیفه انکه در این اوان که رایت همایون نزدیکست بی توقف باین صوب شتابی که پیش نهاد خاطر آنست که چنان ترمیت یابی که محمود ملوک نامدار و خلف رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت و جلال مستقر اقبال خویش باز گردی **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر آنجا و رفتن انحضرت بدار الملک شیراز** چون آفتاب دولت سلطان زین العابدین بحد غروب و افول رسیده بود بمعاذیر نامقبول توسل جسته در آمدن تغافل و تکاهل نمود و الجی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای او درای شهریار آفاق بر تمهید اطلاع یافته بتسخیر دیار عراق و فارس جازم گشت و در پانزدهم ربیع سنه سبع و ثمانین و سبعمائه مانند بحر متواج در حرکت آمد و اغرق را با امیر حاجی سیف الدین و امیرزاده میرانشاه و امیر شیخ بهادر بری فرستاد تا در سارق قشلاق کنند و نفس همایون با بقیه سپاه ظفرپناه عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام اشتهام گشت در آنحال سلطان زین العابدین در شیراز بود سید مظفر کاشی و اکابر و اشراف و سادات و مشایخ و علما بخدمت مبادرت نموده شرف دست بوس دریافتند و نوازش و بجوئی امیدوار شدند و چون حضرت صاحبقران قلعه ترک را بغرقدوم خویش تزیین داده بود باردوی باز گشت و امیر آقبوقا را بضبط آنموضع تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان از اسب و اسلحه آنچه باشد بلازمان درگاه سپارند و جمعی از سپاه ظفرپناه را بمحافظت دروازه نامزد گردد و رسایه اصفهان باردوی همایون آمده مال امان قبول کردند و بجهت تحصیل آن محصلان طلبداشتند و حضرت صاحبقران ایشانرا دوازده شصت تومان بر لاس و امیر محمد سلطان شاه و ملک تیمور سپرآق بوقا راحبت ضبط مال شهر فرستاد ملازمان نیز به اصفهان در آمدند تا زری که کلان تران در رحلات توجه بودند و صول نمایند و چون محصلان با رعایا تشدد میکردند و متعرض اهل و عیال ایشان میشدند اصفهانیان باتفاق علی کجه پاکه از جهال متهوران آن دیار بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست تعرض محصلان و نوکران امرا دراز کردند و جمعی کثیر را بقتل آوردند و اهل محله که از خرد و بزرگ و اشتند بعضی از لشکریان را گرفته مال امان طلبیدند در شب فتنه و خروج را اسکیب مفسدان صیانت کردند و در آن شب بسیاری از منجنده که بحبت مهمات شهر رفته بودند کشته و عدد مقتولان بسه هزار رسید و محمد سپرختای بهادر در آن یورش کشته شد و جمله ارزل الناس بدروازه شتافته حافظ نارا از آن عمل معزول ساختند و بحکام وضبط مشغول شدند و خاطر برعایا گماشتند و بجدال و قتال ادند و آواز دهل و بوق اوج عیوق رسانیدند و روز دیگر منهیان صورت واقعه را معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهان سوزش نه بانه فلک اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی بزم و پیکار آورند و ایشان از سر خون و مال محافظ فرمایند حرکت الدوجی میکردند و پیان تیمور و آق بوقا در آن معرکه بقتل آمدند و عباس عثمان ابتیری رسیده اصحت یافت و چون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران بتاریخ فرمود که محلات ارباب عمایم را حمایت کنند و خانهای جماعتی که از کمال خیر و محصلان را از تعرض آن بدینان نگاه داشته اند محفوظ دارند و بقیه سپاه را فرمان دادند که تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و بر قتل عام اهتمام نمایند بلیت سیاست در آمد بکردن نی چشم جهان و رشد روشنی از موقف جلال حکم بساد رشد که تومانات و هزارجات و صدجات بحصه و رسد خویش سر شکنان بیاورند و تو چیان برای ضبط این عامه دیوانی علیحده بنهاده بروایت اول مشتاد هزار جمع آمده در ظاهر اصفهان از روی شکنان منار ها برآورده و از خراب اتفاقات آنکه جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون رفته بنواحی بر دند مقارن رفتن ایشان بی وفایی بر بدو اقدام آنجماعت بر آن وقف نماند و روز دیگر لشکر قیامت اثر بی بر برده و همه را آنجا بیرون آورده بر طشت خون نشاندند و بحسب اتفاق در آن نزدیکی قران علویین در برجوز ابود بعد از ان قران نحسین در سرطان رومی نموده و چون خاطر حضرت صاحبقران از قضیه اصفهان فراغت یافت چاچی بیک را

سار بون و نویان شاه را بضبط آنجا گذاشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و در آن وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود چون از توجه رایات نصرت آیات خبر یافت روی بگریز آورده از جانب کازرون براه شوشتر شتافت و در آن وقت حاکم شوشتر شاه منصور بن مظفر این عم او بود و باوجود انکه میان ایشان چندان صفائی نبود سلطان زین العابدین تصور انکه مضمون الشدائد یذهب الاحقاد همت خود را خواهد یافت پناه باو آورده ندانست که هر کس با دشمن اعمام کند الکشت بحسرت بدندان ندامت خواهد گزید و سلطان زین العابدین چون بحوالی شوشتر رسید شاه منصور کسان فرستاده امرا و نواب او را بوعدهائی که یکی از آن در خاطر نداشت بضیافت ایشان چنانچه عادت اینای زمانست طریق متوفائی مسلوک داشته پیش شاه منصور رفتند و چون با سلطان زین العابدین اندک نفری پیش نماند شاه منصور جمعی امرا فرستاد تا شاهزاده ساده لوح را بگرفتند و بشهر در آوردند و در قلعه سلاسل محبوس گردانیدند و آنجماعت که از سلطان زین العابدین برگشته بودند بقتل ایشان فرمان داده و صاحبقران دست نواز دشمن گداز در اوایل سنه سبع و ثمانین و سبعمائة بی مانعی و منازعی بشیراز رسید و در ظاهر سحر نزول اجلال فرمود اصول و اعیان و رؤسا بخدمت شتافته و بلغر بساط بوس سرافراز گشته و مبلغ یکهزار دینار کپکی قبول کردند که از مال و غیر ذلک باستیفای خراج عامر نمایند و عثمان عباس بتحصیل آنمال مشغول شده و چه مذکور بتمام و کمال بوصول میپیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب همایون آرایش یافت و در ایام سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر اختیار الدین حسین را که اعقل امرای جهان بل صنادید ایران بود بخدمت حسنرو کیتی پناه فرستاد و خود بسپرجان رفت بخیال انکه اگر سپاه جغتای بآنطرف توجه نمایند او قلعه در آید و حضرت صاحبقران بر اندیشه سلطان عماد الدین احمد اطلاع یافته فرمان داد که ده هزار سوار از این جانب بسرعت الیغار با امیر اختیار الدین روان شوند و قلعه سپرجان و شهر کرمان را محاصره نمایند و سلطان عماد الدین احمد بر حقیقت حال آگاهی یافته متوجه ارد وی اعلی گشت و بتقبیل دست دریانوال مفتخر و سرافراز شد و عنایت پادشاهانه شامل حال او آمده و همچنین شاه نصر الدین یحیی برادر زاده شاه شجاع از یزد و شاه ابو اسحق مبرور شاه شجاع از سپرجان و آتابکان لرستان و کیلاری که نسبتش بکرکین میلاد منتهی میشود و سایر حکام اطراف روی بر کاه عالم پناه نهادند و مجموع این طوائف بانواع پادشاهانه سرافراز گشتند

گفتار در هجوم تغمان و معاودت سپهر مار آفاق بدین سبب از فارس بعراق

چون قمر الدین را در مغولستان کاری پیش نرفت متوجه درگاه جغتای خان شده اغوا و افساد بسیار کرد و او را بر آن داشت که بار دیگر با حضرت صاحبقران طرح مخالفت انداخته چندین شاهزادگان جوجی نژاد با امرا و نویانان بجانب ترکستان روان کرد و ایشان از سقناق گذشته سیران را محاصره کردند و تومور خواجه آق بوقا که حاکم آن موضع بود در مخالفت پای ثبات بفشرد و پرونیان هر چند سعی و کوشش کردند که شهر را مسخر سازند میسر نشد چون عزم مخالفان بجنگ مقصود نرسید دست از محاصره باز داشته باطراف و جوانب ممالک محروسه نهب و غارت آغاز کردند و شاهزاده جهانیان عمر شیخ بهادر که در اندکمانی بود لشکرها جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر لعل برادر امیر طغای بوغا برلاس و امیر عباس و شیخ تیمور سپراق تیمور بهادر بضبط قمر قند باز داشته بجانب شاهزاده عمر شیخ روان شده با و پیوستند و باتفاق از آب چیحون گذشته در پنج فرسخی انزار در موضع جوکلک بهر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف بر یکدیگر حمله آوردند و تنور حرب گرم گشت و از اول روز تا وقت غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ که قول بغر شکوه او راست بود با فوجی از بهادران بر قلب دشمن زد و از آنجا بپرون رفت و اردوی منصور دولتمند را قصد نمود امرای آنحضرت را صلاح در آن دیدند که بقول مستاوند و آن شخص شاهزاده را در محلی که قرار داشت نیافت امرا و بهادران از این خبر متوهم شده سر خویش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ چون معاودت نمود بیچکس را ندید قول مذیت اسف و تحسر بسیار خورده چندان خبک کرد که بار کیرش را زخم رسیده از حرکت باز ایستاد و آخر الامر مدبر خواست یکی از ملازمان سوار شده تهاروی باندکان نهاده مردم تصور انکه حضرت شاهزاده کرفتار گشته میخواست که دل بقرار بخشد و روی بقبلا جیال آورد ناگاه شاهزاده رسید حیاتی از یافتند و نوبت دیگر شاهزاده عمر شیخ لشکرها جمع آورده درین اثنا مسموع گشت که انکاتور برادرزاده حاجی سیف لشکریان از جانب مغولستان بطرف ترکستان دسیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج برآورده اند شاهزاده عمر شیخ بآن مقدار که لشکر که داشت بجنگ آمد و در آنجا ثبات نتوانست کرد و شاهزاده فی الحال عزم انکه سر راه بر وی گیرد مراجعت نموده در کنار آب چیحون بمقابل ایشان رسید و از جانبین کنار ها ضبط کرده چند روز بکنار آب در برابر یکدیگر بسر بردند و فتنه فرصت میجوید شبی انکاتور احیله اندیشیده جمعی از معسکر گذاشت و فرمود تا پراکنده آتش بیفروختند و خود با بقیه سپاه بر بالای آب روان شد و بدلالت شخصی از اندکان کذاری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده میزان محاربه باشتعال نائره و شاهزاده بکوششهای مردانه مبارزان افکندن گرفت اما چون کثرت مخالفان زیاده از توصیف بود عنان بجانب اندکان تافت و انکاتور استعاقب او روان شده در یکی فرسخی اندکان فرود آمده خواست که بمحاصره قیام نماید شاهزاده از غلبه غیرت و حمیت با اندک نفری از حصار بپرون رفت و خود را بر سپاه دشمن زده مانند شیر ژیان بمغز

وبضرب شمشیر و نوک نیزه بحر خصم را سپردید و چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون تر بودند توکل بهادر شیر از دنیام براو آورده در میان ایشان تاخت و عنان اسب شاه زاده را گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و دانکاتور اثیر مصلحت در توقف ندیده راه کافرستان پیش گرفتند و شاه زاده عمر شیخ را بتکاپوی فرستاده ایشان بموجب فرمود عمل نموده بسیاری از سپاه جته امعروض تیغ قهر گردانیدند و درین اثنا لشکر تغمان بماوراء النهر آمده آنچه ممکن بود از قتل و نهب تقدیم رسانیدند و امیر عباس و امیر سلیمان شاه که از جنگ جوکلک منهزم گشته ببرقند آمده بودند و در محافظت شهر جد و جهد تمام نمودند و فوجی دیگر از سپاه توغمش خان که سلطان محمود پسر خیزر و ختلانی براه نمائی ایشان اشتغال مینمود بانجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده هوای تسخیر شهر در دماغ مخالفان جایی گیر آمده بحاصره و مشغول شدند و طغای قابر لاس با ملتمس قوچین که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر بخارا مایوس گشته روی بجزابی دیگر بلاد ماوراء النهر آورده در زرنجر سرای آتش زده قرشی و خراکند گشتند و تا کنار آب آمویه غارت و تاراج کردند و مقارن این حال امیر عباس نجم تیری که در جنگ جوکلک باو رسیده بود متوجه سرای آخرت شد و بعد از حدوث وقایع امعروض حضرت صاحبقران گردانید آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود تا با سی سوار تجمل تمام متوجه سمرقند گردد و احوالی آن ولایت را از وصول ایات همایون اعلام دهد و ولایت عراق و فارس را بر آل مظفر تقسیم فرمود و حکم شد که عالیجناب افضل المتاخرین سید شریف جرجانی در کنف حمایت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف بندد و چون امیر علاء الدین ایناق که از اعیان امرای شجاع بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از قعینان مامور گشتند که متوجه آنجناب شوند و از اهل حرفت نیز طایفه که در هنرمندی عدیل و نظیر نداشتند برحسب فرمان عزیمت یار ماوراء النهر نمودند و حضرت صاحبقران گیتی ستان چون بند عضد الدوله نزول فرمود الچی پهلوان مهذب خراسانی بعز عرض رسانید که اگر دارو غه بیاید من از سر قدم ساخته شرف دست بوس حاصل نمایم حضرت صاحبقران کامکار توکل بهادر چی ایلچی را بدو سپرده تسلیم نموده بموکب اعلی پیوست و چون خطه ابرقو بمرکز اعلام ظفر سکر گشت مهذب بتقدیر حاجت خدمات پسندیده بجای آورد و بتعنی پسندیده شاد و محظوظ گشت ابرقوه با و تفویض شد و آنحضرت در ری با غرق همایون پیوست و از آنجا امیرزاده میران شاه کورکان و امیر حاجی سیف الدین افرستاد تا لشکرهای آن دیار جمع آورند و قم و کاشان و قزوین را به پسر محمد ساوه داد و مملکت ری ابهوی پسر جوکار ارزانی داشت، و ملوک رستمدار و گیلانات را رخصت فرمود که با وطن خود روند و فیروزکوه را باسکندر شیخی عنایت کرده او را همانجا گذاشت و زمام حکومت دامغان را در کف کفایت امیر جمشید قارن که از فقتان خراسان بود نهاده و استرابادرا بنام سرپادشاه پنیره طغاتیمور خان قرم زده سمه را برعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید و پیش از وصول آنحضرت باغی مملکت را گذاشته که بیشه بود بموجب فرموده خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تایان و طایفه دیگر از بهادران در عقب مخالفان شتافتند و بسیاری از ایشان را بتیغ گذرانیده بار دوی همایون معاودت نمودند و چون از مکاید ایام از امرا و ارکان دولت و سرداران در معرکه جوکلک واقع شده بود این معنی بر خاطر اشرف اعلی گران آمد لاجرم دران اوان باحضار مجموع ایشان فرمان داد و بعد از تحقیق و تفتیش ما امیر سلیمان شاه را بقتل عظیم فرمود و بران خواجه کوکلتاش را که در جنگ ستی کرده بود بر حکم ریش تراشیدن و سرخی و سیفداب بر رویش مالیدند و معجر بپوشانیده و کوچه ملک چون بانیزده نفر سر بسر بیصد کافرانکاتور افی شلنجون برده بودند و اسیران مخنده و آن نواحی را از چنگ کفار خلاص داده بمزید سور غال و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمد و حکم خافی در ایشان نافذ گشت و شاه زاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دست بوس حضرت صاحبقرانی استعداد یافت آنحضرت او را بآغوش کرامت و چشم را ببوسید و شرف اجابت ارزانی داشت و پایه قدر و منزلت او از فرق فرقدان بگذرانید

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بنوبت پنجم بخوارزم و تسخیر آن مملکت چون حضرت صاحبقرانی ارجحون بگذشت توغمش خان با سه پشه ضعیف که از پیش با و کمر بندی سر خویش کرفت امادر دیار خوارزم بعضی از سپاه زادگان جوجی نژاد و امرا بدخان که بموجب فرموده خان مذکور بدان صوب آمده بودند و با تفاق خان از یا غبار فتنه می انگیختند لاجرم خسرو بادین و داد دفع اهل شر و فساد را وجهت عالی همت ساخته و در شهور سنه تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانیدند و چون موضع اکبر آباد مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت حضرت صاحبقران کامکار کوکجه اغلان و تیمور قتلق اغلان را که از توغمش خان گریخته بودند الجا بآن حضرت آورده با جمعی امرا از پیش روان ساخت و انجماعت از نهر بغداد گذشته عبور نموده عمید خواجه را قراول گردانیدند و او از پیش قلعه ازکلیا بانان الیمش خان که از جانب توغمش خان در خوارزم بود شخصی اکرفته همراه آورد و شاه زادگان چگتر خانی و امرا حضرت صاحبقرانی کلیا بانان را نزد حضرت صاحبقران گیتی ستان فرستادند و آنحضرت از اوضاع و احوال دشمنان استعلام فرموده روان شدند و چون بدربند سیدو از انجا بسعادت و اقبال بگذشت و از جانب خوارزم شخصی آمده خبر آورد الیمش اغلان و حسین صوفی بعزیمت غنیت دانسته کریز اختیار کردند و متوجه اردوی توغمش خان گشتند و بار دیگر ولایت خوارزم

باسایر ممالک محروسه مضاف شد و حضرت صاحبقران امیرزاده میران شاه و کورکان و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرابهادر و امیر ایکو تیمور با جمعی دیگر از بهادران سپاه تیکاماشی مخالفان روان فرمود و ایشان بموجب فرمان از راه قم بازگشته در حرکت آمدند و بدشمنان رسیدند و از قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند و از آنجا بازگشته منظفر و منصور با اموال نامحصور بار دوی اعلی ملحق شد و حضرت صاحبقران وزیر چند در خوارزم توقف فرموده حکم کرد که مجموع سکان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند برند و عمارات عالیه آن بلده فاخره را بازمین هموار ساختند و جوکاشتند و در آن شهر ساکن داری و نافع ناری نماند و در تمام خوارزم دیواری که تفنفسی لحظه در سایه آن آسایش نماید موجود نمیشد و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از زین قضایا باز پرداخت مستقر سریر سلطنت خود معاودت نمود خوابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافت و در زمانی که آنحضرت از یورش دیار قبچاق باز آمد و سیکه بر سنتاد تا انولا فی الجمله امور کردانیده و مردم اطراف و جوانب آن دیار را فراهم آورده بزراعت و امارت ترغیب و تحریص نمود

ذکر مخالفت محمد میرکه پسر شیر بهرام که بمصاهرت حضرت صاحبقرانی مشرف شده بود

و شمه نیز از آفاق اشراق بر صفحات روزگار محمد میرکه تافته محمد علیا سلطان بخت بیگم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او آورد و مرتبه خدمتش بلند گشت و حکومت ختلان و توابع آن بروی مقرر شد و این بیت از جمله اشعار اوست **بیت** میرکه در عشق جانان کرد و شاهی چه غم ملک معنی امیری ملک ختلان کو مباش مدتی بحکومت و کامرانی گذرانیده و عاقبت دیده بصیرت او پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خود گرفتار گشت بیان این سخن آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان مبرا از فتنه و فساد و غوغای خان وی بخوارزم نهاد و ابوالفتح برادر خورد محمد میرکه از استخبار فرخنده نشان وی گردان شده بکرخیت و لالم بهادر از رحال خبر یافت و از عقب او بتعجیل تمام روان شد و اسبان لشکریان کرفته در پی ابوالفتح تاخت تا او را در پای رحتی خشه یافت از آن حرکت ناپسندیده پرسید ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد میرکه یاغی شده مرا طلبید و من خیال داشتم که با و پیوندم و لالم بهادر ابوالفتح را مضبوط ساخته در سنجاراپش شاهزاده عمر شیخ رسانیدو شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم روان داشت تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رساند و شاهزاده بتعجیل هرچه تمام تر بطرف سمرقند رفت و در آنجا استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده و از سمرقند بطرف حصار شادمان رفته و ملک بلاسون آق تیمور بهادر را غارت کرده و باین اکتفا نکرده در حصار شادمان تاخته جسارت نموده دیجه خانه خاص را با زیده مجموع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب برارزال و اوباش تقسیم نموده و حشری را بنوه جمع آورده بمصاحب و خلعت او مشغول است و چون شاهزاده عمر شیخ بتفصیل حالات اطلاع یافت با حضار لشکر ماوراء النهر فرمان داده از سمرقند بیرون آمد و در یلغ نغ توقف نموده تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون شیر خشمناک متوجه حصار شادمان و میامن دولت و اقبال صاحبقران مجرد آوازه ممزا عمر شیخ بهادر مخالفان تفرق و پراکنده شدند و میرکه علامات و بارق صفحات احوال خویش مشاهده کرده شکسته و خاکسار روی بفرار نهاد و از اب و حش گذشته بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمد تا ختلان و ریج مکان توقف نموده میرکه روی خذلان بدروازه اوردو شهاب الدین حاکم آن سرزمین دست و سینه ملتمس او نهاد و خدمتش را قبله راه نداده محمد میرکه محروم و مایوس از آن موضع بازگشت و اکثر ملازمانش از مرافقت تخلف نموده پیش از سه چهار کس با او نماند و سپاه فیروزپناه بهر چند و اطراف و جوانب او را طلب و اشته نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بختلان رسیده و از اقتراکه قصه میرکه بود نزول فرموده منتظر شیوع کیفیه روی عایده که خاطر بکبار کی از دغدغه میرکه بیاساید و بحسب اتفاق عثمان پسر اردوغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و در اثنای راه بسر چشمه رسیده دیای سبان دید که از جاده مستقیم منحرف شده بود در خاطرش افتاد که در آن باب تفحص و تفتیش بجای آورده تا معلوم شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر آن رفته چون اندک مسافتی طی کرد محمد میرکه را دید که با چهار کس نشسته و اسبان العلف گذاشته فی الحال بشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او را در گرفته آن چهار کس را خوش ساختند که دست بتیر و کمان در از کنند میرکه مانع آمد و ایشان را بسمان ابدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط ساختند و عثمان او را مصحوب خویش گردانیده متوجه جانب میرزا عمر شیخ شد و در اثنای راه از جانب شاهزاده خبر رسید که او را بسیار سانند عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابوالفتح را نیز در سمرقند از میان برداشتند القصه بعد از دغدغه میرکه امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شد و در آنجا بشرف دست بوس حضرت صاحبقران بادین و داد استعفا یافت و همان اوان محمد میرکه اظهار یاغی گری کرده از نمرقند باز گشته امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بولدای و اسپردی طایجان بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب او روی بمایون میرفت و در اثنای ایلغار بولدای یاغی شده مراجعت نموده امیر جهانشاه خواجه یوسف بن او بجای تو و جنید برادر زاده بولدای در عقب ایشان روان شد و تعجیل رانده در بقلان نخلفان سید و هر چه داشتند بباد غارت و تاراج داده مقارن این حال امیر جهانشاه شنید که امیرکه در حصار لشکر را جمع آورده و در مقام یاغی گریست و او با سپاه ظفر پناه بعزم رزم میرکه روان شد و خواجه یوسف با رانیک رفت و پسر علی از جاکم بانگشت

قرار بر آنکه بقایای لشکر آن موضع فراهم آورده در کنار جیحون توقف نمایند و چون شب در آمد چند بولداری مرادرش بازید و علی اکبر باغی شده بر سر امیر جهانشاه راندند با سه هزار کس و امیر جهان شاه زیاده از نصف کس نبود و حد متش با این نفر اندک پشت باب کرده و دل دریا نموده چنگونه اضطراب بخود راه ندادند و تورا و چراه در روی کشاده بجنگ مشغول شدند و در همان شب خواجه یوسف و پسر علی با پنصد مرد کامل شبانه از آب گذشته با میر جهان شاه رسیدند و بهنگام سحر نیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت نصرت آیت سپاه نصرت شعار وزیده مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی بگریز آوردند و لشکر فیروزی اثر تا لیشی کرده دست بقتل و تاراج آوردند و امیر جهان شاه در قفدز توقف نمود و ایل و رلداری بجانب فرستاده والی آنجا ابو سعید که از خاک برگرفته حضرت صاحبقرانی بود نقد اخلاص خویش را مغشوش ساخته با آن مبران در مخالفت اتفاق نموده و آنحضرت آق بوقا که دشمن ابو سعید بود ترتیب نمود و بهنگام فتح خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساخته امارت تمام کابل بوی ارزانی داشت و ایالت ایل و الوس میسور را بر آق بوقا مقرر گردانیدند و او را نزد امیر جهان شاه فرستاد رضا خواجه و خواجه یوسف با لشکر بامو جب فرمان از قفدز و بقلان از قضای ماغی در حرکت آمده متوجل تمام روان شدند و از کابل گذشته در موضع لقمان چند و ابو سعید دریا فشد و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسانی که از صدمه قهر امر انتقام خلاصی یافتند بجانب سند گریختند و در کرم سیر او پوستند و با اتفاق از نخلها گذشته بجانب الغان سیدند و آن محذولان سراسیمه شده از بیم بجنگ اشتغال نمودند و خلقی کثیر از ایشان بقتل سیدند و مالی که داشتند عرصه نهب و غارت گشت و چند بازید و ابو سعید و میسور بخار شقت از دریای خون خوار هلاک خود را بساحل نجات افکندند و بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار با غنیمت بسیار بمواطن خویش باز گشتند و در آن ولا حضرت صاحبقران فردوس آرامگاه طوی عظیم ترتیب کردند و سلطان شاه محمود پسر سیورغتمش خان در دیار بخارا سپاه گشته بعد از چند روز بر حمت پروردگار پیوست و چون انحضرت بدار السلطنه سمرقند معاودت فرمود در باغ بهشت با مخدرات حجرات عصمت و اهبت طریق شرع مطهر عقد بستند و بعد از آن بسلامت بخراسان شتافتند و امیرزاده عمر شیخ با ندکان رفت و حضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بمسرت و شادمانی و طرب و کامرانی گذرانیدند جلوس محمود خان و تزویج شاه زادگان در شهور سنه تسعین و سبعمائة اتفاق افتاد

گفتار در لشکر کشیدن اوغتمش خان بجانب ماوراء النهر و دیگر حکایات

توغتمش خان در قرانعام و احسان حضرت صاحبقران گیتی ستان از ابرطاق نسیان نهاده بر کفران نعمت قدم نمود و از چرکس و بلغار و قپچاق و الان و ازاق و سایر ممالک جوجی خان لشکرکران و حشم سپکران فراهم آورده و در اوان زمستان تاریخ سنه تسعین و سبعمائة بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراء النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور از این واقعه باخبر شد با حضار لشکر سمرقند و شهر بسر فرمان داده و ایشان در ظل رایت فتح آیت جمع آمده موضع ساغرچ معسکر همایون گشت و تواجیان با طراف ممالک محروسه فرستاده تا بقایای سپاه بدرگاه عالم پناه رسانیدند و از قضا در آن زمان شدت سرما بمرتبه رسید که حرارت غریزی را بدان انجماد میافت و در این اثنا منهیان بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند که منغلای لشکر توغتمش ما سپاهی فرون از ریگ بیابان از آب عبور نموده در نواحی رزموق رحل اقامت انداخته و آنحضرت بر فور بهتیه رفتن نموده خواص مقربان را بر گاه سلطنت معروض داشتند که اگر توقف افتد که لشکر جمع آید همانا بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که موید بود بتائیدات ربانی بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که وفی اثنا خیر آفات و با وجود آنکه برف تا سینه اسب میرسید دست در عنان دولت و اقبال زده سوار شد و با جمعی از بهادران نامدار بر ف کوفته بجانب باغی راندو مقارن این حال امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت صاحبقران کبیر دون توان کبیر اغلان و تیمور قتلغ اغلان و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال روان ساخت تا راه گریز دشمنان مسدود سازند و روز دیگر بهنگام طلوع خورشید شهریار فریدون فر با اهبت جمشید بر سر مخالفان رسید و چندان مجال ندادند که ایشان صفها راست کنند و بیک حمله آتش آهنگ بادپی نیاز بر آن خاکساران وزیده روی انهزام نهادند و جمعی از ایشان بتیغ کین از پشت زین بزمین افتادند و برخی خود را در آب خجند انداختند و غریق بحر فنا گشتند و زمره که از تیغ آتش بار و آب بادرفتار خلاصی یافتند گریختند و لشکریان که پیش رفته بودند راه گریز بر ایشان گرفتند و از عقب سپاه ظفر پناه رسیده بزخم تیر و شمشیر و کرز و سنان دمار از نهادشان ساختند و ایدی بخشی که از زمره امرا توغتمش خان بود دستگیر نمودند و خواستند که از پای در آورند و از چم جان نام خویش بر زبان آورده او را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حال توغتمش خان از روی پرسیده بعنایت و عاطفتش نومید داده و ظفر گرد رکاب همایون گشت و حضرت صاحبقران کامکار معاودت فرمود و در صفر سنه احد و تسعین و سبعمائة موضع اقارمضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت و فصل زمستان بنهایت انجامید امیرزاده میران شاه با لشکر ظفر پناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران گیتی ستان اقتدا مجتمع گشتند و امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر انکوتیمور بموجب فرموده بر اب خجند در مواضع متعدده پل بستند و آنحضرت در ربیع الاول

سنه احد وتسعین وسبعمائة از اقطار نهضت نموده بکنار آب خجند رسید و پادشاه زادگان و مجموع لشکریان از آب بگذشتند و تیمور قلق اغلان و سونجک بهادر با سه منغلای از پیش روان شدند و امرا مذکور قراول تعیین نموده پیشتر از خود فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را از دور دیده برفور بازگشتند و امرا را از آن حال آگاه ساختند و امرا در کمین ایستاده خود را بر دشمن نمودند مخالفان چون بگریختن شدند و شب درآمد و پهلو بر بستر استراحت نهاده در خواب غفلت فرو رفتند و لشکر منصور در همان شب بر سر خفتگان رسیدند و اکثر آنجماعت را بقتل رسانیدند و بقیة السیف وی بگریز آوردند و از آب ارچ گذشته پیش توغتمش خان رفتند و خود تمش در آن اوان از تسخیر صیران عاجز آمده و بسی را غارتیده در بعضی از صحاری آنموضع نشسته بودند و گرنجکیان چون او را از توجه و تسلط سپاه ظفر پناه آگاهی دادند و خوف و هراس بر ضمیرش استیلا یافت بحدیکه با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد بی توقف و درنگ بجانب دشت قپچاق عنان تافت و حضرت صاحبقران چون بمزیت دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف الدین با اغرق متوجه سمرقند گردانیدند و خود با شاه زادگان و ولت یار و امرا اعالی مقدار از عقب مخالفان در حرکت آمد و خواجه شیخ قوچین و اتالشاه خزانچی و دولتشاه جیاجی با چهل مرد نامی بزبان کیری فرستاده و در موضع سارق بمخالفان رسیده جنگی عظیم واقع شد و لشکر ظفر لوا از جبال اعداجمعی کثیر بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه ظفر نشان در آن بیابان بکبک ترخان که با صد خانه وارنشسته بود دو چار خوردند و بعد از محاربه و اباجیل و حشمش گرفته در موضع آق بوقا بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران عالمیقدار از آن محل کوچ کرده و منازل و مراحل قطع فرموده بسعادت و اقبال مقرون در موضع آل قوشون نزول فرمود و در آن اوان الچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی سپک جونی قربانی و ملوک سبزوار سر بداری مجموع لشکرهای کلات و طوس یاغی شده اند و خراسان را فتنه و آشوبست

ذکر مبدأ اعتبار و سبب عصیان حاجی سپک جونی قربانی

حاجی سپک پسر عم علی سپک بن ارغون شاه در زمان دولت او اعتبار و اختیاری نداشت و در غایت افلاس و نهایت فلاکت روزگار میگذرانید و هر گز او را در ایام حکومت علی سپک اسبی که بقاعده که بر نشیند و جامه پاکیزه که بپوشد دست نداد و در آن زمان که ماهیچه طوق آسمان سای حضرت صاحبقرانی از افق خراسان طلوع کرد بواسطه شامت مخالفت علی سپک اکثر وجوه و اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت صاحبقران آمدند و الحضرت حاجی سپک را ملحوظ نظر عنایت و احسان گردانیده حکومت طوس و باورزان فی الجمله و در وقتی که شهریار آفاق متوجه تسخیر عراق و فارس شد حاجی سپک ظفر کرد را در رکاب همایون ملازمت نمود بعد از استخلاص از اصفهان مبلغی خطیر بدست او افتاده شروت و مکنت از قارون در گذشت و کارش بجائی رسید که حضرت صاحبقران مختار او را برای امیرزاده عمر شیخ خواستگاری نمود و چون الحضرت بواسطه هجوم لشکر قپچاق از فارس مراجعت نموده حاجی سپک در سایر مکان ولایاترا بموضع خویش فرستاد و بنفس همایون بماوراء النهر رفت و آوازه شایع گشت که الحضرت از توغتمش خان انهزام یافته بماوراء النهر رفته است و توغتمش او را محاصره نموده و حاجی سپک خیال سلطنت ماوراء النهر در دماغ جای داده باخود گفت که توغتمش تا استیصال این خاندان نخواهد آرام نخواهد گرفت و تا او از میان مرتفع نشود من را بر خراسان ضبط نمایم بسبب این تصورات باطل شهر طوس را حصار ساخت و سنگر و خطبه بنام توغتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر قوام الدین که در طوس مقید بود بیرون آورده بامارت نشاند و درین وقت ملوک سربدار ترشت کرده بمیران شاه ارسنبر وار روان شدند امید آنکه بشاه زاده عالمیان پیوندند و چون بحوالی طوس رسید حاجی سپک او را اغوا نموده قاصد ستیزش خونریزی شد و خبر این واقعه در سرات افشا یافته امیر آق بوقا کسان بطوس فرستاده و حاجی سپک از عاقبت این کار نا پسندیده تبر سانیدند اما در دل وجای گیر نیامد و امیر آق بوقا لشکر از خراسان و غیر ذلک جمع آورده روی بطوس نهاد و حاجی سپک بملاقات طوسیان شتافته جنگهای مردانه کردو اخر الامر منهزم شده بشهر در آمد و امیر آق بوقا از بیجاب و شیخ محمد داروغه از یک جانب طوس را احاطه نموده و رعایت حزم کرده بر گرد خندقی کندند و مدت محاصره متمادی شده خلقی کثیر از طرفین بقتل آمدند و درین اثنا امیر آق بوقا الچی پیش حاجی سپک فرستاده پیغام داد که سه ماهست که بر دست راست تکیه کرده ام و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه خواهم کرد و انگاه سه ماه بر پشت خواهم خوابید بعد از آن سر بنیزه که تو بر روی خواهی خسپید و چون خبر تشویش و فتنه خراسان بسمع حضرت صاحبقران رسید خماری اناق و حاجی عبد الله پسر امیر عباس و دولدای را که سارق را فرستاده بود که از جیحون عبور نمایند و در دفع مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان بر حسب فرمان از آب گذشته خماری اناق بکابل رفت و سه کس دیگر با امیر آق بوقا پیوستند و چون از فواه امر آخر انهزام توغتمش خان در خراسان شایع شد امیر آق بوقا و سایر ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقران صدای کوس شادی باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان تا دو شبانروز بی تنکیر دند و بهیچ بر طغیان و عصیان اصرار میکردند و امیر آق بوقا و حاجی عبد الله و آنکه سارق را بسبزه وار فرستاده دولدای امیش خود باز گشتند و بعد از رفتن امر اء حضرت صاحبقران امیرزاده میران شاه را فرستادند تا بسمرقند آمده ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین او و پسرش زین العابدین و محمود نیت کردانیدند و از نسل ملوک کرت و اعتباری نماند و امیرزاده میران شاه متعجل هر چه تمامتر بخراسان شتافت و از آنجا بوجه

وفات یافتن حضرت صاحبقران و حکایت حاجی سپک و بالیات آوردن حضرت صاحبقران مسعود را بخراسان و بمازندران

قچاق پیش امیر آق بوقا فرستاده تا آوازهٔ وصول لشکر ظفر لوا بر سانند و شاه‌زاده عازم هرات شده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و لشکریان را اجازت دادند که از راه قراباغ و بادغیس در حرکت آمده در موضع سارق قشم جام مجتمع گردند و چند روز شاه‌زاده در هرات رحل اقامت انداخته پرتو التفات بر ترتیب اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق و قارورهٔ نفط و مایشاء ذلک انداخت و در خلال این احوال ایلچیان امیر آق بوقا رسیده معروض داشتند که ملوک سربدار با سپاهی بیرون از حساب و شمار بعد دحاجی سپک میرسند اگر رایت زرنگار بدین جانب نهضت فرماید پیشکش کارها بروفق مراد کرده دو شاه‌زاده فرستادگان را خوش دل و خرم باز گردانیده در تاسع جمادی الآخر سنهٔ احد و ستعین و سبعمائه رایت نصرت شعار بسمت طوس در حرکت آمد و روز چهارم در جام از زیارت شیخ الاسلام احمد جام استمداد همت نموده با ایلچی امیر آق بوقا بعرض رسانیدند که ملوک سربدار نزدیک رسیده‌اند و ایلهٔ هشتم شاه‌زاده استقبال ایشان را به ایلچیان گفت که در این چند روز حرکت نخواهیم کرد و شب اسبان را علی الغفلة بسته فرمود که اغرق بآهنگی متوجه طوس گردد و با هزار سوار نام‌دار ایلغار کرده بعد از قطع منازل و مراحل به نشابور رسید و از آنجا بر و نیز رفت و مردم و نیز در قلعهٔ متحصن بودند و شاه‌زاده یکی از معتمدان را به و نیز فرستاده از حقیقت حال اعلام داد و ایشان بی‌ادب بخدمت قیام نمودند امیرزاده میران شاه بنظر عنایت در ایشان نگریسته نیم شب از آنجا بتعجیل تمام رانده خود را بقلعهٔ قاسم رسانیدند و بعد از یاساییشی از آنموضع گذشته ناگاه سیاهی سیاه در نظر لشکریان آمد و ابی ریمان فاصل بود و تا نیزه بر اسب نموده مانند برق و باد از آب بگذشت و سپاه موافقت نموده ملوک سربدار با فوجی از اهل شر و فساد در صحرای بجر آباد پیش آمده جنگی عظیم واقع شد و لشکر منصور و ارباب بغی و فساد در هم ریخته مخالفان منکوب و مقهور ساختند و دست بغارت و تاراج برآوردند ناگاه سیصد نفر از کوشه‌بروت تاختند و بر فور حمله آوردند و بعضی از بهادران پیشان شده محالفان شمشیر بامیرزاده میران شاه رسانیدند چون عنایت الهی یار او بود زخم کارگر نیامد و شاه‌زاده فرمود که تیر باران کنید و اصحاب بقصهٔ شب آغاز کرده بسیاری از آنها بر خاک هلاک افکندند و بقیهٔ اهل ادبار منهزم شده روی فرار نهادند و غنیمت بسیار بدست لشکر افتاده مجموع را بعرض رسانیدند و شاه‌زاده بر دو مجلد کتاب که یکی بحر الانساب و دیگری بن مین بود و قرآن خط کشید و باقی را بر لشکریان قسمت فرمود و ملوک از آن معرکه نیم جانی بیرون برده بعراق گریخت و سپاه نصرت شعار مخالفان را تا مسافتی گرد بسواران و پیادگان رسیدند و بسعی و اهتمام ایشان میان و پس و ابدان مفارقت نمود و از آن سر ها بموجب فرموده منار ها بر آوردند

ذکر مراجعت امیرزاده میران شاه از صحرای بجر آباد بجانب طوس

چون خاطر خطیر شاه‌زاده کشور گیر از جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس طنطنهٔ معاودت بدروازهٔ این کبند آنجا رسانیدند و چون بحوالی قلعهٔ حامد نزول اجلال نمودند اهالی آنجا بر تمرد و عصیان اصرار نموده شاه‌زاده امیر حاجی مشهدی را که از امرای امیر ولی بود بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت نماید و امیر حاجی بپای قلعه رفته ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر مینمود و چون اجل موعود رسیده بود یک چوبه تیر از شست قضا کشاده شده امیر حاجی بر خاک هلاک افتاد و چون محل مقتلی اتفاق نبود امیرزاده میران شاه مهم طوس را اهم دانسته عنان عزیمت آنجا بتافت و در بیست و ششم جمادی الآخر سنهٔ احد و ستعین و سبعمائه در مرغزار رادکان نزول اجلال فرمود و امیر آق بوقا و شاه شاهان سیستانی و خیل سیاول باستقبال شتافته عزبساط بوس دریافتند و امیرزاده میران شاه در محافظت خراسان امیر آق بوقا را شرف احماد و تحسین ارزانی داشت و رایت فتح آیت از رادکان نهضت نموده بظاهر طوس رسید و شاه‌زاده قلعه را بنظر احتیاط در آورد باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند و در این اثنا یوسف جوقی قربانی از حاجی سپک روی گردان شده بیرون آمده و بسبی بغایت خوب پیش کش کرده بنوازش مخصوص گشت و حاجی سپک قریب بسیصد کس از بنتبان بسیف را در شهر مقید ساخت یوسف بعرض رسانید که حاجی سپک اعیه فرار دارد و امیرزاده میران شاه بقصد میسور راههای گریز را محفوظ و مضبوط ساخت حاجی سپک چون دانست که بعد از رفتن یوسف و مقید شدن اتباع او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود و مانده باخواص خویش در رباب گریز مشورت کرد یکی از آنجمله او را بدیواری راه نمود که از اندرون بآسانی رخنه میشد و بیرونیان از آن غافل ماندند و حاجی موضعی را که باو نشان داده بود مدرخنه کرده عیال و اطفال و اموال گذشته بیرون آمد و امیرزاده میران شاه کوركان بعد از زمانی بر فرار حاجی سپک وقوف یافته جمعی بانبکایشی فرستاده کسی باو نرسید و لشکریان مست بغارت و تاراج برآوردند و از موقف جلال فرمان صدور یافت که هیچ کس سری بیاورد و سپاه بهرام اشقام تیغ کین از نیام بیرون آورده از مردان هر که را یافتند کشتند و چون از این جنس دیگر فردی پیدا نمیشد زنان اسیر شده بقتل می آوردند و رؤس ایشان بتوجاچیان می سپردند و بموجب فرمان از سرهای کشتگان منار ها مرتب می ساختند و زن و فرزند حاجی سپک و اعیان افغان هشیار تسلیم نمودند چون قریب ده هزار مرد معروض تیغ یاسا گشت شاه‌زاده حکم کرد که تجدید دست از کشتن باز دارند و بایزید طوسی که حاجی سپک او را محبوس گردانیده بود از قید رهائی یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر بجانب رادکان در حرکت آمده در این اثنا یوسف جوقی قربانی پرخصت متعلقان خود را بمشهد فرستاد و میخواست که خود نیز برود و امیرزاده یوسف را طلبیده بقتل خدمتش فرمان داد و امیرزاده جوان بخت مولانا حسین

مازندرانی راجعت آوردن خزینه حاجی سیف بقلعه حامد فرستادن و سکان آنجا مجموع نقد و جنس را که تعلق بحاجی سیف داشت تسلیم نمودند و در منزل ادکان خواجه مسعود سربدار از نیشابور رسیده پیشکشی لایق بعرض رسانیده مقبول افتاد و مقارن این حال نامه حضرت خان زاده از هرات بتحقیق پیوست و شاهزاده تا مشهد استقبال نموده بعد از تقدیم مراسم زیارت باز بجانب اردکان معاودت فرمود در پانزدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میران شاه کورکان امراء و حکام اطراف را رخصت انصراف داد که بموضع خویش روند و خود بطرف هرات متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا خدمات پسندیده بجای آوردند و از آنموضع متوکه در حرکت آمده پست و ششم شعبان باغ زاغان را بقدوم خویش رشک گلستان ارم ساخت و مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده بصلات پادشاهانه اختصاص یافت و این دو بیت از آن قصیده ثبت افتاد **قصیده** ای مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از رخت لطف تو منور گشته خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار آیت حسن و جمالست محرر گشته و در اواسط رمضان المبارک سلطان احمد از کرمان و رسولان شاه یحیی از یزد رسیدند و در اواخر رمضان المبارک از ماوراء النهر آمد و اخبار فتوحاتی که حضرت صاحبقران در مغولستان روی نموده بود بعرض رسانیدند و در اوایل شوال باز پرسش انحضرت امیر تیمور خواجه پسر امیر آق بوقا رسیده و سه تومان نقد باسم اکل شاه زاده اورد و شاهزاده تیمور خواجه را بصنوف نوازش اختصاص داده بار دیگر الچی صاحبقرانی رسیده امیرزاده میران شاه را طلبداشت شاه زاده متوجه خدمت گشت و در قندز بشرف ملازمت فایز شد و چون مدت شش ماه حاجی سیف جرمی قربانی اطراف و اکناف سرکردانی کشید آخر بخرابی اعمال سیئه خویش گرفتار آمد سبب این سخن آنست که چون حاجی سیف بخارا رجوع رسید عماد الدین حاکم آنموضع او را گرفته و در مصاحبت معتمدان بابند گران بر رکاب عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقرانی ازوی پرسید که در بارهٔ توچه تقصیر کردیم که یاغی شدی زبان ناطقه او از جواب لال ماند بعد از پرسش و اثبات گناه در پای توق همایون رسانیدند **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب جته و مغولستان** بعد از فرستادن امیرزاده میران شاه کورکان بخراسان شهریار آفاق داعیه آن داشت که لشکر بطرف توقتمش خان و دشت قپچاق کشد اما مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر رای اعلی صواب بیند نخست بهنیت صافی و عزم درست بخدمت حضرت خواجه اغلان تخلق تیمور خان و انکاتور اقدام نمایند تا دیگر ایشان را پای از حد خود بیرون ننهند و پر امون جسارت و فضولی نگردند و چون این مهم فراغت حاصل کرد از سر استظهار روی توجه بدشت قپچاق آرند و بجزای عمل ناپسندیدهٔ توقتمش خان و لشکر بیقان و رکنا رایشان نپردازند و حضرت صاحبقران کامکار رای مرای نام دار را پسندیده و سخن ایشان بسمع رضا اصغا نموده در شهور سنه احد و تسعین و سبعمایه عزیمت جانب مغولستان مصمم گردانیدند و از موضع آل بوشن عنان سعادت انعطاف داده براه بورتی باشی اقدام و حواشی در حرکت آمد و فرمان فرمای استحقاق بعد از طی مسافت بقصبهٔ اوزناق برآمد و بنا بر لاغری اسبان از وی نفر سه کس را سمرقند فرستاد و فرسوده مجموع لشکریان را دواب ساخت و بر مرکب همایون سوار شده روان گشت و چون منزل اپس سوار رسید و مردم از بی آبی در زحمت و مشقت افتادند و دو سه روز در راه بها چاه بها کندند و اندک آبی حاصل کردند و بدین محنت و مشقت میرفتند ناگاه از فیض فضل ربانی در رحلهٔ باستان بمغزاری رسیدند که در زیر علف برف و یخ فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه با دواب و چهارپایان سیراب گشتند و شکر و سپاس ملک وهاب بجای آوردند و روان شدند و در صحرای اغونای مرشکار مشغول گشته کورپسار گرفتند و در آنجا نزول کردند و میرکالچی و پسر علی ناکه قراول سپاه نصرت شعار بودند و در آن دشت با هزار سوار از لشکر انکاتور اکه طلب قوم بحرین میگشتند دو چار خورده آتش پیکار افروختند و مخالفان را بهزیمت نهادند و سپاه منصور شخصی را از دشمنان دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و بعد از تفتیش آن شخص خان تقریر کرد که انکاتور اردو در موضع اورنک مانشته است حضرت صاحبقران دولت یار شیخ علی جلایر را بسیاقکاتیمور را با جمعی از بهادران بر سر انکاتور اوستاده و غجری اه غلط کرده بطرف دیگر افتادند و در روز سوم راه یافته باکوز رسیدند فرود آمدند حضرت صاحبقران با امراء و شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان آگاه شده باشند و پراکنده شده و ظیفه آنکه از دو جانب متوجه ایشان شویم و سر راه با تجمع بگیریم و با مضای این عزیمت امیرزاده عمر شیخ را با طایفه بیکجاب روانه ساخت و امیر جلال الدین حمید را غجری گردانیده و نفس جلو میمنه و میسره سپاه براه دیگر روانه شدند و موضع قراجوریاد و سه روزی معسکر همایون گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ تعجیل تمام رانده در منزل قوباق بگاتور رسید و دلیران شیرشکار آتش بدم و پیکار برافروخته و بهادران نصرت شعار مخالفان را بضرب تیغ آتش بار متفرق و پراکنده ساختند و انکاتور را از ولایت بیرون کرده و ختران ماه پیکر و حوران خورشید منظر و اشتر و استر بسیار و اسبان را هموار گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر و منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده بشرف ملازمت بوس مد پنز رکوا راستعادیافت و چون ارشیخ علی بهادر و انکوتیمور که بطلب یاغی رفته بودند تا غایت و را ردی ایشان خبری نبود آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر با فوجی از بهادران در طلب ایشان روی براه نهضت و شاهزاده بحسب فرموده در حرکت آمد و امراء

بعد از چند روز از راه دیگر موکب همایون پیوستند و امیرزاده عمر شیخ با که کول رسیده با پنجاه کس از شجاعان مثل خداداد حسینی و آق بوقا و حاجی محمود میوری و امیر حاجی ارلات و غیرهم بر سم قراولی از لشکر جدا شده پیشتر رفت ناگاه از جمله معاندان قراپان تیمور با هفتصد کس در آن بیابان پدید آمد و شاهزاده شیرین دل برعون و عنایت یزدانی متوسل شده و اعتماد بر دولت وزافزون حضرت صاحبقران کرده بهیچ وغدغه بخاطر راه نداد و بیمتر حلادت آغشته بر دشمنان تاخت و دست بتیروی نمود که بهرام خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و امیر حاجی ارلات کمال مهارت بظهور رسانیدند و بیاری ایشان پنجاه بر خاک مذلت انداخت و در اثنای کر و فری بر مقتل او آمده در زمره شهدا انتظام یافت و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن از آن مخاذیل شقاوت قرین را بتیغ کین بگذرانیدند و اموال و چهارپایان ایشان را غارت کردند و باردوی اشرف اعلی معاودت نمودند حضرت صاحبقران بموضع قراجوقر رسیده چند روز در آنجا توقف نموده تا سپاهیان فرقه بشدند و مجموع غنایمی که ملازمان از اطراف و جوانب بدرگاه گیتی پناه آورده بودند بر خواص و مقربان و سایر لشکریان قسمت فرمود و فرمان داد تا امیر جهان شاه با دیگر امرا و سی هزار سوار جنود ظفر پناه بطرف اردیش بطلب دشمنان بتعجیل برافراختند و تعجیل هر چه تمام تر رانده بمقصد رسیدند و دست بغارت و تاراج برآوردند و ممتدران که بمواضع حصین پناه برده بودند بچکیک آورده از دقایق قتل و نهب دقیقه نامرعی نگذاشتند و باغنیمتی بیرون از قیاس و تخمین بازگشته بموکب همایون پیوستند و حضرت صاحبقران گیتی ستان ایل و اولوس مغولستان را در سخت تصرف بندگان دولت نشان آمده بود امیر لعل برادر امیر طغای بوقا سپرده بجانب سمرقند فرستاد و خود بعد از قطع منازل و مراحل بعجز رسیده در سرای ورودم نزول فرمود و بار دیگر قطع و استیصال قوم جته را پیش نهاد همت ساخته در آن باب امرا و نویینان طرح مشورت انداخت و رایها بر آن قرار گرفت که جنود ظفر ورود بطرق مختلفه روان شوند و هر کجا که از مردم جته نشان یابند نام و نشان ایشان از صفحه احیا محو گردانند و فرمان قضا جریان صدور یافت که سکنه عتبه علیا رایها نوشته بر شاه زادگان و امرا تومان قسمت فرموده غنچر چیان بسیار گردند و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سروران و اعیان با عساکر فیروزی نشان در موضع یلدوز جمع آیند و نخست امیرزاده عمر شیخ بجهاد برابری که مقرر شده بود با لشکر اندکان و آن شد و بران اغلان و بیان تیمور لسپر بچکیک جهت غنچر چی روان شدند و شاهزاده تا فراجه کرانسر قند سه ماه راه است تاخته غارت و تاراج نمود و امیر شیخ علی بهادر و امیر جهان شاه با سی هزار سوار براهی که مقرر شده بود در حرکت آمدند و از قراولان و شوو غلو کدشته از مخالفان هر که را یافتند کشتند و اموال بردند و امیر غیاث عباس با بیست هزار سوار نامدار که امیر جلال حمید غنچر چی ایشان بود براه مقرغان و سوعولغان لینغ و کپوک یارا یلغار کردند و از قتل و غارت دشمنان جمع در سعاف نداشتند و خداداد حسینی و پیشتر بهادران با بیست هزار مکری امیر غنچر چی ساخته راه از جکوراه پیمودن گرفتند و در آن یورش با قوم بولغاجی تلاقی شده حربی صعب دست داد و زمان محاربه بمکیشبان و زامتداد یافت و عاقبت سپاه منصوره غالب آمدند و باغی را پراکنده ساخته او بجای فراوان گرفتند و حضرت صاحبقران گیتی ستانی لشکر قول که همه صف شکن رزم آزمای بودند از معسکر ظفر قرین یلغار فرمود و بار دیگر الوس بولغاجی در معرض خسارو بوار آمدند و آنحضرت در آن وان که متوجه جانب توختمش خان بود امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین غیاث ترخان را گذاشته بضبط صدود وصیت فرمود و ایشان در آن یار توقف کرده وظیفه نیکوبندگی بجای آوردند و چون لشکر توختمش از صدمات سپاه شهریار زبرک منش شکست یافتند عنان عزیمت حضرت آفاق از جانب دشت قپچاق مصروف شده بطرف مغولستان معطوف گشت و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امرا مذکور در منازل قوم جته در آمده ایل و الوس بسیار غارت کردند و چون از موضع یلدوز درگذشتند حضرت خواجه اغلان که پادشاه مغولستان بود رسیدند و او در آن حین سپاه بسیار همراه داشت امرا مصلحت دیدند که سواره با مغولان جنگ ننمایند لاجرم از اسپان پیاده شده و دامن جهد بر میان زده دست بتیرو کمان کشادند و بعد از دو شبان روز هر دو گروه داد محاربه داده از جنگ بستوه آمدند و بی توسط ناصح مشفق بر مصالحه متفق شده از هم جدا گشتند امرا نام دا بموضع یلدوز که موعد اجتماع بود عنان عزیمت معطوف ساختند و پیش از آمدن امرایان محل حضرت صاحبقران کامکار از تقریر شاه ملک ترخان که از جنگ گریخته بود صورت حادثه را معلوم فرموده و تعجیل رانده بآنموضع رسید و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا تا که از مصالحه و محاربه حضرت خواجه اغلان منصرف شده بودند دو یلدوز بسعادت زمین بوس سرافراز گشتند و حضرت صاحبقران نام داران بهادران کامکار از لشکر اختیار کرده در اعقاب کدانشته در عقب دشمن ایلغار فرموده بعد از طی مسافت و پایان آفت چون باقشوقای سید قراولان خبر آوردند که سپاهی سپاه یاغی پیاده و آنحضرت شب در همان موضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر خبردار گشتند و بهم و هراس افتادند و از هم فرو ریختند و طایفه از منهزمان با میرزاده عمر شیخ باز خوردند و از صدمه سپاه بهرام اشتقام شاهزاده دیدند آنچه دیدند و جمعی انبوه از کرنکیان بطرفی دیگر رفتند و جمعی دیگر با میرجهانشاه

و شیخ علی بهادر باز خوردند و شرایط قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون از کوتل ایکن گذشته تا موضع قراتاش در عقب دشمنان رفت و حضرت خواجه اغلان دل از حکومت مغولستان برگرفت و روی بصحرا و بیابان نهاده ایل و الوس او را غارت کردند و چهارپای بیشمار بدست آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فلک رفعت از آنجا مراجعت فرمود و غنایم نامحصور که جمع آمده بود بموجب فرمان بر طبقات حشم و خدم مقسوم گشت و رایت نصرت شعار در حرکت آمده موضع یلدوز را نمونه روضه رضوان ساخت و در آن مکان برحسب میعاد امرا تومان و قشون که به اطراف و جوانب قری و قصبات رفته بودند و اقوام مغول را تاخته و مال و غنیمت را گرفته باز گشتند و رایت جمعیت برافراشتند حضرت صاحبقران از یلدوز ایلچی پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاده پیغام داد که براه قهلقه در حرکت آید و در قلع و استیصال طوایف شمرده که در آنجا و اقطار باشند سعی بلیغ نماید و شاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شد و در اثنای راه کوپک که از عظمای امرای جته بود پیش آمد و بعد از محاربه قوی آثار عجز و انکسار بر صفحات روزگار خود دیده دستش از حرکت و پایش از رفتار باز ماند عاقبت بتیغ انتقام شاهزاده جوان بخت سالم و غانم بازگشت و کاشغر را از فر وجود خویش تزئین داده از آنجا باندکان خرامیده در مستقر عز و جلال خود نزول اجلال فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از مهم جته فراغت یافت با افواج لشکر از کجک یلدوز بجانب الغ یلدوز تافت و در آنموضع چند روزی بلهو و سرور گذرانید و شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران را علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم بعطایای ارجمند و انعامات دلپسند بنواخت و در آنجا از خامس عشر شعبان سنه احد و تسعین و سبعمائه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان آن بلده بی مانند از وصول رکاب فلک فرسای رفیع تر از سپهر گشت و چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمان شاه بذروه شرف متعلی شده نور باصره خلافت سلطان بخت بیگم بموجب شریعت مطهره جلیس و همنشین او گشت و بسبب مصاهرت صاحبقران بیهمال غنچه آمال او در روضه اقبال بشکفت و در آن زمستان حسب فرموده دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میران شاه شد و خدیجه معلی خانزاده بمراسم طوی قیام نمود و درین اثنا قدلق خواتون حرم محترم پدر حضرت صاحبقران ازین سراچه فانی بسرای جاودانی انتقال نمود و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهریار کامکار از موضع اقار طرح قرلتیای انداخت

ذکر قرلتیای فرمودن حضرت صاحبقران و فرستادن امرا و نوئینان بطرف جته و قمر الدین

حضرت خسرو باستحقاق در بهار سنه اثنین و تسعین و سبعمائه از موضع اقار تواچیان را باطراف و جوانب فرستاد معلم با آنکه گردنکشان آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آورند و چون امرا تومان و قشون و سرداران عرصه ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند و بمعسکر همایون پیوستند و کماشگان بارگاه حشمت و جلال ترتیب اسباب قرلتیای اقبال نمودند و چندان گاو و اسب و گوسفند کشتند که از لحوم آن پشته و هامون سمت تساوی پذیرفت و خون بجیحون رسید و آب بکرنگ لعل بدخشان گرفت و درین اثنا فرمان قضا جریان برشان نباذ یعنی سپاه نفاذ یافت تواچیان رفیع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه و امیر جاکو و امیر شمس الدین عباس مامور شدند که سپاه را بعرض گاه رسانند مقارن اینحال جشنی دیگر ترتیب یافته خواهرزاده حضرت صاحبقران سونج قتلق آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ کشیدند و چون ازین قضایا فراغت روی نمود برحسب فرمان امیرزاده میران شاه گورکان بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقران متوجه دار الملک سمرقند شده روزی چند موضع ملغر نعاج که در ظاهر سمرقند است مرکز اعلام ظفرانجام گشت امرا سرحد و نوئینان رفیع قدر امیر سلیمان شاه خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش و امرا قشون صدیق بایان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و حسین جان بی اروامثال ایشان را با بیست هزار سوار جرار بطرف جته روان داشت و چون امرا مذکور با لشکر منصور در حرکت آمدند و برابسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ صدر ترکان با پنجهزار سوار فرستاده بود بایشان پیوستند و سپاه ظفر نشان بکوک توبه نزول کردند و از احوال دشمنان استفسار نمودند و از پی ایشان روان گشتند و در راه هر که را یافتند یا باسیری بردند یا کشتند و بعد از طی منازل و مسالک از ایغ گذشته بقراقال که یورت انکاتوره بود فرود آمدند و در آنموضع بسمع امرا رسید که الجای بوقا قوچین از بندگان پادشاه روی زمین که پیش ازین با چهارصد سوار بخبر گیری در دشت و صحرا میگشت در شکارگاه دوچار قمر الدین خورده جنگی هولناک میان ایشان دست داد لاجرم امرا کپاریش فته حسین جان بی ارا فرستادند تا خبری بتحقیق باور رد و این جماعت شبگیر کرده بمصاف قمر الدین و بجای بوقا قوچین رسیدند و در آنموضع کشته سپاه دیدند و در آن دشت یکی از مردم خود را یافتند زخمدار که چهل روز بعلف گذرانیده بود و رمقی از حیات باقی داشت او را متعهد نموده پیش امرا آوردند و خدمتش تقریر کرد که در این سرزمین با قمر الدین جنگ کردیم و خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او بر سپاه ما غالب آمده بطرف صحرای

حسین روان شد امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال از عقب او شتافتند و اغرق در راه گذاشته ایلغار فرمودند و روز و شب رانده در کنار آب اردش رسیدند و پیش از وصول ایشان قمرالدین گذشته بود و در آنجا تحقیق پیوست که قمرالدین بطرف قندز که سمور و قاقم از آن حدود می آورند رفته است و جان بر دون برده است امرا چون یکی از ملازمان خود شخصی را بآنطرف آب فرستادند تا داغ تمغای ایشان بر درختان صنوبر عالی بگذاشتند و چون مدت آن بشش ماه رسید قوت لشکریان و قوت چهارپایان بجایی امید امرا از آنجا معاودت نمودند و بعد از قطع صحرا و بیابان در سمرقند بعز تقبیل آستان حضرت صاحبقران ملک مکان فایز گردیدند

گفتار در عزیمت فرمان فرمای باستحقاق از دارالسلطنه سمرقند و رفتن بدشت قپچاق و در شهور سنه اثنین و تسعین و سبعمایة حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان فرموده تواچیان را بطلب لشکر ممالک محروسه یقین فرمود و فرمان داد که از ایشان مجلکاه نستانند که بجانب هیچ آفریده نگاه نکنند و پاسوق قیم و جدید رزق بکسی الا ارباب یساق را بسر بورسش دشت قپچاق تکلیف ننمایند و باید که یک عدد کمان با سی چوبه تیر با کیش و قربان همراه داشته باشد و میان هر دو نفر یک اسب کوتل و هر ده آدم یک خیمه و دو پیل و یک کلنگ و یک داس و یک اره و یک تبر و یک تیشه و صد شوزن و یک دوشن و نیم من سنگ انبار ریسمان و یک یک بک مصحوب کرده اند و باید که در وقت عرض نمایند و حضرت صاحبقران فرمان داد که اسبان ارزمه آورده بلشکریان دهند و در خزینه گشاده طبقات خشم و خدم را بدینار و درهم بی نیاز ساخت و از سمرقند بیرون آمده روی براه آورد و بر آب چنداول بسته زمستان در تاشکنت قشلاق فرمود و در این اثنا مزاج همایون از صوب صحت انحراف جسته و مرض اشتداد یافته چهل روز امتداد پذیرفت و ارکان متحیر و پریشان خاطر گشتند و دست بدعا برآوردند عافیت سقم بصحت مبدل گشته کافه خلایق اظهار فرح نمودند و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و بر سلامتی ذات بی همال حضرت آفاق شکرها گفتند و مقارن این حال امیرزاده کورکان با لشکرهای خراسان بردوی همایون پیوسته شرف دست بوس دریافت و رای حضرت صاحبقرانی بر توقف و التفات بر احوال ملازمان انداخت و امرا و نوئینان را بعطایای ارجمند و صلات کرامند مستظهر و بلند پایه ساخت و عامه سپاه را یکان یکان خشنود کرده بنواخت و تیمور ملک خان و کوپچه اغلان و ایدکوی اوزبک را بسیم قراولی در قول خود داشت و سایر عجپچان با ارکان دولت و امرا باحشمت فرموده و در دوازدهم صفر سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه که آفتاب جهانتاب در برج حشم در جه دلو بود و در ضمان تایید ملک ذوالجلال بجانب دشت قپچاق رایت اقبال برافراخت و امیر العلم و امیر ملک را ملازم امیرزاده سپهر محمد جهانگیر و امیرزاده شاه رخ ساخته جهت ضبط مملکت ایشان باز گردانید و مجموع خویش و بعضی از آغایان را حضرت انصاف ادکم جلبان ملک آغا را که در مرافقت خویش شکایت وچون قرایمان محل نزول حشم و ظفرنشان گشت ابواب آسمان گشاده برف و باران متعاقب شد و در آنجا الچیان توقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیلهٔ امرا بشرف دست بوس حضرت نام دار حاصل کرده یک تقوز اسب با هوار و یک دست شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع و نیاز در باب سلطنت مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که توقتمش خان عرض میکند که حضرت صاحبقران را بمثابه مخدوم و پدر مهربان دانسته و حقوق ایادی و نعم آنحضرت در باره من بیکران و از افعال ناشایست و اعمال نابایست که سابقا بواسطهٔ اغوای اهل شرارت و مفسدت بر آن اقدام نموده پشیمانم و در پیشگاه حضرت ایم و سر گردان اگر این نسبت رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ من کشد بعد ازین قدم از دایرهٔ متابعت و مطاوعت بیرون ننهم و دست در فتراک دولت بیرازده سر از خط بندگی و فرمان بر نپیچم و حضرت پادشاه دوست پرور معدلت گستر فرمود که بر عالمیان روشن است که در بدایت حال و بچه کیفیت و سان کرنجیته باستمان دولت آشیانی آمده و ما بر انتظام احوال و اقبال نموده لشکر و مال بهیچ وریغ ندانستیم و بعداوت ارسلان کرسته در قلب ستان متوجه او شدیم و پساری زاسب و شتر تلف شده در آن یورش و مع ذلک در باب تقویت امر و تثبیت کار او خود را معاف و معذور ندانستیم و بر عداوت ارسلان کرسته بدین مرتبه در کفایت مهم او همی نمودیم که هر الوس جوجی خان با رادهٔ ملک منان بر تخت سلطنت قرار گرفت و انجار و اطراف دشت قپچاق را حوزه تصرف و تسخیر او در آمد و میان ما و او طریق پدر و فرزندی مسلوک گشت و آخر الامر بخذلان موفور و لشکر نامحصور مغرور شده بمجاز پندار بدماغ خود راه داد و حقوق احسان و نیکو بر طاق نسیان گذاشت و در زمانی که در تسخیر ولایت فارس و عراق مشغول بودیم باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاده تا حوالی مملکت ما خراب و ویران ساخته ما نیز را بمقابله حمل بر افساد مفسدان بد آموز کرده پروا التفات بروی ننداختیم و آن حرکت ناپسندیده کان لم یکن انگاشتیم تا ازان سهو موضع و جسارت بسمو قدر پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار در آید و او خود از شراب غرور چنان مست و پنجوشده بود که نیک از بد و خیر از شر باز نمیدانست تا بفس خویش متوجه اینجانب شد و جمعی از منهوران کافر کیش را بر سم منقلای از پیش فرستاد تا بولایت ما در آمده بارها کیر خرابی آغاز کردند و چون این صورت معروض رای عالم آرای گشت بی لبث و درنگ با هفت جنگ از ولایت دور دست نهضت نموده قدم پیش ننهادیم و سپاهی سپاه تا دیده بگریخت و کرد و بار بر فرق خویش

واکنون که برحسب پرلیغ خان لشکرجهان جمع آورده بعزم اشقام روی بیار او نهادیم واو برین حال اطلاع یافته تاب مقاومت بالشکر اسلام در خویشتن نمی بیند لاجرم دست دردامن عجز و بیچارگی زده میخواهد که سیلاب قهر الهی و پیمانه زهر پادشاهی را بافسانه و فسون از ساحت ملک خود دور دارد و چون بر قول و فعل او اعتباری نمانده ما ازین اندیشه متقاعد نخواهیم شد و بعنایت ملک سبحانی آنچه مکنون ضمیر انور است از قوه بفعل خواهد آمد و با این همه اگر در قول خویش صادقست و با ما یکجهت شده باید که علی بیک را بفرستد تا بعد از استشاره و استخاره بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روزی بگذشت ایلچیان را طوی داد و خلعتهای قیمتی پوشید و با شاهزادگان و امرا مشورت فرمود و ایشان باتفاق موقوف گردانیدند و فی امین وقت واسعد ساعت بر بارهٔ جهان نورد سوار شده امرا و لشکریان وی را بدرقه آورده باز گشتند و چهار روز دیگر از آبی چهار پای سپار تلف شد و چون بموضع صادق اوزن رسیدند باسان سیراب ساخته شکر نعمت و ثواب منت تقدیم رسانیدند و بنا بر کثرت وحل چند روزی در آن مقام توقف افتاد و چون دو سه روز بگذشت ایلچیان را طوی داده خلعتهای قیمتی دادند و چون سیل سبکتر شده و گذار پیدا کرده بشنا از آب بگذشتند و درین اثنا دو کرانش پدید آمد و او زبک کرشجیه پیش توغتمش خان بن قتلغ تیمور بموجب فرموده جوچی ایشان را تعاقب نموده امینا قتلغ و لشکر ظفر نشان همچنان مسافت می پیمودند تا بکجک طاق رسیدند و از انجا دو شب دو روز میان بالغ طاق آمدند و حضرت صاحبقران فلک شکوه ببالای آن کوه که نیجاه گز ارتفاع داشت برآمد و نظر بر آن سپاهان که طول و عرض آنرا خدای جهان داند و بس سپهندو آن صحرا میست مشتمل بر چشمهای خوشگوار و آبهای فراوان و اشجار بی پایان و آنحضرت یک روز در آنجا توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آورند و در آن مکان نشانه بلند بر مثال مناری برافراشتند و سنگ تراشان ماهر تاریخ وصول حضرت صاحبقران بلند محل بر آن بنگاشتند تا بر صفحات روزگار از مآثر آن شهریار رفیع مقدار یادگاری ما بشد **نظم** شنیدم که چشمه فرخ سرشت — بسر چشمه شد مرتبکی نوشت — برین چشمه چون مابسی دم زدند — برفتند تا چشم بر هم زدند — و پادشاه کامران از آنجا روان شد و شکارکنان از آنجا بکنار آب پلان چوق رسیده نزول فرمود و از آب گذشته بشت بشانور رانده بموضع قرغوی فرود آمد و چون از ابتدای یورش تخته مدتی بگذشت و پنج شش ماهه راه آن دشت از عمارت و زراعت و وربود عسرت و قحط دار دوی همایون پدید آمد چنانچه بجای یک گوسفند بصد دینار ترقی کرد و قیمت یک من غله سنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرع است بصد و پنجاه دینار رکبکی یافت سنیشد و اکثر لشکریان و آن سپاهان بی پایان تخم مرغ و اصناف جانوران که شایسته خوردن مردمی گذرانیدند و حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه را که اندک زادی مانده باشد بما کولی قناعت کرده هر شخصی از آن قوم روزی یک کاسه میاق بسر کنند و بچکس نان و کماج و بنیراوتماج پنیر دوده یکجای معده باوجود حرارت هوا از اشتیاق خوردنی بجوش آمد خلایق را اطعمهٔ سباق فراموش شد و امرا تجویز کردند از یک من بار سنگ انبار شصت کاسه میاق آماده شد و کردن کشان آفاق که از غایت تعب بجان کوشت مرغ و قاز مایل نمیشدند سر بکاسه میاق فرو می آوردند و درین اثنا صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده و از برانغار جوانغار لشکر نصرت شعار در حرکت آمده اطراف دشت پهناور فرو گرفتند و چندان شکار در آنجا مجتمع گشتند که با وجود قلت طعام سپاه اسلام صید فربه برداشته لاغر امیگذاشتند و از جمله آهو در آن صحرا یافتند که هر یک از ایشان بجثه اگاو میش بزرگتر بودند و آن را مغول قندای گویند اول دشت بکبر و چند گاه سپاه ظفر پناه از گوشت آن معاش مینمودند راقم حروف در تاریخی که یکی از ملازمان امیرزاده میران شاه نوشته است دیده که در آن صحرا شبها موشان از سوراخ بیرون آمده مانند بلبلان میسرایند و العهدة علی الراوی بالجمله چون ضیای آفتاب اشراق حضرت صاحبقران سعادت یار از مرغزار باز پرداخت پرتو التفات بر عرض سپاه انداخت و طبقات لشکر مانند بحار اخضر در جوش و خروش آمده آراسته و مکمل فوج فوج متوجه عرضه گاه گشتند و حضرت صاحبقران در آن عرصه فسیح قشون را بنظر احتیاط درمی آورد و سردار هر فوجی را نورده اسپی با هوا سزاوار میکشید و در مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامیده امیرزاده محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منغلای لشکر فیروزی اثر او باشد ملتمس او بانجاح واسعاف مقرون گشت و در روز هفتم جمادی الآخر روان شد و شاهزاده و امرا دو روز راه رانده پرینجشش موضع آتش دیدند ایوار و شبگیر کرده تفحص کنان در رفتار آمدند و چون از سه آب عبور نمودند جمعی ایلغاری پیش فرستادند فرستادگان بسمع شاهزاده عالمیان رسانیدند که در هفتاد محل آتش دیدیم و هر چند صحرا و بیابان همودیم هیچکس را ندیدیم این صورت معروض حضرت صاحبقرانی گردانیدند آنحضرت را چون بر ین حال اطلاع افتاد با لشکر ظفر فال بر سپیل استعجال روان شد و از آب گذشته بمنغلای پوست و حضرت صاحبقران شیخ داود و تمکان را با جمعی دیگر از بهادران بزمان گیری فرستاد شیخ داود بسرعت هر چه تمام تر دو شبانروز رانده و در سحرگاه دوم چند الاجوق دید و شیخ داود با دلاوران بی پرسش بتاختند و در وقت صبحدم سواری از آن لاجوقها کناری روان شد و چون از بهادران

در گذشت او را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و حضرت صاحبقران از آن شخص احوال توغتمش خان استفسار نموده معروض داشت که مدت یکماه شد که ما از ییلاق الوس برون آمده ایم و درین موضع قرار گرفته ایم و از احوال خان زیاده خبری نداریم اما درین دو سه روزه سواریکه پوشش آمده و در ریشه که نزدیکست ساکن شده اند و الحضرت فرمان داد که چند خواجه باسی نفر بود و مردم الاجوق را کوچانیده بارد و برساند و چند خواجه بموجب فرموده عمل نموده ایشانرا بیاورد و همچنین بر حسب اشارت روی توجه و جلادت بدان بیشه نهاد و چون بسر ایشان رسیدند آن جماعت قدم پیش ننهاده بجاریه مشغول شدند و بعضی از آن دو نفر کشته و برخی را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی رسانیدند و بعد از تفتیش احوال توغتمش خان طبل رحیل کوفته کوچ کردند و مسافت بسیار پیمودند و از آنجا کوچ بکوچ گذشته و رپست و چهارم جمادی الآخر کنار آب تنق مضرب خیام نصرت انجام گشت و همان نخطه دوال اشقال بر طبل ارتحال فرو کوفته در حین آمدند و بمقصد رسیده سوار و پیاده خود را براب زدند و به دور و از آب عبور نمودند و از آنجا رایت توجه افراخته بعد از نشر و زبکنار آب سمور رسیدند فرود آمدند و مقارن این حال امیرزاده سلطان محمد بهادر شخصی را از مخالفان گرفته بساحت سرادق جلال رسانید و بعد از پرسش جواب داد که گروهی سپار در اینجا بودند و چون آوازه توجه لشکر منصور شنیدند کوچ کرده رفتند و چون تحقیق پیوست که یاغی نزدیکست فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که یکپیک از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکریان دشمن سوز مطلقا در شب آتش نفیروزند و بعد از آن افواج حشم و چشم مسلح و مکمل متعاقب یکدیگر روانه شدند و چون موضع اینک مخیم دولت پادشاه ترک و تاجیک گشت حضرت صاحبقران در یادل صباح روز شنبه غره رجب بحرکت مایل شده بر مرکب مامون نور و سوار گشت و در سر پل تامل نموده فرمان داد که مقدمای مشترا از پل بگذرند و چندان ایستاد که سپاه قول رسید و لشکر دست چپ و راست خود را براب زده بشنا عبور نمودند آنگاه پادشاه اسلام از پل گذشته روان شدند درین اثنا قراولان سه کس از مخالفان گرفته پاورد ند و حضرت صاحبقران از کاهی احوال پرسیده ایشان بعرض رسانیدند که توغتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و نوکر ایدکو از اردوی شهریار جهان آمده باو گفتند که امیر تیمور کورکان با سپاهی فزون از قطرات باران میرسد توغتمش خان بر فور تواچیان باطراف ممالک جوجی خان فرستاده سپاه بلانغار و جوانغار جمع آورد و بگشند که اکنون در فرق کول نشسته است و انتظار دیگران میبرد و چون بر رای عالم آرای حضرت صاحبقران احوال دشمنان انکشاف یافت بآنجا که رسیده بود توقف فرمود تا افواج بهادران صف شکن و مبارزان مرد افکن بموکب همایون پیوستند و دران منزل فرمان همایون صادر شد که تورتاوچیان آماده و مهیا دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنده از دقایق حزم و احتیاط غافل نشوند روز دیگر از آن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شدند در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امرا تومان و قوشون را احضار فرموده بمله تجدید درهم و دینار بخشید و قامت ایشان بخلعتهای گوناگون آراسته انواع نفایس علاوه آن عطا یا کرد انید و در اثنای راه کل و لای تیره و سیاه پیش آمد و بزحمت بسیار از آنجا بگذشتند و چنان استراحت برافراشته هر کس در رواق خود قرار گرفت و بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند که از مخالفان سه قوشون خود را بما نموده اند و بایغام داده اند که روی بنوه از دشمنان ظاهر شده اند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آیین سوار شده پیشتر رفت و فرمان داد تا مجموع لشکر صفدر آراسته از عقب روان شدند و مقارن این حال شخصی را گرفته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و بعد از استفسار چنین تقریر کرد که توغتمش خان میخواهد که شمار اکشیده بپشت بر دبزیر اکه چنین شنیده که خوردنی درین اردو بغایت نایاب و غریاست و شحنه قهر تقبل او امر فرموده آن چاره صادق القول کشته شد و سوتجک بهادر و ارغون شاه مامور شدند که بدانجانب توجه نمایند و خبری که باشد بسمع اشرف عالی رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و چند فرسخ دران بیابان رفته از مخالفان اثری نیافتند و بنخچیر باز گشتند و صدق شخص متقول بوضوح پیوست و بعد از مراجعت سوتجک بهادر و ارغون شاه بشهریار جم جاه مثال دادکه مبشر بهادر بزبان کبری رود و چون چند مرحله قطع کرده بجنگلی رسید و پیشتر رفته باز آمده شنیدند و کس فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع شده با یاران خود بسر آنجماعت رانده و یاغی از حادثه آگاه شده خرجنک چاره دیگر ندید و بضرورت آن قوم خون گرفته پای جلادت پیش نهاده و در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بزخم تیر و نیزه دمار از روزگار اهل ادبار برآوردند و چهل کس از ایشان اوستیکر کردند و کرقاران را بدرگاه شهریار عالم پناه رسانیدند و مبشر بهادر منظور نظر عاطفت و احسان پیکران گشت و یاران او نیز بتفاوت بپادشاهانه اختصاص یافتند پادشاه بحر و بر از زبان چهل نفر احوال توغتمش خان استفسار نمود ایشان بعرض رسانیدند که خان حکم کرده که لشکر در فرق کوه جمع آیند و ما چارکان بآنجا رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم ما نشد که سبب نیامدن او بوعده گاه چه بود لاجرم در جنگل و بیابان سرگردان میگشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا گردیدیم و بعد از عرض این حکایات بموجب فرمان آن ایران را قبل رسانیدند و درین اثنا سپر شقاق را مجروح و خسته بپایه سریر اعلی آوردند و

زانو زده معروض داشت که از جانب سرای عدی که خان با بندگان جار رساینده بود رفتیم و او را در آن موضع نیافتیم و بر دیگر حالات اطلاع نداریم و حضرت صاحبقرانی ندیله ترخان و جلال پسر امیر حمید و مولای صاین تیمور با طایفهٔ از دلاوران بقراولی فرستاده فرمود که چون سیاهی سپاه مخالف به پندار غلبه باشند از راه فریب خود را بدیشان نمایند و روی بگریز نهند تا ایشان فریفته شده پیش آیند و هرچه روی نماید بی توقف معروض دارید و بهادران برحسب فرمان اجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند و از لای آب لاتیناای گذشته چشم ایشان بر سواران قراولان توغتمش خان افتاده از ایشان پانزده کس جدا گشته بدانجانب توجه نمودند و صاین تیمور از این طرف پیش رفت و با یکدیگر حکایت گفتند و صاین تیمور مراجعت کرده مولای نجدت حضرت صاحبقران روانه گردانید تا کیفیت واقعه را معروض دارد و ادهمان شمال و صبا شده خود را بموکب همایون رسانید و آنچه دیده بود بسمع صدرنشینان بارگاه اعلی رسانید

ذکر قراولان شاه منصور و بقتل رسیدن ایدکو تیمور

چون مولای باردوی همایون آمده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار امیر ایدکو تیمور را با چند هزار سوار جرار نیزه گذار فرمان داد که بطرف مخالفان رود و تحقیق کثرت و قلت ایشان نماید و محل و منزل آن قوم معلوم کرده خبری درست بیاورد و امیر شیردل با طایفهٔ از دلیران صف شکن روان شدند و از گل و حل کثیف گذشته بجلال حمید و ندیله ترخان و سایر قراولان پیوست و چون باتفاق پیشتر رفته اندک مسافتی پیمودند جمعی از سپاه توغتمش خان بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظر میکنند امیر ایدکو تیمور فوجی از دلاوران شیرشکار و مردان کارزار را بجانب ایشان فرستاده و مخالفان چون از توجه سپاه آگاه گشتند از پشته بزیر آمدند و فرستادگان بر پشته بجای آنجماعت بالا رفتند و از آن طرف پشته سی قوشون مردم آراسته دیدند که صف کشیده و در کمین فرصت نشسته و حرب و پیکار را آماده اند چون قراولان بعدد دشمنان اطلاع یافتند همانجا توقف نموده کس نزد امیر ایدکو فرستادند و صورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده ببالای پشته برآمد و کثرت دشمنان ملاحظه نموده مصلحت در مراجعت دید و نخست مردم خود را بازگردانید که به آهستگی از وحل و آب بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن تل ایستاد و چون مردم توغتمش خان دانستند که مدد قراولان حضرت صاحبقران دور است و در راه آب و گل بسیار متوجه جانب ایدکو تیمور شده و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه جهان گیر بسلامت از آب بگذشتند و بعد از آن عنان معاودت انعطاف داد و از عقب یک تیر بروی خورد و دیگری براسب وی رسید و اسب بقوت شده از پای درآمد ملازمان اسب دیگر کشیده چون قدم در رکاب آورد آن اسب نیز زخم تیری بیفتاد و او پیاده روی باعدا نهاده تیر می انداخت تا شهادت یافت لامرد لقضائه و لا معقب لحکمه و در آن معرکه نیز ملک پسر بادگار برلاس و رمضان خواجه ارلات شرط موافقت امیر ایدکو تیمور بجای آوردند و مقارن این حال صاحبقران سپاه با مردم اندک بکنار آب رسیده فرمان داد تا دلاوران از آب بگذشتند و بزخم پیکان جان ستان اعدا دولت قاهره را براندند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و در ان محل هولناک امیر جلال الدین پسر امیر حمید آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانید و از مخالفان سه نفر را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند و حضرت صاحبقران از موضع خود مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و طایفه که در آن معرکه مردانگیها نمودند بعطایای بی پایان نوازش بیکران مخصوص شدند و اقربا و بازماندگان امیر ایدکو تیمور نوازش فرموده مواجب او را با امیر غیاث الدین شاه ملک ارزانی داشت و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیر ایدکو تیمور کشته شد و هم لشکر نصرت شعار استیلا یافت و شدت رعایت هوا هر کس را اندیشهای گوناگون گذرانیدند بالجمله چون نزدیک شش ماه بود که حضرت صاحبقران رضمان تایید حضرت ذوالجلال بجانب شمال میرفت لشکریان بجائی رسیدند که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق اثر صبح ظاهر میشد و چون یکی از شروط صلوة وقت است در آن اوقات که خسرو انجم چند وقتی خیمه در بروج شمالی میزد نماز خفتن بر بندهٔ مکلف برحسب شریعت غرا و ملت بیضا فرض نمیشد و بنا بر آنکه توغتمش خان در بسیج یورتی توقف چندان نمیکرد که جنود ظفر ورود بدو رسند و قریب بآن شد که آن گروه انبوه بستوه آیند حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرا در آن باب مشورت فرموده گفت که امیرزاده عمر شیخ با بیست هزار سوار نامدار و چند سردار نامی مثل سونجک و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم تعجیل تمام بروند تا او ناچار توقف نماید و شاهزاده و امرا برحسب فرمان روان شدند و روز دیگر خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیدند و چون نامهای همایون از این قضیه آگاهی یافت پرتو التفات بر یاسامیشی سپاه انداخت

گفتار در بقیه طبقات لشکر و محاربه حضرت صاحبقران و توغتمش با یکدیگر

در آن اوان که مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت و برف و سرمای عظیم پیدا آمده و بعد از شش روز هوا صافی شده آنحضرت روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه در موضع قندزچه بآراستن سپاه ظفر پناه اشتغال

نمود

نمود و هفت قول مرتب ساخت قول اول را بنام سلطان محمود و یاسائیشی آن سلیمان شاه رجوع نمود و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت بشاه زاده محمد سلطان سپرد و بهادران شیرشکار را استحکام داده قول سوم بوجود امیرزاده میران شاه کورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطان شاه بضبط و ربط آن مقرر شد و موضع این قول دست راست میمنه گشت و قول چهارم در دست چپ با میر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم بالتفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ باز گذاشت پوشیده نماند که در تاریخ برسبیل اجمال بهفت قول مش کرده اند بالجمله حضرت صاحبقران ظفر قرین هشت قوشون از دلاوران جلادت آئین اختیار فرمود و حکم کرد که در عقب قول بزرگ توقف نمایند تا اگر بهنگام نبرد فوجی را مدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد این معنی باشند و از انجانب سپاهی دشمن بدید آمد و توغتمش خان قول برانغار سپاه خود شاه زادگان مثل شاهرخ اغلان و المتمش اغلان و سپک پولاد و علی اغلان و امرا الوس جوجی خان مانند علی و سلیمان صوفی و لورو زوقیصر و عیسی سپک برادر بزرگ ایدکو و حسن سپک و دیگر بهادران دشت قپچاق آرایش داده در مقابل خدیو آفاق صف کشیده از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره و از غبار سم سمندان هوا تیره گشت و در وقتی چنین صاحبقران کشور کشای فرمان داد تا لشکر از چهار پایان فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کردند و در اکثر و ثاقها آتش افروختند و توغتمش خان از کمال تمکن و وقار سپاه نصرت شعار فرصت التفات ایشان تعجب نمود و حسابها بر گرفته با خود گفت که اینها چه نوع مردمانند که در روزی بدین هولناکی بر پای خیمه زدن و پختن و خوردن ارند و با خوف و خشیتی تمام متبوعه صفوف مشغول گشت و سپاه اعدا چند قوشون از لشکر نصرت مال زیاده بودند و حضرت صاحبقران پیش از شروع در قتال و جدال فرود آمد و از سر صدق و نیاز دو رکعت نماز بگذارد و چنین اخلاص بر زمین نهاده از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسالت نموده سوار شد مقارن این حال امیر برکه و مشایخ عظام خواجه نظام الدین یوسف و شیخ اسمعیل کز نسب ایشان بقدوه ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتهی میشود دستها بدعا برآورده و سرها برهنه کرده از حضرت باری تعالی ارتفاع اعلام اسلام و شوکت حضرت صاحبقران را استخلاص دولت توغتمش خان طلب داشتند و جناب سیادت مآب روی بسخنوری و کامیابی آورده بزبان حجت بیان گذرانیدند که توجه حیث شئت فالک منصور و لاوران هر دو لشکر و صفدران هر دو کشور پای رمیدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آورده و آتش نبرد و پیکار بنوعی برافروخت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان معرکه سوخت پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام از نیام برآورده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که در برابر او بودند در هم شکست و صف اعدا از هم فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند و چند قوشون از اهل شقاوت و عناد که زیاده آمده بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین در آیند و دستبردی نمایند روان شدند و چون امیر جهان شاه تهور ایشان مشاهده نمود با سپاه خویش چنبره سر راه بر ایشان گرفت و همه را زخم تیر و شمشیر باز گردانید و امیرزاده میران شاه کورکان خشم جهان نورد برانگیخته ده باز روز کار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند برآورد و از جوانغار دشت قپچاق کشته گشتند و بعضی را انهزام پیش گرفتند و امیر عباس مانو جی اندک خود را برسه قوشون زده در اثنای کر و فر اسب از کشت بار دیگر پای در رکاب آورده برگشت و بر قرا اول دشمن تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ علی بهادر در شیشه خانه جمعیت بداندیشان سنگ تفرقه انداخت و شاه زاده عالمیان امیرزاده عمر شیخ بهادر در رایت جلادت برافراخته و بر برانغار تاخته هر که را در برابر خود یافت در بدن او جوشن کهن ساخت و پری سپک و خداداد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند الفصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب آمدند و مخالفان از هم فرو ریختند و بعضی کشته شده برخی گریختند توغتمش خان چون مقاومت با حضرت صاحبقران را خیر ممکنت خود ندید روی از آنجا گردانیده متوجه جانب امیرزاده عمر شیخ شد و شاه زاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار بفشرد و توغتمش خان چون دید که مرد معرکه او نیز متینت عنان عزیمت بجانب شیخ تیمور و هزاره های سلدوز تافت ایشان هر چند شیوه آغاز کردند فایده نداد و توغتمش خان با امرا و سرداران الوس جوجی خان حملهای پی در پی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه جهان کشای صف آرای شدند و امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توغتمش خان آمده جنگ آغاز نهادند و حضرت صاحبقران در عقب لشکر یکجائی میرفت که سپک تواجی رسیده معروض داشت که توغتمش خان در عقب لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او منعطف گردانیدند چون توغتمش خان چتر فلک فرسای پادشاه هفت کشور مشاهده نمود پای ثبات از جای رفت و دست جلادتش از حرکت باز مانده راه فرار پیش گرفت و تمامت الوس جوجی خان شکسته رکاب و گسسته عنان متفرق و پریشان شدند و از خان و مان جدا افتادند و حضرت صاحبقران گردون غلام در آن منزل فرود آمده مجموع شاه زادگان و امرا و نویسنان شرف تقبیل مساط جلالت مناط دریافتند و زبان استبشار بتهنیت آن فتح نامدار که سرمایه فتوحات روز گار بود کشادند و نثار ها کردند و آنحضرت ایشانرا در آغوش گرفت و همه را

بعنایت پادشاه نبواخت و از بهر ده نفر هفت نفر اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاد و دلاوران بهرام انتقام تیغ قهر از نیام برکشیده از پی دشمنان شتافتند و مانند برق جهنده در حرکت آمدند و آن خون گرگان بخت برگشته را از پیش شمشیر قاتل و از پس رودآب قابس توان کرد که از میان این دو سیلاب چند کس سخت مساحل نجات کشیده باشند و مال و منال و اسباب چندان بدست لشکر نصرت ظفر افتاد که زبان ناطقه از تعداد آن کند و لال بود و از شاه زادگان جوجی ثراد کوبنجه اغلان و تیمور قتلق اغلان و از امرا الوکپس ایدکو که پیش ازین پنجسال از توقتمش خان روی گردان شده ملازمت عتبه علیه حضرت صاحبقرانی مینمود تبعلجه کرامانیه و جاهای قیمتی سراوار شده نوازش تمام یافتند و ایشان در پای سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند که اگر رای عالم آرای صاحبقران اقتضا فرماید ما بندگان ایل الوکپس خود را که از گردش دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع کرده پیاده ریم عاطفت پادشاهانه ملتمس آن در و پادشاه زاده اجابت مقرون داشت و فرمان داد که از برای هریک منشوری علیحده در قلم آورند مضمون آنکه هیچکس مزاحم و متعرض ایشان نشود و باج سرا زانجماعت نگیرد و کوبنجه اغلان و تیمور قتلق و ایدکو خرم و کامیاب و شاد و پوی آمدند و تیمور قتلق اغلان و ایدکو اوزبک که بطلب الوکپس خود رفته بودند هر دو قوم خود را یافته گروه گروه بنوبت پیش ایشان جمع شدند آن یک را بهوای خانی مشت قپچاق و مملکت جوجی خان در باطن راسخ شد و این ادعیه امارت پیمانی از باطن سر زده حقوق ایادی و نعم صاحبقران فراموش کردند تیمور قتلق روی به بیابان نهاده و ایدکو با اقوام خویش بطرفی رفت و کوبنجه اغلان چون بمجلس خاص بمزید قرب و شرف محرمیت اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان خود در صحرا و دشت باز خورده بدرگاه عالم پناه مراجعت فرموده ملحوظ نظر عنایت پادشاهانه گشت و جمع امرا و نویینان که بموجب فرمان تباخت ولایت یاغی رفته بودند با غنایم موفور و اموال نامحصور و ذخران ماه پیکر و پسران خورشید منظر و اسبان با هوار و اشتران باربردار بدردی همایون معاودت کردند و چندان غلمان و حوران پری رخسار در معسکر همایون جمع شد که از برای حضرت صاحبقران پنجهزار نفر برگزیدند و در آن منزل جنت نشان که نسیمش از باد بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمه حیوان خبر میداد طبیعت صافی پادشاه پسر چشت میل طرب و عشرت فرموده مدت بیست و شش روز در آن مکان دل افروز که تختگاه جوجی خان و اولاد نام دار او بود داد عیش و کامرانی داد

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران مدار السلطنه سمرقند از دشت قپچاق

چون این فتح نام دار حضرت صاحبقران کامکار را میسر شد و در مشت و جزایر کسی از قهر عساکر گردون مآثر نماند حضرت صاحبقران سعادت قرین روی توجه بجانب سمرقند نهاد و از غنایم اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد و جنود ظفر ورود مستظر و شادمان قطع منازل مینمودند و کثرت خلایق در راه و بمرتبه بود که هر کس و شاق خود کم کرده بود و چون بکنار آب پیق رسیدند نزول کردند کوبنجه اغلان خبر یافت که تیمور بر سریر خانی نشاینده انداز اهوای مسکن مالوف و ملازمت تیمور قتلق دامن کبریا شده از جاده صواب مستقیم منحرف شده راه پوفائی سپردن گرفت و بر حضرت حضرت صاحبقران بجانب وطن مالوف خود شتافت و چون از آب پیق عبور نموده فرسنگی چند پیمودند حضرت صاحبقران عداوت آئین امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر در حرکت آمد و بیابانهای پرخطر می پیمود تا در ذی القعده سنه ثلاث و تسعین و سبعمائة از حیران گذشته در اترار فرود آمد و از انجا بعادت و اقبال روان شد و خانه خویش را بوجود شریف مزین ساخت و نویینان و خوانین مراسم استقبال بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و حضرت صاحبقران گیتی ستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب ساخته بعیش و طرب اشتغال نمودند و چون چند روز بلهو و سرور بگذرانیدند امیرزاده میرانشاه برحسب فرمان متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکنت قشلاق کرده بآن صوب رایت اقبال برافراخت و امیر حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائة به اغرق همایون پیوست و زمستان در حدود تاشکنت بفراغ بال گذرانیدند و اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت و از آب مجند گذشته شکارکنان در حرکت آمد و چون موضع آقسرا مرکز اعلام نظفر شعار شد عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمود سبکتکین را از کابل و غزنین و غیر ذلک تا حدود آب سند بشاه زاده پیر محمد بن میرزاده جهانگیر ارزانی داشت بموجب فرمان امرا عظام مثل حسین صوفی و غیاث الدین ترخان و قطب الدین عم زاده امیر سلیمان شاه و حسین خواجه پسر امیر عباس و شمس الدین دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاه زاده با اهل و عیال روان شدند و هم در اوایل سال مذکور پادشاه مؤید منصور سایه التفات مدار السلطنه سمرقند انداخت و آن سرزمین را بفر وجود همایون خویش زیب و زینت داد و بعد از روزی چند که در نفس شهر بساط انبساط گسترده از آنجا نهضت فرموده کانکل موضع خیام پادشاه دریادل گشت و حکم جهان مطاع صادر شد که حمت از ازواج اولاد و اصاغر در آن مکان خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه با وج مهر و ماه برافراشتند و اسباب طوی بزرگ که لایق پادشاهان باشد

اماده و مهیا داشتند و در خرغیاث الدین ترخان زاد رجاله نکاح امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میران شاه در آوردند و برای هر یک از شاه زادگان اردوی علیحده ترتیب دادند و بساط زهد و تقوی در نوردیده شد و صومعه نشینان ایام که در اجتناب از حرام و آثام قدم بر قدم شیخ احمد جام داشتند سبک گرشمه سای سیم اندام از سر سجاده برخاستند و رطلهای گران کشیدند **پیت** اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ‌ ‌ ‌ بین که جام زجاجی چگونه اش شکست

وچون خاطر خطیر صاحبقران جهان گیر از آن قضایا فراغت یافت بعزم یورش پنج ساله لوای عزیمت برافراخت **ذکر لشکر کشیدن سلطان صاحبقران بممالک ایران و فتح قلعه ماهانه سربسبی سپاه فیروزی اثر** چون بمسامع علیه حضرت صاحبقران نصرت قرین رسید که طایفه از ولات حکام ایران زمین در زمان عنیت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده اند و بخلاف توره و یاساق آنحضرت عمل نموده اند بر ضمیر منیرش گذشت که یک نوبت دیگر بر آن دیار گذار فرماید و ایشان را که شمال سزا دهد و بامضای این عزیمت در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائة رایت جهان گیری برافراخت و در غرهٔ شعبان از سمرقند بادر فارشب نخجوان بنجار ابعبر سارا بتدیل یافت و در آنموضع بر مزاج شهریار دوران دل مرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ کرد و تا جوی زرکه از اعمال بخارا است عنان باز نکشید و در آنجا رحمت قوی شده خواتین و اولاد را طلب داشت خطرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و قرة العین سلطنت سلطان بخت بیگم و باسایر فرزندان و آغایان ایمرقند پرون آمده و شتاب شتافته بپایه سریر جسرور وی مین حاضر آمدند و درین اثنا فرمان صاحبقران صادر گشت که امیرزاده محمد که برسم مغلای از پیش رفته بود و از چمون عبور نموده بود سپاه منصور را بموضعی که رسیده بگذارد و مراجعت نماید و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت دست بتصدق گشادند و اهل صلاح و تقوی بمجلس امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در یازدهم شعبان آن مرض صعب که روی نموده بود بسجدهٔ صحت باز آمد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بدستور سابق میرزا محمد سلطان پیش رفته پاسا میشی لشکر مغلای توجه خاطر مصروف دارد و در شش رمضان المبارک حضرت صاحبقران باردیگر بضبط ممالک ایران سوار شده و چون بموضع ایامه نزول فرمود مهد علیا سرایملک خانم و تومان آغا را با سایر خواتین بر خصت انصراف بدارالسلطنه سمرقند رخصت داشت و از چمون عبور نموده در جنوشان بامیرزاده سلطان محمد و لشکر مغلای پیوست و امیرزاده سلطان و امیر جهان شاه با لشکر پیشتر از وصول ایات نصرت آیات بامیرزاده سلطان محمد ملحق گشت و بانوی عظمی خان زاده از جناب هرات رسیده در آن مکان حضرت پادشاه عالی شان باطوی داده تختهای سنگین کشیدند و اردوی اعلی از جنوشان نهضت فرموده چرجان موضع قیام سپاه فیروزی نشان گشت و در آن مقام قدوه سادات عظام امیر سید برکه که پیش ازین بسه سالت نزدان رفته بود باز آمد و گفت سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین در صدد اطاعت و فرمان برداری و خراج گذاریست و چون پادشاه بادین داد استرابادفرود آمد جنگلی عظیم پیش آمد که از کثرت درختان جاسوس و هم را در آنجا راه نبود و حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سراه بگشایند و چنان کنند که عرض هر یک سر تیر پرتاب باشد و ملازمان که بیشه بیکار بودند بدین طریق جنگل برید و پیش میرفتند تا بپای دره رسید و در آنجا محقق شد که سید کمال الدین گریخته بماهانه سپرش سید رضی الدین فته است و ماهانه سرقریه ایست که در چهار فرسخی آمل واقعست نزدیک بدریا و قرب بآن موضع حصاری بغایت مرتفع و استوار ساخته اند که یک طرف آن اتصال بجرد داشت و دیگر جانبش بسیار مغاک بود که بهنگام تموج آب دریا در آن میریخت و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قرب یک میل بود و بر امون قلعه ماهانه سر درختان بلند سر در هم کشیده چنانچه در چشم بیننده دان حصاری دیگر مینمود و در آن هنگام ولات و حکام ساری هر چه داشتند از نقد و جنس بآنجا میفرستادند و سایر متمولان آن ولایت بانفایس اموال در آن قلعه خزیده چندان نفره و طلا در آنموضع مجتمع شده بود که قوهٔ مدرکه کمان نمی برد که عشر عشیر در خارج موجود باشد و این معنی برای عقده کشای حضرت صاحبقران منکشف گشته روان شد و سپاه رزم آزمای در آن کل و لای جنگل راه بریده چون آمل رسیدند پادشاه بحر و بر فرمود که سید غیاث الدین بهاماهانه سرود و پدر را نصیحت کرده بپایه سریر اعلی حاضر گرداند و بعد از رفتن سیدزاده اردوی همایون از عقب او در حرکت آمد و سپاه بمشقت بسیار آن جنگل و بیشه را صحرا ساخته میگذشتند بالجمله روز دوشنبه غیث و هشتم ذی القعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیده جنگی صعب روی نمود و حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن معرکه سفر آخرت اختیار نموده و بعد از سه روز سید کمال الدین از قلعه پرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گشت و زبان باستمالت دولت دیرباز گشاده امان طلبید و حضرت صاحبقران گیتی ستان بر زبان گوهر افشان گذرانید که مسئول شما بمذول میدارم مشروط بانکه حکام این ممالک هر کدام یکی از فرزندان خود را با مال چندین ساله پیش ما فرستند تا در سفر و حضر ملازم ما باشد و پدران ایشان چون رافت و مرحمت را

عزیمت امیر صاحبقران بعراق و فارس

جلد ششم

دیگر اولاد خود معلوم نمایند از کمال رغبت و اطمینان خاطر توجه بدین جانب نمایند و این خبر بگوش اهالی ما نه سر رسیده کردن از خط متابعت بپیچند فی الجمله نگاره زدند و اظهار مخالفت کردند و رای عالم آرای شهریار کشور کشای اقتضای آن کرد که پسر پادشاه و ارغون شاه و دیگر سرداران و غیرهم از برادران با کشتی بانان جیحون و رعدانداز ان از کنار قلزم بروند و کشتیهای اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدمیر و تسخیر بقلعه ماما نه سر نهند و آنجماعت بنا بر اشارت صاحبقران بر فته سفاین ارباب خلاف را بدست آوردند و مردان کارزار و دلیران کارزار با طبل و نقاره و نفیر کشتیها در آمده روی قلزم از تیغ آتش بار بهادران سپاه نصرت شعار مانند مهر جهان تاب می رخشید و از خروش کوركر و کوس کوش کردون کر میشد و چون این طفر سپر پر تو توجه بقلعه ماما نه افکند نهنگان دریای غلغله بقضی فرمان حضرت صاحبقران از اطراف حصار از جانب خشکی فرو ریختند و دران و زنجکی دست و اداکه زبان بیان از تعریف ان عاجز و قاصر آید و عاقبت مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقهور ساختند و حصار پرون را مسخر گردانیدند و ایشان را بدرون کریختند و در غرهٔ ذی الحجه آثار شجاعت بظهور رسانیدند و جنگهای صعب کردند و بعد از هشت روز ساکنان قلعه ماما نه سر عاجز و مضطر گشتند و کروه کروه از قلعه پرون آمده روی توجه بیارگاه فلک شکوه آوردند و بخدمت سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت مبادرت نمودند و صاحبقران لب کشاده در اول ملاقات با ایشان سخن خشونت آمیز و در آخر بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه را باکرام و اختر ام و بذل و انعام نواخت و بعد از ادای موعظه ایشان را از قلعه ساری فرستاد و در محافظت آنجماعت مبالغه و تاکید نمود و حضرت صاحبقران چند روز در آنجا توقف نمود و اموال قلعه را که از خیز حساب پیرون بود در کشتیها ما ما ل کرده براه و لشکریان بخشید و قلعه ماما نه سر را بفرمان قضا جریان ای هفت کشور با خاک برابر ساختند و چون از افواه و السنه بسمع اشرف اعلی رسید که مردم آن دیار زیدی و شیعه و بد عقیده و بد کیش اند و از نقل اهل صلاح و تقوی و ارباب علوم و فتوی هیچ باک ندارند لازم و واجب الاذعان از موقف سیاست صادر شد که تا بران نار استان کج طبیعت بحکم شرع شریف تیغ را حکم سازند و تیغ علی بهادر با شقام سپرش حسین خواجه و اسکندر شیخی بحبت انکه درویشان سید قوام الدین پدرش افراسیاب را کشته بودند در میان در آمده قتلی با فراط کردند و بر حسب اشارت علیه سید کمال الدین با اهل و عیال از راه دریا بار بجانب خوارزم رفت و پسرانش سید مرتضی و سید عبد الله را از سمرقند گذرانیدند و تا شکنت رسانیدند و چون ولایت مازندران در تحت تصرف کاشتکنان حضرت صاحبقران در آمد مبتدیان با قطار ممالک وان شدند و از آنجا بموجب فرموده ایلچی با فتح نامه و پیلاکات که از ساری و آمل و قلعه ماما نه سر بحصول موصول شده بود عازم سمرقند کشت با لطف و هدایا رسانیده شاه زادکان و خواتین و اعیان را طلب داشته چون تسخیر مازندران بسمع ایشان رسید امیرزاده شاه رخ بهادر و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده رستم و حضرات عالیات سرا ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین تهیه اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در محرم سنه خمس و تسعین و سبعمائه فرمان داد که در موضع شاسمان از اعمال جرجان قصری راسخة البنیان ساختند و داروغکی ساری را بجمشید قارن که مولدش نیز بود مفوض گردانید و حکومت آمل را باسکندر شیخی پسر افراسیاب ارزانی داشت و در کنف حفظ ملک ذوالجلال بسعادت و اقبال از ولایت مازندران معاودت فرمود و بعد از طی منازل بیشمار بمذکور بشاسمان رسیده در قصر کیومرث بهمت عالی نهمت آنحضرت احداث کرده بود فرود آمد و بنا بر اشارت عالی تواچیان باطراف ممالک رفته شاهزادکان و آغایان را که باستدعای ایشان عقب بودند در چهارم شهر ذی القعده بمبارکی و طالع سعد از سمرقند روان آمده و ایلوار و شبکیر کرده از آب جیحون گذشته بهندوان نزول فرمودند و اغرق را گذاشته شب و روز نامده بعد از سه روز بساوه رسیدند و چون قراولان قراکر فتند و آن مقام حضرت صاحبقران از طریق عطوفت و مهربانی استقبال نموده بیکدیگر شادمان کردیدند و آغایان و شاهزادکان مراسم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند و از آنجا در عین رتباج و مسرت کوچ کرده سایه التفات بر شاهان انداخت

کشادر توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق حضرت صاحبقران کامکار در بیست و چهارم صفر با فوجی شیر ان بیشه نظفر از شاسمان کوچ کرده از هردو نفر سه نفر ملازم نموده و در اغرق با نوی عظمی سرا ملک خانم و تومان آغا بگذاشت و جلایر ملک و سلطان آغا و نکا را بشرف مصاحبت اختصاص داد و امیر اویکا بر لاس و امیر جهان شاه و امیر عباس و حاجی محمود شاه و اوجاق قراجار را جهت ضبط و نسق در اردوی همایون مقرر فرمود که باهستکی بیایند و امیرزاده محمد سلطان را منقلای ساخته و از ییلاق امیر ولی کذشته و لشکریان اردو امغان و سمنان و ری شهریار یکا مکار تعاقب داد و امیرزاده محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند بقزوین رسیدند شیخ خواجه شهسوار را که حاکم آن سرزمین بود بچنگ کرفته پیش شاهزادکان آوردند و ایشان او را بدرکاه عالم پناه فرستادند و در آن محل حاکم سلطانیه و فات یافته ارتق شاه نام نوکر ایشان بجای او نشسته و ضبط شهر و قلعه مشغول شده بود و چون شاهزادکان متوجه آن جانب شدند و بکردستان رسیدند از

اردوی همایون آمده خبر رسانیدند که شاه زادگان باید که در راه جمال در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از کردستان مراجعت نموده بحصار سنقر رسیدند و لشکریان آتش مذهب و تاراج در آن ولایت زده بار دیگر از پیش حضرت صاحبقران گیتی ستانی رسید که شاه زادگان باید که کردان را بایلی دعوت کنند و هر کس که سرکشی کند سزای عمل او در کنارش نهند و بر غارت ایل و اولوس باغی مبادرت نموده عرصه آن مملکت از قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاه زادگان بحسب فرمان بر دیگر بکردستان روان شدند و چون بحجال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تیمور خواجه و آق بوقا و مبشر بهادر با طایفه از لشکر منصور تباختند بعضی ایلوسات فرستادند و شاه زادگان از در بند باجی خاتون در حرکت آمده و چون در آنموضع نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان بهوس اجرای حکومت آن ولایت پیش ایشان رسیده معروض داشت که من سر اهلهای آنولایت بنک میدانم اگر فرمان شود راهبری کنم و شرایط نیکو بندگی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را بکمر و شمشیر و خلعت خاص سرافراز ساخت و شیخ بهادر را امتقلای ساخته حکم فرمود که آن سردار کرد نخچیر چی او باشد و شیخ علی بهادر بموجب فرمان با نخچیر چی روان شد و درین اثنا والی کردستان ابراهیم شاه پسر خود سلطان شاه را با تحف و هدایا و اسبان تازی و نفایس و امتعه بدرگاه شاه زادهٔ عالم پناه فرستاد و امیر شیخ علی بهادر را نیز بخدمات شایسته خوشنود کردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر پیشکشهای ابراهیم شاه کشیده و کس روانه کرده شیخ علی بهادر را باز خواند و امیر شیخ علی بهادر مراجعت نموده در اثنای طریق فرود آمده به آش خوردن مشغول شد و نخچیر چی چون از مطلوب خویش بایوس شده بود ناگاه کاردی بشیخ علی بهادر زد چنانچه دم نزده و همان لحظه نخچیر چی با قبح وجهی کشته شد و مضمون کلمه کاتبین تبیان بوضوح پیوست **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان** پادشاه کامکار در موضع رود بار دیگر جمعی از لشکریان ابرکزیده امیرزاده میران شاه را با بقیه سپاه آنجا گذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغراق بپیوندد و متفق حضرت با آن طایفه گزیده متوجه بروجرد شد و امیرزاده عمر شیخ با لشکر دست چپ فرمان داد که از راه دیگر در حرکت آمد قلعه کیور ابقهر و غلبه بگرفت و کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده و از آنجا رانده روز دیگر بموضع مرور رسیدند و مظفر بر بالای کجاشته محمد قمی بود بشرف بساط بوس مشرف شده و از آنجا در گذشته در کرهرود نزول کرده اسفندیار کوتوال آنجا از راه عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت و امیرزاده عمر شیخ محمد قمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران گیتی ستان بعد از طی منازل و جرد را مخیم دولت و اقبال ساخت و امیرزاده عمر شیخ بهادر در آنموضع بپایه سریر اعلی رسید و آنحضرت سیف الدین قلداش را بضبط بروجرد نصب فرمود و حکومت بخاندان شیخ میکائیل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسیدند و ملک غیاث الدین چون تاب مقاومت در لاوان حضرت قرین نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و صاحبقران فلک تمکین جمعی الجاصره قلعه یعقین نموده امیرزاده عمر شیخ را بتکاپوی ملک غیاث الدین فرستاد و اکثر سپاه را بنا حیت اطراف روانه داشت و نفس همایون متوجه تستر شد و بهر منزل که میرسیدند مردان لاور را در کمین گاه ها میگذاشت و ندای رحیل در میداد تا ایشان طایفه زردان و مفسدان که از قلاع جبال فرو می آمدند و دست بازیال لشکر منصور دراز میکردند از پای در آورند و حضرت صاحبقران پیمال از خرم آباد یازده منزل قطع فرموده به پل آب زلال رسیدند و امیرزاده عمر شیخ که تتبکاپوی ملک غیاث الدین رفته بود باز گشته در آنموضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که مسالک و مراحل بسیار بود و ما از ملک غیاث الدین اثری نیافتم و امیرزاده میران شاه ضبط و یاساماتی اغراق تعلق برای رویت و اداشت برحسب فرمان تا در کاشان اندر آن وقت شاه سریدار که از سلب تیغ آب دار سیاه جزا شاهزاده رفیع مقدار از خراسان گریخته بعراق رفته بود برحسب فرموده شاه منصور بحکومت آن ولایت اشتغال داشت و چون از وصول ایات عالیات خبر یافت بزبان ضراعت و استکانت امان طلبید شاهزاده از سر جریمه ایشان در گذشته و ملک پیرون آمده ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و امیرزاده میران شاه در ضمان حفظ و تائید باری سبحانه باغراق عاودت فرمود و آنحضرت امیرزاده عمر شیخ را بجونیزه فرستاد و شاه زاده چون آنجا رسید دار و غه که از قبل شاه منصور کوتوال آنجا بود از جونیزه از خوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران چون بموضع دزفول نزول فرمود هدار نظام الدین سعادت دست بوس حاصل کرده پیشکش حضرت تسلیم خازنان نمود و آنحضرت از دزفول نهضت فرموده متوجه تستر شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد در ظاهر تستر بموکب همایون پیوستند و علی کوتوال و اسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم تستر بودند کریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحبقران خواجه محمود سبزواری را بحکومت تستر باز داشت و کمند همت بر گنگره قلعه سیف انداخت و سپاه منصور بعد از تسخیر آن حصار پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میدان برداشت و بعد از قتل شاه منصور بقیه آن مظفر بار دو پیوستند و بخدمت نوازش اختصاص یافتند آخر الامر آتش غضب صاحبقران اشتعال یافته ترو خشک آنجا عت را درهم بسوخت و این حکایت بتفصیل در دفتر جهانگشا مسطور گشت **ذکر نهضت**

حضرت صاحبقران از فارس بجانب عراق و اصفهان

حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از تنجیز شیراز و قتل آل مظفر در روز پست و هفتم جمادی الاخر سنه خمس و تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف ساخته منازل و مراحل طی کرده نقش عبان اصفهان ابقر وجود خویش پر و زینت داد و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیدند و بطرف قریه اکوان توجه فرمود و مردم آن موضع که از غلات اسمعیلیه بودند کریخته در نقبها تحصین جستند و لشکر قیامت نهیب برحسب اشارت علیه از بلندی جوی بریده آب در نشیب انداختند تا بقبها در آمد و مجموع مردم از مراب به آتش دوزخ شتافتند و حضرت صاحبقران شب در اکوان بسر برده روز دیگر صحرای سرابان محل نزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار فرموده در آن دشت لشکریان فیروز را آهوی انداختند و مقارن این حال حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میران شاه و دیگر خواتین و آغایان را بغرق مشی کرشمه در آن دشت و صحرا بدست بوس صاحبقران ممالک ستان استعداد یافتند و پیکشها کشیدند و نثار تقدیم رسانیدند و از آنجا کوچ کرده و قطع مسافت نموده و در منزل سلمند هوای همدان را از غبار سم ستمند تازمان عطر سای ساخته و نزول جلال فرموده و در خلال این احوال امیرزاده میران شاه را غرق را کد آشته بپایه سریر خلافت مصیر آمده و جهان شاه و امیر عزالدین عباس و حاجی محمود شاه و اوجق قرابهادر که در اغرق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان چندروزی در راه اصفهان رحل اقامت انداخته بود و بعد از تحصیل اموال آن مملکت با بردوی همایون آمده و بانوی عظمی سرایملک خانم و تومان آغا حضرت صاحبقرانی را طوی عظیم داده و عاطفت خسروانه ممالک ری و بند و باکو به را با توابع و مضافات تا حدود روم بامیرزاده میران شاه کورکان ارزانی داشت و شاهزاده جوان بخت از سلطانیه بتبریز و دیگر ممالک سماوری و پیشکش کرده طوی پادشاهانه مرتب گردانیدند و بزم عیش و عشرت اشظام یافته چند روز بلهو و لعب بگذرانیدند و بخضرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میران شاه را بر سم منقلای بطرف قراباغ روانه گردانیدند و حضرت صاحبقران با امراء و نویینان شکاکنان سیر قشلاق از موضع کمبندک بگذشتند و در اثنای این اوقات پیش امیرزاده میران شاه ایلچی آمده معروض داشت که قرا محمد ترکمان و رمیان کوهستان نشسته است و کوچ و خشم خود را در موضع حصین و کوههای بلند برآورده و خیال قتال و جدال را در سر و چون رای اصابت شعار ازین قضیه جز دار گشت از راه قلعه صفاهان روان گشت و بعد از شبانروزی بقولاغی رسید فرمان داد تا سپاه ظفر لوا مجموع راههای مخالفان را محافظت نمایند و ترکمانان در حصارها و درّه های صعب المسالک رایت قتال و جدال برافراختند و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ در انداختند و یساقیان بیلای کوه برآمده جنگهای مردانه کردند و عاقبت زخمی خورده بازگشت و بهمان زخم در گذشت و چون ترکمانان جلادت لشکر نصرت انتما مشاهده کرده همه بر ترک اموال و اسباب دل نهاده از کوه بزیر آمده روی بگریز نهادند و جنود ظفر ورود بر کوه بالار قفه غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تیمور بهادر و سپاه منصوره از عقب گریختگان شتافته بایشان رسیدند و بسیاری ازان بخت برگشتگان را بقتل آوردند و بقیة السیف نیم جانی بردند متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعدا که دران حدود حصن حصین داشتند حضرت صاحبقران مستخلص آنها رخصت داد و لشکر جلادت آئین اطراف حصار را فرو گرفتند و از دولت قاهره بانذک زمانی قلعه را مسخر ساختند و کبرا نرا کشته از عمارت و برج حصار را ثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت فرموده در دشت قولاغی نزول جلال فرموده و از آن منزل روان شده در کنار افشای باغرق ملحق گشت پیش ازین امیرزاده میران شاه بتسخیر سارق قوغان فرستاده بود و اوجق قرابهادر را به محاصره کردنا مزد کرده بود ایشان قبا از حضرت صاحبقران هر دو قلعه را گرفته دشمنان را متاصل گردانیده باغنایم موفور بازگشتند و بمعسکر همایون پیوسته شرف تقبیل دست حاصل کردند و درین اثنا خان زاده بنت شکر بیک حرم محترم امیرزاده میران شاه طوی عظیم ترتیب نموده حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده میران شاه و امیرزاده محمد سلطان بر ان طوی توقف کنند و امیرزاده میران شاه متوجه مخالفان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف روم و کردستان و دو قطاع الطریق که در آن حدود باضرار مسلمانان دست برآورده اند بتیغ تیز مهم ایشان را قطع فرماید و شاهزادگان با امثال امر مبادرت نموده خان زاده طوی پادشاهانه داد و شاهزاده از دشت قولاغی کوچ کرده بایلاق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت ملک منان بپایان رسانیدند و در سوم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ الاسلام اعظم عبد الرحمن اسفراینی قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت اتصاف داشت از طرف دار السلام بغداد با بشارت سلطان احمد بغدادی بر سم رسالت بپایه سریر اعلی آمد و آنحضرت چنانچه عادت پسندیده او بود در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش اقصی الغایت کوشیدی مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت بجای آورد و بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که من بنده و خدمتگارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم پلپاسم اما رای آن ندارم که

عقرب در سلک خدام بهرام انتظام منعقد شوم و سعادت پای بوس حاصل نمایم و در خاطر خطیر صاحبقران کشورستان چنان بود که اگر سلطان احمد بر رؤس منابر خطبه باسم و لقب آنحضرت بخواند عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون از زبان باب سخنی در میان نیامد و نقد اخلاص سلطان احمد شکستی نیافت هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبد الرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات گشت و آنحضرت جناب ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام فرمود و رخصت ارزانی داشت پوشیده نماند که شیخ الاسلام کور بنسبت سلسله اش بخرقه شیخ زین الملة والدین خوافی است **گفتار در توجه فرمان فرمای بلاد نوبت اول بجانب دار السلام بغداد** حضرت صاحبقران چون فرستادهٔ سلطان احمد را بطرف بغداد باز گردانید عزیمت آن صوب تصمیم داد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با حشرات عالیات بجانب سلطانیه مراجعت نماید و در آنجا توقف فرماید و حکم شد که هر فردی از برای گذشتن آب دو نشاج مرتب دارد و در روز سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائة صاحبقران عنان عزیمت بجانب بغداد معطف گردانید و در موضع ماق بلاق نزول فرمود و از آنجا یورش گیرده و بسیاری از کوه و ماموت طی کرده در روز سوم بیم قراولی از لشکر پیش شد و شبانه عقبها و کریوها بگذشت و بهنگام صبح صادق با بعد سوار موافق قراچه ترکمان اکریانیدند و او بجای قراولان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران کامکار الیغار کرده تجمل تمام روانه شد چون بمزار شیخ ابراهیم یحیی که بقبله ابراهیم اشتهار دارد رسید و شرایط زیارت بجای آورده از ساکنان و مجاوران آن بقعه استفسار نمود که کبوتر ببغداد فرستاده اید و از حال ما خبر داده اید ایشان گفتند بلی چون گرد سپاه از دور پیدا شد بدان اقدام نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد که همان خط رقعه نوشتند و بر بال او بستند مضمون آنکه دیده بودیم و از وصول لشکر بیکانه خبر داده چون بتحقیق پیوست احشام غرا بود که از سپاه امیر تیمور کورکان کریخته بدین طرف می آمدند و سلطان احمد بر سیدن کبوتر اول اضطراب راه داده احمال و اثقال را از آب گذرانیده بگبر کبوتر دوم تسکین یافت و حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را بقراولی پیش فرستاد و بنفس همایون سی فرسخ راه بیک راندن طی نموده روز شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد جلایر رحل و ثقل را از آب گذرانیده و جسر بریده و کشتیها شکسته غرق کرده و خود در آنطرف سواره ایستاده بود و چشم براه نوازل آسمانی نهاده که ناگاه آواز کوس و کورکه شنیدند بی توقف بجانب دجله روان شده افواج لشکر مانند بحر خضر از عقب می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و پائین خود را بر آب زده میگذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد را که شمس نام کرده بودند بدست آورده بدین طرف آب رسانیدند و حضرت صاحبقران در کشتی نشسته از آب عبور نمود و امیرزاده میران شاه از موضعی که بقریه عقاب مشهور است با طایفه از دلاوران دریادل اسب در آب راند از حافظ نور الدین مشهور بحافظ ابرو منقول است که گفت از حضرت صاحبقران شنیدم که گفت از من در آنروز تقصیر واقع شد چه اگر در آنروز بکنار دجله رسیدم خود را در آب میگذشتم سلطان احمد را بدست می آوردم القصه سلطان احمد از نهیب لشکر فیروزی اثر بجانب دجله روان شد و حضرت صاحبقران بدین مکان با جمع شاهزادگان و امرا و نوئینان بمکانیکی از عقب او شتافتند و چون بموضع کوسه رسیدند ابناچ اغلان و سایر خواص و مقربان خانوزده عرضه داشتند که درخواست بندگان آنست که شهریار کامکار بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد باستراحت مشغول شوند و ما دولتخواهان از عقب سلطان احمد شتافته او را بچنگ آوریم و حضرت صاحبقران از آنموضع باز گشت و ببغداد السلام در آمده سرای سلطان احمد و ذخایر و نفایس که از والی بغداد باقی مانده بود بدست آورد و جمعی از عقب سلطان احمد رانده و شبگیر کرده صبحگاهی بکنار فرات رسیدند و معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته و کشتیها غرق کرده و جسر بریده از راه کربلا بدمشق رفته است و عثمان بهادر بادیگر بهادران گفت که صواب چنان مینماید که بر آب زده شبانه بگذریم و از عقب یاغی بشتابیم ایشان گفتند بکنار آب رویم و گذار پیدا کنیم و بر این رای اتفاق نموده روان شدند و درین اثنا چهار کشتی یافتند و امرا در سفاین نشسته و اسبان را چهلوی کشتی داشته بگذشتند و چون بمیان از فرات عبور نموده در پی مخالفان بشتافتند و اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و غیر ذلک که در راه از غایت دهشت و حیرت انداخته بودند بگرفتند و چهل و پنج مرد از امرا و نوئینان و اعیان مثل ابناچ اغلان و جلال حمید و عثمان بهادر و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و اسبان لشکریان از رفتار باز مانده آن چهل و پنج نفر در دشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود بسلطان احمد رسیدند و او قریب دو هزار سوار جرار و هشت و از آن مردم دویست سوار نام دار باز گشته حمله آوردند و دو بار امرا از اسب فرو آمده شیانه آغاز کردند و از زخم پیکان جان ستان ایشان مخالفان روی گردان شده امرا سوار شدند و باز در پی آن جماعت روان گشتند و سوم بار اعدا چنان حمله آوردند که امرا را مجال پیاده شدن نبود و جوانان جانبین در مبارزان طرفین با یکدیگر در آویختند و عثمان بهادر در آن روز داد مردی و شجاعت داد و دستش نهب شمشیر از کار باز نماند و سلطان احمد بمساعی ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را گریزانیده و غنایم نامحصور گرفته باز گشتند و بزیارت مشهد

مقدس ابی عبدالله الحسین شتافته سعادت آستان بوسی حاصل کردند و علاءالدوله پسر سلطان احمد را با زنان و فرزندان او اسیر کرده با تابوت بموکب همایون
پیوستند ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان برخی از حکایات متنوعه ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این نبذ اورا
بهشت وقت صبح است و لب دجله و ایام بهار ای پسر کشتی مناشط بغداد پیار وحضرت شهریار با کامکار شاه زاد کان را با طراف و جوانب فرستاد و
روزی چند در مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور گذرانیده فرمان دادند تا همه‌ای شراب موصلی و دیگر مسکرات که در بهشت الشراب سلطان احمد یافتند سر بجابه‌ند
و باسیان نیز ازان تلخ وش محظوظ شدند و شوری در نهاد و شان پیدا آمده در روی آب سرمست بهشت افتادند چنانچه لشکریان بیکدیگر دو دو بدست میکرفتند
و بعد از انقضای ایام لهو و لعب صاحبقران فرمود تا مزار امام احمد که از طغیان آب دجله ویران شده بود بحال عمارت باز آورند و درین اثنا امیرزاده محمد
سلطان که بکردستان رفته بود عرضه آن ممالک را از دزد و حرامی پاک ساخته و بقصد مردم متهور که در کوه شانخ متحصن شده بودند از جبل انداخته معاودت
نموده و در همدان چند روز شاه زاده مشار الیه بضبط و اسط و نواحی آن مامور گشته بدانطرف رفت و از اردوی اعلی کسی متوجه خدمت امیرزاده میران شاه
شده خبر رسانید که فرمان چنانست که امیرزاده از جلایجاب بصره رود و حکم واجب الاتباع نبفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطان احمد با پسرش
علاءالدین و صناع و محترفه و هنرمندان را باخانه کوچ کرده بسمرقند بروند و ملازمان سکاب همایون بموجب فرموده عمل نموده خواجه عبدالقادر که در فن موسیقی علامه
روزگار بود برحسب اشارت با اهل و عیال متوجه دیار ما وراءالنهر گشت و امالی بغداد از شکرانه آنکه نفس و عرض ایشان از صدمات سپاه جهان کشای مصون و
محفوظ ماند مال امان قبول کرده بخزانه عامره رسانیدند و در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال شیخ ساوه را که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا
و تحف و هدایا بجانب مصر و شام فرستاده خلاصه سفارت آنکه بواسطه منازعت سلاطین چنگیز خان نهضت و تشویش بسیار به املاک آن دیار رسیده و این زمان
که از اقصای ماوراءالنهر تا نهایت مملکت عرب در تحت تصرف کماشتکان ما آمده نیک اندیشی رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق قرب
جوار کرده پیمان بجانب قاعده دوستی و محبت تاکید یابد و مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد تا اهل تجارت که معموری عالم از ایشانست پیدرغه آمد و شد
نوانند کرد والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بقلعه تکریت و تسخیر و تخریب آن** چون
دارالسلام بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزه تصرف بندگان پادشاه آمد طایفه از تجار آینده و رونده در پایه سریر اعلی عرضه داشتند که درین نواحی قلعه‌ایست
تکریت نام و اهل آنجا بسبب دیار اج مشغولند و پیوسته قافله مصر و شام میزنند پادشاه بر و بحر فرمان داد که بر سان غلان و پک صوفی و جلال حیدر و زمره دیگر از
بهادران لشکر فیروزی اثر از پش روان شده بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بحسب فرموده متوجه شده بدان امر قیام نمودند و رایت نصرت
افتتاب در بیست و چهارم ذی الحجه سنه تعیین و سبعمائه از دارالسلام بغداد متوجه شده بطرف قلعه تکریت روان گشت و امیرزاده شاه رخ منفلای شده
در اثنای راه بکردستان رسیده فرود آمدند و شخصی در آن بیشه شیری دیده خبر بحضرت پادشاه آورد و آنحضرت با جمعی از بهادران پل افکن بعزم صید روی بآن بیشه نهادند
ناگاه پنج شیر عرین جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند و مبارزان دلیر سیرت پهرنج را در یک زمان بفتراک سنان برزمین انداختند و طعمه دیگر وحوش
و سباع ساختند پادشاه صدبند قلعه کشای از آنموضع روان شده بظاهر قلعه تکریت نزول فرموده والی موصل یاریعلی و حاکم ارمیل بابیشکشهای لایق متوجه
درگاه کیتی پناه گشته بوسیله مقربان بارگاه فلک اشتباه بهراز دولت زمین بوس سرافراز گردیدند و ملک قلعه تکریت امیر حسین خائف و همراسان گشته
برادر کوچک خود را با ردوی همایون فرستاده و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و حضرت صاحبقران فرستاده را بسب و خلعت داده و فرمود که بازگردد و با
حسن بگوید که باید بی اندیشه بخدمت بشتابد تا از مایده احسان ما حظی نماید و چون برادر امیر حسن باو رسیده پیغام بگذارد بنابر آنکه از غایت بیم یارای آن نداشت
که بیرون آید در تاکید اساس حصارداری مبالغه نموده و پشت منازعت بدیوار حصار باز نهاده آماده رزم و پیکار گشت و لشکر قیامت اثر عراده و منجنیق
وغیر ذلک ترتیب داده جنگ درانداختند و مساکن و ساکنان قلعه از آسیب سنگهای گران خراب و ویران شده و روز سوم امیر حسن با زبرادر خود را با
پیلاکات گران مایه از بسمان تاری و دیگر هدایا بیرون فرستاده و او از زبان امیر حسن عرضه داشت که ما بندگان را چه خداست که با سپاه نصرت آئین در
مقام عداوت و کین باشیم لیکن شکوه چتر فلک سای آنحضرت بمرتبه در دل جای کرفته که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر رخصت شهریاری مقرون
گردد برادر پسر بیرون فرستم و چون خوف و رعب من کمتر گردد شرف بساط بوس حاصل کنم حضرت صاحبقران نصرت قرین برادرش فرمود که گناه
حسن تو بخشیدم برو و او را بگوی که بی توقف بخدمت ما آید و اگر در آمدن تقصیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود و برادر حسن از
آن سخن اندیشناک گردید و بحصار باز گشت و لشکریان نصرت شعار رفته بها بریده بپای حصار در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر نیز با نوکران خود نقب

زده یک برج حصار را در شب بینداخت و لشکر قپاق اثر حصار بیرون آمد فرقه مخالفان بحصار اندرون گریختند و امیرحسن اخوف و خشیت زیاده کشت و دل از جان شیرین برگرفت و بجد و جهد تمام بحدال و قتال اشتغال نمود و بر لینغ واجب الاذعان نفاذ یافت که تواجیان بیرامون قلعه را برامرا تومان و قوشون بخش کنند و مقرر شد که چهل نقب بزنند و هر نقبی در عهدهٔ امیری باشد و هر کس بکار خود مشغول خود شد و مجموع این مردم زیر برجها که منسوب بایشان بود در اندک وقت خالی ساخته امیرحسن چون دید که مهم او خالی از اشکالی نیست مضطرب شد و کس بیرون فرستاده بجریمه خویش اعتراف نموده امان خواست و حضرت صاحبقرانی فرمود که بجز بیرون آمدن چاره نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن آنحضرت با امیرحسن رسانید قلق و اضطراب او زیاده شد اخوان با کید یکدیگر مشورت کرده و طبل عصیان کوفته بر سر حرف نخستین رفتند و ازین حرکت آتش خشم جهان سوز اشتعال یافته فرمان دادتا کوس و کوركه در فریاد و فغان در آورند و بعضی از دیوارهای قلعه که مجموع آن از برسر چوبها کرفته بودند پیش از آنکه آتش در زنند بیفتاد و اهل حصار رخنها استوار ساخته فدائی دلاور بجنگ و جدال اشتغال نمودند و سپاه جلادت شعار مصمم رزم و پیکار شدند و بر لینغ جهان مطاع صادر شد که هر جا که مجوف ساخته باشند بر سر ستونها بهیمه و نفت پر کرده آتش در آن زنند و در شب این عمل تقدیم رسانیدند و اکثر دیوارها افتاد و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها که دست نخورده بدان رسیده بود مجوف ساخته بهیمه و نفت در آن بیفکنند و آتش در آن زنند و لشکریان بموجب فرموده عمل نمودند و مجموع دیوارها بیفکندند و امیرحسن و اتباعش در مشاهدهٔ این جلادت دود حیرت بدماغ متصاعد شد و بقلعه کوه برآمدند چون حصار کثرت بایین مرتبه انجامید تکریتیان تضرع و زاری بنیاد کرده فریاد الامان برآوردند و امرا و مقربان شفیع انگیخته زبحار خواستند و شفاعت امرا در جه قبول نیافت و بهادران سپاه ظفر انتباه بقلعه کوه برآمدند و امیرحسن با هر که در قلعه بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته بیکی نرسانند و لشکریان را برامرا تومان و قوشون قسمت نموده سیاست کنند و بمقتضی فرمان تمامت آن مفسدان قطاع الطریق را بسیاست رسانیدند و از سرهای کشتگان تواچیان منارها ساختند و خانهای بدکرداران را خراب کردند و بموجب حکم بر دیوار حصار بکذاشتند تا بر وزکار معلوم عالمیان کردد که استواری آن قلعه تا چه غایت بوده است ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار

ذکر مراجعت صاحبقران به اردوی و توجه بجانب دیار بکر و از انجا بطرف ماردین

رایت ظفر پیکر روز دوشنبه غره صفر در ضمان سعادت و اقبال بجانب غربی معاودت نمود و نشاط شکارکاه از خاطر خطیر پادشاه جهان کیر سر بر زده فرمان کامکار نصرت انتساب بآن امر قیام نمایند و بموجب فرموده عمل نمودند و چون زوده آنحضرت شب بر چول توقف فرمود و روز دیکر چرکیر سمیر سیده صید فراوان افکندند پیش ازین امیرزاده محمد سلطان که کنار شط بواسط رفته بود طایفهٔ از امرا مثل رستم طغا بوقا و شمس الدین عباس و غیرهما از آب شط کذشته بودند و امیرزاده میران شاه نیز با لشکر خویش از دجله حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود و شیخ تیمور بجادر و اوج قرابهادر و مبشر و ارغون شاه و مجموع شاه زادکان و امرا و ولایت یاغی را غارتیده بودند و عرصهٔ مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته عازم اردوی اعلی شدند و چون عراق عرب با توابع در حوزهٔ تصرف بندکان درکاه درآمد آنحضرت خواجه محمود سبزواری را بحکومت و محافظت بغداد فرستاد و بنفس همایون عازم دیار بکر شد و امیرزاده میران شاه را با فوجی از سپاه جهت فتح و ضبط بعضی از ولایات بیلای آب بغداد روان ساخت و جسر بسته از آب کذشته آوازهٔ مراجعت شایع کردانیدند تا مخالفان از شرط احتیاط غافل و ذاهل شوند و سپاه نصرت شعار را بنظر احتیاط در آورده از هر ده نفر و نفر اختیار فرموده و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین تیخ خان و اوج قرابهادر نیز برحسب فرمان در اردوی توقف نمودند تا بضبط و یاسامیشی آن اشتغال نموده از پی بپایند و ولایات نصرت آیات بیلای اب روان شد و چون بقلعه کرکوک رسید اهل حصار طریق ممر مسدود کردانیده باب موافقت بکشادند و آن قلعه بر سم سیورغال مزد امیر یاعلی موصلی شد و در خلال این احوال پسر علی و جهان کیر و سایر سرداران آن نواحی شرف بساط بوس حاصل نموده معنایات پادشاهانه سرافراز کشتند و آنحضرت حبت زنان و فرزندان ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نمود تا محتاج پسران مرتب داده حبت و ختران چهیز ترتیب دارند و انا انجا نهضت نموده در راسپل فرود آمد و حاکم آنموضع شیخ علی طوی سنکین کشیده وظایف خدمتکاری تقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده کنار آب خیارات سرادق جلال شد و از آب کذشته هوای موصل از غبار سم سمند بادرفتارش مشک ساکشت و بزیارت یونس و جرجیس علی نبینا و علیه السلام رفته فرمود تا حبت امارت هر هزاری ده هزار دینار و کیکی خادمان از نقد و جنس تسلیم نمودند و صلات و صدقات فراوان بمستحقان آن موضع رسانید درین اثنا امیرزاده میران شاه که متوجه ایل و الوس صحرانشینان رفته بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری آورده در موصل بعز بساط بوس

فایز شده و یارعلی والی بلده مذکور در شرایط خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحبقران اطوی پادشاهانه داد و آنحضرت او را بخرچی متوجه روحا شد و در اثنای این اوقات سلطان علیشی والی ماردین رسولی فرستاده اظهار ایلی و انقیاد نموده و بنابرین حضرت صاحبقران ظفرقرین میل بجانب ماردین نمود و چون بدان نواحی رسید کس فرستاده پیغام داد که با لشکرهای راسته در عقب ما متعجل بیای که عزیمت مصر و شام داریم و آنحضرت از انجا گذشته بر اسپس العین نزول فرمود و لشکر یازا بغارت احشام قراقر او غیر ذلک فرستاده سپاه منصور غنایم نامحصور کرده بارد وی همایون معاودت نمودند و رایات عالیات از آنجا نهضت کرده بر وحار سیدند و کزل که حاکم آنموضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بکوهیت و بعضی رعایا با او موافقت نموده پناه بکوهی بلند بردند و این معنی بر مزاج مبارک گران آمده طایفه از متجندرا فرستاد تا آتش نهب در خان و مان ایشان زدند و حضرت صاحبقران با فرزندان و امرا بر وحار آمدند و آن شهریست از بناهای نمرود که از سنگ تراشیده ترتیب داده و قضیه ابراهیم خلیل ع در کنار آن بقعه وقوع یافته و چشمه که بفرمان ملک منان در میان آتش جریان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی بر جوانی چشمه تا غایت باقی مانده و حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا در آن چشمه غسل کرده از آن آب آشامیدند و قرب بیست روز بساط عیش و نشاط گسترده و طوی های پادشاهانه مرتب داشتند و جماعتی بهراسم جلادت و شجاعت قیام نموده خدمتکاری جان سپاری تقدیم رسانیده بودند بانعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته بجای آورده برای ملک و مال و اهل و عیال امان طلبیدند و مسئول ایشان بانجاح مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان شدند و والی حصین کیف در روی عجز بر زمین افتقار نهاده و بمیامن دولت پیکران پایه قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان علیشی والی ماردین در آمدن اهمال نموده بود و خلاف آنچه از و متوقع بود بنظور پیوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که تورمیشت که یاغی را در میان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه نمایند و بواسطه این معنی رایت نصرت شعار روز پنجشنبه رسع الاول بصوب ماردین در حرکت آمد و در اثنای راه سلطان ارزین و حاکم یامین نیز بلقای ملهم دولت روی بکعبه اقبال آورده در سلک سایر ملازمان انخراط یافتند و آغایان و خواتین که در اغرق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون بموضع آق ملک که هفت فرسخی ماردین است رسیده منزل ساختند حاکم جزیره ملک غرالدین شرف بساط بوس دریافته بعنایات پادشاهانه سرافراز گشت و سلطان علیشی چون از توجه جنود ظفرود خبر یافت با متسوقات سزاوار و هدایای قیمتی روی بردوی اشرف اعلی نهاد و بمقصد رسیده امرا او را در پایه سریر اعلی حاضر ساختند و سلطان علیشی انواع زده پیشکشها معروض داشت و حسرو روی زمین بان عنایت ملک ماردین کشاده از سبب تاخیر در آمدن سئوال فرمود و خدمتش در مقام اعتذار و استغفار آمده التماس عفو و مغفرت نموده پادشاه خطابخش پوزش پذیر پر تو التفات و عنایت بر احوال سلطان علیشی انداخته کمر زر و خلعت خاص ارزانی داشت و از انجا روان شده حوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفرقرین گشت

ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر

انام الله برهانه چون میرزا عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی آراسته بود و از ملکات رویه پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت و حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده را در دفع مقدار را بحکومت فارس تعیین نموده متوجه بغداد شدند آنحضرت قرب یکسال بتنظیم مهمات آن مملکت قیام نموده ایل و الوس متفرقه را جمع آورد مجموع ایشان کمر خدمتکاری بر میان بسته خاطر بر خراج گذاری قرار دادند و طایفه از متابعان شاه منصور در آن و لاقلاع و بقاع حصین را پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند و شاهزاده جوان بخت برای پرورش تنی چند از آن مردم را بلطف و برخی را بعنف مطیع و رام گردانیده و لشکری باو گذاردند و آن گروه فرزندان را طلبداشت و بغیر امیرزاده بانقراض فرزندان دیگر بفارس بازگشتند و در آن زمان که شاهزاده مشارالیه بمحاصره سیرجان مشغول بود حضرت صاحبقران بجانب دیار بکر میرفت کسی پیش آنحضرت آمده خبر رسانید که فرمان چنانست که شاهزاده با لشکرهای عراق و فارس از راه کوه کیلویه در حرکت آمده بار دوی شهریار آفاق ملحق شود و اید کو برلاس و شاه شاهان را الی سیستان و پیر علی سلدوز را بمحاصره سیرجان بگذاشت و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرمود عمل نموده متوجه شیراز شد و در آن موضع اسباب یورش مهیا داشته امیر سوتکچ بفرمان حضرت صاحبقران بعمارت قلعه قهندز که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر در شیراز توقیع نموده و امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانیدند و با سپاه پرخاشجوی از راه شولستان متوجه دیار بکر شد و از گردستان گذشته بقلعه محتصر رسید که او را خرمن لیکوئید و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند و غله فراوان داشتند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان تغار طلبیده آنجماعت سر باز زده نوکران بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند و شاهزاده سوار شده بر فراز پشته که در برابر آن قلعه بود برآمد یکی از گردان بتیر دوتیری بجانب سواران انداخته آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته و سپر در سر کشیده پیشتر رفت ناگاه از شدت قضا تیری بر شریان آن شیر ژیان رسید فی الحال مرغ روح آن سعادت مند بجانب ریاض خلد

در پرواز آمد و بعد از فوت شاه زاده مشار الیه ملازمان در ربهان مان قلعه را گرفته هر که را در آنجا یافتند کودکان شیر خواره پاره پاره کردند و در برج سلطنت امیر زاده پیر محمد و ارکان دولت شاه زاده را دو دیعت بسر آمده و آتش فرقت ولی نعمت در درون و بیرون همگنان بر افروخت و نعش شاه زاده پشر از بریده جسد مبارکش در سرداب بعمارت بخاد مدحضرت پادشاه گردون صولت انتظار قدوم میرزا عمر شیخ میکشید که با او مشورت نموده عازم دیار مصر و شام گردد که ناگاه توکل بهادر با ردوی همایون آمده خبر واقعه مایله شاه زاده را بسمع اعیان دولت رسانید امرا و ارکان دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته نه یارای گفتن داشتند و نه روی نهفتن و عاقبت خبر گفتن چاره ندیدند حضرت صاحبقران دولت یار دست در دامن تحمل و اصطبار زده اصلا اضطراب بخود راه نداده زبان حجت بیان بآیه کریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده زمام ایالت فارس را در قبضه اقتدار فرزند ارجمند امیر زاده پیر محمد نهاده و او همراه شاه زاده بود و اوج قرا بهادر بر حسب فرموده بافشور همایون متوجه خرمان یو شد و امیر زاده مصیبت رسیده را با امرا و شاه زاده مرحوم بطرف شیراز باز گردانیدند و خود نیز بنا بر اشارت علیه در رکاب همایون او روان شد و بعد از مدتی خواتین امیر زاده عمر شیخ بهادر سونج قلق آغا و ملک آغا و فرزندان سعادت مند او نعش آن جناب را از شیراز بشهر کش نقل کردند و در بقعه که از متحدثات حضرت صاحبقران است در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم در ظفر نامه و سایر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است

ذکر بقیه وقصه ماردین و مقید شدن سلطان عیسی و توجه اعلیحضرت بجزیره

چون سلطان عیسی مدبر کاه عالم پناه آمده باج و خراج قبول کرد و بعضی از لشکریان جهت تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمده ناگاه طایفه از رنود و اهل غوغا غوغا بر سر ایشان او ریخته پادشاه جهان کشای سلطان عیسی اطلبد اشت و بزانو در آورد و از فحوای کلمات او بوضوح پیوست که خدمتش در وقت بیرون آمدن برادران و معتمدان خویش گفته است که بهیچ وجه قلعه را از دست ندهند و شهر تسلیم نکنند و بعد از ثبوت جریمه بر لیغ واجب الاتباع باخذ و قید او صادر شد و چون از گرفت چاپار پای صحرا و بیابان بسته می آمد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد و چون در سه مرحله طی کرد ناگاه هوا متغیر گشت و ابر و باران مکی بدید آمد چنانچه زمان طوفان نوح نسبت بان خشک سالی میشمرد و زمین آن ناحیه بغایت سست و نرم بود چند روز مردم بسالای آن آلای گرفتار شده قطار قطار از شتران با بردار و استران راهوار دران محل فرو رفتند و زمان زمان بارندگی اشتداد و میافت تا بمرتبه رسید که اکثر خلایق چنانچه بر جای گذاشته و دامنها بر میان زده قدم در راه نهادند و اکثر شاه زادگان و امرا و نوئینان نمداو زیلو او امثال اینها بر روی لای انداختند و بگذشتند و مبدا بارندگی در یازدهم جمادی الاول بود و خلاصی از آب و وحل در عاشر جمادی الآخر بود و پیش از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار تحف و تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدان جهت فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شیخ نام شخصی که در ملازمت ملک غازالدین حاکم خبریه بود سعادت دست بوس دریافته و مشمول نظر عاطفت و احسان گشته بود پای در طریق پیمای نهاد و در اثنای راه دست درازی کردن گرفت و مجموع پیلاکات را بر گرفته بخبریه در آورد و ملک غازالدین عهد شکسته با آن معتمدان در ساخته حضرت صاحبقران در سه دفعه بحجت الزام حجت کس پیش ملک غازالدین فرستاده پیغام داد که شیخ را بدرگاه ما فرستد تا رقم عفو بر جریمه او کشیم والا مجموع خبریه و قلاع تو در زیر سم ستوران لشکر پست و ناچیز خواهد شد ملک غازالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده ان نصیحت را اعتبار ننمود و چون صاحبقران کامکار دانست که ملک غازالدین بر حصانت اعتماد کرده پند غفلت از گوش بیرون نخواهد آورد در روز ثالث عشر جمادی الاول اغرق را که آشنته ایلغار فرمود و با لشکر فیروزی اثر از دجله گذشته در وقت سحر بر سر آن بخت برگشتگان رسید و ملک غازالدین در آن شورش و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده آن شخص او را در شکنجه و عقوبت کشیده بعد از آنکه مال فراوان گرفت خدمتش را کرده ملک غازالدین بمثقب پسار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برد و صامت و ناطق مملکت او عرصه نهب و غارت گشت و چند قلعه خبریه را گرفته سپاهیان از نقد و چهارپای بی نیاز گردیدند و رایت نصرت انتما بعد از گوشمالی اعدا از آنجا معاودت نمود چون انحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال از غنایم و غیره بموصل نقل کردند و آنها را در چهل کشتی بمدت ده شبان روز از آب گذرانیدند و بار دوی همایون رسانیدند

ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاه زاده الغ بیگ

چون زمستان بپایان رسید خسرو انجم سپاه اشرف خویش خرامیده شهر یازدهم ربیع الآخر سنه ست و تسعین و سبعمائة بعد از فتح خبریه پرتو التفات بر احوال لشکر انداخت و پیادگان را سوار ساخت و در غرة جمادی الآخر سنه ست و تسعین و سبعمائة لوای اهبت بصوب ماردین برافراخت و امیر زاده میران شاه کورکان ابرسم مقدمگی از پیش روان ساخت و در دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران با سپاه منصور بصوب ماردین نهضت فرموده آمده باطراف و جوانب شهر محیط شدند روز دیگر صاحبقران کامکار با سپاه قوی جوانغار متوجه حصار گشتند و پیش از همه

لشکر قول نردبانها بر دیوار نهاده ببالا برآمدند و سایر بهادران دلیر حمله آوردند و دشمنان بی‌اکرفته شهر را مسخر ساختند و مخالفان از بیم جان روی بقلعه آوردند و لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسی از پسران شاه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر دست و پای مرکب و اب هلاک شدند و بسیاری از تشنگی هلاک شدند و جنود ظفر ورود در پای قلعه بکنک اشتغال نمودند و این حصاریست در نهایت محکمی و استواری و بر سر کوه بلند واقع شده و شعرا و بلغا منشورات و منظومات خوش بمتانت و حصانت آن قلعه اشارت کرده اند القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان آن روز تا بشب آتش رزم و پیکار برافروختند و روز دیگر ببالا رفته هر که به اندرون قلعه رفته بود و پناه بکمرا کرفته فرود آوردند ارباب حصار چون قوت پنجه لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت بر ضمایر خود راه داده تضرع و زاری اغاز کردند و بجان نیهار خواستند و حضرت صاحبقران دولت یار از پای قلعه بازکشت و بار دوی همایون نزول فرمود و اهالی ماردین بفور پیشکشها بیرون فرستادند و باج و خراج قرار قبل شده از اتفاقات که مردم آن سرزمین را دست میکیرد آن بود که در اثنای تضرع و تخشع ایشان ایلچیان از جانب سلطانیه از نزد سرای ملک خانم رسیده خبر رسانیدند که روز یک شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست وتسعین وسبعمائة بامیرزاده شاهرخ در قلعه سلطانیه واهب بی منت وبخشنده بی ضنت فرزندی ارجمند ارزانی داشت و از استماع این بشارت و بشکرانه این عطیه کبری از سر ارباب ماردین کذشته بلکه مالی را که قبول نموده بودند بدیشان بخشید و زمام حکومت آن دیار را در قبضه سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاد و از آنجا عنان عزیمت بپیچید و دینار باخش کرده عازم سیری شد و شاهزادکان و امرا و نویینان هر کس را بجای بازکشتند و بنفس خویش از راه سور مراجعت نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده میران شاه را جهت ضبط آن ولایت بر بالای آب دجله بر سپیل استعجال روان ساخت و خود از آب کذشته در مرغزاری که طیب نسیمش از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود بعزیمت آنکه متوجه الله تاق شود **ذکر قلعه آمد**

چون حوالی الله تاق مضرب خیام صاحبقران کردون اقتدار شد هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش شاه زادکان کامکار امیرزاده میران شاه کورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانیدند که اهالی حصار آمد بکلی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی مینمایند و آنحضرت فی الحال امیرزاده جهانشاه را در مقدمه روان کردانیدند و خود با مجموع سپاه در حرکت آمد و لشکریان از آب دجله که در آن موسم بغایت تنک میباشد عبور نمودند و بر ظاهر آن قلعه فرود آمدند و طناب در طناب کشیدند و آمد حصاریست که در رفعت با ایوان کیوان لاف همسری و در رزانت با سد سکندری دعوی برابری مینماید خندق آنرا تا مرکز زمین فرو برده اند و دیوار او را تا اوج اعلی علیین برآورده و مجموع باره آن را از سنک تراشیده ترتیب داده اند و بیج استوار ساخته اند و عرض دیوارش بمرتبه ایست که دو سوار در پهلوی هم توانند راند و بر سر باره هم از طرف شهر و هم از طرف بیرون دیواری بنکین مرتب کردانیده اند و بعد از آن ساچه اند و سنک اندازها از آن کذاشته اند تا وقت شدت حرارت هوا و هنکام برودت سرما خلایق در آنجا آسوده توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه خوشکوار جریان دارد و چند باغ بار و در آن قلعه است و از بنای حصار آمد تا زمان محاصره حضرت صاحبقران چهار هزار و سیصد سال بوده است که در مدت این اوقات هیچ کس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مکر خالد بن ولید که بعد از ایام محاصره از میکه آب شهر می آمد پنهانی در آمده بود و بر آن موضع مستولی شده القصه چون حضرت صاحبقران بحصار آمد رسید روز دیکر سوار شده لشکریان را بر محاصره ترغیب و تحریص نمود و سپاه ظفر پناه بجنک اشتغال نمودند و هر چند از بالا سنک میریختند پای ثبات و وقار بهادران جلادت آیین از جای خود متزلزل نشدند و حضرت صاحبقران فرمان داد تا عثمان بهادر و ارغون شاه هر یک برجی را نقب زده راه آمد و شد مهیا ساختند و ارغون شاه پیش از همه بفضیل رسید و لشکری از اطراف و جوانب حمله آورند و قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس بزور دست و بازو نکرفته بود و در دو سه روز مسخر ساختند و در حصار ریخته دست بغارت کشودند و سپاهیان آنجا در نقبها رفته ناپدید شدند و کس از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان یاسا قیان ببالای برج رفتند و تجویف آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام آن عمارت فرصتی و رو داد از روزمانی دیر بازمی مایست که این معنی میسر شود اندکی از سرهای شرفات انداخته دست از آن باز داشتند و از آنجا کوچ کردند و در اثنای راه بپایه سریر اعلی عرضه داشتند که پیش صوفی مال کرکون کرده است و میکریزد و برحسب فرمان او را در زمان حاضر ساختند و بعد از حاضر کشتن بکناه خود معترف شده و جمعی را که در آن باب اتفاق نموده بودند نام برده و صورت حال آنکه پادشاه خطا بخش جرم پوش امثال این حرکت را بکرات و مرات از وی مشاهده فرموده ذیل عفو و اغماض بر آن پوشیده در برابر اعمال ناپسندیده او مراحم خسروانه و نوازش پادشاهانه ارزانی داشته بود و چون تجدید آن اندیشه خطا از وی صادر کشت صاحبقران بقهر او فرمان داد و بر لیغ واجب الاذعان نفاذ یافت کرچمی که با او اتفاق نموده اند بیاسا رسانند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب الله تاق و**

فرستادن بعضی از شاه زادگان باطراف حضرت صاحبقران استحقاق بعد از تسخیر آمد متوجه الله تاق شده و در آن دیار کوتوالان و سرداران قلاع حلقه اطاعت در گوش افکندند بار دوی همایون گشتافتند و قبل قوائم سریر خلافت مصیر او از شدند و باج و خراج قبول کردند که هر ساله مبلغی خطیر بخزانه عامره رسانند و چون شهریار روی زمین از مسافرقین بگذشت راهها یقین نمود نخچوان مقرر گردانیده و امیرزاده محمد سلطان را برا خونه روانه داشت و رایت ظفر پیکر از راه میان سواس بجانب صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب حضرت اقتاب بود با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب و استر بسیار در آن عقبهای بلند که پیش آمد تلف شد و در روز سه شنبه یازدهم رجب از قامات آن عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور فرموده بصحرای موش مضرب خیام و سرادق غرو جلال گشت و امیرزاده میران شاه و امیرزاده محمد سلطان در آن محل با ردوی اعلی پیوستند و حاکم تفلیس حاجی شرف که در مجموع گرجستان بحسن اخلاص متفرد بود در آن موضع بدولت پابوس سرافراز شده اسبان با در فتار بگذرانید و از ان جمله اسبی بود که با تمامت اسبمان نام دار حکام و ولایت اطراف که برسم پیشکش آورده بودند و لیکن در پیشگاه سبقت گرفته حضرت صاحبقران خدمتش را منظور نظر احترام گردانید و مملکت او را با تمامت و دیگر ضمایم و متعلقات بروی مسلم داشت و قامت قابلیت او را بخلعت طلادوز و کمر و شمشیر زرین مشرف ساخت و پس صوفی را با دو پسر و تا در قلعه تفلیس مضبوط دار و در خلال این احوال محمد درویش بلاپس را با طایفه از سپاه بمحاصره قلعه النجق فرستاد و چون قرا یوسف و احشام تراکمه به آوازه توجه توق زر نگار فرار بر قرار اختیار کرده بودند حضرت صاحبقران در آن باب مشورت فرمود را یها بر آن قرار گرفت که جمعی را بجنبانیدن ایشان فرستاد و آنحضرت بدرمان اغلان را و اینانج و جهان شاه بهادر را با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد که تا آنجا که میسور و مقدور باشد روند و عنان باز نکشند و در دفع شر و فتنه ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و نفس همایون چند روز در آن صحرا توقف نموده بجهة استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری شعار خود کرده بدرگاه گیتی پناه نپیوسته بودند امیرزاده میران شاه را با لشکر بهرام اشقام فرستاده فرمود که هر کس که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید مفاهمت باحوال او نرسانند و آنکه تمرد نماید ولایت و الوس و یرا بباد تاراج دهند و بعد از فراغ از کوشمال اعدا بجانب قلعه النجق رفته در محاصره آن سعی و اهتمام مبذول دارد و بیرایغ جهان مطلع صدور یافت که تواچیان باطراف ممالک محروسه روند و لشکریان را کائنا من کان جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان بحسب فرمان بر ولن شده در اکناف و اطراف جهان بهت اجتماع لشکر گردون آثار متفرق و پراکنده گردیدند و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده بجانب الله تاق بازگشت و حضرت اهبت سمات سراپرده خانم و توامان اغا و سایر اقایان و خواتین که در سلطانیه توقف نموده بودند و درین ولا از آنجا بپیوستند آمده متوجه اردوی اعلی شدند و چون حوالی اخلاط محل کتر اسپندن بساط جلالت مناط شد والی بعد لی بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت و با پیشکشهای مناسب گذرانیده در محل قبول افتاد و عرق مرحمت و عاطفت خسروانه در حرکت آمده اخلاط را بسیورغال او ارزانی داشت و حضرت صاحبقران در آن پایان میل شکار فرمود و ملازمان رکاب نصرت اقتاب بمقدمات آن مشغول شدند و بعد از دو سه روز جرکه بهمرسیده آهوی بسیار و قوچ و میش کوهی و کوزن فراوان افکندند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از آنحضرت جدا مانده بودند و در سلطانیه اقامت داشتند و درین ولا خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق او زبانه کشید و براه اوج کلیسیا در حرکت آمد و در اثنای راه ملاقات اتفاق افتاد و چون آمال همگنان از زحمات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران برومند گشت و صاحبقران ظفر لوا نظر النفاست بر انتظام احوال مملکت انداخته و قمع و استیصال اعدا را بوجه همت ساخت و تیمور خواجه آق بوقا را بمدد محمد درویش که بحصار قلعه النجق مشغول بود فرستاد و بنفس سعادت قرین متوجه قلعه آیدین شد و اما لی قلعه مال قبول کرده هر چه داشتند از صامت و ناطق بیرون فرستادند و با عیال و اطفال بر سر کوه آمده فریاد الامان بر اوج اسمان رسانیدند و مزاج اشرف صاحبقرانی که متصف بعدل و انصاف بود ایشان را از بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آنموضع باز گشته شب دریمان کوچ کرده باوج کلیسا نزول فرمود و مقارن این حال طغرتن و الی ازمیر بنجان که سوابق اخلاص را لواحق اختصاص دانست بامطایا و هدایا بدرگاه سعادت انتظار رسید و آنچه آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانید و بعنایت بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت ذکر

فتح قلعه اونیک چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بساحت بارگاه جهان پناه آورده بودند مصر خواجه پسر احمد ترجمان که حاکم قلعه اونیک بود نیامد و خاطر شهریار جهان گیر متوجه تسخیر آن حصار شد و امیرزاده محمد سلطان را در تقدمه سوان کرد و رایات نصرت آیات براه دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعد از امیرزاده محمد سلطان بمقام رسیده لشکریان فی الحال چیک در انداختند و بمیامن دولت روزافزون پادشاه زمان حصار را بزمین یکسان ساخته مصر با اتباعش بقلعه کوه متحصن شدند و بحادران

سپاه ظفر آن سیاه کشته فی الحال بکمرهای کوه برآمدند و نزدیک بدروازه رسیدند روز دیگر مصر سر و ناپ خود را هدیه و با تحف و هدایای پادشاهانه پایه سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اگر این نوبت امان نامی از سراطینان خاطر نخجسته مشتاقم حضرت صاحبقران کشورکشای فرستاده کامران نواخته فرمود که آنچه مصر فرستاده مقبولست و با او بگویید که از سر جریمه اش درگذشتم اما باید که زودی بیرون آید تا عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان با گشته بقلعه آمدند و این سخنان با وی گفتند مصر از طالع ضعیف و بخت نحیف کلمات نیکوخواهان را بسمع رضا نشنیدند و اهل قلعه دست به تیر و کمان بازیده جنگ آغاز کردند و روز دیگر حیله تر پیش رفته مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرد و از اتباع این کلمات خوف و هراس او زیاده شد باز پسر خود را با تلمش که از خویشان او بود نزد او بود از دلاوران آن سرزمین بجرات و جلادت امتیاز داشت با سامان با در فرستاد و ایشان بزبان تضرع و استکانت در پایه سریر اعلی معروض داشتند که مصر امیدوار بود که آنچه سابقا التماس نموده بشرف انجاح اقتران یابد حضرت صاحبقران کامکار دانست که مصر داعیه دارد که بجهت نشاید لاجرم فرمان همایون نفاذ یافت که بهادران لشکر منصور در ظلمت لیل بپای کمر رفته تا روز جنگهای عظیم و مردانه کردند و در اثنای حرب و قتال از حصار تیری نینداختند که بران چیزی نوشته بودند محصل آنکه میان مصر و ستلمش خویشی نزدیکست و استظهار اهل قلعه و اصحاب این بقعه بدوست اگر خدمتش را امید کرده اند خطوری تمام بر احوال منازعان راه یابد و حال آنکه بضمیر انور پادشاه هفت کشور ازنخست این معنی پرتو انداخته بود و روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر مصر را پیش خود طلبید و او در سن شش سالگی بود و در ادای سخن و حسن تقریر و حرکات موزون و کلمات دلفریب از اقران امتیاز داشت و چون بپایه سریر اعلی رسید روی بقدم همایون بندگی صاحبقران نهاده و زانو زده بعبارتی پر از خون پدر خون پدرش خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از کشتن او درگذرد من بروم و سعی کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه پادشاه آید و آنحضرت فرمود که هر چند خون پدر بر تو سخت است او را بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید و حضرت صاحبقران از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرزندان خود را در بر پسر مصر پوشانیدند و حمایل یکی از شاهزادگان در گردنش افکندند و او را با جمعی از ملازمان و استمالت نامه نزد پدر فرستادند و او را چون بدین مهمات بقلعه در آوردند ای آن بقعه در جوش و خروش آمد و زبان بدعای او بپیوندگشادند و مقدم سلطان علیا را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده و مصر آنجماعت را بخلعتهای فاخره زر و جواهر خوشدل گردانیدند اما از غایت سراسیمگی پی بمقصود نبردند و زهره نداشت که قدم از قلعه بیرون نهد و خود را بسایه گاه فلک اشتباه رساند تا شش بی بدیل را ازان مهلکه برهاند و چون مصر در آمدن تاخیر و تسویف جایز ندانست حضرت صاحبقران فرمان داد تا قلعه را ویران ساختند و در اثنای این اوقات مادر مصر با تحف و پیشکش از حصار بیرون آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاد و بر زبان استکانت معروض داشت که بسر من بنده و سید این بندگان این ستان او را چه حد آن باشد که در مقام منازعت خدام عالیمقام آید لیکن از غایت خوف و خشیتی که بروی مستولی یافته دست و پای میزند و اگر مصر خوف و هراس من خود را ده عجب نباشد حضرت صاحبقران او را طلعت و نوازش فرمود که اگر پسرت بجان و مال دل بستگی دارد و زود بنجدمت شتابد و الا هر چه پندار از خود میپندد و اهل حرم سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین مادر مصر را خلعتهای فاخره داده بسیل کردند و چون بقلعه در آمد کیفیت حال با پسر در میان نهاد و مصر از غایت شقاوت و ادبار بر عصیان اصرار نموده فرمان واجب الاذعان بنهاد پیوست تا استادان هنرمند در برابر قلعه غارقی بلند ساختند و در اندک زمانی بنائی رفیع تر از حصار با تمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصور را بتنگ آوردند و چون پنج ماه از ماه رمضان بگذشت قلت آب بمرتبه رسید که مصر قریب باب گشت و مجموع عرصه از قلعه بیرون کرده و اکثر کاخ و ایوان قلعه او نیک از زخم سنگ عراده بخاک یکسان گشت و از اضطراب و پریشانی نایب خود را پیش شاهزاده محمد سلطان فرستاد زاری و تضرع از سر گرفت و شاهزاده جوان بخت او را بپایه سریر اعلی رسانیدند و از آشفتگی مصر و سراسیمگی او کلمه چند معروض داشت آنحضرت فرمود که اگر بدرگاه ما شتابد آسیبی بدو راه نیابد و برحسب فرمان فرستاده را خلعت پوشانیده آن شخص با مصر ملاقات کرده آنچه دیده و شنیده بود باز گفت و مصر در روز جمعه غره شوال سال مذکور خود را دیگر بار بیرون فرستاد و آن عورت بیچاره روی بر خاک نیاز نهاده زاری و فغان باوج فلک اثیر رسانید و از سر سوز و گداز برای پسر ایمان خواست مراحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود او را بتو بخشیدم اما باید که همین لحظه بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید خون چندین خلایق در گردن او خواهد بود و مادر مصر اندیشناک باز گشت و از صورت قضیه پسر را آگاه گردانید و مصر با شمشیر و کفن بیرون آمده با میرزاده محمد سلطان ابن اتابک محمود شاهزاده جوان بخت مصر را امیدوار گردانیده بدرگاه عالم پناه آورد و کلمات او را معروض داشت و بشفاعت جرایم وی گشت و حضرت صاحبقران خون مصر را بشاهزاده بخشید لیکن بر اتباع واجب الاتباع نفاذ یافت که سلطان علیی والی ماردین و مصر را بسلطانیه برند سلطان علیی را در آنموضع توقیف نموده مصر را بسمرقند برند و ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل نمودند و حکم شد که تمامت آلات و ادوات

حرب و جنگ که در او نیک بود پیرون آورند و امیر التمیش بحافظت آن موسوم گشت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالک ستان و فرستادن لشکر بجانب کرجستان و ولادت امیر ابراهیم سلطان** بشهر بارکتی کشای بعد از تسخیر قلعهٔ اوینک پنج روز در آنموضع بساط نشاط گسترده داد عیش و طرب داده و از آنجا مراجعت نموده روز ششم ماه شوال راشکار امیر حاجی سیف الدین از ماوراء النهر آمده مهمات ملکی معروض داشت حضرت صاحبقران در جلگائی که نمونه روضه رضوان بود فرود آمد و چند روز توقف نموده روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور فرمان داد تا طوی عظیم ترتیب کردند و در آن طوی امیر طهرتن را منشور ولایت ارزنجان و نواحی آن بلند پایه گردانیدند و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت و امیر نزبرک امیر جاکو پیش ازین با طایفهٔ از پردلان پرخاشجوی بقلعه ایدین شتافته بودند و بدانجا رسیده در باب محاصره و جنگ بدیشان نموده حاکم آن قلعه امیر بایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که اهل حصار پایمال حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حیله اندیشیده امان طلبید و التماس نمود بعهد کرد که اگر لشکر دست از محاصره بازداشته از پای حصار پیرون روند کار سرانجام یابد امیر نزبرک ملتمس او را مبذول داشته از آنجا برخواست و قرب بآن محل نزول کرد امیر بایزید بی آنکه امیر نزبرک را اعلام کند بهنگام سحر از حصار پیرون آمده بدرگاه عالم پناه شتافت و چون باردوی همایون رسید منظور نظر عاطفت شد و حضرت صاحبقران ولایت آیدین را بدو بخشید و با آن تمغا و کمرزرین او را باز گردانیدند و ایلچی فرستاده امیر نزبرک را باز خواندند و در خلال این احوال برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه و امیر عباس بموجب فرموده از راه افشقا با لشکری گران متوجه کرجستان شدند و آنحضرت بقصد همایون از جنگلستان آلاتاق عازم آن صوب گردید لشکریان نظهر قرین از اعداء هر که را میافتند قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران کامکار باشاه زادگان و فیع مقدار و امرای نامدار چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن که صحرائی دلکش بود فرود آمدند و از جمله فتوحی که در آن دوران روی نمود آن بود که در روز نخستین هیجدهم شوال سنه ست و تسعین و سبعمائة حضرت ملک متعال امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادت مند کرامت فرموده بمیرزا ابراهیم سلطان موسوم آمد و بانوی عظمی سرای ملک خانم کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهان گیر را از ایصال بشارت فرخناک و مسرور گردانیدند و مدت بیست و یک روز بخشن و سور و لهو و سرور گذرانیدند و حضرت صاحبقران با اجلال مسرت و شادمانی از مزغزار قارص کوچ کرده در دشت منک کول نزول فرمود و در آنموضع امرا و بهادران که بغزاوت کرجستان رفته بودند و قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده با غنایم موفور باز گشته بغرساط بوس فایز گشتند و بار دیگر طوی کرده بر پشته فیح عریض نزول فرمود **ذکر رفتن شاه زاده جوان بخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند و توجه حضرت صاحبقران بار دیگر بجانب کرجستان** در بیست و یکم ذیقعده سال مذکور خاقان مؤید منصور فرمان داد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و ولایت بط و ربط مملکت قدیم نماید و چون شاه زاده مشار الیه عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و آغایان با اغرق و فراغت آنجناب تا سلطانیه روند و ایشان در آنموضع توقف نموده شاه زاده متوجه مقصد گردد و نور باصرهٔ سلطنت و دعم باجرمت بموجب فرموده در حرکت آمده و بعد از رفتن آنجماعت بار دیگر داعیه اهتزاز فضیلت جهاد از خاطر خطیر پادشاه جهان گیر سر بر زد لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان که اقبالیق اشتهار داشت منعطف ساخت و ایشان بقلال و جبال و مواضع استوار پناه برده بودند و پاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته در بارهٔ آن پهدیان قتل و غارت تقدیم رسانیدند و منظر و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت نموده و حضرت صاحبقران شکار کنان میرفت تا تفلیس که معظم ترین بلاد کرجستان و دار الملک سلاطین ایشانست رسید و از آنجا بازگشته بولایت شکی آمد و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه را با جمع امرا بر سپیل ایلغار بطرف آن ولایت فرستاده تا هر که از در ایلی درآید ابواب عاطفت بر روی او مفتوح سازند و هر که مخالفت نماید بسیاست او را برانداز ند و ایشان برحسب فرموده عمل نمودند و مجموع کوه و دشت برارا غارت کردند و ایل و الوس آن نواحی را بند کرده باردوی همایون رسانیدند و امیر شیخ نور الدین و پسر سار بوقا را با لشکری شکن بکوهستان ارمن فرمود و ایشان چون بکوهستان درآمدند سید علی شکی حاکم آنموضع مال و ملک را وداع کرده از خوف جان روی بگریز نهاد و امیر شیخ نور الدین آتش نهب در کوهستان زده باغنیمت فراوان بدرگاه جهان پناه معاودت نمود و در خلال این احوال کس از جانب شیروان آمده خبر آورد که شکر گوشش خان علی غلان و الیاس خواجه با جمعی دیگر از شاه زادگان جوجی نژاد و امرا بدربند آمده بعضی از ولایت شیروان را که باج گذار آنحضرت بود غارت و تاراج کرده اند حضرت صاحبقران فی الحال بجانب ایشان حرکت کرده مخالفان چون از توجه رایات ظفر کار خبر یافتند فرار بر قرار اختیار کرده از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در علف زار محمود آباد نزول فرمود و قبه سراد ق جلادت نشان باوج کیوان برافراشت و از آنجا مسرعی را بطلب حرم ها و اولاد صغار بسلطانیه فرستاد و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و فرزندان عالی مکان برحسب فرمان روان شده و

و منازل طی نمود و از آب کر گذشته سعادت دست بوس حاصل کردند و درین اثنا امیرزاده میران شاه از ظاهر النجی نهضت نموده روی باردوی اعلی نهاد و چون بموضع آبی سید حضرت حق سبحانه نور باصره او را بدیدار فرزندی زیاده کردانید و حضرت صاحبقران این سخن را استماع نموده آن پسر را ایجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد برحسب اشارت علیه با میرحسین جغتای اول و امیر سونجک و علی پک و لشکر خاص روان شده درین مقام بغرساط بوس سرافراز گشت

ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد از شکست و جلوس او بار دیگر بر سریر سلطنت بغداد

سلطان احمد جلایر چون از هزیمت لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب توجه نموده اشراف و اعیان آن دیار بموجب اشارت سلطان بر قوق که در آن ایام فرمانفرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه نموده آنچه ما یحتاج او بود مرتب و آماده گردانید و سلطان احمد با جمعی در ولایت حلب شب بروز و روز بشب میرسانید و سلطان بر قوق کسی از نزد او فرستاده خود را نبده و خدمتکار خوانده پیغام داد که ملک و مال و حشم و خدم حکم مشارکت دارد بلکه بر مجموع آن اگر رقم تملک کشد هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را سه اسب نام دار و خلعت نفیس و افسر و کمر مرصع داده عازم دمشق شد اکابر آن بلده سلطان احمد را بدار الامارة فرود آورده اسباب محتاج ترتیب داده و چند روز در آنجا نشاط و خرمی کنان رانیده روی بمصر نهاد و چون بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال نموده پایه رفعتش را از زره کیوان بگذرانید و صد و سی اسب تازی و سی جامه زربافت پیشکش کرده سلطان را قوپ برود نیل در موضع نزه فرود آورد و هر روز ماکولات لذیذ پیش او میفرستاد و سلطان احمد تبرکات بسیار بمصیان میداد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید در امور مملکت با یکدیگر مشورت نمودند و رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با لشکر بامتوجه حلب گردد بر قوق ذخایر بازگرده و سپاهی عظیم ارسته کرانیده و سلطان بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران از غزاوه گرجستان مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قپچاق منعطف ساخت و بنابرین مصر یانرا عذرخواهی کرده باز گردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شده خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف سبی شتافت و سلطان احمد در سنه تسع و تسعین و سبعمائة بار دیگر بر تخت عراق تمکن یافت و بر خاطر خطیر پادشاه جهان گیر خطور نمود که توقتمش خان را مجددا گوشمالی بسزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش فرا تر ننهد

کشاورد لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شمال و وقوع محاربه بزرگ با توقتمش خان

و راوا خر زمستان که سلطان عدالت شعار بحسب استوالیل و بخارفران فرمود بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر حضرت جهان گیر خطور نمود که مجددا توقتمش خان را گوشمالی بسزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش بیرون ننهد بنابرین بواسطه این معنی پرتو التفات بر احوال سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام و اکرام داد و خطرات عصمت سمات را با اعزق بسلطانیه روان گردانید و فرمان داد تا سرامیک خاص و توامان آغا با اولاد صغار از سلطانیه بسمرقند روند و دیگر خواتین در آنجا توقف نمایند و در هشم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائة خدیو آفاق با لشکرهای ارسته بجانب دشت قپچاق علم توجه برافراخت و پیش از ین حضرت صاحبقران ظفر قرین شمس الدین الیاسی را که مردی چرب زبان شیرین سخن بود از دقایق امور واقف و برعنف و تمکین حکایات مطلع و برایراد کلام برحسب مقتضی مقام دانا تر از ایاز محمود غزنوی مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته و بدشت قپچاق توقتمش خان رسیده مکتوب حضرت آفاق رسانیده سخنان حضرت صاحبقران را از و فور نکته دانی و کمال سخن رانی بنوعی تقریر کرد که در خاطر خان موثر و جای گیر آمد و توقتمش خان خواست که دست در دامن صلح و صفا زند و بدآموزان او را بکلمات فریبنده از جاده صواب منحرف ساختند و کلمات خشونت آمیز در جواب نامه نوشت. و شمس الدین الیاسی را از رو جامه داده باز گردانید و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش خان معروض داشت و از ان جواب ناصواب آتش خشم جهان سوز حضرت صاحبقران اشتعال یافته بعرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم هفت فرسخ باشد در عرض محل لشکر افواج سپاه مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمدند و فضل دست چپ در دامن البرز کوه و قبل دست راست محیط بر ساحل قلزم لشکری که بار استکی و کثرت آن از زمان افراسیاب تا آن غایت در یک موضع هیچکس نشان نمیداد و حضرت صاحبقران مویدا بتائید آسمانی برابر بش کردون خرام سوار شد و از بدایت طلوع نیر اعظم تا قرب ظلام بر اس قتال بر انغار و جوانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط در آورده بهر قومی که میرسید سردار را بجماعت زبان بدعا و ثنا گشاده اسب نمیکشیدند چنانچه رسم عادت ایشان بود و الحضرت شرف محدث از زانی میداشت و بعد از فراغ ازین امر شاهزادگان و امرای تومانات و قشونات روان شدند و از دربند گذشته بقومی از هواخاهان توقتمش خان رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب امر و زبر گشتگان فرو گرفتند که از هزار یکی و از بسیار اندکی ازان معرکه جان بیرون نبردند و درین اثنا توقتمش خان شخصی و ترلاق نام را برسالت فرستاده و آن شخص چون بخبار اردوی همایون رسید کثرت و ازدحام سپاه ظفر پناه دید بر اسپ

وحیران بازگشت وتجمل تمام رانده بلشکرگاه خویش پیوست ومعروض خان گردانیدکه امیرتیمور کورکان با سپاه گران ازنیک میرسد وتوقتمش خان ازاستماع این خبر پریشان وهراسان گشته قراچی را با طایفه از بهادران دشت قپچاق منقلای ساخته روان گردانیدو آنحضرت درموضع ترقی نزول فرمودوشنیدند که قراچی باغلبه تمام درکنار آب جوی منزل کرده است حضرت صاحبقران کامکار با دلاوران نامدار شبیخون کرده روی جلادت بایشان نهاد وهنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آب دار دمار از روزگار دشمنان خاکسار برآورد وازآنجا پیشتر رفته کنار آب سونج مضرب خیام نصرت انجام گشت وتوقتمش خان با لشکرهای گران برکنار آب ترک فرود آمده وعزایم پیش گذاشته دراستواری وتحکمی سعی نمود وچون انهزام قراچی وتوجه آنحضرت باکاه شد پای ثبات ووقار او متزلزل شده روی بگریز نهاد وشهریار کامکار با سپاه ظفرشعار کذا پیدا کرده از آب ترک عبور نموده وتوقتمش خان از آب جوی رسیده توقف نمود تا چیان فرستاده بقیه لشکر طلبداشت وحضرت صاحبقران دریانوال بواسطه قلت زاد سپاهیان کنار آب بطلب ولوازم حوارث درحرکت آمده تا ایشان از غلات آن ولایت بهره وکشته باستظهار تمام کمر تقلیع وقمع مخالفان بندند مقارن این حال قاصدان بسامع علیه رسانیدند که توقتمش خان با شاه زادگان جوجی نژاد وبهادران دشت قپچاق کنار کنار آب درعقب لشکر منصور می آید حضرت صاحبقران کلاه العود اولی برزبان مبارک رانده ومیمنه ومیسره وقلب وجناح را راست چون مسافت میان هردو کروه بسمت تقارب پذیرفت آن دو شاه کینه خواه در برابر یکدیگر فرود آمدند وفران شد که جهت حزم واحتیاط دیاتیان همراه مون معسکر همایون خندق کنند وبرچیرها استوار گردانیده وبموجب فرموده در پیرامون خندق یکفرو برند وحکم شد که امشب کسی از جای خود حرکت نکند وآواز برندارد ومجموع وظایف بتیقظ مرعی داشته ارشیخون بر حذر باشند ودر اثنای اینجا غلان از نژاد جوجی خان چهره بمحمد بناخن بیوفائی خراشیده بمکرخیت ورزیده که حضرت صاحبقران فلک شکوه پرتو تصمیر بتعظیم وتبجیل لشکر کشور گیر انداخت وهفت قول مرتب گردانیده قول اول بفرو جود امیرزاده محمد سلطان نسیب ورنیت داد ودیگر امیران صف شکن ودلاوران مردافکن مستوا واستحکام داده بنفس همایون با پست قشون از آهسته چون کوه آهن درعقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی روی نماید بتدارک وتلافی آن اشتغال نماید مخالفان هزار هزار برابر شمشیر زا آخته عزم افراخته بدیدآمدند واز بوشش وخروش وغره بهادران چل افکن وهره شیر فلک اب شد واز گرد سم سواران شمشیر زن رخسار مهر وماه بی تاب گشته ودرین اثنا از جانب جوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست جمعی از شاه زادگان مثل کبک وتخانملان وپچک مارق ودیگر نوئینان مثل داؤد صوفی درمقابل میسره این جانب آمده بجنگ مشغول اند حضرت صاحبقران باقوشهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی بایشان نهاده حمله کردند ومخالفان از صولت سپاه منصور بشت داده روی بگریز نهادند واز جمله بیست وهفت قوشون جمعی از پی گریختگان روان شدند ودشمنان بقول خود رسیده بازگشتند واز ان جمعی که ایشان را تعاقب نموده بودند برخی رگشته بعضی بحضرت صاحبقران خود را رسانیدند وقوشانات متفرق شده ایشان بی تحاشی پیش آمده براتحضرت حمله آوردند وامیر شیخ نورالدین سار بوقا رعایت حقوق یادی واحسان صاحبقران ممالک ستان کرده واز سرجان گذشته فرود واللہ داد با قوشون وفادار بمدد رسیده فرود آمدند وقوشون قول رهلوی شیخ نورالدین پیاده شده شیبه کردند وحسین ملک قوچین با قوشون خود رسیده وقول ایشان منهزم شده درخدمتکاری کمر بستند ونبوک پکان جان ستان جان دشمن جنسند وهرچند بهادران دشت قپچاق متعاقب هم فوج فوج میرسیدند وحملهای متواتر کرده کوششهای مردانه میکردند وسپاه ظفرپناه که فرود آمده بودند به تیراندختن مشغول بودند از جای برنتوانستند گرفت وجویهای خون در آن معرکه جریان یافت وسرهای مبارزان در آن میدان انداخت وامیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه بمدد رسیده حمله آوردند ومجموع بهادران باتفاق متوجه برانغار دشمن شدند وبرخم پکان وشمشیر خون ریز دست از جان شسته باتوبان خود از سهب پیاده گشت ودست جلادت کشاده تیرباران آغاز کردند ودشمنان هرچند بمدد یکدیگر رسیده شمشیر وتیر برسر ایشان راندند آن پردلان بای ثبات فشرده مخالفان از برخم پکان جگردوز باز گردانیدند ودراثنای این احوال امیرجهان شاه با فوجی از سپاه ظفرپناه بمعاونت امیرحاجی سیف الدین از کوشه درآمده باتفاق خود را بقلبدست چپ توقتمش خان زدند وایشان را چنان ندانست که دیگر هوس باز آمدن نکردند وخواجه قوام نیروظایف شجاعت تبقدیم رسانیده مقابل خود را از جای برگرفت وامیرزاده رستم سپهرشاد زاده مغفور عرصه شجاعت بهادر بیک حمله آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان را بسوخت ونام پدر خود را در صفحه روزگار زنده ساخت وعلی پک از مخصوصان توقتمش خان با برادران وملازمان خویش بمیدان درآمده زبان بلاف وگزاف برگشاد وامیرعثمان عباس امیرزت طلبداشت وعثمان بهادر با قوشون خویش پیش آمده هردو قوشون با یکدیگر درآویختند وخون هم بضرب شمشیر وخنجر در صحرای هیجا بریختند وعاقبت عثمان بهادر به نیروی دولت روزافزون دشمنان منکوب وزبون گردانیده بهادران

سرداران بیامن اقبال صاحبقران عدیم المثال بلکه از عین عنایت ملک متعال اهل عدوان را دربهم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و توقتمش خان چون دانست که کار نوعی دیگر است برمقارفت مال و ملک تاسف خورده با شاهزادگان جوجی نژاد و امرا دشت قپچاق از آمنهر گذشت دادند و لشکر بهرام اشقام تیغ کین از نیام برآورده بسیاری را مخالفان را بقتل رسانیدند فرزندان دولت یار و امرا رفیع مقدار مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و زبان تهنیت گشادند و صاحبقران کردون اقتدار ایشان را در کنار گرفته تحسین و ستایش فرمود و چون ایات نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده کنار آب قویق معسکر همایون ساخت و آنحضرت امیر شیخ نورالدین را از میان ارکان دولت امتیاز داد و سبب آنچه در آمنهر گذارش صادر شده بود مهب خوب و جائه طلا دوزگر مرصع با و بخشید و مبلغ صد هزار دینار یکجا بر سبیل انعام با و ارزانی داشت و غنایم و اموال که در آن مصاف حاصل شده بود با اغرق بگذاشت و امیرزاده میران شاه که پیشتر از جنگ از اسب افتاده بود و پای مبارکش کسری یافته بود بضبط اغرق تعیین نمود و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی سیف الدین ارلات ملازمت شاهزاده بگذاشت و خود شریف با لشکر شیرشکار در پی توقتمش خان روان شد و چون بکنار آب آتل رسید غنایت شامل حال سپار پس خان قوری غلان گشت و جمعی از بهادران که در سلک ملازمان عتبه علیا انتظام داشتند همراه او ساخت و بجامه زر و کمر مرصع و افسر زرنگار او را سرافراز ساخت و از آب بگذرانید و نام حکومت دشت قپچاق و الوس جوجی خانزاد را در قبضه اقتدار او نهاد و شاهزاده در آنطرف بضبط سپاه و یاسامیشی الوس مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و توقتمش خان عروس ملک را سته طلاق بر گوشه چادر بست و از بیم جان ترک خان و مان کرده بجنگلستان بولا با معدودی چند در آمد و خواص و مقربان او بهر طرف در حرکت آمدند و لشکر فیروزی اثر این نوبت نیز در دشت قپچاق قتل و غارت کرده نزدیک بظلمات رسیدند چنانچه در یورش اول آنموضع رسیده بود پیوستند و چون بمان غیبت حضرت صاحبقران از ممالک محروسه امتداد یافته بود رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که امیرزاده پیرمحمد شیخ با شش هزار کس بشیراز معاودت نماید و غیاث الدین ترخان و شمس الدین عباس بار دیگر ایل و اولوس شیندی که قرا یوسف باغلبه از ترکمانان در نواحی اهلات تافته و غنیمت خوی دارد و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان چنانچه قرار یافته بود روی توجه بسمت قندهار نهادند و امیرزاده پیرمحمد با لشکر خویش تبریز آمد و لشکریان آن نواحی را جمع آورد و چون جمعیتی تمام دست داد و امیرزاده پیرمحمد روی توجه بدفع قرا یوسف نهاده در خوی نزول فرمود شنیدند که قرا یوسف در قراداره بهست شاهزاده بی تحاشی بر سر ایشان تاخت و تراکمه از بیم جان گریخته بدربندهای پیش قرا یوسف رفتند و خدمتش فرار برقرار اختیار کرده و امیرزاده پیرمحمد الیغار فرموده تا دربندهای رفت و لشکریان از عقب قرا یوسف بتکاپوئی درستاده و ایشان تا اونیک رانده از وی اثر نیافتند و امیرزاده پیرمحمد بازگشته بسلطانیه آمد و خان زاده اورا طوی داده خلعت خاص پوشانید و خدمتش متوجه شیراز شد

ذکر تاخت فرمودن حضرت صاحبقران بدست راست الوس جوجی خان

بعد از فرار توقتمش خان پادشاه ممالک ستان تاخت الوس دست راست جوجی خان او همه همت ساخت و بجانب آوزی روان شد و امیرعثمان عباس را در مقدمه فرستاده و امیر مشارالیه در موضع منکوبه بیک بارق اغلان و طایفه از الوس اوزبک رسیده آتش نهب و غارت در خان و مان ایشان زد و معدودی چند از آن طایفه جان بکنار کشیدند و با تیمور اغلان آوازه توجه لشکر منصور شنیده بایل سرداری که پیوسته با هم عداوت داشتند توسل جسته و اعانت یافته توقتمش اقتا و اوبردم رفتند و حضرت صاحبقران از آب آوزی بازگشته آبنک رو پس کرده و لشکر ظفر قرین در کنار آب تن برکره بیک بارق اغلان رسیده خدمتش چون علم برگشت فرزندان و متعلقان خود را گذاشته با یک پسر از میان هرون رفت و سپاه ظفر آل اهل و عیال او را بدرگاه صاحبقران آوردند و آنحضرت هبت ایشان خیمه و خرگاه معین فرموده اسباب یورش آن جماعت معین داشت و نقد و جنس ایشان ارزانی فرموده همه را خوشدل و شادمان از عقب بیک بارق اغلان و وان و وان کرد و امیرزاده میران شاه بار دیگر با سرداران بازگشته نوبت دوم متوجه برانغار جوجی خان شد و بمقصد رسیده و بقیه مردم را غارت کرده و مجموع ایل و اولوس اروپس خان اغاریده تالان کردند و پسران خوب و دختران مرغوب را اسیر کرده و شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام قتوحی قراول اتاراج کردند و چند قبیله دیگر را که از خوف لشکر ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان میگشتند دریافته بایشان ملحق گردانیدند و حضرت صاحبقران چون بشهر منکاه که از امهات بلاد روپس است رسید لشکریان مجموع آن ولایت را بباد غارت و اتاراج داده آنحضرت چون بعد از قطع منازل بحصار ازاق نزول فرمود امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست و از آنجا حکم جهان مطاع نفاذ یافت که اهل اسلام را از ارباب کفر جدا ساخته رها کردند و فرقه ضاله را بجمیع وسایل البوار فرستادند و خدیو آفاق از حصار ازاق نهضت نموده بر سمت تویان روان شد و بنابر آنکه چریکیان علف زارهای ولایت را سوخته بودند در آن راه چهارپای بسیار از پای درآمد

وارد دوی همایون از آب ولای فراوان که گذشته موضع قویان محل اقامت سپاه ظفرپناه گشت و امیرزاده محمد سلطان و جهانشاه و امیرزاده میران شاه باطایفه از بهادران بتاخت اطراف و جوانب چرکس شتافتند و هرکرا یافتند کشتند و هرچیزکه دیدند گرفتند و بازگشته بموکب اعلی پیوسته و چون خاطر آفتاب اشراق از مهمات ولایت رویس و چرکس فارغ شد عنان عزیمت بجانب البرزکوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیرعثمان عباس بواسطه سستی غریق بحر فنا شد لامرد لقضائه ولا معقب لحکمه حضرت صاحبقران جهان کشای امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته بنیت غزا به البرزکوه بالا رفت و بسیاری از بی دینان را که در دره و قلعهای محکم متحصن بودند بدوزخ فرستاد و مظفر و منصور باغنایم نامحصور باغرق معاودت نمود و امیر حاجی سیف الدین الحضرت را طوی بساط پادشاهانه داد و هفت روز بعیش و شادمانی سپری بردند و چند روز دیگر توقف واقع شد تا چهارپایان بحال خود باز آمدند و لشکریان بیاسودند و حضرت صاحبقران کامکار از اغرق جدا شده بجانب قلعه طاوس توجه نمود و ایشان از سرداران البرزکوه بودند و حکام آنموضع قلاع حصین داشتند که قوه و اهمه بآن راه نمیبرد و نور باصره از نگرآن بازمیگشت و قلعه طاوس قلعه بود در کمرکوه چنانچه طایر اندیشه هرچند پر و بال مزید بشرفات آن نمیرسید جمعی از فتیله کریت را که در سیر کوه قدم بر قدم بخچیر مینهادند طلبداشت و تفحص و تفتیش آن قلعه امر فرمود و ایشان هرچند احتیاط کردند پی براهی که موصل باشد بمقصود نبردند و رای حضرت صاحبقران بعد از تدبر و امعان اشارت فرمود که چند نردبان بلندتر ترتیب دادند و بر یکدیگر پیوند کرده بر کمر اولین نهادند و طایفه از پردلان بیالابر آمدند و نردبانها کشیده بر کمر دوم نصب کردند و بازبمعارج بهادری مرتقی شده و نردبانها بالا کشیده بر کمر سوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شیرین شسته از عقب هم بر نردبان برآمدند و طایفه از دلاوران و زکار بر قلعه جبل عروج کردند و طنابها بر میان بسته سرای طناب بر سر کوه محکم گردانیدند و با تیغهای کشیده تا بر ابر قلعه فرود آمدند و هردو کروه حمله آوردند و هر چند از قلعه تیر و سنگ و امثالهما وقش کالبد را از مرغ روح همی میساختند دیگر بهادران دین در امتصدی آن کار میشدند و اهل قلعه سراسیمه و حیران مانده دست ایشان از کار و کارایشان از دست رفت و ملازمان رکاب پادشاه هفت کشور بدین نهج قلعه را مسخر ساختند کولاد و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم نفاذ آن دو مهند ضال صادر شد و هردو را از پای درآوردند و چون بسمع همایون رسید که اوترکو پناه بقلعه پولاد برده است و ترکوبکی از خطای امرا نوغمش خان بود و بهزار حشمت و آلت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت باجمله حضرت صاحبقران برادرزن کور اکه ملازمت رکاب نصرت انتساب میمنه بود برسالت نزد پولاد فرستاده مکتوبی مصحوب او گردانید مضمون آنکه ترکوز اگر یخته نزد تو آمده هست باید که او را بدرگاه عالم پناه فرستی والا هرچه پیش آید از خود پنداری پولاد جواب داد که قلعه دفیع دارم مشحون بمردان جنگی و ذخیره بسیار و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکارند تا جان در بدن دارم محالست که زنهار یرا بسپارم ازین سخن نابرده غضب شهریاری التهاب یافته فرمان داد که لشکریان قلعه او را که جبلی بر درخت بود و مسلکی سخت مانند کف دست هموار سازند و سپاه ظفرپناه سه فرسخ درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بموضعی رسیده چندان عسل یافتند که هرچه خواستند بردشتند و آنچه کارنداشتند بگذاشتند و چون بحوالی قلعه که دره هولناک بود رسیدند و مردم حصار فدائی وار پیش آمدند و بعد از نیزه و آویز سپر مقاومت انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعار قلعه را بگرفتند و از عمارت اثر نگذاشتند و ترکو گریخته بجانب البرزکوه رفت و از برنغار امیرزاده میران شاه خبر فرستاده که اوترکو را نگاه میدارم و او سراسیمه و حیران در کوهستان البرزکوه درآمده است و صاحبقران سوار شده متوجه آن صوب گشت و چون موضع ایاپه مضرب خیام جلال آمده و اوترکو را در آن موضع دست و گردن بسته بدرگاه گیهان اشتباه آوردند و بشفاعت بعضی از امرا قتل او در توقف ماند فرمان شد که بر کعب او بندکران نهند و جمعی که در آن موضع حصین متحصن بودند غارت یافته و اسیر گشته و حضرت صاحبقران با بردوی همایون فرود آمده چند روز در ییلاق طاق و نواحی آن بسر برده محمد اغلان را که در آن اوان بموکب اعلی پیوسته بود بخچرچی ساخته متوجه قلعه سمسم شد و جمعی را که گریخته پناه بقلاع و مواضع سمنع برده بودند از پای درآورده ترو خشک آن دیار را پاک بسوخت و جمع کلیساها و معابد اصنام را خراب ساخت و از آنجا بازگشته بدامن کوه دمن رسیده ایل و اولوس آن عرصه را تاخت و ازان موضع معاودت نموده پیش گنت شد و رعایای آن دیار که قبل ازین بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بودند بعنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و رایات ظفرسیر از آنجا نهضت نموده لشکریان الیل خورقسرا را قرامتصل ساخته و الحضرت چون بموضع بوقارقم رسید در آن محل قشلاق فرموده در آن یورت طایفه از مردم مغول و قبایل مقتدر قاری قوسوق بدرگاه جهان پناه شتافتند و در آن رستاق جمعی کثیر که ایشانرا بالیق چان میگفتند یعنی ماهی گیران بحر ایره رفته بودند در توجه بارگاه تقصیر و تعاون ورزیده بودند بهادران سپاه منصور باستیصال ایشان امر فرمود و آنجماعت از آبهای عظیم که پل عظیم بسته بود گذشته مجموع خزاير را تاختند و باغنیمت بسیار بازگشتند و بمعسکر خجسته ملحق شدند و در اثنا فرستاده امیرزابان که برحسب فرموده ضبط حاجی ترخان اشتغال داشت با ردوی همایون آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی رسانیدند مضمون آنکه محمد

کلانتر آنموضع سر مخالفت دارد و اگر تدارک نمایند و نفرمایند کار مشکل شود و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میران شاه و طایفه از نبهادران و امرای عظام را در اغرق گذاشته باوجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرمود و بعد از قطع مفاوز و مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید محمدی طوعاوکریا به استقبال برون آمدو آنحضرت او را در ملازمت امیرزاده پیر محمد و امیر جهان شاه و دیگر امرا تجنیب سرای فرستاد و شخص همایون در شهر نزول کرده بعد از تحصیل مال امان صامت و ناطق آن عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیر محمد و امرا بالشکرها از آب آتل بروی یخ بگذشت و محمد را بزیر یخ فرستادند تا ماهیان محفوظ گشتند و چون شاه زاده مشارالیه باسپاه بسرای رسید بمکافات آنکه لشکر توغتمش خان و آتزمان که حضرت صاحبقران تسخیر فارس و عراق اشتغال داشت بماوراء النهر آمده آتش در سرای سلطان زده بود که بزنجیر سرای اشتهار دارد و ایشان نیز بآتش قهر سرای ایشان بسوختند و احشام و صحرانشینان آن ولایت را بنوعی زیروزبر ساختند که دیگر اثری از ایشان نیافتند و مجموع سکان حاجی ترخان را کوچانیده در آن شهر آتش زدند و عنبر و آفاق لشکر باپورت قشلاق معاودت فرمود و در آن زمستان بنابر سورت سرما و بعد مسافت از معموره و ممالک محروسه پشت جهاپایان ملتف شدند و عسرت در میان لشکریان بمرتبه رسید که یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار کپکی و یک من ارزن بهفتاد دینار روکه کاوی بصد دینار کپکی مافیت بفروشید و عاطفت پادشاهانه شامل حال ملازمان شده حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که تواچیان مجموع غنایم را که در آن یورش بدست آورده بودند بر ایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی و قحطی خلاص شده بعضی پیادگان سوار گشتند

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد شمال و شرح بعضی از قضایا

چون تمامت ممالک دشت خور و سایر بلاد شمال و تخت تصرف بندگان صاحبقران بهمال آمد در اوایل سنه ثمان و تسعین و سبعمائة از بوغار قرم براه دربند رایت معاودت برافراخت و از آب ترک بر روی یخ گذشته موضع برقی معسکر همایون گشت و لشکریان به نیت غزا روی باشکوجه بهادر نهادند و مرکزوار اشکوجه را در میان گرفتند و در این اثنا سوقال از قاری قوشون باشه هزار مرد مکمل بمدد اهل شکوجه رو بگشت و این خبر بسمع اشرف اعلی رسید آنحضرت با پانصد مرد نام دار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و سوار از افواج متارکاب کران کرد انیده بآن قوم خون کرفته تاختند و کار ایشان را به تیغ خون ریز و پیکان دل آویز آخر ساختند و سوقال با سپاه فرار نموده ببالای کوهی برآمدند و ابراهیم خان از عقب رفته پیاده بکوه برآمد و بیک چوبه تیر او را از بالا بغلطانیدند و سرش را از تن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران بسانیدند و جمعی را زنده بدرکاه عالم پناه آوردند و مجاهدان دین شکوجه را فطرة امن مخر ساختند و مجموع پیدینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و اموال ایشان را متصرف شدند و حوالی و نواحی آنرا تاخته بنیاد اهل کفر و عناد برانداختند و غنیمت فراوان کرفتند و مقارن این حال علمای قاری قوشون با علما و قضاة بدرکاه عالم پناه آمدند و زبان باعتذار و استغفار کشاده و طاعت و خدمت بجای آوردند و پادشاه جهان همه را بانجام کران مایه و کمر شیر و اسبان تازی خوشدل کردانیدند و بر غزا و جهاد تحریص نمودند و ولایاتی که داشتند بر ایشان مقرر کردانیدند و در ضمان سعادت و اقبال از آنجا روان شدند و قطع مسافت کرده ظاهر قلعه ترکس را مضرب خیام نصرت انجام کردانیدند و کفار و اشرار آنموضع را بدار البوار فرستادند و کروهی از مخالفان دین پناه بموضعی حصین برده بودند در شکافها و کوههای بلند خزیده بودند آنحضرت همت باستیصال ایشان منعطف ساخت و جمعی از بهادران جلادت آیین در صدد و قها نشستند و طنابها از قلال تا بر بر کمرها و شکافها کشیده قوضاله در آنجا متحصن شدند و دو فرو کذاشتند و مجموع آن کمرها را بزخم تیر و تیزه و نیزه بدوزخ فرستادند و اموال و اطفال ایشان را اکثر قلاع و ولایت البرز کوه از لوث وجود ملاحده پاک کشت و ایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده و چون موکب همایون قرب بولایت زرکران سیدابالی آنجا بقدم انقیاد پیش آمده زره و خود بی اندازه برسم پیشکش بکذرانیدند و مشمول عوارف خسروانه شدند و اهل قلاع نیز امان طلبیدند و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافته و چون اردوی همایون از دربند کذشت رای عقده کشای بعمارت و استحکام قلعه آنجا فرمان داده استاد اجاپک دست کرا جتهاد بسته بازوی هنروری بکشاد و حاکم شیروان و شماخی امیر شیخ ابراهیم که در آن یورش ظفر کردار ملازم رکاب همایون بود پیشتر از همه رخصت طلبیده شتابران آمده بود بترتیب اسباب یرغو و سوار و اشتغال نمود و در آن ولا که رایات ظفر شعار بانجا رسید خدمات لایقه بجای آورده و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده و چون بعد از طی منازل لب آب کر نزول فرمود و امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم مرتب داشته پیشکش پادشاهانه کشید عاطفت شهریاری او را بانجلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشید و خواص مقربان او را نیز بخلع کرانمایه سرافراز کردانیده ممالک شیروان و توابع و لواحق بدستور سابق بامیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه دربند را محافظت نمود از سر حد مانکوبا خبر باشد و چند روز در آن دیار بعیش و عشرت بکذرانید و بعد از آن در خنبش آمده از آب کر بکذشت و موضع آق اتام مضرب خیام سپهر احتشام کشت و درین ولا حکم شد که امیرزاده پیر انشاه بر ضبط ولایتی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نمایند و آن عبارتست از دربند باکوبه تا بغداد و از بغداد ان

تا سر حد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق آن ممالک بپردازد بمحاصرهٔ قلعهٔ الموت مشغول شود و شاه‌زاده مشارالیه برحسب فرمان عزیمت رفتن نمود و حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفته وداع کرد و امیرزاده رستم و امیر جهان شاه را با سپاه همراه او گردانید و وصیت کرد که در محاصرهٔ قلعهٔ الموت اهمال نورزند و امیرزاده میرانشاه باذربایجان شتافته امرأ و لشکریانش در خراسان مانده بودند و طلب ایشان کس فرستاده بود و رسیدن ایشان سپاه شاه‌زاده قراباغ و نخجوانرا اردوئیک یورت ساختند و جوانغار لشکرگاهش سوق بلاق و درکزین را برای توطن کزین کردند و شاه‌زاده جوان بخت از سر جد و اهتمام بمحاصرهٔ قلعهٔ الموت مشغول شد

ذکر خروج سلطان محمد طبسی در یزد و بهلول در رهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بسر مرو

سلطان محمد سپر ابو سعید طبسی که سابقا در زمرهٔ ملازمان آل مظفر در یزد سریر دولت انتقاق نموده خروج کرده بود و کامگاشته حاکم یزد را بقتل آورده بود از اکابر یزد نیز طایفه را از میان برداشته بود و مال و سالیانهٔ آن ولایت را که در خانهٔ قابض اموال محفوظ میداشتند برده بود و چند خروار قماش جهت سرایملک خانم که خزینه‌دار نشهر پیرون برده و جامه سپار و دختر هم سپر و پای که با ایشان همدستان شده بود از آن جامه میداده و امیرزاده پیر محمد در شیراز از این قضیه آگاه شده بهتیه یورش و ترتیب محاصرهٔ یزد مشغول شده دار و نگهان کرمان و اصفهان و فهستان و غیر ذلک از آن موضع متوجه دفع این فتنه شدند و در ظاهر یزد جمعیتی عظیم دست داد و سپاه اطراف بمحاصره و محاربه مشغول شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد با تیمور خواجه آق بوقا و دیگر سرداران و بهادران بدان صوب شتابد و چون در حوالی یزد علف زاری که قوت چارپایان حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسبان خود را در ییلاق کوشک زرد و نواحی اصفهان گذاشته بآنجا پیاده روند و بمحاصره مشغول شوند و شاه‌زاده و امرا و لشکریان برحسب فرمود عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره کردند و جنگ آغاز نمودند و هر روز دو نوبت بدان امر خطیر عمل مینمودند و یکی از حوادث زمان غلبت حضرت صاحبقران آن بود که امیر بایزید پر بلاپس که برحسب فرموده الحضرت بضبط بهاوند اشتغال مینمود نوکری داشت بهلول نام که امیر بایزید را بتلبیس و حیله هلاک ساخته بهاوند مستولی شده و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته بر تسویل نفس و فریب هوا غرور بخود راه داده چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل سبلطانیه رسید سلطان علیشاه والی ماردین را بزنهار پیرون آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بروی مسلم داشت و او را بآنطرف مغرز گسیل کرد و بر لسان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی و دیگر امرأ و لشکریان متوجه بهاوند شوند و شاه‌زاده و امرا و لشکریان برحسب فرمود عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند نیز در محاصره کردند و جنگ آغاز نمودند و هر روز دو نوبت بدان امر خطیر عمل مینمودند و یکی از حوادث زمان غلبت حضرت صاحبقران آن بود که امیر بایزید پر بلاپس که برحسب فرموده الحضرت بضبط بهاوند اشتغال مینمود نوکری داشت بهلول نام که امیر بایزید را بتلبیس و حیله هلاک ساخته بهاوند مستولی شده و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته بر تسویل نفس و فریب هوا غرور بخود راه داده چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل سبلطانیه رسید سلطان علیشاه والی ماردین را بزنهار پیرون آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بروی مسلم داشت و او را بآنطرف مغرز گسیل کرد و بر لسان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی و دیگر امرأ و لشکریان متوجه بهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک در کنارش نهند و ایشان برحسب فرمان بدانصوب در حرکت آمدند و رایات ظفرنشان از همدان بجانب نواحی عراق نهضت فرمود و امیرزاده مشارالیه چون با امرأ بهاوند رسیده حصار را مرکز وار در میان گرفتند و بعد از سعی و کوشش بهاوند را مسخر ساختند و ارباب فتنه و فساد را بتیغ خونریز ریزریز کردند و بهلول کافر نعمت را گرفته آتش سوختند و چون خبر این فتح نام دار سمع شهریار کامگار رسید فرمان جهانمطاع نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین با امرأ و سپاه بلرستان توجه نمایند و مفسدان و قطاع الطریق آن دیار را بجای خود نشانند که دیگر معاودت نتوانند کرد و کذلک روی بکوهستان ساحل رفته مجموع بحر و بر را تا اقصای هرموز در تحت تصرف آوردند و ایشان تا بتمثال امر مبادرت نموده رایت توجه برافراختند و چون بنواحی همدان در آمدند ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت و حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون از صلوات خمسه و تلاوت و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شیراز روان گردانیدند و فرمان داد که امیر جلال جمید و امیر شاه ملک و امیر ارغون شاه در رکاب شاه‌زاده نادر همروز بروند و تمام بلاد و مواضع و گرمسیرات متخلص گردانند و امیرزاده محمد سلطان و امرأ برحسب فرمود روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع علیه رسید که چون زمان محاصره امتداد یافت قریب سی هزار مرد از گرسنگی هلاک شدند و پسر ابو سعید طبسی با اتباع بقیی کنده و از آنجا بیرون رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصوره را خبر شده و پسر ابو سعید که رئیس و رئیس ایشان بود در رو و جره بدست آمده کشته شد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاه‌زادگان مراجعت نموده لشکر را بزیارت حضرت دهند که با وطن خود روند و امیرزاده پیر محمد از راه خراسان متوجه قندز و تقلان شد و امیرزاده پسر عمر شیخ بعد از فتح یزد بار دوی همایون رفته از آنجا بزیارت معاودت نموده متوجه شیراز گشت و چون بمقصد رسید سونجک که ملازم او بود و امرأ شاه‌زاده ریخته خاطر عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده قضیهٔ اصراف و اتلاف مال فارس را بنمود و در التجا که نیابت شاه‌زاده میکرد با سونجک اتفاق نموده رای عقده کشای حضرت صاحبقرانی که بر این حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایت فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پسر عمر شیخ با سونجک و دلتخواجه بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی چند روز نظر التفات از روی باز گرفته بار دیگر بر سر عنایت آمد و شاه‌زاده را روان کرد و سونجک را گناه کار ساخته حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رود و مدت سه سال بفتح بلاد و قلاع آن ولایت اشتغال نماید و دلتخواجه را کوشش و متابعت نماید و امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت و شاه‌زاده او را با خود باندکان برد و بالجمله امیرزاده محمد سلطان بن

از ضبط فارس و خوزستان چون خوهست که بطرف هرموز روان شود با امرا و متمردان مشورت فرموده راهها را تقسیم نمود و بعضی بطرف دارابجرد حرکت آمد و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در کرمان باز ایستاد و میرجهان شاه و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم بن عمر شیخ که در بلغار بود باتفاق امیرشاه ملک راه کازرون پیش گرفته خوش حال و فارغ بال متوجه شدند و امیر جلال الدین حمید از راه کران بموجب فرمان بحضرت شوکت پرافراخته ولایت پکی و کمار غارت کرده و شاه زاده و امرا دیگر بطرق مختلفه روی توجه بمقصد نهادند و در آن راهها از ولات و حکام و قصبات هر که بقدم مایلی و اطاعت پیش آمد بنوازش اختصاص یافت و هر کرا لاج گذاری و فرمان برداری پیچید پامال حوادث و نوایب گشته مال و جان او در عرصه تلف آمد و چون بحدود هرموز کهنه رسیدند در آن نواحی هفت قلعه مثل تنگ زندان و شاسیل و مینا و ترزک و منوجان و تازیان را که قلعه غارت و تاراج کرده از عمارت اثر نگذاشتند محمد شاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای فارس خزینه آب عمان را پناه خود ساخت و از هیبت آن لشکر که مانند بحر خضم خروشان و خروشان روی بدهاده بودند اطاعت نموده و بچاکری نمود و بسی تحف و هدایای بحری فرستاده در مقام ادای مال حمایت که مبلغ هزار بار هزار هزار رود و بیست هزار دینار میشد و بروی باقی بود آمد و برحسب مقدور و میسور خود از نقد و جنس عوض مبلغ مذکور تسلیم کرد و تنه را ملزم شد که سرانجام نموده از عقب بفرستد و امیرزاده محمد سلطان مقتضی الزام از آنجا بازگشته بجانب ماوراء النهر تاخت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحبقران در آن یاسمت گذارش خواهد یافت ذکر

مراجعت حضرت صاحبقران بمستقر شرف غزو جلال حضرت صاحبقران ممالک ستان دریازدهم شوال سنه ثمان وتسعین وسبعمائة از همدان در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه سمرقند معطف گردانیدند و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیر جهان شاه را در مام محاصره قلعه الیق را در کف تسخیر سلطان سنجر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میران شاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و در جهان وزیر صاحبقران کامکار میل شکار نموده فرمان او تاجر که انداختند و روز دیگر بهر که رسیده صید فراوان افکندند و حضرت صاحبقرانی لشکر را رخصت انصراف داده از اغرق جدا شد و چون عرصه را مین از سم سمند کیهان پوی غیرت فضای چرخ برین کشت امیرزاده رستم بشرف پابوس استعداد یافته با شارت علیه متوجه شیراز شد تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندد و خسرو آفاق در زمان مراجعت از دشت قپچاق الچی بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ روان کرده بود که امیرزاده ابابکر را با رستم طغایبوغا بر لاس و پسر علی و پسر حاجی محمود شاه میسوری با پنجهزار سوار بار دوی همایون فرستد و در این وقت که خدام سپهر احتشام بمضارب رسید امیرزاده ابابکر بار دوی اعلی ملحق شده بشرف پابوس حاصل کرد و حضرت صاحبقرانی هزار دینار کپکی بشاه زاده بخشید و از کیفیت طهرتی را که بکوه دماوند باسرعت سپهر بلند جمع و هشت بادوادو ملازمانش را بصنوف نوازش خوشدل ساخته امیرزاده مشارالیه را پیش میرشاه زاده میران تبریز فرستاد و خود عنان سبک و رکاب گران کردانیده شتاب هرچه تمامتر میراند و بهر دیار که میرسید سرداران آنجا ساوری و پیشکش آورده الحضرت از ظلم و عدل حکام و داروغگان تفتیش مینمود و داد مظلوم از ظالم ستانده بعضی از آن جمله را بقتل میرسانید و بحبس و جنی فرمان میداد و چون بخطه خراسان و امیرآق بوقا بر خیاه آنجا باستقبال شتافت و ساوری و پیشکشهای سزاوار بمجال عرض رسانید و حضرت صاحبقران کامکار بسکر و ابوار کرده بکشتی از آب آمویه بگذشت و ولایت خوارزم سپاه نصرت شعار گشت و در آن محل حضرات عصمت سمات سرا پرده ملک خانم و سلطان بخت بیگم و تومان آغا و سایر خواتین و اقایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان بر سم استقبال آمده شرف دست بوس حاصل کردند و اظهار بهجت و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران کامکار از حرارت بخطه کش نزول فرموده و اعیان و اشراف اطراف مملکت را و الخصوص روی بدرگاه عالم پناه نهادند و بوسیله امرا و مقربان پایه سریر اعلی حاجت خود شنا گشادند و آنحضرت با ارکان دولت و اعیان حضرت در آق سرای بساط نشاط گسترده چند روزی بحر عیش و انبساط گذرانیدند و در آیت ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده دارالسلطنه سمرقند را محل نزول همایون گردانیدند و در این اثنا باری سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطان را بپسری کرامت فرموده بجهان کیر موسوم گشت و چنانچه معهود و معتاد هست بلوازم حسن وطوی اشتغال نمودند و چون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد حضرت صاحبقران سعادتمند بیاغی که در بشمار یافته سرادق عظمت و جلال را افراخت و بعبارت قصری رفیع دلکش فرمان داد و استادان ماهر و معماران صادق کار از خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک عبارت بر لوح مهارت کشیدند و بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع وتسعین وسبعمائة به بنیان چابک دست بنیاد آن نهادند تا در مدت چهل و پنج روز با تمام رسید طاق ایوانش از ذروه کیوان رفیع تر و اساس حجره ارکش از ثری بثریا منیع تر آمده **ذکر آمدن امیرزاده شاهرخ بحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران بخطه شهر سبزوار و وصول امیرزاده محمد سلطان باستان فرخنده آشیان** در اثنای تعمیر قصر باغ

سمرقند عمارت موجوده مورد بحث

شمال حضرت صاحبقران ستوده خصال حکومت خراسان وسیستان ومازندران تا حدود ری بدو درج سلطنت و در ری برج خلافت شاهرخ بهادر ارزانی داشت و ازمام آنام مار واز هر قومان فوجی را بملازمت او یقین نمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امرا صاحب اندیشه تا خرسنده و شاکر دیشه کوچ بانوچ برند و شاهزاده در شهان سنه بتمع و تسعین و سبعمائة از آب آمویه گذاشت و منازل و مراحل قطع کرده از راه اندخوی بچکچور رسید و در آنجا امیر آق بوقا با اشراف واعیان بلده هرات بدولت زمین بوس مستعد گشته شرایط نثار و پیشکش بجای آورند و از آنجا روان شده بروزی فرخنده در مرغزار کهدستان که در یک فرسخی هرات واقع است نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را در آنجا بپایان رسانیده انوار عاطفت و احسان او اقطار خراسان تافت و سرداران و حکام ولایات باستان دولت آشیان آمده بشمول عنایت و احسان بی پایان گشتند و شاهزاده شاهرخ از کهدستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف آورده از فرقدوم او آن سرزمین بپای افتخار بر تارک هفتم آسمان نهاد و شاهزاده جوان بخت را بطالع سعد پسری شایسته تاج و تخت به بایسنغر موسوم گشت و حضرت صاحبقران عدیم المثال از باغ شمال سوار شده رایت عزیمت بجانب شهر سبز برافراشت و چند روز در جلگه دلکش کشش نشاط و طرب گذرانیده از آنجا کوچ کرده و بشهر درآمده در آق سرا نزول فرمود و ماه مبارک رمضان در آن بقعه بطاعت و عبادت و قیام و صیام بسر برد و از آن محل نهضت نموده به پیلاق سلطان ارغوج رایده و در اموضع امیرزاده محمد سلطان را بورش فارس و هرموز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جاههای زردوزی و اسبان تازی با نیجهای زرنجل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای طلا دوز پوشانیدند و حضرت صاحبقران بواسطه آنکه نفس شاهزاده محمد سلطان را عنایت ربانی از نظر عظیم نگاه داشته بود و ظایف شکر بجای آورده مفصل این مجمل آنکه جمال الدین فیروز کوهی در حین مراجعت امیرزاده مشارالیه روزی بر سم خدمتکاری پیاده در رکاب او میرفت ناگاه بر شاهزاده زد چنانچه اندک جراحتی بر اندام مبارکش رسید و خود از بیم جان بطرف کوه دوید و بدره افتاده حیات طبیعی را وداع کرد و بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب شتافته او را در آن دره مرده یافتند و سرش از بدن جدا ساخته و آورده بر پیش سمت جهان نور آنجناب انداختند

ذکر خواستگاری دختر خواجه اغلان بازدواج امیرزاده اسکندر و توجه رای عالم آرای بعمارت باغ دلکشای

حضرت صاحبقرانی شمع جهان پسر خضر خواجه اغلان را فرمود تا پیش پدر رود و جهت آنحضرت خواهر خود را از وی خواستگاری نماید و از برای اتمام این مهم حکم شد که عیال الدین ترخان با نقایس امتعه و لطایف اقمشه با شمع جهان مرافقت نماید و ایشان هر دو بر حسب فرمان متوجا روی خان شدند و شهریار بازل و رسم قندهار غزاکا نگل که هوای عطرآمیزش طرب افزای جان و دل بود منزل کردند و در این اثنا حرم محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر ملک آغا رسیده تنوقات نامی و پیلاکات گرامی بعرض رسانید و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و شاهزاده آکسی سلطان را بآئین شریعت غزا در سلک ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و در پانزدهم سال یعنی تسع و تسعین و سبعمائة معمارت حضرت جهان بانی فرمان فرمود که بر کنار مرغزار کان کل بنیاد باغی رفیع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر گنی از ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق آن در بلندی از فلک گردون بگذشت و بباغ دلکشای موسوم گشت و در اثنای این اوقات حضرت صاحبقران ملک سمات رایات نصرت آیات را در جنبش آورده از آب جیحون بگذشت و قریب بقریه جنیاپس مضرب سرادق گردون اساس گشت و در آنموضع قشلاق اتفاق نموده لشکریان خانهای ممتانی ساخته و در آنجا و بوریا پرداختند و آنحضرت بقصبه یسا تشریف برده بزیارت شیخ احمد یسوی مشرف شد و آن بزرگوار را فرزندان امام زاده محمد حنیفه بن امیرالمومنین علی و فرزندان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر سر مزار و دالانوار او عمارتی وسیع رفیع طرح انداز ند و بر حسب فرموده طاقی بنیاد نهادند بغایت بلند و مناره و کنبدی مربع سی گز در سی گز در دو طرف کنبد در چهار صفه دیگر دوازده گز در چهار صفه دیگر با حجرات و غیر ذلک از عمارات اساس افکندند و فرمان شد که حجت مقبره بنکی سیفند در غایت تکلف بتراشیدند و نقوشش غریب و بدیع بنگاشتند و فرمود که مولانا عبدالله صدر در اتمام آن اهتمام نماید و در عرض دو سال پسر مولانا مشارالیه آن عمارت باختتام رسانیدند و حضرت صاحبقران گردون غلام صلات و صدقات بمجاوران آن مقام انعام فرموده بار دوی همایون معاودت نموده مقارن این حال سفیران آمده طنطنه وصول نگل خانم را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان غیر سرایملک خانم و تمامت امرا سوار شده پانزده روز راه باستقبال شتافتند در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمان مائة نگل خانم بنت حضرت خواجه اغلان بآئین شرع شریف بسرای عفت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور کورکان کرد رسانیدند و در این اثنا چلپان چوخان کما زجانب ختای آمده بود بتحف و تنوقات ان مالک بار دوی همایون رسیدند و پیشکشها را بمجلس عرض رسانیده مضمون رسالت ادا کردند و رخصت انصراف یافته خوشدل بازگشتند و حضرت صاحبقران عالمیان امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که متوجه مغولستان شده ان سرحد را ضبط نماید و پیری سپک سار بوقا و امیر حاجی سیف

الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا را با چهل هزار سوار ملازم او ساخته فرمان داد که در گردابشیره سوری و خندق احداث نمایند و ایشان روان شده و از عقبهٔ قولان گذشته نواحی ابشیره را یورت ساختند مردم را بزراعت و عمارت ترغیب نمودند و در اوایل حمل حضرت صاحبقران از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن بلده چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب کش نهضت فرمود و در هفت فرسخی سمرقند بکوهی رسید که در دهنه آن رودخانه ایست جاری فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در آن مکان غرم باغی سازند و در میان باغ قصری تکلف بپردازند رایات نصرت انتها از آنجا نهضت نموده دامن کوه براه رباط بام درحرکت آمده و در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استرابادرا ماخان متوجه درگاه عالم پناه شده بود شرف دست بوس حضرت صاحبقران فلک شکوه حاصل کرد و پلاکات و تمسوقات محل عرض رسانیدند حضرت از کش گذشته الچی بالغ را مخیم اقبال ساخته در یورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبه بارگاه سعادت انتابه جوزا برافراخت

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان صوب در ضمان ملک منان

حضرت صاحبقران تاج بخش کیتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان بامیرزاده پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بر آن رفت شاهزاده مشارالیه بعد از تنسیق امور این مملکت با لشکرهای ارآسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت و با امرا و نویینان مثل امیر سیفل قدماری و امیر قطب الدین عمزادهٔ امیر سلیمان شاه و بهلول اسهلوان محمد درویش برلاس و قاری اینانق و تیمور خواجه آق بوقا و شاهان بدخشان شاه لشکر سپاه و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آئین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود در حرکت آمده اوغانیان کروه سلیمانرا غارت کردند از آب سند عبور نموده بر شهر اچ چنک استعلا یافتند و از آنجا روان شده منازل قطع کرده بمولتان رسیدند و در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروزشاه پسرهٔ او سلطان محمود را بپادشاهی برداشته بر ممالک هند استیلا تمام یافتند و ملو در دهلی بملازمت پادشاهی اشتغال نموده سارنگ بضبط مولتان آمده بود القصه سپاه منصور مولتانرا محاصره کرده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه میکردند و این خبر بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آن شد که بجانب هند توجه نماید و در ماه رجب سنهٔ ثمان مائة هجریه با سپاهی افزون از اوراق اشجار و قطرات امطار روی براقصوب نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میران شاه را بضبط سمرقند باز داشت و چون رایت نصرت انتساب سایهٔ وصول بر آن و یا نداخت ارباب آن دیار بپایه سریر عالیمقدار آمده عرضه داشتند که ما جمعی از مسلمانیم و کافران تتر و سیاه پوشان هر سال از ما برسم باج و خراج مبلغی می ستانند و اگر در ادای آن اهمال و امهال میرود مردم را قبل رسانیده عیال و اطفال ما را اسیر کنند نایرهٔ خشم و غضب حضرت صاحبقرانی ازین سخن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکار تاخیر و توقف جایز نداشت و از سپاه فیروزی اثر از هر ده نفر سه نفر اختیار کرده بی توقف بسعادت و اقبال سوار شد و چون بموضع پریان رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از امرا را با دو هزار سوار از جانب دست چپ بطریق سیاه پوشان فرستاده و آنحضرت از آنجا نهضت نموده بجاوک رسید و فرمان داد تا قلعهٔ آنجا را خراب و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر سواران و مجموع لشکریان اسبان خود را در آن محل گذاشته پیاده بالای کوه کتور برآمدند و با آنکه آفتاب در جوزا بود چندان برف پیش آمد که پای اسبان تا بزانو در آن برف فرو میرفت و از رفتن باز میماند و در شب که یخ می بست سپاهیان بر زبر آن میرانند و در روز اسبانرا بر بالای بند او زیلو انداخته توقف مینمودند و باز در آخر روز روان میشدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا بر بالای کوهی بغایت مرتفع برآمدند و چون کافران در اندرون دره ها منزل کرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای آن کوهها فرود آمدن متعذر مینمود امرا و لشکریان از قلال جبال بعضی بطناب فرود می آمدند و برخی بر دوی برف خزیده خود را بشیب روان میکردند و بعد از لحظه بزمین قرار میکرفتند و از برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور چهری از چوب ساخته و حلقها بر آن تعبیه نموده و طنابهای دراز که طول هر یک صد و پنجاه گز بود بر آن حلقها بستند و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن چهر نشسته چند کس از قله جبل را بمقدار طول ریسمان فرو میکذاشتند و دو کس دیگر به پیل و مثل آن در برف جای پی نهاده و محل ایستادن راست میکردند تا آن قوم فرود می آمدند و باز چهر را فرو میکذاشتند و بار دیگر محل قرار مرت میساختند و باین طریق عمل نموده نوبت پنجم بدامن کوهی رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصابدست کرفته مقدار یک فرسخ پیاده سیر فرمود و چند سر اسب خاصه طنابها بر کردن و سایر اعضا بسته از فراز کوه بنشیب گذاشتند و اسب سلامت بپایان رسید و باقی در عرصه تلف آمدند حضرت صاحبقران سوار شده دیکران پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن دیار مجموع بلند بالا

وعظیم الجثه وزورمند بودند واکثر آنجماعت بزبان با هم اختلاط میکردند ومقدم ایشانرا غداشو گویند وآن مخاذیل را زبان پارسی و ترکی و هندی وان طایفه بجز زبان خودند انند وهیچ کس پی لغت ایشان نبرد مگر کسیکه از آن طبقه در میان ایشان افتد وبتدریج بر لغت آن قوم وقوف پیدا کرده ترجمان شود وآن ملاعین قلعه داشتند که آبی عظیم از دهن قلعه ایشان میگذشت واز آن طرف کوهی عظیم بود که سر بفرقدان کشیده ویک تیر رو وهم از وصول بکر آن طمع بریده وآن مدبر از وصول لشکر پادشاه جهان گیر یک شبانروز پیشتر آگاه شده بودند ورخوت واثقه خود را بالای کوه برده وتصور آنکه کس آنجا نتواند رسید فارغ البال نشسته وچون سپاه نصرت شعار بر حصار ایشان مستولی یافته نیز از کوهستانی چند هیچ در آنجا نیافتند واکثر عذر لرفته آتش در خانه بادپیمایان زدند وفرمان همایون صادر شد که دلاوران ظفر نشان کمر جهاد بسته ببالا روند وبموجب فرمان مبارزان ومجاهدان دین غلغله تهمراو ج علیین رسانیدند وروی جلادت بکوه نهادند ویشتر ارسلان پیش از همه دشمنان را رانده بموضع مرتفع بر آمد که برایشان مشرف بود وعلی سلطان توا جی از طرف دیگر حمله کرده کفار را بموقف ایشان رانده در مقام آنجماعت بایستاد وامیر شاه ملک نیز با آن زمرهٔ فسقه فجره جنگها پیش برده وغایت سعی بجای آورده داد مردی ومردنکی داد واز مجاهدان دین وغازیان سعادت قرین چهارده نفر از بالای کوه بمرتبهٔ شهادت فایز شدند وبمبشر بهادر وخواجه مشکل وشیخ علی لاور وموسی کمال وحسین قورچی کوششهای بهادرانه نموده وباقی امرا تومان وقوشون از اطراف وجوانب حمله آورده بسیاری از آن پلیدان بتیغ جهاد گذرانیدند وبعد از سه شبانروز که پیوسته لشکر پادشاه هفت کشور با کفار کتور جنگ کردند آن روز بر گشتگان تنگ آمده امان خواستند حضرت صاحبقران آقاسلطان کبیر امیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر بخدمت مبادرت نمایند وزبان بکلمهٔ توحید بگشایند بجان ومال امان یابند وحکومت این مملکت بر شما مقرر گردد وفسقه چون بواسطه ترجمان بر معانی این کلمات اطلاع یافتند بعد از سه روز همراه سلطان آقا بدرگاه پادشاه عالم پناه شتافتند واظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع وزاری گشادند که ما از جمله بندگانیم از مقتضای فرمان چگونه تجاوز کنیم عنایت پادشاهانه ایشانرا خلعت پوشانیده رخصت انصراف دادوچون زمانه لباس ماتم زدگان پوشیده آن تیره دلان شبلیخون آوردند وقریب صد وپنجاه نفر از ایشان گرفتار شده کشته گردیدند وبعضی از انجماعت مجروح وخسته جان بیرون بردند ولشکر اسلام بدان کوه بالا رفته آنچه لسان شرع بقتل ایشان گویا شده بود کشتند وزن وفرزند مخالفان را به بندگی گرفته واز سرهای کشتگان مناره ها ساختند تا اولوالابصار بدیدهٔ اعتبار در آن نگریسته دانند که آنچه صاحبقران کامکار را در آنجا باسهل وجهی میسر شد هیچکس از سلاطین دنیا الا قتدار ابسعی وکوشش بسیار دست نداده

ذکر فرستادن صاحبقران دین پرور محمد آزاد را بقبض حال امیرزاده اسکندر وبرهان اغلان

چون از رفتن امیرزاده وبرهان اغلان مدتی بگذشت وهیچ خبری از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور بر آن قرار گرفت که یکی از مردم معتمد را بچوچی ساخته محمد آزاد را با طایفهٔ از خان بیگان وچهار صد نفر از ترک وتاجیک تعیین کنند تا حال ایشان وان ساخت وآنجماعت برحسب فرموده بتعجیل در حرکت آمده وبمشقت بسیار از راههای باریک گذشته بکوههای بلند پر برف رسیدند وسپر بر دوش استوار کرده بپشت خپیده خود را از آن بالا رها کرده بر زمین رسیدند واز آنجا روان شده وبقلعه سیاه پوشان رسیده در آنجا از مخالفان اثری ندیدند اما پی سپار دیدند که بجانب راه رفته بودند وآن پی سیاه پوشان بود که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته باستقبال شتافته بودند ودر درّه های تنگ کمین کرده بودند وچون امیرزاده رستم وبرهان اغلان وقوشون واللهداد وسونج تیمور وکیکی وغیرهم بدان درّه های تنگ رسیده بعضی از کشته بودند وبرخی غافل فرو آمده واسبان از تعلف رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند وبرهان اغلان از غایت جبن وبددلی جنگ ناکرده بجای تیر وکمان انداخته گریخته بود وچون اعدا دین مشاهده کرده بودند که مسلمانان روی بگریز نهاده اند از عقب ایشان رانده وبسیاری از آنجماعت بدرجهٔ شهادت رسانیده بودند واز امرا قوشون شیخ حسین صوفی ودولت شاه اختاجی را بعد از سعی وکوشش فراوان بدرجهٔ شهادت رسانیده بودند بالجمله محمد آزاد پی سیاه پوشان دیده از عقب ایشان روان شد وچون بدرّهٔ کمین جنگ در آنجا واقع شده بود با سیاه پوشان دوچار خورده وبنیرم تیر وضربت شمشیر وحمله نیزه دمار از روزگار آن خاکساران برآورده همه را مقهور ومنکوب ساخت واسبان لشکر اسلام والآت حرب ایشانرا که گرفته بودند از کفار گرفته سالم وغانم مراجعت نموده به برهان اغلان وسپاه گریخته ملحق شدند واز لشکریان هر که اسب وسلاح خود نشناخت گرفت ومحمد آزاد برهان اغلان را گفت که مصلحت چنان مینماید که در این موضع فرود آییم وچون روز شود کوچ کنیم وآواز سستی وبددلی بعقبه برآمده لشکریان با او موافقت نمودند القصه پادشاه هفت کشور بعد از فتح کتور وقتل آن فرقهٔ تفتیش طریق نموده راه خروج پیدا کردند ودر بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه میساختند حضرت صاحبقران کامکار با امرای رفیع مقدار وسپاه نصرت شعار در حرکت آمده وارتفعات وجبال عبور نموده در جاک نزول اجلال واقعشد وآنحضرت

جمعی را بمحافظت قلعه کربمارت آن فرمان داد یقین فرمود در آنمکان با سبان بسیده تمامت امرا و لشکریان که مدت پنجده روز بغراغ اشتغال مینمودند سوار شدند
و از آنجا در حرکت آمده باغرق همایون پیوستند و چون با ن ایلغار و محمد آزاد بار دوی همایون رسیدند حضرت صاحبقران برهان ایلغار را که بادهزار
سه جنگ آزموده کرزبان شده بودند بمجلس فرخنده راه نداده خدمتش را کناه کار ساخته از نظر عنایت بینداخت و محمد آزاد که پیاده با چهار صد کس با آن
گروه محاربه نموده بسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده بود بصنوف نوازش و عاطفت اختصاص بخشید **ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بجانب هرات و رسیدن ایلچیان اطراف** چون صاحبقران دین پرور
از کتور در ضمان تائید ملک داور مراجعت نموده باغرق همایون پوست شاه زاده شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان معاودت فرماید و وداع
کرده بهرات روان گردانید و بنفس همایون روان شده بالشکر با متوجه صوب کابل شد و بعد از قطع منازل بحلبگاه آبادان که از آنجا تا کابل پنج فرسخ است در
مرغزاری نزه فرود آمد و از رود خانه آنجا بحضرتی فرمان داد و بر امرا و لشکریان منت نموده بمقتضی حکم قضا جریان جوئی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی
جاری گردانیدند و بجوی مای کیر موسوم گشت و از آب آن چند قریه معتبر پدید آمده معمور شد و بعد از سرانجام آن مهم رایات فتح آیات در حرکت آمده بکابل رسیدند
الچی تیمور قتلق اغلان و نوکر اید کواوزبک رسید و از طرف چپ تیز رسول خضر خواجه اغلان آمد و محصل سخن آنکه حکام ماسیکوینده که مابنده و چاکر و تربیت یافته اند
حضرتیم و بهم درین اوان با زیدا غلان که مخالفت نموده از قبچاق کریخته بود بشرف دست بوس حضرت صاحبقرانی استعداد یافت و او ظفر کردار ملازم موکب سعادت
آثار شد و بهم درین سرزمین امیر شیخ نورالدین که در اثنای یورش پنج ساله بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود با خزانه و سخت ارجمند از زر و جواهر
و کمرهای مرصع و خلعتهای طلا دوز و نفایس اقمشه کرانمایه و کرایم اسلحه و آلات حرب و اسبان تازی باز درین بار دوی همایون پیوسته قباب و حسابرجان
اعلی آنرا سخت شمار زر در دفاتر ثبت نموده و اوراقات و نسخ پرداخته بمطالعه امرا عظام رسانیدند و از مبدا طلوع خورشید جهانگیر تا هنگام قیام نمودن خلایق
برکوع و سجود و قیام و قعود نماز پیشین امیر شیخ نورالدین بزانو در افکنده امرا آنچه او آورده بود بنظر حضرت صاحبقرانی رسانیدند ماهیری اغلان و ایلچیان دشت
قبچاق و دیگر جوجیان بدیده تعجب در آنها نگریسته حیران ماندند که بندهٔ از بندگان چنین و آفاق را پادشاه علی الاطلاق این همه مکنت داده که چندین اشیا
بافتیت را در یک نوبت بعرض رساند و آنحضرت از آن تبرکات بسیاری بحاضران مجلس بخشید و خدمتکاری امیر شیخ نورالدین موقع قبول یافته
حضرت صاحبقران ایلچیان او زبک را بانحفهای کرامی و ناهمای نامی حضرت بسیار زمانی دهشت و ایشان مسرور و خوشدل باوطان خویش مراجعت
نمودند و بعد ازان شیخ نورالدین بن انوزده جریمه یرلیان اغلان و جمعی را شفاعت نمود عاطفت پادشاهانه ملتمس او را بشرف اجابت مقرون گردانیده
از سرکناهان ایشان در گذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده رستم با طایفهٔ از رعایا آمده بودند تظلم نموده که
موسی اوغانی کدر اپس و رئیس قبتلق کرس است و بغایت شریر و دزد و ناکس بوده و رم را که در زمرهٔ خدام عتبه علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایریاب را
ویران ساخته و اموال هزاره مارا بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی باملاک و اسباب ما دراز کرده است و ضیاع و عقار ما را در تحت تصرف
خویش در آورده و من بندهٔ کمترین از خوف جان شیرین کریخته بزمین آمدم و چون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف ننمودم نایرهٔ خشم حضرت
صاحبقران داد کرا از استماع این خبر اشتعال یافته همکی همت عالی نهضت را بر دفع شر موسی اوغانی بدکردار و اعوان و انصار او کماشت و با ملک محمد گفت
که تو نهان مپاش تا من درین باب فکری بصواب اندیشم بعد از آن الچی پیش موسی اوغانی فرستاده که تو قلعهٔ ایریاب را خراب ساخته و چون بحصار
بر سر حد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد باید که بر سپیل استعجال بخدمت شتابی تا مستحق عنایت شده آن مملکت بر تو مقرر
گردد و قلعهٔ ایریاب را عمارت کنی و چون الچی پیش موسی رسیده باداء رسالت قیام نمود و پیشکشها مرتب کردانیده بدرکاه کیتی پناه شتافت و شرف
پای بوس استعداد یافته آنچه همراه داشت بمجلس عرض رسانید حضرت صاحبقران او را بمکرمت و نوازش مستظهر کردانیده فرمود که لشکری همراه تو
بحضرت غیرقلعه میفرستم تو نیز باید که حشم خود را باینجا بیاوری که بار فقاد عمارت آن سعی ننمایند و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته باشند و هیچ
کاری جزوی نمانده باشد چون ما بر سیم بمدد کاری هر یک تمام شود و موسی کمال را با سه هزار کس مصحوب او کردانیده بر سپیل استعجال از پیش روان ساخت
و ایشان بمقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران سعادتمند بلوی کبری سرا امیرک خانم و امیرزاده
الغ بیک را که در اردو بود بسمرقند باز گردانیدند و بنفس همایون از جلبگا کابل بالجمله تمام روان شدند و روز چهارشنبه هشتم ذی حجه سنه ثمان مائه بلب آب
رسیده و آن نواحی محل نزول جنود ظفر ورود گشت و موسی بر سر عمارت ایستاده هر روز دویست سیصد نفر را بامثل و سزا کار میفرمودند حضرت صاحبقران

ازاد هندوستان و افغانستان و ماوراء النهر

فرمان داد

فرمان داد که سیاقیان محمد و معاون شوند تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و آن حصار مشتمل بود بر مساجد و معابد و دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی و محکم شد که امیر شاه ملک و جلال اسلام در اتمام مسجد جامع اهتمام نمایند و چنان قلعه منیع عریض بمدت چهارده روز ساخته آمد و حضرت صاحبقران مرخفه تواجیا را گفته بود که چون عمارت تمام شود موسی کسان او را بگذارند که بسورت خود باز گردند و ایشان چشمه از این حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن کار فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را احتیاط نماید در زمانیکه با مراء و ارکان دولت گرد قلعه میگشتند هفت نفر از چشم موسی که در عمارت قلعه و خلل اشتغال بر بالاخانه پشت دروازهٔ قلعه ایستاده بودند و چون حضرت صاحبقران بر برابر دروازه رسید یکی از آن هفت نفر مدافع تیری بقصد آنحضرت انداخت چنانچه از صریر تیر اسب جهان نورد بر میدان کمال عنایت ربانی گزندی بحضرت صاحبقرانی نرسید آتش خشم جهانسوز بر افروخته از دروازهٔ دیگر بحصار آمد و امرا چشم موسی را که بکار کردن آمده بودند بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه غدر اندیشیده بودند یکی از ایشان تیر انداخته بود از بیم جان دست بتجدید تیر و کمان نیازیده چند کس از خدم دار کردند تا کلمه کی سیستانی نردبان نهاده بالا رفت و ایشان را بقتل رسانیدند و همان ذر موسی را با دو پسر کس از اتباع او گرفته بملک محمد سپردند و با سه نوکر مجموع را بقصاص مرادر کشته از سرهای ایشان مناره ساخت و بر لبنج واجب الاتباع نفاذ یافت که چشم موسی را بفارتیدند و طایفهٔ از سرداران آن قوم را از پای در آوردند و عیال و اطفال و اموال آن ظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایریاب افتاد و عاطفت پادشاه نگهبان قلعه ایریاب و ریاست احشام آن ولایت را بملک محمد ارزانی داشت

ذکر توجه صاحبقران بجانب قبیله برسای و عبور آنحضرت از آب سند و وصول موکب همایون بدیار هند

چون ولایت ایریاب بهمت صاحبقران کامیاب بحال عمارت و زراعت آمد و رایت نصرت و اقتتاب از آنجا در حرکت آمده متوجه خطهٔ شنوزان شد و کوه و جنگل قطع فرموده حدود آن دیار محل نزول سپاه نصرت شعار گشت فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفه از امرا و اغرق از راه قبچاق متوجه جانب بانو شدند و آنحضرت با صد هزار سوار ایلغار فرموده بطرف قلعهٔ تقرر روان شد و پیش از این امیر سلیمان شاه با لشکرهای خراسان تبریز رفته بود و آن قلعه را عمارت کرده و چون چتر همایون باین سایه وصول یافت آن دیار را نداخت منهیان بمسامع علیه رسانیدند که قبیلهٔ برسای از احشام اوغانی که سابقا فرمان صادر شده بود که بار دوی اعلی پیوندند پای از دایرهٔ متابعت و مطاوعت بیرون نهاده و در آن وقت امیرزاده پیر محمد بعضی از ولایت هند را غارت کرده غنایم بکابل میفرستاده این جماعت پسدین سر راه را گرفته و دست تعدی بآسین بی باکی برآورده چیزی از آن اموال ربوده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق اقدام مینمایند و از استماع این خبر آتش خشم پادشاه هفت کشور کالبانه بفلک کشیده بود هم در آنروز بابجاداران اردوی فیروزی نشان روان شد و بعد از سه روز بمواطن آن بدکرداران رسیده فرمود که سواران از اسبان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها در آیند و باب بیشهٔ آن عرصه را از لاشهٔ وجود ناپاکان بی باک پاک سازند و دلاوران پرخاشجوی بموجب فرمود عمل نموده در تک و پوی آمدند و خلقی تمام معدود از آن عاصیان را بتیغ قهر گذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش مهنب در تاراج در خانمان ایشان زدند و بعضی از آن طایفه بجز ارشقت جان تبک پای بیرون بردند و حضرت صاحبقران دین دار خواست که در آن کوه چندان توقف نماید که بقیهٔ السیف زوان اوغانی را بدست آورده بردار سیاست آویزد تا عرصه آن دیار از اضرار ایشان بالکل ایمن و آرمیده گردد و مقارن این حال مشیخای آن قبیله اویماق نیت صادق و اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده پشیمانی عجز و انکسار بر ساحت مسکنت نهاد و زبان باعتذار و استغفار گشاده توبه و انابت و وسیلهٔ اخلاص و نجات ساخت و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور او تافت بر جرایم او رقم عفو و اغماض کشیده بانواع عنایت و عاطفت اویماق را بمرتبه رفیع و محل بلند رسانید و بعد از تقریر قلعهٔ تقرر امر سلیمان شاه شنیده بود که حشم کلاتیان کرده اند بوه و قبیله با شکوه اند فرمان حضرت صاحبقران سعادت یار را بسمع رضا اصغا نموده اند و چریک بپایه سریر اعلی نفرستاده اند امیر مشار الیه بسر آن قوم قوی هیکل تاخته بود و مجموع را با آتش قهر مقهور ساخته خانمان ایشان را بباد غارت و تاراج داده و درین ولا که رایات نصرت آیات بدانجا رسیده امیر سلیمان شاه مظفر و منصور بموکب همایون پیوست و نیکو بندگی بموقع قبول افتاد و در غرهٔ محرم الحرام سنه احد و ثمان مائة اردوی گیهان پوی از نواحی قلعه برسای نهضت نموده در حوالی قلعه تقرر نزول فرموده از آنجا امیر سلیمان شاه را با طایفه از سپاه ظفر پناه بموستان پیش امیرزاده پیر محمد روان کرد و کوتوالی قلعهٔ تقرر ابشاه علی فراهی رزانی داشته پانصد کس از سپاه بیان بپیش او گذاشت و از آن موضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزم شاه بعد از کرّ و فرّ او از تسخیر خان کریخته بود و خود را با آب زده گذشته بود فرود آمد و حکم جهان مطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سند پلی بندند

در مدت دو روز نازسه پایه کشتی وفی جهری ترتیب داده مقارن این حال سید محمد مدنی را که از مکه و مدینه مکرمه برسالت آمده بود بعرض رسانید که حکام و اشراف آن اطراف انتظار قدوم میدارند که در سایه آیت همت ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورد صاحبقران او را نوازش فرموده با کرد اینده و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را تیز که بجهت عرض عبودیت و نیاز آمده بود خلعت داده رخصت انصراف ارزانی داشت و با سکندر شاه پیغام داد که باید لشکرها آن نواحی بموکب همایون پیوندد و روز دوشنبه دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران از آب سند گذشته و لشکریان بر کرقه بر کنار چوال جرد نزول کردند و آن بیابانرا بمنیت طویل عریض که در میان اهل تاریخ بچول جلالی اشتهار دارد و از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزم شاه در عین فرار از چنگیز خان باین چول درآمده بود و خلاص یافته بود و درین اثنا امرا و شوایان کوه جودی روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده پیشکشها کشیدند و پیش ازین بچندگاه امیر رستم طغای بوغا بر حسب اشارت علیه با فوجی از جریک منصور بهولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جورعنان عزیمت منعطف ساخته و همین کسان او را چند روز نگاه داشته وظایف خدمت و ضیافت تقدیم رسانیده بود لاجرم در سایه عنایت پادشاهانه شامل حال او شده مسرور و آسوده خاطر بمنازل خود باز گشتند **ذکر شهاب الدین مبارک شاه طمتی و عناد او بعد از انقیاد** شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که بر کنار آب جدکاین است و در آن اوان که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بجدود مولتان رسید بدرگاه شاهزاده آمد و در سلک سایر ملازمان عتبه علیا انتظام یافت چندگاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون حضرت انصراف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد سر مخالفت فرو کشید و از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب جند محل نزول عساکر پادشاه بر و بحر گشت و از عصیان شهاب الدین آگاه شد لمواج غضب او در تلاطم آمده فرمود که امیر شیخ نورالدین با تومان خویش روان شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بجدود جزیره رسید دید که شهاب الدین خندق عظیم فرو برده است و بارهٔ بلند بر کشیده مهیای محاربه است و در حوالی آن حصن حصین بحیره بود مهنا و لشکر شهر یا هفت کشور مانند برق از آب گذشته آتش حرب برافروختند و چون مایه تیره و تار شد سپاه نصرت شعار منزل خود فرود آمده آرام گرفتند شهاب الدین با ده هزار مرد گزین شبخون آورده جنگی عظیم در پیوست و امیر شیخ نورالدین با سپاه جلادت آیین پای ثبات و وقار بفشرده حملات متعاقب و متواتر کردند و در عقب هر حمله مخالف هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتش بار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و برحمی که رخته بمشقت بسیار کشتی حیات بمساحل نجات رسانیدند و در آن حین حضرت صاحبقران با لشکر ها رسیده در حوالی آن جزیره فرود آمد شهاب الدین در دست کشتی جهت روزی چنان مهیا ساخته بود و در آن شب شکسته و منکوب با متعلقان خود بکشتیها در آمدند و بر آب جهاران روان شدند و متوجه او گردیدند و امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین با بشارت صاحبقران نصرت شعار کنار آب رفته شبکی عظیم نمودند و بسیاری از آن طایفه را بتیغ انتقام گذرانیدند و چون کشتیهای شهاب الدین بجدود مولتان رسید امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه با جریک منصور راه بر ایشان گرفتند و آن مدبر را در میان آب دستگیر کرده طعمهٔ ماهیان ساختند و شهاب الدین خود را در دریا انداخته بهزار مشقت از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک برحسب فرمان بجنگلشان در آمده بهادران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را تیغ آبدار گذرانیدند و باغنیمت بسیار و کشتیها گران بار از حیوانات و اجناس و اموال باردوی اعلی معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا بحرکت آمد پنج شش روز کنار آب روان شده بلب آب خاوه در برابر قلعه بلی فرود آمد که آب جدد و آب خاوه در آن محل بکدیگر می پیوندد و آنحضرت فرمود که جسری بر آن دیا بندند و در مدت سه روز پلی معتبر ساخته و پرداخته آمد شهریار با لشکر ظفر قرین از پل گذشته بکنار آب بلی در برابر شهر قهقه بارگاه سعادت انتابه بقبوضه برافراشت حکام و رؤسای آن بلده با سادات و علما و اشراف پیرون آمده بشرف دست بوس استسعاد یافتند و همانروز حضرت اعلی خاقانی از آب عبور نموده در غره صفر سنه احدی و ثمان مایه بصحرای بلی مضرب خیام اقبال گشت و مبلغ دو لک مال بسهم و امان با اهالی شهر رقم زد و حکم شد که سادات عظام و علمای اعلام از آن مطالبه معاف و مسلم باشند و محصلان بکار خویش مشغول شده درین اثنا مجموع جریک که از اوراق اشجار و قطرات امطار فزون بودند رسیدند و بنظر احتشام تمام در آمدند و بر لسان واجب الاتباع صدور یافت که هر جا غلبه شد بردارند و لشکریان در ظلمت لیل هجا نطلب غله در شهر ریخته آتش در رخا نهاز دند و آنچه یافتند بباد غارت تاراج دادند و نیز از منازل سادات و علما و ارباب زهد و تقوی جائی مصون و محروس نماند مقارن این حال بسمع همایون رسید که طایفه ارجکان که با امیرزاده پیر محمد در مقام منابعت آمده بودند اکنون سر عصیان از گریبان طغیان برآورده حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمد تورا یشانرا که شمالی بنزاد هند و امرا و لشکریان روان شده و بجکلها در آمده قرب دو هزار از هند و رابد و زخ فرستادند و باغنایم نامحصور باز گشته و روز شنبه هفتم صفر سال مذکور رایت نصرت آیت در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال

که بر کنار آب سپاه واقع است لشکرگاه کشت و در این موضع بمسامع جلال رسانیدند که نصرت کوکری با دو هزار مرد در موضع جال ودهانه عظیم اینپاه ساخته بکنده
براب کرده است حضرت صاحبقران با لشکری بی پایان مانند بحر خضر جوشان و خروشان روی توجه باشان نهاد و بر اثر فرار فیروز وجود امیر شیخ نورالدین و امیرزاده
آرایش یافت و جوانغار با امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تمور زیب و زینت گرفت و علی سلطان تواچی با پیادگان در پیش قول آماده جنگ و جدال گشتند و نصرت
کوکری از غایت جهل و غرور با هزار نفر از خنک جویان هندوستان در برابر سپاه نصرت نشان صف آرائی کشت و علی سلطان تواچی و پیادگان خراسان
در کنار آب جال آتش جدال و قتال بافروختند و بحملات متواتر آن مدبر اثر از پیروز برساختند و مخالفان فرار نموده امیر شیخ نورالدین و امیرزاده دادار عقب آنروز
بر کشتگان شتافتند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آن خاکساران را بدوزخ فرستادند و لشکریان اموال فراوان و غنایم بی پایان گرفتند آتش در خانها ایشان زدند و
عساکر گردون مآثر بجمت و مشقت بسیار از کل ولای گذشته موضع شاه نواز مرکز رایت واجب الاحترام گشت و آن قریه ایست معتبر در اینجا غله بسیار و مرتفع
انچه توانستند برداشتند و آتش در تتمه غله زدند تا کبران از آن منتفع نشوند و اردوی جهان پوی از شاه نواز کوچ کرده در کنار آب سیاه در برابر قریه میجان فرود آمده
و درین حین معتمد شاه زاده شاهرخ هر یک نام از مهمات رسیده اخبار شاه زاده رسانید و تحف و پیشکشها که همراه داشت گذرانیدند **ذکر تسخیر
مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد بموکب حضرت صاحبقران** سابقا مسمت گذارش یافت که امیرزاده پیر محمد مومنا
محاصره کرده بود و لشکریانش هر روزه نوبت جنگ پیش می بردند و چون مدت شش ماه برین قضیه بگذشت عسرتی در شهر پیدا شده که از سگ و گربه نشان
نماند شاه زاده بر آن دیار مستولی گشت و درین اثنا باران بسیار چند روز متصل گرفت و آنرا اهل هندوستان برشکال گویند بارید و اسبان امیرزاده
مشار الیه و لشکریانش تلف شدند و مجموع سپاه شاهزاده از پیرون شهر در آمدند و حکام و سرداران دیار هند کردن کشی آغاز کردند و در بعضی مواضع دادار عکال
تقبل آوردند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند که ناگاه ماهیچه طوق ظفر پیکر پادشاه صفت کشور از افق آن دیار طالع گشت و امیرزاده پیر محمد
از ضیق تفکر و اندیشه بیرون آمده و با توابع و لواحق متوجه اردوی همایون گشته در چهاردهم صفر بر لب آب سیاه بعسکر ظفر نشانه پیوستند و در روز شنبه
پانزدهم صفر رایت ظفر پیکر از آب سیاه کذشته مقابل قلعه چیجان محل نزول جنود نصرت نشان گشت و چهار روز آنجا توقف واقع شد و دران منزل امیرزاده
پیر محمد طوی بخطبت ترتیب داده تحفهائی مناسب مجلس عرض رسانیدند و لوازم پیشکشان دیوان اعلی در روز بجنابت اشتغال بودند و در همانروز که آنها را بگذرانیدند حضرت
صاحبقران تمامت آنها بر خواتین و شاه زادگان و امرا و وزرا و ملازمان عتبه علیا تقسیم نمود و سی هزار اسب بلشکریان امیرزاده پیر محمد که اسبان در
برشکال تلف شده بود و دران یورش بعضی پیاده و برخی برکاه نشسته بار دوی آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع چیجان
مرحله جوال را مرکز رایات اقبال ساخت و ارباب دیوان را پیش از آن داغ متابعت امیرزاده پیر محمد بر جبین نهاده در مقام باج گذاری و فرمان
برداری آمده بودند و شاه زاده مسافر کابلی را با دو هزار سوار فرستاده بود و در آن اوان که بر برشکال واقع شد باغلمان سلطان
فیروز شاه متفق شده مسافر را با آن هزار مرد تقبل رسانیدند و چون آوازه توجه اعلام ظفر انجام در ولایت مولتان و دهلی بگوش صغیر و کبیر رسید آن مشهوران
بی اک از پیم جان خانمان را وداع کرده بقلعه بطیر رفتند و چون صاحبقران پیمال در رضمان شرف و اقبال بموضع جوال نزول فرمود امیر شاه ملک
و دولت تمور تواچی را در اغرق که گذاشته حکم کرد که ایشان براه دیپالپور در حرکت آیند چنانچه در محل سامانه بموکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران
با ده هزار سوار جرار از جوال بر جناح استعجال روان شد و ایوار و شبگیر کرده عنان عزیمت بر صوب لاجون معطوف گردانید و صباح بیست و
چهارم ماه چر همایون شهریار جهانپناه سایه وصول بر آن دیار انداخت و پیش از آن شیخ منصور و شیخ سعدک آن یک پتره راهی معروف و این
نخوت فزائی موصوف اکثر خلایق این موضع را بتقدیم شجنین در ربقه ابواب اعتراف داشتند بر جلای وطن ترغیب و تحریص نموده بعضی از آن قوم
مصحوب شیخ سعدک بطرف بطیر و برخی همراه شیخ منصور بجانب دهلی رفتند اما جماعت سادات و علما بنا بر آنکه غایت التفات حضرت صاحبقران
نسبت بخود دیده استند در منازل خویش توقف نموده در آن بامداد که خورشید رایت نشان از افق آن دیار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه
اسلام آمدند و مجموع بعنایت خسروانه سرافراز گشتند خوشدل بازگشتند و حضرت صاحبقران مولانا ناصر الدین عمر و محمد پسر خواجه محمود شهاب را
بدار و فکی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از عساکر گردون مآثر کوفته و آزرده خاطر نشوند **ذکر تسخیر قلعه و شهر بند و قلعه بطیر** قلعه
بطیر حصنی بود در غایت حصانت و موضعی در نهایت رصانت در میان جوال و بیابان واقع شده و هرگز لشکر پکانه بآنجا نرسیده بود و بدین سبب آنرا
جودن و دیپالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق پناه بآنجا برده جمعیت و کثرت عظیم در آن سرزمین دست داده بمرتبه که شهر گنجایش آن نداشت لاجرم

چهار پای فراوان و عماریهای مشحون بر خوت و اقمشه نفیس در حوالی حصار باز داشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند و حضرت صاحبقران صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه بجودن درآمد و بزیارت شیخ فریدالدین شکرگنج قدس سره شتافته از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت نمود از درونه گذشت و در خالص گوتلی که از آنجا تا جودن دو کروه و تا بطیر پنجاه کروه است فرود آمد و هر سه کروه یک فرسخ شرعیست و الحضرت در خالص گوتلی نماز پیشین گذارده بسعادت و اقبال سوار شد و بقیه آنروز و تمامت آن شب از حرکت باز نایستاده و چنان راه طویل را بیک راندن قطع فرموده روز دیگر چاشتگاه رایت جهان کشای بظاهر بطیر رسیده از آواز کورکه و کوس و لوله در زمین و زمان افتاده و غلغله بکر بمجاهدان ارواح اثیر و رکذشت و آنچه در پیرون شهر بود عرضه نهب و تاراج گشت و والی آن ولایت که او را راودوچن میگفتند و راد بلغت هندی بهادر را کویند بحصانت حصار و کثرت اعوان مغرور شده پای روایهٔ اطاعت و انقیاد نخهاد و سپاه نصرت شعار از دست راست و چپ روی جلادت بتیغ شهر آورند و بیک حمله شهر بند را گرفته بسیاری را نهند و یا را بقتل رسانیدند و چون قرب بآن شد که قلعه مسخر کردد رعب و هراس بضمیر راودوچن استیلا یافته سیدی را بشفاعت پیرون فرستاد که آنروز او را امان دهند حضرت صاحبقران اکپ اعتقاد ملتمس حاکم بطیر را بانجاح مقرون کردانیده و لشکر را از پای حصار طلبیده از جنبک منع فرمود و متوجه پیرون شد و دریورت همایون فرود آمد راودوچن در آخر همان روز پسر و نایب خود را با تحفهای مردمی و پیشکشهای کرامی پیرون فرستاد و پسر او بخلعت فتحی و جامهٔ طلادوزی و کمر مرصع سرافراز شده بموجب اشارت عالیه پیش پدر باز کشت و راودوچن روز دیکر بلطف و احسان حضرت صاحبقرانی امیدوار شده از حصار پیرون آمد و شیخ سعد اجودنی با او مرافقت نمود و چون بدرکاه عالم پناه رسیدند روی اخلاص بخاک نهاده جانوران خوب و سه تفوز استادی بازنیهای زربفت شهر یار هفت کشور رسانیدند و بانعام جامهای طلادوز و کمرزرین و اکلیل مرصع سرتفاخر و مباهات باوج سموات سود و چون جمعی کثیر از ممالک هند تخصیص از دیپالپور و اجودن توجه رایات نصرت آیات شیننده پناه بآنجا برده بود امیر سلیمان شاه و امیر اله داد بضبط دروازها مامور شدند و خلق اطراف را از حصار پیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و پانصد کس از مردم دیپالپور که در خون مسافر کابلی نوکر امیرزاده پیر محمد و هزار نفر دیکر از نوکران او شریک بودند برحسب فرمان خدیو آفاق بسیاست رسیدند و زن و فرزند آنجماعت بذل و غنیمت کرفتار آمدند و امیر شیخ نورالدین و امیر اله داد برای تحصیل اموال ایشان بدرون قلعه رفتند و ایشان تیره رای در قبول وجه و ادای آن مناقشه آغاز نهاده مهیای قتال کشتند و آتش فتنه بالا کرفت و کبران قلعه را آتش زده و سر عیال و اطفال خود را بر شال اغنام بر بسته باتفاق عزم رزم و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند رخایت کثرت هم قوی هیکل و سلکین دل و تنومند و آهن کسل و سپاه نصرت پناه در شهر ریخته و بآن طایفه در آویخته بتکی صعب واقع شد و بسیاری از غازیان سعادتمند بمرتبه شهادت فایز شدند و الحق الامر بمقتضی ان جند نا لهم الغالبون بادنصرت بر پرچم رایت اسلام وزیده ده هزار نفر از آن پدینان باعتقاد به تیغ جهاد کشته شدند و آتش در عمارات و ابنیه شهر زده مجموع را بسوختند و از آن بلدهٔ معتبر بغیر چند تودهٔ خاکستر نشان نماند و آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسبان کوه پیکر بادرفتار و امتعه نفیس و اقمشه مرغوب بموجب فرمان میان لشکریان قسمت رفت حضرت صاحبقران جهانکیر بعد از تخریب بطیر چهار ده کروه طی کرده بعد از آن موضعی را که موسوم بکنار اب حوض بود بمخیم اقبال ساخت و از آنجا روان شده و منازل پموده شهر سرسطی از یمن مقدم لشکر ظفر قرین غیرت فزای سپهر برین کشت و مردم آن بلده که اکثر از دین مبین بهره نداشتند و کوشت خوک میخوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شنیده کریخته بودند فوجی از سپاه اسلام در عقب ایشان رفتند و بسیاری از زر و زیر کشکان را در راه یافته تیغ جهاد بکذرانیدند و حضرت پادشاه روزدیکر بجانب فتح آباد در حرکت آمد و اهالی آن بقعه نیز بوسوسه ابلیس پلیدطریق ضلالت پیش کرفته شهر را کذاشته بودند و روی دیار به بیابان فرار نهاده طایفه از متجندهٔ در پی کریختکان رفتند و بعضی از آن کمرا نا را بقتل آوردند و جهات ایشان را غارت کرده باز کشتند و حضرت صاحبقران ظفر لوا از فتح آباد با سپاه نصرت انتباه روان شده سایه وصول بر حوالی قلعه امروهی انداخت و چون در آن دیار هیچ صاحب وجود صاحب تدبیری نبود که بر سم استقبال بدرکاه عالم پناه شتابد تا آفتاب عنایت و عاطفت آنحضرت بر صفحات روزکار اهالی آن ولایت تابد لاجرم لشکر قایت اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از مردم آنجا را کشتند و برخی را ببندکی کرفته و آتش در قلعه امروهی زده ابنیه و عمارات ایشان را شکذ اشتند و بر آنخود جمعی انبوه از طبقه کهایشان را جان کویند استیلا یافته بود نمکار و انیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از نقد و فارت بیرنجانیدند در میان پشها و جنکلها که مسکن آن بی شکر بود خزیدند و بیرایع جهان مطاع نفاذ یافت که فوجی از بهادران فیروزی باثر تباحت بر سر آنجماعت روند ایشان بموجب فرموده در آن جنکلها در آمده دو سیست کس از آن مفسدان را کشتند و برخی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند حضرت صاحبقران همین همایون را آنموضع با لشکری از تکنین و قیاس بپرون اعزم استیصال بقیه جنان که در صحاری و پشها پنهان شده بودند الیغار فرمود و در آنروز از آن قوم

باخر عمرت منظر ده هزار نفر در دام بلا افتاده غریق بحر فنا شدند و زن و فرزندان آن طبقه در سلک دیگر اسیران انخراط یافت و مادهٔ شر و فساد جنان کن از ایشان با وصبا از نجد و داقان و خیران میکذشت بکلی منقطع کشت و در آن حوالی طایفهٔ از سادات عظام که در قریه مقام داشتند بدستیاری مهم توفیق قدم امید بیرون نهاده بدرکاه پادشاه اسلام آمدند و عاطفت خسروانه همه را سرتاپا چاره پوشاینده داروغه کماشت تا ایشانرا از آسیب لشکر قیامت اثر محافظت نماید و حضرت صاحبقران در کنار آب کهمکر که قریب بسامانه بود باغرق پیوست و در روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول از نجا روان شده در حوالی کویله فرمود تا امندوشاه زادکان و امرا جوانغار و سایر سرداران و لشکریان دست چپ که از مرغزار کابل براهی که تعیین شده بود برحسب فرموده در حرکت آمده بودند و در آن راه دمار از روزکار متمردان برآورده و احمال و اثقال ایشانرا غارت و تاراج کرده بودند درین مرحله بموکب همایون ملحق شدند و رایت نصرت شعار از نل کویله در حرکت آمده و مسافت قطع کرده موضع کتیل کلان سامانه تا آنجا نیز فرسنک و دو میل است محل نزول سپاه ظفر انجام کشت

ذکر توجه اعیان لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران و بیان بعضی از وقایع

و چون شاه زادکان و امرا و نویینان که بطریق مختلفه روانه شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع کشتند بموجب حکم قضا مصاحبان امرا بر انغار و جوانغار هر یک در محل خود بجای خویش در حرکت آمدند بعرض چهار فرسخ و دو میل تا شش فرسخ یاسامیشی کرده متوجه صوب دهلی شدند و در روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول بر سندی رسیدند و اهالی سامانه و کتیل و رسندی کریخته پناه بدهلی برده بودند و رایت نصرت انتساب از قلعهٔ رسندی روان شده بقلعه توقلغ بور رسید حضرت صاحبقرانی فرمود تا آتش در آن حصار زنند از آن ابنیه و عمارات اثر کمذا نشتند و ما هیچ طوق ظفر سکر از توقلغ بور بنهضت نموده دوازده کروه قطع کرده سایه وصول بر شهر ساپت انداخت و در اندرون آن اباری بدید آمد کذ زیادة از صد و شصت هزار من کندم بوزن شرع از آنجا برداشتند و همچنین اردوی همایون مبارک منزل میرفت و در روز بیست و هفتم ماه فرمان عالی نفاذ یافت که امرا دست راست تا عمارت سلطان فیروز شاه که در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و بجهان نمای موسوم شده تاخت کنند و مجموع خشام و حشر انشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشانرا بتاراج دادند و باردوی همایون معاودت نمودند و حضرت صاحبقران کردون محل روز دوشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول از آب جون کذشته متوجه حصار لونی شد که علف زار با در آن صوب بود و در همانروز بعد از قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرمود و امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و امیرزاده داد حسب الحکم پای آن رفته بودند و بنا بر تردد و کردن کشی کوتوال قلعه که بمیمون میشوم موسوم بود بحاصره و جنک مشغول شدند و از اطراف و جوانب نقب زده قلعه را مسخر کردانیدند و کبرا از اسلامان جدا کرده بتیغ جهاد کذرانیدند و خانمان موحد و مشرک عرصهٔ تاراج کشت الا اموال سادات که از آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را سوخته ویران ساختند و غره ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار شده بکنار آب جون بر ابر جهان نمای آمده کذار با احتیاط فرمود و باردوی همایون معاودت فرمود و امیر جهان شاه و دیکر ملازمان درکاه را فرستاده کاطراف و جوانب دهلی را تاراج کرده غله بسیار و ذخیره بسیار سازند تا اکر مهم بحاصره انجامد تفار لشکریان مهیا و آماده باشد و روز دیکر خاطر انور پادشاه کیتی کشا مایل تفرج عمارت جهان نما شده با هفتصد سوار رزم آزما بدانصوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزهة نظر امعان در آن دشت و صحرا نکریسته ملاحظه فرمود که محل خاک کنج لایق تر باشد مقارن این حال علی سلطان تواجی و چند بور لدای که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی کرفته آورند و بعد از استفسار قضایا محمد سلف آن بر یلیغ سلطان بود در معرض تلف آمد و در این اثنا ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه کذار و پنجهزار سپاه دیکر پیوست و کفر فیل از میان دشتان در نظر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و حضرت صاحبقرانی از آب عبور نموده بلشکرکاه پیوست و قراولان سپاه جلادت شعار رسیده و زخم چکان جانستان رفته و قصر حیات بسیاری از دشمنان نکبت افکنده مخالفان چون ضرب شست سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده کردند سر مقاومت انداخته از معرکه پشت دادند و در حین کریز یکصد فیل جنکی که منکام پیکار خرطوم در کمر شیر فلک استوار میکرد و سقط شدار باب اسلام از وقوع این صورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران استدلال کرده یکدیکر را بشارت دادند در روز جمعه سوم ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی از مقابل جهان نما کوچ کرده در جانب شرقی قلعه لونی فرود آمدند و در آن حین شاهزادکان و امرا و نویینان که بتاخت رفته بودند در پایه سریر خلافت مصیر حاضر آمدند و شرف پایبوس دریافته و شهریارکامکاردان مجلس خاص که مشحون باعاظم و مقربان و خواص بود تقریر وافی و عبارت شافی توزه و یاسای سلاطین سابق در میان آورده و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ کذاری بر کذارش نمود و در همانروز و همان مجلس شاهزادکان و ارکان دولت بفرمودهٔ سایندند از کنار هند تا باین مرحله زیاده از صد هزار مجوسی و عبدهٔ اوثان اسیر شده و در اردوی همایون مجتمع اند و لیکن در روز مصاف اموالی دهلی میل نموده با ایشان

پوشند فرمان داد که تمامت اسیر انرا که در دست ملازمان رکاب نصرت انتساب بندی بقتل رسانند و اگر کسی در امتثال این امر اهمال ورزد او را نیز بکشند و اموال وجهاز او متعلق به آن شخص گردد که این خبر رساینده باشد تیغ سیاست بکردن دنی درآمده بروایت اقل صد هزار هندو را مقتول ساختند و مولانا میر الدین عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت و مدت العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آنروز پانزده هندو را طعمه شمشیر ساخت و بر لبغ واجب الاتباع نفاذ یافت که از هر ده نفر یک نفر در ریورت توقف نموده بمحافظت عیال و اطفال اسیران عمر به بادداده و چهارپایان از تاراج حاصل آمده قیام نمایند

الخضرت در همان روز روی غریمت بشهر نهاده و بر کنار آب جون فرود آمد ارباب تنجیم و اصحاب زیج و تقویم از نظرات مسعود و منحوس حدیثی میگفتند و در باب تاخیر و تعجیل خبک سخنی میراندند و حضرت صاحبقران آن کلمات اعتبار نکرده روز دیگر بعد از نماز بامداد و فراغ دعا و اوراد بنیت رفتن بجانب شهر کلام مجید بکشاد و آیه برآمد که بفتح و فیروزی بشارت داد و باز به نیت ملوخان که پشت و پناه شاه کشور هند بود تفال نمود این آیه از سوره نحل برآمد که ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیئ و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا هل یستون آن سعادت مند صاحبقران تائید اعتماد بر کلمات قرآن مجید کرده از کنار آب جون بهضت نمود و از آب عبور نموده دیگر طرف آن محل نزول پسپاه نصرت مآب گشت لشکریان رعایت حزم و احتیاط را مرعی داشته خندقی کنده و از شاخ درخت چرو حصاری ترتیب دادند و در پیش خندق کاومیشان را پای و کردن بهم بسته و پس چیها داشتند و گرد

محاربه پادشاه اسکندر سریر جم جاه باوالی کشور هندوستان محمود بن سلطان فیروز شاه حضرت صاحبقرانی صباح روز سه شنبه هفدهم ربیع الثانی بر توالفات بر حال لشکریان انداخته و بر تقضی رای اصابت شعار بر انغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و قماری و تیمور خواجه آق بوقا و دیگر امیران آرایش کرفت و جوانغار از وفور صولت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهان شاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زمپ و زنبیت پذیرفت و بر اول سمی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیرزاده داود و سایر نوئینان انتظام یافت و ماهیچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی از اوج علیا و قلب متقر سلطان ابروج تافت و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود ملوخان کشت و میسره در خیز ضبط طغای خان و میر علی و دیگر امیران هند آمد و در میمنه ملک معین الدین و ملک هافی و سایر سپالاران آن نواحی رایت جلادت برافراختند القصه حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار و چهل هزار یا پهست هزار پیاده جرار علی اختلاف الروایتین که مجموع حرب و پیکار را آماده بودند و خاطر بر معرکه قرار داده مع اسباب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب روی بمیدان کارزار نهادند و ماده اعتماد و عمده استظهار ایشان پیلان کوه پیکر عفریت منظر بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید همه را بسلاح و کیمیا راسته بودند و بر پشت آن افیال با هیبت تختها و صندوقها محکم ساخته و در هر صندوقی چند ناوک افکن چرخ انداز قرار گرفته و تخش الکنان و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان پای در مرکز جلادت استوار کرده ایستاده هر چند پیش ازین معرکه ها دیده بودند و صفها شکسته و تن دشمنان پیل افکن را بزخم پیکان و نوک سنان خسته اما پیکر پیلان ندیده بودند و انسانه شنیده که هیکلشان بمثابه ایست که هیچ سلاح بر آن کار نکند و قوت شان بمرتبه که درختان قوی را که مصون اصلها ثابت و فرعها فی السماء آنها صادق آید بپا و خرطوم از میان بردارند و ابنیه راسخة البنیان را باشارت پهلوی از پای درآورند از استماع این اخبار و مبالغه خلایق درین باب غدغه بسیار در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین مواضع اشراف و اعیان حضرت صاحبقران ممالک ستان از وفور شفقت و مرحمت که نسبت باهل فضل و دانش داشت از ارباب عمایم که در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه افضل کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهم پرسید که شما کجا خواهید بود ایشان از دهشت آن کلمات وحشت امیز که شنیدند بودند بفور جواب دادند که در آن مکان که خواتین و عورات باشند چون حضرت صاحبقران آن غدغه و پریشانی از ملازمان مشاهده فرمود از برای اطمینان خاطر ایشان بزبان مبارک گذرانید که در پیش صف پناهی سازند و خندقی کنند و در پیش آن کاومیشان را پهلوی هم داشته گردنها و پایها ایشان را بچرم کاو بیکدیگر استوار بندند چنانچه گذشت و خارهای خشک بزرگ از آهن ساخته بودند که چون پیلان حمله کنند پیادگان آنها را در راه ایشان افکنند و بنا بر آنکه عنایت ازلی رهبر حال شامل و رکاب حضرت صاحبقرانی بود کوکب دولت و اقبال آنحضرت بنوعی در لمعان آمد که اختیاج بامثال این امور نشد و در حین تلاقی فریقین شهریار کامکار که در میان لشکرگاه بر بالای پشته سواره ایستاده بود از اسب فرود آمده روی صدق و نیاز بدرگاه ملک کارساز آورده دو رکعت نماز گذارده بزبان تضرع و ابتهال استیصال مخالفان مسئلت نموده و چون دعای آنحضرت از سر خلوص نیت و صفای طویت بود قرین خیر و تشریف اجابت ظاهر گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آن زمان که حضرت صاحبقران کامران دعا کنان از برای یکانه

جلد ششم هزیمت سلطان محمود خاو ملوخان از شهر و روضة الصفا

حقیقی میگذارد و در خاطر امرا که در بر اول بو دند مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک الله داد افتاد که آنحضرت طایفه ارلسکر قول بمدد برانغار مانند کان قرنقد نشانه دولت و استیلا و علامت نصرت و استعلا باشد چون حضرت صاحبقران دست نواز دشمن کدازرا ادای نماز فارغ شد علی سلطان توا
والطون بخشی و ملوسی کمال را با مدد برانغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران بکمک بهراول فرستاد و ایشانرا از وقوع این حالت و صدور این کرامت آنچه
قوی گشته بر اقبال خویش و ادبار خصم جازم شدند و شمشیر شجاعت آخته و رایت شهامت افراخته بی هشمت و تحاشی بر دشمنان تاختند و آثار مردی مردانگی
خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشته به پیوستن این مقال و تفصیل این اجمال آن که قراولان نصرت مآل سونجک بهادر و سید خواجه و نصرت قاری و
صاین تمور و محمد درویش لاس و سایر دلاوران چون مخالفانرا دیدند که از آنطرف برانغار متوجه شده اند درکمین گاه قرار گرفتند و چون قراولان حشم از
ایشان در گذشت شمشیر آکشیده و باز و ا کشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از پانصد کس بر خاک هلاک انداختند و از قفبل برانغار امیرزاده
پیر محمد با لشکر خود از جای برانگیخته بر دشمنان حمله آوردند و بمعاونت بخت سرمد شمشیر بر سپل رسانیدند و بهادران برانغار باتفاق پیش رانده میسره سپاه
مخالف را که باهتمام طغایخان استظهار داشت از جای برگرفتند تا از حوض کبدرانیدند و قدم از قدم ایشان برنگرفتند و حوض کوسیت عریض و عمیق است
سلطان فیروز شاه وسعت آن بمرتبه ایست که تیر پرتاب بیک پرواز از اینجانب بآنطرف نمیرسد و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا جمع میشود که اهالی
دهلی مدت یکسال کافی باشد و مرقد فیروز شاه بر کنار آن واقعست القصه در قفبل جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران
بقوت بازو دست راست مخالفانرا که بفر دولت و شکوه ملک معین الدین و ملک مانی که مانند کوه آهن میمنه و در هم شکستند و امیر جان شاه دشمنانرا
تعاقب کرده تا نزدیک دروازه دهلی عنان باز نکشیدند و چون بهادران کشور هندوستان از قلب سپاه با پیلان ارسسته حمله آوردند امیرزاده رستم و
امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین در مقابل آمده روز روشن در چشم ایشان سیاه و تیره گردانیدند و دولت تمور تواجی و منکلی خواجه و سایر امرا قوتان و قفول
بمساعدت دولت مدد و افزون خود را بر پیلان زده پیلبانانرا از پشت آن جبال در قفار نکونسار ساختند و بزخم شمشیر خرطوم اژدها صفت پیلانرا مانند کوهی
بر خاک مذلت انداختند و سرداران کشور هند بقدر قوت و توان پای قفار فشرده و دست جلادت برآورده کوششها نمودند اما عاقبت علامات ادبار و نکبت
بر صفحات روزگار خویش معاینه دیده روی بفرار نهادند و از بسیاری خسته و کشته ها مون پشته سمت نشاوی پذیرفت و امیرزاده خلیل سلطان با وجود جلادت
سن مانند شیر ژیان باز حمله کرده و پیلی قوی هیکل گرفته بخدمت حضرت صاحبقران رسانیدند و سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر در آمدند و حضرت صاحبقران در دروازه
دهلی انده برج و بارهٔ آن بلدهٔ فاخره را بنظر احتیاط در آورده و از آنجا با کشته کنار حوض خاص را نصب سرادق جلال اختصاص داده شاهزادگان و امرا
و نویینان و خواص و مقربان در ریاپه سریر اعلی حاضر گشته مراسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی بهادران پیل تن و دلاوران شیر فکن
بهمین همت قاهره در آن معرکه ظهور یافته بود بر سپیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت و آنحضرت از جلایل نعم الهی رقت فرمود و شکر بخشندهٔ بی منت
و دهندهٔ بی ظنت کرده و او را از افراد بشر برگزیده بجای آورده و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان و انصار خرّم و مسرور گردانید

باز رسانیدند ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران کامکار طایفه از بهادران و امراء را از عقب ایشان بر سپیل ایلغار چون سلطان محمود و ملوخان
گریخته شهر را حصار خود ساخت و از اعمال ناپسندیده و افعال نکوهیده خویش در زمانی که ندامت سود مند نبود پشیمان شدند و بنا بر آنکه جز او آسکی چاره
نداشت در همان شب که زمانه بزنگ زایان تیره رای برآمد هر کدام از ایشان رو بدروازه نهادند و خاطر بر گریبت غربت قرار دادند و از شهر بیرون
رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفه از امرا و بهادران را در عقب ایشان فرستاد و آن جماعت
مانند برق و باد شتافته بعضی از گریختگان را دریافتند و پسر ملوخانرا باسیری گرفته با غنیمت فراوان معاودت نمودند و هم در آنزمان فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که جمعی از امرا عظام بضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود در روز چهارشنبه هشتم ماه که خاقان شرق از منتاب آفتاب بر سپهر
فیروزفام علم فیروزی برافراخت و عید گاه که قرب دروازهٔ میدان بود از دهواز های جهان نمای محل جلوس پادشاه جم جاه گشت و در آن محل
سادات و قضاه و علما و اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی روی بعتبه علیا نهادند و بشرف دستبوس فایز شدند و فضل الله المنعم نایب
ملوخان با عمال دیوان متوجه بارگاه فلک اشتباه شدند و روی نیاز بر خاک آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند
و اعیان دولت و منتسبان خاندان نبوت بشاهزادگان با حشمت و ارکان دولت توسل جسته دست در دامان استیمان زدند و ملتمس ایشان

باسعاف وانجاح مقرون گشته اهالی دهلی بجان و مال امان یافتند و اکابر و اعیان مقضی المرام بازگشته و نقاره و طوق ظفر پیکر یالای دروازه برآورده طنطنه فتح و بشارت بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسانیدند و این فتح میمون در سنه احد و ثمان مائة دست داد و آنچه از پیل و گرگدن در شهر یافتند بدرگاه پادشاه زمن آوردند و مجموع پیلان روی بزمین نهاده مانند جبلی که امان طلبند بیکبار فریاد و فغان برآوردند و صد و پست فیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت تصرف بندگان پادشاه هفت کشور آمد و بعضی ازانها را برای شاهزادگان و حکام اطراف ارسال نمود از آن جمله دو صد و پنج کوه پیکر به تبریز رسید و صد و سی و سه قند و پنج عدد بجرات و یکی بشیروان و شش امیر شیخ ابراهیم و یکی باذربایجان نزد امیر طهرتن در روز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمر و سایر ارباب عمایم و اکابر و اشراف برحسب اشارت عالیه بشهر درآمده سر منبر را باسامی و القاب سلطان محمود خان و خسرو خان و امیر تیمور کورکان زینت و آرایش داده منشیان بلاغت شعار کیفیت آن فتح نامدار را قلمی کرده مسرعان بادرفتار بهر شهر و دیار رسانیدند و تپکچیان دیوان اعلی برحسب حکم جهان مطاع بشهر درآمده مال الامر جمع کردند و محصلان غلیظ و شدید مؤاخذه و مطالبه آغاز نهادند درین اثنا خاطر همایون صاحبقران جهان کشایش را بر آستر مجلس عیش و سرور شده فرمان داد که ساقیان سیم تن شراب جای ارغوانی از شیشه های مینا فام در جامهای زرنگار ریخته دور و روز پنجشنبه شانزدهم ماه که حضرت صاحبقران کامکار با پریپیکران خورشید منظر بعیش و طرب اشتغال داشت و طایفه از لشکریان بر در دروازهای دهلی جمع آمده متعرض رعایا میشدند شمه ازین جزو سمع اشرف علیه رسانیدند فرمان شد که امرا و ارکان دولت ایشان را از آن جسارت منع فرمایند درین اثنا حضرت عصمت سمات جهان ملک آغا و دیگر خواتین و آغایان بعزم تماشای هزارستون که ملک چوبه بعمارت آن در جهان پناه موقوف شده بود بشهر درآمدند و چندتن که برات قند و غله بشهر داشتند روی بآنجا آوردند و طایفه دیگر از جریک جهت گرفتن جمعی که از صدمات متجدده قیامت انگیخته بودند و پناه بدانجا برده در شهر ریختند و چون غلبه و ازدحام جنود ظفر ورود در آن بقعه روی نمود اما ای آنموضع جرات و جسارت ترکان مشاهده کردند در شهرهای دهلی زیسری و جهان پناه و دهلی کهنه بسته دست جسارت دراز کردند و کردن کشی آغاز نهاده با تیر و کمان و سیف و سنان در مقام جواب ترکان آمدند و خلقی بسیار از کبار آتش در احمال و اثقال خود زده خویشتن را با اهل و عیال خود سوختند و با وجود جنگ و جدال و حرب و قتال هندیان و کم فرصتی ایشان امرا در دروازها بستند که لشکر از بیرون بشهر درنیاید و خرابی کلی واقع نشود لیکن پانزده هزار مرد کم و بیش در شهر جمع شده بودند و در آن شب جمعه تا روز دست بغارت و تاراج کشادند و آتش در رخانها نهاده دود از دودمانها برآوردند و روز دیگر علی الصباح سپاهی که در بیرون مانده بودند عنان اختیار از دست داده بجانب شهر تاختند و آتش فتنه و طوفان بالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه و سیری بباد تاراج رفت و روز هیچ هم از نهب و سبی تقصیری نرفت و ادنی کسی از لشکریان زیاده از پست نفر برده بدست افتاده بود و بسیاری از ایشان بیست کس از مرد و زن و کودک اسیر گرفته بیرون آوردند و انواع جواهر و آلای تجنیس یاقوت و الماس و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و رخوت قیمتی و اثواب و اوانی زرین و ظروف سیمین و نقود نامحدود و فلوری نامعدود نه چندان بود که از هزاریکی رقمزده کلک بیان تواند گشت و بسیاری از گبریکان شکر گفتار شیرین کردار را اسیر کرده بودند که خلخالهای زر و نقره در دست و پای داشتند و بادویه و عقاقیر و اشیا خود هیچکس ملتفت نمیشد و در نوزدهم ماه امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی با پنصد مرد مکمل و مسلح بنیت جهاد متوجه دهلی کهنه شدند مفصل این مجمل آنکه جمعی از گبران اتفاق نموده در مسجد جامع دهلی کهنه خزیدند و آن بقعه متبرکه را حصار خود ساخته مقتحم تنگ و جدال و رزم و قتال گشته دم از تمرد و عصیان میزدند و چون این صورت بعرض رای عالم آرای رسید اشارت فرمود که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع آن فتنه قیام نمایند و ایشان بموجب فرمان بانجانب رفته بتیغ سیاستشان مجبور آن پلید بنیاز ایجان گردند در آنروز لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را غارتیدند بقیة السیف اسیر و دستگیر گردیدند و فرمان اعلی نفاذ یافت که بعضی ارباب حرف و ارباب صنعت را بشاهزادگان و خواتین و آغایان که بسعادت و اقبال ملازمت مستعد دارند هدیت نمایند و برخی را جهت دیگر مخدوم زادگان و حضرات عالیات که در مستقر عز و شرف خویش اقامت نموده بودند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آنحضرت این معنی رسوخ یافته بود که در دارالسلطنه سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده بسازد در این وقت واجب الاذعان صادر شد که طبقه سنگ تراشان را از جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمایند و وضع این شهر که مذکور گشت چنانست که سیری سوری مدور دارد و دهلی کهنه نیز مخطست بسوری مثل آن است و سور دهلی نوبنز کتراست و از سور سیری که بجانب مشرق مایل بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف غربست مایل بجنوب از دو جانب بارو کشیده اند و جهان پناه عبارت از آنست و از دهلی کهنه تا زیر سیری ده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بمغرب و هفت از جنوب مایل بمشرق چنانچه از دهلی که عبارت ازین سه شهر است سی و دو دروازه بیرون گشاده است **ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هندوستان** حضرت صاحبقران

دریا صورت مرج البحرین یلتقیان و وی بمنود بجادران جلادت شعار بعضی از کمال شره بدفع اعدا دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان آب را
گرفته بر آن خاکساران تیر باران کردند متهوران سپر ادر سر کشیده بسفینه رجوع جواب میدادند و جمعی که اسبان خود بر آب رانده بودند و چون شنا
کرده بمخالفان رسیدند دست در کنار کشتیها زده بی تحاشی باندرون در آمدند و مخالفانرا به تیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده و در
آن سفاین نشسته روی جلادت بباقی کران آوردند و بغیر از دو کشتی که مشحون بود باسلحه و مردم خنکی بدست هندوان نماندو ایشان آن هر دو را در
میان دریا سپکدیگر بستند و بازوی تهور بر تیر انداختن بگشادند و از تلاطم امواج بحر هیچا جمعی کثیر در غرقاب فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان
مجموع آن بد کیشانرا طعمه ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران دریا باز پرداخت رایت منصور بجانب
تغلق پور برافراخت و در شب از پیش امیر اله داد و بایزید قوچین و التون بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس آمده خبر آوردند که در آنطرف یکی از ملوک هند
مبارک خان نام سپاهی سنگین فراهم آورده خیال جدال در سر و تمنای محال در خاطر دارد و شهر یار کردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام
نموده بنیت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریا کنک بگذشت و یک کروه را قطع کرده نماز بامداد بگذاردند و لاوران غزا پیشه بی
اندیشه متوجه جانب حضم گشتند و چون نزدیک باهل عدوان رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده مثل مور و ملخ بر مقاتله و مقابله مهیا و آماده
شده ایستاده است در آنحال بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور گذشت که اعدا دین که تیغ کین آخته اند بعدد بسیار ند و لشکر اسلام درین موقف و مقام
اندک و سپاه بر نظار و جوانان کار که باطراف رفته اند بغایت دور چاره جز آن نیست که پای تحمل درین معرکه استوار داشته دست در حبل المتین توکل
زنیم و سعی و کوشش خود را در میان نهیم بغیر لطف الهی و عنایت پادشاهی فریاد رسی نیست و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه پنج هزار
سوار از تومانات شاه زاده شاه رخ که پیش ازین رسیده خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند و بچون رفته بودند رسیدند حضرت صاحبقران
کامکار زبان بشکر ملک وهاب کشاده اشارت فرمود که امیر شاه ملک و امیر اله داد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بر دشمنان
رانند و از کثرت و شوکت آنجماعت مطلقا دغدغه بخاطر راه ندادند امرا دولت یاری بی توقف با آن هزار سوار تیغها کشیده بجانب اعدا تاختند و چندان
خوف و رعب بر ضمیر مبارک خان و اتباع او مستولی یافت که بی لبث و درنگ روی از معرکه جنگ برتافتند و چند روزه حیات طیبی را برنام و
ننگ اختیار کرده بجانب جنگل شتافتند لشکر شهریار ظفر نوادر پی ایشان رفته جمعی کثیر از آن پیدینان گمراه را در ورطه هلاک افکندند و عیال و اطفال
ایشانرا اسیر ساختند و حضرت صاحبقران در آن محل نزول فرمود و در همان شب خبر رسید که در دامن دره کویله که بر کنار رنجر کنک واقع است چند قبیله از
هندو مجتمع شده اند بر فور با پنصد نفر متوجه آنصوب گشتند و باقی جریک بکرفتن غنایم از رخوت و بهایم مشغول بودند و چون قریب بدره کویله رسیدند
در آن مقام از اعدای ملت اسلام گروه انبوه دیدند باسازو مهیتی تمام و امرا تومان امیر شاه ملک و علی سلطان با وجود قلت انصار و اعوان بر سر ایشان
رانند و بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشانرا سوخته مخالفانرا دران کثرت و غلبه مغلوب گردانیدند و لشکریان با خذ غنیمت اشتغال نمود
زیاده از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماند در آن حال کهری پرکینه ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده همه دل از جان برگرفته و شیشه ها بر کشیده
متوجه موکب همایون شدند و الحضرت تا نفس بقتل و اعدام کفره فجره اقدام نموده باشد و بدست مبارک تا سر کفار نا مبارک افکنده عنان
باز نجانب تافت و چون شیخه کهر نزدیک رسید یکی از ملازمان خاصه نادانسته معروض داشت که این شیخه کوکبر سیت که در سلک بندکان درگاه
انتظام دارد و در اردوی همایون میباشد و بنابراین خبر حضرت صاحبقران ظفر قرین روی بکوه آورده شیخه کهر بعضی از لشکر اسلام را تیغ زنان
و الحضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان بطرف آن منعطف ساخت و یکی از سپاه ظفر قرین آن کبر نوشومند را تیری بر شکم و شمشیری بر فرق
زده از پشت زین بر زمین انداختند و دست و گردن بسته نزد پادشاه اسلام آوردند حضرت صاحبقران از او احوال پرسیده او پیش از
جواب جان داده بود و در همان ساعت خبر رسانیدند که دره کویله که از اینجا تا آنموضع چند کریوه راه بست خلق تبیار از فجار و اشرار هند جمع آمده
و از اینجا تا مقصد راههای سخت و پشتهای پر درخت است چنانچه باد صبا از مضایق آن بدشواری میگذرد حضرت صاحبقرانی با وجود آنکه
در آنروز دو نوبت زحمت و مشقت رزم و پیکار اختیار کرده بود با طایفه از بندکان خواص از امرا قوشون وی سعادت بران داده چون
طریق صعب المسلک در پیش بود و کفار و فجار پیش از پیش و لشکر خاصه در غایت قلت در خاطر خطیر پادشاه موید منصور خطور نموده که اگر درین وقت
فرزند ارجمند پیر محمد و امیر سلیمان شاه برسند از لطایف صنع الهی باشد و حال آنکه سه روز قبل ازین ایشانرا بناحیه دور دست جهت غارت تاراج

اوثان و مجوس بنای موس فرستاده بود و ممکن نبود که بموکب همایون درین اوقات پیوندند و در هنگام بازگشت شاهزاده جوان بخت و امیر دانش ور بطریقی که بر ضمیر انور کذشته بود بتعجیل رکاب ظفر انتساب فایز کشت و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران شقاوت انجام راندند و برخم شمشیر آبدار دمار از روزکارایشان برآورده باغنایم موفور و اموال نامحصور بموقف غزوهٔ دوم معاودت نمودند و در آن ولاسمع همایون رسید که بالاتر از کویله یازده کروه راه سنکیست بشکل کاوی و آب دریای کنک ازان سنک بیرون می آید و کبران کشور هندستان سنک رامی پرستند چنانچه از بکیاله را بدانموضع می آیند و از جمودت طبع و خوی بد برآن کاوسنکی که یکی از جبادست و نفع و ضرری ازآن متصور نمی تقرب مینمایند و مردکان خود را سوخته خاکستر آنرا همراه می آورند و در آب ریخته واین معنی را وسیلهٔ نجات و رفع درجات دانسته زر و نقره نیز در آن آب میاشند و زندان در آن آب قدم می نهند و آب بر سر خود ریخته سر و ریش می تراشند و این صورت را از جملهٔ عبادات میشمارند و چون در نواحی سنک مذکور بسی از هندوان مانده بودند که مواس فراوان از مواشی و منقودات داشتند حضرت صاحبقران باجشمت عنان عزیمت بدانصوب تافت و از آن زمرهٔ ضلال تصور آنکه جنک و جدال کرچنانمحال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بدان دره رسیدند از برانغار امیرزاده محمد سلطان و امیر سلیمانشاه و از جوانغار دیکر سران سپاه و از پیش قول امیر شاه ملک و سایر امرا و سرداران لشکر منصور حمله آورده و اکثر آن پیدینان بدکیش را به تیغ جهاد بجانب عدم المهاد فرستادند و اندکی از آن ورطه نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند و چون عرصهٔ آنولایت از آلایش وجود اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی پایان بدست غازیان و موحدان افتاد رایت نصرت شعار در بهمانروز بازکشته از دریای کنک بکذشت و در ساحل آن بحر حضرت صاحبقران دریانوال نام پشتن کذارده باد اشکر پادشاه ذوالجلال که امثال آن فتوحات در آن یورش کرامت فرموده بود قیام و همان ساعت سوار شده پنج کروه را قطع کرده و در طرف زیر آب کنک که نزول فرموده بود قبه سرادق جلالت انتظار اوج ثریا برافراشت

ذکر عزم مراجعت صاحبقران بجوه سوالک چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از رخبث وجود کبران و بت پرستان پاک شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت مصمم کردانیده روز سه شنبه جمادی الاول سنه احدی و ثمان مائه از کنار آب کنک نهضت نمود و حکم واجب الاتباع صدور یافت که یورتچیان بروند و اغرق ایلغار بموکب همایون رسانند و دیکر روز بمسامع علیه رسانیدند که در دره های کوه سوالک که آنرا یک ملک و دانکی از هندوستان میشمارند جمعی کثیر از هندوان بدکردار با یکدیکر اتفاق نموده متر صد رزم و پیکار ند یر لیخ جهان مطاع صادر کشت که سپاه ظفر پناه که در اغرق اند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس همایون ایلغار فرموده بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک فرود آمد و در آن مرحله امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین برانغر و میشی کرفته شرف بساط بوسی دریافته و امرا و نوکریشان بزبان درخواست معروض داشتند که اکر رای ملک آرای اقتضا فرماید رایت نصرت در ضمان اقبال و سعادت معاودت نماید تا ما بندکان بر ویم و دمار از روزکار اهل شرک و عناد برآوریم آنحضرت جواب فرمود که در ارتکاب امر جهاد و فایدهٔ مقصود یکی احراز اموال و نیوی و دم فایز شدن بسعادت اخروی و همچنان شمار در دین و واقعه نظر بر ثواب آخرت و منفعت و غنیمت است من نیز خواهان این معنی ام که در حال لشکریان را بغنایم اموال کفار مستظهر کردانم و در آن غنیم سرمدی و سعادت ابدی برسم و هم در آنروز فرمان قضا جریان خاقان فیروز جنک صدور یافت که امیر جهان شاه که از امرا و اجوانغار بود پیش از همه سپک هفته جهت غارت و تاراج بالای آب جون فته بیاید و با سایر امرا و بهادران بفضیلت غزا و جهاد مختص و بهره ور کردند و خود متش بحسب فرموده متوجه کشته بموکب همایون ملحق کشت و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم مباحث کوه سوالک رایت توجه برافراخت و در آن دره راهی بود تیره رای بهروز نام و چند هزار اوباش و جهال فراهم آورده و بحصانت جای و محکمی موضع بجای پندار بدماغ راه داده رایت سخوت و استبداد برافراشت از برانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهان شاه و دیکر ملازمان درکاه فلک اشتباه حمله آورده روی بجاریان آوردند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک که قراول قول بودند دست از آستین جلادت بیرون آورده قمع و استیصال مخالفان را وجههٔ همت ساختند و حضرت پادشاه فلک شکوه در دهانهٔ دره توقف نموده بوجود همایونش لشکر یانرا قوت دل افزوده قتال و ستیز داد و آخر الامر بفتح و فیروزی بر پرچم رایت جهان کشای حشر و غازی روز بدان و آن مخاذیل بی باک بعضی کشته شده و برخی نیم جانی تبک پا بیرون برده اموال ایشان از نقود و حبوت و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاده از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ پیوست کاز مردم زبردست که هریک از ایشان بیصد و چهار صد کاو کرفته بود بمعنف ستانده بفجره و زیردستان لشکر دهندو از میاسر عاطفت پادشاه کامران افراد و احاد سپاه نیز محظوظ و بهره ور کشته زبان بدعا و ثنا خسرو برو بحر کشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمد و باردوی همایون رسید

بنابر کثرت احمال و اثقال زیاده از چهار کروه بشبانروزی طی نمیشد و چون بعد از طی مفاوز و مسالک از موضع کندر گذشته و از آب جون عبور نمود حدی دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام گشت بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود رای هست از رایان کشمیر تر نام کتبادی ایام حشری انبوه که مامون کوه از کثرت ایشان بستوه آید فراهم آورده بکوههای بلند و پشتهای محکم پناه برده و جزبدرخت افکندن و جنگل بریدن در آنموضع دراندن امکان ندارد حضرت صاحبقران غازی چندان توقف نفرمود که روز شود و هم در شب یازدهم ماه شعلها افروخته فرمان داد که لشکریان ببریدن درخت و پیدا کردن راه مشغول شوند و در آن شب بفر دولت روز افزون دوازده کروه راه پیدا کرده آن مسافت قطع نمودند و صباح روز پنجشنبه رایت ظفر پیکر میان کوه سوالک و کوه کوکه رسیدند و در آن محل رای رتن مهینه و بیسره و قلب و جناح آراسته تن برزم و پیکار نهاده بود امادر بدایت حال که آواز کوركه و کوپس و صدای بیشمر بگوش هندوان راه یافت رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میدان ستیز روی بوادی گریز نهادند لشکر اسلام اکثر اهل ظلام را به تیغ انتقام گذرانیده هرچه داشتند از صامت و ناطق همه را گرفتند و هر یک از احاد و افراد سپاه صد کاوو ده دو بست گاو و ده نفر بیست نفر بر ده بدست افتاده و امیر جهانشاه که دست چپ بعهدهٔ او بود بدرهٔ دیگر تاخته بسیاری از رندو هندو را منهزم گردانیده اما زیادهٔ غنیمتی مردم او نیافتند و لشکرهای دست راست و چپ آنعرصه را تاخته و مهما تراساخته شب جمعه شانزدهم ماه بوکب همایون پیوستند و روز جمعه حضرت صاحبقران دشمن گداز باز بر کوه سوالک برآمده و از آن مرحله تا دیار کیر بوت پانزده فرسخ بود و آن دره جنگل بسیار و کوه استوار داشت و رای عقده کشای حضرت صاحبقران بر قلع و قمع کفار قرار یافته و در مدت یک ماه در میان کوه سوالک و کوکه بیست غزوه معین لشکر اسلام را دست داد و هفت قلعه حصین در آنحدود و نواحی منجر ساختند و آن دیار بادک روزکاری از خبث وجود مشرکان پراسته شد و بانوار توحید و عرفان آراسته آمد و در ظفرنامه مسطور است که یکی از قلعها قلعه سیخه بود و از خویشان ملک شیخ کوکر و اهالی آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایرهٔ متابعت نهادند و ظاهرا کردن انقیاد بطوق بندگی و فرمان برداری سپار استند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی برایشان انداختند و از مزاج و اوضاع آن کمراهان مخاذیل غدر و فساد بمرتبهٔ رفت یکی از بندکان درگاه فلکی لطیف الکیفیه مقرر گردانیدند که اجناس بوجه مال امانی بستانند و باز اجابه و کهنه کمانی که اندک مثنی بها داشت قیمت کرده بر آن نهاده آن و زبرکشتکان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون برند و بفروختند و بدین حسن سپهبیج سلاح در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر کبر در سلک خدام هندوشاه خازن که یکی از بندکان درگاه جهان پناه بود درآیند و بدان واسطه ان بدبختان از جادهٔ شریعت و متابعت انحراف جستند و بعضی از مسلمانان را بقتل آوردند و برذمهٔ همت غازیان لشکر اسلام اشقام آن بی باکان شقاوت فرجام لازم گشت مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و آنرا فتح کرده دوهزار کبر را بتیغ غزا بگذرانیدند و دود استیصال از خاندان ایشان بسقف دو دو اندود آسمان سایند

ذکر غزوات حضرت صاحبقران در نواحی هندوستان و دیگر وقایع و حالات او

چون خاطر انور صاحبقران از غزوات حدود کوه سوالک باز پرداخت در روز هفدهم جمادی الآخر حضرت صاحبقران سپهر احتشام بر سمند کردون خرام سوار شده و لشکریان صفها کشیده برانغار و جوانغار و قول سار ایستادند و آوازه بکیتر و تهلیل باوج فلک رسانیدند و مخالفان دین بحر استماع طنطنه نقاره و کوس و سورن سیاه ظفر قرین را بگذاشتند و بکریختند و بسان مرغ آبی در بیشها و جنگلها ماوی گرفتند شیران بیشه هیجا چیرا بر دشت در میان جنگل توقف ننمودند تا سپاه ظفر پناه پای در قلعه نهاده غله فراوان بدست آورده همانروز از آن مقام در حرکت آمده و چهار کروه مسافت پیموده فرود آمدند و در همانروز اوجه تمور و فولاد و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت پیش اسکندر والی کشمیر رفته و احکام واجب الانقیاد باسم او برده با الچیان شاه اسکندر در آن منزل رسیده بسعادت بساط بوسی فایز شدند و در روز پنجم ماه رسولان پناه اسکندر در صحبت زین الدین رحمت انصراف داده مقرر بر آنکه چون مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد باید که در کنار آب سند رسیده باشد بعد از آن الچیان را کسیل کرده سپاه ظفر پناه قریب معبور معتبر را ساختند و خاطر خود را از غله و علوفه چند روزه فارغ ساختند و لشکریان فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع کشت زار بود و بنبع آب جمعی بود در آمدند و چند نوبت از آب بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و بجانب دست راست قریه سنود و در هر دو محل کبران قوی هیکل زورمند بودند و کوهها و جنگلها از غایت حصانت و متانت داشتند چنانچه رندان عبور بر آنموضع را از محالات می پنداشتند و آن جهال عیال و اطفال خود را بامثال جبال فرستاده برای ایشان از طایفهٔ متهوران بی باک بموضع حصین از کوه پناه برده ایستاده بودند و

می انداختند ونعره میزدند رای عالم آرای ما بر مصلحتی که ملاحظه فرمود فرمان داد که ایشان از بحال خود دلکه اشته یکبارگی از لشکریان متعرض آن جماعت نشوند واما قریب تا خت کنند سپاه ظفر پناه برحسب فرموده عمل نموده آن ده را غارت کردند ودر وقت مراجعت بقصبه جمود درآمدند وغله فراوان برگرفتند چنانچه ایلچی ایشان آماده کشت ورایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده خسرو کردون اقتدار فرمود که چند قوشون از مردم جلادت درکمین گاه جنگل توقف نمایند وانحضرت روز جمعه بیست ویکم ماه از آب جمود عبور نموده وچهار کروه رانده از دره جمود در مرغزاری که چهار فرسنگ علف خوار بود در کنار آب جاده فرود آمده وچون اردوی کیهان پوی از دره جمود وستود بیرون آمده روان شد هندوان وباه صفت تصور آنکه پشه از شیران جلادت شعار نمی ماند از جنگل پای بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آیین از کمینگاه بیرون تاختند وبران مدبران سپدین حمله آوردند وبسیاری از آن طایفه ابر خاک هلاک انداختند ودولت تیمور تواجی وحسین ملک قوچین برای جمود که زخم دار شده بود با پنجاه کبرد یکبارگی اسیر ودستگیر کرده بدرگاه پادشاه اسلام دین پناه رسانیدند وبنا بر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند وبعد از وعده ووعید بسیار رای جمود زبان توجید کویا کردانیده وکوشت کاو که در مذهب وکیش ایشان حرام است بموافقت مسلمانان بخورد وبشریف واعزاز سرافراز کشت ودر آن منزل خبر رسید که شاه زادکان وامرا که بطرف لهاور رفته بودند شیخه کوکر که نقد اخلاص او ازبوته امتحان تمام عیار بیرون نیامد کرفتند وپیمان این سبخ آنست که شیخه برادر نصرت کوکری که ذکر او کذشت در مبادی یورش هندوستان بتقبیل آستان فرخنده نشان فایز شده تبر پست ونوازش اختصاص یافت ومرتبه او بجائی رسید که هر کس که در حدود هند کفت که من از اتباع شیخه کوکرم مال وجان از سپاه وشمن سوزامان یافت ودر آنزمان که میان او آب دریای کنک ودریای جون معسکر ظفر آب بود شیخه کوکر رخصت طلبیده که بولایت خود رود ودو پیشکش وساوری ترتیب داده در کنار آب پیاه بار دیگر شرف بساط بوسی استعداد یابد وچون ملتمس او باجابت مقرون کشته بعد از قطع منازل لهاور که مملکت او بود قرار کرفت وبساط نشاط وکامرانی بکستر ورقم سبیان بر میعاد مقرر کشیده باوجود خلف وعده وقلت التفات بنسبت به بندکان حضرت صاحبقران کثرت عجب واشعار روزکار او بار آثار خویش ساخت چه در آن اوان که مولانا عبد الله صدر وهندو شاه خازن ودیکر ملازمان درکاه از زمره قند می آمدند بدنجار سیدند مطلقا بحال ایشان نپرداخت وشرایط ضیافت ومروت بجای نیاورد لاجرم قهرمان قهر بغارت ولایت واخذ وقید او شتافت کرد ومضمون ان کفر تم ان عذابی لشدید بظهور پیوست ورایت نصرت پناه در چهارم ماه در جنبش آمده وپنج کروه راقطع کرده در منزلی از بهت قرار کرفت ودر آنروز فرستادکان امیرزاده میرانشاه رسیدند واخبار شاه زادکان ودولتخواهان واحوال واوضاع ممالک محروسه وغیر آن بعرض رسانیدند روز بیست وپنجم ماه هندو شاه خازن مامور کشت که بجانب سمرقند رود وبشارت وصول موکب همایون بسمع اعالی آن دیار رسانند وهم در آنروز نوکر امیرزاده پیر محمد بن شاه زاده عمر شیخ از فارس برسیدند وکماهی حالات آنجائی معروض داشتند وپیشکشهای لایق از شیرازی مصری وغیر آن بکذرانیدند ودر روز بیست وششم ماه از کنار آب جاده بنهضت نمود وشش کروه راپیموده در پایان فرود آمدند وروز بیست هفتم بسعادت واقبال روان شدند وبر ستلی محذه حضرت صاحبقران فرود کرفتند ودر آنروز شیری ظاهر شده بهادران پل شکار بیان رسید تا خند وپشیر از همه امیر شیخ نورالدین سه شیر زده آن شیر را از پای در آورد ومقارن این حال امیرزاده رستم وامیر جهانشاه که بتاخت لهاور رفته تادیب شیخه کوکر رفته بودند باغنیمت فراوان واموال بی پایان بموکب همایون پیوستند وانواع نقود ها وتبرکات بمجلس عرض رسانیدند بهمت پادشاهانه مجموع آنها را برایستادکان پایه سریر اعلی بخشید ودر آن میان نظر مبارکش به پیر محمد آزاد افتاده اورا مشمول عنایت پکران کردانیده بجامه خاص وترکش با بند زر کار آن مخصوص آنحضرت بود اختصاص داد وهم در آنروز حکم شد که شاهزادکان با حشمت وجاه ونویینان ومسران سپاه هریک از راهی معین بجانب وطن ومسکن خود باز کردند وتمامت مخدومزادکان وارکان دولت از زمین عاطفت پادشاهانه باکلیل خاص ومیان مبارکشان بکمر مرصع موشح ومزین شدند واز ملوک واعیان ممالک هند طایفه که ظفر کردار ملازم رکاب شهریار جهان دار بودند همه را خلعت وتشریف داده مرخص فرمود وحضت انصراف ارزانی داشت وخضر خان که از بند مبارک کریخته بپیش اسودن ملک بابا به رفته بود واز آنجا در حین وصول چتر فلک فرسای پناه ظل رایت جهانکشای آورده بکومت مولتان تعیین فرموده وچون در آنجا دشکار کاهی وسیع عریض بود واجناس وحوش مثل شیر ویلنک وکرک وکرکدن وکوته پای وآهو وکوزن وکبود وغیر ذلک واصناف طیور مانند طاوس وطوطی وسایر مرغان در آنجا یافت میشد خاطر خطیر حضرت صاحبقران میل شکار کرده ولشکریان بجرکه روان شدند وچندان شکار افکندند که کلاب ودواب مدتها از لحوم ودسوم آنها انتفاع کرفتند وچون از آن کار فارغ کشتند روز جمعه بیست وششم ماه بهشت کرده رانده در موضع صهیان که سرحد کشمیر است ودر آن

زمان بانواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند کفار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران کشورستان بصوب
مستقر سریر خلافت مصیر و روز یک شنبه سلخ جمادی الآخر عدل خواقین اوایل و اواخر عساکر گردون مآثر جداشده روی توجه بدار
السلطنه سمرقند نهاد و برسپسل تعجیل مسیت کروه راه قطع کرده موضع سامیت از توابع کوه جود محل نزول شهریار صاحب جود گشت و روز دوشنبه غره
رجب از انجا روانشده حوالی قریه بروجه را مضرب خیام اقبال ساخت و از آن مرحله در همانروز بعد از ادای نماز پیشین با چی درکاب نصرت انتساب آورد
بجوال جلالی رآمده و بسرعت هرچه تمامتر رانده نماز شام از آن جوال بیرون آمد و چون از قریه بروجه سی کروه راقطع فرموده در کنار کول آب برشکال
محفوف بسعادت و اقبال فرود آمد و روز دوشنبه دوم ماه کنار دریای سند بفر مقدم حضرت صاحبقران گیتی ستان مشک چشمه حیوان گشت و امرا
کوضبط قلعه نغرو باتو و آن حدود و نواحی تعلق بایشان میداشت مثل سرپلی سلدوز و شاه علی قراجی برحسب فرمان قضاجریان براب سند پلی زسه پایه و جسر
از کشتی بسته بودند درایت نصرت مآب از آن پل فرود آمد و تا وقت استوا بر کنار آب توقف نموده امیر الله داد را بر سر پلی باز داشت که اغرق و لشکریان
کرا از عقب متوجه اند به آهستکی بگذرانند و بعد از قطع مسافت در حوالی توقف بارگاه پادشاه سلام باوج مهر و ماه برافراشته سپر علی سلدوز و دیگر سرداران که
جهت دفع شر اوغانیان در قلعه باتو بر آنجا مود بمقتضی برلیغ واجب الاتباع توقف نموده بودند و درین مکان بتقبیل سده فرخنده نشان فایز گشته و یک تقوز
اسب و یکهزار گاو بجهت عرض سایندند حضرت صاحبقران سپهر احتشام که پشت کاوزمین از حمل انعام او خم میگشت اسبها را بهمان بها دران بخشید و حکم کرد
که گاوان را از هرکس که برسپسل تعرض کرده بودند بایشان رسانند و سپر علی و اتباع او در آن محل چندان توقف نمایند که لشکریان از آنجا بگذرند و در روز پنجشنبه رابع
جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایت نصرت شعار بجانب تغرد حرکت آمد و روز جمعه خامس شهر مذکور قلعه تغر از غبار موکب منصور
عطرسای گشت و در آنروز نوکر امیرزاده میرانشاه بموجب فرمان متوجه تبریز شده تا اخبار فتوحات ارجمند که بندگان خاص درکشور هندوستان اختصاص یافته
بود بمسامع سکان ممالک آذربایجان رسانند و سیم در آنروز اشارت عالی صدور یافت که محمود برانخواجه و هندو شاه بکابل رفته لشکر آن ناحیه را جهت دفع شر
اوغانیان بیاورند و حضرت صاحبقران ممالک ستان در رکابت توجه بجانب هندوستان جهت فساد اوغانیان و تمهید بساط امن و امان در
میان مسلمانان امیر سلیمانشاه را فرستاده بود تا قلعه تغر را بحال عمارت آورده و امیر مشار الیه در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما در کنار
قلعه چشمه آب خوشگوار خارج حصار مانده بود درین اوقات رای عقده کشای اقتضای آن کرد که آن چشمه داخل حصار شود و دو سه روز آن عمارت یکباره
تکمیل یافته و بعد از اتمام آن مهم حضرت قراری از نوکران امیرزاده پیر محمد با سیصد کس از قوشون و سه اغلان از احفاد جوجی خان با چهار
صد خانه کوچ او زبک مقرر شد که بحفظ آن قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ابریاب و شوران بشیخ حسن سخت کمان عم زاده امیر شیخ نور الدین
مفوض گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده بکمتیل قطع مسافت فرمود و روز سه شنبه نهم ماه از حوالی کشندشیخ مبارک شاه روان شده منزل
گرماج مخیم اقبال خسرو باختر و تاج گشت و درین مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی ببارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد و روز دهم ماه از موضع اشکار
کوچ کرده دامنه آرامگاه لحظه آرامگاه بسپاه نصرت پناه گشت و در آنروز مولانا نعمت را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده تا مژده وصول تر فلک
فرسای برساند و چاشت آنروز از آن منزل درجنبش آمده هوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه نظر فروای عطرسای گشت و چون از
انجا روان شده موضع غربان محل نزول موکب نصرت نشان گشت و فرمان قضاجریان صدور یافت که در آن سر راه رباطی معتبر از کچ و آجر بر طرز
مربت سازند و باندک فرصتی آن عمارت باتمام پیوست و روز پنجشنبه پانزدهم ماه نوکران حضرات اسهبت آیات سرایملک خانم و توقان آغا و سایر
خواتین و آغایان و پادشاه زادگان رسیده پلاکات گذرانیدند و احوال سلامتی بغرض سانیدند و حضرت صاحبقران کردون توان کسی را
اغرق فرستاد که پلا را بتعجیل بیاورند و در هفدهم ماه عارضه که بود بکلی زایل شد و روز شنبه هیجدهم ماه حسن و کامیاب از موضع سراب نهضت
نموده متوجه اقبلان گشت و در قریه آخر نزول فرموده چندان توقف کرد که آش خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قراولان معسکر شهریار آفاق گشت
و در آن منزل خواتین امیرزاده پیر محمد و امرا و رعایا دیار اقبلان ساوریهای لایق مربت داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از آن محل چندین
و منازل و مراحل قطع فرموده همان شب طلب آب چون رسید **ذکر عبور حضرت صاحبقرانی از چیحون به اسعد طالع و ملاقات**
با اولاد و وصول بسمرقند در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احد و ثمانمائه آن مجره کرمت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت
و در آن مکان مخدوم زادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مجلل نشین عفت و جلالت سرایملک خانم و توقان آغا و بیگم سلطانا

وسایر شاه‌زادگان و آغایان و مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر و سمرقند بر سم استقبال آمده دیده بدیدار حضرت صاحبقران سعادتمند و مس ساختند و زبان بدعا و ثنا کشادند و مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و پیشکشهای شایسته و ارکشیده درهم و دینار بسیار نثار کردند و در روز در آن مکان توقف نموده در روز سیم خان زاده علاء الملک از جانب سادات انجا که بفتوت ذکر و نباهت شان امتیاز داشت طوی سکین کشیده تمنوقات مناسب بعرض رسانیدند و روز سه شنبه بیست سوم ماه حضرت صاحبقران بر سمند بادرفتار سوار شده و قطع منازل فرموده موضع دورسلیجن معسکر ظفرقرین گشت و در آن مرحله دُری برج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شد و لوازم تهنیت بجای آورده تبرکات مناسب بموقف عرض رسانیدند و هم در آن منزل امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار جهاد او را در سمرقند انگشته بود بدولت بساط بوسی سرافراز آمد و چون در رمدت غیبت انحضرت بارها یاوکافه برایا معاش پسندیده کرده بود تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز سه شنبه سلخ ماه رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده قبة الخضرای کش از مقدم همایون انحضرت جنت و خوش گشت و از حسن عقیدت و صفای سریرت شهریاردین در اربزیارت قدوة الواصلین شیخ نورالدین و سایر مشایخ بزرگوار و پدر عالیمقدار شافت و نذور و صدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج رسانید و از انجا روان شده و مسافت پیموده در کوشک باغ دلکشا در ظاهر سمرقند که در آن حین باتمام رسیده بود نزول جلال فرمود و در آن مکان با تهنیت شاه‌زادگان و آغایان و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر آمده زبان تهنیت گویا گردانیدند و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان ماندروح که بکالبد در آید دارالسلطنه سمرقند فی الحین وقت و اسعد ساعت در آمد بزیارت فیض رسان قثم بن عباس تهمن و تبرک جست و از آنجا بخانقاه محمد علیا توان آغا قدم رنجه فرمود و بعد از نماز پیشین باغ چنار از قدوم صاحبقران دولت یار محسود گلستان ارم گشت و از آنموضع فرح افزای سباغ بهشت عنبر سرشت نقل کرده بساط نشاط گسترده داشت و درین ایام سپلان و اغرق که در عقب بودند رسیدند سکان دیار ماوراءالنهر که مدت الحیات پیل ندیده بودند از آن هیکل مهیب و ترکیب غریب در تعجب افتادند و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر چون افرینها خواندند و حضرت صاحبقران ممالک ستان مجموع شاه‌زادگان و آغایان و امرا و تومنیان و اعیان و اشراف و اکابر اطراف ماوراءالنهر را بعطا و بخشش و هدایا و تبرکات و تمنوقات ممالک هندوستان فرخ‌نماک و شادمان گردانیدند و سارنگ برادر بزرگ ملوخان که در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بود با دو زنجیر پیل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند با سره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قرار داشتند ارمغانی روان کرد و شاه‌زاده شاهرخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات گشت و در ایام این اوقات بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر آفتاب تاثیر پادشاه جهانگیر بود فرمان داد و در اثنای این اوقات امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد مغولستان بود با معدودی چند از خواص و مقربان رسیده در خانقاه تومان آغا شرف پای بوس استعداد یافت و بمراسم نثار و پیشکش قیام نمود و انحضرت قرة العین سلطنت را در اغوش شفقت پرورش فرمود

ذکر اصابت عین الکمال بحال امیرزاده میران شاه و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بایران و یورش هفت ساله

و در اینسنه ثمان و تسعین و سبعمائة امیرزاده میرانشاه کور کار ناهموار شکار دامن گیر شده و اسب رمیده شاه‌زاده از بالای زین بر زمین افتاد از شدت آن سقطه بیهوش گشته و ازین واقعه عظمی خللی فاحش بدماغ شاه‌زاده خردمند راه یافت آنگه مملکت هلاکو خانرا بنوعی ضبط کرده بود که مزیدی بر آن متصور نبود و بنابرین اکثر اوقات او بر نهجی صادر میشد که مرضی و پسندیده عقلا نبود گاه بمجرد خیالی بخون بیگناهی فرمان میداد و گاه از طریق اسراف کجی براه کدائی مینهاد و بسیاری از امور که لایق مرتبه سلطنت نبود ارتکاب مینمود از انجمله در اوایل فصل تابستان بیموجبی لشکر بجانب بغداد کشید و در شبانروزی منزل قطع میکرد تصور انکه سلطان احمد جلایر از آوازه توجه رایت نصرت شعار بغداد در آلذاشته راه فرار پیش گیرد و همچنان میراند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و بنابر آنکه سلطان احمد میدانست که در آن هنگام محاصره دارالسلام تعسری دارد پای قرار در دامن اصطبار کشید ولیکن تحمل میدان تجلد گرفته جای خود محفوظ داشت و چون لشکیان از تبریز متعاقب رسیده خبر طغیان اهالی آنجا مکرر معروض گردانیدند و بعد از دو روز که مدینة السلام مرکز خیام سپهر احتشام گشته بود رایت فتح آیت از آنجا مراجعت نمود و هر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد رسید و در پائیز همین سال بجزد تو بهم مخالفت سید علی شکار [illegible] کرده لشکر بوی کشید و حاصل مملکتش را از صامت و ناطق بباد تاراج داد و چون صیت استغنای شاه‌زاده ملهو و سرور در اقطار انتشار یافت کرجیان که از زمان سیف و سنان لشکر توران زرزوایای انخفا خزیده بودند در رمدت غیبت حضرت صاحبقران گردون غلام و رفتن او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی بذیال ممالک محروسه دراز کردند و در آن اوان سلطان شجاع امیرحاجی سیف الدین بموجب فرمان

صاحبقران سلطان طاهر بر سر سلطان احمد جلایر رفته قلعه النجق محاصره کرده و در گرد قلعه دیواری کشیده بود بلند و محکم که هیچکس را مجال دخول و خروج نبود اهالی حصار بغایت به تنگ آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده در این اثنا کرکین خان حاکم گرجستان جمعی از گرجیان پیدین را بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعه النجق فرستاد و سید علی تکی با وجود تحلی بزیور اسلام بواسطه آنکه لشکر شاهزاده ولایت او را اغارتیده بودند با ایشان اتفاق نموده متوجه قلعه النجق شده بمملکت آذربایجان در آمدند و متصدی خرابی مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از اردوی حام مخالفان آگاه شد بضرورت از در قلعه برخواسته به تبریز رفت و صورت حادثه بعرض شاهزاده میرانشاه رسانیدند و آنجناب پسر خود امیرزاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبد الله عباس و غیرهما تسکین داده آن فتنه را مفرو نمودند و ایشان دمی جلادت بجانب النجق آوردند چون گرجیان بظاهر النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمد و با ایشان ملحق شد و قلعه را بحاجی صالح و سید احمد علیشاهی سه سال از نو در گرجی سپردند چون مقصود گرجیان استخلاص سلطان طاهر بود بعد از آنکه باین صورت میسر شد مراجعت نمودند و هم در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داد و از جانبین بتسویه صفوف اشتغال نموده میزان محاربه استعمال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از ناوران کرج بر اغار و جوانغار شاهزاده ابابکر را از جای برکرفته و در این اثنا سید علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد امیرزاده با آنکه در سن هیجده سالگی بود بیک چوبه تیر سید علی تکی را بر خاک هلاکت انداخت و چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را منهزم ساخته و گرجیان نیز روی باوطان خود نهاده بودند امیرزاده میرانشاه مایل عیش و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب شده از تشتیت امور مملکت تغافل مینمود و در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داد و از جانبین بتسویه صفوف اشتغال نموده میزان محاربه باستعمال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از ناوران کرج بر اغار و جوانغار شاهزاده ابابکر را از جای برکرفته و در این اثنا سید علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد امیرزاده با آنکه در سن هیجده سالگی بود بیک چوبه تیر سید علی تکی را بر خاک هلاکت انداخت و چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را منهزم ساخته و گرجیان نیز روی باوطان خود نهاده بودند امیرزاده میرانشاه مایل عیش و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب شده از تشتیت امور مملکت تغافل مینمود و در آن اثنا حرم محترم امیرزاده میرانشاه خان زاده از شوهرش بسبب از سباب پخیده از تبریز بسمرقند رفت حال ضعف دماغ شوهرش را بعرض رسانید و گفت اگر در این اوان التیفات سایه وصول آمد یا رنجیده از دواظهار مخالفت خواهد کرد حضرت صاحبقران بار دیگر بر توجه ایران جازم شد و چون این خبر بسمع فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید در حال لجم سپاه بنصرت آل فرمان داد و امیر سلیمانشاه را امیر سید خواجه را در مقدمه روان ساخت و بعد از اجتماع لشکر با شاهزاده جوان بخت براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جاجم اتفاق نزول افتاد تو کل قراز ارادی علی رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان راه شماستان بستر آباد روند که رایات جهان کشای ایجون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده با لشکریان خراسان عنان بجانب شماستان تافت و در آن اوان بسبب صعوبت طرق و علفهای جانگزای چهارپایان در عرصه تلف آمد که زبان از تعداد آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت بیحد بفیروزکوه رسیدند و به بهروزی و فیروزی از آنجا روان شدند و حضرت صاحبقران ممالک ستان امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا را در خدمتش بازداشت و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمر شیخ بهادر را بالجوستاندگان تعیین فرمود و خسرو ممالک عرب و عجم در هشتم محرم سنه ثمان تا سوار شد و منازل و مراحل قطع کرده چون بسلیج رسید و از آنجا براه بل بفضل الله آورده چون سارق قتش جام محل نزول خدام عالیمقام گشت حرم محترم امیرزاده شاهرخ ملک آغا و کوهرشاد آغا و فرزندان از نهرات آمده در آنجا بعزت بساط بوس فایز گشتند و هم در آن منزل امیر آق بوقا تیز از نهرات آمده شرف دست بوس دریافته او را بنوازش و خلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا نهضت نموده بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام در آمد و استمداد همت نمود امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد تا هر دو برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر سوگجک با دو هزار کس بحسب فرمان در رکاب شاهزاده روان شد و رایت جلالت سمات ارزانیشابور و سطام و دامغان آمده از خارری گذشت و در قریه ایوانک شاهزاده شاهرخ بهادر که بموجب اشارت علیه از راه تازندران متوجه عراق شده بود در آن موضع بظل رایت جهانکشای استقبال یافت

ذکر وصول امیرزاده میرانشاه

امیرزاده سلیمانشاه که بموجب فرمان پیشتر عازم تبریز نشده بود چون به مقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودی چند بار دوی همایون رانه کرد چون رایات جهانکشای از ولایت ری بگذشت امیرزاده سیرانشاه بموکب همایون ملحق شد و پادشاه زاده را با رنداد و تموز خواجه آق بوقا و جلال الاسلام بتبریز رفتند و نواب و کارکنان او را کرفته بند کردند و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال چند ساله را که تعلق بخزانه آمره میداشت و شاهزاده آنها را بمفروزیده بود از آنجا بیرون نوشته انفاذ نمودند چون لوای نصرت انتما بسلطانیه رسید مظفر نظری که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط جلالت مناط علم مباهات برافراخت و اعلام ظفر فرجام از جانب قراداغ و اردبیل بجانب قراباغ توجه نمود و در صحرای موغان و اقتان شکارکنان در کنار آب ارس فرود آمد و بران آب پل بسته عبور نمود و یورت قرا باز اد قطور قتلغ برای قشلاق اختیار کرد و از آنجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و امرا امیرزاده

جلد ششم

رفتن امیر صاحبقران دیگر بار به بکر جستان

امرا و مصوبان ایشان آمده بودند هر یک فراخور حال پیشکشها بعرض رسانیدند و چون مشار الیه سید علی شکایت رلات خان شیرین داده در بین راه پسر سید احمد که متصدی منصب پدر شده بود و التجا بحاکم شیروان برده او را شفیع ساخت تا بگناه پدر مواخذه نکرده امیر شیخ ابراهیم شیروانی که از بندگان خاص مزید قرب اختصاص داشت سیدی احمد را بپایه سریر خلافت مصیر آورده در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمجلس عرض رسانید و التماس و الغ اجابت اقتران یافته منصب سید علی پدر شش بروی مقرر گشت و امیر شیخ ابراهیم در مقام اطاعت کمر بسته بترتیب اسباب طوی مشغول شد و چندان اسب و گوسفند کشت که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواچیان فی الحال بر لشکریان و قسمت مودند تا همه را بپختند و پیلات تسلیم مودند و دیگر ما یحتاج جشن که مناسب آن بود ترتیب مودند بعد از آن پیشکشها از کنیزکان ماهروی و غلامان عنبر بوی و فهود جهنده و جانوران پرنده و نفایس اقمشه و لطایف امتعه بمجلس عرض چندان رسانیدند که از خیر قیاس و تخمین بیرون بود از آنجمله ششهزار اسب کشید و مقارن این احوال دریک روز از اطراف و اکناف خبر رسید که دلالت بر فوت دولت دیرپای میکرد نخست آنکه تیمور قتلق اغلان که بعد از انهزام توقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قپچاق رفته بود دم از نمرد و مخالفت میزد در نیولا وفات یافته هرج و مرج بمملکت او راه یافته است و ایل و الوس متفرق شدند و دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام با و متعلق بود رخت بسرای باقی کشیده و میان امرا و خواص او حرب و نزاع واقع شده و پسرش فرخ که ولیعهد پدر است چندان اختیاری ندارد و سیکی آنکه سعود خان پادشاه ممالک ختای از میرای بدانسرای فنا نقل کرده و سپاهی و رعیت آنمملکه پریشان و پراکنده مانند و دیگر آنکه خضر خواجه اغلان و دیعت حیات را بمقتضای اجل سپرده و میان اولاد او شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان مخالفت پدید آمده و قصد یکدیگر دارند و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده عمر شیخ بهادر با امرا و بهادران مغولستان رقبه و بفر دولت و فراوانی مخالفان غالب آمده است و ایشانرا منکوب و زبون گردانیده از استماع اخبار ها که بیکدیگر دارند روی اعلا و اشتهار یافت مواد بهجت و نشاط و حبور همکنان متضاعف گردید و بعضی اجمال احوال امیرزاده اسکندر در قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجه اغلان وفات یافته مملکت او بهم برآمد شاهزاده مشار الیه فرصت غنیمت شمرده لشکر بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم آورده بجانب کاشغر رسید و چون از آنجا فراغت یافت عرصه سارق قشم و کلین زالی کول و امثال این ولایت را تا ختشد و بعد از آن بجانب آقسو تاخت و در ظاهر قلعه فرود آمد و قریب بچهل شبانه روز جنگ و پیکار دشمن سوز امتداد یافت عاقبت مقیمان آن قلعه و ساکنان آن بقعه دم از ایلی و انقیاد زده پیشکشها پیرون فرستادند و شاهزاده جوان بخت بعد ازین فتوحات بجانب ختن تاخت و از ختن تا خان بلغ که دارالملک پادشاه ختا است و زراه آباد انی و آب صد و بیست و یک منزلست بخشن رسید و از آنجا بارشاد بخت بلند روی توجه بجا کاه آنشاهزاده گردانیده سریر و تخت و برآور و زندو انواع تبرکات و اصناف پیشکش موقف عرض رسانیدند و امیرزاده اسکندر بعد از نیل مقصود بکاشغر معاودت مودود آن زمستان در آنموضع بسر برد و از خبر رویان ختن و تقصیر رکندکان بدرگاه شهریار زمین فرستاد و یکدیگر از آن حدود باسب پیش امیرزاده محمد سلطان روان کرد و خدمتش شاهزاده مشار الیه در آن اوان بعزم یورش جته و مغولستان لشکر با چند منزل پیش آمده بود و چون امیرزاده اسکندر از ماجرا رسید لشکر در سمرقند توقف کرده از پیش رفته بود و آثار جهان گیری بظهور رسانیده امینغی برخاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمده پیلاکات او را رد کرد و بسمرقند مراجعت مودو چون بهار شد امیرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمد و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید و با اتفاق بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان پیمان تیمور یکجک کرا تابک او بود با پیست و شش نفر نوکر امیرزاده اسکندر بقتل رسانید **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب کفار کرجستان** حضرت شهریار غازی بر جرئت و جسارت کرجیان که سال گذشته آمده بودند و سلطان طاهر را از ضیق محاصره خلاصی داده و با خود برده بودند در آنولا که قراباغ از آن محل نزول لشکر فیروزی نشان بود بعزیمت کفار کرجستان و کوشمال ایشان تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد را رخصت مراجعت ارزانی داشت و حکم کرد که هر دو نفر از دو قه ده روزه بردارند و ملازم رکاب نصرت انتساب باشند و بقیه لشکر آوغرق در ییلاق توقف نمایند و آنحضرت با تمام شاهزادگان عالیمقدار و طایفه از نبها در ان بعزم زدم خشاکه یکی از سرداران کرج بود ایلغار فرموده بر سراب کریل بسبد و مجموع مردم آبسانی ایل گذاشتند و پیش شیخ ابراهیم با لشکر شیروان و سیدی احمد با سپاه شکی بار دوی اعلی پیوستند و اعلام ظفر انجام از شکی گذشته بطرف دره خشکسار و انشد و مجموع آن دره از تشابک اشجار بمرتبه بود که جاسوس و پیام آر انجا گذار نتوانستی مود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت پیشه بدهره و آره و تبر و تیشه خیابان مرد و ده منزل آماده و مهیا ساختند تا لشکریان از آنجا بسهولت تواند گذشت و در آن اوقات مدت بیست شبانه روز برف میبارید و با وجود داشته

سرما و برف و یخ همچنان میراندند تا بوطن که جان سپردند و هر که را نگه یافتند کارش ساختند و هر که پیاده شد در زیر خاک پنهان گشت و خشاد در جنگلها دوست خرید و عساکر گردون مآثر عقب او تاخته و تاراج آنچه توانستند و غنیمت و چهارپای فراوان بدست آورده عنان مراجعت از آنجا تافتند و کلیساهای ایشان را بزمین هموار کردند القصه در آن دیار از عمارات عالیه و اشجار مثمره اثر نگذاشتند و بنابر شدت سرما و عدم قوت سپاه و علیق چهارپایان حضرت صاحبقران با فشه ورخوت و دواب باغرق بازگشتند و معاندان این حال بخجسته فالی سنت امیرزاده خلیل سلطان را بسپری گرامت فرمود او را بر کلام نهاده چند روز متعاقب پایه عالیشان و شاه زادگان و امرا و نوئینان بعیش و طرب بسر بردند

ذکر بعضی از حالات امیرزاده پیر محمد و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان احمد از آنجا

سابقا گذارش یافت که حضرت صاحبقران از ولایت جام امیرزاده رستم را پیش از آن امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد شوند و چون امیرزاده رستم و سوتجک بهادر با ده هزار سوار بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داده خلعت پوشانیدند و صد هزار دینار نقد بخشید و امیر سوتجک و برادرزاده اش از راه شتر و بهبان وی ببغداد تاختند و امیرزاده مشار الیه با امیرزاده رستم نزدیک آنجا نزول شده امیر سعید برلاس و علی پک علیبی را بضبط و نسق امور مملکت شیراز گذاشت و چون امیرزاده پیر محمد بشوستان رسید تمارض نموده باز گشت. امیرزاده رستم و امرا مذکور بغرمیت بغداد از زرقول گذشته در راه تمامت احشام ساکی و فیلی را غارت و تاراج کردند و چون بهندی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر و الی آنجا بود پای در میدان مقاتله و معارضه نهاد و عساکر منصوره یک حمله او را منهزم ساختند و فوجی از نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفر پناه خرابی تمام بهندی راه یافت و چون امیرزاده پیر محمد بهانه مرضی نداشت مراجعت کرده بشیراز در آمد و بواسطه اغوا و اغوای جمعی مردم شریر که ملازم شاه زاده شده بودند تصورات باطل در دماغ راه داده بترتیب سمومات قاتل و تدبیرات باطل مشغول شد و طائفه از ملازمان او از آن اندیشهای بیحاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش همان نوکران آن سخنان را در حضور شاه زاده و امرا باز راندند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه قندز مضبوط ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن بقعه ساکن شد و علی پک علیبی را بمحافظت شیراز باز داشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه بار دوی علی که در قراباغ بود فرستاد حضرت صاحبقران بریلغ داد که امیرزاده داد شیراز رود و مفسدان را بآموزد را سیاست کند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ بنشاند و خدمتش را بندگی کرده بار دوی همایون رساند و امیرزاده داد بموجب فرموده حرکت آمد و چون بشیراز رسید و نشان فرمان و ملک فارس الجهت امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاد و دو رمندلی بعد از قرا امیر قلندر منشور خاقان منصور بامیرزاده رستم رسید و شاه زاده چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جان دار و حسین جغاو ان بر حسب فرمان در رکاب امیرزاده مشار الیه باز گشتند و امیر سوتجک براه جمال وی توجه بار دوی همایون که در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر کیفیت حال دریافت بعرض سلطان احمد رسانید خدمتش قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازه ها ببستند و در آن هنگام حضرت صاحبقران حکومت خوزستان را در کف کفایت امیر شیروان شاه نهاده بود و او دل بر جمع مال قرار داده دست ظلم و ستم بکشاد و جمعی از متعینان جویزه را بقتل رسانید و باهزار سوار مکمل و بجنگ آماده در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت و سلطان احمد بچشم اعزاز و احترام نگریسته پایه قدرش را از فرقدین بگذرانید و شیروان پوشیده و پنهان با امرای بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و بیرکی ایلچی خطیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محفوظ و ممنون ساخت از قضای ایلچی تفصیل وجهی که بهر کس داده بود از نویسنده شیروان ظاهر شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام افتاد کوره بهادر آن صحیفه را بعرض او رسانید و آن مفصل مبلغ ده هزار دینار را بسم رافع مثبت بود تو سم سلطان احمد از این جهت یکی در هزار شده فی الحال کوره بهادر را بشناسند و بدست خود گردن زد و در آن وقات سلطان احمد شیروان را با فوجی از امرا مثل قطب حیدری و غیره بتاخت قوم اوبرات فرستاده بود یاد کاراختاجی ارونه کردتامرا شیروان را بقتل رسانیده سر او را مصحوب خویش ببغداد آورند امرا بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عنا دید بعطف عنان اندیشه بسیار دست در دامان حیله زده یک یک از امرا و ارکان دولت خود را در خلوت می طلبید و او را امیدوار گردانیده میگفت که روا باشد که فلان کس که ترتیب یافته این درگاه است بموجبی دل از گرگون کرده با مخالفان دولت من اتفاق مینماید اکنون مصلحت چیست آن کس را نوازده معروض میداشت که هر چه رای صواب نمای پادشاه اقتضا نماید عین صواب خواهد بود سلطان میگفت اگر ترا ترتیب فرا نیم مبادا که تو مانند دیگران پر گفران نعمت اقدام نمائی و با عصیان یاری شوی آن شخص با تضرع و زاری سوگند بر زبان آورده عهد و میثاق می بست سلطان میفرمود که او را بسیاق رسان و اموال و جهات و خانمان آن عاصی را برسم سیورغال بگیرد و چون آن بیچاره برین خدمت قیام مینمود دیگری را طلبیده بهمین نوع بروی میگماشت و

بهر وجهی که تواند در یک هفته دو هزار کس از مردم خود را در شهراز میان برداشت منقولست که روزی سلطان احمد ندیمان و محرمان خویش را بدست خود کردن مخ ده از بالای قصر زیرین می آمد فراشی پیش او رسید سلطان باو گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی باید که من و تو زنده باشیم مهم دیگر اهل سلطان در خنده شد شمشیر از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت و زعم برخی اینست که روی پوشان حرم را با وفاخوانون در کشتی نشانده بجهانه انکه بواسط میفرستم و چون بوسط آب رسیدند ملازمان و ملاحان که در کشتی بودند باشارت نامبارکش همه را غرق کردند القصه سلطان پرچم چون از قتل امرا و متعینان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه بست بهیچکس را از بقیه السیف پیش خود راه نداد چنانچه آش خاص که باو رجیان می آوردند در مینزدند و نمی چشکا یا کیتر کی سپرده از آنجا باز میگشتند و چون چند روز کار تیره او بدین تیره بگذشت بیشتر کس از محرمان را که براینان اعتماد تمام داشت و در اجل آنجماعت تاخیری بود فرمود که هفت اسب از طویله خاص بیرون آورده به آنجانب دجله بردند و در ظلمت لیل یکبارگی از آب بگذشت و با آن شش نفر سوار شده روی بحشم قرا یوسف ترکمان نهاد و مدتی بدستور راه میپردند و بخادم سپرده باز میگشتند هیچ آفریده بر غیبت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که چون وی عروسان را آراسته بود در نظر او جلوه داد و ترکمانرا با خود بمدینة السلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانیدند و خود بکشتی از آب بگذشت و چندان سلاح و اسب خوب و رخوت و اقمشه مرغوب بقرا یوسف ترکمان و تراکمه داد که حد و شمار نداشت که دست تعدی بمال عایدار نکنند و بنا بر آنکه از هجوم سپاه حضرت صاحبقران هراسان بود جاسوس بر گماشت و تفحص احوال آنحضرت مینمود و چون دراو اخر سنه اثنین و ثمانمایه مسموع او شد که رایت پادشاه هفت کشور عزیمت سیواس دارد اندیشید که اگر خدانخواسته عالیمقدار بولایت روم و شام درآید راه خلاص و نجات او مسدود گردد لاجرم عیال و اطفال و اموالی که در بغداد بود بر گرفت و با قرا یوسف از مدینة السلام نهضت فرموده و از فرات گذشته عازم روم گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تیمور تاش والی آنجا و دیگر امرای مصر و شام باستقبال و اهبت تمام بعزم جنگ از شهر بیرون آمده صفها بیاراستند و شاهزاده نورالدوله و شاهزاده معتصم و علی پادشاه و سیاوش و شاهین و فرخ و جمعی دیگر که از سیلاب بلا بنیان قصر وجود ایشان پای بر جا بود در بنا ورده بودند در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یار علی برادر قرا یوسف و پرچن سعد و الیاس و قاسم و دیگر سرداران ترکمان با جاکم خود یعنی قرا یوسف ترکمان آن روز ادمی همودند بالجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داد نایرهٔ حرب بالا گرفت و آخر الامر عنان عزم مصر و شام روی بانهزام نهاده در شهر محتشم کشتند اموال و اسلحه مردان بدست لشکریان افتاده سلطان احمد و قرا یوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض نموده بجانب روم روان شدند و چون نواحی بهشتی رسیدند میان ایشان و سنجان اصحاب اغراض نقاری پدید آمده قرا یوسف تخلف نموده سلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهریار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد نزدیک رسیده بقدم استقبال پیش آمد و هر دو پادشاه از اسب فرود آمدند و یکدیگر را در کنار گرفته اسبان کشیدند و قیصر سلطانرا طوعی پادشاهانه داده مجلس بزم بپاراست و اخراجات کوتاهیه را جهت خرج طبخ او گذاشت و خود به برسا رفت سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانیده قیصر او را به برسا طلبداشت و جشنهای عظیم ترتیب داد بعد از فراغ از سرور بار سلطان احمد بکوتاهیه رفت درین اثنا قرا یوسف نیز از نهیب لشکر قیامت اثر پناه بروم برد و ایلدرم بایزید جناح احسان بر و گسترده فرمود تا مال آن شهر بروی مسلم داشتند و قرا یوسف در آنجا رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت کشید

کفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب کرجستان

چون اوان بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده بخش و سور فرمان داد و شاهزادگان و امرا را گردن کشان اطراف را جمع آورده در قضیه توجه بجانب کرجستان با ایشان مشورت نمود و چند روز بسور و سرور گذرانیده روی جلادت بولایت ملک کرگین نهاده بعد از قطع مسافت در صحرای بردع طهرتن که همیشه خوشین را از جمله بندگان امیر مشیر دانسته زنجان روم رسیده و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت صاحبقران بکلاه مرصع و خلعت زربفت قامت قابلیتش را زیب و زینت بخشید و رخصت انصراف یافته بصیانت و محافظت آن ولایت کامگی از تعرض و میان ماموں کشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده چون در حدود کرجستان رسید ایلچی پیش ملک کرگین فرستاد که ظاهر سلطان احمد را بدرگاه فرستد کرگین در برابر جوابی نه بر وفق صواب گفته فرستاده چون باز گشت و سخن آن بدکیش سمع خجسته پادشاه نیرک منش رسانید آتش خشم آنحضرت مشتعل گشته و اعنان را گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر روان شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال درآمده دست نهب و غارت و تخریب عمارت و قلع اشجار و رفع آثار بگشادند و ایشان بر حسب اتفاق و فرموده بناهای عالی را بزمین هموار ساختند و در خان و غلتها و میورد رسیده و خوشه گشیده را از پنج بر کندند و کرجیان شقاوت فرجام از خوف حامیان حوزهٔ اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین بردند و سالکان مسالک غزا و جهاد در اندک زمانی

پانزده قلعه از قلاع مشرکان منهزم ساختند و هر کدام بدین اسلام درنیامدند بتیغ الحاد فرستادند و در بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صدد و قهانشته و جمعی انبوه آنرا بطنا بعد از پنجه ها استوار میساختند در سرهای کوه در برابر مغارها که آن بیدینان در آنجا تحصن میجستند فرو میکذاشتند و ایشان دست به تیر و کمان کشاده کمینها مقهور و پریشان میساختند و حضرت صاحبقران گردون توان جمعی از مردم خراسان را بحافظت تفلیس نامزد کرد و خود با بقیه همایون در دشت مقران فرود آمد و کمر چون جلادت غازیان موکب ظفرقرین مشاهده نمود از میدان ستیز روی بوادی گریز نهاد و از سرداران و ناموران کرج بقدم انقیاد پیش آمده امان خواستند و چون آنولایت در تحت تصرف ملازمان خسرو جهانگیر آمد بموجب فرمان کلیسها را ویران ساخته و جای آن مساجد و مابد بنیاد نهادند و بعد از فتح مملکت کرکین حضرت صاحبقران با جمعی از لشکر بدشت ازدشته مقران برسپیل استعجال مدّه جانی سپک کرجی روان شد و اطراف آن دیار را بباد غارت و تاراج داده جانی سپک از خوف جان پایه سر را علی شتافت و جمع حصار و قلاع را بسپاه رستم نواب حضرت نموده و لشکر منصور در آنولایت قتل و غارت کرده باغنایم موفور در ظل رایت فیروزی سمات بازگشته باغرق ملحق گشتند و حضرت صاحبقران سید خواجه و امیر شیخ علی بهادر و امیر جانشاه را بتاخت ولایت کرجیان روانه ساخت و خود براه سادات که امیر شیخ علی بهادر از آن راه رفته بود در حرکت آمد و ارباب جهاد و اصحاب تجدد و اجتهاد حجت اضرار کفار غلتار را پراکنده و کلیسا بارا ویران ساخته با اسب و کوسفند بسیار مراجعت نمودند و بار دوی همایون پیوستند و در آن نواحی قلعه بود در غایت رصانت و نهایت متانت بموجب فرمان روز بر آن قلعه دست یافتند و حضرت صاحبقران فلک اقتدار بعد از فتح آنحصار امیر جانشاه و دیگر امرا را بتسخیر طایفه از خوارج و نوکرانش مامور گردانید و بتحریر کرده باطمینانی که از خیر شمار بیرون بود مراجعت نمودند و بار دوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده متاب کرکذشته بسعادت و دولت فرود آمد و مقارن این حال بر رای صوابنمای حضرت جهانکشای عرضه داشتند که جمیع سرداران کرج بحصار زریت پناه برده اند آنحضرت بایلغار روان شد و سپاه مدانجا کشیده لشکریان آن قلعه نام دار را مکرر و ار در میان گرفتند و جنگ در انداختند و فرمهفتم مقتضی بریلغ واجب الاذعان حضرت صاحبقران جنگ سلطانی تقدیم رسانیدند و قلعه را فتح کرده مشرکان را بجهنم فرستادند و درین اثنا بسمعین پیوست که کرکین شقاوت قرین در قلعه سورپت نشسته و دروازهای آن را بر خود بسته آنحضرت بعد از آنکه لشکر گردون مآثر بکجعون رفته بودند بیدینه سپاه و اغرق را گذاشته و با نصف دیگر بجانب آن قلعه ایلغار فرمود و ملک کرکین از استماع این خبر از حصار با سوزوکداز بیرون آمده بطرف انجا زکرخت و جنود ظفرورود با آن قلعه رسیده پیک حمله در کمند تسخیر آورد و طایفه از نجدات تبکامیشی کرکین روان شدند و بسیاری از اتباع او را در راه کرفته تقتیل رسانیدند و او از اب ایقو و کرلان کذشته نیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات کشید و چون کرکین عاجز و بیچاره کشت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را از پیش خود براند و او بجانب روم عنان برتافت و عاقبت ملک کرکین از در اعتذار و استغفار درآمده سوکند غلاظ و شداد بر زبان انده که مدت الحیات از وظایف خدمتکاری و جان سپاری و ادای جزیه فوج کذاری تخاون و تقصیر جایز ندارد مراحم خسروانه عذر او پذیرفت و جرایمش ابا بآب عفو و اغماض شست و عنان عزیمت بجانب ولایت ایوانی که یکی از امرای عظیم الشان کرجستان بود منعطف ساخت و آن دیار را تاخت و تاراج کرده منازل قلعاقلق برافراخت و آن قوم را نیز غارتیده حصارهای ایشان را بازمین یکسان ساخت و چون عساکر گردون مآثر اکثر ولایت کرج را غارتیده آتش در اماکن و مساکن ان دوزخیان زدند لوای کیتی کشای معاودت نموده و مسافت پیموده بییلاق منکول جهت نزول در عرصه قبول آمدند و در آنجا مسموع پادشاه جهانیان کشت که طایفه از کرجیان بی ایمان در موضع فرنس بند نشسته اند بر یلغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین با جمعی از حامیان حوزه دین بستیز بر سر آن ملاعین متمرد تاخته از عقب امیر شیخ نورالدین روان شده بآنموضع رسید در مدت پنج روز هفت قلعه از قلاع مشرکان را مفتوح ساخته باخاک یکسان کردند و در آنحدود خسرو جهانگیر از آنجا بازگشته در اردوی همایون که در منکول نزول فرموده رسیدند و درین اثنا ایلچیان فرنک رسیده پسر امیر مراد را که از جمله قیاصره روم بود و بدست ایشان افتاده بنزد حضرت صاحبقران سایندند و بوسیله امرا و مقربان درگاه فلک اشتباه حاضر آمده بصورت اخلاص و دولتخواهی سرداران خود را در نظر کیمیا اثر جلوه دادند

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بقیصر روم و لشکر کشیدن بجانب سیواس

ایلدرم بایزید که در آنوقت قیصر روم بود بمزید شوکت و کثرت ساز و عدت و فتحت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و خدمت کاران جان سپار از قیاصره ازمنه ماضیه تفرد و امتیاز داشت بنابرین اسباب بخار غرور و پندار در دماغ خود راه داده پای جسارت و جرات از حد خود بیرون نهاده پیش طرنجوالی زرنجان که از زمره بندگان حضرت صاحبقران بود ایلچی فرستاد که تو را بعد

ازین مطبع و منقاد ما میباید بود و خراج از زنجان و آنخدود را حاصل کرده بخزانه عامره رساند و فرستاده دیگر کلمات از زبان و قصور در مجلس طهرتن گفت که از رتبه اویقه بعید مینمود و طهرتن صورت واقعه را عرضه داشت موکب همایون کرد و حضرت صاحبقران خواست که بخت ضیعت نامه نویسد و بزلال موعظت غبار طغیان و بخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته فرو شوید لاجرم دبیر اپیش خود خواند تا صدر کتابت را باین کلمه آرایش داد که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره یعنی باری سبحانه بر آن کس رحمت کناد که مقام و رتبه خود بشناسد و از حد و مرتبه خود تجاوز نجاید و پای از گلیم خود فراتر ننهد و بعد از آن در قلم آورد که لله الحمد و المنه که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و ملت در قبضه اقتدار و اناملِ حشمت ما از زمان با رکاب بندگان درگاه ماست و عرصه ربع مسکون و مبسط روی زمین بعنایت ملک بیچون و اراده قادر کن فیکون در تحت تصرف خدمتکاران شایسته و جان سپاران بایسته ما و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه عبودیت در گوش و غاشیه اطاعت بر دوش دارند و سرداران اطراف و اکناف از مقتضی فرمان جهان مطاع و پرلیغ واجب الاتباع ما بمقدار سر موئی در نگذرند و بر ضمیر انور ما روشن است که سلسله نسبت توبه ترکمانان منتهی میشود همان بهتر که در سفینه ندامت و استغفار بنشینی و ورق حیات خود را از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت رسانی و چون درین مدت استماع میرفت که اکثر اوقات تو نغزای فرنگ مصر و فسحت تا غایت تحریک عنان توجه و تعرض بدانصوب از کمن قوت بتحریر فعل نیامد چه خاطر خطیر نیخواست که مقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از مرور عساکر گردون مآثر تفرقه و ملالت شامل حال مسلمانان گردد و شادی شماتت نصیب دشمنان و بدینیان شود اکنون وصیت آنست که از طریق و روش آبا و اجداد خود اعراض و انحراف ننمائی و به پای جسارت بادیه غوایت نپیمائی و ابواب بلا و فتنه بر روی خود و مملکت خود نگشائی و السلام علی من اتبع الهدی و چون مکتوب بهمرو توقیع رفیع مزین و موشح گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند سخندان پیش ایلدرم بازید فرستاد و ایشان بر جناح استعجال روان شده چون بمقصد رسیدند آنچه وظیفه سفارت و پیغام گذاری بود بجای آوردند اما مادهٔ سودا و سودانه چندان بجوشش آمده بود که بسنجش پند نصیحت و افیتون موعظت تسکین پذیرفتن و چوب یساق وحشت انگیز بر زبان اندک مرامدتهاست که داعیهٔ مقاتله و دور سر و سودای مقابله او در دماغ او مستولی و مخزون و مکنون ضمیر آنگاه کرا و مراجعت نماید تا بمرز و سلطانیه من از عقب او بروم فرستاده چون بازگشته کلمات قیصر بعرض پادشاه والاگهر رسانید آتش خشم حضرت صاحبقران چنان اشتعال یافت که وصف نتوان نمود و بپاسپاه قیامت بازپس عزیمت جانب سیواس تصمیم داده چون رایت نصرت شعار بحدود او نیک رسید امیرزاده او که جهت آوردن امیرزاده پرمجد بشیراز رفته بود او را بدرقه کرده باردوی همایون رسانید و خدمتش موجب اشارت علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده و بر غوریسیدند و چوب یساق زده بند بر دست نهادند و شیخ زاده فریدون مبارک خواجه که در آن ارمنا شایسته معلم شاهزاده بودند بیاساق رسانیدند و حضرت صاحبقرانی حضرات عصمت سمات سلاله خانم و دیگر حرمها و شاهزادگان با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه روان ساخت و حمیت ضبط مهمات ایشان امیرزاده عمر و امیر خداداد و مولانا قطب الدین با قومی متعین شدند و رایت ظفرنشان با لشکری گران و سپاهی بی پایان از آنجا در حرکت آمده و چون هوای ارزنة الروم از غبار موکب همایون عطرآگین گشت امیر طهرتن با گروهی انبوه باردوی اعلی پیوست بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گشت و بعد از دو روز طوق طهرتن از آنجا در حرکت آمده از راه زنجان بگذشت حضرت صاحبقران در اول محرم سنه ثلاث و ثمان مائة الیغار فرموده متوجه سیواس شد و درین اثنا سلیمان بمسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بازید پسر خود کشتم را با تمورتاش که از غطای امرأ روم بود بمزید شهامت و صرامت امتیاز داشت با دیگر سرداران و بهادران رسم منغلای بسیواس فرستاده بود و ایشان از استماع توجه رایت نصرت نشان با خاطر پریشان بازگشته اند و اعتضرت امیر جهان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر سلیمان شاه و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر متعینان را بتکاپوی زمیان فرستاده و امر آمد کوچ تعجیل تمام بلشکر روم رسیدند و آنجماعت را پراکنده ساخته آتش نهب و غارت در آنخدود زدند و باغنایم بسیار مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی گردون اساس ملحق شدند و شهر سیواس باردوی استوار دهشت از اساس تا کنگره از سنگهای تراشیده مرتب ساخته بودند هر یک دو گز و سه گز و عرض قاعده دیوارش دو گز و پنج سر دیوارش شش گز و ارتفاع شش تا سر کنگره پست گز و از سه جانب محفوظ بخندقی عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر نمیشد زیرا که چون مقدار یک گز میکندند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود ظفر ورود بود نقب کندن صورت می بست و مصطفی داروغه قپچاق با چهار هزار سوار جرار شمشیر زن تیرانداز در اندرون شهر اسباب رزم و پیکار مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بود که آن شهر از متحدثات سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آنطرف شهر که نقب زدن تمشیت می پذیرفت فتیحان بکار خود مشغول شده سپاه جلادت شعار از اطراف و جوانب خندق در انداختند و استادان بامهارت عراده و منجنیق نصب کردند بعد از هجده روز برج و باره از زخم سنگ اختلال می پذیرفت و نقبها تمام شد و بروج بر

کرفتند و شعلهٔ قهرمان قهر زبانه بفلک اثیر کشیده فرمود تا آتش در ستونها زدند و برجها را انداخته دود و وحشت و حیرت بالا کرفت نزدیک بآن شد که حصار بغلبه و قهر مفتوح کردد و مصطفی از سر عجز و اضطراب بپای مسکنت و انکسار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم روی نیاز بدرکاه کیتی پناه آورند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مسلمانان را امان دهند و به اموال ایشان قناعت نمایند و نصرانیان و سایر پدینان را غارت نمایند و اسیر کیرند و از سپاهیان البلدرم بازید چهار هزار نفر که چنک جسارت به آلات چنک یازیده و کثیر از ملت پیکانه بودند زنده در چاهها افکندند و خاک بروی ایشان ریختند تا عبرت دیکر مخالفان کردد و حصار سیواس بازمین هموار ساختند از ابنیه و عمارات عالیه اثر نکذاشتند و در اثنای این اوقات بمسامع جلال رسید که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف کما زبغداد کرجیه بودند متوجه روم ست و ازین حوالی میکذرد و آنحضرت طایفه از ابطال رجال را بکمایشی ایشان روان فرمود و ایشان ایوار و شکیر کرده ماغی خدمتش رسیده و خواهر بزرک او سلطان و لشاد و دختر ش را با زنان و شکر کردند و سلطان نیم جانی از ان میان بیرون برده بقیصریه پیوست چنانچه ذکر ان کذشت و در آن اوان که حضرت صاحبقران بحاصره سیواس اشتغال داشت اشرار ارمنستان پوشیده و پنهان بار دوی ظفر نشان آمدند و اسبان لشکر یازیدیه همی بردند و هیچکونه نازو خامت عاقبت نمی اندیشیدند و چون مهم سیواس بنهجی که خامه مشکین شمامه رقم بر قرطاس نوقرار کرفت طغرتن را با زرنجان بازکردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و عنان عزیمت بجانب البستان منعطف کردانید امیرزاده شاهرخ را برسم منقلای روان ساخت و امیر سلیمان شاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر نصرت شعار در رکاب شاهزاده بانصوب درحرکت آمدند و چون شاهزاده و سپاه ظفر پناه به البستان رسیدند تراکمه آنجا شهر را کذاشته در کوه و صحرا سر کردان کشتند و شاهزاده از عقب ایشان بتعجیل براند و به آنجماعت رسیده جنک در پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزکار مخالفان برآورده همه را متفرق کردانیدند و مواشی ایشان را کرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران الجی بملطیه فرستاد و او را که آنموضع را بالمی و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی حاکم سیواس و اروغه آنجا بود از غایت جهل و نادانی الجی را محبوس کردانیدند از استماع این خبر آتش غضب صاحبقرانی برافروخته کشت و رایت نصرت پیکر بدانصوب درحرکت آمد پسر مصطفی از اتباع خویش با ستماع توجه خدام بهرام اشقام راه کریز پیش کرفت و چون چنین ریکار سایهٔ وصول بملطیه و آن دیار انداخت بهادران شجاعت آثار در بهانروز شهر را مسخر ساختند و کرجیان و سپدینان را اسیر کرده از مسلمانان امانی ستدند و حضرت صاحبقران ظفر لوا امیر جهانشاه را با دیکر امرا و سرداران بتادیب و کوشمال ساکنان آنحدود نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و تا قلعه کاخته تاختند و آتش غارت و نهب در خانمان آن پدینان و میهمان آن ولایت انداختند و بسی از قلاع ملطیه را مسخر ساختند با غنیمت فراوان بازکشتند و در ملطیه باردوی همایون پیوستند عاقبت حضرت صاحبقران حکومت ملطیه را با توابع و مضافات به امیر عثمان ترکمان ارزانی داشت **ذکر اسباب توجه رایات ظفر فرجام بولایت شام** حضرت صاحبقران در شهور سنه خمس و تسعین و سبع مائة بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه که بکمال حسب و نسب آراسته بود با جمعی بر سالت پیش پادشاه مصر و شام ملک برقوق فرستاد و سخنان شایسته و کلمات بایسته پیغام داد چنانچه درین اوراق شمه زین معنی قلمزد کلک بیان کشت و چون شیخ مشارالیه برجته الشام رسید او را در آنجا برسم معهود بازداشته خبر بمصر فرستادند و برقوق بنابر اغوا سلطان احمد جلایر که آن زمان در مصر بود بقتل آن بزرک و رفیقان او فرمان داد و خواجه شیخ با جمعی که ملازمش بودند بدار البقا فرستادند و با آنکه حکایت بازرکانان و الجی حکیرخان بحکم سلطان خوارزم شاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شنیده بودند بدان مرشنیع اقدام نمودند و از وقاحت عاقبت نه اندیشیدند و دیکر آنکه چون حضرت صاحبقران ممالک ستان بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب همت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف داشته متوجه دشت قپچاق شد الیش قوچین که برحسب فرمان حکومت و ضبط قلعه اونیک تعلق باو میداشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بتقدیر ملک قدیر او در آن معرکه دستکیر شد و قرا یوسف خدمتش را بند کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق توقیف الیش را ضمیمه جریمه ساخت و درین هنکام که ملطیه و البستان در تحت تصرف ملازمان دولت آسمان آمد حضرت صاحبقران کردون غلام الجیان پیش ملک فرخ که بعد از وفات پدر شش ملک برقوق فرمان فرمای مصر و شام شده بود فرستاد و از وعده و وعید سخن رانده الیش را طلبداشت و الجیان چون بحلب رسید ایشان را بدستور سابق موقوف داشته خبر بمصر روان کردند و فرخ شقاوت فرجام بمقتضی انا وجدنا آبائنا علی امة در اصرار الجیان تقلید پدر خود کرده بحبس ایشان در قلعه فرمان داد و از خبر جسارت فرخ که معروض رای انور کشت شعله غضبی که از حرکت ناپسندیدهٔ برقوق در خاطر خطیر اکحضرت مستتر بود بازکردید سر بعنوق کشید چه از منازعت قیصر اعراض نمودن و رایات ظفر آیات بجانب مصر و شام برافراشتن اولی و انست چه درین و لاکه لشکر و رعیت نشان تخریب سیواس و ملطیه و البستان اشتغال مینمود ایلدرم بازید اصلا در مقام ممانعت درنیامد و مطلقا متعرض ذیال خشم منصور نشد و هر چند امرا و نوینان

بلشکر کشیدن و رفتن بسجاس و یلاق شام سعی میکرد راضی نمیشد و در آن باب دلایل معقول اقامت مینمودند پسندیده رای حضرت صاحبقران کردون غلام انقیاد

ذکر نهضت حسرو و کامیاب امیر تیمور کورکان و فتح قلعه بهستی و عتاب چون حضرت صاحبقران عذر امرا عظام

در تاخیر یورش بر یار شام بواسطه آنکه لشکریان از مشقت سفر هند و ستان و کرجستان و ملطیه و المستان آسایشی نیافته بودند بسمع رضا اصغا نمود فرمان

داد تا افواج لشکر مانند بحر اخضر در حرکت آمده متعاقب یکدیگر در حرکت شدند و امیرزاده شاهرخ با جمعی امرا بر سم مقدمه الجیوشی جلادت بر فرخته متوجه قلعه بهستی

شدند و بآنجا رسیدند آن حصنی بود حصین در میان دره بسیار و بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده چنانچه خطوط شعاعی از خاک زیران میگذشت

داستوار یش مرتبه که احتلال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نمیگذشت و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور از سر غفلت و رصد و مخالفت و ممانعت

آمدند و عساکر گردون مآثر یک حمله شهر را در تحت تصرف آوردند و اطراف و ضواحی آن عرصه بتاراج آمده و از قبل و الی شام مدبری مقبل ام بحافظت قلعه قیام

نمود و در میان قلعه منجنیق کردان ساخته و پرداخته بودند که بهر طرف که منجنیق مینهادند سنگ می انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحبقرانی با حتیاط برج و

باروی قلعه مشغول بودند ناگاه سنگی گران از منجنیق کردان کشاد یافت چنانچه نزدیک بخیمه خاص آنحضرت بر زمین آمده و از آنجا لغزیده باندرون خیمه افتاد از

مشاهده این صورت قهرمان قهرمان پادشاه جمشید جاه فرمان داد که اطراف و جوانب را برای آنجش کرده لشکریان در پست موضع منجنیق نصب کردند و در همان

مکان که سنگ مخالفان بر زمین آمده بود بخست سنگی که از منجنیق انداختند بر منجنیق اندرون آمده آنرا در هم شکست و در خلال این احوال امیرزاده شهریار از فارس

رسیده بشرف بساط بوسی مشرف شد و لشکریان و بهادران جنگ در انداختند بفتحیان حصاری چنان استوار از جمیع جوانب مخوف ساختند و برج و

باره را بر سر جوبیکر فتند مقبل از هیبت آن واقعه جان کسل و رقاق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر سان بآستان فرخنده نشان فرستادند و عجز و انکسار

عرضه داشت شهریار بلند همت فرمود که قلعه را چون بغلبه و قهر مسخر سازم خلعت عفو و اغماض در بر پوشانم و اگر از در این قلعه که بمثابت اشتهار دارد بر خیزم

مردم کوته نظر همه بر عجز لشکر فیروزی اثر کنند روز پنجشنبه صفر از موقف جلال فرمان صدور یافت که آتش در نقبها زدند و بر جها انداختن آغاز نهادند از مشاهده

آن حال ارکان ثبات دولت مقبل و سایر اهل حصار اهل خدام و اخلال اندیشه شریفت و بی لبث و درنگ هر چه دست مکنت مقبل بآن میرسید از لطایف اقمشه و

نفایس امتعه و اسبان اهوار و اشتران قطار در رکاب سادات و علما و مردم با فرهنگ پیرون فرستاد و شاه زاده جوان بخت شاهرخ

شفیع ساختند تا بآنحضرت از سر خون سیاه در گذشت و پیلا کانرا قبول فرمود رقم عفو بر زلات همه کشیده عنان عزیمت بصوب قلعه عتاب معطوف گردانید

و آن حصاری بود مانند عهد ارباب دیانت محکم و برج و باره آن از سنگ تراشیده مستحکم و خندقی در عمق سی گز و در عرض هفتاد گز و خاک ریزی سنگ مجوف

پر امون حصار کشیده بودند چنانچه در اندرون آن میتوانست راند چون لشکریان در ظل رایت فتح آیت بدانجا رسیدند شهری مشحون بر غله و نعمت فراوان

اما اکثر اکابر و اشراف و ارباب اقتدار آنجا گریخته بودند و طایفه از صناع و محترفه دروازها را بسته و نشسته همین که رایت نصرت آیت سایه وصول آن دیار

انداخت مفاتیح دروب پیش آمده شهر را سپردند و خبر رضا و تسلیم چاره دیگر ندانستند **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بسجاس**

حلب و فتح آن ولایت و بعضی از حالات در آن اوان که حضرت صاحبقران در صدد و بهستی و عتاب بود در عرب و

عجم اس و رضیر تیمور پاشا که از قبل پادشاه مصر ضبط و حراست حلب متعین بود بنوعی استیلا یافت که نامها نوشته پیش فرخ زاد حاکم مصر و شام فرستاد

و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با سازوعدت تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تیمور تاش اهتمام نمایند و بر وفق

اشارت فرخ شدون که امیر الامرا دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون بحلب آمدند و همچنان از سایر ولایات عرب چون

حمص و حمی و انطاکیه و طرابلس و کنعان و رمله و قدس و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران و افواج متجنده متوجه آنجانب شدند و باندک زمانی سپاهی فراوان

و بیم از شمار آن عاجز آمده در حلب مجتمع شدند و بعد از اجتماع تیمور تاش والی عرب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب

مناقب و مآثر حضرت صاحبقرانی بر شمردن گرفت و گفت این پادشاه مؤید من عند الله است لشکرهای عظیم شکسته و قلاع حصین فتح نموده و اکثر معمور

عالم را بضرب تیغ کرفته اکنون مصلحت در اینست در انقیاد و اطاعت درآئیم و سادات و علما که پیش او حرمتی تمام دارند وسیله ساریم و پیشکشهای لایق و تحفهای

مناسب محضر ایشان فرستیم شاید که عنان توجه از این صوب بگرداند و خانمان و ناموس ما بسلامت ماند بعضی که از رای خرد بهره داشتند در

تیمور تاش استحسان نمودند و بعضی از جهال مثل شدون و امثال او از سخن سر باز زدند و از تدبیر اعراض نمودند و گفتند این ملک بر دیگر ممالک

نسبت ندارد و باره بلند و اسوار و قلاع و بقاعی که این طایفه مسخر کردند از کل و خشت خامست و نمای شهرها و حصارهای از سنگ خام و در میان ولایت

قامه سنگی بسیار است که اگر متصدی تسخیر یکی از آنها شوند سالهای دراز بسیر نشود اگر خوف وحشت شما از کثرت سلاح و تیر بسیار است الحمد لله که در اینجا نیز تفاوت عظیم است کمانهای دشتی است و شمشیرهای مصری و نیزهای عربی و سپرهای جلبی و دیار شصت هزار قبضه و قریب است که از هر قبضه یکدو کس بیرون آیند جهانی از مردم بیرون شوند و بعد از قیل و قال بسیار و کثرت جواب و سؤال اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتضاد و سطاوت بدیوار حصار بازنهند و از انجا حضرت صاحبقرانی که ومنزل از عتاب تعجیل و شتاب طی فرموده بر اندیشه شامیان وقوف یافت بتعلیم عظیم گمان سمند جهان نورد کشیده داشت و هر نیم فرسنگ کوچ میکردند و چون فرود می آمدند لشکریان برحسب فرمان خندق میکندند و شرایط حزم و احتیاط در هر منزل مرعی میداشتند مخالفان که بر لطایف تدبیر جهانگیر وقوف نداشتند پنداشتند که لشکر منصور از ایشان توهمی دارند و این همه متکین و تانی جهت بیمی است و چون خیال بستند که عدم مسارعت در حرکت جبه قلت حشمت و شوکت است دلیر شدند و از آن رای که بصواب بود عدول نمودند و باستقلال و استیلا از شهر بیرون آمده لوای نخوت برافراختند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول با هیچ طوق ظفر سکه صاحبقران خورشید محل سایه وصول حوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان خویش بقراول دشمن رسید با آنکه مخالفان در غایت کثرت بودند امیرزاده بی اندیشه بر ایشان تاخت و بنوک نیزه سواری را نشست زین بر زمین انداخته و او را دستگیر کرد از معرکه بیرون برد و نوکرانش آثار مردانگی بظهور آوردند و دو کس را بگرفتند اعراب از مشاهده این حال صورت انه هذا لشیء عجاب بر زبان گذرانیده روبه بگریزنهادند و در همانروز امیرزاده با بگربا شصت نفر از امیران لشکر پیش رفت و گروهی انبوه بمقاتله ایشان درآمده حربی قوی دست داد و بعد از کوشش بسیار هر دو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه بکنند روی از معرکه برتافتند و روز دیگر طایفه از ترکمانان بر سر اجصم رفته بایستادند و هیچکس از طرفین قدم جلادت در میان نهاد و روز سوم که خاقان مشرق انتساب آفتاب یک سواره بر لشکر شام تاخت و ایشان را بضرب خنجر صاعقه گردار منهزم ساخت حسرو اورنگ سیاست بر کوب سپاه نصرت مآل و افراختن رایات جنگ و جدال و قتال فرمان داد و یاساقیشی سپاه بر اغار بر اهتمام امیرزاده میرانشاه و امیر شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران صف شکن بازداشت و در قبل ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراخت و جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند مکان و امرا توامان بضبط و تنسیق لشکریان قیام مینمودند و در قبل ایشان امیرزاده سلطان حسین با رایات نصرت انتما بقبه جوزا رسانیده قلب سپاه بحر شکوه صاحبقران فریدون حشمت آرایش یافت و از جمله اسباب حشمت و اهبت صفی زیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمه فتوحات دیار هند شده بود بنوعی راسته شد که دیده بقای مخالفان از دیدن آن تیره و خیره ماند و در وقت تعبیه صفوف فرمان قضا منفاذ یافت که یک تومان سوار جرار شیر شکار بر بالای پشته که جانب راست مصاف گاه توقف نماید مقرر آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت نکنند و از انجانب بران حلب و بهادران دمشق و سرداران سایر بلاد و شام با ساز و اهبت تمام میمنه و میسره را راسته و خاطرها از جبن و بددلی پراسته در برابر پادشاه هفت کشور صفها راسته کردند و آوازه طبل و کوس زلزله در ارکان کبود آبنوس افکند از برانغار امیرزاده میرانشاه با سپاه نصرت انتباه حمله آورده بعون و عنایت ملک وهاب جیشه شامیان را درهم شکستند و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه مخالفان تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند و بهادران شیر صولت که در قلب قرار و استقرار داشتند سپاهان با هیبت را پیش رانده معاندان را از جای برداشتند و تمورتاش از مشاهده این حالات سراسیمه شده عنان از مصاف برتافته از جانب دروازه مقوصه روی بشعبه آورد و لشکر بیکران متوجه دمشق گشتند و جمعی از دلاوران لشکر ظفر قرین تکابی بروان شده تیغ کین و انتقام در اهل انهزام نهادند و از میان آن سواران یک سوار جهان پرور نبرده صورت حادثه زاد مشقتیان سایند و چون لشکر حلب کریخته خواستند که حصار دیوار شهر را حصار مانند از دحامی که از آن راه روی نمود کس مجال عبور نماند ارباب شیرشکار بجام ریز از عقب ایشان شتافته بهر که میرسیدند کارش میساختند لاجرم از نهایت خوف و هراس جیحون خلق در خندق ریخته و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق از زمین سمت تساوی پذیرفت و پانزدهم ربیع الاول شهبه حلب به نیروی دولت قاهره مسخر شد و شدون و تمورتاش بعد از انهزام و وصول شهبه رتبی خیر و تسویف پناه بقلعه بردند چون قلعه کوهی بود از سنگ خارسر باو ذروه جوزا کشیده و پیرامنش خندقی در عرض هفتاد گز واقع و عمق آن آب رسیده و خاک ریز آن قلعه از این خندق دیوار حصار سی گز همچنین بر سر بالا شده که پای جاسوس خیال از نقب بر آن کنگره نشود و تمورتاش پشت استظهار بدیوار حصار نهاده دیگر بارایت استکبار بر افراختند و اهل قلعه بکوشش و خروش برآمده بر بروج بالا رفتند و آتش باران خود را گرم کردند و غلاندازی آغاز نهادند و حضرت صاحبقران بلند مکان مشعبه دیده در برابر قلعه قبه بارگاه بوج مهر و ماه برافراشت و تیراندازان نکدار نشستند که هیچکس از سور سر بیرون کند و لشکر نصرت شعار بر اب خندق ایستاده حصار را مرکز وار میان کرفتند و بضجیان بیاروی قوت یک شب حوالی خندق را مشاغ بال سوراخ کردند و آب بیرون بردند و روز دیگر

برخاک ریز آمدند و در تنگ دیوار که بشکهای عظیم استوار کرده بودند بر نقب بریدن مشغول شدند و از مولانا نظام الدین شامی که در وقایع صاحبقرانی قدری ساخته منقولست که در آن اوان که لشکر منصور قلعه حلب محاصره میکردند و اصحاب نقب بهم خود اشتغال مینمودند من که یکی از ساکنان حصار بودم در برجی اتفاق بنظر اعتبار در صنع آفریدگار و جرات و جسارت سپاه نصرت شعار می نگریستم ناگاه در قلعه باز شد و پنج مرد جوشن پوش از دروازه بیرون آمدند سر طنابی که جانب دیگرش بدست مردم حصار خود بر میان بستند تا در شدی خاک نپرسید غدغه آمد که شود تا نتوانند که دو تن یکین از نیام اقتام کشیده روی بجانب نقب نهادند بفتیان ایجا در سپاه ظفر نشان که با ایشان بودند علی اختلاف القولین همه را بزخم تیر بینداختند و اهل قلعه آنجماعت را بطناب بالا کشیدند و موت وحیات آن پنج نفر معلوم نشد القصه ارباب حصار از مهم آن دست بر داشتند و شناک شده دیگر کس را یارا نماند که از سوراخ نگاه کند تا بیرون آمدن چه رسد و درین اثنا فرستاده حضرت صاحبقرانی با مکتوبی بقلعه در آمد مضمون نوشته آنکه حضرت باری سبحانه بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی زمام مهام عالمیان را در کف اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم امر و مسخر فرمان ما گردانیده و حصانت قلعه و رزانت بلدان مانع تسلط و تصرف لشکر ظفر پناه ما نشود و بسیاری مرد و کثرت آلات بنبرد و دافع مکاتب آتش خشم جهان سوز ما نمیکرد و اگر بجان و مال خود دلی دارید و تعلقی بطاعت ما دارید و بیرون آیید و در تضیع نفس و اموال و اهل و عیال سعی نمایید و شدون و تمورتاش با سادات و علما و اکابر و اشراف بپای عجز و انکسار بیرون آمدند و مباحث بدکا شافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و کلید خزاین و مقالید را تسلیم نمودند و حکم جهانمطاع صادر شد که شدون و تمورتاش با هزار کس از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند خزاین را متصرف شدند و همت پادشاهانه خزاین قدیم و جدید را که در قلعه حلب بود بملازمان عتبه علیا بخشید و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که شرفات قلعه بر ستن قهر از برجی که سر بر آسمان میکشید بر زمین افکندند و حضرت صاحبقران کامکار آسن بوغا را که در حصار بدست لشکریان سعادت یار گرفتار شده بود بمصر پیش فرخ حاکم آن دیار فرستاده پیغام داد که شدون و تمورتاش در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر فرج و خلاصی ایشان موقوف بر سیدن التمش است او را درین زودی بدین صوب فرست تا اسیران تر از آزاد کنم آسن تعجیل تمام روانه ساخت و آنحضرت سید بدرالدین ملک هزارکری و شاه شاهان حاکم سیستان و موسی توی بوغا با جمعی دیگر از سرداران بمحافظت قلعه حلب بگذاشت و سید بدرالدین را نیز بتعیین نمود و بعد از پانزده روز که در آنجا توقف فرموده بودند عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات معطوف ساخت **ذکر توجه پادشاه ظفر لوا بجانب حمص و حمی و تسخیر آن و موضع و شهر بعلبک** در آن اوان که ظاهر حلب محل قرار و استقرار اردوی همایون بود حضرت صاحبقران امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلیمانشاه و امیر سوتکب و دیگر سرداران را بجمعی فرستاد و چون شاهزادگان و نوئینان بمقصد رسیدند شهر را مسخر ساختند اما قلعه اندرون شهر بنا بر حصانت و رصانتی که داشت در خیر توقف نماند چون صاحبقران را قضیه فراغت یافت بسخت تسخیر قلعه حمی او همه همت عالی نهمت ساخت علم دولت بانصوب برافراخت و چون اهالی آنجا از پای قلعه مهابت و کثرت پای منصور مشاهده کردند از مخالفت و عناد پشیمان گشته چاره خبر اطاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا را که پیشتر آمده بودند شفیع ساخته بجان امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی که در آن یورش بدست آمده بود بر محمد و مهزادگان و امرا و خواص و مقربان تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حمی بگذشت رایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون عرصه آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص نار بصیحتی که یکی از امرا عالیشان که پیشتر رفته و کرده بود بتقدم مضارعت و مسکنت پیش آمده و بدین واسطه از تعرض لشکر قیامت اثر مصون و محفوظ ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب بعلبک تافت و موکب همایون بعد از طی مسافت بعلبک رسید و خلایق از مشاهده حصار آن که از سنگهای بزرگ تراشیده بودند تعجب نموده چنانچه یک سنگ که در کوشه دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی پیشتر هشت گز بنظر اهل مسافت در آمد و از جانبی شانزده گز در افواه و السنه خواص و عوام دایر و سایر است که آن بنا بر اشارت سلیمان پیغمبر دیوان ساخته و پرداخته اند و الله اعلم القصه فتح شهر بعلبک باسهل وجهی میسر شده لشکریان از بسیط و غلات آن که از آنجا یافتند مراسم شکر و سپاس بتجدید بی منت بتقدیم رسانیدند و بموجب فرمود حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر سوتکب و غیرهم از امرا با سی هزار سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند **کفتار در نهضت و محاربه با فرخ حاکم مصر و دمشق و مفتوح شدن مصر** چون زمستان در آمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقعست اشتداد یافت حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد و در آن مدت که دیار عرب بغرو جود پادشاه جهانیان آراسته بود امرا دمشق و غیرهم آن اخبار مکرر بعرض فرخ که حاکم مصر و شام بود میرسانیدند و حدیث

بر توجه بجانب دمشق و دفع لشکر جغتای ترغیب و تحریص مینمودند تا از جادهٔ مستقیم منحرف گشت و راه ضواب گم کرد و لشکری فراوان و حشری بی پایان جمع آورده باتجمل و زینتی تمام عنان بعزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق حصارداری مبالغه لاکلام نمود و پیمان این سخن آنست که فرخ شادی که بلباس اهل فقر ملبس بود بغایت سخن رو رفته بخیر برسالت نامزد کردود و فدائی را مقرر ساخت که ملازم او باشد تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود سیاستی بذات همایون حضرت صاحبقرانی رساند و آن مفتن صوفی و کش با آن دو فدائی که هریک را خنجری زهرآلود در ساق موزه بود روی بسیاه سیر اعلی نهاده و بمقصد رسیده باداء رسالت قیام نمود آخر الامر بفر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی صورت گیرد آن مخاذیل بخاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان دیوان اشرف اعلی بود جلوه کرد آمد و بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای زهرآلود از ساقهای موزهٔ ایشان برون آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار گفت واقعه را بر راستی درمیان نهاد و حضرت صاحبقران مؤید و منصور صلات و صدقات موفور بارباب فقر و احتیاج رسانیده بر اینع واجب الاذعان بنفاذ پیوست که آن مدبر را بکارد زهرآلودی که باخود داشت کارش ساختند و جثهٔ پلیدش را سوختند و دو رفیق طریق او را کوش و پنی بریده با نوشته پیش حاکم مصر و فرستادند و رایت نصرت آیت از آنجا روان شده و قطع منازل کرده بنواحی دمشق رسید و قبهٔ سایر مضرب خیام فیروزی شعار گشت جهت رعایت حزم و احتیاط بسیاقیان پرامون اردوی همایون خندقی کندند و حضرت صاحبقران ملک مکان بر فراز پشته برآمد و برج و بارهٔ شهر را بنظر احتیاط در آورد و اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت گشاده هم از کرد راه دست بردی نمایند و بنا بر فرمان واجب الاذعان امیر سونجک و دیگر بهادران پیش رفتند و از آنجمله صاین تمور بهادر و دانا خواجه و توکل باورچی قصد کردند که بباد حمله آتش آهنگ خرمن جمعیت مخالفان بسوزند و از دست راست سید خواجه و شیخ علی بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم بمدد ایشان رایت مبارزت برافراختند و عاقبت بنیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای نصرت انتماء فروزیده شامیان راه انهزام پیش گرفته و لشکر منصور بعضی را ایشان را کشته و فوجی اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شحنهٔ قهر بخنین خوان دشمنان و شدون و جماعت بیدینان که از حلب همراه آورده بودند فرمان داد و همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پرده غیب مری بسی عجب روی نمود مفصل این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دین او رقم گذشته در غلوستی باغوای مشتی مفسد فتنه انداز از اردوی همایون بپرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان از این خبر صبح اقبال را مطلع آمال دمیدن گرفت و مقدم او را مقدم ظفر پیمان پنداشتند و خود متش بآیین و عظمتی تمام شهر آورده و از مراسم تعظیم دقیقه فروگذاشتند و از غلامان امیرزاده مشار الیه دو شخص امیر شاه ملک را از این واقعه آگاه ساختند و او صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانید و چون این خبر شادی اردوی همایون کوچ کرده و یک فرسخ رفته صحرائی که بطرف کنعان و مصر واقع است محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و برطبق فرمان لشکریان در گرد اگرد اردو و دیوار ارسنگ بمقدار شخصی بلند قامت برآورند و در پرامن او خندقی کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفه را از برای پاس معین نمودند و بعد از دو روز حضرت صاحبقران گردون غلام پادشاه تور را از بر رسالت پیش فرمان فرمای مصر و شام فرستادند و نزدیک مفارت آنکه امارت و علامات حزم و عزم مارا در امر جهانگیری شنیده و دیده و دانسته بر عقلا این معنی مخفی نماند که غرض سلاطین نام دار از کشیدن لشکرها و کشودن کشورها و ارتکاب مناز عت و التزام مشاق شکیر و ایوار معایت ناموس و نامست و گرنه سینهٔ نان را تمامست مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت التمش را طلبیدیم و نفرستادی تا عاقبت مجبور بآن شدکه لشکر روی کیهان پوی متوجه بایخانب شد و ازین سبب پریشانی و اختلال بسیاری باحوال ساکنان این دیار راه یافت و مع ذلک اگر التمش بدرگاه ما ارسال نمودی و پس سر بر دو جوه دانیر را باسم و لقب خجسته ما بیارائید بساط مخالفت در نوردیده شود و راه منازعت مسدود گردد و رعایا و جنبدان در فرمان سلامت و عافیت مانند و الا سپاه ظفر پناه در قتل و غارت و سبی و نهب و جرات و جسارت حادث دارند مبادا که از سعی ایشان پشیمانی بار آید و گوشمال دهیم و آن را بآتش باری و رعد اندازی میسور زیند این معنی در نظر ایشان وقعی نیافت و جمعی کثیر از این طایفه را پیش فرستاده تا بهرای خود قیام نمایند و این صورت را ستوکت و قوت خویش تصور کردند و ندانستند که سیلاب قهر که در حرکت آید نه آب ماند و نه آتش بلند و نه ناوک انداز و نه رعد انداز القصه پادشاه توران را مقتضی الزام انگیز دانسته و در عقب او اشراف و اعیان لشکر را پرون فرستادند و ایشان در پایه سریر اعلی معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام میگویند که ما بندگان درمقام اطاعت و انقیاد و دور از طریق مخالفت و عناد یم و هیچ روز دیگر ایلیچی را نمیفرستیم که مراحم خسروانه از حرکت باز دارد و بعد ازین شرایط فرمان برداری بجای آریم و از مقتضای جهان کشای سرموئی تجاوز جایز ندارم اکنون بموطن خسروانه ایستاده ایم و خاطر بر آن قرار داده ایم که خبر راه مطاوعت مدت العمر بسمع حضرت صاحبقران المجا نرساند و خلعت بخشید و باز گردانید و چون

اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن یورت از علف اثر نمانده بود فرمان عالی شرف نفاذ یافت که یورتچیان علف غوطه را که در شرقی شهر واقعست بنظر احتیاط درآورند ایشان بموجب فرموده عمل نموده جهت نزول موکب همایون موضع مناسب پیدا نموده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا چهار پایان از علف باشد و چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه مگر لشکر ظفر پناه بنا بر دهم و فتور و ضعف و قصور یکی بحال ایشان راه یافته است طبل ارتحال کوفته بجانب شرقی متوجه شده است با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت بایدشمرد چه اگر با بهبیات اجتماعی از شهر برون ریم و از پس پشت لشکر جغتای درآمده بر ایشان جمله کنیم همگی پس را زمام اختیار در دست نماند و جمله متفرق و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت ما بر صفحات روزگار پایدار بماند باین اندیشه باطل و سودای فاسد مجموع جندیان مصر و شام جبه و جوشن داودی پوشیده و نیزهای عربی در دست و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمده بودند تیر و کمان و سیف و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه دیگر بدست گرفته گروهی انبوه از آن طبقه سر در پی سواران نهاده چندان خلق از شهر برون آمدند که صحرای دمشق از ایشان لالمال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلق اثر خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن در یک مکان همگی نشان نمیداد و چون فسادولان از وقوع این حال صاحبقران سپهبال را خبر دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان بحد زوال رسیده و دولت از دودمان مصریان انتقال کرده دست در عروه وثقی توکل زده باز گشت و روی جلادت بمعاندان نهاد و فرمان داد که لشکریان فرود آمدند و از سنگ احمال و اثقال پناهی ترتیب نمودند و خرگاه و خیمه و سایبان برافراختند و شهریاریدین دار با پنجاه کس از خواص و مقربان بالای پشته برآمده بنماز و عرض نیاز مشغول گشت و بعد از مسئلت ظفر و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده عزیو کوس و کورکه و نعره پردلان و صهیل اسبان زلزله در کمند رانتخته البنیان ایشان افتاده

این شانزدهم جوانغار تمام رسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که برانغار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی بنجالغان آورند و ایشان با تمثال امر قیام نموده پای در میدان مقابله و مقاتله نهادند و از جوانغار سلطان محمودخان و امیرزاده خلیل و امیرزاده جانشاه و غیاث الدین ترغای و امیر توکل و شیخ ارسلان و دیگر امرا تومان تومان افکندن و کشتن و ساز انداختن مشغول شدند و در مقدمه و هراول و قول و رامرا تومان و امیرسونجک و امیرشاه ملک و سید علی و شیخ علی بهادر از امرا قوشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی و سایر بهادران نصرت شعار رایات شجاعت و منازعت برافراشته دست و بازوی تیر راندن و تیغ زدن برآورند و از جمع جوانب آتش پیکار بالا گرفته روز رستخیز ظاهر گشت و میان جان و تن و سر و بدن فراق روی نمودن گرفت آخر الامر نسیم فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت آیت وزیدن گرفت و لشکر تیره روی شام به انهزام رفتند و سپاه پسماند احتشام شامیان را تا کنار عمارات دمشق راندند و بسیاری از ایشان را به تیغ تیز گذرانیده بر خاک مذلت انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب وهم سر حد آن نتواند رسید و این واقعه عظمی در روز سه شنبه نوزدهم ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاد و در اثنای حرب و ضرب امیرزاده سلطان حسین که میسره سپاه شام بمین اهتمام او اعتضای تمام داشت و در برابر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و تبلاق قوچین که از جمله ملازمان رکاب جناب شاهرخی بود با او رسیده عنان اسبش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش برد و خود تعجیل رفته صورت گرفتاری او را بسمع همایون حضرت صاحبقران سانیده برایغ جهان مطاع بحبس و قید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از چند روز خدمتش بشفاعت امیرزاده شاهرخ چوب یاساق زده یکدیگر انداشتند اما همچنان در مقام حجاب مانده یارای فتن بمجلس فرخنده نشان نداشت القصه روز دیگر شهریار هفت کشور از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده اندک مسافت قطع نموده در دامن پشته نزول فرمود و دیگر روز از آنجا عزم ارتحال شده حکم عالم مطاع صدور یافت که شریف و وضیع مکمل ار آسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون مآثر از پیلان شکوه مند مانند صفی ترتیب دهند و دندان و خرطوم آن دواب مهیب را بسلاحهای گوناگون بیارایند و لشکر قیامت اثر به این زینت و زیب روانه شدند و نزدیک دمشق رسید بالای موضعی رفیع که بر شرقی شهر بود برآمد و کوس و کورکه زده سوران انداختند و دمشقیان چون بر کیفیت سپاه که تا غایت بر آن اطلاع نداشتند وقوف یافتند خروشی مثال فزع اکبر که در دشت محشر شنوند استماع نمودند حیران و سراسیمه شدند و بدهشت تمام بدفع قضای مبرم مشغول شدند و لشکریان پرخاشجوی از آنجا پیش رفته بر کنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند و از ثور و کاوسر این اردوی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از رعایت خرم و احتیاط برحسب برایغ جهانمطاع سواران تندخوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند الآت و ادوات حرب کمایجب و ینبغی همراه داشتند لکن از بیم و دستبردی که روز پیشتر مشاهده نموده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف نموده قدمی پیش ننهادند و درین اثناء

والی مصر و شام و امرأ عالیمقام مثل نوروز حافظی و لی بیک و دیگر خواص و مقربان و مسازر بساط مشورت مهد داشته پرسید که در دفع این واقعه عظیم رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگرچه اندک فتوری بحال ما راه یافت و طایفهٔ از مردم دیار ما تقتل رسیدند الحمد لله و المنه که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ زن فیزه گذار شما بسیار مصلحت آنست که پشت استظهار بدیوار حصار نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم جمعی عقلاء که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند ازین رای سر باز زدند و گفتند که خود را به اندیشه باطل و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست و در آن ساعت که انجماعت برعایت ضبط و محافظت کوچ میکردند ما بهیات اجتماعی از قضای ایشان در آمدیم و آنچه مقدور و میسور بود در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم خبر بوار و حسار فایدهٔ بر آن مترتب نشد چاره آنست که امروز این قوم را بسخنان دلپذیر شکین داده و چون بمانه بباس سوکواری پوشند ترک ولایت شام کرده در پردهٔ ظلام با سواران خویش راه مصر پیش گرفته روانه شویم و درین شهر نجدیان و رعایا گروه انبوه اند اگر چه حفظ مال و اهل و عیال خویش جنبک کنند و قلعه و حصار را نگاه دارند فهو المطلوب والا ما خود را از غرقاب ممات بساحل نجات رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول افتاد فرخ حاکم مصر و شام الچی پیش حضرت صاحبقران کردون غلام فرستاد که آنچه دیروز واقع شده رضای ما در آن مقرون نبود چه جمعی از رجال جانب آن جسارت اقدام نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای عالی صواب پسند لشکریان امروز دست از محاربه کوتاه سازند تا فردا بپای استقبال پیش آمده بخدمتی که عهد کرده ایم قیام نمائیم الچی بارگاه فلک اشتباه رسیده و پیام گذاشته و پیشکشی که دهشت بگذرانیدند و بطبق فرمان جریک منصور عنان از معرکه برتافته منزل خود فرود آمدند و چون سلطان مملکت صبح از نیم کوالک کردون خرام بهنگام شام روی انخرام بجانب ولایت مغرب نهاد فرمان فرمای مصر و شام با اکثر مقربان و مخصوصان ساختگی گریز کرده و نیم شب جمعه صلات تفرقه در داده سوار شد و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورد و شخصی که در میان مردم عجم بحقایق استظهار دارد از ایشان روی گردان شده بتعجیل هر چه تمامتر پیش امیرزاده شاهرخ آمد و کیفیت حال باز نمود شاهزاده مشار الیه او را پیش حضرت اعلی فرستاد و چون رای عالم آرای بر آن قضیه مطلع شد فرمان واجب الاذعان صدور یافت که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از جوانغار شهر را مرکز وار در میان گرفتند تا کسی چه بیرون نتواند آمد و امرأ با تمکین و سونجک و امیر آلداد و جهانشاه و علی سلطان و دیگر بهادران و شهریاران و غلبهٔ از جندیان در عقب کرنجکان روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و دیگر هر چه داشتند از صامت و ناطق نگذاشتند و بیم جانی بخمار شقت بیرون بردند روز دیگر که شهسوار کردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه حصار فیروزه فام شد حکم قضا مضا صادر گشت که لشکریان تبریز تمام در حرکت آیند و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند ایشان بر حسب فرموده عمل نموده و انحضرت قصر املق را که از متحدثات ملک طاهر والی مصر بود در برابر قلعه واقعست بفر دولت خویش تزئین داده و شاه زادگان و نویینان در عمارت قلعه نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند و چندان اقمشه و امتعهٔ غریب و اسلحهٔ بدیع بدست عساکر گردون مآثر افتاد که اناملا محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آمدند و صاحبقران پاکیزه سیرت از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از زوجات طاهرات سید کائنات و خلاصهٔ موجودات بوده اند روز زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی بود سوار شده و در آن بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل همایون نهاد و رعب و هراس بر ضمایر اهالی دمشق افتاده سادات و علماء و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف و رؤسا و اعیان بقدم مطاوعت و انقیاد بمخیم اقبال آمدند و بارگاه فلک اشتباه رسیدند و زبان بدعا و ثنا کشادند و تبرکات و تنسوقات بی اندازه کشیدند و مال امان قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و تهیه تحصیل آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر آلداد و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بدمشق در آمدند و روز جمعه بر سر منبر بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون حضرت صاحبقران خواندند

ذکر فتح قلعه مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران و بیان دیگر قضایا

هر چند شهر دمشق بعد از تسخیر بر قوق بی کلفت جنگ و مشقت محاصره در تحت تصرف حضرت صاحبقران قرار گرفت امانیزدار که تو تول و طایفهٔ از جندیان که در قلعه سیر بر مدار ایت خلاف و عناد بر افراختند و بمنازعت و محاربت حصار او سیله نجات ساخته آتش رزم و پیکار بر افروختند والحق آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری ابنیهای بزرگ ساخته و از بلندی و عروج سر بفلک البروج کشیده بود و بنفایر فراوان و مردان جنگی مشحون بود و از سهم ناوک دلدوز و قارورهای نفط عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب ممانعت که اهل حصار آماده و مهیا داشتند مجال نیافتند که پرامون آن گردد و حضرت صاحبقران فرمان داد که شاه زادگان و نویینان و سایر سرداران ترتیب پیش رفته اطراف آنرا احاطه نمایند

وسرکارها بخش کرده عراده ومنجنیق ودیگر ادوات حصارگیری مشغول شدند ونقب زده آب خندق را نده بفتچیان آهنین چپک بنگ کندن اشتغال نمود
واز بالا باران بلا بارید ن گرفت ورعد اندازان وناوک افگنان وآتش بازان بهماتی که مفوض بایشان بود مشغول شدند ودراثنای این اوقات اشارت
علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیر سلیمانشاه وامیر جهانشاه ودیگر نوئینان قشلاق بجانب کنعان کنند وتمامت چاریانها
سپاه بنصرت نشان ورحمایت رکاب ایشان بعلف خوار روان شدند وبرمقتضی فرموده عمل نموده درخلال این احوال بفتچیان سنگهای بزرگ آتش
میافتند وسرکبر آن ریخته وشکسته پرون می آوردند ودرتجویف برج وباره وظایف سعی واجتهاد بتقدیم میرسانیدند وپیش ازینه بروج برج طارمه
که سرکار مالتون بخشی بود وبلندترین مجموع برجها مجوف ساخته برسر چوبها کرفتند وبرحسب فرمان آتش برآن زدند تا فرو واشاد وراه کشاده شد وبهادران
لشکر فیروزی شعار سپر بادر سر کشیده بتعجیل تمام متوجه حصار شدند ناگاه مقدار دیگر از دیوار بر زمین افتاد وعناری عظیم بدید شد وقریب هشتاد کس در زیر آن
بماند لشکر جلادت شعار که باستعجال متوجه قلعه بودند باز ایستادند ومخالفان فرصت یافته رخنه را محکم نمودند اما خوفی عظیم بر خاطر ایشان مستولی یافت وبا
آتش در دیگر نقبها زدند وجانب دیگر از حصار بفتیاد وبالضروره یزدار کوتوال وکلانتران قلعه در دروازه باز کرده روی توجه بآستان حضرت آسمان
آوردند ومفاتیح خزاین ومقالید دروب را بملازمان عتبه علیا سپردند ویزدار را که رئیس اهل حصار بود بمثال واجب الامتثال بایساق رسید
واموال بیکران بتصرف ارباب دیوان آمد واز محصول اوقاف حرمین الشریفین انباری معتبر در قلعه بود وچون رای عالم آرای بدان اطلاع یافت
حکم فرمود که هیچ آفریده دست تصرف بدان دراز نکند ویکی از تواجیان بری ملک نام صدمن جو از آنجا برداشته بود خدمتش به اشارت
شحنه سیاست چوب پس وپیش زده بهای جو از وی گرفتند ومعتمدان بادیات موجب اشارت بحضرت درصدد وسع غله آمده وهر یک من از آن بسه
دینار رکبکی فروختند چه آخر سال بود وایام پریشانی وخوردنی بسیار کم یافت بود مبلغ خطیر از انبار حاصل کرده مجموع را بخدام حرمین تسلیم نمودند وچندان
که تمامت ایشان عبد وممالیک بودند بعضی از ولایت چرکس وبرخی از دیگر ممالک بموجب فرمان بر شاه زادکان وامرا تقسیم نمودند وباقی اهل قلعه را
از صغیر وکبیر وغنی وفقیر گرفتند ومحترفه را از ایشان جدا ساخته با دیگر پیشه وران برامرا بخش کردند که خانه کوچ ایشان بسمرقند رسانند وبچنین حکم شد که مولانا
جمال الدین ومولانا سلیمان که هر دو از زمره اطبا بودند خانه کوچ بدارالسلطنه سمرقند رسانند وبچنین در خلال این احوال حضرت صاحبقران از قصر الملح
بکوشک فرخ آمد وتجاسر که یکی از امرای اعظم او بود تقبل رسانید ودر آنمقام روح بخش دلپذیر دید که مردم بهوا وهوس خود آن همه عمارات بتکلف
رفیع ساخته وپرداخته اند واز برای امهات مسلمین یعنی حرمهای خاتم النبیین میکپس رامت ومروت آن نبود که بر سر مرقد فرخنده ایشان خشتی
چند بر بالای هم نهند فرمان داد که بر سر آن دو مزار متبرک دو قبه عالی مرتب سازند وشاه زادکان امیرزاده ابابکر وامیرزاده خلیل سلطان واز امرا
شیخ نورالدین علی سلطان ومنکلی خواجه باتمثال امر قیام نموده غایت سعی مرعی داشتند وتمامت پشت پنج روزه کنبد از سنگ سفید تراشیده
که در رفعت واستواری از عمارت حرمان نشان میداد سعت اشکال یافت وچون نقد رایج آن بلاد منشوش بود بمقتضی حکم لازم الاطاعت نقره
وزر رایکار بسته وبخلاص برده بنجات صد مثقال ونیم مثقال ودو مثقال وکمتر ازین بلقب همایون واسم مزین ساختند وکثرت نقره در میان لشکریان
بمرتبه بود که در اندک وقتی از حد اعتدال در الضرب مبلغ سیصد هزار دینار رکبکی بخزانه عامره واصل شد واشارت علیه بار سال فتحنامها وفرستادکان
فصنه مسکوکه به اطراف ممالک جهت خواتین وآغایان وشاه زادکان وسایر اشراف واعیان نامزد گشت ومبشران قرتمیر باصحایف وسخف وکالات
دال پیروزی توجه بممالک ایران وتوران نهادند وصاحبقران جهانگیر خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه وامیر جهانشاه
با سپاه فیروزی شعار بجانب ساحل دریای فرنگ رفته وآن حدود ونواحی را از شهر عکه تا بازانند وایشان عنان آن دیار تا خته مجموع آنولایت را
غارت وتاراج کردند واسباب واموال بیکران بدست آورده کامیاب وکامران باز گشتند ودرخلال این احوال قرچه برشت حضرت صاحبقرانی
بدید آمد ومنجر بمرض صعب گشت چنانچه امرا ملازمان بکنعان فرستادند وامیرزاده میرانشاه را جمعی از سرداران سپاه که موکب ایشان بودند طلبیدند
ومقارن وصول شاه زادکان ونوئینان آن زحمت بصحت تبدیل یافت ودر اثنای این حالات حضرت صاحبقران روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر خطیر
گذشت ودر مجلس خاص بر زبان گوهر بیان گذرانید که پیوسته بسمع ما میرسید که در آن واان که مروانیان با اهل بیت نبوت معادات میورزیدند بخصوص
معاویه ویزید که بنسبت بادامادوابن عم وصی حضرت رسالت پناه وسبط مکرم وامیرالمومنین حسین از ایشان حرکات نامرضیه صدور یافته بکنان
شام با اجماعت معاونت مینمودند عقل ورای ما بدین صورت را بسیار مستبعد میشمرد که چگونه طایفه از امت افضل انبیا وسرور اصفیا باشند همین

وارشاد آنحضرت ازمبدء جلالت وعنایت رهائی یافته بسرچشمهٔ عنایت ومدایت رسیده باشند جانب اهل بیت او بگذارند وبا دشمنان ایشان در سازند
هرگونه جور وستم وظلم وتعدی را بارهٔ اهل بیت طاهرین روا دارند هذا الشیء عجاب واکنون این نقل بمرتبهٔ یقین رسید چه اگر بخلاف آن بودی از دیوان
ممالک الملکی که جملهٔ ملوک وسلاطین بداغ عبودیت او علم مباهات واقتخار بر اوج فلک دوار برافراخته اند خبر او سزائی باین حیثیت حواله اولاد واحفاد
ایشان کردندی با وجداد خود متصف اند برفق وازمؤیدات این معنی درین هفتصد سال هیچکس ازارباب تجمل ومال از باطن تیره خویش رخصت نیافت که
برسر مقبرهٔ دوحرم بزرگوار سید مختار چهار دیوار طرح اندازد واز ابتدا رحلت ایشان تا غایت عراقیان وهم شهریان وهم صحبت حضرت رسالت پروا
ورونق بوده چنانچه مشاهده رفت وبعد از ذکر این کلمات که آزاد لالت بر کمال مودت ومحبت خاندان کرمت آیا نست خلایق را صفای عقیدهٔ
آنحضرت مجدداً معلوم شده روز چهارشنبه غرهٔ شعبان سنهٔ ثلاث وثمانمائة سپاه اهبت سمات بنیت غارت وتاراج روی قهر شهر آوردند ودست
تسلط واستیلا بسبی ونهب کشاده طریق مدارا وموا ساپیشه بستند ودمشق را از پیر وجوان وقوی وناتوان بیشیوخ واطفال وزنان ورجال اسیری گرفتند
وآنچه سالها از بحر وکان اندوخته بودند از دُر وجوهر وزر وزیور در یک ساعت بدست پادشاه والاگهر افتاد مصحت پیوسته که غارت گران اردوی
همایون صنوف فرسی وروسی وسقرلات وسایر قماشات اسکندریه ومصر پیش گرفته می انداختند وبجای انبجار رو نقره ومرصعات از کمر وافسر
میکردند ودر تضاعیف این حالات از شعلهٔ قهر الهی آتش در دمشق افتاده وطبقه وسر طبقه که از چوب ساخته بودند وبرنگ وروغن تزئین داده وبر طبقهٔ سکین
بناخانه پاک بسوخت وپیش ازین که آتش در آن عنصر می افتاد وباوجود سعی واهتمام اکابر واشراف وعامهٔ مردم در اطفای آن نار تاریک دمحله محترق نگشت
آتش فرونمی نشست ودرین اوقات از غایت پریشانی بآن نپرداختند ودر آن اوان خبر این احتراق بسمع جمجمه سنر واقاق رسیده امیر شاه ملک را با فوجی
از لشکریان آتش آهنگ را روانه فرمود تا جامع بنی امیه را از آن حادثه صیانت نمایند وچون سقف آن از چوب بود سعی وکوشش ایشان مفید نیفتاد
وشعلهٔ غضب پادشاه جهانیان چنان بالا گرفت که منارهٔ شرقی مسجد مذکور که از سنگ ساخته بودند تمام خاکستر گشت ومنارهٔ عروس که نزول عیسی بر آن خواهد بود
منارهٔ ضمانه مذکور شده با وجود آنکه اصلش از چوبست وظاهر آنجا بگچ اندوده اند سالم ماند وبهیچگونه آتش در آنجا تصرف نکرد وچون تمامت دمشق بسوخت
وآنچه در آن شهر بود بتاراج رفته آتش نهب وغارت در مجموع بلاد شام افروخته گشت رای عالم آرای پادشاه جهان کشای عزم معاودت تصمیم فرموده
واز موقف غیاث اشارت علیه صدور یافت که امیران دمشق وسایر ولایات شام را با کنند وبرحسب فرمان بدنجتان دمشق را جمع آورده باندرون
شهر رسانیدند ودر روز شنبه چهارم ماه حضرت صاحبقران گردون توان وستکام کامران بجانب کنعان در حرکت آمده براه فاره ونیک روشند
وبغوطه رسیده نزول اجلال فرمود ودر آن منزل که نمونه بود از فردوس جهان وباغ رضوان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر براینکه
امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بموجب فرمان نشسته بود خدا داد حسینی وپیری بیک وسایر بوغارا بضبط آنحدود ونواحی گذاشته
خود متوجه پایه سریر اعلی گشته که ایالت تخت هلاکو خان را با و حواله شده ودیگر مبنی بر آنکه محمد علیا قوتان آغا وفرزندان بجانب اردوی اعلی
روانه شوند واین دو نشان بحضرت اشرف موشح گشته مصحوب دانه خواجه ارسال نمودند وحضرت صاحبقرانی ازان مرحله نهضت نموده سه منزل
قطع فرموده حوالی حمص از جناب موکب نصرت قرین مشکبار گشت وبنا بر آنکه امالی آن دیار در مدت غیبت رایت نصرت شعار از جادهٔ انقیاد پای بیرون ننهاده
از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان نرسیده وآنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاه زادگان وامرای عظام با افواج لشکر قیامت اثر بجانب اطراف فرستاده وآنجمله
امیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمان شاه وامیر شیخ نورالدین بر مقتضی فرموده بادهزار سوار بطرف هرکزکه از بناهای سلیمان پیغمبر است روان شدند تا
چشم ذوالقدر گرگ گریخته میر فتنه تباز ند وامیرزاده سلطان حسین وامیر برندق با پنجهزار کس متوجه صوب انطاکیه گشتند وامیرزاده خلیل ورستم طغای بوغا برلاس
وتمور خواجه آق بوقا وعلی سلطان تواجی ودیگر سرداران با پانزده هزار نفر روی بتر کمانان کوتک که بر کنار فرات نشسته بودند نهادند وامیرزاده ابابکر با سپاه
برانغار که در ملازمت ایشان تعیین بودند تا شهر تذیر رفته دو یست هزار کوسفند از حشم ذوالقدر گرفتند وآنجماعت گریخته خود را بکمه رسانیدند وامیرزاده
شاه ملک وکان ملک با لشکر منصور از آنجا بازگشته واز جسر که در شش کنار آب فرات آمدند واز آنجا روان شدند وامیرزاده سلطان حسین با بهادران
جوانمرد به انطاکیه رسیده آنچه یافتند بباد تاراج دادند واز آنجا عنان عزیمت بصوب حلب تافته ودر راه به امیرزاده خلیل سلطان ولشکر قول که در منزل
رایت ومیرفتند پیوستند وبه اتفاق متوجه قلعه الروم شده در آن حوالی ترکمانان رسیدند وآن قوم چاقست دربرابر عساکر گردون مآثر صف کشیده دست
بتیر وتیغ برده وبکارکشاندن عاقبت تیغ حسین بیه کوتک که رئیس تراکمه بود کشته شده برادرانش از مقام ستیز روی بپایگریز نهاده وسپاه بهادر اسقام

تیغ کین از نیام برون آورده و جمعی کثیر را مقتول ساینده و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله زیاده از هفتصد نفر را کوسفند در شمار آمده و چون پادشاه ظفرلوا بحوالی حمی رسید شنید که امالی آنجا از بخت بد و طالع نحس اظهار مخالفت کرده عمارتی که سپاه نصرت انتماکاه توجه در آنجا ترتیب داده بودند کنده و ویران ساخته اند ازین فعل نکوهیده شعله خشم جهان سوزش بالا گرفت و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده سکان آن شهر را اسیر کردند و آتش در ابنیه و مساکن زدند و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سیدغرالدین هزارجری و شاه شاهان و موسی بویغا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب فرمان آنرا احاطه کردانیدند و آتش قهر در شهر زده بقیه عمارت را بسوختند و رایت نصرت آیت از حوالی حلب نهضت نموده بچهار کوچ بکنار آب فرات رسیدند و درین مکان امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امرا بر اغار بموکب همایون پیوستند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرا قول و جوانغار نیز آمده بغرزمین بوسی استعداد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند کوسفندیرا در اردوی آن عظمت بیک دینار سیر و خرنده و چون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر ذلات ایشان کشیده شرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاه زادگان و امرا که بحقوق رفته بودند با غنایم بسیار باز گشته باردوی همایون ملحق شدند رایت جهان مطاع صدور یافت که از فرات عبور نمایند و از جقه کذر انیدن رخوت خاصه و کشتی از سپره آورده و نویسنان و لشکریان بکوب سر و شنا از آب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرمود و امالی آنجا بقدم اطاعت پرون آمده بقدر وسع و مکنت خویش پیشکشهای لایق گذرانیده مشمول عنایت خسروانه گشت و حکومت آن موضع بروی قرار یافت و از عبور لشکر منصور کردملای بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار نشست و در اثنای این اوقات امیر قراعثمان بدرکاه فلک اشتباه آمده پلاکات بمجلس عرض رسانید و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت کردید و چون چترزنکار شهریار کامکار از آنجا در حرکت آمده خاطر خطیر آنحضرت میل شکار فرمود شاه زادکان و امرا و نویسنان و سایر ملازمان نخجروزه راه جرکه انداختند و در سر چشمه رأس العین و جرکه بهمرسیده شکارکنان متوجه شهرروحا شدند اشراف و اعیان آنجا با تحف و هدایا باردوی اشرف و اعلی آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند و رایت نصرت شعار از روحا نهضت نموده بحصاری رسید که موطن جمعی از ارمنیان بود لاجرم فرمان قضا مضا بنفاذ پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشانرا غنیمت کرفته قلعه را منهدم کردانیدند و درین اثنا هندو شاه خراجی ارنمرقذ آمده خبر خوش رسانید و نوکران و آغایان و خواتین که همراه او باردوی بزرک رسیده بودند تحف و هدایای ایشان معروض داشته اخبار صحت و سلامت حضرات بازکفت و رایت ظفرقرین روی توجه بماردین آورده هندو شاه خراجی و نوکران و آغایان و خواتین که با او آمده بودند با مکاتبات و پلاکات رخصت مراجعت یافتند و سلطان حسین کیفا که بحسن کهف اشتهار دارد حاکم ماردین و دیگر سرداران اطراف و اکناف بدرکاه کیتی پناه توجه نمود از عنایت شامل و عاطفت کامل پادشاه محمود سایر اعیان و اشراف شدند و چون سلطان عیسی حاکم ماردین که چندکاه بموجب فرمان در قلعه سلطانیه مقید و محجوب بود ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شد و فرمان باطلاق او نفاذ یافت و او عهد و پیمان درمیان آورده مبانی همانرا به ایمان غلاظ و شداد استوار کردانیده که مدت العمر شرایط خدمات بتقدیم رسانیده در مسترضای خاطر آنحضرت بهیچوجه اهمال و اغفال جایز ندارد و در نیوقت که چترفلک فرسای متوجه شام بود مناسب چنان مینمود که بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام انتظام داشتی و اکر نبا بر قرب جرات جوار اعدا این معنی را مستبعد شمردی بالبتی که یکی از فرزندان یا برادران را احراز این سعادت تعیین فرمودی و چون درین امور از اندیشه باطل و رای قاصر تقصیر کرده از قلعه پرون نیامد و چون ظاهر ماردین از فر وجود پادشاه باداد و دین عزت فزای چرخ برین کشت خیمه آفتاب تاثیر سایه تفقد و التفات بحال او انداخت و ایلچی فرستاد خدمتش را طلبداشت از کمال شقاوت پنبه غفلت از کوش هوش پرون نیاورد و خفاش وار در چهار دیوار حصار خزیده از امتثال مثال عدول جست بنا که استخلاص و محاصره قلعه ماردین بطول زمان منجر است و علف خوار کیه علیق بسیار لشکریان را زان حاصل شود در آن حوالی نبود از موقف جلال بر لیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تجنده و فرمان برداران مجموع اسواق و دوروب و قصور آنرا بازمین هموار و یکسان ساختند و تر و خشک آنولایت را به آتش قهر و غضب سوختند و رای ممالک ستان امیر قراعثمان را که بر آن قلعه قرب جواری داشت بغایت بی پایان سرافراز کردانیدند و امر فرمود که در محاصره سلطان عیسی تغافل و تکاهل جایز نشمرد و عنایت پادشاه حاکم حصن کیف و حاکم ارزن و دیگر سرداران اطراف که تلقین مهم دولت ابد پیوند باردوی همایون کردون شکوه آورده بودند جامهای طلا دوز و کمر شمشیر زر را خاص دادو رخصت انصراف ارزانی داشت و موکب نصرت قرین قلعه نصیبین رسیده بر لیغ صدور یافت که آنرا خراب سازند و اهالی آنجا مقالید دروب پیش آورده روی استکانت بزمین نهادند و زبان تضرع و زاری

بگشادند و عرق نخشایش در حرکت آمده فرمان شد که هیچ کس مزاحم ایشان نشود و درین اثنا امیر اله داد مامور گشت که متوجه ترکستان شود و بمحافظت مرحد قیام نماید و خدمتش برحسب فرمان بانجانب روان شد

ذکر لشکر کشیدن و فرستادن صاحبقران فرمانفرمای انام بجانب گرجستان و طرف مدینة الاسلام

چون اردوی جهان پوی از ظاهر ماردین در جنبش آمده بکوچ کردن فرمان قضا امضا صدور یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و غیرشیخ و امیرزاده ابابکر و امیرجهان شاه و تیمور خواجه آق بوقا و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی بتبع و استیصال گرجیان نکوهیده احوال نهند و شاه زادگان با امرا و لشکریان منصور رایت شجاعت بر افراختند و در هنگام توجه باعلام نصرت انجام بجانب سیواس و بلاد شام از ملازمان امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد دارو غه و از مقربان امیرزاده شاهرخ و امیر فیروزشاه بر مقتضای اشارت زبده شهریاران روزگار بجانب حصار النجق رفته بمحاصره مشغول شدند و اهالی قلعه با وجود قلت عدد از بی قوتی بجان رسیده پوست و چرم کهنه و قایه روح گرامی ساختند و بعد از فقدان آن بالضروره دروازه بازکرده قلعه را تسلیم نمودند و کوتوال قلعه سلطان احمد اخلاطی را بند کرده باردوی همایون فرستادند و شاه زادگان و امرا بحوالی قلعه اونیک رسیده از فتح حصار النجق آگاه شدند لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان تافتند و در آنولایت دست تسلط بغارت و تاراج برآورده ملک کرکین چون بر توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت از در عجز و نیاز در آمده ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم و هرگه که لوای نصرت انتما سایهٔ عاطفت برین دیار اندازد بنده بدرگاه سپهر اشتباه شتابم و شاه زادگان کس فرستاده صورت اطاعت و انقیاد او را معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند و دست از تخریب گرجستان باز داشته در سنکول و آن حوالی توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان ایشان رسد و در خلال این احوال یرلیغ واجب الاتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب و جاکو رستم و طغای بوقا و دیگر سرداران و امرا با گروه انبوه از سپاه جهان کشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان بموجب حکم روی براه آورند و بعد از قطع منازل و طی مراحل مقصد رسیدند و در قبل مدینة الاسلام فرود آمدند در آنموضع شخصی فرخ نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آنموضع قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر از اتراک و اعراب که در بغداد مجتمع بودند فرخ شقاوت فرجام خیال خامی در مخیله جاداد و در مقام ممانعت و منازعت آمده خاطر بر رزم و پیکار قرار داد و چون آوازهٔ توجه لشکر جلادت آثار دران نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر علی قلندر از مندلی و جان احمد از بعقوبه بمدائن پیوستند قریب بمدائن از دجله عبور نمودند و فرخ شاه از حله و میکائیل از رحبه روان شده و به اتفاق با بیست هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه گیتی نهیب گشتند و از این جانب امیرزاده رستم با امرا و لشکریان سوار شدند و مخالفان از شکاری وار در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالی عمارات جنگ اتفاق افتاد و جان احمد با فوجی از بهادران لشکر بقتل رسیدند و اغلبی از متجنده خود را در آب انداخته غرق شدند و امیر علی قلندر و معدودی بهزار مشقت نیم جانی تبک پا پرون بردند و فرخ بی فرجام که پیش از حکومت مدینة السلام اختیار و وجودی نداشت با وجود شکستی چنین که بر امرا سلطان جلایر راه یافت دل از عمارت برنمیگرفت و بعمل و عسی روزگار میگذرانیده و در کرد و غدر و بهانه میکوشت و به زبان تذلل تقریر میکرد که سلطان احمد با من قرار داده و مبالغه و الحاح نموده که اگر صاحبقران بیفتن همایون خویش متوجه این دیار شود شهر تسلیم نماید تا به رعیت ضرری نرسد و بعرض آنحضرت برخی شاه زادگان و امرا بیاینید در مقام ممانعت بکوشید با شما و بغداد را بهیچ کس میسپارم و بقدم صبور ثبات قدم نموده ملکت نگاه دارم و من مخالفت سلطان بمیتوانم کرد زیرا که برگشیده و دولت پرورده نعمتا و یم و باین غدر دل ناپذیر عصیانه مخالفت برمیخیزانی بست و علم جدال و قتال برافراخت و بسیاری از رعایا و لشکریانرا فرقیه در محافظت شهر بارخود یار ساخت و در محلی که در پای همجار در بتوخ آمد فرخ و اعیان و اعضا در کشتیها نشسته پیش می آمدند و دست جسارت پرون آورده بر محاربه و مقاتله مشغول شدند

ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرخ بدخواه دران

و آن که حضرت صاحبقران از ولایت شام مراجعت نموده بموصل رسید بموجب فرموده برآب دجله جسری بسته شاه و سپاه بیک هفته بگذشتند و از پیش امرا و نویسان که جرب فرموده به بغداد رفته بودند قاصدی آمد و صورت تمرد و عناد فرخ معروض ملازمان رکاب همایون گردانیده چون آنحضرت بر آن حال اطلاع یافت با جمعی از سپاه نصرت شعار ایلغار فرموده و ضبط و نسق امور عراق در عهده امیرشاهرخ کرده فرمود به تبریز روند و جنبش همایون متوجه دارالسلام بغداد شد و براه الطون کوبرک در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل بمقصد رسیدند و بکنار دجله بطرف پایان آب در مقابل دروازه قرتیه اردوی

طوق ظفر بگردن برافراخت و لشکر بهرام قهر اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده نفتچیان آهنین خنک بمقتضای اشارت حسرو فیروز رخنک بکار خویش مشغول شدند
و شاه زادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و ازامرای عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و برندق و جهان شاه
و رستم طغایبوقا و علی سلطان و سایر امرای تومان و قشونات از سر کار خود هر کس نفتچیان بر گماشتند و بهادران هشیار کاردان بصیانت و حمایت
ایشان باز داشتند و فرخ از برای تحقیق آمدن حضرت صاحبقران شخص معتمد که پیش از آن دیده او بدیدار آنحضرت روشن شده بود برسم رسالت
بیرون فرستاد تا بار دیگر طلعت همایون او را بعین الیقین مشاهده کند و آن معتمد بپایه سریر اعلی آمده مشافهه بادای سفارت قیام نمود و بخلعت و نوازش
سرافراز گشته مراجعت کرده صورت حال بآنچه مطابق واقع بود بفرخ رسانید و فرخ با انکه میدانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی حقارت
کرده او را بدروغ متهم ساخته و آن صادق را محبوس ساخت تا بدیگران نگوید و در انکار ایشان پادشاه گیتی ستان اصرار نموده برقرار سابق سپر
بشرمی بر سر کشیده و باز روی تهور و جسارت بمحاربه و مقاتله بگشاد و در پس این حالات دو تیر از سرشت تقدیر کشادیافته بر مقتل خواجه مسعود سمنانی و منکلی
نشست پلت مرگ حقست لیکن از تقدیر کاه نکش سبب بود که تیر حضرت صاحبقران لقمان تواجی را بطلب میرانشاه و شاهرخ و ستاد و فرمود
که با اغرق متوجه بغداد شوند و لقمان در موضع قلاعی بشاه زاده مشارالیه رسیده مجموع باز گشتند و چون آن لشکر بکران بدارالسلام رسیدند دو دیعت
و دهشت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری آن عظمت را که دور آن دو فرسخ بود چون کمین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در
طرف پایان آب قدیم بقدر تیر العقاب حصاری بر روی جاده بسته تیراندازان جلد را در مکامن باز داشت تا هیچکس از زیر آب نتواند گریخت و ضبط طلاب
آب بشاه زادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ حواله رفت و ایشان در مقابل سوق السلطان نزول فرمودند و محمد آزاد و تنکری
باطایفه ارسپاه بهرام صولت بنابر اشارت علیه بجاست مقابل شهر قیام نمودند تا هیچ آفریده بدر نرود القصه طرف خروج و دخول بغدادیان چنان
مضبوط شد که موری از خانه خود یارای بیرون آمدن نداشت تا کم کم مردم چه رسد درین اثنا احمد علی شاه که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح خدمتش را
میقصد بدرگاه فلک اشتباه آورده بودند چنانچه سبق ذکر یافت بموجب فرموده مقتول گشت و حراست آن قلعه بملک محمد اویمنی مقرر شد و مقارن این
حالات امیر موسی که از طرف ماوراءالنهر پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود اخبار آنجائی معروض داشت و یک قطعه لعل بوزن صد و پنجاه
مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود بمجلس عرض رسانیدند و فرخ با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از دنیا و مافیها برگرفته سعی و کوشش
مینمودند هر گاه که نفتچیان از عمل خود فارغ شده آتش در نقب زدندی و مقداری از دیوار حصار بفیتادی مردم شهر شرایط جانبکی دستی بجای آورده
او را بکلوخ و خشت پخته استوار کردندی و در آن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که خرخیک در قعر آب
کباب گشتی و سنگ خارا مانند موم در گداز شدی لشکریان در چنین حالی جبها پوشیده و از بامداد تا شام بساختن آلات طعن و ضرب اشتغال مینمودند
و با انکه چند نوبت شاه زادگان و نویینان زانو زده رخصت جوهستند که یکبار از اطراف و جوانب حمله آورند و شهر را قهر افتراد تحت تسخیر آورند
صاحبقران بدان امر همدستان نمیشد به اندیشه انکه شاید که اهل بغداد از عصیان پشیمان شده از در عجز و مسکنت درآیند و رعایا بالکل پامال حوادث
و نواب نخورند و مملکتی چنان آباد ویران نشود و آن روز برگشتگان مطلقا متنبه نمیشدند و از کمال شقاوت و ادبار پیچان بر عصیان اصرار مینمودند
تا در شهر عسرت و تنگی بدید آمد و بجز نام از نان نشان نبود و درین اثنا نیم روزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و وفور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند
و اکثر بمنازل خود رفته بروج خالی که گذاشته بودند و خود را بر سر حوضها تعبیه کرده بودند از شاه زادگان امیرزاده خلیل سلطان و از نویینان امیر شیخ نورالدین و رستم طغای بوقا روی باستقام بجانب دارالسلام که بر محصوران آنجا دارالظلام شده بود آوردند و بانها بر دیوار حصار بخاده پیش رمه امیر
نورالدین ببالا تر آمده و طوق ظفر بگاه بر فلک دوار برافراخت و از جانب دیگر امیرزاده شاهرخ و امیرسلیمان شاه و دیگر امرا تومان و قشون و از اطراف دیگر
امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرا هزاره و صده حمله آورده و دیوار بای شهر را در خندق ریختند و بر عزم و نهیب
کشیده مهابت فتح صور و در آن ساعت بظهور پیوست القصه از اطراف و جوانب لشکریان رخنه کرده بشهر درآمدند و شهر از این هول و رستاخیز
بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران فرمان شد که در پایان آب بر حسب فرمان بسته بودند و چون سپاه بر جانب
با تیغهای کشیده بغداد درآمدند و خون کرکان حصار ماندند و خوش شکاری بهر جانب که روی آوردند سیلاب بلا را بر خود محیط دیدند و راه خلاص
و نجات بر خود مسدود یافتند و خلق بیشمار از مهابت تیغ آتش بار خود را در آب انداختند و بدارالقرار رفتند و کروهی انبوه در کشتیها نشسته و جمعی شناور

آب گذشته چون بحر رسیدند از زخم ناوک دلدوز دیدند آنچه دیدند و فرخ بدا حرکه چندروزی کشتی برخشک رانده بود با یک دختر که داشت و جمعی از مخصوصان در سفینه درآمده بجانب بالای آب گریزان شدند اصحاب قبضه کنار کنار آب میرفتند و ایشان تیر باران میکردند تا از سهم پیکان جان ستان خود را در آب می انداختند و ابدان ناپرورد خویش را طعمه ماهیان میساختند و جمعی از ملازمان آب درآمده فرخ را مرده پیرون آوردند و برخاک مذلت و هوان انداختند و چون در آن مدت ارسپاه جغتای و لشکر جهان کشای جمعی کثیر و رخنک حصار از پای درآمده بودند قهرمان قهرفرمان داد که هر سری پیاده و تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده خنجر شریر سم خونریز که در زمان چنگیزخان در میان آمده بود تازه ساخت و بازار سیاست چنان گرم گشت که دلال اجل بر پهشاد ساله و کودک هفت ساله هر دو را بیک بها میفروخت و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک یکسان میسوخت و توپ آن برحسب پرلیغ سلطانی بشمار کوس مخالفان پرداختند و از آن سر را عبرة للناظرین منار ها برافراختند و سادات و علما و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه کیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند و عاطفت حسروانه ایشان را نوازش نموده و مرکب و ملبوس داده فرمود که همه را بامانی که خواهند رسانند و باقی خلایق در معرض تلف آمدند و کارا غنیا و مساکین باین طریق فیصل یافته نوبت بمساکن رسید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر بقاع خیر مجموع را پست و ویران سازند و لشکریان روی به آن مهم نهاده عمارات عالیه و سافله از اسواق و پیوت و بقاع زیر و زبر ساختند و از ابنیه ترئین و تکلف اثر نگذاشتند و الحکم لله الواحد القهار در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یک شنبه هفتم ماه ذی القعده سنه ثلاث و ثمانمایه اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب بچهل روز امتداد یافت

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از دار السلام بغداد

حضرت صاحبقران منصور در عشرهٔ اول ذی الحجه الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده مقدار یک فرسخ بجانب بالای آب راندو در روضه مقدسه امام موسی بزیارت مشغول شده از روح بخضرت استمداد بمت نمود و هم در آن نواحی نزول اجلال فرمود و موسیقا که از سمرقند آمده بود با مثله و مناشیر و تحف دل پذیر باز گردانید و پرلیغ واجب الاطاعت بنفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و امیر شاه ملک و دیگر نویانان و متعینان که تفصیل آن بجماعت موجب تطویل میشود بر سبیل تعجیل در حرکت آیند و ایشان بامتثال مثال مبادرت نموده و از حله گذشته تا مشهد مقدس امیر المومنین علی صلوات الله علیه رفتند و روی نیاز بر آن آستان مالیده از مجاوران آن بقعه معظمه متبرکه استمداد همت نمود و ساکنان بقعه شریفه را استمالت و دلجوئی داده سپاه ظفر مآل که در رکاب اصحاب و ارباب اقبال و ولایت حاله و واسطه را غارتیده بگرایلم مواصل در ملازمت امرا باز گشته بار دوی اعلی پیوستند و حضرت صاحبقران از راه شهرزور و قلاع متوجه تبریز گشت و اغرق و معظم لشکر را بعهدهٔ امرا باز گذاشت و فرمود که بآهستگی از عقب بیایند و هیچ فردی از تومان و قشون خود جدا نشود و نفس نفیس را ایغار کرده شاه زاده عالیمقدار امیرزاده پیر بوداق و امیرزاده شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته و کردان کماه در آن راه بقطع طریق قدوم پیش نهاده بمرکز اردوی همایون جدا میشدند دست برد مینمودند و چون صورت پیوستن مخالفان بمسامع علیه رسید فوجی را در مکانی باز داشت و همین که ایشان درآمدند بهادران از کمین گاه بیرون تاختند و قریب سی هزار نفر از قاطعان طریق را که فرقه از درختان بلوط که در سر راه بود پیدا و نخیتند راویان اخبار روایت کرده اند که درخت بلوط آنجا یک سال بلوط بار می آورد و یک سال نا ذوالقصه رایات نصرت آیات چون بنخجوان رسید حضرات عالیات سرای ملک و خان زاده و دیگر مهمای شاه زادگان و اولاد سعادت مند مثل امیرزاده الغ بیک کورکان و غیره بر سم استقبال استعجال نمودند بمقام سنیه شرف دست بوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات ارجمند بکشادند و به نثار و پیشکش قیام نموده و از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون ییلاق آن دیار محل نزول اردوی باعظمت گشت سادات و قضات و علما و فضلای عراق و آذربایجان که به نیت احراز شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شربت نوازش و عاطفت نوشیده خلعت عزو کرامت پوشیدند و مدت بیست روز در آن موضع توقف و اقعشد و هر روز تا بوقت فراغ ارکیشیلان مجالس همایون بوجود علما و فضلا که از اطراف و اکناف عالم در اردوی همایون جمع آمده بودند مزین بود و اکثر اوقات فرخنده آیات بتحقیق مسایل شرعی و دقایق عقلی معروف و مقرون بود مقارن این حال امیرزاده رستم بالشارت علیه متوجه شیراز گشت و فرمان شد که حسن چنداول و حسن جانی بعد از رسیدن شاه زاده روی توجه بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن اوان که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام اشتغال مینمود ایلدرم بایزید تحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه گردون احترام گریخته پناه باو برده بودند لشکر کشیده و باشقام تخریب سیواس از رزنجان را محاصره نمود و باطراف جنگ کرد و بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه مقبل نایب طرخان بدست نوکران قرا یوسف اسیر افتاده ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد

حکومت ارزنجان را بطهرتن ارزانی دشت اما زن و فرزندان او را به برسا فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسید و بر مزاج اشرف گران آمده و در آن ولاکه موضع هشت رود از نزول موکب فرخنده رشک ایوان لاجورد اندود گشت نوئینان بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید متوجه این جانبست از استماع این تقریر آتش خشم جهان سوز زبانه کشید و بر لبیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بر دفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گرداند امیر سلیمان شاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای فیروزی اثر در رکاب فلک جناب او در حرکت آیند و امیر مضراب را پیش شاه زادگان و امراء نوئینان که بجانب کرجستان رفته بودند و در نکول توقف نموده ارسال نمود که بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندند و شاه زاده مشارالیه بموجب فرمان روان شد و در اثناء راه باو ملحق شدند و چون طوق ظفر پیکر شاه زاده جوان بخت باونیک رسیده شیخ علی بهادر خواهرزاده طهرتن از پیش او آمده خبر رسانید که قیصر روم از کردار ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را شفیع ساخته است که حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر ذلات او کشیده از سر جرایم و عثرات او در گذرد و پیمان بسته که چون مهم مصالحه باتمام رسید در برابر سی طهرتن کسان او را که بنوا برده باز فرستد و طریق نیکخواهی وارسال رسایل مفتوح دارد و امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در ملاطفت و مصاحبت یکی از ملازمان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا صورت حال باز نماید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی گیهان پوی هشت روز با وجان رفت و درین اثنا مهد علیا تومان آغا و دیگر خواتین و شاه زاده سلطان ابراهیم و امیرزاده سعد وقاص از ماورالنهر بسعادت ملاقات استسعاد یافتند تنوقات و پیلاکات بعرض رسانیدند و بعد از چند روزی حضرت صاحبقران سعادت مند از اوجان بتبریز روان شد و در راه بمراسم صید طیر اشتغال فرمود و چون بمقصد رسید در دولت خانه نزول کرده ابواب راحت و نصفت بر روی رعایا و ضعفای آن دیار بگشاد و کافه برایا را بانعام نوید داد و درین ولا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین توقی از سبزوار بدرگاه عالم پناه رسیدند و غرباط بوس دریافته پیشکشهای گران کذرانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود چنانچه گذشت و حضرت صاحبقران آن دو خواجه را بدیوان امر فرمود و لشکر گردونی اثر بنجوار از امضرب خیام ظفر فرجام ساختند و حضرت صاحبقران با طایفه از خواص و مقربان بتعرج قلعه النجق که در آن زودی فتح شده بود تخشم فرمود بعد از ملاحظه بمعسکر ظفر قرین معاودت نمود و درین ولا طهرتن از ارجاب ارزنجان رسیده بسعادت بساط بوس فایز گشت و زانو زده صورت عرض و نیاز ایلدرم بایزید بعرض رسانید و بزلال تقریر دلپذیر آتش خشم آنحضرت را منطفی گردانید

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بجانب والی کرجستان ملک کرکین و قشلاق نمودن آنحضرت در قراباغ و رسیدن رسول امیرزاده محمد سلطان از سمرقند

حضرت صاحبقران سعادت قرین از ینجوان رسولی پیش والی کرجستان فرستاده خزینه و خراج طلبداشت و در آنولا امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اباکر و امیر جهان شاه و دیگر ایعیان امرا بر حسب فرمان شهریار مظفر لوا از حوالی منکول روان شده به امیرزاده شاهرخ پیوستند و به اردوی همایون رسیده و رایت نصرت نشان از جلگه النجوان در حرکت آمده قطع منازل کرده سایه وصول بر کوکجه نیکز انداخت و از آنجا داعیه صید و شکار از خاطر خطیر سر بر زده چندان کوزن و نخجیر انداختند که پشت کاذ زمین از تحمل آن خم کرفت و چون از آن امر فراغت یافت فرود آمد شاه زاده شاهرخ بهادر بالامرا و ملازم بر حسب فرمان مراجعت نموده بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده و چون صحرای شکور محل نزول سپاه منصور شد امیر ایدکو سپر غیاث الدین برلاس از کریان رسیده پیشکشهای لایق بمجلس عرض رسانید و در آن مکان ایلچی که بکرجستان رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با تحف و اموال بسیار بان متوجه اردوی همایون ساخته باج و خزینه را ملتزم شد و عاطفت شاهانه در اهتزاز آمده معذرت ملک کرکین پذیرفت و از سر جرایم او در گذشت و برادرش را نوازش فرمود و خلعت خاص پوشانیده مقضی المرام بجانب کرجستان باز گردانید و بعد از چند روز موضع قراول تپه محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت و از آنجا نشان بعرض رسانیدند که امیر حاجی سیف الدین بر مقتضی فرمان از سمرقند پرون آمده چون بنشابور رسید بجوار رحمت حق پیوست و حضرت صاحبقران بنا بر سوابق محبت او بنهایت متالم گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و یک ماه در حوالی قراتپه توقف واقع شد و اردوی گیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ شد و چون مقرر چنان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قپچاق شود روی بجانب دربند خیماز دند و مقارن این حال از اطراف دشت قپچاق الیچیان رسیده اظهار اطاعت و انقیاد نموده بدین سبب شعله خشم جهان سوز شکین پذیرفت بشتران سبایع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکر بیکران که بمقتضی برلیغ واجب الاذعان از سمرقند پرون آمده متوجه شده منازل قطع کرده باق نام رسیده و مجموع

شاه‌زادگان و امرا بعزم استقبال استعجال نمودند و از حسب رسم گذشته و باتفاق عنان توجه بارد وی اعلی منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوس سرافراز گشتند و شاه‌زاده مشار الیه وظایف الجا میشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شاه‌زاده بعد از نوازش پیلاکهای عدیم المثال بموقف عرض رسانیدند و امرا که در رکاب شاه‌زاده بودند پیشکشها لایق گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویهای بزرگ واقع شد و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانیدند و از جمله چیزها که باو بخشیدند صد تومان اسب تازی مجموع بازیهای زر و سرافشار مرصع بود و بعد از طی جشن و سور و لهو و سرور در ضمیر آفتاب اشراق خاقان منصور سایه التفات بتنظیم امور مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنابر جریمه که از وی صادر شده بود بند کرده همراه داشت درین ولا بنابر فرموده چوب یاساق زدند ذکر

ایلغار فرستادن فرمان روا مشارق و مغارب در شهور سنه اربع و ثمانمائه باطراف و جوانب

پیش ازین سمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته گریزان شده پناه به ایلدرم بایزید برده بود و در آن ولا که آوازه توجه رایت فتح آثار جانب دیار روم در میان مردم انتشار یافت و سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر فرار قرار داده و متوجه عراق عرب شد و از آنجا به بغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت جمعی که مانند نبات النعش پراکنده شده در زوایا خزیده بودند در خدمت او جمع شدند و چون ثریا مجتمع گشتند و چون صورت این حادثه معروض رای صوابنمای گشت و بعد از تقدیم مشورت رای بر آن قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک براهی روان شوند امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و دیگر بهادران سرا بزه بیورش گردانند و واسطه ماموریت شدند و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفر پناه نامزد دار السلام بغداد شدند و یقین رفت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قوشون از لشکر ظفر پناه عزیمت بعضی از ولایات عرب نمایند و امیر برندق با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت بعزم تاخت حویزه و قلع و قمع مفسدان اکراد که در حین مراجعت از بغداد دست جسارت بتاراجی گشوده بودند کمر بندند و با آنکه قلب شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاه‌زادگان و نویینان آبتشال فرمان مبادرت نموده هر کدام براهی روان شدند و در نواحی مربند ماشی خاتون که اکراد بدخواه و بنابر کثرت برف و شدت سرما از کوهها فرود آمده در صحرا نشسته بودند ناگاه سپاه ظفر پناه بر سرایشان رسیدند و گروهی انبوه بقتل رسیدند و فوجی از آن بی‌باکان روی بگریز نهادند تا از آن عرقاب خونخوار جان بر کنار کشیده و از کثرت ثلج و سورت برودت سرما آن صورت دست نداد لاجرم مراجعت نموده دفعان الامان برآوردند و مجموع عرصه تیغ بیدریغ گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه روی توجه ببغداد نهادند در راهها چنان مضبوط ساختند که مرغ و هم از نشیب و فراز آن مجال پرواز نبود و منازل طی کرده ناگاه به آنجا رسیدند و سلطان بمرتبه غافل بود که از غایت اضطرار بابرهنی بی‌آزار خود را در کشتی انداخته از شط بگذشت و از آن طرف آب پرسش سلطان طاهر و فوجی قلیل از لشکریان و نوکران به اسبان بادپیمایی سوار شده راه حله پیش گرفتند روز دیگر چون معلوم شد که سلطان احمد کدام جانب رفته است امیر جهان شاه بتکاپوی پی در رکاب آورد تا حله عنان باز نکشید و بنابر آنکه سلطان جسر را ویران ساخته بجزیره خالد و مالک رفته بود امیر مشار الیه هم آنجا توقف نموده مسرعی با ردوی اعلی رسال داشت و صورت حال امعروض رای صوابنمای پادشاه جهان کشای گردانیده و امیرزاده سلطان از راه چهمال رفته در مندلی دست بغارت و تاراج برآورد و اهالی آن نواحی را پایمال کرد و امیر علی قلندر که از قبل سلطان والی آنجا بود گریخته و از شط عبور نموده ایل و اولوس آن حدود جمع کرده از پناه ساخته پای جلادت بیفشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان با پسر جهان گیر بر لب پل با پنصد مرد بهادر بطرف بالای آب رفته از شط بشنا عبور نمایند و از قفای مخالفان در آیند و نفس شریف در برابر ایشان بایستاد و چون پاینده سلطان از شط گذشته پیش معاندان فرو گرفت لشکری که در مقابل او ایستاده بودند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه دمار از روزگار احشام فیلی و ساکی برآورده همه را غارت و تاراج کرد و امیرزاده رستم که از شیراز بعزم قشلاق متوجه شوشتر شده بود بآنجا آمده برحسب فرمان بایشان ملحق شد و از آنجا باتفاق عزیمت عباده و واسطه نمودند و بجبر از دجله بگذشتند و بعد از یارت سلطان احمد کپر قوس سره رفته استمداد همت نمودند و از آنجا پرون آمده دو روز راه قطع کرده عباده را تاختند و او بجلب بسیار گرفتند و از آنجا مراجعت نموده بشوشتر آمدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز گشت و شاه‌زادگان و امرا آن زمستان در عراق توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و در اوایل بهار در حرکت آمده در دوازده فرسخی بغداد واقعست بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه بارد وی همایون آوردند ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و ادای عبودیت

لشکر کشیدن حضرت صاحبقران به آن کشور و در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان در قراباغ بود فرستادگان

ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمدند تفصیل این اجمال آنست که قرایوسف ترکمان از دیرباز دست برآورده بود و قدم جسارت پیش نهاده بر ترکمانی مبادرت مینمود که دفع آن بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم بود چون رایت فتح آیت بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرایوسف از پیم لشکر منصور بطرف روم گریخت و فیصر در صدد ترسپا و آمد این معنی بسمع حضرت صاحبقران رسید و ازین جهت تجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب روم از خاطر خطیر آنحضرت سر بر زد و چون این معنی در اطراف و اقطار اشتهار یافت توهمی عظیم بر باطن فیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز در قلق و اضطراب افتادند و سادات و علما و مشایخ و صلحای مملکت روم پیش ایلدرم بایزید شمه از جهانگیری و کشورکشائی حضرت صاحبقران باز راندند و گفتند که این همه دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت ترا روی نموده بی تائید و نصرت حضرت خالق خیر و شر میسر نمیشود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن از طریق صواب دور مینماید اکنون صلاح در صلح است و مصلحت در قبول نصح ایلدرم بایزید یکی از قضاة ممالک خویش را با امیری سخن دان چرب زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت و یکانگی مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاد و ایشان در قراباغ ازان پایه سریر چنبر و صاحبقران رسیدند و مکتوب را بوسیله شاه زادگان و نوئینان بعرض همایون رسانیدند و حضرت صاحبقران در جواب ایلچیان سخن گذار فرمود که چون والی شما پیوسته بغزای فرنگ و ادای فریضه جهاد از سر جد و اجتهاد قیام مینماید ما بالطبع راضی نیستیم که لشکر به آن دیار کشیم چه این منجر بخرابی مملکت مسلمانان و شماتت پیدینان میشود و توقع چنانست که حاکم شما با قرایوسف ترکمان از سر کار یکی کند بحکمت آنکه شمشیر را بروی حکم ساخته قضیه او را بالفیصل رسانیدیا آنکه او را بند کرده پیش ما فرستد تا بعد از پرسش و ثبوت گناه او را بسزا برسانیم یا او را از مملکت خود بیرون کند تا سلسله منازعت و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و دین استحکام پذیرد و ما بعد از آن در غزای کفار شرط مساعدت و معاونت بجای آریم و طریق مخالفت مسدود داریم ایلچیان روم بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت آمده و آنچه خاطرخواه بندگان شهریار دین پناه باشد از سر اخلاص بجای خواهد آورد و درین اثنا میان شکار از خاطر صاحبقران سر زد و از آب ارس گذشته لشکر مور شمار پیل افکن شیر شکار تمام عرصه آق بام و صحاری و جبال آن دیار را احاطه نمودند و بعد از آن هر که بهمرسیده چندان شکاری جمع شد که شاه زادگان و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن ملول شدند صاحبقران کامکار بار دوی همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز برحسب اشارت علیه طوئی پادشاهانه ترتیب دادند و فرستادگان روم در آن طوی تجلعهای نفیس و کلاه و کمر سرافراز گشتند و آنحضرت با ایشان گفت که ما این زمستان درین مکان توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار در ضمان و حفظ و تائید کردگار از آنجا روان شده بحدود روم می آئیم و انتظار وصول رسول والی شما میکشیم و اگر از آنجانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب والا به پیغم که هنگ خبک که باشد چو موم و که باشد چو سنگ و بایزید بداند که با جمعی آبسم رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید روند و حضرت صاحبقران مکتوبی مصحوب ایشان بفیصر فرستاد که آنچه در باب قرایوسف گفته ایم تقدیم رسانیدیکی از امرای بزرگ خود را بفرستند تا درین باب اساس محبت به ایمان استوار گرداند و ابواب رسل و رسایل مفتوح گشته غبار خلاف که سطوع یافته فرو نشیند و بعد از مراجعت ایلچیان روم حضرت صاحبقران دریانوال بحفر بحری عظیم که منطمس شده بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در شکارگاه بان افتاده بود فرمان داد و تواچیان از برامر او شکران قسمت نمودند و قریب یکماه جوئی که طول آن ده فرسخ بود بلکه بیشتر کنده شد و از آب آن جوی بسی قراوطوحین و باغات و بساتین معمور گشت و آن بنهر برلاس موسوم آمد

ذکر نهضت صاحبقران از قراباغ ازان بصحاری شمکور شهر یازدهم جنبه قدوم در توجه

بجانب روم بنا بر آنکه ایلدرم بایزید بغزا و جهاد قیام مینمود و متردد میشود و چون مملکت روم فسیح عریض است و والی آنجا ایلدرم بایزید لشکر فراوان داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند مسموع میشد که شوکت و عظمت بمرتبه ایست که دوازده هزار سکبان دارد و سپاه نصرت شعار از سه سال باینطرف ایوار و شبگیر کرده از انجانب به آنجانب تاخت و ایلغار روزگار گذرانیده بودند و اسمان لاغر شده بنابرین قضایا نوئینان و امرای بورش روم را صواب نمی شمردند و صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده در سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائة از یورت قشلاق روان شد و هم در قراباغ بسبزه زاری نزول فرمود و در آن نواحی چند روز رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت رسید و از آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای شمکور رایت نصرت برافراخت و امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان از آب کر عبور نموده و در کنار آب روان شد و حضرت صاحبقران فلک قدر مولانا عبدالله صدر را برای ضبط اموال اصفهان و فرستاد و سمیجین مولانا قطب الدین فتی را که در سلک صدور انتظام داشت جهة تنسیق امور

دیوانی بشیراز رسال نمود و رایت نصرت آیت از برد ع و کنجه گذشته حوالی شکور را منزل ساخت و بعد از چند روز که تمامت علف آن حوالی و نواحی عرصه تلف آمد فرمانفرمای بتحقیق عازم الاتاق شده و چون کنار آب بندر که حد گرجستان است مضرب خیام ظفر پیکر گشت در بیست و چهارم رمضان سنه اربع و ثمانمائة باری سبحانه و تعالی از بحر موهبت خویش دری گرانمایه بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده محمد جوکی بطالع سرطان از کوهرشاد آغا تولد نمود و امیرزاده محمد سلطان که از آنطرف در حرکت آمده بود جماعت لکزیان البرز را تاخته بشمشیر و کمر زکار ایشان ساخته غنائم بسیار بدرین محل اردوی ظفر انتساب پیوست و چون شهریار مؤید منظفر از موضع بندر کوچ فرمود حضرت الهیت سرای ملکه خانم و دیگر خواتین و سایر اولاد و احفاد کرامی بموجب فرموده بازگشتند و چون تیز تیز رسیدند بمقتضی فرمان بقیه فصل تابستان را در آنجا گذرانیدند و در اوایل پائیز متوجه سلطانیه گشتند و بمقصد رسیدند و دست در کردن مقصود حمایل کردند و چون حوالی منکول نزول لشکر بر اغار و جوانغار و قول گشت حضرت صاحبقران بار دیگر ایلچی پیش فقیر فرستاد خلاصه پیغام آنکه هر چند لشکر نصرت شعار روی توجه باین دیار نهاده اند اما قول ما همانست که سابقا اعلام کرده ایم اگر سنجن باهنای و قلعه کلاخ را که همیشه داخل این ممالک بوده بکامشکان ما بازگذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند تا در آن مرز و بوم بغزای کافران اشتغال نمائی و ما بقدر امکان مهمات تو تقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال نمودن سئوال خبر آمد که قرایوسف از قیصریه روی کردان شده جریده از روم بیرون رفت آنحضرت با ایلچی گفت که ایلدرم بایزید را بگوی که متعلقان او را نزد ما فرستد تا قواعد دوستی مؤکد گردد **ذکر فتح قلعه توم و حصار کلاخ و تخریب عمارت او و رسیدن ایلچیان** دران اوان که حضرت صاحبقران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون رسانیدند که در بین نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعه توم و قرب بدو بیست نفر کرجیان بدین قلعه پناه برده اند و متعرض آینده و رونده میشوند و اهل اسلام از ایشان متضرر میگردند و در آن هنگام حاکم ایشان شخصی کرمانی نام را نایب خود گذاشته غلیظ نموده بود و چون این خبر بسمع اشرف اعلی رسید بر لبیک واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و موسی تغایبوقا و دیگر شیران بیشه وغا شمشیر کین از نیام کشیده روی اشقام بدان صوب آورند و کرجیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع و معارضه سپاه اسلام حرکت المذبوحی میکردند و روز ششم چهره مقصود روی نمود قلعه مفتوح گشت و سپاه بهرام اشقام مجموع آن کرجیان بدکیش مدوزخ فرستادند و حصار را بازمین یکسان ساختند چنانچه از عمارت اثری نماند و تخریب طغای که حاکم آنموضع بود بدرگاه عالم پناه شتافته مراحم خسروانه از سر جریمه او در گذشت و چون رایت نصرت نشان قلعه اونیک رسید چند روز در آنموضع توقف واقعشده و ماه از میعاد آمدن ایلچیان شهریار خجسته قدم از ممالک روم گذشت و پیامد و آمنجی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران بیهال شد و بزبان مبارکش جریان یافت که نژاد و تبار اعتباری عظیم دارد و هر چند با ایلدرم بایزید از روی رفق و مدارا سخن میکنیم عرق ترکمانی او را میگذارد که از در موافقت و مصالحت درآید و چون هوای ارض روم از غبار موکب جهان پناه غالیه بیز گشت شاهزادگان و نوئینان که در زمستان از قراباغ اران و اقطار و اطراف ممالک رفته بودند و دشمنان را مقهور ساخته و اموال را برگشتند و از اله طاق او اونیک گذشته درین محل بموکب همایون پیوستند و در اثنای این اوقات تسخیر قلعه کلاخ از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر بر زد و آن حصاریست که بر استحکام و استواری موصوف و معروف بر روی سنگ پاره بلند واقع شده و پیرامن او باغات و بساتین که مشتمل بر انواع کلها و ریاحین آراسته و دامن آن رود فرات که غیرت فزای آب حیاتست جریان یافته و از بدایع و صنایع قدرت کردگار انگه هر سال موسم بهار طیور صغار عصفور سته روز بیوسته فرود می آیند و مردم آنجا را گرفته و پخته و نمک سود کرده در اوانی ظروف ذخیره میسازند و بهر چه در آن سه روز نمیگیرند بالش بزرگ شده می پرد القصه چون پرتو التفات حضرت صاحبقران بر تسخیر قلعه کلاخ افتاد و امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن امر با و مفوض گردد و ملتمس شاهزاده جوان بخت باانجاح مقرون گشته آنجناب با امرا و تومان و قشون بسیاهی از اوراق اشجار افزون و آلات محاصره و جنگ حصار و ادوات روز رزم و پیکار به آنجانب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان از زنجان برسید امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و نوئینان را با فوجی از سپاه جلادت شعار در عقب شاهزاده مشارالیه فرستاد و چون ایشان با امیرزاده محمد سلطان پیوستند و بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه نصرت مآب همت بر فتح حصار گماشته آب و اقلعه بازگرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از مردم تکریت در ظلمت لیل یکدیگر را بالا رفته و سر طنابها را بر آن بالا استوار ساختند و امیرزاده محمد سلطان از سامی جمعی از بهادران قلمی کرده مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند و آن مردان کارزار دران شب تار بفرموده شهریار دولت یار علم و اعلامی حصار از توجه دلاوران خبردار شده از سر اضطرار دست مدافعت برآورده سنگهای گران بزن کرده در مقام ممانعت آمدند و در آن شب چند نفر

خطا شده از بالا در افتادند و دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی در انداخته و از نهیب آن واقعه وغبار معرکه رخسار آفتاب زرد و فضای هوا لاجوردگشت
امیرزاده محمد سلطان و بهادران بجنگ و جدال و حرب و قتال اشتغال نمودند و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش میفرمود و نوکران
اوپیش از همه ببالا در آمدند و آخر الامر عساکر از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بیک خبک سلطانی این حصن حصین را مسخر گردانیدند
وچون این خبر بسمع شهریار کامکار رسید فی الحال سوار شده متوجه آنجانب گشت و آنجا رسیده برج و بارهٔ قلعه را بنظر احتیاط در آورد و چون
مسافت میان ارزنجان و حصار کجاخ هفت فرسخ بود بتهیه اسباب محاربه قیصر مشغول گشت و چون جلگایسوس مضرب سرادق گردون اساس شد
قیصای الکچدکه صاحبقران او را برسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و چون ارادهٔ ازلی بخرابی آن مرز و بوم
متعلق شده بود ایلدرم بایزید بعد از متابعت راه مخالفت پیموده از جاده صواب منحرف گشته پیغامهای درشت و سخنان وحشت آمیز در جواب فرستاد و
در تسلیم قلعه کجاخ بمعاذیر دلپذیر تمسک جست فی الجمله رسولان قیصر توسیله شاهزادگان و نوئینان بپایه سریر همایون حاضر شده و زانو زده چند جانور
شکاری و دو سراسب تازی بموقف عرض رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فصلی باز راندند و حضرت صاحبقران بعد از استماع این حکایات بر اشفت
و پیلاکات او را رد کرده و بعد از تسکین سورت غضب فرمود چون کسی را سعادت مساعدت نکند نصیحت نیک اندیشان عمل ننماید هر چند خواستم
که ایلدرم بایزید را از خواب غفلت بیدار کرده تا بلاد اسلام از نیاست سپاه بهرام اشتقام مامون و محروس ماند چون خدا نمیخواست که فایده بر آن
مترتب نمیشد تلمونی بر مزاج والی شما مستولیست که اگر کوچ قراپوسف را میفرستاد و قلعه کجاخ را بر کجاشکان ما تسلیم نمود دهم او و هم مملکتش از حوادث
دوران سالم میماندند بلله الحمد که قلعه کجاخ بی منت در تحت تصرف بندگان آمد اکنون باوی بگویید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا ننمودی از مقتضی ملت تجاوز جایز داشتی ای ثبات استوار دار ملت اگر مردی بیقیار پای من اینک رسیدم بکنار

ذکر عرض لشکر و مراجعت فرستادگان قیصر و بعضی حالات دیگر

چون عزیمت حشر وانه بجانب روم تصمیم یافت و از پایه سریر گردون اساس فرمان صادر شد که لشکریان را در صحرای سیواس عرض نمایند و آنحضرت بر بالای پشته که سراپردهٔ ظفر قرین او بوج سپهر برین برافراشته بودند نشسته
عساکر منصور چون فوج فوج دریا در موج آمدند و کروه کروه مانند کوه از جای خود جنبیدند همه تیر انداز و شمشیر زن و از فرق تا نعل بکار و غرق آهن و هر فوجی
از آن افواج که در مقابل خداوند تخت و تاج می آمدند سردار آن پیش ایشان آمده و زانو زده اسب میبوسید و زبان بدعا و ثنای ولی نعمت میکشود و آنحضرت از
سر عاطفت او را ستایش میفرمود و بدان نهج و یوسون تومان تومان و منهزار هزار و قشون قشون میگذشتند و چون نوبت بامیرزاده پیر محمد سلطان رسید
که در آن زودی از نیم قد آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر امثال آن جوانان نیفتاده بود و دیدهٔ کواکب نیز پ و زینت موکبی چنان ندیده
و شاهزادگان جوان بخت فرمودند که هر فوجی از لشکر بزنگی دیگر آیند جمعی را مجموع اسلحه از کمان و تیر و ترکش و نیزه و چاق و غیر ذلک از علم و سنجق و سایر اشیا
سرخ بود کرو هیر اسبز و فرقه را سپید و زمرهٔ را نفش و تمامت زره بر و جوشن پوشانند بحر خضر در جوش و خروش آمد و امیرزاده مشار الیه سپاهی چنین
بعرضه گاه آورد و حضرت صاحبقران شرف احضار ارزانی داشت و چون از اول ابتدا تا آخر نشین طبقات حشم خود را در نظر فرمان فرمای امم جلوه داده بریلیغ
جهانمطاع صدور یافت که فرستادگان روم را سوار کرده تا آخر صف رسانند و ملازمان بارگاه فلک اشتباه مقتضی فرموده عمل نمودند و الحیا نزار شاید
کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر و تجمل و آئین و شان ایشان دود وحشت و حیرت بدماغ برآمد و خوف و خشیت بر ضمایر انجماعت مستولی یافت روز دیگر حضرت صاحبقران
والاگهر رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشتن داد و گفت که با ایلدرم بایزید بگویید که چون آئین غزا و رسم جهاد در مملکت تو قایمیست موافق مزاج
ما مینیست که آن دیار را از آسیب لشکر منصور خرابی رسد ما این همه طریق مدارا و مواسا مسلوک میداریم اگر متعلقان قراپوسف ترکمان را فرستی یکی از روز زندان نجات
مادرانه داری از فرزندان صلبی خود او را کرامی تر داریم و غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم گردد تا مردم آن دیار بفراغ بال و سکون خاطر
بغزای کفار روند و بر فرق معاندان فاسق فاجر مشغول شوند یقین است که چون مهم بر بن منوال شد برکت آن دعا عاجل و آجل بر وزگار همکنان و اصل
گردد و السلام علی من اتبع الهدا الیچیان مراجعت نمودند منهیان بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود و نواحی قلعه ایست موسوم بمیاردک
و در آنجا طایفه از جغاغان متحصن شده اند و بمتانت حصار دم از تمرد و عناد میزنند فرمان عالی صادر شد که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه آن صوب
گردند و در تخریب و تادیب ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند و امرا بامتثال امر مبادرت نموده با طایفه از نجادران سپاه روی بدانجانب
نهادند و چون بقلعه رسیدند نیران حرب اشتعال یافت و فتیان بکار خود مشغول شده دیوار حصار را میخواستند و لشکر نصرت شعار بتیغ آب دار

جماعت اشرار را بدار البوار فرستادند و عمارات را با زمین هموار ساختند ذکر توجه آن برگزیدهٔ خالق البر به صوب قیصریه و بکوچ
در حوالی سیواس چون مردم که بطرق و مسالک آن دیار وقوف داشتند بعرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستانست و قیصریه را کروهی انبوه
وحشی گردون شکوه توقات آمده و سراب را گرفته و فوجی از دلاوران که جنگل دیده بودند و تنگی لدار مشاهده کرده مواقف ایشان گفتند بنابرین خسرو فلک
تمکین براه قیصریه در حرکت آمد امیر سلیمان شاه را با لشکر انجم اشتباه در مقدمه بدانصوب روان ساخت و علی بهلطان توا جی را از عقب فرستاد کان
فرستاد تا نگذارند که لشکریان از قیصریه بپیشتر روند و موکب خجسته بشش منزل از سیواس بقیصریه رفته و چند روز در آنجا توقف فرمود و طایفه که پناه بقلعها و سوراخها
برده ارباب جلادت نقاب نموده همه را از زوایا بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت رفع محصول آن زمین بود بموجب فرمان شهریار
عالیمقدار لشکر سپاه موفور شمار جماعتی بداغ ارغلات آن دیار گماشتند و بهمیان بستند و بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین
بقراولی از پیش روان شدند و آنحضرت با بقایای سپاه از قیصریه بجانب انکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و سه منزل قطع نموده روز چهارم در نواحی
قراشهر مضرب خیام لشکر بهرام قهر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند بر حسب فرموده شاه زادگان و نوئینان و سایر
سپاه منصوره بتوره فرود آمدند و برای احتیاط عمل نموده بر گرد خود خندق می کندند و اطراف اترا محکم گردانیدند و حضرت صاحبقران دولت یار امیر شاه ملکرا
با هزار سوار بزبان کیری فرستاد و او در ظلمت لیل متوجه جیل دشمن گشت و بسرعت قریب ده فرسنگ رانده قریب بصبح نزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسیده
در کمین گاه ایستاده چون قراولان دشمن نزدیک رسیده از قتیول پای پرون نهادند بر آنجماعت حمله برده حربی صعب روی نموده و چون قیصر طلایه شکر را عدد
اندک از سپاه نصرت نزدیک پای جرات پیش نهاده اندیشه خاطر او گران آمد و دو حیرت بدماغ او متصاعد شده امیر و سرداران سپاه خود را در محل خطاب
عتاب در آورده هنگام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفته متوجه شهر شدند و امیر شاه ملک مسرعی فرستاده صورت جنگ و توجه ایلدرم بایزید معروض رای
صواب نمای گردانیدند و حضرت صاحبقران دوراندیش الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و صایین تیمور و برادرش ملا دودانه خواجه و امیر حسین قوچین و
سلطان ملک مراجعت نموده شب هنگام بدرگاه جهانبان کامیاب رسیده چون وزیر شد صاحبقران با شاه زادگان و امرا بر سپل مشورت گفتند که در این مقام
آسوده شویم تا چارپایان استراحت نموده از کوفت پرون آیند و دیگر آنکه میان ممالک یاغی در آییم و غارت کنان میرویم و باطراف و جوانب ایلغار میفرستم
تا ایلدرم بایزید از سر ضرورت بتجمل از عقب ما متوجه شود و بعد از قیل و قال حضرت صاحبقرانی رای ثانی را مرجح داشته بسعادت پای در رکاب همایون
آورد و امیرزاده سلطان حسین با ده هزار سوار در یورت توقف فرمود و امیر بندق بمقتضی حکم واجب الاطاعه دیگر امرا بپیشتر بجانب انکوریه رفتند که اگر
از آنجانب دشمنان متوجه شوند سر راه بایشان گیرند و لشکر پیاده بحسب فرموده با امرا موافقت نمودند تا در راههای چاپهها فرو برند و با فوجی از آنجماعت
تلاقی شده دو کس را بگرفتند یکی را کشتند و دیگری را مصحوب خویش ساختند و در آن شب پسر قیصر با هزار سوار بزبان کیری آمده بود و بی خبر از دلاوران
سپاه ظفر پناه گذشته در دره پنهان شد و ایشان چون بوقت ظهور صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند و با آنکه شصت نفر پیش نبودند و یاغی هزار
نفر بفراغ بال در مقام جدال و قتال آمده جنگ کنان بسوی قتول خود روان شدند و میان چون از دور سپاهی سپاه شاه زادهٔ مشار الیه دیدند منهزم
شدند و امرا و پادگان که در راه بحفر چاه و احداث میاه مشغول شدند و امرا از پیش انکوریه رانده تمامت ایل و الوس آن حدود و نواحی را غارت و تاراج
کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و روایت فتح آیت بعد از سه روز به انکوریه رسید و در آن ولا ایلدرم بایزید یعقوب نامی را از امرای
خود به انکوریه فرستاده بود که بمحافظت قلعه آنجا که بحصار گردون پهلو میزد قیام نماید یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال گشته بود و حضرت
صاحبقران و الاگهر روز دیگر بر کیت عالم نورد سوار شده اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورد و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار
روی جرات بتسخیر حصار آورند و بر حسب فرمان پیش رفتند یزان محاربه و مضاربه اشتغال داده و نقبیان نقب زده آب خندق را بیرون بردند
و جمعی از ارباب شجاعت مثل مقصود توکل او رجی و علی شیر و شهسوار و غیرهم بر برجی از برج عروج کردند نزدیک بآن شدند که قلعه مفتوح گردد ناگاه از
قراولان خبر آمد که قیصر با عددی زیاده از صد هزار عقب آمده در چهار فرسخی رسیده است و حضرت صاحبقران با ردوی همایون با رکشیده بیرا
که بالا رفته بودند خبر کنان بزیر آمدند و بر حسب مثال متحم الامثال لشکر کوچ کرده مقدار یک اسب تاخت پیش رفتند و از عقب آب گذشته بتوره فرود آمد
و بنا بر رعایت حزم سر امون معسکر خندق کنده و مدخل او را استوار ساختند و بر گرد لشکر روم چشمه خوردی در دامن کوهی واقع بود و در آن گذار آبی
بغیر از آن یافت نمیشد و چون رایت رومی وزان خفاق پذیرفت و علم شب مشک فام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون افکند صاحبقران فرمان داد که طایفه قفچاق

و بنجاسات و قاذورات آنرا مانند طبیعت اهل خلاف و شقاق تیره و مکدر گردانیدند و حضرت صاحبقران صافی طویت پاکیزه عقیدت در آنزمان که مردم به بستر استراحت خفته‌اند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسالت نموده توکل بر فضل الهی کرده اصلا اسباب ظاهر را بخاطر نیاورده بامداد آن که از هیبت خشم دلیران فیروز جنگ دشمن سوز دل تُرک رومی روز در طپیدن آمد صاحبقران ستوده آثار بر کوب جمع عساکر فرمان داد و قول همایون بفر شکوه آنحضرت آرایش کرفت و لشکر جوانغار بفر اقبال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان سرمبات برافراختند و امرای بلند مکان مثل امیر سلیمان شاه و امیرزادکان اندخودی رستم طغای بوقا و سونجک بهادر و دیگر امرا در ملازمت شاهزادکان مقرر شدند و قبل از ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و علی سلطان تواجی و موسی طغای بوقا و از جانب برانغار رایت شاهزاده دولت یار امیرزاده میرانشاه با فوج مهروماه رسید و امیر شیخ نور الدین و امیر بندق و علی قوچین و امیر طرخان و بشر و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم شیروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده کمر بستند و قبل از ایشان تاش تمور اغلان بود و امیرزاده احمد بن عم شیخ و شهسوار و جلال اباورجی بود و در دست راست قول قیامت نهیب یوسف مغول و یوسف ابهری و حاجی اسولانجی و اسکندر رهندو بوقا و خواجه علی آپردی و دولت تمور و حسن برانخواجه و محمد قوچین و دیگر دلاوران قرار کرفتند و چهل قوشون از راسته راه در سایه ماهیچ طوق ظفر نیکپاز داشت که از هر جانب که بمدد احتیاج افتد جمعی از نام داران بدانصوب روی آورند و چند زنجه فیلان کوه پیکر از بقیه غنایم هندوستان مانده بودند همه را به اسلحه کوناکون از راسته نقاط اندازان و کمانداران برآن نشسته در پیش صفوف عساکر منصور باز داشتند و از آنجانب نیز ایلدرم بایزید به ارایستن لشکر خود از فوج و جیتاغان و غیر ذلک پرداخت و اولاد و اقربا و طبقات حشم و افواج خدم خود را در محال مناسب جای داد و از انجمله پسر بالاس افرنجیرا که برادرزنش بود با پنجاه هزار سوار از مردم افرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند و عادت آنجماعت در پوشیدن جوشن چنانست که سرتاپای در آهن پنهان همیسازند که بغیر چشم عضوی پیدا نمیشود و بندهای زانو پشت پای هم بسته قفل میکنند و قاقل نمیکشایند جبه و خود از ایشان جدا نمیشود و در قبل میسره پسر زرنبرک خود مسلمان چلپی را باز داشت و خود در قول ایستاده سه پسر عیسی و موسی و مصطفی را پس پشت خویش جای داد و محمد چلپی که ارشد اولاد او بود و عظما و امرای روم مثل نوح پاشاه و عهدی بیک و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پاشاه و سروجه و ابراهیس و یعقوب و یوسف آل تریان و پاچ پسر الیدرم بایزید و احمدی و پسر طاهر و محمدی و مقبل و غیرهم هریک با کروه انبوه از لشکریان بجای خود قرار کرفتند و قبل از اتمام تنجیده و راب مهمات و صرامت روی کین بمیدان رزم آورده مکمل و مسلح در حرکت آمدند و چاشت سلطانی سوار و پیاده سپرها بر سر کشیده ایستاده و از جانبین کوس و کورکه زده سورن انداختند برآمد بانک کوس و نالهای دو کوه آهنین جنبیدن از جای پدید آمد هزاران آهنین تن پنهان کردید چون آتش در آهن کفتار در

محاربه حضرت صاحبقران با قیصر و مهوب نیم اقبال بر رایت ظفر پیکر و کرفتاری ایلدرم بایزید

حضرت پادشاه دین پرور بر سم معتاد و آئین مشیر سپاه شد روی ضراعت و ابتهال بدرکاه قادر مختار نهاده از بارکاه ملک الملک استمداد بر معاندان و استعلا بر مخالفان مسالت نمود و چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه کر آمد و روی از زردی بی تقاب ریتاب بدیده دوربین مشاهده فرمود رکاب نصرت انتساب را آبی مبارک مشرف ساخته و توکل بر آفریننده خیر و کل کرده متوجه مصاف کاه کشت فرمان داد کر لشکر فیروزی سمات خان او جوج اهل جلادت و عناد بنیین قهر منقطع سازند و بر تیغ آتش بار خرمن غرور و پندار ایشانرا در بیم سوزند بهادران نصرت شعار شمشیر ها کشیده و بازوی کشاد پیش نهادند و بر دلان روم نیز پای جلادت در میدان مقاومت و مداهنت نهادند و در آن معرکه خونخوار سخت امیرزاده پیر محمد از قبل برانغار مخالفانرا که قبلش پسر مهین قیصر مسلمان چلپی او را از جای برداشتند و امیر جهان شاه و امیر عثمان نیز داد مردانکی داده دست چپ دشمنانرا مانند دل ایشان در هم شکستند و کشجی کرا زدیکر او لاد پادشاه روم بمزید شجاعت و کیاست امتیاز داشت از مراسم دلاوری و جلادت بحکمت تامری نکذاشت و چون مقاومت با بهادران موکب همایون از خیر کمنت و قدرت خود بیرون دید دست از جنک باز داشت و با مردم خویش پشت از معرکه برتافته راه انهزام پیش کرفت و بسلامت از میان بدر رفت و از قبل برانغار امیرزاده سلطان حسین چون شیر ژیان و پیل دمان بملایمه از دلاوران وی جلادت میدان نهاده از برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و وقار مخالفان زد و امیرزاده پیر محمد سلطان بعد از طلب رخصت از آنحضرت بمدد جوانغار شتافته در دریای بیپایان غوطه خورد و کشتی حیات مخالفانرا در غرقاب افکند و پسر بزرکش ارنجی که بر انغار رومیان بمعاضدت او مانند سد اسکندر استوار و محکم بود با دلاوران افرنج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و چند نوبت از طرفین حمله کرده یکدیکر را بر انداختند و عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمدند و مارانزروز کار ایشان بر آوردند و در آن معرکه چندان سیاه کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد امیرزاده اسکندر و امیرزاده پیر محمد شیخ و امیر شاه ملک و بهادران پرخاشجوی قول پیش آمده و بازوی شجاعت بمردانکی کشاده بسیاری از

اهل روم را باستعمال بلنگ مردم خوار شمشیر در بحبوحه فاغوطه دادند و چون آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت عالیه
فرمانفرمای به استحقاق بنفاذ پیوست که سایر شاه زادگان و امرا و نویینان بیکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر قیصر نهند و از سپاه ظفر پناه امیرزاده میرانشاه
و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و دیگر امرا با تمکین و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه
و رستم طغا پیوقا و دیگر شیران بیشه وغا از میسره باتفاق حمله کردند و نیران قتال را بمرتبه اشتعال رسانیدند که دل بهرام خون آشام بریان و ساق فیروزه فام بر کشتگان مرکه
بسوخت و آتش حرب چنان برافروخت که کره زمهریر حکم کرد و ناری کرفت ملتهب سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان بر انغار قیصر را از جای برکرفت شش هزار
از سپاه انتخاب برقرار گذشته که محل ایشان بود برآمد ایلدرم بایزید و در میان کارزار اشکاری وارد و میان کرفتند و مقیر بقیه آنرا بهر نوع که بود سپر مانعت بر روی
کشیده پای تجلد بسفشیر دو بهادران روم و فرنک که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود را از جمله واجبات شمردند و بهنگام اصفرار آفتاب از زاویه اضطرار مانند بخت
و دولت خویش زآن بلامتوجه نشیب شدند و پای در بادیه فرار نهاده حکم اندازان تیر باران کردند و جمعی کثیر را بخاک مذلت و هوان افکندند و بسیاری از
کرنیکتان ارتشکی نقد روان بسپردند چون خورشید در ششم درجه سعد بود و هوا بغایت کرم و در آن مرحله آب یافت نمیشد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات
سلاطین کردون اقتدار تواند بود روی داد حضرت صاحبقران مؤید منصور در عین کامرانی و سرور از انجام حاجت کرده به اردوی همایون نزول فرمود و بدرگاه
شکر و سپاس واهب بی منت و بخشنده بی طمعت قیام نمود و شاه زادگان و امرا و نویینان تبقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر شتافتند و زبان تهنیت
بادای آن فتح نام دار کشادند و روز جمعه نوزدهم پنجه سنه اربع و ثمانمائه تلاقی فریقین و انهزام قیصر اتفاق افتاد و چون و میان منهزم کشتند و قیصر از معرکه
بیرون رفت و جمعی از نجباء اران بتتبع نمان نموده سر در پی ایشان نهادند و سلطان محمود خان ایلدرم بایزید رسیده خدمتش او تسکیر کرد و همان زمان
دست بسته بدرگاه کیتی پناه آورد و چون چشم تجنبه خاقان مؤید بر قیصر افتاد بخشت کلمات درشت از لحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دست او را
کشاده و شرف جلوس ارزانی داشت فی الجمله چون عرق لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خطا بخش در حرکت آمده ایلدرم بایزید را تدریک خویش بنشاند و با
او از بان عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هر چند نیک و بد منوط و مربوط باراده قادر خیر و شر است و هیچکس را زیاده اختیاری نیست اما از روی
انصاف در راستی و رعایت اسباب سبب این همه محنت که تو رسیده خود بودی که باز خواست خود کشته بار پای زحد خویش چون نهادی و هر چند قضیه مبارات
نمودی که مرکب باعث بر آن میشد که لشکر بجانب تو کشم و من تحمل میکردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای می آوردم که مبادا از عبور سپاه منصور غبار ملالی بر روزگار
مسلمانان و غازیان این دیار نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت من بشنوی و در جزیائی که از تو التماس کردم مضایقه نکنی هم لشکر و کنج ترا مدد کنم و هیچ چیز از تو
دریغ ندارم و با این همه مکنازا معلوم است که اگر قضیه بر عکس واقع میشد و استیلا و استعلا و تمکن و تسلطی که باری سبحانه و تعالی ما را ارزانی داشت نصیب تو میشد از
آن تجاوز و غضب تو چنانملایمات بما و اتباع و متعلقان ما میرسید لیکن بشکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داد کر حواله من کرده در باره تو و اولاد و منتسبان تو خیر خیر و
نیکوئی نخواهم اندیشید خاطر آسوده دار و بیچ دغدغه بخود راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت و انفعال در پیش افکند و بجز ایم و تقصیرات خویش اعتراف نمود و گفت
فی الواقع خطا کردم که بخت چون شما جاه تمندی نشیندم اگر خسرو صاحبقران ما قلم عفو و اغماض بر زلات بندهٔ مجرم کشد من و فرزندان تا زنده ایم از دایره متابعت
و اطاعت بیرون نتیم و بدانچه مقدور باشد وظیفه خدمتکاری و جان سپاری بجای آریم و حضرت صاحبقران پور نشش پیرا و را بخلعت پادشاهانه نوازش
فرمود و بوعده های جمیل مطمئن گردانید قضیه چون آن بهجت و حشمت ملاحظه کرد و بعد از ادای دعا معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند
و از هیبت ایشان دغدغه عظیم بر من مستولی است امید وار که فرمان عالی شامل بر آن باشد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند به بنده رسانند تا بسایه الطاف بندهٔ
نوازی آسوده کردند و تشفی قلب بندهٔ دولت قادی الحال تو اچیان بر حسب فرمان همایون باطراف و جوانب روان شدند و بعد از چند روز موسی و مصطفی را بدرگاه
عالم پناه آوردند و عاطفت پادشاهانه قامت قیصر زاده کامران الخجالت خاطر ایستاده و پیش پدر نشسته و چه در آن اوان قرب منزل حجبه حرکاهی تکلف حجله قصر
نصب کرده بودند و حسن پذیرائی بظهور پیوست و بایزید چنانکه بنابر فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران ممالک ستان بمحافظت و موافقت او قیام مینمود ذکر

فرستادن صاحبقران کردون بسطت لشکر به اطراف اهل نزاع و ارسال فتحنامها بممالک محروسه و اشتغال بعیش

چون شحنه یمن ممالک ستان از میدان رزم منصور و مظفر کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرمود و یعقوب کوتوال از شهرزور
آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را بحبل سلطان تواچی سپردند و کامشکان دیوان اعلی بموجب اشاره علیه بتحصیل و توجیه مال امانی انکوریه قیام نمودند و فرمان
همایون نفاذ یافت که امیرزاده سلطان محمد به برسا که تختگاه قیاصره بود توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیرجهان شاه و شیخ نورالدین و دیگر امرا باغرو تمکین بضبط مال

جلد ششم ذکر حال امیرزاده محمد سلطان

آن ولایت قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر نوئینان تا کنار سیر نقه کنبای اسکندر راست تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده الغبیگ و امیر سلیمان شاه و امیرزاده رستم و طغای بوقا و سید خواجه و شیخعلی بهادر و پرعلی سلدوز با دیگر امرا و بهادران متوجه جانب قونیه و آق شهر شدند و منال آنجا جمع کردند و مجموع برحسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف و لایت دوم معطوف گردانیدند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فراغت یافت بر لمع جهانمطاع صادر گشت که چند فتح نامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تحریر کشند نشان بلاغت شعار درین باب رسایل پرداختند و مصحوب ایلچیان مقرر بممالک ایران و توران روان ساختند فتحنامه پیش امرای آفاق و خواتین بسلطانیه فرستادند و یکی بدارالسلطنه سمرقند نزد امیرزاده عمر شیخ ارسال رفت و یکی بجانب کابل پیش امیرزاده جهانگیر و یکی پیشتر از پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و کرجستان و لرستان و کیج مکران و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و سایر بلاد و امصار فتحنامها ارسال نمودند و دران سال خواجه غیاث الدین سمنانی ضابط مال یزد بود و مبلغی از اموال دیوان اعلی رشحه عین بازار میساخت و در حین اتمام خبر فتح روم رسیده آزاد الفتح نام کرد و بدان اشتهار یافت و بی تکلف و بتمام روی زمین بزار خانه بآن تکلف و آئین کس نشان نمیدهد لیکن لابد واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکریان بسرحد ترکستان رود و در آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند و امیر مبشر دولت تمور تواجی بملازمت رکاب آنجناب مامور شدند و چون در آن ولا امیر آق بوقا در عراقات بجوار رحمت ملک غفور پیوست و حکم شد که امیر ضراب در موکب شاهزاده مشار الیه تا خراسان برفته و در آن دیار توقف نماید و برمقتضی فرموده عمل کردند و حضرت صاحبقران دولت یار از نواحی انکوریه در ضمان حفظ و تائید آفریدگار نهضت فرمود و بعد از قطع شش منزل بسوی حصار رسیده و بالای قلعه برآمده اطراف و جوانب آنرا احتیاط نمود و جلگاه آنجا از نزول موکب همایون سرکبنبد دوار گشید و در تضاعیف این حالات حضرت صاحبقران گردون توان دوست پرور امیرزاده شاهرخ را باده تومان لشکر ظفر اثر بطرف کول حصار و استانوس و کشیر فرستاد و نفس همایون متوجه کوتاهیه شده بدانجا رسید شهری دید در غایت خوشی و زیبائی متصف بطیب آب و هوا و ستان بر جلگا و دلکشا مشحون بمیوهای خوب و مقرون بچشمهای خوشگوار لاجرم مدت یک ماه در آنجا توقف افتاد و ارباب و اهالی آن بلد طیبه را باشارت علیه خلعت امان پوشانیدند و مال امانی بخزانه عامره فرستادند و مبلغ خطیر از اموال تمور تاش که در کوتاهیه بود ضمیمه آن شد و رای صواب نمای ممالک آرا بعد از وصول بکوتاهیه امیرشاه ملک و امیر عبدالکریم و حاجی سیف الدین و دیگر بهادران شهامت آئین را با فوجی از سپاه نصرت قرین بطرف کوتاهیه و خوجه ایلی و منتشار روان فرمود و چون تمام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب مواکب گشت و بعضی از اولاد او می بند دو باز گردند و زمره جوجیان انتظام داشتند رای شهریار عرب و عجم اقتضای نشاط و طرب فرمود و مجلس بزم بوجود شاهزادگان فلک تمکین و خواتین مهرچهین زینت و زینت گرفت امرای عظام و نوئینان عالیمقام در پایه سریر اعلی بادب تمام بنشستند و ساقیان کلندام بادهای رنگین و جامهای زرین و قدحهای بلورین و مغنیان خوشآواز نوشانوش شراب ارغوانی بسمع مقیمان این کنبد ازرق پوش رسانیدند و در خلال این احوال سپاه نصرت آثار اطراف و اقطار تاخت برد چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آز و نیاز زمینان برخواست

ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن از اردوی همایون صاحبقران حوالی سید ایوان

چون شاهزاده جوان بخت بفرمان صاحب افسر و تخت بجانب برسا روانه شد بنج شبانه روز چنان تعجیل راند که از سی هزار سوار که ملازم رکاب آنجناب بودند زیاده از چهار هزار کس با او بهم نرسیدند و پیش از وصول شاهزاده مسلمان چلبی آنجا رفت و از خزاین پدر آنچه از روی دست میتوانست بر دو برگرفته و بی توقف بدر رفته و جمعی از اعیان مملکت کوکیش بر ساد و دامن آن واقعست و طایفه از ارباب حمیت و مکنت بساحل دریا گریخته بودند از آنجمله شیخ شمس الدین محمد خزری با اشراف برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین محمد قبادی و دیگر اکابر و اشراف عمایم ارتفع سرون رفته بودند و عساکر منصور تکاپوئی کرده همه را دریافتند و رسم غارت با ایشان از کمی قوت بخیر فصل آمد و در صحرا که ریشخ خزری رسیدند او و پسرش را گرفته پیش امیر شیخ نورالدین آوردند و دو خنجر فقیر و رنگی شهر محفی گشته بودند و خنجر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید مهتر سپر خود مصطفی خواجه کاری نموده بود و در برسا اقامت داشتند و مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتاده و در آن اوان که قرا یوسف ترکمان از پیش سلطان لشکر صاحبقران گریخته پناه بروم برده بموجب فرموده ایلدرم بایزید در برسا روز کار میگذرانید و چون آوازه وصول رایت فتح آیت بقیصریه مسموع او گشت گریخته بجانب ملطیه و ارغوف و درین اوقات که امیرزاده محمد سلطان بر سا آمد آن شهر بی منازعی مستلم و مسخر شد و امیر شیخ نورالدین بقلعه در آمد خزاین قیصر را که مشحون بود بزر و نقد که جواهر و اجناس بقیاس درخت بلوط آورده بودند و دیوان اعلی سیف الدین تونی تفاصیل آنرا بر صفحات ذهاب ثبت کرده و بعد از انضباط امور ال لشکر ظفر آثار عرصه آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج رفتند و از آنجا روی بدان نهادند که از جوب و نی ترتیب یافته سراپرده شهریاری کشیده بود

باتش سوختند و بعد از رسیدن قوچیان سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را با دو هزار سوار بطرف اونیک فرستاد که از شهرهای معتبر دوست و آن حصار نزدیک بغاز بر کنار دست بنول واقعست و امیر سونجک بهادر را با فوجی بصوب کاسده و دریا کنار روانه ساخت امیرزاده ابابکر چون باونیک رسید مسلمان چلبی شهر را گذاشته از آب بغاز بگذشت و به اقرتیه کرنجت و کوح و متعلقان او اسیر و گرفتار شدند و چون لشکر جهانگیر از هنب و سبی اونیک و آن نواحی پرداختند امیرزاده ابابکر گفیت را بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانیدند و او صدکس جلد را یقین نمود که باردوی اعلی رفته اونیک و گریختن مسلمان چلبی بسامع جلال رسانند و امیرزاده ابابکر آق سلطان را بدرگاه پسر شتابان فرستاد و میان برساو کوتاهیه که دو مرحله و عقبه ایست بسیار سخت و پشیاست پر درخت از تشابک اشجار بحیثیتی که وهم تیز گام از طریق آن راه پیرون شدن و شوار میداند چون فرستادگان شاهزاده به آن پشه که طول چهار فرسخ بود در آمدند چتاخان که با آنجا پناه برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف و جوانب ایشان در آمدند آن صد نفر مسلح و مسلم و هر کس بجور راه ندادند و چتاخان را منهزم گردانیده بتعجیل تمام راندند و در کوتاهیه بغرسباط بوس فایز شدند و پیلاکات کذرانیدند و امیر شیخ نورالدین از خزاین قیصر طلا و جواهر جدا کرده باردوی اعظم فرستادند و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار محالج کوچ کرده و از آن جا بر ساعودت نموده در برسا فرود آمد و شاهزاده مشارالیه از برسا کوچ کرده بعقبه آبنیکی شهر که متصلست بر سالنامه رود آمد و امیرزاده ابابکر با بشارت شهریار فلک قدر در خرقیصر را در جاله نکاح در آورد

ذکر چند قضیه که از آن محله بوقوع پیوست و نهضت صاحبقران از کوتاهیه و بعضی وقایع که روی نمود

و امیرزاده سلطان حسین و امرا که بجانب دست چپ برسم الیغار شتافته بودند و کچک ترکمانرا یافته بودند غارت کردند و آق شهر و قراحصار را بکر فتند و شهر اقه و آق سرا نیز مفتوح شد و از ارباب آن مملکت مال امان بستدند و امیر شاه ملک رقوتیه لشکر اقامت انداخته اوبجا فراوان بگرفت و مجموع را بدرگاه همایون بفرستاد و امیرسید خواجه و شیخ علی بهادر باتفاق شاهزادگان مذکور بطرف ولایت مدین توجه نمودند و مجموع آن ولایت تا کنار دریا غارتیده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خزاین و دفاین قیصر و زن و فرزند و متعلقان و کنیزان چنکی بر بارگاه عالم پناه آمد و تمامت را بموقف عرض رسانید و مراحم خسروانه شامل حال او شد دستینه که زن قیصر بود دختر لاس افرنجی با صپه و سایر منتسبان پیش شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که سالها در کفر و ضلالت روزگار بسر برده بود در زمرهٔ اهل ایمان و عرفان آمد و زبان بکلمهٔ لا اله الا الله و محمد رسول الله گویا کردانیدند و شیخ شمس الدین محمد جزری مقرر شد که باتفاق امیر مضراب بجانب مصر روند و در خلال این احوال امیر جهان ملک که بطرف کرمیر رفته بود بموکب سعادت نشان پیوست امیر محمد پسر پیر امازا که از دوازده سال باز بحکم پدرم مایزید مقید و محبوس بود بلکه از حیات مایوس دریافته و لا باردوی اشرف اعلی رسانیدند و عنایت شهریار دین پرور و خدمتش ابا فرد مکرمت محمود و پیکر گردانیدند و حکومت مملکت قرامان از قونیه و لارنده و آق سرا و انطاریه و علانیه با مضافات و ملحقات باو ارزانی داشت و ایالت آن شهر را ضمیمهٔ آن ساخت و مدتهای مدید مملکت مذکور در تصرف امیر محمد و اولاد او بماند و چون مدت یک ماه صاحبقران در کوتاهیه بگذرانیدند و بعزم ارتحال از آنجا روان شده امیرزاده محمد سلطان و امیر شمس الدین علی بابا از شهر نوبضبط اغرق تعین نمود و خود متوجه درگاه گیتی پناه شدند امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیر سونجک ملازم رکاب عالی او بودند و در اثناء راه باردوی کیهان پوی پیوسته درین اثنا قهرمان قهر تقبل صاین تیمور و مراد و برادرش سلماجا که پایندار غقب او بفرستند برحسب فرموده تقدیم اقاد و بموجب یرلیغ جهانمطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر با امرا و اتباع که آمده بودند از اسنجا بازگشته و بر برساو شهر نو باغرق ملحق شدند و ولایات عالیات بجانب زنغ در حرکت آمد و داغستهٔ کذشته در حوالی تویباش مرغزاری بنزهت مضرب خیام دولت و اقبال گشت و شحنهٔ سیاست تقبل خواجه فیروز که حکومت اقرتیه تعلق باو داشت فرمان فرمود و در آن فضای جان فزا بحکم تاج بخش ممالک ستان مجلس بزمی چنان آراستند که رشک کلستان ارم و نمودار روضه رضوان بود و حضرت صاحبقران کامیاب قیصر را طلبداشت و خاطرش از منزل وحشت بمقام الفت کرایید و چون خدمتش انعام در آورند بانواع نوازشش و مواعید جراحات سینهٔ اش التیام پذیرفت و بوعدهٔ لازم الوفا تفویض مملکت روم رنج و زحمت او بروح و راحت تبدیل یافت

حمل و ارسال الچیان آنجا به اطراف و وقایعی که در آن اوان واقع شد و شرح حالات آن

حضرت صاحبقران مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزری را برسالت مصر نامزد فرمود و زبدهٔ مفارات آنکه مملکت روم در تحت تصرف ما قرار کرفت باید که خطبه و سکه ولایت مصر و شام باسم و لقب همایون ما زیب و زینت یابد و التمش او زبان بدرگاه عالم پناه روانه سازد و اگر درین ابواب تغافل جایز دارد یقین داند که رایت نصرت ما بعد از مراجعت دیار روم متوجه آن مرز و بوم خواهد شد و چند کس را بالتجی گری بچند جا و فرستاد از آنجمله دو کس را بقسطنطنیه که مشهور بر استنبولست پیش حاکم آن دیار تا کونام ارسال نمود و خزینه و باج طلبداشت و شخص دیگر را نزد مسلمان چلبی که با فریقه کرنجته بود و در کنزل حصار که از متحدثات پدرش بود در برابر استنبول نشسته روانه ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرگاه گردون

احترام میاید آمد یا ال یا مید فرستاده والا سپاه بهرام اشقام با تعجیل متوجه آنجانب خواهد شد و درین اثنا فرستادگان از استنبول باز آمدند تا کور رسولی سخن دان همراه ایشان کرده بود و تحفه و تبرکات بسیار مشتمل بر هشت خلاصه سخن آنکه من یکی از بندگان درگاه کیتی پناهم دل بمتابعت و مطاوعت ملازمان علیه بسته و چشم و گوش بفرمان واجب الاذعان پادشاه جانگشا باج و جزیه قبول دارم و از نزاع و مخالفت بزارم حضرت صاحبقران جزیه بجاگم استنبول مقرر فرمود و فرستاده خلعت داد و در حال مراجعت از زانی داشت و چون موکب همایون بموضع ملق رسید قاصدان که از پیش مسلمان چلپی معاودت نموده بودند غرشاط بوس دریافتند عرضه داشت که این بنده بعنایت شهریار دولت یار و هزار گونه امیدواری استظهار ست بهرگاه اشارت علیه نافذ گردد بی تاخیر و تسویف باستان دولت آشیان شتابم حضرت صاحبقران در جواب فرمود اکنون از گذشته گذشتیم و بساط خلاف و نزاع در نوشتیم باید که قیصرزاده بیدغدغه و اندیشه متوجه اینجانب گردد و تا غبار کدورت از آئینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخالفت در مرآت مرافقت روی نماید از عواطف و عوارف خسروانه بهره ور شود و سلطان محمود خان که با امیر شاه ملک که بتاخت بعضی از ولایات رفته بود بواسطه عرض مرضی برحمت الغ شکری پیوست شهریار کامکار امر او نویینان را فرمود که در شهرهای زمستانی روم زمستان بپایان رسانند و شاهزاده میهمان سواحل را تاخته و خاطر از کار ایشان پرداخته و مغنی سپاه در دامن کوهی واقعست که آبهای روانش رشک چشمه حیوانست و هوای عنبر افشانش رشک مسیح رفات و حبت قشلاق شاهزاده شاهرخ و لشکر جوانغار ولایت که میان ایلی تعین رفت و شاهزاده در زمستان نزدیک الغ یرلیغ و کجک یرلیغ رحل اقامت انداختند و رایت نصرت شعار از سقو رایغ در حرکت آمد و بشهر دوغدایغ رسید که در کتب قدما از آن بلاد قبه تعبیر کرده اند و آن شهری بود مغتنما متنوعه ارآسته و رایت کردون اساس از آب هندروس عبور نموده فرود آمد و در آن منزل سپران مغشا امیر محمد را سفیدیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار رسیدند و بشرف تقبیل همایون استعادیافتند و هزار اسب بموقف عرض رسانیدند و غنایت شهریار دوربانوال شامل حال ایشان شده با فسر و کمر مغرز و موقر گشتند و اسفندیار ملازمت رکاب ظفرانتساب اختیار فرمود و امیر محمد مال قبول کرده با صفهان بازگشت و چون رایات فیروزی سمات بکزل حصار رسید چندروز در آن محل قرار گرفت و کماشتگان دیوان اعلی بزارباب آنجا مال امانی حواله کرده بصوب پویست و در آن موضع بمسامع علیه رسید که درین حدود کوهیست و دوست نفر از چتاغان خون گرفته پناه بآن برده اند و هر یک از لشکریان جهت هیزم و علف پیرامن آن میروند به نهب و قتل متعرض ایشان میشوند از استماع این خبر آتش غضب قهرمان فرمای عرب و عجم التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه خون آشام آن کوه را در میان گرفتند و از آن بی باکان اثر نگذاشتند درین اثنا مولانا عبدالجبار خوارزمی که بعارضه چند روزه وفات یافت حضرت صاحبقران از کزل حصار نهضت فرموده بشهر ایلیغ آمد و روزی چند در آنجا توقف نمود و از آنجا متوجه بشهر بیتره شد که از بلاد روست و آن بلده را بفر طلعت خویش نورانی گردانید و مال امان حواله رفت درین محل جمعی که همراه امیر محمد سنشا بچصیل مال رفته بودند آمده نقود فراوان و اجناس بسیار آوردند و پیشکشهای که امیر مذکور فرستاده بود بنظر کیمیا اثر آنحضرت رسانیدند و مدتی آن مقام محل توقف رایات گردون خرام گشت

ذکر فتح ازمیر کران بسمع همایون رسید که بر کنار دریا قلعه ایست از سنگ تراشیده و ساخته اند بغایت بلند و محکم و سه طرف آن متصل است بدریای ایلی و دیگر طرف که بخشکی متصلست خندقی عمیق فرو برده اند و گروهی انبوه از متهوران افرنج در آنجا مجتمع اند و آن قلعه را ازمیر موصوف و اهالی افرنج برغم خویش آنرا از مواضع متبرکه میشمارند چنانچه از سایر ولایات بقصد زیارت آنجا میروند و مسافت یک اسب تاختن دور از آن حصار قلعه دیگرست بر سر کوهی بلند که ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و آنرا نیز ازمیر گویند و پیوسته میان ساکنان آن دو قلعه اسباب محاربه و مضاربه مهیاست و چون سه طرف ازمیر کران متصل بدریاست مخالفان دین همیشه بر کشتیها ماکول و ملبوس و اسلحه و آنچه محتاج علیه ایشانست می آورند و چون ساکنان ازمیر مسلمانان پاک اعتقاد و ثبات اند پیوسته بر دوام جهاد و کوشش و اجتهاد مینمایند اما اهالی افرنج ازمیر کران معمور داشته هزار کس احبت محافظت قلعه مذکوره سال بسال علوفه مرسوم میدهند و در ترویج و رونق آنحصار سعی و اهتمام بسیار مینمایند لاجرم هیچکس از حکام اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تصرف بآن دراز کند و سلطان مراد پدر ایلدرم بایزید چند نوبت لشکر بدین حصار کشیده و نامراد باز گشت و ایلدرم خود هفت سال بمحاصره مشغول شد و بجائی نرسید و مسلمانان از سکان آن حصار زحمت بسیار دارند و چون صورت حال ازمیر کران بر صفحه ضمیر امیر صاحبقران اشقاش پذیرفت فرمود که امیرزاده پیر محمد بن عیسی و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آن قلعه شوند و با اوامر شریعت غرا دعوت نمایند اگر بدین اسلام در آیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و جسته جسته بر ایشان مقرر سازند و اگر پای در دایره متابعت و مطاوعت ننهند حکم صاحب شریعت غرا تیغ جهاد و غزا بر ایشان حکم کرد اند امیرزاده و دیگر امرا بر حسب اشارت آنحضرت در حرکت آمده بانجانب مسارعت نمودند و نخست الجی از میر فرستاده و

بنجر

بنجر جواب ناخوش چیزی نشنیدند و مانوس سردار آن قوم پیاموس با طراف و اکناف ولایت افرنج کس فرستاده لشکر طلبداشته و از مبارزان و سپاهیان آن دیار حشری انبوه و کروهی بشکوه جمع آورده در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری مقتضی الغایت کوشیدو امیرزاده پیر محمد و امیرشیخ نورالدین قضیه را انهاکردند امیر اغرق را در دامن کوه شهرتیره بگذاشت و نفس همایون در قلب زمستان و حین بازندکی بتاریخ روز شنبه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه با لشکر یکه از کثرت و زحمتشان میدان متوجاز نمیکرشت و برحسب فرمان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میران شاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سایر امراء و اعیان که با ایشان بودند روی توجه بازمیرنهادند و چون چترنظر نکارسایه وصول آن دیار انداخت جریک منصور از جانب حصار کهنشکی اتصال داشت خبک آغاز کرد و امرا با سپاه خود نفتیان بکار خود باز داشتند و منصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان قضاجریان امیرشاه ملک مردان کار دانرا فرمود که در طرف دریاسه رکن قلعه در آب بود سه پایهای بلند استوار ساخته بطریق جسر استحکام دادند و راهی پهن که سپاه منصور بر زبر آن ایستاده بمدافعت قیام توانند نمود پرداخته آمد میان قلعه و دریا بندی بسته راه آمد شد مخالفان مسدود شد و هیچکس را مجال آن نماند که بوسیله کشتی خوردنی و سلاح بحصاریان و بهادران ظفرشعار برسانند و بحرب مشغول شدند و در اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه اغرق را در قشلاق بعهده امیرشمس الدین علیس گذاشته بموکب اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار افروخته بهادران فیروزی اثر پیکار روی جلادت بزرم و پیکار آورند ازین جانب مجاهدان دین بزخم پیکان دلدوز و ناوک جگرسوز قصرحیات مشرکان را رخنه میساختند و از آنجانب بی باکان فرنک تیرچرخ وقار و زه نفط و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند و میان هر دو فریق مدت دو هفته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت نفتیان سنگهای پرون آورده برج و بارو را بر سر چوبها کرفتند و نفتها بنفط و هیمه انباشته آتش زدند و دیوارهای قلعه سرنگون شد و بسیاری از کفار از دیوار حصار افتاده در چنگ اجل زبون شدند و غازیان دلتند با شمشیرهای کشیده روی جلادت قلعه بنهادند و بفجای اقتالوا المشرکین حیث وجدتموهم از آنجماعت هر که را یافتند از پای در آوردند و معدودی چند از فرقه ضالهٔ خود را در کشتی انداخته بخزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و حامیان اسلام از عمارات اهل شرک و ظلام کنج و آجر ساخته بودند و از ثری شهر یار افراشته اثری نگذاشتند و در بعضی از مواضع افرنج کشتی بزرک را که آنرا کوکه کویند و دو بادبان دارد مشحون بمردان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بمدد مشرکان از بیرون متوجه این جانب شده بود چون نزدیک این موضع رسید از برج و بارو آنرا نشانه کردند غرق دریای حیرت و دهشت کشتند و کشتی را بازداشتند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که از سرای مکتبیان که بتیغ جهاد از بدن جدا ساخته بودند چندی بکمان عدد سوی کشتی ایشان انداختند و آن بدانذیشان بچشم سر صورت حال ایشان مشاهده کرده خایب و خاسر باد بان را جهت برافراختند و مردم آن دیار که بر متانت و رصانت انحصار اطلاع داشتند بتخصیص قیصر روم انکشت تحیر و تعجب بدندان کرفتند چه از ابتدای محاصره تا زمان تسخیر مدت دو زیاده درمیان نبود **ذکر آمدن اولاد قیصر پیش حضرت امیر و مراجعت از ساحت ازمیر** در خلال این احوال شیخ رمضان مذکور که از نزد مسلمان چلپی ولد الیدرم بایزید آمده بود بار دیگر بیاید و انواع تحف و سلاکات که لایق چنان پادشاه بزرکوار باشد با خود بهمراه داشت و بوسیله امرا رفیع مقدار همه را موقف عرض رسانیدند و ضمیر افتاب اشراق شهریار آفاق پرتو التفات بر احوال قیصر انداخت و حکومت آسریقیه را با توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات باو ارزانی داشت و منشور جهانمطاع عالم مطیع در آن باب بتکمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت فاخره و اسب بازین زر و افسر و کمر مرصع ارسال نمود و هم در آن چند روز پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلپی سولی سخن دان موسوم بقطب الدین بآستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمان داری و امیرداری قیصرزاده را عرضه داشت و او نیز مشمول لطف و احسان بی پایان آمد و دیری نپائید که شاهزاده محمد سلطان مامور کشت که بجانب قلعه توجه کرده یک دو هفته راه از میرهم برکنار دریا و اقعست توجه نماید و آن حصن را که جمعی سپاه بدانجا برده اند برای عقده کشائی فتح فرماید و چون شاهزاده باتمثال امر مبادرت نموده و ساکنان حصار شوکت سپاه ظفرپناه مشاهده کرده بازوی اقتدار شان از کار باز مانده و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت پرون آمدند و ملتزم باج و خراج شده بجان امان خواستند و شاهزاده بخزینه ایشان مقرر فرموده و مصالح استیفای آن وجوه مشغول شدند و امیرزاده مشارالیه با لشکریان که همراه بودند با غرق خود پیوست و چون شهریار جهان کیر از قضیه ازمیر کران بازپرداخت و پرتو تفقد و التفات بر احوال ازمیریان انداخت و ایشانرا بانواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده در باب غزا و جهاد و صیتها فرمود و رایت نصرت شعار از نواحی ازمیر نهضت نموده باردوی همایون پیوست و از آن مکان روان شد و چون صحرای ناریق مضرب سرادقات جلال کشت رسول حاکم جزیره ساکن کدر سلک ملوک افرنج انتظام داشت بپایه سریر خلافت مصیر رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانیدند و حضرت صاحبقران را در باره او لطف و عنایت پنهایت ارزانی داشت و رخصت انصراف داده و فرمان متحتم الامتثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواجی و دیگر امرا و سرداران الیغار ایلغار میشی کرده بزم غارت کنند و ایشان بی توقف روان شده [illegible]

نب وتاراج تقصیری ننموده اند ودر آن بلده نشسته از تمامی مملکت مال امانی نستدند واز آنجا مظفر ومنصور بازگشته باردوی همایون ملحق شدند ورایات نصرت
آیات ازایازیق درحرکت آمده چون بجلگا ستوزلغ نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که از ضعی سپاه پیرون آمده بود از سپاه جدا شده وپیش آمده شرف
پای بوس دریافت وحکم شد که خدمتش با لشکر برانغار از جانب دست چپ به اکوریه رود ودر قیصریه بموکب اعلی پیوندد ودو شاه زاده جوان بخت در تقزولغ توقف
فرمودتا جریک رسیده وحضرت صاحبقران از آنجا سوار شده بسلطان حصار رفت وطایفه را از چاغان که در جبال آنجا توقف نموده بودند بضرب تیغ آبدار
بگذرانیدند ومراجم خسروانه زمام ایالت کوتاهیه تقزولغ وقهرا شهر والوسپس کرمیان را در کف کفایت یعقوب چلبی نهاد که بجسب ارث باو میرسید واز ایلدرم
بایزید گرفته وبشام رفته وبعد از فتح آن دیار ظفرکردار ملازم رکاب فیروزی آثار گشت واعلام ظفرفرجام از زاه الغ یزیق درحرکت آمد وامیرزاده شاهرخ کراز
یورت قشلاق خود متوجه شده بود بتعجیل قوایم سریر خلافت مصیر شتافت واشارت شهریار جانگیر نفاذ پیوست که لشکریان وی آنجا آورند وارباب جنگ و
جدال با تمثال مثال مبادرت نموده بعد از سیاست مردان واسیر طغلان وزنان حصار را باز مین هموار گشت **ذکر طول وعرض وطرح عمارت
وابنیه وامکنه وبساتین دار الملک چمید** در مملکت چمید دریاچه ایست طول آن بمسیت فرسخ وعرضش چهار فرسخ آب آن عذب و
خوشگوار ودر آن بحیره چند رود خانه میریزد وازیک جانب پیرون میرود ودر اطراف آن باغات بسیار است وبساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها وریاحین
وبر کنار دریای مذکور شهر بندی رسنگ احداث کرده اند وبه اکری شهرت گرفته اند سه جانب آن متصل است باآب ویک طرفش بکوه پیوسته ودر کتب تواریخ
از آن قلعه بفلک آباد تعبیر کرده اند ودر میان آن وبحیره دو خیریه ایست قریب بشهر یکی بگلستان مشهور ودیگری بنصیبن که بزرگ تراست قلعه ساخته اند و
عمارتی دلکشای پرداخته اند ومردم آن حوالی ونواحی اموال وانچه محتاج الیه ایشان بود در قلعه نگاه داشتند ودرین ولا خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند واجتماع
دریاکه از جمیع جوانب بآن محیط شده فارغ نشسته اند وچون صورت این حال برآینه ضمیر منیر وسپهال جلوه کرا آمد خیال تسخیر آن قلعه از خاطر عاطر سر زد ومثال واجب
الامتثال صدور یافت که براه آق شهر باز درحرکت آیند وچون در آن ولا مزاج ایلدرم بایزید از منهج اعتدال منحرف شده بود ومرض صعب بر وی مستولی گشته بود
اطبا حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی ومولانا جلال الدین عرب را ملازم قیصر گردانیدند تا بمداوا ومعالجه او قیام نمایند واو ایشانرا با اغرق روانه آن شهر ساخت و
رایت نصرت شعار از الغ یرلغ ایلغار فرمود وشب درمیان کرده صباح سه شنبه بظاهر اکری نزول فرمود وروز دیگر بمقتضی یرلیغ جهانمطاع امیرزاده شاهرخ و
امیرزاده اسکندر وامیر سلطان حسین وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک ودیگر امرا وسرداران متوجه حصار شده وبعضی بکوه برآمدند وبرخی بطرف دروازه
شتافتند وحصار را مسخر ساختند لشکریان بشهر درآمدند واز مخالفان جمعی کثیر را بقتل رسانیدند وکروهی با نبوه خود را در آب انداخته پناه بآن وخیریه بردند
ویرلیغ جهانمطاع صدور یافت که معبرها ببندند وکشتیها از چوب وپوست کاو مرتب سازند وفرمان بران با تمثال امر مبادرت نموده مجموع شاه زادگان
وامرا ونوئینان ودلاوران بکشتیها درآمدند وروی بقلعه بصیبن نهادند واز امر کرزوار درمیان کرنتند کوس وکورکه فرو کوفتند وسکان حصار از مشاهده جرات
وجسارت لشکر نصرت آثار مدهوش ومتحیر شدند وشیخ ما با که کلانتر آنجماعت بود التجا بدرگاه شاه زادگان وامرا برده وبجان امان یافته فرمان شد که اورا با فاغه
کوچ نقل نمایند وقلعه بصیبن نیز در حوزه تصرف بندگان درگاه آمده اموال وجهات آنجا بموجب فرمان مقرر بود بر لشکریان تقسیم یافت ودرین اثنا از اردوی امیرزاده
محمد سلطان خبر آوردند که فرة العین سلطنت دنیجروناتوانست واز استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقران مشوش وپریشان گشت وایلچیانرا
فرستاد که بتعجیل شخصی زاده سته روان کنند تا صورت حال چنانکه هست بموقف عرض رسانند وبنفس همایون متوجه آن شهر شد وچون عبور رایت فتح آیت لشکر
جوانبخت وارد وی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد وشاه زاده جوان بخت طوئی عظیم کرده پیشکشها گذرانیدند وامیرزاده سلطان حسین وامیر سلیمان شاه نیز خدمات
شایسته بتقدیم رسانیدند ودر اثنای این اوقات امیر محمد از قونیه بدرگاه گیتی پناه پیشکاف وانواع تحف وهدایا از نقود واجناس بموقف عرض رسانید
وعاطفت خسروانه که اورا از بند وقیصر خلاص داده بود باز گردانید وارد وی بجهان پوی از آن منزل کوچ نمود **ذکر وفات ایلدرم بایزید
امیرزاده محمد سلطان** در روز پنجشنبه چهارم شعبان المعظم سنه خمس وثمانمائه خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آق شهر از دست ساقی
اجل شربت مرگ چشیده وبرمرض خناق وضیق النفس درگذشت وحضرت صاحبقرانی بمضمون کلمه عرفت الله بفسخ العزائم بخاطر گذرانیدند وزبان مبارک بر کلمه انا
لله وانا الیه راجعون بگشاد وچه عزم آن داشت که چون تمامت ممالک روم بحوزه تسخیر لشکر جهانگیر درآید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته جهر کسرا وفرماید
ومجموع آن مرز وبوم بحد تبش ارزانی دارد تا بر دیگر کسرا وثان وسیتصال عبده اوثان کمر بندد وچون خسرو سعادت بهر در رضمان تایید الهی آق شهر رسید
بازماندگان قیصر را تفقد وجوئی نموده خلعتها پوشانیدند وعلیشی چلبی ولد صلبی او را بسلجقت کرانیها وگرو وشیشه مرصع وترکش مذهب ویاره طلا سرافراز ساخت وصدات

سرادعلی و بیرلغ موشح بال تغاکراست فرمود که قیصرزاده برود و نعش پدر را که در آق شهر بر مزار شیخ محمود حیران بر سپیل امانت گذاشته اند در مخفه ها بین سلاطین بر سپارد و در عمارتی که آنجا خواص را برای این ساخته اند دفن کنند و علیشی چلپی بموجب اشارت در حرکت آمده حضرت صاحبقرانی اغرق را که گذاشته از آق شهر بر جناح تعجیل ماردوی امیرزاده محمد سلطان روان شد و هم در اثنای طریق دولت خواجه آق بوقا از اردوی شاهزاده خبر آورد که مرض آنجناب روز بروز اشتداد می یابد حضرت شهر یار بادین و داد تجمل راند و بعد از وصول بمقصد بسر بالین رنجور آمده نور حضور ارزانی داشت و بسیار را چنان نا توان یافت که مجال تکلم نداشت و حضرت صاحبقران ملالی عظیم بر باطن مستولی شده شاهزاده را در مخفه خوابانیدند و هم در آنروز کوچ فرمود و چون سه منزل از قراحصار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرد و روی بمرکز اصلی آورد و این واقعه هولناک در هیجدهم شعبان سنه ثمان و ثمانمائة روی نمود مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و وصیت و شریف و مردوزن در آن ماتم دشمون گرفتند و کبود و سیاه پوشیده و پلاس و نمد در گردن انداختند و افغان و فغان و نفیر امیر و وزیر صغیر و کبیر روز محشر ظاهر گشت و صاحبقران در یاد آن واقعه جان گسل بقضای حضرت سبحانی رضا داده زبان همایون بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گویا گردانیدند و فرمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزاده مرحوم را در تابوت مشجون برحمت حی لایموت نهادند و تابوت را در محفه تعبیه فرموده بر اشتران بگردند و الیاس خواجه و شیخ علی بیگ و امیرایزد داد را خواجه را با سوار و پیاده ملازم تابوت گردانیدند فرمود که چون با دنیک رسند کوهر دریای مغفرت اصندوق نوسازند و در تابوتی مجدد نهاده سلطانیه برسانند و بمزار رفیع قدر امیر علی سبزاواری و علیه السلام که در آنجا واقع است بسپارند تا بعد از آن بسمرقند نقل کنند و باقی خواص و ملازمان با محفه و تابوت خالی بسمارستان گردانیده در اونیک توقف نمایند و جماعت مذکور برحسب فرمان روان شده حضرت صاحبقرانی بعد از توجه ایشان با اغرق مراجعت کرده از صحرای آق شهر نهضت نموده روی عزیمت بشهر نهادند و در اثنای طریق بصواب دید ام اعرضه داشتی بعرض رسانیدند و حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوگواری بیرون آمده ترک نوحه و زاری کنند و مجموع خلایق که سیاه کبود پوشیده بودند و لباس ماتم در نور دیده زبان افغان و خروش در کام کشیدند

ذکر فتح مصر و تابع شدن حاکم آنجا

چون سولان پادشاه کیتی ستان بمصر رسیده اتلمش را طلبداشت و فرخ خلف برقوق الملقب بملک ناصر فرصیه فتح روم و کرفاری را بدرم بایزید که شکوت مهابت او در خواطر اهالی آن دیار قرار داشت استماع نموده دو حیرت و دهشت بدماغ او راه یافت و از نافرستادن اتلمش که در آن باب تقلید پدر خود کرده بود پشیمان شده و بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان حضرت خدمتش را از حبس بیرون آورد بمجلس طلبید و در توقیر و احترام او مبالغه و الحاح نمود و شرایط دلجوئی و دلخواهی بتقدیم رسانیده در تمام ولایت مصر و شام و جوه دنانیر و دراهم بنام و لقب شهریار یافتاب احتشام محلی و مزین گردانیدند و اتلمش را شفیع ساخته او را با دو رسول احمد واقعه نام بدرگاه فرمان روا نام فرستادند تا صورت معذرت و الی خود را بقبول باج و خراج مؤکد سازند و در باب فرمان برداری و طاعت گذاری فضول بر دارند و بر سم پیشکش اموال متکاثر از نقود و جواهر و رخوت نفیس و شمشیرهای آب دار مصری و غیر ذلک با ایشان روان کرده و فرستادگان بولایت روم در آمدند و اتلمش مسارعت نموده پیش از الجهان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و احوال مصر و شدت خوف و حراس و الی و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانیدند و رسولان اردوی اشرف اعلی رسیده و هدایا و تحف معروض داشتند و سخنان فرخ را بعرض همایون رسانیدند و عرق شفقت و الطاف خسروانه در اهتزاز آمده بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که چون او را در حداثت سن سایه التفات پدر از سر افتاده مساعدت و معاضدت او بر ذمه همت پادشاهانه ما از جمله واجبات است اکرور سلوک جاده متابعت و مطاوعت راسخ قدم باشد بفنون رافت و صنوف مرحمت امیدوار گردد بتنفیق مهمات ملک و ملت و بخدمت حرمین شریفین زادهما الله تعالی تشریفا کما یجب و ینبغی قیام تواند نمود و تجار و آینده و رونده بیمد غدغه و خوف تردد توانند کرد و فرستادگان فرخ را بانواع نوازش سرافراز گردانیدند و بر خلعت و کمر و سیم زربفی یتاز ساخت و از برای حاکم مصر خلعت خاص و افسر مرصع و کمر مزین بجواهر و در ارسال نمود و بنوید و عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه فرخ را در زمره خدمتکاران و وفاداران انتظام داد و مصرع چنین کنند بزرگان چو کردند کار

ذکر کوچ دادن قراتاتار از ولایات روم از قدیم باز قوم قراتاتار در عدد و کثرت ایشان بهشاد نهار خانه وار رسیده بود و در عدد و دیار ختای بر اکثر قوم و قبایل غالب آمده و میان آنجماعت و مغل بطغول خصومتها واقع شده و چون حضرت باری سبحانه و تعالی چنگیزخان را استیلا و استعداد بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را باکودکان شیرخواره بکشند لشکریان پادشاه جهان گشا بموجب فرموده عمل نمودند و چون مغول زنان و پسران و دختران خواسته بودند و فرزندان متولد شده کودکان خود را پنهان داشتند و آن اطفال بزرگ شدند بعضی از آن فرقه هم در آنزمان بمرتبا مارت رسیدند القصه هم در آن اوان منکوقاآن برادر خود هلاکو را بولایت ایران فرستاد قراتاتار را داخل لشکر گردانید و هلاکوخان آن قبیله را در حدود روم بیورت داد و بنا بر آنکه بعد از سلطان ابوسعید خان در ممالک ایران پادشاهی صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی

شعار خود ساخته بنجاه و دو فرقه شدند و هر دو بهوای دل خویش یورتی اختیار کردند و بعد از انقضای ایام ایلدرم بایزید بر ممالک روم و آن نواحی استیلا یافته قراتاتار را داخل لشکر روم گردانیدند و از برای ایشان در ممالک خود منازل معین کرد و چون در آن ولایت عوارضات دیوان چندان نمیشناسند بایک فرصت خورد و بزرگ آن قوم صاحب ثروت و مال و انعام و جمال شدند و دران هنگام که حضرت پادشاه گردون غلام بقیصر غالب آمد این داعیه از خاطر او سر بر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان اردوی پسر خود جای بدهد و آنزمان که سرداران هنیلدر کاکه کیتی پناه شتافتند عنایت خسروانه ایشان را بخلع طلا و دو زو شمشیرهای زرین و انعام و نوازش دیگر مغرور و محترم گردانیدند و وعدهای جمیل بر زبان جنبانه بیان کنند چون همچکس از سپاه منصور متعرض قوم مذکور نشد ایشان خود را ایل و مشاد دانسته در یورتهای خود بفراغ بال نشسته بودند در آن وقت که رسولان حاکم مصر باردوی اعلی میرسیدند پادشاه ظفر لواسه روز در منزل توقف نموده در باب نقل قراتاتار با وزرا مشورت فرمود و رای عالم آرای بر کوچانیدن آن قوم قرار گرفت و چون قریب بچهل هزار خانه وار بودند و مردم متعینین در میان ایشان بسیار بودند فرمان داد که شاهزادگان و امرا و نوئینان هر یک براهی روان شده اطراف و جوانب آن قوم را چنان احاطه نمایند که هیچ کس از هیچ جا بیرون نتواند رفت در رعایت خرم و احتیاط مبالغه فرمود که مطلقا ضرری بایشان نرسانند و برمقتضای اشارت علیه امیر جهان شاه و دیگر امرا و سپاه بر اطراف و لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و امامیه در حرکت آمدند و امیر سلیمان شاه با طایفه از بجادران جوانغار بطرف قیصریه و سیواس روان شدند و بعد از آن صاحبقران سعادت قرین با بقیه جنود فیروزی آثار بالبغار کرده عنان عزیمت بصوب صحرای امامیه و اراضی قیصریه که اماکن و مساکن اولوس قراتاتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را بحفظ طرق تعیین نمودند تا ایشان بخیال فرار بدماغ راه ندهند و چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع منازل از پل آب قزلشهر عبور نموده نزدیک پیورتهای ایشان رسید کس فرستاده رؤسای ایشان را طلب فرمود و فی الحال او سردار قوم قراتاتار را با ترک سپار بپایه سریر سلطنت مصیر حاضر گردانیدند و خلع طلا دوز و کمرهای زرنگار بخشیده بجهت اطمینان ایشان سوگند یاد کرد که درباره شما خبر عنایت و مرحمت ازین جانب بظهور خواهد رسید و مدتی مدید است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که یورت اصلی و مادای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار غربت روزگار گذرانیدند و اکنون بعنایت ایزدی از اینجا تا آنجا در حوزه تصرف بندگان درگاه ماست و حکم یک ولایت دارد و وظیفه انگه جهت اوطان من الایمان را نصب العین ضمیر ساخته بجانب ما و رأنهر با اموال و عیال و اطفال خود در مرافقت اردوی اعلی توجه نمایید و مدت العمر در ظل حمایت و عنایت ما زندگانی کنید و ایشان بعد از ادای شکر و سپاس و دعاوثنای بیقیاس عرض میرسانند که بجان و دل مطیع و منقاد یم و بندگان زاده دولت به از آن نباشد که در زمرهٔ خدام شهریاری انتظام یافته حیات چند روزه بپایان میرسانیم و حضرت صاحبقران هنرپرور کلمات کلانتر قوم قراتاتار را فی الجمله دلاور کرده بنابر احتیاط و حزم حکم کرد که اسلحه ایشان را گرفته بقورخانه بسپارند و آن قوم را جوق جوق ساخته و برامرأ تومان تقسیم نمایند و بر ایغ جهانمطاع صدور یافت که همچکس از ایشان را کوسفند و چارپای نخرقا موجب سبکباری ایشان نشود فکر نکنند و فرمود که از جمع تکالیف و اخراجات معاف و مسلم باشند و یورتچیان ایشان را بر سر آبهای خوشگوار و علف خوارهای مناسب فرود آورند و چهل هزار خانه وار با حواشی و مواشی مقرون سپند غدغه و تحاشی طارم اردوی اعظم شدند **ذکر مراجعت پادشاه جمجاه بعد از تسخیر بلاد روم بجانب سمرقند و خراسان** چون تمامت ممالک روم در تحت تصرف لشکر پادشاه جهانگیر آمد رای افتاب اشراق سخنت پرتو التفات بر مراجعت بجانب آذربایجان و عراق انداخت تا قضایای آن مملکت را سر انجام داده متوجه سمرقند شود و نشان بجانب سلطانیه ارسال رفت که حضرت عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و خانزاده مادر امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان که آنجا بودند متوجه شوند و تا قلعه اونیک بیایند و چون صاحبقران گیتی ستان بقیصریه رسیده دانست که امرای آنجا رعب و هراس بخود راه داده پناه بنقبها برده اند لاجرم فرمان قضا مضا صادر گشت که علی سلطان تواجی با طایفه از جرکیه منصور متوجه ایشان شوند و چون نزدیک آنجماعت رسیدند ایشان از بیم جان آهنگ خبگ کردند و علی سلطان از سوراخی که ممر و شنائی نقب بود بنگاه میکر دناگاه تیری جانگداز بشاه رگ او آمد در زمان روح روان تسلیم نمود و برادر علی سلطان همه ایشان را از پای در آورده موکب همایون چون از سیواس بگذشت حضرت صاحبقران کامگار امیرزاده قراغمان را اخلعت داده بر جای خود نشر روانه ساخت و چون مرغزار ازنجان از وصول موکب ظفر نشان عزیمت فزای روضهٔ رضوان گشت و طرفه ترین خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بگذرانیدند و چون ملکات ملکانه ظرفین را انخلعت خواص اختصاص داد رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون از رزنة الروم منزل شهریار جهانیان شد امیرزاده الغ بیک و امیرزاده محمد سلطان جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص با اردوی همایون رسیدند و حضرت صاحبقرانی ایشان را در اعنوشش مهربانی گرفته بزبان عطوفت و لطف پرسش فرمود و چون خواتین و آغایان برحسب فرمان از سلطانیه متوجه

شده بودند در تبریز اسباب تعزیت ترتیب داده ندو از آنجا در حرکت آمده بقلعهٔ اوینک رسیدند و چند روزی در آنجا توقف نموده سایه وصول بر آن دیار انداخت خانزاده را از واقعه باید فرزند مبرور مغفور آگاهی داده دوان دوان سیصد عظمی چنان در رکاب روانه آمد که خون از دل سنگ چکیدن گرفت و چند روز جبه ترویح روح او را خدمات کلام مجید کرده طعام و آش داده و چون حزن و اندوه آن حضرت فی الجمله تسکین یافت بساط تعزیت در نوردیده شد

ذکر شرح احوال شهریار بن دین و داد و عزم جانب گرجستان

بنابر عهد و پیمان که ملک گرکین در سال گذشته با بندگان پادشاه هکتین کرده بود واجب چنان مینمود که در آن هنگام بسپاهی مضاعت و مسکنت پیش آید و پشیمانی نیاز و اخلاص بر ساحت کبریای سدون و چون بابن سعادت موفق نگشت عصبیت دین و غیرت حسرت او را باعث آن شد که شهریار دین پرور عزم جانب گرجستان جزم فرمود و بطرف منکول با سپاه برانغار و جوانغار روان شدند و درین اثنا سلطان علیشیر والی ماردین از تقاعد یکه پیش ازین نموده پشیمان شده با شیشه و کرباس روی توجه باردوی اسمان اساس نهاد و چون بمقصد رسید شاهزادهٔ جوان بخت شاهرخ بهادر را شفیع جرایم خویش ساخت و باج و خراج چند سالهٔ ماردین و پیشکشهای سزاوار از نظر کیمیا اثر رسانید و مشمول انواع عاطفت و احسان شده بتاج و خلعت و کمر مرصع بندرده دوسیگر شیده و بمزید قرب اختصاص یافته مخدوم زاده مظفر الدین میرزا ابابکر شد و در اثنای این اوقات پسر آق بوقا کرجی با کرایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمد و بوسیلهٔ مخصوصان و مقربان شرف تقبیل سرادق جلال دریافته احسان و جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانیده و همچنین کوستندیل برادر ملک گرکین که با او مخالفت میورزید روی توجه بکعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال آورده پیشها گذرانیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شدند و در حوالی منکول پرتو التفات الحضرت بر امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ افتاده او را بصنوف نوازش و تربیت سرافراز گردانیده و بتجدید حکومت دار الملک شیراز بخدمتش ارزانی هشت و شاهزاده مشار الیه روی توجه بآنصوب نهاده بموجب حکم امیرزاده رستم و ایالت فارس تعلق باو گرفته بود از ییلاق کوشک زرد متوجه اردوی کیهان نورد گشت و چون بنخجوانستار کنار اعمال جرپادقان است نزول فرمود از پیش حضرت صاحبقران کس آمده خبر آورد که ما اصفهانرا تبوداده ایم اغرق خود بدانجانب فرستد و خود بعمارت قلعه ازمیان که خراب و ویران شده است اشتغال نمائی و هم در خوستار به امیرزاده پیر محمد که عازم شیراز بود برسیده و با امیرزاده رستم ملاقات کرده و برادران جانی یکدیگر را در آغوش مهربانی گرفتند و اظهار مسرت و شادمانی کردند و امیرزاده پیر محمد بقصد شتافته امیرزاده رستم کاشته بضبط اصفهان فرستاد و خود به بروجرد رفته در عمارت قلعه مذکور سعی و اهتمام نمود و در تضاعیف این حالات داعیهٔ تعمیر بغداد که از اماهات بلاد اسلام است از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهان گیر سر بر زد و آن شغل خطیر را بامیرزاده ابابکر حواله شده و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات بشاهزادهٔ مشار الیه مفوض گشت و جمعی از امرای عالیمقدار شامل بنیده سلطان برلاس و حسن بیلاس و سونجک و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و دولت خواجه ایناق و دیگر بهادران بر حسب فرمان ملازمت رکاب شاهزادهٔ نامدار اختیار کردند و اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر واسط و بصره و کردستان و ماردین و دیار بکر از خلاصه انتخاب کردن پنج هزار شاهزاده را ملازم بوده کنار زاه دیار بکر آمده بقیه معتمدان را بسیاستی بلیغ زجر و چون پائیز روی نماید بر عراق عرب گراید و بخشت بدفع قرا یوسف ترکمان اشتغال نماید چه در آن اوان بملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر جمع سازند مردم را بعمارت و زراعت ترغیب و تحریص کنند و خود به آبادانی بغداد از سر جد اجتهاد پردازند که بزودی معمور گردد چنانچه سالها دیگر یاراده ملک داد گر قافله حجاز روانه شود

ذکر شرح استیلای قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب

قرا یوسف ترکمان از صدمات عساکر نصرت مآثر گریخته پناه بجایدر برده بود و در وقت عزیمت حضرت صاحبقران بممالک روم قرا یوسف دست باموال و چهارپایان قیصر دراز کرده غنیمت فراوان جمع آورده و از ساحل فرات روی توجه بحلب نهاده و در چول و بیابان محنت گرفتار شده احشام و قبایل عرب را بمتابعت خود دعوت فرموده و گروهی انبوه از هر دو طایفه پیش او جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد بود و تمامت عراق عرب داشت حکومت جلو بعضی ولایات عراق عرب را بپسر خود سلطان طاهر ارزانی داشت و خود متوجه حلهٔ اقامت گشت و سلطان احمد از بغداد بحلهٔ پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آقا فیروز را که وزیر و مشیر او بود بگرفت و سلطان طاهر ازین معنی متوهم شده با امرا پدر خویش مثل محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که این جماعت نیز اعتماد بسلطان احمد نداشتند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در نیشب از جسر گذشته باین طرف آب آمدند و سلطان احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت جسر بریده و کنار آب گرفته در مقابل امرا او پس نشست و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاد و التماس نمود که با او ملحق شود و او را بامداد فرا خوان نوید داد و قرا یوسف با لشکر ان از عرب و ترکمان روان شده سلطان احمد پیوستند و بهیات اجتماعی از آب گذشتند و بر دو سپاه صفها بیاراستند و بعد از محاربهٔ عظیم شکست بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت بسیار گرفتند و سلطان طاهر او روت فرار جوئی پیش آمده خواست که مرکب از آن جوی بگذراند اسب در جوی افتاده و شعلهٔ حیاتش منطفی گشته ترکه

کمال

که بمال سلطان احمد طمع کرده بود در مقام غدر آمدند و خدمتش این صورت را نپذیرفت و در ظلمت لیل سر خویش گرفت و راه بغداد پیش و قرا یوسف از مردم جلد آنچه توانست بدست آورده در عقب سلطان متوجه شده و چون ببغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مخفی گشت و چون شب در آمد قراحسن نامی سلطان را از بغداد بیرون برده او را بر دوش گرفت و قریب پنج فرسخ قطع کرده در راه کاوی بدست ایشان آمد و سلطان احمد بر آن سوار شده و بهر دو تبکریت رفتند و سارق عراق و برات که در آنجا بود در مقام خدمت آمده چهل سراسب کشید و از نقود و اسلحه و رخوت و امتعه آنچه دست قدرتش بر آن میرسید پیش سلطان احمد بگذرانیدند و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند مثل شیخ مقصود و دولت یار و عادل و غیره هم بتکریت آمده در ظل حمایت او مجتمع شده بودند و سلطان وداع فرموده از آنجا عنان توجه بسحاب شام تافت و قرا یوسف بر تمامت عراق عرب استیلا یافت چون امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده رستم از برو جرد در حرکت آمده با امیرزاده ابابکر ملتحق شود تو کل ارس از همدان و سوجی از نهاوند در ملازمت امیرزاده رستم بروند و باتفاق در دفع فتنه قرا یوسف مساعی جمیله مبذول دارند و چون امیرزاده ابابکر بحسب فرموده بپیل رسید عبدالله حاکم آنجا را با دیگر سرداران که در تهیه فتنه میکوشیدند گرفته و بند کرده بارد وی همایون فرستاد و امیرزاده ابابکر اغرق را گذاشته و الیغار کرده متوجه دفع فتنه قرا یوسف شد و امیرزاده رستم از برو جرد بیرون آمده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست و شاه زادگان مذکور با امرا و لشکر منصور از فرات گذشتند و در زیر حله بکنار نهر الغنم که مقابل قریه است بقرا یوسف رسیدند و با ایشان نزدیک ده هزار کس نبود و قرا یوسف با غلبه تمام جوی را خندق ساخته جنگ را آماده استاده بود و چون امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته گشت و یار علی برادر قرا یوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم را که قریب بانجده هزار خانه بودند با اموال فراوان از کله و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست تصرف بندگان درگاه گیتی پناه آمد و نوکران امیرزاده رستم حرم قرا یوسف را که مادر اسکندر و اسپند بود اسیر کردند و مغیره عرب را که حکومت اعراب بر به تعلق با و میداشت با دیگر سرداران و متمردان آن نواحی که منکوب و مقهور ساخته بودند در اثنای تعقیب ملتجیان ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر راه بر قرا یوسف را بار دوی همایون آورده صورت فتح را بمسند معروض داشتند و چون خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرا یوسف و دیگر معاندان جمع شد از سر فراغ بال بهمت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول گشت

ذکر آمدن رسولان ملک کرکین بدرگاه صاحبقران گیتی ستان

موکب گیتی گشای حضرت صاحبقران از حوالی قارص نهضت فرموده بمملکت گرجستان در آمد و پیش از توجه رایت منصور امیر شیخ ابراهیم شیروانی که همیشه طریق جان سپاری و خدمتکاری مسلوک میداشت بر حسب فرمان روان شده بود مداخل و مخارج ولایت گرجی را ضبط کرده چون ملک کرکین که حاکم و والی آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی شده رسولی سخن دان چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه خسرو کامکار فرستاد و خلاصه عرضه داشت آنکه این بنده خاکسار نه در آن شمار است که با پادشاه ذوقدر منفس همایون توجه اینجانب یار کرده غرض استیصال او امر و نواهی حضرت شهریار یست بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود و باج و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بی تاخیر و تسویف بخزانه عامره رسانم اما سایه چتر سلطانی بس مهیب است و در دین و لایارای این ندارم که شرف تقبیل سدره جلال در یابم اگر عاطفت پیکران حضرت صاحبقران مملکت بخشند تا بعد از ازاله خوف و هراس مانند سلطان بار دین ببارگاه سپهر اساس شتابم و الحضرت به آن کلمات روسیاه اندود و اوانتفات نفرموده در جواب فرموده که باکرکین بگویید که قضیه تو بحمدی که شرف اسلام شفیع جرایم آثام ایشان میشود بسبتی ندارد و اگر بحیات خود تعلقی دارد باید که هر چند زود تر بخدمت شتابی و بعد از وصول از درگاه ما حال از دو پیرون نیست قبول ملت اسلام یا اصرار بکفر و ظلام و بر تقدیر اول عنایت شاهانه بنوعی شامل تو گردد که جهانیان را از مشاهده آن انگشت تحیر بدندان بماند و اگر توفیق رفیق نگردد بر حسب فرموده صاحب شریعت غرا علیه الصلوة انما ما جزیه یا منقرر سازم و ترا مستظهر و مستوثق باز گردانم والی استقبال کرد و در دین و کیش ما تو موافقت است البته بدین درگاه آور و شیندیه باشی که از مواید احسان ما بهره مند گردی و در ضمن این سخنان محفوظ گشت باید که در آمدن تقلل ننماید که هیچ گونه عذر مسموع نخواهد بود بعد از ان آن ملجان رخصت مراجعت یافته باز گشتند و در اثنای این اوقات تبریزیان قوچین و نوسیندگان و عمال آذربایجان بدرگاه فلک اشتباه آمده جانوران و اسبان بموقف عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شقاقی که از قبل علی سمنانی ضابط اموال دیوانی آن ممالک بود رسید و پیشکشها گذرانید و چون وقت رفع محصولات گرجستان بود رای صواب نمای تجویز میفرمود که مخالفان دین غلات از زمین برگیرند و خود را قوی ساخته مخالفت از سر گیرند لاجرم بحسب اشارت علیه امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا بر سبیل الیغار روان شده بولایت گرجی در آمدند و ارباب عناد و شقاق را متفرق و پراکنده ساخته امیر شیخ نورالدین چندان تمکن و رزید که لشکریان غلها بر گرفتند و امرا و سپاه بعد از ان

مقرون بسلامت و غنیمت متوجه درگاه پادشاه شدند و ذکر شرح توجه عنان جهان همایون بصوب تسخیر قلعه کرجیان و حوالی آن

قلعهٔ در ولایت کرجستان میان دو دره عمیق بر زمین بلند واقع شده و بر آن موضع مرتفع کوهی است جمیع جوانب بلند و هموار و موزعی یکصد و پنجاه گز سر با اوج دوار کشیده و از یک جانب آن کوه شعبه منفصل گشته و باز تفاع از آن کوه در گذشته چنانچه گردن با اوج لامکان برافراشته و از سر کوه جز بر میان و نردبان مواصل آن قلعه نتواند شد و آن کوه بجز یک راه باریک پیچ پیچ از هیچ طرف ندارد و دو پیرامنش بواسطه رود و ژرف ضیق محل نزول لشکر و نصب خیام نتوان یافت و بر بالای کوه کرجیان قلعه ساخته بودند و دروازه بر آن نشانده حوضهای وسیع عمیق جهت آب باران مرتب داشته حاکم آن شخصی پرزال نام و وسی نفر از عظمای آن دیار و گروه انبوه از کرجیان در تحصین با او مواظفت داشتند و چند کله خوک و گوسفند در آن قلعه میچریدند و همیشه خمهای ایشان از کثرت در شمار نمی آمد مملو از شراب ناب و مشحون بمواشی مذاب بود و چون حضرت صاحبقران جهان کشای بر صورت این قضیه اطلاع یافت عنان سمند جهان پیمای بصوب تسخیر حصار مذکور تافت و چون قلعه مذکور در وسط بلاد ارباب عناد بود و در پیرامون آب چندان یافت نمیشد که بالقوت چه رسد و سپاه اندک بنا بر قرب مخالفت در آنجا اقامت نمیتوانستند کرد و بنا بر این فتح قلعه را از محالات نمیشمردند و از نهضت رایت نصرت انتساب بدان صوب استنکاف مینمودند فی الجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه موکب همایون بظاهر قلعه رسید و ارباب حصار بر سم پیشکش اندک هدیه پیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند و چون دانستند که مردان سالخورده با تمیز چون کودکان بجوز و مویز راضی نخواهند شد رایت تکبر و استکبار برافراختند و سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر از بالا بزیر می انداختند حضرت صاحبقران فرمان داد که امرای رفیع مقدار در اطراف حصار فرود آمده و اشارت علیه نفاذ یافت که امیر شاه ملک در برابر دروازه حصنی رفیع حصین سازد و دیگر امرا را امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند بنا بر آنکه اگر فتح قلعه و حصار نبود می میسر نشود جمعی از لشکریان در آن قلعه ساکن گشته بمحاصره قیام نمایند و امیر شاه ملک بمساعدت دولت روز افزون در مدت سه روز قلعه بر افراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و الحضرت از بر بر قلعه برشت قلعه نقل فرمود که نقل عراده و منجنیق در آن محل متیسری می نمی پرفت و برحسب فرمان از برای عراده منجنیق از سنگ و چوب ساختند و چندان بر فرانگشتند که مشرف بود بر قلعه و چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق برج و بارهٔ قلعه دور افتاده بود کرجیان فارغ البال نشسته و غدغه از آن بخاطر راه نمیدادند و چون یک هفته برین نهج بگذشت از قوم مکریت که در رفتن کوه و کمر بر نخچیر رجحان دارند یکچک نامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور طریق اختفی رو انشد و بر جانب سنگ پاره که در جانب جنوب قلعه بود بر آمد و بحصار رفت یک سر کوه سفند بر گرفته بالای سنگ برآورده و در آنجا ذبح کرده بنشانه گذاشت و یکچک از اهل قلعه بران اطلاع نیافتاد روز دیگر یکچک سر گذشت بشانه را در پایه سر اعلی تحریر کرد و حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم و ریسمان طنابها بافتند و نردبان مثال حیچها را سری در یک طناب و سری در دیگر استوار کردند و امیر شاه ملک در پایان قلعه ایستاده پنجاه مرد از ترکمانان و مبارزان خطهٔ خراسان از نردبان بالا فرستاده و کرجیان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند چون وشی صبح صادق در آفاق منتشر گشت کرجیان تیره اندرون سراز بالین غفلت بر گرفتند و در حرکت آمدند یکی از خراسانیان آواز بلند تکبیر گفته و بر خاتم انبیا و سرور اصفیا علیه من الصلوات اتمها سلام فرستاد و محمود نفیر چی که از بندگان امیرزاده شاهرخ بود بر آن قلعه نفیر کشیده کرجیان بدافعال از آنحال که در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته سراسیمه از هر طرفی شتافتند و پای ممانعت فشرده و دست مقابله و مقاتله بر داشتند و شهریار دین دار بر بالای عالم پیمای سوار شده در بر ابر قلعه که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند بایستاد و مجموع لشکریان قلعه بکتر بر تن کرده اشیر رسانیدند و سورن انداخته کورک فرو گرفتند و چون آه از فرق آن سنگ پاره قلعه چنان تاریک و باریک بود که زیاده از دو کس پهلوی هم نمیتوانستند ایستاد و نخست پر دلی سپر در سر کشیده پای تهور بنشرد و دو نفر دیگر با او دست به تیر و کمان بازیدند ناگاه از سر شت قضا و قدر تیری بر دهان جایل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از دست انداخت باز پس افتاد و عبد الله سبزواری دوازده زخم خورد و باز گشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات مجاهدان دین فرزیده سپاه نصرت قرین بهبودی دولت قاهره قفل دروازه را بشکستند و قلعه چنانرا که یک شمه از وصف او شنیدی هم در روز یک شنبه بیست و سیم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست و تیر از سر شت رفته بود کرجیان فریاد الامان بایوان کیوان سایند و لشکر فیروزی نشان جمعی از آن نادانان را از بالای قلعه بزیر انداختند و نزال حاکم قلعه و دیگر سرکشانرا که گرفته دست و گردن بسته بدرگاه جلال آوردند و مجموع مردان را بتیغ سیاست بگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر گردند و طعمهٔ حسرت و انه زنزال اسپنج ابراهیم والی شیروان بخشید و فرمان فرمای هفت اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده به اردوی همایون فرود آمد و حراست قلعه را یکی از اعیان خراسان موسوم بمحمد توران که به پادشاه توران اشتهار یافت تفویض فرمود و طایفه از خراسانیان را پیش او گذاشت و

جلد ششم — رفتن امیر تیمور بجانب انجاز و تعمیر بیلقان

فرمود که اموال آن حدود و نواحی را در ما یحتاج خود تصرف کرده نگذارند که بعد از آن کرجیان پراموون ولایت مسلمانان کردند ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب انجاز و مراجعت از آنجا چون خاطر خطیر جهانگیر از فتح قلاع کرجیان فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت و ترتیب طوی ما عظمت عزیمت جانب انجاز تصمیم داد و امیر شاه ملک و دیگر امرا و نوئینان را با سپاهی فزون از قطرات امطار در مقدمه روان ساخت چون مجرهٔ یک کیتی ستان جنگلستان بود شیران بیشه و غادر ختان بریده راه میساختند و بقدم صدق پیش رفته دست بنهب و سبی برمی آوردند و غلغله و کبتر رطاس نگون سپهر می انداختند و حضرت صاحبقران از عقب بهضت نموده بمیان کرجستان در آمد و از عبور لشکر منصور قریب بمقصد مزرعه و قصبه و دیر عرصهٔ تاراج شد و کلیسا ها که از سنگ فراخته شده بود با خاک یکسان آمد و کرجیان هر که بدست افتاد کشته شد و بعضی از مواضع کفار کرج که در میان مغار ها و کوهها بودند به نزد بانها بالا رفته متحصن شدند از موقف جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها را بر پشت ورسان استوار ببندند و در هر صندوقی یک نفر اد و نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشسته و طایفه در برابر کوه ایستاده و صندوقها در برابر مغار ها فرو میکذاشتند و آن بهادران تیر و شمشیر سپد غدغ جنگ میکردند و بچستی و چابکی از صندوق جسته خود را در مغار ها انداختند و با آنکه در هر مغار چهل و پنجاه کس بلکه زیاده بودند و بر همه غالب می آمدند و مردان را کشته زنان و فرزندان ایشان را اسیر میکردند و اموال و اثقال آنجماعت را بباد غارت و تاراج میدادند و بدین نهج بی مواضع متحرکشت و کنایس مخالفان ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را از بن و بیخ برانداختند و از خرابی و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و در خلال بعضی بپوست باز کردند و بعضی را به آتش سوختند و چون اضرار کفار بنهایت انجامید روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سپاه بهرام محابا برگشته بار دوی اعلی ملحق شدند و در روز شنبه بادیگر لازمان موکب فیروزی نشان سوار شده صید فرمودند و باز در جمعه هیجدهم ماه مذکور راهی شکار از خاطر خاقان مویدمنصور سر بر زد و در آن صحرا و بیابان گنجهٔ می پایان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند بار دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و پیش از ین سرداران کرج که در اردوی کیهان پوی سیر بودند کس فرستاده کرکین را آگاهی داده بودند که اگر بدین طریق رایت فتح آیت خسرو سرافراز به انجاز رسد در کرجستان از سم کیشان ما و تو نشان نماند ملک کرکین از ین سخن مشعر شده جمعی از هم کیشان خود را با پیشکشهای نفیس به بارگاه پادشاه اسلام فرستاد و چون ملجیان کرکین بار دوی حجته پادشاه روی زمین رسیدند دست در دامن شفقت امرا زده و امرا فرصت جسته در وقت مناسب زانو زده بخنان ضراعت آمیز کرکین را پیش پایه سریر اعلی عرضه داشتند و در آن باب فضلی مشیع راندند صاحبقران که همت او همگی بر اعلاء معالم دین مقصور بوده شفاعت ایشان را نشنیده و آن کلمات را بسمع رضا اصغا ننمود و امرا در ین قضیه به ارباب درس و فتوی رجوع کرده فقها و مفتیان در مجلس همایون تقریر فرمودند که چون این جماعت جزیه قبول نمایند حکم شرع آنست که دست از ایذا و اضرار ایشان باز دارند و تقبل و غارت تعرض ننمایند بالاخره حضرت صاحبقرانی بموجب فتوی ائمهٔ اسلام عمل نموده و سر کرم جنبانیده فرستادگان را در میان یاس و امید رخصت انصراف داد و چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت و صید شکار اشتغال نمودند و ملجیان مراجعت کرده هزار تنکه مسکوک به القاب همایون شهریار با نهزار بار از نفایس اقمشه و غرایب امتعه و اوانی طلا و نقره و یک قطعه لعل آب دار خوش رنگ بسنگ مهجده مثقال بدرض همایون رسانیدند و قبول جزیه و خراج را بقبول عهود و مواثیق موکد ساختند و حضرت صاحبقران رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع چند منزل استقبلیس رسیده مجموع دیر ها و کلیسا ها را که در آن حدود و نواحی بود منهدم گردانیدند و چون از آب کرگذشته دو مرحله بسمود جهت عمارت بیلقان عنان عزیمت بقراباغ منعطف گردانیده در حوالی بیلقان در محلی فرود آمدند و رای آفتاب اشراق بر توالشفات بر تعمیر بیلقان انداخت و آن شهر از دیرباز خراب و ویران شده بود نوعی که از ابنیه و عمارتش خشتی بر جای خود نبود القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که مهندسان چیره و معماران دقیقه ضمیر طرح شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و پوت و دروب بسیار و باغچه و بساتین و غیر آن در ساعتی مسعود و زمانی محمود اساس طرح شهر انداخت و بطناب بسپوده بر شاه زادگان و امرا قسمت نمودند و لشکریان با تمام بر کار عمارت مشغول شدند و مجموع آن ابنیه و عمارت را از خشت پخته در یک ماه تمام به اتمام رسانیدند و دور باروی آن بکمتر از دو هزار و چهار صد گز بود و عرض دیوارش بازده گز و ارتفاع آن قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمقش بیست گز و کنگره و سنگ انداز ترتیب داده و شهری چنین با وجود کثرت بارندگی و شدت سرما و برودت هوا در یک ماه چنانچه سبق ذکر یافت ساخته و پرداخته آمد و رای صواب نمای اقتضای آن کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا از فیضانش اراضی آنحدود و نواحی معمور و مسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرا و شاه زادگان و نوئینان کفایت آن مهم قیام نمودند تا چنان مسافت جوی را بر سپاهیان قسمت کردند و بانگ زمانی نهری روان و جویی جاری گردانیدند طول آن مقدار شش فرسخ بود و عرض نیزده گز شرع میا

جلد ششم ذکر اظهار مرحمت سیاملکی صاحبقران

وآماده شد ذکر ارسال حضرت صاحبقران امنار ابولایات تحقیق احوال یزدستان دران اوان که رایات پیلتنان مرکز رایت فیروزی نشان بود باشراف واعیان ممالک توران و ایران برسانیدن تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان وتهنیت فتح دیار روم ازانجا واقطار احرام قبله اقبال وکعبه آمال بسته بودند بردرگاه شهریار ستوده خصال جمع آمده هنگام بارعام در مجلس فرمان فرمای نامزد عالم دارو فضلای روزگار جمعی عظیم منعقد میشد وچون خاطر خطیر حضرت بتحقیق مسایل دینی ومعارف یقینی وملکات لمکانه واخلاق حسنه وانه بود نکات لطیف وحکایات بدیع درمیان آمد از جمله کلمات ارباب فضل ودانش بفضیلت عدل واحسان ومزیت برواستستان منجر شد وحضرت صاحبقران عدالت نشان خواست که آن بحث بمجرد گفتار بی کردار آخر نشود لاجرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود که درازمنه سابقه دشمنون سالفه وعلمای ملت سلاطین وبارای ونصایح مشفقانه کرده اند وبرامور مستحسن ترغیب نموده وازافعال نکوهیده وآمال ناپسندیده منع فرموده اند ودرین عصر شمار ابهیچ ارشاد نمیگذارند از اصلاح وفساد مملکت ورعیت هیچ باما نمیگویند ایشان متوقع الکلمه معروض داشتند که لله الحمد والمنه که پادشاه دین پرور معدلت گستر از موعظه ونصیحت امثال ما مستغنی دارد وهمگس را در اجرای احکام علمی وقوانین عملی از آنحضرت تعلیم باید گرفت وحضرت صاحبقران صافی سیرت ازان کلمات ناگر چند مطابق واقع بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال این سخنان که بر سبیل ستایش وتحسین گویند اصلا خوش نمی آید وغرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که هریک ازشما که از ناحیه آمده اید احوال داروغگان ومعاش کاشتکاران نسبت برعایا وزیردستان اعلام کنید تا اگر از زبردستی حیفی برزیردستی رفته باشد بتدارک مشغول شوم علما وفضلا زبان بمعاوشنا کشودند وهریک آنچه از نیک وبد عوائد ویمین مملکت خود میدانستند عرضه داشتند وحضرت صاحبقران رعیت پرور طایفه از اصحاب درس وفتوی را که بزهد وتقوی موصوف بود وهریک از ایشان را بعینی متدین از قبل دیوان اعلی بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاده تا بتحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم ستانند وستمکاران را از کوشمال والشی بنزادهند وصورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند وبازگشته بعرض رسانند تا علیلیان باین عواطف امیدوار گشته در مهاد امن وامان پهلو بر تبر استراحت نهند ودر صبح وشام بدعاگوی دولت روزافزون پادشاه اسلام قیام نمایند وشحنه بارجهان فرمان داد که مولانا قطب الدین قرمی را که پیش ازین باعمال فارس آمده بود بند کنند وسبب قید او انکه بسمع اشرف اعلی رسید که مولانای مشار الیه درحین توجه بدرگاه عالم پناه مبلغ سیصد هزار دینار یا کمی بعلت نثار وپیشکش از رعایا ومحترفه پیشه ازگرفته است وقدم از جاده انصاف ومروت پیرون نهاده وحکم شد که شیخ درویش آهی خدمتش را با دو شاخه در شیراز ببرد وآن وجوه را بصاحب آن اموال فروشکرش را غنور ازاکه حرکت ناپسندازو صادر شده بود وضرری چند بخلایق رسانیده از حلق بیاویزند واشارت علیه بصدور پیوست که مولانا صاعد که همراه مولانا قطب الدین قرمی ونویسندگان از فارس آمده وصورت ظلم مولانای مذکور بسامع علیه صاحبقران رسانیده بود همراه ایشان بشیراز برند وخاطرنشان مردم آنجا کنند وهرحیف وظلمی که مولانا قطب الدین ارتکاب آن جسارت نموده رضا واشارت حسرو کامیاب آن مقرون نبوده وحضرت صاحبقران خواجه ملک سمنانی را با ایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت وچون آنجماعت بموجب یرلیغ پادشاه با مشله واحکام شیراز رسیدند ازغور نزاز حلق برکشیدند وروز جمعه گروهی انبوه از مردم شهر ورؤسا در مسجد عتیق جمع آمده بودند وصحن وبام مسجد از ایشان پرشده بود مولانا قطب الدین را ورپای منبر سنگین با دو شاخه حاضر ساختند ومولانا صاعد برمنبر برآمده بخان شهریار صاحبقران را مسبع خلایق رسانیدند واین بیت خواجه عماد فقیه تغیر کرده برین نهج برزبان گذرانیدند ملیت اگر خراب شد این مملکت زشاه مدان که نزد مردم دانا گناه مولاناست وازاطراف وجوانب غلغله وثنای پادشاه رعیت پرور بگوش ساکنان عالم علوی رسید ودرمدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار یا کمی را که همراه آورده بودند در حضور قضات وامینان ملک بی قصور وگور بخداوندان اموال تسلیم نمودند ودرین باب خطوط نوشته باسامی حضار مجلس موشح گشت وبعد ازآن شاهزاده جوان بخت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بند ودوشاخه برگرفته روانه سمرقند گردانیدند **ذکر توجه امیرزاده کامکار بجانب ولایت مازندران وگیلان چون خاطر خطیر ازانی مبانی**

جهانبانی یعنی حضرت صاحبقران ازعمارت پیلتنان فراغت یافت وعنان عزیمت خواص ازبرای قشلاق بجانب قراباغ تافت وچون آنجا رسید حضرت صاحبقران وشاهزادگان وسران سپاه درقوریاکه بموجب فرموده ساخته وپرداخته بودند نزول فرمود ولشکریان نیز درمنازل خود قرار گرفتند وامیرزاده رستم که پیش ازین بفرمان واجب الاذعان صاحبقران که مقرر شده بود که جهت قرلیقای تفویض ولایت والوس جلاکو خان امیرزاده عمر در قراباغ حاضر گردد ازراه قلاغی دست تا متوجه گشته بار دوی همایون پیوست وشرف زمین بوس دریافت ودران اوان که منهیان بسامع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی که بر حسب یرلیغ حضرت صاحبقران بضبط فیروزکوه ودماوند مشغول است ازو عصیان وتمرد سر زند ودر حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی بر طاق نسیان نهاده بکهران نهضت اقدام

مینماید این معنی بمزاج اشرف گران آمده از موقف جلال مثال واجب الامتثال صدور یافت که امیرسلیمان شاه با اتفاق امیرزاده رستم متوجه بری شوند و اگر خبر اغی کری اسکندر مطابق واقع باشد سپاه کان قم و کاشان و درگزین راجمع آورده از عقب او برونند و سزاوخرای آن کافرنعمت را در کنارش نهند و ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیرشیخ ابراهیم بموجب بدرکاه حضرت صاحبقران آمده ساوری فراوان آورده و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جوشن و سایر اسلحه و غلامان خوشمنظر و کنیزکان ماه پیکر و تنسوقات دیگر بعرض رسانیدند و یکهزار سب کشیدند و همچنین مطایای آل امرا را از نقود و اجناس کران بار گردانیده و در آن زمستان هر هفته بیمانه طوی عظیم الشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب می پرداختند و در تضاعیف این حالات از عراق عرب نورالدوله پسر سلطان احمد که هیچده مرحله از مراحل بندکانی طی کرده بود و کل رخسارش در باغ جوانی نوشکفته پاورند و بصر صرقهر نهال قامتش از جوی بر خلاف بالا کشیده بود وارد شد و در این اوقات سید برکه علیه التحیة والبرکات رسید و حضرت صاحبقران ستوده خصال از خرکاه بر سم استقبال بیرون آمده جناب سیادت مآبی جهة اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان در ستاد از سر برداشت و آنحضرت سید مشارالیه را در آغوش کرفت و هردو سپار بگریستند و سم در آن مکان از جانب او از آنحضرت اعیان و اشراف و سادات و علما مثل خان آدکان سم قند و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی و اولاد شیخ الاسلام کیشی و عبدالرحمن و دیگر بزرکان آن دیار و سایر بلاد و امصار بدرکاه پادشاه بیهمتا اقتدار آمده مراسم عزای شاه زاده نام دار تبقدیم رسانیدند و بزلال موعظت و نصیحت نایرهٔ فرقت را که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خطیر خسرو جهانکیر تحقیق مسایل دینی میل تمام داشت هر روز بعد از انکه رای عالم آرای را از تنسق امور ملکی فراغتی روی نمودی فضلای انام و علمای اعلام در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و بمباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بملت حنیف بود مجلس را رشک خلد برین ساختندی و در این اثنا خدمتی ملک آغاحرم محترم امیرزاده پیر محمد جهان کیر پسر امیرزاده مشارالیه امیرزاده خالد و سلطان مهدی باردوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده نفایس هندوستان بموقف عرض رسانیدند

ذکر توجه مخدوم زاده عالمیان شاهرخ بهادر بصوب گیلان و وقایع ترکان در قراباغ

چون حکام ممالک گیلان ارسال رسل و هدایا اکتفا نموده بتجسس خسرو جهان کشای استظلال نبخشد و دیدهٔ امید وار را از غبار سم سمند جهان پیما روشنائی نفرماید از موقف غیرت پادشاهانه برلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که جنکی از سپاه ظفرپناه بجنکلستان گیلان درآمده در آن حدود قشلاق کنند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند قوشون از جریک منصور متوجه آن صوب کشته تغلل آغاج روند و فرزند ارجمند شاه زاده مذکور با برادر امیرسلطان با یوتمان خود امیرجهان شاه و امیرشیخ ابراهیم و دیگر شیران بیشه و غا ملازم رکاب ظفرانتساب آنجناب باشند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی آثار خبردار شدند کسان فرستاده مبلغی کرامند برسم باج و خراج قبول نمودند و شاه زادکان قضیه باج و خراج را بعرض رسانیدند و در محل قبول افتاده جمعی جهة تحصیل اموال بگیلان فرستند و سید رضا کیا که از حکام آنجا امتیاز داشت متوجه درکاه پادشاه سپهر اقتدار شد و همچنین دیکر ولات و سرداران هریک معتمدی را با تحف و هدایای بسیار ارسال نمودند و چون بجماعت بساحت بارکاه جلال رسیدند نا برآنکه سید رضا کیا از اهل بیت نبوت بود صاحبقران صافی عقیدت خواست که تربیت او بنوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند لاجرم از مال آن ولایت که قریب پانزده هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه هزار دینار رکنی مقرر شده بود و آنچه ملکبت سید مشارالیه و امیرمحمد میرسید ملکی بنجاب سیادت مآب بخشید و محصلان بحسب فرمان از مطالبت نصف ثلث مال که مرقوم رقم تحقیق شده بود باز داشتند و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ آن بود که امیر سید برکه مریض کشت و صحیفه حیات آن سید نیکوکار مطوی کشت و حضرت صاحبقران از وقوع این حادثه بغایت مضطرب و متالم شده آخر الامر مغمون کلمه کل نفس ذائقة الموت والنصب العین مقرر ساخته اشارت علیه صدور یافت که نعش او را به اندخود برده بر سپهر امانت در خاک نهند و در آن ولا غایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندر آمده در نام ایالت ولایت همدان و نخاوند و دورود و مواضع دیکر از کرکچک باضمایم و ملحقات و توابع و ضمایم در قبضهٔ اختیار او نهادند و چون فصل شتا به آخر رسید در اوایل فروردین سلطان علیشاه حاکم ماردین با زینت و تجمل تمام بدرکاه پادشاه اسلام و جمله نشین تخت عصمت که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود همراه آورده ملک غازالدین نیاز سلطانیه رسیده پیشکش فراوان بموقف عرض رسانید در این اثنا حکم لازم الانفاذ نفاذ پیوست که وجود اعیان اولوس طی کوخان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هرکس سپری یا برادری یا کوچ بسم قند و رستند و بجکه کوچانیدن ایشان جمعی معین شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود و مدت یکسال از وفات امیرزاده محمد سلطان کذشته بود آشی عظیم دادند و بعد از آن نشاط شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سبز و زد آنحضرت سوار شده شاه زادکان عظام در صحرای آق قام جرکه انداختند و بعد از سه شبانروز از اطراف جرکه بهم رسیده صید فراوان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران بسادات و علما و اکابر و فضلا سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراءالنهر تبرکات فرستاد و روم چندان داد که در

جلد ششم — تفویض اذربایجان بمیرزا عمر

مخیله ایشان نگذشته بود و حضرت انصراف ارزانی داشته آنجماعت را بمواطن و مساکن خویش فرستاده **ذکر خبث رایات ظفر سکر و تفویض ایالت الوس هلاکوخان بمیرزا عمر** چون درین یورش خجسته اثر در مخیله پادشاه هفت کشور مصور بود میسر گشت عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر زد و در اوایل بهار و در چهارم رمضان المبارک سنه ست و ثمانمائة از قشلاق قراباغ نهضت نمود و بجانب دار السلطنه سمرقند در حرکت آمد و بر اب ارس جسر بسته بسعادت و دولت عبور نمود و در علف زار کنار رقریعنت آباد کز از قرای شهر برلاس است و از تحدثان همت تحضرت نزول فرموده و در آن محل امیرزاده شاهرخ از قزل آغاج معاودت نموده بموکب همایون پیوست و درین اثنا عاطفت خسروانه حکومت ممالک اذربایجان را تابع و لواحق تا حدود روم و شام بامیرزاده عمر بن میران شاه تفویض نمود و بر این واجب الاتباع مال تمغای خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزاده کانی که متصدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نپیچند و بجا را و حاضر شوند و لشکریان پدرش در ملازمت او کمر بندند و امیر جهان شاه بن امیر جاکو را با چند امیر دیگر ملازم شاهزاده گردانیدند و شاهزاده را بتاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسبان با زین مخصوص داد و بحکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم شیروانی و سلطان علیشی حاکم ماردین و کوستندیل کرجی و شیرک و جالیک و بسطام همه را خلعت داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و او بصوب ییلاق الاتاق توجه نمود و فرمان فرمای آفاق از انجا کوچ کرده و طرح شکار انداخته صید فراوان انداختند و کنار اب آقاق که آنجا الارود گویند از فرزنول موکب همایون رشک سپهر کبود گشت و چند روز در آن منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان آخر انجا میدهد **ذکر تتمه داستان میرزا رستم و امیر سلیمان شاه در رفتن امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملک در عقب ایشان بجانب ری** سابقا گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بمقتضی اشارت خسرو و جهاجه بجهت حل و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند روشن شد که اسکندر از تبریز کوی رای قلعه فیروزکوه را مستحکم ساخته و پسر و خویشان خود را بحافظت آن قلعه نصب کرده و خود بستمدار کرنخیه است و امیرزاده رستم هشت روز در طهران بساط اقامت انداختند و از سپاه کان آن ولایت و قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک دو هزار مرد جمع آورند و سردر پی اسکندر نهاده رستم و ارتمدار در آمدند و بعد از محاصره قلعه نور آنرا ساختند و در آن محل ملک کیومرث پیش ایشان آمد امیرزاده دولت یار بنوای الحرب خدعة عمل نموده ملک کیومرث را کمیان او و اسکندر شیخی مخالفت بود بگرفتند و خدمتش را پیش اسکندر فرستادند و از راه فریب پیغام دادند که دشمن بی افرستادیم باید که پیدا غدغه و تحاشی پیش آئی و اسکندر باین کلمات اعتبار نکرد و با کیومرث صلح و صفا پیش گرفته و هر دو با کمید یکدیگر عهد و میثاق بسته در بدعهدی اتفاق نمودند و در کوههای سخت و پشتهای درخت خزیده و در اوایل سال گذشته راب اطلق مخیم سپاه ظفر پناه شد قاصدی از پیش امیر سلیمان شاه آمده صورت واقعه را معروض گردانید و رای عقده گشای ایلچی پیش امیر مظفر اب بخراسان روان کرد که با لشکرهای آنجا از راه آمل و ساری روی توجه بدفع اسکندر شیخی نهند و چون از اضی ارد سپل مضرب خیام ظفر فرجام گشت خسرو پرویز روز امیرشاه ملک و پسر علی سلدوز را پیش بری فرستاده پیغام داد که از احشام خلج و اعراب که در نواحی قم و کاشان و ساوه توطن دارند حشمی فراهم آورند و امیر اسکندر متوجه شده با امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه پیوندد و موکب از ارد سپل و میانه گذشته بموضع سرجم نزول فرموده در آنجا دولدای که ضبط قلعه اوینک تعلق دارد میداشت بتعجیل از عقب رانده غر بساط بوس دریافت و حضرت صاحبقران جهان کشای تحفه خدمات دیرینه دولدای او را در آغوش مهربانی کشید و نوازش نموده و خلعت و کمر داد و فرمود که معلوم منست که دیگر ملاقات شود یا نه وظیفه آنکه از صلاح و فساد این بلاد غافل نشوید و احمد جلایر را تا زیک مزاج واقع شده و از او اندیشه نیست اما از قرا یوسف ترکمان ها حذر باش و بعد از اتمام وصیت او را وداع کرده رحضت مراجعت ارزانی داشت و چتر ظفر نگار از آنجا روان شده بیست و پنجم شوال و رضمان ملک ذو الجلال سلطانیه رسیده بیست و دوم ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نموده صحرای قزوین معسکر لشکر ظفر قرین شد و امیرزاده ابابکر از ارد سپل روی براه آورده در مدت نه روز آن مسافت بعید را پیموده در صحرای قزوین بخاک بوسی ساحت بارگاه رسید و بوسیله سرای ملکه خانم درخواست کرد که پیش امیرزاده میران شاه که در بغداد هست باشد و ملتمس شاهزاده مبذول افتاده و اجازت داده مبلغ چهار صد دینار کپکی به امیرزاده ابابکر انعام فرموده و حیل اکه از نواحی بغداد هست بحرم شاهزاده مشار الیه شاهی ملکه که دختر حاجی سیف الدین بود بر سم سیورغال انعام فرمود و امیر سلیمان شاه بموجب فرمان متوجه سلطانیه شد و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق در دفع اسکندر شیخی سعی تمام نمایند و بعد از طی منازل در کجور به امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و سپاه منصور پیوست و ایشان در آنجا رعایت حزم و احتیاط نموده خندق کندند و شاخهای درخت استوار را مدت هشت روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و از اردوی همایون خبر آمد که از عقب اسکندر بروند شاهزادگان و سران سپاه بر حسب فرمان نشسته و چون آن راه جنگلستان بود سیاقیان درخت افکنده راه میکشادند و در گذرها که گذر را که مخالفان خراب کرده بودند به تختها و چوبها گذار و عبور میساختند و از بی

اسکندر می‌شتافتند و هر که را می‌افتند نهال حیات او را از جویبار نشو و نما به تیر قهر قطع میکردند و چون موضع سارق قشر مخیم اقبال پادشاه بادادودهش گشت
در آنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد با فرزندان حضرت مراجعت نموده بجانب غزنین و کابل روانه شدند و بر ربع جهان مطاع صدور یافت که امیر شمس الدین عباس
و دیگر امرا که نقل سپاه قراتاتار و خانه کوچان مملکت آذربایجان منوط و مربوط بسعی و اهتمام ایشان بود از راه خارو سنان در حرکت آمده قطع مسافت نمایند
و به اشارت علیا از توان هر یک میر قوشون که موکل بودند بر خیل خانه از قراتاتار ایشان را در کنف حمایت گیرند و ایوار کرده باردوی همایون پیوستند و چون بموجب حضرت
صاحبقران بر قلعه کلنگدان که در دامن دماوند واقعست و در آن اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاد تعمیر آن را زیج و خشت پخته فرمان داد و از آنجا روانه شده
از دماوند بگذشت و به فرخی و فیروزی بفیروزکوه رسید

ذکر عروج امیرزادها عالیمقدار و پهلوانان جرار بقلعه فیروزکوه

از مهمات قلاع مملکت ایران و بحصانت و رصانت اشتهار دارد یکی قلعه کردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن را فواه و السنه مذکور است و
در کتب تواریخ مذکور و مسطور و چون رایت نصرت شعار بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کوکبه
زده سورنا انداختند و فرو آمدند و بهادران گردون شکوه بقدم جرات پیش رفته سلمها ترتیب دادند و تهیه اسباب حصارگیری از عداده و منجنیق اشتغال نموده
اهل حصار از سر اضطرار خاطر بر زدم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بفشردند و دست به تیر و کمان زدند پس شرمی در روی کشیده و چون از پای قلعه کشای
کوس و کوکه فرو کوفتند از کمر با بالا برآمدند و روی جلادت بمتحیر حصار آوردند پس اسکندر شیخی و جمعی از نداران ایشان و یوساکه در قلعه بودند از مشاهده این حال مضطرب
و سراسیمه شده از غایت خوف و دهشت پس اسکندر و سایر متعلقان او را آنجا بودند بپای ضراعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و فوجی از سپاه منصور بحصار
رفته ساکنان آن قلعه را باکوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بدو روز مفتوح شد و در تصرف نهدکان حضرت آمد و حضرت صاحبقران نکمی تولی را جمعی بحوالی
نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده نیم فرسنگ رفتند و بمرغزاری فرود آمدند و شهریار والاگهر و حضرات عالیات سرای ملکه خانم و
نومان آغا را با امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اچکل و امیرزاده سعد وقاص از راه سلطان میدان روانه سمرقند گردانیدند و در این اثنا مهیان
بسمع اعلی رسانیدند که قراتاتار یاغی شده فتنه انگیخته اند پیرایه این سخن آنست که طایفه ازایل قراتاتار که نقل ایشان بعهده خواجه تنکری برمش شده بود در ظاهر
دامغان سر از گریبان عصیان و طغیان برآورده و از رهنمای مولم از مرکب در انداخته راه گریز پیش گرفتند و داروغگان طوایف دیگر که از عقب ایشان می‌آمدند
بدین حال اطلاع یافته تیغ خون‌ریز بنیام برکشیدند و قریب سه هزار نفر از ایشان در اندرون و بیرون دامغان براه عدم فرستادند و چند فوج از آن قوم بجانب
جنگلستان استراباد شتافتند و باز مانده کار را امیر شمس الدین عباس با خود بر دو چون ای عالم آرای شهریار جهان کشای از این حادثه آگاهی یافت پیمان آهنین
و سیف الملوک و دانه خواجه و رستم را با پس و قماری بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد بعد از آن امیرزاده احمد عم شیخ و امیرزاده شاهرخ
از لشکریان بیکالمیشی قراتاتار از عقب برحسب فرمان روان شدند و چون ایل قراتاتار بعضی کشته شده و برخی گریخته و زمره همراه امیر شمس الدین عباس قشلو بودند
امیرزاده مشارالیه تا دامغان رانده از آنجا بازگشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و پان قوچین و دیگر بهادران که در تعقب
قراتاتار رفته بودند از بسطام و عقبه لنکر و دگذشته بموضع قزاقلغان بکنار دریای قلزم از آن مردم رسیدند و سپاه منصور پانصد مرد پیش نبودند و معاندان گروهی
انبوه ایشان خنک کردند و هزار نفر از آنجماعت بتیغ انتقام گذرانیدند و قریب دو هزار خانوار از قوم قراتاتار بدست آوردند و پان قوچین از آنموضع بازگشته
روی توجه باردوی اعلی نهاد و شاهزادگان و خوانین که پیش از این اشارت واجب الاطاعت متوجه سمرقند گشته بودند چون به بسطام رسیدند امیرزاده شاهرخ
از ایشان جدا شده بامتابعان براه فیشابور رهنمایم هرات گشت و حضرت عالیات سرای ملک خانم و نومان آغا با اغرق بزرگ براه جاجرم در حرکت آمدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب اسکندریه و محاربه با سلطان حسین

حضرت صاحبقرانی قمع و استیصال
اسکندر شیخی را اهم مهمات دانسته عزیمت جزم و اراده بجانب چلاو مصمم گردانیدند و امیرزاده شاهرخ را که در آن وادی اندک مرضی روی نموده بود روانه هرات گردانید
و حکم فرمود که مرا و لشکر انبوه همچنان ملازم اردوی اعظم باشند و لوای ظفر پیکر بجانب چلاو در حرکت آمد و در چند روز عساکر نصرت مآثر کوههای بلند و دره‌های
ژرف طی کردند و بعد از قطع راه دشوار پیاده فیروزی آثار بیلای کوه چلاو برآمدند و اسکندر کافر نعمت با صد مشقت روی مثاقلت بجهنم دره نهاد و موکب
همایون یک روز در چلاو توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن راه دره ایست عمیق بسیار درخت و بنابر این بر و میغ و بارندگی که همیشه در
آن موضع میباشد زمین از آن خورشید بی بهره است و عاطل و پرلای و گلست و در آن دره آبیست عظیم بغایت تیره که بر سر آب دشتها عبور از آن ممتنع گردد
و از غایت صعوبت طریق و دشواری بجهنم دره شتابان یافته دیلی که بر بالای آن بسته بودند اسکندر از آن عبور نموده پل را خراب ساخت و چون کشتران آن آب

متعذر نمیمود و طاعت گذاران بر اشارت فرمان و خبر وکیل بر آن و پل بستند و حضرت صاحبقران نیز از پل گذشته و یک منزل قطع فرموده بر بالای پشته پیدر رخت زدن فرمود و سرداران و بهادران از اطراف و جوانب بطلب اسکندر فرستاد و عنجر چیان ایشان سادات مازندران بودند و ماوچین و شاه ملک برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش آلهی و دیگر بهادران در میان جنگل راه شادند و در حوالی دریای قلزم باسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دویست سوار و پیاده از قبتول خود پیرون آمده متصدی رزم و پیکار شدند و شیخ درویش آلهی و هم بخود راه داده عنان باز گرفت و لشکر منصور که با اسکندر رسیدند پشت نفرمش نبودند بار ها دست برد شجاعت و در معارک مشاهد آنها گشته بود فی الواقع اسکندر دلاوری بمیراث داشت چنانچه اهل تواریخ مقرر شده که فیلپوس از نسل شیرنند که پدرش و عدیش کودرزو مادرش نانوست دختر رستم دستان است القصه آن مست بهادر از پیم عتاب و باز خواست خسرو کامیاب پای تجلد فشرده با یستاد و دست به تیر و کمان بازیدند و دل مرگ نهاد و اسکندر چند نوبت با سواران خویش تیر بارکف از صف پیش انده حمله آوردند و شیران بیشه وغا از موقف خود زایل نشده تیر باران کردند و اسکندر که بفر دولت قاهره از لشکری و دی برنمی آفت تا در آن حال بناز بر کفران نعمت از پیش اندک نفری براه هزیمت گذاشت **پلت** سکندر که بدرستم روزگار نکفران نعمت چنین کست خوار وقراولان لشکر فیروزی اثر تا نزدیک آن جنگل بکدام طرف گریخت و مقارن این حال ابو یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی سیف الدین و حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و به اتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست بغارت و تاراج دراز کردند و غنیمت بیرون از تحصن و قیاس گرفتند و شب در آنجا توقف نمودند و میرزاده رستم که با میرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیر سونجک پیشتر آمده بود به ایشان پیوست و از جانب چپ و راست در حرکت آمده بعزاده اولهراسب رسیدند و امیر علی پسر اسکندر و زنان و متعلقان خدمتش را اسیر گرفت و درین اثنا امیرزاده سلطان حسین با هفتاد نفر رسیدند

و بهیات اجتماعی بجنگل درآمدند و از پی اسکندر روان شدند و بهنگام استوا آن پهلوان بوفادار در جنگلستان یافتند و با او دویست پیاده بود و پنجاه سوار بالضروره دست از جان شیرین شسته آماده قتال گشته در برابر ایستادند و مخالفان دلیر گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیدند و روی به امیرزاده و مشارالیه و ملازمان او نهادند و ایشان مراجعت نموده تیغ انتقام در معاندان نهادند و اکثر پیادگان را بر خاک هلاک انداخته و اسکندر منهزم و مغلوب بجانب کیلان بیرون رفت و در آن حال او اختلافت بعضی گفته اند که در آن دره بصد تلخی جان سپرد و برخی بر آنند که جنه سلامت بفن لباس اهل تصوف پوشیده و ضع صوفیان اختیار کرد و الاول بالصواب والتحقیق اقرب و میرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته از کنار دریای قلزم با میرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین ناگرده ابنوه و رحبت و جوی اسکندر و رتک و پوی آمدند و کنار دریای مذکور بجانب کیلان قشه بعد از قطع پنج فرسنگ فرود آمدند و چون در آن ظلمت آباد از اسکندر نشانی نیافتند مراجعت نموده به اردوی همایون پیوستند و عزیمت خسروانه شاهزادگان و امرا را باز خواست نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان گردانیده بطلب اسکندر باز بجانب کیلان فرستاد و آنجماعت یک شبانروز در میان جنگل ولای رانده مشقت بسیار کشیده رفتند و در آن ایام متصل دیده ابر بر جال اسکندر میگریست چنانچه شاهزادگان محل فرود آمدن نمییافتند در مقارن این حال محنت و زحمت فرمان حضرت صاحبقرانی رسید که باز گردند و ایشان برحسب فرموده مراجعت نمودند و رایت منصور از فراز پشته نکور نهضت نموده از پلی که بر آب جهنم دره بسته بودند گذشته همه را بجان امان بخشیده شب هنگام از پیش شاهزادگان امیرزاده سلطان حسین قاصد آمده خبر آورد که ما بکنار جهنم دره رسیدیم و بی پل عبور از آنجا متعذر است و رای ما استعداد پل بستن داریم آنحضرت محمد آزاد باتوکل باورچی و سی کشتی آن چنان فرستاد تا بر آن آب پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل عبور نمودند و نخست شتافتند و رایت ظفر نشان از آن منزل بجانب جلگاه کلاژه کشت رسید و چند روزی در آن صحرا رحل اقامت انداخت و مقارن این حال حضرت صاحبقرانی امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین علی را که میان ایشان و اسکندر شیخی عداوت قدیم بود ملحوظ نظر عنایت گردانیده ولایت ولایت ساری را بوی ارزانی داشت **کفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مرکز دولت و وصول آنحضرت بدارالسلطنه سمرقند** چون از اسکندر شیخی هیچ آب جیوان بجز نام و نشان نماند و اقربا و اعوان و انصار او در قبضه لشکریان پادشاه فلک اقتدار در آمدند و عزیمت خسروانه بجانب ماوراءالنهر تصمیم یافته بموجب فرموده امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آنحضرت امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر گردانیده بعزم فرستادند و امیرزاده ابابکر مامور شد که بهمدان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که سید غیاث الدین بهزار جرب و سید علی آمل توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت نموده و بعد از چند کوچ بیاپی ماوند کبوشک ارغوان نزول فرموده و چون فیروزکوه مضرب خیام نصرت انجام گشت امیر سلیمان شاه ایلچی مست فیروزکوه دری آنحدود باز داشت و بیان قوچین که دارو غه دری بود امر فرمود که قلعه کلخندان رود و

بضبط آنجا قیام نماید و از آنجا در حرکت آمده به بسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشت و فقرا و مساکین را باصلات و صدقات داده پسر پادشاه که حکومت استرابا د تعلق بوی میداشت درین محل اردوی اعلی پیوست و پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و از آنجا به تفویض سب کشید و بعد از اختصاص بخلعت خاص بموجب فرمان وی بولایت خود بخاد و هم در بسطام دانه خواجه که از اعقاب قوم قراتاتار رفته بود معاودت نموده احوال آن جماعت را معروض گردانیدند و حکم شد که سرداران ایشان را بند کرده بسمرقند برند و طی مسافت نموده به نیشابور فرود آمد و در روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائة از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول فرمود و روز جمعه سوم ماه موضع جاه محل خیام ظفرفرجام گشت و از روح مقدس پسر پیل احمد استمداد نموده چون کنار آب جغران معسکر همایون شد امیرزاده شاهرخ تشریف آورده پیشکشها کشید و همت حسروانه همه را بفرزندان بخشید و آق بوقا و قرا بوقا جوقی قربانی که در مدت غیبت حضرت صاحبقران سر از گریبان عصیان برآورده بودند هندو شاه شیخ هرود را کرفته بدرگاه جهان پناه آورده و بعد از ثبوت گناه مرد و را بر در رباطی که در آنجا بود بحلق بیاویختند و حضرت صاحبقران در سیر مسارعت نموده امیرزاده شاهرخ را بحرارت باز گردانیدند و در اثنای راه داروغگان قری و قصبات و بلاد و امصار پیاپی رسیده اسبان راهوار کشیدند و ملازمان رکاب فیروزی انتساب الاغان مانده خود را میکذاشتند و بر اسبان آسوده خود سوار میشدند و تعجیل مینمودند و چون خاقان ستوده خصال در حوالی بلخ بقرب قریه سجاد آذینه نزول اجلال فرمود و موکب همایون ازان منزل نهضت نموده بختی را چیچون کذشت و در ترمذ بخانه خان زاده علاء الملک نزول فرمود و از آنجا بکش رانده چون از کش در حرکت آمد بعد از چند روز بباغ قرابوته و قصر جهان نما مرکز لوای ظفر انتما کشت و دران محل اکابر و اعیان سمرقند بدرگاه گردون اشتباه رسیده و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار نزول فرمود و از آنجا بشهر سمرقند در آمده مدرسه میرزا محمد سلطان که تا غایت ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر کشته بود تشریف برد و باز بباغ چنار رفته بساط عیش ممهد داشتند و مزاج اشرف درین اوان از نهج اعتدال انحراف نموده و بعد از یک هفته بصحت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض در باغ بهشت بصحت روی نمود بباغ شمال رفت و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود و از آنجا بشهر در آمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بقدم فرخنده تزیین داد و امر فرمود که متصل بمدرسه شاهزاده مرحوم کنبدی از جهه مردش احداث نمایند معماران چابک دستان و رانک زمانی قبه ارزخام منقش پرداختند و نقاشان بر طارم و لاجورد کش مزین ساختند و خانه که در حوالی مدرسه بود ویران کرده باغچه کاز روضه رضوان نشان میداد مرمت کردانیدند و چون بمسجد جامع که احداث کرده همت آنحضرت بود کذار کردند در کاهش که در مدت غیبت آنحضرت براورده بودند بواسطه کوتاهی و کوچکی پسندیدند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که آن را ویران کردند و وسیع تر و رفیع تر اساس انداخته بایوان کیوان برافراختند و در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال از کمال عدالت نویسندکان و عمل داران را کرفته بند کرده و بعد از تحقیق هر کدام وی را بسزای نجلق رسیده بود بسیاستی فرمان داد و درین اثنا ایلچی آمد که از دشت قپچاق آمده شرف زمین بوس دریافت و تبرکات که همراه داشت بکذرانید و هم دران ولا از پیش حاکم افرنج ایلچی رسید و پلاکات مشکاثر بعرض رسانید و از آنجمله پرده ای مصور معروض داشت که هرکز نظیر آن در تخیله مانی صورتکر نکذشته بود و پیش ازین حضرت صاحبقران فرمان داده بود که در باغی که در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیواران تقریبا بهزار و پانصد کز شرعی بود فرمان داد که کوشکی در میان آن به اتمام رسانند و درین اثنا قصری بود پادشاهانه باتمام رسید و هنرمندان آن دیار در سنک تراشی و خاتم بندی و طولی از هند چنانچه هر کاریکه خاتم بندان و آبنوس و دندان سازندایشان بهمان خرده کاری و نازکی نرفش و دیوار پرداز ند لاجرم از سنک مرمر در آن قصر زیبا منظر صور بدیع نظور آورده و کمال حذاقت و مهارت خویش اظهار کردند و فواره بسیار ضمیمه نزاهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقران آن قصر تحتم فرمود و به ترتیب طوئی پادشاهانه مثال داد جشنی بازیب و زینت آماده و مهیا کشت و امرا و نوئینان بوازم ثنا و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان افرنج در آن طوی حاضر بودند

ذکر قورلتای حضرت صاحبقران کشورکشای و ترتیب جشنی عظیم جهة تزویج شاه زادکان

چون از دیار جنوب و سر فراز بخانه اندیشه و تدبیر صفحه ضمیر نکاشته بود که بعد از فتح بلاد روم و شام لشکر به بلاد خطای و دیار اهل شرک و ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد قیام نماید لاجرم درین اوقات که در مقر دولت و مستقر سلطنت قرار کرفت خواست که پیش از رکاب آن سفر دور و دراز بعضی از شاه زادکان نام دار را باکرایم عفت ذاتی از دواج کشد چه بقای نسل خلاصه ایجاد مینت موقوف بر اینست فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که طوئی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف بقرلتای حاضر کردند و از شاه زادکان چنکیز خانی تا رسی غلمان با توا غلمان معزز حضرت صاحبقرانی رسانیدند که مناسب چنان مینماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانکیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند و فرمود که آمدن شاهرخ مصلحت نیست چه مجموع بلاد عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل اند و الچی بطلب امیرزاده پیر محمد متوجه غزنین شده موضع کان کل را برای جشن و سور تعیین فرمود

ورز یکشنبه غرة ربیع الاول سنه سبع وثمانمائة از فرنزول شهریار با لشکر بی‌شمار فردوس‌آیین کشت واز برای نزول همایون چهار پرده سراپرده مأمون صحرا و اهمو کشیدند و سرخرگاه به اوج قمر برافراختند و دوازده پای کهتی آرای که ظاهر بینش از سقلاط هفت فلک واندرونش از مخملهای ملون فرنگ بود بطنابهای ابریشم و ستونهای منقش و قبهای زرین جمعی از فراشان سپک هفته برپای کردند و آن دوازده پایه چنان وسیع بود که همای آسای بر سر میت هزار کس از روی تحکم و قیاس می‌انداخت و از برای خواتین و شاه‌زادگان و امرا و نویسندگان خیمه و خرگاه و سایه‌بان و بارگاه برافراشت و در آن مکان از ناگاه اقطار چندان خلایق جمع آمدند که از کثرت ایشان دیده حیره ماند و درین اثنا مکلی بوقای حاجب که از امرای ملک برقوق و فنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان وقوف بر لطایف علمی و شعور بر قوانین عملی و انصاف با ان صفات از ارباب تحقیق امتیاز داشت از پیش برسرش ملک فرج حاکم دیار مصر رسید و انواع تحف و هدایای فاخر بموقف عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نشتر مرغ علاوه تبرکات کرد و امیرزاده خلیل سلطان که در حدود دربند کستان بود بخدمتگاه حاضر شده شرف دست بوس دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بطلب او کسی از پایه سریر خلافت مصیر رفته بود درین اثنا رسید و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش مهربانی گرفته جراحت فرقت برادر مرحومش امیرزاده محمد سلطان تازه شد و شاه‌زاده بهاسم شاه پیشکش قیام نموده عاطفت خسروانه او را بخلعت فاخره و کمر مرصع و افسر سرافراز گردانیدند و خواص ملازمانش اجامه پوشانیدند و ایشان از لباس سوگواری بیرون آمدند و حضرت صاحبقران دین پرور مضمون کلمة تنا نکحوا و توالدوا را منظور نظر داشته فرمان داد که ارباب تنجیم ساعتی مسعود اختیار فرمودند در آن زمان محمود بر حسب اشارت عالی سادات و قضاة و علما و اصحاب ورع و تقوی بمجلس همایون حاضر آمدند و میرزا الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و میرزا میران شاه و از اولاد امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده احمد و سیدی احمد و شاه‌زاده بایقرا هر یک را بکریمه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت بآئین شرع مطهر عقد بسته و در آن محفل جنت مثال امام ائمه ستوده خصال شیخ شمس الدین جزری بعد از رعایت شرایط عقد بقرائت خطبه نکاح اشتغال فرمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی قضاة سمرقند مولانا اصلاح الدین متعلق بود و نیازی شمار و کوهر بسیار شمار کردند و حضرت صاحبقرانی بمبند جهانبانی برآمد و خواتین و اغایان اناقها بر سر نهاده چون خوبی را بدربخشان مرصع زیب و زینت بخشیدند و ماه رویان زهره چهر چون اطراوت کل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آئین را بحضور خویش مزین و اندوام امرا بزرگ و نویسندگان و سادات و اکابر و قوریچیان و رسایه دوازده پایه آرام گرفتند و سایر خلایق از امرای هزاره و اشراف مقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور محل جلوس اختیار نمودند و سیاولان بهلام صولت با خلعتهای طلا دوز برزینهای مرصع سوار شده وظایف تقدیم رسانیدند و فیلان کوه پیکر را به انواع تکلفات تختها بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبه رسید که رسم جوع و عطش از میان برخواست و چند شبانروز شاه و گدا صغیر و کبیر بنای و نوش سر بردند و در آخر آن جشن و سور الیچیان مصر و شام و دیار افرنج و بلاد هندوستان و دشت قپچاق و سایر اکابر و حکام اطراف و مجموع امرا و سران سپاه را بخلعتهای فاخره و انعامات وافر مسرور گردانیدند و چون ایام عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران سایه التفات بر امور ملک و ملت انداخته در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام نمود و بخلوت سرای نیاز در آمده مراسم شکر بارگی بتقدیم رسانید

ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت تا قبل از یورش خطا

و حضرت صاحبقران بجانب شهر توجه نموده در مدرسه محمد علیا سرای ملکه خانم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را نواخته رخصت انصراف داد که بزادبستان مراجعت نمایند و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ که مادرش حرم شاه‌زاده مشارالیه بود درین قریتای بمصاهرت شاه‌زاده مخصوص شد بهمراه او روان گردانیدند و الیچی مصر را خلعت و کمرازی هشت و از موایدا کرام بهره ور گردانیدند و دستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا عبدالله کشی را که رفیق او ساخت و مکتوبی در عرض سه گز و در طول هفت گز به آب زر قلمی شده بخط بدیع مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط و حسن کتابت سرآمد روزگار بود و او مصر ملک فرج در صحبت ایشان روانه کرد و چون فرج پیغام داده بود که ما سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم بهر چه اشارت شود در باره ایشان تقدیم افتد حضرت صاحبقرانی در جواب نوشت که احمد جلایر را بند کرده بفرستند و قرا یوسف ترکمان را بند از بند جدا ساز ند و الحضرت تحف و پیلاکات که هر یک از آن خراج مملکتی بود بار سول و نامه رسال داشت و سایر الیچیان که از بلاد افرنج و دشت قپچاق و هندوستان آمده بودند مقرون بنوازش و احسان گردانیدند و بانوی عظمی ملکه آغا که بنا بر فرمان از زهرات درین قریتای حاضر شده بود اجازت انصراف یافته مراجعت نمود و درین اثنا بیت بیکران حکومت و ولایت بیکت و نیکی و اشره و ولایت جته تا حدود دحطای به شاه‌زاده جوان بخت میرزا الغ بیک کورکان ارزانی داشت و زمام ایالت اندکان و طراز و کاشغر در کف کفایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و از امرا شاه‌زاده مشارالیه پیر محمد طغای بوقا و تیغ محمد بهلول و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکر آن نواحی را فراهم آورده تباشکنت که وعدگاه اجتماع سپاه بود حاضر شوند و حضرت صاحبقران کامکار از مدرسه سرای ملکه خانم سوار شده در کوک سرای که از متحدثات معمارت آنحضرت بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود و امرا علی بغاذ پوست که امیر برندق نسخه لشکر احتیاط کرده باز پندکه چه مقدار مرد درین یورش لازم رکاب همایون

خواهند بود و امیر شارا بقبض نموده بموجب سیاسی که ارکان کل قرار یافته بود معروض داشت که از بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و مازندران و قوم قراتاتار که ایشانرا از روم کوچانیده آورده اند صد و بیست هزار سوار نام دارجمع میشود در ظفرنامه مسطور است که علوفه خاصه آنحضرت در حین یورش خطائی صد و هشتاد هزار و ششصد و دوازده مرد در شمار آمد و چنان استماع افتاده که مجموع سپاه صاحبقران کامکار در آن اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بودند العصمة فرمان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سیدی احمد و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با لشکر بادر تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و شاهرخیه را در زمان سابق قشاکت میگفتند و در آن اوان توجه چکتای خان بممالک ماوراءالنهر و ترکستان و آن یار دیار نماند و عمارتش چنان خراب و ویران شد که یک خشت درست پیدا نبود تا در شهر سنه اربع و ستین و سبعمایه حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و معماران چابک دست باندک فرصتی حصاری استوار ساختند و طاعت گذاران آن حدود و حوالی بآنجا نقل نمودند فی الجمله ارغون شاه بحکومت سمرقند مامور گشته رایات فتح آیات در پشت دوم جمادی الاول تسع و ثمانمایه که آفتاب در اول قوس بود بموضع قراملای نهضت فرموده و بعد از طی مسافت سایه وصول بر ملاق انداخت و آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده برف و باران عظیم باریدن بادی تند و سرمائی قوی بدید آمد و حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده و بتعجیل رانده و در اقصولات فرود آمد و در آن اوان خورشید در خانه جدی بود و شدت برد بمرتبه که اگر گربهٔ اثیر کیفیت آن بر خاطر گذراند ی فی الحال طپیدن انجامد پذیرفتی و با وجود این معنی زمان زمان سرما قوی تر میشد و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان تا شکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین بصری و بسنی فرو شد و اکحضرت امیر مبارق را بسجانب تاشکنت روانه ساخت تا برسانیدن تغار لشکر قیام نماید و در آن زمستان کردونهای مشحون انواع ماکولات می آوردند و بسامان و تجملات از اطراف بدرگاه اعلی میرسانیدند و شهریار دریادل مجموع آنهارا بشاه زادگان و امرا می بخشید و چون صیت و صولت پادشاه و رفاهیت سپاه و امرا بمرتبه رسیده بود که زیاده بر آن متصور نبود ارباب فراست از مضمون کلمه اذا تم امر دنی نقصه بغایت حایف و هراسان شدند و از بیم زوال دولت دیر باز لحظهٔ بفراغت نمی غنودند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بسجانب انزار**

با آنکه آفتاب در اواخر جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که زیاده و عباد از مفارقت آتش دوزخ نفس سرد میکشیدند حضرت صاحبقران کردون توان را حرص غزا و جهاد دامن گیر شده صبر نفرمود که سورت سرما کمتر شود و بسجانب آن مملکت رایت غیرت برافراخت و عنان توجه بخطهٔ انزار منعطف ساخته و در آن ولایت امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر برندق و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و محمد درویش برلاس و رستم طغای بوقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین باجمعی از امرا نواحی تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و چون آفتاب بمنتصف حوت رسد و جنبش آید و با اتفاق توجه نمایند و موکب همایون از آب سیحون بر بالای خجند عبور نموده نزول فرمود و در آن سال از اوایل فصل تا اواخر حوت کاروانیان غرّا بها و غیر ذلک از گذارهای سیحون بر چون بر روی یخ میگذشتند و رود سیحون نوعی بسته بود که تا سه گز ممکن بندید بآب نمیرسیدند حضرت صاحبقران از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب پری پیک را بفرو جود خویش زیب و بها بخشید و شاه زادگان و امرا هر یک بمنزلی فرود آمدند و از غرایب حالات آنکه در سرائی که از برای نزول آنحضرت معین شده بود از ممر سنجابی آتشی در صحن خانه افتاد و اندک احراقی روی نمود و اگرچه در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر مدیع پریشانی خاطر و صنیع و شریف زیاده گشت و در آن اوقات مردم خواهها آشفته بودند و حضرت صاحبقران بهمال موسی کمال اورستاذا تفحص نماید و راه چنان شده که توان گذشت یا نه او نفرموده عمل نموده احتیاط کرد و باز گشت و معروض داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگر که از جانب سیرم بهمان کار آمده بود مراجعت نمود و بعرض سانید که در آن بقعه دو نیزه بالای برف نشسته است و در این اثنا که قراخواجه کرایش توقتمش خان که از پیش در یار بزد رفته بود سرکردان میگشت بدرگاه جهان پناه آمد و روزی که حضرت شاه و شاه زادگان و دیوان نشسته بودند و امرا و اعیان بر گرد آنحضرت صف زده بودند بوساطت امرا مثل پری پیک و شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم غلبساط بوس دریافتند و پیغام توقتمش خان را بزبان تضرع و مسکنت بعرض رسانیدند که جزای عمل کفران نعمت صاحبقران بر صفحات روز خود دیدم و محنت آن کشیدم و مرارت آن چشیدم و مدتی شد که در صحرا و بیابان پریشان حال و بی سامان میگردم و از خوف اعدا نفسی بفراغ بال نمیتوانم زد اکرم احم جنسروانه از سر ذلات این بیچاره درگذرد دیگر پای از دایرهٔ اطاعت و انقیاد بیرون ننهم و مدت العمر شرایط خدمتکاری و جان سپاری قیام نمایم و خلق کریم شهریار رهبت اقلیم فرا خواجه را که از نوکران قدیم توقتمش خان بود نوازش بسیار فرموده استمالت داد و در جواب فرمود که امید وارم که بعد از این یورش دشت قپچاق و الوس جوجی خان را از شواب کدورت منازعان مصفا ساخته باو بپردازم و در خاطر خطیر صاحبقران چنان بود که هم در آن چند روز از انزار بسجانب ختای نهضت فرماید خواتین و شاه زادگان که برسم شایعت آمده بودند باز گردانیدند و قراخواجه را رخصت انصراف داده پلاکات ارزانی داشت و خواست که او را با متسوقات و استمالت پیش توقتمش خان روانه گرداند لیکن نگاشته قلم تقدیر خلاف این اندیشه تدبیر بود الحکم لله الملک القدیر **ذکر انتقال حضرت صاحبقرانی از این مرحله فانی به دارالقرار آن جهانی** حکم منیعه قضا جمیع

جاریست و نیز تدبیر اجل بر همه دلها کاریست هیچ سروقامتی بر جوپبار حیات بالا نکشید که از بنا بخت سخن نشد و هیچ غنچه رخساری رخ بخندگانی نشکفت که از صرصر حوادث پژمرده نگشت هر که رخت هستی درین کاخ فیروزه منظر آورد روزگار بیوفا کردنا از قصر وجود او برآورد و هر که علم رفعت به اوج ثریا برافراخت به اندک زمانی ابو یحیی حدیثش را در ورطه عنا افکند غرض از تسوید این کلمات و تمهید این مقدمات آنکه درین اوان که صاحبقران زوار السلطنه سمرقند بیرون آمده بخطه اترار رسید و بنا بر کثرت برف و صعوبت مسالک رحل اقامت و بساط کامرانی بگسترد ناگاه در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائة مزاج همایون از جادهٔ اعتدال شقاق کرد و تبی محرق بذات شریفش صفات انحضرت عارض گشت و حضرت صاحبقران بزبان حجنته بیان به اعتذار و استغفار کشاده از جمیع معاصی از سر صدق نیت و عزم درست توبه فرمود و هر زمان زحمت اشتداد می یافت تا چند مرض مختلف جمع آمده چنانچه از معالجه یکی دیگری زیاده میشد و مولانا فضل الله طبیب با آنکه دم عیسوی داشت و در علاج بدیسپا مینمود مفید نمی افتاد و چون شهریار روشن ضمیر یقین میدانست که مرض علاج پذیرنیست و از سفر آخرت گزیر نه بمقراض توفیق رشتهٔ علایق و عوایق را قطع کرده دل از آن امر ناگزیر بنهاد و خواتین عفت آیین و امرای عظیم القدر را طلب فرمود و در باب تنسیق امور ملک و ملت سخنان بر زبان راند که محل آن داشت که پردیسر عمه را بقلم زرین بر صفحهٔ خورشید نگارند و بر زبان مداد ثنا کشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یک لحظهٔ حیات صاحبقرانی باد تا رمقی از حیات و نفسی در تن ما باشد پای از دایرهٔ خدمتکاری بیرون ننهیم و بقدر مقدور لوازم جانسپاری بجای آوریم چه خلاف رای ولی نعمت موجب بخبت و مستلزم مذلت است بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان و امرا را طلبدار یم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان نیز بشنوند که از اتصال ما این وصیت تا شنیدن ایشان را شتاب تفاوتست و حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان گنجایش آن ندارد که غایبان حاضر گردند و الحمد لله و المنه که بهیچ آرزو در خاطر نماند مگر ملاقات قرة العین شاهرخ که میخواستم یک نوبت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم و میسر نشد آنگاه پادشاه والاگهر روی بفرزندان کرد که ملازم رکاب همایون بودند آورده کوشش ایشان را به در نصایح سپار است و بر موافقت یکدیگر دلالت کرده از منازعت تحذیر نموده و چون نصیحت به اتمام پیوست مرض بغایت استیلا پذیرفت و ضعفی عظیم طاری شد و اشارت علیه صدور یافت که مولانا هیبت الله از میان موالی و حفاظ که در بیرون بقرائت کلام مجید مشغول بودند بانگ برآید و بر قرائت قرآن حمید و تکرار کلمهٔ توحید مواظبت نماید و چون زمانه لباس سوگواری بر کرد میان شام و خفتن کلمه بزبان مبارک جاری کرد آید و جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون و این حادثهٔ کبری در هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مدت زندگانی صاحبقرانی هفتاد و یک سال بود و زمان سلطنتش به استقلال سی و شش سال بود و سی و شش پسر و نبیره زادگان یادگار گذاشت چنانچه تفصیل ایشان عنقریب از مساعدت وقت مأمول

ذکر اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقران و ارسال نعش مبرور انحضرت بصوب سمرقند در آن شب

تا کرهٔ رای منیر آفتاب اشراق خاقان نیکوکردار پرتو التفات از حال مقیمان این کهنه دوار باز گرفت علامت روز قیامت آشکارا گشت و ناله و نفیر صغیر و کبیر گوش ساکنان طایر قدس رسیده و شاه زادگان را فسر عزت بر خاک مذلت افکند ندامرا و خواص کریبان چاک زده خواب سرشک از دیده و رخسار ماروان کردند و خواتین بر خرخانها و بیجاخرا شیده و نمک بر جراحت سینها پاشیده و از لوازم تعزیت و سوگواری نیاسودند و نعش او را از اترار بسمرقند نقل نمودند و در گنبدی که جهت خود ترتیب داده بود دفن کردند امیر صاحبقران با وجودی که اکثر اوقات به امور جهانگیری و تنظیم ولایت ستانی اشتغال داشت دقیقه از مراسم تعظیم علما و تکریم سادات مهمل و معطل نمیگذاشت و همواره بر عایت مشایخ عظام و عرفای عالی مقام همت میگماشت و تخم محبت و حرمت بر دلهای نیروان و گوشهٔ نشینان میکاشت پیوسته طلب همت از باطن فیض مواطن ایشان می نمود و بخدمت لازم السعادت این فرقه علیه حاضر میگردید و ارادت تمام بخدمت مشایخ کرام ظهور میرسانید در سند کی شیخ زین الدین تا بیادی اخلاص تمام میورزید و جوشن دعای گوشه نشینان و فقیران مشوش و در صف اعدای دین و دولت می کوشید لاجرم بعد از پس مراد هم آغوش گشت وصیت صلابتش از ایوان کیوان در گذشت امیر چهار پسر نام داشت اول امیر غیاث الدین جهانگیر که در اوایل سلطنت پدر در سنه هفتصد و هفتاد و شش علم رحلت بصوب آخرت برافراشت از او دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر او لیعهد گردیده بود بعد از فتح روم در شعبان سنه هشتصد و پنج در روم وفات نمود دوم پسر محمد بعد از فوت برادرش ولایت عهدی بدو مفوض گشت امیر در حال احتضار امرای

جلد ششم ذکر احوال شاهرخ و پدران او

در خدمتش حاضر بود به اطاعت و سلطنت او وصیت نمود و پسر محمد در آن هنگام حاکم زابل و کابل و حدود هند بود تا آنکه در سنه هشتصد و نه بر دست پسر علی آیه یکی از امرای او بدو کشته گشت دوم مغالدین عمر شیخ که حکومت فارس و عراق در زمان پدر در سنه هفتصد و هفتاد و شش در پای قلعه مانوتیری بدو رسید و بدو در گذشت و بعد از و امیر تیمور جای او را به پسرش پیر محمد بن عمر شیخ داد سوم جلال الدین میرانشاه شحکاه هلاکو خان که عبارت از آذربایجان بوده باشد تا حدود روم و شام بدو عنایت کرده بعد از پدرش در سنه هشتصد و ده در محاربه قرا یوسف ترکمان کشته گشت چنانکه در ذکر قرا یوسف احوالش مرقوم گذشت چهارم معین الدین شاهرخ سلطان شرح حال و اجمالا گفته میشود **میرزا سلطان شاهرخ بن امیر تیمور** پادشاه شریعت پرور مروت شعار و شهریار عدالت گستر فتوت دثار بود و در زمان دین پسین و ترویج شرع سید المرسلین و تعظیم سادات و تکریم عرفای معرفت سمات سعی بلیغ مینمود در ادای فرایض و سنن و نوافل مداومت و مواظبت در هر حال میکرد و در خیرات و مبرات و تعین مدارس و طلبه علوم و خانقاه و تجمل مشایخ بجامی آورد بصفت رعیت پروری و عدالت گستری موصوف و بعلو همت و شجاعت مبتلا معروف بود و در سنه هفتصد و نود و نه بحکم امیر صاحبقران بر سند حکومت خراسان قدم گذاشت و بعد از فوت امیر من حیث الاستقلال لوای سلطنت برافراشت با برادر زاده اکه در اطراف ایران و توران لوای حکومت افراخته در مقام مخالفت بودند و در هر ولایتی طریق عناد و استبداد می پیمودند کرات و مرات جنگ کرد و ایشان را بدک فرصتی بعضی منیت و نابود شدند و برخی به اطاعت و انقیاد آمدند آن پادشاه بر تمامت ممالک ایران و توران که در تصرف کامگاران امیر بود استیلا یافت و سه نوبت بقصد استیصال قرا یوسف ترکمان و پسران او بسمت آذربایجان شتافت در نوبت اول و ثانی بعد از فوت قرا یوسف در آن اثنا واقع شده بود با امیرانشاه و میرزا جهان شاه پسران قرا یوسف مقاتله نموده و غالب آمد و در نوبت سوم میرزا جهان شاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش رسید چون امیرانشاه از توجه میرزا شاهرخ خبر یافت بجانب روم منهزم گردید میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان را بمیرزا جهان شاه مسلم داشت و مملکت فارس را مکلف کفایت میرزا پیر محمد بن عمر شیخ گذاشت دار الملک اصفهان را بمیرزا رستم بن عمر شیخ تفویض نمود و بلده همدان را میرزا اسکندر بن عمر شیخ مرحمت فرمود بعد از چندگاه میرزا پیر محمد بر دست بعضی از ملازمان خویش بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر با هم مخالفت کرده فتنه ظاهر کردند میرزا اسکندر بچندی طرح سلطنت انداخت و با میرزا شاهرخ مخاصمت کرده مخالفت ظاهر ساخت بعد از انهزام از پیش میرزا شاهرخ در سنه هشتصد و پست و هشت ولایت فارس را به پسر خود ابو الفتح ابراهیم سلطان شفقت نمود و امور مملکت و نظام رعیت بواجبی منضبط و منسق فرمود مدت چهل و سه سال بعد از امیر صاحبقران من حیث الاستقلال پادشاهی کرد و در احداث مساجد و مدارس و خوانق بسا رمساعی جمیله بجامی آورد آخر الامر در بیست و پنجم ذی الحجه سنه هشتصد و پنجاه در نواحی ری وفات نمود و لادتش در چهار دهم ربیع الاول سنه هفتصد و هشاد و دو بود در تاریخ او گفته اند **نظم** سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور — در هفتصد و هشاد و دو آمد ظهور — در هشتصد و هشت شد بشاهی مشهور — در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور چون میرزا شاهرخ لوای غربت بصوب آخرت برافراشت پنج پسر نام دار در صفحه روزگار یادگار گذاشت اول میرزا الغ بیک که سلطنت توران و ترکستان بوی مفوض بود احوالش مذکور خواهد شد دوم میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان بحکم پدر مدت بیست سال حکومت فارس نمود و در زمان پدرش در سنه هفتصد و سی و هشت ازین جهان انتقال فرمود مولانا شرف الدین یزدی کتاب ظفرنامه تاریخ تیموری به اشاره او ترتیب داده بنام موشح ساخت سوم میرزا بایسنقر او نیز در زمان حیات پدر در سنه هشتصد و سی و هفت جهانرا بدرود کرد از میرزا بایسنقر سه پسر یادگار ماند میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا با احوال هر یک اجمالا مذکور خواهد گشت چهارم میرزا اسپوغرمش ایالت ولایت زابل و کابل و حدود هند بدو مفوض بود و او نیز در ایام پدر در سنه هشتصد و سی و فات نمود پنجم میرزا محمد جوکی او نیز در زمان پدر ازین عالم فانی در گذشت **میرزا خلیل سلطان بن میران شاه بن امیر تیمور** در بورش حیاتی امیر تیمور بود چون امیر در اترار بحکم ملک الجبار بدار القرار انتقال نمود با اتفاق بعضی از امرا بزرگ در نواحی آشکنت بر اورنگ سلطنت جلوس فرمود و از اسباب عدت تمام متوجه سمرقند گردیده ابواب خزاین بگشود و حاصل بحر و کان که سالهای فراوان که امیر اندوخته بود چهار سال تمامی را بوضع و شریف و قوی و ضعیف بخشید **مصرع** الله الله که تلف کرد که اندوخته بود در سنه هشتصد و هشت با پسر عم خود میرزا پیر محمد در نواحی سنف مصاف داده منهزم گردانید در سنه هشتصد و نه امیر خداداد که یکی از امرا بزرگ او بود یاغی شده و او را گرفته محبوس نمود و شمع جهان پادشاه مغولستان را از سلطنت توران طلب کرد چون شمع جهان بحدود توران رسید امیر خداداد بخدمتش متعدد گردید در عین ملاقات بحکم پادشاه مغولستان سر او را بریدند و نزد میرزا شاهرخ بخراسان ارسال داشتند میرزا خلیل سلطان از حبس خلاص یافته در بعض حصون متحصن گردید و درین اثنا میرزا شاهرخ بتوران آمده میرزا خلیل سلطان بعد از عهد و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید احترام تمام یافت میرزا شاهرخ او را بحکومت عراق نامزد فرمود چون میرزا خلیل سلطان بعراق نزول اجلال نمود بعد از مدتی در سنه هشتصد و چهارده در کشورستانی بر آسود **میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ محمد ترغای** نام داشت و در فضیلت پروری در آل تیمور نظیر نداشت در کثرت کمالات نفسانی ممتاز و مستثنی میباشد در فن ریاضی

و زمان جوانش بی متابعت بود و در رعایت علما و ضعفا و ملاک کافه رعایا سعی بلیغ مبذول میداشت و در سنه ثمان و ثمانمائة که قریب بحقران پانزده ساله بود در سنه ثمان و ثمانمائة و دوازده بفرمان پدر بالیت کشور توران سرافراز گشت و چون معدلت آن شهریار مانند روزگاری آن مملکت بغایت معمور گشت و در سنه ثمان و ثمانمائة و چهار در ظاهر سمرقند باشتیاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و ملا علاء الدین علی قوشچی که شارح تجرید است و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین کاشانی رصدی بنیاد نهاده بانجام رسانیده و باکثر خیرات و مبرات آن پادشاه جمجمه صفات موفق گردیده و در سنه ثمان و ثمانمائة و یک خبر فوت پدر بدو رسید بعزم تسخیر خراسان بطرف بلخ خرامیده و در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در هرات بتخت سلطنت نشسته و اهل خراسان کمر بندگی بخدمتش بسته اند و پسرش میرزا عبد اللطیف را گرفته محبوس فرموده بنابراین میرزا علاء الدوله از راه صلح برآمده میرزا عبد اللطیف را طلب نموده علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدر فرستاده و میان ایشان صلح شده میرزا الغ بیک عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف داشت و چون مدت یکسال بر این بگذشت میرزا الغ بیک با میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز که پسران او بودند عازم خراسان گشته چهارده فرسخی هرات با میرزا علاء الدوله جنگ در پیوست علاء الدوله رشکسته بهرات آمده و بر سریر سلطنت پدر نشست چون میرزا الغ بیک شنید که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم اتفاق نموده اند طریق موافقت و مراجعت سپرده اند لاجرم میرزا الغ بیک از شهر هرات بیرون خرامیده و پسرش میرزا عبد اللطیف را با بسطام بگذاشته با غایت تصفا ساخت در این حال میرزا الغ بیک مهمات مراجعت نموده چون در نیشابور و در هرات فرصت شده و مردم بیرون شهر بدان مهتم گشته بودند که یاغی بر گماشتگان والد میرزا ابو سعید را در شهر نیشابور گرفته اند لهذا محلات بیرون شهر را بر امرا قسمت کردند بعد از این از هرات بجانب توران حرکت نموده بدار الملک سمرقند رسید و میرزا عبد اللطیف بملازمت آمده با پدر یاغی گردیده در حدود دسمر قشقا با پدر جنگ کرده پدر را گرفت و بدست عیال نامی داد تا بقصاص پدر قتل کرد بعد از قتل پدر برادرش میرزا عبد العزیز را نیز بقتل آورد مدت حکومتش نیابت پدر و ماوراء النهر سی و هشت سال و کسری بعد از پدر دو سال و هشت ماه و نیم بود میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان صاحبقران در فضایل و کمالات نفسانی معروف و بلطف طبع و حدت ذهن و مراسم ادب موصوف بود با شاعری و سیاست یار فراوان داشت و با ندک زمانی عقوبت بسیار مینمود در ضبط ملک و دفع اعدا سعی بلیغ داشت چنانکه اینهم سطوت و صولت او را در یک مصدر فرسنگی توران قدیم نگذاشتی ایام صباوت در ظل تربیت میرزا شاهرخ روزگار میگذرانید بعد از فوت آن شهریار در خدمت پدر بزرگوار بسیر و تماشا گه محبت پدری بعداوت انجامید آخر الامر پدر را گرفته بقتل رسانید بمضمون بیت نظامی

نظم پدرکش پادشاهی را نشاید — اگر شاید بجز شش ماه و در سنه ثمان و ثمانمائة و پنجاه و چهار بدست یاغی نامی بغوای امرای پدرش بقتل رسید میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ میرزا بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف در زمان میرزا شاهرخ نسبت ببرادران خویش بغایت بی اعتبار بود و مواجبی که بجهة او معین بود بهمان قناعت کرده بجهای ایام صبر مینمود بعد از فوت میرزا شاهرخ از ولایت ری بهمراهی میرزا خلیل سلطان بصوب خراسان نهضت نمود چون بسطام رسید قاصد رسید و که در آنسال بموجب فرمان میرزا شاهرخ در جرجان قشلاق کرده بود لشکر ملازمت میرزا بابر فراگرفته او را باسلطنت جرجان بدیدند بران میرزا بابر بطرف جرجان روان شده آن مملکت در قبضه میرزا بابر افتاد و در سنه ثمان و ثمانمائة و پنجاه و سه بطرف خراسان شتافته دار الملک هرات را مفتوح ساخت و در سنه ثمان و ثمانمائة و پنج در موضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد مقابله کرده او را اسیر ساخت بالاخره مهر اخوت از لوح خاطر محو کرده بسیاه جیاش را نداخت آنگاه بعراق و فارس رفته آن ولایت را در حیطه تسخیر کشید و از جانب خود حکام و داروغه نصب کرده بخراسان باز گردید در سنه ثمان و ثمانمائة و پنجاه و هفت عراق و فارس و کرمان از تصرف بیرون رفت و تصرف دیگران در آمد و میرزا بابر بسبب مخالفت او که در توران بسلطنت رسیده بود بولایت مزبوره التفات ننموده میرزا بابر مدت شش ماه بحیث الاستقلال پادشاهی خراسان داشت در سنه ثمان و ثمانمائة و یک در مشهد مقدس لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ خردی بکمال فهم و فراست معروف و بوفور فضل و مروت موصوف بود در اکثر معارک جدالناک بنفس خود مباشر امر قتال گردیدی در زمان حیات میرزا شاهرخ مدت پنجسال در مملکت عراق بدولت گذرانید و چون آفتاب عمر آن شهریار بسر حد غروب رسید میرزا سلطان محمد در خرم آباد لرستان بود از آنجا بولایت ری حرکت نموده وارد و با میرزا شاهرخ ازعارت کرد و از آنجا بدار الملک اصفهان شتافت و بعد از ضبط و ربط آن بلاد عنان بکران بجانب شیراز شتافت میرزا علاء الدوله فرمانفرمای فارس بمقدم مقاتله پیش آمده بمکان جرمی در غایت صعوبت دست داد و شکست بطرف میرزا عبد الله افتاده روی بوادی فرار نهاد و میرزا سلطان محمد مملکت فارس را ضمیمه عراق ساخت آنگاه لوای عزیمت بجنگ میرزا جهانشاه پادشاه آذربایجان برافراخت بالاخره میان او و پادشاه کیسه خوه بصلح انجامید و میرزا سلطان محمد عنان مراجعت بطرف فارس گردانید مدت پنجسال بکمال استقلال پادشاهی نمود و در سنه ثمان و ثمانمائة و پنج عزیمت خراسان کرده در جنگ برادر خود میرزا بابر کشته گشت میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در نوبت آخر که میرزا شاهرخ رایت حرکت بصوب عراق برافراشت علاء الدوله را بمقام خود ساخته در شهر هرات بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید سریر حکومت نشسته خزاین جنود را که در قلاع بود متصرف گردید و شوکت تمام بهمرسانید چون میرزا عبد اللطیف بعد از فوت میرزا شاهرخ فرار و پادشاه و حاکم شده بود و کوکبه شاهی میکوفت میرزا شاهرخ که جده میرزا علاء الدوله بود میان سمنان و خوار در سنه ثمان و ثمانمائة و پنجاه گرفته و نفس میرزا شاهرخ را با اهل اردوی بسمرقند میبرد چون بخبیشاور رسید جمعی از امرا میرزا علاء الدوله را در سنه

هشتصد و پنجاه و یک میرزا عبد اللطیف را که در شیراز میرزا الغ بیک نزد میرزا علاء الدوله آورده بود میرزا علاء الدوله او را مسلم داشته میرزا عبد اللطیف را طلبیده و میرزا علاء الدوله با او صلح کرده میرزا عبد اللطیف را نزد پدر ارسال فرمود و صد و دلیخ و شهر غازی میرزا الغ بیک مسلم داشت مقارن ایخال میرزا بابر لوای خروج برافراشت بعد از التقای فریقین و تسویه صفوف اصطلح انجامید و طرف خراسان را خنوشان الی استرآباد و مازندران میرزا علاء الدوله مسلم گردید بعد ازین در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه میرزا الغ بیک با عساکر اوزبک از تورا و نهر سیحون گذشته بخراسان نهاده و در چهارده فرسخی هرات جنگ کرده شکست بر علاء الدوله افتاد و نزد میرزا بابر رفته دیگر روی دولت ندید سیزده سال دیگر در قید حیات بود از اینطرف میان طرفین تردد مینمود تا بحیلی خشان افتاد و از آنجا بدشت قپچاق روی نهاد و چندگاه با پسر خود میرزا ابراهیم میبود و گاهی با برادران مخالفت مینمود و بعضی اوقات در عراق در ملازمت میرزا جهانشاه روزگار میگذرانید عاقبت در خانه ملک پستون رستمداری در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه در گذشت

ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ مدتی در حبس میرزا بابر بود و بعد ازان شهریار نیز در قید روزگار میگذرانید از قضا روزی مستحفظان غافل گشته از حبس بیرون آمده بطرف مرغاب خرامیده و در اندک وقتی زده حام تمام در طل اعلام آن شاهزاده والا مقام دست داد بعد از شنیدن این خبر میرزا شاه محمود روی توجه بدفع میرزا ابراهیم نهاد چون میرزا شاه محمود دار السلطنه هرات نزول فرمود بی انکه با میرزا ابراهیم مقابل گردد بطرف مشهد فرار نمود میرزا ابراهیم بعد از استماع این خبر در غایت شوکت و حشمت متوجه هرات گردید و بساط عیش و کامرانی مبسوط گردانیده و در خلال این حال استماع نمود که میرزا شاه محمود با جنود نامعدود متوجه هرات است بنابران میرزا ابراهیم با لشکر از آسته روی عزیمت بطرف دشمن نهاد بعد از تلاقی فریقین بخت مخالف شامل حالش گشته عاقبت هزیمت شتافته خصم اقتدار میرزا شاه محمود بصوب جرجان فرار نمود و میرزا ابراهیم دار السلطنه نزول اجلال فرمود و در این اثنا خبر رسید که میرزا شاه محمود در جرجان با ستجاع اشغال دارد و میرزا ابراهیم رایت عزیمت بر آنطرف برافراخت و میرزا شاه محمود نیز با جنود استرآباد با استقبال عزاده توجه ساحت ظاهر شهر سنگر ساخت میرزا ابراهیم در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه بن قرا یوسف با سپاه بیکنه خواه عزم خراسان نموده قریب بنواحی استرآباد رسیده است میرزا از شنیدن این سخن نا وامنشاع فرموده بعد از تحقیق ناچار دل بمحاربه نهاد چون میدانست که طاقت مقاومت با لشکر نزاکه ندارد بدست اضطرار عنان همت بر تابیدن سپاه یان فرار انعطاف داده و قریب سیاه تصدکس از میرزادگان جغتای کشته شدند و میرزا ابراهیم روبهرات نهاد چون خبر وصول میرزا جهانشاه بهرات رسید میرزا ابراهیم هرات را گذاشته فرار کرد بعد از مراجعت میرزا جهانشاه میان او و سلطان ابو سعید جنگ واقع شده هزیمت یافت تا در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه در وقتی که از مازندران بمشهد مقدس شکر کشیده بود در اثنای راه بعالم دیگر اشغال نمود

میرزا شاه محمود بن میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ در هنگامی که میرزا بابر رخت بقا بباد فنا داد وی با بقاق امرا و ارکان دولت پای عزت بر مسند حکومت نهاد و در آنزمان بس یازده سال بود بعد از هجوم و روز از مشهد بسمت هرات توجه نمود چندی در هرات توقف فرمود آنگاه متوجه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله شد بدانگه مقابله و مقاتله واقع شود عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس تافت در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه یک میرزا شاه محمود لشکر جمع کرده عنان مراجعت بصوب هرات انعطاف داد و میرزا ابراهیم متوجه خصم شده دران مقاتله نهاد نخست غلبه از جانب میرزا شاه محمود بود بالاخره میرزا ابراهیم فتح نمود میرزا شاه محمود بسمت مشهد مقدس گریخت مدتی در مشهد نواحی آن سر کردان بود و از آنجا در غایت پریشانی بطرف نیشابور حرکت نمود در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه همدیار در محاربه که میان امیر خلیل سند و حاکم کاسه امیر یار وردی نمود بضرب تیغ یکی از لشکریان بعالم آخرت اشغال نمود

میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور امیر صاحبقران در وقت وفات وصیت کرده بود که او را بر سریر سلطنت نشانند و بر دوش منابر خطبه بنام او بخوانند خسروی سلیم النفس و کم آزار بود و پادشاه کریم خلق و عدالت شعار بعد از وفات امیر صاحبقران در کابل پای عزت بر سریر سلطنت نهاد و زمام ممالک را بکف کفایت پیر علی یار نهاد و بشرب مدام مشغول گردید و با ساقیان سیمین سیما و دلبران ماه لقا هم آغوش گشت و صدای نای و نوش از سپهر برین در گذشت در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه پیر علی یار قصد جان آن شهریار کرده در نواحی شبغان بقتل رسانیدند حکومتش دو سال بود

میرزا سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور آن شهریار بعلو همت و سمو منزلت و کمال فراست سرآمد ملوک دوران تیموری بود در مهد بساط عزت و سریر و تشیید اساس عدالت گستری بکمال اهتمام مینمود با زمره مشایخ و کوشه نشینان ارادت تمام داشت و همواره بخدمت بزرگان طبقه علما و فضلا میکاشت در ایام دولت او بلاد ترکستان و توران و خراسان و زابلستان و سیستان و مازندران بکمال معموری رسید و از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان بر مفارق قاطنان بلاد مذکوره مبسوط گردانید از غایت علو همت مکرر میفرمود که این جهان در غایت نکبت و قابل دولت خدای نیست آن شهریار در بدو حال در خدمت میرزا الغ بیک میبود و آداب سلطنت در خدمت آن پادشاه کسب نمود میرزا عبد اللطیف بعد از قتل پدر او را محبوس ساخت بنا بر غفلت حارسان از حبس گریخته خود را بنجارا انداخت بعد از قتل میرزا عبد اللطیف در بخارا خروج کرد و میرزا بابر مکرر با وی نماز عده نموده لشکر بسمرقند آورد بالاخره با وی صلح نمود و سلطان ابو سعید در توران و ترکستان باستقلال تمام یافت چون بعد از فوت میرزا بابر در خراسان هرج و مرج شده بود تسخیر آن ولایت شتافت در سنه ثمان و ستین و ثمانمائه و یک ملک

هرات رسید و گوهرشاد بیکم را بقتل رسانید بسبب اخبار موحش از توران خراسان را گذاشته به ام ولایت بلخ رفت و میرزا جهان شاه خراسان را گرفت و در سنه مشتمل و سبعمائه میرزا جهان شاه در هرات نزول نمود و سلطان ابوسعید با سپاه انبوه بعزم رزم میرزا جهان شاه در مرغاب نزول اجلال فرمود عاقبت صلح در میان آمده میرزا جهان شاه خراسان را بسلطان ابوسعید مسلم داشت و در سنه مشتمل و ثمانین و سبعمائه لوای مراجعت بطرف عراق برافراشت در هنگام مراجعت بهر دیار که رسید اثری از معموری نگذاشت سلطان ابوسعید در هرات نزول نمود در اواسط سنه مذکور میرزا انجر بن میرزا احمد بن میرزا ابابکر باتفاق میرزا اعلاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان ابوسعید مصاف داد و میرزا انجر دو بن جنگ آهنگ آخرت کرد و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم فرار نمودند در سنه مشتمل و ثمانین و سبعمائه میرزا سلطان حسین که در انجا استقلال یافته بود از او فرار کرد بعد از آن بلاد بدخشان و حصار و شادمان و غرجستان و کابل و سیستان را بحیطه تصرف در آورد و چون میرزا جهان شاه در سنه مشتمل و هفتاد و دو بدفع حسن بیک حاکم دیار بکر متوجه گردید بحکم قضا بسیاسی تقدیر گشته بقتل رسید و لشکر او پریشان و بی سامان شدند و از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب ابوسعید کسان فرستادند و از هر طرف بدرگاه عالم پناه سلطان روی نهادند سلطان ابوسعید پسر خود سلطان احمد را در توران گذاشته در او اخر حوت در همکایه قزوین عقرب بود بصوب آذربایجان توجه نمود قبل از وصول او امرا از پیش رفته بود ند تسخیر عراق نموده بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور کرده محل سیاه سید حسین علی پسر میرزا جهان شاه بخدمت آن شهریار خرامید و از جانب حسن بیک مکرر الیچیان به اردوی آمدند و درخواست صلح میکردند سلطان از غایت غرور قبول نمیکرد و التماس حسن بیک را بجائی آورد سلطان از راه اردبیل بقراباغ رفت چون سلطان صلح نپذیرفت و حسن بیک را نا امید فرمود حسن بیک را نا امید فرمود حسن بیک با سلطان مخالفت و راه تردد مسدود ساخت و قحط عظیم در میان اردوی سلطان انداخت اردوی او پریشان شد و حسن بیک جنگ کرده مظفر آمد سلطان خواست که فرار نماید حسن بیک با پسران به او در رسیدند در وقتی که از اردو بیرون رفته بود که گرفته نزد حسن بیک آوردند حسن بیک بعد از سه روز او را بدست یادگار محمد نبیره کوهرشاد بیکم داد او بقصاص جده سلطان ابوسعید را بدار الخلافه استاد مولنا جلال الدین دوانی در تاریخ او گفته

نظم سلطان ابوسعید که در فر جمشید چشم سپهر چو او نوجوان ندید الحق چنان بکشتبکشتی گرفته بود تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید مدت سلطنت او هجده سال بود **میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید** آن شهریار بصفت رافت و نصفت متصف بود در زمان حیات پدر شوکت سمرقند مینمود چون واقعه سلطان ابوسعید شنید بعزم تسخیر هرات لشکر کشید چون استیلای سلطان حسین بر آنولایت استماع نمود بمقتضای کلا العود احمد تمم جوش معاودت فرمود قریب بیست و هفت سال سلطنت ماوراء النهر کرد در سنه مشتمل و نود و نه از دار فنا بکشور بقای روی آورد **میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید** آن پادشاه در مهد سیاط عدل و انصاف و انهدام قواعد جور و اعتساف از سلاطین روزگار ممتاز و مستثنی بود و در مکارم اخلاق و رعایت اهل استحقاق یگانه آفاق میبود در سنه مشتمل و هفتاد و سه بدار الملک هرات خرامید و خلق را بنوید رعیت و عدالت گستری مطمئن گردانید چون مردم شهر شعار هواداری سلطان حسین را اظهار کردند سلطان محمود صلاح توقف در شهر ندیده به اتفاق امرا بصوب سمرقند رو نهاد بعد از وصول بدان بلده سلطان احمد ابواب لطف و احسان بر روی برادر بکشاد چند گاه میان برادران طریق موافقت مسلوک بود آخر الامر سلطان محمود به بهانه شکار باتفاق جمعی از امرا بطرف حصار و شادمان حرکت نموده در آنولایت بر تخت سلطنت متمکن گشته به اندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندز و بغلان و ترمذ و توابع آن در حیطه تصرف آورد و آن مملکت را از غایت عدالت گستری و رعیت پروری معمور و آباد کرد چند نوبت بسمرقند لشکر کشیده و لوازم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از آن گروه را بقتل رسانید لاجرم ملقب بسلطان محمود غازی گشت و طغرای فرمان خود را سلطان محمود غازی مینوشت سلطان محمود را با سلطان حسین چند نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد در سنه مشتمل و نود و نه بعد از فوت سلطان احمد در سمرقند دست استیلا گشاد و هم در سنه مذکوره از دار فانی بسرای جاودانی انتقال نمود مدت سلطنتش بیست و هفت سال بود بعد از فوت او پسرش میرزا بایسنقر و میرزا سلطانعلی مدت چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت نمودند و طریق مخاصمت با هم سپردند تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطان علی انهزام یافته ببرادر امیر خسرو شاه که از بزرگزیدگان پدرش بود شتافت آن کافر نعمت در سنه مذکور او را بقتل رسانید در آن اثنا شاهی بیک خان اوزبک قصد توران کرده بخارا مسخر گردانیدند لشکر سمرقند را محاصره ساخت و والده میرزا سلطان علی را بنکاح خود نویدداد و میرزا سلطان علی تحریص و ترغیب مادرش بخدمت شاهی بیک خان رسید و شاهی بیک خان او را و مادرش را بقتل رسانید **میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ** آن شهریار بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و ترتیب اهل فضل از سایر سلاطین گورکان امتیاز داشت و در تقلدیت شریعت غرا و ترویج ملت بیضا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت در قتیکه

میرزا شاهرخ مملکت عراق و فارس را بر فرزندان و برادرزادگان و قسمت مینمود و ولایت فارس را بفرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان عنایت فرمود شاهزاده در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه پای عزت برمسند حکومت فارس نهاد و ابواب عدل و داد بر روی روزگار اهل آن دیار بگشاد در سنه ثلاثین و ثمانمائه هیجده میرزا بایقرا قصد وی نموده در نواحی مهیار با شاهزاده مصاف داد میرزا ابراهیم شکست یافته پای گریز بسمت خراسان نهاد چون میرزا شاهرخ از حقیقت احوال خبر یافت با لشکر فراوان بدفع میرزا بایقرا شتافت چون میرزا بایقرا طاقت مقاومت با شوکت شاهرخی نداشت لهذا قدم در طریق اطاعت و انقیاد گذاشت میرزا شاهرخ ولایت فارس را از وجود خصم مصفا ساخته میرزا ابراهیم سلطان را متمکن گردانیدند و خود از راه کرمان متوجه دارالملک خراسان گردید میرزا ابراهیم سلطان سالهای فراوان در کمال استقلال و کامرانی روزگار گذرانید تا آنکه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه مریض گشته بجنان جاوید خرامید

عبداللطیف میرزا بن میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبداللطیف در ماوراءالنهر سلطنت رسید سلطان ابوسعید براو خروج کرد و جنگ نمود و منهزم گردید چون از پادشاهی میرزا عبداللطیف یک سال بگذشت سلطان ابوسعید باتفاق ابوالخیرخان پادشاه جوجی خان در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه بنجاه و پنج با میرزا عبداللطیف در چهار فرسخی سمرقند مصاف داده میرزا عبداللطیف کشته گردید و میرزا سلطان ابوسعید بسلطنت رسید

میرزا اسکندر بن عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران در اواخر دولت امیر حکومت همدان بوی مفوض بود در وقتی که میرزا ابابکر بن میرانشاه دعوی استقلال و سلطنت مینمود وی متوهم شده در همدان بجانب شیراز شتافته و برادرش پیر محمد او را متعقدات برادرانه دریافته و حکومت یزد را بدو عنایت نمود چندگاه میان برادران بطریق محبت مسلوک بود در سنه ثمان و ثمانمائه یکانکی بپیگانکی انجامید میرزا پیر محمد او را بند کرده بخدمت میرزا شاهرخ روانه گردانید میرزا اسکندر در قرب طبس بندها گسسته از میان محافظان جسته به اصفهان توجه نمود و با همراهی میرزا رستم شیراز گشته بعد از چهل روز کرمسیرات فارس را غارت کرده به اصفهان معاودت فرمود میرزا پیر محمد بجهة دفع او به اصفهان لشکر کشید میرزا اسکندر روبفرار نهاد جمعی از اهل فساد بدو پیوسته بلنج رفته فتنه بسیار برانگیخت عاقبت بدست میرزا شاهرخ افتاد بحکم شاهرخی مطلق العنان شده پای پیاده عازم شیراز گردید و میرزا پیر محمد او را به انواع اعزاز و احترام نواخته خاطرش را مطمئن گردانید چون میرزا پیر محمد در سنه ثمان و ثمانمائه دوازده از غدر حسین شربت دار کشته کشت تمام امرا دست بعیت بمیرزا اسکندر داده جاه و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت آنگاه با حشمت هرچه تمامتر بصوب اصفهان حرکت نمود زیرا که سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع مظفر از جانب شام آمده بدانجا استیلا یافته بود در موضع آتشگاه اصفهان بهم رسیده آتش قتال اشتعال نمود میرزا اسکندر ظفر یافته سلطان معتصم در آن جنگ مقتول رسید و اکثر امرا اسکندر را فتح و ظفر عنان یک ران بطرف شیراز بگردانیدند در سنه ثمان و ثمانمائه میرزا اسکندر و میرزا بایقرا در نواحی اصفهان محاربه کرده شکست داد بعد ازین در اندک زمانی تمام فارس و عراق را در حوضه تصرف در آورد و بلده اصفهان را دارالملک خویش گردانید میرزا شاهرخ شعار مخالفت اظهار ساخت و در جمع قلمرو خود اسم شاهرخ را از خطبه بینداخت چون در سنه ثمان و ثمانمائه میرزا شاهرخ در حدود طبرستان این خبر شنید جهت کوشمالی وی متوجه اصفهان گردید بعد از وقوع محاربه و محاصره دستگیر شده بدارالسلام رفت

میرزا رستم بن عمر شیخ بن امیر تیمور در وقت حیات امیر صاحبقران امر حکومت اصفهان مشغول بود در سنه ثمان و ثمانمائه به اغوای برادرش میرزا اسکندر بصوب شیراز حرکت نمود و با برادر بزرگترش میرزا پیر محمد بمیاد محاربه بنهاد بعد از چهل روز بی نیل مقصود عنان مراجعت باصفهان انعطاف داد چنانچه سابقا مذکور گشت میرزا پیر محمد با لشکر بیحد بولایت عراق درآمده بعد از تلاقی فریقین میرزا رستم انهزام یافت و التجا بدرگاه میرزا شاهرخ آورده بجانب خراسان شتافت بعد از چندگاه از میرزا شاهرخ اجازت مراجعت خواسته متوجه عراق گردید و در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه اصفهان را بمیرزا رستم مصاف داده انهزام یافت درین نوبت بدولت امیر قرا یوسف ترکمان التجا آورد چندگاه در ظل حمایت امیر قرا یوسف توقف نمود آنگاه بصوب اصفهان شتافت در سنه ثمان و ثمانمائه بفرمان میرزا شاهرخ لوای حکومت اصفهان برافراخت و مدتی به امر شاهرخی به ایالت اصفهان و نواحی آن می پرداخت در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه در جهان دیار در دارالقرار منزل ساخت

میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ در آن زمان که میرزا جهانشاه ترکمان از خراسان به آذربایجان مراجعت فرمود میرزا بایسنقر را بحکومت عمه خویش گوهرشاد بیگم زن عاقله بود ملازمت جهانشاه را اختیار نمود و چندگاه در ظل عاطفتش و رعایت فراغت اوقات گذرانید چون در سنه ثمان و ثمانمائه و هفتاد و یک جهانشاه به تیغ حسن بیک کشته گردید میرزا بایسنقر بتعظیم میرزا یادگار محمد مساعی جمیله بظهور رسانید و سپاه انبوه بوی داده او را بتسخیر ملک موروثی ترغیب فرمود در سنه ثمان و ثمانمائه و هفتاد و چهار میرزا یادگار با لشکر جرار بطرف خراسان حرکت نمود سخت ولایت هرجان را تسخیر کرده آنگاه متوجه مقصد شده در نواحی چناران سلطان حسین بوی رسید بعد از التقای فریقین جنگ عظیم دست داد و شکست بجانب میرزا یادگار افتاد جمعی کثیر از لشکر میرزا یادگار کشته شدند ملاوبرخی گریبان خدمت میرزا یادگار

بملازمت امیرحسن بیک آمدند نوبت دیگر امیرحسن بیک لشکری بمحوب میرزا بابکر او را بخراسان ارسال داشت درین نوبت میرزا بابکر مملکت موروثی را مسخر کرده لوای اقتدار برافراشت آنگاه بحشمت تمام بدارالملک هرات خرامید چون اکثر اوقات از باده انگور مست و بی شعور بود و هرگز خیال ضبط مملکت در کاخ دماغ او گذر نمی نمود لهذا سلطان حسین در سنه ثمان و ثمانمائه و هشتاد و پنج باشصد و پنجاه سوار جرار ایلغار کرده چون بلای ناگهان بسر وقت آن شاهزاده غافل رسید در باغ زاغان ویرا دریافته بقتل رسانید نسل میرزا شاهرخ بدو منتهی گردید مولینا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ واقعه وی گفته نظم شد شهر صفر شهید و هم نهم جمادی الاخر ازسال شهادتش ده باز خبر **میرزا عمر بن میران شاه بن امیر تیمور** را میرصاحبقران در نوبت آخر سنه ثمان و ثمانمائه بتوران بکشور ایران آمد میرزا عمر را در توران حکومت داد و او مدت سه سال در آن دیار داد و عدل داد بداد چون امیر از سفر شام و روم به آذربایجان مراجعت نمود و در قراباغ از او ملتمس طلب فرمود و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض کرده حکام فارس و عراق را تابع او ساخت و حکومت عراق عرب را بپرادرش میرزا ابابکر داد و او بامیران شاه رایت مراجعت بصوب بغداد افراخت بعد از دو سال و نیم خبر فوت امیر در تبریز بمیرزا عمر رسید و او از بیم برادر حسابی نکرده سر بسلطنت را بوجود خود مزین ساخت و میرزا ابابکر را بجنگ عراق بغداد طلب کرده در قلعه سلطانیه بقید انداخت بعد از چند روز کس معین کرده سلطانیه فرستاد که میرزا ابابکر را بقتل رساند و خاطر خود را از مزاحمت او فارغ گرداند چون آن کس بآنخانه که میرزا ابابکر محبوس بود داخل گشت میرزا ابابکر پیش دستی نموده آن شخص را با دو نفر دیگر بکشت و از بند بیرون آمده قلعه را تصرف نمود این صورت در سنه ثمان و ثمانمائه و هشت بود درین هنگام میرزا میران شاه در محل کالیوس توقف داشت میرزا ابابکر نزد پدر رفته بر سلطنت عراق همت گماشت میرزا عمر از آذربایجان بود میرزا ابابکر سلطانیه را بگشود آنگاه با سپاه کینه خواه آهنگ جنگ میرزا عمر نمود میرزا عمر نیز منزل میانه رسید اکثر امرا و طریق بیوفائی مسلوک داشته ازوی روی گردان شدند و نزد میرزا ابابکر آمدند چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله با میرزا ابابکر در خود ندید ناچار بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم روانه گردید و از ایشان استمداد نمود و با عساکر فارس و عراق بقصد میرزا ابابکر بجدود درگزین آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکرهای آذربایجان برابر رفته با یکدیگر جنگ کردند میرزا ابابکر غالب آمد و میرزا عمر منهزم شده بخراسان نزد میرزا شاهرخ رفت آن شهریار ویرا باغزاز و احترام گرده استرابادو مازندران را بدو عنایت نمود چون او را آنجا قوت گرفت با میرزا شاهرخ یاغی گشت در سنه ثمانمائه و نه در حدود جام بجنگ کرده شکست یافت و بطرف مرغاب فرار نموده میخواست بسمرقند رود و زخمهای داشت بدان سبب بصوب آخت شتافت **میرزا ابابکر بن میران شاه بن امیر تیمور** شهریار شجاع و دلیر بود و بحکم امیر در بغداد حکومت مینمود میرزا عمر او را فریب داده طلب کرده در قلعه سلطانیه محبوس ساخت بعد از اندک وقتی از قید خلاص شده جمعی را بخود متفق ساخت و بر قلعه سلطانیه مستولی گشته لوای اقتدار برافراخت چون این خبر بمیرزا عمر رسید جهت دفع او لشکر کشید میرزا ابابکر طاقت مقاومت در خود ندید بخراسان محال کالیوس نزد پدر فرار کرد آنگاه در خدمت پدر با سپاه عزم متوجه آذربایجان کشت نوبت دیگر قلعه سلطانیه را تصرف نموده سوگتش از ایوان کیوان در گذشت بعد ازین بر استصواب بعضی از امرا روزی چند پدر را بتخت سلطنت نشانیده بالاخره رقم غزل بر صفحه حالش کشیده بر سریر فرمان دهی متمکن گردید و در سنه ثمانمائه و هشت در نواحی گزین برادر و اولاد شیخ عمر مصاف داده منهزم گردانید چنانکه قبل ازین گذشت آنگاه بصوب عراق حرکت نمود چون شنید که سلطان احمد جلایر بطرف تبریز رفته و نیت گرده است با سلاطین عراق و فارس صلح کرده متوجه آذربایجان گردید و از انجا با سپاه فراوان بدفع امیر قرا یوسف ترکمان عازم شد بعد از تردد فریقین سه روز پیاپی بجانبین مقابله و مقاتله نموده روز سوم بی سبب ظاهری بطرف برمند و تبریز فرار کرد و در آنجا نیز توقف نکرده بسلطانیه رسید در سنه ثمانمائه و نه از قزوین و همدان لشکر فراوان جمع نموده با امیر قرا یوسف جنگ عظیم نموده میران شاه در آن جنگ قتیل رسید و پرده کیانش بدست سپاه امیر قرا یوسف افتاد و خود پای فرار در وادی هزیمت نهاده عنان یکران بطرف کرمان انعطاف داد در آن اوان حاکم کرمان سلطان اویس برادر کوچک بود سخت میرزا ابابکر را بقدم خدمت استقبال نموده عاقبت مخالفت نموده میرزا ابابکر بسمت سیستان افتاد و بسبب لشکر میرزا شاهرخ نوبت دیگر بکرمان آمده کشته گردید.

هو
الناصر
الوهاب
جلد ششم
از مجلدات
تاریخ روضة الصفا
که فرزند میر خواند خواند میر
صاحب تاریخ حبیب السیر تالیف
کرده است و آن از اغاز حال سلطان
حسین میرزا بن میرزا منصور بن بایسنغر
و وقوع داوری انجامر کار بدیع الزمان میرزا و تحملی از
حال افراسیاب و تورانیان و قتل و نهب کنندهٔ درگاه فلک اشتباه
رضا قلی المتخلص بهدایت الله بامر پادشاه سلاطین صفویه خلد الله
ملکه بدار الطباعه
جلد دوم
صورت انطباع
میباید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای سعادت دارین حمد پروردگاریست که البشر را از قبضهٔ خاک تیره پیاده و تاج و تاج با ابتهاج خلافت برفرق همایونش نهاده ای جاعل فی الارض خلیفه و خلعت باطلعت علم آدم الاسماء کلها پوشانیده بر سریر جنت المأوی نشانیده و وصول کرامت کونین شکر واجب الوجود دیست که از محض حکمت انتظام حال عباد را در اطراف و اکناف آفاق برافت و سیاست بعضی از اولاد نامدار ذوی الاقتدارش منوط و مربوط گردانید آرایش طغرای غرای فرمان مفاخر و الوالعزم صاحب قدرت ثنا و ستایش نامتناهیت که ملک و ملکوت و جمیع کونات در حیطهٔ تصرف اوست و نمایش دیباچه دفاتر تواریخ پادشاهان ذوی الحشمت و الجلالت شکر صاحب الجودیست که از بدایت اعلی تا بسیط غبرا یک نوالهٔ ایست از خوان فضل و امتنان او پیت بنیابی تو بی حمد و شکر خدای درون سراپردهٔ غیب جای و اتحاف صلوات طیبات زاکیات و هدایای تسلیمات وافیات بروح مطهر و مرقد منور شفیع روز رخش و صاحب حوض کوثر آنکه صیت جلالتش کسری دایوان کسری و قیصر انداخت پیت سر پادشاهان کز فرش بدرگاه او برزمین نیاز و بر روان آل و اصحاب و عترت و احباب او باد اما بعد چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر اضعف عباد الله غیاث الدین خواندمیر که چون علت غائی جمع این اوراق ذکر صاحبقرانیست که این بنده بلکه سایر فضلا و کافهٔ برایا عموماً و خصوصاً مرهون کرم و احسان اوست خواست که این کتاب را بسمن سلف تاریخ اثمانا تاریخ سازد بنا بر آن در مجلدات سابقه احوال ابتدای آفرینش عالم و آدم و خلقت جان بن جان و ذکر انبیا علیهم الصلوة من الله المنان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار ذوی الاقتدار که پیش از بعثت حضرت خاتم انبیا اکمل الصلوات بوده اند و مخصوص ذکر ابتدای خلقت نور حضرت حق پناه صلوات الله علیه تا اشحای وفات او علیه السلام و ذکر خلفای راشدین و ائمهٔ اثنی عشر علیهم الرضوان و ملوک و سلاطین که بعد از بعثت ظاهر شدند و پیمان حکمای عالیمقدار که بقوت حکمت عالم ابدا را معمور و آباد داشته اند و دارند مندرج نمود اکنون بعد از اتمام مجلدات سابقه باشارت حضرت عالی مربت کیوان رفعت مشتری طلعت خورشید منزلت صاحب قلم و شمشیر امیر علیشیر سلمه الله تعالی ظلال جلاله علی رؤس المسلمین ذکر بعضی وقایع حوادث و سوانح مهمات از ابتدای تولد و جلوس بر سریر سلطنت و غزوات و اکثر حالات حضرت صاحبقرانی یعنی حضرت خاقان منصور مظفر ابوالغازی سلطان حسین میرزا و در این مجلد بنوک خامهٔ مشکین شمامه در حیز تحریر آرم المأمور معذور شروع در آنباب نموده شد امیدواری از حضرت جل ذکره آنست که توفیق رفیق گرداند تا مثل قلم سابقه این قسم اهم مرقوم قلم گرداند تا مجلدات کلهم از کتاب با تمام رسد و مقبول طبایع و فضلای حال و استقبال گردد و این خاکسار بمقدار تا قیام قیامت یادگاری خلف بماند و ما انا شرعت فی القلم سابع من الکتاب بتوفیق الله ملک الوهاب کفشآ

در بیان شمه از علو نسب سلطان حسین میرزا از کرام نعم و جسایم آلا هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان سلاطین صفویه

بود و الدة مخدرة آثار پسندیده اطوار آن خسرو کامگار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان ولادت باسعادت خاقان سعید منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی و اربعین و ثمان مائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هراة نزدیک بسر پل توکلی در سرائی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاده چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور گذشت در سنه تسع و اربعین و ثمان مائه سلطان غیاث الدین منصور متوجه درگاه ملک غفور گشت با والده ماجده خویش طریق مشورت مسلوک میداشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم برآمده و در سنه ثمان و خمسین و ثمان مائه که میرزا ابوالقاسم بابر در طی بسمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود و خاقان منصور بملاحظه قربت قرابت بملاقات سلطان ابوسعید میل فرمود و از میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان ابوسعید بر وجنات احوالش تافت که مقارن آن احوال سلطان اویس برمیرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و سلطان ابوسعید بر سایر میرزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سیزده کس از قرابتیان در قلعه شهر سمرقند مقید و محبوس ساخت چون این محنت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه سکم رسید متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس مخلص فرزند ارشد کرده مبذول افتاده و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون و عنان عزیمت بصوب باصوب خراسان انعطاف داد و خاقان منصور در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر استعداد یافت و تا آخر ایام آن فارس مضمار تقاعد ننمود و بسر برد آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا مغرالدین سنجر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرمود صبیه خود را که پرده نشین حجله عصمت بود و پسکا سلطان نام داشت بحباله نکاح در آورده در شعبان سنه احدی و ستین و ثمان مائه که میرزا شاه محمود بن میرزا با برازدست برد سپاه میرزا ابراهیم بن علاء الدین منهزم یافت و میرزا سنجر سلطان حسین میرزا را در مروه بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس تافت و در غیبت میرزا سنجر میان سلطان حسین میرزا و حسن ارلات که از بزرگستان دولت سنجر بود غبار نقار بارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت فرمود و منهی خیال باطل آن جاهل را بعرض رسانیده سلطان حسین میرزا با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید جان علی بسیاول با شصت سوار از مردان جرار با آنحضرت ملحق شده لهذا امیدوار گشته عنان بکران بجانب شهر انعطاف داد دلی دغدغه بمرو درآمده و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد و روزی دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر باهم اتفاق نموده در وقتی که سلطان حسین میرزا جهت جانوریرانیدن از شهر بیرون رفته بود دیگباریشمشیر غدر از نیام اشقام بیرون کشیدند و نورالدین شیخ بهادر و شیرعلی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالی مکان را شربت شهادت چشانیدند و علم طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازها را ضبوط ساخته و در مقام استحکام برج و بارو شدند ولی برادر جان علی بحیله که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت همان لحظه آن زبده تاج و سریر متوجه دفع مخالفان گشته باشصت نفر از بهادران برجی که بطرف کاچکانست برآمد و مردمی را که در اطراف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوزمنهزم ساخته بنابر آن در شهر غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافته و خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام را بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب که در پایان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردم یا نزاد انستند روبصوب فرار آورده لاجرم از آن برج بپایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان منزل حسن چرکس و مردم ایرانچی بملازمت مبادرت نموده قرب دوست درظل رایت نصرت شعار مجتمع گشتند و مقارن این حال سلطان سنجر مستقر عزویش رفته و جمعی کثیر از امرا و لشکریان از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مروی و بلخیان نیز ان قتال اشتعال یافته اعدا بهیئات اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جان علی بسیاول با بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دل شکسته گشته میدان کارزار را بمخالفان کینه گذار باز گذاشته چنانچه باخاقان گامکار زیاده از پست و پنج کس نماند چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قل احمد از اصابت بیمبالغه تمام آنحضرت تراز معرکه بیرون بردند و مخالفان بازگشتند و خاقان باستحقاق بجانب ... روچاق شتافته مدت پانزده روز در میان پنجده ترکتاش حل اقامت انداخته آنگاه از آن منزل کوچ کرده موضع احشه قوررا از خبار رسم سمند جهان پیما مشک بیز ساخت و چون در آن وقت میرزا ابوسعید در بلخ اقامت داشت و از احشه قوررایت امیر سلطان برلاس با فوجی از خدم آستان آسمان اساس بدانجانب کوچیده توقف مناسب ننمود از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده در فصل شتا

در سیاهانی که در میان خیوق و مرو است اوقات گذرانیده و پای در دامان تنکسیبانی پیچیده و انتظار لطیفه غیبی میکشید که ناگاه در سیان توجه حضرت خاقان دشمن شکن بجانب طرن و ظفر یافتن چون سلطان بر سبیل تجسس گاه ظهور خزامید سلطان حسین با پنجاه و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند بر بودن قشلاق بجانب کوکلان مرو نهضت نموده و از آنجا خواجه پروی بسیاول با چهار نفر بسیاب روان فرمود از تخدود پنجاه سراسب اندوخته آورده و آنحضرت ایشان را بر خدام قسمت کرده بصوب طرن روان شدند و بعد از وصول بدانموضع از پس خواجه منش که با قوچی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوسته و خاقان منصور ایشان را منظور عاطفت گردانیده و در اثنای راه مصروع میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منظم شده التفات و عنایات یافتند و چون منزل کی کولی محل نزول گشت خبر رسید که امیر با حسین بوسطه هجوم سپاه میرزا جهان شاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند از جرجان گریخته و از طرف اسپورد در عقب موکب همایون می آید سلطان بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داده و صباحی در منزل اسپورد با میرزا با حسن رسیده با حمله دلیران میدان حرب فروخته شد به تیر و دلاوری شجاعان با سلامت دو حمله گشت که هنر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتش بار از سوز دل هر کشتگان رنگ الماس پکانی و گونه لعل بدخشانی گرفت عاقبت سپاه جرجان طریقه گریز گذاشته روی بطریق گریز نهادند ملازمان موکب نصرت نشان با میرحسن را که در مقدمه جیالش با آب تیغ آتش افشان لطفاوندو طایفه از نهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آورده بلطف پادشاهانه شفیع جرایم خود گردانیدند و از دست عواطف پدر بیغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند این فتح که مقدمه فتوحات خاقان حجسته صفات بود در سنه اثنی وستین وثمان مائه روی نمود و آنحضرت از اسپورد بمنارقشه و مالیان رسیل آن ولایت را کوچانیده بر امرا و سپاهیان قسمت نمود ذکر توجه خاقان منصور بجانب استراباد و فتح آن ممالک در آن ایام که ولایت نسا و اپورد و مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبد الله قرالدین و عبد الرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردانیده بموکب همایون پیوستند اما در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان باستان آشیان سلطنت رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آن حضرت جلوه دادند از نسا بجانب استراباد نهضت فرمود و مقارن وصول بفیروزه محمد خدای داد که سابقا در سلک امرای میرزا با برانتظام داشت با جمعی کثیر موکب همایون ملحق گشت و روز بروز از مردم توقمش و سپاه سیاه پوش بملازمت میرسیدند و از آنجانب حسین سعد لو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان سید نزا معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی حجه سنه اثنی وستین وثمان مائه جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعد لو نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلات پیکار گشتند سلطان بنفس نفیس پیش رانده از پرچشمه تیغ آبدار یکی از شجاعان را شربت هلاک چشانید و دیگری خود را پیش انداخته و نیز از همان قدح جرعه خوشگوار درکشید بعد ازان بهادران طرفین دست بتهور از آستین جلادت بیرون آورده بیکدیگر پاخشده و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان لعل بدخشان گلگون ساختند سعد لو حسین و جمعی از سرداران ترکمان چون از دست برد خاقان و دلیران موکب همایون ظفر نشان مشاهده کردند یکبارگی پشت از معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نمود بسیاری از ترا که به تیغ بیدریغ گذرانیده و سعد لو حسین و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بتیسیر این فتح نامدار محامد حضرت پروردگار عظم سلطانه نجا آورده جمعی که در آن معرکه بجولان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکمه را از پاس سخط لشکریان گردانیده برفتن وطن با لوف اجازه فرموده گشاردر جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان در منزل سلطان میدان ماهجه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان براوج فتح و ظفر چهره کشود و گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت همعنان دولت و اقبال استراباد را بیمن مقدم شریف عزت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی حجه که پیشتر بقدوم میمنت اثر عید بود روی نمود محمد خدایداد و سایر امرا، و لانثراد بعرض خاقان بادین و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بدین ایجابین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد و آنحضرت این سخن را سمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام خواندن روی زر

از نقش القاب فرخنده ارتسام بسکه قبول رسانید ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایهٔ مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل سنه اربع و ستین و ثمان مائه بمسامع همایون سلطان حسین میرزا رسید بعضی احشام عرب که در حدود دیار جمند اقامت دارند همواره متوطنان آنولایت شده بسبب آینده و رونده طریق راه زنی بجای می آرند بنا بر آن عبد العلی ترخان با فوجی از سپاه بنصرت نشان بتادیب آنجماعت مامور ساخت و عبد العلی بعد از سر انجام مهام اعراب نواحی نیشابور و سبزوار تا حدهٔ اعلام اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید عبد العلی فارسی پرلاس و حسین شیخ تیموری امیر نور سعید مرید را بد انجانب فرستاد و امرای ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت فرمود چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر او غضب فرمود و امرای سلطان سعید بعد از وصول بالنگ دکان عرضه داشتی بهرات ارسال داشته مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع خبر توجه بندگان مراجعت بجانب استراباد و انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست آنحضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال برافراشته غیر از استرآباد شهر یاری نمیماند سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان پیش نهاد خاطر ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم شهر جمادی الاول بدان جانب روان شد و چون خبر وصول امرای سلطان سعید بالنگ دکان استماع فرمود احمد و بابا یاقوت با قومی جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافته و قصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم سلطان صلاح مقابله و مقاتله ندیده بصوب اغیر و خطهٔ اوراق رخت برافراشت شکریان سلطان سعید را میسر نشد که تعاقب آنحضرت نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب کاب ظفر قاب بودند بکشایند و خاقان چون هفت روز طی مسافت نموده با پانصد کس بکنار اموبه رسیده بکشتی عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آن حضرت شنود بهمعنان نصرت و اقبال باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرموده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیرداق سلطان مصطفی خان و نهضت رایات نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان سلطان حسین میرزا کنار اموبه از فرنزول موکب عزیمت افزای کامکاران ارم ساخت مردم شیر و سلطان علی را که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده عزبساط بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان رسید که عبد الرحمن جادو را بشهر وزیر زد مصطفی خان فرستاده و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آنزمان در سلک خواقین اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جادوی روی بار دوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغیان رسانیدند و هر کس از آن جماعت را که فرصه بپایه سریر سلطنت مصیر آورده چون پرتو تحقیق بر استکشاف آن حال افتاد بوضوح پیوست که پیرداق سلطان برادر مصطفی خان است که در آن نواحی منزل گزیده بنا بر آن خاقان منصور آن مردم را گذاشته بر پیرداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت و در خلال این احوال پیرداق سلطان نژاد اعیه وصلت با خاقان بلند منزلت بر خاطر گذشت و خواست که بنای مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و کریمهٔ حجره پادشاهی را که همیشه آن مظهر لطف و مرحمت الهی بود بحبالهٔ نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والا نژاد این التماس کرده بود آنحضرت ملتمسات پیرداق سلطان را قبول فرمود اما بعد از الحاح امرا سر رضا جنبانیده و درة التاج سلطنت باکو هرکان خانیت از دواج یافت و دری برج دولت باکو کبابوج سعادت اقران نمود زمرهٔ از امرا مصطفی خان که همراه پیرداق سلطان بودند از وی جدا گشته و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنا بر آن میان برادران مواد نزاع و هیجان آمده و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشتند چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملک بود متحصن گشته خاقان منصور با تفاق پیرداق سلطان آن بلده را محاصره فرموده و مدت چهل و یکروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر می گماشتند و در آن ایام پست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از اهل رسالت را انهدام بنای زندگانی دست داد مصطفی خان صواب چنان دید که رسوم مذموم مخالفت را برانداز د و از در مصالحه درآمده اساس موافقت مرتفع سازد قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده مافی الضمیر خویش اعلام داد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آورد

قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفت چون خاطر خطیر از محاصره شهر و زیر فراغت یافت بنا بر استصواب آق صوفی بصوب ولایت شتافت و بعد از آن که چند روزی در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانیدند در شهور سنه خمس ستین و ثمان مائه بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده بمحاصره شهر جهة اشتغال او دنبا بر آن خاقان عالی مکان فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب در آورده باکرده اندک و امید بسیار بجانب استرآباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن مملکت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع خاقان منصور طلوع نموده و از امرای میرزا سلطان محمود امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن خانذار و امیر ابدیردی بیک و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باسترآباد در آمد بار دیگر بر مسند سلطنت قدم نهاد و خطه جرجان از فروغ آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه کرت بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از زروه منبر پایه گردون درگذشت و آن خسرو والا نژاد ضبط مملکت را بعبد الرحمن ارغون باز گذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات معطف گردانید

ذکر محاصره بلده فاخره هرات چون خاطر آفتاب سیما از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرمود این خبر بمسامع امرا سلطان سعید که در خراسان بود رسید امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود دینشا بور بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هرات رسانیدند و در شوال سنه خمس ستین و ثمان مائه مردم بلوکات را شهر آورده اسباب حصارداری باحسن وجهی مرتب گردانیدند نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در خیز تسخیر کشیدند و ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان باره جهان نورد بهرات معطوف گردانیدند و در روز شنبه بیست و چهارم ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه چنابان در آمده باغ زاغان را نشیمن اوج سلطنت ساخت و بتصور آنکه شاید مردم هرات بی آرام جنگ و پیکار در دروازه ها را بکشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در عین تاخیر انداخته و حال آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند و در آن اثنا روزی خاقان سعید منصور با جمعی از خواص خدم بی زره حام خیل و حشم بعزم حمام بر ابرش کردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامیرزا رسانیدند ایشان یعنی او فوز عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز قلعه دولت گماشتند و باین عظمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ تیز از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارگان بهباز بسرخنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار بر کشید از ازدحام لشکر ظلام نهیب رشید و شیر ژیان هر چند تهماتن گرز و آهوار کله کله بهرسود و اندیشه اگر چند بسیار باشد کوزن ندارد و بر شیر یکدزه و زن و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست باعتصام بر عروه وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن بحرب ایشان تاخت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر پیکران تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت و بقیه السیف روی بهزیمت نهاده روی بشهر در آوردند و بهزار حیله خود را بر ابرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه بازده روز بر این منوال بگذشت ساکنان هرا تر اخیال اطاعت و انقیاد در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ کرده در لانک کهدستان قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت دو سه نوبت باعساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ در انداخت اما بنا بر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهدستان در حرکت آمده در خنجه باد نزول اجلال فرمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید کنار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند مردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنگ پیش میبردند امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان تاخته و لوازم جلادت و دقایق شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون اگر کسی بدست هرویان گرفتار می شد کوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهر نیز هر کس که در پنجه تقدیر اسیر میگشت لشکر خسرو جهانگیر او را نیز همان شربت و جرعه میدادند و در این اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور نمود بنا بر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته آن مقدار اختلاف در آرای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله در گذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ستة و ستین و ثمان مائه علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمد

وبعد از خاقان منصور آن قلعه را با میر آقا سپرده موکب گیتی نورد براه افتاد و در عاقم استرآباد کشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عید اضحی را در آن مملکت پای برسند رفت نهاده حکومت نمود و طریقه نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی خاص و رزمه اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته و ابواب فرح و نشاط برگشاده باد کلزار از دست ساقیان شوخ و شنگ در کوشش آمده و نغمه عود و چنگ از سازمطربان خوش آهنگ بلند شد در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعه سرخس شتافته امیر سید آقا را شهید کرد و عنان بکران بدینجانب تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردید و با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته تمامی امرا متفق الکلمه و معنی اللفظ معروض گردانیدند که اعادی در غایت کثرت و سپاه نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنان است که مملکت استرآباد را باز گذاریم و دست در حبل المتین شکیبائی زده مهم جنگ و حرب چند گاهی موقوف داریم خاطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب عراق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه نگاری ایام را مانند خال رخسار خوبان کل اندام رنگ سودا از زائی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور بصره از رویت اشیا عاطل بود راه غلط شده بره ممری افتاد و بواسطه مجاورة دریا و وفور کل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان موکب نصرت انتساب رسید و سه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت عافیت در اوائل نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته بمکنا نزا بوفور انعام و احسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر و زیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر چون سلطان کشوگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع اوائل لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایه علم بلند پایه مجتمع گردانیده مشمول عواطف و کامرانی ساخت دولت خواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص بود اختصاص امتیاز داشت با ظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنا بر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدینجانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سر انجام مهام کشورکشائی موجب رای صواب نما عمل فرماید و دولت خواجه بشهر و زیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانیدند و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانیدند که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند در این سفر بدرجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت خراسان که رسیده خطبه باسم و لقب شیرینش مزین گردیده و بحسب تقدیر در این اوقات فتوری بقواعد سلطنت ماراء یافته لاجرم در غم غیبت شود که چون آنحضرت بدین ولایت تشریف آرند چنانچه باید و شاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون نیائیم آمد و این معنی موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قونقرات و یعقوب و غلامزا باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولت خواجه اوزبک را اجازت داده بیفرخویش وی بقشلاق نهاد و دولت خواجه اوزبک بپایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانیدند و رایت آفتاب اشراق از اواق در حرکت آمده کنار آب جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونقرات بخلاف مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه گروهی عصیان بر میان بسته چنان قتال بر لوح ضمیر میگارد و بنا بر آن خاقان منصور انجیحون عبور نموده کنار آب وصف او کزی مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت و چون امارات وصول یاسنه و متعلقان اهل شهر و زیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده و آنشب بقدم محابت پیش نهاده روز دیگر که شهریار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی فراخته حصار نیلگون کرد نزا مسخر گردانیدند محمد علی برادر عثمان قونقرات که بمیرزا یاق مشهور بود از دیوار بشیب طلا هر شده بفضای صحرا خرامیده صف کارزار پیراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروخته از خیزان قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف بر صف احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکرده دولت خواجه اوزبک بود در آمده او را دستگیر کرده بقلعه در آورد و اما سایر مخالفان تاب صدمات شهریار شجاعت صفات نیاورده بقلعه کریخته در و دیوار را استحکام داده بزیر برج و باره برآمده و آغاز تیر انداختن و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و توره ها بر سر کشیده و پیای مردی از خندق گذشته مانند اژدهای بیباک در بیباک بزیر صعود کردند و همانزمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و رواج مشکین فواتح ظفر و فیروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و میدان

گرفت و عثمان قوتقرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر و زیر را گذاشته و بندگان موکب همایون بتائید مفتح الابواب بدان بلده در آمده و رایت تسلط برافراشتند هم دران اوان عثمان قوتقرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم آثام خود ساخته بعتبه سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهانه شامل حال او گشت و در خلال این احوال اهالی شهر و زیر بعرض رسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی را جایز داشته ما را بدین دیار آورده بود امید که این چاکران پنجاکمان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود و معاودت نائل و این ملتمس درجه قبول یافته علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چند گاه تمام ایالت مملکت را در قبضه اقتدار سیدنین العابدین خیوقی نهاده در پیان **توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امرای سلطان ابوسعید در ولایت ترشیز** در شهور سنه ثمان و ستین و ثمان مائه که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی پرخشم و قهر مراجعت نموده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده سلطان حسین میرزا از خوارزم انگیختن غبار رزم جزم فرموده عنان باره جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سریع السیر در هر منزل ساعتی بیاسوده از راه باخرز و نسا و ابیورد بجرد و سبزوار و نیشابور در ترشیز خرامید و عساکر نصرت مآثر برواتیی که عبور نموده بودند بلوازم مهنب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس که دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع این خبر عنان تماسک از دست داده از ولایت بادغیس بولایت مرو شاهجان شتافت و از امرا کبتا امیر شیخ حاجی و امیر احمد یارلیغ با چند تومان از سپاه خراسان بدفع ملازمان موکب ظفر نشان نامزد فرمود و امرا بر جناح استعجال بدان جانب ایلغار کرده فوجی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز بآن شیر بیشه ستیز رسیدند و در آویزو ریخت تقدیر زیاده از پنجاه سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب ظفر انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر خاطر عاطر گذرانیده و با آن جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت مدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسیدند شیر ژیان که از کلاه آهوان نیندیشد و بسان باز بلند پرواز که کثرت تهور نظر همت در نیاورد و بر ایشان حمله کرده نه کس از دشمنان پرستیز بضرب شمشیر خونریز بیرش مجروح و بی روح گردید و در آمغ که سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امرا سلطان سعید چون حال بر آن منوال دیدند عنان اوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند و از کثرت خسته و کشته صحرا پشته بر پشته گردانیده و خویش و طبیرزا مانده مستوفی مقرر گشت بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشابور و مشهد گذشته صحرای ماخان از فرنزول همایون غیرت روضه رضوان گشت و از آنجا بنا بر استصواب زمره از امرا بظاهر مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهت سر انجام مهمات خود بشهر شتافتند و طایفه بمصلحت و تاراج در قصبات و قری متفرق شدند در این اثنا امرای سلطان که بعد از انهزام پیکر پیوسته بکامیشی موکب همایون می آمدند سیاستی نموده چون بنا بر تفرق سپاه توقف صلاح نبود سوار گشته براه جوی نوردی بصوب پایان خوارزم آورده بعد از وصول بمزار تش نجاطر همایون خطور نمود که پنجبر بر اهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر گشته زیرا که در عنفوان حضرت خاقان متوطنان آن مکان با اظهار مخالفت مبادرت کرده بمقارن آنحال با بارین از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجای را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط کرده مشارالیه را بمدافعت و مخالفت برافراشتند پس رای صوابنما چنان اقتضا فرمود که چند کس از شجاعان را بر بالای جبه جامهای کهنه پوشانیده بر زرکوه سوار ساخته بقلعه فرستند چون بقلعه آیند نفس نفیس بظاهر آن شتافته جنگ در اندازند تا بدین تدبیر فتح و ظفر متیسر پذیرد بدین جنان هفده نفر از امرای جوشن پوش متوجه قلعه شدند و شبلی جاجوی را خاقان مظفر لوا متعاقب آنجماعت ارسال داشت تا بر کاه که ایشان بخیوق در آیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا آمده اند و نیز بی توقف بشهر خرامید در این اثنا قاضی مومی از شهر بیرون آمده بملازمت حضرت شتافت عرض کرد که حالا جمعی بدین مباشات بخیوق آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روانه شد و چون مراد بلیز قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را بقتل رسانیدند و بالای فصیل خرامیدند و بمجرد زمان مردم هجوم نموده دست باندا حتن تیر و سنگ برآوردند و عبد الرحمن ارغونزاد و در خسم زده از فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان انداخته صلاح توقف ندیده فرمود که عبد الرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آورند و زیرک عبد الرحمن وفات یافته آنگاه موکب همایون بهزار اسب شتافته از آنجا بقلعه سرشک خرامید و آنرا تجدید

عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانیدند گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهة استمداد نزد ابوالخیرخان چون خاقان عالی مکان منصور چندگاهی دیگر با روزگار ناسازگار در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیرخان که در آن زمان قاآن دشت قپچاق و عمدهٔ خوانین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر ممالک خراسان شود باجمعی از خواص و فرقه از اهل اختصاص روی براه نهادند بعد از قرب وصول دشت قپچاق ابوالخیرخان از توجه موکب ظفرنشان واقف گشت جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نونهالان جلالت نهاد با استقبال فرستاده جهت نزول همایون موضعی مناسب تعیین نمودند روز دیگر بارگاه سپهر اشتباه درآمده چون چشم ابوالخیرخان بر بشرهٔ همایون افشار انوار دولت و کامکاری و آثار ذات استقلال و تقلید امور شهریاری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشیده نزدیک بخود جا داد و لوازم نوازش و پرسش بتقدیم رسانیده بترتیب مجلس اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب بال و قمیز پی در پی درآمده بعد ازان که دماغ ابوالخیرخان از نخوت باده خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان سعادت خصال نهاده آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نمود و اصلا اثر ثقاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشده این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفرقرین بکشاد و ابوالخیر داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت نشان تسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیر در آن وقات ایام حیات خان بانقضا رسیده اولوس و ازبک بر تبه پریشان شد مذکور شد قپچاق مجال اقامت محال نمود آن خسرو نصرت یزک ازامد پرعنا دا وزبک قطع نظر کرده باسی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر نسبا فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان نمودند چون بپورداز و وصول موکب گیتی نورد عبرت افزای منزل مهر عالم گردشد خبر ویرانی میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ بالسنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بی دغدغه باپورد درآمده اشراف اعیان آنولایت بلوازم ثنا و دعا زاقدام نمودند و باظهار اخلاص و دلخواهی خدام موکب پادشاهی زمان حال قال گشودند و این خبر بدارالسلطنه هرات رسیده امیر تاج الدین حسین ملکی و امیر نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و بارو پرداختند و صورت واقعه را بسمع شاه عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدو بعزم رزم خاقان منصور از پی چون عبور نموده سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت اشعار که در آنولا در سایه لوای ظفرانتما جمع آمده بودند از اپورد بجانب مرو نهضت کرده امیر مبارزالدین ولی بیک را بطرف نیشابور و مشهد فرستاده میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جود با میرولی بیک سیدین انجا پیش صورت مقاتله روی نمود شاهزاده منهزم بهرات شتافت و حادثه واقعه را ظاهر گردانیدند مردم فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آورده بنا بر آن میرزا سلطان محمود بطرف ورالنهر حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشت بقصبه پنج ده رسیده در انجا شنید که سلطان محمود میرزا با شکر اندک و خوف بسیار از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد بعضی از امرا رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده بگیرند خاقان زکرم جبلی تجویز این معنی نفرموده و فرمود چه گریم سر راه سرشته پدر کشته و بخت برگشته میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود و اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران بر افقت و موافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان نمودند و از آب آمویه گذشته روی بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه پنج ده کوچ فرموده بعد از طی منازل بکدوه رحله امیر سلطان ارغون باجمعی کثیر از دارالسلطنه هرات بموکب همایون رسیده بسعادت تقبیل کاب ظفرانتساب فایز گشت آنگاه خاقان ظفرپناه امیر شیخ ابوسعید خان در میانه بادغیس و غگی هرات ارسال داشت و در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه موکب همایون بشمال کوه بولغا رسیده سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنوده بودند بر سم استقبال استعجال نموده بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارزالدین ولی بیک از جانب ابوالخیر خان قدسی رسیده بسعادت زمین بوس مشرف گردید و در این ایام مهم سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ از آن بفصیل انجامیده بود روز جمعه عاشر در مسجد جامع دارالسلطنه هرات خطبه بنام و القاب نواب کامیاب خاقان قیصر جواب تزیین پذیرفت بروفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم بباغ زاغان تشریف برده و قدم بر سریر جهانبانی نهاده رای عشرت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی و القاب ائمه معصومین علیهم السلام مزین گردانند و وصیت امین یکتا میرزا را طراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانیدند تا جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آنزمان در هرات بغایت معتبر و موقر بودند

بپایه سریر سلطنت و مسیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند محل چون مقتضی عدم قبول ملتمس آنجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه گشوده هم در آن اوقات پادشاه هفت صفات از دواعیه عقد ازدواج شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر برزد مجلس شریف بوجود سادات و قضات و اشراف زینت داد و مهد عصمت پناه را بآئین شریعت غرا بحباله نکاح درآورد اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا الفت و استیناس اتفاق نیفتاد بعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و میان ایشان محبت و مودت بوقوع انجامید و هم دران اوان باحداث باغ جهان آرا فرمان داد و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغ وسیع چهار صد و چهل جریب قصر رفیع در غایت زیب و زینت طرح انداخته

**ذکر وصول زبدة امرا و وزرا و صدور سعادت ملازمت خاقان منصور و هم دران اوقات که دار السلطنه هرات بمیمن جلوس همایون مزین شد امیر صاحب حشمت صایب تدبیر نظام الدوله و الدین امیر علیشیر از روی سلطان احمد میرزا هدا کشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف سرافراز شده در سلک ارکاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال انکه آبای کرام و اجداد عظام آن امیر با احتشام از قدیم الایام در سلک مخصوصان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان نار الله برهانه انتظام داشته و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر او لوالابصار مینگاشته و آن جناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرده و در وقتیکه آنحضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد چون میرزا بابر وفات کرد خاقان منصور از مشهد مقدس بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر هم در آنولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغول گردید در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات رفته روزی چند در ملازمت ایشان گذرانیده اما فراخور حال تربیت و رعایت نیافت بنابر آن از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ساکن گشت و اکثر اوقات بمطالعه صروف داشت کاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب جشن بیار سرو کار ما و را النهر بودند اختلاط مینمود تا در این ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشته و امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شده بود بعد از تحقق جزو واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان منصور مظفر لوا بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی رخصت طلبیده اجازت حاصل نموده روی بهرات آورد قریب بعید فطر سعادت ملازمت حضرت خاقان صاحبقران دریافت در روز عید قصیده از شایع طبع بقا که هر بیت آن رشک لولو آبدار و غیرت کوهر شاهوار بود نثار بزم همایون نمود آن موجب ازدیاد خاقان عدالت نهاد گردید و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار زیاده در خدمت آن پادشاه کامکار یافته تا کار بجائی رسید که سر انجام تمام از تمامی عظایم امور جمهور از نزدیک و دور برای صواب نمایش تقویض یافت چنانچه از حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد او غلانچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتیان و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب الدین انجوانی و خواجه سیف الدین محمد شباکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرکاه خاقان عالیجاه رسیدند امیر سید محمد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه طاوس مشرف دیوان شد مولانا صدر الدین بامر صدارت اختصاص یافت و مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کنجک بابا والده و ولد میرزا سلطان احمد ابن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان از طرف قراباغ بدار السلطنه هرات رسیدند خاقان منصور ایشان را منظور نظر اشفاق کردانیده میرزا کنجک را بعنایت طبل و علم و چتر و خشم معزز داشت و محترم ساخت عنان اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او نهاد و تکمیل مبنی بر تربیت او پرداخت هم در آن ولا شاه یحیی والی یساتاق و امیر شیخ تیمور بدرکاه عالم پناه رسیدند و ملحوظ نظر مرحمت کردیدند هم در آن اوقات امیر زین العابدین از لات بملازمت خاقان جنت صفات رسیده متصدی ولایت بلخ و شبرغان ماموکشت و باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر دیکار شاه از لات بدانجا شتافته میان ایشان و امیر یار علی مغول که از قبل سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید در آن حدود بود و مقاتله روی نمود یار علی کرفتار شد امیر زین العابدین آنولایت را تحت تصرف در آورده تا ظهور مغول شهره و زبانزد شخنه سیاست و انتقام بود و هم دران ایام خاقان کردون غلام امیر شیخ زاهد طارمیرا با یالت ولایت استرباد فرستاده ساخت انجناب بدانجانب شتافته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلان سلطان سعید بود از واقعه قراباغ خود را بحوالی ساری رسانیده لوای سلطنت بلند ساخته امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال از خاطرش بکذشت و ناکهان بر سرش تاخت وجود او را از والی حیات پرداخت و در آن اوقات که نیر سلطنت و اقبال سلطان حسین میرزا اطراف خراسان را منور ساخت والده آنحضرت مهد علیا فیروزه بیکم در چهاردهم شهر محرم الحرام سنه اربع و تسعین ثمانمائه

در مقام امداد برآمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که در سلک خویشان انتظام داشتند با امیر شاه منصور قراقوینلو با ده هزار سوار مکمل بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرده شاهزاده آماده رزم و پیکار شده عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایت خراسان ظلم و شرار آغاز نهاد و هم در آن ایام جمعی از کلاشران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفته زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قلعه قهستان گشتند و شاهزاده سوار مصحوب ایشان بدانجانب فرستاد تا پنجبر سر امیر شیخ زاهد تا حقه اساس حیاتش برانداختند و این خبر مدار السلطنه هرات رسید بعضی از مردم کوتاه اندیش از خاقان روی گردان شدند و بطرف اردوی میرزا یادگار گریختند آنحضرت بعزا آنجماعت التفات ننموده امیر عبد الخالق فیروز شاه و سپرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمودند چون این طایفه بمشهد مقدس رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در مشهد بودند گریخته در اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند و امرا ایلغار بالنک براد کان رفته خیمه اقامت برافراختند میرزا یادگار محمد بسبزوار درآمده آن بلده را تسخیر کرده پرتو این خبر بر پیشگاه خاطر خاقان تافته در غره ماه رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات بنهضت فرمود و در النک و کان امرای ایلغار را بخود ملحق کرده عازم سبزوار شده میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی پیک گذاشته از سایر خواص و بزرگان اعتماد امتیاز داشت بسرعت تمام روی توجه ببسطام و دامغان آورد بعد از آنکه سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان گشت عساکر نصرت مآثر با ندک زمانی آن بلده را بتسخیر تسخیر کشیده قاضی پیک را با هفتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانیده و قاضی پیک را با اسیران بزندان لحد شتافته موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع پنج ده پایان ولایت بجرآباد معسکر خاقان والا گشت قراولان سپاه شاهزاده بیار علی ترکمان و پسرم شیخم ایل اغلی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار پیرون رفته بودند دچار خورده و در سر پل جاجرم بشعله تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند قراولان یادگار محمد مغلوب شده ماهیچه علم آفتاب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بقصبه جاجرم افکند این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر شیخ حسن تیمور را که در دهنه استرآباد نشسته بود بسرنیجه شجاعت از هم گسیخته و امیر حسن بقلعه شماسان کریخته بعد از چند روز پیرون آمده دست نیاز بندگی بدولت شاهزاده آویخته بحر دانشمار این سخن فوج فوج از سرداران از موکب خاقان فرار نموده روی باردوی شاهزاده آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشته از جاجرم کوچ فرموده پس از قطع مراحل و منازل بمشهد مقدسه رضویه علیه الف الف التحیة و الثنا، و التحیة شتافت و التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام آورده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده بضارت ریاض دولت را از بار گاه واهب العطایا مسئلت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغزوق همایون بود روان شد بعد از وصول منزل موقف عرض رسید که در دار السلطنه هرات غوغای عظیم دست داده خاقان سعادت خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هرات ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آنجا بر شرف صدور یافت و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافت و فرمود تا آن نشانها را روز جمعه بر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دولت سلطانی گشودند چون نظام الدین امیر علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات بنهضت فرمود تا بتاریخ هژدهم ذیحجه بباغ نظر گاه نزول فرموده در هفدهم ماه از آنجا بالنک بشرتو که در برابر پل بالاست شتافت و از آنجانب یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر اثر اشعار و قوف یافت تا مشهد مقدس عنان یکران بازنکشید و هم دران ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانیدند این اخبار در اردوی ظفر آثار انتشار یافت بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باردوی خاقان راه یافته لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شده نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد میرمظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسیده عرضه داشتی رسانید التماس او بعز قبول مقرون شده هوای قبصار از غبار رهسپار پادشاه کامکار رشک آثار گشت امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم تهنیت و سپاسگذاری بجای آورد و از قبصار بنهضت همایون میان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر سپرم محمد با اولاد و اقربا به تعقیل قوایم سیر پرسیده اشعار قیام نمود از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بکوچ پیوست و چهار باغ قصبه بیمنه از خطه کوس نزول همایون بلغ آوازه کرده و از اطراف جمعی کثیر از اهالی خلاص بملازمت سده بلند مرتبه رسیده هم در آن منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بمستقر کرامت برافراشت ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان در اوانی که سلطان حسین میرزا از النک بشرتو بصوب قلعه یزه توکوچ کرده هنوز ابو المظفر

میرزا یادگار محمد در ولایت طوس بود و او عمه پادشاهزاده پاینده سکم تجریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد ازمنزلی که بیرون هرات داشت بشهر آمده
آن بلده فاخره را جهة برادرزاده ضبط نمود و بشارة شادیانه زده فرمود تا در روز ششم ماه محرم الحرام سنه خمس وسبعین وثمان مایه خطبه بنام میرزا یادگار محمد
خواندند و در آن ایام مولانا حسن ثنائی قصیده در مدح پاینده سلطان سکم در سلک نظم کشیده که مطلعش این است بیت بچنان کز فضل حق خاتم سلیمانرا
رسد ملک بلقیس زمان پاینده سلطانرا رسید چون میرزا یادگار محمد بولایت جام رسید باسم اکابر و اشراف هرات استمالت نامها روان کرد و امید
داد شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیموری را بضبط آنجا و دیعت نموده رایت عزیمت بمستقر
دولت و عظمت برافراشت و از زاه رباط سنجاب بسواد هرات در آمد ساداات و قضات و اکابر و اعیان بر سم استقبال استعجال نمودند شاهزاده مریم عظیم
ایشان قیام فرمود و همه را بنوازش سرافراز ساخت امرای آذربایجان که قراتبان بوالنصر امیر حسن بیک کومک شاهزاده بودند در خراسان
میل اقامت نمودند آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین جنت آئین فرود آورده غایت رعایت درباره ایشان تقدیم رسانید و چنان تقرر شد
که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان راندند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام بردند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب
اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام ملک و مال بقبضه اقتدار پاینده سلطان سکم باز گذاشت چون آن شاهزاده
ساده بسیار بعیش و عشرت مشغول بود اصلا پروای نظم مملکت و ضبط امور نمیکرد از هر کس ظلمی صادر میشد شرط باز نخواست بجائی آورد امرای ترکمان
و اطراف ولایت خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی عدم
نهادند سلطان حسین خلیل ولد امیر حسن بیک را النگ دکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود میگشت و ظلم و تعدی امرای برادرش بمثابه
که در ولایت قهستان بود از حد اعتدال در گذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که بجهة ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی
جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلماق و جرمکان که ییورقال او بود توجه نمود و طغیان این امر موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقان
منصور از افق دار السلطنه هرات طلوع فرمود **در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از**
تقریر مشورت با امرای صایب رای و افر تجربت در آن ایام که قضیه میمنه از میمنت مقدم سلطان حسین میرزا بغیرت افزای فضای
فردوس اعلی بود علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاه باده غرور بغایت مسرور است و بهیچوقت نقش لشکرکشی
و دشمن کشی بر لوح دل نمیگارد از سوء عدالت اعیان حضرت او وصوت فراغت در بلاد خراسان مستور کرد بدرای جهان کشا بر آن قرار داد که یکه
بجانب دار السلطنه هرات تازند و بصرصر حمله اقامت اثر نهال اقبال مخالفانرا از بیخ و بنیاد برانداز نداز میمنه کوچ فرمود و بطرف آب مرغاب روان شد
پس از قطع منازل در توکن نزول فرمود از توکن روان شده بر پل تابان از فر نزول همایون عزت سپهر بوقلمون گردید میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات
در غایت احتشام مقام و آرام فرموده بود چند هزار سوار بهرام اثقام صبح و شام ملازمتش مینمودند و از خراسان تا بغداد کمک پی در پی داشت
هیچکس را خیال اثقال آمد و لت پیرامون خاطر نمیگذشت ابوالغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدت و عدد او نیندیشیده با اندکی از ملازمان
رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب الیغار فرموده عنان یکران بدالصوب العطاف داشته مانند فلک الافلاک در شبانه روزی عالمی بپیمود
بپک ناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بهمان جا دوان روان فرمود چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع ترا کمه طایفه در باغ
نوروزمره در باغ زیبده اقامت داشتند رسید همانشب عنان اضطرار بدست قاید قرار داده مضمون سهم الجمع و یولون الدبر و صف بحال
ایشان کشت امیر علی جلایر را که رائق و فائق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بپاسا رسانیده و العظمة و الکبریاء لله العلی الحمید و آن پادشاه والاجاه روز
پنجشنبه بیست و پنجم ماه جهت زیارت تربت ستوده حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بکازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بر آن سدره سینهٔ
نسبت بجاوران آنجا لوازم نوازش بجای آورده هم دران اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بپک ولد سلطان ابوسعید میرزا بجانب مرو تاخته
شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آنولایت افراخته از استماع این خبر صرصر قهر خاقان والا کمر در اهتزاز آمده رایت ظفر طراز جهة استیصال ضلال
اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود چون بند چرکس از فر نزول همایون رشک افزای سپهر مقرنس شد بوضوح پیوست که اعدای دولت روز
افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو
گشت میرزا الغ بپک و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرتزاد حضرقدرت خود ندیده عنان بصوب فرار گردانیدند خاقان منصور در غایت حشمت

وکامرانی بره آمد آن مرتبه شتاب طرح قشلاق انداخت ذکر درآمدن قبة الاسلام بلخ بتسخیر میرزا سلطان محمود و در آن اوقاتیکه میرزا یادگار محمد ثانیا
بمدد امیر حسن بیک متوجه گشته روی بتسخیر خراسان آورد بجانب اشاق میرزا سلطان محمود از آب اموی عبور نموده و فتح بلخ را پیشنهاد همت کرده از
سرداران بلخ سلطانعلی باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بروی سپاه شاهزاده بگشود لاجرم
میرزا سلطان محمود در افتتح بلخ نمیر گشته میرغول را دستگیر کرده مصحوب یادگار که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه نمود یادگار در اثنای راه
بایل بخدمت خاقان عالیجاه شتافته و دقایق حقوق تربیت سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاده مرافقت میرغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف
داده و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرا سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت اشعار بسیم الیغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و برادر امیر محمد
ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریم غالب گشته ایشانرا اسیر سرپنجه تقدیر گردانیده اند بنابر آن آتش غضب خاقان اشتعال یافت و عزم قتال سلطان
محمود میرزا را جزم کرده عنان یکران بطرف آب مرغاب تافت و در بیان نهضت رایت آیت نصرت بجانب دشمن و وقوع
مقابله و مقاتله در موضع چکمن سلطان حسین میرزا با دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم در طالعم آمده در آخر ماه مبارک رمضان با اقبال و دولت
همعنان از یورت قشلاق بکنار آب مرغاب نهضت کرده روی بولایت اندخود آورده موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن شده بوضوح پیوست
که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرمود خاقان منصور تهیه اسباب مقاتله کرده خود را مستعد معرکه رزم و پیکار کرده صباح روز دیگر طنطنه
کوركه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و سورن کره زمین را متزلزل ساخت خاقان مظفر صف لشکر برآراست میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را
بردان خنجر گذار و شیران پیشه کار مستحکم ساخت و بفضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت میرزا سلطان محمود پای جلادت
پیش نهاده جنگی عظیم در پیوست که جسم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت سیاه منشور آهنگ هوا کرد و نعال مراکب مواکب آسمقدار کرد
و غبار آمیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نمود عاقبت مبشر اقبال مژده و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان
منظفر رسانیدند و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح پیوست و جنود مظفر ورود خاقانی رایت فتح آیت
نصرت و فیروزی فراخته عدارا منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند القصه خاقان منصور
بعد از فتح و ظفر نزول اجلال فرمود و بر یک از امرا را مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلت ایشانرا بفرق فرقدین رسانیده
از آنجمله احمد اشتاق را که پای جرات در میدان جلادت نهاده بود و چند زخم برداشته بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر
همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل حکمن بنواحی اندخود بازگشت و روزی چند در آنجا رحل اقامت انداخت و الحمد لله المنعم الکریم والصلوة
والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور صاحبقران ثانی
در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر شاهزاده شجاع بلند همت بود و در ایام پدر بزرگوار بممالک بدخشان
حکومت مینمود بعد از واقعه قرابلغ امیر جلال الدین یزدار غون بدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفته بدین واسطه جمعی کثیر
از امرا و لشکریان در آنولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت چون در موضع حکمن بعنایت داور ذوالمن خاقان دشمن شکن
بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خان منصور طرح اخلاص و محبت انداز د و م از موافقت و اتحاد دزده کریمه از دودمان
پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد بدین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و ثمره از مکنون ضمیر منیر باب درگاه عالم پناه
پیغام داد چون پرتو شعور خاقان منصور بر اینصورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشته بعد از استشاره و استخاره مقرر گشت که بقرب حضرت
سلطان امیر علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت بغایت خاقانی امیدوار گردانیده بملازمت سده سدره منزلت شتابد امیر علیشیر
بدرگاه شاهزاده رفته چنانچه از مجاری احوال و دقایق کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت فرمود شاهزاده با تفاق امیر جلال الدین مزدار غون
عازم ملاقات شده از آب جیحون گذشته در دره قاضی شرف تلاقی دست داد و خاقان منصور میرزا ابابکر را بفوازع اشفاق و انعام و مشمول
عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بنخجیر و سرور و عیش و حضور پرداخت و حجله نشین تنق عفت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده
کرده خاطر شریفش را خرم و فرخناک ساخت بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیرش مهر سپهر خلافت متوجه سر انجام عظایم امور سلطنت
و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرت بعد اخری بپوشیدن خلع طلا دوز و بخشیدن اسبان کردون توان مفخر و مباهی گردانیدند و امیر مزدار غون را

با سایر خواص شاهزاده با انعام جامه وزر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید
از امیر مزیدار غون برچند و باغوای جمعی اشرار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم اضلال
تمام بر احوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافته میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر ملازمت خاقان منصور شتافت
و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانیده در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان عزیمت بصوب بدخشان
منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد پیوست **ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بصحرای وجود و ظهور در آن و اینکه بواسطه استیلای میرزا ابابکر بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از کوکب**
همایون خاقان معدلت گریز تخلف نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا پیر محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن
میرزا جهانگیر بن امیر تیمور کورکان با نفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذیحجه سنه اربع وستین و ثمانمائه از دشت ساق سلماق از
اردوی همایون روی گریز بجانب مسیر شد و بار آورد بعد از وصول بحدود آنولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرا سلطان سعید
بود و در شدت بار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد میرزا محمد عمر پای برسندسروری نهاده در اوایل خاقان
منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از شدت بار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر
ساخت شرار پساد لشکرش بر کانون دودمان متوطنان آنولایت تافت در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده امیرزاده ابابکر را
اجازت توجه بجانب بدخشان داده مظفر و منصور بچکلوخ امیده رایت اقامت برافراشت خبر عصیان و طغیان میرزا محمد عمر در آنجا متواتر
مسموع شد خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را مهمات همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل احشه اجور شاه غریب میرزا
از خدیجه بیگم آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقان سعادت اقتران درآمده بود تولد نمود چند روز تمهید بساط نشاط و عشرت پرداخته
چون از مراسم جشن و طوی پرداخته از آنجا کوچ فرموده بعد از طی مراحل بموضع اسپندار که داخل ولایت قاین است شتافته خبر قرب وصول
قراولان مخالف استماع فرموده فوجی از رزمیاران میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا نکس را اسیر ساخته و بپایه سریر خلافت مصیر آورند
آنحضرت از آنجا عزیمت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنحضرت خاقان
شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت چون این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار
اختیار نموده و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار کرفتند و آنحضرت بدار السلطنه هرات خرامیده آن مرزبان و آن ملکه
جنت نشان بگذرانیدند تا میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبتی دیگر لشکر جرار فراهم آورده بطرف قصبه فراه تاخت و آن خبر بسمع شریف خاقانی
رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امرای ظفر نشان را با فوجی از سپاه ظفر اشتمال بجانب فرستاد و ایشان بجانب مجمع مقاتله شتافته در اثنای کرد و فر تیر
برمقتل شاهزاده خورده مملکت قندهار تحت تصرف خاقان جم اقتدار درآمده آتش فتنه با آبشاری تیغ و تیر فرو نشست **ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت جاوید مدت و کشته شدن امیر حسن شیخ تیمور و سبب فساد اعتقاد او** چون خاطر خطیر
خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که بارتکاب خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شیوه و نظیر نداشت با علی مراتب
جاه و جلال رساند در اوایل طلوع بتاثیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر برزک همایون را در عهده انتخاب کرده امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چند کاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس کرد که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد خاقان مغفور
این ملتمس او بعز اجابت مقرون داشته در شعبان سنه تسعین و ثمانمائه آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب امارت
عالیمرتبت دیوان اعلی سرافراز سازد دهم در آنروز که امیر علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدین منصب سرافراز گشت و هم در
آنسال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرموده بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد
امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام سپاه و رعیت بنازکی صفت نظام و انتظام پذیرفت و مقارن رعایت و عنایت
انجماعت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقان روزنامه زندگانی آن شیرپیشه شجاعت را در نوشت

ذکر پیمان نهضت رایت آفتاب اشراق جهة دفع فتنه و فساد احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ

با مر ایالت میپرداخت بنخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال نداخت بجد و جهد تمام و اسباب لا کلام ادوات و آلات خلاف و عناد
بهم رسانیده قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک دولتخواهان ایشان منتظم گردانیدند چون این اخبار در دار السلطنه
هرات شیوع یافت خاقان منصور تاب و یارای خاطر عالی مانژ قرار داده رایات ظفر آیات را بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین
سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت احمد مشتاق از توجه
خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و بارهٔ بلخ را مضبوط و مستحکم گردانیده خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قمر مسیر نزد سلطان احمد میرزا فرستاد اگرچه از محال
خود نهضت نمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بآنجانب روان فرمود چون ماهچهٔ علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و
کیفیت تحصن و فساد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر در جبین سپهر افکنده بترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه امر
فرمود اطراف شهر را بمراقبت کرده هر کس بموربل خود نزول نمود و فرنقرای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزیده مقرب حضرت سلطانی
امیر نظام الدین علیشیر دروازهٔ شیرخوار را معسکر گردانیدند و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت آن حصار سپهر کردار را مرکز وار در میان
گرفتند و آب خندق از طرف دیگر مذاحثه پیاتحیان جبهه هموار ساحتن آن آغاز درخت افکندن و کشیدن خاک و خاشاک کردند در این اثنا
بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه نصرت اثر بآب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را مشتهای همت بلند
همت گردانیده بنا بر آن شرف نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه
اقامت مرتفع ساخته و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراز د احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بآنجا چون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانیده هر روز بنیاد بخوت و غرور آتش جنگ و جدال را فروخته
نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانیدند هر صباح که شهسوار نیزه گذار آفتاب کمند همت بر شحنهٔ حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور
بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعهٔ آسمان کردار را پیشها د خاطر اقبال مآثر میساخت و صدای نقاره و نفیر بذروهٔ کرهٔ اثیر میرسید و غریو
کرنا و صور ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون و سپرها و چترها بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلاد
عقابان تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در آن شنار روزی میرسید بدرکه ماه تمام فلک مردانگی
بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی نمیشد و با فوجی از دلیران معسکر ظفر قرین جنگ پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعیرا که
در فصیل با مذاحش تیر و سنگ میپرداختند منهزم ساخته و از خندق فصیل گذشته پای تهور پیش مینهادند تا بکنار خندق شیرحاجی که در میان خاک
ریزاست رسیده و خواست که از خندق بگذرد و یکمند شجاعت بر برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید جمعی کثیر از دلیران لشکر خود را
از بارهٔ بیایان فرستاد تا بمعاونت امیر سید بدر آغاز مقاتله کردند و آن سید بلند قدر بسر پنجهٔ پهلوانی نیزه یکی را کرفته چنان پیش خود کشید که آن تیز خنجر
بروی در افتاد و آنگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تنش جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده بنیزه حمله کرد آنجناب همچنان نشسته
دست دراز کرده نیزه آن شخص گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمد و هر دو را کشته سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانیدند
لاجرم آنحضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع عواطف خسروانه نوازش فرموده و بانواع انعام از اسب و زره
خلاع قیمتی و اشیا دیگر سرافراز گردانیدند و در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قلعهٔ بلخ و بسیاری ذخیره
مدت محاصره سه چهار ماه ممتد گشت مقارن این احوال امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای محاربت برافراخت و امری در غایت غرابت روی
نموده حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثهٔ متغیر گشته بمراجعت و امر فرمود شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای
محاربه برافراخت و لشکر ما وراء النهر از عبور مانع می آمد کاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان آب دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان
امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر برندق بن امیر جهان شاه بن جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند در روز نهم امر
بر این قرار گرفت که از اینطرف امیر مظفر برلاس و از آنطرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بواسطه گفت و شنود تمامی
اسباب مصالحه را منعقد سازند بر اینموجب بتقدیم رسانیده و در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر
برلاس را بسوی مخالفان برده چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند

غلغله فرح وانبساط وسرور باوج سموات رسانیده سورن انداختند امیر مظفر برلاس در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را باب انداخته شناکنان روی باردوی خود آورد ومخالفان آغاز ریشه کرده هر تیر که در ترکش داشتند انداختند بنابر آنکه مشیت ایزدی مقتضا الطفا آتش حیات ونشده نوبهیچیک از پیکانهای آبدار سهام اعدا بوی نرسیده وبوسیله اسبی که یکی از نوکرانش در آب افکند آنجناب بساحل نجات خرامید امیر مظفر برلاس اگرچه بکشتی عاطفت یزدانی وقوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی کثیر وجمی غفیر از سرداران سپاه که در کشتی با او رفیق ودر آن قضیه ورانا صح شفیق بودند بدست شکریان محمود میرزا گرفتار کشتند وهیئی عجیب واحتلالی غریب برحال سردار وسپاه روی داد وحقیقت حال وکیفیت واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمودند واجازت واستر خاص معاودت ومراجعت طلبیدند حکم همایون از مصدر جاه وجلال صادر گشت که امیر مظفر با سرداران دیگر وآحاد وافراد لشکر بموکب گردون مراتب پیوندد در این اثنا توسط امتداد ایام محاصره وقحط وغلای تمام که در اردوی اعلی بسمت شیوع پذیرفت هرکس مجال فرار وفرصت گریز یافت این المفر گویان بجانب وطن والوس خویش شتافت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از ده هزار کس نمانده بود بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب گردون اساس واردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان از پایه سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هرات رفته بقدر وسع وامکان در فراهم آوردن غله از ولایات ورسانیدن بارد وی کیهان شکوه سعی بلیغ واهتمام کامل معمول ومبذول دارد وامیر نظام الدین علیشیر حسب الفرموده عمل نموده دو هزار خروار غله وحبوبات حاصل ساخته وشتران احشام عرب را بکرانه کرمینه آن غلات را بجانب بلخ روان ساخت **ذکر توجه خاقان منصور کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب وفرار کردن میرزا ابابکر از منزل فاریاب** بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست وهر دو برادر داعیه کردند که بموافقت از آب آمویه عبور نمایند وقدم در میدان قتال نهاده با شتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشورگشا بعد التحقیق این اخبار بمقتضای رای صوابنما تواچان قرمسیر بدار السلطنه هرات وسایر ولایات خراسان ارسال داشت که دار وعکاز اکوینده که جنود آن حدود در اجتماع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند واز آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که لشکر ظفر آب بر کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نماید وبمعسکر نصرت اثر شبیخون برد واو متوجه گشته باخود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتاق بگذرد وبار دوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ وتیر برآورد وبحسب اتفاق روزی نواب همایون خاقان اعلی بپای کوه پیکر نشسته گرد مور چلها بر می آمد ودر آن اثنا نظرش بر پل نهر شتاق افتاده بتجریب آن امر فرمود ودر همانشب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آب نهر رسید چون دید که پل ویرانست خیالی که کرده بود بطهور نتوانست آورد از همانجا بنا خسورن انداخته باز گردید در روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل رسالت را بکابیشی او فرستاد تا بعضی ز تالهای همراهانش را باز گردانیدند وبعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا باشکر بلا اشتها آغاز کدنشتن کردند وخاقان منصور از جرات اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد ودر آن اجتماع جنود ظفر ورود عنان بکران بجرب مخالفان تابد بر این عزیمت از ظاهر بلخ کوچ کرده از راه دره کربا نو چهار یک خرامید واز آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب مخیم معسکر ظفر آب گشت وميرزا ابابکر در آن منزل بطلان برحقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود وچون خاقان گیتی ستان از فاریاب کوچ کرده بکرباب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا وسلطان محمد میرزا از آب گذشته بطاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصوبه احمد مشتاق که ابواب شهر بر روی ایشان نگشوده وبرادران از تسخیر آن بلد مایوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمدند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب چه پوشاینده از کرباب بچهکتو رفت واز آنجا متوجه سر پل مایان شد ودر اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر مغول باد و هزار پیاده وسوار از جانب هرات رسیده موجب استظهار شاه وسپاه گشته وخاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر آیات ساخت ودر آن منزل ایماقات ولایت بارد وچاق وبادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله کوسفند وسایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد وشکریان از قحط وغلا بجیب فاهیت رسیدند ومقارن وصول همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از ولایت خراسان باحکام سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر میرسیدند وزبان شاکران ساحه تشمر جنبک بکار میکردیدند واز آنجانب سلطان احمد میرزا وسلطان محمود میرزا چون بمنزل کرباب رسیدند وبر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع

گردیدند و هیی عظیم برضمایر ایشان استیلا یافته و مقارن آن احوال از جانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابابکر از موکب خاقان منصور فرار کرده چون بیدخشان سید
سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت گردانیده بنابر آن برادران از نگاهش موکب نصرت نشان پیشمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف
ماوراءالنهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان بصحت پیوست و امیر مظفر برلاس را با سیاری از سپاه موکب کوکب کردون اساس متعاقب اعدا
مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عملنموده تا ظاهر بلخ عنان یکران بازنکشید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و او را نصیحت کرد که زیاده از آن
راه خلاف و شقاق نپیماید و بجاده وفاق مستقیمه و اتفاق آید چون احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این
جرات و جسارت آن بود که مرا بفریب و تزویر در قید بلا نیندازد و آنگاه پس ازینجا پس عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را با میر مظفر
سپرد و روی توجه بجانب رودی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را بایستادکان پایه سریر اعلی عرضه داشت کرده چون عریضه در کنار آب مرغاب
بنظر انور همایون رسیده خاقان کامیاب بجانب مستقر سریر سلطنت کوچ فرمود و مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان
خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده کردار نفعال بر جمال حالتش نشسته و بلطف و مرحمت آن مهر سپهر استقلال دل بسته از حرکات ناپسندیده
شرمسار و بعنایت پدر بیغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جاده خاطر
ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیت او پوشانیدند کشار در عقد ازدواج خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان
ابوسعید و بدیع الزمان میرزا چون خاطر عاطر خاقان منصور ستوده خصال از تسخیر قلعه بلخ فراغت یافت و زمام حکومت آن مملکت را
در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا پیک قرار نهاد و آنجناب بدان جانب شتافته امیر مظفر الدین برلاس با ستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چند
گاه بواسطه حلول اجل طبیعی درگذشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس با شقاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی
گردان شده بدارالسلطنه هراة خزامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیرالامرائی یافته در دیوان تاواچی و مال مقدم
بر جمیع امرا مهر زد و مقارن وقایع مذکور ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر مایل بآن شد که خانم سلطان بیگم بنت میرزا علاءالدوله بود در سلک
ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد یام جشن و سور و لهو و سرور یکماه امتداد یافته ذکر آمدن میرزا ابابکر از بدخشان بجانب خراسان
و مغلوب گردیدن و رشته حیات او بقطع یافتن میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفرانتساب خاقان
کامیاب تخلف جست بجدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آنولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمد میرزا از عقب
موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکر فراهم آورده متوجه خراسان گردیده و بنواحی مرو شاهجهان
آمد چون این خبر بعرض ستوده سریر رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه و معزالدین یسا دل و امیر احمد یار را با هزار کس از مردم کارزار دیده
شاهزاده مامور گردانیدند و میرزا ابابکر از ان لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافته از سیستان عنان یکران
بطرف کرمان تافت و پیک ناکام کرمانزا فوکر فته از چهار طرف شهر بفیر کره نای در دمیدند و غریو سورن بأوج فلک نیلگون رسانیدند و داغه
کرمان فرار برقرار اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر درآمده و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراق و آذربایجان
پس از اطلاع بر این واقعه یکی از امرای با تدبیر را با سپاهی از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله بآن سپاه در حیز تعویق
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرمود و چون بحدود آنولایت رسیدند که مرض منه در دو پای برحضرت خاقان منصور استیلا دارد
بنابر آن با شقاق هرام بیک و میر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان برجناح استعجال متوجه دارالسلطنه هراة گشت چنانچه مکنان انگه خاقان منصور از تمینه
فاریاب اطلاع کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گردانیدند ایشان آنحضرت را بسرنخه اقتدار و تسلط بتدریج و عناد مبتلا گردانند خاقان منصور از احتمال
محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته با پانصد سوار جلادت آثار که در آستان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عزوجلال
متوجه قصبه استقرار شد و تواچیان بر اطراف ممالک محروسه فرستاده فرمان باجتماع سپاه نصرت پناه داده میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف
یافته در غایت خوف رو باستراباد نهاده در هر منزل عجی از آنجانب میگریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل بارودی خاقان عادل می پیوست
و آنحضرت در طی مسافت بشابه مسارعت مینمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب کرکان
رسیده با معدود چند از آب عبور نموده و در آنطرف رحل اقامت انداخت و کثرت بارندگی و فرود آمدن سیل آسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش

اجتناب نمود و علی الصباح سپاه کشورکشای بخارا آب کرکان رسیده نخست امیرعلی میرآخور و پلنگ توش بهادر و شیخم اندغلی و یارمحمد سپاه حوالی ارباب
از آب گذشته متعاقب مواکب کوالب گردون مراتب عبور نموده میرزا بابکر تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن پیدا شده
یکه سوار شده مجال فرار یافت جمعی بهادران موکب نصرت نشان بخانه اش و مامور شده میرزا بابکر بدهستان شتافت و در خانه یکی از کلاشران آنمنزل
فرود آمد و اسبی طلبیده که خود را از کرداب بلا بساحل نجات رساند آن شخص انبخت قبول بردیده نهاده آنجنابرا مطمئن گردانیده و جمعی در حفظش باز
داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قبر علی جلایر را با فوجی از شجاعان جلادت
نهاد بگرفتن میرزا بابکر بدهستان فرستاد پس ناگاه بر گرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشته و در آخر رجب سنه اربع و ثمان مائه آنجنابرا گرفته رشته
حیاتش به تیغ تیز انقطاع یافت و دهستانی را نیز که میرزا بابکر را در خانه خویش فرود آورده طریق عذر مسلوک داشته بود از عقب فرستادند بموجب
حکم همایون سر میرزا بابکر را قاسم عبدالعزیز بهرات برده خاطر اکابر و اصاغر دیار که دغدغه تمام داشته از آن اندیشه فارغ گردانیدند و امیر نظام الدین علیشیر
که حاکم شهر بود از وصول آن خبر مبتهج و مسرور شده نذور و صدقات مستحقان رسانیدند و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطیب کبیر غیاث ملت
بستقر سریر سلطنت معطف ساخت و در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت و گرآمدن
امیرذوالنون بپایه سریر دولت و زافزون و تفویض نمودن خاقان منصور ایالت و ولایت غور و زمین داور را
بآن امیرداد و رامیرذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجاعان کثیر الوصف ممتاز بود بصفای عقیدت و وفور
عبادت از پیشتر اربابان هادت مستثنی بود در زمان میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر برد و هنگام کیرودار و ایام
رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجا می آورد بنابر آن منظور نظر عنایت شده بترمیت و رعایت گشت و
باصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده بمرتبه که از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و بعد از واقعه قرابا غ امیرذوالنون بهرات استقامت
روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانیده اما چنانچه طمع میداشت منصب نیافت بنابر آن خاطر برفرار قرار داده در وقتی که
رایات فیروزی نشان متوجه یاد گار محمد میرزا بود از بلقر آقاج قبوشان عنان یکران بصوب ورارالنهر منعطف گردانیدند و بسمرقند رفته پرتو التفات
سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد ازان بسبب منازعت که درمیان امرای ترخان و ارغون
بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدارالسلطنه هرات رسید خاقان منصور متوجه ترمیت آن امیر صافی ضمیر شده
ایالت و ولایت غور و زمین داور بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنولایت اقوام هزاره و نوکدای در آنحدود استیلا داشتند و خیال سرکشی
استقلال در لوح خاطر میکاشتند امیرذوالنون فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه با لشکر انبوه متوجه آنصوب گشته در مدت سه چهار سال چند
نوبت با جماعت محاربه فرموده و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره
در حیز تسخیر و تصرف در آورد و اقوام هزاره و نوکدای چون اینمعنی را مکرر مشاهده نمودند سر از بغاوت و مخالفت بر گردانیده و دیگر
پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و نیکو خدمتی امیرذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق
و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساخر و توابع را نیز در قبضه اختیار او نهاد اما چند سال بعضی از شاهزادگان نوبت باسم حکومت قندهار مستقل
و بالاخره امیرذوالنون در ایالت آنولایت استقلال یافته ولوای حشمت و شوکت افراخته پرتو انوار عدلتش بولایت سال و مسون و سوی و توابع
و لواحق آنجا تافت و بی شایبه تکلف و غایت تصلف شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و اهتمام
می افراشت از صبح تا شام در اقامت آن ساعت بصفت و احسان گذرانیدی و از ایام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی در
میدان جدال و مصاف قتال روح رستم و اسفندیار بردو فور جلادت و پهلوانی آفرین کردی و در محراب عبادات روان ذوالنون مصری را بر آدم
او هم بکمال اخلاص و نیازمندی و شرط تحسین بجا آوردی و چون امیرذوالنون بجمیع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک
مذکوره را ملک خود تصور کرده در ادای مال مقرر شرایط تغافل بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگ خود شجاع بیک تفویض نموده و دار ملکی
ساخرو تولک را بعبدالعلی خان عنایت نموده و ریاست غور را بامیر فخرالدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شد چند
کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیرذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته و بنخوت و تکبر و حشمت او را عضد

در گذشته در اکثر بورشها امیرزاده الغ بالشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور مدت مدید سخن اهل غرض الصاق میفرمود و در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود امیرزاده الغ در آتش غضب خاقانی بغایت هراسان بود بگشتی موافقت شاهرخ التجا کرده جان بسلامت برد چنانچه کیفیت این سخن در محل خود مسطور خواهد گشت **گشادن در طرح بنیاد خاقان منصور قبه فلک ارتفاع ملک بقاع مرقد جنت منزلت اسد الله الغالب در قریه خواجه خیران** در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معز السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده از زوایای ستار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه عزیز شمس الدین محمد نام که بنسبش بنده عرفای کرام سلطان بایزید بسطام اتصال می یابد در سنه مذکور از طرف کابل و غزنین در قبة الاسلام بلخ شتافت و شرف ملازمت میرزا بایقرا دریافت و تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتابت مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا موطن انوار و مواهب اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن ابیطالب در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع آورده با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف فرمود و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود و فرمود تا آن قبر را حفر نمایند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله الغالب اخ رسول الله صلی الله علیه و آله و لا جرم فریاد و فغان از میان جماعت حاضران بایوان کیوان رسید همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بسیار نثار آستانه بوابش نیاز و اخلاص کشودند و این خبر در ولایات اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند بسیار از آن طایفه صحت عاجل یافته مقتضی المرام باوطاق خود مراجعت کردند لاجرم از دحام خواص و عوام در آن سده سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتواند بود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند بدرجه انجامید که عقل از وجود زر و جوهر تعجب مینمود میرزا بایقرا چون حال بدین منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاد و صورت حال واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلام کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریب متعجب گشته احرام طواف آن قبله امانی و آمال بست با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرموده پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجا آورد و قبه رحمان ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت نهاده در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و کرباسه بنیاد نهاد و یکی از انهار بلخ که حالا آن نهر نهر شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت و امر بثبات آستان علیه ابید تاج الدین اندخودی که از جمله اقربای سید بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخی را الشیخ زاده بسطام عنایت کرده جهت موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عز و کرامت انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخره هرات شتافت و ابواب لطف و مرحمت پروری بر روزگار رسیاهی و رعیت برگشاد القصه بظهور مرقد پر نور شاهی بواسطه رونق حضرت خاقانی و طرح عمارت و تعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بر انجانب برافراشت و چندگاه آمد و شد خلایق بران عتبه مرتبه بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس بر آنجا می آوردند و شیخ و نقیب و عمله آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف ضیافت زایران و رشته خوران و عمارات میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک مائی آنمقدار جمعیت در نواحی سده سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید **ذکر بیج رفتن و آمدن محمد سلطان بمشیره زاده خاقان پیمان نهال بخش او بصرصر فنا از پای در افتادن** شاهزاده محمد سلطان خسروی بحسن صورت و سیرت و صفای طبع سیرت موصوف در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط مطالعه کتب متداوله بجامی آورد و از باطن قدسی متوطن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد بعد از واقعه قراباغ مصحوب والده خویش خواهر کلان خاقان عالی نژاد بود از قراباغ بهرات آمده در طلال عاطفت خال سودمند خصال آرام یافته بود پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش متابعت عظایم مهمات سلطنت و اقبال بیمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بدین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعال او واضح و لایح گردید خاقان منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روز چند تغافل و اغماض نمود تا شعار روزگار همایون ساخت و تصور آنکه شاید میرزا کیچک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بتادیبش نپرداخت در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور با تفاق آن شاهزاده مغرور بکازرگاه

شتافت ولوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت و شاهزاده جلالت بجهة دفع حرارت خورشید بر قع چتر حسارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک بود آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهده آن ترک آداب نایره غضب قیامت لهب اشتعال کشت و خاقان منصور بعد از نزول میرزا در منزل همایون باخذ میرزا کچیک فرماندکار از دکرد نشت امرای عظام در ساعت شاهزاده را کرفته بقلعه حسیار الدین در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کردانیدند و بمحافظان هشیار سپردند چون میرزا کچیک چند کاه مانند لعل در صمیم کان و در جوف صدف عمان اوقات کذرانیدند و عرق شقاوت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان کردانیدند بعد از آن شاهزاده در رعایت انفعال و ملازمت بدرکاه و جلال آمد و رفت میکرد از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار بجا می آورد اکر کناه بخشند شرمساری بست عاقبت الامر رغبت کذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شده بمبالغه تمام و الحاح مالا کلام اجازت حاصل کرده باطایفه از افاضل انام روبدان مقام فیض انجام آورده قافله را بتوفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه ملائک الملک لایزال همعنان موالک کوکب اقتشام و چون هوای تبریز از غبار رسم شبدیز آن خسرو صافی ضمیر عنبر بیز کشت پادشاه مظفر لوا یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف و هدایا، شایسته و برکات بایسته مبادرت نموده بشرایط میهمان نوازی بر وجهی فراخور همت عالی نهضش بود بجا آورده التماس ملاقات شریف فرمود میرزا کچیک جواب داد که چون من احرام طواف بسته ام و زبان حال و قال باداء کلمه لبیک اللهم لبیک باسم بنا لایم اکر آنحضرت لطف غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده موجب قضای حدیث العازم یزار علی ما یندبت از آنطرف پسندیده کمال و لقصان و ازینطرف شرف روزکار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه ناموس پادشاهی این التماس را بلطفی قبول نکردانیده و میرزا کچیک نیز برای همت در دامن استغنا پیچده چند روز در این کفت و شنود در کذشت آخر الامر مهم بر آن قرار یافت که میرزا کچیک یکروز بزیارت یکی از مزارات متبرره رود و سلطان میرزا بدانجانب بتشریف حضور ارزانی فرماید و در روز موعود در مقام معهود در میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بانمام رسید و سلطان یعقوب میرزا امیرزا کچیک را در اغوش مرحمت و لطف کشیده اصناف اشفاق و اعطاف اظهار کردانیدند و آن شاهزاده توفیق رفیق بعزت و احترام از تبریز بولایت شام روشه از آنجا بمصر شتافت و میان آنحضرت و ملک مصر بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافته و میرزا کچیک از مصر متوجه و مسرور متوجه حجاز کشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف و ضمیه بسیول عنان باره خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داده چون در ضمان امان حضرت وهاب العطایات نزدیک بدارالملک هرات رسید کوش هوش میرزا سلطان احمد را که پسکم خرد و صول فرزند ارجمند شنیده دوحه امیدشان از آبیاری ریحان سحاب عنایت حضرت باری بثمره سعادت جاوید بارور کشت و در ریاض تمنای آن دو مهتکف زاویه فراق مژده وصال کلهای امانی و آمال شکفته سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال کرده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت و هیئت عیناه من البکی کرفته بود از نسیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن کردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام بتوفیق کذاردن حج اسلام لوازم محامد آلهی بجا آورده نذور و صدقات مستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اعالی بمراسم استقبال پرداخته و بشرایط نیاز و شارقیام نموده بکمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند خاقان منصور نیز میرزا کچیک را چند فرسخ استقبال فرمود و از آنمقدار عطوفت و مهربانی ظاهر کردانید که زیاده بر آن متصور نبود و میرزا کچیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف خود در آمده همواره منتابات هرات با فوجی از علما خجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و بشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل کذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی کماشت و چون محالست که سپهر غدار در این مرحله ناپایدار ارباب قرار آسوده و برقرار کذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حبه عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه کشته معالجه و مداوی حکما و اطبا مفید نیفتاد و کار از ترتیب غذیه و شربه و کذشت داعی داعیه بدعوانی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنه بکوش هوش میرزا کچیک رسانید و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیوی فارغ کردانیده بضیافت خانهای ما لتشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید تا هل خجسته فال از اقبال بصر فنا از پای و افتاد و ذره آفتاب نور بخش خرش که بمرج استقلال بود از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد و والد بزرکوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالیمقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره کردانیده خود را بخاک راه افکندند و سیلاب اشک تحت الثری و دود آه ما فوق ثریا رسانیدند

پادشاه شعار آن وفق

پیت بدست غم گریبان چاک کردند رخ زمین کردند کلکون زدو واه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزش را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشاره فرمود اعاظم امرا و نوینان و ایستادگان پایه سریر آسمان نشان باین سلطان یکست آئین بلکه تجمل و حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه نهاده برداشتند و تمامی سادات و علماء و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده بمشایعت روان و از زاه کوچه خیابان بعید گاه شتافتند و بر تابوت مخوف برحمت حق لایموت نماز گذارده آن کوهر کان پادشاهی بحفره که در کازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بطریق سنت سنیه خیر البریه علیه الصلوة والسلام بخاک سپردند **ذکر آمدن بدیع الجمال بتکم همشیره خاقان زولایت جرجان بصوب خراسان و ازدواج خان زاده خانم بمظفر حسین میرزا** چنانچه در ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیکم که همشیره خاقان منصور بود در آن سال که ولایت جرجان بحضرت سلطان سعید باز گذاشته در خطه اول ایت آفتاب اشراق بر افراشت پریداق سلطان احمد خان که از جمله خواقین دشت قپچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را در جمالة نکاح خویش در آورد بدیع الجمال بیکم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت و آن خاقان عالیجاه در خت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهة ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمده و پسر کلانش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرد و پسر خورد تر بها در سلطان و خواهرش خانزاده خانم مرافقت والده جشیار فرمود و چون محفه زرنگار آن مهد عفت شعار بحدود و هرات رسید خاقان منصور حجله نشینان تخت خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانیدند تا بدیع الجمال بیکم را بحرمت هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم نیاز و نثار بجا آوردند و سر عظمت و بدیع بدیدار برادر نامدار روشن گردانیده پیشکشهای لایق گذرانیده حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در همشیره عزیزش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را ببارگاه عالم پناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضه درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکاهنده بعد از وصول بایقرا میرزا بهرات بجهة خان شاهزاده عالمیکان منظر حسین میرزا ترتیب اسباب طوی و برفراخش چهار طاق فرمانداد و باغ زاغان جهة آن کار تعیین یافته هر یکی از شاهزادگان و نوینان در کرد حوض آن باغ کوشک مشاکل از آب عذوبت مآل مالامال بود چهار طاقی که از غایت زینت و زیب غیرت رواق سپهر خضرا مینمود صناع و محترفات راست کوچه در باغ را تا کنار حوض از ساحت چهار طاق های برزمین دکاکین غرابت آئین نگارخانه چین و رشک افزای بروج چرخ برین کردانیدند بدین بهجت بهر دکاکین شد آراسته مهیا بر آن هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای بآستمزل لکشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز وقت نماز پیشین باز مژده از مقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاصه همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود بیزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرای و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام مینمودند در روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب شیم و اکابر ارباب تعمیم اختیار نمودند بمظفر حسین میرزا اختان بتقدیم رسیده دست عنایت حضرت خاقانی امرا دولت و نوینان و مقربان حضرت سدره مرتبت را خلاع نفیسه پوشانیده بعد از انقضای ندک زمانی از آن جشن و سرور و وصول مظفر حسین میرزا بحدود و بلوغ رسید خاطر خاقان منصور متوجه آن شد که خان زاده خانم دختر بدیع الجمال بیکم را بادی در سلک ازدواج کشد و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافت و کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان مرتب بستن چهار طاق و سایر موجبات سرور و سور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه بساعت مسعود در زمان محمود سادات و قضات و علماء در مجلس شرف عالی اجتماع نموده جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو کوهر کان کامرانی را بایکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نیاز و نثار و الباس حضار صحبت بهشت آئین چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم در این لیالی میان ابو النصر مظفر حسین میرزای کورکان و خانزاده خانم لوازم زفاف بوقوع انجامید بیت چو جان و تن بهم پیوست زانسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی و دن بتجدد سنت الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر اجتماعی مقارن جراحتی باشد و هر محبتی مستلزم محنتی و هر سروری قرین غزای و سرور متصل بغم جان گذاری بود در خلال این احوال پادشاه حمید خصال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت خداوندی انتقال نمود این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه که دستور است بسوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا

و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و شبان آنحضرت را خلع کرا نمایه از لباس تعزیت بیرون آورند و در زمستان آن سال بقشلاق مرو در باب تمهید بساط عدوان و تشیید اساس ضلال اهل بطلان بدستور معهود اهتمام کردند کفار و سرافراز کردانیدن خاقان منصور وزیر منظور بارای و تدبیر امیر کبیر علیشیر را بحکومت استراباد در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالیمکان در مرو شاه جهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نموده که امیر مغول بعد از فوت امیر ولی پک والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و تقرب الحضرت سلطان امیر نظام الدین علیشیر تقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز کرده و چون مکنون ضمیر منیر را میر صاحب تدبیر در میان نهاد و بنا بر فور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت تشف بسلوک طریق مرضیات سبحانی بقبول این امر زبان نکشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا بجنبانید روی توجه بدانجانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر باعلی و امیر بدر الدین همراه بود و چون بنزدیک استراباد رسید امیر مغول ایشبر باز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و کلفشان استراباد از فرزول امیر عدالت نهاد عزت افزای گلستان ارم کشته سادات و علماء و اشراف و اعیان و اکابر و کلاشران جرجان باصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام و ولایت مازندران و رستمدار و کیلان چون خبر حکومت آنجناب شنودند رقبه بربقه اطاعت درآوردند و رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بطرق عرض نهادند و در آن اوقات که خطه استراباد مستقر عزت آن امیر باحشمت بود پادشاه عالیجاه خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و مشوقات وافره بآنجناب روانه گردانیدند و فرامین عنایت آمیز و مناشیر رحمت انگیز فرستاده بکمال محبت و مودت بظهور رسانیدند و مقرب سلطان ایلچیان و تمامی سالکان مسالک جهانبانی را باسباب انعام داده و بجامه و زر نوازش کرده فراخور همت بلند همت خویش حضرت یعقوب میرزا و حکام کیلان و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمودند و در رعایت تجمل و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سیر آن مملکت تمکن فرمود و در آن زمستان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت و نوبت دیگر خواجه مجد الدین بمسند وزارت پایهاد و علم اعتبار و اختیار برافراخت و چون خاقان منصور فصل زمستان را در مرو شاه جهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بمیت الشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هرات عزیمت نمود در آن اثنا خواجه فضل الدین محمود بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد اشغام آمده او را بقید مصادره و مواخذه مبتلا خواهد گردانید بحضرت مخلص خود تدبیری اندیشیده بآنجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسرکار استراباد در قبضه محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را محصول سازم خواجه مجد الدین محمد بنا بر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه فضل الدین غایب باشد معایب او را آسان خاطر نشان خاقان والا گردانم او را اجازت داد خواجه فضل الدین مانند تیر از خانه بکمان جسته باستراباد شتافت و در عفت آن خواجه بلند مرتبت کوکبه جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال تصاعد نموده جمع صدور و وزرا و اکثر نویسندگان و امراکه ملازمت آن خواجه عالی گهر بسته در عایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست انداز عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغبال نشستند و خواجه مجد الدین محمد متصدیان اشغال را در مصادره کشیده هر کس در وقت اعتبار و اختیار خواجه نظام الملک و خواجه افضل را مورد پادشاهی دخل داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرت او بدان میرسید فرو آورد لاجرم در اندک مدتی دو صد هزار تومان کپکی از بابت امرا و وزرا و جمله دیوان اعلی و تقاوان تحویل از آن در خزانه عامره مخزون گشت و اکثر نویسندگان بتاه نان و محتاج گشته کار ایشان بدینجا رسید که از فرط مهابتش هیچ عمل دار یارا نبود که یک دینار و یک من بار از رعیتی بر سبیل رشوت بستاند و از کمال سیاستش هیچ اعوانی زهره نداشت که بمقدار سر سوزنی بسیاری رساند و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پسین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی می گماشت بعد ازان تا نزدیک نیمشب با طایفه اوزاع فضل روزگار و علمای عالیمقدار صحبت میداشت و سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس در این باب پیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبول تر میگشت و در دولتخانه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمه گوناگون و فاکهه مما تخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت شدخوی و درشت کوی بود و باندک خبری غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میگشود امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات ناهموار بسی میرنجانید و اثر بد زبانی او اکثر با محکیان و مقربان آستان خلافت آشیان سریده

واز مضمون کلام معجز نظام او لوکنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس سیرتی عدول مینمود و بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بسته و در کمینگاه مکر و غدر منتظر فرصت نشسته و بعد از آنکه آنجناب سه سال در کمال اختیار و استقلال اوقات گذرانیدند معاقد و معاتب شده از خراسان فرار نموده در راه مکه مبارک مریض گشته بعالم آخرت انتقال نمود و چنانچه از ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد انجامید ذکر بریاض جنان خرامیدن والده بدیع الزمان میرزا بعد از طلاق خاقان والده بدیع الزمان میرزا سلطان بیگم بنت میرزا سنجر ملکه شد خوی و درشت گوی بود بواسطه علو نسب خود را برسایر زوجات طاهرات خاقانی بلند مینمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه بسنت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتر مینمود بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت بسنت با خاقان دانرگفت بجائی آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش درگذشت بنا علی هذا آن ملکه حشمت انتها در غایت حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا ملکه جمیع شاهزادگان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازه اش را بالعظمتی هرچه تمامتر برداشتند و در گذشت مدرسه بدیعیه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیدند ذکر بیچ رفتن خواجه فضل الله از و آمدن امیر کبیر از استراباد بپایه سریر خلافت مصیر خاقان بادین و داد و استعفا نمودن از امارت آن سرزمین

چون خواجه فضل الدین محمد چند ماه در ولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانیدند خواجه مجد الدین محمد که بتصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانیدند و خواجه فضل دانست که اگر پایه سریر اعلی معاودت ننماید نایره غضب خاقانی که بباد سعایت خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را متحرق خواهد گردانید لاجرم چاره جوی گشته بعد از تامل و اندیشه بنا بر استصواب امیر نظام الدین علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شده و پس از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا یعقوب دریافته مشمول انعام و احسان یکران گردیده امارت قافله حاج برای صوابنمایش معوض گشته بدان واسطه گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت امانظام الدین علیشیر چون مدت یکسال و خطه جرجان بضبط امور ملک و مال اشتغال نمود اشتیاق ملازمت خاقان داغر کرست بر ضمیرش غلبه کرد و بعد از استخاره امیر بدر الدین را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان مهتدی منور گردانیده التماس نمود که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا پیش از این انتخاب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بعرض قبول مقرون گردانیده و مقرب السلطانی بفراغ بال در وطن مالوف و مسکن معهود اوقات مفوده بواسطه ترک امارت و منصب روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و محترمش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور با و مکتوب مینوشت و القاب آنچنان برایراین موجب بقلم می آورد جناب هدایت مآب معالی ایاب زبدة ارباب الدین و دولت قدوة اصحاب الملک ملت مؤسس الخیرات موفق المرآت رکن السلطنة و اعتماد الملک و الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحقیقة و الدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود و بار دیگر امیر مفوض حاجة ایالت آن مملکت توجه فرمود ذکر خواستگاری نمودن مخدره پرده عصمت بنت میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان سعید از برای اختر برج شهریاری شاهزاده محمد معصوم بسمع جاه و جلال رسید که شاهزاده میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید پس پرده مخدره دار پیت دوچشمش دو آهوی مردم شکار دو برده دوشیزه روزگار و خاطر همایون مایل بر آن شد که آن پیکره بی همتا را بحباله نکاح ازدواج شاهزاده محمد معصوم بیاورد بواسطه آن وصلت میرزا الغ بیگ را مفخر و مباهی گرداند بنا بر آن قاصدان سخندان با تحف و هدایا فراوان جهت تحصیل آن مهم نزد الغ بیگ میرزا فرستاد ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در محل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارت لایق ادای رسالت نموده و بهره برج سلطنت و جهانبانی را برای دری اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری فرمودند میرزا الغ بیگ آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیده و چون خبر قرب وصول آن دختر قرین اکلیل سلطنت هرات رسید خاقان والا گهر جهة ترتیب طوی و آئین بستن شهر و کوچه فرمان فرمود زن و لان تا باغ جهان آرای کوچها و بازارها را آئین بسته و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره قضات و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشسته و مقتضای شریعت آن دو شاهزاده حشمت قرین را بایکدیگر عقد بسته کفار در عصیان

نمودن امیر مغول از جاده مستقیم و مخالفت نمودن سپهر آئین بجهة خاطر فخر الملت والدین چون امیر علیشیر از ولایت استراباد
استقامت نمود سلطان حسین میرزا بار دیگر حکومت آن مملکت را بامیر مغول که در هر جا بان بامر فرمانفرمائی اشتغال داشت رجوع نمود فی شهور سنه خمس و
سبعین و ثمانمائه حکم همایون صادر شد آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان و نافرمانی برپشانی بسته و بخواجه شمس الدین
تنکی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساحت بدست پیشروی ابواب فتنه و فساد بر کشاد و عالیجناب سید کمال الدین اجل اکمل بعلو نسب
طهارت ذیل اتصاف داشت و بکذارون حج اسلام فایض شده هشتاد و چهار مرحله از منزل مکانی طی نموده بود بدرجه علیه شهادت رسید
و خواجه شمس الدین کرور اکه صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و دران اوان بضبط سرکار خاصه شریفه آنجناب اشتغال داشت از عقب سید
کمال الدین پا بسته تا دام اجل ساخت امیر محمد امین در قفا چون این حال مشاهده نمود از دار القبح استراباد متوجه هرات گشته کیفیت حال عرضه داشت
نمودند خاقان منصور از کمال نعمت امیر مغول تعجب نموده زمام سلطنت استراباد و در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاده و آنحضرت
روی توجه بانصوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان کریخت و در سنه ستة و تسعین و ثمانمائه سلطان یعقوب میرزا را مستظهر نظر
عنایت و الطاف کردانیده در سلک امرای عظام انتظام داد بعد از انکه امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایستقر بود و در روزی که شاهزاده
با بعضی از اعدای دولت مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد و اما در وقت تسویه صفوف و خامت کفران
نعمت شامل حال آن نکوسیده افعال گشته صوفی خلیل که رائق و فائق مهمات میرزا بایستقر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن
نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب عنقش فرمانداد رخنه کرملک سرافکنده به کفتار و تقریر و مواخذه کردن خواجه مجد الدین محمد
خواجه نظام الملک را در آنوقت که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک چندگاه
در متابعتش روزگار میگذرانیدند آخر الامر مانندهای دیشبکه اضطراب افشا و عریضه در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاده
آنحضرت بنا بر التفات و عنایت آن صحیفه ایکمن تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تزویر خواجه نظام الملک افتاد
همگی همت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر او اغرا نمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اتفاق پادشاه مدعا شد
خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع و اشیاع مغید و مواخذ گشته محصلان بهرام صولت انجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهة مؤید الدوله
امانت یکمرو زدر چهار سوق بلده هرات قید کردند و چون ایذا و ضرر خواجه تصف شعار از حد اعتدال در گذشت و تمامی جهات و تملکات اتباع او بتخواه
و جوه برات داوران گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم کرده اشارت فرمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق العنان گذاشتند مقارن
این حال نایره رشک و حسد در کانون درون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده باهم اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساخت
که خواجه مجد الدین را از دخل و امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع خواجه معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور کرد که چون دست از سر انجام مهام
سلطانی باز دارد و محتمل است که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه نظام
الملک را در خلوت طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و ربط و نسق مهمات دیوانی در قبضه درایت تو
مینهم بشرط انکه لوازم عهد و پیمان درمیان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من پیش ازی و بر جاده خدمت و متابعت همدم و ثابت قدم بود
با مخالفان و دشمنان من طریق موافقت و یکانکی نپیمائی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین بیعت
کرده اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسر انجام مهام وزارت آورد کفتار در سرکشی کردن امیر درویش علی برادر امیر کبیر
نظام الدین علیشیر و رفتن او بالاسلام بلنج چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اعتبار و اختیار
خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا برادرش امیر نظام الدین علیشیر در هیچ مهمی دخل نمیاید بلکه در هر مهمی دخل میکند و جانب نقیض گرفته نوائر
عناد میکاشاید نیندیشید که اگر چندگاه حال بر امین منوال باشد شاید که منزل خدام امیر علیشیر با و سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر
بر آن قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عز و جاه امرای معدلت پناه کوتاه نکرداند مهم بخیر بسلوک
طریق خلافت خواهد بود آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آنولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیر کرده فرمود تا مهر همایون را کنند و نشانی
در بیاض طلبیده شاهزاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد و میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان از کمین عنایت خاقانی

جلد هفتم

عزیمت سلطان حسین بحصار شادمان

صبد دریافته بنابران توجه بطرف دارالسلطنه هرات نمود بعد ازان میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش سلسله رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت حال غدر آمیز درویش علی و آنچه گذشته بود خاطرنشان خاقان منصور ساخت که قبل ازانکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل باید داد لاجرم فرمان فرمود که امرای عظام بیراق سفر و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمایند در آن اثنا روزی از سمر خلاف امیر درویش علی چون ملال در خاطر داشت بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان گذرانید که عجب حالتی است که درویش علی طریق کفران مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و مقارن این حال خواجه غیاث الدین محمد وزیر که بفطرکیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت شنیده بی ادبی این غلامک کتابدار این مقدار الم بخاطر راه ندهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی السرع احوال او را سلاسل و اغلال بخدمت میر سانم خاقان منصور از شنیدن سخن او خنده شد خواجه غیاث الدین محمد را اجازت رسالت بلخ فرمود او همانروز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک مدتی رایات نصرت آیات بدان صوب در حرکت آمده کوچ بر کوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه بخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر درویش علی را برانديشه که کرده بود ملامت نموده از دخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایات خاقانی امیدوار گردانید و آنچنان براز اظهار خلاف ندامت پنهانیت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین محمد باستقبال موکب ظفرمآل روان گشت و چون به چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه هر روز دیگر ورخت خاقان رفته امیر درویش علی را ببارگاه همایون درآورد و چون دو سه روزی ملازمت نموده و عنان را بکف اختیار او داشت بزلال مراحم پادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور بدانجانب تشریف حضور ارزانی داشته و در بزم عیش و نشاط نشسته همت براستیفاء لذات و تحصیل امیر درویش علی از اسباب تجمل و تکلف آنقدر حاضر گردانیدند که دیده بندگان از نظاره آن خیره گردید و جناب مارت مآب در آخر صحبت لئو دنامعدود نیز بنظر درآورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه و اسباب مجلس با فرشها ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد و ترفیه این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت باو انجناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهار باغ امیر ارغون که در ظاهر آن بلده است از مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن نشستان قشلاق و آن مکان اتفاق افتاده خیال ایورش حصار شادمان در خاطرش افتاد لاجرم ایلچیان قمر سیر جهت استجماع لشکر بابجانب امیر ذوالنون ارغون و سایر امرای ولایت روان گشت بعد از زمانی سپاه بسیار بمعسکر همایون حضرت نصرت شعار جمع آمد نهضت سپه شد بدرگاه او انجمنی که هم با که بود هم تیغ زن گفتار در عازم شدن خاقان منصور بجانب حصار شادمان بتسخیر ملک سلطان محمود در اول فصل بهار خاقان منصور عزم تسخیر ملک سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور داهیت نامحصور در منزل باشاهو نهضت فرمود و بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغول گردیده در آنروز نیز بر افتاد امیر علی درویش مواخذ شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید دارند آنگاه رایت نصرت پناه عازم ارهنک گشت و چون سلطان محمود میرزا بر این معنی وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن و از حصار شادمان بیرون آمده بجوال چغانیان تخصن جست و خسرو شاه را از فندزیش خود طلبیده برادرانش امیر ولی و پیر ولی را بحافظت آن بلده مقرر ساخت و چون قصبه ارهنک از فرزول خسرو جمشید فرهنگ شکوه افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان اویس و میرزا جهانگیر با لشکر بلاس با فوجی از جنود از آب گذشته و تا حوش عنان یکران باز نکشیدند و اموال متوطنان آنجا را تاراج کرده ایشان را غارتیده باز گردیدند آنگاه سلطان حسین میرزا خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد چون بسبب مرض بشر و جمع المفاصل مجال سواری نداشت و امیر ولی در قندز ولایت خلاف و عنادی افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق بر لاس مانع نهضت همایون شد و گفت دشمن را در عقب خود گذاشتن از رعایت طریقه حزم بیرون و مستبعد است خسرو شاه که در قندز منتظر فرصت نشسته گذرهای آمویه را محافظت خواهد نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر از عبور مانع خواهد آمد بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست داده و اصابت رای امیر محمد نوضوح پیوست حرکت نضرت آیات بجانب قندز و اتفاق افتادن تبیین این مقال آنکه امیر ذوالنون شجاع الدین ارغون بموجب فرمان از طرف چین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت انحضرت از بلخ با فوجی از سپاه بیشمار چنگ بآن بلده رسید از غایت غرور پیش از آنکه تمامی سپاه هزاره و نوکد و بدلو پیوندد با شصت نفر از دلیران جلادت اثر و بارینگ نهاد و چون خبر توجه و قلت لشکر امیر ذوالنون بقندز رسید امیر علی با مقصد مرد مکمل مسلح سر راه بر انتخاب بگرفت و امیر ذوالنون بعد از

وصول بدانجا از کثرت عدد دشمن نیندیشیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولت خواهان گفتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نهاید نهاد این سخن بجای نرسیده آن شیر بیشه شجاعت بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعیرا قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اهل بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه فشدز آنجا برادر میان گرفتند متهوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر فشدوزیان هجوم نموده او را دستگیر گردند و امیر ولی سید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب فشدز گردانیدند و جراحان طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان رسیده خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که بخت بطاهر فشدز گشته فتنه مهم برادر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از رباط کوچ کرده متوجه فشدز گشت بعد از طی منازل بظاهر بلده رسیده کنار آب بنکی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر فشدز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل سرکوب ساخته تیر و لد و زنبورک بر تارک سرکشان میبارید و توپکان خارا گداز شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از رباط بنک معلوم نموده و قصد محاصره و محاربه فشدز را شنود و هزار سوار از دلیران روزگار بجانب آنجا نامزد کرده سرداری آن سپاه بمحمد ایلچی بوغا که از سایر امرا حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانیدند و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبخون زده دست برد نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت شده در غایت سرعت قدم در راه نهاده و از معبر غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی در کنار اردوی همایون رسیده چون لشکریان موکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فرزند و یک یکدیگر فرود آمده بودند خیمها طناب بر طناب کشیده محمد ایلچی بوغا شتوانست که بعسکر فیروزی اثر در آید خیال آنکه هرگاه سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر حضرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدان جهت لشکر قرار داده وقوع یابد آغاز فریاد کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تو چیان جارباز مراد بهادران رسانیدند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمیشود دم در کشید و عنان دبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور نظر الشفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نمایند و ابوالحسن میرزا بر حسب فرموده روی براه آورد پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر را رسال داشت و ابوالحسن میرزا در کنار آب بخالفان رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بیاد حمله آتش قتال را التهاب دادند محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خویشتن ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای بیجا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیر عمر فرصت از شست قضا کشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانیدند و نسیم فتح و ظفر از هبوب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قریب پنجاه نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمع دیگر بزخم پیکان قادر اندازان و دلاوران روم بعالم عقبی نهادند دریای چیحون از خون ارکشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری جثه آنبوه زرکشتگان بانگونه شمت تساوی پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا با فتح و فیروزی بمعسکر همایون معاودت نموده خاقان منصور ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار شاهزاده پیشانیش برگشود و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند بخشید و از کنار آب بنکی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که بیرون فشدز است منزل گزیده گریختگان معرکه محمد ایلچی بوغا بار دوی سلطان محمود رسیدند و نزد پادشاه سعادت اثر تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست و رباب تمهید بساط مصالحت بدایع الفاظ لطایف معانی را آستین چنان بر افشاندند که سلطان محمود میرزا صیصیه خود را که در پس ده خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزاده جود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هرات فرستاد و عجالة الوقت امرا فشدز آنچه دست ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون را از قید غم نجات داده متحلی و مکرم بباركاه عالم پناه رسانند آنگاه موکب گردون مراتب روی بستقر سریر جاه و جلال آرند و سلطنت مملکت حصار شادمان و بغلان و بدخشان و فشدز را بدستور معهود میرزا سلطان محمود گذارند و چون این خبر مهجت اثر بسرادران و امیر خسرو شاه رسید طنطنه کوس بشارت بغبرات کاخ ناهید رسانیدند فی الحال امیر شجاع ذوالنون ارغون را از مجلس بیرون آورده و خلع نفیسه پوشانیدند و مراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایق و مشوقات رایق مرتب ساخته بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر رحمت گردانیده پیش فرمود آنجناب بتعجیل قوایم سریر خلافت میر قیام نموده زبان بنیاز بشفاعت امرای فشدز گشوده ملتمس او مبذول افتاده و جهة امیر ولی خلعت طلا دوزی فرستاده و هم دران ایام امیر بزرگ ترمذی با انعام اسب و زره و نفایس ترکات دیگر مفخر و مباهی مقتضی المرام روی داده

میرزا سلطان محمود آوردند بنا بر آنکه در باب صلح مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت پناه را مشمول احسان بیکران گردانید چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از این واقعه و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار را ضمیمه فیض آثار سیر نموده امرا و لشکریان تمام صحرا را احاطه نمودند و بحرکه روان شده چند روز جانوران شکاری را نمدند و در منزل بابا شاهو ده پانزده هزار آهو و نخجیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امرا از زخم تیر و تیغ و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک افتادند بعد ازان سایر لشکر با نزاموز ساحته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و حکومت آن بلده را بدرویج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را جهت تمشیت مهمات در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه نصرت آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامکاران و کامران از آب مرغاب عبور نموده و از پنجده گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمود بعد ازان با ندک مانی سلطان اویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع این مصیبت محزون و متالم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و از سلطان اویس میرزا یک پسر ماند محمد سلطان نام ذکر سرانجام مهمات دیوانی را خاقان کرام ناصر الدین در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک گذاشتن و خواجه مذکور در استقام خواجه مجد الدین محمد کوشیدن چون بسبب اتفاق امرا بوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین را از دخل و را امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی بکف کفایت خواجه نظام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک با علی مدارج اعتبار و حشیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و روزی چند بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف شده بود بعد ازان در جرکه امرای عظام مهر زده دست بتصدی امور رتق و فتق و قبض و بسط حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور طوعا و کرها مسلم طاعتش بجا می آوردند و زمام اختیار امور جهانبانی بکف کفایت او گذاشته بتقبیل رایات الدولة القاهره قلمی میکردند و بی شایبه تکلف خواجه نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علماء ارادت و اخلاص تمام ظاهر میکرد و هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر گاه میخواست پیش خواجه رفته حال خود را عرض میداشت اولاد و احفاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک و جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و پیراسته چون ایشان را صفات ذمیمه و صفات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و سماحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از اشال و اقران میربود و این دو برادر تا مدت زمان امارت و حشیار پدر بزرگوار که در سلک مقربان خاقان معظم بودند همواره حاجت فرق تا نام بعرض رسانیده و مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش در جهٔ کمال یافت بنا بر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خاطر داشتند در قرعهٔ پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی کما هی زبان بغیبتش میکشادند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصلت و حمیده بصیرت را در صورت مقابح باز نمودند و کثرت تمول و را شرح میدادند و قواعد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و آنجناب متوهم شده در گوشهٔ اختفا منزل گزیده با مرای برلاس شجاع الدین محمد بر ندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاده و بر لاسان در مقام معاونت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از اینمعنی وقوف یافت تقریبات انگیخت و بقلم تدبیر بر لوح ضمیر منیر هما یون نگاشت که دریورش قندز امیر محمد بر ندق و امیر جهانگیر با سلطان اویس میرزا بیعت نموده بودند که هر گاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد و اولاد اسلطنت بر دارند و استماع قضیه مذکوره ضمیمه بخش گشته گردن امیر محمد و امیر جهانگیر را باخود مخمر گردانیدند و با وجود این دو امیر خواجه مجد الدین محمد بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر قانع نگشته بجناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارت لایق معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خوشنودی رعیت و مباهات اولاد ترتیب پیاید نمود و سخنان ارباب غرض را در باب او نپاید شنود خاقان منصور زبان قبول گشاده جناب مولوی آنچه گفته بودند شنوده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر بغرسباط بوسی سرافراز شده پنجاه هزار دینار کپکی مشکین کرد و بنور فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریاری نسبت بخود فهم نموده از پیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نموده سوم و آن هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک کرد حوض بزرگ باغ جهان آرای در بزم عیش و نشاط نشسته بود

امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود و امرای عظام را بمواخذه و مصادره ایشان امر فرمود و امیر محمد علی آنجنابرا گرفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از مدت پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس مانده بود و بعد ازان خاقان منصور او را مشمول نظر مرحمت ساخت و از قلعه بیرون آورده با انعام جامه و جبه زردوزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده ما خواجه مجدالدین محمد پس از چند روزی که در خانه محمد علی در بند بود خاقان منصور پیش او امر فرمود امیر علی خواجه مجدالدین محمد را با بندگران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدفعات بغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند خواجه نظام الملک با تفاق امرا و وزرا پایه سریر اعلی شتافت حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و تملکات آن خواجه حمیده صفات پردازند و نواب و خواص او را در شکنجه تعذیب کشیده آنمقدار زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و پازهرهای حیوانی و اوانی و ظروف چینی و کلیمهای ابریشمین و خیمهای مشوش نگین طاهر شد که هرگز در خزانه خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانیدند که ما را اعتقاد بخواجه مجدالدین محمد چنان بود که هر کاه تحفه نفیس بدست افتد فی الحال پیشکش نمائیم و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک بعرض رسانیدند که انگه تا غایت خواجه مجدالدین محمد را شکنجه کرده ایم این مقدار تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند در نزد او اشیاء نادر ظاهر شود خاقان منصور بر طریق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد را فی الحال شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی معتد به ازوی حاصل نمیشود کفتند که اگر تو متقبل شوی ما تر اطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آنوجه طریق امداد و معاونت مرعی میداریم و خواجه مجدالدین محمد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دید دانست که نجات یافت کرت دیگر در کوشه مخفی کشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد چون بمنزل بتوک رسید داعی حق را لبیک اجابت گفته

ذکر فرستادن خاقان منصور میرزا بدیع الزمان را بایالت ولایت جرجان و نجات یافتن خواجه فخر الدین احمد پسکی از حبس

چون زمام ایالت و ولایت جرجان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت بتدارک احتلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود امیر شمس الدین محمد عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرا بوی داد و زمام وزارت و صاحب دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه مغز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت و پیشوائی ارباب بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج با مور دولت سلاطین آق قویونلو راه یافته بود بسیاری از امرا و ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شورش از ایوان کیوان در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنا بر تخریص امرای آذربایجان فی شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه قصد تسخیر آنولایت کرد و از استراباد بری شتافت اما کاری پیش نتوانست برد بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود از جمله عظام امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی آنکه خواجه فخر الدین احمد پسکی از حبس قلعه اختیار الدین بنجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرانش خواجه شمس الدین محمد و مغز الدین محمد را فرمان صدور یافت که مواخذ کشته و شربت شهادت چشیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان در زمان دو خواجه عالیشان بر فاهیت و جمعیت بار بسته بودند در سلک جمعیت متوطنان آنولایت بسمت اختلال پذیرفت و والد ارشد خواجه شمس الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی خواجه سیف الدین محمد مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرا انتظام یافت و در اندک مدت و زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بزاد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان کشاید بنا بر آن فرمان واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال یک دو روز اهمال نموده آخر الامر موجب استصواب زمره از خواص که اعتبار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان بود بکرفتن جناب امارت مآب فرمود حسینقلی بموجب فرمان علمنوده بندی کران بر پای امیر محمد امین نهاد و او را مصحوب خود کردانیده متوجه دار السلطنه هرات گشت چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین شنود نشان بنام حسینقلی خان فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایه سریر اعلی فرستد و این نشان در ارکان بامیر حسینقلی رسیده حسب الحکم آن امرا و بتقدیم رسانیدند و چون خبر قتل امیر محمد امین بسید خواجه شمس الدین

محمد بنا برو فور اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا
من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین مفوض گشت و مقارن این حال رایت همایون فال خاقان پیهان بجانب حصار شادمان
درحرکت آمد سلطان بدیع الزمان میرزا بر سم امداد متوجه کنار آب شد کشار در وفات سلطان احمد میرزا در سمرقند و عزیمت
نمودن خاقان منصور بصوب بلخ و از آنجا بجانب حصار شادمان سلطان احمد میرزا که پسر بزرگ سلطان سعید میرزا بود در بلده
فاخره سمرقند سلطنت مینمود و در غره ذیقعده سنه ۹۰۷ از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و میرزا سلطان محمود از حصار علم نهضت افراخته
سمرقند را بتسخیر درآورده در ماه محرم سنه تسعمائه درگذشت و پسر رشیدش بایسنغر میرزا در سمرقند پادشاه و فرمانفرما گشت و برادر خود میرزا سلطان علی
که داعیه مخالفت داشت کردنه میل کشید لیکن بسبب مداهنه شخصی که مباشر آن امر شنیع بود اسپهی بنوردیده شاهزاده نرسایند و پسر بزرگتر میرزا
سلطان علی محمود سلطان سعید میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون بر فوت آنحضرت وقوف یافت در ولایت سکه و خطبه بنام
خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر مزید ارغون انتظام داشت و پس از
سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در مملکت قندز و بقلان اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولینعمت داعیه استقلال پیدا
کرد و اگرچه روزی چند نسبت سلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورده اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی سباب و حشمت
و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن پیچیده بود چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر انولا
شد بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت بجانب قبله الاسلام بلخ انعطاف داد و سرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و سلطان
بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان متوجه آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و شاهزاده مشارالیه ملاحظه رعایت حقوق ابویت نموده
زمام امور ولایت جرجانزاد قبضه اقتدار محمد مؤمن میرزا نهاده و بساعتی سعود از استراباد بیرون آمده اما خاقان منصور چون بحدود قبله الاسلام بلخ
رسید شاهزاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و چند
روز الانک آسیای یکبک که در یکفرسخی بلخ معسکر نصرت اثر گشته و در آمنزل بعرض خسرو عالی رسیده که خسرو شاه لشکر جلادت اثر فراهم
آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن لشکر دشمن شکوه از آب گذر با را مضبوط سازد و بقصد نهضت و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافراز د کاکا
سلطان بدیع الزمان میرزا بار دوی اعلی رسید خاقان منصور نورسیده سلطنت را سر دار بسیاری از لشکر قیامت هراس کرده جهت مقابله و مقاتله
خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت و مردم آنجا بهواداری سلطان محمود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و سایر
قیام نمودند سلطان سعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را امیر محمد بانی و امیر محمود برلاس سپرده و خود در نقش شهر
توقف کرد بنا بر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت میگذرانید و خبر پیمانی شاهزاده بعرض خاقانی رسید از آنجا بر جناح استعجال بجانب حصار
ایلغار فرموده و پس از قطع منازل در صبحی که لوای چتر آفتاب در فضای سپهر حضر امر بقع کشت ما بچه رایات ظفر آب برالنک حوزی که از آنجا
تا حصار یکروزه سخی مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان سعود میرزا چون خبر شنوده با چند معدودی از ملازمان بطرف دره دروازه رفت
خاقان منصور و ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا با جمعی از امرا و فوجی از عساکر یکتا میشی دشمنان روان فرمودند و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان
محمد میرزا نیز قرار ایشان بود در دره در وازه چند اول جنود سلطان سعود رسید بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت بحسب تقدیر یکمشیر یکی از اعدا
از پای در آمده متعاقب آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیدند و مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند بنا، علیه ابو الحسن میرزا اصلاح
مراجعت داده روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الآخر بار دوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرزا خورد تاسف خورده و همانروز
امیر عمر بیک و سلیمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت متوطنان آنحدود توجه نموده خاطر در روز دیک بعواطف پدرین تسلی بخشیده بغایت
عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان عنان عزیمت بار دوی همایون تافتند و احکام مطاع
نفاذ انجامید که هیچکس از اعلی و ادنی سپاه پیکانه بخود و برکاکا متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت بزرگ از
الانک دوری کوچ کرده موضع هیچک محل نزول سلطنت و اقبال شد و همانروز حکم جهانمطاع نفاذ یافت که سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده
فریدون حسین و امیر مبارز الدین و امیر ابراهیم جغتای و امیر سعید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجا

آب و مظفر حسین میرزا از اینطرف توجه فشد زرا و جهه همت سازند و باطفا نایره مخالفت آیین و عناد امیر خسرو شاه پردازند و روز شنبه بیستم یکی از نوکران مظفر حسین میرزا مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسرو شاه قدم جرات و جسارت از فشد زپیرون نهاده و خاطر بمقابله و مقاتله سپاه نصرت و ظفر دستگاه قرار داده و فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان پیوندد و هر دو شاهزاده با تفاق یکدیگر بر سر خسرو شاه روند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان که از اعاظم خوانین دشت قپچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاق است بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید و در روز سه شنبه موضع اقتباس محل نصب خیام گشت و در آنمکان بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا السلطان بدیع الزمان پیوسته خسرو شاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه بهزیمت بجانب حصار فشد زآورده شاهزادگان و نوینان او را تعاقب نموده آنقلعه را مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند کفار در توجه خاقان نصرت نشان بمحاصره حصار شادمان فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرای بحر سپاه با غلبه بسیار از پیاده و سوار کرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها تقسیم نموده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکز وار در میان گرفتند و بنای حصار گیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست باحتشن تیر و سنگ کشاده لوازم محاصره و محاربه بجا آورده کمانها مثال رعد و برق در غرش در آمده آتش در خرمن دیوان انداخت و عقاب تیر از آشیانه کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال برینمنوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته کشت کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبده مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در چغانیان بر مسند هدایت و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایه سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم آورده بار دوی همایون خرامید و بوسیله صدور عظام بمجلس خاقان گردون احتشام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردیده کناهان محصورانرا در خواست نمود خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژده امن و امان و عفو و احسان رسانیده متوطنان فرخناک و مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه از دست و همت ایشان بدان میرسید بر سم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکرات با کیدون اساس شتافته بعز بساط بوس مفتخر گشت و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریانرا خلعت بخشش و نخشایش پوشانیدند و زلال مکارم خسروانه غبار انکار و عناد آن فرقه را فرو نشاندند و قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن با صناف الطاف پدریغ اختصاص یافت و امیر محمد برلاس بخصوصیت انصراف حاصل کرده مقتضی الزام بقلعه شتافت امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب همایون ظفر اثر مخدره سراپرده عصمت را که سلطانمحمود میرزا نامزد جید محمد میرزا کرده بود بیراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرص باشد کفار در محاصره نمودن شاهزادگان خسرو شاه را در قلعه فشد ز و انقیاد نمودن خسرو شاه چون خسرو شاه قوت مقاومت با شاهزادگان در خیز کمنت خویش ندیده چهار دیوار قلعه فشد زرا پناه ساخته اسباب حصار داری مرتب گردانیدند شاهزادگان و نوینان با عساکر نصرت نشان اطراف فشد زرا احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش داد ند و شعله کیر و دار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست باندا حتشن ناوک لدوز کشادند خاقان منصور بعد از فراغ مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان عزیمت بدانصوب نمودند و هوای قبادیان از غبار مواکب نصرت نشان عطر افشان گشته شاهزادگان و امرا و لشکریان مانند باد از آب عبور نمودند چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر فشد ز تبلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسرو شاه را اندراس داده از مقام غرور پندار بتجاوز نمود علی التعاقب و التوالی قاصدان بخدمت آستان خلافت آشیان ارسال داشته خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود انکه خسرو شاه خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را کاز جمله مخصوصانش بود با پیشکشها لایق بیرون فرستاد او بوسیله امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جمله امیر خسرو شاه و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرموده از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بر خسرو شاه تفویض فرموده اعلام بخشایش جرایم و آثام او را بلند کردانیدند و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقتضی الزام بقلعه فشد ز باز گشت نمود فرق مفاخره و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان در گذشت و مهر خود را بقطب الدین کاول سرده سایر

خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد ازان اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عنبر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ با توابع و ضمایر از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول سلطان مسعود میرزا حسب المقرر همیشه خود را که نامزد حیدر میرزا بود براق نموده بدار السلطنه هرات کسیل فرمود و خاقان منصور با مرای عظام و وزرای کرام بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانیدند و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده و تعبیها بعرض طنور آمده دو سه روز صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت را بابر چپس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنت کرده پس از انجا پس طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب همدران سال که بتاریخ هجری نهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلادت اثما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت بعلت فجاه در گذشت

در مخالفت نمودن بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار بجهة ثار برادر خود مظفر حسین میرزا دران اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب آب آمویه انعطاف داد و زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مومن میرزا نهاد و چنان طمع میبست که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن منوال سعادت تمثال مسلم دارد و اندیشه عزل او بر امون خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف مقصود انحضرت در روزی که سلطان بدیع الزمان میرزا را خلعت پوشانیدند و عنایت کردند بحکومت قبة الاسلام سرافراز گردانیدند در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تعویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانیدند بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل او را تصور مینمود از انمعنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت را مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گذشت و بعد ازانکه خاقان منصور از قبة الاسلام بلخ بدار السلطنه هرات شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاد و بمحمد مومن میرزا پیغام داد که لشکرهای مملکت جرجانرا فراهم آورد بترتیب کار زار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد مرحکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیشنهاد همت خود سازد همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نمود ایشانرا از زمانی التضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب الله بر آن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هریک طرح بنا خدمتکاری انداختند حقیقت این اخبار در دار السلطنه هرات اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیدند شرایط نصیحت بجا آورده لیکن فایده نداده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری دران زمستان لشکر نصرت نشان بمحدود بلخ رسانند و بدیع الزمان میرزا را تأدیب نموده مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانیدند که اگر فرمان همایون نفاذ یابد ببلخ رفته بدیع الزمان میرزا را امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دل آزاری بپشاه راه خدمتکاری آید و انمعنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک آن بلده رسید شاهزاده استقبال مرعی داشته امیر صایب سپر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمانرا پند داده بر رعایت حقوق والد کامکار تحریص فرموده آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان مانند اثر فساد مینماست سر و کار بلخ را مظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را باحصول آمال دامانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه یکباره در گذشت صورت حادثه انکه دران دوران که امیر علیشیر در بلخ بود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که منهیان استشعار کرده امر مصالحه لبعی امیر علیشیر میسر پذیرد و بنام امیر اسلام بر لاس کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال فرموده بمضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار بیرون رود باید که دروازه باز کشیده نگذاری که دیگر آن بلده در آید تا مزید عنایت ما باختصاص پیابی و این نشان بنابر اقتضای قضا منظر بدیع الزمان رسید از شقاوت پدر بزرگوار نومید گشت امیر علیشیر بالجمله مقصود حضرت داده از مقام مراجعت در گذشت و مقرب حضرت سلطانی در بخت مقرب پایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانیدند و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت انتهای داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور مظفر حسین میرزا با امیر محمد برندق بر لاس و امیر طرالدین بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و در اوایل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و از زهار

از بخت صفر عازم استیصال خیال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی مراد شکریان گشوده امیر نظام الدین حسین و شیخ علی طغای را حکومت و محافظت شهر و قلعه مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمائه باستقبال او الدنا مدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه خود جانان تا الانک نیکی شتافته در دهانه دره پیل چراغ قبة الاسلام بلخ بارگاه باوج سپهر و ماه رسانیده و از آنجا مواکب کردون مراتب خاقان نیز از سمنه گذشته آنطرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانیده در آنشب پرتعب پدر و پسر بمقصد یکدیگر بسته تا روز واندیشه کارزار بودند دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته بتسلی و اطمینان خاطر لب میکشودند خاقان منصور قلب میمنه و میسره سپاه ظفرپناه بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فروجود نونهالان بهرام اشتهام زینت و استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه فرستاد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت کوه حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ قوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس اثر از حلق اشادکان گونه لعل بدخشان پذیرفت در اثنای این حال همای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال بهال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا برهاهنگه لوای کشورگشای افشا دعنان تمالک و تماسک از دست داد از راه جهشیار با اضطرار پشت بر میدان کارزار کردانیده روی بوادی فرار آورد لاجرم دلاوران موکب نصرت نشان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عرب را با جمعی از مخصوصان شاهزاده را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را باسیری گرفته و چون بدیع الزمان میرزا عنان یکران بصوب فرار و ادبار تافت بواسطه تنگی راه و ازدحام خیل سپاه شوانست که بر سبیل سرعت از غرقاب هیجا خود را بساحل حیات و نجات رسانید با طایفه از خواص کار ملازم موکب سعادت اختصاص بودند برنشسته صعود نموده از طریق معهود آغاز طی مسافت نموده ناگاه بر فراز کوهی یک اندار رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابوالحسن میرزا بحکم خاقان قصد گرفتن او کرده بود از عقب در رعایت سرعت می آمد لاجرم میرزا بدیع الزمان میتحیر گشته پیاده شده و ملازمان رکاب چند قطعه دستار بر سر هم بسته پا دشاهزاده دست در آن زده بپایان رفت چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بپایان آمده کمک خارزمی در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعتی اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب در آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داده اکثر مردم که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت بپایان آمده از عقبش روان شدند و خاقان منصور رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت کشاورز نهضت نمودن رایت منصور بصوب قبة الاسلام بلخ و محاصره نمودن چون امیر نظام الدین شیخ علی طغا که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید محفوظ و مضبوط گردانیده خاطر بر تحصن قرار داده مستعد برافروختن آتش جنگ و پیکار شد رایات ظفر آیات خاقان چون سایه وصول بر آن بلده انداخت چریک منصور آغاز محاصره و محاربه نموده مردم شهر از تیر و سنگ وافر و خشن یزان و پیکار جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت در شهر قحط و غلای عظیم واقع شده امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار کرده از امرا و ارکان دولت کدام یک را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا بوسعت گاه معیشت رساند در آن اثنا بتوجه سلطان محمد زمان میرزا از اقوق ولادت طالع کشت امیر شیخعلی او را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده بر سم شفاعت نزد جد بزرگوارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار بلخیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک نزد امیر شیخعلی روانه کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرستاد و امیر شیخعلی مصحوب مشارالیه بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت تقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده پرتوانوار عاطفت سلطان خاقان نشان بر وجنات احوالش تافت چون امیر شیخعلی سه چهار روز در ظل عنایت پدر دایغ پسر برده رخصت حاصل نموده خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را بابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و ابا بدیع الزمان میرزا از معرکه پل با معدودی چند از امرا و مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بدان حدود امیر خسرو شاه تحف خسروانه و متبرکات پادشاهانه از جمله و خرگاه و سراپرده و سیبان تازی نژاد و اهوار و استران و اشتران با قطار و نفایس قمشه و لطایف متعه و لقوه نامعدود و مصحوب جمعی از خواص

خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافت خسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و رباب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق گرداینده سپاه آنولایت را فراهم آورده از آنجا بحدود خراسان درآید و امیر خسرو شاه از انطرف با لشکرهای قندز و بقلان و خلم و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان شده تا آنچه مدعا است بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دری اوج سلطنت را بسار گاه سپهر اشتباه رسانیدند و آنحضرت دیده بدیدار فرزندان روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانیده بعد ازان شاهزاده را با جمله نشستگان تحقق عصمت در قندز نهاده عنان بکران بصوب قندهار و کرمسیر تافت پس از وصول بدان مملکت امیر شجاع ذوالنون با اولاد شجاع پیک و محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نمودند بلوازم نیاز و نثار پرداختند هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذوالنون را خواستگاری نمود و بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشیده چند روز بساط سور و سرور مبسوط بود و بجهة این وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت باتحضرت بسمت استحکام پذیرفت اما در آن اوان در روزیکه امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارعات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دلیخواهان پیش آمده کاردی بجانه آنجناب بسا ینده ملازمان در زمان او را پاره پاره کردند آنحرکت را از انگیزه امیر شیخعلی دانستند امیر ذوالنون و اولاد او قصد آن پیکنامود امیر شیخعلی در سراپرده بدیع الزمان میرزا کریخته از غوبنیان سه هزار سوار مرکزوار سراپرده را در میان گرفته کس نزد آنحضرت فرستاده او را طلبیدند هر چند بدیع الزمان میرزا در باب برائت ذمه امیر شیخعلی سخنان گفته پیغام و فرستاده بسمع قبول نشنودند ناعهد و پیمان بامیان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذوالنون تسلیم نموده او را بدیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر مذکور را چند گاهی یکی از قلاع کرمسیر محبوس گردانیدند آخر الامر اجازه داد که بهر طرف که خواهد برود آنجناب بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلک امرا انتظام یافت و هم در ان ایام که سلطان بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت شرار آتش غم در کانون درون همگنان تافت چنانچه مشروح میگردد **کفتار در گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المظفر حسین میرزا و از پای درآمدن** سلطان محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود که در میدان رزم چون شیر ژیان و بسر پنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان انیم دریدی و در ایوان بزم بسان ابر نیسان از رشحات دست گهربارش کاشن امال دوستان از حضرت بخشندگی چون آن شاهزاده سعادت انتماء از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استرابا دخبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملک مال اگذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن مقاتب متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسیده مبنی بر آنکه بهیچوجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرار او فراهم آورده قدم در میدان مقاتله میرزا مظفر نهند بنا بر آن میرزا محمد مؤمن با سپاه جرار از استرابا دبیرون خرامیده و عنان بکران بصوب معرکه انعطاف داد از انطرف مظفر حسین میرزا بهمراه شجاع الدین محمد برمذق برلاس جنود ظفر اساس را یاساستی کرده در روز چهارشنبه غره رمضان در میان ان دو فریق تلاقی روی داد آواز نفیر و سورن بلند کشته سر پنجه دلاوران ابواب طعن و ضرب برگشود در خلال این حال امیر عمر از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برغار محمد مؤمن میرزا حمله آورد و صفوف اینشانرا درهم دریده محمد مؤمن میرزا چون حال بدان منوال دید با سپاه ازان قول چون سیلی که از فراز کوه نشیب آورد بجانب سپاه عم تاخت جمعی از شجاعان را بر خاک هلاک انداخت و در اثنای کروفر بسبب کجروی سپهر بدمهر شکست بار گیر آن زینده تاج و سریر از پا در نشست زین بر روی زین افتاد یکی از لشکریان خراسان در روی او تخته بپایه سریرش آورد شاهزاده را دستگیر داده با ستراباد آمده او را به بند نقره مقید ساخت بعد از چند روز میرزا محمد مؤمن را مصحوب امیر برمذق بجانب هرات گسیل گردانید برمذق محمد مؤمن میرزا را در ماه صفر سنه ثلاث و تسعمائه بمقصد رسانیده در قلعه اختیار الدین جلوس نموده روی نیاز بخاقان آورده و دکنا آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت و کیفیت حال عرضه کرد ما در مظفر حسین میرزا بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود تصور فرموده بهمگنان برآن داشت که آن تازه نهال ریاض اقبال را بصرصر قهر از پای درآورد خواجه نظام الملک دلاور را که در آنزمان صاحب اختیار ملک مال بود بدان خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شراب ناگوار مبتهور بود حکم قتل آن شاهزاده حاصل کرده یار علی بخشی و عبد الزمان یساول و دو معتمد دیگر را بجهة اتمام آن مهم نامزد فرموده صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته و وقوف یافته مسرعی از عقب ایشان رسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان شاهزاده آسیبی نرسانند اما آن چهار نابکار بنا بتزکید خدیجه بیگم آغا در غایت

سرعت طی مسافت مینمودند تا شبی بارویهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی اشتغال داشت پیش او در آمدند شاهزاده کیفیت حال دانسته از جای برجست و با ایشان آغاز تلاش کرد آن بدبختان آن جوانیکه در دودمان امیر تیمور کورکان عدیل و نظیر نداشت هلاک ساختند و بجثه مغلطه مردم از برج بخاک ریزاند آخشند در همانشب متوجه اردو شده در سرخیابان بالمچی که نشان بخشش می آورد با خون قضا کار خود را کرده بود غیر از تاسف چاره نبود والدهٔ معظمهٔ شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان شهید و همشیره بیچاره اش بندهای سیاه در گردن انداختند و بجای پیراهن جامهٔ جان چاک کرده از قفان و شیون آثار قیامت ظاهر ساختند پس از سه روز از این مصیبت امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسیده از استماع این خبر محنت اثر در بحر اضطراب فرو رفت و سیلاب خون از دیده روان گردانید در آن ایام چند بار بر زبان الهام بیان گذرانیدند که واقعهٔ محمد مؤمن میرزا احکم قتل شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که در آنزمان تمامی ولایات ماوراءالنهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیزخان از تورات بایران قتل عام یافته ویران گشت پس از آن بمدت زمانی سپاه اوزبک بخراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول زوایا در میان مردم بتواتر انجامید جز ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب آغاز نهاده عزم اشقام جزم کرده باحضار لشکر فرمانداد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب هشتارخود و مراجعت نمودن مقرون بتعب بیشمار

چون خاطر خطیر خاقان از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا با نفاق امرای ارغون با لشکرهای زیاده از چند و چون داعیه دارد که باشقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند بنا علی هذا در اوایل جمادی الاول لوای کشورکشا بجانب هشتارود کرکت آمد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور را فرمودند تا از جنس خورد و آنچه در صحرا بود بقلاع آورده مجموع حصون آنديار را بمردان کاری استوار کردند امیر ذوالنون در قلعهٔ باشلنک منزل گزید و بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهار رفاع خود را مضبوط گردانیده شجاع بیک در حصار قندهار مسکن کرد چنانچه مقرر شد که هرگاه خاقان بجانب باشلنک و بدیع الزمان میرزا بآبنگ جنگ از عقب عسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم سخت بدفع بدیع الزمان میرزا پردازد امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربت برافرازد القصه چون خاقان منصور بولایت فراه عبور نموده بزمین داور در آمد بواسطه عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا دارد و بی اعلی دست داد از صعوبت آنحالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند خاقان مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بدار السلطنه هرات بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده و موکب همایون در اواخر ربیع جهان آرا رسید و عارضه مذکوره اشتداد یافت بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از دار الشفا و اذام صحت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و صحیح المزاج گردید

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بجدود خراسان

محمد حسین میرزا از اکابر اولاد خاقان منصور بود فورتهور و جرات ممتاز بود قبل از این تاریخ چند سال در دقتی که خاقان همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده با نفاق برادر اعیانی خود ابو تراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت مدت مدید در آنولایت شکسته بال پریشان احوال اوقات گذرانید و وقتی که احتلال باحوال سلاطین آق قویلو راه یافت و در ممالک عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت باین جماعت مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعد از وصول بجدود خراسان اشتیاق خویش بسعادت پای بوس عرضه داشت آنحضرت از توجه ولد رشید مسرور شده استمالت نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از منهیان بپایه سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه از غدر و بدانديشی بدینجانب توجه مینماید بنا بر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر یادگار علی با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روان گردانید و بایشان گفت اگر فرصت یابید او را بی آشوب گرفته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید چون امرا بمشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا از این منزل متوجه منزل ساخت از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم جهانمطاع نفاذ یافت که امرا بآن دو هزار سوار عازم استرآباد گشته بالمنصور مظفر حسین میرزای کورکان پیوندند در ملازمت شاهزاده پسر محمد حسین میرزا روند ایشان برحسب فرمود جماع

بتقدیم رسانیده مظفرحسین میرزا باستظهار آن دو لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر را که در آنجا بود و خرابی میکرد پشتها دخاطر عالی ساخته از استرآباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایره جنگ شیبن میرزا محمدحسین ویران شد و میان ترکمانان آب ترک جنگی عظیم اتفاق افتاد مظفرحسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرمود و امیرعلی بیک و امیرعرب بیک و امیر باباعلی را مشمول انعام و احسان گردانیده ذکر وصول خواجه فضل الدین کرمانی بپایه سریر خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع و اقربا بغضب سلطانی

درضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایات تافته که خواجه فضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافله حجاز سرافراز شده چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفراغ بال در عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که کاهی خاقان منصور او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش را بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از شوق ملاقات شریفش در غایت حزن و وقات میگذراند خاطر آنجناب مایل وطن مالوف گشته بمصحف مجید تفال نموده در صفحه اول در سطر اول این آیه برآمد و اذا عزمت فتوکل علی الله و الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورده و حال آنکه در آنزمان جهانیان اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او و درباریان خاقان درجه کمال داشت و نقش هر مهم که پیشنهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد میگاشت خواجه فضل الدین محمد با وجود استیلا و اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلاث و تسعمائه ناگاه بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تحیر بدندان گزیدند خاقان صاحبقران ضمیر منیر و وصول آن وزیر صایب تدبیر بپایه سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملک در باب قتل محمد مؤمن میرزا که دلی تمام از وی در خاطر داشت هم در آن ایام اعلام ظفرفرجام عازم ییلاق باباخاکی شده سایه اقبال بر بخت صفر انداخت و در آن منزل ترتیب خواجه فضل الدین در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر تافت و در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید عماد الاسلام که خال سخ اولاد نظام الملک بود و مدت بیست سال با مر وزارت خاقانی قیام مینمود و سمت نفاذ یافت و آن اول شوری بود که در سرکار نظام الملک اتفاق افتاد چون لنگ باباخاکی از فرزندان آن مهر سپهر شرمناکی عزت کارکاه کردون شد در اوایل شهر شوال خواجه فضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال مجدد امور ملک و مال دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند با خواجه فضل الدین موافقت نمودند و خواجه در تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اعمال دش برآمده هر روز امری که متضمن تقصیر و تصرف بود از پرده اخفا ظهور مینمود و کیفیت آن بصریح و کنایه بعرض خاقان رسیده مزید سوء مزاج پادشاه گردید خاقان منصور چند روز بمنزل باباخاکی بسر برده روی توجه بالنگ نشین آورده در آنموضع بمسامع جاه و جلال رسید که بدیع الزمان میرزا با اتفاق شجاع بیک لله میرزا و النوئین ارغون با سپاهی فزون از چند و چون رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنا بر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و خواجه عمید الملک و جمعی از سپاه نصرت آثار روی بصوب استقرآور دند مقارن آنحال بعضی دگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر منیر همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب ایشان با امیرعلیشیر مشورت کرده خاطر بر مصادره و مواخذه قرار یافته مسرعی بهمعنان برق و باد نزد امیر عبداللطیف شتافت و نشان همایون زار سانید که فلان روز خواجه عبدالملک مقید ساخته مصحوب معتمدان بدرگاه همایون ارسال دارند مقرب حضرت سلطانی نیز اجازت یافته بهرات رفت و صباح روز مفهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالعزیز و تابع نویس که خواهرزاده خواجه نظام الملک بودند با اولاد نظام الدین کریت را که نزد ملک اقربای خواجه نظام الملک اعظم داشته و در عمارت کرفته بند کنند و در اواسط شوال در یک وزمشار الیهم در عمارت و خواجه عبدالملک در سفرار و خواجه نظام الملک و خواجه نظام الدین کرده النگ نشین مقید کشته و خواجه فضل الدین محمد در تحقیق جهات و تملکات انجماعت برآمده چندان زر و کوهر و نقد و جنس شریفه و اقمشه نفیسه و اسبان راهوار و شتران بارپردار و خیمه و خرکاه و سراپرده و بارکاه و کلیمهای ابریشمین و اجناس مصر و فرنک و روم و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بحیز بیان و تقریر خامه زبان نمیرسد بزیادت تمامی انجماعت در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملک بشی از حصار فرار نمودند روز دیگر عیال و اطفال ایشان را برده نوبت دیگر آن دو درة التاج وزارت را در یک برج مانند دو کوهر دیگر درج محبوس ساختند چون کیفیت کریختن و گرفتن ایشان بعرض حضرت

خاقان رسید آتش قیامت لهب غضب سر بفلک اثیر رساند حکم لازم الامتثال از مرقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد و هر عبد
الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت جناب سلطنت پناهی و خدمت مارت پسکاهی در روز وصول نشان که داخل ایام اوسط شهر ذیقعده بود
سواره بر در قلعه ایستاده و جلادیرا بالا فرستاده تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملک را در نظر پدر کردن زده آنگاه خواجه نظام الملک را
بدر قلعه آورده پوست کنند هم در آنروز خواجه عما والاسلام و خواجه عبدالعزیز و خواجه نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع
الزمان میرزا طریقه دولتخواهی بظهور رسانیده بودند بغضب پادشاهی مخصوص گشتند اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی
اموال بسیار کفایت کرد در ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید عنایت خاقانی نیز شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشرف وزارت التفات بوی گرفت
چون روزی چند بین الامراء والوزراء مهرزده پیشتر از پیشتر رابطه بیگانگی و خدمتی بجای آورد بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم مکرر تبه دیگر ترقی نموده بمنصب
امارت دیوان بدانجناب محول شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام ملک و مال گردید منشیان درگاه عالم پناه و منشیان مطاع انجناب را
باین عبارت سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنه والخلافه معتمد الملک خواجه افضل الدین وزرای عظام عتبه علیه اشرف المراجع و ملاذ خود میدانند
و هر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه افضل از صبح تا شام در مقام جهان آرا مقام فرموده بنظام مهام پرداخته
و در هفته دو روز و دو شب در باغ توقف کرده دران لیالی با فضلا و موالی صحبت داشتی و با شاعر خیرات و ساحتن عمارات بسیار مایل و راغب
بودی و در ایام اقتدار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی شعاع شمسه قصر اقبالش را مانند نور افشانی
بر اوج ظهور رسانید و اسم شریفش در سنگوئی بر کتابه مبانی روزگار باقی ماند بیت در خیر کوش زانکه در اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی ذکر

جنبک النک نشین و ظفر یافتن خاقان اوزبک نشین در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النک
نشین بدولت و اقبال نشسته بود و بمصادرت خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع مشغولی مینمود خبر شقاق و پریشانی عساکر نصرت مآثر شمع
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک رسیده فرصت غنیمت شمردند و خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ گذار بجانب اردوی همایون الغار
نمایند و پسکاه خود را معسکر نصرت اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بر کشایند باین عزیمت بر باد پایان عزم سرشته
و در عرض شش روز خود را بنواحی سنبلار رسانیدند فریدون حسین میرزا و امرای لیغار خود را در قلعه مضبوط کردانیدند و مسرعی بدرگاه عالم پناه روان
ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال این خبر بالنک نشین رسید بنا بر قلت سپاه مقربان درگاه
در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق و باد بدار السلطنه
هرات ارسال نمود که جناب مقرب السلطانی بنفس نفیس سوار شده در کرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس که در آنجا باشد
بارد و برسانند امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر روز با شفاق امیر مبارز الدین ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب
استراباد رسیدند و بموجب اشارت آن جناب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان شاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان
بدیع الزمان میرزا محاصره قلعه اسفراز الثقات نموده از رباط آذرشکن و امیره درگذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نوابی
کامیاب آنجناب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع اگر میرزا بدیع الزمان بهمان طریق رانده در آنشب بمعسکر پدر میرسید و مهم آنحضرت را بی ارتکاب
تعبیه لشکر بفیصل میرسانید اما تایید کردگار در سر کوچه اسفراز مانند بخت خویش بخواب غفلت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب
خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب فروغ اشعه لوای چون ضیای آفتاب شتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا
و شجاع بیک با سپاه یکدل و مبارزان جوشن کسل تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشته آنحضرت
بتایید ربانی و امداد آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید برخت برآمد عنان بکران همت بصوب تعبیه سپاه انعطاف داده مانند کوه راسخ و مستحکم
مقاتله و مقابله ایستاد و بندگان دولتخواه و مقربان فلک اشتباه در این تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده انگیزد که آن خار از شاه راه
اقبال برخیزد سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آنصباح که
خاقان منصور با آراستن لشکر در برابر دشمن مشغولی مینمود با پانصد نفر از هزاران پشه مصاف پسکاه بارد وی همایون رسیده بیمن قدم شاهزاده
مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خاطر بمکنان مطمئن گردید و همان زمان امیر مبارز الدین ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی

از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و سایر امرا الیغار از طرف سبزوار بعسکر فیروزی اثر رسیدند و صف کارزار مرتب کردانیدند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بالنک نشین رسیدند خلاف متصور از دو سوی همایون از سواره و پیاده مشحون دیدند و غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در طاق نیلگون کردون افکنده حمله کردند بهادران لشکر نصرت نشان با قدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروخت که دل جرام خنجرگذار برگشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار رسم باد پایان تیره شده و چشمهای ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت هنوز نصف از روز نگذشته بود که خاقان منصور غالب گشته آثار فتح و نصرت بر صفحات احوال لشکر زمین داور وقشه بار ظهور نموده روی بوادی فرار آوردند عمر بیک تعاقب شاهزاده نموده بدیع الزمان میرزا بانگه روی بطرف خصم کند تیری چنان بر دهن عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد شاهزاده از سر او امین گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین کداعلی میرا خور خود را بشجاع بیک سایند و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه پنجم شعبان روی نمود خاقان منصور لوازم حمد خدایرا بجا آورده ذکر شمهٔ از احوال و اولاد امجاد سلطان محمود چون غیاث السلطنه میرزا بایسنقر چند گاه در سمرقند سلطنت نمود در زمانه ابواب فترت بر روی روزگار آن شاهزاده معدلت شعار برگشود میرزا سلطانعلی بمحول در آنسال که خاقان عالیشان از حصار شادمان مراجعت نمود از سمرقند بخارا لشکر بخته شکر فراهم آورده بجانب بخشگاه آباد و جداد خود توجه کرد بایسنقر میرزا بواسطه عدم استطاعت تاب مقاومت نیاورده روزی چند در آنشهر پنهان شد بهنگام فرصت بقندز رفته پناه بامیر خسرو شاه برد و میرزا سلطانعلی بر مسند سلطنت سمرقند متمکن گشت خواجه یحیی ولد خواجه عبداللهٔ در غایت اعتبار و اقتدار در تمشیت امور ملک و مال دخل کرد و در آنولا که میرزا بایسنقر بعد از رسیدن میرخسرو شاه از سلطان مسعود میرزا متوهم شده آنحضرت را بسیاهی برداشت با لشکری بسیار عازم تصفت بصوب حصار برافراشت میرزا سلطان مسعود از مقابلهٔ آن جنود نامعدود عاجز گشته عنان عزیمت بل هزیمت بطرف خراسان منعطف گردانیدند و بروجهی که مذکور شد صباح روز شنبه پنجم شهر شعبان سنه ثلاث و تسعمائه در النگ نشین بملازمت خاقان رسید آنحضرت او را پرسش نموده نوازش کرد و در قلب لشکر جای داد بعد از خصاص بفتح و نصرت ابواب عاطفت بر روی روزگار او برگشاد در روز دوشنبه پنجم ماه مذکور مجلسی در غایت عظمت و حشمت ارراسته شاهزاده دربارگاه جهان پناه طلبیده باستخلاص ممالک موروث خاطر حزینش را تسلی داد و بازدواج کریمهٔ از دودمان شاهی امیدوار گردانیده قامت طالبش را بخلعت طلاد و زرینت داد با نعام زر و مایحتاج مشاع مراد در آستین ملازمانش نهاد در روز پنجشنبه سلخ شهر مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگم آغا و سایر حجله نشینان بیت عصمت جهت عراق از دواج سلطان مسعود میرزا با سکم سلطان که صبیهٔ صلبیه حضرت خاقان بود از دار السلطنه هرات رفتند در روز جمعهٔ غرهٔ ذیقعده شاهزاده بدان بلده خرامیده مسندآرایان دولت خواستند که مجلس عقد آرایند در روز یکشنبه نهم رجب در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر برج سعادت را با ناهید اوج سلطنت عقد بستند و چند روز بساط سور و سرور انبساط یافت سلطان مسعود میرزا در حین نشاط و کامرانی با آن مخدرهٔ سرپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان کلعذار جامهای باده خوشگوار تجرع کرده در منزلات عشرت منوده بشراب ناب کلزار طرب را آب داده سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظلال دولت خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانیدند پس با دو طن مألوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانیدند چون بحدود قندز رسید میرخسرو شاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و سلطنت مملکت موروث بشارت نمود میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار فریب پاقته بقندز شتافت و طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زده با معدودی چند از ملازمان بجانب سمرقند سبیل فرمود تا در پناه دولت میرزا علی بسر برد امامیرزا مسعود بنا بر اعتمادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هرات اوقات میگذرانیدند تا وقتی که ابوالغازی محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد چون آن خاقان گیتی ستان غیر استیصال اولاد امیر تیمور کورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را شهید کرد و بیگم سلطان را بعقد خویش درآورد اما خسرو شاه هم در آنسال که دیدهٔ سلطان مسعود را بمیخ بیوفائی از حلیهٔ بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات تا آن زمان در حصار حکومت مینمود پیشنهاد همت

کردانیده ولطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس وتسعمائه بشهادت رسانند آنگاه از روی استقلال در ولایت قندز
وخلم وحصار شادمان بحکومت مشغول گشت آمال حالش بر زبان خامه خواهد گذشت **ذکر مصالحهٔ حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا**
در آنولا که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ازجانب قندهار بسمت الانگ نشین ایلغار کرد امیر ذوالنون در ایلاق ولایت غور بود دنا
بر آن بدیع الزمان میرزا از آنجا عنان عزیمت بصوب عسکر امیر ذوالنون تافت آنجناب سناهزاده را باستقبال نموده وباندک مائی از ایل اغون
وهزاره نکودر وقپچاق وغیر ذلک جمعی کثیر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون مجتمع گشته ومستعد رزم وپیکار شده چون این خبر بعرض خاقان
فریدون فر رسیده بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را کوشمالی دهد عازم هرات گردید هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی زبردست میرزا و امیر ذوالنو
بار دوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جوئی شاهزاده را پیشنهاد همت ساخت بتعیین ایلچی
انگه پس از وقوع جنگ الانگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلام سیف الملة والدین احمد الشقتازانی وشیخ جلال الدین ابوسعید
بوزانی وسید غیاث الدین محمد صدر ایجانب کرمسیر فرستاده بود تا بدیع الزمان میرزا را نصیحت نموده از بادیهٔ مخالفت بجادهٔ مخالصت آورند آن اشقیا
چون بجدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان میرزا بسپهسالاری لشکر بر سر پدر بزرگوار کشیده است بنابران شیخ الاسلام عنان مراجعت بدارالسلطنه
هرات انعطاف داده اما شیخ جلال الدین ابوسعید وسید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند وهنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع
الزمان میرزا در الانگ نشین شکست یافته بامیر ذوالنون پیوست وشیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت شنیده آنجنا
جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت ومهربانی آمده از ممالک محروسه اقدر عنایت فرماید که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت
اشانند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت وفرمانبرداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت وخدمتکاری بردوش خواهم گرفت والا فلا شیخ
اجازت یافته روز چهارشنبه پنجم ذیقعده ببارگاه حشمت آئین رسیده وسخنان بدیع الزمان میرزا بالتمام عرض رسانیدند وبجهة تاکید
اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب شیخ علی طغای که در آنولا در ملازمت سده سنیه بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده بازآمده
عرضه داشتند که بدیع الزمان میرزا طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامون مخالفت نگردد حکم همایون
صادر شد که نشان استمالت آشیان نشان ایالت سیستان وفراه را بنام بدیع الزمان میرزا در قلم آورند چون حکم جهانمطاع
بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت
شاهزاده باشد وچنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان رضا کشته از مقام مخالفت ومنازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم
در روز جمعهٔ سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد در روز دوشنبه شانزدهم بر توصول برباغ جهان را انداخت واز انوار
معدلت روزافزون دارالسلطنه هرات را روشن ساخت **ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد وشکست یافتن مظفر حسین**
میرزای کورکان در اواخر سنه ثلاث وتسعمائه میرزا محمد حسین میرزا کرتی دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت
ابوالمنصور مظفر حسین میرزا از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال برون خرامید روز جمعه بیست ودویم ذیقعده سنه مذکوره در نواحی
گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داد دلاوران کارزاری بنامیس کردند غبار نبرد باوج کنبد لاجورد رسانیدند در اثنای اشتغال بقتال ابوالمنصور
ضعفی که در آنروزها عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود غشی عظیم روی نموده شدت آنحالت مثابه انجامید که لشکریان از دست از کار مانده از معرکه
پیکار روی بوادی فرار آوردند محمد حسین میرزا مظفر ومنصور بدالفتح استرابادرآمده ابوالمنصور مظفر حسین میرزای کورکان تا بولایت سبزوار
عنان بازکشید چون این خبر دربلدهٔ فاخرهٔ هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر سنه اربع وتسعمائه امیر برندق برلاس وامیر کمال الدین حسین جلایر
بحکم روی بسبزوار آوردند تا بمرکب محمد حسین میرزا پیوسته درباب تدارک آن احتمال مساعی جمیله مبذول دارند ومکنون ضمیر همایون
چنان بود که بنفس نفیس متوجه آنصوب گردد اما بواسطهٔ مخالفت ابوالمحسن میرزا در تاخیر افتاد خاقان منصور روی بمروشاهجهان آورد **ذکر**
توجه محمد حسین میرزا باسترابادوسلوک ابوالمحسن میرزا در طریق عصیان ونهضت رایت نصرت آیت
خاقان منصور بمروشاهجهان دران دان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت از شرر شناعت آن امر
آتش اندوه والم برکانون دور ونزدیک وترک وتازیک تافت هریک از شاهزادگان که در ناحیهٔ از نواحی خراسان حکومت متیمون داشتند

خدیجه بیگم آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا نموده مذاز آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در سنه ۹۱۲ بسلطنت میکرد طرح یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده مراسم عهد و پیمان در میان آورند این خبر در اوایل سال نهصد و چهار بدارالسلطنه هرات رسیده خاقان کامکار جناب سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسین بیاری امیر در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال مواعظ و نصیحت تایره عدوان ابوالمحسن میرزا را فرو نشاند و شاهزاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستد و او را نیز از مقام عصیان درگذارند امیر قوام الدین حسین چون الفرموده بمرو نزد ابوالمحسن میرزا رفته شرائط نصیحت و موعظت بتقدیم رسانیده فایده در رسالت او مترتب نگشت ابوالمحسن میرزا بمعاذیر دلپذیر متمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نگذشت بنابر آن خاقان منصور عازم تادیب او گشته شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ زاغان بجهان آرا نهضت فرموده در سخت صفر نزول اجلال واقع شد و از آنمنزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا و امیر عبداللطیف را با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گردانیدند محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبدالخالق و حاجی بیگ اکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم ماه صفر بسر کوچه ساق سلماق رفته سه چهار روز در آنمحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضه رضوان گشت از آنجا آنحضرت قاصدی بارض اقدس نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی خود را آنجا در اجتماع ساخته جهة دفع محمد حسین میرزا که بکمک اشتهارد و متوجه پورد گرد آنگاه لوای ظفر پناه از راه دهنه کوتل بصوب مرو در حرکت آید چون ابوالمحسن میرزا از توجه موکب همایون خبر یافت برج و باره مرو را ترمیت فرموده خاطر بتحصن قرار داده عساکر منصور آغاز محاصره و محاربه کردند سه چهار ماه حال بر این منوال جاری بود بعد ازان پدر و پسر از طول ایام کدشته ملول گشته میان ایشان صلح کونه روی نمود در آن ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب در اوایل فصل بهار از مشهد مقدس عالیمقدار بجانب مرو شاهجهان

ذکر طغیان امیر خسرو شاه و کیفیت دیگر وبیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر از تقدیر ملک داور

در اوایل زمستان که خاقان در ظاهر مرو نشسته بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام مینمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاه بی نهایت بحدود قلعه الاسلام بلخ توجه نموده و میرزا ابراهیم حسین بنابر قلت لشکر طریقه عزم را رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب جسارت امیر خسرو شاه جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآورده در گرد بلخ رایات اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بروی یکدیگر گشودند از آنجمله روزی امیر خسرو شاه و نظر بهادر که بوفور تهور از شجاعان بقلان ممتاز بود جنگ پیش آورده نزدیک بخندق قلعه رسید از طرف میرزا ابراهیم حسین تنکبر دی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و میان ایشان حربی در غایت صعوبت دست داد امیر تنکبر دی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان همت بصوب عسکر خسرو شاه تافت امیر تنکبر دی او را تعاقب نموده شمشیر بنظر بهادر رسید و بار گشته شمشیر کین از نیام انتقام برکشید و بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنکبر دی تا بنیاد زین تیغ خصم را سپرد نموده یکضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بر زمین انداخت و بزخم دیگر همراه را تمام ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسرو شاه دلشکسته شده شکسته خاطر گشتند مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنکبر دی اضعاف الطاف بتقدیم رسانیده در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در سرخس بود که خبر طغیان خسرو شاه و محاصره بلخ مسموع شد لاجرم محمد معصوم میرزا با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن تیزه گذار بر سپیل الیغار متوجه بلخ گردانیده موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمده چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت قدم ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز گشتافت محمد معصوم میرزا کیفیت حال را بخیچکتو عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان بسمت نفاذ یافت که امیر ناصر الدین عمر بیگ را با سپاه بلخ کمک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد بعد ازان رایات عالیات بنییلاق بادقیس خرامیده منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از زمین مقدم همایون عنبر سپهر بوقلمون کردید در این اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسیده بنهار انکه عرض خاقان منصور رسانیده بود که حیدر قلندر پیوسته در مجلس امیر خسرو شاه صفت ملازمان درگاه عالم پناه مینمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب فرموده و بارگاه سپهر اشتباه را زینت افزا چند روز میقصد بوده بعقل رسانیدند که شما در میان پیوستن محمد حسین میرزا و ابوالمحسن میرزا

پیک دیگر در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و ذر سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالحسن میرزا از استماع ایام قلعه داری به شک آمده بود آن بلده را پیکی از امرا معتمد سپرده خود با فوجی از ابطال رجال در شهر بران پشته رزم و جدال روی توجه بملاقات کبک میرزا آورده بعد از وصول بجدود لپور دکبک میرزا مقدم برادر بزرگتر را با غراز و احترام استقبال نموده مراسم نیاز و پیشکش ماجن و جهی بجای آورد و آن دو دریای سپهر جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تشیید امور جهانبانی قرعه مشورت در میان انداختند خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار این خبر در منزل باخاکی بسمع اشرف آن آفتاب برج شرف سید امیر مبارز الدین ولی پیک رسانیدند با علی درجه رعایت و تربیت رسانیده و بحکومت دار السلطنه هرات سرافراز ساخت و بدانجانب روان کرد بعد از آن موکب ظفر نشان با نطفا نیران طغیان شاهزادگان بجانب لپور توجه نمود خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالحسن میرزا چون از قرب وصول لوای جهان کشا خبر یافت شاهزادگان لپور و پرون فرستاده عنان باره کمیتی نور و بصوب ولایت بسنا تافت خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیه قتال و جدال ندارند بلکه گریز پرستیز اختیار نموده کلم الفرار مالا یطاق در صحیفه خاطر میگارند بنابران ابوالمنصور مظفر حسین میرزای کورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بر ندق بر اس با اکثر الشکر ظفر اساس بکامتی ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت ثانی نموده با هستکی رایت نهضت می افراخت چون شاهزادگان نزدیک بجلو اچشمه رسیدند بخلاف منصور دراثنای راه خبر که ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور تمام منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال و جدال نهاده اند لاجرم ایشان نیز بعتبیه سپاه پرداخته هر دو سپاه روی بر زمکاه نهادند و در دشت حلو اچشمه عقارب فریقین تلاقی انجامید دلیران روزیکار در هم آویخته کام جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید در آنروز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان بوادی فرار تافت و کبک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخت آن شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست اقتدا بر ادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطانعلی خان ایشان را عنان گرفته از آن حرکت مانع گشت لاجرم مظفر حسین میرزا دل بمقاتله نهاده ثبات قدم ورزید خاقان منصور در رسید که مشهی بحلو اچشمه بود از کمیتگان برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال وثوق و حسن جبلی بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده عنان یکران بسان باد و باران بجانب معرکه یکدا لانعطاف داده فرمود که نقاره و کوركه بما یورند بلند آوازه ساختند و سورنا ها نواخته رایات نصرت آیات برافراختند بدین طریق از دره پرون آمد چون چشم ابوالحسن میرزا بر ما هچه علم نصرت شیم افتاده یقین دانستند که خاقان نصرت چشم میان همت اعزم رزم چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان نصرت اثر وزیده هریک از آن دو شاهزاده عنان بطرفی تافتند کبک میرزا براه استراباد رفت چون کمیتگان سپاه خاقان حقیقت واقعه را شنودند تیغ از نیام انتقام کشیدند بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده بسا اما غافا مراجعت کردند بعد از محاربه حلو اچشمه که کبک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت تمهید یافت خاقان مظفر لوا روی توجه باستراباد نهاد این خبر بشاهزاده رسید متوجه کنار آب ترک شده از میان ترکمان آن سرحد گذشت در اثنای راه کبک میرزا اردو بازار برادر را غارت کرده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آنولایت درآمد کیفیت حال را بابوالحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نوشته شاهزاده فرستاده مسرور و منتج گشته بمشهد مقدس شتافت و قدم در وادی فرمانبرداری نهاده خاقان منصور بعد از طی منازل خطه استراباد را بغرت کلستان ارم ساخته از آن اشاقا صدی از دار السلطنه هرات از نزد امیر مبارز الدین ولی پیک بسپایه سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که میرزا بدیع الزمان با سپاه بلا اشتباه عازم هرات گشته آورده با تفاق امیر ذوالنون ارغون بهمت بر تسخیر مملکت خراسان بحماشه خاقان منصور این خبر شنوده نشان حکومت استراباد بنصیر مولانا شمس الدین علی شاه سیدی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراخت بعد از وصول سفیران زمام ایالت انجا را بقبضه اقتدار امیر مبارز الدین نهاده کوچ بکوچ بسپر وار شتافت حکومت آن بلده را با توابع و ملحقات بمظفر حسین میرزا داده مولانا شمس الدین محمد پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فرامین مطاعه را لشاهزاده لوازم تبلیغ رسالت را منتفیه آنحضرت بار دیگر استراباد را در امر تسلطت ساحته شکر حرجانرا فراهم آورده رایت نخوت و عظمت برافراخت و کرکه

نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن او بجانب مرغاب بعد از معادات در آن اوان که ابو الغازی سلطان حسین میرزا غمان یکران بصوب استرابا و انعطاف او سلطان بدیع الزمان میرزا از نیستان و امیر شجاع الدین ذو النون از زمین داور بیلاق غور خرامیدند تسخیر خراسان کرده سپاه هزاره و نکودری و قبچاق را جمع کرد اینده بعد از تقدیم مشورت علم نهضت برافراخته با جنود نامعدود ببالای ولایت هرات رود و شتافتند از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کردند از آنجا متوجه دار السلطنه هرات شدند بعضی از مردم بلوکات که در باغات بودند امیر ذو النون را شناخته دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده امیر ذو النون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک سیده مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چیچکتو بهرات آمد امیر محمد ولی بیک منتظر گشته دو سه هزار کس ساخته در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دیوار بست بیرون رفت محمد معصوم میرزا را در قلب سپاه باز داشت و خود و میمنه ایستاده از آنجانب بدیع الزمان میرزا در نواحی لک لکخانه با امیر ذو النون بیوست قراولان خبر رسانیدند که سپاه یاغی نمودار شد همان ساعت امیر ذو النون با لشکر از عقب پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه پشه پیکار شد در نواحی لک لکخانه فریقین بهم رسیده آواز نوبت و نفیر از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ آخته یکدیگر را خاموش کرد از فضای هیجا باوج فلک تیز گرد رسانیدند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میکفت و تیر مرگ اثر دل پهلوانان را نشان لعل بدخشان میسفت و شمشیر تارک شکاف یکضربت از فرق تا ناف میشکافت در آن اثنا ماهچه لوای کشورکشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخت پروینا نژاد از مشاهده آن حالت دست از کار و دل از جای رفته بخت سید عبد الله میرزا و امیر یا با علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک کریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن شهر ندیدند روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد ولی بیک با سایر کرنیکان بشهر در آمده دروازها بر کشید بروج را بمردم اعتباری سپرد سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در لک لکخانه نزول اجلال فرموده پس از چند روز از آنجا به پل مالان نقل کرده جمع میداشت که بی انکه مباشر خبک و پیکار کرده در هر دو یان شهر بدو دهند بنا بر آن بمدارا و مواساکذرانیده سپاه را اجازت حرکت داد چون مدت چهل و زوال بر این منوال بکذشت و خبر ورود خاقان منصور مسموع بدیع الزمان میرزا شد مصلحت در حرکت دید از پل مالان پل سالار شتافت از آنجا غان غزمیت بطرف آب مرغاب تافت پس از سه روز اعلام ظفر انجام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات انداخته امرا عظام و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند خاقان منصور همکنان را بپرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت سرافراز کردانیدند در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند ذکر تفویض سلطنت بلخ ببدیع الزمان میرزا و بازآمدن محمد ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا چون بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر باد عنیف و چیچکتو در ظل رایت او مجتمع کشته شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مرو چاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک وی را بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودر و سایر اولاد لشکر سپر بر کشیده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانکی متوجه آن حصن حصین کردیدند امیر بریده از صباح تا نیمروز بمدافعه مشغول شده بالاخره از مقاومت عاجز کشته شجاع بیک قهرا قسر احصار مرو چاق را کرفته امیر بریده را دست و کردن بسته و پای مراد شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده آنحضرت جریمه او را بعفو و اغماض مقابل ساخته با طلاقش فرمان داد خاقان منصور در بلده هرات زده فوج سپاه و کثرت استعداد فوج زندانرا وقوف یافته مولانا فصیح الدین سترابادی را جهة تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت که سلطنت مملکت بلخ از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال تعلق ببدیع الزمان میرزا داشته باشد و در آن ولایت نام نامی آن شاهزاده کرامی در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی کردانند دیکر هیچیک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند بنا بر انکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ بود و چندکاه با خسرو شاه مفاد مصلحت کرده آن ولایت را از شر اعداحراست نموده بود خاقان منصور از دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را بپدر بزرکتر هدایا تحفه فیشه دیکر حادث کرده دنبال بر آن خواجه شهاب الدین عبد الله را فرمود که بجناح استعجال بلخ شتابد و بتقدیم مقدمات مناسب چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم بلخ پیرامن فتنه نکردد بجانب هرات نهضت فرموده پدر بزرکوار پیوندد خواجه برحسب فرموده کار بند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بدار الخلافه و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده شاهزاده را بملازمت پدر بزرکوار مایل کردانیده از بلخ بیرون آورد در اثنای راه

وو دری برج نامداری را با یکدیگر ملاقات دست داد و ابراهیم حسین میرزا لوازم پیشکش و نثار پرداخت بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجوئی او را بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامیده عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نمود ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیشها دهمت کردانیدند چون ما بچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از اقمش آنولایت طلوع کرده جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان طخارستان سایه گستر دامیر خسرو شاه رسل و رسایل را با تحف شایسته و مشوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار متابعت و مخالصت نموده در ممالک قندز و بغلان و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و خلمان و بدخشان خطبه و سکه بنام آنحضرت تزئین داده بدیع الزمان میرزا قاصد او را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و با انعام خلع فاخره زردوز و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و بجهة امیر خسرو شاه نیز قبای زردوز و شمشیر مرصع و اسب با زین مرصع مهیا فرموده گسیل کرد و خود بر بخت فرمانفرمائی آنخطه و بدولت و اقبال متمکن گردید و بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و نهضت رایت نصرت آیت حضرت خاقانی بسمت خطه استراباد نوبت ثانی چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد اکثر توابع و لواحق آنولایت را بحیز ضبط در آورده خیال تسخیر ولایت خراسان در خاطرش افتاده در اوائل سنه خمس و تسعمائه با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد پنج کاه منزل امیر بدرالدین را دایره وار در میان گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر بدرالدین رعایت تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقه مطاوعت شاهزاده در نیاورد و با اندک مردمی که در ملازمتش بودند دست به تیر و سیف و سنان برده سپاه استرابادی را آغاز کارزار کرده امیر بدرالدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله نمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان سینه سوز روز نهاد در سینه بهادران میکشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بود مدد او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التوالی و التعاقب سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را در معرض هلاکت نیاورد امیر بدرالدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنیده حرب میکرد تا وقتیکه از ضرب تیغ ابدار تشنه شهادت در گذشید چون مظفر حسین میرزا در سبزوار طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین استماع نموده عزم رزم جزم کرده با حضار عساکر فرمانداده سه هزار سوار جرار با تفاق امیر محمد قاسم برسم منغلای روانه دشت محمد حسین میرزا پس از فراغ از امور اسفراین بعزم سبزوار در حرکت آمده درویش محمد کوکلتاش را پیشرو و جنود خویش نموده روانه ساخت در اثنای طریق امیر محمد قاسم بدرویش محمد کوکلتاش دو چار آمده بیکبارگی رزم گرم کردیده آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در پیش اشتعال نایره قتال و جدال بزخم تیری از پای درافتاده درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود مظفر حسین میرزا را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را اسیر گردانیدند چون کریخکان بمعسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت را بعرض رسانیدند مردم متابعه بهم برآمدند که مظفر حسین میرزا را مجال توقف نمانده روی بطرف ولایت ترشیز آورده تا قصبه تربت عنان باز نکشید یک میرزا بعد از استماع این خبر مشعمه قدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و اسپورد برافراشت از آنجانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استرابادتا نشابور را جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخت طریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت کیفیت وقایع آنکه خاقان منصور با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه مخوف با لوای فتح و فیروزی در آمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد دولی بیک را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه تسعمائه روی براه آورده علم نهضت بجانب استرابادبرافراشت و اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد بندق برلاس و سایر حکام و ولایات بموکب همایون پیوسته و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگویان و ثناخوانان گرد حضرت بر میان بستند چون خبر نهضت رایت ظفر آیت بمحمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف ندیده کرت دیگر عنان بوادی فرار گردانیدند حضرت خاقان بعد از طی منازل دار الفتح استرابادرا بفرزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفاق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و تمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود رایت سروری و رعیت پروری برافراخت در آن اثنا محمد حسین میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت رسولان سخندان باستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش را عرضه داشت بندگان خاقان منصور از این معنی بغایت مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف

الطاف معشر و مباهی گردانیده استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار شوق فرمود محمد حسین میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاوعه نجاشی اردوی کیهان پوی در حرکت آمده خاقان منصور امیر محمد بندق را باستقبال شاهزاده نامزد گردانیدند و بزبان الهام بیان گذرانیدند که در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط را مرعی نگذارد و زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیکست مبادا که خود را بکمک میرزا رساند و دست بردی نماید امیر محمد بندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش گذرانید و از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت شاهزاده نسبت بجناب امارت مآب لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته همعنان ولایت عزیمت بصوب اردوی معلی برافراشت در غایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقهٔ حزم و احتیاط را رعایت ننموده ناگاه محمد حسین میرزا بدانجانب ایلغار کرده در یکی از آن مراحل که اکثر سپاه کمک میرزا الطلب جو و کاه پریشان شده بودند بخارا اردوی براد در رسید محمد محسن میرزا سپاهی سپاه محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محالست با تفاق امیر محمد بندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت تمام اسبان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت کرده بخارا آب ترک بازگشت چون خاقان استماع نمود آنچه بر ضمیر انور گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای اعتصام بپراق کمک میرزا از اخا همایون سر انجام نموده باستقبال او فرستند امرا آن اشیاء را نزد شاهزاده فرستاده بعد ازان مراسم استقبال بجان آورده کمک میرزا بر سریر سنگین بسعادت دست بوس فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود با نواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رافت مخصوص و مباهی گشت منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی زینت و زینت پذیرفت در این اثنا تبلقین عالم غیب و ارشاد هاتف لاریب محمد حسین میرزا را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده جهة عذر خواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بنحو قبول تلقی نموده عرق شفقت ابوت در حرکت آمده بار دیگر سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده شاهزاده عزم مراجعت بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و اشارهٔ قامت قابلیت محمد محسن میرزا را بخلع طلا و زر و کمر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس را بدو عنایت کرده فرمود که با وجود سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رسانند ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر جغتائی روز دوشنبه پنجم جمادی الآخر قاصدی قمر سیر از اردوی اعلی بدار السلطنه هرات رسید و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه سریر سلطنت و استقلالست روز سه شنبه نماز پیشین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجلهٔ اصحاب و اعزهٔ احباب بعزم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیند روز دیگر بجانب رباط امیر محمد ولی پیک که در آنشب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرموده و بعد از طی مسافتی فوج فوج از ملازمان سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز میگشتند محفهٔ حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده بعزم معانقه خاقان عالم پناه پیش رفته چون پاهای آنجناب را قوت رفتار نماند بود بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانیده بتقبیل انامل فیاض قیام نموده و بواسطه استیلای ضعف هم آنجا نشست هر چند خاقان سعادتمند بلطایف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید صلا جواب نتوانست داد این معنی موجب پریشانی خاقان شده فرمود که آنجناب را در محفه خاصه خوابانیده و محکم شد هم اشب بشهر رسانند و خواجه عبد الله را بتعهد حال آن مهر سپهر کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پریان شد آنگاه علامات سکته در بعض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند هم اینجا مریض را فصد باید کرد تا صعوبت صحت روی نماید ملا مولانا عبد الحی زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد خلاف طریق مسلوک داشته گفت که بعد از وصول هرات و اجتماع اطباء در علاج شروع میباید کرد خواجه عبد الله رای ثانی را صواب شمرده مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آوردند لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در نیمه شب جمعه آنجناب را بمنزلش رسانیدند علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته و نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد همان لحظه خاقان ظفر قرین بر بالین امیر عدیم النظیر تشریف آورد او را بغایت بشعور دیده دل بر واقعهٔ ناگزیر نهاد و قطرات اشک از نواره دیده بارید روز شنبه صعوبت آن عارضه بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفس غالب بشکست و از شکنای پیکل جسمانی بنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود علی الصباح که خورشید خاور

از سقف نیلوفری مانند شعله آتش زبانه زده از درون ماتم زدگان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دارالسلطنه هرات اشتهار یافت نایره آتش زده از کانون درون خواص و عوام سر برزد آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صعود کرد سپهر مدور انداخت بدن بی بدیل را بطریق شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت اندازه او را بعیدگاه هرات بردند بعد از ادای نماز بلندی که در مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود در سایند و بمقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام و التحیه دفن کردانیدند حضرت خاقان سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصناف آن مصیبت مشارک بود آنگاه بترتیب آش هفته اشارة فرمود امرا و نواحی و خوانسالاران مقدار طعام مرتب ساخته که در شهری بدین عظمت منزلی کم کنجایش کشیدن آن طعام داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و صدور و رؤسا را بلکه تمام فرق برابر در روز هفتم آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان در شمالی عیدگاه دارالسلطنه هرات جمع آمدند خاقان منصور در خیمه و دایره پایه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته محلی دست در هم داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم دیده دوری بر آن خوان جمعیتی منقاد بود نواجیان و خوانسالاران آغاز کشیدن کردند بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام الله پرداخته ختمات بجای آوردند خادم بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را بسلب کسوت تعزیت مامور گردانیدند و لباس فاخره پوشانیدند **کفشاردر بیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت حضرت خاقان و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار رحمت و مغفرت حق** رحمن شاهزاده وافر تهور معین الدین ابوالمحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالیمقدار بحمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده ایالت و ولایت طوس و مشهد و نسا و پورد را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده احرام طوف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال استه در جمادی الوقات که امیر علیشیر وفات یافت باز بانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص پادشاه مدار السلطنه هرات شتافت خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت گذرانیده رخصت بازگشت فرمود و بجانب مرو راضی و شاکر توجه نمود در ماه ربیع الاول سنه سبعه و تسعمائه شاهزاده سعادت اشتمال محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی پیوست چون این خبر بخاقان رسید ولایت قاین که سیورغال او بود به برادر اعیان او ابراهیم حسین میرزا داد بهنوز خراحت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانه ناأهل نیل ملال دیگر بر چهرهٔ آمال خاقان پسندیده فعال کشید شاهزاده عالمیان محمد حمید میرزا در سنه ثمان و تسعمائه بحلول اجل طبیعی درگذشت نعش شاهزاده مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسه سلطانیه دفن کردند در شوال همین سال سلطان سکندر میرزا که برادرزاده و داماد خاقان منصور بود در سفر آخرت قدم بمحمد حمید میرزا نموده در خلال این احوال عبد الباقی میرزا و میرزا غیاث سید احمد بن میرزا میرانشاه که بنسبش از جانب والده بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیک خاکم یزد که در عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هرات رسیدند خاقان منصور مقدم شریف ایشان را مغتنم داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانید مهد علیا سلطان بیگم را که سابقا در حبالهٔ نکاح سلطان اویس میرزا بسر میبرد بادی در سلک ازدواج کشید **ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی حوادث که دران وان روی نمود** حاجی لرکه کوتوال قلعه لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان ارغون یاغی شده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایه وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا با دو هزار سوار سبز آزموده جرار متوجه ولایت نیمروز نامزد فرمود آنحضرت بدانولایت شتافته حدود سیستان را تا حوزه در توقف اقامت برافراخت چون این خبر بسمع امیر ذوالنون رسید باتفاق ولدارشد خویش روی بعسکر شاهزاده آورده در طی مسافت مسارعت کرد در صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب بود و لشکریانش متفرق بودند ما بچه علم امیر ذوالنون پرتو وصول بر نواحی اوق انداخت شاهزاده متحیر شده با سیصد سوار که در آنزمان که در آستان سعادت آشیانش بودند متوجه اعدا گشت از آنجانب فاضل کوکلتاش که منقدمی لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن این حال از یکطرف امیر ذوالنون با جمعی از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با فوجی از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاهزاده راسکاری وار در میان گرفتند آنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده و اتباعش را بزخم تیر مجروح ساختند لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت امیر ذوالنون رایت عزیمت

بسپهر بوقلمون فراخته مظفر و منصور زمین داور شتافت در سنه تسع و تسعمائه فریدون حسین میرزا بجهتی خیال گریز کرده بهانه شکار از هرات بیرون رفته
راه استراباد در پیش گرفت بعد از وصول بحدود ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در بارهٔ برادر انواع اشفاق و عطاف بجای آورده
و بحسب تقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا گشته در گذشت فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت
داری مسند سروری نشسته قایم مقام برادر شد گشت گلشن ریسان مبادی ابو الفتح محمد خان شیبانی سالک مسالک
جهان بانی محمد خان شیبانی ولد بداق خان بن ابو الخیر خان است و ابو الخیر خان از خوافین الوس جوجی خان بود فر و جاه و حشمت و مزید شوکت
و عظمت ممتاز بود و مادام ایام بحال اقبال و ایالت سلطنت و استقلال می افراشت چنانچه سابقا مذکور گشت که سلطان ابو سعید میرزا
از روی استمداد و خود بمن همت آن خان عالیشان او را فتح سمرقند داد و در محلی که خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا از روی خواهش
امداد نمود و مادر محمد خان نوری بیگم را بحبالهٔ بداق خان عروسی کردند و تولد ش در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود چون آن ولد ارجمند بسن رشد و تمیز رسید
جدش ابو الخیر خان و پدرش بوداق سلطان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید نقش جهانگیری و کشورستانی بر لوح خاطر مرتسم ساخت امرا و ارباب
بسلطنت خود دعوت کرده چند گاهی در دشت قپچاق و حدود خارزم بلوازم ستیز و گریز پرداخت بواسطه وفور شوکت اعدای دولت از مقاومت
عاجز شده بجانب خراسان حاکم آنجا عبد العلی ترخان را بسمرقند رانده ملازم سلطان احمد میرزا ساخت سلطان احمد میرزا بادی در مقام تقدیم خدمت
زندگانی نمود بعد از چند گاهی که محمد خان فی الجمله یراق در هم کشید از میرزا سلطان احمد کرچه بار دیگر سر در بیابان وحشت انهاد بعد از وفات
سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا که هر جا و مرجع باجوال یاران و اقران راه یافت محمد خان لشکری فراهم آورده بحدود
ترکستان شتافت آن مملکت را مسخر گردانیده در سنه تسعمائه عزم تسخیر ماوراء النهر جزم کرد سخت کمند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند انداخت با سپاهی
خنجر گذار و ظاهر آن بلده فرود سمند محل نصب سراپردهٔ پادشاهی ساخت و حال آنکه در آن زمان خواجه یحیی ولد خواجه عبد الله بر آنشهر استیلای
تمام داشت جمیع مهمات ملکی و مالی را بمقتضای رای خود سرانجام مینمود و سلطانعلی میرزا از سلطنت جز نامی نداشت هر روز بملازمت خواجه
رفته خلاف فرموده او را ممحال می پنداشت چون محمد خان شیبانی چند روز بلوازم محاصره و محاربه پرداخته دانست که سلطانعلی میرزا و ارکان دولت
او را تعظیم و تبجیل خواجه یحیی بیک آمده استمالت نامها از دشاهزاده ارسال داشته پیغام داد که در این ایام که ماهچهٔ لوای ظفر اعلام بر تو و صول
بر حوالی این دیار انداخت کیفیت استیلای خواجه یحیی و عدم اختیار تو در امر شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغ او رفاه حال
تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهراه موافقت بساط بوس بارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی اعظام یافته
در ظل عاطفت پدر بیغ فراغت فرمائی همچنین نزدیک آمیزش مودت انگیز نزدیک در سلطانعلی میرزا فرستاده او را بمناکحت خویش نوید داد شاهزاده
باشفاق آن ضعیفه ساده بآن افسانه دلفون فریفته گشته عزم ملازمت محمد خان جزم کرده در روز جمعه که خواجه یحیی با کابر سمرقند در مسجد جامع بادا
نماز اشتغال داشتند با سیصد سوار از امرا و لشکریان روی توجه باردوی خان آوردند صید را چون اجل آید سوی صیاد رود محمد خان در کنار
کل با آن شاهزاده ساده دل ملاقات کرده دو سه روز الطاف عنایت و عطوفت فرمود آخر الامر طریق نقض عهد مسلوک نموده نهال حیاتش از بصر
پیدا و از پای در آورد خواجه یحیی چون حال بدینمنوال دید بغیر از اطاعت و انقیاد چاره نداشت جناب خواجه بدرگاه آمده با اکثر اخوان
و اولاد و قرابتیان از عقب سلطانعلی میرزا روان گشتند ممالک سمرقند و بخارا او توابع در تحت تصرف محمد خان در آمده دست تعدی باموال رعایا
دراز کرده بلوازم جور و بیداد اشتغال نمود چون سه چهار ماه بدینمنوال بگذشت ظلم از بکان از حد اعتدال متجاوز گشت از سایر ارکان سمرقند ممتاز
مینمود قاصدی بمعنان برق دیدار بدرگاه خسرو عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر کرد رانده جان قایم مکان پدر خویش میرزا عمر شیخ بن سلطان ابو سعید گشته
داعیهٔ تسخیر ممالک موروث داشت ارسال فرمود و پیغام داد که مناسب آنست که شاهزاده بر جناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود شوند
بر وجهی طی مسافت نمایند که در خلال نسب اظهار بلدهٔ سمرقند رسند تا بنده دروازه شهر را بسان درب دولت و اقبال بر روی ملازمان آستان
جاه و جلال بگشایم و راه خروج از بکان که در این بلده بظلم و تعدی اشتغال دارند مسدود گردانم چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابر رسید
بفتح سمرقند امیدوار گشته قاصد را مشمول انعام و احسان باز گردانیدند و متعاقب مواکب کردون مراتب بجانب دار الملک ماوراء النهر
متوجه گردید و حال آنکه محمد خان شیبانی بعظمتی هر چه تمامتر در کان کل نشسته بود و خیال آنکه سمرقندیان طریق خلاف مسلوک داشته میرزا محمد

بابر الهم

بابر را بشهر در آوند بخاطرش خطور نمود میرزا محمد بابر را غایت تهور باندک زمانی آن مسافت را طی کرده در شب موعود بدروازه سمرقند رسید خواجه ابوالمکارم با لشاق تمای اعیان و اعاظم رجب وعده تقدیم رسانیدند آنحضرت را بشهر در آوردند و دروازه را مضبوط ساختند و بکرمان امرا و لشکریان محمد خان امر کردند لشکر اندجان در آنشب دیجور رمونه روز رستخیز ظاهر کردند و باش سمرقند در منازل ازبکان ریختند دست بقتل و غارت برآورده بعضی از لشکریان و خواص خان بحمایت طایفه از مردم دور اندیش بکریختند سپاه لشکریان کرفتار شده روز دیکر بسیاست حضرت پادشاهی اختصاص یافته قرب سیصد اوزبک هریک بنوعی غیر مکرر بر خاک هلاک افتاده عنان بسوی عالم آخرت تافتند علی الصباح که خسرو خاوری تخت کاه نیلوفیر ابنور حضور منور ساخت ظهیر الدین محمد بابر قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد رعایا و پیچارکان سمرقند را امینت و فراغت دست داد محمد خان در کاکل از کیفیت حادثه وقوف یافته مصلحت در توقف سمرقند ندیده همانروز کوچ کرده متوجه ترکستان کردید حضرت پادشاه محمد بابر میرزا چندکاه در آن مملکت در غایت رافت و لطف اقامت نمود بقدر مقدور در باب استمالت سپاهی و رعیت سعی فرمود اما چون غلات آنجا را جنود نامعدود اوزبک ضایع کرده بودند قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست محمد بابر بملاحظه آسایش رعایا سپاه اندجان را متفرق ساخت محمد خان از آنصورت وقوف یافته بازکشت همت برکشکر تسخیر سمرقند افکند با سپاهی افزون از چند و چون عنان بکران بطرف آن بلده فردوس مانند منعطف کرد بعد از شیوع این خبر محمد بابر بواسطه نفرت لشکر روی باندجان نهاد اهالی آن شهر هرکرا قدرتی بود ترک وطن مالوف نموده و آن بلده بدون منازعی در حیز تسخیر خان والامکان درآمده همت بر اخذ و قتل اکابر آن مکان کماشت از آنطایفه جمعی که مجال داشتند باطراف ممالک ترکستان و ایران و توران شتافتند زمره که پای بست دام تقدیر شده بودند سپاه ازبک خون ایشانرا با خاک راه یکسان ساختند خواجه ابوالمکارم بمصلحت آنکه کسی در انشنای محاسن شریف او تراشیده روی بترکستان نهاد اما چون او را اجل رسیده بود آن حرکت نافع نیفتاد جمعی از لشکریان محمد خان شیبانی او را دیده شناخته بنزد خان بردند چون چشم آن پادشاه بهرام قهر بخواجه ابوالمکارم در افتاد پرسید که چرا ریش خود را تراشیده آنجناب در جواب این بیت خواند

بیت چراغی را که ایزد برفروزد هرآنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ سودی نداد همان لحظه قهرمان قهرشهر یاری در ابعالم آخرت فرستاد رایت استقلال و استیداد آن خان والانژاد در اکثر بلاد ماوراء النهر صفت استعلا و ارتفاع پذیرفت سمرقند را دار الملک ساخته ایالت بخارا و توابع را برادر خود محمود سلطان عنایت فرمود حکومت ممالک ترکستانرا باعمام خود کوچ خان و سونجک سلطان که پنجره دختری میرزا الغ بیک کورکانست تفویض نمود آنکاه خیال استیصال امیر خسرو شاه و تسخیر بلاد حصار شادمان و خلمان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نکاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیباک ازبک را بغارت و تاراج آن ولایت مامور کردانیده رایت استقلال و تسلط برافراشت کفشاردر بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بتسخیر امیر محمد مقیم چون بمقتضای آیه کریمه کل شیء هالک الا وجهه بقا و دوام خاصه ذات قادر بیچون واز حال از دنیای دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع وتسعمایه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار رحمت خداوند جزو و کل پیوست پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آن دیار کشته بجای پدر برمسند حکومت بنشست بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده بشیرم نداکه تمام سر انجام جزئی و کلی را از پیش خود کرفته بود امیر محمد یوسف و امرای دیکر از شهر بیرون رفته فرصت نکاه میدانستند که از میان برداشتن ما کاه صباح عید اضحی که بشیرم در دریوزه انتخانه سلطان آباش میکشید با سیصد مرد مکمل بنخجیر کابل رسیده بر سرش تاختند از اینجهته پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در کرم سیر بسمع ولد خود ترامیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسیده در آخر سنه ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودیر را در هم کشیده بتسخیر کابل رایش نهاد همت ساخت و بدانجانب نهضت نمود میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیک را بحباله نکاح در آورد این اخبار در وقتیکه بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید موجب ابتهاج و فرح مزاج همکنان شد ذکر لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و بازکشتن از کنار آب آمویه بسبب نفاق امیر خسرو شاه چون حضرت کیتی ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور کردید و سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه و پریشانی کرد اینده خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب نموده امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از پیدا و از بک استعانه نمود و پیغام کذرانیدند که هرکاه موکب عالی شاه زاده بجانب آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و خلمان

وبدخشان وشد زو بقلان بارد وخواهیم پیوست ودراین یورش ملازم رکاب ظفرباب خواهیم بود بنابرآن بدیع الزمان میرزا رسل ورسایل بقندهار
وزمین داور فرستاده امثله واجب الاذعان بنام امیرذوالنون واولاد درقلم آورده مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آنجا جمع ساخته
بقیة الاسلام بلخ آیند تادر ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک وفتح ماوراالنهر قیام نمایند امیرذوالنون لوازم اطاعت بجای آورده بادوسه
هزار سوار جرار بجانب بلخ گرایید بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه رابعواطف خسروانه اختصاص داده ابواب مراحم برروی روزگارش گشود
امیر خسروشاه نیز تحف شایسته وتبرکات بایسته بنظر امیرذوالنون فرستاده پیغام داد که درباب آمدن بخارا آب آمویه تعجیل ننمایند چون آن زمستان
بپایان آید درحرکت آیند نواب شاهزاده توقیف ورزیده پس زمستان که سپاه سبزه ویاحین درکنار جویبارها واطراف کوهسار صف کشیده
بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده درآخر سنه ثمان وتسعمائه بادوازده هزار سوار وپیاده جوشن پوش ونیزه گذار ازقبة الاسلام بلخ بجانب آب آمو
روان شد امیر عمر بیک ایدار السلطنه بهرات فرستاده ازپدر بزرگوار استمداد نمود حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیرباقی اشتهار دارد فی الحال باپنجاب آب آمو
تبقبیل بساط سلطنت تاب پرداخت وپیشکش گشیده عنایت والتفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیرسلطان حسین ارغون وامیرذوالنون قراقولاغ رانزد امیرخسروشاه بحصار شادمان فرستادند واورا ازوصول موکب عالی بکنار آب آمویه تصمیم عزم رزم باعمحمد خان خبردادند وفرمودند
که بزودی بمعسکر ظفرپژوهند تاانشاالله باسرع الحال دفع اعدای ملک میسرگردد امیرسلطان حسین وقراقولاغ باامیرخسروشاه وبرادران وامیرولی بیک
وپیرولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا ومکتوب امیرذوالنون بدیشان رسانیده ایشانرا برتوجه باردوی اعلی ترغیب وتحریص نمودند امیرخسروشاه
برعدم مساعدت توفیق ازاطاعت سرپیچیده بخاطر گذرانیدند که هرگاه بدیع الزمان میرزا ازمحمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت میرزا سلطان
محمود قصدمن نماید لاجرم عذری سقیم برزبان آورده فرستادگانرا اجازت مراجعت دادچون ایشان باردوی بدیع الزمان بازگشتند وخلاف وعده
امیرخسروشاه رامفروض داشتند فی الفور شاهزاده ازآب آمویه عبورنمود مقارن آن حال امیرعمر بیک ازپایه سریراعلی بازآمده ازتقریراوچنان بوضوح پیوست
که خاقان منصور بخلاف متصیدشکرید ومنفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا بامیرذوالنون طریق مشورت مسلوک داشته طبل رحلت فروکوفت بعدازوصول بقیة الاسلام بلخ درچهارباغ ابراهیم منزل گزیده امیرشجاع الدین ذوالنونرا اجازت انصراف ارزانی داشت وخود آنجناب علم نهضت برافراشت وبدین جهة تفصیلی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتنه روی نمود ومحمد خان بعزم بلاد خراسان امیدوار گشته ازآب آمو
عبورفرمود ذکرگشتنه که ازخواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسیده وبدانسبب محمد خان ازآب آمویه گذشته ببلخ آمد
سیدجعفر که دراحوال گذشته مذکور شد که درسلک سادات دشت قپچاق منظم بود وخواهرین اوزبک بنسبت باو درغایت محبت سلوک مینمودند ازدیار
ماوراالنهر ببلخ شتافت وشرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرده چنان ظاهرساخت که بسبب ظلم وتعدی محمد خان شیبانی
روی گردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام ومادام الحیات لوازم دولتخواهی مقدم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بدان سید
مزورا عتماد فرموده اورا مشمول انعام واحسان پیکران گردانیدند جناب سیادت مآب ضمنا باامراومقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته
درخلوت زبان بمدح وثنای محمد خان میگشاد ایشانرا بملازمت اودعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد امیرمحمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشانرا
بسمع رضا قبول نموده حقوق تربیت ورعایت سلطان بدیع الزمان میرزا که بنسبت باآنجماعت بتقدیم رسانیده بود برآن داشت که حقیقت را
برای سلطان بدیع الزمان میرزا معروض دارد پس ازعرض مطلب صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امراوارکان دولت جهة مشورت
محمد باقر ترخان درخرگاه دیوانخانه مجتمع گردند بعدازاجتماع آنجماعت بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر بیک وشیخ علی طغای وعاشق محمد
ارغون ویادگار ابواسحق واقبوقا ومحمد باقر ارغون وشاه منصور ابکرفتن عاصیان مامور گردانیدند امرا آنساعت آن زمزمه نمک حرام رامقید گردانیدند
وهریکی رابمکانی ازاهل اعتماد سپرده نیراق وجهات ایشانرا بحیطه ضبط درآوردند ازجمله گریشاران شاه محمد برلاس وآقتاب ترخان ومنگ کیلدی بیسای
رسیدند وعفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان وجهانگیر برلاس وقراپیر محمد وسیدجعفرخواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد امیرشاه
منصور که محصل امیرسیدخواجه جعفر بود گفت که چون خمیرمایه این فتنه جناب سعادت مآبست گذاشتن او مصلحت دولت نیست وبخلاف رضای
بدیع الزمان میرزا اورا بحلق برکشید ومقارن این خان کیتی ستان ازمعبرگرکی عبورنموده وبدیع الزمان میرزا ازچهارباغ میرزا ابراهیم سلطان
خان یکران بطرف کرزوان معطوف گردانیدند ذکر طلوع رایت نصرت آیت خانی ازافق مملکت بلخ وگرفتارشدن

جلد هفتم

امدن محمد شیبانی بتسخیر شهر بلخ

اما حالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ در اوایل پاییز سنه تسع وتسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت وبنا براستدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را تصرف سراردقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشیده بامنظور نظر الطاف گشت و محمد خان او را با نظر لطف آب کوچانیده و خبر عبور خان کیستی ستان در چهار باغ میرزا ابراهیم سلطان تقی بدیع الزمان میرزا رسید بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندیده و نود حدقه سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمانرا در بلخ گذاشته امیر سلطان قلنجاق را در ملازمت شاهزاده باز داشت رایات عالیات سلطانی از زاه دره کربسان بجانب خزدوان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه بسوی بلخ آورد و فوجی از لشکریان قیامت اثر اوزبک را بناحیه شبرغان نامزد کرد چون آنجماعت بحدود آنولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر سپاک با صد نفر ارصارزان و لاور بعزم رزم از قلعه پیرون خرامیده و میان آنجماعت و ازبکان مقاتله بوقوع انجامیده و در اثنای سیئیتری باسب امیر علیخان رسیده دلشکر اوزبک را دوستکیر کرده بندی کران بر پایش نهادند و باردوی خان بردند و ماهیچه رایات ظفر آیات خاقانی در کمال حشمت و کامرانی از اقاش طاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلنجاق و سایر امراو اعیان که در آمکان بودند خاطر بتحصن قرار دادند و از آنجانب محمد خان شیبانی با قریب دو هزار کس از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه شترخار منزل گزیده جای محمود سلطان برادر خود را برابر دروازه عراق معین گردانیدند و دیگر جمعی از سلاطین جوجی نژاد را بدروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر فرستاد تا سلطان و سایر امرا و بدیع الزمان میرزا باطاعت و انقیاد دعوت فرمود و چون این سخن در سمع قبول بلخیان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یکدو هفته که اوزبکیان حسروطور بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداخته راه توجه بخاک ریز مرتب گردانیدند و حکم جنگ سلطانی بنیاد یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق سپهر آنموس انداختند مانند مور و ملخ روی بخندق آورده آثار رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشنی شب رنگ پوشیده بر اسبی کوه پیکر سوار گردیده قریب دو هزار سوار اوزبک جبه پوش مثاپش اوروان گشته و چهرها و طوره در سر کشیده بخندق دروازه شترخوار در آمدند و مردم خواجه جلال میرکی آغاز اضطراب کرده دست بتیر و سنک کردند و آنجناب ایشانرا تا آنزمان که اوزبکان بخاک ریز بالا رفته نزدیک بخندق تشیخ رسیدند از انداختن تیر و سنک منع نمود آنگاه سنکی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بسر جرئی خورده بر دارنده آن از بخندق غلطانید و بعد از آن سایر دلاوران که در ان برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دو رو سنک مرگ آهنگ بکشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان در خندق قتیل و برزبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعد را بلرزش در آوردند ابواب محاربت و مدافعت برکشادند و اگرچه در آنروز اوزبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند و جمعی شهریارا بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون کرشن آنشهر از قبیل محالات عاقبت انهزام یافته و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و بضرب سنک عدو از عالم فانی بجهان جاودانی روی آوردند و براین قیاس ده نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی انداختند و مانند روز اول مهمی از پیش نبردند لاجرم مراجعت نمودند بعد ازان خاقان از ضایع شدن لشکر باز اندیشیده امرا و بهادرانرا باشتغال بزان قتال مامور گردانیدند اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن اثنا شبی امیر علیخان بندبر پا بکرخت و کنار دروازه شترخوار فرا در گشیده و نام خود ظاهر کردانیدند و جمعی از نوکران خواجه میرکی با یاران دویده او را بردند و بر مخلص او محامد لوازم الهی بجای آوردند چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیر تدبیر پذیرنیست در اواسط همان زمستان طبل مراجعت کوفته از آب آمویه بگذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنمقدار خرابی از سپاه اوزبک بظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بران متصور نتوان کرد

ذکر شمه از حال بدیع الزمان میرزا در ان اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر سپاک در آن ایام

که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران بحاصره قبة الاسلام بلخ قیام مینمود چون بدیع الزمان میرزا در ولایت جزروان بدره خورتحصن نموده و چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت پیدا و لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد خاقان منصور چون آزار بسیار از آنحضرت در دل داشت در باب ارسال مدد در سهم تغافل و اهمال بجای آورد و امیر عبد اللطیف خان بتاراج و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو الرود بسر پل مالان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از خزروان بچکچتو شتافته

بقیت ایام زمستان آنجا بپایان رسانیدند چون سلطان بدیع الزمان میرزا آئین فرودین سپاه سبزه وریاحین بفضای دشت و بساط بساتین کشیدند از آنجا کوچ فرموده صحرای جورجانرا محل نصب لوای ظفر اشتمال گردانیدند و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده و کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمودند و در باب استمداد جهت دفع اوزبک مبالغه فرمودند و بار دیگر امیر خسرو شاه اظهار انقیاد کرده برادر خود امیر ولی بیک را بملازمت شاهزاده فرستاد و مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرهای بسیار از حصار شادمان و حشلان و قشدز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در ینم فرسنخی اردوی عالی منزل گزیند قبل از آنکه بعزدست بوس بدیع الزمان میرزا مشرف گردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده تا نیمشبی با وی ملاقات کرده و او را از سیاست شاهزاده ترسانیدند تا فی الحال طبل رحیل کوفته همعنان بشبرغان شتافت و عمر بیک در آن بلده متوقف شده امیر ولی بیک عنان یکران بعشدرتمات و بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که علی السرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بجانب چیکتو تافت **ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت نمودن بسبب عرض مرض در منزل ترتاب** چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیکتو در هرات اشتهار یافت خاقان منصور پا سپاه موفور عازم کنار آب شد و بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترتاب را معسکر ظفر مآب ساخته در آنموضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از امضای آن عزیمت درگذشت پس از چند روزی از دار الشفا و شزل من القرآن ما هو شفا و رحمة للمومنین شفا عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامن کوه الموت رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار را بدو بوضوح پیوست داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت آشیان شتابد و تقبیل انامل فیاض نموده بار دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بکریاس کردون اساس فرستاده و بنواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقان دفتر جرایم و آثام این مهالک سپیل سرکردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شوید و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنت هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشد حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی می آیم و عاشیه متابعت بردوش کرفته در ظلال عاطفت لاینزال می آیم چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا را بعرض رسانیدند و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشت و اجابت ملتمس ملاقات او در خبر اندا خت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده مهلت کوچ کرده خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم تهنیت و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان میرزا از الة تمور بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیک بآستان اقبال آشیان** در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور بار دوی میرزا بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده بسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کلا از مملکت از خار طغیان معاندان بیستیاری کدام یک از معاونان پاک کرداند و امیر عمر بیک که اظهار شقاق و خلاف کرده و قلعه شبرغان متحصن گشته بود بچه طریقه از طریق عناد کدام یک را نیندیشه بجاده اتحاد رساند مقارن آن مبشری خجسته مقال از نزد امیر ذوالنون رسیده و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد و سپاه زمین داور و فراغور و سماخر و توتلک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بجانب شبرغان معطوف داشت و بعد از آنکه عزم بوس حاصل کرده بعرض رسانید که لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهام مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و نصرت واثق گردید و از الة تمور در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید چون ماچه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و باز آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بتحصن قرار داد و برج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراشته و سپاه جلادت اثار اکمل ساخته صباح روز چهار شنبه از یورت سه شنبه بظاهر شبرغان رسیدند و صدای نقاره و نفیر و ادای سورن و کرنای با اوج فلک سانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عید گاه

آن بلده نزول جلال کرده امیرذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفتند و آب خندق را بطرفی دیگر افکندند و جهت پرساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیرذوالنون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک با زر دیگر در سلک سایر امرا و نوینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفیر امیر عمر بیک با امیرذوالنون پیغام فرستاد که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی چند از ملازمان بدان قلعه تشریف آورند خاطر امرا بتاکید قواعد عهد و پیمان بخشد و درهای شهر غازان بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا میکشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته و طریقه خدمتکاری و جان سپاری سلوک مینمایم امیرذوالنون این التماس را بغرابت اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر غازان گردید قبل از آنکه پای در رکاب آورد و بدیع الزمان میرزا بمنزل جناب امارت مآب تشریف برد و در آنزمان آنجناب را چنان بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدم عنایت و بنده نوازی بقلعه خرامد پیوسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند بهر اینه در حصول مقصود داخل خواهند بود و این معنی را بعرض رسانیده بدیع الزمان میرزا از صوابدید امیر صاحب تدبیر درنگذشت و امیرذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر غازان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنه بقاره بشارت باوج سپهر دوار رسانید و پل روان انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک شمشیر بگردن و کفن اندر دست سعادت بساط بوس دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشادند و بدیع الزمان میرزا دقایق ذلات و عثرات را بآب اغماض فروشسته او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیدند و بارد وی اعلی معاودت نموده همانروز از ظاهر شهر غازان کوچ فرموده در نواحی سنگشنبه بازار معسکر همایون شهریار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از سر مخالفت و عناد دیگبار گی و رگذشت **ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسروشاه و پیمان افشاندن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت** چون شهر غازان بر نهج مسطور فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوینان و امرا در باب مراسم حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر دریا تاثیر بر آن قرار داد که امرا عظام شجاع الدین امیرذوالنون و امیر ناصر الدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که دانند او را استمالت داده مطمئن گردانیده بارد وی اعلی رسانند که با سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع شکر اوزبک مینماید و اما با سه هزار سوار عازم قندز شده هم در آن ایام خسروشاه و دو اندیش سید حسن اینو را که در سلک صدور منظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود که تا کیفیت احوال بعرض خاقان رسانیده حصال سانیده طلب عهد و جان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد عنایت و التفات و ترتیب و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سنگشنبه بازار بجانب دره جز در حرکت آمد اما امرا عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور بقندز رسید و خسروشاه را بر توجه امرا عظام مطلع گردانید خسروشاه متوجه کوهستان شده از سر حکومت و رگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم امیر خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن کبک را که در سلک قرابتیانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال باغی فرستاد و عبدالرحمن کبک حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن کبک خورده روی بانهزام نهاد و گریختگان معرکه در محلی که امیر خسروشاه در قندز بود بشهر در آمد پریشانی تمام بر حال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امرا کبار عنان ممالک و تمامی تمالک از دست داده و قندز را بازگذاشته با طایفه از خواص خویش روی بکوهستان آورده و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امرا عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانیدند امیرذوالنون از کمال عزت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف بزگان گذاشتن و از این موضع رایت معاودت برافراشتن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران صف نبرد نیست بلکه داعیه آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم سازیم و بتصرف محمود سلطان نگذاریم و امرا طوعا و کرها در امضای این عزیمت با امیرذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشه دغا همان ساعت عنان بخش گردو از روع خود را بطرف اردوی اعلی باز گردانیده و چون امیرذوالنون در ظاهر قندز نزول فرمود و بتحقیق پیوست که مولانا محمد رستمی که در قندز بغایت معتبر بود خاطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد

و امیر ذوالنون قاصدان بخدمت نزد مولانا محمد و سایر فضلا زبان فرستاده ایشانرا از صولت سپاه او نزدیک بخوف نموده پیغام داد که مناسب چنانست که در اوزبکستان بسایند که من با سایر امراء عظام شهر در آمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان بکمال شهامت و صلابت بکوشم رسانیدم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام مواداری محمد خان راسخ دم بود و در ازای فضل و نکاو بنا بر آن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نموده در ضمن عرایض بعد بیع الزمان میرزا چاره کار و راستر ضای خاطر پدر بزرگوار دانست عزم توجه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا بلخ پرون آورد و بدستور معهود مظفر آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلیچ باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بجوزجان زمام حکومت آنولایت را بکف کفایت و جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر سپرد و او را بقلعه شبرغان فرستاده از راه آنکپر بالنک نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسن باد روی را پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم خود بود بعرض رسانید و این معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت گشته فضای میمنه را از یمن مقدم همایون پناه نضارت ریاض رضوان ساخت و در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استعداد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال هر فوز الاحثلالش تابانت چنانچه عنقریب مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه شیبانی خان با محمود سلطان بر زبان خانه بخشان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الجه خان و بیان وقوع محاربه میان خواقین عالی شان ابو الفتح محمد خان شیبانی

دیار زمان که پادشاه مؤید کامکار کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنه سمرقند بود درکت دیگر سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان بر گشود و با آنکه جهانگیر میرزا لسان دولت و اقبال زوی جدا شده بود بدستور پیشتر بر سم سلطنت بر وی اطلاق مینمود بنا علی هذا چون پادشاه اسلام پناه بسمرقند رایشیبانی خان باز گذاشته و استیلای بر ممالک موروث میسر شده و بتاشکند شتافته و چندگاه بشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاربه و مجاهده بر آسوده سلطان محمود خان با شقاق برادر خود سلطان احمد که با الجه خان مشهور گشته همت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد منتزع نموده پادشاه جهانرا مطیع سپارد و این عزیمت را از خیز قوت بفعل آرد و بتاریخ سنه ست و ثمانمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شده ما قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در کردن مقصود کند شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی لشکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خالقی الجه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانبان عنان بصوب بعضی از ولایت مغولستان انعطاف داده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح ظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکند فرستاد مغولان آنجا را پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست ما گرفتار گشته ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی بوادی فرار آورد اگر شتاب نمائی آنست که زبانه غضب قیامت نهیب خود را گرفتار انداخته دشمنان خانی را هر جا یابند از راه کرزمانع آیند و آن دو خان عالی شان را دسته روزی نگاهداشته بعد از آن رخصت دهند که بهر جا که خواهند توجه نمایند و رشته حیات ایشانرا بر دوجهی که در ضمن حکایات اولاد چغتای خان نوشته شد مقطوع گشت بعد از این رایت خان شیبانی پیشتر از پیشتر بقلع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادرش محمود سلطان بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت و ما لتا شکست و ولایت سلطان محمود خان و الجه خان با عمام کوچکی خان و سونجک سلطان که والده سلطان و دختر میرزا الغ بیک گورکانست تعلق گرفت و منصب اردونگی شاه جنیه بامیر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت بهمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه بدیع الزمان میرزا

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان عنان یکران بصوب ستان معطوف گردانیدند و یکدو روزی در طی مسافت قطعات کذرانیدند بوضوح پیوست که فوجی از معاندان دنائت دره راکه در آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بخیال دست برد پای جلادت مستحکم کرده و تیغ عناد آخته اند بنا بر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته بر امیر محمود بجانب حصار شادمان شتافت و عنان توجه بطرف مدینه الرجال ترمذ تافت حاکم آنولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه او در شبی بغرافت بر بستر استراحت غنوده وصول موکب همایون باری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش بخدمت شتافت حضرت در بنا

توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد باوی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار نفاق و پریشانی بر صفحات احوال رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی راه یافته مناسب آنست که چند روزی بار و زکار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بجانب کابل آورد و بحسب اتفاق موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم با تحفه لایق بملازمت حضرت پادشاه شتافت و شبی تمام بر اتفاق و جهات گذاشته با دوسه نفر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا افراشت و در قصبه میمنه خبر رسید که امیر خسرو شاه بخدمت پادشاه عالیجاه میرسد و بدیع الزمان میرزا بنا بر مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امراء و ارکان دولت را باستقبال امر فرموده و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیرذوالنون امیر خسرو شاه را در آن منزل بسعادت دستبوس رسانیدند و آن حالاتی که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود معروض داشتند و همانا زود بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب مکنت امیر خسرو شاه مصروف داشته و بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان جنت صفات مصمم گردانیدند و از میمنه کوچ کرده در آلنگ چیچکتو قبه حرکاه بذروه فلک مهر و ماه رسانیدند **ذکر وصول موکب شاهی بظاهر بلده کابل و معشوق شدن** چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه امرا و نوینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آنولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای آن بلده را زمین مقدم همایونش نظارت گلستان ارم پذیرفته امیر محمد مقیم چون تاب مقاومت ندانست در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز دیگر که چریک منصور کابل را محاصره نمودند و متوطنان آنجای بملازمت کشورکشائی مایل شده و کار مقیم بصبر و شکیبائی درگذشت طلب عفو و امان و مسئلت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه بسپرده عنان بصوب کرمسیر و غزنه تابد و محمد بابر پادشاه بنا بر التماس محمد مقیم جواب داد که دروازه های شهر بکشاید و محمد مقیم بولایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و بشرف بساط بوس دریافته و پیشکش شایسته محمد بابر پادشاه و عده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بمرافقت و موافقت تائیدات و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم ملحقات را بتحت تصرف درآورده معمور و آبادان گردانیدند و طوایف مزارعان را که پایمال جور عدوان و دست تخوش ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن و امان رسانیدند **ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب هرات باتفاق امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسرو شاه بامید لطف و عنایت خاقان کشورکشا** حضرت امیر خسرو شاه ملاقات بدیع الزمان میرزا نمود و آن قرة العین سلطنت و اشتیاق حضرت خاقان علی را مستحسن شمرده و امضای آن عزیمت متضمن صلاح دین و دولت دانسته بدیع الزمان میرزا از چچکتو پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از سر پل تامان بجانب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمده و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه بصوب دارالسلطنه هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردیده و بحسب اطمینان بدیع الزمان میرزا و امراء عالیشان جناب شیخ الاسلام سیف الملة و الدین احمد النقاز انی و شیخ جلال الدین ابوزید پوران و سید نظام الدین سلطانعلی مشهدی که مشهور بمیرخواب بین بود و امیر غیاث الدین امیر سیف الرازی و قاضی صدر الدین محمد ارمی را که خلاصه مشایخ و سادات و علماء و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست بر مصحف مجید و کلام معجز نظام سبحانی نهاده و قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند که نسبت ببدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن هیچ بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امراء شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان نمایند تا بی دغدغه عزیمت را بامضا رسانند و اکابر عظام و ذوی الاحترام متوجه ملازمت شاهزاده کان گردون غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکش لایق گشیده کیفیت عهد و میثاق سلطان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان نسبت بآن فرزه واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بظهور رسانیده بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلعت فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل با دام تونزول اجلال دست داد ابوالمنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هرات توجه کرده بودند با حضرت اعلی بدیع الزمان میرزا ملاقات نمودند

وغبار نفار که پیش ازین جایل بود بآب الفت و مواسات فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که پانزدهم جمادی الاول سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند گشته خصال حمیده صفات کشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تودرحرکت آمده بوقت نماز پیشین نواحی عباس کیم فرسخ از قریه کرخ پایان تراست از مقارنهٔ آن تیر رجع سلطنت عزت افزای سپهر اخضر گشت و بدیع الزمان میرزا چون چشم بر بخت روان عالیشان افتاد خواست که بشیوهٔ ارباب جرایم رو مال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهدهٔ آن صورت رقت فرمودند و فرزند ارجمند را ازان امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یک زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات از نوافذ دیدهٔ انتظار روان کردانیدند و مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر سر بر ده زار زار بگریستند و حضرت خاقان در غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در هم می نگریستند و هم در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و فضلا و علما مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت بوسیده لوازم خلوص عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشانرا بفور پرسش و نوازش سرافراز و مفتخر ساخت و آنشب حضرت خاقانی در بزم خرمی و عیش نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح و تجرع راح ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی خطی تمام از زندگانی گرفته رایت شادمانی برافراشتند روز دیگر خاقان بر تخت روان سوار شده شاهزادگان عظام بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان پیش پیش آنحضرت روان شده امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ بحرکت آمدند و در آنروز اصناف فراق نام با غلبه تمام دشت صحرا و کوه را فرو گرفته بودند اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طریق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن کسی مشاهده ننموده و خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب نوآمین از راه خیابان بمدارس سرپل ایچل که بنا کرده معمار آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام و امرا و نویان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر خسرو شاه و امیر ذوالنون دو پایه تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسه شریف درآوردند آنگاه خاقان مباغ جهان آرا شافت و منزل امیر علیشیر را زمین مقدم بدیع الزمان میرزا بنضارت تمام حضر یافت و هر یک از امرا در مقام مهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت سرور و بهجت بسر برده از ریخ راه برآسودند در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند گرت ولد رشد اطوی داد و در هر مجلس انواع انعام و احسان در بارهٔ شاهزادهٔ عالیشان بجا آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و چون امیر شجاع الدین ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر بنسبت به پرسش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار و زمین داور نهد پس ازده روز که در هرات بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نموده بدیع الزمان میرزا در ان ایام که در هرات تشریف داشت صبیهٔ صلبیه میرزا الغ بیک ابن میرزا سلطان سعید که در حجر تربیت عمهٔ خود پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحبالهٔ نکاح درآورد و در روز عقد سادات و قضات حاضر شته قاضی اختیار الدین حسن تبلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور ترتیب یافت و فروغ جام بادهٔ کلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام تافت و هم در آن اوقات خواجه محتشمه صفات افضل الدین محمد کرمانی که بکمال احتشام و اعتبار در پایهٔ سریر حضرت خاقانی که سابقا مقام قوم کلک بیان گشته بود چند روزی مریض بود درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آن خواجهٔ عالیشانرا مشایعت نموده بکازرگاه برده در بقعه که جهت مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بانجام انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین محمد ولی سبک بتحقیق جهات خواجه تکروم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مؤاخذ گشته از آن اموال بوفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و چون باستمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تمت بآنجناب بوزیجه وزارت نشسته در بند بلا افتادند چون آنچه داشتند فرو آوردند محصلان حسب الحکم ایشانرا از قید نجات داده کفشار و دو مامور شدن شاهزادگان از خاقان بر قشن کنار آب مرغاب بهت مقابله و مقاتله شیبانی خان و رفتن خسرو شاه بصوب قندز و مقتول شدن و وفات یافتن ابراهیم حسین میرزا چون

سلطان بدیع الزمان اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفرحسین میرزا و بعضی از نوینان و امرای کنار کنار آب مرغاب را محل معسکر ظفرمآب گردانند و اگر محمد شیبانی خان بهیت کشور ستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابر آن سلطان بدیع الزمان در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه در خطیره جیند کوکلتاش که در دامن کوه مختارست جهت شکار نزول فرمود و مقارن آنحال از تزوج ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه ایلچیان پایه سریر خاقان جمجاه رسید مکاتبة آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار مراعات بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان شده اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطیره جیند کوچ کرده بچهل دختران شتافت آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شد چون مرحله سوری از فرقدوم همایون فضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفرحسین کورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامکار کامران همعنان یکدیگر از راه پنجده بمرغاب شتافتند و آنموضع بنابر فرمان که از پایه سریر اعلی بوضوح انجامید مظفرحسین بدار السلطنه هرات باز گردید و امیر خسرو شاه عنان یکران بصوب قندز و بغلان معطف گردانیدند و جناب امارت مآب بعد از طی مراحل و منازل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جا را جمع کشتند و اوزبکی که در ارو غه قندز بود با فوجی جنود امیر خسرو شاه را استقبال نمود و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیار از اتباع امیر خسرو شاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته کشت و بقیة السیف روی بانهزام آورده آنجا امیر پرنجه تقدیر شده سردار سپاه اوزبک را بر دراز کوشی نشانده بقندز برده فرمود که بکروشهر کردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی افراخت بقتل رسانیدند و امیر خسرو شاه عادل و رعیت پرور بود مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا به نیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و خلم و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت کمال دولت و اقبال رایت فرمان فرمائی برافراشت و آنجناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی محترز و مجتنب بوده و همواره بادای وظایف طاعات و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات سبحانی قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده بغساوت قلب و قلت رحم انصاف داشت بمجرد توهم نقش بیوفائی و کفران نعمت بر لوح خاطر میگاشت و چنانچه مذکور شد حدقه یکی از مخدوم زادگان خود را بآب عصیان نابود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم بادبذک فانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام ذوالجلال بساط جاه و جلالش در نوشت و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمائه شاهزاده مظفرحسین از نسیم میرزا بسبب شراب و بسوء برد و ام بمرضی صعب گرفتار گردید و معالجه و تداوی اطبا فایده نداد و در اواخر ایام شوال حیاتش بزوال رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه تغافت محزون شد و قطرات عبرات از فواره دیده برگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انا لله و انا الیه راجعون صابر و راجع بغیر حساب متمسک شده گشایر در عزیمت مئودن بدیع الزمان میرزا بتاخت بلخ و بخان و دران اوان آمدن ایلچیان از نزد امیر ذوالنون و عنان یکران بصوب قندهار تاختن بلخاب کوهستانی است که آب دره جز و مرغاب و هرات و مرورود از آنجا منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و پشتهای پر درخت مردم آنجای پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده بحکم بینغی اطاعت حکام بجائی آورد ند و در شهور سنه ثمان و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر را با فوجی از سپاه جلادت اشعار بتادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاده میان محمد باقر و بلخابیان نیز ان مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآب مهزم باز آمد و چون در آنوقت بدیع الزمان میرزا متوجه آمویه بود نمیتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در این ولا که لب آب مرغاب مورد معسکر ظفرمآب بود اندیشه تاخت بلخابیان در خاطر خاطر خطور نمود و رایات ظفرآیات را افراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیک گاه اطراف و جوانب کوهستانرا فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داد و با قبال و اجلال قاصد مراجعت بود که از نزد امیر ذوالنون بر سبیل متعاقب و متواتر ایلچیان رسیده که حضرت پادشاه ظهیر الدولة و الاقبال محمد بابر با سپاهی بلا انتهالوا جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور افراشته مامول و چشم داشت چنان است که آنحضرت عنان عاطفت بر این صوب انعطاف داده دفع اعدای دولت را پیشنهاد همت گردانند تا در سایه خجسته همایون فال این مملکت محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا فرستادگان امیر ذوالنون را مقضی المرام باز گردانیده مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد گشایر در لشکر ظفر اثر جمع کردن بدیع الزمان میرزا بقصد

مقاتله و مقابله بابر میرزا و ارسال نمودن محمد بابر پادشاه الچیان نزد بدیع الزمان میرزا و طلب صلح کردن چون باجه
نصرت شعار شاهزاده کامگار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش و محمد مقیم پیشکشهای
پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون دران
ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر علی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرماندا که تمامی لشکر و حشر
سیستانی و غوره و ساحر و تولک و قلعه کاه مردان و فراه و معسکر زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرای عظام جهت رسانیدن توپخانه
باطراف ولایات مذکور روان ساخته امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران ممالک جنوبی دامعدود متوجه قندهار گشتند
و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان
باردوی نصرت نشان فرستاده و اظهار محبت و اتحاد نموده و بدیع الزمان در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید یافت
و حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل کرد و ایند و موکب عالی بدیع الزمان میرزا از قندهار راه زمین داور پیش گرفت آنگاه در باب تعیین یورت
و قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستانرا در قصبه فراه گذرانیده بعد از انشقال آفتاب از برج حوت شتابا عازم
ربیع هر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بفراه شتافت چون از رنج راه آسود
رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذوالنون امیر سلطانعلی ارغونرا تا لیقی قرت العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نمایند تا
شاهزاده را بسیستان برده بهمکی همت بر تعهد حال خجسته مآلش مصروف دارند و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و مبتهج شده طوعیهای پادشاهانه
ترتیب کرد شاهزاده را بوی سپردند ذکر عبور نمودن جنود محمد خان شیبانی از جیحون و تخریب نمودن بعضی از سرحدها
و طلب نمودن خاقان مظفر کرت دیگر بدیع الزمان میرزا را از قندهار بدار السلطنه هرات در اوایل سنه احدی عشر
و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بورای سپاهی و رعیت قیام و اقدام تواند نمود نگذاشت محمد خان شیبانی
متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدیار بخارا چون سیل سرشار متوالی قتل و غارت و مراسم تخریب شهر و ولایت ظاهر گردانیدند تا ولایت میمنه و فاریاب
تا حدود بهنب تاراج و غارت پرداخته و اموال بسیار و غنیمت بیشمار گرفته رایت استیلا و تسلط برافراخته و الد امیر ابو القاسم ارلات محمد قاسم میرزا
که نسبتش از جانب مادر میرزا بایسنغری پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود با تفاق امیر شریم جلایر و امیر بابا جان ولد خواجه
جلال الدین مرکی در آنخدود اقامت داشته متوجه دفع آنجماعت گشتند و چون بآنجا سپن غبار جنگ و ستیز ارتفاع یافت اوزبکان از صورت ظفر
و نصرت روی نمود و آن سرحد از بغور شهادت فایز شده لشکریان ایشان روی بصوب بوار آورده بنا علی هذا امور متوطنان آن ولایت مختل گشت
و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود آسا بر سر رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور
صلاح قتلان در باغ جهان آرای ندید و بباغ شهر در آمد در حل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از ان اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان
بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شد خاطر عاطر بر آن داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمانرا بدار السلطنه هرات طلبد و طریقه دلجوئی بجای آورده
آنحضرت را برسم مشعلای بکنار آب مرغاب استقبال دارد و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از ان
خواجه شمس الدین محمد منشی را برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین عنایت آمیز ارسال فرمود و بخان معطوفت انکه پیغام بدیع الزمان میرزا
آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم دار السلطنه هرات شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن خبر بپیشتر بهرات فرستاد و امیر ذوالنون
بشرف حضور رسانی داشت که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه ممالک کرمسیر و غوره و ساحر و تولک را مجتمع ساخته در اول بهار عنان بکران بکنار
آب مرغاب بدو موکب اعلی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر سلطنت و خلافت و مهابنائی گشته امرای عظام و اکابر انام
بر سم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر بشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا
بمعاونت دولت و اقبال طی مسافت کرده در سرپل قرا بلاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده روشن
کرده نهایت شفقت بعطوفت اظهار نموده و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر شریم نزول فرمود کهمار در عزت
خاقان عالیشان بقصد مقاتله محمد شیبانی خان و انشقال نمودن خاقان مبرور از دار غزور در منزل

بابا الهی بجوار رحمت الهی همت عالی همت خاقان در قصبه مرو چاق علم آفتاب اشراق برافراشت و در آن منزل امیر علیشیر را بنا بر انکه پدرش امیر عمر پیک از آن ملازمت تخلف جسته بود و در هرات توقف کرده از امارت بشرغان معزول گردانیده آنمنصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مرو چاق بسرپل تا بان خرامیده و در انتظار چتر همایون روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله وگل و اجتماع جنود دریاحین و سنبل توکل بر عنایت صانع جزو وکل کرده دوازده هزار مرد خنجر گذار را اولگا و مواجب داده باصناف حشمت و تجمل روی براه آورد و چون خسرو مهر پرتو بر برج حمل افکند برای تیمن و تبرک آهنگ دری بروج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایت جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش باورا النهر نهضت فرمود در اثنای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و عسرت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت چون منزل بابا الهی نزول پیشوای پادشاهی شد عرض مرض بآن جوهر پاک صفت آمیزش کرد و الم سقم بآن ذات میمنت صفات زیاده بسمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا در معالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد و شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده بدیع الزمان میرزا با سیصد کس از امراء خواص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه چه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر کیفر سخی ارزدوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالیمقام بمراسم استقبال مامور شدند بدیع الزمان میرزا آنروز بهم در آن منزل توقف فرموده و از صعوبت مرض حضرت خاقانی و قوف یافته چند روز دیگر بعیادت رفت آنحضرت را سخت سست و ضعیف دید و جهت رعایت حرم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت در روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان رفته دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر در جاده مستقیم ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا از صمیم قلب قسم بر زبان آوردند و در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خاطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنت و عاطفت بر وجنات روزگار طوایف امراء و لشکریان تافت و از روزگه این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان بغایت صعوبت انجامید و ساعت بساعت شدت آن خالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا بار دوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امراء و وزراء حرکاپوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام مخجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و فغان حاضران بنوعی بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک معتکفان عالم بالا و مقیمان ملا اعلی بجنبش در آمد و روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه بود نزدیک بوقت غروب آفتاب بود که آن مهر سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب زوال انتقال نموده و شهباز روح مقدس آن پادشاه مذای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنوده بخطیر انس پرواز نمود امراء و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهاده و آن محفه را در لباس مشکین کرده عنان عزیمت بصوب هرات انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب از دوی همایون کوچ کرده بدن بی بدیل آن خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه برحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریق سر بعت مطهر دفن کردند و اولاد امجاد خاقان چهارده پسر و یازده دختر بود **کفشار در خطبه خواندن بنام نامی و اسم سامی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا شرکت** روز جمعه دوازدهم ماه مذکور سنه احدی عشر و تسعمائه در دار السلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و نیز دو سکه باسامی ایشان نقش کرده و وجوه سکه جات بآن مزین گشت و بلوکات و محترفات آن بلده فاخره بحسب تقسیم شده نصفی تعلق بسرکار بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایت که در تحت تصرف داشتند بدین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهده بدیع الزمان میرزا شده و نصف دیگر در تصرف مظفر حسین میرزا آمده اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که چون سلطان بدیع الزمان میرزا بجمیع جهات بر ما رتبه تقدم دارد و بایستی باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت و ما را بغیر از سلوک اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با آن حضرت شریک بوده و همراه شده متابعتش ما را ضرور

و هر یک در استقلال زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم در اندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور مرتزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار پیکانکان درآمد کشار در رعایت نمودن امرای برلاس بماخذه امیر محمد ولی بیک محبوس شدن امیر مذکور و از حبس فرار نموده بعتبه بوسی کپک میرزا رفتن خاقان منصور فردوس مکانی امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته و بکمال مرحمت سرافراز ساخته و در اواخر وقات حیات خاقان مغفرت صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرای شاهزادگان در امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا در شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس مدعلت شده شاهزاده اتفاق امرای مشار الیه و سایر مردم دیگر کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند محمد ولی بیک خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هم در آن هفته بگرفتن او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلس کباب امیر مشار الیه مواخذه گشته آنروز و روز یکی از خانهای کوشک محبوس شد فوجی از معتمدان بدیع الزمان میرزا محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین بردند و با میر درویش بیک سپردند و گرفتن امیر محمد ولی بیک اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان شاهزادگان نمودند القصه چون امیر محمد روزچند در حصار اختیار الدین بنشست همگی همت بر تخلص بست و در آن فکر باصواب اندیشه بملکی از دوستان پیام کرد که مقدار حلوائی قند بخته بعضی مخدرات دران تعبیه کرده فرستد آنشخص موجب فرموده عملنموده بقلعه که امیر محمد بود حلوا را نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد ایشان تمام حلوا را از روی رغبت بکار بردند بعد از زده ساعت چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم یقظه و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همین ساعت با یک کابدار یوسف نام خود در آن دروازه قلعه که بجانب شهر متصل بازار است بطناب پایان رفته بر اسب با در فشار سوار شد و از امیر محمد ولی اثری ندیدند و خبری نشنیدند و امیر درویش بیک بملازمت بدیع الزمان میرزا شتافته در رعایت مجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و بهمانروز از کوتوالی معزول گشته ما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده از راه غیر معهود طی نموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم او را از مقدمات از دیاد دولت تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسبان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شایسیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور آن شاهزاده مظفر لوا و الا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در سر دیوان مهر عنایت حکم فرمود کشار در فرستادن محمد خان شپائی فوج بسیار از وزبکان ابتاخت و تاراج ایران و هزیمت یافتن ایشان از امیر ذوالنون ارغون و در آن اوان که اشقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور یکوش هوشنز دیک دور رسید محمد خان شپائی که سالهای بسیار انتظار آنچنان روزی میکشید اغلی مانزا با فوجی کثیر از سپاه شجاعت نشان بتاخت اطراف ولایت ایران مامور گردانیدند و ایشان از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب غارت پاک ساختند و جمعی از جغتو را بجانب مرو روان گردانیده در حدود باغ میش نیز صدای قتل و غارت در انداختند و در محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون با ده دوازده هزار نفر سپاه خونریز و ساحر تولک زمین دار و در اواسط ماه مذکور امیر سلطان بایزید برلاس را با خود ملحق گردانیده بجانب مرو خواجاق ایلغار فرمودند و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول امیر بهرام قورچی قوتی یافته براه جول زردک علم عزیمت بلکه هزیمت را برافراشتند و امیر ذوالنون معاقب بدان بیابان آمده خود را با وزبکان رسانیدند و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر از آن جانب بر خاک هلاک انداخت و شصت و هشت کس را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول فرمود و مقارن آنحال اولاد و امجاد آنجناب شاه شجاع و محمد مقیم میرزا از فشار روزمین دار و بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند کشار در رسول فرستادن محمد خان شپائی بسلاطین خراسان و نهضت شاهزادگان بمنازلت محمد خان شپائی چون محمد خان شپائی از اشقال سلطان حسین میرزا با یک جاودانی و وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع آنولایت شخصی که مولانا خطائی نام داشت بر سم رسالت بدرالسلطنه هرات

فرستاد و مولانا خطائی در الکای باغ جهان آرای بتقبیل بساط بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان فایض گشته پیغام که داشت معروض گردانید خلاصه سخن آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آباء و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخوافین و دودمان عالیشان ما کرده اند و بمتابعت ما آورده اند مناسب آنکه شما بسنت سنیه بزرگان خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید از شاهراه مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصه مملکت آباد و ان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر شوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان دانستند که غرض شیبانی خان از این مراسله چیست جواب آن سخنان و ایلچی را موقوف داشته قاصدان بر اطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد سلطانقلی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاه بعدد سحاب بیشمار ظاهر بلدهٔ مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و قوت سپاهی را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات متوجه این حدود گردند تا شر او زیادک انقطاع یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان بعد از استماع این خبر با امراء ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشتند و خاطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان بالطراف دیار خراسان فرستادند در اوایل ماه سنه مذکور دار السلطنه هرات رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراشتند و از کرده موکب مراکب چهره مهر و ماه رایتره و چشمان سپهر را خیره ساختند و چون نواحی چهل دختران از غبار مرکب مرآت نشان مشک افشان گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت شعار سپاه چون اعداد اختر از بلدهٔ فاخره مرو تشریف آورده و دیده بدیدار برادران گامکار روشن کرد و بدیع الزمان میرزا بهمه حیثیت از وی بزرگتر بود بطوعاً از نوزده پیشکش کشیده و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک خراسان با بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از میرزا ابو المحسن خورد تر بود او را بعظیم منزله برخود تقدیم فرمود از جانبین لوازم ایثار و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرای خاقان و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند و هم دران اوان که کنار مرو الرود مضرب خیام جنود ظفر ورود بود در روز زبروز جمعیت بتائید مهیمن بمثابه از سلاطین خراسان برطبق دلخواه دوستان می افزود ناگاه مبشر حجته مقال بدرگاه اقبال آل میرزا بدیع الزمان رسیده ببشارت طلوع اختر برج جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بمشیوع یافت پادشاه عالیجاه حظه دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده در تاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده از کابل روان شد بسوی هرات و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نا کرده همگنان با ایثار و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر روش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز بتجدید مراسم عاشیه و لواحق بردوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست بدستور پیشتر با صناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و مباهی گشت و چون حدود و ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه و افر احسان رشک بستان شد خبر فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید و کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر آن پادشاه خیر اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت بدیع الزمان میرزا و خواجه شمس الدین محمد عالی سازد و بموافقت ایشان شیبانی خان و سایر معاندان بپردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو رود انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بحضرت ایلچی بمرغاب فرستاد و چون بدیع الزمان میرزا و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر اقبال امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و ایثار اشتغال نمودند و بفرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفر مآل شتافتند و در منزل دره نام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده انواع مراحم و اشفاق یافتند بعد از قواعد تاکید عهد و پیمان آن پادشاه عالیمکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته هم عنان اخوان برسم استقبال از مرو چاق نهضت نموده در منزل کل باغان مشام سلاطین خراسان از نسیم ملاقات آن دوحهٔ خلافت بسمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانیدند و امرای آن پادشاه فرخ دستگاه قدم میمنت لزوم پادشاه رافوزی عظیم دانسته در لوازم مهمانداری و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند و آن قدر که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را بدستیاری و وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند

و در باب امور دین و دولت و دفع شر اعدای ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد و تقدیم رسانیدند و همچنین از آمدن پادشاه
حجة تشیم دارد روی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن بسعی خامه دوزبان ممکن التحریر
نیست و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین بآن پادشاه شجاعت آئین عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایت خراسان از تعرض اوزبکان
مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوع دیگر بود از اجتماع آن همه سروران عالیجاه و اتفاق آنمقدار امرا و سپاه فایده روی نمود

کشتار در محاصره محمد خان شیبانی بلخ را و بفرار بلخ را گرفته بجاروب غارات تاراج کرده معاودت نمودن

چنانچه در ضمن حکایات گذشته و فحوای داستان مسطور گشته معلوم میشود که میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران
سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر عز خود یعنی مشهد مقدسه رضویه ساکن بوده بقلم خیال نقش استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از این جهت فتور
تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت و تمهید بساط مشورت اشارت کرده امیرذوالنون که غایت شجاعتش پیوسته باستقلال آثار
قتال ره نمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماع که حالا الوس امیر تیمور کورکانرا اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بل
قوی بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب پا بدشت افت و امیر محمد بر ندق بر لاس گفت که هرگاه بعزم رزم اعدا بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیه تسخیر
ممالک خراسان با برادران طریق اتفاق مرعی نداشته لشکر بطلب هر بلده فاخره هرات خواهد کشید بنا بر آنکه مردم شهر با توابع خواهان حکومت
امیر محمد ولی پسک اند و شیخ علی طغائی که کلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دارالملک خراسانرا در تحت تصرف خواهد درآورد
بعد از وقوع آنصورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند زاروی کردان شده بهرات خواهند رفت اولی و انسب آنکه در این زمستان
دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحراو سپایان علف چهارپایان بسیار خواهد شد از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوزبک قیام نمایم
در اثنای این گفتگو خبر رسید که امیر سلطانعلی خان و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از شیبانی خان امان طلبیده
و خان ایشانرا بمواعید دلپذیر فریفته امیر سلطانعلی ابواب بلخ را گشاده است و بموکب کردون مراتب خانی پیوسته و سپاه اوزبک بجاروب
غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساخته و پس از آنکه شیبانی خان شنید که سلاطین خراسان بمعاونت مظاهرت ظهیر الدین محمد بابا پادشاه
مستظهر و مطمئن خاطر شده اند و در کنار آب مرغاب اجتماع نموده اراده التهاب بیره قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراشت
و از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق انداخت و چون این خبر دارروی سلاطین خراسان انتشار یافت فی الواقع در آن زمستان عبور
از آب آمویه و مقاتله با شیبانی خان ما فوق طاقت و توان بود رای امیر محمد بر ندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور مولانا حظائی مرثیه
گشته سنگ ثقوبه در شیشه خانه جمعیت سلاطین و امرای خراسان افتاد و این حسین میرزا عزیمت تون و قاین کرد و ابو المحسن میرزا روی بصوب هرات
آورد و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطانعلی ارغون نیز رخصت انصراف یافتند و سایر امرای اطراف استجازه نموده عنان بجانب منازل خود تافتند
حضرت خلافت پناهی ظهیر الدین محمد بابا پادشاه را نیز دغدغه توجه بطرف کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده مضمون این
مقال پیغام فرمود بیت جهانیان تبو امروز چشم آن دارند که زیر دامن اضافتشان نگه داری و حضرت پادشاه از کمال خیر اندیشی و نیکو خواهی آنحضرت
بعز اجابت اقتران داده مصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان بدارالملک خراسان تشریف آورده از یمن مقدم میمنت شیم بلده هرات را
غیرت فزای گلستان ارم گردد و در منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین آنسر زمین بود نزول اجلال فرمود و بدیع الزمان میرزا در شرایط مهمانداری و مراسم
نزل و ساوری بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمود و هم در آن چند روز بنا بر مصلحت و فیصل مهم محمد محسن میرزا مظفر حسین میرزا بقصبه کوسوئه تشریف
برده طرح قشلاق انداخت و امیر محمد بر ندق بر لاس و بعضی دیگر از امرا مظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان جان بست و چون مدت بیست روز در اراضی
هرات از فر و دولت پادشاهی مشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود از جانب جنود کابل اخبار موحش رسیده عزم مراجعت جزم فرمود

محاربه با محمد شیبانی و شکست یافتن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان محمد خان شیبانی در اواسط

ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه از دارالملک سمرقند بر زین ملکستانی نشسته از معبر کرکی عبور نموده بجد و اجتهاد خود شتافت و امیر شاه منصور
که در آن اوان از قبل بدیع الزمان میرزا حاکم آنولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال مثال بارگاه سلطنت
و استقلال خرامیده غاشیه مواقفت بر دوش گرفت و منظور نظر الفات گشته آنگاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بکنار آب مرغاب

ایلغار نمود بعد از وصول بمرو چاق که توأم قلعه قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان خبر موکب منصور از آب آمویه بصحت نپیوسته بود پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرای خراسان را منهزم ساخت غریق بحر اندیشه گشته و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذوالنون بنا بر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد بردق را بجهة تحصن در بلدهٔ فاخرهٔ هرات بمصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بریکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز دوشنبه هفتم محرم الحرام سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاه افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و مقدمهٔ آن سپاه مظفر لوا ولد محمد خان تیمور سلطان و عبد الله خان و محمود سلطان بودند بر اغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بتعبیهٔ سپاه پرداخته مانند کسی در دریای محیط را خواهد که بخاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را مشت خاک و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند از جملهٔ امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمای در آویزد در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر بنهنگ آهنگ و زخم تیر مرکز تاثیر سینهٔ زندگانی جمعی از سالکان مسالک چپلوانی را در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت پیرک او زبک با ضعاف مضاعف خراسانیان بودند و بسان دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومک میرسیدند سپاه و شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند پریشان و بی سامان هر طایفه از طرفی بأطراف ولایت خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون زبان حالش باین بیت مترنم بود بیت نه پند زمن دشمن بدکمان بخورد روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان کاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیر و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجا می آورد آخر الامر او و یکان از اطراف و جوانب او در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده ساخته خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر شجاع الدین ذوالنون تن بخجالت نداده و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی طغای با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و سپاه قدقدرت او یک تا بحدود توقور رباط کریکان را تعاقب نمودند آنمقدار غنیمت گرفتند که بنان بیان از احاطهٔ کمیت آن عاجز است و قلم دوزبان از تعداد اندکی از آن قاصر **ذکر متفرق و منهدم شدن سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین کورکان و سایر امرا و لشکریان از شیبانی خان و وصول رایت نصرت نشان محمد خان بالنک کهدستان** چون از مهب عنایت نسیم فتح و نصرت و ظفر بر بقعهٔ علم محمد خان شیبانی وزید بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق علم نموده هر کس بطرفی منهزم گردید سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا مشهد مقدسه رفته بگبک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد بردق بر لاس در حدود سبزوار با بن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هرات شتافته آنشب در باغ تومنزل کردند و لحظه غنوده متوجه حدود دشت مارزمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات در آمد و بباغ شهر خراسید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد لشقارانی و امیر غیاث الدین ابن جلال الدین یوسف ارزی و قاضی اختیار الدین حسن ارطلیسد و در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جوابداد ند که نگاه داشتن شهر لشکر میسر نمیشود و بیجا اهتمام فایده نمیکند و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر بدین بلده در نیامده اند کار بعرض کردند که بر این تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنا بر آن پادشاهزادگان عالیشان بصد هزار درد و داغ و وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیروی توجه باستراباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده قرعهٔ مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر بسلوک طریق و اطاعت و لیقا محمد خان شیبانی قرار یافته عریضه بارد و فرستادند **ذکر مفتوح شدن ابواب دار السلطنه هرات و آمدن فرمان عالیشان با کابران و استقبال رفتن ایشان سادات و قضات و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا** آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در تحیر و تفکر سر کردان بوده برای مخلص خویش و مردم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی زارد وی آن سالک طریق جهان کشای بدار السلطنه هرات رسید و نشانی که منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بود ند رسانید مضمون آنکه چون رایت نصرت آیت بحدود دباد غیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشور کشای منهزم گردید و امیر ذوالنون ارغون کشته شده شیخ علی طغای اسیر پنجهٔ تقدیر شد و بالنک کهدستان مضرب سرادقات عزت ساحته همت بلند بر رفعة

حال شکستگان بلاد خراسان بگماشته ایم بیاید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت داند همراه آورند کابر هرات بعد از وقوع بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل ساخته همانروز شیخ الاسلام و عمدة الاولاد المجاد خیر الانام امیر جلال الدین عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد امامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه الانکه کهدستان گشتند و بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترستانی که دربارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت داشت و خواجه محمود ساغرچی کبابیر شرف دیوان مشرف بود آنفرقه واجب التعظیم را استقبال نمودند و دریکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان شیبانی حکم فرمود که نخست کیست مال و امانی و پیشکش و ساوری هر دو یا را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف المجلس اعلی سانیدند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامه رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکه که تنکه از آن بشش دینار کپکی جاری پمود سر انجام نمایند و اکابر سیورغالات تمام مبلغ بیست هزار تنکه جهة پیشکش خاصه خود فرود آورند و پانزده هزار تنکه بمولانا عبد الرحیم خدمتانه آورند و بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان و مهدی سلطان و جان و فامیرزا راست کابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعت مذکوره در میان خوف و رجا بدان خرگاه در آمدند و امرا و سلاطین بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته همانساعت بر معاودت اشارت فرموده جان و فامیرزا بمنصب حکومت و داروغگی هرات مفتخر و مباهی گشته خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفه بتحصیل داران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم بحرام بدار السلطنه هرات در آمدند و تحصیلات نوشته شد و تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات طاهری از زواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت سمات و متعلقات بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان را بتمام کرده آنجماعت را بار دوی همایون رسانیدند و ایشان بعز ملاقات خاقان فایز شده مهد علیای خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین میرزا بود در نظر محمد خان مستحسن نموده جویان مواصلت گشت خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل ازین بدو سال مرا طلاق داده و جمعی از اهل دیانت برطبق مدعای او ادای شهادت نمودند بآئین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهر انگیز نکرد که صبیه صلبیه مظفر حسین میرزا است و از تسخر عظمای مشار الیها در وجود آمده عبد الله سلطان بجمال نکاح در آورد و محمد خان باقی جمله شیبانیان تشفی عصمت را بازبشهر فرستاد و جهة مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کردند آمقدار لآلی آبدار و درشاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه باستقلال منکنجد و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان بهر نقود و اقمشه فراوان که بودست آمد شکر قیامت اثر اوزبک هریک از متمولان خراسان را بهانه کرفتند و در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند و مضمون این آیه که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بالبلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال خسارت و ذلال شده نالهٔ و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر در گذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان اسیر گشته در تعذیب بودند زهره و چینان جمله عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار کردان شده ساقی نمی آسودند بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر دوجنات روزگار طوایف انسان تافت در روز جمعه پانزدهم ماه محرم در سجد السلطنه هرات خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خوانده حکم فرمود که بلقبش امام الزمان و خلیفة الرحمن برزبان رانند و آن خان کیستی ستان فرمانداد که بر تنکجات اضافه نمایند و چون بسکه زیب و زینت یابد بهریک شش دیناری کپکی جاری دانند و تنکجات یک مثقال سابقه را به پنج دینار رسانند در خلال این احوال بعضی از امرا و زراء و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم تعدی و حیف اوزبکان در جبال حدود هرات تحصن ساخته از غایت وحشت لحظه فراغت ننمودند عرضه داشتها بدرگاه معلی ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاعه در باب انجماعت صادر شده همکنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت گشته مناصب یافتند خواجه معز الدین شاکر و مولانا حاجی محمد فهستانی بر مسند وزارت نشستند و امیر سلطان محمود روی بتکفیل مهمات جان و فامیرزا آورده ذکر فتح کردن ملازمان خان کیستی ستان شیبانی خان قلعه حیثیار الدین سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی قلعه اختیار الدین را بامیر عاشق

محمود الدین سپاریان مفوض گردانیدند حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ و ران قلعه گذاشت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت که بقیجان آغاز کندن نقب کردند چون چهار روز بدان کار پرداختند قواعد برجی که بطرف شهر است مجوف گشته روی با نهدام نمود و از مشاهده آن اخبار ارکان ثبات و ساکنان حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیده واز قبل خان سوگند بر زبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند بیکبن بجان و مال ایشان بقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمره باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیدند عاشق محمد و شیخ عبد الله مواخذ گشته و اموال و جهات خود را فرو داورده بجان امان یافتند عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله یکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که فراش بود دلی شاپه بقص نجات یافت و از نوینان سراپرده عصمت کابلی بیگم را بزنی کوکلتاش بحباله نکاح در آورد و عندلیب پیکر تیمور سلطان بحرم در آورد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جان و فا میرزا از بیرون دروب خوش بدانجا نقل کرده متوطن شد چون خاطر خطیر محمد خان شپانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره توکه در تصرف امیر زین الدین علی بود پیشنهاد همت ساخت و باعاظم امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و خواجه شمس الدین محمد منشی خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جنبات امارت مآبی مقالید قلعه و ذخایر و اموال خاصه خود را نیز تسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر کرد و از سایر تعرضات ایمن شد

ذکر اتفاق کردن نوا المحسن میرزا محمد محسن میرزا با یکدیگر و جدال محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان که در نواحی مشهد محاربه و قتال نموده هر دو شاهزاده اسیر پنجه تقدیر شدند و بشهادت رسیدند

شاهزاده ابو المحسن در زمان والد بزرگوار خویش بامارت مرو جهان پرداخت باندک زمانی آن مملکت را مامور و آباد ان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شپانی ولایت ماوراء النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از بحال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را بحال عمارت باز آورده و بعضی از ذخایر و نفایس اموال بدانجا رسانیده و در اوایل سنه ثلث عشر و ثمانمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اغرق خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخت و لوای توجه بصوب مشهد مقدس رضویه بر افراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر را با قدام تعظیم و اجلال استقبال فرموده و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته و مبسط بساط عیش و انبساط اشارت نموده در آن اثنا که بحیکان معرکه منزل متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه مشروح معروض گردانیدند میرزا ابو المحسن و کبک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع نمودن بلشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و الیجان قمر سیر جبهه آن مهم را بطرف بلاد خراسان آورده و باندک زمان جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاه چنگیزی درشت خوی با یراق بسیار و اصلاح بیشمار آماده کرده آهنگ جنگ و پیکار کردند و چون محمد خان شپانی از این معنی خبر یافت عنان بکران همت بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت مآثر اعلام نصرت انجام بصوب مشهد مقدس حضرت امام برافراخت و بر سبیل الغار بر جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعلی شنیدند خاطر بر آن قرار دادند که بقرب مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرکه بمحاربه اوزبک پردازند و از آنجانب تیمور سلطان و عبد الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند و از سرعت که حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه خبر مراجعت ایشان استماع نموده باز دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در صباح که ابو المحسن میرزا و کبک میرزا با کثر از امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران شده بر بستر استراحت غنوده و از غایت غلبه خمار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر میرنگاشتند مخبر مشهد رسید و این خبر شایع کردانید که سلاطین ماوراء النهر با لشکر بهرام قهر در طریق نزول اجلال فرمودند و ابو المحسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواحش بقاره و نفیر اشارت فرمود و بعد از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران رزم خواه دل بمحاربه نهاده عنان بکران بطرف اوزبکان انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان از آب طرق گذشته بر غار و جوالغار و قول لشکر نصرت شعار را بر دان روزکار و شیران بیشه پیکار آراسته بودند مشرخ خنک حرب آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب و تقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سوران انداخته بنفیر و بقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزم جوی اسب جلادت بر انگیخته در میدان کین تاختند و از دو فوج صعود کرد و غبار خورشید فایض الانوار بقاب ظلمت آثار در پیش حصار او حایل گردانید و از شعاع قبه زرنگار و لمعان سریزهای شمع گردار

ساحت میدان منور شده و دیده مردان خیره گردیده و شکست در سپاه خراسان افتاده مهم از تدبیر و پیروزی گذشته امیر با محمود با جمعی کثیر از روسای لشکر شاهزادگان از زخم تیر و تیغ آوزبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از صورت فتح و نصرت دست داده و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر از روی قهر و شیر شاهزادگان را در میان گرفته اسیر پنجهٔ تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود بردند و بضرب شمشیر آن دو خسرو مشتری مهابت را از پای در انداختند شدت فلک ایشان را شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نه پرویز را که آخر بکشت که در مهر زمستی و رکین درشت **ذکر محاربه و مقابلهٔ ابن حسین میرزا با محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و فرار نمودن ابن حسین میرزا** شاهزاده سعادت اشتمال ابن حسین میرزا بجهت آنکه اگرچه از اکثر اولاد خاقان منصور مغفور خورد تر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود از ولایت قاین که سور غال عمال او بود بجانب نیشابور و سبزوار شتافت و امیر برندق برلاس و عبد الباقی میرزا موکب عالی شاهزاده پیوستند و جمعیت تمام در ظلال رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و سید عبد الله میرزا جمعی کثیر از امرا و لشکریان بدانجانب شتافته ابن حسین میرزا از اعدا مطلع شده موضع کبد را معسکر گردانیده و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردیدند بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست بر تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش بر آوردند سهام چهار پر از آشیانهٔ کمان گردان صفدر چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسارهٔ افق بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران جنگ گذار دوری جسته مانند پند دلپذیر پیر در دل جوانان نشست در آن روز بسیار زنان ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف را از پیش برداشتند و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار ابن حسین میرزا برافراخت چون قلب مقابل شده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بود ناگهان شکست یافته دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از امرای خراسان در معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی از روسا و سپاهیان اسیر پنجهٔ تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از معرکه خونخوار بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بغایت عنایت نواب کامیاب و مالا کلام انواع نوازش و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود نامعدود و مخصوص گشته بقیهٔ اعمار در دولت و کامرانی بسر برد **کشتار درمانت خان شیبانی نژاد در مملکت خراسان و تقسیم نمودن ولایت و مناصب بفرزندان و امیران** چون قدرت مالک الملک علی الاطلاق عرشانه خلعت بانهمت والده یوتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و لصر صر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و الانژاد خاقان منصور را پریشان گردانیده هریک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هریک از امرا و سرداران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده درباره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالیمکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انعام و احسان فرموده اقیم چهره روی بدار و فکی ولایت کوشنج آورد و سید هادی خواجه ولد سید مرتضی خواجه که پسر عم خان بود در مشهد مقدس علم ایالت مرتفع گردانید ولایت سبزوار متعلق تیشش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی زمردشا جهان را ایوان کیوان درگذشت رای دریا خضر بفرمان فرمانی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشوده زمام حکومت بلنج بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که پسر خورد پسر محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالیشان ظهیر الدین محمد بابر بود در آمد و مقرر شد که قنبر بی زاوکلتاش در خدمت شاهزاده بوده بسر انجام مهام ملک و مال قیام نماید سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا نیز حاکم گشت و در خلال این احوال حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آئین بعزم تسخیر قلعه هرات برافراشت و اولاد امیر ذوالنون شاه شجاع بیک و میرزا محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول جنود سعادت ورود بجدود قندهار در قریهٔ جلیک که در نیم فرسخی آن بلده واقع است بین الجانبین غبار جنگ و کشین ارتفاع یافت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم خجسته شیم وزید مردم امیر ذوالنون عنان بوادی فرار تافته مملکت قندهار و زمین داور در تحت تصرف پادشاه فریدون فر در آمد خزاین امیر ذوالنون را که در مدت حکومت اندوخته بود برامرا و سران سپاه قسمت نموده ایالت و ولایت قندهار را برادر خویش سلطان میرزا صرعوض فرموده آنگاه بکابل بازگشته در کنف دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال آسود و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنید عزم تسخیر آن سرزمین کرده متوجه گردید پس از آنکه نواحی زمین داور

معسکر ظفر اثر شد بشجاع پیک میرزا مقیم بامشکشها لایق بملازمت شتافته و شرف بساط بوسی حاصل کرده عنایت و رعایت یافته و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبید الله سلطان برسم منغلای مشترددان شدند سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا مطلع شد در ارک قلعه متحصن جست و ارباب کلا شتران آن بلده عبید الله سلطان و امرای رغونرا استقبال نموده شرایط اطاعت و انقیاد بجای آورده زنگار آغاز محاصره قلعه کرده متعاقب مواکب کواکب مراتب خانی نیز بطی هر آن حصار رسیده کار محصوران باضطرار انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته سفرا بمیان آمد شدند و چنان مقرر شد که شاهزاده فی الجمله مشکلی بیرون فرستد تا محمد خان از شدائد آفاق فرموده بصوب خراسان رود آنگاه سلطان ناصر میرزا چند سراسب ارسال داشت و محمد خان روی بدار السلطنه هرات آورده شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطه فشند ها از وجود شریف آنحضرت خالی گشت شاه شجاع پیک مقتضای فرمان محمد خان شیبانی مبنی بر ایالت خود خرامیده و بتدارک احتلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود پرداخت و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدود فشند بود امیر محمد ولی پیک غاشیه اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش گرفت و بجانب بلده فاخره هرات توجه نمود و هم در آن اوان امیر ابراهیم عم پیک و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرا خراسان بسفرا و الهرما مور گردیدند و جمیع ایشان بصحت و سلامت بآنولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم دران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه بکد ا اسیر گشته بود با جل طبیعی از عالم انتقال نموده و سلطانعلی رغون از سیستان بملازمت خان کیهی ستان شتافته پرتو انوار عنایت بر صفحات احوالش تافت و زنچند در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از چند ماه بسبب حلول اجل در گذشت مقوض حکومت مملکت سیستان بقاضی منصور میرزا برادر قنبر علی میرزای کوکلتاش بود چون هوا آغاز سردی نموده خان خورشید حشتام در غایت عظمت و احترام بصوب و الهرما علام ظفر علام برافراخت و از اکابر خراسان امیر محمد بن ابو سعید و قاضی ضیاء الدین حسین و امیر صدر الدین یونس و قاضی صدر الدین محمد لامعی را همراه برده تمامی بزرگانرا بانعام و احسان نواخت بعد عبور از کنار جاجوی بخارا شتافته چند روزی در آن خطه از رنج راه بر آسود آنگاه بسمرقند خرامیده قشلاق فرموده در آن زمستان که محمد قاسم میرزا از کنار معرکه بکدر به طرف اپورد کریخته بود لشکری در هم کشیده بمشهد مقدسه رضویه شتافت و سید هادی خواجه مصلحت توقف ندانسته عنان بگران بجانب مرو شاه جهان تافت چون این خبر بماورا النهر رسید عبید الله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردید در نواحی مرو سید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته باتفاق عزم رزم محمد قاسم میرزا کردند و بطرف مشهد نهضت فرموده در سرعت لازم اهتمام بجای آوردند محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا شنوده دل بمقاتله نهاده و مشهد را کوچ بند فرمود و عبید الله سلطان با سپاه فراوان بدانجا رسیده بین الجانبین قتال صعب واقع شد و محمد قاسم میرزا در اثنای کروفر مهم او ازهم در گذشت جنود بهرام فرها و را الهرجمعی کثیر از لشکریان خراسان را متبع ستم کشته و انگاه سید هادی خواجه در آن خطه بار دیگر رایت ایالت برافراخته و عبید الله سلطان عنان مراجعت بالطاف و کیفیت این فتح را عرضه داشت نموده بپایه سریر اعلی فرستاد و شیبانی خان از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده

آن زمستانرا در سمرقند بپایان رسانیده لوازم جهانبانی بجا آورد

ذکر متوجه شدن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین کوکلتان بجانب جرجان و اقتران شاهزادگان در استرابادو انتقال نمودن مظفر حسین میرزا از این عالم پر ملال

روز چهارشنبه هشتم ماه محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوکلتان از صولت محمد خان دار السلطنه هرات راه وداع کرده آن یک از باغ نوادین یک از باغ شهر بر اسبان بادرفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان با میرمدد شجاع پیک که در ولایت کرمسیر و فشند بار فرمان بردار بود بدانجانب توجه نموده و بعد از وصول بحدود فشند ها راز شجاع پیک طریقه نامرضیه پوفائی مشاهده فرموده رایت عظمت بصوب ملک نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطانعلی روان ساخت و او امتثال فرمان واجب الاذعان بجا آورده بار دوی همالی راهی گردانیدند آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز بر اثر ایشان بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استرابادو نوبت دیگر متقارن سعدین دست داد و آن دو برادر بیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا فریدون حسین را که پس از فوت برادر اعیانی محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراخته بود با یالت دامغان فرستادند و چون خبر استقلال احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هرات رسید جمله نشینان بساط سلطنت پاینده سلطان بیکم و خدیجه بیکی آغا و بعضی دیگر از محدرات

جلد هفتم — آمدن محمدخان شیبانی بخراسان

حرم سرای خاقان منصور از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان اولوس تیموری که هریک در یک بلده از بلاد خراسان مانده بودند بدانجا توجه نمودند کرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین کورکان جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه مظفرحسین میرزا بعارضهٔ صعب مبتلا کشته عندلیب روح پرفتوحش از قالب تن بجانب گلشن قدس پرواز آمد سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال مستقل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت نهاده نوای پرصدای رعونت از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یکسال تمام از حصول ستر ابا دمضی نشده بود که خبر توجه محمدخان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود ذکر عبور و مرور نمودن خاقان کشورستان شیبانی خان از آب آمویه بعزیمت تسخیر جرجان سالک طریق کشورستانی ابوالفتح محمدخان شیبانی با سپاهی بجوش و عدد خروش چون شبان آفتاب تیغ زن و مانند ماهی چون پوشش از آب آمویه عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود چون کنار آب مرغاب اتاک مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت نیشان بموجب فرمان نشانی در باب استمالت جناب سیف لالا نامی مظفر تتکچی در قلم آورده مصحوب قاصدی روانه فرمودند و صباحی که بدیع الزمان میرزا از واقعه داشت که بعزم صید و شکار بجانب دشت مرغزار سوار شود آن نشان بجناب سیف لالا نامی رسیده در ساعت نزد میرزا بدیع الزمان برد و آنحضرت از قرب وصول عساکر خبر یافته دانست که با استطاعت سپاه جرجان با خان کشورستان بمیدان مقاتله و مقابله نمیتوان آمد بنابر استصواب غیبان یکران بصوب عراق و آذربایجان انعطاف داده میرزا محمد را در قلعهٔ دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشت و در مسافت مسارعت نموده در اثنای راه جناب سیف لالا نامی و امیر علی که کوکلتاش از موکب سلطانی تخلف ورزیده و جناب سیف لالا نامی عازم ملازمت محمدخان شیبانی شده چون بپایه سریر خلافت مصیر رسید بانواع صنایع و الطاف اختصاص یافته منصب وزارت مملکت جرجان برای آنجناب مفوض گردانیدند آنگاه خاقان گیتی ستان کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر بلدهٔ دامغان افکند پس از وصول بظاهر آن شهر چریک بیرام قهرا و را النهر آغاز محاربه و محاصره کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند آن دو شاهزاده صاحب سعادت را شمول الطاف بی پایان گردانیدند از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل نموده و فریدون حسین میرزا بی استجازه از اردو جدا شده بکنار آب ترک و منازل ترکمانان توجه فرمود و چون فتح ممالک جرجان و توابع آن محمدخان شیبانی را میسر پذیرفت لوای کشورکشائی ارتفاع یافته از ولایت دامغان تا ولایت و نهایت بلاد گرستان در تحت تصرف او نیز قرار گرفت تا بستان در النگ دکان قبه خمره و خرکاه با وج مهر و ماه رسانیده ییلاق کردورستان بماورا النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و گاهی بتاخت دشت قبچاق روی می آورد و در آخر سنه عشر و تسعمائه از اقدام سلطان که دران دوران از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و در حین انهزام میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند محمدخان مدتی فصل بهار پریشان حال از خراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره و نکودری که در کوهستان کرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان او در یک اسب و یراق بباد فنا داده بود مندیدار سلطنت هرات آمد و چون روزی چند در باغ جهان آرای ارزنج راه آسوده خبر توجه رایات همایون شاه اسمعیل صفوی از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نموده لاجرم متحیر و پریشان خاطر بر جناح استعجال بر دو شاه جهان کریخت و در حدود آنولایت بسر پنجهٔ قوت دولت شاهی لازال مصونه عن وصمة الفنا هی لقد حیاتش از هم بگسیخت ذکر کیفیت عاقبت حال و مآل میرزا بدیع الزمان و انتقال او از جهان پرملال در شهر استنبل و خروج میرزا محمد زمان ولد او در جرجان چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر یک حشر یادگار گذاشت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس شربت شهادت چشیدند ابوالمنصور مظفرحسین کورکان در استرابا دفوت شد چنانچه گذشت اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد بمیان ترکمانیه بقیه تنگ سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان آمده بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاه اسمعیل در فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاه روی بعالم اخر

شاه اسماعیل

نهاد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون از دست برد سپاه محمد خان اندیشه از مملکت جرجان عازم ملازمت شاه اسمعیل بهادر خان گشت و خبر قرب وصول او بمسامع علیه نواب سدّه سنیه رسید پیرام بیک قرباغی حسب الحکم الحضرت را استقبال نموده در روزی که شاه منصور دین پناه مانند جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود پیرام بیک آن حشر و سعادت اثمار را بمجلس اشرف اعلی در آورده و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون شاه اسمعیل صفوی مشرف شده و چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانیدند بموجب فرموده بملازمت ی رفته با سپاهی که در ظل رایت جمع گشته بودند متوجه استراباد شده پس از چند جنگ حربی در غایت صعوبت دست داد شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاده آن پادشاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت و تا حدود دشت قپچاق زیاده بر یکسال در میان هندیان بسر برده نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملک ملک آشیان شاهنشاه ایران رسیده ملحوظ عین الالتفات گردید و بصحبت اردوی گیهان پوی بآذربایجان رفته مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار تنکه در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنا بر اقتضای مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده معزز و مکرم همراه خود با سلامبول برد میرزا بدیع الزمان بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت صفت حال آن مضطر بسپهر اقبال گشت چون زمان حیات مقرر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت در گذشت

از وی یک پسر ماند و هو محمد زمان میرزا که از قلعهٔ دامغان بیرون خزامیده بدرگاه عالم پناه شاه شتافت در شهور سنه خمس عشرین و تسعمائه در ملازمت شاه بود چون شاه باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا بغوای جمعی از مردم لزآن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورده بعد از وصول بحدود دهنار جرپت قاصدی نزد حاکم آنولایت امیر کمال الدین حسین فرستاد او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آباء و اجداد ش ثابت و داشته مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و در ملازمت عالی عنان بطرف جرجان تافت تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان و غاشیه خدمتکاری آن در بیرج شهریاری بردوش گرفتند کربرادر دیگر سیف الا نامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در موضع حصین بحصن نموده طریق مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه جام شراب با نندساغر آفتاب در بزم ملک دایر بود و در خلال این احوال جناب سیف الا نامی از خراسان متوجه آذربایجان شده و در منزل کلندر خبر استیلای محمد زمان میرزا باستراباد استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطانرا که حاکم آنولایت بود بخود ملحق گردو بوکدین پیک نیز از عقب رسیده بنا بر آنکه بسبب خبر وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود و جناب سیف الا نامی و سایر امرا بتانی طی مسافت مینمودند چون بقریه جوارشان رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده و خبر صحت ذات اشرف اعلی شاه اسمعیل و مراجعت سلطان سلیم شنیده و فرمان همایون که بنام سیف الا نامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امرای عالیشان مبتهج و مسرور گشته با دای صدقات و نذورات پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند

محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزارجریبی و سروران اوس صاین خان و کرایلی زاستراباد بیرون خزامید و مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود و امیر مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قلندر یکی با دو بست کس و سید فخر الدین کیوسری و سلطان قبول افغی با جمعی از مردم صاین خان بجناب سلطانی پیوسته در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه در حدود آق مشهد که از آنجا تا استراباد بحسب تخمین بیست فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود و منقلای هر دو لشکر بریکدیگر تاختند از هر دو طرف دو سه کس کشته شده بواسطه غروب آفتاب جهانتاب که نقاب ظلمانی در پیش قوت باصرهٔ انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آنشب پاس داشتند و صباح روز شنبه بازنصف قتال آراسته همت برافنای واحد یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف

سالکان پهلوانی آغاز اشراف نموده سفیر تیز مرکب تاثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانیدند و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانیدند آخر الامر کار محمد زمان میرزا باضطرار رسیده بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الامامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از راه برآسود محمد زمان میرزا از راه پابان متوجه عراقستان شده و نزد امیر اردوشاه رفته با وی مواضعت کرده و کار امیر اردوشاه بواسطه وصول وی قوت گرفت بازنیل خان حاکم خراسان راه مخالفت سپرده بعضی از قصبات هرات را تاخت و قوم هزاره را غارت کرد و بغور رفته از حکام آنجا پیشکش گرفته مراجعت کرد در این اثنا دیو سلطان که در بلخ حکومت میکرد آن ملک را به پسر خود محمد بهادر سپرده عازم درگاه عالم پناه شاه اسمعیل صفوی شد محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را طمع بلخ در سر افتاده در سنه احدی عشر و تسعمایه بولایت مذکور در آمده اویماقات ولایت بلخ تابع وی گشتند و در شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی و عشرین و تسعمایه خواجه جلال الدین میرکی میرغول وزیر بلخ بنابر رنجش از امیر بهادر پاشا از بلخ براه داده امیر محمد بهادر مطمئن گشته ملازمت را اختیار کرد امیر خان محمد قلیخان حاکم بشبرغان نیز نزد آنها آمده خدمت کرد مدتی در بلخ سکونت کردند امیر اردوشاه حکومت بلخ را بیرادر خود قوام بیک داد و بشبرغان را به بنی عم خود امیر عمر بیک سپرد و این معنی بر محمد زمان میرزا گران آمده فیما بین ایشان نفاق افتاده و جماعتی از اهل اردوی اردوشاه از او گسسته بمحمد زمان میرزا پیوستند تا کار بمنازعه رسید و اردوشاه با هفت کس بشهر بشبرغان گریخت و محمد زمان میرزا او را تعاقب کرده اردوشاه ببلخ روی کرد و متحصن شد اردوشاه امیر خلیل که از مخصوصانش بود بکابل فرستاده استدعای حضور ظهیر الدین بابر میرزا نموده تا شهر را تسلیم کند لهذا محمد زمان میرزا بدره جرفت و بعضی مرای بر لاس از بدخشان آمده مصالحه فیما بین محمد زمان میرزا و اردوشاه مقرر گردند و او صباح روز چهارشنبه ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه با چهل کس از خواص خود که مکمل و مسلح بودند از شهر بیرون آمده محمد زمان میرزا را استقبال کرد محمد زمان میرزا با سپاه خود که یکهزار نفر بودند نزدیک رفته و شصت نفر از ملازمان خود پیش آمده مقرر کرد که چون اردوشاه بمن رسد قدری توقف کرده همگی از قفای من در آمده بمن ملحق شوید امیر اردوشاه بعد از وصول سواران از آن اتفاق متوهم شده قصد فرار کرد امرای محمد زمان میرزا او را گرفته بکشتند ملازمان اردوشاه گریخته بشهر رفتند و حال او را بسرش قوام بیک رسانیدند محمد زمان میرزا کسی بکابل فرستاده استدعای حضور بابر میرزا کرد و چون خبر آمدن او متواتر شد محمد زمان میرزا در حوالی بلخ بدره جرفته بار دوی خود پیوست و علی بیک از جانب بابر میرزا بحکومت بلخ آمد و خود نیز در رسید محمد باقر برلاس از جانب محمد زمان میرزا نزد بابر میرزا رفته اظهار اطاعت نمود و توقع تفویض بلخ کرد بابر میرزا کار را مشروط بآمدن او کرد او مطمئن نگشته عذر آورد و فیما بین خلاف بود بالاخره محمد زمان میرزا در هنگام محاصره بلخ گرفتار گردید و او را نزد بابر میرزا فرستادند و او بلخ را بوی تفویض فرمود و تا سنه تسع و عشرین و تسعمایه در آنولایت بود تا لوای جهانگیری صفویه اعتلا یافت و آن سلسله مخذول شدند و نوبت دولت بسلسله علیه صفویه رسید و چون طایفه نامه قراقوینلو از زمان امیر تیمور کورکان طغیان کرده و حکومت یافتند مجملی از حال ایشان باعث ربط کلام مبادی حال صفویه است بذکر آن دو طایفه اشارتی میرود

چه که ذکر ایشان در مجلد خمسم و خطاب

ذکر احوال ملوک قراقوینلو

برضمیر دانشوران پوشیده نماند که ملوک قراقوینلو چهار نفرند و مدت شصت و سه سال در تبریز سرور بودند **امیر قرا یوسف بن قرا محمد بن بیرام خواجه ترکمان** آنشهریار رستم روزگار و اسفندیار زمان بود در صف آرائی و لشکرکشی کسی با او برابری نمیتوانند و پیرام خواجه ترکمان که جد آن شهریار بود بعد از وفات سلطان اویس حکومت موصل و سنجار و ارسین نموده و قرا محمد از امرای جلیل القدر سلطان احمد ایلکانی بود و سلطان احمد حشر او را بجبالة خویش در آورده سردار قراقوینلو بدو تعلق داشت و قرا یوسف در بدو حال از امرای بزرگ و خوانین ستر ک بود همواره رقم جهانگیری بر لوح ضمیر میداشت تا امیر تیمور مخالفت نمود چون او را با صاحبقران طاقت مقاومت نبود لاجرم پناه بسلطان روم برده مدتی در آنجا میبود بعد از فوت امیر تیمور با پانصد سوار بصوب آذربایجان توجه فرمود از حد مصر تا کنار فرات صد و پنجاه

موضع باکو تالان قلاع و مستحفظان حدود و محارب به نمود و در تمامی آن معارک مظفر و منصور گشت چون بدیار بکر آمد نواحی آنجا را غارت کرده بشهر اخلاط کذشت در آن ولایت بقوت ملک شمس الدین حاکم اخلاط سماط جهانگیری بگسترد در آن اوان میرزا ابوبکر بن میرانشاه بن تیمور در تبریز بود چون استعداد قرا یوسف استماع کرد خاطر بدفع وی قرار داده متوجه آنجانب کردید بعد از تلاقی فریقین سه روز پیش ایجانین مقابله و مقاتله روی داد در رستم بی سبب ظاهری میرزا ابوبکر شکست یافته پای در میدان کریز نهاد و در اکثر بلاد آذربایجان خرابی رسانید امیر قرا یوسف فی شهور سنه مذکوره بی مباشرت تمام به تبریز خرامید و بساط عدل داد و تعمیر بلاد بگسترانید و در سنه مذکوره با میرزا ابوبکر مصاف داده میرانشاه در آمد که بقتل رسید و در سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد را با چند پسر ش عقب میرانشاه فرستاد امیر قرا یوسف در اندک زمانی تمامی مملکت عراق عرب و آذربایجان مستولی کشت و لوای اقتدارش از ایوان کیوان در کذشت فی شهور سنه هشتصد و پست والی شیروان را از بدست آورده و شیخ مبلغ کرامند تقبل کرده رخصت یافت و در همان نزدیکی بمقر خویش شتافت در سنه هشتصد و پانزده با کستدیل والی کرجستان مصاف کرده و کستدیل را منهزم ساخته با جمیع اقوام و اقارب بقتل آورد و در سنه هشتصد و شانزده لوای جهانگیری بصوب عراق عجم برافراخت و دیار قزوین و سلطانیه و ساوه و طارم را ضمیمه محروسه خود ساخت در سنه مذکوره میرزا شاه رخ بن امیر تیمور با دویست هزار سوار قصد امیر یوسف کرده بسلطانیه نزول نمود میرزا شاه رخ از غایت خوف جهة استیصال وی جماعتی حفاظ فرمود که دوازده هزار بار سوره انا فتحنا ختم نمایند لهذا امیر قرا یوسف در منزل او جان بعالم دیکر انتقال نموده هیچکس دست بتکفین و تجهیز نکشود و کسی را فرصت نشد که او را دفن نماید در همان خرکاه که وفات یافته بود بگذاشتند و ترا کمه خرکاه او را غارت کرده جامهارا از تنش بیرون آورده برهنه اش گذاشتند مدت حکومتش چهارده سال و کسری بود **امیر اسکندر بن قرا یوسف** بعد از فوت پدر پای عزت بر سریر حکومت نهاده پادشاه سکندر جاه و رستم نهاد بود با میرزا شاه رخ کورکان مقابله و مقاتله نموده در زمین شیروان خرابی بسیار بظهور رسانیدند و بجاروب نهب و غارت آنجا را پاک کردانیدند در سنه هشتصد و پست و هشت غازی الدین شیر بیک کرستانی و امیر شمس الدین بیک خلاطی را بکشت و در سنه هشتصد و سی سلطان احمد کرد را بقتل آورد در نواحی شیروان و مغان قتل و غارت بسیار کرد فی شهور سنه هشتصد و چهل بدست پسرش قباد بدنهاد بعالم آخرت قدم نهاد مدت سلطنتش شانزده سال بود **میرزا جهانشاه بن قرا یوسف** شهریار دولت یار و پادشاه عدالت شعار بحکم میرزا شاه رخ برادرزاده دارای عروج نمود و مملکت عراق و فارس و کرمان بر ملک موروثی اضافه نمود و در سنه هشتصد و شصت و دو طرستان و جرجانرا بحوضهٔ تصرف در آورد و هم در سنه مذکوره با لشکر فراوان بتخکاه خراسان عزیمت نمود در شهر شعبان المعظم بی زحمت و الم بر ظاهر هرات نزول فرمود و اعلام عدل و انصاف در آنجا برافراشت و هیچ دقیقه از مراسم عدالت کستری نامرعی نکذاشت در این اثنا خبر رسید که پسرش حسینعلی از محبس نجات یافته در جمع کردن اسباب نفرقه رعایا مشغول است لهذا با اولاد امیر صاحبقران صلح کرده در سنه هشتصد و شصت و سه عنان مراجعت بطرف تبریز انعطاف داد و میرزا بدخواهان بکذار رشان نهاد و او را در مملکت هیچ منازعی نماند فی شهور سنه هشتصد و هفتاد و دو با سیتصال حسن بیک که دشمن قدیم او بود کمر بست و حسن بیک به نیروی اقبال و مساعدت بخت لشکر جهانشاه را شکست داد و جهانشاه را بدست آورده بایک پسرش بعدم آباد فرستاد **امیر حسینعلی شاه بن جهانشاه** بعد از واقعهٔ پدر ابواب خزاین کشاده صد هزار سوار را مواجب و مرسوم داد بجهة استقام خون پدر سلطان سعید را از خراسان تحریک نمود چون دولت قرا قوینلو بآخر رسیده بود فایده بران مترتب نکشت فی شهور سنه هشتصد و هفتاد و سه از جهان فانی در کذشت دولت آنطایفه بدو انقراض یافت **بیت** کدام سر و سهی را سپهر آبی داد ۔۔۔ که باز خشک نکردش باتش بیداد ۔۔۔ کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر ۔۔۔ که بند حادثه بر دست و پای او ننهاد

در ذکر ملوک آق قوینلو بر خاطر عاطر طالبان خبر پوشیده نماند

کاز طایفه آق قوینلو نه نفر بمدارج شهریاری رسیدند ابوالنصر حسن بیک بن امیر علی بن عثمان قتلغ بیک بن حاجی بیک پادشاه کامکار و شهریار دولت یار بود در شجاعت و مردانگی و سماحت و فرزانگی همچکس با او برابری ننمود چون بساط اقتدار میرزا جهانشاه و اولادش از صفحه روزگار در نوشت در تمامی ولایات اران و موغان وارمن و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان نافذ الفرمان گشت و از حسن معدلتش اطراف و اکناف آن بلاد روی در معموری نهاد و مهمات طبقات انام را در سلک نظام انتظام داد و آن شهریار را نسبت بخاندان شیخ صفی ارادت تمام بود چنانکه خواهر پاکیزه گوهر خویش را بسلطان جنید تزویج نمود و دختر نیکو سیر خود را بسلطان حیدر بن جنید که خواهرزاده وی بود عقد فرمود و بوساطت ایشان اصلت مواد سلطنت و اسباب حشمت آن شهریار رسمت تزاید گرفت تا زمان حلول اجل رسید و ایام حیاتش بمحرم اختتام پذیرفت فی شهور سنه ثمانمائة و شانزده و بسرای جاوید منقل نمود زمان اوان استقلالش دوازده سال بود سلطان خلیل بن حسن بیک در زمان حیات پدرش بحکومت فارس اشتغال داشت در اواخر زندگانی پدر بنا بر طلب امرا علم عزیمت بسمت تبریز برافراشت بعد از لوازم تعزیت قدم بر مسند سلطنت نهاد و ایالت ولایت دیار بکر را بهمراه خود سلطان یعقوب میرزا داد چون بخت طبع و نجالت و سوء تدبیر موصوف بود کما ینبغی از عهده دارائی برنیامد لاجرم امرا و الکا و دولت ازدی متفرق گشته بسلطنت یعقوب میرزا یکدل گردیدند و بسیاری از ایشان بملازمت یعقوب میرزا رسیدند بنا بر آن یعقوب میرزا شعار مخالفت برادر اظهار کرده بمیدان جدال و قتال خرامید و از انطرف نیز سلطان خلیل بدان حدود رسید بعد از مقابله و مقاتله سلطان خلیل کشته گردید و یعقوب میرزا بشوکت هرچه تمامتر بتبریز توجه نمود مدت حکومت سلطان خلیل شش ماه بود سلطان یعقوب بن ابوالنصر حسن بیک پادشاه با عدل و داد و شهریار بکرمت نهاد بود پس از قتل برادر برادرزنک خسروی اجلال فرمود در تقویت شریعت غرا و رواج ملت بیضا بسیار میکوشید و در زمان آن شهریار معموری و آبادی مملکت بکمال رسید امرا و اخرزمکانی اعمال حسنه خود را بافعال سنیه مبدل نمود بسبب سلطان حیدر بی تغیر عقیدت فرمود لشکر بامداد شیروان شاه فرستاده او را بغرشعادت رسانیدند و اولاد سلطان حیدر در قلعه اصطخر محبوس گردانیدند و سلطان یعقوب در سنه هشتصد و نود و شش از اینجهان انتقال نمود زمان حکومتش سیزده سال و کسری بود سلطان بایسنقر بن سلطان یعقوب بیک بعد از پدر بالتفاق امرا و ارکان دولت بپای عزت بر سریر حکومت نهاد و بر عامه رعایا و کافه برایا نوید عدل داد جمعی از امرا بر سلطنت او راضی نشده مسیح میرزا حسن بیک را برداشتند و رایت مخالفت بایسنقر افراشتند در حدود قراباغ در میان ایشان محاربه بوقوع انجامید و نسیم فتح بر پرچم بایسنقر وزیده مسیح میرزا با اکثر امرا بقتل رسیدند بعد از فتح و فیروزی بدار الملک تبریز خرامید در خلال اینحال محمود بن اغرلو محمد بن حسن بتبریز وی مخالفان بایسنقر بعزم ستیز روبه تبریز نهاد جنگ عظیم میان او و بایسنقر اتفاق افتاد محمود بیک شکست یافته فرار نمود و هم در آن نزدیکی بدست آمد با ستصواب امرا بایسنقر او را خبه نمود مقارن این حال رستم بیک ولد مقصود بن حسن بیک از قید حبس بیرون آمده باعتقاد جمعی از تراکمه قصد بایسنقر کرد بعد از مقابله امرا بایسنقر طریق پوفائی مسلوک داشته نزد رستم بیک آمد بایسنقر بطرف شیروان فرار کرد چون داماد شیروان شاه بود اسباب سلطنت و یراهیا نموده بجنگ رستم بیک ارسال فرمود رستم بیک با ستصواب امرا اولاد سلطان حیدر را از قید خلاصی داده سلطان علی میرزا که اکبر اولاد سلطان حیدر بود بجنگ بایسنقر ارسال داشت نبی انکه غالب و مغلوب اینان زیاد یا بایسنقر علم هزیمت بصوب شیروان برافراشت بایسنقر بار دیگر اسباب انتقام فراهم آورده بطرف آذربایجان روان گردید در منزل آهر بامداد سلطانعلی میرزا بایسنقر در آمد که بقتل رسید مدت حکومت وی یکسال و هشت ماه کشید رستم بیک بن مقصود بیک چون بتخت حکومت جلوس کرده و ملک موروثی بتحت تصرف در آورد توهمی بخود راه داد بفکر انهدام وجود سلطان علی میرزا افتاد در سنه هشتصد و نود و هشت در میان اردبیل و تبریز آن سلطان معنی را بعالم

اسمعیل اول

آخرت فرستاد و هم در آن نزدیکی مشقم جبار اساس وجودش را زیر و زبر کردانیدند فی شهور سنه نهصد و سه بحکم احمد پاشا بقتل رسید احمد پادشاه ولد محمد اغزی بن حسن بیک بعد از فوت سلطان یعقوب از قراباغ فرار کرده بصوب روم توجه نمود پادشاه آن مرز و بوم آثار رشحهٔ ناصیه حالش مشاهده کرده یکی از بنات خود را باوی عقد فرمود احمد پادشاه چند سال بفراغ بال در ظل عاطفت قیصر براسود آخر الامر هوس تسخیر ملک موروثی کرده با سپاه روم و جمعی از تراکمه بصوب آذربایجان عزیمت نمود رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله افراخته موکب عزاده را استقبال فرمود بعد از تقارب فریقین امرا رستم بیک طریق بیوفائی مسلوک داشته رستم بیک را دستگیر نموده نزد احمد شاه بردند چون عدم رستم بر وجود او حجاب داشت لهذا وجود او را از لوح هستی ستردند احمد شاه در کمال استقلال بدار الملک هراسید و خلق را در مهاد عدل و داد مرفه و آسوده گردانید مقارن این حال اپه سلطان و قاسم بیک که از امرا بزرگ بودند لوای مخالفت برافراشته با احمد پادشاه محاربه نمودند در اثنای قتال احمد پادشاه مقتول گشت مدت حکومتش شش ماه بود میرزا محمد بن یوسف بیک بن حسن بیک همسنگامی که احمد پادشاه کشته گردید وی بولایت یزد رفته با تفاق دو سه نفر از امرا عظام قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اندک زمانی در تمامی عراق نافذ الفرمان گشت وصیت اقتدارش از ایوان کیوان در گذشت با اپه سلطان و سلطانمراد مقاتله کرد بر ایشان ظفر یافت و اپه سلطان در معرکه بمیدان عدم شتافت آنگاه ببلده تبریز خرامید و بر تخت بخت نشسته لوای شوکت باوج آسمان رسانید تا آنکه فی شهور سنه نهصد و چهار در جنگ سلطان مراد جام نامرادی نوشید و زمان حکومتش یکسال بود الوند میرزا ابن یوسف بیک در وقتی که احمد پادشاه بقتل رسید الوند میرزا بدیار بکر افتاد و در آنجا باعتضاد امرا تراکمه پای عزت بر سریر حکومت نهاد چون استقلال نداشت لهذا لوای عزیمت بصوب آذربایجان افراشت چون میرزا محمدی از توجه برادر بالشکری جرار یافت تاب مقاومت نیاورده از تبریز بسلطانیه شتافت الوند میرزا بی آمد و شد یکان آذربیکان از سنخ ساخت و با سلطان مراد بنیاد صلح انداخت در خلال این احوال آفتاب دولت حضرت شاه اسمعیل از مشرق اقبال تابیدن گرفت فی شهور سنه نهصد و هفت با شهریار کشور گشا محاربه کرد و جناب شهریاری نیست هزار نفر از لشکر الوند میرزا بقتل آورد و نا چار مملکت آذربایجان را وداع نموده بارزنجان گریخت و چندگاه هیشهای عظیم برانگیخت عاقبت الامر در نواحی دیار بکر رخت هستی بدیار نیستی کشید سلطان مراد بن سلطان یعقوب فرمان فرمای فارس و عراق و خورستان بود با هفتاد هزار سوار جرار با شاه اسمعیل مقاتله نمود شکست یافت و از عراق دل کند بصوب فارس شتافت چون خبر وصول شهریاری استماع کرد سلطان مراد در فارس تاب نیاورد بخوزستان گریخت در آنجا توقف نکرده ببغداد رفت بسبب استیلای باریک بیک پرناک از بغداد نزد علاء الدوله پادشاه مرعش شتافت بعد از انقراض دولت او نزد سلطان سلیم قیصر روم رفته تقرب تمام یافت آخر الامر فی شهور سنه نهصد و بیست در نواحی اورفه در جنگ قوروم یش سلطان در گذشت و دولت ملوک آق قوینلو بدو منتهی گشت تمت

حرره علی اصغر قرشی

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

لعمان در که بمقالید موالید سه کانه مفتاح مربع طبایع از مخزن سبع بدایع برگشاد و علی رغم شکاران ملایک آدم صفی را به پیشگاه ادراک برنشاند و نوتجانه خلافتش را در بوم شش جهه وسیع تاره ویرام هفت فلک رفیع بلند آوازه گردونشاند هر هفت پرده اعلی یعنی حوا را مشهود دیده بقبول وی نمود و اولاد و احفاد ما صفوت الشیخ معتمد صفی را که سادات پناه قادات اصفیای دودهٔ ستوده صفوی بودند بر مسند رشاد و جلالت و مسند رشاد و نهالت تکیه داد و با اینکه سلسلهٔ وجود اولاد امجاد حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم علت غائی ایجاد افلاک و عالم و در معنی بر سلسلهٔ صافیه صفیه مقدم بودند مفوض ساخت لمؤلفه بودند نبی در تحق نور ذات و ادم و اب و کل ممکنات میران آیند مقدم براه پس رسد اند رپشان پادشاه مثال یوتشن را تو قیع و قیع لولاک طغائی و منشور نبوتش را تصدیق صدیق و مدار سلناک طغرائی لی مع الله از علو مقامش کنایتی است و من رآنی از کمال قریش آیتی بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله پادشاهان عدالت شعار اسلام که تقویت شریعت غرای او کنند و موافقت سنت و دوم زنند فی الحقیقه اعدل سلاطین جهان و اکمل خواقین زمانند خاصه حضرت شهریار دین پرور و پادشاه معدلت گستر عدالت نواز مخالف گداز ایران که شمشیر مندیش مروج شریعت حجازیست و سنان ضعیف مقوی ملت تازی و هو السلطان الاکرم الاعظم الاعدل الاکمل الارشد الامجد الاسعد المحمود الناصر لدین الله ابوالمعین ناصر الدین شاه قاجار اعلی الله تعالی اعلام قدره من السمک الی السماک و رفع بنیان مجده من الارض الی قبة الافلاک و بعد چون بر وجهی که در دیباچه نخستین این کتاب مستطاب اشارتی رفته این هشتم قسمت که نظیر هشتم جنت است جلوه گاه بدایع وقایع سلسلهٔ صفویه است و چنانکه در متن این دفتر نگارش یافته ایشان دوازده مدت ملکشان شصت و نه سال و اسامی سامی آن طبقهٔ عالیه بدین منوالست لمؤلفه از آل صفی دوازده میر عظام حمزه و حسین و دو اسماعیل نام وان هشت محمد و سلیمان و صفی آنگاه سه عباس و دو طهماسب تمام و از آنجمله که طایفتین افغان و افشار در سلک

زمان سلطنت این طایفه حکمرانی کرده اند و نادر شاه سالی چند بمتابعت و ملازمت و وکالت و نیابت سلاطین متاخرین شاه طهماسب ثانی و شاه عباس ثالث ملک ستانی و جهانبانی نموده در خاتمه این سلسله علیه مذکور و شرح حالش بن الاجمال و التفصیل مسطور خواهد گردید مصراع و حسن القول فی قصر الکلام گفتار در ذکر سلطنت و حکمرانی سادات عالیدرجات موسویه المعروف بسلسله علیه صفویه و مجملا اشاره بنسب ایشان از اجداد و اولاد چون از قرار یکه در مجلد ششم روضة الصفا مسطور است از سلاطین کورکانیه سلطان حسین میرزای بایقرا که آخرین آن طبقه بود از قوت دولت ابوالفتح محمد خان شیبانی بن بوداق خان ابن ابوالخیر خان متاصل و ضعیف شده و بعضی از پسرانش حرکت مذبوحی همیکردند از بقایای اولاد حسن بیک ترکمان آق قویونلو الوند میرزا و سلطان مراد نام پسران یعقوب در بلاد آذربایجان کروفری مینمودند در شهور سنه ۹۰۵ نهصد و پنج هجری که سال خروج حضرت بهادر خان شاه اسمعیل صفوی انارالله برهانه بود بوفق تاثیرات و تقدیرات گردش آسمانی بلکه بحکم حکمت بالغه یزدانی در مملکت ایران کوکب اقبال شاه اسمعیل ابن سلطان حیدر بن سلطان جنید صفوی طالع شد و گرد طغیان و هرزه گردی بادیار عدم قامع و قالع و بقایای امیرزادگان کورکانیه پسکدر و افتاد و بر افتاد لهذا احتیاج این مجلد بذکر صفویه خواهد بود و چون نسب شریف این سلسله علیه لطیفه بسادات عالیدرجات موسوی میباشد بواسطه جد امجد اعلی یعنی شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی بصفویه اشتهار دارد بنابر این شرحی از حال آن شیخ بزرگوار میگارد

ذکر حالات و کمالات قطب الآفاق شیخ صفی الدین اسحق قدس سره العزیز نسب آنجناب که بحضرت امام همام موسی الکاظم علیه و علی آبائه و ابنائه السلام منتهی میشود بدین ترتیب ذکر کرده اند و هو شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل ابن شیخ صالح بن سید قطب الدین بن سید صلاح الدین رشید بن سید محمد بن سید حافظ کلام الله بن سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد قاسم بن ابوالقاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام علو نسب و سمو حسب جداً بعد جد اجداد شیخ صفی الدین اظهر من الشمس و ابین من الامس است و در تواریخ مبسوط است که همه از ارباب ذوق و حال و از اصحاب فضل و کمال بوده و بقوه و اعمار خود را بطاعات و عبادات صرف مینموده اند و صفی الدین در بدو شباب از علوم صوری و معنوی فیضیاب و بفکر تکمیل نفس و تحصیل معرفت افتاده بصحبت مشایخ عهد طالب و بدیدار کاملین زمان راغب بود و بسیاری از ایشان را ملاقات نموده از جمله بفارس در شیراز و کازرون مانند شیخ مصلح الدین سعدی و امیر عبدالله فارسی و جمعی از معاصرین آنعهد را دیده و بواسطه علو درجه و مقام خود بیکی از آنان ارشادی خود سزاوار ندانست و امیر عبدالله او را بشیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی دلالت کرد و او از فارس روی بگیلان آورد بعد از شرفیابی بخدمت شیخ زاهد دست ارادت بدو داد و قدم در راه طریقت نهاد و همت زاهد و استعداد ذاتی خود را اندک مدتی بمقامات بلند و درجات ارجمند رسید و راهروان عهد را راهبر گردید شیخ زاهد گیلانی بالهام غیبی و اشارت لاریبی یکی از بنات مکرمات خود را بوی خطبه کرد و در نکاح وی در آورد با وجود فرزندان عالم و عامل خلافت خود را نیز بدان مرید کامل واگذاشت بعد از وفات شیخ تاج الدین زاهد که در سنه مبشصد بوده آوازه کوس ارشادش از ایوان کیوان در گذشت و دار الارشاد اردبیل از رجوع طوایف مریدان کعبه وار مطاف زیارو سار گشت زیاده از سی سال بر سجاده ارشاد مکین بود و بیشتر از صد هزار کس را در ضمن اظهار اسرار او براه ذکار بر طریقه طریقت حقه امامیه اثنی عشریه علیهم السلام الله الملک الاکبر راهنمائی فرمود گویند که روزی امیر چوپان سپهسالار ایران از خدمت شیخ تعداد مریدین پرسید شیخ فرمود در برابر هریک از اصحاب جلادت که سپاه شمانید مارا صد نفر از ارباب ارادت موجود است میر چوپان از این جواب صواب ظاهرا متحیر و باطنا متغیر ماند مع القصه شیخ در مکاشفات خود دیده بود که اولاد وی مالک سلطنت خواهند گذاشت و رایت حقیقت آیت مذهب حقه جعفری خواهند برافراشت لهذا در باب تقویت طریقت حیدری و ترویج ملت جعفری همه اولاد خود را وصیت مینمود و ترغیب میفرمود و آنان نیز نفس نفیس احفاد خود را بعهود و مواثیق سپارش میکردند و در هنگام وصایا بهریک نگارش تا آخر لامر در شهور سنه مبشصد و سی پنج جهان عاریت را که سراسر است شیخ بدرود کرد و روی بعالم جاودانی آورد

شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی نور الله مرقده خلف الصدق و خلیفه الحق و فرزند ارجمند

وجمالی و دختر زاده شیخ زاهد گیلانی در همین هنگام رحلت پدر بحکم وصایت و رسم ولایت بر مسند ارشاد بنشست و در کمالات و حالات بی نظیر بود سید محمد نوربخش فستانی رحمة الله که از علمای زمان و عرفای اوان بود و سلسله مشایخ نوربخشیه بدو منتهی است و را خلیل عجم مینامیده و کاشف الاسرار معین الدین علی تبریزی معروف بقاسم الانوار ارادت ویرا گزیده سلاطین عهد بدریافت صحبت وی جهد کردندی و بقبول سعادت ارادت آنحضرت عهد چنانکه امیر کبیر صاحبقران تیمور گیتی ستان بعد از مراجعت از روم و سفر تبریز و اردبیل و آن مرز و بوم بعد از ملاقات و مقالات از انتخاب استمداد همتی و استدعای خدمتی کرد جناب شیخ بشیرین عبارتی و رعدل داد و اطلاق اسرای روم و آن بلاد بامیر کبیر اشارتی فرمود و او تمامت آن اسیران مقید را آزاد نمود و جمعی از آنها در خدمت شیخ ماندند و بسیاری با وطان مالوفه خود رفتند و اولاد و احفاد آن اعجمی بارادت سلسله علیه صفویه گوشیدند و از زجاج خلوص رحیق صافیه صفوت نوشیدند همنوز اولاد آن طایفه را در روم صافیه خوانند و از خانه زادان صفویه دانند الحاصل جناب شیخ صدر الدین محمود اسلاطین و محسود سلاطین بود و ملک اشرف بن تیمورتاش از روی یکدیت و غدر تخفیف آن صدر پاک صدر خواسته انتخاب را چندی در تبریز موقوف داشت تا شبی شیخ صفی الدین را انتخاب بدیدار فرمود بر سید و صدر الدین را رخصت انصراف با اردبیل داد و بار دیگر احضار خواست و شیخ رنجیده بگیلان رفت چون جانی بیک خان او زبک تبریز آمد ملک اشرف را اسیر کرد جناب شیخ صدر الدین را بخواند و بر مسند عز بر نشاند و گرد بارهٔ آن سید نبیل بوطن مالوف یعنی اردبیل رجوع کرد و ما بقی ایام عمر شریف خود را بطاعت و عبادت در دار الارشاد بسر آورد تا در حدود سنه بجوار رحمت خالق پیوست و از رحمات خلایق برست **سلطان علی بن صدر الدین موسی اعلی الله مقامه** وصی و خلیفه بالاستحقاق پدر بود و غالبا لباس سیاه و بر مینمود لهذا السلطان علی سیاه پوش ملقب و مشهور گشت گویند امیر صاحبقران تیمور گورکان را بوی اخلاص حاصل بوده و اسرای مرز و بوم روم را چنانکه بدان اشعاری رفت باشارت وی اطلاق فرموده و دو سه بار در ایام سیاحت امیر وی را دیده و قوت خود را از همت و توجه وی فهمیده چنانکه در تواریخ عام خاصه عالم آرا توضیح و تشریح این بیان واضح و آشکارا است الحاصل آنجناب وقتی بزیارت مکه معظمه زاد ها الله شرفا و رفته و شیخ ابراهیم فرزند ارجمند شتاب مفارقت وی نموده بشوق متحد شش مجرد البطحی شتافت و مجددا سعادت دیدار آن شیخ موحد را دریافت و در هشتصد و سی و دو خواجه سلطان علی در بیت المقدس گوسفند جلیل بجانب سلطان حقیقی جلیل نواخت و مرغ جانش بر شاخسار طوبی آشیان ساخت شیخ ابراهیم بعد از فراغ از کفن و دفن والد بزرگوار حسب الوصیت بار دیگر بازگشت شیخ ابراهیم بن سلطان علی در میانه این سلسله شیخ شاه معروف است و باطنا و ظاهرا بهر دو صفت موصوف و بر و سماحت ثانی سمی خویش حضرت خلیل و در صدق و فتوت خلیفه جناب اسمعیل بوده بعد از انقضای ایام حیات در گذشت شیخ جنید بن شیخ ابراهیم آنجناب بر حسب وصیت والد ماجد بخلافت و وصایت استقرار یافت و شعله انوار کمالش بر وجنات احوال او لوالابصار تافت در فقر و فنا فرید عهد بود و در بذل و عطا حاتم وقت لقب سید الطایفه جنید برا و انسب و در سلسله نسب و حسب بحضرت رسول ازا و انسب و اقرب غالب اوقات بفقرا شتار و غزو کفار راغب و اظهار رقیت طریقه مامیه را طالب امیر جهان شاه ترکمان بنا بر مخالفت مذهب و مباینت مشرب از او خایف بود بدایعه ملک ستایش متهم مینمود چون از کثرت صوفیان و درویشان و از وفور معتقدان و ارادت کیشان اندیشه داشت بر اوینت و آزار آنور و احرار قادر نبود با الاخره بتصریح و کنایت و پیغام و کتابت بدو اظهار کرد که دو شمشیر در یک نیام نگنجد لهذا سید بزرگوار سلطان جنید بجانب دیار بکر مسافرت کرد و از وطن مالوف مهاجرت جست مریدان سلسله صفویه و مخلصان دودمان موسویه بدو پیوستند و در حسن کیف یعنی حصن کیفا آسوده خاطر نشستند در آن ایام ابو النصر حسن بیک آق قوینلو که امیر طایفه ماندری و مکین مسند سروری بود و در دیار بهشت آثار دیار بکر بپیچیده و کوس استبداد و طبل استعداد بنواخت و با طایفه قراقوینلو چون آتش با آب نمیساخت لوای ولای او را برافراشته و مقدم سلطان جنید را کرامی داشته خلوصش بجای انجامید که خواهر خود خدیجه بیگم را در عقد ازدواج سید در آورد و در دنیا و عقبی نیکنامی و خوشسرانجامی حاصل کرد بعد از چندی سلطان جنید بار دیگر عزیمت فرموده و اندیشه خاطر میرزا جهانشاه از آن وصلت و وصول بمقصود با سلطان جنید بنای اظهار کینه و خلاف داشت و تخم بغض او در مزرع سینه میکاشت سید باجتماع مریدان اشارت کرد و از اردبیل قصد غزو کفار طرف طرابزون و شیروان فرموده و در محاربه سلطان خلیل والی شیروان سعادت شهادت یافت و این واقعه در هشتصد و شصت هجری بوده **سلطان حیدر بن سلطان جنید** رحمة الله سید موسوی النسب حیدری حسب سلطان حیدر

پس از شهادت پدر نامور برجای او متمکن شد و مریدان آن سلسله طوق حکمش بر گردن جان نهادند میرزا جهانشاه که عدوی این خاندان صفوت نشان بود چنانکه در تواریخ مسطور است در حدود سنه هشتصد و هفتاد و دو دست بالنصر حسن بیک آق قویونلو کشته شد و چون سلطان حیدر خواهرزاده آن امیر یک اختر بود بی منازع بفکر ترویج طریقه اثنی عشری و تبسیط بساط معدلت گستری در افتاد و مجدد اسلطان حسن بیک دختر خود را بنکاح سلطان حیدر درآورد و ع کل بود و سبزه نیز آراسته شد ابوالنصر حسن بیک در هشتصد و هشتاد و دو درگذشت و سلطان خلیل بر جای پدر بر نشست و پس از شش ماه دولت او مشتمل بر اوراش سلطان یعقوب کشت در سنه هشتصد و نود و دو سلطان حیدر را از دختر حسن بیک آق قویونلو پسری متولد شد و او را اسمعیل نام نهاد و در زمان سلطنت یعقوب سلطان حیدر با وجود امتیاز و اوج و تقرب زیرا که از سید توهم پادشاهی میکرد لهذا سلطان حیدر عزیمت یورش داغستان و غزو کرجستان نمود شروانشاه بن سلطان خلیل از این خبر متوحش گردید که شاید سلطان حیدر در مقام خونخواهی پدر رشید خود برآمده از سلطان یعقوب بن حسن بیک که داماد او بود مشاورت و معاونت خواست و نیز سراری با چهار هزار سوار بتقویت او و اضمحلال سلطان حیدر مامور کرد در وقتی که سلطان حیدر بتسخیر بعضی قلاع و بقاع کفره فجره در بند اشتغال داشت قراپیری قاجار او را از رسیدن سپاه کیسه خواه شروان اخبار نمود در حدود طبرسران آن دو لشکر بیکدیگر رزمی سخت کردند و در آن معرکه سلطان حیدر زخم تیری شهید شد صوفیان صفوت جسد او را در طبرسران دفن کردند شهادت او در هشتصد و نود و سه بود و سلطان یعقوب ترکمان سه سال از این پس در گذشت از جناب سلطان حیدر سه پسر ماند سه دختر شهزاده اختر پسادکار ماند که مادرایشان شاهزاده دختر بالنصر حسن بیک آق قویونلو بوده است سلطانعلی میرزا و اسمعیل میرزا و ابراهیم میرزا پیش از این نیز گفته اند و این شاهزادگان را که یوسف کنعان جلال بودند سلطان یعقوب نامرغوب بفارس فرستاده در قلعه اصطخر محبوس نمودند و منصور بیک پرناک حاکم فارس بحکم طینت پاک در حفظ و حراست آنها نهایت اهتمام تمام داشت و این واقعه در سال هشتصد و نود شش وقوع یافت **ذکر اولاد سلطان حیدر و گرفتاری ایشان در دست اعدا** چون سلطان یعقوب بن حسن بیک در سال رحلت یافت مرای تراکمه در تعیین سلطان دو گروه شدند بعضی سپاه شاهی مسیح میرزا برادر یعقوب و برخی با مارت بایسنقر پسرش گیدی آمدند آخر بایسنقریان غلبه کردند و مسیح کشته شد و بایسنقر سلطنت یافت رستم میرزا بن مقصود بیک بن حسن بیک که در جمع هواداران مسیح میرزا بود در قلعه الموت محبوس شد چون چندی گذشت امیر سلطان بقلعه الموت رفته رستم را نجات داده بپادشاهی برداشت و بکنار رود ارس آمد که بر سر بایسنقر رود بایسنقر ضعیف شده از رود ارس مشرق و خود بشیروانشاه که خال او بود پناه برد و میرزا رستم در سلطنت استقلال یافت شروانشاه در تهیه امداد بایسنقر اندیشه نمیکرد و میرزا رستم در احتیاط این کار را ری همیزد با الاخره تدبیر بروفق تقدیر آمد که سلطانعلی میرزا بن سلطان حیدر را که در اصطخر است و پدرش بدست شروانشاه کشته شده بپاورند و تقویت کنند و بجنگ شروانشاه و بایسنقر بفرستند هر یک مغلوب شوند باعث قوت دولت میرزا رستم خواهد بود سلطانعلی میرزا بعد از چهار سال و شش ماه محبوسی اصطخر در سال هشتصد و نود و چهار به تبریز آمد و رستم میرزا با او مهربانی و وداد پیشه کرد و مریدان سلسله صفویه که چون عقد ثریا هر یک بیاری افتاده بودند کرباره پروین آسا اجتماع جستند سلطانعلی میرزا با سپاهی جرار با بایسنقر میرزا در حدود اهر و مشکین مصاف داده بایسنقر مقتول و سپاه او هزیمت شدند شاه رستم آسوده خاطر شده سلطانعلی میرزا را با رد پیل فرستاد و دیگر باره از دحام و اجتماع صوفیان صفوی بر گرد آن سید بزرگوار موسوی پایه حشمت شاه او لاد سلطان حیدر را صاحب داعیه و بنگامه و مقبول خاصه و عامه و انسته آنها را به تبریز خواند و برایشان جاسوس و نگاهبان گماشت مع هذا در فکر کشتن سلطانعلی میرزا افتاده شخصی از اصحاب مجلس او را خبر داده سلطانعلی از تبریز بیخبر بیرون آمده قصد اردبیل کرد رستم میرزا از پیه سلطانزا با چهار هزار سوار بتعاقب او فرستاده در حوالی اردبیل سلطانعلی رسیدند و محاربه در پیوست با آنکه هفتصد کس بیشتر با سلطانعلی نبود در رزمی دلیرانه نمود و همانا از شهادت خود خبر داد و وصایت خود را برادر جلیل سلطان اسمعیل و اگذاشت و بمریدان خود گفت عنقریب دولت و سلطنت برادرم اسمعیل بظهور خواهد رسید بعد از وصایا با زبد افعه و مقاتله پرداخته تا بدرجه بلند شهادت ارتقا جست و تاریخ این واقعه را در نهصد ضبط کرده اند خسرو بیک للله شاملو خلیفة الخلفا، ده بیک نعش او را با رد پیل نقل و در مرقد جد امجد دفن کردند و تا چهل روز در اردبیل حضرت سید اسمعیل امنی و محفوظ داشتند و از آنجا باوی لوای عزیمت بجانب گیلان برافراشتند کاهی در لشته نشا و کاهی در لاهیجان بسر میبردند سید اسمعیل در لباس تبدیل از لاهیجان با رد پیل رفته در نزد والده ماجده منزوی و مختفی همیزیست و سید اسمعیل در گیلان بود و کارکیا میرزا علی والی آنولایت

که از دودمان سعادت و سیادت بود سید اسمعیل و همراهان را در کمال حمایت و رعایت مینمود **ذکر خروج حضرت سلطان صاحبقران شاه اسمعیل بهادر خان صفوی موسوی و عروج بر معارج کشورستانی بتائیدات و توفیقات آسمانی**

در سنه نهصد و پنج هجری که مدت عمر شریف سید اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی بسیزده رسیده بود باشارت غیبی و امداد لاریبی در گیلان باتفاق جمعی نفرالی همقدار با حشام و ایات عزم خروج و عروج بر معراج سلطنت و جهانگشائی نمود و بعد از وداع با کارکیا میرزا علی حاکم لاهیجان در نهایت جاه و جلال روانه خلخال شد و از آنجا بارد بیل رفته بشرایط تعظیم و زیارت مرقد شیخ صفی الدین و والد ماجد و آبای کرام پرداخته از بواطن فیض مواطن ایشان استمداد همت کرده مادر پیر خود را نیز دیده و از آنجا با کهزار و پانصد کس از صوفیان صافیه صفویه قصد قراباغ نمود و از آنجا بکوکچه شکی و از زنجان توجه فرمود آوازه در افتاد که شیخ اوغلی شاه اسمعیل عزم خروج و جهانگیری دارد و چهار هزار نفر از میردان سلسله صفویه از حدود و شام و دیار بکر و سیواس بمعسکر نصرت مماس پیوستند با هفتهزار نفر عزم تسخیر شیروان و محاربه با شیروان شاه فرخ یسار قاتل پدر بزرگوار کرده در سواحل آب کُر پرام پک قراقوینلو بخبر گیری لشیروان شتافته و از شیروانشاه آگاهی یافته مراجعت کرده گفت که فرخ یسار از عزیمت حضرت خبردار است و میگوید اگر پای درین ولایت نهادی بتو همان رسد که بجد و پدرت رسید شهریار جوانبخت از این سخن سخت خشمگین شده همانگاه از رود کر عبور کرده بشماخی رسید شیروانشاه با پست هزار سواره و چند هزار پیاده در حدود قلعه گلستان بمقابله و مقاتله پرداخت **لمؤلفه** شه شیروان و شه شیرگیر فتادند در هم بتیغ و تیر دو لشکر بستند صفها بجنگ تو گفتی دو کوهند پر خاره سنگ زمین بحر خون شد وزان موج خواست همی موج آن بحر بر اوج خواست درآمد بپیکار شاه جوان چو ماهی برافراز کوهی روان ز شمشیر او شیر بگریخته ز شیر و ایان خون و سر ریخته تو گفتی دگر باره سام سوار برزم است با کرزه کاوسار چندان از سپاه شیروان بقتل نرسیدند که از جمشیدیان کوهپایه عیان بود و از خونشان رود ها روان شد فرخ یسار نیز در آن معرکه کیر و دار از ضرب شمشیر آبدار کشته شد و هزیمت در سپاه شیروان افتاده در رضمان امان درآمدند و ایمن شدند پادشاه کیتی ستان در محمود آباد شیروان قشلاق فرمودند و شیخ ابراهیم معروف بشیخشاه از زاه دریا بگیلان رفت و همه خزاین و دفاین ملوک شیروان بتصرف شاه کشورستان درآمد و در آن اوقات خبر رسید که الوند با سپاهی الوند مانند بنخجوان آمده سواران ترآکمه را بمدافعه فرستاده شهریار جوان بخت جهانگیر از توقف شیروان فتح عزیمت فرموده قصد مقاتله الوند میرزا کرد **ذکر احوال الوند میرزا بن یوسف پک بن حسن پک آق قوینلو و محاربه کردن با شاه اسمعیل صفوی و هزیمت یافتن و رفتن شاه اسمعیل به تبریز و بر تخت سلطنت نشستن الوند میرزا بن یوسف پک بن ابوالنصر**

حسن پک که بعد از قتل برادرش محمد در دست سلطان مراد خود بر سریر حکومت ایران نشسته بود و تبریز تختگاه کرده و از کبر و نخوت سر بماه برآورده خواست که وجود مسعود اولاد صفویه بکلی از میان برگرفته شود تا کسی با او مشارک و منازع پادشاه ایران نباشد و ندانست که در پرده تقدیر چه صورت نقش بسته اند امیر عثمان موصلی را با فوجی از سپاه آق قوینلو بمدافعه شاه اسمعیل فرستاده شهریار جهانگیر تبریز پک قاجار را با جمعی غازیان شیر شکار روانه فرمود بعد از تلاقی عسکرین شکست بر لشکر الوند رسید امیر عثمان با جمعی از اجله و اعیان ترآکمه گرفتار شده پیاسا رسیدند امیرزاده الوند در غضب رفته خود با سی هزار سپاه جرار بمقابله لشکر قزلباش درآمد در شهور سنه نهصد و نوزده و نخجوان در سنه ۹۰۷ جنگی بزرگ سلطانی واقع شد که جز بتیر پیغام مرگ بگوش دلاوران نمیرسانیدند و جز تیغ بسر کشی مجروحان کسی نمیرفت زمین از جریان خون گفتی چیحون است و هوا از گرد سپاه قبه از اکسون **لمؤلفه** دو صف لی که الوند و البرز بود خس و خاره اش خنجر و کرز بود جز نکبدن تیغها شد بمهر شها شهاب ملک سهم سپهر ز نیزه هوا چون نیستان شده ز خون خاک رنگین بستان شده روان کشته خون بر ز کبر و خود چو آن چشمه کز کوهی آید فرود ز البرز الوند در هم شکست که هم سنگ را سنگ محکم شکست چو دو سنگ محکم بهم آید ا هرانکو بود دست کی پاید +

با اینکه سپاه قزلباش زیاده از هفتهزار سوار نبودند چنان رعبی از ایشان در دل ترآکمه افتاده بود که تاب مقاومت نیاورده از آن سی هزار کس هر آنچه باقی بودند فرار نمودند الوند نیست پیوند تیر روی بعرصه گریز نهاده و بجانب ارزنجان افتاده شاه اسمعیل صفوی با شوکت سلیمانی و حشمت جمشیدی روی بدار السلطنه تبریز کرده بر تخت سلطنت و شهریاری جلوس فرموده آنچه مکنون ضمیر مهر شعورش بود بظهور آمد حکم همایون شهریاری جاری شد که بر فراز منابر خطبه بنام ائمه اثنا عشریه خوانند و در سکه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله نقش نمایند

وپس از آن نام شاه در آن سپاه ورند و بر تاج سقلات مریدان سامی نامه کرام تمیمات و تبرکا مرقوم و مرسوم دارند و اظهار تشیع نمایند و مضامین امثال این ابیات دلنشین را آویزه گوش عامه و خاصه فرمایند که محقق گفته نظم چنانکه هست فلک را دوازده تمثال که آفتاب بران سیر میکند مه و سال
بر آسمان ولایت دوازده برجند چو آفتاب بنوبت همه باوج کمال ازین دوازده برج دوازده خورشید علیست مظهر سپهر کمال و مطلع آل
علی است انگه بکنه حقیقتش نرسید بغیر ذات خداوند ایزد متعال حاصل آنکه مذهب حقه شیعه که از ظهور مهر نبوت تا طلوع ماه ولایت در
غمام خفا بود و در هر عهدی از عالمی در رازدانی یا حاکمی و سلطانی تقویتی میافت بلاقیه علانیه و آشکارا شد مساجد و منابر از مدایح و مناقب حضرت
علی ابن ابیطالب و اولاد امجاد اسد الله الغالب پر و زینت گرفت و ارباب تقلید بتحقیق پیوستند و بالباب رسیده از قشور وارستند و صلابتی
که اما عجم سادات صفویه که قادات معنویه بودند در تقویت ملت حقه اثنا عشریه نمودند بظهور رسید مثل بزرگ کاری کرد این بزرگ شاه علی
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ذکر خاتمه حال میرزا الوند و وفات او میرزا الوند بعد از این هزیمت باری دیگر بمحاربه پادشاه
دشمن بند عزیمت کرد ولی فایده نبخشید و چنان بود که در سنه نهصد و هشت سپاهی فراهم کرده در وقتی که شاه اسمعیل از راه ترکمانان متوجه ارزنجان
شده بود وی بتجرع غربت آوز باکجان کرده و به بتریز رسید و دست تعدی باموال ارباب ثروت و اصحاب مکنت گشوده از آنجا باوجان شتافت
چون آوازه حرکت جنود نامعدود شاه نامه نشنیدند الوند هیچ مدان از او جان بالوند همدان کریخت و از آنجا نیز در عین بغی و سپاه بغداد رفت و در آنجا نیز رونقی
در کارش پیدا نشده بجهة مخالفت قاسم بیگ ناک توقف ننوانسته مدبار بکر روی نهاد و در شهور سنه نهصد و ده در دیار بکر بدار البوار نزول نمود
ع با آل علی هر که در افتاد بر افتاد ذکر محاربه شاه اسمعیل با سلطان مراد بن یعقوب وی پسر سلطان یعقوب بن اوزون حسن بیگ
ترکمان بود و بعد از مصالحه با الوند میرزا در بلاد عراق عجم و فارس و کرمان و خوزستان استقلالی داشت چون از کار پادشاه اسلام پناه مستحضر آمد
در مقام چاره کار با حشمتا و لشکر پرخاشخر فرمان داد پادشاه غازی تصمیم تسخیر عراق فارس کرده سلطان مراد نیز با هشتاد هزار سوار ترکمان بهمدان رسید
و دو لشکر در برابر یکدیگر صفوف قتال و جدال برآراستند ارباب تواریخ نوشته اند که سلطان مراد در کمال استعداد بود و هشتاد هزار سوار جرار نیزه گذار
و سیصد عراده توپ ضربزن داشته و شاه کیتی ستانرا بعد و ثمه اطهار دوازده هزار سوار از طوایف جلیله قزلباش پیشتر نبوده استمداد همت از بوطالب
فیض مواطن حضرت عالیات نموده سپد غدغه و بیم بلکه در نهایت اطمینان و امید صف آرائی فرموده و ایران و لشکر و ست و بازو با استعمال
آلات حرب و اسباب طعن و ضرب کشاده دو پای در عرصه معرکه نبرد نهاده و بازار جنگ گرم گردید لمعان لقه کوس بعرش چنانکه رعشه بکمری سنج
بنالش چنانکه لرزه بنیجر تیز فشاش کوبعینه خفتان تیغ چکاچاک کریجوشن و مغفر رمح بهر سو رونده بر صفات ار خشت بهر جا پرنده همچو
کبوتر صحرا در باز خون و مرکب مردان همچو سماری بحر کشته شناور خنجر و غازی فراز توسن تازی همچون شیری که بر نشسته بازر در آنحوالی
سپاه سلطانزاد نامراد تاب مقاومت و ثبات نیاورده فرار اختیار کردند قریب ده هزار کس از آق قوینلو در معرکه جنگ بقتل آمدند غنیمت
بسیار و اسباب بشمار نصیب سپاه پادشاه غازی گردید و بسیم فتح و نصرت پرچم علم شهریار عصر بروزید و اینواقعه در سال نهصد و هشت هجری در
در محل موسوم بآلمه بلاغی همدان وقوع یافت و مرادنامراد بجانب شیراز فرار کرد و شاه اسمعیل باصفهان رفته آنجا را تصرف درآورده روانه
شیراز شد سلطانزاد بطرف خوزستان و شوشتر گریخت در ربیع الاول سنه نهصد و نه موکب فیروزی کوکب پادشاه غازی در کمال جلال و نهایت
استقلال وارد شهر شیراز شد و ممالک عراق و فارس و کرمان و خوزستان بتصرف اولیای دولت آن شهریار کیستی ستان درآمد مراد در
شوشتر نیز مجال درنگ ندیده از بیم سنان سپاه غازی که گزنده تر از جرارهای هوازی بود از آهواز بسیعد فرار نموده از بغداد نیز بار بکنام پرناک
بجانب حلب هرب کرد و در کنجی خزیدتا خواتیم کار او در مقام خود مرقوم افتد و در این سال فسلاق همون در شهر قم اتفاق افتاد ذکر مخالفت
حسن کیای مازندرانی جلادی با بعضی از چاکران دولت حضرت صاحبقرانی و حرکت اردوی پادشاهی
به شیبه آن نادان و انتظام امران سامان حسن کیا حاکم فیروزکوه و دماوند و خاور و رامین و سمنان که مدتها در آنحدود حکومت
نموده بود بعد از استیصال سلاطین آق قوینلو از آنکه مذکوره برگرداو اجتماع کردند او در خود استقلالی دید لاجرم استکباری کرد الیاس بیگ ابن
یعقوب بیگ و غلن را که شاه جهان پناه بحکومت مازندران معین فرموده آن خیره سر نادان جبور از فرط خذلان و غرور در کبود کنبد بقتل رسانید
و دوازده هزار سواره و جمعی پیاده فراهم آورده گردنکشی همیکرد سلطان جهانگیر جهان ستان بعزم تدمیر آن مدبر نادان مانند کل خندان

همدر آغاز بهار سنه مذکور نهضت بسیای قلعه کلخندان که از قلاع رفیعه و بقاع منیعه بود توجه کرد و بعد از تسخیر و تصرف آن قلعه بقلعه فیروزکوه که سر بر فلک فیروزه فام کشیده داشت روی آورد امیر علی کیای چلاوی از شورش یورش تاب سکون ندیده بپای عذر و لابه راه طاعت و خراعت پوشیده حسن کیای مازندرانی با اینهمه تایید یزدانی متنبه نشده با دوازده هزار سوار جرار و جمعی پیادگان جلادت آثار سر راه بر سپاه نصرت شعار گرفته کاری از پیش نبرده بقلعه ستاکه محکمترین قلاع آن ممالک و حصنی است صعب المسالک تحصن نمود و دیوساران مازندران بنزاع و دفاع پرداختند و در هر جا دران قلعه تا خشد لمؤلفه نه قلعه بود که حصنی پیش نشیب سپهر نه باره بود که کوهی سرش فراز سحاب دران کروهی رزم آزمای و کرد نبرد به پنجه هر تن فولاد خای و آهن تاب هم پرکش از راه حیله چون رستم همه پدر کین از روی حمله چون سهراب بوقت جلوه همه بوده و شه کش چون شید بگاه حیله همه بوده تشنه کش چو سراب پادشاه ذیجاه قرب پنجاه برگردان قلعه انبوه و کوه فلک شکوه مضم و مترصد فتح آن باره خاره و قمع آن دیو چیاره بنشسته، و غالبا از طرفین محاربه اتفاق می افتاد و اهالی قلعه در کمال اطمینان و ثبات بودند و مدافعه مینمودند چون برای عالم آرای خدیو شهر کبر ظاهر شد که اهل قلعه از راهی مخفی که از سنگ تراشیده اند از رود و زیر قلعه آب بفراز باره میبرند حکم فرمود که راه رود را ببرند و آبرا از ایشان ببرند متحصنان قلعه بر آن قلاع از فراق آب چون ماهی بر خاک بیتاب شدند و بعجز در آمدند مع القصه پس از سی و پنج روز قلعه و قلعه گیران بتصرف پادشاه عالم و عالمیان در آمدند و بقابر احدی نکردند سوای بعضی از اهل قلم که قلم عفو بر جرایم اعمال و نایم افعال ایشان کشیده شد حسب الامر تمام اهل قلعه بوادی عدم روی نهادند و در آتش قهر قهرمان دهر مادهٔ و نر و خشک و تر نادان و دانا و پیر و برنا بسوختند مراد بیک جهانشاه لوکه رئیس طوایف ترکمانیه اق قوینلوی بایندری بود و حسن کیا را تقویت مینمود هم چون کیا خشک در آتش بسوخت و حسن کیای چلاوی که خود را از اولاد کیان میشمرد در قفس کرده معذب بداشتند تا آنکه او خود را بکشت و با مر خسرو پرز کرد را با همان قفس چوبین آتش زدند بلی پیت چرا غیر اکه ایزد برفروزد هر آنکو پف کند پورش بسوزد علی الجمله بقول احسن التواریخ درین یورش قریب به سی هزار کس از مخالفین بقتل در آمدند آمدن محمد حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا بن بایقرا از استراباد و سلطان حسین برادر کار کیا میرزا علی از لاهیجان بدرگاه گیتی پناه حضرت پادشاه در هنگامی که اردوی بزرگ سلطانی بمحاصره حصار استا میپرداخت مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین ابن منصور بایقرا بر محمد حسین میرزا والی استراباد غلبه کرده محمد حسین میرزا روی بدرگاه گیتی پناه شاه اسمعیل آورده اعانت جست و پادشاه غازی او را مورد عنایات بیغایات ساخته بانعام تاج و کمر زر و شمشیر مرصع و خلعت زربفت و اسب با زین طلا مخلع کرده جمعی از غازیان شیرشکار و قزلباشیه بمدد او مامور فرمود با تفاق او باستراباد رفتند و بر مظفر حسین میرزا مظفر شدند و او را از استراباد بیرون کرده محمد حسین میرزا مستقل و مستقر نموده رجعت کردند و سلطان حسین برادر کار کیا میرزا علی که از سادات صحیح النسب و از اولاد حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین بودند بحضرت آمده مورد الطاف پیکران شد و از اردوی همایون رخصت انصراف یافته بلاهیجان شتافته و در سال نهصد و ده بساق در خرقان اتفاق افتاده و پیشتر ایام بشکار گذشت و کار کیا حسن چون بلاهیجان شد با برادر مخالفت کرد کیا فریدون وکیل کار کیا میرزا علی را بقتل آورد و میرزا علی با الضروره سلطنت کیلان را بدو تفویض و روی بکوشه عزلت آورد محمد کره که از قبل ترکمانان آق قوینلو بداروغه گی برقوه منصوب بود وکیل از و استکان رکاب نصرت مآب را گشته خود بحکومت برزیده پرداخت اظهار خودسری و استبداد نمود لهذا درین سال ردوی فلک شکوه متوجه انتظام امور ابرقوه و یزد شده مدت یکماه یزد محاصره بود بالاخره مفتوح گردید محمد کره دستگیر و اسیر شد و اتباع او بقتل آمدند و او را در قفس کرده باصفهان برده در میدان نقش آتش زدند و خاکسترش بر باد فنا شد چون در ایام غیبت شاه اسمعیل بعضی از رعنایان مخالفتی کرده بودند موکب همایون اعلی بعد از فتح یزد بجانب طبس الغار نموده قریب بهفتهزار کس از لشکر جغتای و غیره را عرضهٔ تیغ بیدریغ کردند شاه سلطان حسین بن منصور بایقرا که حاکم خراسان و از اولاد امیر صاحبقران امیر تیمور کورکان بود و در هرات باستقلال سلطنت خراسان همینوا از استماع این خبر وحشت اثر پریشان خاطر گردید اما پادشاه با لطف و عطوفت متعرض احوال او نگردیده بعد از یکهفته بممالک خود مراجعت فرمود و زمستان در اصفهان قشلاق کرد و بعضی از رفتنه جویان اصفهان بتحریک ابدی بیک شاملو حاکم اصفهان بحکم حکمران جهان بقتل رسیدند ع رخنه کرملک سر افکنده به در محرم سنه نهصد و یازده اردو از همدان کذشته تا تخت سلیمان آمدند و شکار کردند همه ایام بیجز و عشرت کذشت ذکر وقایع

واخبار سال نهصد و یازدهم که شش سال خروج شاه اسمعیل صفوی بود و شاه سلطان حسین ابن بایقرا میرزا که از بقایای اجداد امیر صاحبقران تیمور گورکان بود چنانکه در مجلد هفتم روضة الصفا مسطور است در دوشنبه یازدهم ذیحجه بعزم رزم شاهی بیک خان ذوالقدر بادغیس روانه شد در منزل بابا آلهی برحمت آلهی پیوست و از زحمات ملک و ملکی برست چه که چندین سال بمرض فلج گرفتار و از اختلاف حالات پیرانه سر بستوه آمده بود اگرچه عمری بلند و طولانی داشت همانا آمدنی را که ساعت ندارد بلی لمؤلفه جهان اژدهائیست مردم گزا کز مینت غیر از جانی نرد ازان پیش کز کینه فرسایدت کریزار ربائی از او بایدت نمود دست کیستی که بود و بیش مینت سراسر زیانست و سودش مینت خوشیهای او چونکه پاینده مینت بدو دل بر و ن خوش آینده مینت و شاه اسمعیل صفوی درین سال حکم کرد که هرگه در وقت جنگ سلطان حیدر با شیروان شاه موافقت داشته تقبل رسانیدند از گیلان خبر رسید که کارکیا میرزا علی که منزوی شده بود جمعی را بر آن داشته که برادرش سلطان حسین را در خانه خود بقتل رسانیدند و امرای سلطان حسین اطلاع یافته میرزا علی را نیز کشتند و تبریز من حفر ثرا لاخیه لقد وقعه فیه آشکارا شد لهذا سلطان احمد پسر سلطان حسین که از ثمرین کاب ستطاب پادشاهی بود بموجب فرمان شاهانه با جمعی از ترکمانان بحکومت گیلان رفت امرای سلطان حسین که کارکیا میرزا علی را کشته بودند باستقبال کارکیا سلطان احمد آمدند در حین ملاقات بمقالات آنهمه بقتل رسیدند و سلطان احمد مستقلا بحکومت گیلان پرداخت و تا دیر حکام رشت درین قشلاق منظور نظر خدیو آفاق بود اکم آنجا بعجز و لابه و توبه و انابه بشفیع چند بر اکمنیخت و معفو شد و لی حاکم خلخال و طارم درین اوان بقتل رسیدند و بوقت بهار اردوی شهریار بسلطانیه رفت و همه جا شکارکنان و نخچیر افکنان تا دیار بکر همیرفتند و درخوی قشلاق واقع شد ذکر وقایع سال نهصد و دوازدهم و حوادثی که روی داد چون مشهود رای پادشاه گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی شد که صارم نام حاکم گرجستان برجاده عصیان مستقیم است و در قطع طریق متردد دین اسلام ثابت آرای جمعی از امرای قزلباش شیه را بقلع و قمع او برگماشت صارم بعد از محاربات بسیار صارم جلادت در نیام مخافت بنهفت و بهزیمت شد اما عبدی بیک شاملو و سار و علی مهردار حضرت شهریار درین کارزار عرشهادت یافتند پسر و برادر صارم گرفتار شدند و امرای دیگر بسخوی مراجعت کردند و برادر و پسر صارم با نواع گونا گون بقتل آمدند و پادشاه اسلام پناه در سال نهصد و سیزدهم ساحته جنگ علاء الدوله ذوالقدر شدند توضیح اینمقال آنکه بعرض پادشاه جمجاه رسید که چون سلطانمراد از هزیمت جان بدر برد نزد علاء الدوله ذوالقدر حاکم بلاد ارمستان و مرعش رفته و بمصاهرت او تخصیص جسته باستظهار لشکر علاء الدوله بتسخیر دیار بکر پرداخته در آنولایت استقلالی حاصل نموده اشهاز وقت را منتظر است پادشاه ظل الله فرمانداد که اعلام نصرت فرجام بجانب آرزنجان در اهتزاز آیند چون علاء الدوله از قرب وصول آن لشکر قیامت اثر مطلع گردید بجانب ارمستان رفته کوه موسوم بدرنا را پشتیوان خود ساخته منتظر نامبعد از مقابله طرفین و تسویه صفوف جانبین آتش قتال بیاد جدال اشتعال یافت طایفه ذوالقدر بی حذر از قضا و قدر پای ثبات فشردند و به تیر و سنان و شمشیر جان ستان دست بردند لمؤلفه نخستین سپر و نده نرم نرم شد آنگه بنرد و سو کرم کرم بهم در فتاد آن دو رویه سپاه چو صبح سفید و چو شام سیاه دلیران بکردار رندان مست زبیده سر کاسه می بدست سواران چو در بند شیر ژیان که در حمله گله مادیان زمین نارکفی شکافد همی و یا سرخ اطلس بیافد همی کویند سه شبانروز از بام تا شام درمیانه آن دو لشکر خونریز خون آشام جنگ قایم و دایم تا آخر الامر شاه اسمعیل صفوی منصور شد و علاء الدوله ذوالقدر مقهور و بجبال شامخه و تلال راسخه پناه برد و ولایت وارد و ی او بغارت رفت بعضی از دیار بکر که بتصرف شاه درآمده بود ایالت آن بمحمد خان استاجلو مفوض شد و در این سال امیر خان موصلوی ترکمان بخدمت آمد مورد الطاف شاهانه گردید و بعد از مراجعت پادشاه پسر علاء الدوله که او را قاسم نام بود و پدر بواسطه شجاعت او را سار و قیلان می سرد و بر سر محمد خان استاجلو آمده با برادر و جمعی مقتول شد محمد خان استقلال یافت و امیر خان موصلو بمنصب مهرداری مفتخر آمد هم درین سال قشلاق درخوی واقع شد علاء الدوله چند کرت دیگر استعداد سپاه کرده بر سر محمد خان استاجلو تاخته و کاری نساخته چند سر دیگرش کشته شدند و خود شکستی فاحش یافت و بالاخره بدست سپاه رومیه بقتل آمد و این علاء الدوله در مملکت مرعش و البستان و توابع آن صاحب بسیار خانه ذوالقدر و پدران و ملک اصلان و سلیمان و ناصر الدین در آن ملک سلطنت داشتند و خود از آنها جلیل تر گردیده بود با سلاطین مصر و روم مکیدت و خدیعت رفتار مینمود و بهیچیک خدمت نمیکرد پسران سلطان حسین میرزای بایقرا بعد از پدر

پیکدیگر افتاده و کار ایشان قوتی نگرفت محمد خان شیبانی نیز بر خراسان غالب شده و اولاد امیر مغلوب آمدند و بدیع الزمان میرزا بخدمت شاه گیتی پناه آورده و بامر شاه اسمعیل در شب غازان تبریز که عمارتی و گنبدی عالی بوده نزول نموده در آنجا بود تا سلطان سلیم عثمانی قیصر روم به تبریز آمده او را با خود باسلامبول برده در آنجا بطاعون در گذشت و دولت کورکانیه انقراض یافت

ذکر حرکت پادشاه ایران شاه اسمعیل بهادر خان بعراق عرب و وقایع سال نهصد و چهاردهم هجری نبوی و خاتمه کار سلطان مراد آق قوینلو

سلطان مراد بن سلطان یعقوب بعد از اختلال حال او انهزام از حمله سپاه پادشاه شجاعت حصال بولایت عراق عرب درآمده باریک نام پرناک از امرای تراکمه در آنولایت استقلالی داشت و نام شاهی بر مراد گذاشت ولی او را در قعی ننهادی و در امور ملکی تصرف نمکانه ندادی چون هوای تسخیر آن ولایت در سر و لشکریان پادشاه ایران در افواه پادشاه نیکبخت تاجی زرد وز و کمری خاص با قفار باریک ارسال فرمود باریک اظهار متابعت و اخلاص کرده ولی از شر قزلباش بحضور سعادت ظهور خود را معذور داشت لهذا خسرو گیتی ستان رایت نصرت آیت تقلع و قمع او و تسخیر عراق عرب بر افراشت و اردوی معلی کوچ بر کوچ بحوالی بغداد قریب شد حسین بیک که مقدمه الجیش و امام معارک در نظرش محافل سور و عیش بود چون بدو منزلی بغداد و رود شد باریک دانست که قطره باد یا موزه با پیضا برابری نتواند با شاش پیش بدر رفته عزم گریز از برزم و ستیز ترجیح داد سلطانمراد و باریک در دل شب تاریک چون باد از دجله گذشتند و چون برق راه حلب گرفتند و از آنجا بمیان دوآب رفتند بالاخره مراد نامراد در دست آبدسلطان کشته و بخون آغشته شد و سر او را بدربار پادشاهی فرستادند و شاه اسمعیل او را قود و پیش سلطان لقب داد و دولت آق قوینلو سپری شد و سید محمد کمونه که باریک او را از اخلاص کیشان شاه اسمعیل میدانست و محبوس کرده بود بعد از فرار باریک از محبس بدر آمده شعار شاهیسونی یعنی خواهان شاه بودن ظاهر ساخته بمسجد رفته خطبه بنام نامی و اسم سامی حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلام محشوم بنام پادشاه ذیجاه غازی خواند و اموالی بغداد از دراطاعت و انقیاد در آمدند حسین بیک بنهایت اجلال وارد بغداد و واقعه را برای ممالک آرای شاه عرضه کرد و خاقان سکندر شان در بیستم شهر جمادی الآخر سال نهصد و چهارده وارد دار السلام بغداد شد سید مورد التفات پادشاهانه گردید و حکومت آنولایت بخادم بیک مرحمت شد و ابو المنصور و خلیفه تخلفا لقب یافت بعد از چندی بشوق زیارت سبط خیر البشر قرة العین حیدر امام الثقلین امام حسین علیه السلام روانه زمین کربلا شده شرایط تعظیم و تکریم و عجز و نیاز نموده و اعزاز منصه ظهور رسانیده در زیب و زینت آن روضه عرش رفعت و احترام زایران و انعام مجاوران مساعی جمیله بفعل آورد و ثواب جزیله برد همانا مضمون این دو بیت مترجم بود نظم

کردم زدیده پای سوی مشهد حسین — هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین
کعبه بگرد روضه او میکند طواف — رکب بحج آیند و حج آن بود حسین

بعد از این ایشان پسر پادشاه ذیجاه بحجره روضه منوره حرم محترم نجف اشرف علی ساکنها الف الف تحیة و الطاف گردید در نهایت ارادت و ادب و کمال استکانت و عجز بخاک آن ارض آسمان پایه و آن حریم آفتاب سایه پای مراعات گذاشت و دست عبادت فراشت بخوشترین حالتی و خوشترین مقالتی بر انت دست و استمداد همت کرده شرایط زیارت بجای آورده سلطان اصفیا از سلطان اولیا فتوحات روحانی و سعادات جسمانی دریافت و با حضور تمام و سرور کامل طواف آن روضه کعبه مطاف نموده بسرادق خود مراجعت فرموده و بر روی احسان و باب بذل و انعام بر روی خواص و عوام خدام آن آستان ملایک پاسبان بگشاد و تولیت نجف اشرف و بعضی از محال عراق عرب بسید عالی نسب صافی حسب سید محمد کمونه مقرر شد و دیگر باره بدار السلام بغداد رجوع افتاده بمراقد کروبیون مراتب متبرکه حضرات ائمه مصطفی نژاد مرتضی نهاد امامین الهمامین موسی الکاظم و محمد التقی الجواد علیهما السلام نیز شرفیاب گشته از آنجا قافلی آکره و وجهی زاهره روی دل با ماکن سعادت مساکن سامرا آورده در محل مخصوص غیبت بی رعیت امام غایب منصوص بدعوات و زیارات اشتغال جسته و غبار ملال از خاطر آئینه مثال آب تضرع و ابتهال شسته پس از تعیین رواتب و وظایف بجهة هر زایر و طایف رایت فتح آیت بولایات لرستان و خوزستان شقه کشا گردید حسین بیک للاه بسرام بیک قرامانلو با ده هزار سوار بر سر ملک حسین حاکم لرستان رفتند و موکب فیروزی کوکب بجانب حویزه حرکت نمود و در ذکر حالات سادات مشعشعی و تنبیه و تادیب آن گروه ضلالت پژوه بشعشعه شمشیر سپاه گردون شکوه سید محمد مشعشع

که از سادات و علمای شیعه بود در سنه ۸۶۲ ظهور نموده طایفه بارادت او در آمدند و نسلا بعد نسل اولاد او در آن کرده ریاست و حکمرانی یافتند از جمله درین ایام سید فیاض نام بحکومت حویزه اقدام میکرد چنان نوشته اند که این طایفه را ذکری مشتمل بر نام حضرت امیر المؤمنین علی میباشد

(در نسخه)

که در بسکام ذکر آن نام تشیع مجمله مستذکر این طایفه میگردد و غلبه اذکار ایشان از اثر اجحار حاصل میشود که تیر و شمشیر بر تن ایشان کار کرنمی شد و بطایفه
در دوستی امیرالمؤمنین علی عالی غالی شده اند و از مرتبه وسط که طریقه حقه است تعدی کرده اند غافلکه مذهب تالی و غالی افراط و تفریط است و تحقیق
مرتبه تعدیل و توسط اری المؤلفه تالی و غالی از روش مخل است کان یکی ضال و این دگر مضل است شد تر کرشدی غاو کردی کند تر کرروی
دو کردی علی ای حال شهریار دانش شعار چون از عقاید باطله این طایفه عاطله اطلاع یافت و لا بارشاد و هدایت آنقوم کثیر اللوم امر فرمود
و چون مسعودی نداد با وجود تشیع و سیادت آنها تقبل و حرب و طعن و ضرب فرماند صوفیان صافی نیت محقق بر آن غالیان مسطل دست بکشا
و بازوی بسالت کشودند و مانند شیران غرین بر آن اعراب بادیه نشین جوزه بضرب شمشیر و طعن نیزه پنجه و چنگال کشادند زمین از خون ایشان
رنگین و از جسم ایشان سنگین شد رزمی صعب در پیوست که در صفت آن کفته شده المؤلفه گردیده تیغها همه روی قبضه سرخ برسته خنکها
همه تا زیر زین نگار روی هوا چو دکه جولاهکان زکرد ارواح کشتکان شده چون پود و تیر تار چون لاله زار رزمکه از خون و تکیزن مرد ان
زخم خورده چو ستان بلاله زار سلطان فیاض بن سلطان محسن مشعشع که از جام غرور و پندار مجرع بود از مشرب تشیع بمذهب تشیع میل کرده بود
بنیان صبر و شباتش تزعزع روی نموده تاب قرار نیاورده فرار کرد و آنکروه ضلالت پژوه که بخدائی فیاض قایل بودند بی خدای ماندند و هر کرا از
معرکه پرتهلکه جان بدر برد از ان عقیدت ندامت یافت و بطریقه حقه معتدله تشیع معتقد و ترک تشعع کفت پادشاه عادل سپهر اسمعیل شاه اسمعیل
از آنجا بجانب شستر که از تمامی آن بلاد خوشتر بود در آمد امرای مامور بلرستان نیز در رسیدند و ملک رستم حاکم آنملک را بنظر پادشاه رستم
غلام رسانیدند با او ملاطفت نمود و بهمان ملکش ملک فرمود بعد از انتظام امور خوزستان و اهواز عازم فارس و شیراز شده همه جا
صید افکنان و شکارکنان بشیراز در آمد و حکام هرموز و لار و سایر بلاد آن دیار بخدمت آمدند و مرخص شدند در آن زمستان در شیراز
اقامت بود و در بهار با ریسلاق قصر زرد بسر رفت و از آنجا بهمدان و دامن الوند در آمد و از همدان با آذربایجان نهضت فرمود در ورود تبریز خبر رسید
که شیخشاه بن فرخ یسار حاکم شیروان دران بلاد استعداد حاصل کرده پادشاه کیسه خواه از تبریز بجانب شیروان رفته شیروانشاه از بیم
ایرانشاه بحصاری متحصن شد و بمعاذیر متمسک آمد پادشاه جمجاه بشیروان در آمده ایالت آن ملک را بحسین بیک للیله کرده در بلده شماخی توقف
جست و پس از پنجاه سال جسد سلطان حیدر پدرش را بار دبیل نقل کرده و با دکوبشاران بتصرف در آمد مردم در بندر روزی چند در بند
دادند و در بر روی سپاه پادشاه قلعه کیرکشاوند آخر الامر نا چار مانده تسلیم شدند و بحضرت آمدند پادشاه جهان ستان بحکمه بتفریح دماغ مجال
قراباغ قشلاق کنزید و در اوایل بهار بهوای قلع و قمع اشرار بجانب سلطانیه فرمود و مستعد یورش خراسان همیود **ذکر مجملی از وقایع
خراسان و استیلای محمد خان وزبک شیبانی دران سامان و مخالفت او با پادشاه کشورستان
شاه اسمعیل صفوی و عزیمت شاه کیتی پناه بدفع آن دشمن کینه خواه** اجمال این مقال آنکه چون خاقان مغفور
سلطان حسین میرزا ولد میرزا منصور بایقرا چند سال با استقلال حکمران خراسان بود از مرو شاهجان خوارزم و طخارستان و زابلستان و
قندهار الی حدود کابل و بدخشان در تصرف داشت و بواسطه رابطه موافقت و اتحاد و مصادقت و داد پیوسته با پادشاه کیتی ستان محرک سلسله
یکانکی بود پادشاه جوان بخت جهان ستان طمع در ممالک او نمود و بعد از او از نفاق فرزندانش کار آن دولت تخلخل و بنیان آن شوکت
تزلزل یافت محمد خان شیبانی بن بداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان بن شیبانی خان بن جوجی خان بن چنگیز خان
از مقام مواطبت در ملازمت سلطان محمد میرزا ابن سلطان ابوسعید کورکان بمرتبه بلند سلطنت ارجمند شد و بخارا و سمرقند استقلال
یافت در سال نهصد و سیزده لشکر بخراسان کشیده دو دوازده امیرزادکان کورکانی برآورد و بشاهی بیک خان معروف شد از قاصی
ترکستان تا اولی عراق و ایران در حکم او در آمد بخارا رنخوت در کاخ دماغش قوی شد و دم از ناولا غیری میزد در سالی که شاه ایران بجا
شیروان رفته بود محمد خان شیبانی از راه بیابان و ویرانی جمعی بغارت کرمان فرستاد تا انکه شیخ زاده لاهیجی که پدرش عارف کامل صاحب
شرح گلشن راز بوده بسفارت از جانب شاه ایران نزد وی رفت پاسخهای شد و تهدیدهای تیز کرد حتی انکه پیغام داد که شکر لی و عصای
بجهة شاه اسمعیل فرستاد و اظهار کرد که تو وارث شکول و عصای جدادی و من از اولاد چنکیز و وارث ملک و شمشیر تراکر بدر دنیی
خود فایق نکردی سزای خود خواهی دید و نیز در مقام تخویف پیام کرد که مرا اراده مکه معظمه است شاه اسمعیل در کدام ولایت و عده دیدار

خواجه داد شاه کیستی پناه نیز پاسخ جانگزا فرستاد که مارا اراده زیارت حضرت امام بحق والانس علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا است و وعده ملاقات در طوس خواهد بود لهذا پادشاه ایران باجتماع گردان و دلیران اشارت کرد در سال نهصد و شانزده مانند دریای جوشان و رعد خروشان از غرقان روی ببلاد خراسان نهاد چون ازبکان در گذشت حکام اوزبکیه در تمام بلاد خراسان حکومت داشتند هراسان روی بگریز نهادند تمامی در هرات اجتماع کردند شاهی بیک خان کاریزوش فراوان برده بازگشته بود از جسارت سپاه قزلباشیه خوف و هراس بسیاس در دل راه داد و چون خبر وصول شاه اسمعیل بحدود ارض اقدس شنید جانو قامیرزا را در هرات بگذاشته بجانب مرو شاهجان روانه شد و اجتماع سپاه شهانه لمؤلفه

بلی شیر چون جمعکین شود بجنگ غزالان نیارند بیش درنگ همیرفت سودیش شه تاجدار همیکفت در دل بدو شهریار تو کاهنگ
ایران زمین داشتی بتوران چرا روی برگاشتی بعد از ورود جنود پادشاهی بارض اقدس و مشهد مقدس حضرت رضوی و زیارت
آن سید مصطفوی مرتضوی علیهم السلام و استمداد همت از ارواح پاک آباؤ اجداد و الامقام از طوس بر آمده بتسخیر هرات و مرو کرده
خروشان و جوشان همیرفت جانو قامیرزا در صحرای مرو بمقدمه سپاه کینه خواه دچار شده لمؤلفه

رسیدند و رزمی برآراستند زبهر فرونی روان کاستند سر تیغها ابر بارنده شد بدشت و تل لاله کارنده شد

اگرچه دانه محمد درین جنگ کشته شد ولیکن جانو قامیرزا و سایر اوزبکیه شکستی فاحش یافته از معرکه جنگ روی بتراقه فرار آورده بازگشتند و شاهی بیک خان پیوستند چندان بیم و هراس در خاطر شاه بیک خان غلبه کرده که بی مقابله و مقاتله در مرو متحصن گشت و انتظار لشکر ترکستان میبود پادشاه دین پناه با سپاهی افزون از قطرات مطرات بهاری و صفوفی در عرصات چون سیلاب جاری بر ظاهر مرو سرادق شاهانه برپا کرد و هر روز از طرفین مردان مرد و کردان جنگ دیده بمیدان آمده داد مردی و مردانگی میدادند شاه اسمعیل مستظهر شد که شاهی بیک خان بمسابله و مماطله ایام میگذارد تا سپاهیان وی از بلاد ترکستان در رسند رای جهان آرای بخطا چنان صوابدید که بمقاتله الحرب خدعة مدبری ندیده و آوازه انقلاب ایران در اندازد و بمراجعت پرداز شاهی بیک خان درین هزیمت بمدافعه ایشان عزیمت کند و از حصار بدر آمده در صحرای کارزار شمشیر طوایف قزلباشیه دچار کرد لهذا مکتوبی بمحمد خان نگاشت و بدو ارسال داشت که ترا با ما وعده ملاقات در آذربایجان شد و بدان وفا ننمودی ما بوعده خود وفا کرده بخراسان آمدیم معهذا با ما مقابله نفرمودی و بروی مهمان درستی و چون روی پوشیدگان در کنج خانه نشستی چون بعضی واقعات در آذربایجان و ایران روی نموده که مراجعت ما واجب شده اکنون برگشتیم در هر جا که مقدر باشد ملاقات و مقاتلات خواهد شد و حکم بگوچندن اردوی گیهان پوی کرده روی براه آورده شاهی بیک خان بعد از اطلاع ازین کار بجهة دفع عار با سی هزار کس از مرو بیرون آمده دنبال اردو گرفت امیرخان موصلو که بحکم پادشاه ایران با سیصد سوار در ساقه لشکر نامدار بود حسب الامر از مشاهده ورود جنود اوزبکیه تقدم فرار نموده بخانه اردوی پادشاهی ملتجا کرد و خاقان منصور از این کار خبردار حسب الامر اعلی بعد از عبور لشکر شاهی بیک خان از رود آبی که در سه فرسنگی مرو جمعی سابقه کرده پل را شکستند و راه گریز و مراجعت بر سپاه اوزبکیه بستند آنگاه در محمود آباد مرو با هفده هزار سپاه جرار که در رکاب مستظهر بودند مصاف بر آراسته با ستاد شاهی بیک خان نیز خواه و محواه دل بر محاربه نهاد و بهادران دو لشکر از صفها برون تاختند و با تیر و خنجر و شمشیر شیر هنگامه جنگ ستیز را گرم ساختند لمؤلفه

جنگیان جمله در شتاب و درنگ تا چه فرمان دهد ملک پی جنگ تازی سبان لگام خای
همه توسن زبانگ طبل و نای همه سپر و تیغ بهر کین و قتال در کف هر یکی چو بدر و هلال زده از پس سلیح هر یک برق صد هزار آفتاب
تازه بشرق روی ایشان زروی و آهن و سنگ پشت ایشان کسی ندیده بجنگ تن ایشان چو پیل و دل چو هژبر پی ایشان بجای گاه سپهر

سر بر آر زمین از خون کشتگان پر جوی شد و سرها از زخم شمشیر گرز قزلباشان چون گوی همیرفت کرد و غبار بر فلک دوار تسق بست و روز روشن در پنهنده پیشگان لیل غاسق همینمود با الاخره سپاه اوزبکیه روی بوادی فرار نهادند و بر چهره حال خویش خال عار شاهی بیک خان با جمعی از خواص مترنم بترانه آئین المفوذین المناص چار و یوری بنظر در آورده نا چار روی در انجار کردند سپاه اسلام کرد ایشان را احاطه کرده دست از هلاک ایشان باز نداشتند با شمشیرهای برّان چون شیرهای غرّان بر سر ایشان تا خشت و سرها از ایشان در انداختند شاهی بیک خان که خود را شاهنشاه ایران و توران همی شمرد از زخمهای منکر و زبر جسد چاکران مقتول ناکام جان سپرد سر او را بریدند و بحضور پادشاه غیور آوردند هر عضوی از اعضای او را بولایتی که از او تمنای حمایتی و رعایتی داشتند ارسال کردند و کاسه سر او را پوست کنده و بکاه

الکره للطغان

آنکه سلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه مرزوبوم روم هدیه فرستادند و بقول بعضی کاسه سر او را بسکه زر کرفته در بزم حریفان میکسار بکی کردانیدند جام محفل باده خواران خاصل پادشاه کیتی مناص بود فاعتبروا یا اولی الابصار آقا رستم روزافزون که حاکم رستمدار و مازندران بودی وهمیشه با ملازمان خاقان کیتی ستان از روی مکابرت و مفاخرت کفتی که دست من بر دامن تولای شاهی پیک خان است لهذا حکم پادشاه فلک خرکاه یک دست او را بریده یکی از چاکران بمازندران برده در دامن آقا رستم درافکند و کفت فرمان پادشاه کیتی پناه شاه اسمعیل بهادر خان این است که چون دست تو بدامان شاهی پیک خان نرسید اینک دست او را بدامان تو رسانیدیم آقا رستم مذکور از دیدن و شنیدن این تهدید زهره اش آب شد و پس از چند روز از این واهمه و بیم جان بتسلیم کرد بریدان صرصر کردار و قاصدان صبا رفتار خبر این فتح همایون باطراف اکناف رسانیدند و در تمام خراسان خطبه و سکه بالقاب ائمه اطیاب اثنا عشر علیهم السلام و نام پادشاه با احتشام جاری و ساری شد و شعار مذهب اثنا عشری در تمامت بلاد خراسان رواج یافت و پادشاه شکر شکن در آن زمستان در شهر هرات منزل و مسکن کزیدند ازبکان اطراف بتهنیت او آمدند از آنجمله سلطان اویس میرزا پسر سلطان ابوسعید کورکانی بود که از بدخشان بپایه سریر پادشاه عالمکیر رسید و دیکری محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ میرزا بود که از کابل الچی فرستاده اظهار ارادت نمود و در بهار این سال پادشاه بمهال بعزم تسخیر ماوراء النهر از آن شهر حرکت فرموده چون بهند و فاریاب از نزول و ورود آن حضرت فیض یاب شد سلاطین اوزبک محمد تیمور سلطان ولد شاهی بیک خان که در سمرقند بود و عبد خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر امرا و سلاطین ماوراء النهر بیکدیکر پیوسته در مقام مصالحه برآمدند و الچیان نزد شاه کشور کیر فرستاده خواجه محمود را طلب کردند که قرار امر اصلاح و هند و ازشوش وارد هند خواجه محمود با نطرف آب جیحون رفته آخر الامر مقرر شد که رود جیحون واسطه ملک ایران و توران باشد و از هیچ طرف تطاول و تعدی روی ندهد لهذا شاه مراجعت فرموده ما اندخود و شیرغان و حمکو و میمنه و فاریاب را به پیرام بیک قرا ملو داد و او را در همانجا کذاشته بازکشت درین ایام بقیم قشلاق و تابستان افتاد و الچیان اطراف بتهنیت آمدند و حکام مازندران نیز بخدمت آمده بنصف و لایت مازندران از امیر عبدالکریم از اولاد امیر زرنک و نصف دیکر با آقا محمد روزافزون مرحمت شد حکام کیلانات و شیروانات باج و خراج فرستادند و شیروان شیخ شاه پسر فرخ یسار بقبض یافت و او در نواحی قم و ساوه و فراهان بعیش و شکار مشغول بودند سه چهار مرتبه درین حدود شکار رفت که شد مرتبه اول بیست و شش هزار شکاری کشتند بار دوم پنجاه و هشت هزار جانور بچنکال کردند دفعه آخر ده هزار صید بلاک کردند از بیم قطع نسل حیوانات ترک نمودند ذکر رسیدن نامه بابر میرزا ظهیر الدوله کورکانی و جواب او و مامور شدن اوبیشج دیار ماوراء النهر امیرزاده میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ بن میرزا ابوسعید کورکانی که پدرش در هشتصد و نود و نه وفات یافته بود او را در کند و اندجان بجای پدر سلطنت میکرد و سالها در ترکستان با خانان اوزبک مدافعه داشت درین اوقات که خوانین اوزبکیه بعهود و مواثیق مصالحه با شاه اسمعیل و فا نکردند از خدا خود بخجل و منفعل شده بخدمت پادشاه عرضه داشت که ماذون کردد که هر آنچه از ولایات ماوراء النهر تواند بسخر ساخت او را با شاه اسمعیل تزیدین امر رضا داد و او را بمدد تقویت فرزند چون بابر میرزا در سال نهصد و هفده بمعاونت امرای قزلباشیه بر ماوراء النهر اسیلا یافت و ایشان را بر کردانید و از یکیه در دیکر سال که نهصد و بیجده باشد در استیصال بابر میرزا موافقت کردند تیمور سلطان و عبدالله خان و جانی بیک سلطان بر سر تاشکند آمدند و از آنجا بخارا شتافتند و مثلای ایشان نواحی بخارا را تاخته بابر پادشاه را با ایشان محاربه روی داده منهزم شد و بخارا رفته از آنجا بسمرقند رفت بحصار حصاری کشت دیکر بار بلاد ماوراء النهر از تصرف لشکر جغتای بیرون رفته وکیل دولت امیر نجم ثانی که از امرای بزرک حضرت سلطانی شاه اسمعیل و مامور بنظم خراسان بود از این واقعه خبر دار آمد بهمت بر دفع او زبکیه کماشت و ار بابر میرزا که در حصار بود استمداد کرده بابر میرزا در نواحی ترمذ با عساکر قزلباشیه موافقت کرده بظاهر قرشی آمدند و شیخم میرزا که خال عبدالله خان اوزبک بود در قلعه خرد و نجم بیک بالذک مهدی آن قلعه را مشوح و قلعه کیا را قتل عام نمود شیخم میرزا و پانزده هزار کس بقتل آمدند و بابر میرزا شفاعت بعضی از آنها که جغتائی بودند نموده امیر نجم پسند برحمت لهذا این پایه بخشش بابر میرزا شده در وقت محاصره عبدوان موافقت نکرده بحصار رفت چنانکه مرقوم خواهد شد و کار نجم پریشان کردید علی ای حال بعد از فتح قرشی و قتل عام آولایت سلطان اوزبک بهر یک و قلعه جداکانه تعلق یافت و نجم ثانی بر قلعه عبدوان که تیمور پسر شیبک خان در آن در آمده بود آمده بمحاصره پرداخت ناکاری نساخت و درین وقت زمستان بود و در اردوی

نجم پیک شکی آورد و غه و علیق و دواب بمرتبه شدت رسیده چند انکه امیر نجم را ترک محاربت بجانب قشلاق مناصحه کردند سودی نداد و بار بحصار رفت و امرای اوزبکیه از استماع ضعف قزلباشیه قوت کرفته با نجم بمحاربه در آمدند انهزام در سپاه قزلباشیه و اوفتاد بسیاری از ماندران با امیر نجم بفرشادت رسیدند و بار پادشاه بحصار امیر شرف امیر نجم بزرکی و جلال و همت و شوکت مسلم عهد بود نوکر و ملازم خاصه او که درین شکست همراه داشته نجم از نظر بیاراق بوده اند و هر روز صد کوسفند بغیر با کیان و مرغ و غاز در مطبخ او پخته میشد و تمام طعام و اطباق زرین و ظروف چین کشیده می آمد در تواریخ نکاشته اند که همه روزه ده من تبریزی از چینی زعفران او دوبه جات در طباخ خانه وی مصروف میشده و این در وقتی بوده که در ولایت پکانه ملک کری مینموده در شهرهای ایران و ایام جلالت را قیاس نماید کرد و شعرای عهد او را مدحها کفته ی وصله ها و جایزها خطیر کرفته ی امیدی طهرانی در مدح او قصاید کفته که از انجمله است بیت نجم ثانی که باشد بجهانستانی کرد کرجا بود الله تعالی اعلم مع القصه سلاطین اوزبکیه بعد ازین فتح از آب آمویه و چیحون که حدود ایران و ترکستان مقرر بود بکذشتند و جانی پیک سلطان متوجه هرات شد و احمد پیک صوفی و غلان قلعه اختیار الدین را مضبوط کرده و حسین پیک با لشکر بسیار متوجه بود و استحکام می افزود و عبد الله خان بپای حصار آمده و ده ماه بمحاصره هرات اشتغال داشت آخر میانه جانی پیک و عبد الله مخالفت شده از پای قلعه برخاستند جانی پیک از آب آمویه کذشته بکرمسیر رفت و عبد الله خان در حدود مرغاب تیمور سلطان ملحق شده بطرف طوس رفتند و بمحاصره مشهد مقدس پرداختند و تمامت بلاد خراسان را ویران ساختند چون ازین اخبار بپادشاه رسید زمجوی قهار اخبار کردند عرق حمیت و فتوت و عصب غضب و سیاست آنحضرت بجنبش در آمده بحمله یورش خراسان و تادیب اوزبکان آن سامان ساخته شد لمؤلفه بلی شیر جای پی و ستم کور چو در پیشه بپند در آید بشور ذکر رفتن شاه اسمعیل بجانب خراسان و فرار اوزبکیه ترکستان چون بعرض عاکفان حضور شاه اسمعیل غیور رسید که امیر نجم ثانی که بر فلک عالی نجم ثاقب بود در هر مقام ثقوب شعله رزم از نفاق امرای ایرانی مقتول شده و اوزبکیه منصور آمده اند و تیمور سلطان بهرات رفته و حکام هرات و عمره از راه طبس بعراق کریخته اند و ارض اقدس پایمال سنابک خیول اوزبکیه کردیده و اهل شهر محصور و محاصران منصور ند حکم فرمود که سپاهیان قزلباشیه آذوقه سه ماهه اتهیه کرده متعد سفر خراسان شوند بخت بفرمان لازم الاذعان امیر خلیل سلطان حاکم شیراز باد لاورانی سراندازی بر سم مشقلای لشکر قیامت حشر بجنبش در آمده سریع تر از باد صبا قطع راه کرفتند و مانند باد و برق بجانب ممالک شرق روان شدند امرا و خوانین ترکستان و اوزبکیه بمحض استماع این خبر چون بنات النعش از یکدیکر متفرق و منتشر شده با دیله و مویه و سرعت پویه از آب آمویه کذشتند شهر یاران و آزادکان بچین و الانک را دکان شتابه و از فرار غنیم استحضار یافته اما چون بر سر عهد و قرار خود ثابت بود از آب چیحون عبره نفرمود و در آن چمن که معدن لاله و سمن بود بساط انبساط و نشر مند نشاط اشارت کرد و معماری رای زرین و ایوانهای فرخ همایون آن ممالک را عمارت زنیل بیک لقب خانی یافت و بحکومت هراة شتافت دوه بیک حاکم مرو که با بالای بلند تر از سرو از سیم اوزبکیه زمرو شاهچان پهلا حظه ننک و عار و بی وقوع جنک و کارزار فرار اختیار کرد و کیهان پوی آمده بود مورد الطاف پادشاه با عدل و داد شده مغفر مردانه اش معجر زنانه تبدیل یافت و در میانه همکنان با شعار و دثار زنان کردش و تحول حبت لفظم بلی شاه را مهر و کین بایدی - در باش در آستین بایدی یکی چشمه زندکی آب آن و کر اژدها هیچ کرد آب آن دیکر امثال او نیز هر یک در خور تقصیر تکسیر یافتند که از چنان دشمنان روی نافتند بلج و توابع آزاد بیو سلطان تفویض کرد و پس از روزی چند دوه بیک را خواسته سر و برش را بخلاع مردانه و تاج شاهانه آراسته از راه کان قصد زیارت حضرت امام علی ابن موسی علیهما السلام کرد و هفته در طوس مقام از آنجا بر مرکب با تمک برنشسته بیاد عیس راند و مقصر از اخوانیان این اشارت آنکه بعد از هزیمت سپاه قزلباشیه از شکست عجدوان جمعی زان راهروان از زان راه روان بودند اهل و عیس تکرو تلپس از بشانجا نهای خود برده اسباب ایشان را تاراج کرده با آن مردم نامردی نموده بودند و بعد از تحقق این امر و متیقن بر وقوع این جور حکم بقتل نفوس عام ایل و الوس با و عیس خشت صادر شد و جمعی که در باب تعصب مذهب و بتاین مشرب با قوم شیعی خلاف ادب نمودند بمکافات آفات یافتند و بعضی کی نفی وجودی کرده بودند پس از اثبات بوادی عدم پیمودند امیر عبد الباقی که در هنکام مامور یت امیر نجم بماوراء النهر بتوسط او در امور وکالت و وزارت و نیابت یافته بود در ابتدای این یورش از منصب صدارت بمقام اعلی وکالت ترقی کرد و باستقلال جانشین امیر نجم شد

وارد وی بزرگ سلطانی بالنگ با خاکی نزول کرد و امیر عبد الباقی و زین خان بعشج هرات مامور شدند و دیو سلطان چنانکه سابقا اشاره رفت
بلخ روی کرد و مردم اندخود را بعد از تسخیر آنجا بقتل عام حکم داد عرضه تیغ پیدریغ قزلباشیه آمدند و شاهرخ خان افشار بتسخیر بلاد کرمسیر و قندهار
رفت و شجاع بیک ذوالقدر بکمک ارغون حاکم آنجا اظهار اطاعت و انقیاد نمودند سکه زدند و خطبه خواندند شاهرخ خوشنود و راضی مراجعت
کرده شاه نیز از استدعای شاهرخ رد نه سجده قبول فرمود در بیست و ششم شهر ذی حجه این سال فرخنده مآل که مصدر و نوزده هجریه بنویه بود شاه
اسمعیل را فرزندی از کتم عدم بوجود آمد نام نامی او را شاهزاده طهماسب میرزا نهادند و ابواب عیش و عشرت کشادند **لمؤلفه** صباحی ارصبوحی
شاه سرمست بپیش تخت ساقی جام در دست ببا غبرده ساقی خوش سر انخست هلالی چند را خورشید درشت بناگه خادمی از در در آمد
که از برج شهی ماهی برآمد زباغ دولت شه رسته سروی که بر هر شاخ او زید تذروی چون حضرت شاه بعدیل شاه اسمعیل را فرزندی
ذکور بهنوز بنواز استماع این مژده غرق و انبساط تمام فرمود و هفته چند امرای یگانه با این شکرانه و بهانه شراب سرخ نوشیدند و بیتاب سرخ
پوشیدند **ذکر عزیمت سلطان سلیم خان عثمانی پادشاه روم بسمت آذربایجان و مقابله و مقاتله او لشکر در**
منزل چالدران چون سلطان سلیم خان عثمانی بکمال استقلال در حکمرانی رسید ایلچی بپادشاه ایران شاه اسمعیل بهادر خان فرستاده و
منظور انگه بعضی از بلاد که در ازمنه سالفه سابقه متعلق بدولت ملوک روم و اسلامبول بوده است اکنون قزلباش بتصرف نموده است
باز گذاشتن آنها از آثار دوستی خواهد بود والا کار بدشمنی خواهد کشید شاه اسمعیل سخنان درشت که دران فرستاده و فرستنده را منزله
مشت بود جواب فرمود بعد از اطلاع سلطان سلیم خان باجتماع عساکر و انفاق عشایر حکم داد و سپاهی بی پایان از تمامت بلاد فراهم کرده
روی بطرف آذربایجان نهاد **لمؤلفه** سپاهی بجنبش در آمد ز روم که جنبید از جنبشش مرز و بوم شاه در آن ایام از اصفهان به ییلاق
همدان آمده بود و این تهور از سلطان سلیم تصور نمیفرمود بناگاه نامه سلطان سلیم رسید که اینک رسیدیم و کوچ بر کوچ روی بآذربایجان آدیم
شاه اسمعیل در قبول این جنبک و رنگ نوز زیده هم در روز حصول این خبر از همدان بجانب آذربایجان حرکت کرد و فرمود سپاهیان
قزلباشیه از هر جا روی به یزد آرند و خود بتعجیل با سپاهی قلیل راه تبریز طی میکرد از تبریز بتبریز پیوسته آمده بر جناح استعجال سپاه رومیه را
استقبال کرد در منزل چالدران از اعمال خوی که پست و فرسنگی تبریز است بسپاه رومیه رسید بی انکه انتظار بقیه سپاه بردباست
هزار کس که بالمغار رسیده بودند در برابر دویست هزار کس که در نهایت ساخته گی و پرداخته گی و استعداد بتسخیر ایران آمده بودند چون کوه
آهنین سد راه شد سلطان روم بر پشته بلند فرود آمده بر کردلشکر گاه از توپ و عراده و تفنگ و سایر ادوات جنگ حصاری استوار مرتب ساخت
و خود دران حصار آهنین قرار گرفت و دوازده هزار ینکچری را با فر و حشم توپهای آتشبار و کرم کردن عرصه میدان کارزار مستعد و مامور کرد
سپاه شاه اسمعیل که بتعجیل همیرانده بودند بسیاری تیز در راه وامانده بحضور رسیدند بی لبث و درنگ بقیه سپاه صفوف جنگ پرداختند خانمحمد خان
استاجلو که از دیار بکر آمده بود بشاه اسمعیل عرض کرد که بنماید یشان را فرصت بصف آرائی داد و روبروی در جنگ ایشان ایستاد
بلکه بایستی در سر کوچ با این سپاه محاربه کرد و در میش خان شاملو گفت این وکالت را در دیار بکر باید کرد نه در حضور پادشاه بی تدلیس و مکر محمد خان
برآشفته گفت آنچه گفتنی بود گفتم و معلوم خواهد شد شاه فرمود من حرامی و دزد نیستم که در هنگام فرصت خود را بر قافله زنم ع من پهلوان
عالم شمشیر و بار و زنم انچنان خواهد شد و اسحاصل پادشاه سعدیل متوکلا علی الله صف برکشید خود در میمنه میمون و محمد خان استاجلو را
بمیسره همیون و امیر عبد الباقی وزیر سید محمد کمونه و سید شریف را در قلب جای داد و مورچلین نگاشته اند که چندان لشکر با سلطان سلیم بود
که دویست هزار از انها را بمعرکه جنگ فرستاد و مابقی را بجهه احتیاط در پیش خود داشت مع هذا ولیران ایرانی بی بیم و هراس و غدغه و
وسواس بران کوه آتش و دریای لشکر حمله بردند پیت و دو لشکر بهم در رسیدند شک رده برگشید ند و برخواست جنگ زمین بجوشید
شد از موج خون کهی است جنبان کهی چپ نگون کمان ابرو بار انش الماس بود سر و مغز بر خاک و الماس بود شهنشاه ایران چو غران
هژبر یکی لغره زد کاب خون شد در ابر چنان تاخت شبدیز پولادسم که بر چرخ از گرد شد مهر کم دلیری شجاع از سپاه رومیه که
در همه معارک او را به بسالت ستودندی و مردان مرد از نهیش فغنو دندی بالقوج اوغلی نام گفت مرا آرزوی رزم شیخ اوغلی است تا چند بن
بخود بنالد و دم از شمشیر زند بدو گفتند آنگ در فلان جا بر فلان رنگ اسب اشقار تو مپرد وی از میان چرخچیان میدان جدا شده بمبارزت

شاه آمده شاه را بخواند شاه نیز براند ع تیغی دو دست آمد از او شربار چون شک در رسید دست و بازوی مردانه فراز برده بزیر آور در مغفر آهنین چون آتش بموم تا قه تا کمر کاه و راشکافته هر پاره اش چون کوهپاره از دو سوی اسب زین غلطید و اسبش بازین و ز کون روی بصفوف رومیه کرد مردان آن لشکر را از دیدن آن شیر غران و شمشیر ران خوف و هراس بقیاس در دل غلبه کرد دلیران نیز آتش حربر افروختند و شور مصاف تا قه شد محمد خان استاجلو و پیره قورچی باشی و درویش خان شاملو و نور علی خلیفه رملو و خلیل سلطان ذوالقدر و حسین بیک لله و خلفا و الیاس بیک چاپشلو و سایر امرا سپکبار ه بر سپاه رومیه حمله بردند و هر یک کردی از زین بر زمین فکندند پادشاه رستم نهاد نفس نفیس با شمشیر الماس کون دریای خون بر انگیخت صفوف سوار از دریدند و بعراده های توپ رسیدند پادشاه ایران بضرب شمشیر زنجیر عراده را بریده و توپچیان را در پشت عراده کردن زده دلیران دیگر نیز هر یک بتفاوت درجات بشهپار با صفادر این امر اقتفا کرده سیصد نفر در پشت عراده های توپ در خون غلطیدند بناگاه دوازده هزار نفر تفنگچی با سیاری در آمدند چنان بهار آتش و دود زمین بلرزه در آمد و پرده های صماخ دریده شد دود و گرد چشمها را از دیدن حایل شد و روز روشن بشب تیره مایل سپاه قزلباشیه که بی تامل و تحاشی خود را بر آن کوههای آتش زند با آتش همرنگ آمدند مراکب در غلطیدند و شاه و سپاه از دود دمان آن آتش تا قه و مشوش شدند میرزا عبد الباقی وزیر و میر شریف و خان محمد خان استاجلو و سار و پیره قورچی باشی و حسین بیک لله شاملو و دلاور الیاس بیک و جمعی کثیر از امرا و عظما و عموم سپاه قزلباشیه بدرجه شهادت رسیدند سلطانعلی میرزای افشار که بصورت شیبه پادشاه و الله قدر بود بدست رومیه اسیر شد و ارکان پادشاه کردند و الا ناخره بتاه کردید بروفق تقدیر حی قدیر شکستی فاحش بپادشاه ایران رسید که دیگر امکان وقوف نبود لشکر باطراف پراکنده شدند و بسیاری اسیر آمدند کسی از حال کسی خبر نبود پادشاه حکم داد که کرنای نواختند بعضی جمع آمده شاه را شناختند سیصد سوار پشتر بر کرد شاه نماند سپاه رومیه از دنبال هزیمتیان قزلباشیه میتاختند و ایشان از بر خاک می انداختند پادشاه اسلام پناه بر صف سواران رومیه حمله برده بشمار امی شکافت تا از میدان بیرون آمده راه تبریز در پیش گرفته همه پلت جهان کاه شادی و کاهی غم است همه غم همه شادمانی کم است سلطان روم چون کار را بکام دید روی بتبریز آورد شش روز بخته نام نیک و افتخار بدو در و نزدیک در تبریز بماند چون دانست که شاه اسمعیل زنده و پایدار است و در مقام تلافی این کار هشتم روز بهانه جسته از تبریز مراجعت کرده و قلعه کماخ را که در تصرف چاکران پادشاه بود بجبر و قهر متصرف شد بسیاری از سادات و قاضات را بقتل آورد و بر سر علاء الدوله ذوالقدر رفت و با تمام کار او کوشید چنانکه در قضایای سابقه بخاتمه کار علاء الدوله بما اشارتی رفته است ذالک تقدیر العزیز العلیم ذکر مراجعت شاه کیتی خواه به تبریز و انتظام امور آذربایجان و استعداد سپاه و دران سامان شاه اسمعیل به تبریز آمده قشلاق کرفت و سلطان سلیم در اماسیه دم بماند و در آن سال بفکر تسخیر مصر و شام افتاد و این دو ملک بگشاد و دیگر قصد ایران نکرد چه که علما جنگ مسلمانرا منع کردند اما شاه بتهیه سپاه پرداخت و با این درد جانکاه در نیمه شعبان میرزا حسن اصفهانی بوزارت دیوان مخصوص و امرا منابعتش مامور شدند و میر جلال الدین محمد استرابادی صدارت یافت و سر سلطان مراد بن یعقوب را چنانکه سبق ذکر یافت در این سال بحضرت اعلی آوردند و در سال نهصد و بیست و یکم شاه اسمعیل با وجان رفته از آنجا بار و پل پس بجانب ییلاق سهند آمد و در تبریز قشلاق افتاد و در این سال در خراسان قحطی عظیم روی داد چنانکه انواع انس از کوشت ابنای جنس تغذی میکردند و مع ذالک او زبکان بر آن بسیار کان تاختن می آوردند زینل خان و دیو سلطان از عهده او زبکیه بر نیامدند و امیر سلطان حاکم قاین به تبریز آمده حقیقت امر هرات و خراسان باز کفت ایالت خراسان بنوب شاهزاده طهماسب میرزا تفویض یافت و امیر سلطان با تابکی او مقرر شد برادر خود ابراهیم سلطان را استعجال بدار السلطنه هرات فرستاده خبر داد مالی هرات خوشنود و آسوده خاطر شدند و در سنه نهصد و بیست و دویم کمی از خواتین شاه را فرزندی ذکور آمد بشاه کیتی پناه عرضه کردند القاص میرزا نام نهاده و در نهصد و بیست و سیم که قشلاق در نخجوان بود فرزندی دیکر متولد شد از جانب شهریار زمان کرد ارسام نام یافت و بعد از چهار روز دیکر مولودی ولادت یافت بهرام میرزا موسوم شد سور و سرور در اردوی اعلی وقوع و شیوع تمام داشت و تهنیت همیکردند در نهصد و بیست پنجم که پادشاه فریدون جاه قشلاق در تبریز کرده بود کار کیا سلطان احمد حاکم لاهیجان بدرکاه خلایق امید کاه آمده مورد التفات شده خبر عصیان امیر وماج فرمانروای رشت رسیده دو میش خان و زینل خان مامور شدند

که باتفاق سرداران رستمدار و مازندران بمدافعت دو باج پردازند امیر دو باج ازین خبر مستحضر آمده بکار کیا سلطان احمد که پدر اش از سادات عالیدرجات حقوق خدمت و حمایت بر دولت صفویه داشتند متوسل شده باستدعای او پادشاه با او برسر الشات آمد و ملک از او گرفت و امیر دو باج پس از اطمینان از صاحب بخت و تاج بحضور آمده سرور مراجعت کرد و بمظفر سلطان ملقب شد بعد ازین روزکار شیخ شاه بن فرخ یسار که بسبب از اولاد نوشیروان بودند و پدر انشر سالها شیروان شاهی میفرمودند ناچار بحضرت شهریار خطا پوش عصیان بخش روی کردند و کان بالله بعفو مقرون آمد دیگر باره از جانب پادشاه گیتی ستان بشاهی شیروان مامور و روانه شد درین سال هم قشلاق و مرتبع را واقع گردید

از حکام مازندران خبر طغیان رسید بتعیین مقال انکه آقا محمد روزافزون با میر عبدالکریم بن میر عبدالله در ایالت مازندران شرکت داشتند درین ایام بنابر مخالفت بادولت ایران نهادند لهذا دورمیش خان بحکم پادشاه دوران مازندران رفته قلعه کلیر را که بتصرف آقا محمد بود بعد از محاصره بسیار بگرفت و آقا محمد که در قلعه [illegible] بود وسایط و وسایل برانگیخته طالب خدمت شد از قلعه بیرون آمده ملتزم رکاب دورمیش خان گردید امیر عبدالکریم حاکم ساری نیز موافقت کرده ادای باج و خراج مقرری مازندران کرده پسر خود را نیز با پیشکش شایان و تحفه نمایان روانه دربار معدلت مدار پادشاهی کرد همانا آقا محمد از مراجعت مازندران ممنوع شده میر عبدالکریم صاحب اختیار غلب مازندران گردید در سال نهصد و بیست و شش سلطان سلیم خان پادشاه روم وفات یافت پسرش سلطان سلیمان بجای او خواندگار شد پادشاه ایران قشلاق در اصفهان کرفت و مولانا علاء الدین طبیب در روز ورود فوت شد خلیل سلطان حاکم شیراز از مرگ او تقدم کرد که مطبوع شهریار ایران نبود بحکم خاقان سلیمان شان کورسلیمان نام چاکری شایسته شیراز رفته سر حاکم را بریده برداشته بحضور آورد و ایالت شیراز بعلی سلطان مفوض شد

ذکر احتلال خراسان و وقایع آن بسامان و رفتن سام میرزا بهرات

در این سال که نهصد و بیست و هفت هجری بود عبیدالله سلطان ازبک خان ترکستان کوبنجی خان اذن یورش بساحات خراسان خواسته با سی هزار سوار ازبکیه و ترکمانیه روی بهرات آورد امیر خان اتابک شاهزاده طهماسب در خود قوت مقاومت و مکاوحت ندیده حصاری شد و امیر غیاث الدین محمد که از اعیان ملک خراسان بود و بمنصب صدارت مفتخر بضبط دروازه ملک با برج شمال معین شد و ضبط دروازه عراق به بیری سلطان محول آمد و علی هذا القیاس هر جائی با میر توانائی یا وزیر دانائی سپرده شد عبیدالله خان بطاهر هرات را مدار اسم تاخت و تاراج و قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشت چون امیر غیاث الدین محمد در عهود سابقه سلطان حسین میرزا و پسران او و زمان شیبک خان ازبک معتبر و معزز و محترم بوده و خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل بهادر خان نیز بر مراتب عزت و حشمت او برافزوده بود اکثر رعایا و عموم برایای هرات مطیع و منقاد او شده او مرونواهی و رانجان و دل آمرونواهی آمده همانا بمقتضای بشریت امیر خانزاد بدو دل مایل بنود و در ائتلاف و نهانی اندیشه مینمود و ع بهر قبلش بهانه میجست چون عبیدالله خان مدت ده روز شهر هرات را محاصره کرد و غلبه یافت چنانکه رسم ازبکیه و ترکمانیه است غلات خراسان را سوخته معاودت نمود و هرویان از ضیق محصوریت اکثر هلاک شدند و چون که وقتی امیر غیاث الدین محمد نزد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه قندهار و غیره فرستاده او را طلبیده بود که قلعه هرات را بالوس جوجی دهد امیر خان بهمین بهانه آن سید یکانه را بقتل آورد و این معنی را بشاه عرضه داشت و خود آوازه یورش قندهاریان را شنیده از شهر بیرون رفت و فرستاده که بدرگاه شاه اسمعیل رفته بود برگشت و تغیر مزاج پادشاه ظل الله در باب قتل میر غیاث الدین را امیر خان بر رای تاتک پرتوان دانست لهذا باطنا وحشتی و اضطرابی داشت و نقوش نقتن بر لوحه تخیل میکاشت و سابقا نیز اخبار سوء سلوک او با عموم اهالی هرات بعرض شاه رسیده بود و خود امیر هم شنیده بود و پس ازین کار و اطلاع از تغیر مزاج شهریار اندیشه فتنه گری و حیله درزی و اختلال امر خراسان و اعتلال دولت ایران در خاطر داشت لهذا پادشاه اسلام که سایه خدا بود بر خیالات امیر متفطن شده سام میرزا را بجای طهماسب میرزا و دورمیش خانزاد امیر خان معین فرمود و لی حکم کرد که دورمیش خان بتعجیل راه هرات گیرد و چنان رفتار و گفتار کنند که امیر اتابک بدگمان نشود و بیچنه کاری کار ما راست آید لهذا دورمیش خان معجلا و مجللا روانه شد و نامه مودت ختام بامیر اتابک نگاشته ارسال داشته که حکومت هرات بحکامان با شما است و ما بعهد و متابعت شما مامور یم امامیر خان بمجانبت سر سیمه بود و شاهزاده طهماسب میرزا را از شهر بدر آورده بسفره ده در پیچم و بیجنه دورمیش خان به پل مالان رسیده همراهان و سپاهیان را

در آنجا گذاشته خود با یلغار و ارقال نزد امیرخان رفته و در حضور امرا چنان وانمود کرده که بر امیر و سایر یقین شد که حکومت و آبکی با امیرخان است و خواهد بود لهذا امیر اتابک از ذوعه و هیبه فتنه انگیزی بسیار میدید و از اسفرار با جمعیت خویش بجانب هرات معاودت کرد و دورمیش خان نهانی قاصدی بیبا پادشاه فرستاده اظهار یکجهتی و مصادقت و موافقت کرد چون روزی چند از ورود و جنود تازه بهرات در گذشت دورمیش خان فرمان فرمای حکومت خود را آشکارا ساخت و برتق و فتق امور پرداخت امیرخان اتابک چار از هرات بجانب عراق عازم شد و شاه اسمعیل قشلاق در نخجوان گزید و دیو سلطان در بن سال بحکم خسرو جمشید جلال لشکر بگرجستان کشید و اکثر حکام گرجستان از بیم شمشیر جان ستان مطیع و منقاد شدند و بخدمت آمدند حکام مازندران نیز باج و خراج مقرره خود را آورده بحضور عامر و سپردند و بلاد و دیار خود را رفتند بغیر آقا محمد روزافزون که گریخته بمازندران رفت و چون سلطان حسب الامر پادشاه بمازندران رفته او را گرفته بدرگاه جهان پناه آورد در سال نهصد و پست و ششم شاهزاده سام حسام میرزا بهرات آمد و شاهزاده طهماسب میرزا و امیرآتابک در ییلاق آذربایجان شرف حضور یافتند و امیرخان از شاه کیستی پناه التفاتی ندید و حکم شد که امرا و ارکان دولت تحقیق نمایند که سبب قتل میرغیاث الدین محمد چه بوده و بدولت چه خیانت کرده و هرچه از اموال او امیرخان ضبط کرده استرداد شود و بورثان آن سید شهید پکناه برسد و امیرخان تاب بی التفاتی پادشاه طل الله نیاورده بیمار شد و وفات یافت و از قهر پادشاه عادل بدین سبب نجات هرچه در تصرف امیرخان و ملازمان او از مال میرغیاث الدین دیدند بحکم پادشاهی گرفته و باولاد او رسانیدند باجمله در سال نهصد و پست و نهم شاه عالم پناه قشلاق در تبریز کرد و میرزا شاه حسین اصفهانی که وکیل مطلق العنان پادشاه بود از بازی روزگار در دست مهترشاه قلی رکابدار کشته شد و کیفیت اینواقعه چنان بوده که میرزا شاه حسین شرحی از خیانت مهترشاه بپادشاه عهد شاه اسمعیل معروض داشته بود و حکم صادر کرده که بقید و حبس مهتر پردازد و خیانت او را آشکارا سازد این امر لختی بتعویق افتاده بود و میرزا شاه حسین از نیکی ذات در این باب مسامحه می نمود مهترشاه قلی در پیم و تشویش میزیست و آسوده خاطر نبود تا روزی که چهارشنبه بیست ششم جمادی الاول این سال بود پادشاه ایران در منزل بشت بهشت تبریز با بعضی از امرا و وزرا پیاله عشرت را باده لبریز میکرد چون مجلس شراب مدام غالبا خالی از فسادی نخواهد بود بعد از انقضای مجلس امرا متفرق شدند و بمنازل خود می آمدند همانا میرزا شاه حسین وکیل نیز سرمست راه خانه خود گرفته بود مهترشاه قلی از دنبال او دست طاغ در رسیده تا پیرامن خانه او را باعث شد که خنجری بر شانه میرزا شاه حسین زده فریاد برآورد که حکم پادشاه است که میرزا بقتل برسد لاجرم غلامان و قورچیان که در اطراف دربار پادشاهی بودند با ورنمودند شمشیرها کشیده میرزا شاه حسین را بقتل آوردند مهترشاه قلی نادم شده از واهمه مواخذه پادشاهی سر سیمه خود را بمسیبی سایده سوار شده راه فرار در پیش گرفت بجانب یارکر رفت و از آنجا بشروان آمده پناه بشیروان شاه برده بشروان شاه او را بدرگاه پادشاه فرستاد بحکم پادشاه ایران غلامان میرزا شاه حسین مهترشاه قلی را پاره پاره کردند و قورچیانی که در این امر با وی موافقت و اشتباه تابع وجوه بقتل رسیدند پست چیست حاصل روی شراب شدن اولش شر و آخرش آب شدن هم در بن سال خواجه صدرالدین که صدری مخصوص بود بمنصب و کالت میرزا شاه حسین منصوص گشت ذکر وقایع سال نهصد و سی از هجرت حضرت نبوی و واقعه رحیل شاه اسمعیل و پادشاهی فرزند او شاه طهماسب صفوی در این سال و خامت حال پادشاه و لاجاه و نخجوان قشلاق فرمود و در ایام شکار تفرجا بالکای شکی رفته در هنگام مراجعت شهریار جوان بخت حاکم شروان بار دیگر با تحف و هدای شاهانه بحضور شاه مشتاه یکانه آمده مورد التفات یکران شده مغز شیروان بازگشت اردوی بزرگ بار دیگر آمد و پیش از توقف قلیل بسراب خراب رفت در خاطر پادشاه چنان افتاده بود که روزی چند در سراب بعیش و شکار و بزم و شراب بسر برد و غافل که در بقعه سراب امید عیش و شراب کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماء نتیجه بر عکس بخشد لهذا بورود در آن مکان معهود مزاج مبارک آن شهریار از اصناف زمستان اعتدال بجانب اخلاف انحراف تبدیل و تحویل یافت و روز بروز آزاد مرض را ظهور و بروز افزود و لطف حکیمان حاذق عقده از این رشته منعقد نگشود لمؤلفه حکمت مرگ اگر درمان پذیرد حکیمی ابد باید بیمیرد بدیوان داجا جلهم لایستقدمون ساعة ولا یستاخرون در روز دوشنبه نوزدهم رجب آن خسرو پیمان زعالم فانی بجهان باقی

جاودانی ارتحال اشتغال کرد امرا وزرا لباس پلاس و کسوت تعزیت و عین بشکاری و کمال خاکساری مخفه مخوف نوا آلهی و رابر داشته
بار دیگر آوردند و در جوار آبا و اجداد ابجاد برزنجاک سپردند لمؤلفه آن ماه که کاهش بدست جام آن مهر که کاهش بتیغ چون ماه کتابد
زیر ابر چون مهر که رخشد ز خوف میغ تا پدید و نهان گشت ای فسوس رخشید و فرو رفت ای دریغ فی تحقیقه آن پادشاه نادره روزگار
و عجوبه لیل و نهار بوده اولا در ان حداثت سن و صغر بنی معین و یاور خروج کرده علم جهانگیری برافراخت و چندین پادشاه عظیم را برانداخت
در معارک بنفس نفیس مبارزت کردی و در اوایل مبادرت و رزیدی در همت چنان بود که هرچه از خراج بلاد بحضرتش
آوردندی در همان مجلس بخشیدی و دیناری بخزینه هزینه نکردی نه خرج یکروزه اندوختی و نه جامه یکماهه دوختی در عین صلابت بفرق و دنیا
مهابت شفیق بود و پرورد کان خود را بسجن دشمنان خوار نکردی و امرای بزرگ را بظلم برخوردان قندار ندادی بارها بای زیخواهش
بخانه محتاجان فرستادی و ناخواسته بفقیران خواسته دادی نوبتی جلالش برایوان کیوان پنج نوبت نواختی و روزبان سطوتش ز
مریخ کداختی و در مدت عمرش که سی و هشت سال بود بیست و چهار سال بجهانستانی و ملکداری گذرانید و از حدود دیار بکر تا کنار جیحون
طولا و از باب الابواب در بندالی ساحل عمان عرضا مسخر ساخت و خاندان چند سلطان بزرگ برانداخت در بزم پرویز و بهرام بود
و در رزم رستم و سام عجب تر انکه در آن عهد عموم اهالی ایران بر مذهب اهل سنت و جماعت بودند و زمره شیعه اثنا عشریه در عین قلت
و قلت تقیه مینمودند وی بضرب شمشیر مروج مذهب جعفری شد و رونق بطریقت اثنا عشری داد از سقرلات سرخ تاجهای دوازده ر
دوصف فرمود و سپاه وی بدان تاج متوج بودند لهذا ترکان ایشانرا قزلباش میخواندند و هنوز این اسم برا هالی ایران جاری است
و کماهیه راه رعب او در دل اعادی افتادی و صرصر حشمتش خاک وجود مخالفین بر باد دادی عموم علما او را مؤید من عندالله خواندند و کافه
عرفا او را مرشد کامل دانستند کرد رجنگ چالدران شکست ناپذیری عالمه لشکریانش در مرتبه دغلو کردندی و در حق او بشیوه غلات گفتگو
نمودندی و رابر دین و ملت اهل تشیع حقوق احیاست و در میان سلاطین اقالیم رتبه اعلی ذاتیک فضل الله یوتیه من یشا یکی از شعرای آنعهد
تاریخ فوت آن ظل آله را ظل ما ده و دو بیتی منظوم کرده و گوید قطعه شاه دون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در ثبات شبه ه ز جهان رفت و
ظل شد شش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده آنحضرت با شعر نیز خوش داشتی و همت بر تربیت فصحا گماشتی خود نیز گاهی تفنن ترکی
شعری سرودی و بنابر اقتفا با میر علیشیر نوائی خطائی تخلص فرمودی و مقام شاه خطائی منسوب بآنحضرت است و این بیت در فضیلت خلقت
بشریت و تعریف مقام آدمیت منسوب بشاه خطائی است که فرموده **نظم** هرنه دار آدمده وار آدمدن استرا حقی بولمایلیس شقی آدمه سراندمه دار
شاه اسمعیل را چهار فرزند ارجمند بوده طهماسب میرزا و بهرام میرزا و دو شان دختر امیری از امرای موصلو ترکمان بوده القاص میرزا و سام
میرزا از مادر دیگر متولد شده بودند امر ابر سلطنت طهماسب میرزا که ارشد و اکبر شاهزادگان بود اتفاق کردند در سن یازده سالگی بر تخت
سلطنت جلوس کرد و چون او خود را بنده شاه ولایت لقب کرده بود تاریخ جلوس و سجع مهرش بهمین القاب مزین شد **ذکر اغاز**
دولت و وقایع سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسمعیل انار الله برهانه لمؤلفه جهانرا خداوندیکانه
جهاندار یست اندر هر زمانه اگر سروی فتاد از طرف بستان برآمد کلبنی نو در گلستان اگر شمعی فروزد مژه سوز برآمد فتنه ای عالم افروز
بلی زاغاز کینی تا بانجام نماند هرگز لحظه در دوستی عنانی بود هر ساعتی در زیر رانی شاه صاحب در وکالت
مصطفی سلطان و دیو سلطان را شرکت داد و بار صدارت بردوش امیر جمال الدین و میر قوام الدین پسران صادقانی جهان قزوینی ناظر
دیوان شد و شاه قشلاق در تبریز کرفت و در نهضد و سی و یک ییلاق سهند رفت فیما بین امرا خلاف افتاد و دو دسته و زرا انجمن
شاه جوانرا هر کس بجانب خود میل همیدادی و زبان بتملق همیکشادی تا کار بجائی رسید که معاودت در میانه طوایف امرا حلقه
شد و هیچکس در فکر تقویت دولت پادشاه نبودند و راه خود رائی و خیره سری می پیمودند سلاطین اطراف و اکناف از ضعف ایران
کردند و سپاه عبیدالله خان اوزبک معموره خراسانرا ویران محمل این وقایع انکه در میانه امرای تکلو و استاجلو بجهة وکالت پادشاه
که بدیو سلطان مفوض شده بود غبار نفاق ارتفاع یافت و دیو سلطان تکلو چون از امرای استاجلو بکمان بود دفع سپاه او زبکیه را بهانه
کرده از اردو جدا شده بییلاق رفت و چون سلطان تکلو حاکم اصفهان و علی سلطان حاکم شیراز و قراجه سلطان حاکم همدان بدو پیوستند

وبالاتفاق متوجه رد وی بزرگ شدند مصطفی سلطان استاجلو در کالت با دیو سلطان شراکت داشت و با یکدیگر باطنا معادات میورزیدند
واورا یک سلطان نیز خواندند چون اجتماع امرای تکلو را در رد وبدیده متوهم گردیده تاب توقف در اردو ندانست از راه خلخال با خاطری پریشان
بسلطانیه رفت امرای استاجلو مثل قلیچ خان ومنشا بیک وبدر بیک وغیرهم بحکم موافقت بدو ملحق شدند وعزیمت اردو نمودند
منازعه ومحاربه اولوس تکلو رامش نهاد خاطر کردند وانتهاز وقت را انتظار میبردند تا در بیست وهفتم جمادی الاول سنه سبع وسبعین وتسعمائه
که مصطفی نام داشته با امرای استاجلو اتفاق کرده با امرای تکلو در مقام سنگ جول بنای جنگ نهادند رزمی عظیم در پیوست
پری سلطان وقراجه سلطان در آمغر کشته شدند اما اولوس استاجلو منهزم بافته فرار اختیار کردند لیغار تکلو بایشان رسیده ناچار
کرنجه بطارم که در تصرف حاکم رشت بود آمدند عبدالله خان وقاضی جهان قزوینی نیز در قزوین اظهار مخالفت کردند واحمد سلطان صوفی
اوغلن استاجلو والی کرمان بایشان ملحق شد چون امرای تکلو متوجه ایشان شدند تاب ثبات ودرنگ در جنگ نیاورده متفرق شدند
قاضی جهان بجانب گیلان گریخت وعبدالله خان واحمد سلطان بخاری رفتند بار دیگر در میانه استاجلو وتکلو در الکای طارم جنگ شد
استاجلو یکبارگی منهزم بافتند وپادشاه دیوانه بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد واین نخستین قشلاقی است که در قزوین واقع گردید در
سنه سبع وسبعین وتسعمائه در میان امرا مخالفات قزلباش منازعه ومدافعه برخواست امرای استاجلو از رشت برگشته از راه خلخال با لیغار روار قال بادبجان
سلطان حاکم اردبیل مقتول ساختند پادشاه ایران اخبار مخالفت آثار انقلاب خراسان را استماع میکرد واز نفاق امرای هوفاق چاره آن
کار نمیدانست بعزم یورش خراسان از یورت قشلاق حرکت فرموده تا ساوجبلاغ رفته بجهة بی اتفاقی لشکر وبی انتظامی کشور ناچار
بقزوین رجوع فرمود واوزبکیه در خراسان فساد ها کردند وجمعی از عباد را بالقتل آوردند مدت نه شد تبزدیک تا پسند شیبان ایمن وکرک در
کوسفند شاه طهماسب از این واقعه چون مار بر خود می پیچید ولی چاره نداشت زیرا که قریب بیست وچهار سال امرای ترتیب یافته بودند واسیلا
جسته هیچ یارملک ومال نیز در دست آن فرقه بدخصال بود بنابر ملاحظه وقت باین ناملایمات صبور وبتقدیر ایزد حکیم شکور بود ع تا او چکند
خود زخنده دندیها همچنین در میانه امر محاربات واقع می شد واز طرفین بقتل میرسیدند تا حیاتهای امرای طایفه تکلو از حد اعتدال گذشت
وباعث ملال خاطر پادشاه پسمال گردید وشاه دانش پناه بنور فراست وزور کیاست دانست که مخالفت این دو طایفه مایه فتور دولت
وباعث تخفیف حشمت است از هر دو طایفه اغماض فرمود وحسین خان شاملو امیر الامرای طایفه قزلباش شده ومودی آن دو طایفه بعضی حدت
کردند ورخی روی بوادی فرار آوردند وبعضی کشته شدند وطایفه شاملو در دربار پادشاهی اعتبار تمام یافتند ومدارج اعلی اشتافتند
لهذا امور ملک وملت قوام گرفت وکار سلطنت ودولت انتظام یافت درپیان برخی از حادثات زمان وناپیات دوران
که از عبدالله خان اوزبک بپادشاه ایران در ممالک خراسان روی داده بعد از قتل محمد خان شیبانی
در دست شاه اسمعیل صفوی کوچکتر پسران خان پسر ابوخیر خان شیبانی که نژاد وشش بچنیده واسطه بچوجی خان پسر چنگیز خان میرسد ودر
آن طایفه از همه بزرگتر بود وپادشاه شد وعبیدالله سلطان متصدی امورات بود ودر کمال استقلال داشت چندین بار بتاخت خراسان
آمد بتفاوت اوقات غالبا ومغلوبا مراجعت کرد واز آنجمله در سال رحلت شاه اسمعیل از کوچ جهت ابوخیر مدد خواسته ابوسعید سلطان پسر کوچم خان
وسونجک محمد سلطان والی تاشکنه وسیاهی بی چون وچند با او بخراسان آمدند وهرات را محاصره کردند دوربیش خان شاملو با تمکین سام میرزا
پای ثبات افشرده واوزبکیه از تسخیر هرات مایوس شده چشم زخمی نیز در باغ مرو بآنها رسیده مراجعت کردند در سالی دیگر که دوربیش خان
وفات یافته بود وبورون سلطان تکلو که حاکم مشهد بود در منازعه تکلو واستاجلو بقتل رسید مشهد مقدس از امیری بزرگ خالی بود
عبدالله خان بن محمود سلطان که برادرزاده شیبک خان است بازطمع تسخیر خراسان زمعبر چهارجو گذشته بمرو آمد واز آنجا بمشهد
رفته شهر را محصور کرد ومفتوح شد واز خود حاکمی در آنجا گذاشته روانه استراباد شد زنیل خان شاملو بعد از زکروفر کوچ خود را برداشته
بری آمد وعبیدالله خان مالیت استراباد را بعبدالعزیز سلطان پسر خود داده عزیمت لنج کرد چون پادشاه مطلع شد که عبیدالله بر سر
استراباد آمده اخی سلطان تکلو وچند نفر از اعاظم استاجلو وشاملو را با سپاهی جرار بمدد زنیل خان فرستاده دوری بوی ملاقات
کردند باتفاق روانه استراباد شدند عبدالعزیز سلطان تاب مقاومت نیاورده فرار آبپدر خود ملحق شد اخی سلطان استراباد را تصرف کرده

بهشت عبید الله خان بجانب بسطام آمد اخی سلطان و دمری سلطان و شاه علی سلطان با سه هزار نفر در چمن بسطام بعبید الله خان رسیده
با الضروره صف برکشیدند با سپاه عبید الله خان محاربه کردند که کسی چنان رزمی بزرگ نکرده است اخی سلطان مکرر خود را بر قلب عبید الله
خان زده قلب او را متخلخل و قلب او را متزلزل ساخت و سلاطین ثلاثه هر سه بعد از محاربات بقتل آمدند زیل خان باز از استراباد بیرون رفته
عبید الله خان استراباد را بیکی از امرای خود که رئیس بهادر نام داشت سپرد و روانه هرات شد و غوریان قشلاق کرده و در نهصد و
سی و چهار بمحاصره هرات رفت و در آنوقت حکومت هرات با حسین خان شاملو بود و مدت محاصره هفت ماه کشید و درین اثنا خبر قتل
زیل خان که بر سر زیبهار در آمده بعبید الله خان رسید و مسرور گردید و رهسپار نوروز یورش بر شهر هرات بردند تیری بر ساری بی که از اعاظم
اوزبکیه بود رسید و سر او را بریده نزد حسین خان بشهر آوردند شاه طهماسب چون اخبار هرات و ماوراء النهر و خراسان را شنید عازم خراسان گردید چون
سلطان ابراهیم مشعلی با سپاهی آهن خای روانه فرمود خود بسلطان میدان رفته رئیس بهادر آوازه سپاه قزلباشیه شنیده مخوف گردیده
قلعه دامغان تحصن جسته بود چون سلطان ولی لاله سلطان و محمد خان ذوالقدر اغلی را محصور گردند رئیس بهادر را گرفتند و قلعه را
گشاده زبکان را قتل عام کردند و شاه ظفر همراه از راه کالپوش بمشهد مقدس رضوی رفته شرط زیارت بجای آورده بعد از چند روزی بعزم
دار السلطنه هرات و منازعه با عبید الله خان اعلام ظفر ارتسام در حرکت آمدند چون بجام رسیدند عبید الله خان از سطوت سپاه قزلباشیه
متوهم شده از هرات روی بخارا کرده و بکوچم خان چنان نمود که پادشاه ایران بر سر توران خواهد آمد در سیان **توجه شاه طهماسب
صفوی بهرات و اجتماع خوانین ترکستان بموافقت کوچم خان بن ابو الخیر خان چنگیزی بعزم خراسان و مخالفه**
دکر شنه بازار خود تیز کرد متاعش همه تیغ خونریز کرد بتوران ایران زد و سوی آب ز رستم سخن رفت و افراسیاب عبید الله
خان بن محمود سلطان که مطاع و مقوی و معین و مغوی کوچم خان چنگیزی بود دخان ترکستان از حرکت و خونریزی مایل گردد و در تمام
ترکستان آوازه ایلیک در انداختند خانان و سلطانان جوجی نژاد و چنگیزی نهاد کلا موافقت کردند و با حشر و حشم روی براه آوردند
از ولایات ماوراء النهر و فرغانه و ترکستان و اندجان و اترار و کاشغر و خوارزم و قلماق و قرقیز و قزاق و قراختای و قراقلپاق و ترکمانان
دشت قپچاق سپاهی زیاده از حد حصر در نزد خان عصر جمع گردیدند براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان
و جانی بیک سلطان و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد و کسکن قزاسلطان و سایر سرداران آن بلاد با نفاق خان
عظیم الشان کوچم خان شیبانی چنگیزی عزم راه کرده از آب اموبه چون صرصر عادر گذشتند و مرحله پیمای بلاد خراسان گشتند نظم
فزون ز لشکرشان بر فلک ستاره نبود حجر نبود بروی زمین چنان و مدر ز چین و ماچین بگیریه تا لب جیحون ز ترک تا چیک از
ترکمان و غز و خزر سوار ایشان بر پشت اسب چونان بود که می برود بر تیغ کوهسار شجر کرده بجد ایشان چو شکر یاجوج سلیح محکم ایشان
چو سد اسکندر چون حقیقت این خبر بر لشکر بر خاشخر پادشاه ایران شایع شد سپاه کینه خواه بی تشویش و اکراه مستعد قتال و
مصمم جدال شدند و با اینکه زیاده از بیست و چهار هزار سوار در رکاب شهریار نبود بر وجه استعجال سپاه ترکستان را استقبال فرمود
روز دوشنبه نهم شهر محرم الحرام سال نهصد و سی و پنج در زوزن آباد جام تلاقی دو شاه و لاجاه و دو سپاه کینه خواه واقع گردید نظم
دو کشتی دو دریا است پر موج و جوش که از موجه اشکوه و در پر خروش دو دریای لشکر بیکبار کی فرو آمد از سر بارکی ز بس خیمه از زرد
سرخ و سیاه همی قبه بفراخت بر مهر و ماه کمان برده هر کس بخرا این سپهر هزار است افلاک و صد ماه و مهر آنشب که شب دهم
محرم و عاشورا بود دو سپاه بتهیه اسباب حرب و ادوات طعن و ضرب پیرداخته تیغ و سنان خود پرداخته قاطع و ساطع میاختند
بعضی پیدلان از عبید الله عرب و عاشورای آن دشت پرکرب یاد میکردند و خاطر خود را بخیالات و تصورات شاد میکردند شد
رباب تواریخ نگاشته اند که بعد از یورش خان بزرگ چنگیز خان ترک سپاهی بدین عدت و عدد و شدت و مدد از آب اموبه چون
بخاک ایران عبور نکرده صد و شصت هزار و دویست هزار کماش کفته اند و بر صحت آن وثوقی نیست روز دیگر که خورشید خاوری
بشوق دیدار آن معرکه داوری روی نمود کفی روز فزع اکبر و اجتماع محشر است و مضمون حقیقت مشحون یوم لا ینفع مال و لا بنون همه از
تصور خاتمه کار خود در امید و بیم و خوف و خطر عظیم تا کاه سحر دیدها قرین سهاد و سحر داشتند و همت بر تجدید تهیه خنجر و شمشیر میکاشتند

پادشاه ایران هم از آغاز با مدد روح بزرگان با صفا و با سداد بفکر یکار و جنگ با آن دریای پرنهنگ و افتاده و بساختن کار سپاه شیرشکار اهتمامی میفرمود و دسته بدسته و فوج بفوج را آرامگاهی زمینه و میسره معین میکرد و چون خسرو آفتاب بر سبز خنگ سپهر نشست پادشاه آفتاب جمال شاه طهماسب نیز بر بارهٔ سپهر مثال نشسته روی بجومهٔ میدان نهاد میمنه و میسره جنود ایمن و یسرو جود خود را آراسته پس زمرد و عبور و اهتمام در انتظام امور مانند ایمان در قلب جای گرفت از دو جانب چرخچیان و پیش تازان دو سپاه بعرصهٔ حرب گاه درآمده نرم نرم باز محاربه کرده و لیران دو صفوف اشقال جسته و بنیاد قتال نهاده و تیغ سنان و چشمهای زره خزیدن گرفت و بار شکنج تیر او ج مرد از کردن لمولفه شیردلان سلسله بگسیخت بر سر و بر مشان ریخت سبکه شتابان بهوا سر تیغ کفتی کوبا رجوگان زمین چهره مه کرد سپه تیره کرد دیده خورشید خیره کرد جو هوا معدن فیروزکال سطح ثری مطلع بدر و هلال تیر چو نقابان کاوش کزین خونها چون چشمه تراوش کزین خفتان چو پیچه لاجورد لعل وشش از شربت الماس سرد قواضب را بر سر و براصطکاک اوبود و مفاصل را از یکدیگر افتکاک کرز ها اجزای بر زها را انفصام داوی و تیغها اعصاب پیکرها را انصرام آوردی زیتر ترکان جوشن و لیران بر تنه و از مرج قزلباشان جغتان با سلان پرتلمه کشت شمشیر دو رویه کار مرگ را یکره کردی و جریان خون و مشت خشک را آمویه نمودی او زبکیه تو گو مبارزت فراسیابی را بلند آوازه کردند و ایرانیان افسانه معارضت رستمی را تازه ساختند فضای معرکه از خون لاله زار شد و سحاب گمان از سهام ژاله بار آمد لمولفه سر بازن فکنده شد و بالهاز دوش از تنشستها خدنگ هم از دستها تیر از تیر دل پرکه بهر سوهی پرید سیمرغ بال ریخت زبالا و دال پر سلاطین ترکستان بر جومه سلطان و سایر امرای میمنه تاختند و ایشان از ملطیه تر و صدمهٔ شمشیر منهزم و متفرق ساختند میسره نیز کمیهٔ انکسار یافت و کجاوه منتشر جران بهر سوئی انتشار جستند سپاهیان اوزبکیه ایشان را تعاقب کردند و دست تطاول بقتل و اسر و چپاول بر آوردند شکریان قزلباش چون از جانب شاه طهماسب پای ثبات افشرده و اشتند و تخم جان نثاری در مزرع قلب میکاشتند از کثرت گرد و غبار از نظاران سپاه کینه خواه در تنق استقامت و خفا پوشیده بماندند چون گرد فرو نشست پادشاه دید که زیاده از سه هزار سوار با او نمانده و در قفای سفید باکرده اند و صفوف چون کوه در برابر روی دید دانست که علم کوچم خان جوچی نژاد و عبید الله خان جسارت نهاد است که منتظر اتمام کار و بفیروزی بر گشتن از عرصهٔ پیکار بسپاه خود در قتیل و اسیر و کار زمائی را صعب خطیر دید با امرای خویش گفت که فرار ننگ و عار است که گفته اند ذع یک مرده بنام به که صد زنده به ننگ چاره آنست که پیکباره با شمشیرهای آخته براین گروه تاخته بهر یک ضربتی زنیم و از او کذر کنیم بخت قوی چیان شامل و دولت قدر رسیا بر سر افراخته و تیغها از قراخته همگروه سب بر انگیختند و یکران هنر موافقت و مرافقت کرده چون کوه آهن بجنبش در آمدند و همانا خواجین اوزبکیه ایشان را سواران خود گمان بردند که از نهیب و اسرائیل همزمیت بمعاودت عزیمت کرده اند و از نخوست کوکب طالع اقبل خود غافل ماندند که پیکبار سه هزار شمشیر صاعقه تاثیر بر خود و ترک و تارک ترکان فرود آوردند و از دلاوری و چالاکی و بیباکی این گروه قلب کوه شکوه انتها متخلخل و متزلزل گردید بهم بر آمدند و در هم افتادند چنان سراسیمه شدند که مدافعه توانستند روی بگردانیده تفرقه یافتند و بوادی گریز شتافتند گویند صد تن برفرق عبید الله خان رسیده که قوه سامعه اش زایل گردید چهل تن از علمای ماوراء النهر که در رکاب خان بجهاد و جهاد آمده بودند بدار البوار پیوستند قزلباشیه که متفرق بودند اجتماع نمودند و بر قوت سپاه ایران افزودند بعد از فتح و فیروزی جنود نامعدود ماوراء النهر شکستی فاحش بایشان روی داد کو نیند جانی بیک سلطان نیز شبانهنگام از دنبال هزیمتیان مراجعت کرده سواد لشکر ایران لشکر توران کرده و آن حوالی فرو آمد علی الصباح با او نیز رزمی بزرگ اتفاق افتاد و جانی بیک انهزام یافت و نزد عبید الله خان شتافت پیت در فرش و بنه خوار بگذاشتند جتوران زمین روی بر کاشتند آنچه اوزبکان بغارت برده بودند با اسباب حشمت ایشان بدست ترکمانان افتاد و سلاطین ماوراء النهر با مردنگ نکردند امرای قزلباش که در هزیمت و فرار راهی بسیار رفته بودند بعد از اطلاع مراجعت کزیدند خوار و خجل و شرمسار و منفعل باردو پیوستند و شرمگین در خیام خود مقام جستند و شاه طهماسب چون در این جنگ از حسین خان شاملو مردانگیها دید حکومت هرات را بدو تفویض فرموده بعد از ترفیم فتوحات مهمه بولایات و تنظیم امورات آن ساحات شاه با عیش و سرور و بشهر خبیشان بولایت آمد و از آنجا عزیمت قشلاق قم کرده و در آغاز بهار بعزم تسخیر دار السلام بغداد و تنبیه ذوالفقار بدنهاد

وان شبیه تعیین این مقال آنکه در سنه صد و سی و چهار ذوالفقار بن علی بیک که حاکم کلهر بود بوقتی که عمش ابراهیم خان حکومت بغداد داشت و کاهی
داشت آمده بود بر سر او یلغار کرده او را غافل یافته بقتل آورد و آنجا ببغداد رفته بعد از محاصره بغداد را بگرفت و بنی اعمام خود را بالتمام مقتول
ساخته عراق عرب را بی رنج و کرب مستصرف شد در اینوقت که شاه طهماسب کار خراسان پرداخته ببغداد رفت و ذوالفقار در بغداد
محصور ماند بعد از مدتی که محاصره امتداد یافته بود علی بیک پنبه صوفی خلیل و احمد بیک را بدرش فرصت جسته بضرب حسام آبدار ذوالفقار کشته
سرش را بدرگاه پادشاه فرستادند و نوازش و ترتیب یافتند و با عراق عرب تصرف شجیعا عجم در آمد محمد خان شرف الدین و غلمان بگلو
بغداد تشریف و مثال یافت و ولایات نصرت آیات شاه طهماسب صفوی معاودت کرده قشلاق در قزوین شد و در سنه صد و سی
شش شاه طهماسب را باصفهان قشلاق گرفت و کوچم خان پادشاه ترکستان در این سال درگذشت و پسرش ابو سعید خان بسلطنت
و خانیت ترکستان استقلال یافت و امرای استاجلو که بواسطه توهم از چومه سلطان و امرای تکلو بیکلان گریخته بودند وسایل برانگیخته
با چومه سلطان مصالحه کردند و بدرگاه شاه طهماسب صفوی آمدند و قطاع یافتند و در میانه اوس استاجلو و تکلو رفع نزاع شده و
بعد از مراجعت شاه طهماسب از خراسان و رفتن بر سر بغداد دیگر بار عبید الله بخراسان آمده مشهد مقدس را بگرفت و بر عراقات مستولی
شده بر سر فراه رفت و خبر بشاه طهماسب رسید و عزم یورش خراسان کرد و بعشاد هزار کس در اردوی شاه اجتماع یافتند از آوازه
این خبر عبید الله خان گرمضطرب شده از هرات بجانب مرو رفته دیگر بار از سلاطین ترکستان استمداد کرد ابو سعید خان و اکوچم خان
رای او را نپسندید و با او موافقتی ننمود لاجرم عبید الله خان مدد کاری نیافته بماوراء النهر شتافته وقتی که شاه طهماسب بجدود خراسان
رسید استماع کرد که عبید الله هراسان بنخارا رفته است شاه ابواب رافت و رحمت بر روی مظلومان آن بلاد برگشاد و بر جراحات قلوب
مجروحان مراهم مرحمت بجهة التیام و التیام بنهاد و چون توقف سپاه قزلباش اهالی آن بلاد را مزید ضیق معاش بود شاه طهماسب مراجعت فرمود

در ذکر بعضی از اختلافات سال صد و سی و هفتم که در ایران واقع شد و امرای شاه طهماسب با یکدیگر کردند علی السبیل الاجمال در نوروز توشقان ایل این سال شاه طهماسب از اصفهان بییلاق عراق و کندمان عزیمت کرد امرای شاملو که بسرداری حسین
خان برادر دو میش خان در سال گذشته در شیراز قشلاق داشتند در اینوقت بدرگاه پادشاه آمدند و چومه سلطان را با خود در مقام نکیدت
و خدیعت یافتند ناچار پیش از آنکه او قصد استیصال ایشان کند در شب دوشنبه نهم ذی قعده از قرار معاهده و مواعده با نفاق برار دوی
پادشاه که چومه سلطان صاحب حشم بسیار بود پشیخون آوردند و چومه سلطان بجانب بارگاه شاه گریخته حسین او لقاقب کرد دیر تر بیا
بداوند احت حتی اینکه تیری بر تاج پادشاهانه که بر فراز کرسی نهاده بود رسید بدین سبب آتش غضب پادشاهی شعله و لهب کشیدن
چومه سلطان چون بسرادق خاقان زمان رسید یکی از قورچیان قور غلو او را بشناخت و بواسطه سابقه خصومتی که با او داشت زخمی
کاری بر پهلوی او زد که فی الحال از پای در افتاد حسین خان چون او را یافت مراجعت نمود علی الصباح اوس تکلو از قتل چومه
سلطان باخبر شدند شاه قبادبن شاه رستم را منصب داده ذوالقدر و شاملو و استاجلو و افشار با تکلو مخالفت کرده در حوالی امام زاده
سهل علی جنگ در پیوستند بیاق تکلو مغلوب آمدند دیگر در درگاه پادشاه صاحبقران رشدند شاه طهماسب حسین را تسلی نمود
بار دو طلب فرمود امیر الامرا شاه و عبد الله استاجلو نزد امیر الامرائی با حسین خان شرکت یافت و میر جعفر ساوجی وزارت داشت
و میر غیاث الدین منصور در این وقت صدر صدور بود و در سنه صد و سی هشتم بسعایت ارباب غوایت امیر جعفر ساوجی مقتول آمد
و احمد بیک نور کحال که سابقا وزارت دو میش خان داشت بمنصب وزارت پادشاه ایران رسید و میر غیاث الدین منصور از
سادات مشهور دشتکی در این سال از وزارت معزول شد و بجانب شیراز رفت و میر معز الدین محمد اصفهانی باین منصب منصوب آمد

ذکر آمدن عبید الله خان و زبک با رنجم بجانب خراسان و انقلاب و اضطراب امور آن بلاد و امالی آن سامان در سال نهصد و سی و هفت که شاه طهماسب در عراق و فارس بسر میبرد عبید الله خان و زبک بن محمود سلطان
که برادر زاده محمد خان شیبانی بود و همسالهٔ از شاهان صفویه دعوی خون عم خود شیبک خان را مینمود باز عرصه خراسان را خالی دید بلشکری
بیکران جمع آورده بتسخیر خراسان از آب جیحون گذشته قمش او غلان را جمعی از اعیان او زبکیه مقدمه مجیش کرده بجانب کیری فرستاد و زره

بر سر مشهد مقدس آمده مرای خراسان با او مصافی آراسته و جنگی پیوسته قشم و غلمان هزیمت یافته مراجعت نمود و امرا بر یک بمکان خود رجوع
کردند هم درین سال در سنه نهصد و سی و شش بود دیگر باره عبدالله خان با لشکری بی پایان بر سر هرات آمده محاصره پرداخت پسر خود
عبدالعزیز خان را بمشهد فرستاده و قشم و غلمان را باستراباد و خان کلدی بهادر را بسبزوار مامور گردند و جمعی را بتاخت بسطام روانه ساخت
منتشا سلطان و غازی خان تاب توقف نیاورده بمشهد مقدس رضوی و نیشابور را خالی کردند ما ذو لقدر سلطان که حاکم استراباد بود بعد از اطلاع ازین کار از میرزا علی کربلی مدد خواسته با جمعی دلیران خون آشام در ظاهر بسطام با قشم و غلمان و چاروخورده او بعد از
انهزام از ذو لقدر سلطان اردو و اکذاشته بایلغار تا حوالی ساوه جبلاغ رانده بر سر اردوی محمد خان ذو لقدر که باستراباد مامور بوده
شبخون اردوی او را غارت کرده آنچه داشته برداشته معاودت نمود و بسلامت باردوی خود ملحق شد و بدین بهادری معروف
گشت و شاه طهماسب درین ایام بجهته رفتن او لامه سلطان بتکلو بروم و ترغیب کردن سلطان سلیمان خان عثمانی را بتسخیر ایران و انقلاب
آن مرز و بوم فرصت یساق بخراسان نداشت و عبیدالله خان در کمال اطمینان هرات را محصور کرده بکشادن آن مسرور بود مدت
یکسال و نیم آن محاصره بتطویل و تعطیل یافت و شعله قحط و غلا بالا گرفت چنانکه محصوران شهر ملجوم گربه و سگ میکذرانیدند و بر سر آن
نیز منازعه رفتی با الاخره مقرر شد که بتوسط اتالیق ابوسعید بن کوهرخان شهر را خالی نمایند و واگذارند درین حال فتنه او لامه سلطان و اختلال
امر آذربایجان فی الجمله اصلاحی یافت شاه طهماسب قصد خراسان کرد و این خبر بغازی خان حاکم هرات رسید پس از آنهمه ضعف قوتی
گرفت طبل شادیانه نواخت و از بکان را از آن صوت و صیت سراسیمه ساخت شاه طهماسب اقاص میرزا را با بدرخان استاجلو
بکمکان و خراسان مامور فرمود چون بسطام در رسیدند با نصد سوارها در برداشته بایلغار باستراباد رفتند هنگام سحر او هوشند
و بقاره خانه شادیانه نواختند و بر سر اوزبکیه تاختند قشم و غلمان فرار کرده چند برادر او با پانصد تن از اوزبکیه بقتل رسیدند و عبدالعزیز خان را
باستقبال موکب فیروزی کوکب شاه طهماسب فرستادند صوفیان خلیفه یرد و لو نیز با جمعی بر سر اوزبکیه سبزوار ایلغار برده و جمعی را
بقتل آوردند و ما بقی فرار کردند حسین خان شاملو و جمعی بر سر اوزبکان نیشابور تاختند ایشان نیز مغلوب و مقهور ساختند عبدالعزیز سلطان
که با مفتخار کس در مشهد مقدس رضویه بود ازین اخبار و آثار تاب و تمکن و قدرت جنگ در خود ندیده از مشهد بیرون رفته در هرات باردوی
عبیدالله خان پدر خود ملحق شد و نیز راه بخارا گرفت که گفته اند نظم گریزی بهنگام و سر بزیجای به از پهلوانی و سر زیرپای ذکر جلوس
پادشاه دانش پناه ظهیرالدین محمد میرزا بابر بن عمر شیخ میرزا بن میرزا ابوسعید بن سلطان محمد بن
میرانشاه بن امیر تیمور کورکان درین سال و اشاره بمجملی از احوال و جلوس همایون در هندوستان
چون ولادت اجداد امیر کبیر تیمور بغدر گیتی سلاطین اوزبکیه غالبا برافتادند میرزا بابر در ترکستان و بدخشان کردفری داشت
آخر الامر خوانین شیبانی او را ضعیف کردند از ملک بلاد کابل و قندهار و هندوستان را گرفت و چون مقدر بود که چند کاه او
و اولاد او در ممالک هندوستان سلطنت نمایند در آن بلاد کارش قوتی یافت و باهر که مقابله کرد غالب شد تا در سال نهصد و سی و دو
دهلی دار الملک هندوستان بتصرف ظهیرالدین محمد بابر پادشاه درآمده و بعد از فتح بابر شاه غازی نگاشت آنچه شاهان روزگار
در مدتهای بسیار در خزینه خود ذخار کرده بودند بتصرف او درآمد و نیز در بذل و بخشش مسامحه ننمود حاضر و غایب را بانعام او بهره دادند شد
حتی بمکه و مدینه نذورات میفرستاد و بعموم مردم انعام میکرد در مدت پنجاه سال عمر خود و دوازده سالکی پای بر سریر سلطنت خراسان
نهاد و سی و هشت سال سلطنت کرد و واقعات بابری کتابی است که او تزکی نوشته مشتمل بر سوانح ایام خود را در آن مرقوم داشته
و در سایر تواریخ نیز مفصلا مسطور است بصفت شجاعت و سخاوت و فضل و کمال موصوف بود و بعلو همت و وسوخ عزم معروف در
سال نهصد و سی و هفت مریض گردید همایون میرزا فرزند ارجمند خود را که از حکومت بدخشان سابقا احضار کرده بود رسید و هندال میرزا
فرزند دیگر را بدخشان فرستاده بود و ولایت کابل و غزنین و قندهار و پنجاب را بکامران میرزا فرزند دیگر خود واگذاشته بود لشکری
میرزا نام نیز پسری داشت الحاصل در دوشنبه پنجم جمادی الاولی سال مذکور از جهان غرور بسرای سرور ارتحال نمود و حسب الوصیة
والاستحقاق محمد همایون میرزا بر جای او بسلطنت جلوس کرد و دیگر باره اولاد امیر صاحبقران در جوانب کابل و هندوستان بملکت

لشکر

ستانی و حکمرانی تجدید یافته و نسلا بعد نسل سالها پادشاهی هندوستان کذرانیدند چنانکه در تواریخ مسطور است و غالبا با سلاطین صفویه وداد و اتحاد میورزیدند و کاهی در باب قندهار مخالفتی بواسطه امرای تفلش شعار روی میداد که عنقریب در ضمن روایات بدان اشارت خواهد رفت **ذکر وصول شاه طهماسب بهرات و تفویض ایالت بسام میرزا و سوانح سال نهصد و نهم** هجری شاه طهماسب صفوی در راه خراسان از فرار عبید الله خان اوزبک استحضار یافته در بیست و دویم شهر جمادی الثانیه سال نهصد و نه بعزم یورش ماوراء النهر بظاهر هرات رسید و در باغ شهر نزول و بر مسند جهانبانی تمکین شد بتعمیر بلاد و ترفیه عباد جد و جهد فرمود و پس از چندی بقصد تسخیر ماوراء النهر از شهر مدر آمده در لنک نشین معسکران خسرو پیکر زین بجهیز و تصمیم سفر ترکستان کردند آوازه یورش و شورش در بلاد اوزبکیه در انداخت و حسین خان شاملو و منتشا سلطان و بعضی امرا مستخیر غرجستان تشهر نمودند و در تعیین تعاهد و تعاقد شدند میر مخالفان پرداختند و ولایت غرجستان را مسخر ساختند و امر بیورش ترکستان مستعد بودند که دیکبار ره از جانب ایران خبر رسید که سلطان سلیمان خوندکار روم عزیمت تسخیر این مرز و بوم کرده شاه طهماسب حکومت هرات را بشاهزاده سام سام میرزا مفوض داشته آغزیوار خان شاملو را تالیقی و اتابکی او مقرر فرموده بسهیل تعجیل بجانب عراق برصبا سباق کرفت و سام میرزا بنظم و نسق امور هرات پرداخت بناکاه خبر کشته شدن حسینیخان و تزلزل احوال قزلباشیه بسام میرزا و آغزیوار خان شاملو از اخبار متوهم شدند مبلغی خطیر از متمولان هرات اخذ کرده بعزم تسخیر قندهار بحرکت آمدند و در فراه مراد سلطان افشار را با خود ملحق کرده بظاهر قندهار رسیدند و بمحاصره کمر بستند خواجه کلان جغتای که از جانب میرزا کامران برادر همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بحکومت قندهار میرانند محصور کردید و میرزا کامران که در حدود لاهور بود اعلام داشت میرزا کامران بیست هزار سوار بر داشته بعزم حفظ قندهار حرکت کرد و سام میرزا از استماع این خبر از پای قلعه قندهار کوچ داده منزلی یکدو فرسنک نشست و بر میرزا کامران واضح شد که سام بی حکم پادشاه سام غلام محاصره قندهار را قدم کرده بنا بر آن کمر محاربه شاهزاده خود را خود بسته متوجه کردید سام میرزا با چار یا سه هزار سوار که همراه داشت صفت فعه و مقاتله برآراست محاربتی عظیم کردند جوانغار و برانغار سپاه جغتای زیکدیکر کسیخت اما درین حال پای اسب آغزیوار خان بسوراخی رفته اسب بسر درآمده آغزیوار در غلطیده اورا بقتل آوردند سام و سایر همراهان از کار آغزیوار دلتنک شده تاب مقابله نیاورده روی بکریز نهادند و کریز مسیر ازین کار نادم شده سرجمعی که اورا درین خودسری تحریص و تحریض کرده بودند بدرکاه پادشاه فرستاده و عذر تقصیر خواست هم درین سال شاه طهماسب از ارتکاب مناهی و ملاهی که از عادات ایام شباب بود خاسر و خائب و نادم و تائب شد **قطعه** نکند عاقل مستی نخورد دانا می — تا نهد مردم هشیار سوی مستی پی — چو خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا — نی چون سر و نماید بنظر سر و چونی — کر کنی بخشش کویند که می کرده او — ور کنی عربده کویند که او کرده می — و شاه طهماسب چون بایلغار تمام بری رسید تحقیق شد که یک منزل از هرات تاری پیشتر نکرده بود لهذا ازین تعجیل اسب و شتر بسیاری از سپاه او تباه شد هم درین سال ابو سعیدخان بن کوتکمش خان بن ابو الخیر خان شیبانی چکیری که از همه لوس چنکیز و جوجی بسن اکبر بود وفات یافت و عبید الله خان بن محمود سلطان اسماعیل را بسمنانیت بکمتین

جست ذکر وقایع حال سلطان سلیمان خان عثمانی بعد از سلطان سلیم خان و تحریض امرای قزلباش او را به تسخیر ایران سلطان سلیمان خان که دهم سلطان از آل عثمان بوده در شوکت و حشمت او را سلیمان ثانی میخوانند بعد از پدر بر تخت سلطنت برآمد استقلال تمام یافت با روسیه و اهل قپچاق دشت و مجارستان و فرنک محاربات کرده و در اغلب منظفر و منصور شد بتحریک امرای ایرانی و رومی در سال نهصد و چهل از راه ارزنه الروم با سپاهی بیقیاس بعزم تبریز حرکت کرد و چون شاه طهماسب در هرات بود از بسیم پاشا وزیر اعظم سلطان با هشتاد هزار کس منقلای لشکر رومی نموده بمدادی ملامه سلطان تکلو بجانب اردبیل و آذربایجان آمده اکثر محال را تصرف کرد و سلطان نیز از قفای وزیر در مرحله پیمائی بود درین اثنا خبر مراجعت شاه طهماسب از خراسان و رسیدن بکبود کنبدی بسمع وزیر روم رسیده بسلطان ابلاغ نمود سلطان نیز بسرعت تمام به تبریز آمده وزیر و امیر یکدیکر ملحق شدند و سپاه قزلباشیه زان کثرت و هیئت که بایلغار از هرات کرده بودند زیاده از حد بی سامان داشتند بجهته تهیه سفر تبریز متفرق شدند

چنانکه در قزوین تفصیل آن مشروح گشت پادشاه طهماسب نمانده بود و پادشاه بهرام میرزا و لقاص میرزا و حسینخان شاملو و بعضی از امرا را مقدمه لشکر فرموده بجانب تبریز فرستاد و در ایات نصرت آیات متعاقب متحرک گردید و در اثنای راه معلوم شد که خواندکار روم از تبریز عازم عراق است و فیمابین چنوق قزلباشیه و رومیه در مینوی قزل وزن محاربتی رفته است و بهرام میرزا و همراهان او بعلت قلت تجلت و زلت حاصل کرده از شکوه آن کروه بدامان کوه التجا برده اند و سپاه خواندکار چون دریای ذخار دشت و کوهسار را کرفته متموجا و متزجرجا حرکت مینمایند این اخبار موجب عدم تکافی و مایه وجود تجافی سپاه ایران آمد بناکاه الوند خان افشار با سپاهی جرار از کوهکیلویه و ایلات و الوار در رسید و از کرد طراف نیز اشراف یافته دسته دسته قشون و شقه شقه اعلام کوناکون وصول یافت شاه طهماسب اراده داشت که بمدد بهرام میرزا و امرای لغاری شود خبر آمد که سلطان سلیمان خان با سپاه پیکران از میانه روانه و بسلطانیه آمده بهرام میرزا و همراهان او نیز مغلوب و منکوب بارد وی اعلی لاحق کردیده اند محمد خان ذوالقدر بن شاهرخ بن علاء الدوله و حسین سلطان تکلو و جمعی نفاق باطنی آشکار کرده بجانب رومیان فرستادند یکبارکی قزلباشیه دل شکسته و دم بسته شدند ناچار شاه طهماسب بهرآمده از آنجا بقراباغ رفته منتظر فرج و امداد جنود غیبی بود که لله جنود السموات و الارض نظم جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حقند کاه امتحان سلطان سلیمان را احتشام و سلطانیه منزل و مقام کرفت و از نوادر اتفاقات اینکه در آن اوقات که سیزدهم عقرب بود هوا انقلاب یافت و آفتاب در حجاب سحاب رفت برف شکرف متراکم و سرمای ژرف متراحم شد شپهر از مشک کافوری کرفت و در طباع رجال تاثیر کافوری کرد لاجرم دستها از کار و پاها از رفتار ماند و ماند راه نفس بربسته شد و حرارت غریزی افسرده و جمعی بی پایان از چهاریایان و دوپایان مرده سپاه را امید انصدام نماند ملکه قدرت تقادم نبود لمؤلفه

همی تو کفتی پرخنجر است و تیر هوا — همی تو کفتی پرجوشن است و تیغ شمر
مذیده کوزه سان آب جویها جوی — طلنده شد چو سنان و برنده چون خنجر
سپهر کفتی الماس سوده ریخت بحر — زمانه کفتی کافور تر فشاند بر بر
هوا چو طرف چمن پرنشاط های سمن — زمین چو بحر عدن پر نشستهای درر
از تو اتر برف آن سپاه شکرف پای صطبار از پیش نبرده و جای استقرار نمانده مانند قوم عاد از ریاح عواصف بروق خواطف متحاشی و متلاشی شدند چون راه رجعت از آن راجفه و جای حالة از آن رادفه نداشتند از طریق شهرزور عبور نمودن و بجانب موصل موصول شدن اولی و اسهل پنداشتند بهر رنج و کرب بدیار عراق عرب رسیدند و قلعه بغداد که در تصرف محمد خان تکلو بود متصرف شدند و قشلاق را در بغداد متوقف آمدند شاه طهماسب چون از این ماجرا آکاه شد بعضی مقتول فرموده لامه سلطان ذوالقدر او غلان را به تبریز فرستاده خود نیز آمده غازی خان هم به تبریز رفته چون از حرکت شاه طهماسب آکاه شد ناز تبریز بقلعه وان رفته و متحصن شدند سپاه قزلباشیه بعد از چندی توقف در تبریز بسر قلعه وان آمدند و اوزبکستان بمحاصره قلعه وان اشتغال داشتند و زندکانی پریشان میکذاشتند در این اثنا مراجعت سلطان سلیمان روی از بغداد مستخبر بعضی بلاد و بواسطه عدم حصول اخبار بجانب اسلامبول معاودت فرمود و در این سال خیریت مآل که نهصد و چهل و یک بود دیکرباره سلطان سلیمان خان عثمانی از بغداد قصد بلاد عجم کرده و قدم بعراق کذاشت چون بدرجزین آمد شاه طهماسب از برای قلعه وان کوچ داده به تبریز روانه شد و ملک پیکخونی بسبب شیطنت و نفاق و بدخوئی بقتل رسیده و شاه با لشکر رزمجوی کرخار خوی بجانب معسکر رومیه بجنبش در آمده چرچیان قزلباشیه با قراول رومیه دچار خورده و غلبه کردند سلطان از استماع اینخبر از وزیر که منقلای و سرعسکر بود برنجید کفت اکر از فوجی قلیل قزلباش قراول رومیه مغلوب میکردد پس با پادشاه قزلباش چکونه پرخاش خواهیم کرد با خاطری حزین از درجزین عنان عزیمت بلکه زمام همت بجانب روم معطوف نمود رایت نصرت آیت پادشاهی متعاقب او در اهتزاز آمد چون بخدود قلعه وان رسیدند بهرام میرزا را با جمعی امرای بهرام طیش از دنباله جیش رومیه روانه فرمود بهرام میرزا بار رومیه رزمی کرده مظفر و منصور شد و ابراهیم پاشا مقهور هزیمت کرفت اردوی بزرک شاهانه در آن نزول کزید سپاه رومیه که در حصار وان بودند بی تاب و توان از سطوت قزلباشیه فرار نمودند همانا قبل از آن سلطان سلیمان خان خواندکار محمد پاشای میرالامرا و یار یکدل را بالتفاق و لامه سلطان و جمعی پاشایان با سپاهی

بی پایان با مدد قلعه کیان قلعه دان روان داشته بود چون انگرده بوسطان رسیده بودند خبر وصول ایشان بشاه طهماسب رسید ایلغار فرموده با دوازده هزار سوار بدیشان رسیده ولامه سلطان تکلو علامت مهچه رایت قیامت آیت پادشاه ایران که آفتاب علم یکورنگ مینا میدند دیده وشناخته بمحمد خان ودیگران خبر داد که پادشاه نصرت جلیس خود بنفس نفیس در زیر این علم فیروزی تاسیس است ما را صلاح در جنگ با او نخواهد بود شما خود دانید محمد پاشا وقعی برین سخن ننهاده وکوشی بدین حرف نداده مستعد جدال وقتال شد بقلت سپاه قزلباشیه مسرور وبکثرت جیوش رومیه مغرور گردیده صف آرائی وبازوکشائی فرمود مبارزان جنود شاه طهماسب جمله حمله کردند شکستی فاحش بر رومیه افتاد وجمعی قتیل آمدند بقیه السیف از پیش بدر رفته بجانب حصار ارجیش فرار کردند پادشاه روم از اهانت خود جنار وسپاهی باعانت خود احضار نمودند سنان پاشا وبیاری او پاشایان وجندی شایسته وشایان با سنانهای پرداخته وشمشیرهای آخته وسنجقهای فراخته بحمایت قوم رومیه در رسیدند ودر برابر سپاه شاه صف برکشیدند از دلیران قزلباش مدّاق خان قاجار با گروهی جرار بسنان پاشا دچار شدند ودست وبازو بخونریزی برگشادند لمولفه یکی سپه برکابش که هر تن ازاو یک شب سیه بر بودی زروی زنگی خال همه چو غمزه خوبان سنانشان دلدوز همه چو ابروی ترکان حسام شان قتال زمین بزنگ کلستان شد از دماء وجروح هوا شکل بستان شد از رماح ونصال زفرط ضرب دم تیغها چو سیمین سین زروطعن قد رمحها چو زرین دال هوا زگرد چوکردی بعنبرین خفتان زمین زخون چو نگاری به بندین سربال بالاخره سنان پاشا لطعن سنان جان ستان قزلباشیه گشته شد وبسیاری عرضه تیغ پدریغ قاجاریه وقزلباشیه شدند چون خبر قتل سنان پاشا بسلطان سلیمان خان رسید ابراهیم پاشا را بزده وخاصه ونخبه وخلاصه عساکر رومیه بسرداری میرزا فرستاد درمیانه راه ارجیش فیمابین دو جیش بهرام طیش تقابل وتقاتل درگرفت بعد از کر وفر بسیار رومیه انهزام یافتند وخلقی بوادی العدم شتافتند مغلوب ومنکوب ماسور ومنهوب از عرصه ستیز به پهنه گریز روی کردند ابراهیم پاشا مردمی که در قلعه ارجیش داشت برداشته از پیش بدر رفت وبار دوی خوانکار آمده باقبال بیزوال شاه طهماسب صفوی قلعه ارجیش بدست آمد وکوتوالی آن حصن عالی باحمد سلطان صوفی اوغلان تفویض یافت وسلطان سلیمان بجانب روم روی برتافت شاه طهماسب چون از اطراف وأکناف خاطر جمع گردید روی به تبریز آورد در تبریز قشلاق گرفت والوند خان افشار که درین ایام تقصیری کرده بود بحکم شاه بقتل آمد محمد بیک افشار بشاهرخ خان ملقب شده بمنصب او منصوب گردید ودر نهصد وچهل ودو دار السلطنه تبریز از قدوم وایاغ فراغ از رزم راحت لبریز گردیده مزاج باستجمام ورکاب باعتصام آسوده شدند وامیر دماج حاکم رشت را که از شیروان گریخته در قفس کرده بودند بسیاست تمام بپا رسید باقفس او را آتش زدند وشرح حال ملوک گیلان در مقام خود مرقوم خواهد شد وعبید الله خان شیبانی که بر مسند خانی ماوراء النهر بالاستقلال نشسته بود ویکباره بهوای خراسان وافتاده وچون صاحب طبع موزون بود وکاهی نظمی میفرمود این شعر خود را ترانه همی سرود وبیت خاطرم باز تمنای خراسان دارد تن بجان شده من هوس جان دارد ودر میان مالت بهرام میرزا بگیلان وآمدن عبید الله خان او وبنک بخراسان ودخل وتصرف در آن سامان وحرکت شاه طهماسب باطراف وامر اجعت نمودن او بماوراء النهر در ابتدای سال نهصد وچهل وسه شاه طهماسب صفوی مالت گیلان را بشاهزاده بهرام میرزا نامزد فرموده بهرام میرزا در فصل زمستان در شهر قزوین بماند وراول بهار بگیلان توجه نمود واکثر آنولایت را بحیطه تصرف در آورد وعبید الله خان شیبانی او زبک از بخارا که مقر حکمرانی او بود سیدم میرزا را با سپاه او زبکیه بتاخت وتاراج جام فرستاد وجمعی نیز بخواف رفته صوفیان خلیفه رد ملوحاکم مشهد که از جانب شاه طهماسب در آنجا بود با فوجی قلیل در جام بجاریه اقدام کرد او زبکیه مغلوب شدند خلیفه بر سر او زبکیه خاف رفته بی خوف بر آن قوم حمله برد آنان نیز فرار کردند وبسیاری بقتل آمدند بهرام او غلان او زبک که از جانب کبک قراسلطان بن جانی بیک سلطان حاکم غرجستان بود بتاخت هرات رود آمد خلیفه شاملوکه پیری هشتاد ساله واز جانب سام میرزا در هرات بود جمعی متفرقه بر سر خود جمع کرد باستقبال او زبکیه قریب ده فرسنگ راه پیموده تا سپاه ایشان رسیده جنگ در پیوست سپاهیان شهری وروستائی هراتی پای در رنگ وثبات نبوده فرار نمودند خلیفه مغلوب شده بحصاری رفته اسیر ومنکوب گردید.

وبقتل رسید غنایم موفور بدست ازبکیه درافتاد وچون اهالی هرات بزرگی نداشتند آدمی نزد صوفیان خلیفه فرستادند که بهرات رود وخلیفه خلف خود را در مشهد مقدس نایب کرده بهرات رفت ودر آنجا بتحریک اجلاف ابواب اجتلاب واعتساف بر روی خلایق گشاده وبلطایف الحیل مالی جمع کرده کاهی دم از رویای صادقه میزد ورقت میکرد وکاهی بمؤاخذه ومصادره زر وسیم میپرداخت ومقابله ومدافعه ازبکیه را بهانه میساخت مردم از کار او بستوه آمده بودند واز خواستن او نادم گشته خلیفه را وظیفه این بود که عبید الله خان ازبک با جنود معدود از آب جیحون گذشته بحدود وطوس غرش کرده نای وکوس بر فلک آبنوس رسانیدند شهر مقدس مشهد رضوی را محاصره دادند ایشان وکسان صوفیان خلیفه بحراست برج وباره واحتشاد اجناد پیاده وسواره اهتمام تمام میکردند واوزبکیه را کاری از پیش نمیرفت وخلیفه پیغام میفرستاد که اینک خواهم رسید پوست عبید الله را خواهم کند وبکاه آکنده خضر جلبی وکیل خود را در هرات گذاشته دیوانه وار با سه هزار رزم عزم رزم خان ترکستان پیشها دخاطر کرده روانه مشهد مقدس شد همانا این خلیفه طمع جماع در راه خرمن کاهی دید جوالی کاه انباشته وبجهة عبید الله خان برداشته زیرا که پر کاهی در اطراف شهر از دیار وسپاه اوزبکیه کمان نمیرود عبید الله خان چون از عزم خلیفه کاه شد از تصور تهور او در بحر اندیشه فرو رفت ومقابله با او را ننگ خود میشمرد ومکرر شنیده بود که خلیفه را در هنگام جنگ وکارزار حالتی دیوانه وار است وخود را با سپاهی قلیل بر جمعی کثیر میزند وغالبا غلبه میکند سپاه اوزبکیه نیز از او خایف بودند وبوجود عبید الله خان بمبارزت او مبادرت نمینمودند ناچار خان اوزبک با سپاه باستقبال خلیفه وجوال کاه اقدام جست عبد العزیز خان پسر خود را با علی سلطان والی خوارزم وآلتش سلطان وسونجک محمد سلطان بر سم مشقلای برزم خلیفه روانه کرد وخود از دنبال می آمد خلیفه بقراولان اوزبکیه برخورده جنگی دلیرانه کرد ومقدمة الجیش او را درهم شکسته سردار آنها را اسیر کرده دیگران را کریختند وخاک مذلت بر سر خود بریختند ومتواری اوزبکیه که در قفا بودند خلیفه کرفتار بود خلیفه گفت خان با سی چهل هزار کس در قفا است واینک میرسد تو با سه هزار سوار چگونه از عهده این کار خواهی برآمد صواب دید من آنست که از اینجا بهرات مراجعت نمائی واز این بلیه بنجات حاصل کنی خلیفه از غایت غرور نه تنها نهایت سوداوسخافت رای پندپذیر نشمرده ساحة کارزار شد چون کوکبه سپاه عبید الله خان با آن ازدحام واحتشام طالع کردید خلیفه با سه هزار کس خود صفوف را آراسته ودر عبدل آباد بیشا بور هر دو لشکر بیکدیگر متلاقی شدند از دو طرف دست بآلات پیکار وادوات کارزار بردند وفی الحقیقة دلاوران قزلباشیه جنگی کردند که دیده روزکار مانندآن ندیده وکوش افلاک نظیر آن نشنیده بود کار بجائی رسید که عبید الله خان بترسید که مبادا پیش تازان معرکه اهتزام یابند وبر دیکران تاز مذخود باتمام قلب وجناحین بجنبک درایستاد وآخر الامر شکست بسپاه خلیفه درافتاد بمضمون الجنون فنون خلیفه بعد از شکست فرار ننموده خود را بحصاری خراب که در آن صحرا بود درافکنده عدد محصور شدورها یش غیر میسور بعجالت سی وپنج روز در آن خرابه با اینهمه سپاه کینه خواه مدافعه میکردند وزبانه آتش می افروختند وبکوشت اسبهای خود قناعت وتغذی میکردند با اوزبکیه بحاربه ومضاربه مشغول بودند چون از طرفی مددی نرسید واوزبکیه سپاه را پیش بردند جوالها ترتیب داده بفراز آن برآمدند وبر آن دیوانه وآن ویرانه مستولی شدند خلیفه وصوفیانی که در آن خرابه چون ماهیان بروی تابه در آفتاب کرم میتافتند کرفته کلا را عرضه تیغ بیدریغ کردند مولف تاریخ احسن التواریخ نکاشته که خلیفه در اندک مدتی که در خراسان بوده معادل چهار هزار وهفتصد تن از اوزبکیه بدفعات مقتول نموده القصه چون این خبر بهرات رسید خضر جلبی وکیل خلیفه قتیل چند انکه خواست معاونت اهالی هرات حصار داری کند بواسطه سوء اعمال واخذ اموال از او وخلیفه آزرده خاطر بودند وقلعه داری را قبول ننمودند بریدی فرستاده عبید الله خان را بآمدن وتسخیر هرات ترغیب وتحریک کردند وخان بظاهر بهرات آمده در متحصنین اختلافی شد بدون شهر رضا ندادند بجانب دیکر از راه تعصب وقوت قلعه داری کردند آخر الامر مکلی از اعیان شهر با خان معاهده کرده سیصد نفر از اوزبکیه را بشهر راه داده شهر هرات بتصرف سپاه اوزبک درآمد وآنچه لازمه چیرودتی وبی قوتی بود با عموم خلایق از قوه بفعل آوردند خضر جلبی وجمعی قزلباش در حصار احتیار الدین بودند بامان مغلظه وموالید عرقوبیه مطمئن شدند وبیرون آمدند عبید الله خان آنها را بعد از غرامتی روانه بخارا کرد ودر راه همه را بکشتند مدت چهارده ماه در هرات بر مسند سلطنت وحکمرانی

کلیه زده پیشتر متمولان را باتمام رفض بقتل رسانیدند و همانا یکی از آنها هلالی جغتائی بوده که بارها او را مدحت نموده چه درین سال چه در سالهای گذشته که بطمع مال هلالی را نیز کشته مع القصه شاه طهماسب بمحض استماع این اخبار سپاه جرار را اخبار و احضار کرده مانند دریای جوشان در عدد غروشان راه خراسان در گرفتند چون شاه بدامغان رسید و حرکت او بر عبید الله خان واضح و یقین گردید تاب توقف نیاورده بماوراء النهر مراجعت کرد و دیگر باره خراسان مصفا شد و هرات بتصرف قزلباشیه درآمد اردوی شاهی بنسا و ابیورد رفته از آنجا باوجود کمال سوء سلوک و برودت هوا شاه بمرو رفت و سپاهیان درین یورش بسیار زحمت و رنج و محنت دیدند و از مرو بهرات رفته چند روزی توقف و بر فقرا و ضعفا و عموم رعایا و رعایا اظهار اکرام و تاسف و تلهف بظهور آمد چون در سال گذشته سام میرزا در قندهار شکست یافته بود و در قلعه طبس منفعل بسر میبرد شاه او را خواسته اظهار مرحمت فرمود و گناه او معفو شد سام میرزا در شکست قندهار با آنکه خود سر باین کار اقدام کرده بود شاه باجماعت جغتای در مقام اشقام برآمده قصد قندهار کرده امیر سلطان روملو را پیشتر فرستادند و خواجه کلان که از جانب کامران میرزا برادر همایون پادشاه بن بابر پادشاه در قلعه قندهار حکومت محض استحضار از حرکت سپاه خونخوار قزلباشیه تاب طاقت مقاومت نیاورده براه سبنکر متوجه لاهور شد کنجی خواجه نام وکیل او که در قشلها ربود بقدم سکست و نکسار پیش آمده کلید انحصار را بچاکران پادشاه ایران سپرد پادشاه بوداق خان قاجار را که از امرای والامقدار بود حاکم قندهار نموده زیاده از این با و اولاد امیر تیمور و ولایات آن سلسله علیه خواری و اهانت روا نداشت و مراجعت بهرات فرمود چون خبر یورش پادشاه بقندهار مسموع عبید الله خان افتاد رعب و واهمه بر او غلبه کرده الجی ما بعضی بلیاق سبزوار رفته منوده تهیت فتوحات قندهار روزین داور بر آستان شاه نیز فرستاده و او خوشحال خصمت داد و سنه هفتصد و چهل و چهار از هرات بجانب عراق رجعت و یاساق اتفاق افتاد محمد خان شرف الدین اوغلی را با سلطان محمد میرزا در هرات بانجام امورات گذاشته عبید الله خان از طمع خراسان در گذشت و بماوراء النهر قانع و صبور و راضی و شکور گشت و از آمدن و شدن عبید الله خان و شاه طهماسب خراسان ویران گشته بود خداوند تفضلی فرمود که دیگر اینگونه تاخت و تاز را روی ننمود

در ذکر حال بهرام میرزا و حکومت گیلان با خورکیا و حال خواجه کلان خافی و مآل کار او و بهرام میرزا بر درگاه شاه طهماسب

صفوی که بحکومت گیلان مقرر بود چون در آنجا استقلالی حاصل نمود با اعزه و اعیان و امرا و ارکان سلوکی که شیوه کار ملوک است مسلوک نداشت بندگان خدا را خوار و خفیف می انگاشت جذب قلوب که بهترین صفت امیر است در نظرش ناپسند بود و رافت و رحمت که از صفات حمیده خداوندست در چشمش بیهوده مینمود با الاخره کیا خورکیا نام طالقانی را که پادشاه ایران وکیل خان احمد فرموده بود او را استدعای حضور بهرام میرزا نموده و در گیلانات بکمال احترام از امید شد خوار کرد و در محفل حضور او را بی اعتبار و بحکم خود در بند سار کرد بنا بر لهذا جیلانیان که مردم غیور و رند بهم برآمدند و زین کار آزرده شدند چندانکه با شتلاص او توسط و تشفع جستند فایده نبخشید چون میدانستند که این عمل بخلاف رای پادشاه کردن محال است متحمل این بار نگردیدند و زین کار و کردار ریخندند لختی در سر انجام این مهم درنگ نمودند و چون حاصلی نیافتند با قزلباشیه پرخاش و جنگ در گرفتند و حمایت کیا خورکیا بر عموم لشکر شاهزاده و سلطان مظفر شدند بهرام میرزا را کار مختل شد و امرا لیت مهملا ندیر پریشان حال بییلاق قزوین آمده بماند شاه طهماسب بسادر خان صفوی در طهران حکم بگرفتن شاه قوام الدین نوربخش که از اکابر سادات عراق بود فرستاد و او طهران بقزوین رفته چندگاه بعیش و عشرت و تنجر و صحبت پسا سود هم درین سال خواجه کلان ملکزاده خاف قلعه خاف با خرز را مضبوط و مستحکم کرده آغاز سرکشی و سوگشت کرد جمعی از امرای قزلباشیه با غازیان ذوالقدر و شاملو بقلع سلطان افشار بمدافعه و محاربه او مامور شدند و مدت سه ماه قلعه استاد خاف را که از قلاع محکمه منیعه است محاصره کرده آخر او را بست آوردند و در پای منار نصریه بحکم پادشاه ایران شاه طهماسب باتمام رسانیدند و اضح تر اینکه چون او خانه زاد این دولت بود و جنایت و طغیان نمود بعد از گرفتاری بحکم پادشاه او را بالای منار نصریه بر زبر بردند و حصیر او را بر سیمانی بسته سرنگون آویختند و مردم بد و طعن و لعن کردند تا بدان حالت و بدان آلت راه دیار عدم گرفت ذکر فرستادن شاه طهماسب لقاص میرزا را بمستحفظی شیروان و شماخی و بیان مجملی از حسب و نسب شاهان شیروان

وتصرف آمدن آن ولایت واقراض دولت شیروان شاهیه مخفی نماناد که حکام شیروان که اول آنها ابوالمظفر منوچهر اخرا نها سلطان خلیل بوده خود را از اولاد انوشیروان عادل میدانسته اند وهشت تن از ایشان در شیروان سلطنت داشته وخود را شیروانشاه میخوانده اند ابوالمظفر منوچهر شیروانشاه ممدوح حکیم خاقانی وشیخ نظامی است وپادشاهی عادل وعاقل وسایس وکریم بوده بعد از او کاوس بن کیقباد از ان طایفه ساسانی نژاد شیروان شاهی کرده در هفتصد وهشتاد وچهار درگذشت پسرش هوشنگ بجای او نشست معاصر سلطان احمد جلایر بود در هفتصد وهشتاد وچهار رحلت یافت عمزاده او شیخ ابراهیم ابن سلطان محمد بن کیقباد پادشاه شد واطاعت امیر تیمور کورکان در آمد وقتی پیشکشی بامیر میکند از انجا که از هر چیز نه مقرر کرد یکی غلام که هشت تن بودند چون وقت عرضه غلام رسید گفت نه نفری هم ما باین جزئی ال میرزا بوده وبا او التفاتها فرموده بعد از فوت امیر زا یوسف ترکمان لشکر شیروان کشیده او را اسیر کرده مبلغی خطیر مصادره از او کرفته دیگر پادشاه شیروان کرده ودر سال هشتصد وهشت درگذشت پسرش سلطان خلیل بجای او شیروانشاه شد با میرزا شاهرخ بن امیر خلاص میورزید قرا اسکندر بن قرا یوسف ترکمان بر او تاخته او را مستاصل ساخته آخر بتقویت شاهرخ در شیروان استقلال یافت در هشتصد وشصت وهشت بعالم باقی شتافت جد شاه اسمعیل در محاربه سلطان خلیل شهید شد مدت ملک سلطان خلیل چهل وهشت سال بود بعد از وی پسرش شیروانشاه فرخ یسار پادشاه شد در هفتصد وشش در مقابله شاه اسمعیل قتیل شد مدت ملکش سی وهفت سال وچند ماه کشید بهرام بیک پسر فرخ یسار بعد از یکسال فوت شد غازی بیک بن فرخ یسار شیروانشاه شد در هفتصد وهشت درگذشت شیخ ابراهیم مشهور بشیخشاه حکومت وسلطنت یافت واو با پادشاه غازی شاه اسمعیل صفوی متابعت وموافقت کرد وکیسه دیرینه از میانه مرتفع کردید چنانکه در ضمن اخبار اظهار شد بخدمت شاه آمده بخشنود باز کشت واو بنسبت مصاهرت نیز با شاه اسمعیل تحصیل کرد بعد از بیست سال سلطنت در سنه هفتصد وسی رحلت کرد بعد از او پسرش سلطان خلیل ثانی بر مسند شیروانشاهی نشست وبا شاه طهماسب صفوی اظهار خلوص میکرد وبتشریف مصاهرت نیز مشرف شده مورد تربیت شاهانه بود تا در هفتصد وچهل ودو وفات یافت مدت دوازده سال باستقلال پادشاهی شیروان ماند بعد از او پسرش شاهرخ بن فرخ یسار که کودک بود اهالی شیروان قبول کردند وخود در ملک ودولت تصرفات مینمود وهرج ومرج تمام در ولایت ظهور رسید ورشته کار نیک بکسیخت وقلندری دعوی شاهزادکی نمود وجمعی بهلاکت رسیدند چون شاه طهماسب کار چنین دید در این سال که هفتصد وچهل وپنج بود شاهزاده القاص میرزا با تفاق منتشا سلطان وجمعی قاجاریه جلیل الشان وطوایف دیوان قرباغ قریب بیست هزار کس با قورچی باشی مستحفظ شیروان فرستاد افواج قاهره از رود کر باز رود ق وسفاین عبور کرده بشیروانات در آمدند شیروانیان بمخالفت پرداخته وقلاع وبقاع خود را محکم ومتین ساخته حصاری شدند القصه بهادران قزلباش ودیوان قاجاریه وغیرهم اول قلعه سرخاب کلدی خارا التسخیر نمودند وبعد از ان حصار قبله بتصرف در آمد از انجا بقلعه کلستان که حصنی است حصین رفتند چون شاهرخ میرزا در حصار بیقرار بود عساکر منصوره دفعة واحدة اولی شمردند حسین بیک لله وکیل شاهرخ میرزا با عساکر جلادت مآثر بمقابله لشکر پادشاهی در آمدند در دره بیقرار تلاقی فریقین واقع شد وجنگ پیوسته کردید سپاه کینه خواه قزلباش آن دره خشک را از خون روان شیروانیان رود جیحون ساختند آخر الامر للشکست یافته وروی برتافته بقلعه کریخت وطرح قلعه داری بکخت مدت چهار ماه این محاصره امتداد یافت هر روز از طرفین جمعی بقتیل وجریحی میشدند درویش محمد خان حاکم شکی با جماعتی از دلاوران باعانت اهل شیروان آمده اندیشه شبیخون زدن بر دلیران سپهر داشت بحضور رود ا شیروانیان از میان ارد وکه پیش شیران بود نعره کشیده روی سپاه او آورده از حملات متواتر وضربات متوالی درویش محمد شکی را در شب که انقلاب ماهی وا رتیاب کرده بنا الاخره منهزم شده فرار اختیار کرد وبسیاری از سپاه او کشته شدند چون امید قلعه کیان از درویش محمد خان بود از فرار او مایوسی تمام بجبهه اتهار ومنوز از استمالت واستیمان دلآمدند مشروط بر اینکه هرکاه شاه اسلام پناه شاه طهماسب خود بولایت ارمن قدم سعادت توام مشرف فرماید قلعه را تخلیه کرده بسیکدارم واتیخ در رکاب شیروان حکم رود ومین ممنوح واصل فلاح میشمارم چون امرا بر تمکن آن قوم مطلع شدند چکونکی را معروض داشتند شاه ولاجاه ارمغان بادی بخت بلند بمعنان روی شیروان

آورد و آن نواحی را بغارت و تاکو چنبر ولی مغفور کرد حسین بیک شاملو برخ و قلعه کیان بعقبه بوسی منضم شد و قلعه را تصرف نمود حسین بیک و بعضی مفسدین شیروان در آتش قهر پادشاه دهر چون خار و خاشاک بسیاست و یاسا رسیدند و دیگر غولان فتنه جو در چغوله کمنامی آرمیدند شاهرخ نیز بحکم شاه پیل فکن از اسب جلال پیاده و با وزیر بی تدبیر پدر ممات رخ نهاده حکومت آنصفحات بشاهزاده اقاص مفوض داشته دولت شیروانشاهیان بمقراض انقراض مقرض آمد القاص میرزا بایالت و وکالت و شهریاری آن ملک صاحب و ولی بزرگ و مربی سرکش گردید و آخر الامر سر بطغیان و عصیان برکشید چنانکه در ضمن وقایع آینده تتمیم این اشارت و تختیم این عبارت واضح و لایح خواهد گردید و پادشاه کشتاسب جاه شاه طهماسب در تبریز توقف فرمود و در این ایام محمد صالح نام منیره بیکی در استرآباد طغیان ورزید و صدر الدین سلطان حاکم استرآباد را بمعاونت طایفه شیاه پوشان و معاضدت عمر غازی خان ولی خوارزم و قرغانه و تاشکند که همشیره زاده عبید الله خان اوزبک بود بیرون نمود و استرآباد را تصرف کرد چند نفر از امرا مامور شده صدر الدین خان را برداشته باسترآباد بردند این صالح طالع باشکم ایام صیام بوده مست طالع و جنگلی رفته شادی بیک را بدست آورده و در تبریز بحضور پادشاه گیتی پناه رسانیدند بحکم پادشاه او را از مناره تبریز بزیر انداختند و از مفسده جوئی و مغلطه کوئی فراغت یافت و بئس المصیر شافت و حسین سلطان رشهری که حاکم قلعه بود برلب دریای فارس با برادرش علی شاه براه خلاف و اعتساف پویندند جمعی کثیر از امرا بدفع او مامور شدند بعد از زحمت بسیار او را گرفته و کور کردند و قلعه او را خراب نمودند بحکم پادشاهی حسین سلطان مذکور را در تبریز عرضه تیغ تیز کردند و بدار البوار رسید در این اوقات مرض طاعون در آن دیار انتشار یافته و خلقی بسیار از زن و بچه جان شکار بدیار عدم شتافته شاه بیلاق رفته بعد از رفع این هایله و دفع این غایله به تبریز مراجعت فرمود و باشظام امور اشتغال نمود در ذکر بعضی وقایع و حوادث ایام که در سال نهصد و چهل و شش روی داد و عزیمت عبید الله خان شیبانی بفتح خوارزم و شکست یافتن او و مردن ولایت خوارزم

پیشتر اوقات در تصرف سلاطین اوزبکیه از اولاد جوجی خان و اولاد ایشان بوده چون محمد خان شیبانی در زمان حکمرانی خود خوارزم را بگرفت کپک سلطان نامی را در آنجا حاکم کرد بعد از قتل خان شیبانی در دست شاه اسمعیل صفوی شاه اسمعیل بلندی پیک نامی را بآنجا فرستاده شریف صوفی آنجا را از بلندی پیک انتزاع نمود پس از آن یلبارس خان اوزبک از دشت قبچاق بر سر شریف صوفی آمده خوارزم را متصرف شد و یلبارس در نهصد و نهصد و سی هجری بوفیه خان بن محمد امین بن یادگار بخشال خوارزم شاه بود صوفیان خان بن محمد امین برادر او در نهصد و چهل و یک حکومت خوارزم داشت اویس بن محمد امین بن بدر الدین محمد حاکم شد سه سال حکومت خوارزم کرد دین محمد خان بن اویس با برادرش علی سلطان در نهصد و چهل و سه که شاه طهماسب بدفع فتنه عبید الله خان بخراسان رفت با برادرش بخدمت پادشاه آمده شرایط بندگی بظهور آورد و شاه طهماسب با او تفقدات شاهانه کرد لشکر او پیوسته در توابع آن زمان دین محمد خان تفویض فرمود او و برادرش در آن ولایات مستقلا باشند و بر تمامت بلاد خوارزم و اركنج مستقل شدند عبید الله خان اوزبک بخوارزم لشکر کشیده خوارزم را بگرفت و به پسر خود عبد العزیز خان داد دین محمد خان در کمانان توابع و ارکنج جمعیتی کرده تا جهاری دوازده ترکی که رسم و قانون قزلباشیه بود بر سر کرده اوزبکیه تابع خود و تراکمه خوارزمی گذاشته آوازه در انداخت که سپاه قزلباشیه از استرآباد بامدادن آمدند و رزمی کران با اوزبکیه در پیوسته شکستی فاحش بسپاه عبید الله خان دارشاده جمعی از معتبرین قتیل و بسیاری اسیر شدند عبید الله خان شیبانی از این انهزام چنان مشوش شده که با چند سوار بایلغار فرار کرده خود را بآنجا رسانیده و عنقریب سپاه مرگ نیز بر سر او تاخت آورده از آن گریز شوانسته بناکام در دام اجل گرفتار گردیده و فات یافت و بعد از او عبید الله خان بن کوچم خان بر مسند خانیت ترکستان بنشست و نیز زیاده از ده شماره نماند بمرد دین محمد خان خوارزم شاه بعد از این فتح نمایان سرهای کشته گان را با اسرا و نزد حضور شاه لهراسب جاه طهماسب شاه صفوی گردید بمزید الطاف و اعطاف شاهانه مفتخر آمد خلعتی خاص و سیصد تومان جایزه باو التفات شد و غالب اوقات فرستادگان او با هدایا و خیول ترکمانی بآنجا گیای پادشاهی میرسیدند و حیانا کاهی نیز برادرش علی سلطان خلافی مینمود و در اطراف استرآباد و خراسان بدست اندازی دستی میگشود و خایب و تایب میگردید و می آرمید و در این ایام که شاه طهماسب دار السلطنه تبریز مقام داشت معروض داشتند که امیر قباد ظالشی حاکم استارا که بحکومت آن ولایت فرستاده

سرازربقه متابعت برتافته وبرسمند حکمرانی نکیه کرده بحکم شاه طهماسب شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار سرکار با فوجی ازغازیان شیرشکار وسلیمان بیک توپچی باشی وامیر شرف متولی اردبیل نیز بمراقبت مامور بمشیه قبادبه اعتقاد شدند چون ایشان دراردبیل بودند خلیفه از تبریزی آمد ایشان زود تر بچالش طالش ومالش قبادبه جهاد حرکت نمودند امیر قبادازاستماع ورود احشام واجناد طاقت جدال نیاورده بجنگل ومیشه پناه برد وآخرالامر موضع رجوان باسپاه سوار وپیاده بمقابله جنود ظفرآمود پادشاهی آمد بعدازستیزه وآویزه چکاچاک خنجر وشمشیر تیزامیر قبادچون کرکین میلاد روی دلاوری بجنگل ومیشه نهاد سلیمان بیک توپچی درکرشن وسعی بسیارکرده دران جنگلستان بی پایان بردی ظفرنیافت واو مانند جانوران جنگلی درمیشه مفقود شدهشتصد نفرازطوائف بقبل درآمدند وبرخی اسیر شدند سرهای ایشان ازبحضور پادشاه ذیشان شاه طهماسب بردند وشرح حال قبادرا باوکردند حکومت آن ولایت به بایندرخان مفوض شد وبحکومت شتافت وایالتش درآنولایت استقرار واستمدیافت **درسیان نهضت موکب فیروزی کوکب شاه طهماسب صفوی بغزو کرجستان وفتح بعضی ازآن بلاد بردست پادشاه گیتی ستان** چون حکام وولات کرجستان بسبب قرب جوار بربلاد دل سلام وایمان کاهی ترکتازی ودست اندازی میکردند وبواسطه دشمنان دولت که ازاطراف حرکت مینمودند ومدافعه ایشان لازم بود شاه طهماسب صفوی ازمجال وفرصت غزای کفره فجره کرجستان کمتردست میداد لهذا دراوایل سال نهصد وچهل وهفت ردوی کیهان پوی پادشاه اسلام پناه رتبریز بقصد نشاط وانبساط واشعاش واصطیاد شکارکنان بجانب قراباغ درحرکت آمد نظم بصحرا ومبدم بخجر میکرد به بخجر کرمند پر میکرد ازصید کاه قراباغ بافوجی ازشیران دشمن شکار وپلنکان مردم خوار بجانب کرجستان ایلغار فرمود درتیره شبی که ازقلوب کافران وظره دلبران خبرمیداد چون اسکندر درظلمات قطع مسافت کرده درشهر تفلیس که معدن اهل تمرد وتدلیس بود ریخته وبعمارت قتل ونهب واسار برانگیخته دلیران غازی که جنگ شیرازبازی میشمردند بضرب صوارم سرافشان روس محوس کفره کج رامانند برگهای شجره ودرخت ازصرصر سخت برخاک همی افشاندند دره وتل وسهل وجبل خون جاری ونایب لواء رصاب دژ حصنی حصین متواری آمد بالاخره ازسهم سنان کافرکش غازیان شمشیرکش بدین اسلام درآمده کلمه طیبه گفت وبعضی اکابر وعیان کرجستان ازبیم سپاه نصرت آئین بقلعه موسوم ببرتین که حصنی بود حصین پناه جستند محاربان اسلام کردان قلعه را فروگرفتند تاجمیع مسلمان شدند وباقی بقتل آمدند امرا بمهمانی ایلیس لواء رصاب حاکم وولی تفلیس باکروهی بنوه بکوه رکور که دراز بقاع برابر الوند وبرآدرماوند است رفته ندانست که درین طوفان بلاکوه عاصم نتواند بود وچون کنعان درلجه خذلان غرقه خواهد شد شهریار مجاهد باسیل ودلیران مبارزمقاتل چون بازان شکاری بصید آن کبکان کوهساری بازان وتازان شدند وبرآن قلل وطلل استعلاء واستیلا یافتند ازضرب تیغهای پیکرشکاف آن قله کردون مطاف ازخون آنقوم پرازجو پیارشد سیلاب خون ازکهسارها بهامون رسید واتلال جبال از اطلال مکردون پیوست لمؤلفه یکی زخاک نهیفت بادوش برکوه یکی زکوه همیکرد سنکها پرتاب چوجره بازان برصید کبک درکهسار شدند تازان افواج برجبال وشعاب یکی بسینه سنان ویکی بفرق حسام یکی بدیده خذنک یکی بحلق طناب زخون مردم تفلیس کشته بود انکوه چنانکه دامن الوند پرزجوی وزباب القصه اولیاء جاکم تفلیس بحیله وبلتپس ازکوه بکوه فرارکرده جان بدربرده معابد وکنایس آنشهر مساجد ومدارس بتدیل یافته سپاه پادشاه غازی باغنایم بیشمار وجواهر بسیار مظفر ومنصور ازآنجا مراجعت کردند باکواعب مشکین ذوائب مونس ومصاحب عازم تبریز کشتند وازجام مرادمدام اتحاد کشیدند باسرای خویش بشارت ومعاقره بسربردند هم بعرض شاه طهماسب رسید که علاء الدوله عباسی والی ذوالقدر قبله اطاعت خلاص ازربقه انقیاد خلاص کرده درآنحدود واطهارکردن کشی ودرزی مینماید وچنانکه باید تمتع نکردیده وزیاده سری کرده لهذا اعلام ظفرارتسام بجانب خوزستان وشوشتر ودزفول بهتزازدرآمدند سنای ارقم سنان جراره پیکان بدفع مخالفین اهواز روانه شدچون حرم آباد لرستان مضرب ومخیم خیام فلک قیام کردید امیر جهانگیر عباسی والی لرکوچک که مردی بزرک بود بعتبه بوسی شرف افتخار یافت وسربرکنبد دولت نهاد ازنوازش بیشمار پادشاه مرحمت شعار دلی بعدازسالی دو بواسطه قصور وجنایتی چند بدست عبدالله خان استاجلو حاکم همدان بقتل رسید مع القصه صیت جنبش موکب نصرت مواکب درعرب وعجم والوار زلزله درافکند متمردان آن بلاد هریک بجانبی فرارختیار کردند ازجمله والی مجهول ولایت

در قول علاء الدوله از خوف و وحشت و باس و سطوت شاه دشمن گداز دست نوازش استقامت بنا ورده بحدت برق و سرعت باد روی بجانب بغداد نهاد چون عرضه در قول معسکر سپاه طهماسب شاه گردید ابو الفتح خان افشار حاکم آذربایجان رشد و سید شجاع الدین مشعشعی حاکم حویزه از روی عقیدت و اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده مشمول عنایات پنهایات پادشاهی شدند مالیات آن ولایت بدو مفوض گردید ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز با جمعی دلیران کوه بثبات بتاخت و غارت قلعه بیات مامور شدند مهمات آن بوفق خاطر خواه پادشاه معدلت بنهاد انتظام و انضباط یافت لهذا مراجعت بجانب عراق اولی نمود بدولت و اقبال و حشمت و اجلال بجانب قزوین نهضت کردند و مستقر ایالت بازآمدند و از بلخ و بخارا عبد العزیز خان بن عبید الله خان شیبانی و کیکن قراسلطان ولد جانی بیک خان اوزبک الجیان بدرگاه شاه فرستاده اظهار یکجهتی کردند و حاجی آقای مهماندار بعد از مرخصی الجیان ترکستان بایلچی گری آنسامان مامور شده باتفاق در حرکت آمد اگرچه خود مریض شد ولی آخر صحت یافت و بجانب مقصد شتافت چون اوس کلهر را مکامن سخت بود کاهی بی اندامی و نافرمانی نمینمودند یکدو نفر از امرای قزلباش برحسب اشارت پادشاه بتنبیه آنطایفه کمراه مامور شدند و بر ایشان ظفر یافتند آنچه در آن اوس بوده بتاراج و غارت رفت و غازی خان تکلو که بهمراه سلطان سلیمان خان رومی بروم رفته بود باز آمد و شیروان مامور شد با برادرش مصطفی بیک در محمود آباد شیروان بحکم القاص میرزا برادر شاه طهماسب بقتل رسید و وقوع این امر در سال نهصد و پنجاه بود که آغاز طغیان القاص میرزا و بروز عصیان او شد و در مقام خود توضیح خواهد یافت

در بیان مجملی از احوال همایون پادشاه بن ظهیر الدین بابر گورکانی و آمدن او بملک ایران و ملاقات با شاه طهماسب کیتی ستان

اجمال حال همایون پادشاه بن بابر شاه گورکانی آنست که بعد از پدر خود بسلطنت هندوستان رسید در نهصد و سی و شش حصار کالنجر و نبارس بگشود و در مراجعت طوئی بزرگ در اکره بپا کرد که دوازده هزار کس مخلع شدند و دو هزار پالاپوش از آنجمله تکمهای طلا و مرصع و اشت هفتاد اسب عربی و عراقی و صد اسب ترکی و دوازده قطار اشتر و دوازده قطار استر و دو هزار پوستین بمردم بخشید و در نهصد و چهل و چهار محمد زمان میرزا ولد بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا که از بلخ کریخته پناه بیابرده بود با محمد خان میرزا دختر زاده سلطان حسین متفق شده با همایون شاه مخالفت کردند همه را بدست آورده مخذول و مکحول کرد بعضی کریخته بگجرات رفتند شاه بکولبار رفته محاصره کرد و سلطان بهادر گجراتی و افاغنه را مقهور نمود و گجرات را مفتوح و در نهصد و چهل و پنج قندهار را که در تصرف سپاه قزلباشیه بود استرداد نمود و بلاد بنگاله را متصرف در آورد و شیر خان افغان که با حاکم بنگاله جنگ داشت با همایون مخالفت کرد و هندال میرزا برادر همایون نیز یاغی شد و شیر خان وقتی غافل بر همایون شبخون زده مظفر آمد و بتفصیلی که در تواریخ هند مسطور است همایون شاه روی بخراسان نهاد از راه هرات عزم خدمت و صحبت شاه طهماسب کرد سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه که در هرات بود همایون را ترجیب و تعظیم تمام کرده جمیع ما یحتاج عرض راه او را تا قزوین و ورود بحضور پدر از خود تهیه نموده او را روانه کرد در مشهد مقدس نیز شاهقلی سلطان حاکم طوس خدمات کرد و شاه طهماسب از قزوین تا دامغان در تمام منازل مهماندار تعین نمود در جمادی الاول سال نهصد و پنجاه و یکم در ییلاق سورلق قزوین دو پادشاه عالی نسب والا حسب ملاقات نمودند دقیقه از دقایق حرمت نامرعی نماند و در اثنای صحبت همایون پادشاه از نفاق برادران خود شکایتی و حکایتی بر زبان راند و بهرام میرزا برادر طهماسب شاه که در آن مجلس حاضر و مونس بود از این سخن آزرده خاطر گردید و شاه طهماسب بجهة خاطر همایون شاه در آن ایام سه مرتبه شکار رجر که طرح انداخت بعد از چندی شاه طهماسب شاهزاده مراد میرزا پسر خود را با دوازده هزار سوار جرار شیر شکار بدو اعانت همایون پادشاه بهمراه کرد و در طوی بزرگ پادشاهانه اسباب سفر همیون را آورده بنظر او رسانیدند از نقود و جواهر و قماش مکلل و کمر مرصع و قمشه زرنگار رومی و فرنگی و چینی و خطائی و اسلحه و یراق رزم از قبیل تفنگ شمسیر و زره و کلاه خود و غیر هم اسبان عربی کبی و استران بردعی و اشتران بختی خراسانی خیوقی و خیمه و خرگاه اطلس و پرنیان و شامیانه های ابریشمی دارائی گیلانی و خیام و پیوتات کارخانه و طبل و علم و نقاره خانه همه بضبط پیشکاران شاه همایون داده شد و بهرام خانرا نیز لقب خانخانی و علم و نقاره و خلعتی عالی مرحمت نموده و داع فرمود همایون شاه خواهش دیدن تبریز و اردبیل نمود و شاه ماذون فرمود پادشاه هندوستان بعد از سیر و تماشای

اردبیل و تبریز روی بجانب قندهار نهاده تا رسیدن بسیستان با آنکه ده هزار سوار با امرا مامور بودند بیست هزار سوار قزلباش بشاه همایون پیوستند و بداق خان للگه بامارت آن لشکر مامور بود و قلاع کرمسیر بحرد توجه آن لشکر مسخر همایون شاه گردید و قلعه قندهار بعد از سه ماه در تصرف همایون معشوق نشد و پیرام خان بایلچیگری نزد کامران میرزا بکابل رفت و ملاقات کرد و با میرزا هندال و میرزا سلیمان و لد میرزا یادگار نیز مقالات نمود بالاخره میرزا عسکری و دلیران اوس جغتای که در قندهار بودند امان خواسته بعزم الحاج بخدمت همایون شاه آمدند برحسب شرط همایون شاه قلعه قندهار را بمراد میرزا داد قزلباش و اگذاشت و آنجا بماندند بعد از مرخصی سپاه قزلباش امرای جغتای بهمان بجانی عزم استرداد قندهار کردند و در آن ایام مراد میرزا برحسب تقدیر حی قدیر ممات یافت اوس جغتای بقلعه درآمدند و پادشاه نیز درآمد و بداغ خان قاجار رخصت یافته مراجعت نمود و قندهار دیگر بار بتصرف اوس جغتای درآمد و همایون پادشاه پیرام خانرا حاکم قندهار کرده بسوی کابل رفت و میرزا کامران همایونرا نه داده ولی پوستکان و بدفعات از او گسسته بشاه پیوستند کامران ناکام بغزنین گریخت و کابل بتصرف همایون شاه درآمد و همایون بهندوستان رفته استقلال یافت و شیرخان افغان در سال دیگر وفات نمود و تفاصیل حالات سلاطین هندوستان در تواریخ مسطور است و همایون شاه صاحب طبع موزون بوده و در زمان ذریعه نگاری بحضرت شهریاری قطعه منظوم و ضمنا از شیرخان شکوه و از شاه استمداد کرده قطعه خسرو اعمر بست تا عشقای عالی همتم قلعه قاف قناعت را نشیمن کرده است روزگار سفله کندم نمای جوفروش طوطی طبعم مرا قانع بارزن کرده است دشمنم شیر است و عمری پشت برمن کرده بود حالیا از روی خصمی روی برمن کرده است التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است از کحف و هلیای زده احفاد میرکوکان و پادشاه هندوستان چند قطعه لعل بدخشان و یکقطعه الماس رخشان بوده که چهار مثقال و چار دانک وزن داشته و حیدر سلطان که از سلاطین زاده های شیبانی بود و خدمت شاه طهماسب را مینمود بخواهش او بادو پسرش بانفاق همیون شاه مرخص و روانه هندوستان شدند و در آن بلاد بمراتب عالیه استعداد یافتند و بالاخره بعد از فوت همایون جلالت و حبارت و رزیدند بعد از رفتن همایون پادشاه شهریار ایران در بهار سال نهصد و پنجاه و دو از قزوین قصد زیارت مزار کثیر الانوار امامزاده لازم التعظیم حضرت عبد العظیم کرد مدتی در حدود ری و طهران بنظم بلاد ایران میپرداخت و گاهی بتفرج و شکار خود را مشغول میساخته دیگر بار از ری قصد قزوین کرده باتمام عمارات قزوین اهتمام فرمود شاه طهماسب از بدایت سلطنت تا سی سال امور ملک گیری و کشورستانی و مملکت داری و شهریاری اشتغال داشت چون خطه وان بهشت توامان بدست امرای روم نیه درآمده و پادشاه روم بجهة تاخت ایران اسبابهای خارجه و داخله بدست آورده بود لهذا بلاحظه قرب جوار دارالسلطنه قزوین قرار فرمود تا پست و پنجسال دیگر از قزوین بشهری توقف نفرمود و بالجمله اخبار طغیان و عصیان شاهزاده القاص میرزا که در دولت برادر خود شاه طهماسب بشیروان شاهی اختصاص یافته در اواخر این سال گوش زد خدیو پیمال و شهریار نیکو خصال طهماسب پادشاه صفوی گردید و در سال نهصد و پنجاه و سه هجری شاه ولاجاه از قزوین بری رفته و از آنجا به تبریز باز آمده آوازه مخالفت بهرام میرزا نیز بسمع محرمان دربار شهریار رسید و از محمد خان حاکم هرات امثال این اراجیف بفروغ سخیف معروض داشتند و در همان ایام محمد خان مذکور و شاهزاده بهرام حاکم همدان از روی خلوص و ارادت بلکه از کمال شرافت و سعادت بخاکبوس درگاه فلک اشتباه پادشاهی آمدند و بعواطف و عوارف شاهانه مفاخر و مباهی شدند چون القاص میرزا در شیروان از وفاق بنسبت بشاهنشاه آفاق میل بخلاف و نفاق کرده بود و والده خود خان بیکی خانم دختر رشید و اکبر خود سلطان احمد میرزا را بدرگاه پادشاه فرستاده طلب عفو و شفع نمود پادشاه ایران نیز از کمال حسن اعتقاد جرایم او را معفو فرمود پرده از روی کار برنگرفته و بتقدیر کردگار حوالت فرمود تا خود در پیش آمده چون آید پیرون و پادشاه پاک نهاد صاف اعتقاد بجهة اتمام محبت و تاسیس اساس اخوت و وفوت و ظهور صفت مروت بدرخان و شاهقلی خلیفه و سوندک پیک معصوم پیک صفوی و قاضی معسکر را با والد القاص میرزا مامور گردند که او را به ثبات عهد سوگند داده باشند و ایشان نمایند ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بغزای گرجستان و بعضی از رصواد حوادث که دران اوان صدور و بروز یافت و ظهور نفاق القاص میرزا حاکم شیروان

موکب فیروزی کوکب پادشاه کشتاسب جلال شاه طهماسب بجهة انتظام شیروانات و گرجستان عزیمت بلاد ارمنیه فرمود و به برد نفاق پیشه کج اندیشه القاص میرزا والی شیروان ابلاغ رفت که درین غزو با غازیان دشمن شکار موافقت داشته باشد او تو هم و غلط

اندیشی کرده امر شیروانرا منظم نموده و بولایات چرکسه توجه فرموده پادشاه نکته دان دقیقه شناس از صورت حال و نقش خیال القاص بیشتر
از پیشتر مفاق و خلاف و ملتفت گردیده در کمال فطانت و متهای متانت از راه شوره کل بجانب گرجستان روانه شد و در وقتی که
لشکر انجم حشر ضرغام فعل بهرام قهر دراق شهر نزول نمودند نوذخان حاکم زکم و کیرم و کاخت و ملک بقراط باشی آنجوق که بیکرات مشتهر بود
بدربار شهریار دشمن شکار آمده هدایا و تحف و تاج و ساد و خراج داده و سر بر خط اطاعت و ضراعت نهاده نصرت دار ملازم رکاب شهریار
منصور همی بودند و در آن ایام شدت سرما بمرتبه رسید که آبها در جوی سندان بود و باد ابر روی سوهان از کثرت برف مرکب پای رفتار
نبود و رکائب یارای گفتار نه سهول و جبال و وهاد و تلال یکسان همواره همی نمود لؤلؤ لفه پرمرمر و پرنیشم و سیم و طلق کوه و چمن و دشت و دامن
چون دکه زرادهر شهر چون بنگه حداد هر غدیر ابنوه دران توده توده درع آماده درین جعبه جعبه تیر مع هذا چیش کردون طیش شهریاری
مانند سیلاب شایل و عمان هایل در تموج و تهیج وادی و قفار و دره و کهسار مالیده همی فرشند هموار او حشی شکوفه بار و زمین را بساطی
شکوفه دار تصور میکردند چون بمساکن و مواطن کرجیه رسیدند آتشهای آبدار و تهای آتش بار بر کشیدند از ریختن خونهای سرج برزینها
پر برف هر بقعه توده بود از کافور و شنگرف کنانش آن شهر را بخون قیسیان کان بدخشان ساخته و مکامن رزم جویان را بمیان
توفیق ویران مظفر و منصور با غنیمت نامحصور از آنجا معاودت نموده به تبدی آمد در اثنای راه ملک باشی آنجوق بر خصت انصراف
و خلعت آفتاب طلعت مفتخر با لکای خود رفت و مانوذخان چند روزی در ملازمت رکاب ظفر انتساب همی آمد تا در بلده گنجه او را مرخص
مخلع و روانه ساحات تفلیس و بردع فرمودند و چون سابقا اشعاری رفت که القاص میرزا در ایام شروانشاهی بواسطه دولت و ثروت
و گنج و خزینه سلاطین چندین ساله شروان که بر حمت تصرف او در آمده سپاه و کمن و مامن و غرور جوانی و سایر اسباب حکمرانی بجمله خود آماده
و مهیا دید بعد از نه سال پادشاهی شیروان طمع در مشارکت سلطنت ایران کرد بلکه باستحقاق مخصوص خود میدانست جمعی فتنه اندیش
مفاسدت کیش نیز او را بتحریک نمودند تا آخر الامر سکه زدند و خطبه بنام او خواندند و مخالفت خود را علانیه و آشکارا کرد و درین ایام نیز در
بار دوی شاهی بنا و رده مقابله و مدافعه طایفه چرکسه را بهانه کرده بدان طرف حرکت کرد پادشاه عادل عاقل بعد از مراجعت از غزوه گرجستان
تنبیه آن مغرور نادان را لازم دانسته ابراهیم خان ذوالقدر و کوکجه سلطان قاجار و شاهویردی سلطان زیاد و علی یاجمعی از سپاه
بسالت پناه مامور بشیروانات فرمودند تا آن ولایات را تصرف نمایند و مشورتی لیتا را که از معتمدین و امیر و وکیل القاص میرزا بود کوچ و بنه و خزاین
او را برداشته بقلعه گلستان که محکمترین قلاع شیروان است مختص شده امرای قزلباش او را محاصره نمودند چون انجیر القاص حق ناشناس
رسید از بلاد چرکس باز گشته بدربند باب الابواب آمده لشکری بر سر امرا فرستاده منهزم شدند دیگر باره جمعیتی فراهم کرده بر سر غازیان
قلعه ستان روانه کردند و چند نفر از امرای مفتن القاص را بقتل آوردند پادشاه بملاحظه کثرت قبیلی و خسارت اسلام خود
نیز بدنصوب توجه فرمود و امرای پادشاهی بر سر القاص پر وسواس الفجار ریزند حضرت شیروانشاه که لاف برابری و همسری با پادشاه
کیهان ستان میزد دیگر تاب مقاومت نیاورده بجانب جنالق گریخت مردم او فوج بفوج از او جدا شده بجانب اردوی پادشاهی آمدند
و امرا او را تعاقب کردند در کنار آب سمور باو رسیدند حضرت شیروانشاه شجاعت پناه چنان سراسیمه شد که میخواست بجای کلاه موزه
بر سر نهد و بعوض چکمه کلاه بر پا کند آخر فرصت موزه پوشیدن نکرده پای بی موزه سوار شده با چهل پنجاه نفر ملازم رکاب دشت مآب
راه داغستان گرفته تردقرم شمخال رفته در آنجا بکشتی نشسته بکفه رفته از کفه روانه اسلامبول گردید و در نهایت خسران و ناوانی از
شاهی شیروان و برادری خاقان ایران محروم مانده مقهور و مشهور و بدنام و در بدر و مخذول و معزول بحضور سلطان سلیمان
خانه کار روم پیوست و خوار و اجری خوار در زوایای مضیف پادشاهی نشست و لیران قزلباشیه قلعه گلستان را مفتوح و در بند را مسخر و
پادشاه کشورستان سلطانی شیروان را بنواب اسمعیل میرزا فرزند خود مفوض داشته و کوکجه سلطان قاجار را با تابکی و للگی او در آنجا
گذاشته معاودت فرمود در بیان حکومت نواب اسمعیل میرزا در شیروان و خروج میرزا برهان از انقیاد
شیروان شاهیه سابقه و خاتم کاراو در ایام حکومت اسمعیل میرزا در شیروان میرزا برهان نامی دعوی کرد که از نبایر
و عشایر شیروانشاهیه ام و برحسب توارث این ولایت موروثی با من انسب و اولی است میرزا برهان بی حجه و برهان از میانه جماعت قفیان

بشیروان آمده و قلعهان رحل اقامت افکنده باختلال امور ملک میکوشید جمعی فیشنه انگیزان و بقیه سپاهیان فرصتی غنیمت دانسته
بر سر آن مخذول مخذول جمع آمدند و موسوس موسس خلق شدند چون بیشتر مردم هر عهد ما معقول و غالبا بمفاسدت و شیطنت مجبول
و باشند خاصه و عامه در کرمی آن بکامه کوشیدند و بر آن قضیه بساط لباس تصدیق و تقویت را آشته تا کار بجائی رسید که بر بان میرزا احتشام
و احتشادی حاصل کرده در میانه جنگل و بیشه دعوی شاهی را پرده برداشته درختان جنگل را قطع کرده اطراف خود را محکمه متین و قلعه
چوبین ساخته شتعد جنگ پیکار و محاربت و کارزار گشته نواب شاهزاده اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان آتا پیک قاجار با لشکری
جرار عزم فرار بدفع آن طاغیان و قمع آن باغیان حرکت کردند و میانه هر دو شاهزاده و قراول آن مخذول حربی سخت در جنگلستان
پر درخت اتفاق افتاد و مقارن این حال موکب شاهزاده نیز در رسید مقدمه بجیش شیروانیان شکسته شدند و بر بان میرزا منهزم
گشته از جنگل بصد زحمت و مشقت خود را بدغستان انداخته بسیاری از آن گروه ابنوه عرصه شمشیر هلاک شدند و دیگران متفرق
آمدند اسمعیل میرزا منصور و مظفر بدارالایالة بازگشت و با شاهد عیش بنصرت و مسار آمد و رسالی یکدیگر پس از آن که باغوای اقناص میرزا عساکر
رومیه بطرف آذربایجان قصد کردند و اسمعیل میرزا بدان رزم روانه شد بر بان مخذول یکباره بشیروان آمده روزی چند لوای حکومت
افراشته چون مقدر نبود چراغ عمرش بصرصر فنا فرومرده در گذشت در بیان لشکر کشیدن سلطان سلیمان خان عثمانی
باغوای اقناص میرزا و دولامه سلطان تکلو بر سر آذربایجان و بازگشتن تجانب وان و بعضی صادرات
آن وان چون اقناص میرزا پناه بپادشاه روم سلطان سلیمان خان عثمانی جست و چندی بدست الحاح و انکسار بدان بوتلاے
خونکار در آویخت مفسدان عهد بحرکت و امداد عساکر رومیه جهد نمودند سلطان نیز دست آویزی بجهة آمدن ایران بدست آورده چنان پنداشت
که وجود اقناص کلید فتح ایران خواهد بود مغالیق این بلاد بمقالید کفایت و درایت اقناص بی دستیاری محاربه و مضاربه مفتوح خواهد بود
علی هذا باجتماع لشکر و باحتشاد عسکر فرمان داد عساکر ابنوه جنود کوه شکوه از ممالک روم و مصر و شام و عراق عرب در رکاب سلطان
صورت اتفاق یافته در نهصد و پنجاه و پنج با توپ بسیار و مهیب بیشمار و خمپاره های آتشبار روی بتسخیر ایران نهاد چون خبر بشاه دین
پرور شاه طهماسب رسید از تبریز بیرون آمده مدت یکماه باشظار و اجتهاز سپاه در شیخ غازان اقامت داشت اسمعیل میرزا با لشکر شیروان
و سایر حکام و امرا از اطراف و اکناف چون سیلهای گران روان و باردوی بزرگ که بمنزله محیطی بود ملحق شدند شاه والاجاه دلیران آگاه
مقرر نمود که از تبریز تا بسرحد روم غله و کیاه و میاه را محروق و معدوم کنند بر کی سبزه و رمق امت عرض را نگذاشتند و قنوات
آبانبر سنجاک ابنا شتند و از امرا عضام عبد الله خان استاجلو و بدرخان حسینقلی خان روملو و شاهویردی خان زیاد اوغلی و جمعی دیگر را
منقلای سپاه گردانیده بطرف مرند روانه کرد و خود با اردوی بزرگ بییلاق شکنبه آمده علفزارهای آن ییلاق محل نزول شاهنشاه
آفاق گردید سلطان روم چون بین مرز و بوم رسید و لامه سلطان تکلو که در دولت ایران عاصی و بدولت روم ملتجی بود و مادهٔ فساد
فیمابین را وقوت میکرفت با جمعی از سپاهیان رومیه بمحاصره قلعه وان فرستاده و اقناص حق نشناس را با بعضی از امیران و پاشایان
و سنجق بکیان تخمیناً بقدر چهل هزار سوار بمقدمه تجیش بسرامری مرند روانه داشت و خود با بقایای سپاه رزم خواه چون خمی از خمر غرور
لبریز بجانب تبریز اورد امرائی که بمرند رفته بودند شاهویردی خان زیاد اوغلی را با جمعی از مبارزان کاردان قزلباشیه بقراولی
فرستاده بودند بناگهان دو لشکر مقدمه بیکدیگر مصادفه و مصادمه کردند ترکشها از تر چار پر پر ساخته آمد و صمصامها از خون بطل
رنگ آراسته نظم دلیران ایران برون تاخشد جلد هر سوی جنگ برساختند قضا با سر نیزه انباز شد نهنگ اجل را دهان باز شد
هوا پر طاوس گشت از درفش شد از رنگ شمشیرها مون بنفش زیاد اوغلی دران رزمگاه دلیریهای شهراب و سوارکاری فرامرز را
نوکر دامرائی که در چمن مرند بود ند از کثرت جنود روم که فوج بفوج چون دریای موج در موج میرسیدند خرم و رزیده رزم کنان و تیرافکنان
خود را بدامن کوه کشیده جمعیرا بخبر کری و استحضار در مرند گذاشته بودند چون اقناص میرزا و رومیان بمرند آمدند و لاوران قزلباش که بجهة
اخبار اخبار اهل کار در آنجا مانده بودند بعزم و ستبرد خود را بدیشان نمودند طرح جنگی محکم و قوی انداختند و بر سر سپاه رومیه تاختند
چون زمینوران خاک آلود بران گروه شهد نوش پرند پوش تن بر و بنوش تیکر حمله بردند تیرها بر چشم زره می نشست و شمشیرها بر کله کلاه خود

فرو دمی آمدند برق میتافت و میوشید و چون درزی میسیه مندوسید و خیه مینهد پیت بگرفته قصد خصم می نمودند تا بیزند بشمشیر و زنند بیر
رومیان بواسمه اینکه اینا نزادند و معاون و قفاو کمین خواهد بود مبارزت و مقاومت در آن مبارزت و مقاومت خلاف احتیاط و حزم و سنا
و قایق رزم میشمردند اما همه جا در میانه خوف و رجا می آمدند و غازیان با ایشان بجنگ و ستیز و حمله و آویز تا خت در گریز میبودند تا بامر الحق
شدند رومیه را از طریقه جنگ قزلباشیه حیرت و شگفت بود که با این عدد قلیل و مدد کلیل چگونه با چهل هزار سوار مستعد قتال و مقابله و
مقاتله مینمایند و کرک و ارازان کله میرباینده چون عبدالله خان و امرای قزلباش از مرند رفته بودند این سواران جزگریز بجهة تبلیغ اخبار
خود را بامرا رسانیدند و منقلای سپاه رومیه تیز گرشته بسلطان روم پیوستند و سلطان در چرنداب تبریز معسکر ساخت و امرای
ایرانی در اشکبر بار دوی شاه رفتند و قضیه و حصه باز گفتند و شاه حقیقت آگاه میدانست که مقابله با این دریای لشکر کار سلطان نشان
متواری شدن و شیوه سپاهشان آتشباری کردن است بصرفه مقرون نخواهد بود و از کثرت جمعیت و قلت ذوقه زود متفرق خواهند
شد و جنود مجنده با شمشیرهای مهنده از اطراف و جوانب سپاه رومیه چندان سیاوه رندکه راه عبور و مرور رومیه مسدود و دوار و دی
خویش همچاره محصور بودند و از جوع و عطش لب برکین و پشاب اکتاب اعتاب میشدند سلطان سلیمان خان به تبریز آمد ولی قدرت توقف ند
ناچار با نتظار پس از چار روز قرار کرد که چندین اسب و استر از کرستگی بمرده بودند سلطان نیز از کثرت جوع زین بر اسب جوع بر نهاد
و اثقال و احمال همه و آغوق را پیشتر بفرستاد تا صباح از پیم بر سر اسب ستاده بود و بمراجعت دل نهاده بعد از حرکت و اجلاف و اوباش
و اجامره تبریز دست بغارت و قتل و یغما و ستیز گشادند همانا بسیاری از رومیه درین یورش سلطان راه عدم گرفتند عجب تر اینکه
از باد و برق و باران چنان هوا تیره و تار بود که کسی کسی را دیدار نمیتوانست چون سپاه رومی در گذ شتند هوا صاف شد و باد و برق و
باران بایستاد و چوش قلزم خروش شاهنشاه ایران که مراکب ایشان چندی در علفزار چمن اشکبر تعلیف یافته بودند و بیانک شیهه
گوش کیوان از کر میساختند از دنبال چوش تلخ عیش رومیه بحرکت و غارت و تطاول و چپاول در آمدند هر روز جمعی بضرب تیغ بیدریغ
کشته میشدند و در سلک اموات نوشته و در این ایام که خواندکار بآبادن تبریز و مراجعت مراجعت کرفتار بود طوایف قزلباشیه باشارت
و تدبیر پادشاه کار آگاه طهماسب شاه بر سر ولایات روم و سرحدات آن مرز و بوم تاخته بودند و در آرچیش و اخلاط و ارزنة الروم قتل
و غارت تمام در انداخته ویرانی و خرابی بیشمار در آن بلاد و دیار میکردند و یکی از اسباب معاودت سلطان انقلاب حال اهالی آنستان
بود خواندکار از پیش و پس کار را خراب دیده باز گردید **ذکر مراجعت سلطان سلیمان خان قیصر روم و وقوع محاربات**
چند در آن مرز و بوم و تاختن شاه طهماسب صفوی بر آن جنود و حدود چون سلطان سلیمان خان عثمانی در کمال
کسالت و ملالت و پریشانی و پشیمانی از تبریز بوان بهشت نشان برسید توپها و بادلیجها بجهة فتح حصار وان بر اطراف قلعه نصب
کردند و بلوازم قلعه گیری پرداختند شاه علی سلطان قدرت مقاومت نداشت قلعه را سپرده بیرون آمد خواندکار رستم پاشا
که مردی با اعتبار بود در قلعه وان والی فرمود و چون قلعه قاصر که در میانه چخور سعد و ارض روم واقع و یکطرف آن بکر جستا
قسق پیوسته است از تصادم موتر اکم عساکر طرفین ویران گشته بود و میان آبادان نموده چهار پنج فرسخ راه نفرا از باب سوق را ما سیه
ارض روم و توقات و سیواس و آق شهر لو فرستاده بودند عثمان چلبی نام و قوللر آقاسی خود را با پنجهزار سوار بحافظه آنجا مقرر کرد و خود
بجانب بتلیس آبا درفت شاه طهماسب صفوی چون قضای مبرم دست از تطاول و تعاقب باز نداشته اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان
قاجار را بر سر آنجماعت بقارص فرستاده بتعجیل برق و تسریع باد ایلغار کرده در صدد قلعه قارص بقوللر آقاسی مذکور و جنود مزبور رسیده
جنگ در پیوستند سپاه قزلباش بر آن قوم غالب آمده سه هزار رومیه و پنجهزار از سوقیه که با و ادی انجا آمده بودند عرضه صمصام
قزلباشیه شدند بقیه السیف فرار کرده حصاری و متواری شدند افواج منصوره قلعه را محصور کرده و احاطه نمودند قلعه کیان با مان در آمدند
عثمان چلبی و قوللر آقاسی و محصوران که شش صد نفر بودند بیرون آمده قوللر آقاسی و یوزباشی و از شمشیر بطیغون بیک قاجار حواله نمود و بدقتل
قتل عام صادر شد و بحکم شاهزاده اسمعیل همه را بالقتل آوردند غازیان قزلباش قلعه را ویران کرده بخدمت شاه کیتی پناه طهماسب
بهادر خان باز آمدند هم درین ایام شاهزاده بهرام از همدان با سپاهی کوه توان در رسید شاه او را بطرف پیرو فرستاد و اسمعیل میرزا را

رفیق و شریک او کرده فوجی را با خلاط و کردهای اطراف فرستاده و خود بنفس نفیس با لکای یاسین و حمیس رفته بموشا با در سید سلطان سلیمان خان عثمانی از کار شاه ایرانی متحیر شده و داستان که روز بروز سپاه شاه دراز دیاد خواهد بود و از دنبال او فوجهای سیال در میرسند و پای در خاک روم می نهند و خاک بلاد ایروان را بباد میدهند بتدبیر این کار رای زد چون القاص ناحق شناس کفته بود که عامه و خاصهٔ ایران مایل و راغب بمنند و اکر بولایت عجم رسیم بر سر من اجتماع خواهند کرد تدبیر و کنکاج رومیه بر آن قرار یافت که القاص میرزا و اولامه را بطرف فرستند که اهالی ایران بدانها پردازند و از دودی شاهی فارغ بال بولایت روم روانه شوند لهذا القاص را با پنجهزار نفر از راه کرکوبه و شهرزور بنجاب عراق و اولامه را با دوازده هزار کس با لشاق پاشای ارضروم بطرف ولایت مزبور باز کردانیدند و خواندکار از راه ثلیس عبور نموده خود را بدیاربکر در انداخت شاه جهان پناه با جیوش دریا خروش تا ولایت موش تاخته آنجا را خراب کرده و سوخته و از بن برانداخته آبادانی آن بویرانی مبدل کردید چون استماع کرد که الامه تکلو با فوجی چند از اردوی سلطان جدا شده در تبرخان است و با ارض روم میرود شاه کیسه خواه بطریق ایلغار بدانصوب حرکت فرمود عساکر منصوره کروه کروه از دنبال میرسیدند و الامه سلطان شنید که شاه از دنبال ایلغار کرده رغبت هرباس و خوف و وسواس بر خاطر او و رومیان غلبه کرده ترجا نزا انداخته راه فرار کرفتند و موکب همایون کوکب بتبرجان رسید چون رومیان فرار کرده بودند غازیان سپاه چند روزه راه رفته سرو زنده بسیار آوردند از آنجا شاه با رزنجان آمده چند کاه لوای استقلال در آن بلده سکونت یافت تا سپاهیانی که بهر سوی در تکاپوی و جدال بودند رسیدند شاه قلی سلطان افشار اوس و احشام خلاط را تا حدود پنجهزار راس اسب و یکصد هزار کوسفند و پنجاه هزار کاو و غنیمت آورده بودند محمود خان افشار حاکم کوکچه و شاهوردی خان استاجلو که بقراولی رفته بودند با قراولان سلطان جنکی عظیم کرده و جمعی کثیر و سیم کشته باز آمدند علی سلطان تاتی اوغلی که با دوازده هزار کس از سپاه نصرت همراه بتاخت عادلجواز و آنجا رفته بود با مرای سلطان دچار شده مظفر باز آمده بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که بجانب بایبرد رفته بودند بحمد پاشا پیک اوغلی رسیده آهنک محاربه ساز کردند و جنود بهرام شقاقم بهرام میرزا خاک عرصه بایبرد را از خون لشکر رومیه لاله زار ساخته باز کشتند مع القصه هر کس در خور خدمت بالتفات و اکرام و انعام پادشاه کردون احتشام مفتخر و نامور کردیدند درین هنکام قریب بیست هزار کس از عساکر رومیه بشمشیر قزلباشیه را عدم کرفته بودند و چندین برابر خسارت آمدن سلطان رومی بایران از بلاد او تراکمه و از رزنجان بایروان آمدن اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکچه سلطان از مرخص و بجانب شیروان روان شدن سوندک پیک قورچی باشی را با جمعی دلاوران بتاخت شکی مامور فرمودند در بیان فتن شاهزاده القاص بجانب بغداد و آمدن بهمدان و بردن عیال برادر خود بهرام میرزا را و استحضار شاه طهماسب پادشاه ایران و خاتمه کار القاص درین ایام دوران که پادشاه دولاجاه در ارمنیه کبری به تسخیر آن بلاد و انتظام آن صفحات مشغول بود القاص ناسپاس فرصتی غنیمت شمرده با سپاه رومیه که موافقت او مامور بودند بناکاه از بغداد بهمدان ایلغار کرد خانه کوچ شاهزاده بهرام حاکم همدان که در غیبت بهرام میرزا در آنجا سکنی داشتند بکوچانیدند و از فرق تا قدم سلطان بغداد تیمور از همدان رای قسم کرد و آن بلده را بدست آورد و جمعی از جنابذ که با وی بودند بتاخت حدود دری فرستاد خود از رقم بکاشان شد و آن کاشانه را نیز تصرف کرد و از آنجا هوای سپاهان نمود اکابر و اصاغر عراق چون از نفاق وی آکاه شدند ابواب شهر را بروی آن مطرود مسدود کردند عامهٔ اهل شهر یکپاره بر برج و باره برآمدند و با القاص مستعد نزاع و دفاع شدند لاجرم القاص را بکمال نومیدی و یاس بفراق عراق ساخت و بر فرس طمع فارس شده بتسخیر ملک فارس تاخت شاهنشاه کواکب سپاه از راه خلخال و طارم بقزوین آمد و از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس را که درین یورش ملتزم رکاب بودند بکرفتن القاص و دفع فتنه انکیزی او مامور فرمود آن شاهزاده دل ساده از خبر وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان بجدود اصفهان مستحضر کردید پریشان خاطر شده بهم برآمده بر جناح استعجال همیرفت چون بحصار ایزد خاص رسید قلعه کیان در بر روی او بستند و بر فراز برج و باره نشستند القاص قهرا آن قلعه را بجنک بکشاد و آورده بجهة تخویف قلعه کیان دیکر بقتل عام حکم داد از آنجا نیز در کذشته از راه بند امیر عضد الدوله عبور کرد دروازه آن حصار را نیز برابر بستند ناچار بجانب شیراز کذار کرد

در آنجا بتراه نیافت از راه دکان پای قلعه بسیدشتافت چنین پیک برادر ابراهیم خان حاکم فارس و خانه کوچ طایفه ذوالقدر در آن قلعه آشیان معبر بودند بطریق ولی بر روی او دروگشودند لاجرم راه شوشتان و فهلیان گرفته بدیهان رفت و از آنجا بشوشتر خرامید میر عبدالوهاب شوشتری و سایر اهالی شوشتر او را راه ندادند و ابواب منازعه و مجادله بر روی وی گشادند یوسف مخذول بجانب دزفول تاخت از آنجا نیز در نهایت ابتذال بجانب بغداد روهها و چندگاه در آنجا توقف نمود و پیاسود و میان نیز چون شان و شوکت او دیدند با او رفتاری درست ننمودند القاس ناسپاس آزرده خاطر بنواحی شهرزور آمد و با اکراد آن بلاد نیز مخالفت کرد در پنجاه و شش سلطان سلیمان خان عثمانی او را بجانب روم خواند چون از همه طرف ادبار بدو روی آورده بود با سلطان نیز شعبده بازی چیلی باز بنیاد نهاد و از رفتن او باکرد و دریں حال خبر ما موریت سپاه کینه خواه بگرفتن وی از جانب ایران منتشر گردید میرزا و اکراد متوحش گردیدند و تمکن در اقامت او مصلحت حال ندیدند اجماعا بدفع و رفع او همداستان شدند وی ناچار خانه کوچ بهرام میرزا را که بهمراه برده بود با عریضه ندامت آمیز کرمت انگیز بدربار شهریار ایران ارسال داشت و باشارت سلطان روم اعاظم آن مرز و بوم بر او دوی او رخشید او مضطرب بحال الکای اردلان و سنندج آمد و چون حال او معروض رای بیضا ضیای شاه طهماسب شاه فتاد بهرام میرزا و شاهقلی خلیفه مهردار با ابراهیم خان بیست هزار سوار بر سر او نامزد شدند و در حدود قلعه مریوان او را متفرق و منهزم ساختند القاس میرزا از ظفر خیز در ورطه رنج و عنا بلکه غریق بحر فنا دید سرگشته و حیران نادم و پشیمان بقلعه مریوان نزد سرخاب لی اردلان رفت و حکم همایون پادشاهی بامضای سرخاب اردلانی در باب سپردن او صدور یافت و سرخاب بجز امضا و انقیاد چاره نداشت و القاس میرزا از پادشاه گیتی پناه التماس نمود که جناب شاه نعمت الله یزدی که برین سلسله علیه ارادت و اخلاص کلیه داشت و خواهر القاس نیز در حباله نکاح وی بود در میانه بر سبیل توسط و تشفع واسطه گردد و القاس همراهی او طریق خاک بوسی آستان عطوفت پاسبان شاهنشاهی در پیش گیرد لهذا جناب مرتضوی اشتباب شاه نعمت الله بامر شاه والاجاه بدین صوب مامور شد و القاس میرزا را بمیانه و میکنفر از ملازمان او بجانب ایران آورد چون بحضور مرحمت ظهور شاه طهماسب فایز شد شاه بدو فرمود که ای برادر من با تو چه بد کرده بودم که روی از من برتافتی و بجانب دشمن من شتافتی نمیدانی فتنه و فساد در ممالک من بر انگیختی و خون چندین بیگناه ریختی پادشاهی شیروان و گنج و خزینه چندین سال آن دودمان ترا بس نبود که مرا معدوم خواستی و تحریک سلطان روم سپاه بر اراستی خود را از اوج عزت بحضیض ذلت در آوردی و مراد ایران و سایر بلاد مورد ایراد کردی چون القاس میرزا پاسخی پسندیده نداشت لختی زمین را نگریست و از ندامت بگریست پادشاه فلک درگاه را عرق خوت بجنبش آمد و عرق مروت و فتوت بجبهه برشست از کمال رافت از خونش در گذشت و متعرض آزار وی نگشت ولی امرای قزلباشیه چون بطریق ارادت و صفا با این خانواده حرارت مینمودند باستخلاص و استرضای وی راضی نبودند پادشاه نیز بنا بر استرضای امراء حکم این کار بدیشان واگذاشت جمهور امراء مصلحت در آن دیدند که وی از وکالت و وکالت در امورات ملکی یوسف و در قلعه قهقهه محبوس باشد لهذا او و پسرش سلطان احمد میرزا را بدان قلعه بردند و بحارس آن حصار سپردند بالاخره سیام میرزا که بسر سیام هوا و هوس گرفتار بود با پسرش نیز نزد او شتافتند و عاقبت الامر هر چهار در آن حصار وفات یافتند ع چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد **ذکر حوادث شماخی و فتح شکی و انتظام امور آن ولایت** چون شیروانیان همیشه با سیاست بهانه مایل بودند که خود در امور وکالت دیوان و خالصات داشته باشند و کمتر روی میداد که غالب اوقات کسی بدست میگرفتند و آوازه درمی انداختند که از نسل شیروانشاه و اولاد انوشیروان کسری است روزگار چند بهوا و هوس بشب میرسانیدند و مایه رجوع و عزت ایشان میبود بعد از خروج برهان میرزا نام راخشانی و محراب نامی را سلطنت برداشتند عبدالله خان بر سر ایشان رفت تاب طعان و ضراب نداشتند محراب فرار کرد و دیگری بدست آورد و او نیز بقتل رسید و عبدالله خان استقلالی حاصل کرد و قریب بیجده سال حکومت شیروان در ضبط حلال داشت و ولایت شکی و طرف و طرف آن بشیروان اتصال دارد و یکطرف بگرجستان پیوسته است و طرف بداغستان و البرز کوه بسته چون یک از فروع شیروان شاهمه در آنجا حکومت داشت و در ایام سابق نوذر گرجی حاکم گرجستان کاهت لشکر لشکی کشیده او را بکشت پسرش درویش محمد خان بجای پدر نشست و از ناخلفی با دوده صفویه

کرد و دیگری ارمینیه اکبر خوانند و دیگری را ارمینیه اصغر و اند اکبر ضمیمه دیار روم است و اصغر از اجزای ایران شمرده می شده و ارمینیه صغرا ولایتی است دلکش و مملکتی است جانفزا مشتمل بر بلاد معموره و نواحی مشهوره مراتع دلکش و مصانع خوش و اردو محدود است از طرف مغرب بدیار بکر و ارمینیه کبری و از سمت مشرق بآذربایجان و از جانب جنوب بکردستان و از جهة شمال باران طولا هشتاد فرسخ و عرضا هفتاد مرد مش لطیف منظر و سفید پیکر و شیرین ارمنی محبوبه خسرو پرویز از زمین دیار بوده که دل شهریار ایران را ربوده و از بلاد این ولایت است شهر اخلاط و غاز الجواز مشهور بالجواز و بدلیس و ارجیش و وان و موش آباد و الطاق و ملاذجرد و دالی و وسطان و تکریت و درین بلد بحیره ایست که چون در وسط ملک ارمن افتاده وارجیره ارمنی مندرس شتاد فرسخ است و آبش شور و وان و ارد شیر و غاز الجواز و اخلاط و شهر موش و بدلیس بر دور او واقع شده و آنچه صاحب تاریخ روضة الصفا نگاشته که بحیره ارمنیه که در حدود دلاز جرد واقع است مراغه و سلماس و خوی و سواحل اوست و درمیان آن جزیرهاست که در آن زراعت کنند و بحیره آذربایجان را علیحده ذکر کرده همانا سقیم است چرا که تحقیق از قصبه لاز جرد تا ساحل بحیره دو روز راه است و بلده خوی و سلماس شش مرحله از او دور است و درمیان آن جزیره نیست مع القصه پیشتر اوقات درمیان سلاطین ایران و روم بر سر این بلاد جنگ و عناد اتفاق می افتاده همیشه از جانب سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب پادشاه ایران بجهة این دیار حاکمی تعین میشده و مایه النزاع بوده لهذا در سال نهصد و پنجاه و نه شاه طهماسب متسخیر ارمینه اصغر حرکت فرموده قلعه اخلاط را محاصره داد بعد از چندی ساکنان آنجا امان درآمده مامون و ایمن شده شاه بفتح قلعه از خویش عزیمت کرده مدت محاصره بطول انجامید تا آخر الامر یکی از اعیان درون قلعه با چاکران شهریاری توطئه و مواضعه نموده جمعی از سپاهی قلعه برده دروازه بداد را چیش متصرف سپاه قزلباشیه درآمد بحکم پادشاه ایران اکراد ساکنین قلعه تمامی قتیل و قلعه ویران شد اسکندر پاشا که از جانب سلطان سلیمان خان حاکم ارزن الروم بود و در آن بلاد و سامان ایالت داشت لشکر بسیار فراهم آورده قصد مقابله با قزلباشیه کرد چون این اخبار بمسامع امنای دولت حضرت شهریار رسید شاه نواب اسمعیل میرزا پسر خود را با جمعی سواران پرخاشخر جنگ دوست که عبار رزمگاه در دیده ایشان کحل الجواهر بود بدفع اسکندر پاشا والی ارزنة الروم فرستاد چون تلاقی فریقین دست داد رزم آغاز کردند لمؤلفه دو لشکر بیکدیگر آویختند همی تیر بر دشمنان ریختند هوا پود و آن تیرها تار بود کمان کیخ و آن تیرها مار بود ز تارش سقرلات بافیده شد ز مارش زرهها شکافیده شد زخون دلیران و کرد سوار زمین گشت سرخ و هوا کشت تار در اردوی اسکندر پاشا میست عراده توپ بود و سی هزار سوار از رزبخان و کماخ و مرعش و طرابزان و کرجستان اجتماع داشتند القصه رزمی سخت کردند که در آن وادی رودی خون و آمد شت لاله زاری لعلگون گشت خاره هام جان شکاف و کوهها یاقوت سنگ شد از آغاز بروغ و زلوغ آفتاب بانجام گروب و غروب مهر جهانتاب جنگ در پیوسته بود قریب بشام مقدمه سپاه اسکندر بسابقه مقام یافت و آثار قلب از میمنه و میسره سلب شد ناچار اسکندر پاشا جناح عزیمت بهوای هزیمت باز کرد و چون طیور تیز بال بوادی نکال پرداز سپاه قزلباشیه دست بقتل و غارت فراریان گشادند و سپاه رومیه پای در بادیه پراکنده گی و انتشار نهادند و بزرگان سپاه رومیه بسیاری اسیر شدند از جمله برادر اسکندر پاشا و قللر آقاسی و حاکم مرعش و ملاطیه و طرابزون و بعضی غلامان معتبر سلطان بودند از خبر این شکست سلطان سلیمان خان خواندگار عظیم الشان اسکندر را در عقاب عقاب مضایق عتاب مغلول و محبوس کرد و از ایالت و حکومت ارزنة الروم معزول و مایوس ساخت و خود بتهیه یورش آذربایجان پرداخت و رستم پاشا وکیل خواندگار روم درین ایام فرصت یافته طبع پادشاه را از سلطان مصطفی خان پسر او که بجمال صفات موصوف بود برنجانید زیرا که وزیر مزبور از شاهزاده مذکور همیشه خایف بود در هر هنگام فرصت در خدمت خواندگار از او عمر و سعایت میکرد تا رفته رفته پادشاه روم بفرزند خود مصطفی بدگمان شد بی تحقیق بر چنین خون او تصدیق کرد آن قیصرزاده را بکشتند و پسر شش سلطانزاده را نیز بحکم جداگانه مقتول ساختند و رستم کمر تاریخ قتل آن دو بیگناه است رستم پاشای وکیل دوزیر پادشاه روم بعد از قتل آن شاهزاده مرحوم در کمال جلالت بامر صدارت و وکالت پیرداخت و بمدعی مدعای خود را جاری میداشت و این واقعه در نهصد و شصت وقوع یافت و سلطان سلیمان خان در سال بجانب ایران شتافت ذکر حرکت سلطان سلیمان خان

خواندکار روم بجانب آذربایجان و دیار بکر و ارمینه کبری و صغری و ذکر بعضی از وقایع و حوادث میان مجملی از فتنه انگیزی اسکندر پاشا حاکم ارزنة الروم اینکه بعد از مراجعت خواندکار روملی حاکم وان بوده و بعتباری در ولایت خواندکار مستدام وقتی علی الغفله از وان بخوی آمده حاجی بیک دنبلی را با جمعی از رعایا بگشت بجهة این جلادت سلطان روم او را چکار بیکی از زردم کرده در همان سال بر سر حسینخان سلطان روملو بایروان آمده حسینخان از مقابله او بیکسو رفته و جمعیت او را بروان بگشته مراجعت کرد و آوازه شجاعت و بسالت او بروم رسید و بحکومت آن بلاد مفتخر شد بعد از انهزام از سپاه اسمعیل میرزا چنانکه مجملا نگارش یافت سلطان روم قصد یورش ایران کرد و بجهة استعداد این سفر در حلب طرح قشلاق انداخته تهیه اسباب و طلب لشکر مشغول شد و شاه طهماسب قشلاق در نخجوان کرده منتظر استقبال خواندکار روم بود سلطان سلیمان شان سلیمانخان از حلب وی با آذربایجان نهاد شاه طهماسب بهادرخان صفوی نیز از نخجوان حرکت کرده به ییلاقات بازارجای رفته گروهی از عساکر عمان شکوه بسرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاه قلی خلیفه محهدار بجانب وان و بسطان و آن حدود روانه فرمود گروهی دیگر را بسرداری سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و کاردانی شاه ویردی سلطان زیاد اغلی بطرف دیگر فرستاد و بهر دو گروه فرمایش کرد که تمامت معبر را نگذارند سپاه سلطان روم را خراب و ضایع و حاصل و کیاه عرض راه او را بکلی سوخته و آتش زده شری آباد انی و غله باقی نگذارند سرداران مامور چنین کردند و بارکشته بخدمت آمدند در ییلاق بازارجای آسوده نشستند چون سلطان سلیمان با سپاه بیحساب بمشقت و عذاب راه سپا عرصه این دیار گردید افواج دریا امواج قزلباشیه بحکم پادشاهی بتاختن و غارت کردن و اسیر آوردن اردوی او مامور شدند از چهار سوی اردوی رومیه بتاختند کرکان کرسنه حمله میبردند و بجای کله اسیر و سر و کله می آوردند تا وقتی که سلطان سلیمان خان نخجوان در رسید جمعی کثیر از لشکر او قتیل و اسیر شده بودند و رونی نبود که دلاوران ایران از عساکر رومیه زنده و کشته و سر و یغما نیاورده شاه طهماسب سپاه جرار خواسته چهل هزار سپاه آراسته پیراسته از نظر گذشت بعد از عرض سپاه از ییلاق بازارجای با کوکبه سلیمانی و دبدبه چنگیزخانی در حرکت آمد لشکر مؤلفه چو شیران نخجیر جو شدروان شه شیردل جانب نخجوان سپه در رکابش چو دریا بموج ولی کوه آتش حکم فوج فوج سلطان سلیمانخان بغلت قلت آذوقه و نایابی قوت لایموت بحکمة مراکب و رکاب سپاه رومیه و اخبار حرکت لشکر شاه طهماسب توقف در نخجوان را مایه انهدام بنیان شوکت و انعدام وجود حشمت دیده العود احمد گویان بجانب ارزنة الروم باز گردید و موکب همایون شاه در دنبال و همیرفت و سپاهیان دستبردهای نمایان زده غارت و یغما همیکردند و مردمان معتبر از رومیه گرفته می آوردند سنان پیک که از دلیران سپاه روم ممتاز بود با جمعی بقراولی اردوی رومیه اشتغال داشت قراولان قزلباشیه با آن قوم دچار شدند بعد از عطف عنان و استعمال سیف و سنان سنان پیک و همراهان او را دستگیر کردند و بحضور حضرت پادشاه ظل الله طهماسب شاه آوردند سلطان روم از بن اطاق بغایت پریشان خاطر شد با محمد پاشا که صدر اعظم آن پادشاه والاجاه بود در باب مصالحه مشاوره کرد او در این امر ترغیب و تشویق تمام نمود و محاسن صلح را با معایب جنگ موازنه کردند در مناز عه حسران بسیار و در مصالحه منافع بیشمار دیدند لهذا بامرای آن دیار رسیله جانی که وسیله مصالحه است نگاشته ارسال داشته ایلچی فرستادن سنان پیک نیز ضمنا استدعا رفت پادشاه اسلام که همیشه خاطرش بتر فیه حال عباد و آسایش اهل بلاد مایل بود ابواب محاربه نگشود و بمقتضای کلام حکما که گفته اند اعظم خطا یا محاربه من بطلب الصلح در اینوقت سنان پیک را روانه کرده و شاهقلی بیک که از ریش سفیدان قاجار بود با او فرستاده و اظهار رواداد و اتحاد با سلطان سلیمان فرمود شاه روم نیز شاهقلی بیک را خورسند و معزز و مخلع باز فرستاد و اظهار یکانگی کرد شاه طهماسب فتح عزیمت از محاربه زده مزود و قصد غزای کفار گرجستان مشیهاد خاطر دریا مقاطر گردید و از طرفین ایران و روم معاونت سفرای عاقل امر مصالحه نهایت گرفت سنور و نغور و سرحد طرفین مقرر شد و مسلمانان آسوده خاطر زندگانی کردند و مستعدان عجم تاریخ این مصالحه را الصلح خیر یافته اند و در کارگاه خیال چنین بافته نظم پادشه روم و شه کامکار صلح چو کردند بهم آشکار منهی اقبال در این کهنه دیر غلغله افکند که الصلح خیر ذکر لشکر کشی سلطان غازی شاه طهماسب بهادرخان نوبت چهارم بغزو گرجستان و

و محاربه با آن گروه پادشاه حقایق آگاه شاه طهماسب بمتابعت بجهاد افضل الاشیاء بعد الفرائض بعزم مجاهده با کفره نصاری و راهنه قصد کرجستان نمود چون فیما بین شاه طهماسب و سلطان روم در عهد مصالحه و عقد موافقه تعیین سنور و ثغور رومیه و قزلباشیه معین و مقرر بود محال قسق و کاریتل و کاخت از بلاد کرجستان با پادشاه گیتی ستان تعلق داشت و باشی چوق و دادیان و کوریال تا حدود طرابزون و طرابلس با سلطان روم متعلق بود و لوا رصاب والی کاریتل که از بیم شمشیر غازیان ایران بخیال رفیعه قلاع منیعه مناص جسته بود دست تعرض بولایت تفلیس گشاده و پای جسارت از حد پیشتر نهاده رایت مهر آیت بدان جانب حرکت نمود و مقتضای اقتلوا المشرکین کافة هر کس از آنقوم که بادای جزیت نمیپرداخت خود را طعمه صمصام قزلباشیه میساخت کفار ارامنه و میشها و جنکلها و عقبهای سخت متفرق شدند مجاهدان اسلام بر سر ایشان تاختند بسیاری را کشته زن و فرزند ایشان را اسیر و کی کرفتند اغنام و مواشی ایشان را ضبط نمودند چون ساحه برالی صافی کشت و از خاشاک وجود آن بخوس پرداخته شد کوکبه اقبال روی بشهر کوری که مقر لوا رصاب مرتد مرتاب بود نهضت فرمود از معابر پر درخت و مضایق سخت عبور و مرور دست داد کوری نیز مصفا شد و خونریزی بیشمار در آن دیار واقع کردید چون عظمای کرجیه از زنان و اولاد هر یک بحصنی متحصن شده بودند بکشادن انحصار و قلاع امر نافذ مطاع صادر شد نخست قلعه مرد القبور را محاصره دادند مستحفظان حصار بغزو ناوانی بدادن رآمدند غازیان چندان از این طایفه بکشتند که در قلعه متواری و بقلعه داری شاکر شدند کار بر قلعه کیان تنک شده الامان برآوردند پارسیدان پک کوتوال حصار بدر آمده حصار را بدست داد بعد از کرفتن این حصن بحصار آمد کی بحصانت و رصانت در آن دیار ضرب المثل بوده و باهرمان و کیوان در استحکام و بنیان برابری مینمود فرمود از نهیب بلندو طالع ارجمند خسروی بکرفتند مادر لوا رصاب در این حصار اسیر شهریار شد و چند قلعه و حصار دیکر بمجادت شاه ویزی سلطان زیاد او غلی متحیر او لیای دولت ابد مدت در آمد اجمال این احوال آنکه بعد از مراجعت از کرجستان زیاده از سی هزار اسیر از برنا و پیر و اماو عبید و نسوان و صبیان در اردوی کیهان پوی شهریار ایران در تصرف غازیان و دلیران بود و آنچه از زنان و دختران و پسران عظما و اعیان و از ناوران بودند بطریق تجنیک مخصوص پادشاه ایران کردیدند لوا رصاب عقبا و ارد قفای فرار و اعتکاف جسته پنهان بود و از او نشانی بدست غازیان سیمرغ شکار نیفتاد و لهذا شهریار رصید کنان بقراباغ نهضت فرمود و در ایام نوروز توشقان نیل بفکر طوی نواب شاهزاده اسمعیل افتاد و در آغاز بهار که لیل و نهار تساوی کرفت از اعتدال ربیعی اطفال چمن را نشوی طبیعی حاصل شد در و دشت را پوشش پرند و پرنیان دادند بازار شوشتر کاسد و متاع چین فاسد شد لوله بهار آمد و تازه شد بوستان نشد شد خرم بهم دوستان چمن پر زکل کشت و هر بلبلی برآسود و خوشدل بشاخ کلی

تهنیه که از بنای ملوک استشاید و استمامی که از ملوک عظام آید مبعثه چند خط تبریز اقداح سور از راح سرور لبریز بود و خرینک امیر شید شاه نعمة الله یزدی که از طرف مام کرام خواهرزاده شاه طهماسب بحباله نکاح نواب اسمعیل میرزا در آورده و مدتی بعیش و طرب کذشت و ابراهیم خان حاکم شیراز که بمزید جمعیت و احتشام از سایر خوانین و حکام ممتاز بود بواسطه بعضی جرایم مغضوب و منکوب و مخذول و معزول آمد و بحکم حاکم مطلق مقید کردید و علی سلطان تالی اغلان ذوالقدر را بقدر و پایه و شان و مایه او رسانیده بجای او حکومت شیراز داد و بفارس فرستاد و در چهل و نهصد و شصت و سه حکومت هرات را بشاهزاده اسمعیل میرزا تفویض فرمود و سلطان محمد میرزا که حکومت هرات داشت حسب الحکم بامر علی سلطان تکلو لوای مراجعت و معاودت بحضور شاه طهماسب برافراشت بملاحظه تقصیر چند که علی سلطان کرده بود و بییلاق دیاوک حوالی قزوین بضرب لکد قوچیان قهر آکین پایمال اجل کشت و سلطان ابراهیم میرزا و لد بهرام میرزا در این سال قابل خدمت شهریار پهمال شده بایالة ارض اقدس و مشهد مقدس حضرت امام همام علی بن موسی مستعد آمد و شاه شریعت پناه در این سال خیریت آل جمیع امرا و تمامی عساکر نصرت مآثر از مبادرت بشرب نتاج کرام انجامت و بساحشه را باعث است منع فرموده توبه داد و در این امر یعنی منع خمر تاکید جزیل و تهدید بلیغ کرد بعد از نصایح و پند توبه را مؤکد بسوکند داشت لهذا همکی ملازمان حضرت بلکه اغلب نیاز و بریای دولت از عالی و والی و برنا و پیر و صغیر و کبیر از خالد و بکر و زید و عمر ترک خمر و زمر و قمر کفتند و طریق توبه و جوبه و زهد و ورع و تطهیر و تقدیس پیش کرفتند و بمدلول التائب من الذنب کمن لا ذنب له

در مراتب صدق و صفا و طاعت و عبادت صاحب مقامات و درجات عالیه شدند و شاه مقرر کرد که معرکه آرایان و قصه خوانان را از این کار مبالغت نمودند که مایه لعب لهو نکرده و جوانان بخیالات شروی و عیاری و شقبازی نیفتند و نیز معادل پانصد تومان تریاق فاروق خاصه شریفه که در آن شهری رفته بود بحکم شهریار محتاط در آب روان محلول کردند و بجهته هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی معین مقرر شده بود که هر ساله پک طبقه از اجایه سادات میدادند که در میانه آنها تقسیم همی شدی و هر ساله چهل نفر از ایتام ذکور و چهل تن دیگر از ایتام اناث را شهریه دادندی معلم سپردندی تا بوقت بلوغ با اسباب معیشت زندگانی آنها را یکدیگر مزاوجت حاصل شدندی و علی هذا القیاس همه ساله چنین برفتی و آن تمغا را بخشوده نگرفت لاجرم در دولتش دوام آمد و غیر از شاه طهماسب و شصهبا الله عباسی هادی از اسلام پیجاه و چهار سال ملک و سلطنتش دوام و قوام نکرده چنانکه بعد با در ضمن نگارش و گذارش معلوم خواهد شد

بیان طغیان لوارصاب حاکم گرجستان و محاربه او با امرای قزلباشیه و گشته شدن او

مقامی دارد چنانکه در ضمن وقایع گذاشته و سوانح نگاشته تذکاری و اشعاری رفت لوارصاب گرجی که از ولات گرجستان بود و فور بسالت و مزید جلالت ممتاز بود از کمال غرور که مایه نقصان ارباب دانش و شعور است بمتابعت رای و موافقت امرا و شاه عهد شاه طهماسب تمکین منکرد و سر بربقه طاعت و کردن کمبند اطاعت در نمیداد بعد از مراجعت شاه و سپاه قزلباش از گرجستان باز کوری آمده بقیه السیف ارامنه بی تدویر و مداهنه بوی پیوستند و در محفل متابعتش خوش نشستند چون سالی دو بفراغت بگذرانید و سر و سامانی اقتضا نمود دیگباره بی اندامی و خامی پیشه کرفت و ولایت و کفایت تمامت آن دیار را در اندیشه همی آراست و در امیال که بنصد و شصت و سه بود از کوری بیرون آمده بقلعه کوس و محالی که در آن و حوزه تصرف متابعان شاه طهماسب بود تاخته اظهار عصیان خود را اظهر و آشکار ساخته شاه ویردی سلطان زیاداغلی قاجار که امیری نامدار و پکلربکی قراباغ و سایر آذربایجان بود از طغیان آن طاغی و یعنی آن باغی اطلاع یافته با جنود نامعدود قراباغ بدفع آن سرود فراهل شقاق شتافته چون بمحال قامت و نزدیک آمد لوارصاب مشرک مرتاب استقبال درخود ندید با حسب تقدیر تدبیری اندیشید از مقام خود فرار اختیار کرد و روی بگریز آورد سپاه قزلباش بی تزلزل و تعاقش در گرجیان تاخته و خود را در اودان صحاری و براری متفرق ساخته بنهب و غارت و تاراج و نغمار پرداخته چون اجتماع خود را با فتراق مبدل کردند بناکاهان این لوارصاب جبله باب از کمین بکر و خداع بدر آمده بجنگ و نزاع مستعد شده با سپاهی از دلاوران زناوران بر قلب شاه ویردی سلطان قاجار پکلربکی آن دیار حمله برد چون اغلب قزلباشیه تفرقه یافته بودند جز جماعتی قلیل با شاه ویردی باقی نمانده همانا غلبه کرد زیاداغلی بمضمون الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین صلاح وقت در جنگ ندیده شتاب بر درنگ برگزیده لوارصاب خسران مآب و همراهان او غنیمت شمرده همراهان او را تعاقب کردند قریب بشتصد کس از قزلباشیه در معرض قتل آوردند و لوارصاب کامیاب با جنود خود ایستاده بود که محمد سلطان میرچینی با معدودی از غازیان باو دچار آمدند با الضروره با یکدیگر در آویختند لوارصاب آب برانگیخته که محمد سلطان حمله کند و جبه زندبناکاه اسب لوارصاب بسر در آمد و او در غلطید ذاکر نامی از غازیان زخمی چند منکر و مهلک بلوارصاب زد سرهان او بر سروی هجوم بردند و ذاکر نام را کشتند لوارصاب نیز از آن زخمها بمرد کرجیان جسد او برداشته ببردند و بخاک سپردند و لوای جهانداری لوارصاب نگونسار شد بعد از او پسر او سیمون را بحکومت برداشتند و در کوری استقلال دادند ملی کی چون دیگر آیدیجای. در حدود سال نهصد و شصت و چهار براق خان بن سوبک خان و تاشکند بمرد و عبیدالله خان بن اسکندر بن جانی سلطان برادرزاده پیر محمد خان سمرقند بگرفت و از جانب شاهزاده اسمعیل میرزا والی هرات بعضی اخبار موهم و وحشی که دلالت بر جنود پسندیده و خیره سری و فتنه گری میکرد بسمع شاه طهماسب رسید بمفاد الملک عقیم شاه ویرا بخواند و حکومت هرات را بکامرانی لسانها سلطان محمد میرزا مفوض فرمود و سوندک پک قورچی باشی همراه و بهرات مامور شد در اواخر جمادی الاول اسمعیل میرزا از راه مرحله پیمای اردوی پدر بود باشارت شاه ولاجا معصوم پک صفوی وکیل مطلق العنان شاهی تا محال ساوه شاهزاده را پذیره و استقبال فرموده از همانجا او را بقلعه قهقهه برده حبس نمود و تا حیات شاه طهماسب رهائی نیافت و اردوی قزلباش بییلاق سپیدرود و از آنجا به تبریز آمدند قاضی محمود ولد قاضی مسافر که در تبریز مساعی جمیله تقدیم رسانیده بسعی اهل سعایت و غمز ارباب [illegible]

و بقلعه الموت عقاب و ارشیر کرد محمد خان تکلو در شوال این سال در گذشت و قزاق خان ولد رشد او بجایش بر نشست اردوی قزلباش نیز بوقت قشلاق بقزوین آمد میر تقی الدین محمد صدر دربار همسید صدارت پای نهاد و در منصد و شصت و پنج شاه بر ییلاق خرقان شد

ذکر فتنه استراباد و طغیان ابای نام ترکمان او خلو و قتل شاه ویردی سلطان حاکم و آمدن سیاه شاه و منهزم شدن قوم ترکمه و اوزبکیه در هنگامی که شاه علی سلطان حاکم استراباد در گذشت و شاه ویردی استاجلو حکومت استراباد

یافت پرش سعیدان او میاقات بهتینه شاه ویردی حاکم جدید همی آمد و پیشکشها داده مرخص شدند سردار طایفه او خلو جوانی بود ابا نام در کمال موزونی پیکر و صباحت منظر بالائی مانند سرو ناز و رخساری بر مثال ماه بدر چون ابرو ان جنبش شمشیری کج بر کمر بسته و چون کمند کشکر کیسوان دراز در قفا افکنده و چست و چابک و استاد زه و تیر انداز و نازک همانا شاه ویردی سلطان دل بدان بای زیبای ترکمان داده و او را با سران او به بازنفرستاده بتوقیف تکلیف کرد و با آن ترک ساده دل ساده روی اظهار عشقبازی عفیف چون چند برآمد ترکمانان در زیر لب زاو دمدمه و با یکدیگر در این باب همهمه داشتند و بای دلربای ترکمان دانست که همکنان با وی بدگمان شده اند در شبی بر اسب جهان نورد بر نشسته رای دشت کرکان کرد و روی با وبه او خلو آورد یکی از فرستادگان حاکم استراباد که داروغه آقوم بد بنیاد بود بعد بجشت و با سلطان حاکم بگم غرور جوانی و ناز معشوقی عصیان و طغیان آشکار کرد سلطان از استراباد با جمعی از اخیاد بمیان طایفه او خلو آمده بغارت آن اوبه و الاچیقها اشارت کرد مردم بمیان ایل رفته بغارت مشغول شدند بای را نیز جا شفاعت بود و نه رای اطاعت بحر جهو دمغرور و لباشق کشی مغفور بود سلطان را با خود در عالم جلال و استغنا دید و ایل و اوبه و اقوام و عشیرت را در دست قزلباش و اعدا نگریست با چند کس از سواران ترکمان بر فراز رشته که سلطان حاکم استراباد با شی چند از خواص بر نشسته بتماشای غارت ایل و خلو مشغول بود بتاخته شمشیری بر سلطان انداخته سلطان مجروح و پیروح شد ملازمان استاجلو اضطرار افرار کرده با استراباد رسیدند و شیون و ناله کشیدند مؤلفه عاشق کشی است نازوی و غمزه اش حسام معشوق ترک خاصه که معشوق ترکمان پر غیب سلطان استاجلو که حاکم دامغان و بسطام بود بیجهة حفظ و حراست استراباد بدانجا آمده واقعه را بشاه عرضه داشت در سنه ۹۶۲ که کوچه سلطان قاجار و علی سلطان تاتی اعلی ذوالقدر و چرنداب سلطان و مصطفی سلطان و جمعی قزلباش منظم و منسق و اشقام آن اولوس مامور شدند ابای بخارا رزم اعلی سلطان استمداد کرده علی سلطان با لشکری گران از اوزبکیه روی بکرکان و استراباد نهاد چون از ازدحام قزلباشیه اطلاع یافت اصلاحی کرده بخارا رزم شتافت کوچه سلطان در آنسفر رحلت کرد و امرا مصالحه خود رجعت در منصد و شصت و پنج ابتر اسیم خان ذوالقدر بحکومت استراباد آمد دیگر باره ابای طاغی و یاغی شده جمعی از متمرده ترکمه را خود موافق کرده بتاخت و تاراج حوالی و حواشی و مراعی و مواشی آن ولایت جسارت ورزید ابتر اسیم خان حال بشاه طهماسب عرضه کرد که اگر دیگر فتنه انگیخته شود از قبیل امور اول ندانند شاه والاجاه شاه قلی خلیفه مهردار که رکن رکین دولت ابد بود سردار کرده بدرخان استاجلو یادگار محمد سلطان ترکمان و رستم خان افشار را با جمعی دلاوران قزلباشیه همراه او روانه فرمودند بعد از ورود با ابتر اسیم خان برد و کرکان رفته از انجا در گذشته بر سر ایل و اوبه ابای خان سردار ریخته و قتل و نهب و اسر بسیار روی داد و در آنجا مقام کردند ابای از ترکمه بموت و کوکلان و اوزبکیه کرکانج و بلخان استمداد کرده با بسیاری از ان بیابان نوردان بمقابله سپاه آمد طرح جنگ در انداخت صفوف برآراستند و سیوف پر استند دست بتیر و کمان بردند سهام چون ژاله از غمام همی ریختند و سرون کشیده کلها بر پیش چشم آورده با تیرها در از حمله آوردند چون کرکان کله میربودند و چون شیران نعره میکشیدند جمعی از جوانب طعمه ثعالب و ارانب شدند شب در رسید میانجی شد و دو رویه سواران باز کشتند و آرام گزیدند و بکمی خزیدند دیگر روز که شاهد رعنای آفتاب از اقاش خاوران سر بر کرد ابای از عنا ترکمان تیر بانیزه و شمشیر بر اسب قتلی تیز تک فولاد رک بر نشسته بعزم رزم بمیدان جولان در آمد قزلباشیه نیز بر تازیان باد رفتار برق کردار زین بر نهادند و به پهنه میدان آمدند چنان رزمی سخت کردند که صحرای کرکان از خون ترکان لاله زار قندهار شد سرها چون کوی غلطان کردید و تنها خمیده چون چوگان شد مؤلفه بسکه خون رفت از تن ترکان کشت پر رود عرصه کرکان همه کرکانیان پریش شدند شیر بودند لیک میش شدند آخر آن دشتیان ستوه شدند دشت بنهاده سوی کوه شدند بای و منتابعان می راه رود ا ترک

در پیش گرفته از آن بیابان بی آب شتابان بخوارزم رفتند و در آن ایام در کرکان که صحرائی است آتشین هوا از کوره صدا مهیب داشت و صبا از دکه زاد لهب تف آفتاب بی را در آب بریان میکرد و حدت هوا مروارید را در صدف مرجان میساخت شاه قلی خلیفه مهردار سردار برض قولیج ازان التهاب و رنج رست و اعیان لشکر لبرداری بدرخان راضی نگردیده متفاوت و متخالف شدند و هریک بخود رائی را میکرد شدند و سخنی میگفتند از بس بغارت اطراف دشت پرداختند سبان خود را اسب شطرنج ساختند غافل که شاه پیل افکن و وزیر رای زن در ایران و بای مردبای تیرانداز او خلوز کمین بالکمان رخ خواهد نمود و دلیران عرصه پیاده فکنی را در قطع قطع مات و در زد و رد شدند حیرت خواهد افکند بناگاه خبر اجتماع عساکر خذلان ماثر خوارزم در رسید آمدن علی سلطان خوارزمی با سپاه اوزبکیه و ترا کمه بکرکان و منازعه با قزلباشیه و هزیمت قزلباش علی سلطان اوزبک والی خوارزم بحمایت بای و سپاه بیتراکمه بیزه رای جنود خوارزمیه را برداشته روی با ترک و کرکان کرده در آن صحرا فرود آمد و از سیم قزلباشیه چندقی برگردار دوی خود حفر کرد حوالی خندق را استوار نموده آسوده خاطر در آن مقام گرفت اما بدرخان بحضور رود علی سلطان تهور بکار برده بر سر او رفته چندانکه عاقلان مجرب وزیرکان مهذب او را منع کردند سودی نبخشید او زنکیه خندق کنده در میان ما من نشسته تیر بجانب قزلباشیه که احاطه کرده بودند می افکندند و قزلباشیه بدانها مرکرم بودند و بکیدت تراکمه ابلیس پیش اعتنائی ننمودند که ناگاه ابای دلیر بای رزم آزمای همپر با جمعی از ترکمانان شک چشم شک موی دیوچهر شها در رزمه و کمانها بزه با تیغهای آخته و رمحهای آخته از قفای بنده و آغزوق غوغا و غریو برکشیده بر سر مبارزان تاختند و جنگ در انداختند و اوزبکان علی سلطانی نیز دلیر شده آرش ولیس شبه تیر و ضربه شمشیر بر سپاه قزلباشیه عرصه شک و نام آن ناموران را بدل به ننگ کردند سلک جمعیت غازیان را بتفرقه مایل آوردند مجملا قزلباشیه شکستی فاحش یافته خود را بر رود کرکان زدند بعضی را موجه آب رود هلاک کرد و بعضی را آتش شمشیر بسوزانید هزار کس از جوانان دلیر قتیل و اسیر شدند و از جمله امرا ابراهیم خان و رستمخان کشته و بدرخان و یادکار محمد ترخان زنده بدست آمدند و بعضی بدامغان رسیدند و علی سلطان اوزبک غنایم موفور سیم و اسبهای بازین سیم و زر بدست آورد و ابای را اقتدار و احتشام تمام در آن بلد بهم رسید چنانکه دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر شکچی را خواستگاری کرده رضا نداد ابای بعنف گرفته از ابای آبای او نینداشید ملازمان سلسله تکچه تا چار بر کرد ابا ملازمت تن در داده جمع شدند اما آن شیرزن مرد فکن باشوی در مقام خدلعت همپو و چاکران سلسله خود را با خود موافق همنمو و جمعی متعهد او متمهد اشبی اسبهای بازین آماده کرد و با شاره اترن محب علی نامی بدرون لاچین ابای رفته یک ضربت شمشیر سرش را جدا کرده بر اسبان سوار شدند و از دشت کرکان باستراباد آمدند و سر او را بدربار پادشاهی برده انعام و اکرام یافت و شاه رعلی سلطان که از تربیت یافتکان این دودمان بود بغایت آزرده شد و بعد از استخلاص امرای کرفتار علی سلطان نیز چندان نزیست عالم را وداع گفت و در خاک خفت و خلیل خان زیاد اوغلی با یالت استراباد در رفت و آن سرحد را منظم کرد دقیق حزمندی نکرد که بچه هوسی که از حاکم استراباد در باب ابای روی داد چه مفاسد انگیخته شد و چه خونها ریخته فاعتبروا یا اولوالابصار ذکر آمدن سیل در قزوین و خرابی اکثر بقدیر ربانی و تاثیر نظرات کواکب آسمانی صاحب احسن التواریخ حسن بیک روملو نگاشته و صاحب عالم آرا نیز ذکر کرده که در سنه بهصد و شصت و پنج هنگام تحویل آفتاب ببرج حمل بارانی متواتر شد که سیلی عظیم کسیل العرمرم از کوهسار قزوین جمع گردیده روی بشهر آورده که بواسطه نعره سیلاب و خروش آب ساکنین و قاطنین شهر با خبر شده از خانها بدر رفتند ولی مجال نقل و فرصت تحویل اسباب و ضروریات خانها نکردند آن سیل بشهر میل کرده در و دیوار و سقف و جدار چنان تراکم بروی یکدیگر افکنده بی اغراق نیمه آن شهر خراب و ویران کرد دیگباره بحکم شاه طهماسب در آبادانی قزوین کوشیدند و بامداد خرابها را معمور نمودند هم در تاریخ صفویه نوشته اند که در عهد شاه طهماسب در ولایت قاین خراسان دانه شبه بکندم از آسمان فرو بارید و عجبتر اینکه خلایق آن دانه را جمع کرده از آن پختند العهدة علی الراوی هم نوشته است که در عهد شاه طهماسب در پنج قریه از قرای قاین زلزله شدید شد که با آنکه پیشتر خلایق بحکم منجم آن بلاد نقل مکان کرده بودند سه هزار کس از آن پنج قریه

وبطمورهٔ عدم وزیر خاک هلاک پنهان شدند بیان مجملی از احوال سلطان بایزید و سلطان سلیم پسران سلطان سلیمان خان عثمانی خواننده کار روم و آمدن بایزید قیصرزاده بخدمت پادشاه ایران شاه طهماسب بهادر خان صفوی وخاتمهٔ کار او سلطان سلیمان خان عثمانی خداوندکار روم از بیشتر سلاطین عثمانی بمزید شوکت و ازدیاد حشمت ممتاز بود و بسیاری از بلاد روم و روس دشت قبچاق و فرنگ را مسخر نمود ولی در میان فرزندان وی اختلال و اختلاف افتاد لاجرم بقتل بعضی از ایشان و رد و داز جملهٔ سلطان بایزید پسر شش بفرمان سلطان سلیمان شان سلطان سلیم خان حاکم کوتاهیه و توابع آن بود و خواندکار روست سلطان بایزید را از آنجا کوتاه کرده حکومت آن نواحی را بسلطان سلیم که در قونیه بوده و بوی نوید ولیعهدی داده واگذاشت سلطان بایزید که اکبر اولاد بود رنجیده خاطر شد و نایره حسد در حسد او شعله کشید سرچشمهٔ خونریزی و اضلال و فتنه و فساد و خصومت و منازعت بزرگ و سیم و امید و بیم جمعی عمیم و خلقی عظیم را با خود رام آورده حقوق پدر بزرگوار را بالعقوق بدل کرده مثال همثال را امتثال نمود بقصد مکابرت و مشاجرت و مقابله و مقاتله از اماسیه لشکر بچد و مرسپر او رکشید سلطان سلیم صورت حال بپدر عرضه کرد بحکم سلطان سلیمان شان سپاهی بیکران بمعاونت سلطان سلیم و مدافعه بایزید فرستند و روز بعد از مقابله جنگی شدید قائم بود و جانستانی عزرائیل وار چنانکه قریب بهشت هزار کس از طرفین قتیل شدند دوم روز سلطان بایزید بنفس نفیس بمبارزت مبادرت کرد و شکستی فاحش بسپاه سلطان روی داد چنانکه شکستگان آن جیش تا دروازهٔ اسلامبول عنان نکشیدند و صفت این جنگ در رزوم معروف و معلوم است و ما چون بایزید مخالفت پدر بزرگوار کرد بمآل این کار دیگر گونه شد سلطان سلیم پسران شکشت عظیم بناکاه خود را بر صف سپاه برادر زد و برحسب تقدیر پای ثبات بایزید لغزش بدر رفته راه هزیمت گرفت سرا سیمه بماسیه گریخت و سر چند سرور که او را در ان روزکار بدآموزکار بودند بریده بنزد سلطان روم فرستاده معاذیر جست ولی فایده نداد و یکباره اسکندر پاشا و جمعی از سپاه رومیه بگرفتن او مامور شدند وی احمال و اثقال خود را گذاشته و چهار پسر خود را با ده هزار سوار بر داشته جنگ کریز کرده خود را بخاک ایران رسانید سپاه رومیه مراجعت کردند و حال با خواندکار بگفتند قیصرزاده رسیله فرستاده تحدث شاه طهماسب رفته و اظهار آمدن نمود چون فیمابین شاه ایران و روم مصالحه قویم و محکم وقوع داشت بنا بر عزمت دولت روم و بنکان اصلاح و تالیف میانه پدر و پسر معاذیر و مستقبل فرستاد و مرای بزرک و وزرای ترک بتهنیهٔ این میزبانی مامور شدند در نهایت عز و شرف و تمکین منزل بمنزل همی آمد تا به تبریز رسید تبریز را ازین بسبب و مقدم او را تکریم و تحسین فرمودند چون قریب بحوالی دار السلطنه قزوین شد معصوم بیک صفوی که از اکابر منصب و کیل شاه بود با یراق و اسباب تجملات شایسته شاهانه باستقبال روانه شد و شاه در میدان سعادت آباد جشنی عالی و بارکاهی متعالی بپای کرد و مجلسی مرتب شد که بهتهٔ هر سلطانی دست نداد و صورت آن در آئینهٔ ضمیر مهندس رویی تمودی بساطهای مخملی و فرشهای ملون و خیام زرنگار و شامیانهای زرنار نه چندان بود که تحریر آید در وقت ورود بشهر طبقات امرا و وزرا و اصحاب مناصب حتی ارباب تجارت و مکاسب در کمال آداب و ادب پذیره شدند ولی سلطان بایزید از راه استکبار و وقار و اظهار استغنا و جلال مطلقا بمین و یسار ملتفت نمیکشت و نظر هر سو مینکشت و کفی دو چشمش از زوال است یاده قوت دیدن ندارد با ده هزار سوار ینکچری و غیرهم و چهار پسر رومی سلیح و لب متکبرانه همی آمد تا بحوالی بساط بارکاه پادشاه رسید عنان کشیده از اسب بزیر آمد پادشاه جمشید جاه طهماسب شاه بطریق مهربانی و شیوه میزبانی چند قدم او را استقبال کرده مصافحه و تواضعات لازمه بجای آورده بایزید بکمال وقار و آرام سماکت و صامت بجای خود نشست از غایت تجبر و نهایت تکبر مانند نقش بر دیوار متکلم نکشت الحاصل بعد از آسودکی از رنج راه روزی دیکر اسباب جشن و ضیافت فراهم شد و در آن مجلس بنا بقدر ده هزار تومان از زر مسکوک و مرصع آلات و قیمتی و اجناس و یراق لبسلطان بایزید بخشید بعد از نیز از نقود و جواهر و مرصع آلات و اسباب دولت و ظروف و تحف مرغوب و کتب خوب و بافته های قالی و نفیس و رنهای ایران و قماشهای ایران و توران قریب بپانزده هزار تومان بوی التفات شد و خواهش او این بود که چنانکه سلطان روم التماس را بدست کرفته طلب ایران میکرد شاه ایران بهمراهی وی لشکر بروم کشیده با سلطان سلیمان خان محاربه نماید تا بایزید

با انکه دوازده هزار سوار همکان با او بود و شاه بی التفاتی و جره و امرا بسیر بود و ندوی کاه بکاه از سطوت پادشاه جنان مبلرزید که خود داری نتوانست پس از ملاقات صح

برجای پدر متمکن گردد و این خود بچند وجه حکیمانه صورت امکان نداشت وجه اقوی از همه مصالحه فیما بین سلطان روم و شاه ایران بود که مفاد آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود خلاف عهد هرگز صورت نمی بست بلی ممکن بود که در نزد خداوندکار روم اصلاح حال ازوی شود که قیصرزاده را از ایران بایوسی دوم مراجعت نماید و بواسطه رابطه او دیگباره آتش محاربت و مخالفت در میانه دو کشور التهاب پذیرد لهذا کسان معتمد نزد سلطان فرستاده التماس عفو زلات و تقصیرات کرده ولی سلطان نه چنان از او درگذشت داشت که بدین زاری شفاعت آتش خشمش بآب لطف فرو نشیند بلکه از بدگمانی گمان میبرد که شاید شاه او را بدست گرفته با آمال بجهة آن مرز و بوم و دخالت در امور روم خیالی اندیشد و این سوظنی باطل و توهمی عاطل بود سلطان سلیمان خان سنان پیک را با رسیله بخط خویش روانه ایران کرده در تقویت پیمان مصالحه تاکید و تشیید تمام نموده و حاصل خواهش خواندکار آن بود که بایزید را بدست سنان پیک داده که با پسرانش بروم آورد یا جهان بینش را از بینش صورة آفرینش مانع آید شاه خود هیچیک همداستان نبوده و در اصلاح ذات البین مجاهده مینمود

ذکر سوظن سلطان بایزید نسبت بشاه طهماسب و بفکرهای باطل افتادن و ظهور خیانت و خیانت او

از آمد شد مکاتبت و وصول سنان پیک و سایر سفرا قیصرزاده را بگمان افکندند که شاید شاه طهماسب بفرستادن و دادن او رضا دهد کار چنان شود باید در دفع شاه کوشید و با این ده هزار کس قزوین را تصرف کرد و باید رغدر خواهی نمود اگر عفو نکند پادشاهی ایران بجاست و اگر این صورت نگیرد میان ترا که صایین خانی رود و از آنجا با کشتی بگفه رفته باشد این شاهزاده بی تدبر متکبر خود پسند در اندیشه افتاد پلیت چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار قرا او غور لو و محمود چرکس که از محرمان بایزید بودند در خلوت حقیقت این مواضعه را باشاه معروض داشتند پادشاه این معنی را بر هرزه درائی مفتنان محمول داشته و بنا بر حسن نیت قبول نفرموده چون سلطان بایزید از ملاقات خلوت آن دو تن با شاه مزین مطلع گردیده هر دو را محبوس داشت شاه طهماسب بجهة اطمینان خاطر بایزید و رفع توهم او روزی در باغ سعادت آباد قزوین مجلسی خاص آراسته با جمعی خواص سلطان بایزید را خواسته در خیابان وحوالی باغ با قیصرزاده صحبت مشفقانه میداشت چون اندک فاصله شد عرب محمد طرابزون از خواص سلطان بایزید خود را بشاه طهماسب رسانیده عرضه داشت که دو کلمه عرض دارم که در حقوق نعمت اظهار آن واجب است و فرصت فوت میشود شاه وعده بفرداد چون بایزید نزدیک شد او ساکت گردید و سخن تمام نکرد شبانهنگام بایزید او را آمدن دید و گمان برد که محبوس داشت بقتل آورده شاه طهماسب از قیصرزاده سبب قتل آن سه تن پژوهش فرمود او را دران مرشنیع لختی نکوهش نمود قیصرزاده جوابی شافی و پاسخی کافی نداشت لاجرم شاه بدو بدگمان شد امنای دولت نیز توقف و قربت او را در حضرت اعلی مصلحت دولت ندانستند و سخنانی که دلالت بر کید او میکرد بپیش گردند شاه را بخاطر عاطر رسید که فرزندی که باید رخلاف کند و کمر بخون برادر ببندد پیداست که در وقت اضطرار با پسکانه چه خواهد کرد لهذا با او کمتر ملاقات نمود و همانا عوام الناس قزوین نیز بوئی برده او را بچشم دیگر و نمک شناسی نسبت کردند و استخفاف نمودند و بروی و ملازمانش بشوریدند شاه طهماسب عوام الناس را آرام داد و چون یکی از لوازم و شرایط مصالحه آن بود که از دو سو هر کس از قرباو اجانب بیلاد ایران و روم گذر کنند نگاهداری و حمایت نموده رد کرده گسیل سازند و در این وقت که سال بر نهصد و شصت و نه رفته بود سلطان سلیمان خان خداوندکار روم علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا می ناظر را با دو صد نفر از بزرگان و آقایان بخواستن بایزید فرستاده بود شاه ایشانرا قهارو خدا ناترس شناخته بیرون او رضا ندادند تا خسرو پاشا و جمعی معتمدین معمر متدین آمدند و خواندکار نامه بخط خود مشتمل بر استحکام عهد نسلا بعد نسل و اتحاد دولتین و احضار بایزید و فرزندانش با تاکیدات اکید فرستاده بود لهذا شاه او را خواسته و خود از مجلس برخواسته امرا العوراحمو بوس و ازبار کشتن بایوس داشتند و با پسرانش بفرستادگان سلطان سپردند و با ایشان بردند گویند در عرض راه روم بحکم سلطان آن مرز و بوم هر پیچ را مقتول کرده جسد آنها را با سلاح مبول لعلامت صحت عمل برده بنا ظران باز نمودند لمؤلفه در حیرتم که خلق بها نرا کنا چیست چون کار دهر جمله شکفت است و پر عبر از بهر چند سال بزرگی و ملک و مال کاهی پدر پسر کشد و که پسر پدر ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اگرچه شاه طهماسب را بجناب عذرهای موجه داشته اما ارباب تواریخ از ارتکاب این عمل زبان بتوبیخ گشاده و خلاف فتوت شمرده اند و اینکه همراهان بایزید را لوس قزلباش قتل و غارت کردند هم مهمان کشی بر ایشان مبارک ننماید چنانکه در بدو سلطنت اسمعیل میرزا

نوشته خواهد شد و در اوایل رمضان شاه طهماسب بیمار شد و مدت مرض هفتاد و پنج روز امتداد یافت و مردم ایران خاصه خواص و محرمان پریشان خاطر بودند بفضل و رحمت آفریدگار سبب و جد و جهد حکیم نورالدین محمد طیب بهبودی حاصل آمد عیسی خان پسر نوندخان حاکم اکثر کرجستان بدرگاه شاه آمد وی جوانی متناسب الاعضا و متوازن المخلقه رشیق القامه و صحیح الوجه و ملیح الکلام بود چون مسلمان شد در حضرت شاهی عزتی و افی یافت و بر اکثر امرا و حکام در مجلس محالس عالی مقدم برنشست و قریب بده هزار تومان سیورغال و الکا کرفت و حضرت شاهنشاهی بقصد شکارهای بطارم خرامید و در محل التقای رود سپید و سیاه پنکه یکروزی چند شکار کرد بعد از مراجعت بقزوین همیشه شاه که خیرات و مبرات پیشمار از او بظهور آمده بود و شاه باوی کمال مودت داشت رحلت کرد جنازه او را بقم بردند و در جوار حضرت معصومه عظمی و مجوبه کبری علیها السلام و سید حمزه موسوی که از آبا و اجداد سادات امجاد صفویه بود بخاک پاک سپردند ذکر بعضی واقعات کرجستان و مخالفت سمیون خان و کرکین خان با زیاد اغلی قاجار و کشته شدن کرکین و کرختین

سمیون خان چون لوارصاب کرجی چنانکه گذشت مقتول آمد پسرش سمیون خان حاکم کارتیل شد بعد از سالی چند که در کورسی استقلال یافت مغرور کردیده بطریق خلاف پوییدن کرفت و بقصد و شصت و هشت از سلاطین کرجستان اعانت جسته بتحریر تقلیس آمد کرکین خان پسر نوندخان کرجی نیز از کاخت بمرافقت وی با جمعی سپاهیان رسید معسکر کرجیانرا خشمی موفور و چندی نامحصور حاصل شد زیاد اغلی قاجار امرای قراباغ را باجتماع امر کرد غازیان اسلام خندقی را که طوایف کرج در در بند حفر نموده بودند از خاک و چوب بینباشته معبر کردند و در برابر فرقه ضلال عشویه صفوف جدال و تعبیه صنوف رجال پرداخته جنک در انداخته از دو جانب دلیران بحسارت و تخدی و بسالت و اقتدی قدم عزم بمیدان رزم ثابت کردند شاه دیردی سلطان قاجار با قزلباشیه اسلامیه یکبار بر صف کفار زد کرجیان طاقت استقامت نیاورده از فرط رعب و رهبت کشیش و راهب و راجل و راکب منهزم شدند کرکین پسر نوندخان با هزار نفر بقتل در آمدند سمیون بجانب کوری کریخت و دود بدلالت قاید توفیق از انظار طایفه طالوت پیشه جالوت اندیشه جدا نی جسته بدرگاه شاه آمد و حاکم تولایت مورونی که در دست پدرش لوارصاب بود کردید و پس از رجوع فیما بین داود سمیون مخالفت افتاد و درین سال چند بار سمیون متحیر تقلیس آمد و کاری نساخت ذکر آمدن ایلچیان از روم و هدایا و مکتوب آوردن از جانب سلطان سلیمان خان عثمانی و در قزوین در حضور پادشاه ایران شاه طهماسب کذرانیدن در آغاز این خجسته سال جعفر بیک کنکر لوکه با ایلچی سابق دولت عثمانی بروم رفته بود با لباس ایلچیکری از روم آمد و چون که از اعاظم امرای سلطان سلیمان خان خداوندکار روم بود با ایلچی کری و سفارت بدولت ایران آمد و در آنروز که فرستاده سلطانی وارد در میدان سعادت آباد جمیع لشکر قزلباش با لباسهای فاخره و یراقهای زاهره صفها بسیار استاده و در وسط میدان صفه عالی برآورده خیمه و سایبانهای بزرک برپا کرده و شاه با بعضی از خواص مقربان حضرت بمیان میدان در آمده معصوم بیک صفوی وکیل و نایب السلطنه و میر سید شریف شیرازی وزیر و عیسی خان کرجی پسر نوندخان که بشرف اسلام در آمده بخواندو جوانی شایان و زیبا روی بود در آنروز در کمال زینت و بهاء و تقیح و تقطیع آراسته شده چنانکه بهای اسب و لباس و زین مرکب او معادل ده هزار تومان میشد و بر تاجش لعلی کرانبها نصب کرده که پرتو و شعاع آن ابصار را خیره کردی کویند هرکز سلطان جلیل الشان روم همچکس از سلاطین عراق ملاقات نکرده بود چه جای اینکه هدایائی فرستد که بخراج اقلیمی بخرد و از آنجمله صد اسب با زین و ستام مرصع و جلهای زربفت بوده و با نصد هزار قروش که چهل و پنجهزار تومان نقد باشد و قمشه و امتعه روم و مصر و شام و فرنک در حساب و شمار نمی کنجید و یک قطعه لعل چهارده مثقالی که آزاده کزی لقب بود یعنی بچشم شیر میماند آورده بودند و بحکم شاه طهماسب تمامی هدایا را در میدان توده توده و تل تل و خرمن خرمن بجزمن بحیثه داشتند که حاضران تماشا کنند چون کثرت خلایق از حد حصر و ضبط بیرون بود لیسا ولان و تواچیان مردم عام را از اطراف براندند پس سفیر پادشاه روم قریب شد شاه طهماسب با آن ده کس مذکور که جز آنها کسی سوار نبود پیاده شده بآن صف رفت و چون اسبان رومی را بمیدان در آوردند مقارن آنحال تمام توپخانه آتش زدند رعشه و لرزه بر زمین و زمان در افتاد و وجهه چرخ کبود را نقاب شد و آفتاب در حجاب رفت بمشقت و مواظبت تمام اسبها را زمام کرفته باز داشتند و ایلچی روم پیادان صف آمده ملازمت نمود و نامه مشکین جثامه سلطان سلیمان خان را که بخط شریف خود نکاشته بود

برآورده شاه طهماسب از فراز کرسی برخواسته بدست خود کرفته ایلچی را نوازش فرموده بعد از انقضای مجلس عالی سوار شده بدولتخانه رفت و در دیوانخانه بزرگ که محل اسلام بود تمام هدایا و تحف را آورده برابر بر تخت نشست جمیع امرا و ارکان دولت را احضار فرموده بهر یک در خور پایه و قسمت فرمود از آن زر نقد نیز بر تخت کلهها که برسته چین و حشا از نقد و جنس اغنیا غنا شدند و فقرا مرا پس قسمتی از آن خواسته و نقود و قماش و خیول بجهة پیر محمد خان وزبک حکمران بلخ و عبد الله خان پادشاه بخارا و سلطان ابو سعید خان والی سمرقند و ابو المحمد خان و حاجی محمد خان ملقب بجاجم خان سلطانان خوارزم و کرکانج ارسال رفت لمؤلفه زهی میر با ذل حتی شاه راد که کیتی چنان کم آرد بیاد ز رستم رفت و از رونام ماند همانا نکیشد بایام ماند و در روز عرض تحف و هدایا بعیسی خان پسر یونس خان کرجی که بآستان آمده و اسلام کرفته بود از آن متعه نفیسه و اقمشه بدیعه چندان بذل فرمود که محمود اقران شد ولی چندی ازان پس از راه ناقابلی و سفاهت و جاهلی از دربار پادشاه کامکار قصد فرار کرد بعد از تحقیق مغضوب و در الموت محبوس کردید که حکیمان کفتند غالب جوانان نکو روی ناقابل و بدخویند بیت هر کرا روی نیک خوی دو دست روی نیکو دلیل خوی بدست و حکیم نور الدین طیب درین ایام فوت شد و شاه ببازماندکانش انعام و اکرام و تسلی داد و بیلاق و قشلاق در قزوین و اقعشد در نهصد و هفتاد و یک معصوم بیک با جمعی کثیر مستخدم بازمندران مامور شد حکام باج و خراج زیاده از ایام کذشته قبول نمودند و بهم بایشان واکذارده شد در بیان تسخیر پیر محمد خان وزبک حاکم بلخ بر سر خراسان و بازکشتن ازان سامان و آمدن علی سلطان بر سر هرات

از آنجا که فطرت تراکمه و اوزبکیه بر تاخت و تاز بلاد مولع و بظلم و تعدی عباد مفطور و مجبولست پیر محمد خان والی بلخ نیست هزار سوار برداشته بتاراج و یغمای اموال اهالی بلاد خراسان آمد حاکم مشهد مقدس حصاری شد و پیر محمد مدتی بکرد قلعه مشهد معطل ماند چون دانست که قدرت تسخیر ندارد و مدد قزلباش خواهد رسید بجانب الکای خود مراجعت نمود و چون او از امرای دیکر اوزبکیه اعدل و اعقل بود و بخسران و زیان عباد تن در نداده بازکشت اما علی سلطان اوزبک که در ضمن قضیه های استرابادا زاو پیدائی شد مردی ناجوانمرد و شریر موزی مفسد مزور بود و نیز در امثال بخراسان آمده از مراتب ظلم و جور و عصیان و تاخت و تاراج و طغیان دقیقه مهمل نپسندید بعد از خرابی بسیار بازکشت درین سال خواهر شاه که در عقد شاهنعمت الله یزدی بود کیتی را وداع نمود شاه نعمت الله بعد از وفات او قصد زیارت حرم محترم مکه معظمه نموده بعد از زیارت بنجف و کربلا علی ساکنهما السلام بهمدان رفته بجوار رحمت ایزدی پیوست چون سلسله ایشان عظیم الشان بود پادشاه نیشان نسبت بفرزندی میر غیاث الدین ملقب بمهر میران توجه و التفات بسیار فرموده یکی از مخدرات سرا پرده سلطنت را به پسر بزرک میر میران داده و او را بجای جد امجد شاه نعمت الله نهاده بکمال رافت و رحمت نسبت بوی بظهور رسانیدند ذکر طغیان اتابک قزاق خان تکلو در هرات و مامور یت امرا و کرفتاری او و بدام ممات قزاق خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بحکومت هرات و اتابکی شاهزاده سلطانمحمد میرزا منصوب بود و رفته رفته بلال و استقلال بسیار در این ملک حاصل کرد و قریب دوازده هزار کس بر کرد مجتمع کشته بودند و ده هزار غلام تفنک انداز داشت و همیشه با اوزبکانی که با او قریب بودند منازعتی و محاربتی میکرد و اغلب ظفر او را بود از دهاتی در دل مردم درافتاده و از بکیه در عهد او اصلا هوای تاخت هرات نمیکردند چنانکه پیر محمد خان بمشهد مقدس آمده و بر سر هرات نرفته بلخ بازکشت و قزاق خان با رعایا و برایا سلوکی نیکو مینمود و احکام قضا نظام پادشاهی را نیز چنانکه باید وقعی مینهاد جوانان جاهل و ملازمان مفسد بر کردوی آمده تملقات مبالغه میکردند او را رستم دستان سوم زمان میخواندند و بدو چنان میمودند که سلاطین آل مظفر و آذربایجان که ایشان را اتابکیه خوانند هم از آغاز اتابک و تالیق و للا بودند و رفته رفته بمدارج سلطنت ترقی نمودند تا قزاق نادان دم از طغیان زد و سر بعصیان برآورد مدتی بدرکاه شاه نرفت و شاه نیز او را نخواند در سال نهصد و هفتاد و دوم هجری شاه طهماسب معصوم بیک وکیل السلطنه را با امرای کردان و عراق بسرکوبش خراسان مامور کرد و فرمود که اکر قزاق باطاعت میکراید بایران آید والا او را از میان برکیرید که ملازم خان مرانشاید معصوم بیک روی بخراسان نهاد چون خبر تواتر لشکر و توالی عسکر بسمع قزاق رسید سراسیمه بنزدیکان و مسیب بیک و مصطفی چنانکه رسم صوفیه صفویه بود که در مقام قهر شاه برادران و پسران خود را مسکشتند تا رضای مرشد کامل بظهور آید چون شاه زاده ی متغیر دیدند در مقام

دفع او برآمدند اما قزاق اندیشه ایشان خبر یافته تدارک کار خود کرده ایشان را کاری از پیش نرفت لهذا مسیب بیک و مصطفی بیک متعلقین و ملازمان خود از هرات بدر آمدند و عازم غوریان که ولی محمد سلطان روملو در آنجا حاکم بود شدند قزاق خان اتابک سه هزار کس به سپرخود جعفر قلی بیک و برادر خود حسینقلی بیک سپرده و بکرمش آنها روانه کرد ایشان در حوالی غوریان بمصطفی بیک و مسیب بیک در رسیدند و جعفر قلی بیک بعد از مقابله غلبه کرده ایشان بقلعه کوسویه کریختند چون این خبر بسمع معصوم بیک کیل رسید با شاهزادگان مشهد مقدس و سیستان و امرای قزلباش بر سبیل تعجیل براند ولی خلیفه شاملو و خلیل سلطان و شاه منصور که مقدمای لشکر بودند هم از کرد راه بر لشکر قزاق حمله برند ایشان را متفرق کردند از هرات نیز مدد قزاق رسید در غوریان جنگی عظیم اتفاق افتاد و تکلوبان پای مصابرت افشرده مبادرت در محاربه کردند چون سواد لشکر سلطان ابراهیم میرزا حاکم مشهد و لد بهرام میرزا صبهرای معصوم بیک معلوم شد رعب و هراس بر لشکر قزاق خان در افتاده همگی راه هزیمت گرفتند هزار و هشتصد کس در آن محاربات از عساکر اتابک هرات بقتل آمدند و بقیة السیف خود را بهرات در انداختند قزاق نادان سر اسیمه شده خواست بجرکه الماذ بوحی عمل نماید آن نیز صورت نگرفت پسرش جعفر قلی بیک هم از پدر جدا شده راه کابل گرفته بدر رفت و چون امرا برباط پریان آمدند ملک جمعیت اتابک قزاق از یکدیگر گسیخته و هر فوجی از متابعانش بطرفی و جانبی گریخته قزاق سلطانمحمد میرزا و سلطان حسین میرزا پسران را برداشته بقلعه ضیاء الدین رفته متحصن ماند سلطان ابراهیم میرزا حاکم ارض اقدس معصوم بیک کیل و امیرخان موصلو و ولی خلیفه شاملو و نظر سلطان استاجلو و صدرالدین خان و شاهقلی خان افشار و امیر غیب خان و سایر امرا بهمگی وارد هرات شدند و پس از روزی چند معصوم بیک قزاق اتابک را بسیان داده از آن قلعه زیر آورد و تمامت اموال و اثقال او بتصرف معصوم بیک درآمد و چون اتابک بمرض استسقای مزمن گرفتار و بیمار بود در همان ایام در گذشت و اتابکی و سلطنت بسر نرسید ای بسا آرزو که خاک شده و چون اتابک قزاق در بلاد عراق اسمی و رسمی یافته بود و بمردمداری کمانها پیرو ند بعد از فوت وی سران آن چاره ابله را بریده بایران فرستادند مردم ایران سر او را دیده شناختند و خلاصی او را مغتنم شمرده بکلی از خیال متابعت او بیرون آمدند و بسلطان حسین میرزا پیوستند و او را بجای اتابک پدر بشاهزاده بسپرد بیاد هرکه کیرد کار سلطان نماز سر بری خواجه دایم خواجه است و بنده دایم بنده است بنده را باید پیش شاه دایم چاکری هرکه حد خود شناسد قدر او کرد بلند هرکه پیش از حد خود جهند زجان کرد دبری چون امر هرات انتظام و اتساق بدرفت سلطان محمد میرزا والی هرات با امرای مذکوره بجانب کوهسی آستان شاه طهماسب باز آمدند درین سال شاه بهمال حاصل تمنای کل ایران از خراسان و عراق و کرمان و فارس و آذربایجان و شیروان و کردستان و مازندران و توابع و لواحق ممالک محروسه که از اصل و فرع بیا نصد هزار تومان میرسید بجهة رفاهیت و اقامت سوداگران و تجار با التمام عفو فرموده و بدین جهة از اطراف و اکناف عالم تجار متوجه ایران شدند و انواع اجناس امتعه و اقمشه روم و فرنگ و خطا و ختن و هند و سند در ایران بسیار شد و منافع کلی کردند و صاحب احسن التواریخ نگاشته که تا غایت هیچیک از سلاطین ایران توفیق چنین خیری عام نیافته اند

ذکر تسخیر گیلان و حال خان احمد خان و اشاره بولات آن ولایت

بر رایان سنور و ثغور بلاد دانش مستتر مباد که ولایت گیلان سالها با ولات بالکفایت و حکام باکفالت بوده چنانکه سلاطین یالمه مشهور عالم وصیت جلالتشان مذکور زبان بنی آدم است آل بویه و آل زیار نسبشان بملوک دیلم و اعاجم میرسید و تفاصیل آن در تواریخ مبسوط است و طبقات هر طایفه در دفاتر مضبوط از جمله حکام سلسله کیائیه اند که از سادات و نسبت ایشان بحضرت امام همام زین العابدین علیه السلام میپیوندد اول این طبقه علی کیا است که در هفتصد و نود و نه گیلان را فتح خود و برادرش شهید شدند پس از او پسرش کارکیا رضا کیا که در ۸۲۹ وفات یافت پس از او کارکیا ناصر که جهانشاه ترکمان طغا را نیز بوی واگذاشته بود چهارده سال حکومت کرد در ۸۵۱ بمرد کارکیا سلطان محمد حاکم شد در ۸۶۳ بمرد کارکیا میرزا علی پسر او بود که شاه اسمعیل صفوی نا را بعد برانه شش سال در گیلان در حفظ حمایت او بود کارکیا سلطان حسن در قزوین بخدمت شاه اسمعیل رسید و التفات دید و در سنه نهصد و چهل و فات یافت بیست و شش سال سلطنت و حکومت گیلان کرده بود بعد از او کارکیا علی کیا حاکم شد سلطان حسن از بنی اعمامش بر او خروج کرد او را بگشت و گیلان بگرفت و کان ذالک فی ۹۳۱ بعد از او برادرش سلطان حسن در نهصد و چهل و سه بطاعون در گذشت حسین بن سلطان حسن جای او حاکم شد و بسیار فاضل بود در ضمن قضایای ایام صفویه از وی در

رفته وچون اینطایفه ازسادات بودند وحقوق متابعت باصفویه داشتند ولایت اینقوم باوجود قرب جوار انتزاع ننمودند ودرمقام ترتیت وتقویت وشباب واتحاد باایشان بوده اند چنانکه بعدازفوت سیدحسن کیاکه درسال ششصد وچهل ودو واقع شدخان احمدپسر کودک رضیع یکساله بودبحکم شهریاربجای پدرمنصوب شدباستدعای کیاخورکیاکه وکیل اوبودبهرام میرزاالصیانت ومحافظت کیلان رفت کیلانیان ازاومیمندند واوبیرون آمدوچون خان احمدبن سیدرسیدشاه اورااسلطان حسن نام نهاده فرزندخطاب داد چندان مظاهرت نمودکه نویدمصاهرت فرمودومظفرسلطان والی پیه پس مصاهرت این دودمان مفاخرت واشتهای عجیب بهم رسانید خواندکارتا اوجان باستقبال اوشتافت واومیره حاتم درمعاودت اورابراه نداد ومظفرمنهزم بشیروان افتاد وچنانکه ذکرکشت درقزوین اورا درآتش قهرپادشاه ایران سوختند پسرش سلطان محمودکه خواهرزاده شاه بودخان احمدباوجود اظهارپادشاه اورادرولایت راه نداد وپادشاه ایران اصراری نفرمودوخان احمدبن سلطان حسن بن خان احمدماضی بن سلطان حسن کارکیامیرزاعلی بن سلطان محمدبن ناصر کیابن سیدمحمدبن مهدی کیابن رضاکیابن سیدعلی کیالوای دولتش رفته رفته بالاگرفت چندانکه آسمان کرای شدوبقهروغلبه امیرسایان حاکم کسکروامیرزاکامران حاکم کهدم که متصرف ملک موروث خودبودند ازآن بلادبیرون کردوتمامت بلادجیل تصرف آن مردمتکبر محیل درآمدوخان احمدخان خودراپادشاه کیلان چنانکه پادشاهان شیروان بودندهمی شمردتاکارکیائی کشیدکه شاه طهماسب بهادرخان که باپادشاهان توران وروم همی برزدی وقادروظفرشدی مثال حکومت امیرسایاسان صاحب کسکررا که دراردوبی سامان میزیست نگاشته وتوسط وی کردچون بمستقرحکومت خودبازکشت سپهسالارسعیدنامی که ازجانب خان احمدخان والی کسکربود وحامی عسکراوراد آن مکانت تمکین نداد ومثال مطاعه شاهنشاه لازم الاطاعه ایرانرا امتثال ننموده باوی محاربه کردوبه نیروی دولت پادشاهی خودبقتل آمدمع هذاخان احمدخان خاین نادان شرمنده نکشت بلکه پسرخودسلطان حسن راباشکری دشمن شکن برسرامیره کسکر فرستادکه مال وراتاراج واورازکسکراخراج کندازنه کرمی همواوعفونت وبادراه برمردخان احمدبازمتقاعدنکشته بغرورموفورعلم استیلاواستعلادرآنولایت برافراشته چندانکه پادشاه جهانگیرارقام پدرانه ومناشیرحکیمانه دراندرزونصح بدان ابله عصرفرستاداصلا آن آتش دودی وآن نصایح سودی نداد تاپادشاه ایران جمشیدخان پنجره مظفرسلطان که جده ماجده اش صلبه رحم پادشاه جمشید جلال بودرحم کرده الکای بیاپس را بوجه نان پاره ورابته ازخان احمدمقطوع وبدومرجوع فرمودصدرالدین خان رکن الدوله والسلطنه ولدمعصوم بیک صفوی وکیل ونایب خودرابا جمعی ازامراطوائش مامورفرموده که بیاپس ایچه جمشیدخان ضبط نمایندکه آن منتسب دولت بی نعمت نماندکیارستم نام ازجانب خان احمدخان کیکاوس غلام باابهتی تمام باصدرالدین خان مصمم پیکارشدوکرفتارشد خان احمدمع هذاکوچ سفهانزاکه ازتوابع پیه پس است تصرف کردوجمشیدخان نداودبدین واسطه همیشه فیمابین مناقشه ومعارضه قایم بوددیکرباره پادشاه حکمی بنجان احمدنکاشت ویولقلی بیک ذوالقدرکه پیرمردی معمرمعتبربودروانه فرمودکه کوچ اسفهان را بفرزندی جمشیدخان بدهواورافرزندخودشمارد وباواولجاج مورزدوچندین مغرورمباش نظم نژادبزرکان وموی سفیدترا دابرزندکانی نوید وکرنه بفرمائی سرت بدانیش سازدجدازبرت خان احمدبختان درشت که کونیده راهمی بخواهدکشت کفته ودرین میانه منصورنامی بیکانه یولقلی بیک راکه باصلاح رفته بودباهمراهانش کشت چون خبراین معاملت وقبیح ومخالفت صریح بعرض پادشاه جمجاه طهماسب شاه بهادرخان رسیدبغایت متغیرواظهوراین کارمتحیرشدبدانست که ملت تحمل اندازه چون بکذرد بمخنث تحمائی نبستی برد دریای غضبش بجوش آمدوبجنبش خروش دریاخروش فرمان دادفشنه خفته ازخواب بیدارشدوحادثه مستبشیرداندانست که این ابله کیلانی ازفرط سفاهت ونادانی بمضایق سخت ومعابرپردخت وکهسار راسیه وقلوب قاسیه مغرورو بحصانت اماکن ومکامن خودمسرورزوبپن وبالمه اش درنظرتصورسهام سلاحقه است ومزراق توابعه اش دزدیده توهم سیوف بطارقه شاه ولاجاه کوشمال اوراافواج قاهره باطراف کیلان مامورفرموده پیادکان وسواران بسیاربآن بلادودیاررواندنمودسلطان مصطفی میرزارابا امیرخان ترکمان وقوچ خلیفه مهردارونظرسلطان ساجلو وابراهیم سلطان زیادغلی راکه حاکم قراباغ بودباصدرالدین خان وبایندرخان وامرای طوائش وشکرهای آنحدودهریک

بطرفی نامزد کرده امیر سماکی لشکر را نیز با آن لشکر و میرزا کامران کوهدمی و احمد سلطان پیه پسی و کیل حمشید خان را با حاطه الکای احمد خان مقرر ساخت معصوم بیک صفویرا با جمعی قزلباش صوفی نهاد صافی اعتقاد بسرداری و سالاری همه فرمان داد و در آن اوان خان کیلان و دیلمان همه بست امیر اصلان و نظر سلطان بیک ایلغار بر سر او رسیدند او خود را از بیم جان بلاهیجان در انداخت امیر جهانگیر سپهدار لاهیجان و شاه منصور سپه سالار لشکر شته نشتارا داده هزار سوار و پیاده بمقابله عساکر نصرت مآثر پادشاهی فرستاده لشکر کیل در درهٔ تنگ راه را بر بسته آماده جنگ شدند معصوم بیک و امرای بزرگ چون بدان درهٔ تنگ رسیدند جنگ در انداختند المؤلفه زمزاق رهٔ کشت کم بر نجوم ز زوبین باهر من اندر رجوم شل و خشت چون مرغ پرنده کشت تیغ جوشن و کبر و رنده کشت دران پشه تنگ و خار خشن تو کفتی که نوکشته جنگ پشن دلیران ایران به تیغ و تبر ز کیل و ز دیلم فکندند سر هم آخر کیلانیان که خود را شیر ژیان شمردند روباه وار و کرا زکرده پشها خزیدند و از محاربه بامضاربه باذلبا شیه ندامت و نابت کزیدند و از سوی دیکر که صدر الدین خان و امرای طوالش و سپاه پیه پس همی آمدند با امیر بهادر و چند امیر و اسپهسالار و اصفهبد در چار شدند و رزم در پیوستند و بالاخره بهادر و سپهدار و سالار را بیک حمله در تنگ شکستند المؤلفه سپهبد بکیلان درون شیر بود بر لشکر شه چو نخچیر بود سپهسالار و امیر بهادر و جمعی بقتل در آمدند خان احمد لختی زان خواب پدر و زان سکر هشیار شد مولانا عبد الرزاق صدر خود را بصف نعال در بارشاه پهمال فرستاده اظهار ارادت و عبودیت کرد سودی نداد و خان احمد مضطر و آهمه سر از لاهیجان کریزان باشکوه رفت غازیان قزلباش لاهیجان را که در نظرها لی کیل مروشا هیجا نش عدیل مینت تصرف کردند و جمعی از راه شک تکابن که راهی است از تراکم اشجار و تزاحم احجار صعب المسالک بیت طریقتها بیار یکی پل دوزخ کریوهاش تبار یکی دل دجال بی خوف و بیم چون و لیا بر صراط مستقیم همیرفتند نه مرکبی دران کوهسار عثار یافت و نه راکبی دران بیشه زار بسر در آمد بی تهاون و تغابن بعرصه تکابن در آمدند رستم وار یکجا های رستمدار در طلب آن دیو سپید سیاه رو بکشتند و یکی ملک آن دیو سار ان بود و با خان احمد در پشهای سخت و جنکلهای پر درخت از ناچاری متواری شدند مع القصه در آن ایام که سر دار رستان دولبسه بتاخت و از لشکر باران و برف هر روزه حشری شکرف آماده میساخت جراب هیران از شعیر و جعاب دیران از تیر پر دراشه ماند آخر الله قلی سلطان استاجلو میرزا علی سلطان قاجار با تمام کار خان احمد مامور شدند حسنا کم ولد بهرام قرامانلو با پنجاه نفر از قورچیان منزل خان احمد را سراغ کرده بهنکامه طلیعه صبح صادق بر سر آن ناجوانمرد کاذب ریخته ویرا با صعب حالی و قبح حوالی کرفته بدرکاه طهماسب شاه برده در باغ قزوین که سپهری بود بر پاه و پروین بحضور رسید پادشاه را بروی ترحم آمد و از قتل وی تسامح ورزید بر حسب امر و ارالقلعه قهقهه بردند و بجارس نواب اسمعیل میرزا سپردند ایالت و کفالت کیلان بالاستقلال سلطان ایکجک اغلی استاجلو تفویض یافت و حسام بیک قرامانلو برتبه امارت رسیده بحکومت اشکور شتافت محال بحال کیلان بانضباط و عمال کاردان محول شد و تخفیف در معاملات دیوانی یافتند و بدعا کوئی دوام دولت سلطانی شتافتند اما خان احمد خان کیلانی چندی در قلعه قهقهه پیاد امارت کیلان بنا له و شهقه بکذرانید آخر الامر از تهائی و ناتوانی و تاسف و تلهف بر فوت ایام کامرانی بسته آمد چون طبعی موزون داشت این رباعی کفته بکارکذاران دربار پادشاهی فرستاد و با آنکه شعرای زمان صفویه در اشعار چندان قدرتی نداشته اندوی نیکو کفته رباعی از کردش چرخ واژکون میکریم از جور زمانه بین که چون میکریم با قد خمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه ام ولیک خون میکریم چون این دوبیتی بار دوی کیهان پوی شاهی رسید در جواب او کفتند و بدو فرستادند رباعی آنروز که کارت همکی قهقهه بود باری تو رای سلطنت صدمه بود امروز درین قهقهه با کریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود حشمت پادشاه کیتی پناه شامل شد و او را از شکنای قلعه قهقهه بیرون آوردند بقلعه اصطخر فارس که بحسب رفعت بنا و صفوت هوا و عذوبت ماء از همه قلاع و بقاع ممتاز نقل کردند و اسباب معیشت او را در آنجا توسیع دادند مدت ده سال درین دو حصار جانکزای بماند تا عاقبت استخلاص یافته دیکر بار بکجوت کیلان رسید سخنا که آدمی است بر احداث روزکار ذکر محصور شدن سلطان محمد میرزا پسر شاه طهماسب در میان چهل هزار سوار اوزبکیه ترکستان و رسیدن سوار قزلباش و بقلعه فتن چون بعد از فراق اتابک شاهزاده سلطان محمد میرزا بحضور پدر مهور شاه طهماسب صفوی بود درین سال که ۹۷۴ نهصد و هفتاد و چهار هجری بود منصب اتالیقی شاهقلی سلطان

الشیخ علی

استاجلو مقرر شد و شاهزاده و اهل و عیال و فرزندان خود و سال او روانهٔ هرات شدند چون بنواحی تربت رسیدند برحسب اتفاق عبدالله خان ولد اسکندرخان که بعد از قتل براق و شکست برهان در سمرقند و ماوراءالنهر و تمام ترکستان مرتبه خانی و منزله سلطانی داشت با خسرو سلطان اوزبک و دیگر سلاطین شیبانی بتاخت خراسان درآمده بود بدو رسیدند که شاهزاده ایران با کمهزار و پانصد سوار و جمعی خانه کوچ و عیال و اولاد متوجه هرات است عبدالله خان از شعفی تمام روی داده باخود اندیشید که لقمه ازین لقمه ترو کوزنده تر در همه خراسان بدست نخواهد آمد اسیر کردن شاهزاده ایران با عیال شاه طهماسب و بردن ماوراءالنهر هم مایه عار ایرانی و هم باعث افتخار تورانی خواهد بود و دست پادشاه ایران و تمام امرا و دلیران او در زیر سنگ خواهد آمد بهر قدر از نقود و اجناس و اثقال و احمال و ولایت و شهر که او را تکلیف نمائیم بجهة رهائی زن و فرزند خواهد داد وکل الصید فی جوف الفرا بعد از تحصیل درین مرام سی چهل هزار سوار الیغ نموده بلشکر شاهزاده نزدیک رسید و شاهویردی بیک برادر شاهقلی خان یکان استاجلو که در رکاب شاهزاده بود چون از قرب وصول اوزبکیه و خان ترکستان اطلاع یافته دو دو حسرت از نهادش برهوا برآمد از قضا آنکاروان حرکت این امر پریشان شده ناچار بقلعه تربت که چار دیواری خراب داشت روی کرد و در آن چار دیوار ویران که اصلا استحکامی در آن متصور نبود بمحض حشیت نمود عبدالله خان با چهل هزار سوار جرار بهزار زحمت و کربت خود را بقلعه تربت رسانیده بمحاصره پرداخت چون این خبر فاش گردید سواران قزلباش تیز تر از اوهام مهندسان و معجل تر از رای فرزانگان از صرصر سبقت برده در قزوین بشاه طهماسب خبر دادند شاه از استماع اینخبر جانکداز غریق لجهٔ غیرت و حریق شعلهٔ حیرت گردید و دانست که تا فرستادن سپاه از قزوین بتربت خراسان آن چار دیوار ویران مفتوح و شاهزاده و همراهان مقتول و ماسور خواهند بود و گمان کرد که قزلباشان تا زنده اند جنگ خواهند کرد و چون تمام کشته شدند اوزبکیه شاهزاده و عیال و فرزندان او را اسیر کرده بماوراءالنهر خواهند برد و این ننگ تا قیام قیامت در این دودمان خواهد ماند هرآینه کشته شدن ایشان از دستگیری و اسیری اسهل و انسب و اولی است پس باید امرای قلعه تربت را خبر داد که اگر تا زمان رسیدن مدد بتوانند خود داری نمایند و بینند که سپاه اوزبکیه غلبه مینمایند رادت و صداقت و صوفیگری که ماعث رضای خاطر ما است این است که شاهزاده و عیال و فرزندان را بضرب تیغ تیز ریز ریز نمایند که بدست دشمنان اوزبکیه نیفتند مارا زن و فرزند بسیار ممکن است و لیکن کسی که این خبر باهل قلعه تواند برد کیست درصورتیکه چهل هزار سوار بر گرد یک چار دیوار بمحاصره باشند از کم و بیش کسی راه بقلعه نخواهد یافت مگر اینکه چند صوفی در زه مرشد کامل از سر و جان خود بگذرند و از کشته شدن اندیشه نکنند و بهر طوری که توانند این حکم و نوشته را بشاه ویردی خان رسانند همه امرا بر این امر تصدیق نمودند شاه فرمود اکنون مرد این کار کیست که دانسته و فهمیده در راه من از جان بگذرد المؤلفه به پیشم تا مرد این کار کیست مرا اندرین ننگ غمخوار کیست به پیشم کرین مردم نامور بعد اگه خواهد گذشتن زسر چون پای امتحان در میان آمد قزلباشیه گفتند که اجنبا این حکم بقلعه گیان صورت امکان ندارد زیرا که تربت قلعه ایست محقر و چهل هزار سوار او را محاصره کرده اند بنوعی که شش صف بر گرد یکدیگر نشسته اند از میان این صفوف چگونه توان بقلعه راه یافت جان دادن آسان است اما ابلاغ و وصول بقلعه دشوار بلکه محال است اگر با خدم و حشم و لشکر کشی برویم بطول انجامد و به تنهائی کاری از پیش نرود شاه روی بامرازادگان کرد که چند مرد مردانه میخواهم که باین خدمت اقدام نمایند حقی بر سلسلهٔ شیخ صفی بتازه گی ثابت نمایند و از جان نهندیشند بیکبده کس از امیرزادگان نامدار که فی الحقیقه هریک فرو شتر از رستم و اسفندیار بودند گفتند میدانیم که کشته میشویم اما میرویم و فرمان مرشد کامل و پادشاه عادل را بهر نحوی که ممکن باشد میرسانیم تا در تواریخ آیندگان نام ما را بمردی و صوفیگری و شاه سیونی یعنی شاه پرستی ثبت و ضبط نمایند و شاهان اطراف بدانند که قزلباشیه چگونه مردانگی و جانبازی کرده اند ربائی یا ما سر خصم را بکوبیم بسنگ یا او تن ما بدار سازد آونگ القصه درین مانه پریشنگ یک کشته بنیام به که صد زنده به ننگ شاه طهماسب ایشانرا پیش خوانده جبهه هریک را بوسه داده باد بدست خط مبارک مرخص فرمود آن هجده سوار دلیر مردانه شیر گیر بر تازیان تیز تک برشته مکمل و مسلح با آلات حرب و ادوات طعن و ضرب با تندباد و برق روی بیلاد شرق نهادند المؤلفه شب و روز در دشت و در تاختند زغیرت شب از روز نشناختند پس از

قرب جوار بشکر جرار ترکستانی یکی از ایشان گفت که با این دریای لشکر چگونه توان برآمد و راه بدرون قلعه تربت چگونه توان یافت مگر بلباس اوزبکیه ملبس گردیم و در هنگام فرصت خود را بقلعه اندازیم دیگری گفت از راه آب بقلعه رویم آخر قرار بر آن شد که روز روشن با تیغ و خفتان و لباس قزلباشیه و تاج صفوی همچنانکه هستند علانیه دست بشمشیرهای کج قزلباشیه کرده چنانکه رسم قزلباش است سورن کشیده برمیان همه صفهازده جنگ کنان خود را بقلعه برسانند اگر کشته شدند زهی سعادت و اگر بقلعه رسیدند نعم الاتفاق در وقتی که سپاه اوزبکیه چهل هزار نفر بقیچ چار دیوار قلعه تربت عزم جزم کرده در حرکت آمده بودند و قلعه گیان از زندگی و حیات نومید گردیده ضطرار بدفاع و نزاع مشغول بودند آن هجده سوار نامدار با الاتفاق دست بشمشیرهای آبدار کرده سورن در انداخته بر چهل هزار اوزبک تاخته صفها بضرب شمشیر شکافته چون تیر خدنگ راست بجانب دروازه راندند سپاه اوزبکیه متوجه شدند که چند سوار قزلباش با تاجهای دوازده ترک سرخ مانند شعله آتش بی پرواسر و کردن سواران مانند برگ درخت می افشانند و بجانب شهر میرانند سراسیمه برآنها گرفتند و دست بتیغ و تیر بردند آن دلیران مردانه پروا نکرده شمشیرها حواله اوزبکیه نموده و زخمهای ایشان از بسر و جان خریده رجز خوانان و شمشیر زنان خود را از میان صفوف بطرف شهر میکشند و هر که در برابر ایشان قدمی کشند و هم و هراس ایشان غلبه کرده از این جهت متحیر شدند و بر ایشان تیر میبارید ند شاه ویردی خان که بر فراز برج و حصار خراب آن چار دیوار در کمال نومیدی و یاس و غایت بیم و هراس عدیم النظیر بود ناگاه چشمش بر سواری چند قزلباش افتاده که در دریای لشکر غریق و جنگ کنان بجانب دروازه شهر می آیند گمان کرد که ایشان پیشقراولان و چرچیان سپاه قزلباشیه اند که رسیده اند و مدد قزلباش نزدیک است دروازه را کشودن فرمود سواران خود را بشهر رسانیدند و هشت تن از این هجده دلیر بی نظیر از کثرت جراحات تیغ و تیر جان دادند چون بدرون قلعه آمدند و شاه ویردی خان از رسیدن سپاه و حکم شاه مستحضر شد از این کار دشوار بغایت اندیشه مند گردید و با خود میگفت چگونه بقتل شاهزادگان و عیال رضا دهم و فرزند مرشد کامل را هلاک کنم و اگر نکنم خلاف حکم نیز کناهی بزرگ است ع بردن فرمان غلط نابردن فرمان غلط همه شب در دریای اندیشه غریق بود که فردا چه شود و چه رو نماید از آن سوی سپاه اوزبکیه برگشته آرام گرفتند و از آمدن سواران معدود قزلباشیه و دلیری الطایفه هر کس سخنی گفت غالبا چنان دانستند که سپاه قزلباشیه نزدیک شده بدفعات خواهند رسید و این چند سوار بیهده اخبار امداد و باخود میگفتند که در صورتیکه چند سوار از چهل هزار اندیشه نمایند پیداست که سپاه قزلباش را چه دلیریست و از نیروی بخت بلند پادشاهی بلکه از الطاف الهی در میانه خسرو سلطان و عبد الله خان اختلافی روی داده بنزاع انجامیده خسرو سلطان از محاصره گذشته با سپاه خود راه ماوراء النهر گرفته روانه شد و از یکیه یکه نیز صلاح در توقف ندانسته از دور تربت کوچ کرده بر فتند علی الصباح شاهویردی خان خداوند فتاح را شکر گفته که کاری بغایت مشکل بتفضل الهی بسهولت گذشت شرح حال پادشاه پیمال عرضه داشت و در کمال اطمینان لوای عزیمت بجانب هرات برافراشت چون پادشاه ایران از این واقعه غریب و واقعه عجیب اطلاع یافت سجدات شکر الهی بجای آورده صدقات و نذورات بمآکز متبرکه فرستاد و بدرویشان و گوشه نشینان و علما و سادات انعام و اکرام تمام کرد و آن هجده تن جوان دلیر که بشت کس از آنها در این کار بقتل رسیده بودند بخواست و سر و بر آنها را بخلاع فاخره و تاجهای مرصع برآراست همه را منصب و سیورغال و حکومت و استقلال داد و راث و اقوام کشتگان را بانواع تفقدات خوشنود و خورسند گردانید آری لمؤلفه چو خسرو بود مردیزدان پرست برآورد کانش نگردند پست همه هرچه خواهد به نیروی بخت دهد کرد کارش ز ملک و ز بخت کهن شد یکیستی از این کارزار همه رزم سهراب و اسفندیار

ذکر احوال سلطان جلیل الشان سلطان سلیمان خان عثمانی خواندکاردوم و وفات او و مامور شدن شاهقلی سلطان بتغربت و تهنیت سلطان سلیم خان

ارباب تواریخ نگاشته اند که سلطان سلیمان خان از غالب سلاطین آل عثمان بعدالت و شجاعت و سخاوت امتیاز داشته چون بجهة ملاحظه جهة جامعه اسلامیه با شاه طهماسب مصالحه نمود از علمای روم سئوال کرد که امری که مزید ثواب اخروی باشد چیست متفق الکلمه عرضه داشتند که اعلای کلمه اسلام است سلطان تا اواخر عمر بجهاد با کفره نصاری اجر جزیل و ذکر جمیل می اندوخت و بجانب مسیح توجه فرمود در حشمه شاه نزده قلعه از ایشان مسخر کرد و عدد لشکر از طرفین بسیصد هزار الی چهار صد میرسید و رزمهای بزرگ در میانه وقوع یافت و در همان سال که نهصد و هشتاد و چهار بود سلطان بیمار شد و رحلت یافت

وزیر اعظم کار را بغایت دشوار دید نه پای رفتن و نه جای ماندن سخت وفات پادشاه را پنهان کرد و گفت سلطان امر فرموده که اگر حصار میچ مقنوح نشود مراجعت نسازند و باید امروز فتح اتفاق افتد و زر بسیاری بلشکریان داده بوعده و وعید و بیم و امید بقشیح حصار پرداختند و در آن روز چندان انصاری مقتول شد که احصا نتوان کرد و وزیر آدمی فرستاده سلطان سلیم را بحکم سلطان سلیمان خان باتمام حصار دادن از اسلامبول تعجیل رسید و را استقبال کرده بر سر نعش سلطان که در خیمه خاص پنهان بود پیاورد آنگاه سپاه از قضیه واقعه آگاه شدند که وارث ملک و دولت حاضر و جالس بود ایام سلطنت سلطان سلیمان خان چهل و هشت سال امتداد یافت و در عهد او ممالک روم بحمایت او دانی رسید شاه طهماسب همیشه میکفته که جای هفده سلطان و پادشاه صاحب سکه در تصرف سلطان سلیمان خان آمده که هر یک برابر خراسان و عراق است و نوشته اند که هفتصد هزار سوار علوفه خوار داشته علی ای حال چون خبر فوت سلطان سلیمان جلال الشاه طهماسب رسید نهایت اندوه و ملال حاصل کرد و نامه بسلطان سلیم خان نگاشته بعد از تعزیه و تهنیه بعضی قشه و متعه عراق و ایران و بازان شکاری روانه کرد و این شاهقلی سلطان سفیر ایران حامل هجوز سعد و نخجوان و ابروان بود با چهار صد سوار که اسبهای ایشان زین طلا و نقره داشتند متوجه روم شد و پنجاه هزار تومان از اندوخته خود مخارج نمود و سنجان تاج قزلباش بر سر بحضور قیصر رفت و از احدی از زر و میه چیزی قبول ننموده بعد از ابلاغ و پیغام و نوشته در کمال جلال بازگشته مراسله سلطان سلیم خان مشتمل بود بر تجدید عهد و پیمان و استحکام مراسم مصالحه روم و ایران بود اما وزیر اعظم معصوم بیک صفوی نوشته بود که غرض از فرستادن ایلچی باین زیب و زینت چیست اینها در روم جلوه ندارد و خود با دو سوار آمدن کفایت مینمود بهر صورت چندی پادشاه ایران بعیش و شکار مشغول بود و درین سال که نهصد و هفتاد و پنج بود امری قابل نگارش رخ ننمود الا گرفتاری سمیون خان گرجی که نگاشته میگردد ذکر محاربات قزلباشیه با سمیون خان گرجی و گرفتاری سمیون خان چون در ضمن وقایع سنوات گذشته صورت ترقیم یافت که داود خان بدربار شاه سلیمان شان آمده بحکومت تفلیس تخصیص پذیرفت و برادرش سمیون خان گرجی مکرر از حسد بتسخیر تفلیس آمده کاری از پیش نبرده فرار کرده برفت در حدود این سال نیز جمعی از نصارا و گرجیان را امنه فراهم کرده بتفلیس آمد داود خان و بعضی از زمان و ران با جنود قزلباشیه که در آنجا بودند مصاف سمیون خان مبادرت جستند و در آن مصاف قزلباشیه که معدودی بودند شکست یافتند و بقلعه داری رفتند ابراهیم خلیفه قراماتلو که سردار کرده قزلباش بود در آنجا پای افشرده بعلت قلت سپاه قزلباش در آن رزم و پرخاش شهید شد اصحاب داود خان نیز تاب مقاومت با جنود سمیون جالوت سیر نیاورده با الاتفاق روی بداود کرده فریاد یا داود لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده برآورده راه هزیمت و تخلف پیمودند و نیز با الضرور بتفلیس آمدند از قزلباشیه استمداد و استعانت جسته حسام یک قراماتلو لشکری جمع کرده با داود بر زم سمیون برادر او رفته در ریگ بتنه نزدیکی از عقده کار گشوده نگردید و مغلوب بتفلیس باز گشتند سمیون خان تصور آنکه دوباره داود و سپاه او غالب شده و اهالی تفلیس با ایلند و بر روی او در نخواهند بست و تفلیس مفتوح خواهد شد روی بدانسوی کرد و سپاه قزلباشیه که در شهر بجا بود قلعه اشتغال داشتند سمیون بتواتر تیر از قلعه گیری دلگیر گردند عمی تیر بارنده شد چون تکرک جمعی از سپاه که چه مثقوب و مجروح و مطعون و مندوب شدند از مهالغت قزلباشیه و مخالفت که چه امکان استقامت و استدامت در آن رزمگاه نداشته ناچار طبل رحیل فرو کوفته و لوای رجعت برافراشته روی بکوری نهاد چون منهیان بلاد این اخبار بسمع شاه والا نژاد رسانیدند عروق حمیت و اعصاب عصبیت شاه از کرمی خون غیرت بهیجان و ضربان در آمد فی الفور فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که شمخال خان چرکس حاکم شکی با لشاق امرای قاجار داود خان بهمراه برگرفته بر سر سمیون روند و در هر حال از داود نکذرند تا بدست آرند یا همه از پای در آیند چون فرمان پادشاهی بایشان رسید با حشاد حشر و اجتماع لشکر پرداختند از آن بلاد و دیار نیز جمعی مردان کار فراهم کردند و چون قضای مبرم و بلای محکم رو بسوی سمیون نهاد سمیون چون از حرکت لشکر خبردار شد بلیت از کوه بغم شکوه بگرفت چون کوه که گرفته کوه بگرفت سپاه کوه پیما دخاره نهاد رعد غریو صاعقه خروش قزلباشیه راه جیال برگرفتند و بفراز اطلال برفتند از خون گرجیان قله کوه چون قمه قلزم موج شد و از صدمت توپ و خمپاره کهوف و مغاره چون بیق چراغ آمد سمیون با جمعی اندک از معرکه بر مرکب جهل راکب و بمبارزت غازیان اسلام راغب گردیده بر سپاه قزلباشیه حمله آورد و یکدو کس را مقتول و مجروح کرد بمضمون انکه صید را چون اجل آید سوی صیاد رود شمخال خان چرکس حاکم شکی

باز خورد یکی از غلامان شجاع بر او حمله کرد و بطعن سنان جانستان او سیمون مطعون شد و از فراز مرکب صرصر قرین بخاک مقرون آمد دیگری از غازیان اسلام بحمایت و اعانت آن غلام رسیده سیمون را زنده دستگیر و اسیر کردند اتباع سیمون خان که در حوالی دبوند بعضی مقتول شدند و برخی بفرار مشغول چون سپاه آن روسیاه سرنگ خود را بسته بالهنگ غازیان قزلباش و اسلام دیدند بالکلیه عزیمت هزیمت کزیدند الملقه چون سر او را بگرفته کردند بجنگ سپه را نماند مقام درنگ امرای عظام منصور و مظفر و مشعوف و مفتخر از آن رزم باز گشتند و با قبال پادشاه عصر باشتاب فتح و نصرت مسار سیمون را با سایر اسیران مقید و محبوس بحضور شهریار ایران کسیل کردند و سیمون در شهر قزوین در محال ملامت و توبیخ و سخن بنظر پادشاه اسلام پناه در آمد چندی او را باسلام ترغیب و تکلیف و بکلمه شهادت تشویق و تالیف نمودند بواسطه تقلید اجداد و آبا از قبول اسلام اجتناب نمود پادشاه اسلام چون او را بد فطرت ندید بقتل او فرمان ندادو بمفاد کل مولود یولد علی الفطرة حتی ابواه یهودانه و یمجسانه و ینصرانه او را بقلعة الموت فرستاد تا کی از شوائب رسوم متخلی شود و از غشاوه عیب متجلی چنانکه در زمان شاه اسمعیل ثانی بطریقه احقه مسلمانی رغبت کرد و پادشاه بمرتبه امنا المؤمنون اخوه نسبت اخوت حاصل آورد و دولتخواهیها از او بظهور رسید که در مقام خود ترقیم خواهد یافت که حکما گفته اند من لم یؤدبه الآباء ادبه الملوان یعنی هر فرزند را که پدر و مادر مودب نکنند شب و روز سال و ماه و گردش روزگار مؤدب خواهند کرد میت پدر و مادر جهان لطیف عقل کو باشناس و نفس شریف و در اوایل نهصد و هفتاد و شش معصوم بیک صفوی وکیل السلطنه قصد زیارت مکه معظمه نمود و جمعی با وی همراهی کردند و وی درین سفر بسعادت شهادت فایز شد ذکر رفتن وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی بمکه معظمه و شهادت وی دران سفر خجسته اثر و آغاز ظهور خلف عهد رویه با پادشاه ایران

معصوم بیک صفوی که وکیل السلطنه و منسوب بآن سلسله علیه بود قصد حج بیت الله نمود بعد از استجازه از حاکم روم با سیصد سوار و اسنای شایسته این سفر را نه شد و شاه طهماسب با وی کمال اعتماد بود و فرزند ارشد را چون فرزندان خود تربیت میفرمود درین وقت صدر الدین خان ولد او را با تابکی شاهزاده سلطان حیدر میرزا که اغرشاهزادگان بود و مغتنم فرمود و پسر دیگرش سید یک حکومت استرابادیافت و پسر دیگرش سید محمد خان بخدمت حضور مخصوص شد و خان میرزا پسر دیگرش که بکمال فضیلت و اشتهار همراه پدر رفت و میر محمد یوسف صدر ایران نیز رفاقت کرد و چون باستدای ملک روم در آمدند بحکم سلطان سلیم خان بن سلیمان خان خواندکار معسکر معین شد و منزل بمنزل در نهایت اعزاز و اکرام میرفتند چون از شام گذشته بحوالی مکه در آمدند جمعی از اعراب بادیه همنشکام طلوع فجر بر سر راه حاج آمده جمعی را بقتل رسانیدند و عیال بعضی را بردند میر حاج رومی و را استرداد زمان حاج تهاون و تسامح ورزید معصوم بیک بدو گفت چرا در پی اعراب نمیروی میر حاج گفت عربان دور شده اند میر نسیم معصوم بیک با سواران خود حرکت نموده در میان روز بدیشان رسید چون اعراب بسیار بودند و همیشه با اضراب روم و شام مردانه محاربه میکرده اند و غلبه غالب بیشه اند با ایستادند و مقاتله کردند و معصوم بیک که پیری شکسته هشتاد ساله بود بر ایشان حمله کرده رزمی صعب در پیوستند سیصد سوار قزلباشیه بر آنها غلبه کردند و بسیاری از اعراب درین بادیه بقتل رسیدند و اموال و عیال حاج را از ایشان گرفته آورده بقافله حاج دادند و میانه از اتفاق این امر بسیار خجل و منفعل شدند و صورت واقعه را بقیصر معروض داشتند که قزلباش در ولایت نیز ضرب دست باعراب نموده جمعی عایای خواندکار را بقتل آورده چون قوافل حاج بمدینه شریفه رسیدند اسلحه از خود دور کرده احرام بستند معصوم بیک و همراهان و نیز باعتماد مصالحه بار و میه سلاح باز کرده بلباس احرام در آمدند و میان که بخانی قصد قتل سرکار معصوم بیک و همراهان وی داشتند و بواسطه اسلحه جرات نمیکردند در بنوقت اطمینان حاصل کردند در میانه که مدینه که مهبط وحی است و بحکم خون در آنجا نهایت پرحرمتی است شبانگام که آن پیر محرم معصوم عریان و مطمئن با همراهان بخواب رفته بودند سواران روسیه شبخون برده معصوم بیک و میرزا خان و تمام همراهان را و اعرضه شمشیر نامردی و بی انصافی گردند و اموال را که زیاده از حصر و ضبط نموده و اندازه خارج شد که اعراب بادیه این کار کرده اند و بدین دست آویز دران شب اموال حاج بالکلیه بغارت رویه رفت و این واقعه خلافی بود که بعد از مصالحه از رویه نسبت بقزلباش سرزده و سر حدیث صحیح نبوی که فرموده لادین لمن لا عهد له بظهور آمد و جمعی زمرم بزرگ و معتبر ایران که درین سال بحج بیت الله رفته بودند بعد ازین کار از راه بادیه و جده کشتی و بنادر هندوستان اراده عاده داشتند و کشتیها در دریا غرق شده بیکدام سلامت نیافتند و چون این خبر بسمع شاه طهماسب رسید زیاده از حد اندوهناک

دژمرده شد اما چون مصلحت دولت در تغافل و تساهل بود پرده از روی کار برنگرفت و قصیر دوم چند نفر بیچاره از اعراب مقصر را فرمود که در حوالی که مقتول کردند و مشهور ساختند که قاتلین معصوم پیک بوده اند معصوم پیک بجرم سعادت شهادت رسید و هر دو سلطان در گذشتند و هنوز این خلف عهد و غدر در دفاتر نگارندگان سیر مرقوم است و مرقوم خواهد بود لمؤلفه نه دینا و نه جاه و برد و دام خوش آنکو بکیتی بود نیکنام ذکر حال اسمعیل میرزا در قلعه قهقهه و دو فرقه شدن قزلباشیه و آغاز فساد دولت شاه طهماسب و نفاق امرا و ذکر سلطان حیدر میرزا

نواب شاهزاده اسمعیل میرزا فرزند شاه طهماسب صفوی که از بدخوئی بحکم شاه حقیقت آگاه بعد از مراجعت از هرات حسب الاستحقاق در قلعه قهقهه محبوس بود در این اوقات چیپ پیک استاجلو عم حسین پیک یوزباشی بحراست و محافظت وی میپرداخت چون آن حصن حصین بجز یکراه ابی نداشت آن راه را محفوظ و مضبوط کرده بودند و اسمعیل میرزا را بندی بنود و در بالای قلعه گردش میکرد و حارسان چندان بر او سخت نمیگرفتند جمعی از صوفیان صفوی در کسوت قلندری از روم بپای قلعه آمده بودند و اسمعیل میرزا که گاه از فراز باره خود را بدان صوفیان همنمود و سخن میگفت و چون علمای عراق بشاه طهماسب گفته بودند که زر مسکوک چون در خزینه مجموع میکرد و بر آن زکوة لازم است بحکم شاه زرها و نقرها را شکسته خشت و ساخته بقلعها نقل کرده بودند از آنجمله در قلعه قهقهه نیز خشتی چند زرین و سیمین بود و درین سال که نهصد و هشتاد و هفت بود اسمعیل میرزا از آن خشتها بصوفیان رومی که در زیر قلعه بودند داده که آنها بار دیگر بپول برده بقدر کرده بعضی مصارف میرسانیدند خزینه در قلعه برقوت خشتها اطلاع یافته بملازمان چیپ پیک گمان برده بالاخره بتحقیق پیوست که خشتها را کماشتگان شاهزاده برده اند و حکم او بقلندران داده اند و چیپ پیک دین باب با شاهزاده تشکی نمود و شاهزاده از او برنجید و از اتفاقات شاهزاده اسمعیل را با زن یکی از ملازمان چیپ پیک سری بود و در هنگام شب بخانه وی میرفت شبی آمزد خبردار شده بچیپ پیک خبر داده که اینک اسمعیل میرزا در خانه من آمده با زن من کرم مغازله و معاشقه است ع کرت بینت باور پیا و بپین چیپ پیک بخانه مجبوبه شاهزاده در آمد که شاهزاده را منع کند دران ظلمت لیل و خانه تاریک شاهزاده با چیپ پیک درآویخته و برحسب اتفاق مشتی بر دهن شاهزاده آمده دو دندان پیشین او خلع و قلع کرده بغتا و میرزا را دندان طمع از ان صید کنده شده خشمگین بدر رفت چیپ پیک استاجلو حقیقت سرقت خشت و تفصیل آن واقعه زشت را در ضمن عریضه بحرمان دربار پادشاهی مشهود گردانید شاه طهماسب از استماع این اخبار بغایت آزرده خاطر گشت و میرزین العابدین کاشانی را تفحص و تحقیق این امورات روانه قلعه قهقهه فرمود لهذا در میان او و میانی استاجلو که صاحب منصبان دربار شهریار بودند با اسمعیل میرزا کدورت و خلاف و نفاق آشکار شد حسین پیک یوزباشی استاجلو که مقرب حضرت سلطان ایران و سلطان مصطفی میرزا ولد شاه سپرده وی بوده در فکر عواقب این امور افتاده با سلطان حیدر میرزا پسر ارشد و غیر شاه طهماسب که بعد از رفتن معصوم پیک بمکه او وکیل و نایب شاه بود مقدمات اخلاص کیشی و آشنائی اظهور آورده بواسطه سلطان مصطفی میرزا که بحسب سال با سلطان حیدر قریب الاس و قریب العهد بود سلسله دوستی و استحکام پذیرفت و حسین پیک دانست که اگر اسمعیل میرزا بولایت عهد و سلطنت رسد با استاجلو خصمی خواهد کرد متفق کردن امرای شاهی و ویماقات با سلطان حیدر میرزا کوشیده بخت او یماق سلسله جلیله قاجاریه را که در تمام الوس قزلباش بشجاعت و دلیری و بسیاری طایفه ممتاز بودند با خود متفق گردانید و جمعی که بتحقیق حال اسمعیل میرزا بقلعه قهقهه رفته بودند باز آمدند صورت حال عرضه داشتند معلوم شد که اسمعیل میرزا خلاف کرده مزید بخش خاطر پادشاهی شد و لیکن چیپ لد پیک حارس او نیز که خلاف ادب کرده بود بامیر اصلاخان افشار تبدیل یافت بنجاه کس از قورچیان افشار که با استاجلو مخاصمه داشتند بمحافظت قلعه روان شدند اما اعتماد بر یکطایفه نفرموده قلعه را بخلیفه انصار قراداغلو که با استاجلو موافقتی داشت سپردند خلیفه انصار قراداغلو که با تمام او یماق خود در آن نواحی صحرانشین بوده اند بحکم شاه بپای قلعه آمد چنانکه قریب پنجاه هزار خانه قراداغلی قلعه را در میان گرفتند و خاطر پادشاه بواسطه حافظ و حارس افشار از ذات اسمعیل میرزا بواسطه خلیفه از محافظه و فرار اسمعیل میرزا و حفظ قلعه مذکور اطمینان یافت و در میان الوس قزلباش خلاف افتاد جمعی اسمعیل میرزا را و جمعی سلطان حیدر میرزا را شدند و چون مادر حیدر میرزا سلطان خانم خواهر علیخان حاکم کرجستان بود و تمام کرجیان با سلطان حیدر موافقت داشتند امام قلی میرزا و مصطفی میرزا نیز گرچه بودند با برادران متعلقان بسلطان حیدر پیوستند و صدرالدین خان ولد معصوم پیک صفوی نیز در نزد سلطان حیدر میرزا معتبر شده همه صفویان نیز با او بودند و کار سلطان حیدر بالا گرفت و آغاز اختلاف و نفاق قزلباشیه ازین دو گروهی بهم رسیدند و مایه فتنهای بزرگ گردیدند خواسته را پیدار کردند و در تقویت و اسباب چیدند و در زمان حرم میرزین دو دو

ظهور کرد بعضی با پری خانم دختر شاه و بعضی با والدهٔ سلطان حیدر اتفاق کردند و چون مادر پری خان خانم خواهر شمخال خان پسر عم و خدام و خدمهٔ بیرونی و درونی غالبا چراکسه و گرجیه بودند با آن دو زن پیوسته دو دسته شدند و مادهٔ این فتنه در حکام بلاد نیز نشر نمود و وزرای دیوان پادشاهی نیز دو فرقه شدند حتی علمای بلاد نیز هریک خود را بطرفی بستند و پری خان خانم دختر شاه اوست که مخاصمه وی با سلطان حیدر مایهٔ کناری برادر مادری خود سلطان سلیم نزاکه در مشهد بود در خدمت شاه توسط کرده بقزوین آورده و شاه با سلیمان میرزا توجهی میفرمود اما استعداد نداشت و ممسک و طماع و پیوقار بود چون پریخان خانم از برادر خود مایوس شد غایبانه اظهار دوستی با اسمعیل میرزا که کل اوس قزلباش بدو مایل بودند نمود و همه غافل که از و چه خواهند دید و برحسب اتفاق درین سال شاه را ناسوری بر عضو نشکاه برآمد که غالبا در اندرون تکیه میکرد و اطبا بمعالجه میپرداختند اوس قزلباش که پادشاه را مریض دانستند همه روزه تمامی بحضور و دربار سلطان حیدر میرزا میرفتند و پری خان اینمعنی را شاه عرضه داشته شاه از سلطان حیدر و امرای خود آزرده خاطر شد و بعد از صحت شاه سلطان ابراهیم میرزا و لد بهرام میرزا را در امورات خاصه خود رائق و فائق فرمود و از عدم استعداد و باز سلطان حیدر میرزا تقدیم و ترجیح یافت و با الاستقلال نیابت میراند و چون این اخبار با اسمعیل میرزا که در قهقهه محبوس بود از ولایت عهد مایوس رسید زاره حسد و خامی عرضه پدر بزرگوار شاه طهماسب نگاشته از تقرب سلطان حیدر و معایب آن کار شرحی مرقوم داشته از جمله صریحا نوشت که از زبان امین بنا بود و قضیهٔ زن شیخ حسن کوچک را که در سکام موقعه پیشتین شوهر کرده پیش شوهر تا بمرد و سلمان ساوجی در آن باب قطعه منظوم کرده که مصراع اخیر در کمال تشهیر است زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن و در آن نوشته مفصل مرقوم کرده بودند شاه طهماسب که از جسارت پسر رنجه خاطر بود از این عبارات زاده برنجید و از آن پس عرایض او را مطالعه قابل نشمرد و لی در محافظهٔ وی پیش از پیش اهتمام میداشت و درین سنوات ییلاق و قشلاق هم در قزوین بود و امرا عمارات عالی در آن شهر بنیاد نهادند و باتمام رسانیدند و شاه نیز در آبادانی آنجا ساعی بود چنانکه بکمتر اردکان بزازی قدیمی و جدیدی در قزوین معمور بود و اکثر رعایا بثروت و تمول رسیدند و شاه طهماسب هشت سال از ولایاتی که خالصه بود خراج نگرفت و میفرمود که درین ایام ما را بزر احتیاجی نیست زیرا که دشمنی در برابر نمانده که جهة حفظ ملک سیم و زر بمخارج لشکر داده شود زر و سیم ما در زر رعایا باشد داد و ستد کنند و منتفع گردند بهتر است زیرا که در خزینه ما نمی قراید ما نیز تاجریم که معامله کنیم چه در خزینه باشد و چه در زر مردم برای ما فرقی نکند که خزینه و خزینه دار ملوک رعایا و داقین بیاشند و اگر زحمت و تجارت و دهقنت رعایا نباشد سلاطین چگونه تعیش و زندگانی توانم کرد نظم نه از بهر آن میستانم خراج که زینت کنم بر خود و تخت و تاج خزاین پر از بهر لشکر بود نه از بهر آذین و زیور بود دل دوستان جمع بهتر که گنج خزینه تهی به که مردم برنج رعیت چو بیخ است سلطان درخت درخت ای پسر باشد از بیخ سخت فراخی دران مرز و کشور مخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه و در تواریخ آورده اند که از کنار آب چیحون تا لب آب شط العرب راههای ایران سراسر بدولت او امین بود و بتجار بفراغت آمد و شد میکردند و یکدینار کسی از ایشان آن تمغا و عشور ده یک و راهبانی و دروازه داری نمیگرفت لهذا ایران در عهد او مامور گردید و نام او جاودانی به نیکی باقی بماند **پیمان آمدن شاهزاده خوارزم بحضور شاه طهماسب و منازعه اوزبک و جام با زنبل خان** مجملا اینکه چون در حدود سنه نهصد و هشتاد و هشت عبدالله خان بن اسکندر بن جانی سلطان برادرزاده پیر محمد خان در ماوراء النهر استقلال تمام یافت حاجی محمد خان معروف بحاجم خان اوزبک حاکم خوارزم از عبدالله خان مذکور خوفمند شده پسر خود را با پدر بارگاه شاه طهماسب فرستاده دختر خود را نیز بنام شاهزاده عالیمقام سلطان حیدر میرزا نامزد نمود پادشاه ایران در اعزاز و اکرام خان زاده خوارزم دقیقه مهمل نگذاشت و جمیع شاهزادگان را باستقبال او فرستاد و یکی از بلاد ایران را بانقطاع و مقرر فرمود کذلک بوسخان حاکم نساء و مرو و پیرود در مقام طاعت درآمده بانعام و اکرام کامل اختصاص یافت و اوزبک خان بن رستم خان بن جانی بیک بخلاف آنطوایف باده هزار اوزبک جرار بجند و دستر خس و زورآباد جام درآمدند و غارتی کرده روانه اندخود و شیرغان میمونه و زنبل خان و لد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام میرحسین سلطان فیروزجنک را طلب کرده در دفع اوزبکیه با او محاورت و مشاورت نمود او و حاجی سلطان کوتوال که از امرای جغتای بودند هردو با دستهای قشون خود بزنبل خان پیوستند و او بمظاهرت ایشان مستظهر شده اراده تعاقب اوزبکیه کرده اما آنها مصلحت ندانستند زنبل خان لجاجت کرده و با دو هزار و پانصد نفر قزلباش و جغتای از دنبال ایشان تا حوضهٔ پرل خواتون بدیشان رسیده اوزبکیه دو سه هزار کس در برابر زنبل خان نگذاشته باقی کمین کرفتند و زنبل خان بر آنها حمله کرده

او زبکیه بهوی کمیسکاه کرنخشید مردم زنبل خان همه بجمع کردن غارت مبادرت نمودند و پراکنده شدند ناکاه اوزبک خان از کمین خدیعت پرون آمد
برسر قزلباشیه ریخته یک حمله جنود امر منهزم شدند و بقدر قدرت پای افشرده محاربه کردند و یکهزار نفر قزلباش و برخی جغتای عرصه شمشیر اوزبکیه
شدند زنبل خان و میرحسین سلطان بقتل آمدند حاجی کوتوال با بعضی فرار کرده جان بدربرده و از سوتدیر و جهالت زنبل خان چنین چشم
زخمی بسپاه قزلباشیه روی داده اوزبک خان با فرفرعونی بولایت اندخود و شبرغان مراجعت کرده و شاه بواسطه سوتدیر زنبل خان
بیازماندکان واالشقاق نفرمود ذکر فتنه گیلان و مامور شدن سپاه و فتح قورچیان در رزم امیره دباج سپه سالار

درسنه نهصد و هفتاد و نه از حوادث کردون فتنه زای در گیلان نیز فتنه تازه برخواست اجمال این مقال اینکه الله قلی سلطان حاکم گیلان
بواسطه کرمی هوا به ییلاق رفته بود جمعی از سپاهیان ولشام آنولایت بهم پیوسته سید حسن نامی را نسبت قرابت با جداد خان احمد خان دادند
و با یالت گیلان برداشتند و امیره دباج نامی را سپهسالار خوانده و با حشری انبوه بلاهیجان آمده بر سر جماعتی از صوفیان صفویه که در
قلعه کوتوال بودند تاخته آماده جنگ و جدال شدند چون حصار نا استواری بشمار داشت لاجرم برآن قلعه مستولی شدند و الصوفیه را با زنان
و اطفال که در آن قلعه کوتوال بودند بقتل آوردند پس سخر بر سر بکتاش ولد الله قلی سلطان بتاختند و بدر رشته ملازمانش را بدست آورده بکشتند
امیره ساسان از کسکر با جمعی عسکر برزم دباج آمده پنون عدد سپاه دباج بپست هزار رسیده بود ساسان لاعلاج کرده فرار کرده هراسان ازمیان
بدر رفت و این اخبار بعرض شهریار ایران رسید قوجی خلیفه مهردار و فوجی قورچیان جلادت شعار و امیر غیب بیک استاجلو و غیره روانه گیلان
شدند همانروزی در عرض راه در طی مقالات برتری سخنی از شجاعت و دلاوری در میان بود یکصد و سی نفر از آنجوانان بهادری کرده
پرخصت مرا با لشقاق قدم در آنولایت نهاد و آری با لشقاق جهان میتوان گرفت چون بکوکه و کسم یکمیز لی لاهیجان در رسیدند گیلانیان
مستعد پرخاش از وصول قورچیان قزلباش آگاه شدند با ندیشه اینکه همه را اسیر میکنیم و این معنی باعث خوف آیندگان دیگر خواهد شد با استقبال
آن فوج قلیل در حرکت آمدند جوانان قزلباش تکیه بر حفظ خداوند کرده و بر قضیه قاطعه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیره باذن الله تعالی نکیه نموده
دست بشمشیرهای قاطعه کرده حمله بر عساکر گیل و دیلم برده در هم ریختند و کل و لای آن منازل را بخون گیلانیان آمیختند و گیلانیان فوج فوج
و صف صف در رسیدند و آتش محاربه را اضطرام دادند جوانان شیردل زبرکسل بی اندیشه و کسل رزمی چنان با آن سپاه کردند که قصه رستم و
اسفندیار از لوحه خاطر روزکار محو کردید در این اثنا تیری بر امیره دباج سپهسالار گیلان رسیده و از اسب در غلطیده نام زیاده از یکهزار نفر از سپاه
گیلان در دفتر قتیلان ثبت شد باقی تاب ثبات نیاورده روی برگردانیده بگریختند و قورچیان بلاهیجان رفته بکرفتند و امرا از دنبال بوقتی آمدند که پشت
اعدا شکسته و مجروح و قلعه لاهیجان درست مفتوح گشته بود و بیست هزار گیلی و دیلم زوبین و مرزاق ریخته به پیشها و جنگلها کریخته امرا در خدمت حضرت
شاه طهماسب مقصر و مطعون شدند و الله قلی سلطان حاکم سابق معزول کردید و پیره محمد خان استاجلو اتابک شاهزاده نامقلی میرزا در رکاب
شاهزاده با یالت گیلان شتافته و الله قلی سلطان حاکم سابق گیلان با آنکه جمعی از ملازمین و اقربای او قبل آمده بودند بملاحظه اینکه از غفلت و غرور
اولیای امر واقف شده بود که بعضی از مستحفظین لاهیجان کشته شده بودند محظی و مقصر کردید و از نظر پادشاه که مرشد کامل بود افتاد چنانکه صوفیان صافی
اعتقاد صفویه که در دربار بودند و راه بارکاه شاه نمیدادند و دست رد بر سینه او مینهادند و نیز از غایت ارادت و صداقت بخانه خود نرفته
با عیال خود نخفته مدت سه ماه بر دربارکاه پادشاه مقصر وار و سرمسار در محال مسکنت و انکسار بی فرش و خوابکاه و پوشش شب و روز در زیر برف و
باران نشسته بود که مرشد کامل از جرایم او در کذرد بچشم الطاف و عطوفت در وی نکرد تا ماه مبارک رمضان در آمد و جمعی از سادات و فضلا که بحضور
پادشاه میرفتند بر حال او رقت نمودند و در حضرت شهریار از او شفاعت و توسط کردند که کناه او بخشیده شود شاه طهماسب بحرمت خاطر علما و سادات
که محترم بودند فرمود از کناه او کذشتیم و مرخص است که بخانه خود رود و در روز عید رمضان بحضور شرفیاب شود و الله قلی سلطان امیدوار بخانه
خود رفته در روز عید سعید با آداب صوفیکری بحضور آمده زمین بوسید و شکر نعمت کفت و در آغاز دولت اسمعیل میرزا بدست تکلوبان کشته شد و الفه
غلامان که راه یقین داشتند بشاهان ارادت چنین دارند اشتند چنین صوفیان راستان بوده اند بصدق و صفا داستان بوده اند ذکر وفات
سلطان سلیم خان و رفتن شاه محمد و باز آمدن از روم و بعضی وقایع غزیه این سال چون سلطان سلیم خان ثانی سالی چند بتدبیر
و کامرانی بکذرانید از غایت ولوع بر شرب خمر و ادمان در این امر کمتر سعی نمود و زود از الفبوحت روانه نمود و آخر الامر مبتلا شد و علیل کشت

وضعیف آمد و چون هشت سال در جاه و جلال گذرانید نوبتش بسر رسیده رحلت یافت و پسرش سلطان مراد خان ثالث برجای وی بسلطنت روم جالس گردید و برادران خود را بالقتل در آورد و چون خبر رحلت سلطان روم بپادشاه ایران رسید ملول گردید بحکم مصالحه و رسم تعزیه و تهنیت شاه محمد بیک استاجلو را که از کمال دانائی لقمان لقب داشت با سلام مبول روانه گردد و هدایای چند مرسول شد که از آنجمله خیمه بود که نهایت وسعت داشت و از اطلس فرنگی دوخته بودند و تمام آنرا زردوزی کرده تماثیل عجیبه و نقوش بدیعه ممثل و موشح منقش بود و سقوش را سراسر بسیمکه زرکرده بودند و بفیروزه درشت مرصع ساخته چون خیمه چنین تا غایت در ایران با تمام نرسیده بود چند روز بجهة نظاره نظارگیان در میدان برافراشتند و بهنگام رفتن شاه محمد بیک ولد شاه قلی سلطان که سابقا بسفارت اسلامبول رفته بود پیچیده فرستادند سفیر مذکور راه روم برگرفته با بهتی تمام و حشمتی عظیم بروم رسیده تعزیت و تهنیت گفته با نامه دوستی حشامه قیصر و هدایای نفیسه روم مراجعت نمود و کیفیت احوال آن دیار را بحضرت شاهی معروض داشت و این واقعه در سال نهصد و شصت و اتفاق افتاد و در سال دیگر جمعی مبتدعین مذاهب در کاشان بهم رسیدند دعوی امامت کردند مراد نامی رئیس ایشان طایفه بدعتقاد بود و جمعی محمود پسخانی که صد و پنجاه سال قبل فوت شده بود متهم شدند امیر خان موصلو و جمعی مامور گردیده آنهارا بدست آورده مقتول گردند و مراد نام را بحضور شاه آوردند در دولتخانه پادشاهی مقید بود دیدار بیک پسر فرخ زاد بیک ایشیک آقاسی باشی محافظتش مامور شد چون این مراد نام مراد و مقید نامقید جوانی ساده روی با ملاحت و صباحت بود محمد مقیم برادر میرزا بیک که از وزرای معتبر ایران محسوب میشده درین ایام منصب وزارت ارض اقدس رسیده بود با مراد محبتی داشت چند اسب آزموده ریاضت نموده آماده کرده مراد شبی از خانه سلطانی گریخته بخانه محمد مقیم رفته بر اسب سوار گردیده براه لار و هرمز رفت علی الصباح که شاه طهماسب از فرار مراد مطلع شد آتش غضب تغیر فرمود که محافظان وی کور باید انگشتند از ممالک محروسه من بیرون روند دیدار بیک که صوفی زاده و جوان صادق مردانه آزاده بود سوار شده براه فارس رفت در لارستان خبر یافت که مراد از راه کیج و مکران بجدود هندوستان رفته است دیدار بیک را کار مشکل شده ناچار با سواری چند از همراهان خود راه بیابان گرفت از راه بی آب پرخطر بمشقت هرچه تمامتر عبور کرده بعد از چهار ماه در نواحی هندوستان مراد را بدست آورده و مراجعت نمود این مردانگی و فرزانگی و صدق و صفا شاه را بر سر الثفات آورده از دیدار بیک خوشنود شد و لی زمراد پرسش کرد که این باو که رسانیده مراد نیز حقیقت عرضه کرد و محمد مقیم که از حضار مجلس و مقیم آستان ارم مونس بود بحکم پادشاه مقید شد روز دیگر حکم پادشاهی جاری گردید که محمد مقیم را تمام امرا و وزرای دربار شهریار بپای دار برده بحلق آویزند کنند تا مجبوس پادشاه را دیگری فرا نداده باشد و زرا بحکم شاه طهماسب عمل نموده محمد مقیم را از دار بحلق آویختند و مراد را با متابعین او بالکلیه بقتل آوردند دیدار بیک بمکه معظمه و همت مراد را بدست آورده و در نزد مرشد کامل باظهار این ارادت عزت و سعادت یافت و بدرجات عالیه رسید و محمد مقیم که در سلک وزرا منسلک بود بخلافی که از راه هوس کرده بود بقهر آویزنک شد و بدرکات هاویه آرمید و پس ازو کفشه اند نظم در پادشاهان میدست و پیم یکیر انعیم و یکیر اجحیم بکردار دریا بود کار شاه یکیر بکف دریکی زو بتباه

ذکر بعضی از حوادث و صوادر روزکار و عدل و داد شاه طهماسب صفوی الموسوی در سال نهصد و هشتاد و دو بتقدیر خالق قدیر و تاثیر کواکب حوادث پذیر در اغلب بلاد آباد ایران زلزله عظیم واقع شد و بسا عمارات هرسان صفات ویران گردید خاصه در شهر کاشان لمؤلفه زمین را آنچنان آمد تب لرز که لرزان شد از بن هر بوم و هر مرز و در قریه فین که در یکفرسنگی شهر است در آن چشمه ایست عظیم که از یک سنگ بیرون می آید و چهار آسیابان آب دارست و سیاحان ربع مسکون مثل آن چشمه کمتر دیده اند و مدار زراعت کاشان بر آن آبست بالتمام ویران شد چنانکه سه هزار خانه معموره آن بکلی منهدم آمد و یکهزار و دویست کس نامی که نام ایشان محقق بود هلاک شدند و جمعی که کمتر از مفلس و رعیت بودند اندازه بیرون بهلاکت رسیدند و گویند در آنولایت رسم بوده که بهنگام رسیدن مهمانی وچیدن آن غوزه هر روز کل رعایا باتفاق بمهمانی میرفته اند و بجهة صاحب آن مهمانی زار مهمانی میچیده اند و آن اجتماع را سبب نشاط و انبساط میکرده اند و آنروز که این زلزله اتفاق افتاد غالب رعایا و برایا در صحرا بوده و باین کار اشتغال مینموده اند لهذا آنچه در خانها مانده اند هلاک شده اند و بجائی که خانهای آن موضع بوده است پس از زلزله بجز تلی خاک از آثار ربع و دمن نشانی نبوده درین سال شاه طهماسب وزارت ملک یزد را بسید حسن فرمانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی مبشار که بقویض فرمود و میرزا شکرالله اصفهانی بمنصب استیفا سرافراز شد تا بوظیفه رشد و کفایت و کاردانی و درایت بر هر دو وزیر غلبه کرده صاحب جشیار ایران گردید هم درین سنه قلعه پلنگان که در تصرف کردان بود مسخر

جلد هشتم ذکر وفات شاه طهماسب صفوی

جمیله سیاق سلطان تکلو بتصرف قزلباش درآمد و امیرخان حاکم همدان بواسطه خبط دماغ و اختلال عقل با رعایای آن ملک سوء سلوک پیشتر کرد و چون صورت حال اهالی همدان بحضرت پادشاه همدان معلوم شد بسلاحتسین تعلق گرفت و محمد بیک و امیر جعفر ساوجی بوزارت رسید و در خلال تنقضد هشتاد و سه شاه طهماسب بملاحظه رفاه خلایق و اصلاح حال رعایا و عدم تعیین از وزرا و امرا کلیات و جزئیات امور ملک و سپاهی و رعایا و معاملات دیوانی را بنفس نفیس خویش رسیدگی و کفالت میفرمود که مبادا از شاهزادگان یا وزرا و امرا بر مظلومی ظلمی رود و در روز عرض کبری یعنی یوم محشر پادشاه شاهان ازوی باز پرسد میت دران روز کز فعل پرسند و قول او لولعزم را دل بلرزد زهول و بگوشه نشینان درویش و صوفیان ریاضت کیش و علمای عقبی طلب و یتیمان بی پدر و غریبان در بدر علی اختلاف مراتبهم رافت و رحمت و بدل و شفقت میفرمود و باکرام و انعام و رواتب و ادرار و وظایف باستمرار هریک را خوشنود و خورسند میداشت و غالب شبها را بطاعت و عبادت و تضرع و خشوع و رقت و سوز بروز می آورد و شکر انعامهای منعم علی الاطلاق را لحظه فراموش نمیکرد و در آن خجسته عهد و پسندیده روزگار همه کیستی در مهد امن و امان غنوده بودند و جمیع اطراف و اکناف آسایش و آرام و آشتی از نهایت روم که نهایت مغرب است تا نهایت ترکستان و مشرق و تمامت هندوستان تا غایت دریای چین چنان مامون و محصون بودند که یک کس و دو کس با خروارهای زر عبور کردندی و کسی بدانها ننگریستی و نپرسیدی که کیستی چه پسلطان مراد قیصر روم در کمال استقلال و معموریت بلاد بود و جلال الدین محمد اکبر بن همایون پادشاه بابری در نهایت سیاست و معدلت و کیاست هندوستان را آرام داد و ایران نیز از صدور زمین داور و فقید الی کرجستان و عمان و بغداد و عین آباد الی و آسود کی میپودند و درین حدود کارکنی بکمال نرسیده بود و دولتها بعین استقلال و کوشیده بسر نیکو کهنه بیت کمال در رکنا دایزد از جمال جهان کجی رسد بجمالی کجا کرفت کمال

در ذکر واقعه ناگزیر مرض و رحلت پادشاه ایران شاه طهماسب صفوی انار الله برهانه و اختلافات آن اوان

در اوایل صفر این سال که کاه سفر ارتحال پادشاه پسمال شاه طهماسب بهادر خان صفوی الموسوی بود آن شاه والاجاه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در آن ایام بحضوری و بیماری همچنان بسر انجام مهام ملک و دولت و تقویت امور دین و ملت مشغولی میکرد و چون بواسطه مرور دهور و کرور شهور در عیار زر تراج ایران نقصانی پیدا شده بود شاه طهماسب اعیان و ارکان کل ممالک ایران را بحضور خواسته در باب شکستن زرهای ناتمام عیار مشاورتی میکرد که قراری شود تا ارباب تجار ترا خسارتی نبود و روزی دو سه بدین امر پرداخت پس از تشخیص و تخصیص لختی آسوده خاطر شد و ازین دغدغه برآمد و بدرون سرای معالجت توسیر و جروح اسافل اعضا میل کرد مردم همچنان خاطر جمع با مور مرجوعه میپرداختند شاه را بدین درجه تاب افتاد و مع هذا از کمال صلابت ذات چنان رفتار می فرمود که کسی را کمان فرصت بدان شاه پاک فطرت نمیرفت تا در چهاردهم صفر طبیبان حاذق سر سیمه شدند و زنان حرم بفکر پسران افتادند و هر تن بسامان کار خود پرداختند و در سلطان حیدر میرزا بموالی خود پیغام کرد که آماده کار و در تعین شهریار باید بود و جمعی که با اسمعیل میرزای محبوس در قلعه قهقهه سری داشتند در فکر انجام آن کار افتادند و چنانکه در ضمن حال اسمعیل میرزا اشعاری شد کل اهالی ایران دو فرقه بودند و کاه خلاف و نفاق هر دو طایفه در رسیده و در آن زمان در ایران از الوس و ایماق استاجلو بیشتر طایفه و طبقه نبود و پیست کس از آن الوس صاحب طبل و علم بودند و ایماق قاجار نیز که جماعتی شجاع و نامدار بودند با صفویه و الوس استاجلو در ولیعهدی سلطان حیدر میرزا معاهده و معاقده داشتند و امرای چراکسه خاصه شیخال خان و روملو و ذوالقدر و قرامانلو و افشاریه و قرا باغلو و تکلو و ترکمانیه و جمعی با هم موافقه کرده طالب اسمعیل میرزا بودند اجمالا بمشاورت زنان بطلب سلطان حیدر میرزا فرستادند و از قول شاه او را بحرم خواندند که در حین رحلت حاضر باشد و باعث قوت کار او کردد و مردم چنان دانند که شاه او را خوانده و ولیعهد کرده او نیز بحرم درآمد و قرار شاه طهماسب چنان بود که هر روز طایفه و جمعی بپاسداری دولتخانه خارج و داخل و درون و بیرون مخصوص باشند و اکر در روز نوبت و کشیک این طبقه طبقه دیکر خواستندی داخل شوند راه ندادندی الا که از شاه طهماسب حکمی صریح بیاورند درین ایام محارست حرم با طایفه دولتخواه اسمعیل میرزا بیوده زود لتخواهان سلطان حیدر را بی بدرکاه نداشتندی و بمضمون اذا اراد الله شیئا هیی اسبابه هرکاه کار بخلاف بود سلطان حیدر میرزا در حرم نمیماند و در نزد دولتخواهان خود میرفت کار او بهتر بود و چون سلطان حیدر بمشاورت زنان نادان بحرم درآمد و حال شاه والاجاه را دیکرکون دید مشوش خاطر کشته با زنان بکریه درآمد خواهر او پریخان خانم که بادی کمال خصومت داشت در اثنا تقویت و حمایت اسمعیل میرزا را باوج شهریاری برمی افراشت از راه کید عظیم که در ذات او مخفی بود اظهار دوستی و خیرخواهی نسبت بسلطان حیدر کرده

او را سلطنت بتعینت گفت و بادی آنمان مغلظه بمیان درآورد و از اسمعیل میرزا اظهار یاس و نفرت نمود سلطان حیدر ساده دل نیز باور کرده و در همان لحظه شب پادشاه ایران داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح پرفتوحش بشاخسار سدره و طوبی آشیان گزید و اینواقعه در پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و چهار بود از نوادر اتفاقات اینکه پانزدهم شهر صفر تاریخ وفات واقع شده است لمؤلفه در بیغ آن شهنشاه کابل ستان
که ایران زمین کرچون گلستان بفرسنگ فرزانه جاماسب بود به پیکار مردانه کشتاسب بود وفی الحقیقه شاه طهماسب پناه دشاهی عظیم الشان
وبزرگوار بود و قریب پنجاه و پنج سال در کمال شوکت و استقلال سلطنت فرمود در شجاعت بعدیل بود چنانکه در مبادی پادشاهی سلاطین
اوزبکیه شیبانی که معادل دویست هزار سوار بخراسان درآمده بودند در هم شکست و چندین بار سلطان سلیمان خان قیصر روم با لشکری موفور
عزم ایران کرده از کمال حزم چنان با قیصر رزم کرد که بروی غلبه یافت بلکه در هر باری که سلطان روم بایران آمد ضرر فاحش بلشکر روم رسید
وجمعی کثیر فتار شدند و شاهان و شاهزادگان اطراف از روم و گرجستان و هندوستان و ترکستان بخدمت وی آمدند و متوسل بحضرت او
شدند باهمه الطاف و اعطاف تمام بظهور آورده اسباب سلطنت وی بجائی رسید که کمتر از پادشاهان اسلامیه بر آن حاصل بود و بعد از هم
مبارک امیرالمومنین علی میکصد و چهارده هزار سپاه علوفه خوار از ترتیب او در ایران بهم پیوسته بودند و در جبا خانه شاهی چندان اسلحه جمع شده
بود که محاسب هم از احصای آن عاجز آمدی زیرا که قریب دو قرن هر ساله در اکثر بلاد ایران اسلحه آماده کرده تحویل بجبا خانه میکردند و در فراشخانه
از خیام مخمل و اطلس فرنگ و خرگاه لاجیق و کلابتون دوزی و کلیمهای بر شمینه چندان بود که تا آن غایت هیچ سلطانی از سلاطین عراق بدین
بودند دوازده هزار اسب و دوازده هزار استر بوقت رحلت در سرکار پادشاهی بود بالجمله در تقویت شریعت غرا و ترویج طریقت بیضا و
قهر اعدا و لطف احبا نظیر و مانند و عدیل و فضلا را محترم داشتی و تخم بر و احسان در اراضی قلوب رعایا و برایا کاشتی در ایام شباب بنا بر
اقتضای جوانی بشرب باده ارغوانی آلودگی داشته و چنانکه در گذشت در بیست و سی و نه که نه سال زجلوسش گذشته و بیست ساله بود
از صمیم قلب بی سیئی نادم و تایب گردید و در آن باب خود این بیت فرموده بود ع
یکچند پی زمرد سوده شدیم یکچند پیاقوت ترآلوده شدیم آلوده
کسی بود بهر رنگ که بود شستیم باب توبه آسوده شدیم علی ای حال ولادت او در ذی حجه نهصد و دوازده و جلوسش را در نهصد
سی و مدت عمر مبارکش را شصت و چهار سال و شش ماه و بیست و شش روز و مدت ملکش را پنجاه و پنج سال و کسری نگاشته اند و باروی مشهد
مقدس رضوی و تذهیب گنبد اقدس را با باروی شهر طهران و عمارات بسیار قزوین از آثار او میدانند و چون اسمعیل میرزا از اسفاک
قاسیه القلب و دانسته بود بولیعهدی او راضی نبود و بتقدیر ربانی واگذاشت و در باب سلطان حیدر میرزا نصیحت و وصیتی نفرمود و مضمون این
دو بیت عمل کرد که فرزانگان گفته اند قطعه فرزند بنده ایست خدا را عمش مخور توکیستی که به زخدا بنده پروری کر مقبل است کنج سعادت
برای اوست ور مدبر است رنج زیادت چه میبری ذکر حال شاهزاده سلطان حیدر میرزا و جلوس خواستن و کشتن امرای
مخالف او را شاهزاده سلطان حیدر میرزا که بامید سلطنت و ولایت عهد و باشاره زنان نادان از میان دولتخواهان خود بحرم
درآمده بود بگمان اینکه دیرا منازعی و معارضی نیست و پری خان خواهرش که سابقا نایب شیطان بوده اکنون از مفسده جوئی تایب و
بخدمت و طاعت وی راغب آمده کمر شمشیر مرصع پدر والاگهر بر میان بسته و تاج خاص پادشاهی بر سر گذاشته از حرمخانه بدیوانخانه آمد
قورچیان کشیک چارتهنتی گفتند و در خوف و رجا در گاه خانه پادشاه یگانه را محکم کردند از سرداران و امرا نیز بقورچیان کشیک دولتخانه
پادشاهی که طالب اسمعیل میرزا بودند قدغن در استحکام دروازها و بستن ابواب و راه ندادن هواداران سلطان حیدر میرزا پیغامها رسید
سلطان حیدر میرزا چون دید که از امرای دولتخواه کسی بنا مدو باب امید مسدود است بحرم خانه مراجعت کرده پنهانی نامه بسلطان مصطفی میرزا
که با وی مهربان بود نگاشته از کرفتاری و تنهائی خود بوی اخبار کرد و نیز بصدر الدین خان ولد معصوم بیک صفوی که وکیل سابق
شاه و اتالیق شاهزاده بود نوشته را نمود او باحسین بیک یوزباشی و سایر متعلقان اظهار کرده گفتند هنوز شب است و چند مرشد
کامل بر زمین مانده فردا که نوبت خدمت و کشیک ما و طبقه موافقان ماست میرویم و کار را تمام مینمائیم اگر ما را راه دادند فبها المطلوب اگر
درنگشادند همه عالم بدانند که خلاف و نفاق از آنطایفه روی داد با اجتماع و احتشام میرویم و از جنبک نیز پروا نداریم و بعد از طلوع صبح فتح قضیه لیله
شب بر همه عالم چون آفتاب روشن و لایح و واضح گردید تمام خلایق یراقها و اسلحه ها بر تن راست کردند و قشونه خفته از خواب سر برآورد و اسباب

جلد ثم ذکر قتل سلطان حیدر میرزا بن شاهزاده اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه و بپادشاهی رسیدن

خود را آماده دید الطایفه دیگر بصدد آن شد که بین خان پیغام کردند که مخالفت امیران بلاشبهه مایه خرابی ایران است ولی آنکه اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه بیاورید و بعد از ورود وی بهر نحوی که اتفاق کنیم رفتار شود مع القصه تا قریب بمیانه روزاز دو سو یخان مخالف میرفت و پیامهای متضاد می آمد و طایفه متشکره از دو جانب با اسلحه و استعداد عزم دربار روا تمام کارکردند سلطان محمود میرزا و شمخال خان چرکس و اتباع ایشان که با اسمعیل میرزا بودند از راه میدان سب بدولتخانه شاهی در آمدند و طایفه دیگر از راه درکاه شاه روان گشتند و سلطان ابراهیم میرزا چون بحدود خانه خود رسید بخانه رفته با سلطان حیدریان مرافقت نکرد و این معنی باعث پیدایی استاجلو و بستی سلطان مصطفی میرزا که همراه بود شد چون کوچه ها تنگ و معبر باریک و ازدحام و غلبه و غوغا بسیار بود و در دروازه تعطیل روی نمود و قریب بغروب نزدیک بدر دولتخانه رسیدند کشیکچیان راه ندادند جنگ در پیوست چند تن کشته شدند و دروازه بگرفتند و از بام برآمدند و در شکستند آشوب و فتنه گرم شد و یوانخانه پادشاهی که سالها سجده گاه سلاطین بود و جباه عاظم بر آن میسود بسم اسبان کوفته شد و ایوان بزم سروران میدان رزم چاکران آمد تیر و تفنگ بهر سو بگرمید و خت و تاج و تبرزین بر مشکافت چون امرای دیگر که اسمعیلی بودند غلبه سلطان حیدریان دیدند بر جان خویش خایف شدند بر در حرمخانه رفته و را نجا استند شاهزاده پنهان شدن آن خواهر بری نام دیو خصلت شیطان فطرت و برادر میان زنان حرم نمود چاکران خواجه کش و مردان مرد سوز ریخته سلطان حیدر را بگرفته در آن جوانی و آغاز کامرانی بچرمی شنیع و پیکنایی ثابت بکشتند و کار از کار در گذشت و منونه قیامت کبری آشکارا گشت اهالی حرم محترم که سالها چرمتی ندیده بوده و بمرگ پادشاه ایران که هنوز جسدش در جامه مستمره مانده و تغسیل و تکفین نیافته کرفتار شیون و ناله بودند و چون شاهزاده نوجوان را زیر و زبر دیدند فریاد و فغان برکشیدند مقنعه ها بفکندند و ناصیه ها بشخودند و مویها بکندند و مویها نمودند و با مثال این اسیات سوکواری و زاری همیکردند لمؤلفه یکی در نکرای سپهر کبود دوظلم اینچنین سخت برنا چه بود شب دوش از کف شد آن شاه پر دکر شب برفت این جوان هژبر سرش را سیاوش وش بیکناه بریدند و غلطید بر خاک راه پلاسی سیه طوق کردن کنیم برین شاه و شهزاده شیون کنیم همه شب بانوان حرمخانه پادشاه و مادر شاهزاده بیکناه ما هنگام فجر خاک بر سر همیریختند و بر کردنش شاه و فرزندش حلقه زده شور قیامت برانگیختند و الحق بر خاندان سلطنت و دودمان کرمت کاری صعب گذشت و مشکلی سخت آمد این امر اکه خود در امر خانواده صفویه میدانستند بقتل فرزند پادشاه خود که مرشد کامل میخواندند مبادرت نمودند و ابواب چرمتی در حرمخانه وی کشودند سخت سست عقیدت و تنگ نظرت بودند بقاعده طریقت نیز ایشان مرتد شدند زیرا که نظم پادشاه سایه خدا باشد سایه بادات آشنا باشد تا ثمره شایع اعمال ایشان چه باشد چنانکه در طی وقایع آینده بر ارباب دانش و اصحاب بینش مشهود خواهد بود و الا عاشه من الرب العادل لوود در بیان وقایع

حال امرای مخلقه الرای قزلباشیه و کیفیت آوردن شاهزاده اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه و بپادشاهی رسیدن او و بشاه اسمعیل ثانی ملقب شدن دیگر روز که پری خانم و امرای متفقه بر سلطنت شاهزاده اسمعیل میرزا از کار خود فراغت یافتند

یعنی دل از غدغه پادشاهی سلطان حیدر فارغ کردند جمعی شاهزادکان و علمای عهد با تفاق امرای پر نفاق بحرمخانه رفته جسد شریف شاه طهماسب را بقانون شریعت غرا تغسیل و تکفین نموده برسم امانت در ایوان دولتخانه گذاشتند و معلوم شد که در شب نزاع امرا در حرم سرای میر چندی برحسب اتفاق بر نعش شاه آفاق رسیده بود و جسد سلطان حیدر میرزا که شرحه شرحه بود بنظر برادرش سلطان سلیمان میرزا در آمد از غایت عداوت و قساوت قلب با زو بندی کرا بجا که بر بازوی آن مقتول مظلوم بسته بود و قاتلین در آن شب تیره ندیده بودند که بشناسند و برایند برادر والا گهر شاه برو دست و بازوی خود بریست و طبیب بوالفرج سر صدر الشریعه که با سلطان حیدر تقرب حاصل کرده بود بنظر سلیمان میرزا در آمد فوراً حکم بقتلش رفت و او را پاره پاره کردند آنگاه بیرون آمده بفکر گرفتن و سپردن امرای مخالف افتادند و جمیع امرا و ردن اسمعیل میرزا فرستاده و در این ایام انقلاب و فترت حکمرانی و نیابت سلطانی با پریخان خانم بود و او امر و نواهی او را حسینقلی خلیفه تخلفا جاری و ممضی مینمود و بواسطه این خیانت که در نظر او خدمت بود سر از کبر بر فلک بر افراشته داشت و اعتنائی بشاهزادکان بزرگ نیز نمیکرد و بسیاری در این میانه بقتل آمدند حتی اشرار قزوین یکدیگر را متهم میکشتند خانها بغارت رفت و جانها بیغما شد و در این ایام سولاغ حسین ولد و غدی خلیفه تکلو که در کیلان بودند بقزوین آمدند و معادلی که در ازمنه سابقه فیمابین استاجلو و تکلو بود اعاده یافت و الله قلی سلطان استاجلو سلطان حیدری بود و حسینقلی خلفا از او رنجش داشت هواخواهان حسینقلی از دحام کرده بر سر خانه او رفتند ملازمان وی پیش از چهل تن نماندند و تکلو هزار و یا نفر کس بودند

جلد ششم ذکر اولاد شاه اسمعیل از قلعهٔ قهقهه

بعد از دافعه بر الله قلی سلطان غلبه کرده او و پسران و منسوبان او را که بیست و چهار نفر شدند مقتول نمودند و عورات و اطفال آنها را عیان کردند جایر و اوباش قزوین نیز بدین بهانه بمهر خانه ریخته بغارت پرداختند صدر الدین خان ولد معصوم بیک که خود با تالیقی سلطان حیدر مخصوص بود با متعلقان خود در خانها محروس و محبوس و از ما ندند ولی خانها و اموال ایشان با الکلیه بغارت و تاراج رفت طوایفی که در ری و سایر بلاد بودند با استاجلو و مواطنان ایشان همین رفتار نمودند و چون خبری از آمدن اسمعیل میرزا شنیدند جمعی بحکمان کردند که باشاره سلطان حیدر یان خلیفه انصار کار او را ساخته و زنده نمانده اما اسمعیل میرزا که نوزده سال و نیم در قلعه محبوس بود بعد از وصول اخبار صحیح و حصول مژده صریح و اجتماع عساکر و عرایض امرا بعد از سه روز حرکت کرده با آهستگی و آرام منازل میپرید و فوج فوج اعوان و انصار در هر منزل بدو میرسیدند تا بارد پیل آمده از آنجا بحکم سلطان رفته سلطان ابراهیم میرزا باستقبال آمد اسمعیل میرزا او را در آغوش کشیده بجای نبی عم برادر خواند و امیری بود پیره محمد خان استاجلو که بحکم شاه بکیلان رفته بود با امامقلی میرزا در رسید و بسوابق خدمت و معاهده با اسمعیل میرزا پس الامر معروف و مورد الثقات شد و امامقلی میرزا را شاهزاده اسمعیل بفرزندی خطاب کرد الحاصل روز پنجشنبه ربیع الاول بحوالی قزوین رسیده بحکم تعین ساعت بشهر در نیامده در طرف شمالی شهر نزول کرد شاهزادگان متقی علیه و خلفا یعنی حسینقلی خلیفه و سایر امرا شرف یاب خدمت شدند حسین بیک یوزباشی از اکابر سلطان حیدر به که فرار کرده بود او را در کوست شبانان گرفته بحضور آوردند و هر کس بد شمائلی و تهدیدی همیکرد او را بقورچیان سپردند روز دیگر بباغ سعادت آباد رفته و مراجعت بخانه حسینقلی خلیفه کرده سلطان مصطفی میرزا را که از برادران کهتر بود گرفته در انجا بحضور آوردند او را جلو میان جهار کس از برادران حسین بیک یوزباشی را نیز گرفته پیاده فرستاد اسمعیل میرزا آنها را بامرا سلطان کنکر لو که در سلک استاجلو منظم بود سپرده حسب المقرر هر چهار را بقتل آورد و پریخان خانم همچنین تصرفات در امور میکرد و بواسطه خدمت سابقه امید داشت که زیاده از زمان پدر معتبر گردد و اسمعیل میرزا کنایتا و تصریحا بمردم بیان کرد که مداخلت عورات در امور ملکی لایق ناموس سلطنت نیست و رجوع مردم بمجرات سریر پادشاهی خلاف اولیست و مردم بی دخل او در امور ملتفت شدند و کار آن مدکه بمفاد لایحیق المکر السیئ الا باهله عقوبات مفسدین فتنه انگیز متمثل شود و خلفا حسینقلی که باعث قتل سلطان حیدر و در نخواه اسمعیل میرزا بود خود را شاه نشان میدید و کبری و نخوتی زیاده از حد بظهور می آورد و چنان وامی نمود که اگر کفایت و کارداني من نبود اسمعیل میرزا هرگز استخلاص نمیافت و بدرجهٔ اعلا پادشاهی نمیرسید و در آن ایام که آمدن اسمعیل میرزا بطول انجامید بود بعضی کسان میرده اند که او را کشته اند خلیفه مذکور فرموده بود که اگر چنین باشد سلطان محمد میرزا را پادشاه خواهیم کرد همانا با اسمعیل میرزا رسیده بود و این سخت ترین بار یست بر سلاطین که امرا و رعایان دانند که وجود سلطان بسته بوجود ایشان است و بطریق استغنا ملازمت سلطان ننمایند تا باقی نخواهند ماند و این حسینقلی خلیفه که ذکر میانه جناب امارت مآب شده بود از کم خردی و کم ظرفی خود اسمعیل میرزا را سفاک بی باک قتال بیباک را بخود محتاج میشمرد و از مقام خلافت و امارت که منصبی عظیم بود توقع وکالت و نیابت داشت و بر مزو کنایت بلکه بتصریح و حکایت طالب المقام بود و بعجز اینکه با وجود حضور اسمعیل میرزا که فی الحقیقه پادشاه بود خلفا بتحریک جلفا قصد قتل خواجه افضل ترکه که با وی سابقه خصومتی داشت کرد و بهانه اینکه او نیز سلطان حیدری بوده خانه و اثاثه و املاک او را ضبط نموده حکم بقتلش کرده خواجه ناچار فرار کرده بخانه آمد متحصن و ملتجی شد اسمعیل میرزا خلیفه را از این امر عنیفه منع کرد و وی آزرده خاطر شده و استعفا بخرج داد با بحمله پادشاه اسمعیل با خلیفه بی اعتمادی شد و در مقام کسر شان او برآمد اما چون منصب خلیفه تخلفائی داشت و آن منصب در قانون طریقه صفویه بنیابت سلطنت است و بعد از پادشاه که مرشد کامل خواهند حکام خلیفه تخلفائی حکم سلطانیست او در قزوین ده هزار کس مطیع و منقاد داشت لهذا مرشد کامل شاه اسمعیل ثانی بدو پیغام کرد که منصب خلیفه تخلفائی را واگذار تا بوکالت حضرت منصوب شوی وی پاسخ فرستاد که با اینهمه خدمت که کرده ام چرا منصب وکالت نزید بر خلافت بنا شد چه جمع هر دو بر من آسانست و از عهده هر دو خدمت توانم برآمد شاه اسمعیل زیاده بر آشفت و روز دیگر که خلیفه خواست بحضور مرشد کامل یعنی شاه اسمعیل ثانی رود اشیک آقاسیان دربار مانع شدند و گفتند اگرچه خانه نشست اما شاه در نخانه قامت دارد و دلتخانه قزلباش است و تو در خدمت مرشد کامل بزه حکم او مقصری دیگر بر بزه گاه باش تا از خطای تو بگذرد و بر سر رضا آید خلیفه تخلفا از استماع این سخن جانسوز مشوش شد و سراپای سوزنده از یک قطعه آتش و دود نخوتی که در دماغ داشت هوا گرفته ناچار در بر بار بطریق مردم گناه کار بخاک فرو نشست جمعی از امرای رو ملو و تخلو و غیره مراقبت و موافقت را در خدمت امیر الامرا خلیفه تخلفا نشستند گاه نماز ظهر رسید و از این موافقت بر سیدند و بسراپای خود شدند از درون

جلد ششم ذکر سلطنت اسمعیل میرزا بن شاه طهماسب

دولتخانه حکم شاه صادر شد که خلیفه بخانه خود رود و او را خواهیم خواست و مدتی سخن خواهیم کرد خلیفه در کمال اضطراب بخانه شد خاصه که شاه در سلام عام از او شکایتی فرموده در طریقه صفویه کسی تحکم مرشد کامل عمل نکند سزایش چیست همه گفتند بستن و زدن و کشتن و سوختن شاه مقرر کرد که با یلغار سواری ده تا بلغا خلیفه که دشمن صلبی این خاندان خلیفه بود بیاورند و منصب امین الدوله و صدارت عظمی بدو مفوض شد عموم رومیلو نزد او رفتند حتی انکه ملازمانش ترک و تکفیر شدند و بوداق مامور شد که او را روانه مشهد مقدس کند که قورچی آستان سعادت پناه حضرت امام جن و انس علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا باشد خلیفه این منصب را در خور ملازمان خود نمیدانست بحکم شاه او را سوار کرده بدامغان بردند در آنجا مثال دستور شاهی بروز کردند بحکم پادشاهی دیده جهان بینش را از دیدن جهان ممنوع گردند و در ازای آن همه عاطفت باسمعیل میرزا بحکم من اعانه ظالما فقد سلط الله علیه جزای خود دیدتا خون ناحق سلطان حیدر و سلطان حیدریان هنوز چه کند چون این دیو بسزای خود رسید پری خانم که مایه یقاظ آسمه قشهای نایم بود با میدهای شاخ در شاخ و تمنی های کاخ در کاخ بخدمت شاه اسمعیل آمد اول روز التفاتی ندید تا ازین پس چه پسند امرائی که در کار سلطان حیدر دلیری کرده بودند سر انجام کار خود دانستند خاصه خانم خاطر نشان نوبت خود شد و در تمامت ممالک محروسه چون بی التفاتی خاطر شاه با استاجلو و سلطان حیدریان مشهور شده بود منازعتها برخواست و جمعی بکشتن آمدند جمله شاهقلی خان حاکم هرات را بقزوین فرستادند و کذالک امیرخان ترکمان حاکم خوار و سمنان با جمعی لشکر بری آمده و پری پسک قوجلو تیرو کمان دار استاجلو حاکم ری را محاصره کرد پری پسک با انکه پری هفتاد ساله بود اما در اکثر معارک آثار شجاعت و بطهور آمده با امیرخان بجنگ ایستاد و آنچه از دلیری و دلاوری این پیر تحریر کرده اند ذکر مرقوم شود بعضی را کمان باغراق رود مجملا آنکه چندان جنگ کرد که کسی با وی نماند و بسیاری بکشت و بعد از تحمل فراوان و غلبه سپاه امیرخان بر فرزنام برآمد کمان و ترکش برگرفت بهر تیری دلیری از پای در آورد تا کرتش از تیر تهی شد از ان پس دشمنان فراز رسیدند دست بر قبضه شمشیر برده حمله کرد چندان نبرد و بکشت و مجروح ساخت که شمشیر بشکست بعد از آن با خنجر جنگ همیکرد تا خود مجروح و کشته شد و بدین رضا نداد که ترکمان او را کرفته بحضور پادشاه ایران برد باشد مع القصه چنان صلابت و مهابت شاه اسمعیل در قلوب ترک و تاجیک دور و نزدیک اثر کرده بود که از اطراف و اکناف ترکستان و روم کسی را یارای اندیشه ایران نبود و سفراء و زراء روم و روس و قفچاق و روزبکیه بتعزیت و تهنیت وی آمدند رتق و فتق امور و احضار سفراء و تعیین حکام کلا موقوف بمجلس عالی شد و چون هنوز ساعت سعد بنود بتعویق افتاد و با اینکه بلاد و حکام نداشت حیدر یارای ظلم تعدی و سرقت نبود و امرای قزلباش را قدرت آن نماند که در خلوت با یکدیگر تکلم کنند و شاهزادکان و امرا همه مستعد و منتظر ملاک خویش بودند امرای استاجلو با یکدیگر معاهده کردند و کلا مقصر انه بدربار آمدند و مدتی شب و روز بنشستند و چون اجتماعی داشتند اسباب جلال و تکلف و شرب جلوه دادند و سایبانها بر سر خود فراشتند و عرضه کردند که کرما را تقصیرست عفو یا قتل والا توجه و التفاتی شود که از شرمساری برایم شاه اسمعیل تیری که در شب جنگ بحرمخانه انداخته بودند و بر درختی فرو شده بود بنزد یک استاجلو فرستاد و گفت که شما دعوی اخلاص و صوفیکری و ارادت مینمایند پس این تیر از کدام طایفه شب بجانب یوانی که جسد مرشد کامل در آنجا بوده انداخته اند جواب دادند که اجامره و اوباش انکار کرده اند شاه فرمانداد قور چیان و سیاولان خیمهای استاجلو را طناب بریده بر سرایشان خراب کردند و اسباب خیمهای آنان بغارت بردند و ایشان را بخانهای خویش دوانیدند بعد از روزی چند پیره محمد خان را بخواند و گفت سلطان مصطفی میرزا بدوستی حیدر میرزا و سلیمان میرزا بجهة بی اعتباری خواهرش پریخان از من یاغی شدند و من از ایشان این ستم مصطفی پرورده استاجلو ست و سلیمان پرورده شمخال خان چرکس حال او ست خواهند مجوس نمایند خواهید تربیت کرده شاه فرمانید و دیگر روز هر دو را بترد این دو طایفه فرستاده بدانستند که مقصد چیست هر دو شاهزاده در یکشب مقتول و در آستانه امامزاده حسین مدفون شدند و پس از یکال دختر پیره محمد و شمخال بعقد مناکحت در آورده و هر دو یکشب بدولتخانه فرستادند و ازین پس معتبر شدند میت جهان زینسان بسی پیداد دارد بسی قتل و غوغا بسی یاد دارد در ذکر حال و اسامی بعضی از اولاد و خاقان مغفور صفوی شاه طهماسب نور الله مرقده اکبر اولاد شاه طهماسب صفوی اول سلطان محمد ملقب بخدابنده است اما چون قوت باصره اش ضعیف بوده و از دور امرا را نمیدیده و تقرب بجوار نیز ترک ادب میشده لهذا باین دو علت قزلباشیه رجوع نمیکردند و پیرایه پسر بود اول سلطان حسین میرزا که بحکم شاه مرحوم در مازندران حکومت میکرد دیگر سلطان حمزه میرزا که در خدمت پدر

بشیراز رفته بود و سیم عباس میرزا که در هرات و خراسان بمانده بود و سبب ماندن و مقام خود مرقوم خواهد شد و یم اسمعیل میرزا که بشاهی رسید و دختری داشت از خواهر میرزا میران ولد شاه نعمت الله و ستم اولاد شاه طهماسب سلیمان میرزا برادر پریخانم بود که بواسطه صفات ذمیمه در نظر قزلباشیه بغایت مشخف بود و چهارم سلطان حیدر میرزا که بقتل رسید و دختری و دو ساله داشت پنجم سلطان مصطفی میرزا ششم سلطان محمود میرزا که در قتل سلطان حیدر بسیار ساعی بودند هفتم امامقلی میرزا که سپرده شاهقلی خلیفه ذوالقدر و مهردار شاه طهماسب بود هشتم سلطان احمد میرزا که میر اصلان خان للهاو بود نهم سلطان علی میرزا که یوسف بیک زیاد اغلی قاجار حاکم گنجه و بردع منصب اتابکی و قیام مینمود و مجموع این شاهزادگان که مذکور و مسطور شد الا سلطان محمد خدابنده که بشیراز بود و عباس میرزا پسر او که در هرات بماند مابقی بحکم شاه اسمعیل ثانی کلا در قزوین محبوس و از حیات خود مایوس بودند و علیقلی میرزا ولد سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا که حاکم قندهار بود هم درین وقت در قزوین بود و مقید گشت و سلطان ابراهیم پسر بهرام میرزا اگرچه بظاهر بغرتی داشت اما مترصد و منتظر قتل خود بود و بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا در سیستان حاکم بود و سلطان حسین میرزای پسر بزرگ بهرام میرزا در قندهار حکومت میکرد و سه پسر دیگر علیقلی میرزا داشت که در قندهار بودند و غیبت داشت که در ذکر اسامی آنها فایده نخواهد بود و بعضی در مقام خود مذکور شده و میشوند پیان حرکت دادن نعش شاه طهماسب انار الله برهانه و امانت سپردن در مرقد امامزاده حسین قزوین و جلوس شاه اسمعیل ثانی صفوی

چون ایام جلوس شاه اسمعیل نزدیک شد نعش پدر والاگهر را نقل کرده نعش خویش مخفف او را بر دوش نهاده امرا اتفاق نموده از دو تخانه بمرقد امامزاده حسین که در قزوین است حرکت دادند که بمشهد مقدس رضوی برده مدفون سازند و شاه اسمعیل فرمانداد که چنانکه رسم است فقرا را اطعامی و علما را اکرامی کنند خیمهای بزرگ خسروی نصب کردند و مجلسی وسیع و عظیم بساختند و دوازده هزار ظروف و دانی در آن تفرقه اطعام خسروانی مقرر شده و هر یکهزار بامیری نامدار محول آمد که بترتیب و قاعده و نظام مجالس بسازند و در وقت ترتیبش در میانه دو نفر از امرای قزلباش که مرتضی قلی سلطان پرناک و سلاق حسین تکلو بودند منازعتی در گرفت لشکرهای دو سوی با شمشیرهای دوروی بمیان مجلس آمده آغاز هیاهوی کردند شاه اسمعیل ثانی چار سوار شده از هر سوی یکبار به تیرزدو آن فتنه فرو نشست اما بوقت تیراندازی و تیرتازی توسن تاج شاه از سر شور بر خاک راه پرتاب شد و درین باب بعضی تطیر کردند و خوب ندانستند شاه نیز دینواسطه شرمگین و در تاب شد هم از مرتضی قلیخان که مامور برفتن خراسان و بردن نعش شهریار ایران بود و بر بخید و این امر در عقده تعویق افتاد و نعش شاه همچنان تا آخر دولت شاه اسمعیل در آنجا بماند و در روز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاول که ساعتی قرین سعادت تعیین کرده بودند در ایوان چهل ستون جشن شاهانه بپا کردند و شاه اسمعیل ثانی با فر فریدونی و برز فریبرزی و ضحاک ضحاکی جلوس کرد و از قلت سخاوت و کثرت قساوت عالمیرا از خود مایوس ساخت شاهزادگان و لمرده پس از آن سادات و علمای فرسوده بحضور آمدند از آن پس علیخان ولد نوذخان ارمنی و سیمون خان ولد لوارصاب کرجی که از الموت مدد آورده و شاه رستم لرکه هم از محبوسین بود سعادت حضور یافتند بعد از ایشان امرای عالیشان و وزرا و ارباب قلم و اکابر بسلام آمدند الیجان نظام شاه و ابراهیم خان والی لارستان و میرزا خان والی مازندران و فرستاده والی عربستان و سفرا فرنگ پیشکشها و تحف و هدایائی که از آغاز حرکت شاه از قفقاز الی آن معطل مانده بود بگذرانیدند و مورد التفاتی و اعتنائی نشدند و دیناری از آن باحدی نرسید با التمام بخزانه عامره که در همین اندک مدت مملو شده بود بردند و بخازن سپردند چون امور بلاد تعطیل افتاده بود مقرر شد که نواب سلطان ابراهیم میرزا با تفاق مهدیخان شاملو و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا شکرالله وزیر دیوان اعلی نشسته فصیل مهمات دهند و احکام بطغرای مردیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر مهر آثار که جداگانه بجهة این کار معین بود برسانند و مهر دیوان اشرف اعلی سجع آن بود و چون حضرت شاه اسمعیل ثانی با همه ظلمهای ظاهری و پنهانی خود را اعدل سلاطین مشهور در عنوان منشاء و فرامین و احکام و ارقام هوالعادل مرقوم میفرمودند و در اشعار خویش عادلی تخلص مینمودند در منصب وزارت دو نفر را شرکت دادند که مبادا دیناری از میان رود یکی میرزا مخدوم شریفی بود دیگری شاه عنایت الله اصفهانی اما معظمات امور ملکیه و حکومت حکام همه موقوف تعلیق داشت و درین ایام خبر وفات سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حاکم قندهار بود رسید و اعتبار سلطان ابراهیم میرزا که پسر او بود با نجام انجامید و همدرین روزه شاه در سلام میفرمود که خان احمد گیلانی و شاهرخ خان را در قلعه قهقهه عده آزادی و حکومت داده ایم باید خواست و تا غایت سلطنت بهمین سخن

جلد هشتم ذکر شهادت اولاد شاه طهماسب تا بر تخت نشستن اسمعیل ثانی

بسر رفت عجب اینکه مادر پسرش را که پدر بزرگوارش مطلقه کرده بود و در حضرت عبدالعظیم ری بسر میبرد و سالها بود که با میدها و دلفریبیها خود دل خوریسند داشت و بعد از پادشاهی هزار تمنی و کامکاری متوقع بود اذن دیدار نداد و احضار نکرد و پیرش نفرمود و اعشا ننمود تا چنان ضعیفه در همان مرقد بماند و خود شاه اسمعیل ثانی رحلت یافت و از اینمقوله شرغا و عرفا بسیار داشت که همه مذموم بود و هنوز در تواریخ و دفاتر نکوهشهای وی سخنان مسطور میکرد و نعوذ باللّٰه من قلوب لا تقاسیه چون چندی بگذشت از دوست و دشمن برحذر شد و علت سوء الظن که از صفات ذمیمه است در نهادش ریشه قوی کرد و برکرسی امین نبود و در زیر قبا زره داشت و کیچیان را مضبوط و بدل میکرد و غالبا شبها از بیم و اندیشه نمی غنود

بیان شهادت شاهزادگان موسومه صفویه بحکم شاه اسمعیل ثانی و بعضی صادرات شهور نهصد و شصت و پنج

جمعی از صوفیه که از بلاد رومیه بهوای ارادت سلسله علیه صفویه بایران آمده بودند و شاه اسمعیل از بغی بحکم ینفی بدیشان نمیپرداخت باکتساب صنایع و حرفت میکذرانیدند و در میدان سعادت قزوین فیما بین اینطایفه و محاسنه عبدالغنی استاجلو دارو غه نزاعی رجوا صوفیان خروج و هجوم کرده محاسنه دارو غه را بزدند دارو غه بحمایت آمد و رشته رفته کار از چوب و سنگ گذشته به تیغ و جنگ رسید بیهاهوی غوغا برخواست و فتنه نشست و بازاریان تماشا شدند و صوفیان تهاجم آمدند خبر بشاه اسمعیل رسید چون او از بدو محاسنی بخلفا باصوفیه نیز بی صفا بود توهمی فرمود قزلباشیه را حکم داد که مسلح حاضر شدند و سواره بر آن صوفیان پیاده حمله کردند جوق جوق و دسته دسته هرکس از چاکران امرا رسیدند و بقتل عام صوفیه رومیه مامور گردیدند چون سپاهیان القتل عام صوفیه سرگرم نمود بحافظان و محارسان شاهزادگان آزاده نیز حکم قتل خاص داده اول طایفه چراکسه که بحارسته سلطان ابراهیم میرزا بعمی و داماد شش مامور بودند بجرم وی درآمدند او از حلیله حلیله اش جدا نموده فی الفور طناب بحلقش افکنده چشه کردند و این شاهزاده جوانی بود باکمال بانواع فضایل آراسته و از اجناس رذایل پیراسته خط نسخ تعلیق را بس نیکو نوشتی و مصوری بهزاد مانند بودی و در موسیقی و علم ادوار و تصنیف و قول و غزل نمید مولانا قاسم ملقب بفاریابی بوده باشعر بسیار مانوس بودی و گاهی غزلی عاشقانه سرودی و جای تخلص نمودی و از جمله اشعار اوست بیت یارآید بسرت دردم روشن جایی دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری و حلیله اش از ماتم وی در همان ماه بمرد و دیگر محمد حسین میرزا برادرزاده اش که جوانی هفده ساله بود هنوز خط نرسته بر بناگوش او را میل کشیدند و او از کثرت الم و وجع آرام نمیگرفت شاه اسمعیل را بروی دل بسوخت و به بی آرامی وی راضی نبود راحت و یرا فرمان داد که بقتلش پرداختند و از آلام آزادش ساختند سیم سلطان محمود میرزا بود که در وقت چنه کردن وی بیهوش شد و هنگام تغسیل بهوش آمد شاه را خبر دادند مجددا حکم بقتلش شد هم مجددا قرمیزا فرزندش که کودک رضع یکساله معصوم بود مقتول ساختند چهارم اسماعیل میرزا پنجم سلطان احمد میرزا بمیدان آورده شهید کردند بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را که در سیستان بود با پسرش کودک بهرام نام بحکم شاه مریخ غلام بکشتند سلطانعلی میرزا را که در گنجه بود بخواست و بیاوردند و بدو ترحم کرده از خونش درگذشت و بچشمش میل کشیدند مجملا در این روزها از نسل شاه اسمعیل مغفور شاه طهماسب مبرور بناحق یازده شاهزاده مقتول و محول شدند و یکنفر از دولت کس از صوفیه پیکناه که دارو غه بدیشان احتمالی میرانند مقتول آمدند و بفکر سلطان محمد برادر بزرگ خود افتاد که جزا و یکدو پسرش و یکی از نسل صفویه نمانده بود و ای عجب که خود فرزند شانزده ساله کودک نداشت که تصور رود که بحقه ولایت عهد او این ظلمها رود و اردهما نا بالقراض سلسله صفویه مایل بود

ذکر احوال سلطان حسن میرزا بن سلطان محمد میرزای خدابنده که از مازندران مغلوب بازآمده بود و بحکم شاه اسمعیل او را در ری مقتول نمودند مخفی نماناد که مازندران مملکتی است مشهور و کوهی که در آنجاست مازنماند لهذا هر ولایتی و بلادی که در اطراف آن کوه است آنرا مازندران خوانند و بجهة اینکه اغلب جریه اهل آنجا تبریوده و هست به برستان موسوم و طبرستان معرب آنست و آنولایت مشتمل است بر قصبات عظیمه و بلاد قدیمه از یکسو بدریای خزر پیوسته است و از سمتی بر تمدار که ولایت نور و کجور و توابع آنست و از سمتی بابادکوهان پیوسته است لهذا طبرستان را هفت بلوک دانسته اند و در قدیم الایام ملوک مازندران از اولاد کیان بوده اند در وقتی که اسکندر ملوک طوایف در ایران قرار داد مازندران را بیکی از اولاد ملوک فرس واگذاشت و او و اولادش دویست سال در آنجا حکومت کردند پس از او اردشیر بابکان از آنطایفه انتزاع کرده بجشنفشانامی داد که هم از اولاد ملوک عجم بود او و اولادش دویست و شصت و پنجسال حکومت نمودند چون قباد بن فیروز پادشاه عجم شد حکومت آنجا را به پسر بزرگ خود کیوس داد کیوس اولاد جشنفشا را برانداخت و خود نیز بعد از بیست سال القتل رسید

جلد ششم ذکر شهادت سلطان حسن میرزای صفوی

انوشیروان حکومت مازندرانرا با ولاد سوخراد دیلم تن آنها صد و ده سال حکومت کردند مجملا بعد ازان چیل بن چیلانشاه که بکاوسارة ملقب است حاکم شد و اولاد او جمعی حکومت کردند بعد از آنها بسادات زیدیه رسید بعد بملوک جبال مشتمل شد بعد بملوک بادنیه رسید و جمعی بودند بعد از آنها بسادات مرعشیه رسید پس بملوک روزافزونیه رسید و اولاد ایشان حکومت داشتند و در سال نهصد و سی و دو میرشاهی بن عبدالکریم حاکم بود آقا محمد که از طایفه روزافزون بود او را بیرون کرد و بخدمت شاه طهماسب صفوی آمده دوباره حاکم شد چون بدماوند رسید مظفر بیک آدم آقا محمد روزافزون میرشاهی را بقتل آورد بعد از او میرعبدالله پسرزاده میرعبدالکریم بحمایت آقا محمد حاکم مازندران شد و آقا محمد بمرد او مستقل شد و چون خونریز و سفاک بود شاه طهماسب او را معزول فرمود و سلطانمراد خان بن میرشاهی بحکم شاه طهماسب والی مازندران شد و میرعبدالله را در قلعه اولاد محبوس ساخت و جمعی بدعوی ولایت خون میرعبدالله در کار شدند و میرمراد حاکم بالاستقلال شد بعد از فوت سلطانمراد خان شاه طهماسب صفوی حکومت نصف مازندرانرا بامیرزا خان ولد میرمراد خان داد و نصف دیگر که با آقا محمد روزافزون بود او را شراع یافت شاه طهماسب با میرزاده سلطان حسن میرزا ولد نواب سلطانمحمد میرزای خدابنده الشفات فرمود و او با مازندران رفت و میرک دیو که از طایفه مشهور مدیو و بعقل و کیاست و سیاست شهره نموده بوکالت و نیابت سلطان حسن میرزا نپیوسته شاه طهماسب مشغول بود و ملازمان شاهزاده چنانکه رسم است متمنی بودند که خود دخیل و کفیل و رامور معاملات و محاکمات آنولایت باشند و پسران سیدمظفر که داعیه ریاست داشتند با میرک دیو وظایفه دیوان معاند بودند سلطان حسین میرزا بی حکم شاه طهماسب بقتل میرک دیو تن در داد و دیوسالار مازندران ازین امر برنجیدند و از او برمیدند و چون میرعزیز خان بن میرعبدالله خان خواهرش در حباله نکاح سلطان محمد بن شاه طهماسب بود و خالوی حقیقی سلطان حسن میرزا محسوب میشد شاه طهماسب بمضمون ارباب الدول ملهمون چنان دانست که قتل میرک تحریک و اغوای میرعزیز خان خالوی امیرزاده حاکم بوده علی الغفله کسی فرستاده مجموع نوشتجات میرزا را گرفته آوردند و مطالعه شد نوشته میرعزیز خان در آمینان بنظر رسید بنابر تسلیه خاطر و تالیف قلوب دیوان مازندران ملازمان قدیمی میرزا را اخراج فرمودند و میرعزیز خان خال او را مقید با صطخر فارس فرستادند و میرزا بملایمت و مواساة و مدارا حکومتی میکرد درین میان قضیه رزیه شاه طهماسب روی داد و سلطنت بشاه اسمعیل ثانی رسید چون مادر شاه اسمعیل و سلطانمحمد یکی بود سلطان حسن میرزا امید اینکه عم حقیقی و پادشاه ایرانست او را مورد مرحمتها و عنایتها خواهد شد و چون عم مذکور را اکنون فرزندی ذکور نیست بلاشبهه او را بجای فرزند تربیت خواهد کرد بحکومت دیوان دیوانه مازندران چرا باید قناعت کرد و نیابت سلطنت و وکالت پادشاه بطریق اولی و اولی است بی حکم شاهی باین امیدهای ناشاهی جنان آمدن داشت درینمیانه دیوان دیوانه وارث میرک دیو دیوسالار غوغا و غوغا بر آورده بتردد هره بدست از حام کرده بخانه سرکاری میرزای حاکم برادرزاده شاه اسمعیل ثانی ریختند و دو برادر و پسر سیدمظفر که دخیل در خون میرک دیو بودند از آنجا بیرون آورده بقصاص میرک بقتل رسانیدند و بحرمتی تمام نسبت بخدمت حضرت حاکم بظهور آمد بعد از غلبه دیوسالاران سیدمظفر نیز خواه و ناخواه با آنها موافقت کرده نسبت باین امرا بایشان داده بمرافقت امیرزای حاکم باغی شدند و نیز بالضروره از مازندران بیرون آمده روانه خدمت جناب عم کامیاب شدند و بطهران رسید شاه اسمعیل در مقام هلاکت وی بود دولی بملاحظه بودن برادر مهتر خود سلطانمحمد میرزا در فارس و فرزندنی دیگر در خراسان و اشتیاق امرای ذوالقدر و استاجلو با ایشان از تعجیل و تقدیم در این بحثی متوهم بهراسان بود و مترصد وقت بیمود و در جواب عریضه وی فرمایش شد که چون والده ام در قم میباشد و عما قریب بتهیه آمدن و ملاقی خواهیم دید و بطلب او میری خواهیم فرستاد شما هم در طهران متوقف باشید و هنگام احضار والده با او در قزوین شوید چاره سلطان حسن میرزا بثر مرده شد و دلمرده و ناچار در طهران متوقف و شکیبا بود و روزگار در سر انجام کار او متوجه و مشغول تا کی انجام رسد شاه اسمعیل ثانی قطع نظر از فساوت قلب متلون المزاج بوده که هر روز کسی را عزل و نصب میکرده میرزا شکرالله را عزل نموده میرزا اسلیمان را وزارت داد از طایفه تکلو مسیب خان ولد محمد خان سرخ الدین اغلی که خاله زاده او بود بمرتبه خانی رسانیده ایالت ری بدو داد سولاغ حسین تکلو را که دستان فرستاد علی قلیخان شاملو پدر او را بحکومت هرات و امثال بخویش مفتخر کرد مرتضی قلیخان پزاکرا حکومت مشهد داد و ایالت گنجه را یوسف خلیفه زیاداغلی بوده بیکر سلطان قاجار عمر داد وی واگذاشت او را یوسف خلیفه را که حیدر میرزانی بود بحشت شاه داد زرفشه غزل کرده گنجه را با ماهمقلی سلطان قاجار داده کرمان را بمحمود سلطان افشار تفویض کرد و فارس را بولیخان قلخانچی اغلی گذاشت درین ایام بکی از جوری شاه اسمعیل سپری آورد او را شاه شجاع نام کرد و بولیخان حاکم

ذکر حالات شاه اسمعیل ثانی صفوی

فارس سپرده که بفارس برده ولایت آل مظفر را ونق کیرد وشاه شجاع ثانی شود ودرین ایام درمجلس ذکر شیعی وسنی میرفت وشاه بخانی میفرمود که دلالت برمیل بطرف اهل سنت وجماعة داشت وعلماء امرا درین باب گفتکوها مینمودند میرزا مخدوم شریفی که همانا از اولاد میر سید شریف جرجانی بوده از طرف اهل سنت حمایت میفرموده مجملا فیما بین امرا وعیان نثاری تازه وقوع یافت ودر خدمت شاه یکدیگر متهم مینمودند درین اثنا ارباب غرض بشاه عرض کردند که امیرخان واردو غدی خلیفه باهم موافقت نموده میکویند اکر شاه تارک مذهب حقه شیعی اثنی عشری نماید ما شاه را ازمیان برداشته سلطان حسن میرزا که دررای است پادشاهی میرسانیم شاه اسمعیل امیرخانرا بخانه خود طلبیده باوی شدی نموده کفت که شما عقیده مردم قزلباش را بمن فاسد مینمائید امیرخان جواب داد که چرا ما عقاید مردم را نسبت بشاه فاسد مینمائیم میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برکرفته وشاه را بدنام کرده بعد از مکالمات شاه فرمود که اردو غدی خلیفه را کرفته محبوس کردند وبامیرخان ومسیب خان کفت اکر خیالی در تقویت سلطان حسن میرزا ندارید مرا از دغدغه او فراغت دهید واکنون جمعی بروند وکار او را بانجام رسانند کوسه علیقلی ترکمان وچهل وچهار نفر قورچی حضور بقتل سلطان حسن میرزا مامور شدند که هریست ودو نفر بکمر طنابرا کرفته بمشارکت او راخانه نمایند شاهزاده بعد از ورود قورچیان مشوش شده درخانه را بر بسته بایرو کمان پیام برآمد که مدافعه نماید کوسه علیقلی قرآنی بدست کرفته سوکند یاد کرد که بحکم شاه بطلب واحضار شما آمده ایم که بحضور پادشاهی برویم شاهزاده باور کرده از بام بزیر آمده با ایشان ملاقات نموده یکبارکی بر سر او ریختند وبدو دراو بخشیدند واورا افکنده بطناب قهر از پای درآوردند سلطان حسن میرزا صاحب طبع بوده این رباعی از اوست رباعی رویت که زباده لاله میروید از او ازتاب شراب لاله میروید از او دستی که پیاله زد بدست تو کرفت کرخاک شود پیاله میروید از او وبعد از قتل او آسوده خاطر شدند وبفرمودن مراجعت کردند شاه درهمانروز غازی بیک ذوالقدر را مامور بشیراز فرمود که بحضور ورود نواب سلطانمحمد میرزا برادر اکبر خود را که درشیراز بود کرفته مقید ومحبوس دارند تا حکم مجدد دربارهٔ او وفرزندانش در رسد ودرباب عباس میرزا ولد سلطانمحمد میرزا که درهرات بود نیز حکمی نکاشت که او را بشهادت رسانند ومقدر نیفتاد چنانکه مرقوم خواهد شد

در بیان واقعات اوان واتفاقات سال نهصد وهشتاد وشش وانجام روزکار پادشاهی شاه اسمعیل ثانی بمقدر ربانی وتمایلات اسمانی

شاه اسمعیل ثانی مقرر فرمود که عوام شیعه که درام المؤمنین عایشه صدیقه طعن میزنند ممنوع شوند وخلفای ثلثه را بدکویند چه که علمای اثنی عشریه بشیادی وسالوسی پدر مرا فریفتند ما من فریب نمیخوریم را نخواهیم خورد وحکم فرمود که رسم بتری بتریان موقوف کردد ومیرزا مخدوم شریفی که مردی فاضل بوده وکاهی درمسجد موعظتی مینموده نذر درویشان تبرائی واصرار نمیخوریم در تبری شکایت کرد قورچیان مقرر شدند که در مجالس وعظ حاضر باشند اهل هرات را به تبرزین سزا دهند وچنین کردند ومیر سید حسین ومیر سید علی خطیب استرابادی که در طریقه تشیع غلوی تمام داشتند از شریفی بای حضور ممنوع آمدند وحکم پادشاهی صادر شد که کتب ایشان را در حجره نهاده درآنرا مقفل ساخته واورا از خانه بیرون نمودند وخانه او را به نزول کرفتند وبدیکری دادند ومبلغی نذر صلحای اهل اسلام کردند مشروط براینکه مدت عمر عشره مبشره العن وقدح وطعن نکرده باشند جمعی از اهل قزوین مدعی اینحالت شدند ومیر مخدوم شریفی در صدق این دعوی تصدیق کرد زبان بدان طایفه دادند ودر مجلس عالی شاه اسمعیل ثانی مذکور شد شعر خواندن ونوشتن ومسجد با نعوه حرام است ودر دو اول مسجد قزوین مملو از اشعار عاشقانه است میرزا زین العابدین کاشی محتسب را بخواسته فرمود که بمساجد رود واشعار مکتوبه بر جدار ودر وبر امحو کن وی بمسجد رفته همه را پاک کرد حتی اینکه بعضی اشعار در مناقب حضرت علی بن ابیطالب مکاشته بودند محتسب کاشی بنام حضرت امیرالمؤمنین همه را محو وپاک کرد وچون در سکه دنانیر نام حضرت رسول وزوج بتول بر یکطرف منقوش وسکوک بود قدغن فرمود که موقوف دارند از خوف عوام وخواص تردید افتاده فرمانداد که این چیت را بر یکطرف سکه مسکوک بر نکارند بیت

زمشرق تا بمغرب کرامات است علی وآل او ما را تمام است

ودر سوی دیکر نام شاه اسمعیل عادل منقوش آرند هم درین سال خیریت مآل حکم کرد که مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس رضوی شود وبعض شاه طهماسب را بهمراه بردسیصد قورچی معین آمدند که منزل بمنزل بجنوب انجا زاده را بدوش بکشند وعلی قلیخان شاملو که حاکم هرات شده بود در خصوصت انصراف یافت که تا ارض اقدس بالتفاق جنازه شاه باشد از آنجا بهرات رود وبعد از ورود عباس میرزا ولد سلطانمحمد میرزا را هلاک نماید وبشیراز نیز کسی فرستاده که سلطانمحمد وحمزه میرزا را نکهدارند وچون ولی سلطان حاکم جدید فارس برسد بقتل درآرند وبرین رای مصمم بود که خبر فرزند صغیرش شاه شجاع احدی از اولاد صفویه در عالم موجود نماند وسلطنت ایران تا قیام قیمت در نسل او مستدام باد غافل که الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم او در بحر تمنی وطول امل مستغرق بود وزمان اجل بوی قریب کشته بزبان

نصیحت و کوشش امثال این اپیات بیخ اندیشه بکن تکیه بر ملک و نیا نداشت که بسیاکس چون تو پرورد و نگذاشت اما ویرا غرور اصم کرده بود و از این جنس نصایح و مواعظ ابدی نشنود چون از اعدای خارجی بر آسود و فکر انعدام و اندام هر یک اچنانکه خواست بفرمود و بحسین بیک ملقب بحلوا چی اغلی مال داد و باوی الس گرفت بنیاد مغانیت و بنیان معاشقت بیخت و ان جوان شیرین لب سیمین غبغب بحکم اینکه حلوائی زاده بود زبانی چرب و پیمانی نرم و سیرتی فربه و میمانی لاغر داشت و خاطر پادشاه را بخود و فریفته کرده شبها و خلوات جالس مصاحب بود و روزها در جلوات خادم مواظب بلی چو دیده دید دل از دست فرصت پیاه نماند نه دل رهگذر شکیب بندد دیده از دیدار و در این ایام ستاره ذوذوابه حد و برج قوس مرئی شد که دنباله آن از وسط السماء بسوی مغرب ممتد مینمود چون شاه اسمعیل از علوم موهوم بنجوم و اصطلاحات آن قوم لختی فراگرفته بود و ساعات جلوس و سکه خود را خود معین مینمود از این امر اندکی متوهم شد همه روزه منجمان را طلب فرمودی و در باب تاثیر این ستاره ذوذوابه استعلام کردی القوم پاسخ دادندی که برقواعد نجوم چون دنباله این کوکب بجانب یار مغرب امتداد دارد اگر نحوستی بود مترتب شد بجهة سلاطین رومیه و مغاربه خواهد بود فی الجمله آرامی و تسلیه بحاله او حاصل شد و منجمین میدانستند که هرگاه ذوذوابه در وقت طالع صاحب طالع واقع شود میمون نخواهد بود و اسمعیل شاه بطالع جوزا متولد شده صاحب طالع دبود و طلوع ذوذوابه در وقت طالع او واقع لهذا او را غلوطه میدادند و خطامی افکندند الحاصل ایام صیام در آمد و هنگام قعود و قیام رسید خلایق روزان صایم بودندی و شبان بعبادت قایم اسمعیل میرزا نیز شبها با حلوا چی اغلی تا صباح مجالس و موانس بودی روزها بخفتی که شب در خواب اولی لعن الله من یقظها تا شب سیزدهم رمضان المبارک در رسید شاه با آنماه شب برآمده بلباس غیر معروف در محلات شهر و مساجد قزوین سیر مفرمود قریب بسحر مراجعت کرده بخانه خاص حسین بیک که متصل بدولتخانه شاهی بود و یکدر آن زمیدان اسب شاهی گشوده می شد رفته کلوله از معابرین که بدان معتاد بود میل فرمود و شب با محبوب خود در آنخانه خاص بسر برد و همانا در آنشب با تفاق حلوا چی اغلی حلوای بسیار نیز خورده بود و موعد با امتلای تمام از غذاهای پخته و خام داشت العلم عند الله بیت الحد کر سنه و خانه خالی و طعام عقل با و نکند کز رمضان اندیشد فردا که امرا و وزرا بدستور همه روزه بدرگاه حاضر شدند از خروج شاه و عروج ماه اثری ظاهر نشده تا چاشتگاه در بسته و بزرگان بر در نشسته بماندند کز اقدرت که قدمی رنجه دارد و دستکجیه رسید یا پژوهشی کند تا نکو بشی میند حلقه و همه در پیرون دربار حلقه زوندی بر بروی کس نگشودند و آشنایی یا خواجه سرائی رو ننمود امرا متحیر ماندند و وزرا متفکر شدند آخر حکیم خانه شاه را که گاه گاه بخلوت خاص راه داشت بخواندند و از این باب مسدود و شاه مفقود لختی سخن برانند حکیم در امید و بیم قدمی برداشت تا قفای در بخوابگاه صدائی نشنید و آثار بیداری ندید با الاخره بپشت در آمد و همین خوف قدری طوف کرده و بسیار تکلم و دعا و نیاز نهاد و صدای حلوا چی اغلی بر بندگه ای حکیم نیست مرا قدرت بر خواستن زیرا که ساقسل اعضایم را تا کمر گاه حالت فلج و زبانم را مرض لکنت است و شکر و درمانی و بنگر که مرشاه را چیست حکیم و جمعی محرمان حریم در بر گنده در رون شدند شاه را دیدند که از حرکت افتاده و تا هنوز از خشاشه حیاتش رمقی باقیست در رسیدن امرا و وزرا آن نیز اتمام یافت بیت میتر بنود شکر او عالمی ستانند و فرصت و بهند ش دمی ع لا یرحم الله من لا یرحم الناسا امیران و وزیران و اعاظم ایران کز حسین بیک فرو گرفتند و تهدید و تشدید حال و افعال شب گذشته پرسیدند بزبانی الکن و بدنی لرزان بیان کرد که دوش که اراده سیر کوچها فرموده بود لختی ترکیب افیون دار و معجون فلونیا تناول کرده بمن نیز داد و من نخوردم و در بن سیر بدرب حمامی رسید حلوائی نشسته بود از حلوا و کلیچه او بسیار میل کرد چون باز گشتیم مرا بفرمود که فلونیای دیگر میخواهیم چون حقه فلونیا را که سر آنرا من مهر میکردم گرفتم مهر نبود همانا از حرم سر نشاده آورده بودند از آن جعفه زمزی بدم اقبالی بعرض من نگرده زیاده از قدر معتاد از آن معجون مفرح بخورده بمن نیز داد و هر دو بخشیم چاشتگاه از خواب شبانه بر آمدم بنده خود را مفلوج و شاه را مدهوش دیدم که سخن گفتن نمی یارست و دست و پای همیز تا شمار سید یارد دست و پا بر فرو ماند امرا حیران بماندند حلوا چی اغلی را مقید بداشتند و ابواب دروب مسدود ساختند و تهیه و انجام کار دولت پرداختند و بر کس نمی بیمالی کرد و سخنی گفت که هیچ حاصلی درین کار نداشت بیت درین مستی انگس که خسپید پست نه بشمار یافت هرگز نه از خواب جست چه خوابی که چندین زمان بر گذشت نه بنجسپید یکدم نه بیدار گشت مدت ملکش همانا بد و سال تمام نیز رسیده بود که در گذشت ذکر ورود شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب از شیراز بقزوین و جلوس بر تخت سلطنت ایران پس از سنوح این سانحه

جلد ششم ذکر جلوس شاه سلطان محمد صفوی روضة الصفا

وقوع اینواقعه امرای بزرگ ایران ترک نفاق و با یکدیگر اتفاق کردند سوری بیتابک بفارس رفته شد که نواب شاهزاده سلطان محمد بن شاه طهماسب بسلطنت مژده دهد و او را بحرکت بسوی دارالسلطنه قزوین ترغیب کند و او خود از حیات خود نومید بود چون بر اتفاق امرا و وزرا اطلاع یافت از فارس عزم عراق کرده منازل را پیمود و مواضعات را بالش داد و سلطان حمزه میرزا روی بقزوین نهاد و سلطان حمزه با بالات اصفهان بماندند و این اخبار مسرت آثار عباس میرزا نیز در هرات از نشوش بیرون بست و اهالی ایران از ان شهریار سلف خونریز سنگدل تا خلف خاطی فراغت یافتند و در مهاد امن و امان غنودند و خان احمد خان گیلانی و شاهرخ بیک قاجار اغلن که در اصطخر محبوس و از زندگانی مایوس بودند بحکم سلطان محمد خلاصی یافتند و در رکاب نصرت مآب دارالسلطنه شتافته چون موکب فیروزی کوکب شاه سلطان محمد بحوالی قزوین رسید تمام امرا و وزرا و اعاظم برکاب بوسی پیوستند صدرالدین خان صفوی رسید یک کمونه و جمعی که مقید بودند مطلق شدند پریخانم که هنوز از وخامت در امور ملکی متنبه نبوده و در آغاز این دولت نیز تصرفات و تحکمات مستقلانه میفرمود چون باستقبال برادر اکبر رسید التفاتی چندان ندید و بواسطه فتنه انگیزیهای سابقه و خونریزیهای لاحقه او را از رجوع در امور حرم ممنوع و از منصب عزت مخلوع فرمودند شاهان خان چرکس که حاجی و مغوی و مقوی او بود با سم حکومت شکی مامور کردند و در عرض راه بحکم شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب او را مقتول امیر اصلان افشار حسب الامر سر او را بدربار شهریار نوآورده ملقب بنمائی ملقب شد شاه در سه شنبه سیم ذی حجه که یازده ماه از سال نهصد و شصت و پنج گذشته بود وارد قزوین گردید پری خان خانم دیوسیرت اهرمن سریرت بحکم شاه سلطان محمد سلیمان قلیطرت در دست خلیل خان افشار هلاک شده و هزاران تن دراز ای این خدمت بوی انعام رفت و کودک یکساله شاه اسمعیل که پدرش بر اطفال همسال وی اتفاق کردی راه عدم پیمود و مضمون کماتدین تدان مقول آمد و چنانکه ممکنون ضمیر پدرش بود نه بحکومت فارس اقتدار یافت و نه بقیه نسل صفویه انحصار یافت ولی سلطان قلیخان اغلان که با تا بیگی شاه شجاع مذکور مامور بود بدست ذوالقدران شیراز افتادند و بجزای خود رسیده و میرزا سلمان رکن السلطنه و اعتماد الدوله شد و میرشمس الدین محمد کرمانی که مردی فاضل و عاقل بود بصدارت دیوان اعلی مفتخر گردید و ممالک محروسه بامرای عظام قزلباشیه تقسیم یافت و هر کس بولایتی مخصوص شتافت امیرخان موصلو بآذربایجان رفت و محمدخان شاملو بچخورسعد و قراباغ خراسید و لیخان تکلو بهمدان رفت کریمان بولیخان افشار داده شد کوسویه و غوریان با بولقیخان شاملو سپرده آمد کوکیلویه بخلیل خان افشار تعلق گرفت و قزوین بسلطان حسین شاملو مفوض شد فارس بامرای ذوی الاقتدار ذوالقدر و استراباد بمحمدخان حاجیلو و علی بداغ عباس هزارمیری بیلدی و هر سرداری بسرحدی چنانکه سلاطین است تعیین یافتند و خان احمد خان گیلانی که با شاه اسمعیل معاهده داشت و مستخلص نگردید و از مواعید عرقوبی وی حقیقتی ندید شرف مصاهرت و لقب اخوت یافت و بحکومت گیلان شتافت و در دل خود با شاه اسمعیل مرحوم همیگفت بنظم مرید پیر مقام زمن مرنج ای شیخ چراکه وعده تو کردی و او بجا آورد شاه صبیه نواب سام میرزا یعنی خان ولد او را بصاحب کرخی که در قلعه الموت محبوس بود داده و با لطف شکی فرستاده سیمون خان ارمنی که هم از مقیدان بود بشرف اسلام تشریف یافت بسبب عاقبت محمود بسلطان محمود خان ملقب گشته و لقب اخوت یافت و بیلاد موروثی خود شتافت مع لقبه هر کس در خور پایه و مقدار بمناصب مناسب حبتا و اقتدار حاصل کردند و روبکاری و دیاری آوردند من جمله بنواب مرتضی ممالک اسلام میرغیاث الدین سید سادات مشهور بمیر میران که ایجب سادات ایران بود سیورغالات و املاکات مجدد ارزانی شد و صبیه شاه اسمعیل که صفیه سلطان نام داشت و همشیره زاده وی بود بحکم نسبت بشاه خلیل الله پسر وی ذوالقدر و یکی از صبایای خان مغفور شاه طهماسب با کبر اولاد او که سمی شاه نعمة الله بود عقد بسته شد و او نیز بحکم سیادت بسعادت نسبت اخوت مستعد گشت و شاه سلطان محمد خلف الشاه اسمعیل که همتی نداشت دست سخاوت ببذل و کرم و اسراف در صرف دینار و درم برگشاد غالب امرای عظام را که بولایات همی فرستادند مدد خرج و معونه یکدو ساله بدیشان حواله همیدادند چنانکه بامیرخان که امیری بود ذی شان هفتهزار تومان از خزینه پادشاهی انعام و اکرام رفت و صندوقخانه ملبوس که مملو از خلاع و کسوات اعلی بود در اوایل این جلوس بکرمت مانوس در آمد هر کس که دعوی حق ملازمت کردی و امر داد من و خرج من زر از خزینه سلطانی بردی برای ذمت ابطال حقوق را خواسته و ناخواسته صلات و جوایز و انعام و رواتب از خزاین دریا مجاهر مبذول شدی و بسیاران دفاتر بحصول اندک عشوه و رشوه بروات المثنی نگاشتندی و بوصول آنها بکمال جهد و جهد مرعی و معمول داشتندی قزلباشیه کتبی ابکام و سکه دولت را بنام خود دیدند بخود سری سر برآوردند و بزیاده جوئی عمله کردند

جلد ثم ذکر قتل جلال آن حاو یک بست بدست مرتضی قلیخان

تا سدهای سدید سنو شکسته و کمندهای متین ثغور گسسته کشت و باطراف ممالک محروسه آوازه رفت که امرای ایران و اعاظم قزلباش در فکر استخلاص و استکلاش متفرقند و هیچ چه قوام ملت و دوام دولت را رای نیستند و باشظام امور سلطنت مساعی لهذا سلاطین اطراف و اساطین اکناف با اقتراض سلسله صفویه تصویر و تخمین و درین ضمن تضمین کردند که شاه اسمعیل ثانی دود ازین دودمان برآورده و ابقا بر احدی نکرده و شاهزاده ضعیف البصر و شاهی حیف لاثر بدست کرده اند و مصلحت وقت را بحث برآورده ملک ایران را بخشند و خورند و در مراتع خودرائی هی چمند و چرند تخت سلاطین اوزبکیه قصد خراسان کردند و انجام اهالی رومیه هوای آذربایجان و شروان نمودند چنانکه درضمن وقایع سال معروض رای ارباب الباب و کمال خواهد شد لمولفه زمانه در فشها بازکرد بنورزم و خونریزی آغاز کرد دگرگرم شد کار شمشیر تیز زهر سوبر آمد یکی ریز

در بیان آمدن جلال خان ولد محمد خان اوزبک بخراسان و در محاربه مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس مقتول شدن جلال خان ولد محمد خان اوزبک

که بعد از فوت ابوالفتح محمد خان برادرش از سلاطین خوارزم و اورکنج بو فور سپاه و آلت و کنج امتیاز و اختصاص تمام داشت چون بسمع او نیز رسیده بود که شاه اسمعیل ثانی تمام اولاد صفویه را مقتول کرده الا دختری از خود او لادی نمانده و دراین ایام خود نیز راه عالم دیگر گرفته تسخیر عرصه خراسان را بسیار سهل و آسان شمرده از طوایف ترکمانیه هزار اسب و کات و خیوه و خانقاه و کرکانج و خال و سرخس و اوزبکیه قنقرات و منغیت و قنقلی سپاهی ساخته کار زار مستعد پیکار فراهم کرده روی بسوی مرو و نساو ابیورد آورده غارت کنان بمشهد مقدس رضوی رسید چون امرای خراسان از روی هرا سان بودند بمکابره با وی مقابله ننمودند جلال خان در محال جلال اطراف مشهد را یغما کرده بجانب جام و باخرقه شاخات آن دیار را نیز بهمان روش تاراج پاک برو قشله اراده داشت که از راه سرخس و طرشن بخوارزم معاودت کند مرتضی قلیخان ترکمان پرناک حاکم مشهد مقدس که دلیری بود قتال و امیری سفاک با وجود قلت اعوان و انصار و عدم حضور و سامان لشکر چرا دانست که جلال را هوس ملک ستانی و سرمنیت و غارت و تاراج بلاد آمده منتظر وصول لشکر امرای اطراف خراسان نمانده با معدودی از خود که آماده داشت از شهر مشهد مقدس بدر آمده و بنال وی کرقه چون بحوالی جام رسید بعضی از امرا و مردم آنجا خود نیز بوی پیوستند تخمینا بقدر سه هزار سوار اجتماع یافتند جلال خان در عشق آباد از آمدن مرتضی قلیخان و سپاه قزلباشیه ایران خبر یافت عنان از شتاب باز کشید و مصمم معاودت و ایاب گشت زمره از تالیقان و سپر مردان محرب که در رزم قزلباش دیده بودند و جسارت آنقوم دلیر شنیده گفتند که چون ما به نیت محاربه نبوده ایم و غارت و اسیر و نهب تمام نموده ایم مصلحت در منازعه و محاربه نیست اسرای خود را بولایت برسانیم و باز گردیم انسب است مبادا چشم زخمی روی نماید که موجب ندامت و ملامت آید جلال خان از فرط غرور و جلال استغنای باین اقوال نکرده توقف نموده و مستعد کارزار بوده پرناک پیماک چون کرکان چالاک در رسید و فی الفور صف برکشید و از بسیاری این سپاه اندیشه نکرده همراهان را نیز الفتح و ظفر دل قوی ساخته که نیت چو سالار شایسته باشد بجنگ شر سد سپاه از دلاور نهنگ غریو طبل و نای بر چرخ بلند کرایند گرفت و بوسنان صرصر تک خاره رگ لجام خای شیهه برآوردند پیکار سواران جرار بر اوزبکیه و ترکمانیه حمله بردند شمشیرها در یکدیگر نهادند نظم و خشیدن تیغ الماسگون شده ابر و باران آن ابر خون زپیکان پولاد و پر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب سنانهای نیزه بگرد اندرون ستاره پیالوده کفی بخون آنروز از آغاز زوال تا غروب فیما بین دو سپاه کینه خواه آتش پیکار مشتعل بود شبانگام از یکدیگر جدا شده طلایه برگرد خود نهاده لختی از کوشش بیاسودند و بیقین فرقه که هر دو لشکر طالب فرار بودند و از محاربه دو یم روز پیم ننمودند جلال از ثبات قدم رجال قزلباشیه در عجب بود و از توقف ندامت داشت قزلباشیه نیز بمرتضی قلیخان اظهار میکردند که صلاح ما در جنگ نیست و خان پرناک هر کرده را در کمال صبوری و شکوه دل بمیدان روز دیگر نیز مهیای کارزار شدند و بر اسبان سوار جلال خان صفوف برآراسته سنجر سلطان ولد علی سلطان اوزبک را در طرف میمنه سپاه خود و نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان زاد در میسره جای داده خود در نهایت صلابت و مهابت در قول جای گرفت و از جانبین بازار کارزار روائی یافت و شور پیکار چون شوره آتشکر بتافت حملات طرفین متواتر شد و ضباب سفک دما بمقاطر مرتضی قلیخان بنفس نفیس مبارزت میکرد و جلال خان نیز از دو فوریزی قوه غضبیه بمحاربت مبادرت مینمود در هر هنگام هیجان ماده جنگ که در یکدیگر ریخته بودند امت پیک فارغی استا جلو جلال خان دچار گردیده نیزه که در دست داشت بر پهلوی وی گذاشت از قوت راکب مرکب جلال تاب جدال نیاورده بطعنه رمح رامح دوزامت پیک از فراز زین بزمین افتاد

جلد ششم — ذکر طغیان ملک محمود سیستانی

قزلباشان دانستند که خان خوارزم و غلطیده چندتن از ترکمان و طایفه چکنی ایران چون برق برسر او تاختند و از دست امت پیک ربوده زنده بحضور خان پرناک مرتضی قلیخان آوردند و در میانه استاجلو و تراکمه در گرفتند و مخالفه و مخاصمه افشار و بحکم مرتضی قلیخان سرش را از تن بریده بخاک هلاک افکندند و مخاصمین را بوعده و وعید خوشگرده بقیه عساکر او بزیکیه در تنگ درجنگ پیاده و استه آنچه یغما و اسیر داشتند رها کرده جان بدر بردند راه خوارزم برگرفتند مرتضی قلیخان پرناک با سراو غنیمت مشهد غزمیت کرده سر جلال خان اوزبک با اخرمه و دیگر سران پادشاه سعدیل کرده و مورد الطاف و انعام پادشاه شده و در خراسان استقلالی تمام حاصل کرد و علی قلیخان شاملو بکلر بکی هرات و للله شاهزاده عباس میرزا را از این اخبار رسید آمده فیما بین ایشان غبار نفار بلند گردید تا آخر الامر میانجی دولت رسید چنانکه در مقام خود مذکور خواهد گردید

ذکر وقایع فتنه سیستان و محاربه ملک محمود سیستانی با جعفر سلطان افشار حاکم آن سامان

از جمله مخالفاتی که بعد از مرگ شاه اسمعیل ثانی از حکام روی داد قضیه ملک محمود سیستانی است بتعیین اینمقال بنحو تفصیل و اجمال آنکه سابقا بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل غازی ماضی در عهد شاه طهماسب بحکومت آن ولایات مغرز و مفخر بود و تیمورخان استاجلو اورا بنیابت شاهزاده در سیستان حکومت میراند و چون بدیع الزمان مذکور بحکم شاه اسمعیل ثانی بقتل آمد تیمورخان در سیستان بماند اهالی سیستان از او برنجیدند و تیمورخان را عذر خواستند چون آن بلاد از قزلباشیه استرداد یافت اهل سیستان از نژاد ملوک صفاریه آل لیث سلطانی خواستند و درگاه ملک محمود نامی که از آن سلسله بود برجوع برآراستند و مدارائی با دولت صفویه مینمودند چون شاه اسمعیل ثانی بتقدیر ربانی درگذشت باشارت امرای شاه سلطان محمد جعفر سلطان افشار بایالت آن دیار رفت از خبر آمدن او سیستان اختلافی در اهالی آن ولایت روی داد بعضی بحکمه های محکمه آن بلاد متحصن شدند و بعضی باستقبال او آمدند و سلطان مذکور با اهالی آن بلاد بطریق مدارا رفتار پیشه کرفت از ملوک آنجا ملک غیاث الدین محمود و از امیران امیر مبارز علی با سلطان موافقتی کردند و شهر نزدوی بودند تا ششماه درگذشت و ملک غیاث الدین محمود با جل موعود سیستان بلکه همه کیتی را بدرود کرد فرزندان و متعلقان وی مرخص شده ببلوکات خود رفتند اهالی سیستان بنای سرکشی را استوار او محکم ساختند و بموافقت ملک محمود سابق الذکر اطراف شهر را تاختند جعفر سلطان افشار با عباد سلطان حاکم کرمسیرات که بمعاونت وی مامور بود دو هزار سوار مکمل مسلح قزلباش را که حاضر داشتند برداشته برای تادیب متمردان از شهر بیرون شدند و از اهالی سیستان که مطیع سلطان بودند قریب ده هزار کس با وی موافقت نمودند ملوک و امرای سیستان نیز بقصد جنگ و ستیز با حشری انبوه از آب هیرمند گذشته بمقابله آمدند در کنار رود هیرمند فیما بین سیستانیان و قزلباشیه رزمی کران در پیوسته شد جعفر سلطان افشار بجهته عدم تمکین و وقار پسندیدی و سرداری نمیدانسته هرساعتی اسب انداخته بجانبی میرفت و درین میانه تیری بر اسب او رسید و فی الفور در غلطید سرش را بریدند و قزلباشیه منهزم و مغلوب شدند چون ملک محمود با خلاق محمود متخلق بود سپاهیان قزلباشیه را از شهر سیستانیان محافظت کرده رخصت رجعت داد و خود بشهر رفته بر مسند ایالت و حکمرانی جالس شد و استقلال یافت و صیت جلالت و نبالت او در اقطار اقطاع کیتی مشتهر و منتشر گردید خوان احسان و کرم بگسترد و جماعتی از هر طبقه بر کرد او جمع و از موائد انعامش متنعم آمدند و ارباب طمع و فتنه جوئی چنانکه سیرت و خوی آن قوم است ملک را اغوی کردند که لمه محمد سلسله علیه صفاریه و آل یعقوب دیگر باره بملک مورونی خود مالک شدند چرا ملک سیستان قانع باشد پایه همت را باید مرتفع ساخت و بملکت ستانی پرداخت که قیمة المرء علی قدر همته اما بعضی عقلای عاقبت اندیش صداقت کیش و برامرا و ده و معاودت با دولت صفوت آیت صفویه تحریص و ترغیب همیکردند و طغیان و یرا مانع بودند از غایت تخویف و تحذیر ارباب حزم موالسات با این دولت میل کرده کس فرستاد و عذر بلوی عام خواست و خدمت خود را پیکنا چلوه کرد بتوسط محمد خان ترکمان که سابقا تالیق بدیع الزمان میرزا و لالحقار کن رکین دولت سلطان محمد پادشاه عصر بود ی منشور ایالت و کفالت ملک سیستان صدور یافت و وی از زین ممر نزر فه لبال کرده تا مآل حال او در ضمن وقایع آینده مرقوم کردد

ذکر طغیان اکراد و مخالفت جنود روم و آمدن بلاد ایران و اختلال احوال بعضی

آذربایجان چون حکام و عمال حدود و ثغور سرحدات آذربایجان و روم مذبذبین بین ذالک بودند هر وقتی باقتضای زمان مایه فسادی میشدند در این اوقات که کار سلطنت ایران از ضعف حال پادشاه و قوت نفاق و اختلاف امیران خالی از اعتدال و مملو از اختلال بود بعضی از مفسدان اکراد خاصه غازی بیک غازی قرن و اولاد شاهقلی ملبلان بلبیله نشاط از عقار اختلاط لبریز کرده بر خلاف سابق که با شاه اسمعیل ثانی اظهار بندگی و جانفشانی مینمودند در این اوان بجانب یاروان روان گشتند و پاشایان روم را بتسخیر مرزوبوم آذربایجان رغبت دادند

با آنکه صلحی مابین ایران و روم بخط یسلطان سلیمان خان مرحوم بشرایط مصالحه صریحه نسلا بعد نسل و اصلا بعد اصل هر قوم و با ایمان مغلظه محتوم بود همانا سلطان مراد خان خواندگار از قرار داد جد بزرگوار قدری اغماض روا داشت و امرای سرحدات فاصله روم و ایران را بخلاف عهد و تصرفات در حدود و اشارت نمود و قبل از آنکه امیر خان چکلر یکی آذربایجان با مامورین آنجا رود و سامان از جانب شاه ایران به تبریز رسند عساکر طغیان مآثر اکراد وارد ام با غلبه و اجتهاد تمام علی الغفله بر سر حسنخان سلطان خونسلو و محمود سلطان روملو که در ثوپراق قلعه و ارومی و سلماس و خوی حکومت داشتند آمدند سپاه قزلباش با طمینان مصالحه و ثقتین علیتین از نقض عهد و نقض میثاق خبر نداشتند و طریق حزم و احتیاط را رعایت ننمودند ناگاه از وصول عساکر اکراد و اردوم استحضار یافتند ناچار بنا بر مدافعه و ممانعه نهاده بدفاع و نزاع در آمدند و اکراد حیله کرده بعد از عهد و پیمان و سوگند و ایمان بر ایشان غلبه کردند ولی چون خانه و کوچ همراه امرای ایران بود عصابه عصیت بر سر بسته بقوانین غیرت در حضور زنان مردانه کوشیدند و شربت شهادت دلیرانه نوشیدند بعد از قتل رومیه و اکراد با سر نسوان و صبیان و اخذ اموال و اثقال ایشان دست تطاول از آستین تعدی بر آوردند و برند آنچه برند کردند و ثوپراق قلعه و کوکر چنلق تصرف اکراد در آمد و درین یا یام امیر خان چکلر یکی آذربایجان با امرای قزلباش و قریب پانزده هزار سوار بتلافی و تکافی پرداخته اجناد اکراد بعضی قلاع را تخلیه کرده بگریختند و برخی بدست توسل و توکل در دامن تحصن و تقاتل در آویختند چون الکای مذکوره بیکاریوب منهوب گشته و آذوقه سپاه رکاب و علوفه جمال و دواب نایاب بود امیر خان توقف را بر نتابید ناچار بازگشته بتبریز آمد و اکثر رعایا و برایای خوی و سلماس و ارومی از صدمات سپاه اکراد و رومی از اوطان مالوف جلا جستند و برخی که بتدریج جوق جوق کردند مطیع مخالفان غالب شدند پاشای رزنه الروم هفتهزار کس در آن شدت فصل شتا بشوره کل مدافع و رفع قراخان سلطان با پر لور و نه کرده رومیان با آتش قهر خیام متعلقه بقراخانیان را بسوختند و نیران پیکار و کارزار بر افروختند قراخان سلطان مردم خود را دل قوی کرده مجتمع آورده بمدافعه رومیه شتافت و شعلات حملات و قود مافت رزمی صعب در گرفت و جنگی سخت پیوسته شد دلیران یک بار کرد آویختند و چون سیلاب خونخوار ریختند سنانها بشاخه مرجان و شمشیرها بشاخ ارغوان ممثل و مشابه بود و حجاره و خاره آن معرکه از کان لعل رخشان بدخشان خیر میداد الحق قراخان روی قزلباش سپید کرد و رو زروشن بر دیده رومیان سیاه ساخت چون سیاهی شب در شت شمشیر زم گشت معارضان بهزیمت شدند و راه معاودت سپردند ولی از کثرت برف معدودی ژرف در راه بماندند و قوم قراخان بر سفید را بخون سرخ آن کرده کلکون ساختند و همانا زیاده از پنجاه کس از سپاه قراخان سلطان در آن محاربه مقتول نیامده بود و از آنسوی بیش از پانصد هزار بقتل و اسار در آمد اما پس از این کاروی نیز در شوره کل تاب قامت و ثبات نیاورده حرکت بر سکون گزیدند و چون اخبار مخالفه ایران و روم بسمع ساکنین آذربایجان رسیده گروهی که همه از نعمت این دولت متنعم بودند و پیوسته بر بساط ادب فرو برده تقرب ترغیب اشرار طایفه پای از حد کلیم قناعت بیرون و دست از آستین مناعت بدر آورده بتاخت و تاز پرداختند چنانکه طوایف اکراد مکری که مدام با دولت صفویه بیگلیک و یکری میزیسته و غالبا بخدمات شایسته تقدیم داشته و در حدود سلدوز و میانه دواب مزارع در عین راحت و فراغ ساکن بودند امیر بیک سردار خود را امیر خان نام داده و جمعی کثیر بحدود مزارع آمده ایلخی و قبیله قراچوق را که خیول خاصه سلطان صفوی مرحوم بوده و هزار مرکب صرصر نهاد تازی نژاد داشت برانده و الا قلیلی همه را با ماکن و مساکن خود رسانده پیمان عصیان با علی شیروان و آمد مصطفی پاشا از جانب سلطان مراد خان خواندگار بجانب آذربایجان سابقا در ضمن تسخیر شیروان اشاره فتح گردیده بیان میرزا نامی خود را از اجداد شیروان شاهیان شمرده و پس از اختلال حال ایلات و اعتنان و افتاد در این سال ابوبکر میرزا نامی ولد او سه هزار کس از کرده لکزیه و قراپورک فراهم کرده لوای شروانشاهی برافراخت ولی چون استقراری و استقلالی نداشت جمعی با سلامبول فرستاده بحکم اتحاد مذهب اظهار ارادت بدولت روم و پیمان عداوت با ملت قزلباش استمداد سپاهی کرد سلطان مراد خان اینمعنی را عین مراد دانسته با مصطفی پاشا وزیر اعظم مشاوره کرد و چون سلطان مراد خان ضخیم الجثه بود بمشقت اسفار و شدائد پیکار تن در نمیداد و از آنجا که در دولت علیه عثمانیه سلطانی که بلدی نکشاید و چیزی بر روم نیفزاید معتبر نبود لهذا از اختلال احوال امرای ایران مستحضر شده بملاحظه ارتفاع نام از مصالحه نامچه آبای عظام چشم پوشیده مصطفی پاشا را که امیری محیل و صبور و متهور بود مامور بتسخیر شیروان و ایروان و تمامت آذربایجان بلکه تخلیص کل ایران فرمود مصطفی پاشا بقولی با صد هزار و بقولی با صد و هشاد هزار ینکچری از پاشایان و بطارقه و استعدادی شایان و لایقه

جلد هشتم ذکر محاربه مرا با مصطفی پاشا عثمانی روضة الصفا

عزم کارکرده بجهة گرای خان تاتارین دولت گرای از اولاد باتوخان از نژاد وجوجی خان بن چنگیزخان که او خود یکصد هزار خانه تاتار متوقف دریاغچه سرای باتوخان که شهری است بدشت قپچاق داشته وخود حکمران کرستان بود و با سلطانمراد خان مودت داشت خبر اشاری رفت که یکحکم مؤکد از راه دشت خزر بولایت بشروان در آید لشکر غارتگر جالش خر تاتار بطمع غارت و امیدواری زین خدمت مسرور شدند چون این اخبار دشت آثار در دارالسلطنه قزوین بسمع شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب صفوی رسید امر مهم برآمدند و هر یک در چاره این کار رائی زدند بالاخره مقرر شد که بجهة اتمام حجة رسیله بحضرت سلطانمراد خان خواندگار روم بنی بر قواعد مواحدت و ضوابط مراودت قدیم و قویمه مرقوم و استفسار از اسباب نقض عهد و جلادت و جسارت حکام سرحدات و ثغور شود تا چه پاسخ آید نامه بنگاشته و مصحوب ولی بیک استاجلو از توابع محمد خان شاملو مرسول داشتند چون او بسرحدات روم رسید حکام سرحد او را بموقوف فرموده از ذهاب باسلامبول ممنوع گردند تا مصطفی پاشای نکوطلب بلیه پاشا از ارض روم بولایات قارص میانه چخور سعد و ارزنة الروم و اخسقه درآمد و ضمن مصالحه سابقه یکی از شرایط صحت آن بوده که تعرضی بکار که در میانه ایران و روم خراب شده آید نسبج طرف معمول نسازند تا آنروزها حال بوده در این وقت مصطفی پاشا سخت حکم بساختن آنها کرده و هر جا کوتوال و حارس ساخلو و سیاسی گذاشته بولایت اخسقه از اعمال بلاد گرج رشته که متعلق بمنوچهرخان داماد سیمونخان گرجی و داخل تحت تسلط ایران بود او از اطاعت سر باز زده قلعه خود را استحکام فزوده هر دو سیمونخان آمده بود للپاشا بمحض وصول آنقلعه بمحاصره مشغول و بضرب کلولها آهنین از توپهای آتشین بنی لزله در بنیان حصار و حصاریان درافکنده و چیزی قلیل از قهر و کسر نمانده بود که ناگاه از ولایات سیمونخان در آمد محمدخان استاجلو یکلربکی چخور سعد حقیقت امر للپاشا و آن نواحی را بگماشتا بمحرمان حرم پادشاهی اخبار نمود و از خانه شاه سلطان محمد حکمی صادر شد که امیرخان و محمدخان و امامقلی خان یکلربکی قراباغ لشکر او زبایجان را جمع آورده باتفاق بمدافعه پرداخته مصلحی وقت اقتضا کند مختار باشند و مجددا مجلس کنکاش و شوری منعقد شد و امر باشاه وزیر انشسته کفتند و برخواستند که چون خواندگار روم بنفس نفیس اقبال بدین افعال نکرده پادشاه ایران نیز نزود و شاهزاده سلطانمحمد میرزا مامور باین خدمت شود بعساکر عراق و فارس و کردستان منشور و فرمان صادر شد که حاضر شوند و امرا از امیرزا نیقرار اطلاع دادند امامحمدخان در وقتی که پاشا بامیرخان و امامقلی خان نگاشت که چون عبور عساکر روم بحدود خود بود اگر با یکدیگر درآیند و موافقت افتی و زیم بصواب اقرب است امامقلی خان مضایقه نکرده و با لشکر قراباغ بدو پیوست ولی امیرخان بنابر خصومتی که فیما بین ترکمان و استاجلو بوده اعتنائی بدین امر نفرموده و آن دو امیر مواعدت کمیش لختی باستظهار یکلربکی تبریز بودند اثری بظهور نه پیوست امامقلی خان و محمدخان چون شنیدند که للپاشا بگرجستان متوجه است بعزم دستبرد و غارت فرمودند للپاشا چون از قرب جوار لشکر قزلباش مستحضر شد از غایت استکبار و استظهار هر روزی پاشایزاده هزار سوار رومی و کرد و بمقابلهای جیش قزلباش مامور میکرد و آسوده خاطر بکار خود میپرداخت مفسدین اکراد نیز نفاق امرای قزلباش را پاشا خاطرنشان داشته بودند تومی نمینمود و در نهایت استکبار و اطمینان بود میان محاربه امرای قراباغ و ایروان و چخور سعد با مصطفی پاشا و منهزم شدن امرای آذربایجان در آن ایام که سپاه قزلباش شیبا با وجود قلت و فاق و کثرت نفاق بعزم دستبرد با عسکر رومیه اشعار فرصت را استظهار پرمرند پیک کاه قراولان ایشان بیکدیگر رسیدند مقدمه سپاه نصرت همراه قزلباشیه در حمله اول ایشان را از پیش برداشته و بتعقیب مخالف قراول رسیده مردم متعاقب عنان از محاربه باز کشیده منهزم شدند چون خبر انهزام جمعیت مخالف بقول امرا رسید لشکر قول نیز بی محابا بمحاربت درآمدند قریب دو هزار کس که غالبا اکراد سرحد بودند بطعن سنان جان ستان در خاک بلا غلطیدند بعضی را سر بریدند و بعضی را دست بسته و هر کس را غازیان قزلباش گیر که در رسید بملاحظه پیش و پس آتش دنبال هزیمیان همت چون امرا و پاشایان روم از جلادت قزلباشیه و بلادت رومیه مطلع آمدند قدری متنبه شدند اما مصطفی پاشا از غایت عجب و تکبر بلکه از نهایت حزم و تدبر تزلزلی در بنیاد وقار خویش راه نداده چند سردار را با پنجاه هزار سوار مامور بحیز کرده رومیه کرده و سپاه رومیه را ضعوف پاشا فوج فوج و دسته دسته و مستعد و مهیا به محاربه قزلباشیه شتافتند چون چشم ایشان بر قزلباش افتاد بیکدیگر تنده هزار کس عنانها سبک و کاهها کران کرده بر سر قزلباش تاختند لشکر قزلباشیه که دو سه فرسخ از امرای خود پیشتر آمده بودند مراکب ایشان فتور و ضعف یافته بود و مشروط جنبش میکردند و سر و اسیر میدادند و سرداری مختار نداشتند بعد از کر و فری قلیل منهزم و بوادی بلاک منهزم شدند رومیه باسبان تازه نفس آسوده طمع تعاقب قزلباش درآمدند قزلباشیه سپری خود را

فکنده و جان بر بردند و بسیاری نیز بدست روسیه اسیر و قتیل شدند و سوار شکسته قرادل بقول مرا رسیده صف آنان نیز پاشیده عنان به بیجید و فرار کردند مع القصه بعد از غلبه اول مغلوب شدند و مقتول آمدند و اولین فتوری بود که از عدم موافقت امرا روی نمود و باده پانزده هزار سوار خواستند که با صد هزار بلکه زیاده برابری کنند و این بحسب ظاهر دانی بود که گفته اند قیمت مرد بر سپاهی زیاده بیشتر که بلکه زندمشت بیشتر و صورتی نگاشته که در آن ایام لشکر بلاد آذربایجان پنجاه هزار زیاده بوده اند اگر اجتماعی میکردند و سلاطین گرجستان نیز بدیشان ملحق میشدند بدین سهولت مصطفی پاشا را بر ایشان چیره و بر ایران دلیر نمیشد مجملا بعد ازین سانح چلدیر پاشا بر سر قلعه خسقه رفته بعد از سه روز مفتوح کرد و در آن قلعه لشکر و آذوقه گذاشته بجانب الکای سمیونخان کرجی رفت محمدیخان در الکای خویش توقف نموده امام قلیخان و عسکر قراباغ جدا گردیده بمنازل خود منازل شدند و هر تمام بحال متوسلین دولت ایران راه یافت سمیون خان و الکسندرخان سلاطین گرجستان نیز با یکدیگر نفاق داشتند الکسندر موافقت مایوسانه پذیرفته سمیونخان بکوهستان و جبال شاهجه پناه برده در هنگام فرصت بدستبردی خورسند بود لاجرم پاشا اطمینان افزوده از مضایق گرجستان در گذشته بقلعه تفلیس رسید اگرچه قلعه متین و محکم بود داود خان بواسطه نفاق با برادر خود سمیون امید معاونت نداشت قلعه را واگذاشت آن نیز قصر روسیه در آمد در قلعه کوری نیز امر را منضبط کرده قلعه را بجا سپرده روانه شیروان شدند عیسی خان کرجی برادر الکسندرخان که حاکم شکی بود تاب مقاومت با روسیه نیاورده شکی را گذاشته فرار کرده آن نیز بتصرف سپاه پاشا در آمد شیروان در رسید حکام داغستان و لکزیه انقیاد گزیدند ارسخان حاکم شیروان نیز قلعه داری مصلحت ندیده شیروان را خالی کرده بگوالی رود کر آمده بماند و لاپاشا عثمان پاشا را بسکلر بکی شیروان کرده قلعه باکو به وشماخی و ارشن را مستحکم ساخته مراجعت کرده ابوبکر میرزا و لد برهان میرزا که بآمدن سپاه و مدد روسی مستدعی شده بود کار خود را معوق دیده و از حرکت خویش نادم گردیده پاشا او را دل خوش کرد که عریضه بخدمت حضرت سلطان السلاطین می نگاریم که فرمان حکومت تو توصا در شده بیاید ما الامقلی خان و سمیونخان با یکدیگر یکی شدند مگر از پیش و پس سپاهیان و اسباب آغوزق و دواب روسیه اغارت میکردند اما بواسطه بسیاری سپاه روم بر ایشان آشکارا معلوم نبود امیرخان بسکلر بکی تبریز نیز با امامقلی خان موافقت کرده در هنگام فرصت از روسیان میگرفتند و میکشتند در کنار رود خانه قبری از اعمال گرجستان بفوجی از روسیه که پنجهزار کس بودند و تحصیل آذوقه میرفتند باز خوردند و هزار کس از آنطایفه قتیل شد و جمعی زنده بدست قزلباشیه در آمدند ما دیگر بار بیکدیگر چار شدند و سه هزار کس از سپاه قزلباشیه قتیل و اسیر نمودند و امیرخان به تبریز آمد و مصطفی پاشا للة خواند کار روم مقتضی المرام و شادکام بارض روم رسیده عزم قشلاق و قصد تراق نموده و لختی از زیج راه سفر در حضر پیاسود و دوران ایام که این امورات اتفاق می افتاد سپاه فارس و عراق با اسلحه و یراق جمع آمدند و در رکاب شاهزاده سلطان حمزه میرزا روانه تبریز و آذربایجان شدند و مهد علیا والده شاهزاده که زنی سیده و عاقله بود بهمراه فرزند بیمانند در نهایت جلال و استقلال حرکت نموده در چمن میانج واقعات شیروان و گرجستان و تصرف عساکر روسیه در آن دیار جهت آثار بعرض شاهزاده آزاده رسید و رایات فیروزی آیات بجانب قراباغ در اشتر از آمد و بعد از ورود بار دسپل و ورود و تجدید بقاعه و زیارت قبور و مراقد اجداد جلیل رتبه از آنجا عازم قراباغ شد و ورود شاهزاده در آنجا بعزم اقامت خیام احتشام و سراپردات گردون خیام برپای کردند و میرزا سلمان وزیر و عساکر گران بعزم استرداد شیروان روان شدند و چون خبر ورود شاهزاده سلطان حمزه میرزا بقراباغ مسموع ارسخان حاکم سابق شیروان شد بخاطرش رسید که مبادا خالی کردن قلعه شماخی بی منازعتی و محاربتی مورد ایراد سرکار شاهزاده و مرای آزاده شود قصد محاصره شیروان کرده با لشکر پرخاش جوی و طوایف رو ملوز آب گذشته بجانب شیروان رفت و بمحاصره عثمان پاشا پرداخت و عرصه را بر او تنگ کرد میت چه داند کسی غیر روزگار که فردا چه بازی کند روزگار پیمان آمدن عادل کرای خان با سپاه تاتار بشیروان و کشته شدن ارسخان و شکست قزلباشیه و بقتل در آمدن ایشان سابقا اشاراتی رفت که بحکم سلطان مرادخان خداوندگار روم مقرر بود که محمد کرای خان پادشاه تاتار از دشت خزر بسر شیروان آید لهذا محمد کرای خان عادل کرای و عسکری کرای برادران خود را با سپاهی گران و جنودی بیکران از راه دربند باب الابواب بحمایت روسیه و غارت بلاد آذربایجان روانه کرد و عثمان پاشا از قرب وصول سپاه تاتار خبردار بود و در روز موعود ورود آن جنود از شهر بیرون آمده در برابر سپاه ارسخان نیز در کمال جلادت بمحاربه اشتغال داشت که ناگاه گرد و غبار دشت از سپاه تاتار مملو گشت غازیان قزلباشیه از زین کار ماهی وار در شبکه اضطراب و اضطرار بپیچیدن در آمدند بعضی امر اصلاح در آن دیدند که جنگ گریز کرده خود را بامنی و کمنی برسانند تا بچاره

کوشند ما ارسلان خان ننک فرار برخود همواز نکرده همانا فرصت فرار نیزند اشته دل برمرک نهاده بجنک درآمده از طرفی لشکر رومیه واز سوی تاتاریه واز جانبی لکزیه داغستانیه واز راهی افواج شیروانیه عساکر قزلباشیه را درمیان کرفتند زورق وجود خود قزلباش درچهار موجه تلاطم طوفان بلا بینوا عواصف عناصر متزلزل ومتلاطم بود بالاخره غریق دریای نهرام وانعدام کردید ارسلان خان ودادود سلطان ورولوا اسیر وجمیع امرا آن دودمان قتیل کردیدند همانا بسیاری از سپاه قزلباشیه ازان معرکه پرتملکه جان بدربرده اند بقیه السیف کریزان وبرلب آب غرق واردوی ارسلان خان رسیدند عثمان پاشا بقلعه شماخی بازکشته وعادل کرای خان تاتار وابوبکر میرزای شیروانی ولد برهان میرزا عزم کنار آب واردوی ارسلان خان کردند ردوغدی خلیفه تکلو از قزلباشیه وبعضی اولاد ارسلان خان که ازان معرکه بساحل نجات رسیده بودند باردوی ارسلان خان آمده شرح حال بنواب جهانبانی یعنی سلطان حمزه میرزا ومیرزا سلیمان وزیر عرضه کردند حکم شاهزاده شد که امرای طوایش وجمعی دیکر باردوی منسوبه ارسلان خان رفته باتفاق انجماعت از کنار آب باخبر باشند ومحافظت اردو نمایند که اینک حسب الامر والاعساکر منصوره متوجه شیروان خواهند بود ایشان چندروزی در آنجا بماندند وچون جوازر ایجهة عبور ومرور خمداران ولشکر سپاه قزلباش نکاه داشتند از کنار آب باخبر بودند که خبر رسیدن لشکر تاتار وابوبکر شروانی شایع شد امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب شتاب کردند وچون خبر رسیدن لشکر تاتار بکنار آب آمده جسر را بریده دیدند مراکب در آب رانده از آب کذشته در مینوی آب مجتمع آمده بمقابله ومقاتله مستعد کشتند سپاه ولکزیه نیز بعزم جنک وستیز مهیا وآماده کردیدند سپاهیان شیروان وافواج دیکر از آب کذشته بدنبال لشکر قزلباشیه درآمدند که ازدو سوی مفری نداشته باشند در اثنای محاربه قزلباشیه اطلاع یافتند که براهنمائی شیروانیه تاتاریه ولکزیه وقراتورک دوجانب ایشانرا فروکرفته اند بنابران صبر وثبات لشکر قزلباشیه ازپیش وپس منهدم کردیده روی بوادی فرار ودیار ننک وعار نهادند جمعی بقتل آمدند وبیشتر اسیر شدند سپاه اغوزلو معسکر ارسلان خان که برامینوی جوی بودند بالکلیه رجال وسنوان واحمال واثقال بدست سپاه تاتار ولکزیه درافتادند هرتاتاری قطاری از اشتران بارکرده وباتفاق جنس واسیر وزن وکودک بجانب شیروان روان شدند در ذکر رفتن امرای قزلباشیه بشیروان وشکستن لشکر تاتار وکرفتن عادل کرای خان وفتح شیروان وفرار عثمان چون خبر شکست قزلباشیه ونصرت تاتاریه ولکزیه بسمع میرزا سلیمان وزیر ایران وسایر امرا ودلیران رسید روز روشن در انظار ایشان شب تار وچشمه خورشید را بصار قزلباشیه معاینه دریای قار جلوه کرد کروهی از دلیران شیرشکار وپلنکان تاتارخوار کمر ملی بر میان استوار نموده همه استعان شدند که قبل از وصول عادل کرای خان ورسانیدن غنایم واسیران بشیروان بدو دستبردی نمایند که اصلاح افساد کذشته شود وچران کسر رفته اید قورچی باشی وشاهرخ خان نواده دورمیش خان وامامقلی خان قاجار وشاه ولی خلیفه شاملو ومیسم خان شرف الدین اغلی وامیر حمزه خان طالش وعبد الله خان استاجلو باتفاق میرزا سلیمان وزیر وجمعی سواران دلیر از محل قراکوپک قراباغ ایلغار نموده از قوینلی آب کذشته بمحاصره شماخی دارالملک شیروان که عثمان پاشا در آنجا مستقل نشسته بود برفتند همانا که هنوز سپاه تاتار از ان جنک وپیکار با اسیر واموال قزلباشیه بازنکشته بود در اینوقت طلیعه سپاه عادل کرای ولکزیه آشکار شد دایران قزلباش مقابله آن سپاه درآمدند سپاهیان تاتار وقراتورک وشروانیه ولکزیه که بمحاربه قزلباشیه دلیر وخود را پلنکان شیرکیر دیده بودند پیدغدغه ودو همه وبی کفتکو وهمهمه بتسویه صفوف کرده دست به تیغ وتیر برآورده لاجرم امیر حمزه خان طالش وعبد الله خان استاجلو که مقدمه سپاه قزلباشیه بودند با تاتار درآویختند نظم زمین شد بکرداد دریای قیر همه موجش از خنجر وتیغ وتیر دمان با دپایان چوکشتی دراب سوی غرقه دارند کفتی شتاب بعضی امرا که در برابر قلعه شماخی بجنک اولی مامور بودند محاربه لشکر تاتار را اولی شمرده بمصلحت امرای عظام بعزم جنک بسپاه قزلباشیه ملحق شدند وحمله برتاتاریه بردند جنکی در پیوسته شد که دیده روزکار نظیر آن ندید بر سطح زمین از سنابک اسبان چاه چاه نمودی واز پیکر کشتکان کوه کوه پدید آمدی غلظت غبار بر هوا راه نفس بسته داشت وحدت سنان بر فلک چشم بهرام خسته سرها از ضرب شمشیر آبدار چون نارهای شکافته بود وشعاعهای نقطه چون کوههای تافته از آغاز طلیعه شمس شارق تا هنکام افول حمله از حمایه کست وشمشیر از شمشیر باز نمانده بارش پیکانها به شدتی تمرکز طعنه زدی وبرش تیغها بکمندی مرکز نخندیدی قابض ارواح مقبوض فرصت کار بنود وماحی الواح محفوظ را مهلت شمار ندعادل کرای ظالم ازین نبرد خیره مانده دیده اش از بریق مصاصامهای پی در پی تیره شد لشکر تاتار را امر نمود که از اسبها پیاده شدند وتیر وکمان بر سر چنکها درآورده بقواعد وقانون مغول تیرباران کردند سهم پران

جلد ششم ذکر گرفتاری میرزا حمزه و الی مازندران روضة الصفا

و حسام ایران غیب بانه دید و مظفر با بر عادل کرای در پیش صف چون بخشیان مست بر لب کف برآورده بغرید و غرنگ معرکه جنگ کرم همیدا شت و خود نیز با ترکان سرائی و دلیران حصاری بر قرلباشیه حمله همچو سواری ز دلیران جرار ایران که او را با خلیفه و ثقر لو گفتندی مانند شعله آتش اسب سرخنگ خود بر انگیخت و با تیره شرار بسنان بعادل کرای در آویخت لمولفه یکی تیره زد بر پهلوان که از طعن آن پهلوان شد نوان سپهدار تاتار رخشناک و را فکند چون کوهی ز زین بخاک سواران قرلباشیه بر سروی ریختند زود دست او بر بستند و کرم بر مرکب نشست سپاه تاتاریه را روز روشن و از کرفتاری سپهدار روی بفرار نهاد و ندسعادت کرای و عسکری کرای تیره رای با لکزیه و شیروانیه هزیمت یافته و بپیشهای آن بلاد شافته جان بدر بردند قطارهای اشتران با ماریهای کران که تاتاریه از ارزروی ارسن خان غارت کرده همی آوردند هم بدستیاری که بودی تصرف تاتار بدست عساکر جرار افتاده چون اغلب لکان آنها مقتول بودند سپاه قرلباشیه بحکم ورائت و تملک در آن تصرف نمودند و آنجا بر کرد قلعه شماخی بی توانی و تراخی در آمده بحاصره حصار برام و اصرار نمودند عثمان پاشا چون آن سیچ ممرا سید ممد و معاون نداشت شبانه بنکام از قلعه کریخته روبسوی دربند کذاشت دلیران ایران بظفر و منصور شیروان را مفتوح نمودند جمعی بتعاقب عثمان مامور کردند سواران تا نواحی شابران بتاختند و بسیاه و توبخانه عثمانی بر سیدند توبها را بچنک بچنک در آوردند و جمعی کثیر را اسیر کردند عثمان بکریخت و خود را بالقلعه در بند رسانید و باعانت آلقوم در آنجا تحصن شد میرزا سلیمان وزیر بنظر عادل کرای خان تاتار امقید باعریضه محتوی بر شکست تاتاریه و عثمانیه و فتح شیروان بدرکاه شاه سلطان محمد خدابنده صفوی روانه داشت که بعد از دیدن سلطان حمزه میرزا بقزوین برده باشند و عادل کرای خانزاده قراباغ باردوی سلطان حمزه میرزا در آورند و سپاهیان تماشای و آمدند بلی میت چنین است کردار چرخ بلند بدستی کلاه و بدستی کمند چوشادان نشیند کسی باکلاه بحکم کمند شش پایه کاه در روز ورود عادل کرای در اردوی شاهزاده حمزه میرزا بطریقه شادیانه غرنوای و کوس بر فلک آنبوس رسید سلطان حمزه میرزا و عقلای وقت چنان مصلحت دانستند که او را کمند الثقات و توجهات بسته سازند تا روی دل بجانب پادشاه ایران کند لهذا کمند را و با نکرانند و او را قرین اکرام و اغزاز نمودند و چند تن از ملازمان او را نیز مرخص و بجهة خدمات عادل کرای معین و مشخص نمودند اما نواب مهد علیا والده سلطان حمزه میرزا چنان صلاح دانسته بودند که امرا بعد از فتح شیروان بر سر دربند روند چون امرا باردوی قراباغ آمدند مهد علیا برخیزند و را بدوقت که حکومت شیروان را بجهة امیر حمزه خان استدعا کردند او رضا نداد و غبار نفار فیما بین امرا و مهد علیا مرتفع کردید در آن ایام که سواد غایت برودت و آبها بکمال جمودت و سپاه برف کوه و دشت و شهر و خانها را سراسر بر سم تغلب و تصرف فرو کرفته بود و کیتی در سنجاب و قاقم تن پوشیده داشت آن سیده ما زندرانی ریخته از قراباغ راه قزوین بر کرفت و آن مسافت بعیده را که مردان مسافر و سیاح در سه یکماه بزحمت و محنت سپارند آن شیرزن مردانه در دو هفته رفته پانزدهم روز در کمال تمکین وارد شهر قزوین شد و امر نیز عادل کرای خانزاده را بقزوین در آمده بحضور شاه سلطان محمد صفوی بردند و مقرر چنان شد که با او لیقات و مهربانی بظهور رسند هم در دیوانخانه پادشاهی بی بند و نکهبان بعافیت بکذراند و شرح صحت و آسودکی خود بیرادر و مادر بکذارد و چنین کرد و ز نفاق امرای قزلباشیه با الاخره کشته شد و شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب صفوی در سنه سال که او اخر نهصد و هشتاد و شش و اوایل نهصد و هشتاد و هفت بود ایالت شیروان را بمحمد خان خلفه حاجیلو حاکم سابق استرباد داد و هر محلی از محالات مازندران را امیری از امرا سپرد و محمد خان حاجیلو را بشیروان شد ذکر لشکر فرستادن شاه سلطان محمد بمازندران و بدست آوردن میرزا خان والی مازندران حکومت مازندران که سابقا بمیر عبد الله خان والد سید یکم والد سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا متعلق بوده و بحکم شاه طهماسب بمیر سلطانمراد خان بنی عم او رسید چون سلطانمراد نمایه یافت میر عبد الله را بزه کمان بلاک کرد و بنابرین ظلم خود نیز در عنفوان شباب بدیار فنا شتاب کرفت و بعد از میر عبد الله خان والد میر عبد الکریم نیز در کذشت شاه طهماسب شیراوزبک سلطان محمد فرزند خود عقد نمود و از او اولادی چند بظهور آمدند که از جمله سلطان محمد و عباس میرزا بودند در این ایام که اختیار امور با نام بدست شاه سلطان محمد صفوی بوده و سیده بیکم کمال اعتبار داشته خواست که برادر خود میرزا غیاث را حاکم مازندران و سلطان محمد شهور بمیرزا جانی را از میان برادر اندازد در حدود دامغان و لیخان ترکمان را که بمصاهرت سلسله صفویه مفتخر بود با نفاق میرزا غیاث و جمعی دیوانه مازندران نمود میرزا خان که از سادات مرعشیه بزهد و صلاح و درویشی ممتاز بود از استماع این اخبار بقلعه فیروزکوه که بحصانت و رفعت آن قلعه طویل مدت انجامید مجدد اپیر محمد خان که از اعاظم امرا بود با قوچ میرزا خان شاملو با تمام این کار بمازندران مامور شدند و آن نیز کرتی از کار کشاد

دستبرد قلعه دست نداد نواب مهد علیا مشاهرخ خان محمود را تکلیف رعش نمود و او شان خود را ازین برتر میدانست که با وجود بودن مراد بیگ قلعه فیروز
جاه تمکین کند از قبول این خدمت اباء و استماع ورزید مهد علیا از در حضرت شاه سلطان محمد بر سبیل حکایت شکایتی بیان کرد شاه شاهرخ را خواسته
حکما و تهما بلکه از روی عتاب و خطاب باتمام این خدمت مامور کرد او ناچار قبول کرده روانه شد چون مراد قلعه فیروز جاه را بدید از روی کیاست
و فراست دانست که بسهولت مقصود نخواهد شد با میرزا خان طرح دوستی انداخته او نیز وسایط برانگیخته بالاخره میرزا خان را بعهد و پیمان مطمئن کرده بیرون
آورد و امر نیز او را بایمان مغلظه اطمینان فرمودند و با شاهرخ خان روانه نمودند قلعه فیروز جاه نیز متصرف محاشکان مهد علیا در آمد چون خبر
فتح قلعه بقانون عهد و سوگند و اطمینان دادن مراد میرزا خان معروض رای مهد علیا شد بر پچند زیرا که میرزا خان قاتل پدر او بود و میخواست که
بطریقه قهر و قلع قلعه مفتوح شود و قلعه دار بیاد فنا رود و تا قصاص اتفاق افتد آوردن میرزا خان و صحیح فرستادن بمازندران نه کاری بر وفق
خاطر خواه بود و چون عموم نسوان در امور طریقه لجاج مطبوع است مهد علیا کسی فرستاده میرزا خان را از منزل مراد طلب کرد امرا گفتند که
مافرد خود وارد دشهر و شیر فنا ب حضور پادشاه دهر خواهیم شد ولی آنکه با خود بحضور اعلی آوریم چون فرستادگان قورچی پادشاهی بودند قبول
نمودند و گفتند حکم پادشاه این است و باید مجری و ممضی داشت مرا نا چار میرزا خان را بفرستادند و بقتل او هیچ گمان نبردند قورچیان او را
برداشته بشهر آمدند شب هنگام با مشارت مهد علیا بلاک نمودند دیگر روز گفته شاهرخ خان محمود را و امرای ذوالقدر و الاعتبار از قتل میرزا خان
با آنهمه موانق و پیمان که کرده بودند مطلع شدند بغایت تا شه خاطر و آزرده دل شدند و گفتند که از مهد علیا کمتون ضمیر شان بود بفرود
نا چار صبوری و تحمل گزیدند علی الصباح که بعذر شرفیابی حضور پادشاه بخدمت مهد علیا برفتند نیز الشفاتی خاطر و توجهی تمام ندیدند این
نیز مزید علت شده در طبایع امرا نفرتی و حشت و دهشت روی داد و لجاج و احتجاج طرفین بمفاسد عظیم و معایب وخیم کشید و لشانت
اینکار فتنه بسیار بمنصه ظهور رسید و میر علی خان نیز بهره از حکومت مازندران نبرد و در یعان جوانی ببرد آخر مازندران بدو قسمت منقسم شد چنانچه
بالوند دیوار طایفه دیوان و نیمی بسید مرتضی و سید مظفر رسید در ذکر احوال امرای خراسان و توقف شاهزاده عباس میرزا در هرات
چون اسمعیل میرزای ملقب بشاه اسمعیل بدان تفصیل که در ضمن حالش مرقوم شد بقطع صله رحم اصراری داشت بعلی قلیخان شاملو حاکم هرات
تاکید تمام مورث قتل عباس میرزا و لد سلطان محمد میرزا رشته بود و بعد از ورود بر حسب تقدیر دران امر مساهلتی نمود تا خبر فوت شاه اسمعیل
رسید و عباس میرزا سلامت یافت و علیقلی خان بنا بر مصلحت حال خود و صلاح وقت او را در دست داشته امور حکومت خود را باسم وی منتظم
کرد و چون شاه سلطان محمد بسلطنت رسید با شتیاق دیدار فرزند دلبند او را بقزوین طلب نمود و آقا لطف غلام خاصه میر عبد الله خان مازندانی که
خال شاهزاده نیکو فال بود با آوردن وی مامور شده بهرات رفت علیقلی خان معروض داشت که چون ملک هرات سرحد خراسان و ماوراء النهر
و ترکستان است هرگاه شاهزاده و هرات متوقف باشد بجهة انتظام این صفحات اصلح است و بخیر خواهی دولت اقرب و مرشد قلیخان نیز در جناب با علی
قلیخان متفق بود و لی مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس که با علی قلیخان سابقه عداوتی و مخاصمتی داشت در توقف عباس میرزا در هرات راضی نبود
و در جناب تقتن مینمود زیرا که بودن عباس میرزا در هرات مایه استقلال و افتخار علی قلیخان میدانست و فی الواقع چنین بود چون رفتن شاهزاده
بقزوین معوق ماند دیگر باره مهد علیا و شاه سلطان محمد ابن اسمعیل بیک ولد حیدر سلطان چاپوق ترخان ترکمان و پنجاه سوار را مور بآوردن شاهزاده
شدند و همچنین علیقلیخان شاملو را با بیک عباس میرزا و مرشد قلیخان و متابعین ایشان بعذرهای موجه شاهزاده را نگاه داشته بقزوین
بفرستادند مهد علیا از مخالفت امرای خراسان و روانه نکردن شاهزاده متغیر شده سلطان حسین خان پدر علیقلیخان که از امرای معتبر
درگاه شاه حاضر بود خواسته در باب ممانعت پسرش علیقلی خان شاهزاده را با او عتاب و خطاب و اظهار تغیرات بجناب فرمود سلطان
حسین خان متعهد شد که بهرات رفته شاهزاده را بیاورد و ضمنا عرض کرد که اگر کل امرای خراسان درین امر اتفاق کرده باشند از من
و علی قلیخان پسر من چه برمی آید و بمدت سه ماهه مهلت خواسته روانه خراسان و هرات شد بعد از وصول سلطان حسین خان بهرات
کل خوانین و امرای قزلباشیه اجتماع کردند و بعضی پیغام دادند که مصلحت دولت نیست که عباس میرزا از هرات بقزوین رفته باشد زیرا
که در خراسان شاهزاده صاحب اختیار لازم است روسای شاملو بملاحظه اینکه مبادا طایفه شاملو در نفرستادن عباس میرزا
متهم و بدنام شوند سخنی میرانند و لیکن مرشد قلیخان و سایر ترک و تاجیک اصلا تجویز رفتن شاهزاده نمیکردند تا کار بجائی رسید که در سبزوار

که قباد خان قاجار بحکومت آنجا استقلال داشت اجتماع کردند میرزا احمد والد میرزا عطاءالله که پدرش سابقا وزیر آذربایجان بود روانه هرات نمودند و صبحا بعلی قلیخان پکلربکی هرات پیغام دادند که اگر شاهزاده را روانه عراق نمایند ما تمامی دربندوار که معبر است ازدحام کرده نمیگذاریم که گذشته باشد و یا اجتماع کرده بخراسان خواهیم برد و حکمران خراسان خواهیم کرد سلطان حسین خان چون کار را بر این جمله دید از بردن شاهزاده مایوس گردید و هنوز این سخنان در میان بود که جهان بازنی تازه آغاز کرد ذکر برخی از امرای قزلباشیه از مهد علیا سیده مرعشیه مازندریه والده سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا و هلاک کردن وی در حریم پادشاهی و ضمن بیان قضایای سابقه مذکور شد که طایفه قزلباشیه که بطریقه انیقه ارادت باسلسله علیه صفویه سلوک مسلوک داشتند از نفاقی که در باب سلطان حیدر میرزا و اسمعیل میرزا در میان طوایف جاری شد رفته رفته نفاق بشقاق کشید و بقتل سلطان حیدر و اولاد شاه اسمعیل و شاه طهماسب رضا دادند و اندک اندک از مراتب خودرائی و مراحل خود سری پای برتر نهادند و آخر شیار ملک را اسما و رسما در دست خود خواستند شاه سلطان محمد که بدلخواه قزلباشیه بسلطنت رسیده بود پادشاهی بی سیاست و صلابت بود و بواسطه ضعف بصر کمتر ببارگاه عام و مجلس سلام می آمد و پسران او نیز صغیر و در انظار امرای کبیر حقیر می آمدند و حرم محترم شاه سلطان محمد سیده جلیله صالحه مهد علیا فخر النساء بیگم صبیه مرضیه میر عبدالله خان مرعشی از حکام و سادات مرعشیه مازندران بود و در امور ملک متصرف و کافیه و چنانکه سبق ذکر یافت با امرا اعتنائی چندان نمیکرد و در احکام مطاعه و زرای پادشاه بی اجازت او جریان امری نمیتوانستند و در فرامین مهر او مقدم بر امهار وزرا بود و هر چه مصلحت دولت میدانست شاه مجر و ممضی میفرمود و این امر بر امرا صعب و شاق گردید با یکدیگر مشاوره و محادثه و معاقده کردند که او را از دخالت در امور ملکی مانع شوند خاصه در این ایام که اهالی کاشان از اجحاف حاکم خود محمد خان ترکمان شاکی شدند و بعد از تفریغ محاسبه محقق شد که محمد خان ظلم نموده و او را معزول کردند امرا او را نیز با خود متفق ساخته و بچاره این کار پرداخته نخست گفتند که مهد علیا حکومت مازندران را بیرادر خود داده و خزاین صفویه را بآنجا فرستاده و دکر گفتند که بیت فروغی نماندران خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان زنان را بر تخت سلطنت مناسبتی نیست مردانرا تابع زنان شدن صعب سخت است اگر او را زین تصرفات دست فراخود نکشد پای بر این آستان ننهیم پیغام امرای عظام را بر شاه عرضه کردند هم مهد علیا جوابهای سخط آمیز فرستاده امرا مشوش تر گردیدند و از نقش او در خدمت شاه بترسیدند و میرشاه غازی مستوفر اکه خصمی بوابستگان مهد علیا داشت بهمانه تعویق مرسوم که سخنی بود موهوم با شمشیر بزدند و با علای کلمه نفاق اتفاق کردند و میسیب خان شرف الدین اغلی تکلو خاله زاده شاه سلطان محمد را نیز باکراه و اجبار در مجمع خود بردند و ما الاتفاق نخدمت پادشاه نرفته پیغام کردند که تصرف زنان در امور مملکت بجهته دودمان سلطنت عار و ننگ است و ما بدین امر همداستانیم که اگر او استعفا نکند بدفع او کوشیم شاه پاسخ فرمود که او را در اینجا نمیخواهیم نمود و شما خواهید آسود اما سیده مهد علیا اصلا فروشی نکرده پیغام فرستاد که من با در چهار فرزندم دفع من با المال شما را مایه زوال خواهد بود و من رضا بقضا، الله داده ام جملا امرای مذکوره بی شرمی و بی آزرمی کرده از هر اویماقی یکی بدرون حرم رفته سیده را در پوشش و معجر او پیچیده کرده بدین نیز اکتفا ننموده مادر پیر او را که انا زندران با چندتن سادات مرعشیه آمده بود بقتل در آوردند و هر چه در آنجا بود بردند و از اهالی مازندران هر کس در قزوین بدیدند غریبان کردند و در کمال مفاخره و مغاضبه بمنازل خود رفتند و بیچاره سلطانخمزه میرزا از بیم فرار کرده بمام عمارت برشده خود را محافظت میکرد و شب هنگام علما آمده کشتگان را غسل کرده با مامزاد جیسین نقل و دفن کردند و امرای مذکور پس از ین کار بعلی قلیخان پکلربکی هرات پیغام کردند که عباس میرزا کماکان در هرات متوقف باشد تا بهر چه اقتضای زمانست عمل نمائیم لهذا سلطان حسین خان مراجعت نمود امرای مذکور پس از اینکه سه روز بدر دولتخانه پادشاهی آمدند و بار نیافتند چهارم روز علما را شفیع انگیخته بمعاذیر چند متمسک شده بحضور سلطانخمزه تشریف آوردند و عذرخواهی کردند و سوگند یاد نمودند که ما دام بحیات پادشاه سلطانخمزه است و نام و لیعهد سلطانخمزه میرزا پادشاه نیز تا چار مدار او موسیا امرا خاطر جمع و دل آسوده شدند و زبانه هر یک بدین دو بیت مخاطب کرده بود بیت کشتی فعی و بچه اش پروری بدیو نکی ماند این داور یکی بچه گرگ میپروید چو پرورده شد خواجه را بردرید شاهزاده سلطان حمزه میرزا را نیز اطمینان دادند و میرزا سلیمان وزیر را که پناه بامامزاده بود بوزارت برقرار داشتند و لوای اقتداری برافراشتند و پس از واقعه ملقبش عهد سلیمان آصف اهریمنان دیوخوی همسود و امر و نواهی امرا را قتال بنمود و هما نا از سلطنت نامی بر آنها نبود و بس چنان گمان کردند که یکی از اولاد انجاد سلسله صفویه را بنا بر قول عامه خاصه اهالی ایران باید شاه

دروست داشت وبنام او برقی وفق امورات کلیه وجزئیه ملکی ومملکتی پرداخت وندانستند که چندانکه این بی مدامها نسبت بسلسله صفویه ظهور آید ودرمیانه ترک وروم شهرت نماید باعث فتور دولت وباعث قوت دولت است لهذا دشمنان دولت از اطراف تصرف اکناف ولایت ایران مجاهد وساعی آمدند ودرمیان بنای ملک رخنها افکندند وریشه این نخل بلند را بتیشه تدبیر کندند ودر ذکر حالات مصطفی پاشای عسکر وسایر پاشایان رومیه واستعداد رزم دوسپاه از سیاقت ترقیم گذشته معلوم شد که مصطفی پاشا دارزنة الروم وعثمان پاشا در دربند متنظر حکم جدید سلطان مرادخان عثمانی بودند چون ایام زمستان درگذشت وهنگام لشکرکشی دررسید دیگرباره سپاه روم بعدد نجوم برسرامرای آذربایجان آمدند چون الکای خوی وسلماس واورومی واوشنی وبعضی از توابع مراغه را اکراد متفقه بارومیه تصرف کرده بودند بحوالی وحواشی بلاد دیگر تعرض میرسانیدند وحصار کوری وقلیسکی که مقرود ارالایاله حکام گرجستان بوده هم درد ست رومیه درآمده عثمان پاشا در دربند مقیم بود وجماعت لگزیه شکی وشابران بر سرمیرزا ابوبکر ولد برهان اجتماع داشتند وبحمایت عثمان پاشا وحکام بلاد داغستان درنواحی شماخی وشیروان تاخت وتاراج مینمودند ودست یغما وغارت میگشودند سردار سپاه رومیه مصطفی پاشا درنهایت طمینان اسباب بی پایان درارض روم تمکن داشت وتسخیر قلاع وبلاد ایران خاصه بقاع شیروان کمر همت بسته بود دراین اوقات سرعام پاشا باسی هزار کس ستعد بقلاع فرستاده بود وچون باشا پکلر پکی ارض روم را با چهل هزار کس بجانب ایروان روان کرد اماقلی خان وامرای قراباغ باسمیونخان کرجی اتفاق کرده بارومیه که ذخیره وآذوقه بقلاع می آوردند محاربات شدید مینمودند وغالبا ذخیره وبراق قلعه داری ایشان را میگرفتند وسواران آنقوم را اسیر وقتیل میساختند ومحمدیخان پکلر پکی خجورسعد باچرپاشا مکرر جنگهای بزرگ کرد چنانکه چرپاشا پیش ارشبی درایروان توقف نتوانست ولیکن زمستان تاحدی اثری چند ان مترتب نبود زیرا که قلعها در تصرف رومیه وسپاه ایشان بحساب وشمار بودند چندانکه در اطراف کشته واسیر میشدند برکس معلوم نمی افتاد للپاشا همچنان دراروض روشته از جانب خواندکار بوی مدد وسپاه میرسید وباستعداد ومبارزه تمام آینده توجه داشت ودولتخواهان شاه سلطان محمد صفوی چنان مصلحت دانستند که پادشاه وامرا با سپاه منصوره از قزوین به تبریز نهضت فرمایند ودر تبریز بحراست ومحافظت بلاد وعباد پردازند وحمزه خان استاجلو وولی خلیفه شاملو وشاهقلی سلطان قاسم استاجلو را الکاداده بخراسان مامور نمودند وشاه منزل بمنزل قطع مسافه کرده درروزی سعدبه تبریز نزول اجلال واقع شد امیرخان وسایر امرا بعز بساط بوسی سعادت یافتند وامیرخان بشرف مصاهرت مفتخر گردید ودرین اثنا خبر رسید که برادران عادلگرای خان تاتار از قتل او در ایران اطلاع یافته اند وبخونخواهی عادلگرای با الوس ظالم تاتار یه از دربند بقتل وغارت ایران تصمیم عزم کرده اند ذکر آمدن محمدگرای خان تاتار بخونخواهی عادلگرای بشیروان وقراباغ وقتل وغارت عباد وبلاد وتتبع این مقال آنکه درو قتی که عادلگرای خان تاتار بدست سپاه قزلباشیه گرفتار آمد چنانکه اجمالا بدان اشارتی رفت امنای دولت وامرای حضرت چنان مصلحت دیدند که باشفاق وعطوفت دل سخت او رانرم وخاطر پراندیشه او را موافقت پادشاه ایران کرم نمایند لهذا او را در دیوانخانه پادشاهی منزل ومقام دادند وابواب التفات بروی وکشادند ونیز از مهربانیهای پادشاه ایران شرحی بعادو برادران خود نگاشت وشهر سرای باتوکه تا دربند چهار مرحله فاصله است رسال داشت برادران وی خوشنود گردیده مادر ویرا بعضی هدایا بلاد سرای بخدمت پادشاه ایران روانه کردند ودرایام مخالفت ولجاج امرا بسیده مرتشیه خواستند که عادلگرای را ازدولتخانه شاهی بمنازل خود برده نگاهداری کرده باشند وتنی چند بطلب واحضار او روانه کردند عادلگرای خان وچاکران وی بامرا مرا تمکین نموده واز تغییر مسکن ابا نموده تا کار بامحاربه وجدال انجامید عادلگرای متغیر شده دست بتیر وکمان برده یکدو تن از فرستادگان امرا را بپکان دلدوز مجروح وپر وح کرد فرستادگان خبر کی کرده درروی او کشیدند تا اورا بکمان بردند که فرستادگان بکشتن آنها آمده اند بدفاع ونزاع پرداختند تا کار بجائی رسید که فرستادگان امرا ویرا با چاکران وی بقتل آوردند ودرهنگامی که مادروی عزم ایران کرده بود ازین کار خبردار شده مراجعت بسرای باتوخان کرد چون بفرزندان خود باز گفت پادشاه تاتار محمدگرای خان وسپاهی پشمار باتفاق غازیگرای وصفی گرای وسعادتگرای برادران خود روانه ایران شدند وچون مجددا سپاه تاتار بدربند باب الابواب رسیدند محمد خلیفه قزلباش خبر ورود این جنود را عرضه گردانید از استماع این خبر وحشت انگیز پادشاه ایران وتمامت امیران متحیر ومتغیر شدند هریک درین کار رائی زدند الاخره بران برخاستند وبهمدستان شدند که شاه سلطان محمد وسلطان حمزه میرزا در تبریز متوقف باشند وامیر سلیمان وزیر وجماعتی از عاظم وامیان بجانب شیروان شوند وخلیل خان افشار

و خدمت شاه بماند و محمد خلیفه از این اندیشه خبر داد که مستحفظ و مستظهر بوده تا سپاه برسد مامور امرای مامور بقراباغ نرسیده بودند که چیش خونخوار تاتار بشروان رسید و علی الغفله بر سر محمد خلیفه ذوالقدر که امیری باسل بود در شمخور محمد خلیفه با وجود قلت معاون و کثرت معادی تنگ قرار برخود ننهاده بمقابله تاتاریه روی نموده در کنار آب سمور فیما بین جنگی صعب وقوع یافت آب سمور از اضافه اراقه دماء رود سرخاب شد و همه آبشخورها خون ناب گردید چون جنود مخالف باضعاف مضاعف عساکر قزلباشیه بود ثبات محمد خلیفه ذوالقدر با مقتضای قضا و قدر موافق نیفتاد خلیفه و جمعی دلیران شهادت یافتند و بقیة السیف از شیروان فرار کرده باطراف شتافتند محمد کرای خان تاتار و سپاه بیشمار او تمام شیروان و قراباغ را غارت کرده نسوان و رجال و عیال و اطفال مسلمانان را اسیر و قتیل و اما و عبید کردند چون خبر آمدن لشکر قزلباش را شنیدند بموجب اتفاق سابقه توقف ننموده از دربند و قبیتاق بدشت قبچاق و از آنجا بجانب سرای رجعت کرای شدند و غازی کرای صوفی کرای بعضی اخوان و سلاطین که اخوان الشیاطین بودند در نزد عثمان پاشا شتافته و خود را برد اشتند و اهالی شیروان بعضی با عثمان پاشا موافقت کردند و برخی با پسربان میرزا که در خاچمزلوای امارت برفراخته بود اتفاق جسته و منتظر نزول حوادث آسمانی نشستند میرزا اسکندر و امرای شیروان رشته از حقایق وقایع مطلع شدند و امیرخان ترکمان با اتباع خود بمدافعه جماعتی که در خاچمزبودند برخاستند و کاری شایسته روی نداده مراجعت کردند و شاهرخ خان و جمعی از استاجلو و شاملو در کار امیرخان طرز کردند و کار قرب بپیکار رسید و امرا دو کروه شده رد و خیمه جدا کانه کردند و بر یکدیگر ایمن نبودند بالاخره از قحط و غلا و فقدان آذوقه و عدم اتفاق و وجود نفاق و خرابی مراحل و ویرانی منازل نه بمدافعه عثمان پاشا شتافتند و نه محافظه شیروان توانستند و نه در بند بکشودند و نه در بند دولت بودند ملک سالیان را ایکان بغتة و سایر همسایکان بکذاشته در کمال بی ننک و نامی و نهایت نمک بحرامی ساغر احات از راحات تن پروری لبریز ساحات قراباغ و شیروان در عین نامردی روی سوی تبریز کردند و درین سال قحطی شدید در آذربایجان بوقوع پیوست انجامید که جمعی کثیر در تبریز و عراق و کیلان آرزوی نان بخاک بردند و در شدت هزال و جوع بعالم دیکر رجوع کردند در بیان بعضی سوانح و وقایع خراسان و غلبه علیقلیخان شاملو بر امرای آن سامان و ارتفاع کار شاهزاده عباس میرزای صفوی پوشیده نماند که در این ایام که علی قلیخان شاملو بکلر یکی هرات عباس میرزا ولد سلطان محمد صفویرا در دست داشت و حکام آن بلاد امور و قعت و متابعت وی مینمودند و از دربار شاهی مامور شده که مایه اختلال امر او کردند و مرتضی قلیخان ترکمان والی مشهد مقدس با علی قلیخان بکمال مخالفت چنانکه در دربار شاهی مراد و دسته بودند امر و حکام خراسان نیز بعضی با مرتضی قلیخان و بعضی با علیقلیخان موافقت داشتند و همه روزه غوغا و فغان اسباب فتنه و فساد در آن بلاد چیده و آماده میشد آخر الامر کار بکذار و زار قول بفعل رسید علی قلیخان بیکلر یکی هرات با جنود و اتباع خویش از هرات حرکت کرده بر سر مرتضی قلیخان بزناک حاکم مشهد آمد و نیز بوداق خان چکنی حاکم جنیوشان و درویش محمد خان روملو حاکم میشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان حاکم جام و غیرهم را جمع کرده بمجادله نشست در ظاهر شهر مشهد آن دو دسته بنوبه و مرتبه بر یکدیگر صفها راست کردند و شمشیرهای کج برکشیدند جمعی کثیر از جانبین دو میدان رزم و تقصیر عرصه تیغ پیدریغ شدند دلیران طرفین شاملو و استاجلو بر طوایف ترکمانیه حمله سخت قوی بردند صفوف ایشان بهم برآمد و در ترتیب و تنظیم تاخیر و تقدیم روی نمود آخر از یکدیگر متفرق آمدند روی بشهر و بازار نهادند و تن به تنک قلعه بندی دادند میر عبدالکریم متولی که در پای رایت حاکم ارض اقدس ایستاده بود نشانه تیر سوزان شاملو استاجلو شهید شد و قباد خان قاجار که در میان ترکمانان بود خود را بسوی شاملو در افکند و شاه علی سلطان افشار حاکم جام اسیر و کرفتار سپاه علی قلیخان شد و خبر قتل ولی خلیفه در راه بامیرحمزه خان و شاهقلی خان که از جانب شاه سلطان محمد بحکومت بعضی از بلاد خراسان می آمدند رسید ایشان نیز سر خود کرفته مراجعت کردند مع القصه علی قلیخان و مرتضی قلیخان شهر مشهد را محاصره دادند و ایام محاصره بچهار ماه امتداد یافت و شاید فتح در مرآت تمنا روی ننمود زیرا که درویش محمد خان والی نشابور در مشهد بود علیقلی خان عزم تصرف نشابور کرده و با عزیمت محاصره برداشته با جمعیت و سپاه خویش راه نشابور کرفته همین فرصت حاکم نشابور از مشهد مرخص شده سیر بعزاز صبا قبل از رسیدن علی قلیخان بنشابور رسیده استحکام برج و باره پرداخت و آخر الامر با چار شده از در استیمان درآمده پس از اطمینان از شهر بحضور شاهزاده عباس میرزا

رسیده مورد توجه گردید و نیشابور بر شد قلیخان سپرده شد و علی قلیخان شاملو بکلر بکی هرات از آنجا تربت آمد فرخ خان برادر مرتضی قلیخان ترکمان نیز تربت را بدست داده بمشهد رفت حکومت تربت بجای نیشابور بدرویش محمد خان داده شد و علی قلیخان در رکاب شاهزاده عباس میرزا بهرات مراجعت کرد و درویش محمد خان از تربت ایلغار کرده بنیشابور در آمد و متصرف شد و مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس وقایع گذشته را مفصلا معروض و بپایه سریر اعلی انهی نمود امرای دربار شاه سلطان محمد صفوی از وقوع این صور و ظهور این سوانح دلگیر شدند و بشاه عرضه کردند که علی قلیخان بطغیان و عصیان سر برآورده و شاهزاده عباس را متمکی کرده خود صاحب دعیه است و تقویت امر شاهزاده از معاذیر و اهیه و امرای ترکمانیه و شاملو نیز در اردوی پادشاهی مخالفت آغاز کردند و از سلوک و رفتار سلطان حسین خان شاملو پدر علیقلیخان که حاکم قزوین بود سخنان برزبان راندند و بایکدیگر میخاصمه در گرفتند میرزا اسلیمان وزیر نیز با آنها متفق گشته از سلسله شاملو شکوه کردند تا کار بجائی رسید که والده علی قلیخان که در حرم پادشاهی بخدمت شاهزاده سلطان حمزه مشغول بود از حرم اخراج نمودند و از پادر آوردند و اشخاصی که از شاملو بملازمت شاهزاده مذکور سلطان حمزه اعتباری داشتند برانداختند و مناصب پیشان را بدیگران از ترکمانیه و روملو دادند و اسمعیل قلیخان حاکم قزوین شد و سلطان حسینخان پدر علی قلیخان شاملو را بعوض ولی خلیفه بگشت و جمعی از شاملو و استاجلو درین میانه بهلاکت رسیدند مجملا امرای قزلباشیه چندان بفکر ائتلاف نیفتادند و بتیشه نفاق ریشه اتفاق و وفاق بکندند که احدی بفکر صلاح دولت و قوت سلطنت نیفتادی تا روز بروز قوت شوکت پادشاه ایران بضعف و فترت گشید و شاه نامدار طرفه اشرار دربار متابعت میکرد و بخواری چاره نداشت عم شیبان خفته و گرگ در گوسفند و بچه تالیف قلوب میرخان ترکمان شرف مصاهرت این دودمان دریافت و سیف خان که مردی باجلالت و شان بود خاطر از اطوی پیکی کرد و حال آنکه او پیرخاله پادشاه و این مفاخرت النسب بود و همانا سابقا بدو نامزد شده بود چاره تاب این دو دینا و رده این باعی ترکیه موزون کرده بشاه سلطان محمد معروض داشت رباعی

ای شاه جهان بی ثر اولدی دلکم دوتدی غم ایلی لم یکانی انکم
یوز ایلدکی خدمتیله درکاینده ساقدوشسل المکینه دوتدی آخر اکم

هم چنین سلمانخان ولد شاه علی میرزا شرف مصاهرت یافت و پیره محمد خان طوی پیکی شد و مملکت شروان را سلمانخان و امرای استاجلو تقسیم کردند و ایشان حسب الامر پادشاهی روانه الکای شیروان شدند اما در کنار آب کر توقف نمودند که پس از اعتدال هوا مقصد خرامند چون بهار در گذشت و فصل گرما در رسید بعد از قحط و غلای تبریز وبای عام در آن شهر روی نمود شاه و سپاه در ییلاقات اشکنر و کلنبر تهیه و سامان کار مشغول بودند ذکر مأموریت سنان پاشا از دولت عثمانی بتحقیق حال عثمان پاشا و مصطفی پاشا و نامه روی و جواب آن سنان پاشا که یکی از پاشایان معتبر دربار خداوندگار روم بود با سپاهی بیشمار بمعاونت عثمان پاشا و اتمام کار شیروانات و عنیزه روانه گردو بعد از ورود بارزة الروم قدری توقف نموده آنگاه بجهة تهدید قزلباشیه سفیری چرب زبان و نامه حکمت بنیان بخدمت شهریار ایران فرستاده مراسله نیز میرزا اسلیمان وزیر نگاشت رطب و یابس چندان مسطور داشته حاصل آنکه هر دیاری و بلدی که بتسخیر و تصرف دولت بهیه عثمانیه درآمده و نعل مراکب سپاه آل عثمان بر آنخاک رسیده باید بنام نامی خداوندگار که خلیفه بزرگوار است دران بلاد خطبه خوانده شود و مسامحه دران امر خلاف قوانین دولت ماست و چون ولایات شیروان و شکی و گرجستان و بعضی از آذربایجان در حیطه تسخیر فتیان دولت عثمانیه است اگر بعد ازین جانب طوایف قزلباش تعرضی و تصرفی و تقدمی و تحکمی بر رعایا و برایای آن بلاد روی دهد عساکر منصوره مامور عثمانی از تسخیر تمام ایران دست نخواهند کشید و صلاح شما در آنست که مراسله اخلاص مواصله بحضرت خداوندگار نگاشته از تعدیات و تصرفات سابقه اظهار عذرخواهی و پشیمانی کرده باشید و سفیری فرستاده محرک سلسله مودت و صداقت گردید من نیز در خیرخواهی توسط و تشفع کرده قرار مصالحه و متارکه جدید خواهم داد و الا ایران را تاخت و تاراج خواهند کرد و بتبریز و شیروان شما را مرای ایران پاسخ نگاشته و ارسال داشتند که یکوجب از اراضی متصرفه قزلباشیه را تا نگیرند و تکلیف بالقیت بر ویه نخواهیم گذاشت و از آمدن تو دست چون تو باک نداریم اگر لله پاشا کاری کرد زمان دیگر بود و درمیان قزلباشیه اکنون اتفاق و عساکر آذربایجان و فارس و عراق یک همه در رکاب پادشاه جمجاه در حدود آذربایجان مهیا و حاضرند و آل عثمان از شیروان و آذربایجان لاچار دیوار و رسند قلعه در تصرف ندارند اگر مصالحه بطریق صدود خاقان مغفور است سلمنا والا ع شمشیر و رویه کار یکرویه کنند چون سنان پاشا این جواب صواب بشنید کفش سنانی در دیده اش خلید و در ثانی مقرر شد که دو سپاه در میدان بی جنگ و جدال در مقام خود متوقف باشند تا از دو جانب چاپار و سفیر سلام مسول رفته جواب آورند و چون عثمان پاشا دعوی تسخیر شیروان کرده از دو جانب دو نفر بسازید و بتحقیق رفته مراجعت کنند تا حقیقه مکشوف گردد و مرا شتباه نکند

وچنین گردنسنان پاشا دارض روم وشاه ایران در قراباغ بفراغ وآسایش ارامش ورانش گزین شدند وچون از خراسان اخبار موحش میرسید
محمد خان ترکمان که مردی دانا وبرعواقب امور بینا بود با اسمعیل قلیخان شاملو وقورخمس خان شاملو که معاند علی قلیخان شاملو بیکلربیکی هرات
بودند بتحقیق امر وتشقیح کار وصلاح میانه امرای بزرگوار مامور شدند ودر خلال این حال دیگباره غازیگرای خان وصفی گرای خان با لشکر تاتار از
دربند عبور کرده بطریق تعجیل وایلغار بشیروان رسیدند وبرهنمائی شیروانیان از آب گذشته ناگاه چون شعله آتش بر سراردوی امرائی که مامور
بشیروان بودند بیخیسند واز اتفاقات یکهفته بود که رشته تفاطر امطار دمی از یکدیگر نگسیخته اردوی میران وحلی پرازلای وگل بود ومراکب ایشان
مانند تماسیح ونهنگ در بحر سیلاب وگل شناوری مینمود لباسها وبرقها همه تر وگل آلود وخیمها چون خیمه حباب بی بنیاد وقزلباشیه را فرصت مهلت
پوشیدن وشمشیر بستن نبود برابسهای بی زین ولجام برنشسته ازاردوی برفشند وسر از سران واسباب وجنام ویراق متصرف تاتاریه درآمد
باغنیمت وافر وسامان مکاثر مراجعت نمودند وعثمان پاشا بمعاونت تاتار جمعی فرستاده قلعه باکو به را نیز تصرف نمودند وامرای قزلباشیه
در کمال پریشانی وحیرانی بقول آغاج آ اقامت گزیدند واین خبر در قراباغ بعرض پادشاه ایران رسید میرزا سلمان وزیر وامیرخان قورچی
باشی وپیره محمد خان وشاهرخ خان د رمارو قورچیان بمدافعه تاتار وروميه بجانب شیروان فرستند ودر یورت ملاحسن میانه ایشان وتحیان
جنگی واقع شد ومدد سپاه منصور برتوالی وتواتر رسید ورومیه تاتاریه منهزم شدند ورومیه بحصار درربند شتافتند وتاتاریه بطرف داغستان روی
برتافتند سپاه قزلباشیه برسر باکو به رفته مدتی محاصره کردند بهیچ باب فتح البابی روی ننمود واذوقه وعلوفه چون کیمیا نایاب گردید امرای قزلباش
پس از نجده روز جنگ وپرخاش در کمال جلال طبل رجعت واز تکال طبل آوازه کرده باکو به را بروميه گذاشته لوای معاودت برافراشتند
بقراباغ آمدند وچون در صدد وشیروان از قزلباشیه کسی نماند رومیه رفته تمامت شیروان را متصرف شدند ومتسلطا معامله کردند کل بود و
لبزه نیز از آسته شد وپیره محمد خان استاجلو نیز درین ایام وفات یافت وپسرش بجای او آمد ولی بمدارج رفیعه پدر ارتقا نیافت وانیطایفه
نیز ضعیف شدند دیگباره فیمابین ترکمان بیوت وتکلو واعیان استاجلو منازعتی ومحاربتی رفت وجمعی مقتول شدند وطایفه استاجلو
دشاملو بواسطه افعال غلیقلی خان ومرشد قلیخان درخراسان اعتباری نداشتند وقوت ایشان بضعف گرایید ن کرفت وترا کمه قوت یافتند
امنای دولت صلاح دیدند که چون از طوایف جلیله قاجاریه ویل وایماقات ایشان جمعی در قراباغ اقامت دارند حکومت شیروان ومحاربت
آن سامان بدیشان مرجوع افتد وبنک وبدآنرا از امامقلی خان قاجار دانسته اورا طوعا وکرها راضی نمودند وبصوابدید امامقلی خان قاجار بیکلربیکی
زیاداغلی قاجار بیکلربیکی شیروان شد وچند کس دیگر را در آنجا اولکا دادند وبا او فرستادند وجمعیرا بمعاونت سیمونخان کرجی وتسخیر نقلیس مامور نمودند
ومراد بیک توپچی باغملو توپخانه واسباب توپ ریزی بپای قلعه مذکور فرستند که شاید بمراجعت ایلچی از روم قلعه نقلیس بدست آید وشاهقلی
سلطان زیاداغلی بامرای روميه نزد سنان پاشا شتافتند که از آنجا بروم روند بلکه قرار مصالحه داده شود وچون فیمابین مصطفی پاشا وعثمان
پاشا وداد واتحاد بود سنان پاشا را با آن دو تن صفائی وصداقتی روی ننمود نوشته جات مخلفه باسلامبول فرستادند که مایه تردید
خواندکار وتعویق این کار گردد ومراجعت نمود ومجدداً ابراهیم خان ولد حیدر سلطان چاپوق ترکمان روانه اسلامبول گردید دیگباره عثمان
پاشا عریضه نگاشتنسنان پاشا را بتقصیرات چندمتهم داشته فایده بر رفتن بغیر مترتب نگردید واز اسلامبول نیز رخصت معاودت نیافت
وناچار در آنجا مجبور ومعطل ماند در بیان انقلاب امور کیلان واختلاف فیمابین حکام وولات آنولایت وبعضی سوانح
دوران اجمال حال کیلانیان اینکه خان احمد خان که سابقا در اصطخر محبوس وبعد از اسمعیل میرزا در زمان دولت شاه سلطان محمد بن شاه
طهماسب صفوی نارالله برهانه بحکومت لاهجان اقتدار واحتشام یافت درین اوان که کارهای دولت ایران چون طره دیلم پرعقده وپیچ بود
اودکامران بفکرهای دور ودراز افتادند چون جمشید خان نواده مظفر سلطان وداماد شاه جنت مکان در پرده پس حکومت داشت وخان احمد
در پیشرو پوسته بجهة ارضی ومزارع وطایفه ورعایا درمیان این دو حاکم نشین مخالفتی ومنازعتی روی میداد ومیرزا کامران حاکم کوهدم فیمابین
این دو ولایت والی واسطه وبرنرخ دوجهتین بود هریک بوی رفتاری وکفتاری داشتند واورا بموافقت ومرافقت خود مایل میخواستند
وجمشید خان درین سالها اوزیاده از همه اظهار موحدت ویکانکی نموده وبا یکدیگر ملاقات ومقالات کردند وجمشید خان بجهة اظهار
شوکت خود اورا برشت برده واولکای کوچ سفهان که مایه النزاع خان احمد وجمشید خان بود هم درینوقت تصرف کماشتکان جمشید خان درآمد

در این اثنای دوستی مردم فتنه انگیز میرزا کامران از دوستی جمشید خان برگردیده با احمد خان میل و اتحاد قومی از اعاظم و اعیان پیه پس که با جمشید خان باطنا نفاق و نفار داشتند صورت اتفاق جمشید خان و میرزا کامران و خیالات تصرف کیلان از ایشان احمد خان القا نمودند خان احمد که خود از ایشان خایف و نا ایمن بود از اجتماع این دو نفر و استماع آن خبر غایت متوحش گردید و از غرایب امورات اینکه میرزا کامران با چند نفر از اعیان و سپهسالاران جمشید ساحته جمشید خانرا بچنگ گرفته بکوهدم فرستاد و جمیع مردم ولایت جمشید بحکومت میرزا کامران تن در داده و قرابهادر که مؤسس این فتنه بود در نزد کامران معتبر و کامران شد آخر او و اهالی پیه پس کامرانرا بعقل جمشید بازداشتند از هر طایفه از طوایف آن ولایت یکنفر معین شد که در قتل جمشید مشارکت داشته باشند تا انکار قومی حاصل کنند و همه متفق الکلمه باشند محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا اسیران جمشید خان که ما و ایشان در حبشه شاه طهماسب بودند در نزد میرزا کامران گرفتار ماندند و کامران بحکومت ولایت پیه پس و کوهدم استقلال یافت و با خان احمد خان کیلانی بنا بر مخالفت نهاد و درین میانه نقود و اجناس بسیار بر سبیل رشوه بامنای دولت شاه سلطان محمد خاصه میرزا سلمان وزیر که وزیری بود رشوت گیر فرستاد و خواهش حکومت ولایت پیه پس کرد و ضمنا متمنی بود که زوجه جمشید خانرا نیز با ولدات فرمایند خان احمد خان که از شیطنت و تدبیر و تزویر میرزا کامران استحضاری وافی و اطلاعی کافی داشت و در مسئولات و شرحی بحرمان حضور پادشاهی مرقوم نمود و ضمنا عرض کرد که ولایات متصرفی جمشید خان شایسته آنست که شش هفت نفر از امرای قزلباش در آنجا زندگانی و معاش نمایند و اگر پادشاه قبول فرمایند من متعهدم که ولایت کوهدم را نیز متصرف قزلباشیه دهم پادشاه سخن فریبان رشوه خواه را نشنوده سلمان خانرا که داماد جمشید خان بود بحکومت رشت نصب کرده شاهقلی سلطان استاجلو را با تالیقی و لله گی و مامور کوسفهانرا که با انتزاع حکام پیه پس و پیه پیش بوده از مشورت موضوع و مقطوع و مخصوص سیورغال شاهقلی سلطان فرمودند و پیه پس را با امرای استاجلو قسمت نمودند و نوروسی که میرزا کامران از مال جمشید خان پیشکش فرستاده بود شاه سلطان محمد همه را بانجاح و مدد خرج بعضی امرا داده مامور بگیلان و گرفتن کامران کرد و امرای مذکور استاجلو حسینقلی سلطان و الله نظر سلطان و مصطفی سلطان شرفلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو و یغوب بیک احمد سلطان و شکری و یردی خلیفه گنکرلو و از سایر طوایف اصلان سلطان علی چگلوی ذوالقدر و قربان سلطان روملو و شاه ویردی سلطان جلایر اغلی و جمعی روانه گیلان شدند و بایندر خان و میرحمزه خان طالش و امیره سیاوش حاکم گسکر احکام قضا نظام پادشاهی صادر شد که ممد و معاون امرای مامور باشند و شاهقلی قاسنجه بلاسجان نزد احمد خان رفته که آنچه او مصلحت داند دستور العمل داده تا معمول دارند مقارن این حال خبر رسید که شیرزاد نامی از اهالی فومن قلندر پسر اسلطان محمود خان ولد جمشید خان نام نهاده و سرمایه اعتبار و اعتضاد خود قرار داده جمعیتی فراهم کرده بر کامران کوهدمی شوریده سپاهیان فومن را برداشته بناگاه در رشت بر سر کامران ریخته و کامران همچو مواضعه فومنی و رشتی را اهالی رشت از رشت بیرون کرده از معبر غیر معروف بکوهدم شتافته و شیرزاد در رشت را تصرف کرده سلطان محمود نام پسر جمشید را بخدمت شاهزاده چهته خاقان معفور شاه طهماسب برده ما شاهزاده سید نشسته که او را بجز آن دو پسر دیگر نبوده بنا بر مصلحت وقت بسکوت فرموده و سلطان محمود نام بعد از تصرف رشت بخلاف حکام و دیگر آدمی نزد خان احمد خان لاهجی فرستاده اظهار انقیاد و متابعت نموده چون خان احمد کار را بر اختلال دید از استدعای آمدن سپاه قزلباش نادم و خاسر گردید و خود بر سر میرزا کامران سپاهی مامور کرده تا حوالی رستم آباد طارم بتاخت و ویران ساختند و درین اثنا سلمان خان بمنجیل رسید میرزا کامران مصلحت حال خود را در مراودت بقزلباش دیده آدمی فرستاده و عریضه داده استدعا نمود که سلمانخان او را حضار کند محمدی بیک سارو سولاغ باو دو نفر دیگر سوار قزلباش کوهدم رفته کامران و قرابهادر و متعلقین او را بمنجیل آورند و چون سلمان خان احمد سلمان خان را در همان شب کوچانیده بکوهدم و خانه خود برده و خان احمد خان بعد از اطلاع مردم خود را از کوهدم باز خوانده تا بسلمانخان پیام داد که کامران مرد محیل و مفتن است فریب او را نباید خورد و بشب بالتور بحبس داشت و متصرف ولایت و مردم بحماست کامران چنان باز نمود که خواستن خان احمد سپاه قزلباش بجهته تمام کردن من و استقلال خود در تمام کیلانات بوده اکنون از من کار زار دم است و سخن دیگری نباید کوش نهاد و باید متصرف ولایت گشت لهذا سلمانخان پذیرفته کوچ داده حرکت نمود میرزا و با سلطان محمود نام بمدافعه قزلباش اقدام نمود و بطعنه سنان سواری بر خاک افتاد و او را گرفته و بر شت آورده و برمتابعین وی التفات نکردند و شرح حال امنای دولت بزوال عرضه گردند مقرر شد که شاهزاده کوچ جمشید خانرا روانه دارند و سلمانخان در خانه اوماندزه با ایالت کیلان و انتظام آن سامان تقدیم جوید و قرابهادر وکیل حکومت باشد و شیرزاد و اتباع آورند و امرای طوالش کیلان آمده سلمانخانرا

تعیین کشته و بای طغیان راضی نبودند و رعایای کیلان نیز با قزلباشیه انس نگرفتند و غالبا در جنگل و بیشه بودند و کاه کاهی دست اندازی مینمودند چون منعقق برای مرای مامور بکیلان روی نمودن از توقف کیلان ملول کردند آخر الامر بعلت قلت باران و کثرت باران از آنجا برون آمده بارد وی معلی پیوستند و کیلانیان بمساکن و اماکن خود باز گشتند آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است ذکر حکومت پیکر خان قاجار در شیروان و محاربه با غازیکرای خان تاتار و کرفتن غازیکرای و شکست سپاه تاتاریه در بهار این سال دیکر باره غازیکرای خان صوفی کرای خان تاتار با سپاه بسیار بشیروان آمدند و عثمان پاشا نیز رومیه بسیاری با ایشان روانه کرده بود چون ایالت و حکومت قراباغ و شیروان با امامقلی خان قاجار و پیکر خان قاجار بود امامقلی خان از آمدن تاتار خبردار شد و قبل از ورود آنها مدد و معاون بجهة پیکر خان بپکلر بیکی شیروان فرستاده بود چون سپاه تاتاریه و رومیه بشماخی رسیدند پیکر خان و سایر امرای قاجار و طوایف اویماقات شیرشکار اجتماع کرده ایشانرا استقبال نمودند در میانه شماخی و شابران آن دو سپاه پیکدیکر رسیدند و وصف نمودند و کوه پر از شیر و پلنک است کردند پیکر خان قاجار که امیری بود جلادت شعار با دل قوی و پیکر بهلوی میمنه را بعضی از طوایف خود و سواران چاکر لو پسر دویم را نیز با دلیران قرامانلو باز کذاشت و خود با شمشیر زنان قاجار چون سد آهنین در برابر آن قوم یاجوج فطرت بایستاد سواران دلیر از صفها برون تاخته عرصه میدان کرم ساحة کحمانها بزه شد طایران نیزهای عقاب پرواز آشیانه ترکش جناح عزم بهوای فضای رزم برکشادند سوفارها دهان کشاده زه تاب جوع بر عروق خشک دندان نهادند کحمانها مانند پیدلان حمیده قامت منحنی از اول کار بدشمنان پشت دادند بجانب صاحبخانه روی نهادند کفتی زنان حامله اند که از درد زه ناله میکشند یا غمان نابلد اند که فی المثل تیر ماران پرنده میزایند. لمؤلفه کحمان پیر جبلی صد ساله بود کشته روزه و مبدم ناله بود ازان پیر پورهای جوان بزادی و در لحظه کشتی روان سپاه تاتاریه چون تیرباری قاجاریه دیدند سپرها بر سر کرفتند غازیکرای خان بدیشان نهیب داد که تیر افکنی نیست تاتار دست نکار قزلباشیه و قاجار چرا کحمانهای چاچی و تیرهای غیدانی پنهان کرده اند مانند زنان سرور زیر معجر سر نهفته اید پیکبار دلیران تاتار سپرها در پیش فکنده دست بتیر و کحمان بردند و روشنی از روی روزیشان سترند چون قطرات ژاله در تکرک سهام قضا پیام بر خود و ترک همیاریدند بیت رشصت خدنک فکنان خواست جوشن کحمان کوشها خواست همراه کوش هوا پر زنبور شد تیر خدنکین تن آهنین پیشتر جماعتی از سپاه قزلباش مانند برک ریزان باد خزان از مرکب بر زمین بیخیشند و کروهی چون شیرهای غران با شمشیرهای بران اسب بر انکیختند روز تاریک شد و مرکز تیره غبار سطح غبرا کردون پوی کشت و عرصه بیابان از خونهای روان بشتابان پر رود و جوی دلیران قاجار با سواران تاتار چون تار و پود یکدیکر آمیختند و به تیغ و خنجر از هم کسیختند غازیکرای خان جوجی نژاد که مکرر جنک قزلباشیه دیده بود در نظرش خوار مایه مینمود با طلب دلیری مرکب بمیان میدان تاخته صمصام بر افراخته مرد و مرکب بر خاک هلاک می افکند و حمله بر قول سپاه پیکر خان قاجار میبرد و کسی را یارای پیشروی و یکه تازی بر او نبود پیکر خان سبک کوه پیکر بر نکیخته با او در آویخته کرد بر کرد یکدیکر باد وی میکردند و در هنکام فرصت حملات قوی مینمودند کاهی تیغ و کاهی به نیزه رد و بدل میرفت غازیکرای شمشیری بر پیکر خان حواله کرد و او جای بدل نموده با رمح در از قد بر شیر جوشن شکاف خونریز طعنی بر غازیکرای بکار برد و او را بر پهلو آمد و از زین پیوند خالی کرده مانند کوهی از فراز نشیب خاک کرانیدن کرفت دلیران قاجار تاتار شکار بر سر او ریختند و او را بر بسته پیرون بردند سپاه تاتار از کرفتاری غازی سر سیمه کشته تاب درنک و قدرت جنک در خود ندیدند صفی کریز انکیختند شیروانشاهیان با شقاق در روی بهزیمت نهادند سواران قاجار و قرامانلو و چاکر لو با لاتفاق بر ستر تاتاریه ریختند و خون ایشانرا بخاک در آمیختند جمعی بسیار بسیاری مقتول شدند و مانند قوم یاجوج و ماجوج دیکر باره از پیم تیغ غازیان اسکندر عزم ذوالقرنین حزم از باب الابواب در بند کذشته در آن سوی سد سدید قرار کرفتند و از آمدن بایران که پیشه شیران است نادم و متعتبه شدند و پیکر خان قاجار پیکلر بیکی شیروان منظفر و منصور غازیکرای خان تاتار را برداشته معاودت کزیدند و او را با عریضه صداقت فریضه که محتوی بر حکایت رزم و منطوی بر روایت فتح بود بخدمت پادشاه ایران شاه سلطان محمد خدابنده صفوی روانه نمودند غازیکرای خانرا بقلعة الموت فرستادند و پیکر خان زیاده علی از جانب امنای دولت بتفقدات بلا نهایات و خلاع و تلج شایسته و کمرزرین و القاب بایسته مفتخر شد و لی آفت عین الکمال در همان زودیها آفتاب عمرش را قرین افول و زوال کرد و عنقریب بر حسب تقدیر شیروان بتصرف رومیه در آمد چنانکه در ضمن وقایع آینده مرقوم و معلوم خواهد شد در بیان حرکت امرای قزلباش بجانب کرجستان و خدمتکذاری الکسندر خان و سمیونخان بپادشاه ایران در این ایام مخجسته فرجام بمرساند

کذاشته شود

جلد ثم ذکر حکومت الکسندر میرزا در گرجستان

سلطانمحمد سعدی پست هزار سوار و برخی از امرای مدار باتفاق میرزا سلمان وزیر باشظام مامور شدند که قراری در کار الکسندخان و سیمون خان داده باشند حکام گرجستان از وصول لشکر قزلباشیه سراسیمه شدند الکسندخان که با رومیه موالفتی کرده بود و با دولت ابد مدت ایران فی الجمله مخالفتی از قوه بفعل آورده داشت بوسیله توسلات و قبول تقبلات و ادای خراج ماضیه و دادن مخارج آمده از زمره معاندان خارج و در فرقه متابعان داخل شد و صبیه او را نیز بجهة شاهزاده جهانبانی سلطان حمزه میرزا خطبه کردند و پسرش کشتیل خان میرزا برسم رهائنت و اسم امانت مامور بشرفیابی حضور شاهزاده والاجاه آمد سیمونخان نیز لوازم خدمتگاری بجا آورده فرزند خود را با همشیره او برسم گروگان بامرای ایران سپرد و فیما بین سیمون و الکسندر مخاصمه بمواخذه و مودت تبدیل یافت و بقانون ملت مسیحی بصلیب و انجیل سوگند چند رفت و مقرر شد که با اولیای دولت ایران متفق و متواحد و با حامیان این دولت مخالف و معاند باشند و الکسندخان سه هزار تومان خراج و باج بقایای سنوات خود را بخواجه ملیداران دیوان واصل کرد و خواهش کرد که عیسی خان برادر او را در گرجستان نزد او گذارند و همچنین سیمون داود خان را بخواست امنای دولت دو برادر را بدو برادر واگذاشتند و متعهد شدند که بطریق فتوت و مروت و قانون مکهتی و اخوت با یکدیگر سلوک نمایند و بعد از این برادران از خود پسکانه شمارند و از بلاد محروسه مخصوصه خود بهر یک الکای و مدد معاش واگذارند و چنین کردند و میرزا سلمان و سایر امرای ذی شان بعد از اطمینان از ولایت گرجستان مرفه الحال مراجعت کردند و در منزل زکم چای بارودی معلی در رسیدند و چون در ینسال خیریت مآل از جانب مرزوبوم روم اندیشه نبود و بواسطه متارکه و فرستادن سفیر باسلامبول مشکر کشی ضرورت نداشت شاه سلطانمحمد بدار السلطنه قزوین رجوع فرمود و در آن زمستان قشلاق در آنشهر و نشین و اقعه و منظر اخبار خارجه و داخله ایران بودند از جمله وقایع غریبه که دلالت بر بی انتظامی امور سلطنت سلطانمحمد صفوی میکند یکی اینست که در این سال قلندری مجهول در نواحی کعب و اراضی بهبهان پدید شد که دعوی کرد من اسمعیل میرزا ابن شاه طهماسم و در شب سیزدهم رمضان چنانکه مشهور است در خلوت حجره حلوا چی غلان بگفتم جمعی قصد من کردند و من بخره آن حجره را شکسته خود را بخانات دام آنان انداخته در افکندند که من مرده ام و برادر مرا آورده بجای من بنشاندند و چون مرا عوان و انصاری بسیار فراهم کرده بودم بر ایشان و غالب امرای قزلباش من متفقند و بر سر من جمع خواهند شد و بملک خواهم رسید مردم بر گرد او جمع شدند و باور کردند و بر حسب اتفاق دو دندان پیش و نیز افتاده بود و شباهت صوری با اسمعیل میرزا نیز داشت جمعی از عوام و خواص بدو پیوسته رفته رفته در میان لوار کوهکیلویه کار او بالا گرفته قریب بالتوالیت هزار کس متابع او گشتند بر سر ده دشت که افشاریه حاکم آنجا بودند بمقابله و محاربه رفته جمعی بقتل و ستم پسر خلیل خان افشار حاکم کوهکیلویه را که پدرش در اردوی شاه سلطانمحمد بود هم در این احیان بقتل آورده و ارقام بحکام شوشتر و دزفول و فارس و خوزستان نگاشته گاه و بیگاه از نزد خود طلب داشته و چون خبر فتنه انگیزی قلندر بارودی معلی رسید خلیل خان افشار حاکم کوهکیلویه مرخص شده بمدافعه او رفت و هواخواهان قلندر بر سر راه او آمده در تنگنای دره کوتی که پیش از یک معبر ندارد شبخون و تیری بر خلیل خان رسیده مقتول شد و کار قلندر بالا گرفت و محمود خان ولد خلیل خان در آنحدود و کاهی بادی مدافعتی مینمود و نیز بیمار و فوت شد علی سلطان حاکم شوشتر بعزم رزم قلندر عازم کوهکیلویه شده در راه بر مزبدست ملازمش بقتل رسید الحاصل کار بجائی رسید که بحکم شهریار ایران اسکندرخان افشار و امت خان حاکم فارس و طوایف ذوالقدر مدت دو سال قلندر را دست آویز نموده از یورش آذربایجان و خراسان بدین بهانه مستخلص ماندند تا آخر الامر مشعله شرارت او بر آب شمشیر فرو نشاندند اسمعیل میرزای دیگر در لرستان ساخته شد و ده هزار کس متابعش پرداختند دیگری در طوالش پیدا شد و فتنها کرد دیگری در غوریان خروج نمود و جنگها رفت و جمعی بقتل آمدند بعد از کروفری آخر همه فانی شدند و بعضی از مراخود را لقب خانی داده بر الکای یکدیگر مستقل شاه در دست مراوجها بنانی ولیعهد مطیع میرزا سلمان وزیر و چندتن از جوانان فرمان پذیر بود بشرب شراب غوانی و لوازم نشاط جوانی مشغول بود و طوایف قزلباشیه هر روزه بعتبه تازه بر می انگیختند و خون طایفه دیگر از قزلباشیه بریخته میشد عباس میرزا نیز در دست علی قلیخان شاملو پیکار پیکی هرات حاکمی محکوم و امری مامور بود و رومیه نیز متدرجا طراف ایران را مشوش کرده روز بروز لوای استقلال می افراشتند و تصدیق ایران ویران داشتند

ذکر سفر خراسان و آمدن علی قلیخان بهرات و حکومت یافتن عباس میرزا

چون اخبار انقلاب ایران و استیلای روم همه روزه بخراسان میرسید و زبکیه و ترکمانیه نیز سر از گریبان طغیان و طمع برآورده هوای خراسان داشتند لاجرم علی قلیخان پیکر پیکی هرات عباس میرزا را بحکومت خراسان ترفیع و تقویت همینمود و امرای اردو و حضور سلطانی همواره از وی

شکایتی میکرده و نواب حمزه میرزا ولیعهد پادشاه نیز بحکم شباب بعیش و عشرت کامیاب بوده چون علیقلیخان از التفات پادشاه ایران بحلی نومید گردید عباس میرزا را در ساعتی سعد از ایام مشهور منصه دشتاد و نه مطابق سیلان نیل بر تخت سلطنت نشاندند و او را شاه عباس خواندند و برق و فتق امورات پرداخته و تجهیز و اقطاعیتی مشتمل شد و در هر شهری مشتهر آمد غالب امرای خراسان الا مرتضی قلیخان ترکمان حاکم مشهد مقدس همه متحکم گردند شاه سلطان محمد بصوابدید قزلباشیه عزم یورش خراسان کرده بعد از مشاوره با امرا و وزرا و اختلاف عقول و آرا آخر سفر خراسان بر آذربایجان رجحان یافت و شاه با چندین هزار سوار روانه خراسان شد و چون میرزا اسلمان وزیر دخترخود را بسلطان حمزه میرزای ولیعهد داده بود در رفتن شاه بخراسان و انضباط امر حضرت ولیعهد بسیار ساعی بود و قبل از ورود شاه ایران علی قلیخان بکلربکی هرات شاه عباس را برداشته بر سر مشهد مقدس آمد و از آنجا صلاح در محاصره مشهد ندیده بر سبزوار آمدند و در وقتی که شاه سلطان محمد بدامغان رسید شاه عباس و علی قلیخان با هشتاد هزار سوار خراسانی در سبزوار بمحاصره مشغول بودند چون این خبر بار دوی پادشاه و سپاه رسید در خاطرها بکمال وحشت و ارتعاش و یقین بمقابله و مقاتله رسیدند کردند و این امر بسیار مکروه طباع قزلباشیه اتفاق افتاد چه بسیاری از برادران و منسوبان در دو جانب بودند و ماده این فتنه را غلیظ میدانستند و میرزا اسلمان وزیر تمام امرای قزلباشیه را بدورنگی و نفاق نسبت میکرد و چون این خبر ورود و جنود قزلباشیه در رکاب شاه سلطان محمد بدامغان بصحت پیوست امرای خراسان مراجعت بقلاع خود و قلعه داری را اولی دانستند و متفرق شدند و علی قلیخان نیز شاه عباس را برداشته بطرف هرات رفت و مرشد قلیخان در تربت متحصن شد و شاه و سپاه اول قصد تربت کردند و مرشد قلی بمحاصره دادند و او دو غدی خلیفه و طهماسب قلی بیک و سپاهی او دو کشته شدند و شش ماه این محاصره امتداد یافت آخر الامر بتوسط امرا و شفاعت قزلباشیه امر بصلاح گذشت و مرشد قلیخان را مطمئن کرده بحضور آوردند و بمرکز حکومت خود بازگشته مستقل گردید و شاه قصد هرات نمود و علی قلیخان در غوریان بمقابله آمد شکست خورده باشاه عباس بهرات رفت و شاه بر کرد هرات آمد در مدرسه شاه سلطان حسین میرزای بایقرا نزول اجلال روی داد و شهر را محاصره کردند و چون میرزا اسلمان امرا را بنفاق و غدر و دورنگی سر زنش مینمود قزلباشیه از او رنجیدند با کدیگر اتفاق کرده او را از میان برداشتند و نعش او را بمشهد مقدس فرستادند و دختر او را که در خانه سلطان حمزه میرزای ولیعهد بود از او دور کردند و چون دو ماه از محاصره در گذشت از عراق خبر رسید که فرهاد پاشا سر عسکر روم دیگر باره لشکر بحدود آذربایجان کشیده عزم رحیل را بر اقامت ترجیح دادند و باصلاح امر علیقلی خان پای در میان نهادند و لیخان میرزا پسر علی قلیخان با عریضه عفو انگیز عجز آمیز بحضور شاه آمد و سبب این فتنها میرزا اسلمان را قرار دادند شاه را فرزند احمق خود خواند و خلعتی شاهانه با حکم حکومت خراسان فرستاد و علی قلیخان بکماکان بکلربکی و اتابک و گردیده و شاه بمراجعت بمشهد مقدس و منوچهر نمود و بنا بر خواهش علی قلیخان مشهد اسلمان خان نواده عبدالله خان استاجلو را داده شاه قلی سلطان قاجه را تالیق و حاکم جام کرده استرآباد و دامغان و بسطام و بیارجمند و هزارجریب بمرتضی قلیخان ترکمان مرحمت شد و در مراجعت بسبزوار حسین بیک افشار ماخذ متی کرده در بست قلعه اکرفشد و در ایسیاست رسانیده از دروازه شهر بخلق آنچنان ایالت آنولایت با احمد سلطان تکلو مفوض شد و شاه بغروین رسید و فرهاد پاشا در نیمانه از راه قارص بخوی رسیده آمده بگرفت و از آنجا بایروان آمده تسخیر کرد قلعه در کمال متانت و غایت رصانت بساخت و ساخلو بنشاند و شیروان نیز صافی کرده آذوقه عسکر هر جائی را مهیا نموده مراجعت نمود و در فکر کار تبریز بود ذکر احوال ولیعهد و آمدن عثمان پاشای رومی به تبریز مرشد قلیخان بعزم زیارت مشهد مقدس از سلمان خان ولی مشهد اذن خواسته پیاده و چندی بماند و متابعان بتدریج بدو ملحق شدند و در کمال آداب و حرمت با سلمانخان رفتار نموده و جمعی بر سر اتالیق او شاه قلی سلطان فرستاده در حدود جام او را بگشتند پس سلمان خان از مشهد عذر خواسته بخوف و باحذر روانه کرد و خود با استقلال حاکم ارض اقدس شد و منصب و حکومت بموافقان خود داد و چگونگی او لباس صداقت بعلی قلیخان نگاشت مردم فیما بین ایشان نقش کردند و الفت بکلفت تبدیل یافت و شاه سلطان محمد عزم تبریز کرد امیرخان ترکمان بکلربکی تبریز با ده هزار سوار مکمل مسلح بخدمت آمده استقبال نمود و سلطان حمزه بزیارت اردبیل رفته باز آمد و در میانه او و امیرخان غبار نفار مرتفع شد تا کار بجائی کشید که امیرخان بکرفته بقلعه قهقهه فرستاد ترکمانیه با هم موافقت کردند و برهانی امیرخان اجتماع نموده شور کردند سلطان حمزه بقتل امیرخان حکم داد و او کشته شد و امرای ترکمانیه بالکلیه از ولیعهد متوحش گشتند و علیقلیخان فتح اغلی در نزد ولیعهد تقرب معتبر شده در عزل و نصب امر تغییرات بسیار بوقوع و ظهور آمد محمدخان ترکمان و طوایف عصیان کردند و جمعی مقتول شدند و در این سال

مخالفت فیما بین مرشد قلیخان و علی قلیخان بجا رسید سپاه فراهم کرده روی بیکدیگر آوردند و در نواحی ترشیز در میانه این دو امیر فتنه انگیز لوای محاربه بجنگ رسیده در اثنای جنگ مرشد قلیخان خود را بشاهزاده عباس رسانیده طرف او را خالی کرده همچنان سواره او را برداشته بمشهد مقدس برد و علی قلیخان فرار اختیار بهرات برگشت و مرشد قلیخان اسباب سلطنت بجهة شاه عباس چیده خود بوکالت او را پیکی پرداخت و از آنطرف سپاه روم استعداد تسخیر آذربایجان میکردند و در فکر مشیرت این کار بودند و چون بهار در رسید و سال نهصد و نود و سه انجا میدان نواب جهانبانی در این بهار بعیش و شکار و جام و عقار و ایام جوانی میدان آرای لمولفه غرور شاهی و عهد جوانی چه آرد عیش و کامرانی بهم این هر دو چون همدست گردند بساهیان شاهان مست گردند بالجمله در عشرت آباد تبریز جام عشرت زیاده عشقبازی لبریز داشت آهنگر پسری اصفهانی که در شیخ تراز آهن و بر شش نرم تراز پرنیان بود مطمح نظر و مضمی بصر او آمده که رویی چون کف موسوی و مویی چون زره داودی داشت عربده کنان عزم من تخت طرب یمین موسی بدست من درع داود میگیرد آهوان چشمش از صید شیران بهتر دلستی و میکیدن ابروان کجش را بهزار ابروان بدل نمکردی همه کرجستانرا بهای تاری ازان طره نخریدی بلکه تمام ایران خود بقیمت یکبوسه اش نیرزیدی و چون آنجوان آهنگرزاده بود و از معدن آتش بیدا افتاده و اشیطان لقب داده و نعوذ بالله پیوسته بشیطان پرستی میکذرانیدند و از این معنی غافل که لا تعبدوا الشیطان و ان لکم عدو مبین کلام الهی است و از دو سوی و پیرتش شیطان مسلمانزاهای موزونان آنعهد که همیشه بشیطان خیالی در تشهیر و توصیف خوبرویان زمانه جهد داشتند در ستایش آنشیطان غزلها موزون کردند و بیتهای بنظم آوردند بر حضرت جهانبانی خواندن گرفتند در دامن های زر بصله بردند و از قلت آن کله کردند یکی از آنها گفته رباعی کو بخلوم قوشین اول نرگس فتان پاره کیمدر که آتلنگ غمزه سیدن جان پاره شیطان شیطان دیدو کلکری کربولیسه من اضیم یا آی شیطان پاره شاهزاده میفرمود که کان من الکافرین تالا علیه یعنی الی یوم الدین شیطان بد و یا سنخ میداد که فبعزتک لاغوینهم اجمعین فسنح علی که قوادان پسر صاد بود و خود را بنده مخلص شاه و اینمود میکفت ای شیطان مرا بتوانی فریفت استثنا کن و بکو الا عبادک المخلصین و ندیمی دگر هنگام صبوح از دست آن ساقی صبیح و محبوب ملیح راحت روح میکشید و او را مخاطب کرده همیکفت رباعی عاشق چو رخ تو پیمانه از جان کند تیر مژه ات ز سینه پران کذرد از دولت همنامیت ای صنع خدای شک نیست که حق ز جرم شیطان کذرد علی الجمله بزم لهو و لعب و عشق و طرب کرم بود و حضرت سلطان حمزه بکرفتاری عشوه و غمزه آن شیطان سیرت فرشته صورت از پند خواص و عوام بی آزرم چندانکه عقلای عاقبت اندیش صداقت کیش شاهزاده و لیعهد را در هنگام هشیاری و ایام بیداری از آنحال متنبه و متیقظ میخواستند و مجلس نصیحه و موعظه و اخبار از اخبار سرعسکر رومیه می آراستند سودی نمیداد و آتش نصح انطایفه دودی نمیکرد بلکه نه از چنین حکایت کن نه از روم که من دل با یکی دارم درین بوم پاسخ می شنیدند و بکنجی میخزیدند و انکشت تحیر بدندان تعجب میکزیدند حتی اینکه غازیکرای شهزاده تا تارکه در الموت کرفتار بود بواسطه رابطه باندیمان مستخلص شده و بمجلس و لیعهد مذکور رستا نش شبی علی الغفله فرار کرده خود را بمعسکر عثمان پاشای سرعسکر رسانیده بخبرهای خاص از مجلس عالی و لیعهد او را بعزم تبریز ترغیب و تحریص نمیکرد عثمان پاشا با سپاه رومیه بحرکت درآمدند تصمیم رای در تسخیر تبریز کردند و نوشته جات و ارقام و احکام و لیعهد باطراف ایران روان شد و شرح حال در هریک تبیان یافت و کمتر کسی از دولتخواهان باردوی همایون شهریار ایران شتافت آخر محارست شهر که بعهده شهریاران دهر بایستی بکفایت شهریان موکول آمد و وعده امداد بیامداد قیامت افتاد و بچاره شهریان بسیه بندی پرداختند و خود را بی بند در بندان در انداختند سپاه رومیه با توبخانه و زهدام روی به تبریز نهادند و کوچ بر کوچ بجوالی شورآب آمده نزول کزیدند بی مقابله و مقاتله لشکر ظفر اثر تبریز محصور آن جنود دوفور آمد و سپیه بندی با وجود آن جیوش و یاجوج مثال چون خندق خاری در معبر سیل جاری تیز جنود بضرب توپهای تنین خاره شکن پاره فکن بمیدان صاحب آباد درآمدند و تبریز را صاحب و اموال صاحبان شهر را نهب شدند حسینقلی خان و سرغیخان از خواجین ظرلباشیه که در تبریز بودند شبانگام سر خود کرفته از شهر بدر آمده باردوی شاه سلطان محمد پیوستند و علما و فضلا و سادات و قادات شهر تبریز نزد عثمان پاشا رفته اظهار انقیاد و اطاعت نمودند عثمان نیز ایشانرا اطمینان داده باز فرستاده چون شجاعت و مردانکی اهالی تبریز کوش زد پاشا شده بود بر ایشان سخت نکرفته بمدارا و مدهنه میکذرانیدند اما تبریزیان در هنگام فرصت مال و عیال خود را برداشته از شهر فرار مینمودند و در موضع خاص آحاد عساکر رومیه را کشته بجا بجا همای بنا نهادند و عثمان پاشا بطرف چرنداب رفته طرح قلعه متین در انداخت و بزودی بساخت و در چهل روز که رومیان قلعه بپا داشتند ایرانیان در قلعه کوه سرخاب بالای سرخاب ای وبت سرخاب سای بپا کرده آتش قلعه و توپ

وسپاهی شاهی در ینکی قلعه آماده کردند و جعفر پاشای احشه که از خصیان پایه و خواجگان پنجایه و طواشی دولت روم بود حاکم آن بوم شد مردان مرد کرفشار آنزمان صعفت شدند و قتی معلوم شد که تبریزیان رومیه را گذاشته در بارکین و منجلاب کرمابها غسل میدهند پاشا حکم بقتل تبریزیان داد جمعی کثیر قتیل شدند و بسیاری فرار نمودند روزی از صبح الی شام دران شهر شب نشان جویهای خون روان بود و عیال و صبیان تبریزیه اسیر ینکچریان شدند آخر متوسط بعضی حکم امان داده شد هر که باقی بود پراکنده کردید و چون اموال و اثقال در خانها مخزون و مدفون کرده بودند عساکر رومیه تمام خانها را بالطبع اسباب و اثاث البیت خراب ساخته و سراسر آنعمارات عالیه و بیوت راهون من منبع العنکبوت نمودند و این ظلم فاجر را خدای رحیم عادل روا نداشته از تاثیر دعای فقیران شب خیز تبریز بادک وقتی مبتلا آن ظالم را فتاد چنانکه در ضمن قضایای اتفاقیه آن ایام میان خواهد یافت

ذکر محاربات قزلباشیه با رومیه و غلبهٔ قزلباشیه و کرفتن پاشایان رومی و بردن عثمان پاشا

سر عسکر سپاه قزلباش از دامان کوه کوچ کرده بدره سهند چهار فرسنکی تبریز آمدند و قورچی باشی که سردار جمعی شده بود از رودخانه کذشته در جانب شرقی تبریز است و سر راه عراق سواد لشکری نمود کردند عثمان پاشا چغال اغلی را که اشجع بطارقه بود سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان سرحدات مامور بمدافعه قزلباشیه کردید چون قول لشکر قزلباش در پستی رودخانه ناپدید بودند چغال اغلی بر سر چرچیان رانده شور حرب کرده قول لشکر قزلباشیه از رودخانه بفراز آمدند و چون چشم آنها بر رومیه افتاد عنانها سبک و کامها کران کرده بر سر آنها تاختند و یک حمله یک لمحه دو هزار کس از رومیه بر خاک هلاک افتادند چغال اغلی را پای ثبات از جای برفته بر بادپایی سریع برگشته از میدان رزم بکریخت و عثمان ساعت بساعت دسته دسته قشون بمدد و اعانت رومیه میفرستاد قورچی باشی بعد از شکست و انهزام سردار و سپاه توقف و خیره کیر امصلحت وقت ندانسته بمیان دره مراجعت کرد و فرار سردار و سپاه را بار دوی پادشاهی آورده عرضه داشتند و مورد التفات شدند و رومیه حسابی از قزلباش برکرفتند و از خواب غفلت بیدار شدند و عثمان پاشا چغال اغلی را تونیخ و تبخین بسیار کرده بعد از روزی سه چار سلطانجمه و دوازده هزار سوار حرکت نمودند عثمان پاشا مامور پاشا سکلر یکی فرمان و محمد پاشا سکلر یکی دیار بکر را با عساکر اناطولی بمحاربه مامور کردند رودخانه و سفنج تلاقی دو لشکر شد چرچیان در هم افتادند و دست و بازو کشادند نخست غلبه رومیان را بود سلطان حمزه از دور غرور جوانی تاب نیاورده رخش بمیدان تاخته امرا مانع شدند فایده نداد قول همون جنبش کردند و بطعن سنان جانستان بسیاری از رومیه را در افکندند و این رزم از دو سو همچنان کرم بود تا هنکام غروب در رسید پاشایان رومیه در میدان بایستادند و با فروختن مشاعل فرمان دادند درین بین جهانبانی شاهرخ خانزاد از طرف دست چپ قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست راست مخالفان حمله برد او و امرای ذوالقدر و شیخاوند و مردم قراجه داغ و دیکران از میمنه جدا شده روانه شدند چون بمیان رودخانه در آمدند دست راست سپاه رومیه در نظر جلوه کر نبود لختی مشتر راندند و چون از نشیب و بفراز آمدند چنان واقع شد که در قفای قلب رومیه برآمده بودند بناکاه بانکهای و نفیر از پس سپاه قلب رومیه برآمد و میان منقلب شدند و دشمنان کینه خواه قزلباش بحکم شاهزاده اسماعیل از برابر برانکیختند و در هم ریختند رومیه را قلب بهم برآمده منقلب شدند چندانکه سعی کردند قلب آسوده نتوانست چار فرار برقرار کزیدند ناچار جمعی از سپاه قزلباش در قفای سر رومیه بودند هنکام انهزام مهم باز خوردند محمد پاشا سکلر یکی دیار بکر و مراد قرامانی و یوسف آقای چاشنی کیر سرکار خواندکار بدست قزلباشیه کرفتار شدند و سواران ایرانی تا در چرنداب که معسکر رومیه بود بتاختند چندکس را از میان خیمه کاه در ربودند و با سران کرفتار زخمدار و سرهای بریده بسیار باز کشتند و دیکر روز بحضور شاه سلطانمحمد آوردند و سران انکاه داری کرده بقلعه فرستادند و تا سه روز دیکر جنکی بر نخواست از رومیه چون بسیار بودند از طرفی کشته میشدند و از سوی با تمام قلعه میرفتند و عثمان پاشا چهل هزار کس را مقرر کرده بود که قرار دل ردد بودند ولی مشتر زخمه محاربه نمینمودند و بار دیکر سپاه قزلباش بر سر رومیه رفتند از آن قوم تقدیمی بظهور نرسید شبها هنکام سواری چند خون آشام خود را کنار اردوی رومیه رسانیده تنی چند از دروازه چیها بدست آورده بخدمت سلطانمحمد میرزای ولیعهد آوردند از ایشان سبب بنیادن رومیه بجنک قزلباشیه پرسش کردند از سرکار خبری نداشتند درین اثنا آتش بسیاری در لشکرکاه رومیه افروخته شد که از شرار آنها خرمن ماه سوخته کشت مردمان مجرب چنان فهمیدند که اردوی سردار رومیه را خیال کوچ است و فروختن میمها و خیمها و نشاندن حروج مقارن این حال مردی تبریزی که در میان رومیه بود نزد قزلباشیه آمد خبر داد که عثمان پاشا را از مرض خناق اجل قرین شده و امشب رحلت نماید و چغال اغلی سر عسکر شده و فردا صبح خواهند رفت اما قلعه و دست جعفر پاشا خواهد بود او ذوقه و ذخیره و سا خلو بسیار در آنجا کذاشته اند از این اخبار

مسرت آثار قزلباشیه خوشنود شدند و قرار بر جنگ فردا دادند و برخی این اقوال را دروغ و دسته محمول بر غرض یعنی داشتند گوینده را محافظه کرده گفتند باید
تا روز چه زاید که الليلة جبلی بمان تا چه زاید شب آستن است در پیان بروز مرگ عثمان پاشا سرعسکر و سردار رومیه و کوچ دادن سپاه روم
از تبریز و توقف جعفر پاشا در نیکی قلعه علی الصباح چغال اغلی که سردار جدید رومیه بود حکم بکوچیدن سپاه داد و جعفر پاشا با استعداد از آذوقه
و سپاه و توپهای جهان آشوب فلک کوب در نیکی قلعه توقف کرد و محقق شد که عثمان پاشا را دست اجل کلوگیر شده بمرض خناق درگذشته
اکنون جدا و راحرکت میدهند و او بر سر کوچ است چغال اغلی قراول و چند اول دیگر پیش پس سپاه معین کرده مانند دریای عمان بتموج درآمدند
در روان شدند سپاه قزلباشیه بعزم رزم از جای درآمدند و چرخچیان از چرندب پیش تا حشه در شب غازان یعنی کنبد و طاق غازان خان بر دو
دو چار شدند دست برکشادند و به تیر و نیزه بیکدیگر در آویختند سلطان حمزه میرزا نیز قول سپاه قزلباشیه را برده اشته بر سر رومیه شتافت و سپاه
رومیه را برانده رومیه بیمان عراده و شتر و آغوق گریختند و جمعی مقتول شدند و چغال اغلی چون حال چنان دید با آنکه میدانست که سپاه قزلباش
زیاده از دوازده هزار سوار نیستند از پراکندگی عساکر رومیه تبرسید در حوالی شب غازان فرود آمده اطراف اردو را بعراده و توپ سنگر بست و همه شب
شلک در یکدیگر بزدند و بنکچر بازار در پشت عراده های توپ بمحافظت بداشت و سپاه قزلباشیه برجای بایستادند و تقدم نکردند و سپاه رومیه را دل
قوی شد و قلب و اطراف مستحکم آمد و قزلباشیه که در حمله اول اسب و شتر غنیمت کرفته مراجعت کرده متفرق شدند و چون علی قلیخان فتح اغلی در نزد
شاهزاده و لیعهد میری معتبر شده و چرخچیکری سپاه را باستاجلو اختصاص داده بود سپاهیان قزلباشیه نفاق که بدان معتاد بودند ترک ننمودند مع الجمله
در هر منزلی که فرصت میکرده جمعی از رومیه را اسیر و قتیل میساختند و در موضع مایان رزمی شایان روی داد و یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از
شاملو بقتل در رسیدند و سه چهار کس از اعیان قزلباش کشته شدند تا طوچ رومیه را تعاقب نمودند ماطوچی بر کار ایران یفزود و آخر مراجعت کرد و
بفکر محاصره نیکی قلعه که جعفر پاشای آخته در آن بود و پرداخته در تبریز دیدند خراب خانها کنده و ریخته و طاقها شکسته و کیخته و روب و پنجره ها سوخته و
خاکستر شده اشجار بساتین و حدائق مقطوع و اجساد اساطین و اعاظم سپروح کوچها از اجسام ماعفونت قرین و کشتکان بی تغسیل و بی تکفین جاها
پنهانشته و راهها مسدود و کشته بحکم پادشاهی میرجعفر محتسب قرب هفته اجساد مقتولان تبریز را کفن و دفن کرده لاشه ستوران مردار را از راهگذرها
برداشته بخارج شهر نقل کردند خانه آبادی در آن شهر یافته نمیشد که شبی یا روزی کسی در آن پناسایدبلکه ساعتی سکونت را شاید بوم شوم نیز از
پیدا دلشکر روم دران خراب آباد منزل نپذیرفتی الا تعالب و ارانب و کلاب و ذئاب در آن بیوتات خراب چنری دیده نمیشد با جمله بر کرد حصار و قلعه تازه
رومیه سپاهیان پس بردند و از قلت سپاه قزلباشیه دو سوی قلعه خالی بماند بجهة آیندکان موهوم از بلاد فارس و عراق منظور کردند درین محاصره
نیز شاهرخ خان مهردار کرفتار شد و پیری پیک ایشک آقاسی و چند تن معروف کشته شدند منصب مهرداری به سلمس خان ولد شاهرخ مفوض شد و
رضاقلی پیک ولد پیری پیک که جوانی صاحبجمال بود ایشک آقاسی حضور سلطانحمزه شد و توپ کله کوش که پانزده من تبریز کلوله می انداخت آورده بر قلعه
بست و شروع کردند فی الجمله تزلزلی و تخلخلی در قلعه و اقع شد تفنکچیان و توپچیان رومیه بنای آتشبازی کردند مستحفظین توپ را دور نموده فوجی از قلعه بزیر
آمده ریسمانها بر حلقه توپ افکنده کشیدند و بقلعه رسانیدند و بخارجیان قلعه بستند و سپاهیان ایشان از آسیب سایند در هم شکستند توپچیان
اردوی پادشاهی بعد از سه شبانه روز توپی دیگر بگیختند و چون شروع کردند فرو شکسته شد پس از پنجاه روز توپچی باشی توپی بزرگ ریخت که هیبت و هیچ من سنگ
و کلوله میداد از اسپیه و لیعهد پادشاه ایران آورده بر قلعه بستند و ثقابان مقنع بیشه نقبها را بحوالی قلعه رسانیدند که در وقتی معین بالاتفاق بزدن توپ
و آتشبازی نقبها بپردازند و قلعه را مفتوح و مقلوع سازند تتمه چند از قزلباشیه بجهات چند که مایه آن نفاق و شقاق امر خواهد بود از خارج کریخته بقلعه رومیه
رفتند و قصه نقب را مفصلا بجعفر پاشا باز نمودند و رومیه از راه نقب بمسجد حسن پادشاه تاختند و ولوله در ان سپه در انداختند تیر این تدبیر از اقتضای
تقدیر خطا شد آری لعبد یدبر و الرب یقدر بالاخره بباطل کردن نقب اهتمامی نمودند و ازان تشویش تحتی بر آسودند و میرشمس الدین محمد حقیقی کرمانی
که منصب صدارت داشت درین ایام بمرض سوء القنبه درگذشت او مردی دانا و کامل و عاقل بود و در سلک معاصرین این دولت در محل خود مذکور خواهد
شد ذکر نفاق امرای تکلو و ترکمان و بردن شاهزاده طهماسب میرزا بقزوین و برسند و لیعهدی نشایندن چون جنبر
مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز و نزول قزلباشیه در اطراف قلعه و محاصره قلعه کیان بعراق رسید مرای تحوه تراکمه که از قتل امیرخان
ترکمان رنجیده بودند و با یکدیگر در نفاق پاشا و شاهزاده اتفاق داشتند کار دولت را ضعیف دیده یکدیگر را خبر کرده با اجماع تمام باسم صدمت

جلد ششم ذکر خاتمهٔ کار سلطان حمزه میرزا

وحمایت و برسم طغیان و جنایت وی به تبریز آورده و مدت خان ذوالقدر حاکم فارس و جمعی از امرای بزرگ با ایشان موافقت داشتند چندانکه از جانب دولت مردم برسالت و استمالت مامور شدند اصلا سودی نبخشید و بعضی فرستادگان را نیز کشتند و هر کس از عظمای ترکمه و غیره بنصیحت ایشان رفت از ایشان شد کلابر علی قلیخان تسبیح اغلی و یکدو کس تازه در خدمت ولیعهد ترقی کرده بودند حسد پیوندند و قتل امیر خانرا بسعایت او نسبت میکردند بالاخره پیمانها بستند و بر در دولتخانه پادشاهی و شاهزاده اجتماع کردند و بقانونی که در سلسله صفویه متداول بود حلقه توحید بسته بذکر توحید مشغول شدند یعنی مرید سلسله صفویه ایم و شاه را مرشد کامل میدانیم حرف با علی قلیخان و محمدی استاجلو است القصه عظمای ایشان بحضور ولیعهد آمدند و تعریض بمقصد خود کردند ولیعهد برآشفته گفت امیرخان طغیان کرد و من او را کشتن فرمودم با علیقلی و دیگران کاری نیست پس دعوی خون امیرخان ترکمان از من خواهند کرد و چندتن را با شمشیر زده براندند و ایشان برفتند و در کار خود متحیر بماندند آخر تدبیر کردند که چون ولیعهد را با مهر الفات مست نمایانند علی قلیخان و مرشد قلیخان که شاهزاده در دست دارند و در خراسان استقلالا حکومت میکنند شاهزاده پیرهن و برخود شاه میکنیم و هر که بر سر ما آید با او شمشیر سخن میزنیم اکنون که کار دولت ایران بدین ضعف است با نیز قوتی پیدا خواهیم کرد و طهماسب میرزا برادر ولیعهد را شاه برداشته بادهزار جمعیت خود بطرف عراق آمدند چون خانه کوچ پیشتر این امرا در قزوین بود چنان خواستند که بقزوین آمده کوچهای خود را برادر و بهبهات اجتماعی بعراق و همدان و کاشان و اصفهان روند زیرا که هر یک دران بلاد الکاو سیورغال و حکومت داشتند چون سلطانخمزه میرزا ازین فتنه مطلع شد اسمعیل قلیخان حاکم را پیش از خود روانه و خود از دنبال حرکت کرد و سپاری از امرای ردو را و شخالف کرده بادی نرفتند اما امرای ترکمه بی زحمتی بقزوین آمده قزوین را متصرف شدند و آنچه در بیوتات خاصه شهریاری بود ببردند و ساعتی تعیین نموده شاهزاده طهماسب میرزا بولایت عهد بر مسند جهانبانی بر نشانیدند شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی را وزارت داده عتماد الدوله لقب کردند همچنین از هر صنفی صاحب منصبان معین نمودند محمد خان ترکمان خود را للله و اتابک نام کرد و منصب کالت بمسیح خان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت و بلاد عراق و فارس احکام نوشته از ولایت عهد طهماسب میرزا بمهر آکاهی دادند و اسمعیل خان که از جانب سلطانخمزه میرزا مامور بود کاری از پیش نبرده برود بار کرخت و از آنجا بگیلان افتاد نواب سلطانخمزه میرزا بر سر قزوین می آمد ترکمانیه بادهزار سوار و طهماسب میرزا باستقبال او فرستاده و در بین ایام فرهاد پاشا معاودت جعفر پاشا آمده بدو ملحق شد و یکباره تبریزیان از شهر برآمده متفرق شدند فرهاد پاشا آذوقه و ذخیره بجعفر پاشا داده مستحفظین قلعه را تبدیل نموده خاطر از مهمات قلعه داری فارغ کرده مراجعت کردند و قبل از رفتن علیقلی خان نامه در باب مصالحه و فرستادن سفیر بدرگاه خواندگار و خواهش مصالحه کردن نوشته بفرستاد از اختلاف قزلباشیه مسموع نیفتاد آخر قرار شد که سلطانخمزه میرزا و لد جهانبانی سلطانخمزه با علی قلیخان تسبیح اغلی بردم روند آن نیز بتاخیر گذشت و شاه و سپاه بقراغ رفتند و از آنجا قصد عراق کردند از بلده کنجه با بوشحمه نام محلی آمده منزل گزیدند تا اندیشها میاشد و امید بدر در ذکر خاتمه حال و چشم مآل شاهزاده سلطانخمزه میرزا و لیعهد شاه سلطانمحمد و شهادت او

در سنه بست و دوم شهر زمحی سال مقصد و نود و چهار که حوالی چشمه بزنجرد مخیم اردوی جهانبانی و مضرب خیام سلطانی شد مقتضای جوانی و مشتهیات سرکار ولیعهد جهانبانی شب بخمه علی قلیخان مشهور بقیچاغلی که از عزامرای او و اشرف وزرای او بود رفته شرب شراب ارغوانی و استماع نغمات دلکشی بسر برد چنانچه مست و طاقح مراجعت فرموده که بسراپرده اقبال رود الاتفاقی بر در حرم بود که بازان شکاری او دران نشیمن داشتند و سلطان حمزه میرزا بدان خیمه در رشد و لباس خواب خواسته بر تخت استراحت بخفت چند تن از محرمان خلوات خاص شاهی که با ایشان رازی و نیازی و آمیزش استغنا و نازی بود با او بماندند که از جمله یکی دلاک پسری بود خداوردی نام که نادر ارباب معرفتی بود دو نه مام در کودکی بکربلای قزوین کارکردی و روزی از دست ریحانش اعضا خوردی ابروی چون تیغ خمیده داشت و چشمانی چون آهوی رمیده دلش چون سنگش سخت بود و عهدش چون عقده قوطاش سست مژگانش چون نیشترش سر پژواشه اش چون غمزه اش خونریز بسا دل از او چون شیشه حجامش پرخون مانده و بسیار رشته محبت از مقراض دورویش انقراض یافته از بد و جوانی و شباب چون ابر تر دامن و چون نیلوفر در آب رسته و از آغاز فتح الباب چون صدف معدن

لولو مذاب گشته بما در آتشب بوشاقی که در وثاق جهانبانی خفته بود مایل و دل آشفته بود از غایت حسد با حسرت و از کمال سرمستی با غیرت العلم عند بکشیکچیان حوالی کفته که قدری دور تر شوید که جهانبانیرا با محبوبی قصد کامرانیست قراولان خاصه بدر کرده از قرب جوار احتراز جستند و در مقام اعتراض برنیامدند آن قواره ناپاک و جلاد بی باک در تاریکی خواب بخودی خنجری چند بر سینه و پهلوی آن شاهزاده بیگناه زده از لاجوق پرون رفته یکی از شیخ مستان شتاب نام وقتی رسید که جهانبانیرا در بستر غرقه دریای خون دید فریاد برکشید نزدیکان از دحام کردند و بر این قضیه عجیبه و واقعه غریبه مطلع کردیده شیون بر آوردند جراحان دویدند و سلطان حمزه را کشته دیدند الحاصل علی الصباح نعش او را در محفه نهاده دوسه هزار کس پیاده چاک و مویهای پرخاک با مویه و ناله و اشکی چون باران و ژاله او را بمنزل رسانیدند و پس از غسل و تکفین بمرقد شیخ الآفاق شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قدس سره برده بخاک سپردند خداوردی نام مرادبیک آوردند و بضرب تیغ پسر بیرغ پاره پاره کردند هر کس در میتاب سخنی با ندوخی برده و کمابیش بنسبت تحریک او بحال سلطان حمزه سودی تخمید علی ای حال سلطان حمزه در واقعه عشر اسمعیل میرزاده ساله بود و در زمان پدر بر سلطان محمد نایب و لیعهد و مورخین خاصه مدت سلطنتش را شش ماه نگاشته اند و او را در سلک سلاطین صفویه محسوب داشته اند وی برادر مهتر عباس میرزا و ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا بوده است و این چهار فرزند از سیده مرجمه مرحومه مقتوله بوده اند و پس از سلطان حمزه میرزا اکبر از دکر بودن و چون در خراسان و نزد مرشد قلیخان میرزا بیست امرای قزلباشیه علما را شفیع بر انگیخته نواب ابوطالب میرزا را بولیعهدی خواستند و کرة

ولیعهدی نواب ابوطالب میرزا بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل ماضی صفوی و بعضی سوانح این این سعادت مآل

چون شاه سلطان محمد صفوی صدر علما و فضلا و وزرا و ابرام اکابر و اعیان و امرا را بدید بر حسب استدعا و تمنای قوم شاهزاده ابوطالب میرزا را بخواند و بعد از نصایح شایسته هم در آن وقت که ایام عاشورا بود و تمام خلایق از شاه و امرا و عموم رعایا و برایا برنگ طره تیمان ملکزاده شهید لباس سیاه در بر کرده بودند صدر اعاظم و امرا تاج شاهی بر سر ابوطالب میرزا زده کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر بکلل بر میانش بست و مقرر داشت که ارباب مناصب و عموم ملازمان قدیم شاهزاده شهید و اسباب و پیوتات و اموال و اثقال و سرا مر متعلق بولیعهد جدید بوده باشند و میرزا محمد را وزیر کرده اعتماد الدوله لقب دادند مع القصه از راه طارم و خلخال بقزوین آمدند و در آن مستان قشلاق در مستقر سلطنت مقرره وقوع یافت چون بعد از حادثه طغیان ترکمانیه جمعی از ترکمانه مغلوب بدامغان رفته و نزد مرتضی قلیخان پرناک میرسیدند و سلطان محمد رقمی و نوشته اظهار التفات و توجهات فرموده او را بحضور خوانده او از دامغان روانه قزوین بود که در راه از این قضیه جانکاه آگاه کردید خبر ولیعهد ابوطالب میرزا و اقتدار علی قلیخان و اسمعیل قلیخان را نیز شنیدند و تمکین بامرای معتبره مقتدره بر او صعب مشکل بود و صلاح خود را در مراجعت دیدند بعضی از ایلات ترکمان که در رقم و ساوه و کاشان بودند کوچ داده بدامغان برده و از آنجا کسی روانه ارض اقدس مشهد مقدس نموده بخدمت نواب شاه عباس پیغام عرضه کرد که تا الکنون ولیعهد مرحوم در حیات بود و بواسطه اکبریت او بدو تمکین کردیم بعد از او در هر حال شما اکبر و ارشد این دودمانید و با وجود شما برادر کهتر را ولیعهد کردن نیکو نبود ما بر شیم و باز کشتیم و دیکر نخواهیم رفت اکر شما بعراق قدم رنجه دارید خدمت و ملازمت مرا خواهید دید چنانکه تا حال با ولیعهد مرحوم بودیم و بشما اصلا رجوع نمیدیم از این پس شما را ولیعهد و قایم مقام پدر میشماریم و ارادت بدان حضرت داریم اجمال اینمقال آنکه بیشتر امرا و حکام ایران بهمین شیوه صداقت پیغام کردند و کس فرستاده شاه را طلب کردند و در این ایام با قصی الغایه بی انتظامی در عموم امور ایران روی داده بود و هر کس دست تصرف در حکومت ملکی بر کشاده جعفر ماشای حشه که در قلعه تبریز بود بر اغلب اطراف خود تسلط یافت تا بجدی که شاهوردی خان ولد خلیفه انصار قراداغلو با او بواب مراودت کشاده اظهار متابعت کرد و تاج صفویرا از سر برداشته قزلباشی بر سر نهاده و همه روزه از ظرفی اخبار طغیان امیری و عصیان حاکمی میرسید که ولایت عهد ابوطالب میرزا ملکه سلطنت سلطان محمد رواج و رونقی نداشت و هر کس در دین و دولت تمنیات او صورت نمیکرفت روی بارض اقدس میکرد و مرشد قلیخان را آورد و شاه عباس را بران ترغیب مینمود مرشد قلیخان عاشورا آقا میرادبیک آویز تعزیت و تهنیت و لیعهدین و تحقیق کار ایران و استمزاج امرا روانه قزوین نمود و شرحی نیز در عالم خیرخواهی با مرا نکاشت که بواسطه نفاق قزلباشیه قوت دولت بضعف تبدیل یافته و اکنون که ولیعهد مغفور شد فرزند ارشد نواب عباس شاه است و در طوس است اولی آنکه بساط نفاق در نوردیم و در تقویت دولت متفق کردیم تا فساد و با بصلاحها کرائیدن کیرد و کار ایران نظمی پذیرد بتحریک علی قلیخان و تسبیح اغلی جواب منکرانه نکاشته و فرستاده را خوار و ناروا نه کردند و روز بروز فتنها افزود و امرا در ولایا

بخود سری سر برآورده و باصفهان و عراق مخالفتها رفت و کروبی بقتل آمده و جمعیرا مصادره و مواخذه کرفتند و مقارن این حال اسکندر خان اوزبک والی ماوراالنهر درگذشت و پسرش عبدالله خان باستقلال یافت و عزم تسخیر هرات و خراسان کرد و علیقلیخان للا شاملو والی و یکلربیکی هرات مخصوص و کار خراسان آشفته ترکشت مرشد قلیخان توقف و اراضی اقدس را باصلاح وقت ندانسته شاه عباس را از مشهد بیرون آورده آوازه در انداخت که بسفر هرات و مقابله با اوزبکیه عزیمت داریم و بعد از حرکت اراده عراق کرده و در آمدن از راه طبس یزد و کرمان یاراه اصفهان متردد بود و بالاخره موانعی که داشت رفع کردید بعضی مردند و برخی برفتند و مرتضی قلیخان پرناک ترکمان حاکم اصفهان نیز درگذشت علی قلیخان و اسمعیل قلیخان نیز با کدیکر نفاق کزیدند و تمام امرای ایران دو هوائی پیشه کردند و شتر خود را عباسی میخواندند و اظهار ورود شاه عباس میکشیدند و در این ایام که شاه سلطان محمد و لسعهد او بحجة نظام کاشان و اصفهان بعراق بودند خبر آمدن مرشد قلیخان از راه دامغان و سمنان تحقق یافت و ورود پادشاهی باصرار علی قلیخان و تسبیح اعلی از راه چرپادقان عزیمت قزوین نمود و جمعی را بمنع آمدن مرشد قلیخان مامور کردند که هیچ سودی نمیدهد ذکر آمدن شاه عباس بن سلطان محمد بالتفاق مرشد قلیخان استاجلو بقزوین و برکشت سلطنت ایران تمکین یافتن و واکذاشتن بدر پادشاهی را بشاه عباس

چون مرشد قلیخان از مرشد مقدس رانظم کرد میرا در خود ابراهیم خان سپرده با پانصد و شصت نفر از ملازمان صداقت شعار بعد از زیارت روضه مطهره و استمداد همت شاه عباس را برداشته بحدت برق و سرعت باد روی بعراق نهاد و در دامغان برادران و پسران مرتضی قلیخان ترکمان برکاب نصرت مآب پیوستند احمد سلطان حاکم سمنان را اجبار کردند باستقبال آمده شاه و سپاه بسمنان فرشادند از سمنان کسی بقزوین فرستاد و قورچی خان و برادران اسمعیل قلیخان شاملو را باستقبال فرستادند عموم اهالی قزوین رغبت کردند و دسته دسته صف بر بسته باجاه و جلال هر چه تمامتر عباسی را استقبال کردند حسینقلی سلطان برادر علی قلیخان که حاکم ری بود از نصیحت قرب وصول موکب فیروزی کوکب و هم و هراس بقباس برداشته قلعه الموت رو بدار کرد جماعت قیچ لوکه توال آن بودند کریخت مجلالی شارع و شخالف احدی مرشد قلیخان شاه عباس را وارد دارالسلطنه قزوین کرد و برجای و مقام آبای و اجداد نشاندند چون پای تخت تصرف در آمد مرشد قلیخان برتق و فتق امور و کالت پرداخت از اطراف امرای قزلباش تهنیت آمدند چون علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و امرای عظام ابوطالب میرزائی در رکاب شاه سلطان محمد از چرپادقان کذشته بحوالی شهر قم رسیدند جزو ورود عباس شاه را بقزوین شنیدند هراس بقباس در طبایع ایشان راه کرد و با حضار علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم کسی فرستادند حاکم قم دروازه شهر بسته جواب داد علی قلیخان که هرکز تصور چنین امورات نمیکرد و اقتدار و هشیاری خود را زیاده از انتقامات می پنداشت در بحر حیرت غرقه کردید پیغام فرستاده از حاکم قم خواهش کرد که بزیارت رود علی قلی سلطان او را باد و کس دیکر خصت دخول و ورود داد و پس از ملاقات خواهش که او را بار دوی پادشاهی و حضور ولیعهد برند صریح کفت که طایفه قور غلو مرا از آمدن منع کرده و نمیخواهم آمد چون صورت احوال دراردو و اشتهار یافت اردو بهم برآمد و مردم که در قزوین خانه و عیال داشتند بجانب قزوین هجوم کردند چندانکه قیچ اغلی ممانعت کرد حاصلی نداشت شب هنکام بی اذن همی فرشندی در رو و ساوه باز ریمان قزوینی نیز نماندند بالاخره تصریح کردند که ما را در قزوین خانه و کوچ و منسوب متعلق است و اکنون در دست شاه عباس و مرشد قلیخان و سپاه خراسان و قزلباش در افتاده ما نتوانیم در اردو توقف کرد که اکردو هوائی و خلافی اتفاق افتد عیال و ضیاع و عقار ما از دست بخواهد رفت قیچ اغلی از این سخنان حساب کار خود بدانست و متزلزل شد راه اندیشهای دور و دراز پیش کرفت و با اسمعیل قلیخان نیز اطمینانی نداشت چندانکه در عوالم مشاوره با او سخن میکرد او بر فتن قزوین رای همیزد و امرا در کار خود متحیر بماندند و متفکر بودند مجملا بحکم غلبه تقدیر سر رشته تدبیر از کف کفایت ارباب دانش بدر رفت و قضا دیده همه را بخاک ضلالت بنشانده و بدلول فاجا القدر علی البصیر متقاعد زم و اکرامات کریم مرشد قلیخان اعتماد کرده خواه و ناخواه و کام و ناکام در بوک و مکر و کاشکی و اکر روی بقزوین کردند و مهد علیقلی سلطان طالش و اله قلی سلطان کنکر لو که علی قلیخان بدانها بس مستظهر بود پیرخصت او فرار بقزوین شدند و بیشتر طایفه استاجلو بماندند و بغلب شاملو با اسمعیل قلیخان بماندند و در خسکرود قزوین جناب میر سید حسین محمد الشافی و عباسقلی خان شاملو احمد بیک ایشک آقاسی استاجلو از جانب نواب شاهزاده و سرکار مرشد قلیخان شرفیاب خدمت سرکار عظمت مدار پادشاه سلطان محمد صفوی شدند و شرحی مبسوط مشتمل بر حوادث دولت و اظهار اخلاص و ارادت معروض فی الواقع شاه سلطان محمد از حالت پادشاهی و رغبت باینکونه امورات شانه نبود و در سلطنت او را مجبور کرده بودند و بعد از شهادت سلطان حمزه زیاده پژمرده خاطر بود و از قرلباشیه دل خوشی نداشت از آمدن فرزند ارشد نهایت سرور حاصل کرد زیرا

که از دیدن و آمدن عباس میرزا بکمال نومیدی داشت بشکرانه ورود و دیدار فرزند سعود دل از مشاغل دنیوی برداشت چه پادشاهی که ملازمان و بخانه
وی روند و زن ستیده او را بقتل آورند و فرزند ولیعهد او را بتوسط دلاک پسری در خون کشند پیداست که باختیار نبوده و درین اثنی علیجات بیوتات
حتی عمله بقاره خانه پرخصت حرکت کرده بقاره خانه و بیوتات را بهمراه برونده که در قزوین بنام شاه نوبنوازند و روزی که بعزم ورود بشهر پادشاه و ولیعهد
سوار میشدند از امیر آخوران و رکابداران و عمله اصطبل زیاده از دو سه کس نمانده بود و مدام منتظر تربیت و کرنا زدن و در رکاب پادشاهی بودن نشده
بواسطه نفاق بی اتفاق بطریق تفاریق راه شهر گرفتند و مرشد قلیخان حزم مرعی داشته امرا را جدا جدا بایکدیگر ملازم بدیوانخانه راه داده و چون شب
بود بتعه و اردوحام هر یک را رخصت داد و بسرای خود بهمدیدار و افتادند و ناکام بقضای آسمانی تن در داده و بحارست هر کس جمعی تعین شد و الملک
لله تعالی بویته من یشاء بمشیت یکقوم راز مارکن برداشت تاج یکقوم را جواهر بسیار چنین دیگر روز امر باستقبال شاه سلطان محمد فرستند و در رکاب
مستقبال وارد شدند شاهزاده عباس در حوالی کریاس شرف دستبوسی یافت و برادر را در برکشید و شاه از دیدن فرزند نهایت سرور و حبور حاصل کرد
دست و بکرونه او را بانحطات شاه عباس مخاطب کرده بحرم درآمدند و بدست خود تاج پادشاهی بر سر فرزند نهاد و دوایع سلسله صفویه را بالکلیه اشقال و در ا
بدو سپرد آری آن به که سر نوبت خود با جوان دهد علی الصباح شاه عباس بر تخت سلطنت برآمده امر اشرفیاب حضور شدند و علی قلیخان قبیح علی
و اسمعیل قلیخان و بسیاری از رجوه خوانان بوطالب میرزا بالایش خون سلطانخمره و ولیعهد متوحد آمدند و بار شاه و مرشد قلیخان وکیل السلطنه در حضور شاه
عباس نصب بشمشیرهای خراسانی و قزلباشی پاره پاره شدند قطعه عیسی بی دیدگی کشته فتاده بگرفت بندان زیعقب سر انگشت گفتا تو که در انگشتی
تا کشته شدی خویش فرو ابکشند آزا کامروز تر اکشت مرشد قلیخان در کمال استقلال بوکالت سلطنت و رتق و فتق امورات ملکی پرداخت و
جمیع معزول و فرقه را منوب کرد و شاه سلطانمحمد در کمال فراغت بطاعات و عبادات پرداخت و مایه دوام دولت صفویه از نسل وی شد اگرچه اسمعیل میرزا
بخلاف این منظور داشت و بحمله بقای نسل خود بقطع نسل همه اولاد صفویه جازم شد و اما بتقدیر چنین رفته بود باری وی فرزند بزرگتر شاه طهماسب بهادر خان
بوده و در نهصد و سی و هشت تولد نموده مادرش دختر موسی خان موصلوی ترکمان بایندری است و در زمان ارتحال شاه طهماسب چهل و شش ساله
بود و دو شش سال بکومت هرات رسید محمد خان شرف الدین اغلی تاپک و پسوده است و اجمیع علوم متداوله باخبر بوده در عقل و کیاست و فضل و
فراست وجود و سماحت و تقریر و فصاحت نظیر نداشته چون خدابنده بود در سیاست و قتال و بخط و نکال حلمی زیاده بکار میبرد و بقدر امکان
بقتل کسی راضی نمیشد و بخشت زخمی که بر خود و بردی دلاک خود زده آن نیز بحکم شرع بود و بدین ملاحظه که او را ضعف بصر بود کمتر بار گاه می نشست و در کام
توقف در حرم احکام او راسیده جاری میکرد و بجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر میزد و قزلباشیه را و شورش کرده بهانه نمود بقتلش پرداختند
پس از آنکه کار با فرزندش ولیعهد افتاد بدلاکی وعده و وعید ها کردند تا بقتلش پرداخت کودکی دیگر را بدست آوردند و مجال نیافتند و از دنبال
یکدیگر بدار بخجر اشتافتند محمد پادشاهی درویش خصال یا درویشی پادشاه جلال بوده و در معنی قزلباشیه هر چه کردند با خود
کردند و ریشه خویش بکندند مع القصه از فوت اسمعیل میرزا تا اواخر شوال سلطنت ایران با شاه سلطانمحمد و شش هشت سال و در یکهزار و چهل
و فات یافته در اوایل ذیقعده نهصد و نود و پنج شاه عباس فرزندوی جلوس کرده و دولت صفویه که متزلزل و متخلخل و قریب الاقراض شده بود
از نو قوت گرفت و تجدید یافت و شاه عباس مجدد ثانیه دولت صفویه گردید و عباس بهادر خان ظل الله بحساب جمل تاریخ جلوس اوست
و همانا در آنوقت هجده ساله بوده است **در بیان جلوس شاه عباس صفوی و شروع او با بنیات اعمام کرام و شوریدن امرا**
قزلباشیه بر مرشد قلیخان و بسیاست رسیدن امر حضرت شاه سلطانمحمد که امیدی باولاد دیگر نداشت و دیده اش بدیدار این فرزند
دلبند روشن بود خواست تا دیده بهم نگذاشته سور و سروری بلکه اولاد ذکوری از او دیده باشد لهذا شاه عباس را بنکاح و شروبیچ ترغیب کرد
صبیه سلطان مصطفی میرزا را که در کمال جمال بود برای وی خطبه فرمود و یکی از بنات اعمام که در حبالهٔ نکاح سلطانخمره میرزا بود نیز بخدمتکاری و پرستاری
شاه عباس مفاخره یافت در ساعتی سعادت قرین لمؤلفه خطبه برداشت یکی خاطب فرخنده نوا نامه بکاشت یکی کاتب پاکیزه نویس تهمتن شد
برتهمینه و سهراب رستم زیست با سکندر و بارامین ویس و پس از فراغت از لوازم جشن و سور و انعام و اکرام نزدیک و دور بهر یک از امیرزادگان
آزاده و آزادگان امیرزاده مناصب مناسب عطا فرمود یوسف خان قورچی باشی گری و یعقوبی سلطان ذوالقدر مهرداری خاصه و ایالت شیراز
بمهدیقلی خان و قورخمس خان خلیفه تخلفائی یافت و بهر شهری حاکمی تعین شد اما مرشد قلیخان حکومت اصفهان را بخود مرجوع داشت و شاه مضیقه

فرمود ولی ملایم مزاج و باج افتاد و امرای قزلباش که بهجوم و اجماع و افساد معتاد شده بودند بر مرشد قلیخان اعتراض کرده بقانونی که داشتند باز وجام ویراق بدیوانخانه شاه عباس در آمدند و سخن بلند راندند و در آداب لازمه ملوک کوتاهی کردند شاه سبب آن بلوی و علت آن غوغا پرسید از مرشد قلیخان شکوه برآراست و بغزل وی یکزبان شدند شاه عباس خود حالت قزلباشیه را شنیده بود و بهانه جوئیها و بدخوئیهای ایشان فهمیده داشت ازان پس که بدلایل و براهین آنقوم را مجاب و ملزم ساخت از پیش خود براند و مناصب و حکومت و الکای آن امرا را بمعارضان آنقوم از هر طبقه تفویض فرمود و قتل هر تن را بکسی معین حوالت نمود و بقانون شاهسیونی حکم شد که هر کس خواهان شاه است جدا شود و بیشتر طوایف و اتباع آنقوم طاغی جدا شده بطرف چاکران دربار پادشاهی آمدند آنگاه بفرمود تاج قزلباشی که تشریفی صفوی است از سر امرای سرکش برداشته و کردن هر یک بزدند و جثه ایشان خوار بخاک درافکندند و پایهای ایشان بر سن بریسته از عمارت پادشاهی کشان کشان ببردند که حکما گفته اند بیت سرکرک ازاول بیاید برید نه چون گوسفندان مردم درید چون بقایای امرا این سیاست بدیدند بران پاست کردن نهادند از شرارت نفس و جسارت طبع نادم شدند و جمعی امرا و صاحب منصب جدید تعین و تجدید یافتند و هر یک باانجام مهام خود شتافتند و پایه جلال مرشد قلیخان از ایوان کیوان در گذشت و سخت معجب شد و از کار دیگران ای عجب عبرت نگرفت و با شاهد ملک ملاعبه همیکرد و از رفق و مدارای پادشاه نیک بهوا و سخت سست آداب آمد با پادشاه با استغنا و بیمبت سخن کردی و از خندهای وی مطمئن و دلیر شدی و ندانستی که بیمبت بنا باید شد از خنده شه دلیر نه خندست و زان نمودن نر شیر تا انجام چنان رفت که در مقام خود مرقوم خواهد آمد **ذکر احوال هرات و تسخیر کردن اوزبکیه آن بلد را و کشتن علی قلیخان للا شاملو و آمدن بر سر مشهد مقدس و محاصره کردن ارض اقدس** چنانکه سابقا بدان اشاره رفت عبدالله خان ولد اسکندرخان اوزبک با سپاهی بیکران قصد هرات کرد و علی قلیخان شاملو که سابقا منصب تالیقی شاه و امیرالامرائی درگاه و حکومت ملک هرات داشت و روزگار را بناسازگاری این سعادت را بادی دایم نگذاشت ناچار بحاصره تن در داده در هرات محصور شد و اوزبکیه مستخیر هرات عزم جزم کردند و بران حصار استوار احاطه نمودند و شاه عباس که شهریاری بود قدردان و حق شناس قصد یورش خراسان و امداد علی قلیخان داشت و بمرشد قلی درین باب تاکید تمام فرمود ولی از آنجا که او را با علی قلیخان صفا و مواحدتی نبود دفع الوقتی نمود و هر روز بعذری تازه اجتماع سپاه و حرکت پادشاه را معوق میداشت که مبادا علی قلیخان بشاه راه یابد و آب رفته بجوی باز گردد و کار و کالت مرشد قلیخان از فتور آید تا از مماطله و مسامحه وی کار از کار نگذشت و عبدالله خان بر شهر هری مستولی گشت و علی قلیخان را بدست آورده بکشت و حکم بقتل قزلباشیه فرمود چندین هزار قزلباش شهادت یافتند و زنان و صبیان شاملو را اسیر کردند و آن سباع و سایر اسارا بماوراالنهر بردند و بعد از انجا بظلم و تعدی و انواع جور و تحدی حکومت میکردند به هر قبیله با کوکلتاش داده بر سر مشهد مقدس لشکر کشید و بمحاصره شهر پرداخت و قریب بچهل روز اطراف و نواحی ارض اقدس پایمال سم ستوران اوزبکیه گردید نهب و غارت و تاخت و تاز اشتغال داشتند و لوای جور و اعتساف می افراشتند و دران ایام خدمه مشهد عریضه نگاشته که چون حاصل و محصول حوالی مشهد غالبا متعلق بسرکار فیض آثار علی ابن موسی الرضا و جمعی فقرا و سادات و صلحا و خدام بدان معیشت میکنند هر گاه منعی در تلاف آن شود دور نیست که مایه نیکنامی دنیوی و موجب اجر اخروی گردد حضرات علمای ماوراالنهر که در رکاب عبدالله خان فیضیاب بودند آنعریضه را جواب مرقوم فرمودند و بعلمای مشهد مقدس رضوی ارسال نمودند چون نگارش آن در ضمن این گذارش سپاه فایده نخواهد بود بلفظه و جنبه نگاشته میشود

سواد مکتوب حضرات علمای عظام ماوراالنهر که در جواب نوشته خدمه روضه متبرکه رضویه فرستاده اند بدینوسیله مینویسد

بر هیچ مومن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گوینده کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله اند ما دام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریقه مرضیه سلف و ائمه رضی الله عنهم مینموده باشند جایز نیست اما وقتی که متکلم باین کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام علما و اتقیا را بالکلیه مهجور گرداند و مومنان را بایمان اول نگذاشته اظهار طریقه شنیعه شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذوالنورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله علیهن که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام و ملکه بر سایر انام بنا بر امر حضرت ملک علام قتل و قمع آنها اعلا الله الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفه دوران خلد ظلاله در جهاد که با نفاق و اجتماع و اطراق حضرت رسالت پناه و اصحاب کرام است با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهده جواب و سئوال ملک متعال که یوم لا یجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ منها عدل و لا هم ینصرون گفته آیه کریمه و لیسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها که ثابت شده

توانه پرون آمد و هر عاقل که بمقتضای عقل رفتار و در آیات و احادیث تامل نماید ظاهر میگردد و آن جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت پناه گشته طریق بیعت و خدمت را مرعی داشته بسالحهٔ اعلای کلمهٔ حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان و متحق جنان خواهد بود خصوصا آنها که بمقتضای آیهٔ کریمهٔ لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده شک نیست که حضرات شیخین و النورین از این جمله اند که بمصاهرت و مخالفت آنسرور معزز و مکرمند و حضرت ملک علیم صدیق اعظم او در کلام قدیم صاحب نامیده کما یقول ذیقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا و بمقتضی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است و آنحضرت بکمال توقیر و احترام ایشان میداشته و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال کمراهی و ضلالت است و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آنسرور باشد بنابر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امیدست که بشرف محبوبیت سبحانی و غفران یزدانی فایز شوند و ایضا شجاعة و اهتمام حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در اعلاء حق آنقدر مشهور تر است که بر کسی پوشیده نماند و در انجناب در زمان مبایعت بعضی از متابعت نموده پس این جماعت که نسبت نقص بآنسرور میکنند غافلند از آنکه ثبوت نقص مانجناب لازم می آید ایضا چگونه است نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها بسبب با آنکه متفق علیه است که شرف فراش آنحضرت دریافته و محبوبه آنسرور بوده بعضی امور شنیع باشنیدن آن جایز نباشد در قرآن مجید و احادیث که الخبیثات للخبیثین و یخبثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت جنابت با و منجر بکجا میگردد و ایضا اگر چه کینه بازاریرا با مرشنیع نسبت نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد و چگونه صاحب فراش خیر البشر را با مثال آن چیزها که از بعضی طایفه شنیع نسبت میدهند نسبت توان داد نعوذ بالله منه فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر بعضی گویند که ازما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این معاملات را می شنوند و منع نمیکنند پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و آنچه نوشته اند که بحکم آیه و لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لایحل مال امرء مسلم الا عن طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث مراد تخصیص بمومن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعهٔ شیعه شنیعه میگویند از زمرهٔ اهل اسلام و ایمان بیرون آمده اند و آن آیه و حدیث بنابر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه نمایند جایز است باتفاق علمای هر چند آنجماعت گوینده کلمه طیبه توحید و مسلمان باشند و بر آن دال است بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش کرده اند و از آن قبیل است حروبی که اعلیحضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند که زراعات و عمارات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار فرار فایض الانوار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معتبر نیست آن نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که معتبر و متسیاز باشد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود و وقتی که بمصرف نمیرسیده باشد خلیفه را جایز است که آنها را بغازیان و لشکر اسلام حلال گرداند و آنچه نوشته اند که اکثر سکنان این دیار در زمرهٔ پیغمبر ند بر تقدیر تسلیم گوییم آیه کریمه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح نشنیده اند و آنچه نوشته اند که همه صالحند صلاحیت فرع اسلام است و آنچه نوشته اند که در مدینه و شام با علمای صحبت داشته اند مدیت هر که او روی به بهبود ندارد دیدن روی نبی سود ندارد و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع است بر تقدیر تسلیم بنابر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرم است و قتل و حرب در آنماه با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرم منسوخ است بنابر احادیث صحاح مشهور بعضی از غزوات حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در فرش آنحضرت بر سر اعادی در این اشهر دال است بر این و آنچه نوشته اند و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از محکمات است در آن شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است و ای بر آن جماعهٔ کو ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر صحابه مینمایند و این را کفر ذنوب و باعث ثواب میدانند با آنکه متیقن و متعین است که در لعن شیطان که مقصود بر معونیت و ناطقست ثواب نیست و عجب این است که با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهر آیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده از این مذهب باطل و اطلان بر نمیگردند و متابعت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و سلف نمینمایند موافق قدیمین الآیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از مفصلین اقرار نموده ارجعنی

سلف و ترقویت معتقدات فاسده بایشان خبری رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی سخنی در پی باشد باید که بر نفس خود و عبد الله راپیرون فرستند تا امان داده بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید باشد که مذهب حق بر همه ظاهر گردد و السلام علی من اتبع الهدی جوابی که مولانا محمد مشکک رستمداری ماوراء النهری از علمای سنی نوشته شایع افکار و رشحات اقلام دربار افاضل ماوراء النهر هدیهم الله و ایانا الی سبیل الرشاد و حفظهم الله تعالی و ایانا من التعصب و العناد که بوقوع پیوسته در آن باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود برای حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را متابعت کتاب الله و عترت طاهره خود ساخته و چون حضرت امام الانس و الجن سلطان ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا در بلاد عجم غریب افتاده راقم این مکتوب محمد خادم برای احترام غربت آنحضرت و بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت این آستانرا اختیار نموده نه بقر لباش التفاتی دارد و نه باوزبکیه کلفتی بمیل و غنا و باطایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین بتحصیل یقین کرده آنچه بمقتضای حدیث و قرآن و موافق مرحضرت ملک منانست اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول افتاد افادت اما رحضرات شود فهو المراد و ان لم یظهر من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواهی نشنو خواهی بشنو کبر و خواه ملال و ممیز این مبحث کسی صاحب ادراک کامل و انصاف شامل میتواند بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر که متردد این حدود بوده اند مسموع شده آنست که نواب علی جاقانی باین وصفت حمیده از آستانه اند و از امرای ایشان کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر بفنون فضایل پیراسته اند ما تصدیق که از ایشان الی الآن بحکایات علماء ماوراء النهر و اقعند و بنابر مثل مشهور که چون شها بقاضی روی راضی باز آمی معتبر نیست چه فضلای مذهب ائمه اثنی عشر بمجلس ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطر نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش احوال و اقوال فریقین در اختیار احد المذهبین امر فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع خواهد بود و مجملا در طریقه شیعه و سنی کتب و احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد معتمد است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند که اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلعم بلافصل ان لم یکون رسول الله ابو بکر را میدانند اهل سنت اند و اگر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب را میدانند شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد ازین مقدمات گوئیم که آنچه مرقوم داشته اید بعد از تنقیح و تلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلایل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلعم مدح خلفای ثلث فرموده اند سخن آنحضرت وحی است بمقتضای آیه کریمه شیعه بمخالفه وحی میکنند و مخالفه وحی کفر است چون آنست که از این دلیل قدح خلفای ثلث و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف که از آمدی از کبار علماء اهل سنت است مقولست که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر درمیان اهل اسلام مخالفتی چند واقع شد مخالفت اول آنست که حضرت در مرض الموت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی عمر بدین راضی نشد و گفت ان الرجل غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه بخلاف کردند تا آواز بلند شد حضرت پیغمبر آزرده شد فرمود ندکه برخیزید که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اول صحاح بخاری در اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است و مخالفت دوم آنکه حضرت در مرض الموت جیش اسامه مقرر ساخته که همراه اسامه بن زید بسفر روند بعضی از آن جمع تخلف نمودند بسمع مبارک آنحضرت رسید بمبالغه تمام فرمودند که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفای ثلث داخل در جیش اسامه بودند و متابعت نکردند پس گوئیم امری که حضرت در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه بمنزله وحی است و منعی که عمر کرد رد وحی است و رد وحی کفر است علی ما اعترفتم به و علی ما دل علیه قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت نیست پس هر کاه که کفر عمر که سلب قابلیت خلافت است ثابت شد بنابر دلیل شما لازم است که ابو بکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا طرق اجماع مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند و اینکه عمر خلیفه باشد و ابو بکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و نیز مختلف از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلث اند بالفاق و از هر یک از روایتین مذکورتین بوجوه متکاثره اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن در ین صحیفه نمیگنجد و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آنچه عامه چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصاء آنرا ملک متعال میداند این صحایف گنجایش تذکار آن ندارد الله یحق الحق بکلماته الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرات

در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل پیغمبر نزد وی است لواقع گذاشتن پسر کوتاه اخراج حضرت رسول مر ابوذر را از مدینه وحی بوده و آوردن عثمان و امثله دیگر تفویض امور عطیه باو نمودن رد سخن حضرت رسولست و کفر است بدو دلیل دلیل اول آنکه حضرت فرموده اند دوم آنکه قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله الایه و دلایل متینه برای تحقیق حق و تزییف باطل بر مسئله امامت برتابا وجد لا بسیار است و لیکن در خراسان مثل مشهور است که بوسه به مغام نمیشود اگر بشرف ملازمت میسر شود معروض خواهد داشت منت بهر جمعیتی وصل تو جویم لعل الله یجمعنی و ایاک اما بشرطی که مناظره بمقدمات علمی باشد و بشمشیر و کوکره بنا شود و نیز مدح خلفای ثلثه از این معنی متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه بتری از ان ظاهر نیست که دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورین و غیرها در کتب فریقین مسطور و مذکور است و نیز بعضی از امامت بتجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند یا حال ناشد چه متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکور لا تسلم که کفر باشد والا پس در همه جا یک مسلمان نبود چه مخالفت اخبار آحاد از مجتهدین و اعتقاده و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت بخلفای ثلثه قبل از صدور و مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت میکند و عفو قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت علی از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر داد و عقوبت نفرمود و در آیتی که دلالت بر حسن خصوص فعلی کند مقید نیست چنانکه در آیه کریمه لقد رضی الله مذکور میشود دلیل دوم آنکه مقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره خلفای ثلثه برضوان ملک منان مشرف شدند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند الله تحقق رضا الله است از آن فعل مخصوص که بیعت است و کسی دعوی ندارد که بعضی از افعال حسنه مرضیه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف آن بعهد و بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکور و مسطور است غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند و چنانچه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمه این روایت است فغضبت فاطمه فهجرت علیا و لم تکلمه حتی مات و فقیر در صحیح مذبور مشاهده کرده ام و هم در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه مذکور است که و من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکوة در مناقب آنحضرت مقبول است که من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و کلام مخبر صادق این مضمون که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخره ناطق است حاصل که بواسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصا در نمی آید مورد مذمت شدند چه سلامت عاقبت و حسن خاتمت اعمال و فا کردن بعهد بیعت حضرت رسول متعالست و هر کس بسعادت سلامت عاقبت مستعد نشود بواسطه نقض بیعت و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله الآیه باین شاهد است دلیل سیم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب قابل ذم نیست جواب آنکه آیه کریمه ذ قال لصاحبه و هو یحاوره دال است بر آنکه مصاحبت بر مسلم و کافر واقع است و مصاحبت از نسبت متوافق الطرفین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلمان و خواه کافر ان هر یک از ایشان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلم خواه کافر و آیه کریمه یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار مؤید مقصود است چنانکه صاحب کشاف و بیضاوی بتفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده اند یعنی ای دو صاحب من در زندان پس یوسف علیه السلام که پیغمبر است دو کس را صاحب خوانده که بت پرست بوده اند چنانکه تتمه آیه مذکوره دلالت صریح دارد بر این پس ظاهر شد که مجرد صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و نیز جاری شده بقلم فخیمه رقم حضرت که بیت هر که در وی بیهوده ندانست دیدن روی نبی سود نداشت اما از حضرانی که دعوی درک فاروق قرآنی نموده آنکه در بیت مذکور بجای هر کرا هر که او نوشته اند و از طبقه مصرعهای مذکور را برداشته اند و هر مصرع را فی نفسه تمام گذاشته اند و باین دقیقه مستفطن نشده روح ملا جامی را آزرده ساخته اند و لیکن چون غارت و تالان بر کافه اهل خراسان واقع شده خاطها خراب گشت و حضرت مولوی نیز از این جماعت اگر یک بیت را خراب شده باشد باکی نیست البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهاد هست تا اصلاح و ذکر آن نیست التماس از حضرات آنست که بمجرد ابهام لفظ بلا تامل و معنی استدلال نفرمایند و دلیل چهارم که حضرت شاه ولایت پناه علی با وجود کمال شجاعت در وقت مبایعت مردم با خلفای ثلثه بوده منع نفرموده اند این دلیل حقیقت بیعت است و اگر نه قدح آنحضرت لازم می آید جواب آنکه قبل از آنکه حضرت امیر را تکفین و تجهیز حضرت رسول فارغ شود خلفای ثلثه در سقیفه بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر بن ابی قحافه علیه لعائن الله بیعت گرفتند بوجهی که ذکر آن در این صحیفه میگنجد و آن حضرت بعد از اطلاع بنا بر قلت اتباع و هم ملاک امر حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند

و این دلالت بر حقیت ایشان میکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت کمتر از آن حضرت نبوده چنانکه آثار و اخبار بر این دال است که حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمومنین با صحابه باتفاق در تیرش جنگ میکردند و از آنکه معظم مهاجرت نمودند بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ کردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه کنند برای جنگ نکردن حضرت امیر کافیست مع بیشتر از ید چه حقیت کفار قریش مطلق متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض و برهان تیر جاریست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهار صد سال بر مسند سلطنت متمکن بوده است و هر یک از رشاد و نمرود و غیرهما مدتی بر این دعوی باطل میبودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آورند هر گاه در داده الله تعالی تاخیر در دفع خصم کند در داده بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده اند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده و قوع آن بالاکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن در این صحیفه میکند غرض که شارح عقاید نسفی در این که سب شیخین کفر است شکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز بر این رشته و وجهی که برای تکفیر شیعه تو هم کرده اند رد کرده و نزد محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیدانند پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سنیل مومنان است و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در او معتبر نیست و میگویند که نام خلفای ثلث بر کز بر زبان شیعه جاری نشود و اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست چنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل اهل شیعه میکنند این حکم مطلقا مقتضی افکار سلف و انظار خلف نیست و آنچه فرموده اند که هر کس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا و شرعا دلیل بر این نیست قال الشیخ ابن همام یقبل ان التصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیه و آنچه از خبث و فحش در داده عایشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا و ثم حاشا که هر گز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت رسول ص اما چون عایشه مخالفت امر و فرمان و قرن فی بیوتکن فلا تبرجن نموده بصره آمده و بحرب امام زمان اقدام نموده بحکم حدیث حرکت حربی که فریقین در مناقب آنحضرت روایت فرموده اند حرب با و حرب با رسولست و محارب حضرت پیغمبر یقینا مقبول نمیتواند بود بنا بر این مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیقی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده هر چند قضیه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد بنا بر تقدیر وقوع بعد از ضرابی بصره قتل چهل هزار نفر ارصحا - و غیر هم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب باید کرد و الله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه انحکیشات للخبیثین الایه آیتغنی ندارد که زوجین در معرض توبیخ من جمیع الوجوه نشریکند چه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت باشد یا دوزخ دیگری را چنین باید بود و الا تنقض شود بحضرات نوح و لوط علیهما السلام و زوجه ایشان و آیه فرعون بلکه نمیتواند بود که آیه کریمه منزل باشد با نچه در آیه دیگر صریح شده الزانی لا ینکح الا زانیه او مشرکه و الزانیه لا ینکحها الا زان او مشرک و فیه نظر و له جواب آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان سید انام اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هر گاه حرم پیغمبر بر خلاف امر آن حضرت سفر کند و با شخصی که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه باشد و او خود مناقب آن حضرت را شنیده و روایت کرده باشد جنگ کند بوسطه این بحکم حدیث محارب پیغمبر بود و ایضا باعث قتل چهل هزار نفر از صحابه و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید و حال آنکه پیش آن فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد مقتضای دلایل بر او چنین ظاهر شده باشد و آنکس مخالفت پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده باشد و نیز از این سخن فرزند پیغمبر ضرر مالی و بدنی بکسی نرسد و اگر آن سخن حق باشد برای آنکسی که در حق او گوید ثواب حاصل شود یا کدام از این دو عمل اقبح و اشنع است سبب اینکه اول اصلا باعث قدح نمیشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر بموجب حدیث مصنوع که سب شیخین کفر است تمسک شوند جواب آن ظاهر و اگر چیزی دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت رسول ص کسی از اهل حرم آنحضرت عبور نمود حضرت از اینمعنی اعراض فرموده آن شخص گفت یا رسول الله این مرد کور است فرمودند خود کور نیستی و علماء اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر عایشه را بکتف خود نگاه داشت تا تماشای مجمعی کند که در کوچه عساکر نمیتوانستند این قباحت را باو از این نسبت نمیتوان کرد و قبح این نه بمرتبه ایست که تصریح آن مقدور باشد و با نچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال بعد حضرت الله تعالی هیچ موجودی اشرف اکمل از حضرت رسالت پناهیم و چیزی که منافی شان و جلالت آن حضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از خرابیهای حضرات که بوسطه میل و تعصب احادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند چه کنم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

دیگر از این

و آنچه در ماده تسخ حرمت اشهر حرم فرموده اند اصل عدم آنست که نا معتبر به که رفع حکم قرآنی تواند کرد ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از ان شهر
باشد بعد از نقدی خصم بوده نه ابتدا بلکه حروب آنحضرت چنین بوده هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد وجهی که برای
حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرت از اطلاع بر ضمایر و سرایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد
و الله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاهان چون آتش است و لایق علمای کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند
تا خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال اعمار بندگان خدا را سوخته و بخاک مذلت اندازند پیت چو آتش
مشو شد و سرکش مباد که دود از دل قبلائی برآید و ظاهر است که باین فتوحات بملاحظه سپاهی راهبانه و اهتمام در استیصال بندگان خدا تعالی
بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم طبع الله که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شرمندگی حضرت نوح در روز قیامت برای
هلاک کفار و آثار و اخبار دیگر نیز باین دال است و تفصیل آنها در این صحیفه نمیگنجد و هرگاه سپاهی بفتوی علما این کار کنند معظم جواب آن در روز جزا
بر علماست پیت در آن روز کز فعل پرسند و قول او لو العزم را تن بلرزد ز هول بجائی که شرمنده اند انبیا تو عذر که را چه داری بپا و مخفی
نماند که ابن طاوس از علمای شیعه در اصول و فروع مجتهد بوده معهذا در فرقه تصنیف نموده بنا بر انکه حضرت الله تعالی در ماده حضرت پیغمبر که دو
آن حضرتست و دینار الطفیل آنحضرت خلق کرده گفته و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه
حاجزین هرگاه در ماده حضرت پیغمبر این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس اگر حضرات
عالیات طریق اتقیای سلف را مرعی داشته شیوه احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال
که بمضمون رفع القلم علی الصبی حتی یبلغ متمسک شوند بغایت صعب است پیت بجرم عشق مرا گر کشی چه خوبی گفت جواب خون ریزان که بی گناهند
مراد من همه زین جمله نیکخواهی ملت است اگرنه زین همه تا خیم چه مقصود است چون اکثر مفاسد عالم اغراض دنیویست و مناسب آنست که از ابتدا
فصل از این اغراض منزه شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس تشریف آورند فقیران را ابنا جنس شمرده اگر بواسطه قهار
نواب فریدون مکان قتل فقیران داد ندبارک الله عظم اجورکم و اصلح امورکم ممکن بکن که نکو محضران چنین نکنند ممکن بکن که ره جور را کناره بناشد
کمش کمکش کز پشیمان شوی و چاره بناشد و السلام علی من اتبع الهدی و علی الجمله بعد از این سئوال و جوابهای علما و امیر اسیم خان برادر مرشد
قلیخان با امرای اوزبکیه بنای مراوده و دوستی و مراقبه گذاشته نصایح مشفقانه کرده و خبر توجه موکب فیروزی کوکب شاه عباس را بایشان گوش
زد نموده چون اوزبکیه مدتها در محاصره هرات معطل شده بودند و در سامان لشکرهای آنطایفه نیز فتوری راه یافته بود و در خارج ارض اقدس هم
آذوقه و علوفه راکب و مرکوب مفقود بود عبد الله خان اوزبک بجانب سرخس وانه شد و از هرات تا غوریان در تصرف اوزبکیه در آمده بود و از مشهد تا
غوریان بدست قزلباش مانده **ذکر حرکت شاه عباس صفوی بجانب خراسان و کشتن مرشد قلیخان در عرض راه**
و ورود بمشهد مقدس و عزم هرات چون بقیه السیف فراریان هرات بعراق رسیدند و کشته شدن علی قلیخان محقق شد شاه عباس
از تعطیل و مسامحه مرشد قلیخان بنهایت آزرده خاطر گردیده بعد از حرکت بجانب ییلاقات لار توجه فرمود و ملک سهمن والی لارستان و نورو کجور
و رستمدار و ملک جهانگیر حاکم چال رستمدار بخدمت پادشاه آمده دلشفات دیده مخلع و متوج شدند و موکب پادشاهی از راه فیروزکوه بدامغان
رسیده شاه از زفر و بنجار مرشد قلیخان بسته آمد زیرا که در وقتی که شاه باعلی قلیخان بسوغدر تشریف آورده بود و مرشد قلیخان فرصت کرده شاه
عباس را برداشته بمشهد مقدس برد شاه با الطبع با او مایل نبود نا چار مدارا همینمود و بعلی قلیخان شاملو توجه خاطر داشت مرشد قلیخان چندان در
کار سفر مماطله کرد که هرات از دست برفت و علی قلیخان لله شاملو و سیاری از قزلباشیه شهادت در آمدند و بعد از این قضیه مرشد قلیخان را
اطمینان بیشتر شد و کوس انا و لا غیری میزد و در امورات ملکی رضای خاطر شاه را چندان منظور نمیکرد و خود را در کمال جلال و استقلال میدانست
و تمنای وصلت با دودمان شاهی مینمود و دران کار اصرار میداشت خاطر شاه بکلی از او ملول گردید و در چمن سلطانیه شبی بجمعی از محرمان صداقت
توامان حکم فرمود که در وقتی که مرشد قلیخان در خیمه کشیک خانه که متصل بخوابگاه شاه بود بخفت مامورین بر سر او ریخته بزخم شمشیرهای پی در پی
او را پاره پاره کردند و آن سر که هوس هم بستری با بنات مکرمات سلسله سلطنت داشت بریده بحضور شاه عباس آورده در پیش قدمش افکندند
و وزارت خاصه بمیرزا محمد اعتماد الدوله تفویض یافت و امت پیک بر تبه خانی رسید بیراق مرشد قلیخان باو داده شد و ملازمان او با دیگر

گشت امده وردی بیک رتبه خانی وحکومت چرجاد قان یافت ومحمد سارو قچی داروغه اصفهان شد وشاه بنفس نفیس در امورات ملکی دخالت فرمود ومتمردین سرکش که خس وخاشاک گلشن ملک بودند با آتش بی نیازی برفروخته بسوخت محمد خان ترکمان که طماسب میرزا را بولیعهدی برداشته بود واحمد بیرا جنبک غازیده بعد از قتل مرشد قلیخان طالب مقام بود لهذا بمشهای مقام او سید یعنی فرخ خان پرناک حسب الامتزاج صفویه از سر او برداشته او را بکشته سر شرا بنیزه کرده در رو بگردانیدند که عموم قزلباشیه مآل ونتیجه خودسری وسرکشی را معاینه کنند وبهره لایقی حاکمی تعیین شد وبرفشه شاه نیز منزل بمنزل بمشهد مقدس رضوی شرفیاب وبزیارت مرقد آنحضرت سعادت یافت وسلطانعلی خلیفه شاملو که در روز جنگ ترشیز از میان سپاه علیقلیخان للا بسپاه مرشد قلیخان پیوست وبهمین پا شکست علیقلیخان وکرفتاری شاه کردید در این وقت بسیاست رسید وسلیمان ترکمان که با مرشد قلی نسبت مصاهرت داشت مواخذه کردید بوداق خان چکنی را بحکومت مشهد مقدس فرمود وللا شاهزاده سلطان حسین نمود ولی چون میرزا مادر مرشد قلیخان بود توهم کرده پسران خود را با شاهزاده برداشته بقلعه خبوشان رفته یاغی شد وحکومت مشهد بامت خان استاجلو مفوض شد برادر مرشد قلیخان وقشون او را درویش امت خان کذاشته وشاه عباس از مشهد برآمده عزم هرات ومحاربه با او کرد چون بنمود وتا بندقریمان جام رفته خبر آمدن فرهاد پاشا با سپاه رومیه بقراباغ وتصرف کنجه وآمدن چغال اغلی بطرف بغداد بهمدان ونهاوند ودر آنجا قلعه ساختن بعرض شاه رسید حرکت بهرات با وجود اینکه اتفاقات صوری نداشت لهذا لوای عزیمت بجانب ممالک محروسه برافراشت بعد از ورود بری سلطان محمد والد ماجد خود را که مرشد قلی محبوس کرده بود کس فرستاده بیاوردند وشاه استقبال کرده وپیاده شده رکاب پدر را بوسید وپای او را فشاردند وعیشها کردند وبهمراه بقزوین رفتند ودر قزوین بر شاه عباس معلوم شد که امرای خراسان با یکدیگر اتفاق کرده شاهزاده سلطان حسین میرزا را مایه دست خود کرده اند وامرای عراق نیز بخودسری سر برآورده اند وزود طرف سیاه رومیه بر سیاله شهری ودولایتی از ایران متصرف میشوند دانست که تا امر مصالحه با دولت رومیه مستحکم نکردد امرا ایران منظم نخواهد شد لهذا بطریقی که رومیه خواسته بودند که یکی از شاهزادکان را نزد خود نکاه دارند وقرار مصالحه داده شود مهد قلی خان چاوشلو که حاکم اردبیل ومردی دانا وعقیل بود با شاهزاده سلطان نخیده میرزا فرزند سلطان حمزه میرزا که سابقا مقرر شده بود اما موقوف وولی آقای چاوشی کیرباشی که مدت دو سال بحهت این امر معطل بود با آنها روانه اسلامبول نمود در ذکر آمدن عبدالمومن خان اوزبک با خوانین ماوراءالنهر متسخیر خراسان ومحاصره مشهد مقدس وبیماری شاه عباس در ری وکرفتن او یکیه شهر مشهد مقدس را چون متصرف شدن رومیه دوسوی مملکت ایران چنانکه کذشت دریاوراءالنهر اشتهار یافت قوه طمع اوزبکیه در ضبط خراسان بفزود وعبدالله خان ولد اسکندر خان عبدالمومن خان فرزند خود را با دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالمومن خان که بتسلیم سلطان اشتهار داشت بالشکرهای ماوراءالنهر از اندخود وبلخ وشیرغان وچغتو ومیمنه وفاریاب وهزاره وقپچاق ومیرقلبا کوکلتاش حاکم هرات مامور متسخیر خراسان نمود در هنکامی که هنوز حاصل صحرا سبز بود این جنود نامعدود در وی بخراسان نمودند ودشته بدسته از قضای یکدیکر میرسیدند چون عبدالمومن خان فرزند عبدالله خان وعقوان شباب بود وزیاده از سرداران دیکر اشتهار میخواست پیشتر از دیکران تعجیل کرده اول بر سیر مشهد آمد محمود خان صوفی ستاجلو پیش آمده با مقدمه تجیش اوزبکیه رزمی در پیوست وچندتن از بهادران اوزبکیه کرفتار شدند چون معلوم شد که عبدالمومن خان در دو منزلی سپاه پیچد نواید بود بقلعه رفته باستحکام وتعمیر برج وباره پرداخت ودر قلعه متحصن شد وچون سامان قلعه داری نداشت بتوسط طالبخان آن بهادرانی که کرفته بود پیغامی بعبدالمومن خان فرستاد که میشاید بوجز ومشهد مقدس است هر وقت که مشهد در تصرف خان آمد مینا بور مقرر شما باد ومن خود بندکی خواهم کرد چون کرفتاران قلعه از بهادران نامی واوزبکیه کرامی بودند منوبان ایشان بجهت رهائی آنها سعی در این کار کرده عبدالمومن خان از اظهر میشابور کوچانیده بر سر مشهد مقدس بردند وبهادران کرفتار نیز رهائی یافته بقلعه رفتند عبدالمومن خان مشهد را محاصره ومحکم نمود امت خان استاجلو سپاهیان آنحدود را جمع کرده بحافظت شهر پرداخت وبرید ی بترک بقزوین فرستاده شاه را از قصه حشر داد شاه عباس از قزوین حرکت کرده بری آمد وچند روز توقف فرمود که سپاهیان وقشونهای ولایات رسیده باشند وشعله طهران که بغلظه ماده عفونت هوا همیشه معروف وضرب المثل بوده شاه مریض شد وروز بروز مرض اشتداد کرده چنانکه قوه حرکت ورفتار نماند ومرض عام وبا در معسکر پادشاهی شایع شد وبسیاری هلاک شدند واردو متفرق شد ومقدمه تجیش سپاه شاه که در چمن سطام انتظار میکشیدند از اخبار

جلد تم ذکر نور محمدخان اوزبک حاکم مرو

ارجوفه پریشان شدند و از آنجا خبر باطراف خراسان مشتهر شد قرلباشیه مشهد یوسی و هراسان و اوزبکیه دلیر و مطمئن گشته امت خان حاکم ارض اقدس مدت چهار ماه خودداری کرده عاشی و حمایتی بدو نرسید تا کار باضطراب و اضطرار انجامید قحط و غلا در میان محصورین شدت یافت و از ندیدن نان بدون جان راضی شدند شهر را محافظت نیارستند ترک کرده بارک و آمند و ارکان نیز برک ثبات و راه نجات نبود محاصران روز بروز افزوده قوت گرفتند و محصوران ساعت بساعت کاسته ضعیف شدند باستیمان نیز راضی بودند ولی امان نمی یافتند چه که خداوردی خان قدم جسارت و شفاعت پیرون گذاشته در برابر قلعه در پاره پاره کردند روزی که روز قرلباشیه بشب رسیده بود و مدت عمر باشها انجامیده اوزبکیه از اطراف یورش برده بر بروج عروج کردند چون قضای مبرم را فرار حصار و باره نبود پیکباره در شهر نازل شدند امت خان و قرلباشیه و غازیان استاجلو و عموم خلایق زبر طبقه ناچار حصار روضه مقدسه رضویه را پناه و ملاذ خود دانسته بقوت علما و سادات دفاع لازم شمرده بجهاد در آمدند اوزبکیه شهر را گرفتند و از آنجا بجانب روضه منوره آورده دست بقتل و غارت گشادند بقوه داشتند جنبک و ارسا تیر و تفنگ زلزله در بنای بستی قرلباشیه در افکندند علما و خدام بصحن مرقد مبارک فرار کردند و هر یک بزاویه خزیدند اوزبکیه عایت حرمت حرم را اصلا و ابدا منظور نکرده با تیر و شمشیر بر سر جوانان و پیران خشت و سرهای بزرگان و خورد و انرا چون برگ درخت بر زمین ریختند عبدالمومن خان با ایمان و دین محمدی با سپاه کینه خواه بصحن آستانه در آمد با ایستادند و با اوزبکیه حکم قتل عام دادند قرلباشیه سینه را سپر کرده تا زنده بودند بسوی دشمنان تاخته بودند و مدافعه و مبارزه مینمودند و هر یک چندین صد تن را بشهادت میرسانیدند امت خان استاجلو با تمامت قرلباشیه چندان جنبک کردند که بکلی کشته شدند چون شبی از آن سروران نماند عبدالمومن خان بقتل سادات و علما و اتقیا فرمان داد خود در صفه میر علیشیر ایستاده بقتل مومنین دیده تماشا کشاده بود اصلا ترحمی نمیکرد پیر و جوان و زن و مرد صغیر و کبیر مجروح و مقتول و ماسور شدند حفاظ مصاحف بدست گرفته تلاوت و قرائت میکردند تا اسلام ایشان را علامتی باشد بلکه سلامتی روی دهد و اوزبکیه یکیک از دار الحفاظ بیرون کشیده در مسجد جامع جوان میر بخشند و مولانا عبدالله بن محمود شوشتری که از مشاهیر فضلا بود بقتل رسید میر محمد حسین از سادات مشهد مقدس که کمتر از ان روضه پیرون آمده دست در ضریح مقدسه زده بود و میگریست شمشیری بر دست او زدند که دست او قطع شده در پنجره ضریح بماند و او بیرون کشیده بمشهد غوطه دست و نسوان و صبیان در مسجد جامع بر اقارب و اعمام و آبا و اخوان خود که کشته شده بودند نمی گریستند و بگریستن عبدالمومن خان را دل نسوخت فرمان داد که همه را بیرده کی و اسیری گرفته برده باشند چون از کار امام قلی فراغتی روی داد بغارت ضریح و مرقد حضرت امام علی بن موسی آمدند شادروان زرین و سیمین و مرصع و مفوشات و ظروف و آلی و مصاحف و کتب و مرقعات و مصاحفی که بخطوط حضرات ائمه منسوب بود و خطوط یاقوت مستعصمی و خوش نویسان سلف سلاطین بهمه دوران روضه وقف کرده بودند بغما و تاراج بردند و غیر گرانجها را از ظرف تمیز ندادند و بجهای بشیر بفروختند و کتب نفیسه استادان یکه یکه را مبادله کرده جوالی کاه اندوختند بعد از انه ظلم و تعدی از رعایا باسم مالی زر طلب نمود هر چه بود بغارت رفته بود لهذا اولاد و ذکور و اناث مردم را بعوض زر بگرفتند و بعضی را چنان شکنجه کردند که خود و اولاد خود بعوض مال مالی بدادند ملکه جانی بسلامت برند نعوذ بالله من غضب الله میت بلی گریه سلطان اشارت کند که از هیزه باشد که غارت کند چون از کار طوس پرداخت بر سر مرو رفت بتاخت ابن حسینخان حاکم سرخس با طایفه جغتای بر سم قلعه داری تمام و رزیده همه روز مصادمه و مضاربه در میان بود و اوزبکیه مغلوب و مقتول می آمدند عبدالمومن ازان حصار چشم پوشیده بجانب دارالمرز رفت که در سالی دیگر باز آید و هر چه درین سال تقصیر رفته تدارک کند محملا نیشابور و جام و خاف و باخرز و کوسویه و فوشنج و غوریان بدست اوزبکیه در افتاد و چندانکه شاه عباس در طهران بمعالجه مزاج میکوشید بهبودی نمییافت و همانا قضای الهی بود بعد از مدتی که فی الجمله اصلاحی در مرض شاه شد از طهران بروضه میر عبدالعظیم حسنی جلیل الشان رفته چند روز در ان آستانه بخضوع و خشوع و نماز و نیاز و مناجات و عرض حاجات بسر برد و در ذکر حال نور محمدخان حاکم مرو و امرای قرلباشیه که در خبوشان بودند و بعضی از قضایای متفرقه این سال در اوقاتیکه عبدالمومن بمحاصره مشهد می آمد نور محمدخان ابن ابوالمحمدخان بن دین محمدخان ابن اوس خان از اولاد شیبان خان جوجی نژاد چنگیزی والی مرو و نساو ابیورد و اوحشی از او بهم رسیده بود و چنان تصور میکرد که بر سر او خواهد آمد ششهزار کس جمع کرده در حدود خبوشان آماده بود بداق خان چکنی و ابومسلم خان و امامقلی خان و محمود خان از امرای شاه عباس که شاهزاده حسین را برداشته بخبوشان حصاری شده بودند بر سر او فرستند اگرچه او را با قرلباشیه سر نزاع نبود ناچار شد و بمجابه پرداخت بمقصد ان

سپاه امرای قزلباشیه بقتل درآمده بود اق بکریخت و بقلعه بازشد و عریضه ضراعت آمیز بخدمت شاه عباس ارسال داشت و نور محمد خان نیز از این کار از شاه عباس عذر خواسته و بعبد المؤمن خان هم اظهار خدمتی کرده هر دو از خود خوشنود ساخت و در این سال که نهصد و نود و هشت بود محمد خان قاجار با غلی و امرای قاجار قراباغ بمحاصره قلعه گنجه پرداختند و چون ایلچی در راه روم شنیدند شاه عباس اخبار کرد که این کار منافی مصالحت شاه عباس ایشان را منع کرده پند پذیر نشدند بالاخره بدستیاری زبانداران از حقیقه حال قاجاریه را آگاهانیدند و ایشان ترک محاصره گنجه نموده بمقابل امر شاه رامنت پذیر شدند و آخر گنجه بدو رسید هم درین سال محمد شریف خان چاوشلو توهم نموده بگیلان رفته شاه ورا خواسته خان احمد گیلانی عذر آورده بقرستاد و امرای فارس و کرمان و یزد سرکشی کرده با یکدیگر منازعه کردند و فیما بین ایشان این منازعه بطول انجامید و جمعی ضایع شدند و میر میران یزدی نیز افسادی و مدادی نمود لهذا شاه عزم فارس کرده چون بکاشان رسید معروض شد که یعقوب خان ذوالقدر حاکم فارس بمحاصره یزد رفته و بکتاش خان افشار شلو را که حاکم کرمان بود و تصرف یزد آمده بود کشته است شاه عباس لختی از فرستنده او آسوده خاطر شد و کوتوال قلعه طبرک اصفهان که حکومت اصفهان داشت نیز طغیان کرده استمالت یافت و شاه بشیراز شتافت یعقوب خان روی کردانیده عزم رزم کرد کاری از پیش نبرده فرار نموده بشیراز رفت و از آنجا بقلعه سپید که در متانت و حصانت مشهور آفاق است متحصن شد شاه عباس بفارس رسیده و بشیراز در آمد ابراهیم خان والی لارستان بخدمت آمد مرحمت دیده باز گردید امیر الامرائی فارس بنیاد خان ذوالقدر تفویض شد و امر کرد ان منظم کرده بدیع یعقوب خان بدست آمد و با جمعی مفسدین بقتل رسید و چون بعد از همیون پادشاه بابری که در هندوستان وفات یافته بود و فرزندش اکبر پادشاه جلوس کرده بود آمدوشدی از سفرا فیما بین ایران و هندوستان اتفاق نیفتاده بود شاه عباس بنابر سابقه مواصلت که با عنجد و میان این دو سلسله رفعی بود یاد گار سلطان رومللو السفارت بهندوستان و تجدید موافقت و محبت روانه نمود و بعد از انتظام امورات فارس و کرمان و عراق در رکاب پدر نامور سلطانمحمد که بهمراه شاه بود مراجعت بقزوین نمود و قشلاق در قزوین واقع گردید در سال مصالحه روم میان شاه عباس صفوی و تشخیص سرحدات و اطلاق اسرای جانبین و مقهور شدن امرای طاغیه قزلباشیه و انتظام ایران

در این سال خبریت مآل شاه عباس جشن عید نوروزی در سعادت آباد قزوین کرده و میرزا محمد وزیر ملقب باعتماد الدوله را بجهة اینکه پسرش در بعضی امورات نامناسب لیری میکرد معزول فرموده حاتم بیک رودباری که مستوفی الممالک بود بمرتبه بلند وزارت رسانیده اعتماد الدوله لقب داد و اللهقلی بیک قاجار را که داخل قورچیان بود اللهقلیخان نموده و یوزباشیگری کل که منصب بزرگی بود باو مفوض فرموده و در همین سال که نهصد و نود و نه هجری بود ایلچیان دولت روم مراجعت نمود و از جانب سلطان سلیم خان خواندگار خبر استحکام مصالحه آورده و مهد یقلیخان ایلچی ایران نامه مودت ختامه پادشاه روم را آورده شاه عباس تحریم و تکریم نمود و ازین مصالحه لختی آسوده خاطر شد چون یکشرط مصالحه میان آن بود که اسرای طرفین مطلق کردند چند نفر از پاشایان که یکی از آنجمله مراد پاشا بود در دست اهالی ایران گرفتار شده بودند و قلعه فهقهه و داغ محبوس بود شاه عباس مرحض و مخلع و روانه روم نمود از آنطرف نیز شاهرخ سلطان مهردار و مهد یقلیخان شاملو و دیگر ایزامطلق العنان نمود روانه ایران داشتند شاهرخ خان در راه بیمار و فوت شد و دیگران رسیدند و قورخمس خان که چندین گناه داشت و از جمله یکی دخالت در قتل سیده بیگم والده شاه عباس بود در مجلس حضور بنظر شاه درآمده بدست مبارک او را بقتل درآورد و فی الحقیقه قصاص شرعی کرده و دولت یار خان ولد خلیل سلطان سپاه منصور که در سجاس سرطغیان و عصیان برآورده بود بدست آمده بپاسار رسید و امیر حمزه خان طالش و لد باینده رخان که در قلعه شندان سرکه بر فرق کیوان کشیده داشت بحضور اعلی آمد و قلعه و تصرف درآمد و خود بمکه رفت و حسقلی خان چاوشلو با اتفاق دارو غه دفتر همایون مامور شدند که بهمراهی خضر پاشا که از جانب خواندگار مامور بتشخیص سرحدو سنور است بتحقیق و رسیدگی و تعیین ثغور کرده باشد و شاهوردی خان عباسی حاکم لرکوچک که بمخالفت میکرد و عریضه نوشته اطمینان یافته بحضور آمده مخلع و مغرز بازگشت

ذکر مراسله حاجیم خان خوارزمی و سرداری فرهاد خان قزلباش و آمدن عبد المؤمن خان ازبک بخراسان و تسخیر اسفراین و بعضی وقایع خراسان سابقا معروض افتاد که حاجی محمد خان مشهور بحاجیم خان حاکم خوارزم که همیشه با دولت صفویه رجوع و مودت داشت و در زمان شاه طهماسب صفوی محمد قلی سلطان فرزندش را بدربار شاهی فرستاد و در این سال که عبد الله خان بن اسکندر بن جانی بیک سلطان اوزبک جوجی نژاد و پسرش عبد المؤمن چنگیز نهاد کمر همت بتسخیر بلاد خراسان استوار کرده بود حاجی محمد خان تجدید قواعد مواصلت کرده

وبتشیید بنیان موافقت کوشیده متمنی گردید که یکی از امرا با سپاهی قزلباش با تخذه ورود تا بموافقت سردار عبدالله خان وزبک گردند و بقدر یکه مقدور باشد بساط حشمت او را از عرصهٔ خراسان در نوردند لهذا فرهاد خان را سردار و سلمی خان و محمد یخان بخاق که مرد کاردان بود برفاقت وجمعی سپاه قزلباش روانهٔ سمت خراسان فرمودند و در وقت فرستادن فرمایش شد که اگر عبدالله خان با عبدالمومن خان بنفس خویش بخراسان آیند چون امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آئین ادب نیست عنان از جنگ پیچیده برکناری نشسته اخبار نمایند والا در استرداد مجالی که کرفته اند سعی بلیغ و جد متین مرعی داشته باشد فرهاد خان چون بچمن بسطام رسید حاجی محمد خان خوارزمی که فیمابین او و نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان برسر رسانیدن یاغیاد منازعتی رفته بود چون مطلع شد نزد فرهاد خان آمد تعهد دوستی و یکجهتی با پادشاه ایران و مخالفت با عبدالله خان کرده با ردوی خود باز کشت و فرهاد خان بطرف نیشابور روانه شد و ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین با فرهاد خان موافقت کرده بمحاصرهٔ نیشابور پرداختند آوازه آمدن فرهاد خان و سپاه قزلباشیه و التحاق کردن با حاجم خان خوارزمی بعبدالله خان رسید عبدالمومن خان با سپاه بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان و فاریاب بخراسان آمده آوازه آمدن عبدالله خان را نیز در انداخت که با عساکر ماوراء النهر بر سر خوارزم رفته حاجی محمد خان خوارزمی بمحض استماع این اخبار بخوارزم رفت و عبدالمومن خان با ملغار بمشهد مقدس رسید فرهاد خان امرا مشاوره کرده چون حکم پادشاهی بمقابله او با عبدالمومن خان نبود بسطام باز کشته و امرا هریک بمقر حکومت خود رفتند و شاه بمراجعت فرمان سخت بر سر ایل سپات که در حدود نیشاور و بلوک مسکن داشتند آمده همه را بقتل رسانیده پس بر سر اسفراین آمده محاصره کرد و ابو مسلم خان بقلعه دار پرداخت همه روزه از دو جانب آتش قتال و جدال بکمال اشتعال داشت و جمعی بقتل میرسیدند و از یکیه تو بها بر بروج و باره اسفراین رسیده دیوار شهر را بطایفه استاجلو که در قلعه بودند بمدافعه میکوشیدند و از اوزبکیه قتل میکردند مدت چهار ماه زمان محاصره تطویل یافت و در این عرض مدت چهار هزار کس از اوزبکیه مقتول و در خندق ریخته بودند و در هر یورش غضب عبدالمومن خان با قزلباشیه می افزود و اصرار در تسخیر قلعه مینمود و شاه عباس هنوز از امرا و شاهزادکان ایران اطمینانی تمام حاصل نکرده بود و اشظامی شایسته در اصل خانه خویش یعنی ملک موروثی باز نداده بود امرا هریک در شهری و قلعه حکومت و منازعه داشتند و به یساق نمی آمدند و قتی که فراغتی روی داد و شاه عزم اسفراین کرد و کار کذشته بود و قلعه را تسخیر نموده بودند و بعد از تسخیر احدی لقا نکردند ابو مسلم خان بعد از زحمهای مردانه و دست عبدالمومن بشهادت رسید و شاه عباس با صفهان و یزد رفته باز مراجعت با صفهان فرموده باشظام احوال لشکر و کشور جد و جهدی وافر مبذول میکرد که چون بسایت خراسان دست دهد از جانب ایران بهیچوجه دلکرانی و نکرانی بظهور نرسیده اول در تشیید و تقویت میان باید کوشید از آن پس باید سقف عمارت را پوشید لمؤلفه بخانه درون دشمن خانکی بصحرا شدن نیست فرزانکی هم آغاز از خانه دشمن بران شوانکه سوی خانه دیکران

نفاق خان احمد خان والی کیلان و رفتن فرهاد خان سردار بتسخیر ان ممالک و فرار خان احمد بجانب شیروان

بتبیین این مقال آنکه خان احمد خان کیلانی که مکرر در ضمن وقایع دولت صفویه نسب و حسب و قرابت او مذکور شده بعد از محبوس و قهقهه او را بمصاهرت این دودمان اختصاص داده روانهٔ کیلان نمودند مع هذا بهیچوجه رایحهٔ صداقت از وجنات حالش استشمام نمیشد و مکرر نفاق و شقاق و ثابت و مشهود امنای دولت کردیده پادشاه ایران اغماض کرده عفو فرمود از جمله در هنکام معارضه رومیه و قزلباشیه خان احمد حمایتی از دولت صفویه نکرده ملاحظه قرابت ننموده در مقام عذر و نفاقی غریب برآمده مجلا اینکه خواجه حسام الدین وکیل خود را روانهٔ اسلامبول کرده معروض داشته که ولایت کیلان ملک موروثی من است و بکسان دولت علیه عثمانیه بطیب خاطر و امیدوارم و اکر از شیروان قوای از عساکر آل عثمان را در کشتی نشانیده از راه دریا بلاهیجان بفرستند این چاکر ارادت کیش متعهد میشوم که لاهیجان را در عین سهولت بتصرف آنها داده باشم و از آنجا بقزوین اندک راهی است و تسخیر عراق بلکه تمامت ایران در کمال آسانی ممکن است چون مصالحه فیمابین شاه عباس سلطان سلیم خان خواندکار استحکام یافته این معنی محقق شد لهذا از شاه عباس حکم تصرف ولایات کیلان شد و دفع چنین خانکی با این قرب جوار انسب و اولی نمود از راه اردبیل و طالش و قراق و دیلمان سپاهی جرار بسرخان احمد روانه فرمود و فرهاد خان سردار از استماع وطلوع اش مانند سیل بنیان کن کذشته امیره سیاوش حاکم کسکر با آن عسکر ملحق شده و در فومن علیخان فومنی بخدمت آمده روی بسوی خان احمد

نهاوندخان حمزه‌بیگ سپهسالار جنگ و سپهبرد حشمه میرعباس مشتهر نشانی را که مردی بود با جنگ و اصلش از طایفه چپنی گیا جلال الدین محمد ولد رستم سپهسالار دیلمان با سپهدار لاهیجان و قریب پنجاه هزار سوار و پیاده بمدافعه قزلباشیه مامور نموده و هر دو سپاه بکنار رسیده و آمده در برابر یکدیگر صفوف جنگ برآراستند اما چون خان احمد خان از علوم نجوم بهره وافی داشته در آثار و اطوار بچه طالع مولود خود دیده بود که در این سال ملک او بدیگران انتقال خواهد یافت و از خانه خود بیرون خواهد شتافت زاد راق و سفاین چند آماده ساخته و از طلا و نقره و جواهر و اسباب نفایس و ذخایر آنچه داشته بسفاین فرستاده در لنگرود در رود سر لشکر فکنده مهیای فرار بود فرهاد خان سردار روزی دو بر لب سپید رود تحقیق معبر و تجهیز لشکر توجه کرده سیم روز بطالع فیروز پادشاه ایران زمین عبور نمود چون باد صرصر جنود و لشکر را از آب بگذرانید پایان صرصر شتاب مانند آتش و برق از روی آب عبور کرده بدانسوی رود فرود آمدند و از دو جانب فوج آسوده و اراسته پیکر گیر در افتادند اسپهبدان گیلان به تیر و مزراق و تفنگ عرصه جنگ را رونق و رنگ و اندپای جلادت پیش نهاده دست بمدافعه گشادند مهرهای روئین چون ترک بر کبود زره جهانیدن گرفت و دود و دودهای آتشین بر لب رود تیق بر بست زره مین و مزراق چون شهاب ثاقب همید خشیدی و دهره و تیر چون برق لامع بمی تابیدی فرهاد خان سردار خسرو پرویز اقتدار بدلیران قزلباشیه فرمانداد که بیشه قهر ریشه اهالی این ولایت و شهر فکندن باید و از این فرصت مبادرت دادن نشاید چه اگر بر هر دو فریق از اهل اسلام مندمانا الیادی ظلم سپاهیان قزلباشیه یک حمله متقن برند و مانند قضای آسمانی بر سر آن کرده و سپه و چیر ایشان که بنه برگویند نخشند با تاچ و تبرزین و خنجر و شمشیر بنا دهستی گیلانیان را از این بگذرند و سپاهی ازان سیاه دلان را مقتول در سپید رود فکنند رود سپید از خون سرخ ایشان گلناری گشت و زمین زنگاری از دماء آنان پرشنجرف جاری آمد امیر عباس که سپهسالاری با عبوسیر بود بهتر از فرار هیچ چاره ندانست لحم مستفره فرت من قسوره در آجام و خلاب فرار کرده بدر رفت و هر تن از تفنگان ملاد گیل در کل و لای آغشته بخجلی متواری شدند خان احمد از خبر نهزام عساکر و سپهسالاران رشت بس سر اسیمه گشت آتش شمشیر را در آب دریا در پیش دید لاجرم آبرا بر آتش برگزید خود را بکشتیها رسانیده کیا فرید و نزا با دو تن عیال خود که صبایای شاه طهماسب بود مرخص کیا فریدون که مردی دانا بود رضا نداد که اولاد پادشاه ایران بشیروان و روم را فتد آنها را بدو نرسانیده و بعد ها بحضرت شاه آورد خان احمد ناچار بشیروان شتافت و دولت ایشان بقله اقتراض یافت فرهاد خان در کمال جلال گیلان و رشت استقلال پیدا کرده از متحدة گیلان در سلک چاکران پادشاه ایران منسلک شد کیا فریدون با دو تن شاهزادگان مورد التفات خاص شاه عباس شد و کالت کل گیلان بدو مفوض گردید و حکومت مهرانجنین ان شامل داده آمد و علماء و سادات مرفه الحال فارغ البال آسوده شدند و شنه جویان ایران لحتی بر بستر تهم غنوده و شاهویردی خان ولد خلیفه الخلفا قرجه داغی که او نیز عاصی و طاغی بود تسلیم کرده بطرف دیار بکر رفت در بیان حرکت رایات نصرت آیات شاه عباس بهادر خان بجانب خراسان و باز گشتن عبد المومن خان چون خاطر شاه عباس صفوی از جانب مفسدان ایران فی الجمله آرامشی یافت تهیه یورش خراسان فرمانداد شاه سلطان محمد والد ماجد انیز در این سفر با خود همراه کرد شاه یکهن سبطام نزهت قرین نهضت گزیدند که عساکر منصوره را نیز در معموره آنجا اجتماع و انتظار کرده متوجه خراسان و جزای کردار اکان شوند بعرض شاه رسانیدند که نور محمد خان ولد الحمد ولایت حاجم خانرا از دست تصرف و بیرون آورده اند مجملا اینکه چون نور محمد خان تاب مقاومت با حاجم خان نداشته ملتجی بعبد الله خان شده و تعهد کرد که هرگاه بسناد و نزا از تصرف حاجم خان بدر آورده بمن واگذارید من مرو شاهیجانرا بشاه جهان میسپارم و این معنی خود تمنای تمنی عبد الله خان بود و مرورا متصرف گشته و عده کردش و دادن بسناد و نزا کرده بعد از اتصاف و استحکام برج و باره مرو بکدر و منزل پیش آمده و جریان توجه شاه عباس را شنیده و عده کردش و دادن بسناد و نزا بسال دیگر امدا جثه مراجعت فرمود و بیچاره نور محمد از عبد المومن بی خوف شده فرار با پورد آمده و عبد المومن او پدرش عبد الله خان جدا شده از راه قراباغ بجانب خراسان توجه کرده است و چون شنیده که شاه قزلباش در سبطام است و به نیشابور آمده است شاه عباس مستعد رزم گشته و بیکاء عزم را جزم کرده درین اثنا پیاده آمده نوشته ترکانه از قواعد نشیانه بیکانه بنظر کارکنان دولت رسانیده گفت عبد المومن خان بشاه ایران نوشته اقتدار از آن نوشته بمقانون معلوم شد که پادشاه ما نزا یا صلح است یا جنگ ما هر دو را آماده ایم اگر مصالحه رضا دهید خراسانرا مگذاشته بعراق روید چنانکه چین پادشاه ترکمان با سلطان حسین میرزای گورکان مصالحه و واگذاشت کرده بود و اگر بر قتیم مصالحه

رضا نمیشوید و اراده حرب دارید پیشتر قدم بگذارید و این نوشته را حوالی جا جرم بنظر شاه عباس رسید جوابی مختصر در نهایت آداب و القاب شاهانه مرقوم شد که ما بفضل الهی موثقیم و از ولایت خراسان که ملک موروث صد ساله ماست مینگذریم مصالحه سلطان حسین و حسن بیک جغتای و ترکمان بودند دخلی بشما و ما ندارد اگر بقاعده کسن قزاسلطان او زبک الی بلخ و شاه جنت مکان جد امجد ما صلح مینمایند دست از خراسان داشته بکسان ما واگذارید ما نیز صلح مینمائیم و کاری با تنومی ولایت شما نداریم و الا جنگ را آماده ایم و از عراق بعین اشتیاق رو بخراسان نهاده ایم در هر جا که مقرر شود حاضریم آنچه در پرده غیب است بظهور خواهد رسید بعد از فرستادن این مکتوب اردوی شاه بجا جرم نزول نمود و مهیای رزم بزرگ سلطانی بود بناگاه مکتوبی دیگر از عبد المؤمن خان رسید که با نوشته اول منافات تمام داشت از جمله در عنوان نگاشته بود که با آل علی هر که در افتاد بر افتاد و بعد ها اینکه ما بنا بر مصلحتی بجانب جام رفتیم شما نیز بآنجا آیید که در آنجا ملاقات شود و خبر رسید که از نیشابور کوچ کرده بجام نیز توقف نکرده بکمتر مبلغ با میان میان کشاده است شاه عباس دانست که عبد المؤمن صلاح در جنگ قزلباشیه ندانسته خود را بلنج کشیده و از طوفان زورق شکن این دریای رجاف بساحل رسیده در خلال این احوال سادات و اعاظم مرو شان و سبزوار چون داش بهادر و زبک را که والی آنجا کرده بودند کرفته بقتل رسانیده سر او را بار دوی پادشاهی فرستادند حاکمی که در جا جرم از او رنگینه بود فرار نمود حکام اسفراین و شقان و سبزوار و سایر دیار نیز بنسبت سینه خان بزرگوار عبد المؤمن خان فرار برقرار اختیار نموده برفشد الله ویردی خان از جانب شاه با قدری سپاه سرخ کلاه به نیشابور قریب شدند و زبکیه نشابور نیز سرعت زیاد کتب کرده بر فشند نیشابور بتصرف قزلباشیه در آمد حکومت آنجا بدرویش محمد خان رد ملو الفات شد و سیصد نفر تفنکچی قاور انداز عراقی اصفهانی و جرغوئی در آنجا بگذاشت اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس سپات تفویض یافت و املاک و رقبات و متوجهات تعلقه و ایل و الوسات سپات بسیور غال ابدی مرحمت شد و از آنجا کوچ کرده از راه جهان ارغان و تاسلطان میدان قریب برادکان مشهد مقدس بر فشند و خیمه خیام فلک احتشام بر افراخته شد و معلوم آمد که کل ضباط و حکام او زبکیه در مشهد مقدس مجتمع شده اند و آوازه و ذخیره بسیار جمع آورده فکر قلعه داری دارند و میخواهند ارض اقدس مشهد رضویه را دار الحرب قرار دهند نعوذ بالله من ذالک پادشاه مسلمان موسوی حسینی چگونه مشهد را محاصره کند و توپ و تفنگ بجانب ضریح مقدس اندازد همانا او زبکیه نیز در این باب دقت کرده بحمد الله سلامتی نفس مشهد را اختیار نمودند که از لشکر قزلباش محفوظ و مصون ماند شاه عباس از سلطان میدانی مراجعت کرده چند انگاه آذوقه اضافه دارد و بود تعلقه داران قزلباش خاصه بدرویش محمد خان حاکم نیشابور داده منزل بمنزل تا قزوین آمدند در هنگام سفر شاه مقرر شده بود که سپاه یزد و کرمان از راه طبس و تون در خراسان باردوی همایون پیوندد و لیخان و اسمعیل خان امرای افشار با سپاه کرمان چون بطبس رسیدند مصطفی خان کنکر لو از جانب شاه عباس حاکم آنجا بود و او زبکیه بر سر او آمده بودند کوکلتاش و دین محمد خان خواهر زاده عبد الله خان مشهور بتیلم سلطان با چولی بها و ده و هزار نفر از بهادران او زبک بر سر مصطفی خان آمده بودند او مستعد شده چهار فرسنگ جنگ کریز کرده و بچهار دیواری پناه برده بمنازعه مشغول بود امرای افشار بحمایت مصطفی خان رفته او زبکیه را شکستی فاحش داده بسیاری را کشته جمعیرا سیر کرده از تعاقب اردوی شاهی باصفهان برده نظر رسانیدند در

ذکر طغیان و عصیان امیر شاه ملک کیلانی و رفتن فرهاد خان بمدافعه آنها و تدمیر کیلانیان و تسخیر کیلان و مدان نور محمد خان او زبک بنزد شاه عباس و محاصره کردن عبد المؤمن خان نیشابور را و پیرون آمدن قزلباشیه از شهر و رفتن بقزوین در آغاز بهار امسال که تاریخ هجرت نبویه علی مهاجرها الف الف التحیه بالف رسید شاه عباس بکیلان و جهه شده بود که سپاه قزلباشیه بخراسان نهضت دهد و با دشمنان دوروی حیله جوی کار را یکسوی کنند دیگر باره در بعضی ممالک ایران فتنه برخواست و نفاق پدید آمد شاه بتدارک نشاندن آن فتن پرداخت و کار یاساق و یورش خراسان معطل ماند از جمله انقلاب کیلان بود که بعد از فرار خان احمد خان علیخان و امیزه سیاوش نیز از حکومت بیه پس و کسکر معزول شدند و شاه ملک نامی از قرای علیخان بحکومت کیلان رفت او مردی محیل و مفسد و فتنه گر بود دل اهالی کیلانرا فریفته کرد و بر حکومت خود شیعه و احمد بیک دار و غه کیلان توقف جایز ندانسته بمشاورت کیا فریدون پیرون آمده غلبه و استقلال امیر شاه ملک و سپهسالاران کیل فزایش گرفت چون این اخبار بعرض شاه کامکار رسید دیگباره فرهاد خان و الله قلی بیک قاجار قورچی باشی را با جماعتی از قورچیان دلیر روانه کیلان فرمود فرهاد خان

معروض داشت که همراه بودن علیخان بهتر است و شاه رخصت داده او را بالحوشیر و چون سردار قزلباشیه با سپاه مامور قریب بکیلان شدند کیلانیان مستحضر آمدند بوسعد طالشه کولی را با معتمدان یکال که از طاعنان باغی و باغیان یاغی بودند بمحاربه قزلباشیه مامور نمودند آن الهمان همانا که خبر کیلان بعالمی و دیاری و خبر خود بدلیری و سپه داری قایل نبودند بسر راه لاهیجان آمده از چوب و درخت راه را مسدود کرده جوی و چراگندند و آب در آنها افکندند و سپه و محکمه بجهة تفنگچی خود آماده و مهیا ساخته و با استعداد بسیار و سپاه بیشمار بمحاربه قزلباشیه پرداختند اما همه تدابیر ایشان و رق بخیال بود و چنان محال قورچیان شاهی چون رعد بوران انداخته شد و چون برق بر فرق ایشان تاخته شد از غبار ابر برانگیختند و از سهام باران برآمان ریختند از ان باران جوهای خون و از ان جوبهار دریای سیحون بموج درآمد و قضی آگاه شد که جای قامت نبود و زمانی فرار خواستند که امید سلامت نه منصور میکائیل مقهور عزرائیل شد و طالش چون کاوبانان کالش بخجل سر زد خشکان کیل و رویله و عویل بنالیدند و سرای رشت و جنگل و دشت میدویدند مادر رکاب سردار و قورچیان قاجار بلاهیجان رسیده لاهیجان مشوح شد کشی همه اهل لاهیجان بودند بلکه لشگری لاهیجان علی الجمله علیخان بمرکز حکومت خود رسید و امیر شاه ملک کشته گردید و فرهاد خان سردار اعظم و نسق امورات آن دیار بانتظام تمام کرد تا آن مردمان وحشی را خود رام نمود و از احوال خوانین خوارزم را شاهی وقت که عبدالله خان مرو را از نور محمد خان گرفته و لشکر انیز با وفداد و فیما بین نور محمد والی خوارزم و حاجی محمد خان مذکور که بنی عمام و از سلسله او زبکیه بودند محاربه رفت و بالاخره نور محمد خان روی بدولت ایران کرده شاه عباس شاهزاده محمد با قرمیرزا را باستقبال نور محمد خان فرستاد و نور محمد خان از اسب پیاده گشته با شاهزاده معانقه بجای آورده با تفاق بدولتسرا شدند و در عمارت چهل ستون منزل کرده شاه با وی کمال مردمی و الطاف و یکجهتی بظهور رسانیدند از آنطرف عبدالمومن خان و زبک مرو و لشکر او بمرو رود و چیچه و باغبار ا بتصرف خود درآورده از مشغولی شاه عباس با مور مازندران و گیلان مطلع گردید و عطف عنان بجانب نیشابور کرده با سپاهی بیکران بحاصره آن شهر پرداخت چون چند روز برآمد و از طرفین جمعی کثیر مقتول و مجروح شدند شبانان چابکدست زیر برجی از برج را خالی نموده بباروت پنهانشته در شبی تیره یورش بردند و آتش بباروت بزده آن برج را شکسته بفکندند و قریب پنجهار صد کس از دلیران و مشهوران او زبکیه داخل برج گردیدند درویش محمد خان حاکم نیشابور که دلیری بود مشهور با جماعتی از رود میر فتاح سرکرده تفنگچیان اصفهانی و عراقی مشاعل فروزان برافروخته خود را بمعبر و ممر آن برج خراب رسانیدند کلوله تفنگ مانند تگرگ براو و کمینه ریختند تا دو ساله ایشان را از یکدیگر نشناختند مانند سدید در خشهای برج ستاده به تیراندازی و آتشبازی و رجوم شباطین مشتر از نجوم بجوم کردند احدی قدرت دخول در حصار شهر نیافت و آنها که داخل شده بودند راه مراجعت و خروج نیز نداشتند تمامی بدست دلیران نامی اسیر و قتیل آمدند و جمعی از معتبران او زبکیه بدست قزلباشیه در افتاده و بهم در آشوب برج شکسته را تعمیر درست کرده راه براعادی مسدود کردید عبدالمومن خان که بعد از چهار ماه کار را باین غایت رسانیده و آن نیز فایده نداد زیاده از حد در غضب و تغیر بود و نهادان او زبک بر مردانگی درویش محمد آفرینها میکردند و از ثبات قدم قزلباشیه حیرتها مینمودند و عنقریب فشد و بالکلیه از فتح نیشابور قرین یاس و نومیدی شدند و با شاره خان فرمان دیر کشیدند که سلاطین و بهادرانی که در قلعه آمده اند ذکر نگاه دارید و کشته نشده باشند ممکن است که بمصالحه و متارکه بگذرد و وقوع این امورات در وقتی بود که شاه عباس بکوه شمال شاهپوردی خان عباسی رفته بود و در صدد و برود جرد خبر رسید و بسنگام آن بود که از زبرد و جرد بمشهد شاهپوردی و کشتن اغرلو سلطان بیات و تمامی این کار شاه مراجعت کند یا لشکرها را بخراسان مامور فرماید لهذا شاه شاهقلی خلیفه برادر درویش محمد خان را خواسته دو کلمه بخط مبارک مرقوم داشت که ما نمیتوانیم بخراسان آمد بهر نحوی که ممکن است عبدالمومن خان را ساکن کرده خود را نجات داده نیشابور بکجائی نخواهد رفت ماشاه قلی خلیفه در رسال این خط اغماض و اعراض داشت و میکفت کشته شدن در راه دین و دولت افتخار است و کر نچنین از دشمن عار تا باصرار تمام شاه را راضی کرده دستخط مبارک را فرستاد و مجهولی تبدیر درویش محمد خان رسانید چون دانست که رضای شاه در این است کفتکوی صلح در میان آورده از طرفین رضا دادند و شروط و مواثیق محکم در میان آورده اسرا را اطلاق نمودند درویش محمد خان با خانه کوچ و اهل و عیال قلعه کیان قزلباش عزم خروج از نیشابور نموده و عبدالمومن با تمام سپاهیان او زبکیه بمشاهده لشکر قزلباش سوار شده در حوالی شهر با ایستاد و کمان غالب مردم آن بود که بعهد خود وفا نخواهد کرد چون قزلباشیه چنان دیدند بخست سیصد تفنگچی عراقی فتیله های تفنگ رومی را برافروخته سوار کرده تفنگها را بر سر دست کرفته از شهر با جتماع و اتفاق بدر آمدند آنکاه درویش محمد خان

با سواران رو ملو مکمل و مسلح در رسیدند و سواره و پیاده از ینبرتن زیاده بنود و ندوزنگیه را حیرت افزود و قصد کردند که بخون مقتولین خویش ایشان را بقتل آورند از اتفاق آنجا توهم کردند عبدالمومن در خلاف عهد جهد داشت عقلای قوم بدو علت مانع آمدند یکی اینکه گفتند این هزار مرد دست از جان شسته متفق تا چند هزار از ما نگذشته نگروند و دیگر آنکه خان کرستان به پسعمدی و عدم ایمان بدنام ایران و توران گردد عبدالمومن خان اندیشه غدر و نامردی از سر گذاشته درویش محمد خانزاد را نزد خود خواند رو ملو مانع شدند درویش محمد خان گفت نا رفتن را حمل بر بیم خواهند کرد با دو سه تن از همراهان نزد عبدالمومن رفت امرا و را نزد خان برده بکورنشش امر کردند خان زاده او زنگ بد و گفت که آفرین بر تو باد و نمک آقا و نعمت بر تو حلال که در عوالم چاکری هیچکونه تقصیری مورد ایراد نگشتی و پس از تحسین با سب سواری درویش محمد خان که زین مرصع داشت و ستامهای مینا و ملمع طمع کرده تعریف نمود او نیز همچنان که بود بر کابداران خانزاده ما وراء النهر سپرد خان نیز از اسبهای خاصه خود آسیی ترکمانی بلکه بوسخانی بدرویش محمد خان اکرام فرمود درویش محمد خان مرخص شده همراهان براه افتاده در آخر روز نماز شب بسبزوار رسید و چون بقزوین آمد شاه عباس ایالت لاهیجان و امیرالامرائی گیلان بوی تفویض فرمود و عبدالمومن خان جمعیرا متیقن بسبزوار یا مور و خود روانه شد سبزواریان با او متارکه کردند و ششماهه مهلت خواستند پنجاه نفر از وزنگیه بماندند و نیم سپاه از کرد حصار بر خواسته روانه شدند و موسی میرزا بحصار در آمد یا الاخره بواسطه تخالف مذهب و تباین مشرب فیمابین منازعه شده موسی میرزا از کرفته با جمعی بدرکاه شاه عباس فرستادند شاه باهمه اکرام و انعام کرده مرخص فرموده شاد کام برفتند و شمه از قورچیان شاهی همراه آنها رفته صحبی همه را در مشهد مقدس مطهر بهادر رسانیده نوشته کرفته بنزد شاه عباس باز آمدهم دراین ایام عبدالله خان وزنگ لشکر بخوارزم کشیده بر حاجی محمد خان مشهور بحاجم خان غلبه کرده سپاهی و رعایای قلاع پنجکانه خوارزم از چم خان با عبدالله خان در ساخته حاجی محمد خان که با خلاص کیشی پادشاه ایران معروف بود ملجا و پناهی دیکر نداشت بلطایف الحیل خود را از خوارزم بیرون انداخته با عرب محمد سلطان پسر بزرکش و سونج محمد سلطان فرزند کوچک و برندق سلطان پسرزاده خود و بابا خان برادرزاده اش و پنجاه نفر از معتمدان خود را میان ترکمانان ایل صایین خانی که در حدود استرآباد و نداخته بطرف قزوین آمد کمال تعظیم و تکریم از شاه عباس در میرمانی و تقدیم رسید شاه وعده داد که انشاء الله جهد کرده او و نور محمد خان وزنگ والی مرو را دیکرباره بحکومت خوارزم و مرو شاهجان برساند

در ذکر طغیان شاهوردی خان حاکم لرستان و فرار او ببغداد و انتظام امر بروجرد و همدان و لرستان

مخفی نماناد که لرکوچک که در خرم آباد و حاوه و الشتر و صدمره و یدمن سکنی دارند جمعی بوده اند و هستند عرض ولایت ایشان برجنوبی عراق واقع است از طرفی بهمدان و قلم و علیشکر بهارلوی ترکمان و طرفی با لکای خورستان متصل است و طول آن ولایت از قصبه بروجرد الی بغداد و سایر محال اعراب تخمیناً یکصد فرسنج است و کویند طایفه لرکوچک احشامات متفرقه بوده اند که در اراضی اجتماع کرده سکونت اختیار نمودند و حقوق دیوانی آن طایفه بوالی بغداد میرسیده و در حدود دویا نصد و هشت هجری بواسطه بی اعتدالی در میانه آن طایفه باتفاق یکدیکر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید را از قبیله جنکروی برخود والی و امیر کردند و او مردی سیاستمدار عاقل خلیق طاهر بود و الوار بطریقه ارادت بخانواده وی اطاعت میکردند و اولاد او را عباسی لقب بود بعضی کویند نسب او بحضرت عباس عم امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام میرسیده و بعضی کویند چون مطیع بنی العباس بوده بدین لقب شهرت نموده علی ای حال در زمان جنت مکان شاه اسمعیل بهادرخان صفوی موسوی شاه رستم نامی والی آن طایفه بود و بشاه ایران اطاعت نمود چنانکه سابقا اشارت رفت و بعد از او میرجهانکیر طغیان کرده بدست عبدالله خان استاجلو کشته شد و اولاد او متفرق شدند و از سادات عالیدرجات بدلا امیر شاه قاسم که بولایت آن طایفه قریب و دختر امیرجهانکیر در حباله نکاح او بود از پسران او که شاه رستم و محمدی نام داشتند در خدمت پادشاه ایران توسط و تشفع کرده ایشانرا احضار فرموده ولایت لرستانرا داد و قسمت کرده بهریک قسمتی داده شد امیر رستم برجاده صداقت مستقیم بود ولی محمدی پسک نفاق میورزید و او را کرفته آورد چندی محبوس بود و چندی مطلق کشت و باز بر ولایت خود مسلط شد و شاهوردی ولد او در هنکام حکومت لرستان و منازعه رومیه و قزلباشیه با اهالی ایران مخالفتی عظیم و منافقتی جسیم ورزید و بعد از مصالحه بار دوم قرینه شده معاودتی و مراودتی با شاه عباس کزید شاه بواسطه تشیع آن سلسله خواهر او را در سلک پرده کیان حرم در آورده و او را ملقب خانی اختصاص بخشید مع هذا همیشه در هنکام فرصت جسارت و جنایت از او بظهور می آمد حتی آنکه اغرلو سلطان پسات حاکم بروجرد را بقتل آورد

شاه عباس سفر خراسان را موقوف داشته بلرستان توجه فرمود و چنانکه گذشت در پیش محمد خان حاکم خشابور را بمصالحه و بکیتا اذن داد مع القصه شاه عباس بعزیمت شکار و صید آن پلنگ کوه بسیار بجانب لرستان توجه فرمود شاه ویردی خان از مقربان حضرت خود که خرم آباد بود فرار کرده بحصار صدمره رفته و بعضی مرای لرستان را تخلف کرده بچاکران و دربار پادشاهی توسل جسته و خرم آباد مسخر شد و بمهدیقلی خان شاملو سپرده آمد از آنجا بجانب قلعه صدمره نهضت فرمود در فصلی که هوا در نهایت حرارت و عبور و رکمال مرارت و خود از ده پنکر بچنک رفته و زمین سنگ آهن تفته بود لمؤلفه چو پشه که برجلد رون بحر صدف چو ماهی که بتابه میان لجه نهنگ درخت سبز تا تیر نارا ذر کون کل سفید زیر وی مثل زنگ شدی چو کوئی از آتش کافکنی از بام اگر زپشه دمی بر هوا شدی تو رنگ شاه کاز حفظ آله چون یاقوت در آتش کداخته میگداخت و چون لولو در قعر بحر میتاخت از حدت شدت هوای آن بقاع اندیشه نمود و بسپاهیان امر کرد که با المره بمحاصره حصار صدمره پردازند و آن ملحد ابومره را محصور سازند شاهویردی دیو پشه چون پری در شیشه محبوس و از خروج خود مایوس شسته در شبی شبه کون از آن دز بیرون آمد بکوره کوه که برزخ لرستان و بغداد است رکیخته که خود را ببغداد رساند و اجرای آنهمه بغی و پیدا و دا ماند شاه چون از این کار آگاه شد بنه و آغاز و قورد و اردوی همونراد صدمره گذاشته با فوجی بلشکان کوه تاز و شیران پیل اندام پست فرسنگ راه صعب و دشوار را در یک شبکیر و الوا طی کرده چون بکوره کوه رسید معلوم شد که شاهویردی از راه کوهستان خود را بسرحدات رومیه رسانیده چون فتن بیلا و متعلقه بروم مخالف صلحنامه و شرایط مصالحه بود شاه عباس مراجعت فرمود سلطان حسین ولد شاه رستم که از پیش شاهویردی در میان طایفه کلهر متواری و فراری بود و امید بآستان پادشاهی آورده با ایالت لرستان مفتخر و منصوب شد و یکصد هزار کوسفند بسپاهیان رکاب نصرت مآب پیشکش اهالی لرستان انعام رفت و ایل بیات که در آن حدود سیورغال داشتند و ساخلو بودند سه هزار گوسفند بسپاهیان بیاتی نژاد که در میان قزلباشیه بخوبی مشهور بود با سه هزار تومان نقد پیشکش دادند و شاه عباس حکومت بروجرد را بشاهقلی سلطان برادر اغرلو سلطان بیات داده بفتح و فیروزی مراجعت فرمود و درین ایام که نور محمد والی مرو و حاجی محمد خان والی خوارزم هردو از تصاریف روزگار بقرین آمده و صحبت شاه عباس بودند غالب اوقات شاه دین و خان جلالت پناه در مجالس عیش و عشرت بسر میبردند و درین سال بهنگام فایز که آغا جشن مهرگان فرس بود شاه با صفهان تفرج فرمود و نور محمد خان نیز با عرب محمد سلطان فرزند اکبر حاجی محمد خان باتفاق شاه بودند و بعد از انقضای زمستان بقزوین معاودت فرمودند در ذکر حال بعضی از صاحبان مذهب باطله تقطویه که درین سال صدور یافته و قلع و قمع رؤسای این طایفه ضاله بحکم شاه عباس صفوی موسوی الحسینی پوشیده نماناد که از مذاهب باطله قدیم یکی مذهب تناسخ است که دیرینه دلان و جمعی از پیروان شاکمونی داشته و غیر آنها نیز بعضی طوایف و طبقات در هر وقتی آن مذهب را خوش کرده اند و آنرا باصول و افنان و شعب مختلفه است و بطلان آن در کمال ظهور است و اصل آن این است که تناسخیه گویند نفوس ناقصه انسانی در ابدان انسانیه مترددند از بدنی ببدنی نقل و تحویل مینمایند تا کامل شوند و قطع تعلق از بدنها نمایند و آنرا تسنیخ گویند و جماعتی که بتجویز نقل ببدن حیوانات هم کنند آنرا مسخ گویند و بعضی که نقل به بنات را نیز جایز دانند آن مرتبه را فسخ گویند و طایفه که نقل انسانرا بجمادات قایلند این مقام را رسخ خوانند مجمل مذهب این طایفه این است که اگر آدمی کامل نشود و روح او بعد از فوت او ببدن حیوانات میرود تا به نباتات و جمادات دور میزند و جهنم عبارت ازین منزلات است و اگر کامل شود بافلاک و انجم ترقی میکند و بقای جاودانی حاصل مینماید چه این کواکب نیز آدمی بوده اند و بریاضات مثلا زهره و مشتری شده اند اما اصحاب محمود نامی از اهل کیلان درین مذهب تصرفات کرده و اصطلاحات تازه استعمال نموده از جمله فاکر انقطه میخواند و پیروان او را نقطویه لقب کردند و مسکفت کل حیوانات و نباتات و جمادات که من می پسنم میدانم که در نشأه انسانی چه بوده اند و درین جنم باین صورت شده اند از جمله گفته که سگ در نشأه انسانی ترکی بوده شمشیر بند که شمشیر او دم او شده بالفعل ترکی میفهمد گویند چخ پرون میرود مرغابی و غاز مردمان و سواسی دست و روی شوی بوده اند لاجرم که درین صورت شد شب و روز از آب جدا نمیشوند و از اینمقوله سخنان موهوم بسیار گفته در زمان شاه طهماسب صفوی امر سیاست شرعی بسیار قوت داشت و از مبتدعان جاهل و مخترعان سایل اثقام میکشید چنانکه در عهد او چند کس از قلندران ناداون با و نسبت مهتدی دادند بعد از نصیحت و موعظه و تحقیق چون فایده نداد بقدر سی چهل کس از نظایفه ضاله بکشت و چون زمان او در گذشت در ایام اسمعیل میرزا

مجلد ششم — ذکر حال یوسف نقطوی

سلطان محمد میرزا که قرابت شیبک بخر نفاق و شقاق و خودسری کاری نداشت این ملت قوت گرفت چه خسرو نامی قزوینی از محله درکوشک که پدرانش پیاه کن بودند ترک شغل پدر کرده بلباس قلندری ملبس شده و خود را در سلک فقرا و درویش جلوه کرده چنانکه گفته اند بدنام کنند نکونامی چند بعد از مدتها کردش و سیاحت و معاشرت با اهالی بلاد به بندار ادت مردی نقطوی گرفتار شد بیچاره چنان دانست که طریقت هرزه گرد یست و حقیقت یاوه کوئی ملاهی چیزی قزوینی زمسافرت از این به چار میان آرد فکر هر کس بقدر همت اوست چون بقزوین باز گشت در مسجدی خزید و سجودی گزید نشیخی دانه کرده و کمندوحدتی دام کاوانرا صید کرده و خرانرا رام بعضی از بشنیدن زمین خدمتکاری باز داشت و برخی را از متاع بشیادی بار کرد حاصل بعضی مردم ساده لوح در انجمنش حلقه بستند و در حلقه اراوش نشستند علمای نکته یاب و عالمین احتساب اطوار او را منافی طور درویشی دیدند و کردار او را مخالف شریعت فهمیدند و او را از جلوس مسجد منع کردند قصه بشاه طهماسب رسید درویش خسرو را بحضور خواند از عقاید پرسید عقاید اسلامیه شنیدند از قدم دهر رازی گفت نه از مسائل طبیعی مزی نمود و مضمون استر و میک و زاباک و مذبیک حقایق حال و حاصل سفر و زبده کیش آن ملحد نادرویش معلوم نشد شاه چون خلاف شرعی نشنید متعرض درویش خسرو نگردید قدغن فرمود که در مسجد مجلس نخندد و مردم را نخوراند هد خسرو پس از این حکم و منع بمجالس علماء رفتی و سخن از شک و سهو گفتی مسائل فقهیه پرسیدی و تقلید مجتهدین را مسخره کردی بیت ای بسا کافر و این ظاهر کرخت خون صد مسلم بیچاره بریخت جمعی مقدمش خواندند و برخی قدم شیر نام کردند مقبول الشهاده شد و ظاهر العدالة آمد این حالات و تدویرات نیز مزید طالبان مرید گشت بعد از رحلت شاه طهماسب مسجد را که در جنب خانه اشرف بود مسکن ساخته و سفره توکل انداخته قرب ده سال کارش بالا گرفت و آتش الحادش شعله و رشد جمعی هرزه گردان و بی دولتان لاابالی از ترک و تاجیک و ارباب عرفت و غیرهم در حلقه اراد تش در آمدند و رفته رفته در مذهب الحاد ترقی کردند انها را شهوت پرست خواندند و ایشان کاذب شمردند و علماء را دنیا جوی نامیدند و عرفا را در وغگوی فهمیدند مشایخ را دکان دار نام کردند و اهل طریقت را انعام خود از برگ و فرزانه و همه عالم را ابله و دیوانه کار سفره رونق تمام یافت و کار کیسه رواج کامل پذیرفت همه شب در خلوات کار اتراب بود و لعل ناب و همه روز در جلوات پیمان ریاضات و اجتناب لنوان ساده جوی و جوانان ساده روی در آنوشاق هم حجره و هم اطاق کاهی نشانه بنک بود و وقتی نغمه چنگ درویش خسرو کاهی کف زدی و وقتی دف زنان و پسران تاصباح برقص و سماع و لواطه و جماع مشغول بودند بیت دان کان زشت الیت بالالف مولعا فیشمه اهل البیت کلهم الرقص چون عرصه آن مسجد جولانگاه مریدان و زیارتگاه آنجوالی بساخت و باغچه سرائی مشتمل بر کلهای رنگارنگ و حجره های شکارشک بران بیفزود و مطبخی از طبخ رنگین مملو و سفره از طعام گوناگون مشحون داشت هر روز از آنجا رغبت کرد و با خلاص کیشی او بیعت نمود تا رونق کار او بر شاه عباس عرضه کردند و تماشای تکیه و باغ توجه کرد و آن توجه مزید علت قبول عام و خاصه وی گردید تا شاه در مقام تحقیق و تدقیق امور خفیه او برآمد رازهای نهانی آشکار شد و همهای خسروانی از سر دابهای پنهانی خانه درویش خسرو پدید آمد همه پر باده ارغوانی و از گنجینه ها و کریچها آلات و ادوات لهو و لعب بیرون آمد شاه عباس ازین واقعه متحیر شد و فرمود که درویش خسرو مریدان و تبعه او را گرفته آن نامقیدان را مقید کردند و در هر شهر کسی از آنها معلوم شد مجوس آمد از جمله یوسف نامی درویش کرکی بود در لباس میش بدست آمد که شیطانی مجسم بود دیو معنی بشکل آدم و درویش کوچکی که دایه های بزرگ داشت و در الحاد جمیع مراد الحاصل الحاد این ملاحده نقطویه مانند آفتاب ظاهر گردید و هر یک بوضعی خاص بقتل آمدند و چون در مینال گفته بودند که آثار کواکب قرانات علوی و سفلی دلالت بر افنای شخص بزرگی از زاهالی ایران منسوب بآفتاب کند شاه عباس در عالم مزاح فرمود که امسال در این ایام که آثار قران ظهور میکند خود را از سلطنت ایران خلع مینایم و دیگری را سلطان میسازیم تا تاثیر قران بهمین قدر بگذرد یوسف نام نقطوی را نفرمود و پیاده و پاد شاه کردند تاج و کمر شمشیر بدو مرحمت شد و در سواری و پیادگی کل امنای دولت و طبقات حشمت بوجهی که در رکاب شاه عباس بودند بمثابت یوسف شاه حرکت مینمودند و شاه عباس اصلا در این هفته در سلطنت دخلی نکرد و کاهی که یوسف سواری باصحبت میکند را و کل امور با یوسف شاه نقطوی بود دلی حارس و نگاهبان داشت یوسف نیز آن روزها را غنیمت شمرد شاهانه میکیفت و شاهانه میخورد و شاهانه میخفت و منجمی که این حکم کرده بود بر وجه بلیت گفتند که یوسف شاه از این امر با خبر شده که بعد از چند روز بقتل خواهد رسید و گفته اند که در ایام شاهی پیش از قتل خود بقتل منجم باشی فرمان خواهم داد مولانا جلال منجم را واسمه کرفته فرار کرده پنهان شد الحاصل بعد از چند روز

ذکر حال مظفر حسین میرزا و رستم میرزا

که زمان قران بود یوسف کرگ سیرت و درویش ملیس سیر پرتزا پیاورده وارنخت تخته کشیدند گویا در طالع وی نیز چندروز سلطنت پیرحمت مقدر بوده و چندروز را غنیمت شمرده که گفته اند سلطنت کرهمه یک لحظه بود مغتنم است مولانا سلیمان طبیب ساوجی و میرسید احمد کاشی و درویش کمالی و ترابی و چندتن از اهل اصطهبانات فارس و بداق یک دین اغلی استاجلو و بسیاری از خطایفه را که شد و بعضی را که سیادت داشتند شاه که هم از طرف جد و پدری موسوی و از سوی جد امی حسینی بود بدست و شمشیر خود بکشت گویند در نوشتجات میرسید احمد کاشی مرسوله شیخ ابوالفضل و لد شیخ مبارک دکنی پیرون آمده معلوم شد که او نیز از زین طبقه بوده و عقاید او در جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند سرایت نموده چه که او نیز با کل مذاهب موافقت داشته و مذهب موسوم بالهی خود اختراع کرده بود که از تمام مذاهب چیزی در آن خوش کرده داشت والعلم عندالله یکی از شعرای عهد شاه عباس قصیده گفته اشارتی باین معنی نموده لطم شها تو نی که در اسلام تیغ خونخوارت هزار امحد چون بوصفی مسلمان کرد جهانیان همه رشیدش و سجود دمی که حکم تواش پادشاه ایران کرد نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد و در ذکر احوال شاهزادگان صفوی نژاد مظفر حسین میرزا و رستم میرزا حکام قندهار و زمین داور و سیستان و انجام کارایشان و رفتن بهندوستان و اشارت بسوانح امرای قزلباشیه طاغیه حدود و خراسان و ضمن هر سوانحات زمان گذشته یعنی ایام ملک شاه طهماسب و آغاز شاه اسمعیل ثانی اشارت رفت که سلطان حسین میرزا برادرزاده شاه طهماسب بحکومت قندهار و زمین داور و کرمسیرات کنار هیرمند و سجستان مدتها مفتخر بود و در آغاز دولت اسمعیل میرزا بایران آمده عالم فانی را وداع کرد از او پنج پسر بماند محمد حسین میرزا که اسمعیل میرزا او را نیز بکشت و حکم کرده بود که تمام که در قندهار ند نیز بقتل آرند چون خبر فوت شاه اسمعیل ثانی بقندهار رسید مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا بنجات یافتند و شاه سلطان محمد قندهار را مظفر حسین میرزا داد و چون سیستان در دی ملک محمود نامی از اولاد صفاریه بود برادر مظفر نیافتند آخر رستم میرزا بکرزمین داور قناعت کرد ولی از مظفر حسین میرزا بر نجید و مظفر حسین میرزا با ملک محمود مواصلت جسته مراجعت کرده بقندهار و زمین داور آمده اما مواصلت ناقص بوده زفاف اتفاق نیفتاده بمحض قول نامزد شده و دختر در نزد پدرش ملک محمود بوده پس از چندی حمزه بیک نوکر مظفر حسین بود از او مخوف شد و کریخته بزمین داور رفته رستم میرزا را بجنگ برادر برانگیخت و در کنار رود و غندآب مقاتله کردند مظفر منهزم شد و آخر بمصالحه رسید حمزه بیک مطهر بن سر کار خود را رفته و رستم باز گشت و یکبارگی الفت بکلفت تبدیل یافت و باشارت حمزه رستم بقندهار آمد و مسلط شد و مظفر حسین میرزا را بقلعه کلات که بمتانت مشهور است فرستادند و رستم میرزا بر سر ملک محمود حاکم سیستان رفت و از آنجا نیز کاری ساخته نشد باز بزمین داور آمد و حمزه بیک با مظفر حسین میرزا بساخته او را بقندهار آورده استقلال او پس از چندی حمزه را بکشت رستم میرزا باز لشکر زمین داور را بقندهار کشیده با برادر مصاف داد ملک محمود سه هزار کس از سیستان بحمایت داماد خود مظفر حسین میرزا بقندهار فرستاده و در روز جنگ رستم میرزا مغلوب شد و بزمین داور باز گشت محمد بیک نامی بجای حمزه بیک کفالت و وکالت یافته بود و مسلط شده که از حکومت قندهار جز نامی مستعار با مظفر حسین میرزا نبود لهذا بسیستان رجوع نمود محمد بیک عریضه فرستاده خوانان مراجعت او شد باز گشت و پس از چندی محمد بیک از بکشته استقلال تمام یافت مار رستم میرزا از او رنجیده در فکر فرصت وقت کار بود و غلبه او نزدیکه بر برادر طایفه افشار که در فراه بودند رستم حسین میرزا را بفراه بخواندند او بیامد و در یکی از محاربات با سیصد کس از شجعان قزلباش مرتکب جنگ هزار نفر از بهادران او نزدیکه گردید و غلبه یافت و بعضی از امرای قزلباشیه که از شاه عباس رمیده فرار کرده بودند از اطراف بر سر رستم میرزا اجتماع کردند و بعد از استعداد ایلغار کرده بر سر ملک محمود سیستانی رفتند سیستان را بگرفتند و ملک محمود را بکشتند و ملک جلال الدین ولد ملک محمود کریخته استعدادی کرده بر سر رستم میرزا آمد رستم میرزا منهزم شده از سیستان بجانب زمین داور کریخت و از صدمات او زنگیه از آنجا نیز بیرون شد و بجانب هزاره جات و قلعه قلات رفت و در آنجا بماند و در کار او سامانی بهم نرسید از برادر نیز الشفاتی ندیده لابد بجانب هندوستان رفته بملازمت خدمت اکبر شاه رسید و مظفر حسین میرزا نیز چندین محاربه با او زنگیه کرده گاهی غالب و گاهی مغلوب بود و آخر الامر از استیلا عبدالله خان اوزبک در قندهار و زمین داور آرام نداشته ناچار بطرف هندوستان رفت و در سال هزار و هشت در گذشت از او پسر در هندوستان بماند حیدر میرزا اسمعیل میرزا بهرام میرزا و امار رستم میرزا برادر او که سابقا هندوستان رفته بود باروزگار در ساخته بخدمت

اکبر پادشاه پرداخته بعد از فوت جلال الدین اکبر نزد شاه سلیم بود ابو سعید میرزا برادر او در سال یکهزار و پنج در گذشت و سنجر میرزا نیز در اواخر این سال وفات یافت و تا سال هزار و پست و پنج رستم میرزای صفوی در هندوستان بود غرض آنکه زمین داور و قندهار از ولایت محمد سیستان اشرع یافت و او زبکیه با ملک جلال الدین پسر محمود سیستانی محاربات کردند و بعضی از قلاع سیستان را ضبط نمودند و ملک جلال الدین از راه کرمان بایران آمده بخدمت شاه عباس رسیده باز سیستان عود کرده و زبکیه کرباز را و غلبه کردند ملک عیال خود را برداشته بقندهار رفت که بجانب هندوستان رود در سالی که شاه عباس خراسان را فتح کردی بخدمت شاه آمده دیگر باره حکومت سیستان یافته بدانولایت رفت و چون ذکر حال اولاد بهرام میرزا و انجام کار آنها از اجزای و تبعه و قایع دولت صفویه بود و اقعات مفصله ایشان در ینمقام که سال فتنه هندوستان است اجمالا رقم یافت که تاریخ حاوی و جامع حال آن سلسله بوده باشد و حسن القول فی قصر الکلام و قزلباشیه که از شاه عباس رو گردان شده مدتی در حدود خراسان خود سری میکردند با هم اتفاق کرده بر سر ترشیز آمدند و سید محمد سلطان آنجا حاکم ترشیز فرار کرده حال خود به سلیم سلطان اوزبک باز گفته سلیم سلطان جمعیتی بسیار برداشته در ارغنه ترشیز بر سر قزلباشیه آمد جنگ در پیوست و آخر الامر شکست در قزلباشیه افتاده سلیمان خلیفه که سردار قزلباشیه بود گرفتار شده بقتل آمد و همچنین بتدریج در بر قلعه ها اوزبکیه منازعه کرده مغلوب و مقتول شدند و بعضی هندوستان رفتند و بعضی در تون و طبس ماندند و مصطفی خان با تیلم سلطان اوزبک مقاتله کرده مقتول شد شاه عباس الکای تون و طبس را بمحراب خان قاجار که مردی عاقل و دانا و با اقتدار بود تفویض فرموده و در آن بلاد استقلال یافت در پیمان توجه بادشاه ایران شاه عباس بهادر خان صفوی الموسوی بجانب کیلان و تفرج و اصطیاد در آن بلاد و انتظام بعضی مهام در اواخر بهار سال فرخنده فال یکهزار و سه رای حکمت پیرای ملکت آرای شاه عباس بهادر خان صفوی قرار گرفت که بتماشای ولایت کیلان و صید و شکار اقلیمی دران سامان رفتی واقع شود فرهاد خان را ملوکه حکومت کیلان بوی مفوض بود بجهة تهیه میزبانی و سرانجام سامان میهمانی در مقدمه موکب فیروزی کوکب روانه شد و شاه بطارم آمد و روزی چند در منجیل و خرد دیل قرتین طارم که در خوبی هوا و عذوبت و تواتر انهار و تراکم اشجار کمال روح و صفا و غایت حسن و بهاداشت توقف فرمود و آن محلی بود در دامان کوه بفراز آن خانهای طبقه بطبقه ساخته و در پایان آن باغات بپایات پرداخته چشمه های صافی خوشگوار از فراز آن جبال جاری و بر نشیب طلال سماری درختان شکوفه بر سر آورده و فضای هوا را معطر و مشکبو کرده طلایع سپاه بهار را ز نزک بود بر تلال اغصان دیده بانی همی نمود کفش کهربا خیام سبز ستون سپید سقف برپای کرده اند که از مرغکان نواسنج پر مطربان دستان ساز است یکی سشور زنست و دیگری طنبور نواز است شاه را بمقتضای هوای جوانی نشاط باده ارغوانی خوش افتاد فرماند که ساقیان سیمین ساق انجمن بشوند و مطربان چابکدست فراز آیند و بر بساط سبزه و سمن انجمن کنند ارباب طرب گرد آمدند و بزم آغاز کردند و شاه بشاهد منظور که ساقی مخصوص او بوده اذن جلوس داده فرمود بیت شکوفه پنبه آسا شد نمودار بیا ساقی زمینا پنبه بردار ساقی آستین بر زد و ساعد سیمین جلوه کرد و آتش کشاده در آب بسته فرو ریخت هوا را کلکون کرد و صهبا را مشکین شاه از آنجا ساغری چند بگرفت و کوینده کان بالحان در آمدند و سر انگشت مطربان بجنبش در آمد و کوش باب الحنی مالش داد و بدینه نیشتر ناخن رگ ربط بخراشید نداز هر دو ناله زار بر آمد بیت مرای بزرگ منش شد و رقاصان خورد سال برخواستند دست افشان و پای کوب همیشدند چندانکه بساط سبزه لگدکوب شد پیای نشاط الحان های باربدی بکار رفت و دستانهای نکیسائی آشکار آمد نمائی و شاقانرا آرایش خورشید بود و وقتی شاه را آئین جمشید با نوبهاری از اوراق شکوفه کنج باد آورد می افشاند و ابرزار از قطرات ژاله شادروان مروارید می گستر د کبک دری در دره و کوه نوای کبک دری بر میکشید و فاخته بر سرو سهی سرو ستان همی سرود دراج در سبزه زار راه سبزه ریز و چکاوک در فالیز آهنگ فالیزوان میراند تورنک بر نغشه طبری نوای پهلوی می ساز داد و هزار دستان در هر بستان صفیر شیشم کشیدی هر گوشه از ان صحاری مجلس بادهٔ بود و در هر مجلسی ساقی ساده جمعی سرمستان قزلباش ارجوزه های شاه خطائی میراندند و برخی سرخوشان جغتای متهای نوائی میخواندند مرغان و مطربان یکدستان میزدند و همشیاران یکدستان میرودند شاه والاجاه تاج و باج کج نهاده و کمر بند کوهر اگند بر گشاده بر سورت جام باده و صورت یار ساده کاه دیده بستی و کاه کشودی و با ساقی ترک لربای مثال این مقال سرودی رباعی تا باده خوشگوار و ای ساقی بردم منه قویمه هوشیار ای ساقی دلدر قدحی که دور و دشمن دوران

نباده قوی پنجه باده خوا ایشان چون دماغها از اندیشه سبک آمد سرها از خواب گران شد خوان بگستردند و خورشهای بابوی مشک و کبابهای تر و خشک از دراج و تیهو و کبک و تورنگ و بره و آهو بر دستارخوان بگستردند شاه و امیران بخوردند و کوش بربانگ زار غادل و صوت زیر قماری خوش بخفتند قریب بغروب محمور برجستند و بدفع خمار جام عقار بخواستند دیگر روز رای شکار کرد و با باز و یوز و چرغ و صقر و طرلان روی بهر مرغزار آورد کلبهای معلم بپیشها تا حشه تورنگها را بربایند و شاه و امرا بهرهای کمان و تفنگ از هوا بخاک همی فکندند کوه و در از کبک دری و تدرو پر پرداخته ماند و بیشه و جنگل از شیر و پلنگ خالی شد مرداب و آبدان از بط و قاز تهی آمد و جوی و رودها ماهی سیم و آزاد تخروم کشت شبها هنگام بعیش مدام گذشت و علی الصباح بجانب لکای کهدم نهضت موکب اعلا مقرر شد اعیان و اعاظم دولت و اکابر موکب والا را پذیره شدند و پذیرای مقدم همیمنت توام آمدند در شب جمعه ۱۰ جمادی الثانی که شاه بر سریر چهارم از مسند خوت بخرگاه حمل تکیه زد شاه عباس نیز از منزل کوله بلاهیجان نزول فرمود لاهیجان از فر مقدم شاه ایران رشک فردای مروشاهیجان گشت اما علی خان حاکم کیلان پیه پس از فرط عصیان پای به پیش ننهاده غول پنوله فرار و دیو جنگل ادبار گزیده و امیره مظفر برادر امیره سیاوش در لشکر بخواب خرگوش رفت لهذا بحکم شهریار شهر گیر شیر اوژن جمعی دلیران شیر شکار به تنبسه و کوشمال آن دو مدبر روباه خصال مامور شدند فرهاد خان روملو سردار سواران و الپسیان پک قاجار سرهنگ پیادگان انتشار شدند یکهزار قدر انداز اصفهانی تفنگدار روانه آمدند و ذوالفقار خان قرامانلو امر شد که از راه طالش و استارا با سپاه آذربایجان بر سر لشکر و امیره مظفر آید و حضرت شاهنشاهی در لاهیجان بسیر و شکار و عیش و عشرت پرداخت و بهوای شکار خوک کردان محال و بلوک در تحمال و فور است عزم فرمود سکان شکاری عقور و پیادگان دون دار در رکاب بادشاهی روانه شدند چون شهریار جوانبخت با جمعی امیران و جوانان شنکول بشکارگاه مشهور بزنکول رسیدند از نفیر طبل و نای و غوغای راکب و اجل پشه پرکل و لای پرپاهای شد دلیران بیشه شیر از نیام بر کشیدند و کماندران سوفار برزه نهادند شاه تیر و کمان بر گرفت و غرنگ و غریو پیادگان کیلی از چار سوی برآمد گرازان از درون بیشه بر میدند و پیکار پیرون آمدند گرازان و تازان و دیلمکنان و دندان زنان روی بسوی موکب شهریاری نهادند پیت بدندان چو پیلان بتن بسیچ کوه و زایشان همه خلق کیلان ستوه شاه خدنگ عقاب پران دودان جانور بر گشاد و بهر تیری کارگر کارزی نزیر خاک بلاک افکند اسبان سواران بر میدند و هر تن را بطرفی کشیدند شاه چون پژن کیو پای افشرده و تیر و کمان دست برده بچهارده تیر چهارده گراز نر بگشت و سواران چون گرگین میلاد همه تیر میدند و چند اسب پرتک و تاز از پیش گراز مجروح شد کیلانیان در حضور پادشاه بنوک چنگ از خاکدان خوکها چون پنبه بر دوکها همیکزاییدند و در پیشگاه شاه بر خاک همی فکندند بهادران نامی جمع آمده بضرب شمشیر شیر پیکر آن دودان را چاک چاک کردند و دندانهای بعضی را برگشیده قطار کردن مراکب ساختند بعد از فراغ از شکار خوک با یراقهای شکسته و لجامهای گسسته بمنازل آمدنداری پیت چون شکار خوک آمد صید عالم رنج پیچ لقمه خود زان حرام بعرض شاه رسید که جانوران جنگلی بسیارند که آبادانی نمانند و کسی را قدرت احاطه بران بهایم نیست شهریار فرمانداد که هزار پیاده و سواره با جمعی از چاکران دربار اطراف پشه و کوهسار را احاطه نمایند و جانوران را با آواز تفنگ و غریو فرنگ کرنای و سپید مهره دمند و معابر را از چوب و درخت چپر بندند تا شکاری جرکه کرده شود بعد از انجام این مهم شاه گردون بساط بموضع موسوم بلاط که دخمه سلاطین قدیم کیلان در آنجا بوده توجه نموده و در دامن کوهی پرداخت که نار بختستانی بربیع دار دبایستاد و حکم داد که تفنگچیان شکاریرا از اطراف میان دره در آورند بناگاه ده هزار تفنگ انداز بهیا هوی در انداخته تفنگها آتش دادند و هوا از دود و قاری شد و سپید مهرها بفغان در آوردند جانوران بالا مرو بحوالی کوه و دره از دحام جستند شاه مشهور نه رخش و ران میانه آنده و همه عقلای عهد در بن و لبری حیران بماندند و این کار را تلافی حزم میشمردند به تیر و تفنگ و شمشیر بسیاری از ان جانوران بر خاک و افکندند آنگاه بقرلباشیه اذن شکار دادند سواران شکار پرداخته شدند و در میانها زمرد فامر انبوه آن پشکنامان بعسل ناب سیاه خشت آهوی کوتاه لنگ با پلنگ در یک بقعه همخانه شد و بیر پژ خنگ با غرم سخت چرم و ریک زاویه اغشته ماند چندان بکشتند که سواران کلال گرفتند و صولم کلول و چندان بزدند که کتائب ملال یافتند و تواضب فلول آخر الامر از آن عبرکه باز آمدند و بخرگاه بعیش و ناز بنیالهای بلورین پر باده ناب شد و حقه های الماسین پر مسل ناب شاه دشمن کش دریا کش پیت یکی جام می خواست از می گسار که کشتی بر او بر بگردی گذار با چنگ و نای و ناز و نوش مانند روزهای دی و شبهای دوش بخوردند و بخفتند و برخواستند

وبزم بیارا سته شد و دل از دوران گرفته نظم خوش است این بزم اگر ساقی بماند کسی کاین می خورد باقی نماند ازان سرو آمد این بزم دلاویز کجا جا کرم کردی کویدت خیز روز دیگر حضرت شاهنشاهی تماشای بحر خزر وصید ماهی عزم کرد چندانکه دران شهر دام و شبکه و صیاد و سمک بود باز وارق و سفاین و کشتی و زبزب بر لب دریا و بنادر جمع کردند شاه دریا دل بحر کف بر لب دریا آمد شکرف دیوانه مصروع کف بر لب آورده دید که از موجهای خویش در زنجیر است و از دیدن ماهی چون ماه نو دلگیر میشد یکی از ردها نیلگون پیکرش بر یاخرد م نجا و در سرش همه دم اوهام همه دل شکن همه ریش بر و همه تن دهن ز پهناش ماهی نماه آمدی هم از بن پیکسا له راه آمدی از دیدن آن دریای پیکران و آن موجهای کران خدا را تعظیم یاد کرده و شکار مرغابی و ماهی را بنهاد و نهاده کشتی آراسته چون طاوس بجهته شاه پیاوردند چون دریائی در کشتی نشسته معهام بدست کیلانیان کشتی ران داده در پیشرو دراندو با نسوی رود از مرکب دریائی فرود آمد و ماهی بسیار و مرغابی بیشمار در آب و هوا شکار شد و پس از چند روز بلاهیجان مراجعت افتاد و بواسطه اثبات خیانت امیره سیاوش حکم بقتل او شد و کیا فریدون مخلع گردید و شاه بجهته کرمی هوای لاهیجان عزم قزوین فرموده و پس از روزی چند علیخان از پشه پرون آمده بخانه یکی از کیلانیان گریخت چاکران پادشاهی اطلاع یافته بگرفتن او فرستادند دیگر باره بجنگل گریخته سواران او را تعاقب کردند بعد از زحمتها او را مجروح و لی قوت کرده وشی چند کشته شدند تا او را گرفتند و با امیر مظفر که گرفتار شده بود در زنجیر کشیدند و بقزوین بردند بعهده شیخ احمد آقا داروغه قزوین که مردی متهور سفاک معروف شده که گرفتار از القلعة الموت برده نکتة الموت بگوش جان ایشان فروخواند و کار ایشان را بسلک غلامان درگاه منسلک فرمود اگرچه جنایت کرده بود بملاحظه شجاعت مستخلص و معزز شد و بوسعید و طالشه کوئی یاغی بودند کیا فریدون را بتیغ غدر بکشتند و مجدد احکم مطاع بگرفتن آنها صادر شد بعد از روزی چند هر دو را در جنگلها جسته گرفته پیاوردند بوسعید اگرچه شجاع بود ولی جوانمردی نداشت چنانکه بغداری و حیله کیا فریدون بکشت لهذا بحکم شاه بقتل اندر آمد میرعباس و خواجه سلطان محمود نیز باشاره شاه در دست ملک جهانگیر کوری کشته شدند و چند روز در میدان سعادت آباد قزوین بچراغان شب و آذین بندی روز جشن بزرگ وقوع یافت درپیان سرداری فرهاد خان و حکومت فارس و رفتن با اعتماد الدوله باشظام امور دزفول و شوشتر و حویزه و عربستان اعتماد الدوله حاتم بیک اردوبادی و فرهاد خان اردوملو باشظام عراق و فارس مامور شدند چون بیروجرد رسیدند معلوم شد که شاهویردی خان حاکم سابقه لرکوچک باتخاد و باکنیه جوئی مشغول است و از اطمینان داده ملاقات کردند قبول خدمت کرده مخلع شد و بحکومت ملک مقرری خود مفتخر گردید و اردوی اعتماد الدوله بخاک شوشتر حرکت کرد رسید مبارک عرب دزفولی که از امرای طاغیه قریاشیه آنولایت عایت و حمایت میکرد از خبر قرب وصول جیوش پادشاهی از پای قلعه سلاسل کوچ کرده بحویزه بازگشت و جمعی که در دزفول بودند نیز بدو پیوستند عساکر منصوره بپای قلعه شوشتر رسیدند و حکومت آنجا حسب الفرمان پادشاهی با مامقلی خان شاملو مفوض شد و شهر و قلعه بتصرف او درآمد بر سید مبارک عرب پیم و کرب استیلا یافته بعذر خواهی گرد ارسابقه نامه و رسول فرستاده دم از ارادت کیشی زد و فرهاد خان باشی چند از خاصان بحوالی ولایت درفته او را اطمینان داده بواسطه تشیع فطری و سیادت دیگر باره حکومت عربستان بدو داده شد و امر بار دوی خود باز آمدند و چون خاطر از آنولایات جمع کردند و قلعه سلاسل و شوشتر را بتصرف نمودند بطرف کوهگیلویه حرکت نمودند حسن خان افشار که تغلب بر آنولایت والی کرده بود با چند تن از مفسدین کرفته مقید ساخته و حکومت آن بلاد با میرخان افشار که حاکم کازرون بود دادند و کازرونیان با سمعیل سلطان افشار سپردند و از قبایل الوار ممنی و جانکی و بختیاری که در آنحدود چند سال منال دیوانی نداده بودند ده هزار تومان دریافت نمودند و مبرسومات ملتزمین رکاب دادند از آنجا بخطه طیبه شیراز در آمدند و پس از چندی توقف فرهاد خان ردملو بهمراهی اعتماد الدوله از راه اصفهان و کاشان بقزوین معاودت و خدمات آتها مطبوع طبع شاه عباس افتاد و مزید اعتبار و اقتدار ایشان شد و ملک جهانگیر سپهسالاری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور ستمدار نور که پدرش بطریقه الحاد میزیست و خود در ییلاق لار بخدمت حضرت شهریار کردون وقار آمده بود درین سال و همه براو مستولی شده جهتی فرار کرده بستمدار رفت و هم درین سال از جانب پادشاه روس سفیری بخدمت شاه بی نظیر آمد و نامه دوستی ختامه و بعضی هدایا آورد مورد التفات بغایات پادشاهی شد از سوانح این سال یکی وفات سلطانمراد خان بن سلطان سلیم خان عثمانی است درین سال خبر بیت مآل سلطانمراد خان بن سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان خانه کار روم در چهارم شهر

جمادی الاول طبل جیل بعالم باقی کوفت وجهانرا وداع و بدرود گفت و در نهصد و شتاد و دو بسلطنت رسیده بود و بست و یکسال بدولت و اقبال گذرانیده در زمان او احتلال تمام در امر ایران روی داده زیرا که نقض عهد کرده مصالحتی که فیمابین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب خان بشرایط اسلاف بعد نسل مؤکد بیمین بود بشکست و چندین هزار لشکر بایران فرستاد و مورخین دول خارجه در تواریخ خود نوشته اند که چند سپاه رومی بایران آمده بودند که هفتاد هزار از عساکر رومیه که باعثمان پاشا بودند در ایران رجوع و تیغ تلف شدند و در جنگلها بمردند و بست و یک جنگ فیمابین ایرانی و رومیه اتفاق افتاده و در جنگ آخر تبریز را گرفتند و چندین هزار مسلم را اسیر کردند و تا آنگاه مسلمان را مسلمان اسیر نمیبرد و چون رومیه چنین جایز دانستند از زمینه تیز بسنت سنیه آن بزرگواران عمل کردند لهذا مسلمانان اوزبکیه و عثمانیه و قزلباشیه یکدیگر را ضعیف نمودند و بجهة پسکانان چنین خوشتر بود زیرا که زهر طرف که کشته شود کشته سود کفار است و صاحب تاریخ عالم آرا نوشته که سلطان زائیست پسر بود اکبر آنها سلطان محمد خان در سنجق خود بود چند سلطان نمزاد خانزاده روزد رمیان برف بداشتند و کسی را خبر نکردند و مادرش کسی بطلب او فرستاد روز یازدهم از دهنمزار معارف داخل عمارت خانه سلطانی شد نوزده برادر را کشت و با پدر بخاک سپرد پس سلطان محمد خان ثالث که سیزدهم خواند کار آل عثمان است بر تخت جلوس کرد و تفصیل حال او در تواریخ عثمانیه مفصل است زیاده ازین نگارش نیسندیده نیست بلی جهان بماند و جهانبانان همیگذرند و جز نام نیکو و حسن عهد و اعمال خیر باقی نخواهد ماند میت اگر پرده برگیری ز روی خاک — روئی تا بمقعم زمین و مغاک همه فرق شاهانه سرشار بود — درخ نازنینان مهوش بود ریاست بدست کرانی خطاست که از دستها بر خداست علی ای حال ذوالفقار خان قوانلو بتعزیت و تهنیت سلطان محمد خان مامور شد و نامه و هدایا را حامل گردید و بعد از سفر استانبول مراجعت نمود و چون در این سال فی الجمله رفع احتلال سرحدات ایران شده بود پادشاه ایران بفکر انتظام کار خراسان افتاد و فرهاد خان قرامانلو بسرداری سرحد خراسان و ضبط فیروزکوه و خوار و سمنان و دامغان و بسطام و هزار جریب سپاه جمعیه مامور شده و زمام رتق و فتق امورات آن صفحات بکف کفایت و کاردانی او محول و مفوض افتاد و در کمال اجلال و استقلال روانه آنجا شد در سیان و رود بهار و نور و فیروزکوه میل مطابق اربع و الف هجری و عزم یورش خراسان و مدافعه اوزبکیه چون خسرو پیروز آفتاب عالمتاب بجهة اظهار تاثیر عمل از سراپرده حوت بساط گاه حمل تمکین زد جهان پیر را جوانی باز گشت و قوای رسمی بنشو طبیعی خساره دهر کهن اکلکونه کرد هزار گونه بوی و رنگ بهر او کوه و سنگ تازه فاضه شد مشاطه هوا رخسار شاهد عذرا بلغازه های زیبا بپرداخت و نقاش صبا چهره باغ و راغ را بنقوش الوان بیاراست پرند و پرنیان بر دشت گستردند و نگار و شنگرف بر کوه بپاشیدند گلهای حمرا سر از جامه خضرا بر زدند و بلبل و صلصل بطلب و سرو بهزار دستان در آمدند شاه که جهان را بمنزله نیر اعظم بود بر دوش چاکر ان اخلاع گوناگون زیبا و دوش بزم نوروزی شاهانه ترتیب فرمود و عمارت چهل ستون دولتخانه خلد آئین غیرت کاخ خورنق و رشک قصر سدیر آمد بزم خسروانه و مجلس شاهانه آراسته شد پادشاه و پادشاهزادگان اطراف ما مور بتهنیت عید مفوز السرور شدند و حاج محمد خان پادشاه خوارزم و کرکانج و نور محمد خان والی مرو شاهجان و میرزا ناصر خلف سید مبارک والی عربستان و سلاطین زادهای گرجستان و سفیران روم و روس و اکابر و اعاظم و حکام و ولات آذربایجان و فارس و عراق و کرمان و مکران و سیستان و مازندران سر بسر بحضور مرحمت ظهور پادشاهی در آمدند جمعی در مجلس عالی اذن جلوس و برخی در سلک اعالی مستقیم و شرفیاب بوس پادشاه شدند خطبا خطبه بنام حضرت رسول و زوج بتول و ائمه اثنی عشریه مصطفویه خواندند و صیغه برخواندند طبق طبق گوهر و زر نثار بر آن سامی بزرگوار بر افشاندند شعرا بعرض مدایح پرداختند و زبر افراین خیریت آئین خبرات و مبرات بمد مبارک مزین ساختند علی الجمله هفته بسور و سرور خورسندی و آذین بندی و چوگان بازی و جولان سازی گذشت و بر لیغ ملیع پادشاهانه صادر شد که قشون اطراف و جنگجویان اکناف بزودی چون سیلهای جاری زبراری و صحاری عبور کرده بحیط موکب فیروزی کوکب الا پیوندند و بعزم رزم اوزبکیه خراسان راه دامغان پویند در خلال این احوال فرستاده سردار کشر الاقتدار از طرف دامغان و سبزوار رسید که عبدالمؤمن خان اوزبک بحاصره سفراین آمده و عرصه بر قلعه گیان بغایت تنگ کرده لهذا شاه عباس منتظر وصول عساکر نگردیده بالشکر ذوالفقار خان که از آذربایجان رسیده بودند چون شیر خشمناک که اثر کور در کنام خود بیند رخش سبک سیر آهوسیر طلب کرده با قور چیان حاضر رکاب چون برق سوزان و آتش فروزان روی بجانب یار شرق نهاد و کوچ بر کوچ تو تا یافت تا شاه بچمن بسطام شتافت در چمن بسطام سی هزار

لشکر خون آشام بشماره آمد مکتوبی بعبدالمؤمن نگاشتن فرمود که چند بار است که آن شاهزاده عالی تبار متسخیر خراسان قدم رنجه میفرمایند و چون ملاقات قریب میگردد در وی برمی بندد اکنون استماع افتاد که در اسفراین بحاصره رعایای فقیر اشتغال دارند ما مقید باجتماع جنود نگردیدیم با قلیلی از عساکر را در نوردیدیم اکنون در بسطامیم و از آنجا بعزم ملاقات حرکت خواهد شد توقع اینکه این بار چون هر بار روی برشا نبند تا آنچه در مشیت الهی مکنون است بعرصه ظهور آید و رعیت خراسان ازین دو رویی و زحمت بیاساید و بمحمد سلطان نیز نگارش شد که خودداری نموده که ماهفت روزه بپا قلعه اسفراین خواهیم رسید قطب الدین نامی همکنی بیرون نوشته مامور شد و بنزد عبدالمؤمن خان شتافت و او دوی همیمون بحرکت درآمده که بموعد مقرره بمقصد رسند بعد از وصول نوشته عبدالمؤمن خان کفت که این مکتوب ساخته فرهاد سرداست و پادشاه قزلباشیه را از آشفتکی کار ایران قدرت سفر خراسان نیست و بدین بهانه رسول را بقتل آورده ماهر اس و وسواس بر مزاج خانزاده ترکستان مستولی شد بکباکش پرداخته هریک از امرا و تالیقان رائی زدند بعضی بر قشلاق اصرار نمودند آخر الامر امرا و تالیقان خاصه شاه محمد که مؤتمن الدوله عبدالله خان بود گفت توقف را صلاح نیستم که مبادا پادشاه قزلباش آمده باشد و چشم زخمی روی دهد فرهاد نزد خان بزرگ منفعل گردیم اولی آنکه چند کس از امرا فرستاده که قریب یکردوی قزلباشیه رفته و از حقیقت حال خبر گرفته بما اخبار کنند اگر شاه قزلباشیه آمده است مقابل ما او میمون نیست و اگر فرهاد سردار دروغی برساخته برجای خود ساکن شهر را محاصره کنیم اگر پیش آید با او نیز زینم قرار کار برین جمله برنهادند چند نفر از اعاظم امرا مانند محمد قلی دورمش و جانمحمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد بی مشهور بسونج ترکمان حاکم نساء و ابیورد با سیصد سوار بهادر کارآزموده رزم آزمای مردم ربای بخیر گیری بجانب بسطام روانه کردند و باصرار و ابرام و تشدد و تمام بحاصره و تسخیر اسفراین پرداختند چون محمد سلطان حاکم شهرزور مکتوب پادشاهی اکاهی داشت یکهفته مهلت خواسته که پس از هفته کارسازی خود کرده قلعه را تسلیم و خود روانه اردوی فرهادخان شود او نیکیه قبول نمودند و مهلت دادند و روز بروز میشمردند تا چه بروز کند اما از آنسوی اردوی کیهان پوی شاهی بسرعت تمام همی آمدند و فرهادخان و ذوالفقارخان همیشه برسم طلیعه لشکر فیروزی مطالع نیم فرسنگ چون فتح و نصرت پیشاپیش همیشدند روز سیم مشیخانه همیون بقصبه جاجرم رسید سواران او نیکیه شب در سراب جاجرم فرود آمدند و صبحگاه براه افتادند ولی جاده معروف و شایع را گذاشته احتیاطا از دامان کوه دو فرسنگ پیش آمدند که دو سیاه بسیار از دور دیدند که از راه مقرره کرباکرم بسوی جاجرم همی آیند از آنجا بازگشته خیام و سراوق چند که نصب شده بود دیدند قوم او نیکیه بناکاه از دامن کوه بیرون تاخته هفت کس از قزلباشان اگر فرشند و او را مراجعت کردند بحسب اتفاق چند سوار از ملازمان امرای چرچی برد یکران تقدم جسته بودند و قتی از پناه دیوار قلعه و باغ بیرون آمدند جمعی سوار او نیکیه دیدند از کثرت آن کروه اندیشه نموده بر سر ایشان تاختند و چون قزلباشه اندکی بودند او نیکیه لیروار ایستاده مدافعه مینمودند سواران قزلباش مقدمه چرچیان هراول در رسیدند جنکی کرم در حوالی جاجرم دیده رخش برانکیختند تیغ برافراختند همچو قدر دو جوشیدند همچو قضا تاختند او نیکیه دیکر صلاح در رزک نمیدیدند ولی راه فرار بسته بودند ناچار رضا دادند که اسیران اردو را رها کنند تا رها شوند چنین کردند ولی چنان نشد لاعلاج بدامان کوه فرار نمودند مبارزان قزلباش دست بازنداشته از قفای ایشان شتاب کرفتند حاصل آنکه از سواران نامدار محمد قلی دومیش و سونج ترکمان زنده بدست آمدند و جانمحمد قراول حاکم بدخشان بدست الغ خان کشته شده دیکران نیز در سلک مقتولین نوشته شدند کرفتار از اقبال دولت و اقبال باستقبال موکب همایون فال بردند و خواجه کوسفند وار در وقت ورود قربانی کنند شاه والاجاه رحمت نداد و یکی از کرفتاران را فرمود رها کردند کس سراه کرده از قراولان کذرانیده تا صدود اسفراین بردند و بدو پیغام کرده بود که بعبدالمؤمن بکوئید که رسیدیم و مستعد ملاقاتیم لمؤلفه

کرز و شمشیر تیز چو صحرای محشر یکی رزمکاه — زمین بقعه از تاب تیغ و کلاه

همان شب اردوی شاهی کوچ کرده هشت فرسنگ براه ایلغار براندند و مقرر شد که از آنجا تا فرمان چهار فرسنگی اسفراین رفته صباح روز سیم بعزم رزم او نیکیه سوار شده بظاهر اسفراین رسند و شب در اردو بفرمان تهیه جنگ مشغولی نموده جبه و سلاح و اسب و یراق بملتزمین رکاب عطیه همیرفت اما از آنجانب فراریان او نیکیه بعبدالمؤمن خان رسیدند و رسیدن شاه و کرفتاری سپاه شرح دادند اعیان او نیکیه بهم برآمدند و دمدمه و همهمه درمیان طوایف افتاد و همانا شش روز از موعد بیرون قلعه کذشته بود محمد ایل چیان که رئیس امرا بود بپای قلعه آمده میرزا محمد سلطان پسر ابراهیم را بخواند و بملایمت لختی با او سخن راند که اکرچه یکروز دیکر بموعده بیرون قلعه نمانده است طریقه اخلاص و مودت چنان اقتضا کند که روزی قبل از موعد قلعه سپرده شود و مورد التفات

خان ترکستان شوی میرزا محمد سلطان که از آمدن شاه ایران مطلع بود و پشت بر کوه نیز داشت پاسخ داد که فرمایت شهریار قرلباش در حوالی قلعه آسکار آمده خوشتر آنست که در حضور پادشاه ایران و شهریار توران قلعه سپرده شود که از دو جانب مورد تحسین و آفرین شده باشم محمد امله دانست که میرزا محمد سلطان از رقیب جوان پادشاه ایران مستحضر است و کار از کار گذشته مراتب را بعبدالمومن اظهار کرده و در حرکت از بای قلعه عدم مقابله با شاه قزلباش اصرار تمام نموده اسباب و رایزین کرده پیاده و زندواز سوار نموده بدربردند از اهالی اردو می و زبکیه تنی باقی نماند آن سبوسکست و آن ساقی نماند کوشا کوش و دوشادوش و دوازدو و تیزا تیزراه گریز گرفتند از راه ارکان رفته تا ارض اقدس جائی توقف مصلحت ندانستند میرزا محمد سلطان از قلعه برآمده در منزل ندکو بحضور سلطان ایران رسیده و حقیقت حال معروض داشت روز دیگر بپای قلعه سفراین نزول اجلال واقع شد و ایلغار متشی از دنبال و زبکیه و ترک آن مراد و وزرا مشاوره کردند و با یکدیگر محاوره نمودند بهر یک وجه رجحانی بیان کرده با الاخره بملاحظه حال ساکنین ارض اقدس رفتن را ترک کردند چه که در هر دو حال یعنی ماندن عبدالمومن و قلعه دار مشهد مقدس یا رفتن از ارض اقدس بهم زیان و خسران و سرونشب اهالی آن شهر بود لهذا پادشاه ترک تعاقب کرده و در این سال همین اکتفا نمود و باشظام استراباد را اولی و مدبر دانست که اطراف خانه را امنی باید که دشمن خانگی تصرفی ننماید ذکر عزیمت شاه عباس سجاب استراباد و باشظام امور الصفحات و باز آمدن عبدالمومن خان متسخیر سبزوار و قتل و غارت دران دیار و مراجعت شاه عباس بسبزوار و فرار عبدالمومن خان بجانب بلخ و قندهار شاه عباس حکومت سفراین را به بوداق خان چگنی داده در انجا قلعه و خندق عمیق و سایر لوازم قلعه داری بسیار بتمام فرموده بجانب استراباد کوچ فرمود حاجی محمد خان مشهور بجاجیم خان پادشاه خوارزم که در موکب پادشاه بود اراده نمود که میان ترا که ایل صاین خانی که با و منسوب و در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان آمد و استعداد یافته بر بلاد خوارزم دست یابد و بمقر حکمرانی سابقه خود شتابد اگرچه شاه عباس را یقین بود که با وجود تسلط و اقتدار عبدالمومن خان او زبک پادشاه ماوراء النهر این چنان صورت نبندد ولی در ابواب اسباب دیرانی پادشاهانه که شایسته شان او بود روا نمود و با عرب محمد سلطان پسر سن و بابا خان برادر زاده اش روانه شد چون علیقلیخان کرامی از زین بویشه تقاعد و تخالف جسته بود شاه قصد کرد که اگر عاصی است او را تنبیه کند و اگر خادم است او را با خود باستراباد برد و استراباد را از تراکمه صاین خانی و طایفه سیاه پوشان استراد و اشراع فرماید چون دشت بحران مضرب سراوق پادشاهی شد مقرر فرمود که امرای عظام نه و آغوزق و احمال و اثقال خود را با کسانیکه اسب لاغر و زبون دارند بقراولی فرستاده و جمعی بنده و تخبه سپاه بهمراه باشند و درین منزل پیش سفیدان کرامی متشفع و عذرخواهی علی قلیخان آمدند و عرضه داشتند که او در قلعه پای حصاریست و جرات آمدن نمیکند حسنخان و شاملو متسخر قلعه و ما مور شدند و قلعه مفتوح آمد و قلعه رو عذر کریخت و اراده شاه آن بود که بدان جانب توجه فرماید و از آنجا باستراباد رود درین حال خبر رسید که عبدالمومن خان که فرار کرده بود از بلخ و ماوراء النهر لشکر فراهم آورده بازگشته و سبزوار را متصرف گردیده و امرای قزلباشیه بواسطه رخصت جمعی لشکریان بعزم مقابله با عبدالمومن خان از اطراف حرم میدان شده حضرت پادشاه حکومت ارالیغ او قسمت نموده هر یک را بمنصور خان و توکل خان داده آنها را بگرفتن علی قلیخان شاملو مامور و خود متوکلا علی الله بجهة استخلاص شیعیان سبزوار ایلغار نمود و عبدالمومن خان و زبک قلعه سبزوار را مفتوح کرده بواسطه سابقه عداوت و غلبه شقاوت صلای قتل عام در داد چندان خون بریخت که جویهای خون روان شد حتی اینکه اطفال رضیع را در سینه مادران با شمشیر پاره پاره میکردند و بقا بر احدی نمینمودند و فی الواقع روح خان بزرگ چنگیز خانرا از خود شاد نمود و در عالم دیگر دیر همسایگی او خانهای عالی نبسیاد و آماده کرد چه که علمای راسخون فی العلم ماوراء النهر و مقتیان مصاب ترکستان فتوی داده بودند که اهالی ایران که شیعه و قزلباش شنیده باید چنین کشت و حجر جزیل و ثواب جمیل در قتل آنها نهاد تعوذ بالله من شرور انفسنا علی ای حال مردم از الکشت و زنانرا اسیر کردند چنانکه بقیه السیف عجز و لابه کردند و اظهار اطاعت و انابه بر حال کنیشود و دل وی بر کسی نسوخت خندان خندان بقتل آن بیچارگان دستمندان حکم میکرد تا کردند آنچه کردند چون از کار شهریار پرداخت فتح ارک را وجهه همت ساخت میرزا محمد سلطان ارک نگاه داشته بمدافعه و منازعه پرداخته و عبدالمومن کمی از سرداران اشرار و اشراران سردار را با چهار هزار اوزبک و ترکمان بر سر قلعه صدر فرستاد و خواجه محمد خدری که مردی دلیر و از اخلاص کیشان پادشاه بود بمدافعه درآمد و از طرفین جنگ گرم بود و دیدنی بود چون آرزوی قلعه گیان سهدف اجابت آمده بناگاه سطح هوا از گرد و غبر شد و چشم سماء از مرور خیز غبار رعشان آثار کاینات

جوهوا بانکام یک لقمه کرده و اعلام عقاب کردار نیرین حرخ را مبتهار یکصد و شصت و غیر طبل و کوس و نفیر کردنا و شدف صماخ افلاکیان را پرده درست
و عکس تاب کله های سرخ در تابش آفتاب چرخ نیلی را حمری نمود و سلاحها از کثرت برق چون آتینها در تابش مهر همی درخشیدی و دیدها را
دیدار ش آب در افکندی او زیکیه که اصلا خبر از دریا و شاه و سپاه ندا شتند از این حال سراسیمه و مضطرب شدند و خود را در دریای بلا غرق
و در کام اژدهای فنا حریق دیدند و در فرار و هزیمت بر یکدیگر سبقت گرفتند سبب آب خوردی و سوار دراقتادی و بسی دیگر بروی کام نهادی
کله های وزبکی چندان افتاده بود که صحرا پر کوسفند خفته نمودی و شاریهای بخاری چندان بریخته که زمین دی که شعر ناف کشمیری بود و فی الواقع
عبد المومن خان از در شجاعت و وقار و سپاه کشی و فرار دستور تازه بود که همیشه چون آب بار کشتی و چون باد بدر رفتی از غایت سرکشی اسب
توسن تا لجام عنان نکشید و از کمال ثقل و قار تمام و شایسته آن نگریست الحاصل شاه و سپاه در ظاهر سبزوار رسیدند سبزواریان
چون لاله زار دیدند لم و لفه زیرکه کاسه سر بود و کچه ساعد دکان کله زنان بود و نگه قصاب شاه عباس در کمال حرمان و یاس تعقد بازماندگان
مجروح و کشتگان بر وح پرداخت حکم بکفن و دفن قتلی فرمود با چشمی اشکبار و خشمی آتش وار اشقام آن کافر ظالم ایعدل خدای عادل و منتقم
حقیقی حوالت کرد و عنقریب آن دعا مستجاب شد و شاه حکومت و تعمیر آن بلاد را بایداق سلطان قاجار که مردی کاردان و مردم دار بود محول
فرمود و از آنجا بجانب نیشابور حرکت نمود و بجرآباد محقق شد که عبد المومن با یلغار بیلیغ فرار نموده چون تعاقب او را فایده نمیبود و زمستان فرا رسیده
آمده و آذوقه در اردو نمانده بود عزم مراجعت کرده بعراق بازگشت و در راه بعلت سرما و قلت علیق دواب بسیار از سپاهیان تلف و بقطع
و اشتر بسیار از سواران از برف باران ساقط و شاه در نهایت غرور جاه بقزوین رسید و معلوم شد که در ایام سفر پادشاهی ملک جهانگیر حاکم کجور
کار از خدمت شاه برخصت گریخته بر ستمدار رفته بود بر سر مکان آمده تاخت و تاز کرده بود و در ویش محمد خان بدفع فتنه او رفته حمزه نامی
در گیلان فتنه تازه ساخته جمعی را غارت کرده جمعی را کشته و بر سر خانه در ویش محمد خان آمده ما الاحره قلیا شیه گیلان او را بدست آورده شرش را
بدرگاه شاه فرستادند شاه فرمود که مردم لشته نشا را کوشمالی بلیغ دادند و بسیاری بقتل رسیدند و بقیة السیف رام و تعقیب کرده و لشته
نشا با غلو سلطان چکنی مرمت شد و الکا پیه پس گیلان بقراخان سپور غال داده شد و حکومت فارسمالسه و یردی خان قولار آقاسی
تفویض یافت و در این سال قلعه کرمیه در سعد و قاص ساخته بودند جامروه و جلاف همان اجتماع کرده خراب نمودند چون بشاه عرض شد
مفسدین را جامروه را بگشت و حسنعلی خان که مامور این خدمت بود از حکومت همدان معزول شد تا خلاف عهد بار و میه در مصالحه بعمل نیامده باشد
و در این سال در قزوین در بسکام بهار که مردم بعیش اشتغال داشتند دیوانه و باشر و ریوند قزوین مخالفت شده اهالی محلات و دو دسته
شدند و با یکدیگر منازعه کردند و همانا از ایشان بیلاد دیگر نشر کرده بعضی را حیدری و بعضی را نعمتی خواندند یا سابقا بوده باری میرقلیبا با کوکلتاش
حاکم هرات ایلچیان معتمد با تحف بدربار بخدمت شاه فرستاده استدعا کرد که بعضی از اهالی خراسان و ترکستان را اذن زیارت مکه دارند و از
عبور بایران خوفناکند بر کاب پادشاه رخصت فرماید که بیدغدغه آمد و شد نمایند حکمی صادر شود شاه عباس رخصت داد و مثالی نوشتند
بمصحوب اسلام بیک یوزباشی شاملو و فرستادگان میرقلیبا را روانه کردند و اهالی ماوراء النهر بایران آمده معزز و مکرم بمکه رفته مراجعت کردند
و بر ایشان معلوم شد که مایه تفریق و تبعیض این دو فرقه اسلام غالبا علمای جاهل طرفین بوده اند والا خدای و رسول و کتاب و قبله
اصول و عقاید را چندان تفاوتی نبوده و نخواهد بود که العلم نقطة و کثرها الجاهلون و چه نیکو گفته محمد بن ادریس الشافعی المطلبی نظم
رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض در ذکر بعضی وقایع اتفاقیه متفرقه و صحبت شاه عباس با شعرای عهد
و ذکر فوت شاه سلطان محمد صفوی ره پوشیده نماناد که شاهان صفویه خاصه شاه طهماسب و شاه عباس در مقام ترویج
علما و فضلا و مراد شعرا بودند چنانکه احوال هر یک در خاتمه این و قرن بعد از صفویه مرقوم خواهد افتاد و شعرا را مامر میفرمودند که مدایح و مناقب
گویند و غالب شعرا بمناقب حضرت علی ابن ابیطالب ع قصاید میگفتند و جایزهای بسیار میگرفتند از جمله در این ایام مولانا شانی تکلو مثنوی در
مدح حضرت شاه ولایت ع گفته در مجلس خاص شاهی حاضر شده بانشاد آن میپرداخت تا بدین بیت رسید که گفته بیت اگر دشمن گشد سایه
و گر دوست بطاق ابروی مردانه اوست مناسب مضمون این بیت قلندرانه در شاه گفتی بدیع بخشیده گفت ما ایهای شعا یمناقب حضرت
شاه ولایت نیست ولی در ازای جایزه و صله این یک بیت بتوانعامی کنیم و مقرر فرمود که زر مسکوک و ترازوی بزرگ بیاورند مولانا شانی

درکفه ترازو نهاده دکفه دیگر را پر زر کرده بوزن مولانا کشیدند و همه را با بخشیدند یکی از آن شعرا درین باب گوید بیت شاهی که بخاک ره برابر شده بود
برداشتی و بزر برابر کردی مع القصه شعرا بطمع اینکه عطایا افتاده بهرکس در خور احوالی رفت مردی هزال که طبعی بلید و فطرتی پلید داشت
شعری گفته چون قابل حضور اعلی نبود کسی او را در آنحضرت رهبری ننمود روزی که شاه اراده تماشای ایوان خاصه اصطبل داشت آن مرد هزال
حسن نام خودی در طویله انداخته در پناه دواب کمین کرده در هنگام گردش شاه و دیدن ایوان هرپایگاه حسن هزال خود را بر شاه عرضه کرد
شعری ناخوب و ناشدرست و پست و سست گفته بود قابل تحسینی نیافت بیچاره آهی سرد از دل پردرد برکشید از عدم سعادت و بخت خود شکایتها
شد و قصه ملاشانی و بزرگ کشیدن او را حاکی شاه فرمود آنگاه که مادر خزینه بودیم گفتیم او را بزرگ کشند اکنون که در اصطبلیم کوتیم ترا بسرگین برکشند
و چنین فرمود آنگاه بدو مشت زری کرم نمود این حکایت نیز مطرح نظم و نثر شعرا و ظرفای آنعهد شد و هنوز در دفاتر نگارند و از حسن اخلاق حمید
آن پادشاه شمارند و درین سال که شاه بسفر فرشیا بور فرموده بود والد ماجد آنحضرت شاه سلطان محمد صفوی که در دولتخانه قزوین خانه نشین
بود بحکم قضای آلهی مریض گشته معالجه سودی نداده جهانرا بدرود گفت و در آستانه امامزاده حسین قزوین تدفین یافت و از آنجا بعتبات
عالیات عرش درجات حضرت امام حسین برده مدت شصت و شش سال عمر داشته چون شرح حال آن خسرو درویش خصال سابقا رقم شده
حاجت بتکرار نخواهد بود خرم بدر که از وی ماند چنین پسر ذکر وقایع سال یکهزار و پنج هجری که دهم سال جلوس شاه عباس ماضی
و سنه مانه دولت صفویه بوده و بیان توجه شاه بتفرج گیلان و تسخیر بلاد مازندران و گرفتاری ملک بهمن
حاکم لارجان شاه عباس بهادرخان بعد از انقضای جشن نوروزی قزوین را برای تفرج و شکار ولایات گیلان گذاشت از راه
کوهدم بشهر رشت متوجه گشت از آنجا بفومن و از آنجا بلسکر نهضت فرمود همه جا شکارگنان و صیدافکنان باعیش و عشرت همعنان همسیر فت
و بسر چشمهای خوشگوار و پشته های سبزه زار جامی عقار همینوشید و چنانکه سابقا شرح داده شد در هر نخجیرگاهی شکاری کرد و شکار زنگول تیز
اتفاق افتاد و در قرال آغاج روزی چند توقف کرد تفرج دریا کنار نیز بوجه احسن تفریح طبع اعلی کرد و از آنجا بار دیل رفته بزیارت شیخ الاقالیم
میرصفی الدین اسحق مشهور و سایر اجداد مبرور پرداخت و از آنجا روی بقزوین آورد و سابقا سمت ترقیم یافت که مهد علیا والده شاه عباس
سیده پیکم بصبیه میر عبدالله خان مرعش الحسینی بود و نسب او بجناب سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ منتهی میشود و سید در مازندران خروج بسیف کرد
مالک آن ملک شد و اولاد و احفاد او همه صاحب و والی مازندران بودند و بعد از میر عزیزخان خالوی شاه و دیگر از ایشان ولادت کوری نماند که دار
آملک شود و دو سه نفر متغلب در مازندران حکومت یافتند سید مظفر مرتضی الوند بیک و یوز طایفه دیوان آنولایت و ملک بهمن و هریک قسمتی از
آنولایت را ضبط کرده حاکم بودند و خدمتی شایسته نیز بپادشاه مینمودند شاه عباس فرهاد خان سردار را بانجا نگاشته و فرمود که مازندران ملک طلق
خاصه موروثی من است چرا در دست متغلبان باشد باید آنولایت را ضبط و معمور نموده گاهی بر سبیل تفرج بدانجا حرکتی کرد شهری و ملکی که کاوس کی
و رستم زال بدان مشعت طالب تسخیر آن بودند با وجود قرب جوار و نسبت امی بدیگران واگذاشتن بی حمیتی است فرهاد خان از سواره و پیاده چشمی انبوه
و سپهی همکرد و برداشته روی بمازندران کرد از راههای باریک و دریای شک و نشیب لاخ پرلای و سنگ عبور کرده بفضای دلگشای آمل و آبادیهای
رسا و رسایل و یوساران وحشی نهاد آن بلاد را رام کرد الی اصل سید مظفر را باستمالت از قلعه بیرون آورده و اطمینان داده بهمراه بنجدمت شاه آورد
مقرر شد که مراجعت کرده عیال خود را برداشته بعراق آرد و در هر کجا که خواهد بدو رابته و پیوند داده شود سید با فرهاد خان بمازندران باز آمد
از رفتن خود نادم شد و در تدبیر کار بود همانا برفقای مازندران نیز پیغامی کرده که در فکر کار باشند چون فرهاد خان و سید مظفر بآمل که از شهرهای
قدیمه مازندرانست رسیدند و طایفه و چاکران ملک بهمن حاکم لارجان در مقام قلعه داری و خذلان شعاری برآمدند سردار حال ملک
بهمن پرسید گفتند و لارجانست کسی بسوی او فرستاده و در باب قلعه داری ملازمان او پیامی شنوانده عذر ملک بهمن این بود که مرا ازین کار
خبری نیست و نه باختیار من این کار کرده اند جماعت آملی کرو هی سرکشند و بطبع بحکومت قزلباشیه راضی نیستند و الا اخلاص و ارادت
مرا چنین و چنانست فرهاد خان دریافت که این بهمن نادان دروغ گوید و را خدیعت بود قلعه را استحکام داده و جمعی با آذوقه و سامان قلعه
داری بدانجا فرستاده اکنون خود را کنار کشیده و در پیغوله خلاف آرمیده است لهذا سردار بدیشتر حصار مشغول شد و فتح قلعه بطول
انجامید و سید مظفر نیز از رد وی فرهاد خان فرار کرده بشهر ساری که در تصرف او و کسان او بود رفته برج و باره را مضبوط کرده سر بطغیان برآورد

دیگر اعاظم و رؤسا و حکام که در اردو بودند اقتدا بایشان نموده هریک با ماکن و مکامن خود کریختند و غبار نفاق و شقاق بر انگیختند
بالکلیه پای رجوع ایالی مازندران از اردوی سردار منقطع شد و سردار بی تزلزل بفکر تسخیر حصار مجاهد و مستعد گردیده بالاخره حصار مفتوح
و حصاریان مقتول شدند و کسی از جانب خود در آنجا گذاشته چون سیل جاری بجانب شهر ساری بجنبش در آمد و بتسخیر قلعه دروازه کلاته که
مظفر در آن بود پرداخت سید از قلعه کریخته و بجنگل و بیشه رفت و ساری نیز بیاری باری بتصرف در آمد سید مجاهدین معتاد بود و بدو رسید
و بمارستد و استعمال یافت هم در اسهال بعالم دیگر شتافت و سردار الوند بیک برادر خود را حاکم ساری کرده بر سر ملک سهمین آمد و این ملک سهمین
پسر ملک کیومرث بن ملک کاکی و پسر از احفاد کیومرث بن پشتون بن پشتهم است که در زمان دولت امیر تیمور کورکانی والی کل رستمدار
و کوتوال قلعه نور بوده و پس از او ولایت رستمدار در میان دو پسر او ملک جهانگیر و ملک اسکندر بدو قسمت تقسیم شد یکی نور و توابع و یکی کجور و
مضافات آن و همیشه این قسمتین مقرر و معتبر بود ولی در زمان دولت شاه طهماسب خان سه طبقه از ایشان که نبی اعمام بودند حکومت مینمودند ملک
عزیز والی نور و ملک سلطانمحمد بن جهانگیر والی کجور و ملک سهمین مذکور والی لاریجان بود که لاریجان در قدیم الایام از مضافات کجور بود ملک سهمین اگرچه وسعت ملکش کمتر از آنان بوده ولی مردی زیرک مدبر مزور حیله اندوز فتنه انداز بود و اگرچه دو سه بار بخدمت شاه عباس آمده بود ولی
نفاق داشت و اعیان مازندران از بازگشت باردوی شاه منع میکرد چنانکه ملک سلطان حسین لواسانی که بشاه خدمت میکرد با وجود قرابت
با ملک سهمین او را کرفته بقتل آورد و عیال او را بر سوالی بلاریجان برد و قلعه آمل را حکام ساری برشوه حمایت خویش مدد و باز گذاشته بودند و او را
متابعت وی میکردند مع القصه فرهادخان بحکم پادشاه پرویز عزم برزم او مامور شد و بتجیان بداجنارفته توپهای تین تن رکشیدند و بر قلعه او
بستند و در لوازم قلعه گیری کمال اهتمام نمودند جماعت امیری با فرهادخان موافقتی نمودند و ملک سهمین و ردان امیر نامی که رئیس آنجا بود بکرفته
بگشت و چون سپاهیان او غالبا از انیطایفه بودند از او برمیدند و بگروی و یکدل دولتخواهی پادشاه عهد کردند و راههای مخفی قلعه را کشوف کردند
و سپاه را بقلعه قریب نمودند و از ضرب توپ قلعه کوب تزلزل در ارکان صبر و ثبات ملک سهمین در افتاد و پیغام اظهار خلوص بنوشته
سردار جواب داد که علامت صدق این کفتار بیرون آمدن از حصار است و قبول کردن طاعت شما را سهمین چون از همه سوی خود را در دامهای آزمایش
هلاک دید او لی دانست که بیرون آید و تندوبری تازه نماید بمنزل فرهادخان آمده و خانزاده خود را بر مفتش درون حصار تکلیف کرد سردار قبول نکرده و در عین
اذن مراجعت نداد مقرر شد که بحضور شاه عباس رفته باشند باتفاق فرهادخان روانه حضور شد و سپرده بفرهادخان بماند تا آخر بدست و رشته
ملک سلطان حسین لواسانی بقصاص سید ذکر منهزم شدن حاجم خان والی سابق خوارزم از سپاه عبدالله خان اوزبک
و بازگشتن بایران و بعضی واقعات اتفاقیه سابقا مرقوم شد که چون شاه عباس بسفر استرآباد و اسفراین عزم کرد حاجی محمد خان
والی خوارزم وداع کرده بمیان ایل صایین خانی رفت و جمعی از ترکمانیه خان موافقت کرده از راه ترک و اوزبکان بولایت خوارزم در آمدند
بالجمله استقلالی حاصل کرد چون ترکمانیه صایین خانی از ایلات و احشامات متفرقه بودند بمقام و مسکن خود در رجوع نمودند عبدالله خان اوزبک وارد
ماوراء النهر چون از آمدن حاجی محمد خان بخوارزم مستحضر شد سپاهی بدفع او روانه کرد بدان نیز کفایت نکرده خود با جمعی از امراء بهادران اوزبکیه
روانه خوارزم شد بعد از مقاتله حاجی محمد خان و همراهان او منهزم شده فرار کردند با باخان برادرزاده او در شهر قلعه داری پیرداخت
ناچار محصور شد اگرچه امید حمایتی از طرفی نداشت از فرط غیرت کرفتاری خود را بدست سپاه عبدالله خان ننگ میدانست تا کار بجائی رسید
که محاصره بچهار ماه رسید و اهل قلعه میل بجانب عبدالله خان کردند و چون آن بود که با باخان را بدست آورند با باخان کشته شدن در عرصه جنگ را
بهتر از کرفتاری در قلعه ننگ دانست خود با معدودی از سواران صف شکن دروازه را کشوده بیرون آمد سپاهیان عبدالله خان کرداورا
بکرفتند او نیز برزم در آمد ساعت بساعت بر کرداو احاطه لشکر مشتر میشد و او نیز به نیزه و شمشیر کرد او کرد خود حمله میبرد تا اطراف او را حلقه وار بکرفتند
و او در آن حلقه تنک بجنگ مشغول بود تا از کثرت جراحت از قوه حرکت فرو ماند و او را بکشتند و حاجی محمد خان بعد از شکست بطرف ایران آمده
شرم میکرد که بخدمت شاه آید شاه جمعی باستقبال او فرستاده او را از سرحد ولایت ایران در کمال اعزاز و اکرام بقزوین خواندند وی عرب محمد
سلطان فرزند خویش بخدمت شاه آمده معزز و مکرم مهمان کشته توقف کردند و درین سال جمعی از مفسدین طایفه افشار از شلوکه در کوکیلو به بودند
با امیرخان حاکم آنولایت یاغی شده و رام هرمز از قصبات آنولایت جمع شده ابوالفتح بیک نواده خلیل خانزاد رمیانه خود بنجانی برداشته

در مقام خودسری برآمده مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر با جماعتی قلیل بر سر آن قوم کثیر رفته در میانه را مهر و شوشتر محاربه اتفاق افتاده طایفه افشار منهزمت شده بسید مبارک والی عربستان ملتجی شدند چون مهدیقلیخان بموازره از فشار سید شاکی و در ضمن عرایض پادشاهی از ناهمواری سلوک او حاکی بود سید مبارک را اسباب کاری بدست آمده با جمعی از اعراب افشار را تقویت نموده در وقتی که مهدیقلیخان از زام برمزشوشتر معاودت مینمود بر سر او آمده محاربه کردند مهدیقلیخان منهزم خود را بحصاری در انکدوه مذاخشه محصور شد و سید مبارک از مواخذه پادشاهی اندیشه مند شده مراجعت نمود و شاهویردی حاکم لرکوچک را ده جماعتی از مهدیقلیخان کرده چون کار بمصالحه گذشته بود فتح عزیمت نموده مهدیقلیخان پس از اطمینان از حصار بدر آمده بشوشتر رفته حقیقت حال را معروض رای علی داشت شاه عباس حکومت کوهکیلویه را ضمیمه حکومت فارس کرده بالله ویردی خان والی شیراز حکم فرمود که با جماعتی از جنود آنولایت تنبیه طایفه افشاریه و قلع و قمع مفسدین پردازد الله ویردی خان بآن سامان رفته جمعی از مفسدین افشاریه خاصه از شلو و کندوزلو بقتل آورده و بسیاری از رؤسای قبایل و اعاظم طوایف اولویه را نیز تادیب و تنبیه نموده بشیراز مراجعت کرده آن صفحات را انتظامی پدید آمد و درین اوقات جمعی از قطاع الطریق بقصد غارت یزد از راه رباطات مغازه و چندق عبور کردند محراب خان قاجار حاکم طبس علیقلیخان شاملو حاکم یزد را خبر کرده او شهر را مضبوط نموده با نصد سوار و قزلباش و جمعی تفنگچی یزدی از شهر بدر آمده مستعد پیکار شد و از یکه که یکدو هزار کس بودند رسیدند علیقلی خان تهور بکار برده از جمعیت آن طایفه تشویش نکرده بمحاربه تقدم کرد و فیمابین کار بجدال و مقاتله پیوست و از یکه را پای ثبات پیش بدر رفته فرار اختیار کرد قریب سیصد نفر از آنها فتیل و اسیر شدند تمه که فرار کردند در رباط خورق بمحراب خان قاجار که با جمعی بحمایت اهل یزد و دفع از یکه می آمد دچار شدند غالبا بالقتل رسیدند و آنان که فرار کردند در راه از تشنگی و گرسنگی جان سپردند و هلاک شدند و یا کار سلطان روملو که بسفارت هندوستان رفته بود با فرستادگان شاه والاجاه جلال الدین اکبر پادشاه که میرزا ضیاء الدین ابوالنصر نام داشتند باز آمدند و باصفهان شرفیاب حضور پادشاهی شدند و همچنین ایلچیان دیگر از هر جا وارد و صادر گردیدند از جانب میرقلیبا کوکلتاش که برادر رضاعی عبدالله خان محسوب میشد و حاکم هرات بود ایلچی و عریضه و هدیه رسید و از جانب پیکلربکی دارالسلام بغداد نیز فرستاده و عریضه آمد و چون فوت خان احمد خان حاکم گیلان که بروم رفته بود بسپاه روم و ملک جلال الدین جان ولد ملک محمود سیستانی از تسلط سلاطین او زبکیه تاب توقف نیاورده از سیستان روی بدربار شهریار ایران کرده در نهایت توقیر و تکریم جالس و هم صحبت مجلس خاص شاه عباس گردید و سلطان حیدر میرزا ولد سلطان حمزه میرزا که بجهت تقریر مصالحه بروم رفته بود و خواندگار او را بتوقف امر فرموده بود درین سال در روم بر رحمت ایزدی پیوست و از رحمت دنیوی رست و شاه بواسطه جباریهای سابقه و لاحقه طایفه تکلو بسیار را بکشت و قلیلی از ایشان بماندند و علیبابا خان ایلوار طایفه تراکمه صایین خانی که فیمابین کیکان و ترک ساکن بود و از جانب شاه عباس مثال حکومت استراباد داشت وفات یافت پسرش محمدیار خان نام که جوانی صحیح لوحه رشیق القامه بود بعتبه بوسی پادشاه ایران آمد بمنصب پدر منصوب و باستراباد باز گشت و چون سواران او زبکیه باطراف بسطام و دامغان تاخته و تاز میکردند حسینخان مصاحب قاجاحاکمی با بعضی امرا بسرحدات سمنان و دامغان و بسطام مامور شدند و آن صفحات را از لوث وجود ایشان پاک گردانیدند و چندبار با سواران او زبکیه در هر جا مجادله کردند و غالب آمدند و از یکه پای در دامن ادب پیچیدند و آن صفحات تکریدند و در پیش علیخان خلیفه حکومت کرمانی رفت و قلعه های حصانیاه علیخان متصرف در آمد و خود پریشان در بیابان در بدر شد

ذکر تسخیر مازندران و خلاف حاکم آنستان و الیغار شاه عباس بآنصوب و گرفتاری شاهویردی خان

برمرحله شناسائی و آگاهی دانشمند مخفی مباد که ولایت رستمدار فیمابین مازندران و گیلان واقع است طولش از آمل تا تنکابن گیلان است و عرضش از کوه دماوند تا کنار دریای مازندران است و مشتمل بر کوهستان و دشتستان و عهد خلفای بنی العباس کل ولایت رستمدار و مضافات آن دیار در تصرف جداد ملک کیومرث بن پیشون بن لهراسپ ماضی بود که نسب ایشان بجاماسب بن فیروز عم انوشیروان بن قباد ساسانی میرسد و تفصیل حال آن طایفه در تواریخ خاصه تاریخ طبرستان که سید مرعشی نگاشته مبسوط است و در قدیم شهر معروف رستمدار رویان بوده که دارالملک ملوک و حاکم نشین هر یک محسوب میشده و اکنون جز نامی از آن نمانده و چنانکه اشارتی رفت ملک سهمن از تصرف کیستی دست امید کوتاه کرده و پسرش ملک کیخسرو در سنه بضعه سالگی بخزاین پدر بقلعه دشمنکوه رفت چون قدرت تخالف و قوت توقف نداشت بخدمت شاه آمد و لاریجان و دشمنکوه ضبط

دیوان شاهی شد و ملک جهانگیر حاکم کجور در قلعهٔ ماران که محصور کردید توپچی شاهی بپای قلعه رفته توپ بزرگ ریخته و تمام کرده و بر قلعهٔ ماران زد ناماران او بچو موران شدند مدت چهار ماه این محاصره امتداد یافته بود ملک جهانگیر از جان و جهان سیر شده بقلعهٔ دیگر رفته قلعه مفتوح شد و او نیز دستگیر شده بحضور شاه بردند و دولت اینطبقه ملوک رستمدار نیز انقراض یافت و شاه عباس از شاهویردی خان حاکم لرستان سابقا رنجیده خاطر بود در این اوقات بفزوده چه که سید بدر ولد سید مبارک والی عربستان که برسم نواز حضرت پادشاهی بود بیمرخصی فرار کرده روانه عربستان شد و در صدد و لرستان بدست کماشتگان شاه ویردی خان افتاد شاه عباس ابوالقاسم بیک ابوعلی را بحضور سید بدر فرستاده شاهویردی خان او را نداده و در میانه او و فرستاده شاه سخنان سخیف و قبیح رد و بدل شده بود و شاه از آن کفتار آگاه کردید و در این ایام که شاهویردی در خرم آباد میزیست شاه عباس بر قتن اصفهان آوازه در انکند و از قزوین حرکت کرد و قابلبده ساوه و آوه رفته عنان بکران صرصر فشار را بجانب بروجرد معطوف فرمود و در یکشبانروز بیست و پنج فرسنک قطع شده بود یازده از نانصد کس از ماشرین رکاب قدرت همراهی نیافتند در راه و نیمراه بماندند شاه لختی آسایش فرمود شبانه تا صباح هشت فرسنک دیگر پیمود چون بلرستان و خرم آباد رسید معلوم شد که شاهویردی از تشویش و دغدغه وقتی که حرکت سفر اصفهان شاه را شنیده از خرم آباد رمیده زنان و اسباب کرانبهای خود را برداشته فرار نموده و قورچیان پادشاهی بتعاقب او مامور شدند و او در قلعه جنگله از توابع سرحدات بغداد بچنگ در آورده بحضور شاه کشانیدند و بسیاست رسانیدند و از بای در افتادن حکومت لرستان بحسینخان ولد منصور بیک مفوض شد و شاه منظفر و منصور بدار السلطنه مراجعت فرمود علیخان کرائلی نیز بدولتخواهان پادشاهی در افتاده بسیاست رسید و دیده جهان بین از جهان پوشید و هم در آنحالت درگذشت و برحسب امر شاه دیکرباره فرهاد خان سردار بمازندران رفته که قلعه اولاد دیو که در دست اولند دیو از اهالی سوانه کوه مشهور بسود کوه بود تسخیر کنند و اولند دار کمند اطاعت درکشد اما اولند چندی در قلعه مانده قلعه را بکسان خود سپرده بیشه و کوه کریخته بالاخره قلعه مسخر شد و فی الحقیقه دار المرز مازندران و نور و کجور و کیلان و لرستان در این سال صافی مشخلص کردید و چون دار السلطنه قزوین بعلت قلت آب توقف شاه و سپاه را بر نمیتافت شاه عباس باصفهان رفته مقرر کرد که عمارات عالیه و بساتین باصفا طرح انداختند و باغ و عمارت و محله و شهر و پل و مسجد متعدد ساختند و در این سال که یکهزار و شش هجری بود اصفهان مستقر و مقر تخت حشمت و دار الملک خسرو فریدون شوکت کشت و ذکر عمارات و ابنیه آن اجمالا در مقام خود مرقوم خواهد شد و الکسندر خان و سیمونخان سلاطین کرجستان تحف و هدایا با چندتن از رجوانان موزون بخلقه یوسف جمال و دوشیزگان صبیحه شیرین تمثال بجهة خدمات بیرون و درون مجلس پادشاه پرویز خصال فرستاده و هر دو در مقام خود مستحسن افتاده و چون در بلاد ایران انتظام حاصل شده بود شاه بتصمیم عزم مستخیر رض اقدس و استخلاص خراسان و تهیه یورش ماساق هرات و بلخ فرمود و از ماوراء النهر اخبار مختلفه می آمد و عبدالله خان و عبدالمومن خان پسکدیگر افتاده بودند و شاه منتظر فتوحات غیبی بود که چه صورت نماید و که غالب شود تا ناکاه بکی افتد درین میانه خبر مناز عه پدر با پسر رسید و از دنبال فرار عبدالله خان مشخص شد و رفقای این اخبار مختلفه خبر بیماری عبدالله خان او زبک انتشار یافت و صاحب طبعان فرلباشیه بمضمون این بیت مترنم بودند بیت قاصدی مژده بیماری عیار آورد جان فدایش کر رسد خبری بهتر ازین مقارن اینحال خبری بهتر از این رسید که عبدالله خان درگذشت و عبدالمومن خان پادشاه ماوراء النهر کشت و شاه بر یورش خراسان و رزم عبدالمومن عزم جزم کرده همیرفتند و بجوار مشهد مقدس بودند که تازه تر از تازه تری رسید خبر آمد که عبدالمومن خان هدف تیر اجل کردیده و شمشیر تقدیر در خون خود غلطیده و در میانه سر و تنش بعد المشرقین واقع کردیده است چنانکه مجمل این اشارات در عبارات خواهد آمد در ذکر مجملی از حالات عبدالله خان و عبدالمومن خان اوزبک و کیفیت مرک این و قتل آن و اختلافات اهالی و اعالی ترکستان بتعین این مقال آنکه چون عبدالله خان بن اسکندر خان اوزبک را بجز عبدالمومن خان پسری نبود در تقویت و تربیت او با قصی الغایه اهتمام مینمود و اکرچه قانون اوزبکیه چنکیزی نژاد آن است که پادشاه را خان مینامند و اطلاق این لقب منحصر بفرد است و شاهزادکان را سلطان یا تورهٔ میخوانند از غایت محبتی که با پسرش داشت او را باسمی خطاب میکرد و خلاق عبدالله خانزا خان کلان و عبدالمومن را خان خرد میخواندند و عبدالله خان در مضایقه نداشت و حکومت بلخ و طخارستانزا بوی داده بود و او بحمایت پدر بدخشانزا نیز از سلطان زادکان جغتای انتزاع کرده بود و مشهد مقدس و نیشابور و بعضی بلاد خراسانزا متصرف در آورده

بواسطه قرب جوار متوقع بود که هرات بوی الحاق شود و عبد الله خان بواسطه جوانی و قلت تجربه روزگار در این امر قدم ممنوعه و چنانکه مذکور شد حکومت هرات را امیر قلیبا کوکلتاش که مردی عاقل و با سلوک و مردم دار بود واگذاشت و آنچه از خراسان بدست آمده بود نیز با مرای بزرگ داده بجلی آسیا را آتنا با عبد المؤمن بنوده و دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده خود را که به تعلیم سلطان مشهور بود با برادران او در خراسان گذاشته بود و بعبد المؤمن میگفت که تو ولیعهد منی همه ولایت از تست و از من بگذر باطنا عبد المؤمن از بدرازده خاطر بود و جرات برازنیمود ولی مشهد و نیشابور را که او مشوح کرده بود عبد الله خان با دو واگذاشته ذرآنها تصرف نکرده بود عبد المؤمن چون لشکر او بمرو در آمدند و با غیاد و سایر محال مورونی نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن دین محمد خان از بکرفت اساس سلطنت و جلال بفرو و دست هزار سوار خاصه جمع کرد و متوقع بود که نام سلطنت با عبد الله خان باشد و حقیقت با او اختصاص یابد و بمفاد الملک عقیم پدرش راضی نمیشد تا فرزند صریحا بدرگفت که اگر هرات را من بدهی خود بغلبه و قدرت از کوکلتاش خواهم گرفت پدر از سر بر خشید و بامرا حکم کرد که بی اذن من با او مرو نواهی او متابعت ننمایند با جمله در سنه یکهزار و شش عبد الله خان که در بخارا مقر داشت از راه چارجو بمرو شکار آمد و میر کوکلتاش از هرات بخدمت او رفت و تکلیف بر فتن هرات کرد مقارن این حال عبد المؤمن نیز از بلخ با سه هزار سوار بمرو آمد و با پدر بهرات آمدند و عبد المؤمن از پدر درخواست که از هرات بلخ گراید و بمهمانی او آید و پدر وعده کرد و او خورسند بلخ رفته بتهیه کار خود پرداخت کوکلتاش و بعضی امرا مصلحت ندیدند و عبد الله خان نیز از راه چارجو بخارا بازگشت و بلخ رفت عبد المؤمن خان الیقین افتاد که پدر بسعایت کوکلتاش با او گمان بد کرده بهانه مشهد بهرات آمد و کوکلتاش را باستقبال خواند وی نرفت و سواری فرستاد و در وب شهر بر بست و بحصار نشست حیلتهای عبد المؤمن جمله صلی نداده ناچار بلخ بازگشت کوکلتاش مهابد را واقعه بخان کلان عرضه کرد خان او را تحسین و تقویت نمود و از راه دادن پسر بهرات منع بلیغ فرموده و باده خلاف روز بروز غلیظ تر شد تا عبد الله خان وقتی بشکار جوالی قرشی فرمود عبد المؤمن بی اذن پدر بجانه یورش مدخشان بنجهزار کس کرد کرده بقصد قرشی از معبر ترمذ ایلغار کرد عبد الله خان را خبر دادند سراسیمه بخارا کرکخت پسر بمنزل خان آمده خانه را رفته و اسباب مجلس و بزم را چیده دید از دنبال ایلغار کرده بوی نرسیده بخارا آمد و دروازه را بسته دید کس فرستاده اظهار شوق خدمت کرد پدر و برادر اه نداده و لشکر با بخارا بخواند عبد المؤمن بلخ رفته عبد الله خان بعد از وصول سپاه بسیار از بخارا برآمده قصد بلخ کرد عبد المؤمن نیز در کنار آب مستعد مقاتله نشست بمصلحان در میانه افتاد هر دو را بمقر خود باز کردانیدند و سلاطین قزاق فرصت یافته بر طغیان برخشیدند با سپاه عبد الله محاربه کردند و مظفر شدند و جمعی از نزدیکان عبد الله خان بقتل رسیدند و فتور تمام در شوکت خان روی داد از غایت غیرت بیمار شده بر بستر افتاد و علاج نیافت و امرا نا چار بعبد المؤمن خان اخبار کردند وی قصد سمرقند کرد و عبد الله خان از حیات خود نومید شد کوکلتاش را گفت تا من زنده ام بهرات باز رو وی قصد رفتن کرد و امرا او را مانع شده بجانب عبد المؤمن بردند و عبد الله خان بمرد در راه کوکلتاش بخان رسید و بر القبل آورده و بسوی سمرقند ایلغار کرده و حاجی بی نام را بحکومت هرات فرستاد مع القصه بسمرقند آمده بر مسند خانیت ماوراء النهر جلوس کرد و منوبان و امیرزادگان را بکشت مظفر و منصور بخارا اندر آمد سوی پر محمد نامی اوزبک که مردی فینونی در وشن بود و او را قابل امری نمیشمرد کبیر و صغیر زادگان را بکشت از بخارا با لشکری عظیم قصد خراسان و ایران کرد اما بلخ بازگشت که از آنجا بمشهد آید امرا که از وی متوهم بودند و اچار باوی بسر اهی مینمودند دانستند که چون بلخ آید غرض عمر ایشان بر تابلخ گراید در دفع او بهمداستان شدند چون روز گرم بود او در شب سیر مینمود و یک تیر تاب سپاهیان زاد و دور می آمدند خود با چند نفر از محرمان صحبت داشته قطع راه میکرد در شبی که از کنار قریه عبور داشت بهادران پیشتر آمده در سایه دیوار گماشتها را بزه نموده کمین کردند سپاهیان بشبرو در گذشتند عبد المؤمن با چند تن مخصوص بروشنی مشعل و فانوس راه می سپرد چون شکاری بسیر تر آمد تیر و الاوران از کمان جستن کرد و بر سینه او نشست چه اگر این تیر خطا شدی در حقیقت خطا بودی خان کلان چون لخت کوبی از فراز زین بزمین افتاد مشعل داران مشعل بیفکنده بگریختند و همراهان بدر رفتند بهادران مذکور بر سروی آمدند و سر او را از تن جدا کردند کمینگر از محرمان امرا بود آن خان قسی القلب سفاک بود او را نیز پاره پاره کردند و برخشیدند و قصبه بامرا مهد تعهد و اگذشتند سر او را برداشته همان شب بخارا شدند عبد المؤمن را تن بی سر در راه پیشاده بود و ارواح اشقیا در دیگر سر او را پذیره

کردندی و برصدر مقام خود خواندندی پیشینیان را حکمان آن بود که خان دیر است پسینیان چون بدان مقام رسیدند تنی بی سر گشته یافتند حیرت کردند که خان در عرض راه کرا کشته و بخون در آغشته شی فرود آمد آن مرد پاره پاره را نشناخت دیگری بر سر خان آمد از لباس و هیئت دانست که اوست دیگران را خبر کرد پیامدند و بینه او را دیدند و اورا بهم برآمد هر یک از رابی بیخبر او بسمر قند بار گشتند و غالب مردم در آنروز و یرانه مندند حکمان بردند که خان بشکار رفته و ندانسته که خود شکار چنگ اجل کشته اهل اردو پس از اطلاع کرده کرده شدند و هر کرو هی بشهری آمد امرای عبدالله خانی در بخارا بانجانی پسر محمد خان کوکناری که جز او نمانده بود رای کردند و ملازمان عبدالمومن یکودک دو ساله وی رغبت نمودند بالاخره بر سلطنت جانی پسک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که پدر دین محمد خان و باقی خان بود و بحکم عبدالله خان بحبس گرفتار اتفاق کردند ولی زوجه عبدالله سلطان برادر عبدالله خان مدعی شد که مرا فرزندیست بی پدر و برادرزاده مرخواهرزاده رحجان دارد گفته ما نشنیده ایم که عبادالله سلطان پسری باشد گفت از چشم اعدا و یرانچان کردم و گشم و خزاست و بر مردم روی پوشیده ماند اینک حاضر است چون بیامد دختر وارکیسوی دراز داشت و لباس نسوان بلبس بود سرش بتراشتند و معجرش بکلاه بدل کردند و امر تحبس و تفحص در این باب را مصلحت وقت ندانستند و مهملش گذاشتند و بمهملی شهرت دیر اخان خواندند و بانوی مذکور برتق و فتق امورات پرداخت و بی اجازت وی امرا را مجال و قدرت دخل نبودی و لبرانگشت رحمت و رافت خود گرهها و عقدها بگشودی مع القصه از جانب حدیثش که عبدالامین جان نام بود به پسر محمد خان نامه نوشتند و او را بانجانی بخارا و سمرقند تهنیت گفتند و ضمنا خواهش کردند که عبدالامین خان را بمنزله فرزند خود دانسته از بوی و اگذارد امرای بخارا در خان و آشکارا خدمه از خواتوان او نیکیه پرسش کردند کسی تصدیق نکرد که عبادالله را عبدالامین نام پسری بوده باشد مع هذا بجهة حفظ دولت تمکین کردند و پسر محمد حاجی را ملاطفه او را بفرزندی خطاب کرد و بلخ و ممالک عبدالمومن خانزاد و مخصوص داشت مشروط بر اینکه در بلخ سکه بنزند و در خطبه نام خود را تقدیم ندهد اما مجملی از حال جانی پسک سلطان اینکه وی پدر بتیلیم سلطان و خواهرزاده عبدالله خان او را محبوس کرده بود و پسر وی تلیم سلطان که با عبدالمومن خان صفائی نداشت و اظهار اخلاصی بشاه عباس مینمود و جمعیتی کرده بر سر هرات آمده بود و در آنوقت خبر رسید که عبدالمومن مقتول شده حاجی بی که از جانب عبدالمومن بحکومت هرات آمده بود نا چار او را بهرات آورده لقب خانی داد و بدین محمد خان ملقب گردید و چون پدر کلان وی یار محمد خان زنگیار کشته بود اسم خانی بروی که اکبر بود نهاد و امرای خراسان تمکین کردند و دین محمد خان برادر کهتر خود ولیمحمد خان را بمرو فرستاد و بوالمحمدی که حاکم مشهد مقدس بود فرار نموده و بجانب سرخس رفت و در وقتی که فرهاد خان از جانب شاه عباس بخراسان مامور بود و نزدیک آمده بود از این امر مطلع شده بمشهد مقدس آمده تصرف کرد و بتفصیل آن در ضمن سفر شاه عباس مفصلا مرقوم خواهد شد و زد کر

نهضت رایات نصرت آیات شاه عباس صفوی ماضی بجانب خراسان و فرش حاجم خان بخوارزم و جز قتل عبدالمومن بشاه عباس رسیدن حضرت پادشاه اسمان کیاس شاه عباس در آغاز شهر صیام بکاشان آمده از آنجا بمازندران و از راه چارده به بسطام و فشتوان از بر جاجرم بسطام جمع آمده بغیر سپاه فارس و کرمان که مقرر شده بود از راه یزد و سیاه بانک بخراسان آیند سی هزار کس در روز رسان عرضه کردند و اخبار ما و را النهر چنانکه گذشت تدریجا بمیرسید که عبدالمومن خان برجای پدر تکیه کرده کوکلتاش را کشته و جمعی مخالفین را از میان برداشته و با غلبه و استقلال و سپاه بسیار متوجه خراسان خواهد بود و امرای شاهی از اخبار حشمت و شوکت او خالی از دهشتی نبودند و در پرده از این یورش شاه را منع مینمودند شاه عباس از همت بلند سخنان پست ایشان التفاتی نمیکرد و تسخیر ارض اقدس عزم جزم داشت و لطفی در امورات استرابادداده در این اثنا از جانب تلیم سلطان که بنوز مرتبه خانی نیافته بود و از عبدالمومن اندیشناک بود پیغام مخلصانه بمی آمد و شکوه از عبدالمومن خان همیکرد و خود را دولتخواه ملتجی بدولت صفویه جلوه همیکرد شاه نیز بدو مراسله دوستانه نگاشته و چند راس اسب تازی بدو انعام داشته و شاه در پین راه حاجی محمد خان والی خوارزم را با اسباب حشمت و سپاه و تقویت از جانب استرابادبخوارزم روانه فرمود و بقبایل ترکمانیه کرکان و رخد متکذاری و رقیمه جات متحدانه مرقوم شد بر تق سلطان و الغ میرزا پسرهای حاجم خان در خدمت شاه بماندند و خود با غوث محمد سلطان و سایر فرزندان از راه حاجم بجانب خوارزم شدند و فرهاد خان قرامانلوی سردار و ذوالفقار خان برادر او با ده هزار سپاه کینه خواه مقدمه لجیش و چرخچی سپاه شاه شده کمنزل پیشاپیش همیرفتند و شاه نامه بعبدالمومن نگاشت و روح الله بیک ذوالقدر که یساول صحبت بود مامور شد حاصل مطلب مقابله و مقاتله و خبر آمدن و مستعد قتال

بودن و اظهار اینکه تا بلخ و بخارا عنان مراکب و رکاب مکشیده نخواهد شد در هر جا باستقبال اقبال میفرمایند حاضریم و بتقدیر زبانی
درداده ایم و بعد ازین مراسله مقرر شد که شاهزادگان خود سال خاصه محمد باقر میرزا با صفهان باز گردانند و سپاه مستعد یورش طویل
باشند و وزیکه که دیر مشابور بود ندا رعیت جلالت پادشاهی فرا گیرند و مشابو مستخلص شد و بمیرزا محمد سلطان پیات حاکم سبزوار سپرده
آمد و یکمنزل متعاقب فرهاد خان سردار اردوی پادشاهی چون شکوف زیبای مواج کوه و صحرا را مملو کرده همیر فشند و چنانکه مذکور شد
خبر قتل عبد المؤمن بطوس رسید ابو المحمد حاکم مشهد با متابعین خود مشهد را فی الجمله غارتی کرده بجانب سرخس فرشند و خبر بفرهاد خان
روی بمشهد کرده وارد گردید و کس فرستاده ازین اخبار شاه را مژده دادند چون بشوق زیارت حضرت امام همام علی ابن موسی الرضا علیه
اسلام حرکت همیکرد ازین فتوح مسرت و سرور شگوف روی داد در بیست و چهارم ذی حجه بر لب رودخانه شهر طوس نزول سعادت
مانوس وقوع یافت دیگر روز بقصد ورود و زیارت آن مرقد مطهر حرکت نموده از لب رود مستعد شنا و ورود و مصمم زیارت و ورود
گردید ذکر ورود شاه عباس صفوی بمشهد مقدس رضوی و از آنجا بیرون آمدن و بعزم تسخیر هرات و مقابله با دین
محمد خان اوزبک کشته شدن او در جنگ در روز فیروز بیست و پنجم ذی حجه شاه عباس موسوی الحسینی با چهل هزار سوار
و پیاده روی بجانب شهر طوس نهاده چون لختی راه سپرد آثار گنبد مبارک حضرت امام والا مقام غریب شهید معصوم مسموم علی ابن موسی
الرضا علیهما التحیة والثنا نمودار آمد شاه درویش نژاد صوفی صافی اعتقاد سوار یراق خلاف ادب دانسته خود را از اسب پلتن بخاک
افکند و ماهرچه امیر و وزیر و بزرگ و سپهسالار همراه داشت پیاده رخ نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاده از روی حضور قلب قصد زمین بوس امام انس
والانس سلطان طوس یعنی بیت ذات علی کبریا نور جلی مصطفی سر خفی مرتضی فرزند موسی ابو الحسن کرد از آنجا که ارادت آن سید والا
نسب و سعادت آن خسرو عالی حسب بود اشک از دیده حقیقت بین باریدن گرفت و از جبار تهای چندین ساله ارباب نفاق در آن حرم
عرش وثاق و سفک دماء و سبی نساء شیعیان و خدام آن رواق گردون طاق زاریدن آغاز کرد و سپاه اخلاص آگاه بموافقت و متابعت
شاه پایها بر هنه کردند و چشمها پر آب ادبی تمام مستعد ارادت آن امام همام شدند و شعشعه قبه همیون و دیده دیده وران آتش طور و مشعل نور
بهمیمنو و چون محرمان حرم احرام آن حریم کعبه توام بسته بصدق وفا و سعی و صفا قدم بر داشته از خار و خاره متالم نگردیده همیر فشند
ترنم امثال این ابیات تکلم همی کردند نظم طوس حریم حرم کبریاست مدفن پاک شه پاکان رضاست کعبه اگر خانه آب و گل است
طوس رضا کعبه جان و دل است آینه سینه سینا است طوس خواه بصنعه موسی است طوس مهبط انوار الهی است طوس جلوه گه حضرت
شاهی است طوس کعبه بود سجده گه خاکیان طوس رضا کعبه فلاکیان و همچنین پیاده می آمدند تا پایها از خلیدن خار و دریدن خارها
پر خون شد از فرط خلوص کعبتی بر کل حرم ابهمیرمند و بر پرنیان و خارا همی چمند شاه بر هنه پای و فکنده سر و کشاده دمع و شکسته دل از همه
ادب و حضور قدم بر خار و خاره گذاشته چند انکه خوش آمد گویان بهر لباسی مبالغت و دلسوزی و خیر خواهی خواستند سودی نداد
بلکه دلالت بر قلت اخلاص آنان کرد همچنین با خدم و حشم تا حرم محترم آمده بروضه مقدسه رفته سعادت تقبیل یافت و آن مرقد مطهر را از اسباب
و زیوری که سلاطین بر سپهر تند و رات بدانجا فرستاده بودند عاری دید معلوم شد که کرده اوزبکیه در ایام توقف هرچه بوده تصرف
کرده اند ارباب مناصب بر دن قنادیل شتوی داده اند و ظروف و اوانی و سیم و زری که در آن بقعه شریفه بوده امراف و بدعت خوانده
و از میان برده اند بعضی را بحکام داده و برخی را خود خورده اند علمای کلان ماوراء النهر ثروت اهل آنشهر را نیز رخصت نفرموده مال آنها را
بنام ابن السبیل و ایتام گرفته اند عربیه عجبت من شیخ و من زهده یذکر النار و هو لها یکره ان یشرب فی فضه و یشرب الفضه آن نالها
مع الفضه شاه بعضی نذورات کرده بعد ازان بعمل آمد و در مقام خود کفته آید حکومت آن شهر ویران و سپرستی آن مردم پریشان را بسادات چغانی
چکنی سپارش کرد بعد از شرایط زیارت بچهار باغ رفته گرفتاران اوزبکیه را که در جام اسیر سپاه بهرام صمصام شده بودند بحضور آورده تحقیق
شد که چنانکه گذشت تلیم سلطان دین محمد خان صاحب اختیار هرات شده و قریب بیست هزار کس مهیا کرده اراده یورش خراسان دارد
شاه دین پناه که مروج دین محمدی بود فرهاد خان را بمقابله دین محمد خان مامور کرده و روانه فرمود و خود بعد از سه روز حکم بحرکت سپاه
داده شاهقلی بیک پاتراپا با پانصد سوار در رکاب نور محمد خان اوزبک بهراه بود بضبط نسا و مرو و پور د بلاد سابقه او فرستاده و خود راه

هرات برگرفت و معلوم شد که دین محمد خان اراده دارد که هرات را بباقی خان برادر خود بسپارد و بماوراء النهر رفته احتشام و حشم گرده بمقابله سپاه شاه آید شاه جنگ قلعه و شهر را بتعطیل انگاشته تدبیری نیندیشید که بفرهاد خان حکم رود که بکمتر ل مراجعت کند تا دین محمد خان دلیر شده از شهر برآید و بصحرا درآید آنگاه غازیان منصور بروی بتازند و کار او را بر وجه اسهل بسازند و چنین فرمود چون خبر آمدن سردار دین محمد خان رسید و بکمتر ل و از آنجا بشکرستان لشکر قزلباش را شنیدند شهره دادند که خبر موحش از عساکر روم رسیده و شاه قزلباش بر گردیده دین محمد بتعاقب قزلباش عزم جزم کرده شاه نیز از دنبال فرهاد خان بچهار فرسخی هرات رسید و در رباط پریان بقصد محاربه با هم عنان آماده شدند دین محمد خان از جانب هرات مقابله آمد جوانغار و برانغار و قول و هراول و چندا ول ترتیب داده باقی سلطانزاد در دست راست و حاجی بی را در دست چپ و هزار سوار را مخصوص خود کرده قرار داد که اگر لشکر اوزبک غالب و اکر مغلوب شوند این هزار سوار از او جدا نگردند و چون شاه و سپاه با یلغار رکابی کرده بودند غالب سپاهیان نرسیده و اسبهاشان وا مانده شاه و سپاه فرهاد خان سه و از زیاده از ده هزار نبودند چه که بعضی باطراف مامور شدند و برخی باز گشته و جمعی در آغوق و نه بماندند علی ای حال شاه عباس فرهاد خان و برادرش ذوالفقار را با پنجهزار کس چرخچی کرده پیشتر فرستاد و خود امرا و قورچیان در میمنه و میسره جا بجا بایستادند و شاه در قول بماند و در آنروز که روز نشیم محرم بود و هوا در غایت حرارت عطش بر سپاهیان مستولی و گرمی آفتاب بنهایت رسیده زمین چون آهن تفته و هوا چون کوره تافته زبانها از تشنگی خشک و بدنها از عرق تر جوشنها تن را همیگداخت و مغزها مغزها را همیسوخت در عین گرمگاه روز خورشید برفراز سر بمتابت رسید و گرد و غبار راه نفس بسته بود دو لشکر دو جانب برزم اندر آمدند و زنگنه پای فرا پیش ننهادند و بهادران دست به تیراندازی گشادند بیت یکی تیر باران بگردند سخت چو باد خزان بر زند بر درخت سخت آمد شد تیر پیام آجال را سفیر شد از آن پس تیرهای دراز بکوش سرکشان راز کفش گرفت حسامها از نیامها بر آمد و چرخچیان قزلباشیه بهیات اجتماعی بهراول اوزبکیه حمله ور شدند و آن گروه را برهم زدند پای در رنگ و قدرت جنگ نداشتند روی بر گاشتند سواران میمنه و میسره از اطراف فرهاد خان حرکت کرده بگرفتن و سر آوردن پرداختند باقی سلطان چون انهزام اوزبکیه بدید با لشکر جوانغار بکبار بر سر چرخچیان قزلباشیه تاختن گرد و غالب شد چرخچیان قزلباشیه بهزیمت باقشند و چون سردار علم نداشت مقام او را نیافته از او در گذشتند چنانکه بهزیمت قزلباشیه بقول همیون شاهی اسیب بدیم آن بود که قول نیز متزلزل و متلاشی شود فرهاد خان نیز فرار شده بگریخت و رشته انتظام سپاه از فرار سردار بگسیخت شاه دید که لشکر آذربایجان که با سردار و برادرش ذوالفقار خان بودند شکست یافته فرار نمودند لابد دیر دیگر و قورچیان دست راست و چپ را خصمت مصاف داد و برانغار و جوانغار قزلباشیه با اوزبکیه مخلوط شدند و برزم درآمدند کرد و غبار راه انظار بسته داشت و گرمی هوا و تشنگی سپاه کمر شاتر اشکسته جنگی صعب در پیوستند که سنابک ستور بخون قتیل گونه شاخ بقم گرفت و سنان رماح از دم ابطال شاخه ارغوان نمود شمشیر با شکسته ماند و مرکبها خسته زمین لاله زار شد و هوا لاله بارخارها گونه نعل بدخشی و یاقوت رمانی گرفت خارها زنگ کلناری و لون مرجانی پذیرفت نظم زمین تو گفتی زاهن نمی برآرد بال هوا تو گفتی ز آتش همی برآرد پر غبار تیره چو ابر و خدنگ چون باران سنان نیزه چو برق و پیره چون شدر مجلا سپاه اوزبکیه جنگی دلیرانه کردند و حمله بهادرانه آوردند ولی بسیاری قتیل و اسیر شده شکست دریافتند امادین محمد خان شکست اوزبکیه را دیده و سپاه قزلباشیه را پریشان و سر گرم یافته با هزار سوار جرار که بیکوی ایستاده بود از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همیون شاهی بود چون عقابی سیاه و دیوی آشفته از میان پشه و آجام و نی زار بیرون تاخته که بعد از هزیمت غنیمت فتحی نماید چون گرد و غبار ابصار را تیره و خیره کرده بود شاه او را ندیده و بطرفی دیگر متوجه بوده سلطان علی ولد بوداق سلطان چکنی که با جمعی مشرو موکب پادشاهی بود دید که از میان گرد و برق کلاه خود و جوشن تابش گرفت و طلیعه لشکر مخالف پدیدار آمد و همانا زیاده از ده دویست سیصد کس با شاه عباس نمانده بود دلش از جای رفت شاه را از آمدن سپاه آگهی داد و شاه بیقین دانست که دین محمد خان اوزبک است که فرصت نگاه داشته بمبارزت شاه مبادرت جسته با قلت اعوان و کثرت اعدا نیندیشیده بسوار آن رکابی نهیب جنگ داد اول سواری که مرکب بر انگیخته بر سر اوزبکان تاخت علی بیک استاجلو میرشکار بود که بهادری رسیده شمشیری بر او فراخت و او را بدو نیم زده از اسب بزیر انداخت سواران دیگر حمله بردند و هر یک

یکدیگر از زین فرو فکندند و غرق دریای محاربه و مضاربه شدند کرد و غبار کردون گرای شد و مرد و مرکب پدید نبود شاه اراده جنگ با آن سواران کرد و فرستاده کنجعلی خان آمده عرض نمود که قول دین محمد خان بسنوز در بنال است شاه ترک این عزیمت کرده با یستاد تا غازیان ظفر لباش سر گرم جنگ بودند و او با یکه محاربه مینمودند تیر و سنان و شمشیر میزدند زخم سنانی بر پهلوی دین محمد رسیده توقف نتوانسته برگردیده طاقیه از سرش بیفتاده سر برهنه سر بیابان نهاد و زیکی کلاه خود را بر سر خان نهاده چون باد بدر رفتند کلول یک کرچی بشاه عرضه کرد که من او را شناختم و سنانی بر او بکار بردم و کلاه و سپر افتاد و اینک کلاه اوست و جمعی تصدیق کردند و بدال طالش نیز مدعی بود که از طعن رمح من مجروح شده القصه او زبکیه شکستی فاحش یافته چنان رفتند که با دین محمد خزار پست سوار نماند در حوالی موضع چهل دختران خون بسیار از چپ و دامان او جاری شد برادرش باقی بجانب بخارا گریخت و دین محمد خان در راه بمرد و پیشاد و سر او را بریده پیاورند و شاهم کلنه حاکم غوریان فرار کرده اما در حدود زوزن آباد بقالیزی از جزیره رسید خشکی و تلخی کام را چاره پیچست فالیزیان از قفا رسیده پیلی بر سر او زدند و مدهوش بیفتاد جمعی رسیده او را شناخته بکرفته در هرات بنظر شاه رسانیدند و قریب پنجهزار نفر در این جنگ از او زبکیه کشته شدند و از جمله آنها حاجی بی حاکم هرات و ماجولی بهادر و میرزا عبدالله مسقط و محمد مرادبی و محمد یارغلان و جمعی معارف بودند و از قزلباشیه قریب پنجاه نفر بقتل در آمدند که معروف ایشان ولی بیک استاجلو یوزباشی و قاسم بیک شاملو جلودار بود و بحکم شاه حاتم بیک اعتماد الدوله آغوق را بر داشته در میخانهان هرات بار دو ملحق شد و تمام او یماقات و ایلات هرات از قپچاق و طاهری و تیموری و خجسیدی بخدمت پادشاه آمده مورد الطاف شدند در این یورش شاه عباس صفوی از فرهاد خان سردار و حکم بقتل او کردن و بعضی واقعات ثقاتیه خوارزم و مرو و اندخود و فتوحات آن بلاد فرهاد خان سردار در عهد دولت شاه سلطان محمد که فتوری در دولت ایران روی داده بود بهانه جسته بر و میه پوسته چون آل عثمان او را بی حقیقت دیدند لهذا نه پسندیدند و محل اعتمادی نشد و رستم خان برادر اکبر او را کشتند و فرهاد و سایر برادران فرار کرده بمیانه قزلباشیه در آمدند و بدولت شاه عباس بنا بر تالیف قلوب و ترغیب و حشیان او را و برادران او تربیت و تقویت فرمود سرداری کل ایران و امیر الامرائی تمام آذربایجان با فرهاد خان و ذوالفقار خان برادر او مفوض بود و اگرچه او نیز خدمت میکرد و لی در اواخر حال شاه را بوی اعتمادی چندان نبود و از رفتار او استشمام رایحه نفاق و عدم میفرمود تا چند کرت بتجربت رسید و شاه کتمان مینمود و همیشه در ولایتی اسباب نفاقی فراهم میکرد که شاه بوجود او و ماموریت او احتیاجی داشته باشد و مورد التفات گردد زیرا که اگر تمام ملک مستخلص و صافی باشد و در هیچ طرف صاحب ادعا و سرکشی نماند و کان سردار را سرمایه و متاع لشکرکشی با تمام کسادی انجامد و همیشه بشاه عرضه میکرد که آرزو دارم که در محاربتی که شاه حاضر باشد جان خود را در رکاب غدا کنم و در این سفر که چرچی و مقدمه بجیش وی و برادر وی حاکم و امیر الامرا آذربایجان بودند و لحمان تسلط بر سپاه خود داشتند در حالت وقعه جنگ ملاحظه خرم ناکرده باندک کروفری روی برتافته ننگ انهزام و عار فرار بر خود هموار ساخته و نزدیک بدان بود که آسیبی بشاه و سپاه قول برسد و کسی در نزد شاه عباس نمانده بود دو امیر دین محمد خان مشتبه بماندکه هزار سوار بر سر شاه بتاخت چه بدو گفتند که شاه در سیاهی صف بزرگ بعد از قول است و الامر جعت مینکرد و با هزار سوار دویست سوار رکابی شاه برنمی آمد و کار تمام بود و شاه چنان دانست که فرهاد خان تعمدا بزمیت شده زیرا که در این ایام او نیز از شاه بدلخان شده بود و بعد از شکست نیز نزدیک شاه نیامد از سوئی دیگر رفت با اینهمه حالات شاه حکومت هرات بوی و عده کرده بود و بداد اما بعد ازین با و اطمینانی نداشت که در هرات گذارد یا لحافی السابق و منصب سرداری مستقل دارد لهذا بر وفق تقدیرات ربانی روزی بسر آمد شاه الله ویردی خان و بعضی امراء غلامان را بدفش فرمانداد الله ویردی بمنزل سردار آمده خنجر از کمر او برکشید و تمه کار خود را بدانست برادرش ذوالفقار خان فی الفور از او تبری کرده بدرگاه شاه پیشکش مورد التفات شد و امیر الامرائی آذربایجان برقرار بود بشاه حکومت هرات از الجینی ان قورچی شمشیر شاملو تفویض کرد بکتش سلطان استاجلو بمرغاب و مارو چاق مامور شد و ملک جلال الدین خان حاکم سابق سیستان که از تسلط سلاطین او زبکیه بعتبه ها آمده بود در این اوقات بخدمت شاه آمد و از جانب شاه بحکومت سیستان رفت و نور محمد خان که با سپاه قزلباشیه بجانب مرو رفته بود مرو را تصرف کرد و ابراهیم سلطان از نبی اعمام عبدالله خان او زبک که از جانب

مدالمومن خان در مرو و لسا حاکم بود کرشمه قزلباشیه شد جوانی بحده ساله در کمال جمال بود و نور محمد خان در مرو سکه باسم شاه عباس زده
بلبه برخواند و محمد ابراهیم سلطان مذکور را بخدمت شاه فرستاد و دار السلطنه هرات عرسباط بوسی دریافت و از اجرای مجلس خاص شد
حاجی محمد خان والی خوارزم نیز بتقویت شتافت در تمام خوارزم استیلا یافت و شرح حال و شکرگذاری الطاف شهریار بمعال عرضه کرد و بعد از انتظام
بور انصفحات شاه مراجعت بارض اقدس نمود و بنظم و نسق امورات سرکار فیض مدار از خدام و حفاظ و مدرس و رابته و وظیفه و موقوفات
قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدانهای سیمین و زرین و قالیهای ابریشمین و فرشهای نگین و ظروف سنگین و زینت و تعمیر و تشیید
روضه مطهره اهتمام تمام نمود و یکماه در آنجا بزیارات و عبادات و انتظام تصفیات اشتغال داشت و داخل خدمه خدمتگذاری میکرد
و فی الحقیقه بدان افتخار مینمود و پس از مدت مذکوره از راه جنوبشان و رادکان بجانب استرآباد عزیمت فرمود و در رادکان بمکان چرکر التقا
قشادو دو سه هزار حیوان جانور بچنگ کردند و بقیه را آزاد و مرخص فرمودند و باسترآباد و چمن بجریان در آمدند در ذکر و رود شاه عباس
باسترآباد و نظم آن بلاد و فرار غازی خان و تنبیه سیاه پوشان و تعمیر قلعه مبارک آباد و مراجعت بجانب
مازندران و سایر مخفی نماند که استرآباد شهریست از اقلیم چهارم بکرکان زمین و قاعده آن ملک است و از شهرهای قدیم بوده است
اگرچه آنرا استارباد نیز گفته اند اما اصل در آن استارآباد است از یکطرف بدریای خزر پیوسته و از یکسوی بمازندران و الکای مازندران
اتصال دارد و یکطرف آن که رود کرکانست بیابان متصل باراضی گرگنج خوارزم است و از آنسوی طایفه ترکمان نشسته اند و اصل ایشان
ترکمان را بعضی ترک ندانسته اند و گفته اند که چون ترکمانان ایشانرا ترکمان نامیدند و بعضی ایشانرا از نسل ترک بن یافث غلان دانند
و صاحب جیب السیر گوید اولاد اغوزخان بعد از توالد و تناسل بست و چهار شعبه شدند و در ترکستان و ماوراء النهر خراسان متفرق
آمدند بمقتضی آب و هوا لون و شکل اطفال هر یک تغییری کرد و ترکمان را که اصل ایشان از اولاد اغوزخان است ایرانیان ترکمان نام
نهادند علی ای حال ترکمان طوایف بسیارند و بسیاری در خوارزم سکنی دارند و طایفه ترکمان صایین خانی از اوخلو و کوکلان و ایمور
و سالور و ساروق که بیقه ترکمان مشهور بودند از خوارزم بحوالی استرآباد و کرکان آمده بواسطه استعداد زمین و عذوبت ماء و صفوت هوا
فیما بین کرکان و ترک که نام دورود است و بهترین بقاع آن بلاد توقف نمودند و زراعت کردند و هر وقت که در استرآباد و حاکمی مقتدر
بود منال زراعت بوی میدادند و هر وقت که حکمرانی مستقل نبود دست بسغا و غارت و اعتساف و اجحاف میگشودند و شاه طهماسب
قلعه مبارک آباد در لب کرکان بساخت قشون و جمعی در آنجا بنشاند که بحفظ شهر و بلوک و منع دست اندازی این طایفه بکوشند و بعد از
رحلت او که در دولت صفویه فترتی حاصل شده بود و سپاه ایران بمنازعه رومیه پرداخته مجال انتظام مهام آن محال نبود لهذا ترکمه
دلیری کرده تا حوالی شهر آمدند و قلعه مذکور را خراب کردند و مالی استرآباد نیز طبیعت آن طوایف گرفتند و در هر بلوک کسی سر برآورده
و خود را سیاه پوش لقب کرده رسم سرداری متداول شد و محالی که در کنار رود کرکان و دشت واقع بود تا آنکه تصرف کردند و بملاحظه
سختی راه و جنگل و معابر صعب المسالک لشکر قزلباشیه کمتر بانطرف پرداختند و در زمان دولت شاه عباس که فتنه روم و خراسان
وقوع داشت علی یار خان و پسران او از جانب شاه باسم حکومت در آن دیار رفتاعت میکردند مع ذا ترکمه را مقتول نموده شاه نیز
بمدافعه نپرداخته بمسامحه گذرانیدند زیرا که او زبکیه در خراسان و خوارزم استقلال یافته بودند و طوایف سیاه پوشان بحمایت ترکمانیه در آنولا
غلبه داشتند از جمله خواجه شرف الدین ساوری بود که با قزلباشیه و ایل استرآباد کمال تطاول بظهور آورد در این ایام که رفع تغلب اوزبکیه از
خراسان شد و خوارزم بتقویت شاه تصرف حاجی محمد خان در آمد هنگام آن شد که دست تصرف بر بلاد استرآباد گشاده شود لهذا
حکومت استرآباد و توابع آن بحسین خان زیاد اغلی قاجار مفوض شد و شاه عباس از بسطام بنه و اغروق زیادی را روانه عراق فرمود
و خود با شطام امر آنولایت بماند و محمد قلی بیک امیر آخور جغتای را که از معتبرین درگاه بود نزد غازی خان میرآخور خلوت فرستاده او را با استقبال
موکب و خدمتگذاری دولت ترغیب فرمود و موکب فیروزی کوکب از راه کبود جامه در رکضت آمد و فوجی از اکابر سیاه پوشان
استرآبادی بخدمت آمدند و محمد قلی بیک بعد از وصول بمقصد غازی خانرا دیده و رام کرد و لی طوایف و خود سری کرده موافقت نمودند
و ایل و اوبای و الاجوق خود را حرکت داده روی برود ترک نهادند و در هنگام رفتن جهلای آنقوم در خیمه امیرآخور ریخته شدند و غارت

کردند و دراز خمهای متکرر زدند و ملازمان او را کشتند شاه بمحض اطلاع با سواران قزلباشیه تکاپوئی فرموده چون آتش سوزان بجانب کرکان و موغان ترکان شعله زن گردید و شبی تیره بصورت آنقوم خیره رسید با بعضی نیام والاجوق آنها مانده و خود رانده بودند مقارن اینحال باد و باران در گرفت و زمین کرکان پر از لای و گل شد و دو لشکر اهل مهذب و عاقلان مجرب در بلاد بیکانه و مکان قوم دیوانه الیغار پادشاه را خاصه در شب مصلحت ندانستند و شاه را از ان کار منع کردند که فرزانگان گفته اند بیت اگر خود هزاری و دشمن دویست چو شب شد دو اقلیم دشمن مایست شب تیره پنجه سوار از کمین چو پانصد بیست بدر زمین شاه عباس کن شجاعت با عقل و عزم با حزم جمع کرده و شمشیر با تدبیر جفت کرده داشت رای امرای صداقت انتما را پسندیده و عنان از الیغار در کشیده و با جمعی شیران در دشت کرکان فرود آمده دریورت آنقوم بپاسودند مقصود بیرون کردن آن طایفه از آن ولایت بود و علی الصباح که هنوز دیده سحاب گریان و خنجر برق بریان بود یکی بر مرکز ترا مه یکی بیست و دیگری بر فراز آن خفته همبر دشاه آغوق را در زیر خورد و پیک توپچی باشی و تفنگچیان عراق گذاشته با جمعی سواران جرار راه اترک بر گرفت چون بحوالی رود اترک رسیدند غازی خان مطلع گردید از بیم شمشیرهای آبدار آتشبار قزلباشیه چون باد خود را بر آب اترک زده و چون برق بی تشویش غرق و حرق در گذشت و راه دشت خوارزم بر گرفته بدر رفت پیت گریزی بهنگام و سر بریدگی به از پهلوانی سر بریدا اما طوایف ویلات و لوستر کمانیه بواسطه احمال و اثقال و نسوان و اطفال و دواب و اغنام و اجمال گذشتن نیارستند لاجرم سپاه منصور بایشان رسیده رجال آن طایفه خایفه عرضه شمشیر و نسا و ایشان اسیر شدند سپاه اسلام دواب و اغنام ایشانرا غارت کرده مراجعت نمودند و در کنار رود کرکان وحوالی گنبد پادشاه قدیم جرجان شمس المعالی میرقابوس بن وشمگیر باردوی پادشاه بی نظیر ملحق آمدند و شاه و سپاه از آن جایگاه کوچ داده قریب بمکان قلعه مبارک آباد دو روز دند خیمهای کوناکون که رشک فرمای قبه بوقلمون بود برپا شد ریش سفیدان سایر قبایل صیاین خانی از امیر و کوکلان و سالور اندیشه مند گردیده با تحف و هدایا بحرمان درگاه توسل جستند رای مهر ضیای شاه عباس بتعمیر قلعه مبارک آباد که از بنیه اجداد مجاد بود تصمیم عزم فرموده طراف و جوانب آن قلعه برامر او عساکر قسمت شد در دوازده روز بمن بخت فیروز قلعه چون قلعه جبال راسخ و رواسی شامخ ساخته آمد و حکم والاشرف نفاذ پیوست که قلاع مختلفه که در ایام فتور دولت در اطراف استراباد ساخته اند منهدم نمایند و همه بقلعه مبارک آباد آمده بحکم حاکم کردن نهاده بزراعت و فلاحت پردازند بعد از اجرای این حکم مقرر شد که از طوایف سیاه پوشان هر چه مسلح و یراق است ضبط نموده بحاکم قلعه سپارند که اگر وقتی احتیاج افتد بکار آید چون مفسدین آن بلاد اطراف خود را از مازندران و خراسان و خوارزم در زیر پر پادشاه با عزم و حزم دیدند لابد و ناچار اطاعت و انقیاد کردند و نخست اسلحه ایشان مجموع ضبط و بحاکم قلعه سپرده شد آنگاه مقرر آمد که خانه کوچ خود را نیز بقلعه در آرند تا چنان بدین کار نگاشته شد همه عیال آنها بقلعه مبارک آباد در آمدند و اینطایفه خود سر از کار خود پشیمانی یافتند و در اندیشه بودند که پس از رجعت شاه فکری و عذری اندیشند روزی شاه بشهر استراباد در آمد خروش و ناله زن و مرد بر آمد عرضه کردند که طایفه سیاه پوشان درین چند سال ما را از عیال و اطفال بی حشیا داشتند تا بحدی که خواجه شرف الدین ساوری وقتی با جماعتی بدر کرمانیه نوان آمد و کسان خود را بدرون کرمانیه مملو از زنان عور فرستاد و همه را اسیر کرده مانند نصاری بساور برد و هر چه خواست کرد و بهر چندی یکیرا بشوهران و برادران و فروخت و در بهای آن دربهای سقه گرانبها مبالغی خطیر از محتشم و فقیر سیم و زر اندوخت شاه اسلام پناه بیارند علما و فضلا و سادات رفته تحقیق کرد و تصدیق شنید سراپای وجود مسعود از آتش خشم چون کانون افروخته شد و از شعلات آن خس و خار بوستان استراباد سوخته بمدلول لولا السیاسة لبطلة الریاسة باخذ و سر سپاه پوشان سیاه دل فرمان رفت نخست خواجه شرف الدین ساوری را بپاسودند و بحکم شاه آن ظالم روسیاه را کشتند و تن او را قطعه قطعه ساخته هر قطعه را جهت لامبرد در دروازه برده در آویختند و سر او را بر در کرمانیه که مذکور شد برده بنیزه کردند و دیگر از انیز بقتل در آوردند و جمیع اینجمله اینکه عبرة للناظرین باشند چشمان از کاسه برآورد و بسی دست بریده و پی شکافته رها نمودند زن و مرد شهر غلغله نشاط و ولوله انبساط برآمد و دلهای زخمدار مجروح بمرهم التفات شاهانه التیام و التحام پذیرفت و خاطرهای پریشان آرام و در ترک اسلحه اهالی آن بلاد را چندان تاکید رفت که اگر تیری در خانه امیری پیدا شود او را هدف تیر هلاک کنند و هر که از نگذری دانگشت و شصت بنگرند دست او را ببرند و قلیچ خان بن علی یار خان او بمورکه پدر و برادرش از خانه

شاه حاکم مطلق استرآباد یافت مستند گشته شدند بعضی از طوایف سالور و جمال و اقربا در رکاب بعراق آمدند محمد قوان شد شاه ولا جاه بعد
انجام انتظام مهام استرآباد روی بمازندران بهشت نشان نهاد و در بیان اعتبار شاه عباس سپاه منصور از راه مازندران و
اطاعت الوند دیو و آمدن شاه بفرح آباد و فیروزکوه باصفهان علی الاجمال چون الوند دیو مازندرانی از طایفه دیوان
آن ولایت که کوه سوادکوه داشت کریم دیده کارها میکشت شاه عباس خواست که بکلی بالتمام ریشه اش را از وجود باطل آنطایفه
شیطنت و فسادش فارغ سازد لهذا از راه مازندران با سپاه بکران عنصر اتفاق کرد و از راه ساری بفیروزکوه رسیدند جایی
در پیشها و چمنها پر از لالهها و سنبلها محنوی و هر صباح با ساقیان طربساز بصبوحی ساعتی با نوازندگان خوش نوا در بستان هزار دستان
خفتی و بنخجیر پرنده و چرنده پرداختی و لتربیت و رعایت در حفظ و تعمیر آبادی و آبادانی بذل مرحمت نمودی
و ابیات شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را تکرار کردی نظم که مازندران شهر ما یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد که در بوستانش همیشه گل است
بهاره پر از لاله بینی زمین کلابست گویی بجویش روان همی شاد گردد ز بویش روان ولی چنان ولایتی که تختگاه سلیمان را شایسته است
با دیو سپردن بر شاه جمشید تخت فریدون بخت بسیار صعب و سخت بود لهذا در تجسس و تفحص حال الوند دیو تاکیدات اکیده و تاکیدات بلیغه
احکامات سدیده صدور یافت الوند دیو همه عالم را بر خود تنگ دید و از راه استیمان در آمده امان یافت و بپای شاه شتافت
با اهل و عیال دل از ملک مازندران برگرفته بتوقف فارس ترغیب شده بدانجا رفت و در تمام دار المرز منازعی و مخلی و محرکی و مفسدی
باقی نماند و شاه گردون بارگاه بسیمان بعد از اطاعت الوند و انتظام امر مازندران از راه دماوند که قصبه ایست موسوم باسم کوه و کوهیست
باسم قصبه راه ری کرد و از ری قزوین را تزیین فرمود و از آنجا بکاشانه کاشان رسید و از کاشان عزم صفهان نموده جای گرفت
میدان نقش جهان ناصیه سای امیران و شهان شد و حقایق فتوح و دقایق فتوح سفر خاور زمین باطراف ممالک رفت و سفرا بهند و
و روم روانه شد و بجلال الدین اکبر پادشاه گورکانی بابری و سلطان محمد خان بن سلطان مراد عثمانی سلجوقی مراسلات نگاشته آمد
و چندین هزار تومان تخفیف و تیول مبذول افتاد و بعضی وجوهات ملکی مانند وجوه چوپان بیگی که از شماره اغنام دریافت میشد و دینار
پنجدینار که از تیولات میگرفتند و متوجهات یکساله اصفهان که اینها همه زیاده از صد هزار تومان بود بخشیده شد و خلایق آسوده
گشتند و درین سال ایلچیان از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق فرستاده نور محمد خان رسید و محمد ابراهیم سلطان که از نبایر
جانی بیک سلطان و بنی اعمام عبدالله خان و پیر محمد خان بود استدعا کردند که بجای باقی خان او را سلطان ماوراء النهر نمایند
و پیر محمد خان نور محمد خان را در خدمت شاه عباس واسطه این التفات کرده بود ذکر توجه شاه عباس بارض اقدس مشهد
مقدس و اطلاع از قتل پیر محمد خان و استقلال باقی خان و فوت محمد ابراهیم خان بلخ و کشتن عبدالامین خان از
شاه عباس یکباره قصد زیارت مشهد مقدس و انتظام امور مرو و هرات و خوارزم کرد تواچیان یعنی چارچیان باطراف رفته
حکام و قشونهای هر ولایت را بالتزام رکاب اخبار نمودند و شاه از دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل قطع مسافت و طی مراحل کرده بسمنان
رسید فرستاده نور محمد خان آمده اخبار ماوراء النهر را معروض داشت که پیر محمد خان در محاربه باقی سلطان مقتول شده و اکثر امرا
شدند الا خدای نظر بی که بمرو گریخته و باقی سلطان اینک در بخارا استیلای کلی دارد و تمام ماوراء النهر طوعا و کرها متابعت او گزیده اند
شاه فرمود که خدای نظر بی را روانه حضور کنند تا حقایق آن ولایت شفاها معروض شود و در باب محمد ابراهیم سلطان ازبک بمشاوره او
آنچه مصلحت وقت اقتضا کند معمول رود و چون مجملی از مفصل واقعات ماوراء النهر که مربوط بوقایع دولت شاه عباس است و در ضمن تواریخ
ایران نگاشتن خالی از تناسبی و ضرورتی نیست اجمل آن اجمال و اقصر اقوال اینکه بعد از عبدالمؤمن خان پیر محمد خان پادشاه شد و
توکل خان قزاق را طمع تسخیر ترکستان عارض گردید لشکری بحد از ازبکیه و ترکمانیه و قزاق و صحرانشینان دشت قبچاق بجانب
ترکستان کشید و لایات ترکستان و ماوراء النهر و اخسی و اندجان و تاشکند و سمرقند الی میان کال متصرف در آورد و اشیم سلطان برادر
خود را با بیست هزار کس در سمرقند گذاشته خود بر سر بخارا آمد و پیر محمد خان مذکور را محاصره کرد و بعد از چند روز کل عساکر بخارا بیرون آمده
بمقابله پرداختند و توکل بخدای کرده با توکل قزاق جنگی شدید در انداختند توکل خان منهزم شده شب گریخته بسمرقند رفته برادرش

ایشم قبل از ورود او آگاه شده او را از وصول بسمرقند منع کرد زیرا که ترسید که سمرقندیان نیز سر کشی کنند ایشم نیز باز پس نشسته روی بجارا کرد و پسر محمد و بخارایان بعد از فرار تو کل قزاق از بخارا بستر داد بلادی که او متصرف بود بیرون آمدند و باقی سلطان برادرین محمد خان که در جنگ شاه عباس منهزم شده به پسر محمد رسیده بتوره و یاسای چنگیزی بدو متابعت کرد و با تو کل خان محاربات نمود منصور گردید و بعد از محاربات بسیار تو کل خان شیخون بر پسر محمد خان آورده جمعی از امرای امیر محمد کشته شدند تو کل خان نیز زخمدار شده بتاشکند رفته بر دو پسر محمد ایالت سمرقند را بباقی خان داد خود ببخارا رفت و باقی خان استقلال یافت و با قزاق صلح کرد آخر با پسر محمد خان یاغی شد کار بحرب رسید و عبد المؤمن خان نیز متابعت پسر محمد کرده در دفع باقی خان کوشیدند و بسمرقند رفته او را محاصره نمودند و درین ایام محاربه و مقاتله پسر محمد خان کشته شد و لشکر با متفرق شدند و باقی خان ببخارا آمده تصرف یافت و خان کلان شد و کل ترکستان و ماوراء النهر باطاعت او در آمدند و شاه عباس بعد از استحضار ازین اخبار از راه کالپوش با چوشش قلزم خروش راه ارض اقدس برگرفت و در راه مریض شد و تب محرقه عارض گردید و پنج روز در اسفراین بماند و مرض بصحت تبدیل یافت و شاه بمشهد مقدس رضوی علیه آلاف التحیة رفته بشرایط زیارت و تکریم و تعظیم آن مرقد مطهره قیام و اقدام نمود و منصب خادم باشی بر خود مقرر کرد و باشی خدمتکاران روضه شد و غالب شبها در آنجا بخدمت و نیاز و طاعت اشتغال داشت و زمستان را در آن شهر شاه و سپاه توقف نمودند و در بهار سال سیچقان ییل که هزار و نه سال از تاریخ هجرت گذشته بود و چهار دهم سال پادشاهی او بود از ارض اقدس بهرات شد و بدولت و اقبال در باغ شهر نزول نمود و حسینخان شاملو که از جانب شاه در هرات حکومت داشت خدمات شایسته کرد و چون مدتی رفته بود که شاه را با نور محمد خان والی مرو ملاقاتی نشده خاصه درین اوقات بجهة مشاورة امورات حضور او در کار بود شاه مراسله مشفقانه بدو نگاشته اظهار اشتیاق و میل بحضور او کرده نور محمد خان با آنهمه توجهات سابقه و لاحقه تمارض کرده بمعاذیر موهمه متمسک گردید شاه نیز از ان اعراض اغماض فرمود و چون خدای نظر بر احوال عبد المؤمن خان مجهول النسب و حکومت و خانی او را در بلخ بعرض شاه رسانیده و سابقا خواهش محمد ابراهیم خان اوزبک نموده بودند برای پیشه ضیای شاه پرتو افشا دکه محمد ابراهیم سلطان مذکور را ببلخ فرستند لهذا او را با اساس و سامان شاهانه مامور ببلخ فرمودند و احکام و منشور بامرای بلخ مرقوم داشته خدای نظر بی را که مردی عاقل بود منصب اتالیقی او داده و بداق خان حاکم مشهد مقدس و ابن حسینخان فیروز جنگ را بمعاونت و همراه فرمودند کاروانان در میانه آمد و شد نموده امرای بلخ را ارعاب کردند و بعد اللتیا و اللتی محمد ابراهیم خان روانه بلخ شده مردم عبد المؤمن کسیخته بدو پیوستند و استقلال تمام یافت و عبد المؤمن تمام شد و بیت اقتدار او در اقطاع بقاع و اقطار دیار ماوراء النهر مشرح گردید و باقی خان متزلزل شد ذکر تصریح مخالفت نور محمد خان اوزبک والی مرو با شاه عباس ماضی صفوی و استیصال او و تصرف نمودن شاه مرو را و فرستادن نور محمد بجانب فارس نور محمد خان والی مرو تحریک و تحریص قاضی ندر شیر و میر غیاث وزیر با همه پیغامها و رسولها و مکتوبها بحضور شاه ننامده و حافظ سلطان جنوشانی که ناصح وی بود او را بر فتن نزد شاه ترغیب مینمود بقبول آورد و یکدو کتابت که در مقام خلاف بامرای بلخ نگاشته بود محمد ابراهیم خان کرفته بشاه فرستاد شاه از او برنجید ولی ازدل بظهور نمی آورد و نور محمد خان خلاف و نفاق ورزیدن کرفت و خواجه کلان جغتای که از جانب او حکومت میورزید داشت و با شاه عباس اظهار اخلاص مینمود عزل کرد خواجه نیز مرشد قلی سلطان جلایر که در توابع مشهد حاکم بود بخواند و میور در ا بتصرف او داده بحضور شاه آمد و نور محمد خان بر سر میور رفت و مرشد قلی را فریفته میور را تصرف نموده بمعتمدان خود سپرد و متوجه نسا و باغباد شد و شاه از راه سرخس بحجه رفته معلوم شد که نور محمد خان از مرو بطرف نسا آمده و در فکر قلعه داری و خلاف افتاده است شاه حسینخان شاملو و بکتاش سلطان و حکام سرخس و غوریان را مستحضر مرو ماموز فرمود و خود با لشکر عزم شکار بجانب میور توجه کرد نور محمد خان از نسا عزم معاودت بمرو کرده سپاهیان متفرق شدند او خود را بقلعه مرو در انداخته میور بتصرف شاه در آمده بمرو شاهجان رفت و محاصره کرد نور محمد خود را در موجه عمان عنادیده باستیمان در آمد خاتم بیک اعتماد الدوله از او شفاعت کرده بحضور آمد سر مسار و نادم شرف ملاقات یافت روز جمعه شاه بمرو رفته در جامع مرو اجتماع خلایق دست داده خطبه بنام ائمه اثنا عشر علیهم السلام خوانده شد سلاطین شاه اسمعیل ماضی الی الآن هشتاد سال بود که خطبه

مذکور دران شهر روی نداده و مردمان متوحش بودند شاه ایشانرا مطمئن گردانیده بتخالف مذهب و بتایین مشرب منظور نگردند زیرا که هر دو طایفه از اهل اسلام بودند و هریک بطریقه خود طاعت و نماز میکذاشتند و ایالت مرو بیکتاش خان استاجلو مفوض شد و متعلقین نور محمد خان از دولت غرت و حرمت روانه نمودند و بفارس رفتند و روزی یکتومان بخارج او مقرر شد و ولایت سنا و پیوره و ملک شلطان و اکمکبز خان استاجلو حاکم مرو سپرده آمد و شاه پس از انتظام امور مرو و هرات و توابع آن ولایات مشهد باز گشته از آنجا بعراق و اصفهان آمده در عمارات و بساتین جدیده بعیش و عشرت و معدلت آسوده گردید

و تصرف باقی خان اوزبک بلخ را و مدن امرای اوزبک بایران چون محمد ابراهیم خان حاکم بلخ و فوت او شاه عباس و کاردانی و تالیقی خدای نظرش دیوان بیکی بلخ بامی اشظامی گرفت بزرگان آن ولایت بر خدای نظرش حسد بردند و از تالیق محمد ابراهیم خان جوان نامجرب عیش طلب بود و عمر عزیز را بحقیقت نرسید و از تالیق خود کوشه خاطر گشت و مکرر از او بشاه عباس شکایت نگاشت تا آخر الامر یار محمد میرزا محمد ابراهیم خانرا بهلاک او رهنمونی کرد خدای نظرش که مرد دانای باکفایت و سایس بود از میان برداشتند و جمعی جوانان هوسناک ناآزموده پای در میان کارها نهادند یار محمد میرزا بمنصب او اختصاص یافت و جمعی اعیان حضرت و ارکان دولت بجهة تقدم و تعظم خود بیکدیگر افتادند و خان جوان بعیش و طرب و لهو و لعب مال کردند محمد ابراهیم خان با محرمان و ندیمان و جوانان ساده و صراحی باده مشغول شد و از کار ملکداری و ملک گیری کرانه کرفت و شبها بگردش مهتاب و تجرع باده ناب و صحبت اصحاب بروز می آورد و روز نیز بخواب و خمار و عیش و شکار بشام میرسید و بیکدیگر اتصال یافت و ادمان بر شرب خمر بزبان زبد و عمر جاری شد و چندانکه ناصحان اصدق القول او را نصیحت کردند مفیدت نبرد تا کار مزاج اختلال تمام یافت و او را فایده نداده حیات خود را در شرب مدام مشمر و ازین غافل که گفته اند ربا عی

می دشمن مست و دوست با هشیار است — اندک تریاق پیش زهر مار است
در بسیار شرش مضرت اندک منست — در اندک او منفعت بسیار است

تا کار بالام و اسقام و حمیات حادهٔ مطبقه و تبهای شدید محرقه کشید و از دست ساقی اجل باده ناخوشکوار مرگ چشید باقی خان که دران اوان بمحاصره حصار شادمان اشتغال میورزید ازین خبر شادمان شد تسخیر بلخ را بر تسخیر حصار راجح دانسته بیلغار کرده و امرای محمد ابراهیم خان فرار کرده روی بسوی شاه ایران نهادند و بلخیان در بر روی باقی خان کشادند و او را وراء النهر و ترکستان و طخارستان منازعی نماند و کلاه کوشه نخوت بر کنگره ایوان کیوان افراخت یار محمد میرزا و جهانکیر میرزا و محمد سلیم سلطان ولد پسر محمد خان و عرب محمد اتالیق او توقف در آن ولایت شوم دانسته روی امید باستان عطوفت پاسبان شاه عباس نهادند و در اصفهان شرف عتبه بوسی دریافتند و مورد الطاف شاهی شدند شاه از جوانی و کمی زندکانی ابراهیم خان متاسف شد و بقضای پروردکار رضا داد و این امرا و سلاطین زاده های ترکستان بعضی راه آورد و ارمغان بدیه شاه کردند از جمله قطعه الماسی بود کرانبها که از نذورات مرقد منور و مشهد معطر حضرت امام بزرکوار علی بن موسی الرضا علیه السلام بود و سلاطین اوزبکیه یعنی عبد المومن خان ولد عبد الله خان اوزبک در هنکام تسخیر مشهد مقدس تصرف کرده بود و بعد از قتل عبد المومن پسار محمد میرزا اشتغال یافته بود چون شاه عباس دید که حیف است علما سپرده بخانه خود دیناورد و علما تجویز فروختن آن الماس کردند و بمعتمدین داده بردوم فرستاده بفروختند و بهای آنرا آورده املاک خوب و مزارع مرغوب خریداری کرده وقف آستان ملایک پاسبان حضرت امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا نمودند و بجهة سلاطین اوزبکان ماوراء النهر در قزوین منزل و خانه معین شد و یکهزار تومان نقد و مبالغی جنس بجهة ماکول و ملبوس مقرر و مستمر شد و در سال شاه فرخنده خصال را فرزندی آمد باسمعیل میرزا موسوم کردند

در پیان پیاده رفتن شاه عباس از اصفهان بمشهد مقدس رضوی بموجب ایفای نذری که سابقا کرده بود و ذکر بعضی از وقایع این سفر خیریت اثر مخفی نماند که چون پادشاهان بزرکرا همتهای عالیه است نذورات و نیات بطبقه نیز شاها نه باید که اشرف الهمم العالیه لابا الرمم البالیه و چون سلاطین مبطانا بزنا رجلال و جمال حضرت پروردکار لایزال الندود را ارادات ممکنه و صدور افعال صوریه فی الجمله قدرت و سلطنت و ارزندی شهه مضمون حقیقت مشحون الاناء یترشح بما فیه از خیر و شر هر حد و ذات هر سلطانی است در زمان آشیانه و اقتدار او از او ملحوظ آیده و ملاحظه نیک و بد نماید همانا شاه عباس صفوی کز اطرفین باب و ام موسوی

وحینی بود زیارتی مخصوص نذر کرده بود که پیاده طریق مشهد مقدس بپیماید و بدینگونه رحمت بدانحضرت تقرب جوید اگرچه این کار مشکل مینمود و رحمتی صعب بود در نظر علو همت ملوکانه آن پادشاه درویش خصال و درویش پادشاه جلال سهل و آسان مینمود لهذا این نیت را بظهور آورد و براحدی تکلیف موافقت در پیاده روی نکرده سه نفر بطبع رغبت کردند که پیاده همراهی نمایند از ملازمان شاهی محمد زمان سلطان بایندری ترکمان مشهور بکاولی و مهتر سلمان و نبلی رکابدار باشی و میرزا هدایت الله اصفهانی نواده سخی ثانی و مقرر شد که رفقای ثلثه رضا بدست گیرند و دوازده هزار زرع را که یکفرسخ شرعی است بپیمایند و مولانا جلال منجم یزدی حساب فراسخ را منظور دارد که از اصفهان تا مشهد مقدس عدد فرسنگ واضح شود و چنین کردند شاه عباس در نهایت ارادت و اخلاص کمر همت بسته در اول روز دولتخانه خاصه اصفهان بمسجد موسوم بطوقچی که در خارج است راه سپر شده و از آنجا بموضع موسوم بدولت آباد رفته بدولت و اقبال نزول نمود پس از آن منزل مورچه خورت وارد دوی پادشاهی بقانون متداوله منزل بمنزل کوچیده با توب و تیب و فروزیب همیرفتند و هر جا که شاه از پیاده رفتن بستوه آمدی لحظه اقامت فرمودی و قدری آرام یافته بغنودی و دیگر باره قطع راه پیشه کردی تا آنکه پای شاه از صدمات حصی راه آبله برآورد و وی از کمال اخلاص آن آبله ها را لئالی شهوار شمردی و از ان زحمات پروا نکردی و کفش رنج راحت دان چون شد مطلب بزرگ در دفرخی دیدم که از بقیه طبقه لفظویه دهبرته دوتن در کسوت فقر شاه عباس رسیدند و از ان عزم و عمل پرسیدند شاه والاجاه پاسخ داد که در مذهب اسلام ثواب زیارت حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام بسیار است کما قال رسول الله صلعم ستدفن بضعة منی بارض طوس لا یزوره مومن الا اوجب الله عز و جل له الجنة و حرم جسده علی النار آن ملحد گفت بر خیز و احد چندان اعتمادی نشاید شاه فرمود قال امیر المومنین علی ابن ابیطالب ع سیقتل رجل منی ولدی بارض خراسان بالسم اسمه کاسمی و اسم ابیه اسم ابن عمران موسی الا فمن زاره فی غربته غفر الله ذنوبه ما تقدم منها و ما تاخر ولو کانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار آن ملحد دهری دیگر راه منکرانه بشتابی آورد شاه از عیون اخبار این حدیث برخواند که قال ابو الحسن الرضا علیه السلام آتی ساقتل بالسم مظلوما فمن زارنی عارفا بحقی غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر آن ملحد صعبی گفت اگر امام کامل بوده بحق پیوسته چرا در سکلاخ مشهد ش مجوفی و بدین زحمت درین راه میپوئی امام زنده را در باب شاه پرسید امام زنده کیست آن ملحد ندان گفت منم شاه فرمود او را گرفته برابر برند و هدف تیر بلا ک شد رفیق او را نیز بدو ملحق ساختند و بدینمه آن شیاطین انس درین و غرش خلق آسکا ئیشد و منزل بمنزل بهمیرفت تا پست و هشت روز طی آن مسافت شد و قریب بشهر مقدس رسیدند کنند مظهر پدیدار آمد شاه روی نیاز بر خاک ارادت نهاده با اقدام مجروح بتقرب جوار آن بزرگوار اقدام کرد و بحریم حضرت در آمده با چشم اشکبار همی سرود عرتبه یا ارض طوس سقاک الله رحمة ما ذا حویت من الخیرات یا طوس طابت بقاعک فی الدنیا و طیبها شخص نوی با تنها آباد مرموس شخص عزیز علی الاسلام مصرعه فی رحمة الله مغمور و منموس یا قبره انت قبر قد تضمنه علم و حلم و طهر و تقدیس فخر فاتک مغبوط بجنته و با الملائکة الابرار محروس باجمله شاه بزیارت آن مرقد باطهارت آمده از روی خلوص نیت و صفا طویت شروط تحیات و زیارات بظهور آورده و ان قبه کردون مطاف روز و شبی چند اعتکاف جست و بتوبه و انابه و طاعت و عبادت اشتغال در زید و از آنجا بچهار باغ مشهد که دولتخانه شاهی بود منزل گزین شد بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که تا اکنون بسیج شهر یاری چنین کاری بزرگ نکرده است و قرب بگماه راه پیاده نرفته است ملی در تواریخ آمده که یکی از قیاصره روم که همانا هرقل نام داشته نذر نمود که از قسطنطنیه بزیارت بیت المقدس رود و برفت ولی راه را مفروش کرده گل و ریاحین بزیر پای او میگسترند و بیست روزه راه را بدو ماه طی کرد و لی شاه عباس بر سنگلاخ زمخی و با موزه بنودی بزیر پای بر خاک قدم نهادی و از خار و خاره نیندیشیدی زین شدن تا آن شدن فرقی است ژرف انجامصل شهور ثلاثه محرم رجب و شعبان و رمضان را شاه دران بارگاه عرش اشتباه بطاعت و فروض و سنن بگذراند و در لیالی جمعه و مبعث و استفتاح و برات و قدر دران روضه منوره بسر بردی و از شام تا بام در آن حرم خدمت کردی گاه بشوق ارادت شمع برافروختی و گاه از سوز شوق محبت شمع وار سوختی گاه در حوالی مضجع مطهره با دراد و اذکار بسر بردی طریقه آباء و اجداد پرداختی و گاهی از همسایه صوری آنحضرت صحرب یافته باین ابیات مترنم شدی عربته قران فی الطوس خیر الناس کلهم و قبر شرهم هذا من العبر ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما علی الزکی تقرب الرجس من ضرر بهیهات کل امرء بما کسبت له رهینا فحذ ما شئت او فذر

ذکر پیغام شاه عباس بباقی خان اوزبک در رود بلخ بشاهزادگان اوزبک پناه بشاه آورده اند و انکار باقی خان

درین ایام که شاه در ارض اقدس آسوده بود بکتش خان حاکم مرو عریضه فرستاده ضمنا معروض داشت که باقی خان سلطان ماوراءالنهر
بمراسلات و پیغامات اظهار مراودتی با من میکند و چند رسل سب خواسته است حکم پادشاه چیست شاه عباس رخصت داد و بکتش
و فرستادن پاسخ نامه داد و بکتش خان فرستادجان محمد دیوان بیگی و دین محمد خان برادر او که از اعاظم اوزبکیه ماوراءالنهر بودند و جنگ
تون دست آمده شاد بخواست و مخلع و مکرم رخصت مراجعت بماوراءالنهر داده دران ضمن پیغامی بباقی خان فرمود که مجمل آن این است
که اگرچه عداوت ما با عبدالله خان اوزبک از سلسله جانی بیک خان همه عالم دانند و چون محمد ابراهیم خان از اقربای او بدست
ما در افتاد او را تربیت کرده بحکومت بلاد بلخ فرستادیم و بمنزله فرزند گرامی داشتیم چون بحکم اجل محتوم در گذشت مناسب نبود که ما
بی اذن ما بلخ را متصرف شود اکنون تیمار اطمعی در آنولایت نیست و لیکن چون از اقارب محمد ابراهیم خان و دودمان عبدالله خان
دو کودک جوان بلخ بجا نماند ان ولایت تو امانی ماشده اند رضای خاطر ما آنست که ولایت را باین دو وارث مشقل شود که ضایع و بی نام
و نان نمانند هرگاه آنولایت بدین دو بزرگ زاده و زنگیه داده شود کمال انصاف است و الا امداد آنها بر ذمت همت شاهانه ثابت و
لازم است و در حصول حقوق آنها مسامحه نخواهیم کرد و آنچه مقدر است خواهد شد و چون فرستادگان رفتند و باقی خان ازین منیت
اطلاع یافت ظاهرا تصدیق کرد و باطنا رضا نداد لکن آنها را بجانب ما فرستید هرچار اکه صلاح دانیم بدیشان واگذاریم شاه عباس
دانست که مقصود باقی خان بدست آوردن آن دو امیرزاده و واگذاشتن بلخ نیست فرمان باجتماع عساکر نصرت مآثر قزلباشیه صادر شد و
بطلب لشکر توجیهان مقرر و معین شدند که از هرجا روانه خراسان گردند ذکر تسخیر جزیره شهره بحرین در دست کسان حاکم فارس
الله ویردی خان و اشراع از مخالفین برارباب خبرت و آگاهی پوشیده مباد که ولایت بحرین از جمله جزایر متعلقه بفارس است
اقلیم دویم میان بصره و عمان است قصبه آنرا هجر گویند و لحصا و قطیف از اعمال آن جزیره است و وجه تسمیه آن بحرین آنست که در میانه
دو بحر یعنی خلیج فارس و خلیج هند واقع شده و از جزیره هرموز تا بحرین غوص کنند و غلبه غوص از جزیره قیس تا جزیره خاک حوالی بندر بوشهر
و بندر عدن است و مابین این جزایر همه معادن لآلی بدست و محل لولوشا هوار و بحرین ده فرسخ طول دارد و پنج فرسخ عرض و آنولایت
در تصرف تورانشاه بن سنقرشاه والی سابقه هرموز درآمده بود و حکام آنجا از جانب وی میبوده اند و در عهد سنقرین توران شاه کرسی
بود جماعت فرنگیه پرتگالیه ضبط بنادر و دو کلای هرموز را فرقه در آن جزیره راه یافتند و چنانکه رسم ایشان است در بحرین کوت
یعنی خانه بنا کردند و بتدریج در آنجا اجتماع و ازدحام نموده شوکت و حشمت یافتند و کپتان قلعه آنجا از حاکم هرموز در مرتبه و قوت در گذشت
و حکومت بحرین را بدست آوردند و چون فوت فرخ شاه والی هرموز جلوس فرزندش فیروزشاه رکن الدین مسعود نام برادر وزیر هرمز که حاکم
آنجا بود از غلبه فرنگیان پرتگالیه استقلالی نداشت و اعیان فال و اسیر را باوی نسبتی بود لهذا در خدمت الله ویردی خان حکمران فارس
از او حکایتی رفت و بدو حمایتی آمد خواجه معین الدین فالی باجمعی از اهالی آنولایت که به تفنگ اندازی و صلابت معروفند ظاهر
بمعاونت حاکم بحرین و باطنا متسخر آن جزیره مامور شد و از حوالی دریا در زوارق نشسته بحرین رفتند و در مقام فرصت رکن الدین مسعود را
از میان برداشتند چون حاکم شدند اگرچه چندبار از جانب حاکم هرموز و غیره جماعتی بجاربه آمدند و خواجه معین الدین مجروح و مقتول شد
ولی آخر الامر بحرین بتصرف الله ویردی خان حاکم فارس درآمد در ذکر تسخیر لارستان و گرفتاری ابراهیم خان لار
و آوردن بحضور شاه عباس صفوی در تواریخ آورده اند که حکام لار از اولاد کرکین میلاند و در قدیم الایام تمکین بحاکم فارس
کرمان نداشته اند و لوای خودسری برافراشته اند و از ان طبقه جلال الدین ابرج بن کرکین بن قباد در خلافت عمر عبدالعزیز سعادت
اسلام یافت مع القصه ولات لار با وجود اقتدار ازبد و دولت صفویه متابعت کردند و در آن دولت منصب امیر دیوانی داشتند
و در ملک خود ملک بودند و بعدل و داد حرکت میکردند در زمان شاه سلطان محمد صفوی نورالله برخان بن ابراهیم خان بن نوشیروان
مشهور بشاه عادل حاکم بود و در آغاز جلوس شاه عباس فوت شد میرزا علاءالملک فرزندش قایم مقام و بابراهیم ثانی ملقب شد و در وقتی
که الله ویردی خان حاکم فارس شد او در لار استقلال داشت و حاکم فارس را تمکین نمیکرد و روی بدربار شهریار ایران نمی آورد و رعایای

از او بشکایت می آمدند و از سوء سلوک او تظلم میکردند شاه بالله ویردی خان فرمانداد که او را متنبه سازد و از خواب جهل و غرور بیدار کند و الله ویردی خان با سپاه فارس بلارستان رفته لار را محصور کرده بعد از مدتی قاضی ابوالقاسم لاری با ردوی الله ویردی خان آمده و ابراهیم خان حاکم لار مشوش شده بقلعه دیگر فرار کرد و بالاخره مستاصل شده امان خواسته با ردوی الله ویردی خان قاضی را حاکم لار کرده خان لار را روانه شیراز نمود و در آنجا بماند تا وی بدرگاه شاه عباس رسید و این بیت بوی منسوب است و نیکو گفته

نظم ما فی تحصیل یار و یار در دل بود و حاصل تحصیل تحصیل حاصل بود

و صاحب تاریخ عالم آرای عباسی نوشته که از خزاین حاکم لار تاجی مرصع مکلل بدر و یاقوت موسوم بتاج کیخسروی در نزد آباء و اجداد لاریان بمانده بود و شاه او را در فکر که چون نام پسر کرکین لار بوده آنولایت بنام وی موسوم شده و تاج از آن او بوده باری دوام تاج با این مدت مدید حرفیست از قواعد دانش بعید والله اعلم مع القصه خبر تسخیر بحرین و لار در خراسان بعرض شاه رسید و ابراهیم خان بالله ویردی خان بحضرت آمد ابراهیم خان که مردی باکمال بود در آن سفر رحلت نمود و سی و پنجسال داشته و صاحب تاریخ مذکور گوید از ان سلسله که باقی نماند و طایفه دیگر حاکم لار شدند در وقایع سال یکهزار و یازده هجری و عزیمت شاه عباس بتسخیر خانات ترکستان و ماوراء النهر و سوانح آن ایام در ایام توقف ارض اقدس بمسامع جلال شاه سلیمان جلال رسید که باقی خان اوزبک سر نخوت باوج فلک دوار برافراشته و پایه ایوان شوکت بر قبه کیوان گذاشته ترکستان را خاتم کینه انگشت خود داند و تصرف خراسان را کاری خوار و آسان شمارد بلکه در زمان سرمستی از باده غرور و دعوی خون برادر خود از قزلباشیه کند و از نکافی و تلافی با پادشاه ایران دم زند شاه عباس مقرر فرمود که سپاه جرار در رسیدن دو سه بهجل نمایند و مقرر شد که سیصد عراده توپ و خمپاره آماده و سوره بارد وی عمان شکوه برسانند و ده هزار تفنگ انداز آتشبار رعد آثار از عراق و خراسان ساخته و پرداخته کنند و علیقلیخان شاملو و قرچقای بیک غلام خاصه را بسرداری جمعی از غازیان سپاه منصور بترکتازی دیار چچکتو و میمنه مامور فرمود که دران سرحد که محل ییلاق اوسروا و یماق اوزبکیه است آتش نهب و غارت برافروزند و خس و خار وجود اشرار آن دیار را در شرار قهر و سوزند بعد از رفتن آن گروه شاه بزیارت مرقد مطهر رفته از روح پاقتوح آن امام همام استمداد بمت نموده از شهر برون آمده در حوالی مشهد نشاط شکار جرگه فرمود و از آنجا بسوی هرات حرکت شد بعد از قطع فیافی و بساسب بدان شهر دلنشین وارد آمدند علیقلیخان و قرچقای بیک از ساخت چچکتو باز گردیدند و معلوم شد که مردان آن ولایت سر از عرضه تیغ شیر و لنوان و صیاد با همگی اسیر شده اند سرهای قتلی را بحضور شاه عباس آوردند و احوال اسیاری را عرضه داشتند شاه از ایراد به ییلاق بادغیس فرمود و قرب دو ماه بخته انجام توپخانه و وصول عساکر در آنولایت توقف کرد تا سلطان زادهای اوزبک که در قزوین بودند با سپاه نصرت پناه ایران از اطراف رسیدند قشون هر مملکتی دسته دسته فوج فوج مانند سیلاب جاری از صحاری و براری با ردوی محیط آثار پیوستند بخت همت پادشاهانه بتعظیم امورات شاهزادگان جوجی نژاد اولی که ملتجی بدولت شاه ژلیاش شده بودند لحاظ داشته یار محمد میرزا و شاه خواجه و جهانگیر سلطان مورد التفات شدند جهانگیر سلطان ملقب بخانی مقتخر شد و یار محمد میرزا با تایقی و برقرار آمد و مناشیر حکومت و تالیقی این دو بجانب بلخ و ماوراء النهر روان شد تا بهواخواهان تاجبر گردند و مستعد خدمت شوند چون دریا دغیس لشکرهای اطراف مجتمع شدند موکب فیروزی کوکب پادشاهی در جنبش آمد و چنان مقرر شد که سی عراده توپ و ضربزن بترتیب و نظامی درست و حرکت آیند لهذا امارت توپخانه و سرداری جمیع توپچیان بقرچقای بیک مفوض شد و قدغن شد که با فوجی از غلامان خاصه پادشاهی در اوان نزول و ارتحال متوجه امر توپخانه گردد و ده هزار تفنگچی خراسانی و عراقی و دو هزار عمله توپخانه در حکم او باشند و حسینخان شاملو حاکم هرات و بکتش خان حاکم مرو و محراب خان قاجار حاکم خواف و باخرز و اسمعیل قلیخان حاکم فراه و نجفقلی خان شاملو حاکم قاین بعضی امرای دیگر هر اول و چرچی سپاه نصرت پناه باشند و این دوازده هزار پیاده و سوار همواره قریب تیم و سنگ پیش از ردوی بزرگ سلطانی در حط و ترحال و نزول و ارتحال انتفاق کنند و هر روز از امرای چرچی بعضی مناوبه و قاعده درست پیش روی کنند و بعد از سپاه هر چرچی توپخانه حرکت نماید و عراده چیان عراده را پیش انداخته در میانه هر دو عراده ده تفنگچی که مجموع صد هزار کس تفنگدار شوند حرکت کنند چنانکه در عقب رنجبران باشند و امیر توپخانه قرچقای بیک با غلامان خاصه و تفنگچیان مذکور که ده هزار نفر باشند از قفای عراده صف بسته با انضمام تمام و آیین محکم راه طی کنند و بعضی از امرای قزلباشیه

از قبل مهدقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی وغیره بمدد و معاونت توپخانه و تفنگچیان مرافقت نمایند پس از ترتیب توپخانه و قلب مواکب نصرت مواطب در حرکت آیند و صفوف سواران و کتایب لشکر ظفر مآثر اعلام گردون و رایات نصرت مقرون گشاده فوج فوج چون دریای پر موج و بکمال سکینه و وقار راه در نوردند امیر ویردی خان قوللر آقاسی و قورچی باشی و ولیقلیخان شاملو و مندخان مهردار و کنجعلی خان حاکم کرمان و امثال این اعاظم در میمنه قول همایون که بعرف و اصطلاح اتراک برانغار خوانند بانضمام صفوف کالجبال و طغ و لواهای برمثال جلوه کنند و همچنین جمعی دیگر از ایران قزلباشیه و صاحب منصبان در طرف جوانغار یعنی میسره بترتیب مذکور صف کشیده گردند و سپاه شمشیرزن مرد افکن از قورچیان وغیرهم در قول همچون کوه قلب با مزید ترتیب و انتظام تمام راه پیمایند و قشون و سپاهیان نامی که عارض عرضه کرده بود در این سفر خیریت اثر ده هزار پیاده و چهل هزار سواره مستعد مکمل مسلح بودند و نوکر و خدمتکار و سایر یان و اهالی اردو بازار که از هر ولایت بعضی آمده بودند در این تعداد راه نداشته همانا آنان نیز زیاده از پست هزار میشدند الحاصل بترتیبی که اظهار شد شاه و سپاه حرکت میکردند و نقاره خانه پیشاپیش میزدند و دوازده نفر کرناچی در رکاب مستطاب آماده بودند و مبدم دمای کرنای دم میدمیدند که قورچیان و غلامان از کثرت گرد و غبار از مقام خود دور نیفتند و هر کس جای خود را بشناسد و از قول همچون جدا نگردد و جمعی امراء تفنگچی چند اولی اردو مینمودند که کسی در قفا نماند و خود را بصفوف معینه برساند چه که از غبار همراهان یکدیگر را نمیدیدند و بیشتر خشت شاه و سپاه همه روزه بدین آئین و تمکین راه همی سپردند و چون در ولایت یکسانه و یاغی حرکت دادن سپاه بسیار در شب تار خلاف عقل و حزم بوده روز با براه میرفتند و بشبها در منازل اتراق کرده با انتظام تمام استراحت میکردند و چون آب آذوقه پنجاه هزار کس بلکه هشتاد هزار تن برداشتن کاری صعب بود لهذا اشتر و استر بیشمار قطار و قطار در این اردو بود و بملاحظه کمی هوا و قلت آب زیاده روی امکان نداشت بنا علیه شاه روزی دو فرسنگ زیاده نمیراندند و در هر جا قدری میماندند تا خود قزاقیقان بهادر که از جانب باقی خان بقراولی و جاسوسی آمده بود با سواری چند در دست محراب خان قاجار گرفتار شد و او را بحضور شاه عباس آوردند عرضه کرد که باقی خان با بیست هزار سوار اوزبکیه در شهر نسف مشهور بقرشی است و قدرت مقابله ندارد و انتظار سپاه پیروز بر او یقین بود که شاه از هرات و بادغیس گذشته و بیرادر خود ولیمحمد خان حاکم بلخ پیغام داده که از بلخ بدینسوی آبادی و خود را محصور سپاه قزلباشیه ممالک ولی ولیمحمد خان پاسخ فرستاده که هنوز آمدن سپاه قزلباشیه محقق نشده و آنچه از ازدحام و احتشام شاه عباس گویند اغراق است بلخ را از دست دادن نشاید لهذا باقی خان مرا فرستاده که با مذخود نزد مومن بی آمده بهادری چند با من روانه نموده که جاسوسی و تحقیق اردو و سپاه شاه کرده باز گردد بهیچ انیک گرفتار گشته ایم و از خود نیز تجربه شاه او را بتوجهات مطمئن کرده بمحراب خان سپرد و از کار او را النهار استحضاری حاصل فرمود و جنود مسعود را نه قصبه اندخود گردید و در پیرامون محاصره اندخود و گرفتاری مومن بای و تسخیر قلعه مذکور و ایمن شدن از قهر شاه عنیور شاه فلک خرگاه از قتلش منضت فرموده روانه اندخود که از بلاد خراسان و توابع بلخ بت گردید مومن بای بقلعه داری پرداخت امرا بتسخیر اندخود رای نمود از آنجا گذشتن و آنرا گذاشتن اولی میشمردند شاه عباس که رای رزین داشت و پس گذاشتن اندخود را مصلحت ندانسته بتسخیر آن حکم داد و بمحاصره مشغول شدند قلعه مذکور نقطه پرکار دوایر بلا گردید و مرکز توارد صوادر غاشد حلقهای سپاه قلعه را تمکین و در میان گرفتند بترتیب موو جلها و خفر و نقب و خالی کردن آب خندق مشغول شدند و این کار در یکشب تمام رسید علی الصباح لشکر قزلباشیه گرد گرد حصار احاطه کرده توپها و تفنگها را از کلوله آهنین و داروی آتشین پنهان شد پنجاه و ده هزار تفنگ و سیصد توپ و بادلیج را آتش زده شلیک کردند و غرو و عزیو بر کشید سورانی در انداخته یورش بر قلعه بردند زمین و زمان بلرزه در آمد و لکین و مکان بر عشه در افتاد حصار اندخود چون توده سیماب بجنبش در آمده دلها متوطنین قلعه چون دلهای کاروان طپیدن گرفت عنان تماسک و تمالک از دست مومن بی و سایر قلعه گیان بیرون شد شیخی بقشقند از سلسله عزیزان اندخود بود در حضرت پادشاه در ویش سیرت توسط و تشفع پیشه کرده بهتمان طلب نمود شاه عباس چنانکه سوم طریقه و قواعد حقیقت است بر مسلمین قلعه ترحم کرد و شیخ را بکمال ترحیب و تعظیم و تکریم فرموده خورسند و خوشدل باز گردانیده مومن بی و علما و فضلا و سادات و مشایخ آن بلد بخدمت شاه آمدند و پیشکشی برسم امانی قبول کرده شاه بدیشان بخشید و گرفت و مومن بی را مورد الطاف خاص گردد

متوقف باشند بیتوب و عراده و تفنگچی از پشت روان شدند و جمعی امرا بمعاونت سواران چنداول پیشتر روانه کردند و قول همیون باقاعده و قانون جوانغار و برانغار چون یکفرسخ و نیم از معسکر دور شدند هر یک از غازیان عظام قزلباشیه از بهادران اوزبکیه که اسیر و دستگیر کرده بودند سواری و بر شاه عرضه کردند از تقریرات بهادران معلوم شد که کوچیدن سپاه شاه را و زبکیه حمل بر تدبیر نمودند و باقی گفتند که همان تدبیر شاه اسمعیل است که از ظاهر مرو بکوچید و محمد خان شیبانی او را تعاقب کرده قزلباشیه با او برزدند و او را بکشتند لهذا باقی خان بتعاقب راضی نشد و آخر الامر از اصرار بهادران باقی خان خود با مانده سپاه را روانه کرده و در کنار رود با چرمخان مقاتله شد بکتاش خان استاجلو که مقدمه لشکر بود حملات دلیرانه برده مخالفان را شکسته و معاونان نیز بدو پیوستند الحاصل تا هشت ساعت از شام غروب آفتاب در هر طرف آب جنگ در پیوسته بود چون هوا تیره گون شد شاه بمعاودت سپاه فرمان داد سپاهیان مراجعت کرده در شعاع مشاعل اسرای مخالف را بر نظر شاه گذرانیدند و سرهای سرزنان را در حضور شهریار بر فکندند تا چهار ساعتی شب بدیدن سرها و اسیرها توجه داشتند عبد الرحمن بی نامی از امرای معتبر اوزبکیه اسیر و دستگیر شده بود شاه بمرحمتی دلفرمود دست و لب کشاده لباسهای خون آلود از او برکشیدند و جامهای پاک پوشیدند و چنانکه رسم شاه بود که با اعزه گرفتاران مشفقانه رفتار مینمود او را مورد تفقد ساخت و بقایای لشکریان باقی خان بتعاقب مامور شدند و سرانجام بسیاری از ایشان را بدست آوردند و از کثرت اسیر و غنیمت بر سپاه سهل و آسان گردید و بقیة السیف بلخ بر گردیدند باقی خان باقی نخواهد ماند شاه فرمود بیماری در اردوی ما در افتاده هزار بلخ را بموی از یکتن سپاه خود بهانکنم و عشرت باقی خواهد شد مع القصه تا نیمه شب بقایای لشکر از مصاف معاودت میکردند و خبر شکست و هزیمت دشمنان می آوردند دیگر روز بعزیمت کرده منزل بمنزل می آمدند و در منازل طریقه حزم و احتیاط را مرعی داشتند غالب بیمار از آنکه فوت میشدند در راه بخاک می سپردند و اثر قرار و امنی نمیدانستند تا بمازندران رسیدند و رود شاه بمازندران و غارت لشکریان در آن دیار و حدود و سایر صواد آن ایام خیریت فرجام و مراجعت شاه بعراق چون اموالی از خود بعد از کشتن شاه و سپاه نفاق ظاهر کردند و لشکر رجعت شاه نیز بطریق شقاق رفتار نمودند حکم همایون بکوچاندن کابر و اعیان و قضاة و معتبران و رؤسای آن دیار صادر شد که هر یک را بر شتری حمل کرده بخراسان و عراق آورند بمکطرفة العین بشهری چنان مشحون و ملو خالی و پرداخته ماند چنانچه هزار سپاهی در آن شهر نگذشت سخت مردان ایشان را جدا کردند بعضی را بمکشتند و بعضی را اسیر و بارده و رندخانه کوچهای ایشان بذل سار کرفتار شدند و اثاث ان حصار بازمین همواربرابری کرفت و غالب دیار آنخرود و خاصه شبرغان بتاراج و غارت رفت زیرا که سپاهیان از آذوقه تمام و کار بجان رسیده و استعداد رسیدن بخراسان و هرات نداشتند شاه ایشان را منع نتوانست و چاره ندانست لنظم چو بگذشت آب از سر کذ خدای نهد بچه خویش را زیر پای شاه بعضی ادرار ابتر ک این کار و منع این رفتار اشاراتی کردکفتند سپاه و زبکیه چندین بار اسفراین و مشهد و سبزوار را قتل عام نمودند و نسوان و صبیان هر چار در ترکستان برده فروختند با نیز چندماه در این راه زحمت کشیده حصاری که مقصود کرده ایم رعایای آن خادم ما باشند شاه جوابی مسکت نداشته خود سکوت کرد و چندین هزار اسیر از ان ولایات با ایران آوردند که الکافات فی الطبیعه واجبه مع القصه منزل بمنزل کوچ کرده آمدند و در حوالی قتلش بعضی سواران اوزبکیه بچند کس از قوچیان که بی احتیاط در طرف میرو می آمدند رسیده بضرب تیر آنها را از پا در آوردند و شاه بعد از عتاب و خطاب با رؤسای آن طایفه کل قوچیان را مرخص فرمود و سالی چند شرمسار بودند تا بعد از خدمات سفر آذربایجان برقرار شدند چون اردوی شاهی بچکلو که ناحیه ایست نزدیک بیمنه رسیدند قلعه و حصار انجا را بازمین برابر کردند و از انجا بمارو چاق نظر علی سلطان را معزول و حکومت انجا را بیوسفعلی خان پسر هداق خان حاکم مشهد مقدس تفویض فرموده پر امعلی سلطان برادر او را نیز از انجا دور الکاء داده بمظاهرت برادران مامور ساختند و حکومت مشی را بمحراب خان قاجار پسر دندکشتی خان و ملکشاه سلطان بمقر حکومت خود مرو باز گشتند و شاه بهراة آمد در هرات مسموع شد که فوجی از اوزبکیه بحکم باقی خان بچکلو آمده اراده دست اندازی بخراسان دارند فوجی از غساکر نصرت مآثر بمدافعه آنها شتافته همه را کجا دا مشتر متفرق کرده مراجعت نمودند تا پست روز در هرات توقف کردند که بقیه سپاهیان که از ملاک و فات رسته بودند بصحت آمدند و بسیاری از لشکر شاه در این راه خاصه بمرض اسهال عام فوت شدند و غالبا بی تغسیل و تکفین بتدفین میشدند از آنجمله سید محمد یک کمونه پسر زاده سید محمد کمونه سابق بود که جد امجدش در چالدران شربت شهادت چشید و دیگر میرزا یعقوب از سادات

دست غیب شیراز و مولانا قوسی شوشتری که از شعرا و فضلای عهد بوده و شاه از زیارت مشهد مقدس رضوی آمده بعد از توقف و زیارت در آنجا کان شکار کرده و از راه جنوبشان چون دریای جوشان مبسوط رسیده قلعه جات درون و حصار کرک را منظم کرده بخراسان رو و این رقعه شاهزادگان او زبکیه را بایار محمد میرزا روانه قزوین نموده و از راه ساوه بکاشان رفته بعد از سه شب توقف و چراغان و تعیش با بقیه سپاهیان باصفهان نزول اجلال فرمود و در این ایام از جانب شاهی یک حاکم قندهار که از امرای اکبر شاه هندوستانی کوکلتاش بود عریضه و بدایا رسید زمستان در اصفهان گذشت و فرستاده حاکم قندهار معزز و مکرم مخلع با جواب عریضه بازگشت ماخاتمه کار باقی خان آنکه بعد از شکست او زبکیه در رود مذکور اراده فرار بجانب ماوراء النهر کرده چون از مراجعت شاه بجانب خراسان مطمئن گردید فتح غزمیت فرار نموده و بدخشان رفت که بدیع الزمان میرزای حاکم بدخشان را که از اولاد خواجه عبید الله احرار نقشبندی بود از میان برگیرد و بعد از محاصره چنین کرد و بدخشانرا یکی از امرای خود داد و جمعی امرای خود را که میل بجهانگیرخان کرده بودند بکشت و بخارا مراجعت کرد و اکلدی محمد خان قزاق که در تاشکنت مصالحه کرده و سر حد داران خود قدغن نمود که دست تطاول بممالک قزلباشیه نگشایند و اظهار دوستی و یکانگی نمایند و قوافل و مترددین آمد و شد کنند و خانگه شاه عباس مکرر فرموده بود دیگر اوزبکیه کشی بخراسان دست نداده و عشر پنج روزش سر آمد و یکدو سال ازین پس در گذشت و این سیم بی نسقی میرا سودی نداد و در بهار سال یکهزار و دوازده که شاه عباس در اصفهان بود شاه رافرزندی متولد شد و او را امامقلی میرزا نام نهاد در ذکر رفتن

شاه عباس از اصفهان بجانب آذربایجان و بیان فتوحات آن اوان

چون در بدو دولت شاه عباس مصالحه بایزید پاشا مقرر شده بود که هر قلعه که در تصرف امنای دولت است بحکامان متصرف باشند رومیه در حوالی نهاوند قلعه چون الوند برافراشته بود و قریب پانزده سال در دست حکامشکان آنجا بود چندانکه امرای قزلباشیه در باره آن حصار سخن راندند شاه بهدم قلعه و نقض مصالحه همدستان نگردید بعد از فوت سلطانمراد خان خواند کار روم که پرستش سلطان محمد خان جلوس فرمود در ممالک روم بعضی امور مرده و اوباش طغیان سر برآورده و برخی مردمان لاابالی خود را جلالی خوانده و خود رائی گزیده پاشایان نیز رفتارهای ناشایان کردند غلامان بغداد پاشای حاکم را بیرون کرده اذن آقامحمد آقامی را بحکومت پسندیدند چون علوفه سپاهیان قلعه نهاوند از جانب پاشای سابق بغداد میرسید موقوف بماند قلعه کیان نهاوندی متفرق شدند و بعضی که در قلعه بماندند بقوافل و مترددین دست اندازی نمودند و محمد آقامی از بغداد با ایالت آن قلعه آمده قلعه داران او را تمکین ننمودند و اموال و را بغارت بردند و بشاه عباس عرضی کرده شاه بتقویت او عزم کرد و لی قبل از امداد شاه احشام و رعایای قریه یقلعه که بستوه آمده بودند شورش کرده بر سر قلعه رفتند و بمدافعه پرداختند و محمد آقا فرصت غنیمت شمرده فرار کرده و قلعه کیان یکسره را متصرف اهل خروج داوند و معشوع شد و رومیه متفرق شد چون آن قلعه نیز فتنه و فساد بود حسن خان حاکم قلعه و علیشکر بیای قلعه رفته قلعه را تصرف کرده و شاه شجرپ را انهدام قلعه فرمانداد لهذا بخاک برابر شد شاه عباس از وقوع این اساس یورش بلخ را بتعویق انداخته مقارن اینحال خبر رسید که حاکم وان اریزه را بقتل آورده اموال آنجا را ضبط کرده و حکام سرحدات روم و دیاربکر را بفتنه گری یکدیگر دلشاد نموده و باحکام و زرای اسلامبول اعتنائی ندارند مخفی نماناد که اگرچه حالات سلاطین عثمانیه و خوانین اوزبکیه را در تاریخ خاصه ایران نگاشتن مناسب نیست ولی گاهی بنا بر شوق کلام و رابطه صور و اتفاقات ضرورت میاید لهذا اگر مجملی نگاشته شود که سررشته بدست آید بزرگان خورده گیر معذور دارند و ازین نگارنده درگذرند در عهد دولت سلاطین اوایل روم نوکری تازه گرفته شد و آنقوم را که از هر جائی بودند ینکی چریک میدند یعنی لشکر و چریک نو و تازه و این نام برآنقوم بماند و کار آنطایفه روز بروز بالا گرفت تا قدرت و قوت تمام یافتند چون سپاه سلطان روم غالبا از ان طبقه بودند مداخله در امور سلطنت میکردند و چنانکه اتراک در دولت خلفای عباسی شان نشان بودند ینکی چریک هم در عزل و نصب و رد و قبول سلطین آل عثمان متصرف شدند خاصه در عهد دولت سلطان محمد خان بن سلطانمراد غلبه تمام کردند چنانکه در روز جلوس او تقدیر سوادب و جسارت نمودند که بیم ویرانی عمارات سلطانی بود تا آنچه دلخواه آنان بود از سلطان محمد خان بصدور وظهور رسید و چون سنجر موند حاکم طران زلو اینا بعضی قلاع عثمانیه را ضبط کرده بود سلطان دولیست هزار نفر بطرف مناستیر بجنگ سنجر موندی فرستاد و خود نیز بدانسوی حرکت فرمود و سپاه عثمانیه در آنجا مغلوب شدند و در اواخر عهد مردم اسلامبول اناطولی اظهار دعوی کردند و سلطان بدلخواه آنان تابع شد و اطراف روم احتلال یافت و طایفه یاغی شده خود را جلالی خواندند و فتوری تمام در امر آن دولت روی داد چنانکه در ضمن وقایع دولت ایران شمه از آن مرقوم خواهد شد لهذا

پادشاهان آن رشته الروم نیز بخود سری مایه نقض عهد و خلاف مصالحه دولتین میگردیدند و درین اثنا فرهاد پاشا غازی بیک کردار اولاد شاه بقلی ملیلات حکاری و رومیه منازعه بدیدار آمد و او قلعه که در حدود سلماس نقاب ریناوق موسوم بود مستحکم کرده متابعت علی پاشا بیکلربیکی تبریز را که بجای جعفر پاشای محبوب آمده بود نمیکرد و علی پاشا با لشکر تبریز و ایروان و نخجوان که مطیع رومیه بودند بر سر غازی بیک رفته و غازی بیک بالفعل ابدال نام پسر خود را بخدمت شاه عباس فرستاده ملتجی شد و استمداد نمود و شاه دانست که بواسطه تخریب قلعه نهاوند رومیه در مقام مخالفت درآمده اند و بمدلول الوقت سیف القاتل فرصت را از دست نباید داد و بلاد موروثی آذربایجان و شیروانرا بکردی جلالی که باسلطان خود نیز اطاعت ندارند نباید گذاشت اگر درین اوقات که بیکلربیکی تبریز با عساکر خویش بر سر کرد رفته اند و قلعه تبریز از رومیه فی الجمله خلوت یافته است ایلغاری رود البته مفتوح شود با حضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد و آوازه سفر از زندان در انداخت در هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و دوازده از شهر صفهان بدولت آباد برخوردار از آنجا بکاشان ایلغار رفت و ماهدود قزوین بسه منزل گردید و در آنجا حقیقت اراده پادشاه بر امرا معلوم شد امیر کونه بیک قاجار حاکم قزوین را فرمود که با غلامان و قورچیان از دنبال ما ردوی شاهی برسد و ذوالفقار خان حاکم اردبیل نیز تعجیل با سپاهیان آن ولایت در میانج بحضور سعادت ظهور آید و شاه از صدو دقزوین حرکت کرده در شش روز به تبریز رسید و یازدهم روز وارد شهر تبریز شد و در روز ورود بشهر در قریه فهو سفنج مشهور بوا سبح که سه فرسنگی تبریز است رعایا را چشم بر سپاه ظفر لباسیه افتاد بی آنکه از همراهی شاه مطلع باشند بمحض محبت و خلوص با دولت صفویه و موافقت ملت شیعه فی الفور تا جهای دوازده ترک چندین را که از خوف رومیه در نهانخانها مخفی کرده بودند بیرون آورده بر سر گذاشته اظهار شباشت و خرمی کردند و هر کس از رومیه که دیدند بخواری تمام بقتل آوردند و پیشاپیش شاه ظفر لباسیه رفته بالفاق الله الله که از سنن خروج و الفاق ظفر لباس است برمی آوردند و اهالی تبریز در کمال فرح و شعف بسعادت رکاب بوسی مستعد شدند و حاریسان قلعه رومیه چون این واقعه را بر بستند و قلعه داری نشستند تبریزی بنظر شاه در آمد که اصلا بشهر سابق مشابهت نداشت عمارتش ویران و خراب و فضوا تش انباشته و بی آب لطف بنود در همه آفاق خوشتر از تبریز با مینی و مهال به نیکوئی و جمال در وقت بکام دل خویش هر کسی مشغول امیر و بند و سالار و فاضل و معضا یکی بخواستن جام بر سماع غزل یکی بتاختن بور بر شکار غزال فراز کشته نشیب و نشیب کشته فراز رمال کشته جبال و جبال کشته رمال کسی که رسته شد از مویه کشته بود چو موی کسی که جسته شد از نالیده بود چو نال زیرا که مدت بیست سال آن شهر جنت مثال کوثر جوی طوبی نهال در دست سپاهیان عثمانیه لگد کوب و پایمال بود شاه عباس را بر حال آن شهر و شهریاران متفرق رقت شد و شب غازان رفته نزول فرمود تبریزیان از اطراف و جوانب آگاه شده حیاتی نو یافته بار دوی شاه در می آمدند و مستعد مخالفت عثمانیه می شدند و در هر جائی از ایشان بدست شهریار در می افتاد سر او را میدیدند حتی بعضی که در عرض اینمدت با اهالی آن شهر وصلت کرده بودند بملاحظه و بنظر شاه میرسانیدند عثمانیه تبریز علی پاشا را از وصول سپاه قزلباشیه آگاهی دادند علی پاشا اقلمغازی بیک را بمسالمه و مصالحه گذاشته با سپاه آذربایجان و عثمانیه روی به تبریز نهاد و لشکر نخجوان و ایروان در حدود مرند از او مفارقت کرده بیلاد خویش شتافتند و علی پاشا بیدغدغه و تشویش بجانب تبریز می آمد در موضع صوفیان شش فرسنگی تبریز نزول کرده تهیه حرب پرداخت شاه از شب غازان بالفقار غازیان ظفر قرین در دو فرسنگی شهر که بجای حرامی موسوم و نامی بود نزول فرمود و دیگر روز ذوالفقار خان را که امیری بود چون دوا برنده و چون ظفر غام درنده مقدمه و هراول سپاه ظفر قرار داد و شاه نیز با پنجهزار کس از غلامان و قورچیان هفت کزین شد و همه تمیره و قلب و جناح و ساقه ترتیب داده با غوش طبل و کوس و نفیر خم و نفیر کره نای و کاودم و سپاهی جنگ را ساخته و پرداخت برافراخته همیرفت علی پاشای عثمانی نیز از بجال مغرور و نادانی تجهیز و تشمیر عساکر جرار نموده بقانون بطارقه روم و سه عسکران آن بوم عرادهای توپ جهان آشوب را چون حلقهای زره بیکدیگر موصول و توپچیان و نیکچریان تیرانداز آتشبار آتشبار را پشتیوان توپخانه ساخته با محمود پاشا و خلیل پاشا و سایر بزرگان و سرکردگان رومیه بنظام و ترتیب تمام بجاربه تقدیم حرب تاکار بتلاقی و تقارب انجامید ذوالفقار خان و ایوبه سلطان که با سواران اردبیل پیشاپیش همیرفتند بر طریق متداول چرخچی بودند بنیاد محاربه و مضاربه استوار کردند پای ثبات و فرمش نهاده دست تجاسر برگشاده نرم نرم و گرم گرم و دمادم از زخم شمشیر و تیغهای نیزه بر آورد صمصام هندوانی چون هندوان مازی کرد و سرافشانی

کوی بازی همیکردی و تیرهای خطی چون مژهای ارقم خورستانی ورلسع ولدغ اعدا جانکزا می بمنمودی سپاه رومیه آثار جلادت بتعلب ظاهر کرد و حملهای قوی آوردند و ایوبه سلطان ولد دلاور کرد کارزار کرد و پیکار و مقاتلی کرد و نبود مقول کردید پیم آن بود که مقدمه انجیش منهزم کردند که رایات جلالت آیات پادشاهی از کروه پدیدار شد شعشعه رماح و قعقعه سلاح و همهمه رکائب و دمدمه کتائب و رنین ثبات و بنیاد حیات اعادی زلزله و ولوله در افکند قرابینه شمشیرهای مصری برکشیدند سوران در اندا حشه چون برق سوزنده و آتش فروزنده تا خشد عراده را بشمشیر بریدند و پیکر پرا رخون کشیدند نظام سپاه رومیه از انتظام افتاد و قوای پاشایان بهم برآمد بیت چکا چاک برخواست از تیغ تیز قضا مرک آسوده را کفت خیز علی پاشا خواست که کروفری کند و دامن یلی بر کمر پردلی بزند سار و سک پیکر لی که سار و اصلان پیشه یکدلی بود سنان رمح بر پهلوی او نهاده یک طعنه او را از کوبه زین بر خاک زمین افکنده مالهنک و رکردن اسیر آورد محمود نام محمود که از پاشایان نامی بود مرکب را بحرکت درآورده بعرصه میدان درآمد سواران اسب انداز او را شمشیری از اسب درافکندند خلیل پاشا نیز دوست مبارز جلیل قتیل کردید علی پاشار اپسری نوجوان چون ماهی بر سر روان بود در هنکام کرفتاری بدو دل نکران داشت و از تشویش کشته شدن او مویه همیکرد و موی همیکند و خاک بر سر پراکند بناکاه دلیری شیر خصال چشمش بران مشکین غزال افتاده خام خم در خم حلقه کرده پرتاب داد و حلقه کمند بر قد ال آن زیبا غزال بند شده آن آهوی مشکین موی را بدام درآورده بدیه پیشکاه شاه نصرت پیشکار کرده در وقتی که پدرش آقا بیک و سوکواری همیکرد آن جوان دلیر روی زیبا سیر را که محمد امین نام داشت بحضور شاه و پاشا بر سانید پاشا را دل برآسود و شاه را دل بر بود فرمان داد تا بعلم الاسیر از بر نا و پیر برآمده مقدم او را کرامی داشتند شاه چون بر حلقهای کمند او نکریست بیازکردن و کمند فرمان داد باکله هزیمتیان سپاه عثمانیه را تا مرند تاخته اغلب اسیر ساخته پیاورند و شاه بمعاودت سپاه حکم کرده بجانب شهر باز آمد و شب هنکام قرین فیروزی و سرور تا بامداد بعیش و عشرت دمساز بود و باشاهد فتوحات همراز دیکر روز باظهار وعده و وعید و ظهور بیم و امید قلعه تبریز مفتوح آمد و آوازه این فتوح تازه با قصی ممالک مقروع سامع و مسموع مجامع شد ایالت تبریز بذوالفقار خان و حکومت مرند بحمشید سلطان و نیلی مفوض شد الکای خوی و سلماس بغازی یک اختصاص یافت و مراغه بشیخ حیدر سپرده آمد چراغ سلطان کرامپاه استاجلو بحافظت کنار رود ارس رفت که از لشکر نخجوان و ایروان مستحضر بوده باشد و اخبار نماید و امیر کونه یک قاجار که دلیری بود جلادت شعار بلقب رحمندخانی ملقب شد و مقرر کردید که با جمعی از طالشیه و سوکلن بار سبار رفته کرایلوس و اویماقات بامانموس آن بحدود را جمع کرده بر لب رود ارس مستقیم بوده قاجار و ترکمانیه که در قراباغ توطن دارند بدلالت و بدینوی آب آیند و بحافظت ممر و معبر اشتغال و رزند و از رومیه کنجه و شیروان باخبر باشند که دست اندازی و ترکتازی ننمایند و علی پاشای سر عسکر و محمد امین یک فرزند یک اختر او را بمیطام آقا میهمان دادند و ابواب عزت و کرامت بر روی او کشادند جمیع اموال او که در قلعه بود بدو مسترد داشتند و غالب اوقات در مجلس خاص بمباحثت و منادمت شاه بسر میبرد **ذکر حرکت شاه عباس بجانب نخجوان و فتح کردن و رفتن بر سر ایروان و محاصره فرمودن** اما سید محمد پاشا حاکم نخجوان و ایروان که بواسطه سعادت سیادت او را شریف پاشا میخواندند با دوازده هزار شکر جرار کوش بر راه اخبار تبریز داشت تا از کار علی پاشا چنانکه کذشت مطلع کشت قلعه نخجوان را بکلی از معتمدان خود سپرده روی بایروان نهاد و چون بایروان کنجایش انقدر سپاه نداشت در طرف قبلی قلعه عتیق حصاری جدید طرح انداخته در بیست روز با تمام رسید آذوقه و سامان دو سه ساله با ادوات قلعه داری در آن قلعهای قدیم و جدید آماده و مهیا کرده بمنتظر قزلباش بودند برحسب مقرر ذوالفقار خان چرخچی شده حرکت نمود و سپاه و شاه نیز از تبریز با ترتیب و تجمل بیرون آمده روی براه نهادند سردار محمود چمشکزکی که سالها در میان رومیه جلالی بشجاعت معروف و بمبالغت موصوف بود حسب چند نوبتی خواست از شاه اجازت کرفته با سیصد کس از اوباش و قلاش متوجه ایروان شد چون وی بافراط شرب معتاد بود دوشبی بی باده و ساده بروساده نمی غنود در منزلی از منازل راه بتجرع اقداح راح افراطی تمام کرده بی خرم و احتیاط بلکه در عین بدمستی و خباط فرو خفت رومیان خبر یافته بامکهر از کمین بر سروی آمدند او را سرمست مقتول و کسان او را مقید و مغلول کرده بمقامکاه خود باز کشتند القصه شاه بجانب نخجوان بهمرفت قلعه داران از ذوالفقار خان استیمان نموده و پس از اطمینان قلعه را خالی کردند و شاه بچراغ سلطان استاجلو سپرده و درین منزل مصطفی بیک محمودی از اعاظم امرا

کردن جر

کرد و صاحب قلعه ماکو بخدمت شاه ظفر همراه آمد و بایروان مرخص شده و در منزل دیدی جمعی از ویماقات سعدلو و بازوکی که در زمان قزلباشیه
در آنجا بودند بر کاب بوسی سعادت یافته دوازده هزار پیاده مقرر شد که باتفاق ایروان آمده در سپاهی گری کنند و شاه از آنجا
کوه بجانب ایروان شد رومیه مستحفظین قلاع و برجهای قلعه ایروان بتهیه بخالی کردن توپ و باروت و دلیر غیور عدیمثالی در کوه و صحرا
در افکندند و کلوله های توپ مانند قطرات مطرات نیسانی بجانب اردوی سلطانی همی باریدن گرفت اردوی شاهی میان دیوار ست و شهر
قلعه در آمده در محال مناسب از محال جسته خیمه پادشاهی را برابر قلعه بپای نمودند و پناهی در پیش آن حایل کردند که از گلوله مانع باشد و شنیده
نمانا که ایروان را سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشای سردار رومیه در سال نهصد و نود و یکم کشاه سلطان محمد صفوی بخراسان قشه
بود در کنار رود خانه موسوم بزنگی چای بساخته و در غایت متانت و کمال حصانت بوده قلعه دیگر قلعه کوهکی است که بر فراز پل بزرگ
مابین جنوبی و غربی قلعه واقع است و آنرا کوزچی نام نهاده فاصله میانه دو قلعه بخمینا دو سه تیر پرتاب خواهد بود که مستحفظین آن قلعه ها متظنها
متوطنین قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رود خانه و آذوقه از خارج بقلعه کوزچی میبردند و دیگری قلعه جدیدست که در آن ایام تجدیدا بنا کرده
در جنب قلعه عتیق بساخته ما مجال حفر خندق و تعمیر شیر چاچی نیافتند شاه بنظر وقت در قلاع ثلثه نگریست هر سه قلعه را دمی فطنت
سپاهیان قلعه دار معاون و ممد یکدیگر دید همه بروج حصون سه گانه باذخار اقوات مشحون و بقلعه داران باثبات مقرون و دران روز گار
چنان اشتهار داشت که قلعه ستاندن از رومیه از جمله امورات ممتنعه است چه حصاری از اروام کرفتن و چه برحصار سپهر رفتن توکل بر خالق خیر
وکل و توسل بر صانع خوار و کل کرده ذوالفقار خان که شمشیر برنده او بود بمحاصره قلعه کوزچی مقرر شد و قرچغای بیک با غلامان خاصه و دیگر امرا
هر یک برجائی معین مواظب فرمود و لیران ایران بمحاصره مشغول شدند و غالب روز ها رومیه از قلعه بدر آمده بمقابله و مقاتله میرسید و جمعی از
طرفین مجروح میشدند و در یکی ازین معارک مبارک شیخ حیدر کردی که دلیری جسور بود بزخم گلوله تفنگ رومیه رحلت نمود شاه عباس صفوی
بتدبیر این کار پرداخت و حکم شاهانه صادر شد که در میان فضای حوالی قلاع قری عمیق کنند مشحون به تفنگچیان قادر انداز دشمن گداز مملو و اکنده
کردد که رومیه شوانند از دروب قلاع بیرون آمده اظهار مبادرت نمایند و بامر پادشاه بساحشند و تفنگ اندازان در آن نشستند رومیه از آن
بخارج قلاع ممنوع شدند ناچار در قلعه خزیدند و بحراست برج و باره مشغول کردیدند و بحکم شاه توپهای بزرگ از بتریز ما و رودند و در آنجا تیر توپها
بسیار ریخته شد و با تمام رسانیدند و بر قلعه کوزچی بست توپ پرده صماخ ساکنین ملا اعلی بردرید و برجی که خمپای بزرگ در آن نهاده
و ابنار آب متوطنین قلعه بود از کلوله توپها منهدم شد خمپا بشکست و آبها بریخت و ذوالفقار خان تجلد کرده بمیانه دو قلعه سیاه در آورد و را
تودد و تردد قلعه کیان مسدود شد و کار بر اهالی قلعه سخت شده و عطش بر آنها غلبه کرد از بی آبی بیتابی یافتند با یتغمای آنچه از قلعه بیرون جسته
بهوای آب در آتش شمشیر مغازیان کباب شدند و قلعه کوزچی که در معنی دیده بان دو قلعه دیگر بود بدست غازیان ظفر لباس در آمد و در این ایام
فصل دی در رسید و بهمن و اسفندار سپاه خاصه خود را در تسخیر قلاع و دیار مستشر کردند انهار جوشن پوشیدند و کهسار مغفر نهادند بدان آبدان
رویین آمد و عصاب آبار آهنین شد زمین رویینه تن بود و هوا نوک افکن و در چنین فصلی پیاده کان نقب زن حفر کن را دستها از کار
بماند و متین فولاد دل در زمین آهنین تن رخنه نمیکرد لهذا کار بکردون توپهای قشمار و یتغمای خارا کداز افتاد و قزلباشیه از اطراف
سپهسار آتشبار ده دایره محاصره تراشک مینمودند و احیانا در هر هنگام از دو سوی یکدیگ میپرداختند و از هیچ جانب دیکار امهال و اهمال
نمیرفت در همخیمه ز خیام اهالی اردوی پادشاهی کلوله های مرسوله از قلاع مذکوره توده توده بود در میان فوت سلطان روم و
آمدن ایلچی هند و بعضی سوانح این سال و از نوادر صوادر این ایام مکی آن بود که سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان ثالث
عثمانی را بعد از قتل فرزندان کبر خود که اورا بدایعیه سلطنت متهم کرده بودند ملالت بسیار حاصل و بیمار شده وفات یافت و سلطان احمد
خان فرزند اورا بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس دادند و او جوانی بود شانزده ساله و کاردان دولت عثمانیه بر تق و فتق امور مملکت
پرداختند و وصول این اخبار نیز باعث انقلاب و اضطراب حال عساکر رومیه کردید قلب سپاه قزلباشیه آمد دیگر انکه میر معصوم خان فرزند
جلال الدین اکبر پادشاه هندی با بری درین وقت در رسید و هدایا و تحف کوناکون بحضرت شاه عباس فرستاده بود از جمله شمشیری بود هندی
بیت بشبه چرخ و بلطف هوا و صورت آب بلمع برق و بفعل سحاب و لون خضر نعوذ بالله اگر یاد آن کنید یاجوج بریده کردد صید جای سد اسکندر

وقبضه آن چون تاج پرویز از وقیت رمانی همیافت و از قامته و غلاف تا نعل سراسر بالماس و لعل بدخشانی ترصیع داشت و دوال و علاقه آن معلاق لالی شهوار بود امرای دولت قزلباشیه در حین وقتی آن اخبار روم و این هدیه هند را از آثار اقبال و امارات اجلال شمرده تفال بنصرت و شوکت کردند سایر تحف و هدایا را فرستاده پادشاه دیجاه هند و ستان از حضور شاه گیتی ستان در گذشت و بارها همچنان نکشاده بگشادن حصار معلق ماند بهم درین احیان الکسندرخان والی گرجستان بعزم عتبه بوسی شاه عباس در رسید و دو طبق زرناب که بنام نامی شاه والاجاه مسکوک کرده بود پیشکاه شاه نثار کرد و مورد توجهات شاهی شد کرکین خان ولد سمیون خان گرجی والی بلاد کارتیل نیز درین ایام بحضور اعلی آمد و دو هزار خانوار از او یماقات روم که بسیل سپرن ملقب بودند از آنولایات باطاعت و خدمت شاه ایران در رسیدند و در ری و خوار و فیروزکوه متوطن شدند و جماعتی از ایل شمس الدینلو و جاجیلو که در آنجا بودند بخدمت شاه آمدند و تاجهای سرخ دوازده ترکی حیدری بر سر نهاده قزلباش شدند و الله ویردی خان حاکم فارس با دوازده هزار از ایلات فارس و الوار و خوزستانی بتسخیر بغداد رفته بود و روزن احمد آقا والی بغداد غلبه کرده او را محصور داشت بحکم احضار بجانب ایروان روان شد و اندرین ایام محاصره ایروان شاه بتخریب قلعه تبریز که رومیه ساخته بودند فرماندار تبریزیان در روزی آن قلعه کوه پیکر را با خاک راه یکسان کردند و در زمان محاصره دو پنجه توپ قارغان بزرگ که هر یک بوزن سی من تبریزی سنگ و گلوله می انداخت باتمام رسید و فرمان متسخر قلعهای ایروان صادر شد و یک توپ بزرگ را بطرف شرقی قلعه عتیق بردند و امیر گونه خان قاجار که تازه از حکومت قراباغ باز آمده با قاجاریه و سایر قورچیان مامور شد که فیمابین قلعه جدید و قدیم مراسم قلعه گیری تقسیم دهد و جمعی بشرقی قلعه جدید معین شدند و یک توپ و یک برج بزرگ برابر حصار جدید نصب نمودند بر یک از سرداران سپه خود را پیش برده موجلها و حفرها و نقوب و ثقب پیاپان بردند و اسباب یورش قلعه جدید آراسته شد ولی چون ادوات جنگ از توپ و تفنگ با سپاه رومیه و فراز بروج قلاع بسیار بود یورش مایه قتل بسیار می گشت ده روز پادشاه دین پناه در این باب بمشاوره و مسامحه گذرانیدند و خود شاه تهور کرده از تیرهای قلعه گیان نیندیشیده اطراف قلعه را بدقت تمام ملاحظه کرده بترتیب و قانونی که دستور العمل دا سپاه چهار جانب مستعد شورش و یورش شدند بخت مقرر بود که از طرف قلعه عتیق طرح جنگ در اندازند و توپ و تفنگ را کلنند و لی بجانب قلعه تقدم و سبقت ننمایند تا اهالی قلعه بخود مشغول شده نتوانند بمعاونت اهل قلعه جدید پرداخته آنگاه سپاهیان بر قلعه تازه یورش اندا خته مسخر سازند **درمیان تسخیر و فتح قلاع و بقاع ایروان و قراباغ و انهزام رومیه و گرفتاری شریف پاشا سرعسکر و سردار عثمانی** در شب جمعه بیست و ششم شهر ذیحجه الحرام بگذارد بیزده بجری مقرر شد که علی الصباح قلعه جدید افتتاح یابد چون طلیعه تیره صبح کاذب آشکار شد چاکران صادق العقیده صافی طینت روشن سجیت قزلباش بعزم یورش و پرخاش ساخته و پرداخته شدند پنداشتی بامداد روز قیامت است و رجفه صور را آغاز علامت بنا کا چنانکه معهد و معهود بود نخست شیپور توپخانه بنعره خواب آلوده کان بستر غفلت را خبردار و بیدار کرد توپچیان بر سر توپهای خود آمده فتیلها برافروختند سواران و پیاده کان در چهار سوی قلعه جا بجا مترصد کار ایستاده و چشم و گوش در راه دیدار و گفتار نهاده یکبار چندین توپ بزرگ و کوچک و خمپاره و بادلیج و چندین هزار تفنگ و شمخال بجانب قلعه و قلعه گیان شلیک یافت دود آسمان را سیاه کرد و نفیر طبل و نای و کوس و کرنای بماه برآمد قزلباشیه بنیت خود سوران در انداختند و یکدیگر را مخبر ساختند آنگاه بهنیات مجموعی الله الله کرفتند و از اطراف بجوانب حصار رفتند کلوله توپها بروج مشیده را و هن من بیت العنکبوت کرده بود تا رومیه سراسیمه برها کردن توپ و تفنگ اشتغال جستند و دلیران پیاده قزلباشیه از خندقها بروج عروج و از مداخل معابر خروج کرده بودند دلیران ایران که همیشه چون شیران نر بودند امروز چون مرغان تیز پر شدند چون طیور بهوا بسیر پرشدند رومیه وقتی از خود خبردار شدند که حصار از دلیران قزلباشیه مشحون بود و هیچ تن بچنگال جمعی کرفتار آمده خلقی انبوه بضرب شمشیر غازیان مرسخ شکوه بقتل رسیدند و بقیه امان خواستند و اموال و اثقال سراسر منهوب شد بعد از تسخیر حصار جدید کرد قلعه عتیق را دایره کردند و الله قارخان سپه را بدروازه برده و دروازه را با آتش بسوخت امیر گونه خان و دلیران قاجار از کمین خویش پای پیش نهاده بشیر حاجی رسیدند از آنجا برج برآمدند غو و غرنک و توپ و تفنگ زلزله در نهاد آن حصار و حصن استوار در افکند حصاریان متوهم شده ابواب امید بروی خود بسته دیدند از در استیمان در آمدند شریف پاشا می عساکر رومیه سایل بر انکه شه معفو شد و با جمعی عاظم

و اعیان رومیه بارگاه نصرت پناه آمده استمالت و تسلیه یافت و هر دو حصار استوار بتصرف درآمد و در دو قلعه سه چهار هزار کس بقتل آمده بود مدرسه در حوالی اردوی شاهی در خیام خود مقام و قیام کردند هر کس ملازمت رکاب شاهی خواست بماند مورد التفات شد و هر که عزم رفتن کرد رخصت یافت و دوازده هزار تومان پاشا و رومیه پیشکش دادند شاه نکرفته همه را اخلاع شایسته داده و زوهم و هراس بر دون آورده قرخای بکو توالی قلعها رفت و توپ و توپخانه و تفنگ و اسلحه رومیه را ضبط نموده چون شریف پاشا اصل از ایران و اصفهان بود با سیصد کس از منسوبان خواهش اعتکاف در مشهد مقدس رضوی نمود بسالی سیصد تومان نقد و سیصد شتر بار غله در آن ولایت موظف شد و در آنجا وفات کرد و محمد پاشا ولد خضر پاشا با سایر رومیه بقارص رفتند و ایالت ایروان با میر کونه خان قاجار مفوض شد و الکسندر خان والی کرجستان را بملاحظه آمدن سپاه رومیه بازگشت بلاد خود رخصت دادند و شاه و سپاه از ایروان کوچ داده در منزل فرخ بلاغ بفرخی و سعادت نزول کردند در بیان ذکر امیر کونه خان قاجار حاکم ایروان و قراباغ و مدافعه حسینخان قاجار با داود پاشا والی کنجه چون در عهد خاقان مغفور ایالت کنجه و امیر الامرائی قراباغ بخانواده زیاد اوغلی قاجار متعلق بود و در عهد شاه عباس حسینخان قاجار زیاد اوغلو در آخر دو ایالت داشت شاه او را قراباغی خطاب میکرد و در اینوقت که ایالت انصفحات با میر کونه خان قاجار مفوض کردید حسینخان قاجار قراباغی با ایالت استراباد و کرکان مامور شد ولی فرمانش رفت که در قراباغ مانده کنارش را محارست کند و بعد از مراجعت امیر کونه خان از قراباغ بحکومت ایروان حسینخان از لب ارس باردوی شاهی بپوندد اما امیر کونه خان بحکم پادشاه چون از پل خدا آفرین عبور کرده بسلاقر قراباغ رفت جمعی کثیر از ایل و اویماق قاجاریه و تراکمه و الوار ساکنین قراباغ شاهسونی کرده بر کرد امیر کونه خان جمع شدند و او باظهار کفایت و ابراز درایت و اصابت رای و محاسن اخلاق دران صفحات اقتدار تمام حاصل نموده و در اطراف ارس در کمال جلال سکونت کزید و در ایام اقامت امیر مذکور اصلا چشم زخمی بکنود ظفر امود قزلباشیه نرسید و برحسب مرشاه امیر کونه خان بایالت ایروان آمد و حسینخان قاجار قراباغی زیاد اوغلو در قراباغ بماند و حسینخان اگرچه مردی دلیر باصلابت و مهابت بود ولی در ریاست و سیاست مسامحتی میکرد و بشایسته را نداشت و از صفت تکبر که خلقی است مذمومه خالی نبود داود پاشا والی کنجه در ایامی که سپاه بمحاصره ایروان مشغول بودند بقشهر ارس بردا بقراباغ آمد حسینخان بی انکه از او و جمعیت او اطلاعی کامل حاصل کند به آغوق تاکذاشته و قدری سوار برداشته از قور لوچای ایلغار نمود با چهار صد سوار دچار بقشهر از سپاه نامدار شد نا چار مقابله کرد و رستم بیک سوکلن مجروح و زخمدار و کرفتار آمد حسینخان و غلامان قدر انداز دست بتیر و کمان برده جنگ و کریز نموده از پیش سپاه رومیه بسلامت بدر آمدند زیاده از سه چهار نفر از ایشان تلف نکردید و رومیان مراجعت کردند و حسینخان بمنزل خود باز آمد و به غازیان بدست بعضی از طوایف دونک قراباغ که با رومیه مخالطت و مرافقت داشتند بغارت رفت و حسینخان شرح حال بر شاه پهمال عرضه کرد و اظهار تقصیر و انفعال نمود شاه چون از فور شجاعت و بسالت وی آکاه بود در مقام استمالت برنیامده طغرو بنزمیت معارک را معلق بر تقدیر ایزدی دانسته او را باستمالت فرمود و از فرخ بلاغ الله قلی بیک قاجار قورچی باشی با دوازده هزار سوار بقراباغ مامور شد و بکنجه رفته با سپاه رومیه مبارزتی نمود بعضی را کشته و بعضی را اسیر کرده مراجعت بارد وی پادشاهی کرد کیچوک حسن نام رومی در سلک اسرا بنظر شاه در آمد و چون از سرای مسلمان زاده قراباغ آورده بود شاه از قورچی باشی خوشدل و مشعوف نکردید و باطلاق مغلولان حکم داد ذکر آمدن از زون احمد آقا پاشای بغداد بجدود ایران و محاربه او با سلاطین افشار و کرفتار شدن و آوردن پاشا بحضور شاه و مرخصی یافتن پاشا درین ایام از زون احمد آقا پاشای بغداد بر سر قلمرو علیشکر آمدن خواست و دوازده هزار سوار و پیاده از است قاسم سلطان افشار و شاه قلی سلطان حاکم هرسین از آمدن پاشا خبردار شدند بحسینخان حاکم لرستان خبر دادند با دو هزار کس سپاه ایشان نیز سه هزار کس جمع نمود در دهاب مقابله کردند بعد ادبان بکریختند و پاشا اسیر شد و او را روانه حضرت شاه کردند در ییلاق کوکجه تنکیر بنظر شاه رسید با انکه حسارت و خیانت و جنایت او ثبت و او را عفو فرموده مخلع نمود مرخص کرد که بغداد کرامد و او در راه مریض شده چهار ماه بارد و کرد و محمد بیک پسرش محمد پاشا شده از جانب دولت روسیه بحکومت بغداد برقرار شد و میر محمد معصوم خان سفیر جلال الدین اکبر پادشاه هند و ستانی با بری کورکانی با جواب نامه مودت شمامه و هدایای شاهانه خصت انصراف یافته بجانب بلاد شتافته فرستادکان امرای کراد خاصه غازی بیک کاری و مصطفی بیک محمودی نیز مرخص شدند و طهمورث و دارا کشش لسپران داود خان

ذکر حال جغالی اوغلی و عسکر او عثمانی

ولد الکسندر خان کرجی بعد از فوت پدر خود با مادر خویش کوچکه تنکز آمده تشریف حضور پادشاهی یافته و احمد پاشای حاکم وان که سابقا از جانب جعفر پاشای محبوب والی تبریز تربیت یافته بود و در وان جنت نشان حکومت داشت استقلال تمام و سپاهی بسیار یافته آنکه او را از جانب امنای دولت عثمانی معزول و احضار کرده بودند چون فتوری در دولت روم میدید و غروری در وی بهم رسیده بود تمکین بحکم احضار نکرده بخود سری و خودرائی در آنجا توقف و اقامت مینمود طرفه تر اینکه با اهل سنور و ثغور دولت ایران نیز تطاول و تعدی پیشه داشت و دوازده هزار لشکر را از خود علوفه میداد و تا دیار بکر تصرف در آورده بود در تجدید سلطنت روم بنوشته جات کذب آیات خود را دولتخواه دولت عثمانی جلوه کرده بود و توقف خود را در وان صلاح وقت بخرج داده داشت و درین ایام مستخبر از پیش آمده آنجا را محصور نموده و شاه‌وردی خان حاکم فارس را که در رکاب مستطاب بود بکوشمال وی و تصرف وان مامور فرمود الله وردی خان سه روزه راه یکهفته سپرده ایلغار میکرده وقتی بدانجا رسید که از غایت بیم از ایلغار پادشاهی از پیش مراجعت کرده بوان درآمده بود چون خان بمحاصره وان مامور نبود مراجعت نموده در پیمان تسخیر قلعه شوره کل که در دست بعضی از روستا بود قلعه شوره کل که از قلاع متینه و بقاع حصینه است در زمان فرصت بدست سپاهیان روسیه درافتاده جمعی دران بگرفتگی و مردم کشی معتاد و مایه احتمال حال ها چخور سعد و سایر بلاد کردیده بودند و فی الحقیقه از جانب دولت خویش نیز باین کار نامزد و مامور نگشته بودند شاه در ایام بهار و وان شکار بسوی آن حصار رفت و بتنبیه حصاریان بیفکر حکم یورش فرمود و در شب نخست سپاه پیاده و سواره بر اطراف آن باره محیط کشیدند و رخنه در بنیان آن حصار در افکندند آن کروه بکلیسائی که از سنگ سیاه در غایت متانت و رصانت ساخته بودند و در معنی ارکان قلعه بود تحصن جستند سپاه شاه بران نیز مستولی شده آن بیکارگان را بدست آورده بشمشیر بیمانی سرفشانی نمودند و بسیاری را از کنگره حصار درانداختند حصار و ارک و کلیسای سنگ رخام بحکم پادشاه در یکروز بالتمام بازمین بسموار یکسان کردید و شاه دران حوالی لختی صید افکنده عازم قارص شد و درین ایام سلمان بیک محمودی حکمران خوشاب و قراحصار که خود را سموری و از امرای سنجق روم و پکلربکی آمرزو بوم میدانست از اصابت صلابت و مهابت پادشاه تشویش خاطر یافته بنا بر مصلحت وقت و دورونی مردمان این اوقات در کمال ادب بخدمت شاه آمده اظهار اطاعت و ارادت بسیار کرد شاه نیز پرده از روی کار برنکرفته او را ملقب بخانی و خلعت سلطانی مفتخر فرمود و رخصت داد و هم درین ایام و شهور از جانب پادشاه بزرک اسپانیا و پرتکال ایلچی بزرک با پنجاه نفر تابین و صاحب منصب معظم و نامه محبت توام در حدود قارص شرفیاب حضور شاه عباس کردید نامه نامی و تحف کرامی را رسانیده مورد الطاف و اعطاف کردیدند جواب نامه صادر کرده مراجعت نمود ذکر آمدن سنان پاشای چغال اغلی صدر اعظم روم بجانب ایروان و مراجعت کردن بوان چون سیس سریع السیر و خبر کیران صادق القول که از جانب شاه حکمت پناه باسلامبول درخفا رفته بودند خبر دادند که کارکذاران دولت قوی الحشمت عثمانی بعد از استماع احوال و اوضاع پاشایان روسیه و تصرف قلاع تبریز و نخاوند و ایروان و نخجوان و چخور سعد و مغلوبیت سپاه عثمانیه کنکاش کرده مقرر داشتند که سرداری اعظم با ستر داد این بلاد روانه ایران نمایند لهذا همه همستان شدند که مخمار عساکر بحری سنان پاشای چغال اغلی که پیش ازین بسبب نژاد از اهالی فرنکستان بوده و بشجاعت و تهور و تدبر شهرت نموده بدین کار اقدام کند چه که او در کارهای خطیره محاربات عظیمه پا مردی و دستیار دولت روم بوده و امارت بحر و اختیار جهازات جنکی دریائی در دست داشته درین وقت او را منصب صدارت اعظم و سرعسکری کل مفتخر کرده جمع کثیری از قپوخلقی و ینکی چریک و سپاه قرامان و اناطولی و شام و حلب و طرابلس و طرابزون و دیار بکر و ارض روم و اخلاط و وان و اخسیش و وسطان و اکراد و غیرهم ابوالجمع و محکوم او ساخته باشتراع بلاد و استخلاص قلاع بلکه تخت ایران و تسخیر تمام این ممالک مامور کردید و چغال اکنون بصحرای موش رسیده عازم دیار بکر است بعد از استماع و اطلاع شاه اسلام پناه بتهیه و سامان کار آن صفحات اشتغال ورزید و مقرر فرمود که غازیان شیرشکار دسته دسته و فوج فوج و جوق جوق بتاخت و تاز الکا قارص و بلاد واقعه در معابر و شوارع روسیه فرستاده و حکم شد که هر کس که اظهار دولتخواهی کند بدینسوی آید و آسوده بماند والا زنهب و غارت بری و عری نکذارند و غلات و نبات عرض راه را بسوزانند و چاههای آب را پر سنکباند در تاریخ عالم آرای عباسی نوشته اند که دو سه هزار نفر از ایلات و احشامات ولوس و اکراد و امنه کوچانیده بیاورند و پست هزار غیر ملت را از آب بکذرانیده بعراق عجم برده سکنی دادند و غالبا

بتدریج دین اسلام یافشند و شاه و سپاه زبده بخنه منظور و چغال اغلی دران ییلاقات بماندند کویند از قوانین سلسله عثمانیه یکی آنست که در ایام سپاه کشی بجهة ترفیه حال عساکر قرار داده اند چنان است که در روز نیز دهم عقرب که آنرا قاسم کونی کویند یعنی روزی که قوچ داخل کله میشود در هر سرحدی باشند با وطان خود مرخص کردند که در فصل زمستان و ایام سرما و شدت برف و باران در منازل و مواطن خود با مور معیشت و استراحت پردازند و اکر اینقرار تخلف کنند با سر عسکر شخالف کنند و طناب خیمه او را با تیغ تیز بریزند و خیمه بر سر او خراب کنند و بروند و اکر در رکاب خواند کار باشند بطریق ادب علامتی که دلالت بر استرخاص کند بنمایند که معلوم شود قاسم کونی است و باید معاف کردند و مقصود ازین متعرضه که درین محل ایهامی متعرضه است آنکه شاه عباس و سپاه قزلباشیه تا ایام قاسم کونی در صحرا با چمیدند و هوا سردی پیوست و فصل معین سپن شد و هنوز چغال اغلی در صحرا موش توقف داشت شاه چنان دانست که درین سال چغال عزیمت آذربایجان نخواهد کرد و در زمان بغیر فصول ردی بحصول مقصد خواهد آورد لهذا سپاهیان اطراف را رخصت رجعت نمود و خود با قلیلی از قورچیان بقشلاق اراده فرمود و بناکاه خبر حرکت چغال اغلی در رسید و بارزة الروم در آمد و لشکرهای اطراف بدو پیوستند و نامه باحمد پاشا نکاشته بوعده حکومت آذربایجان او را نواخته وی متمال کردیده با لشکر آنصفحات که بر سر وی اجتماع داشتند بچغال اغلی پیوست و سپاه آنجا و دیکر سرحدیه عساکر او شدند و از ارزة الروم بیرون آمده بسوی قارص عزیمت کرد و شاه عباس ازین اخبار قدری متحیر و متفکر شده و احضار عساکر درین فصل و پس از رخصت خالی از صعوبتی نمینمود زیرا که از شدت برد و کثرت برف راهها مسدود و روستاها مفقود کردیده سهول و حزون یکسان شده و طلال و وهاد برابر آمده با الاخره شاه با قچه قلعه نزول کرد تا معلوم شود که چغال بکدام طرف عزم رزم دارد آنکاه بروفق صلاح وقت عمل شود درین اثنا خبر رسید که وی روی بنخجوان و ایروان آورده شاه بفرمود که رعایای آنحال را کوچ داده ببلاد بعیده فرستاده باشند و آذوقه آنچه توانند حمل کنند و آنچه بماند بسوزانند که ویرا استعداد توقف و محاصره قلاع نباشد و بعد از کذشتن از آب بمشیرهای آنشبار از عساکر وی دمار برآورند آغوق راجد اکرده بطرف النجق فرستادند و امیر کونه خان قاجار بحکم پادشاهی مردم ایروان را بقراباغ بکوچانید و اردوی پادشاهی در اوج کلیسیا نزول اجلال کزید و چغال اغلی بقارص اندر آمد و چون عسکر رومیه با ایروان رسیدند موکب همیون در رود خانه ووالی نزول داشت و اهالی چولاه و کنکرلو را کوچانیده بقراباغ بردند و بسیاری بعراق یعنی صفهان رفته در آنجا ساکن شدند و در اطراف نده رود بماندند و طایفه جولاهی در عراق معروف شدند از حاصل شاه دو دسته از دلیران ایران بدو سوی اردوی چغال اغلی فرستاد که همه روزه اخبار را بلاغ نمایند و در هنکام فرصت دست بر رزم و غارت بکشایند و جنک موا باسردار روم نک خود دانسته و شاه بطرف نخجوان میل فرمود و بجهة ویرانی توقف نشد و از معبر جولاه از ارس عبور فرمود که بنه کریوه کذشت شک در آمده بنیاد جنک کنند چندین از سپاه عثمانی اسیر قزلباشیه شده بخدمت شاه آوردند و از حال چغال تفتیش کردند معلوم شد که آذوقه در میان آنقوم کیاب و در حالت اختلال و اضطراب اند و جماعتی از طوایف ینکچری و قول اباشایان معارضه کرده که ما را در فصل قاسم کونی بخلاف قانون معموله بایران در آورده اید و علاوه بر اینکه ظلمی کرده اید آذوقه در میان نیست و پادشاه قزلباش بر لب آب مصمم جنک و پرخاش نشسته ما را نه قدرت محاصره است و نه قوت محاربه چون چغال اغلی چاره ندانست لوای عزیمت بجانب وان بر افراشت و تقلاوزی احمد پاشا از را چرس بما کو روانه شده و بجهة غلبه برف سپاه و دواب بسیار در راه ضایع و تلف کردیده بمشقت تمام و محنت بی فرجام ضعیف و ناتوان خود را بوان رسانیده اند که زمستان در انجا قشلامیش کرده در آغاز بهار و زمان تساوی لیل و نهار با استعداد و سامان بدین بلاد و سامان رو آورند و اکنون چغال اغلی با قابوتلی قشلاق کرفته و پاشایان متفرق شده اند و اکراد آنحدود و نزدیک او آمده چنانکه با شاه قزلباش اظهار اطاعت کرده بودند اکنون دیکر امتابعت نمینمایند شاه عباس چون بتحقیق این اخبار رسید بجانب تبریز معاودت کزید و از امنه ایروان بکمال رافت با صفهان فرستاد و سه هزار تومان بجهة سرانجام مکان و معاش ایشان الشفات شد و با خانه کوچ بعراق رفته در قرای اصفهان ساکن شدند و امیر کونه خان قاجار حاکم ایروان با مقصود سلطان حاکم نخجوان در النجق و کنجعلی خان حاکم کرمان در مزاغه قشلاق کرفتند و چون حکومت شیروان بکستدیل میرزا پسر الکسندرخان وعده شده بود استدعا کردند که بکرجستان رفته با سپاه کرج متسخیر شیروان شوند ازین میانه بدین بهانه استخلاص و استعفا یافتند و شاه نیز تعلل منع نفرموده رخصت داد و بکرجستان برفتند و با عاظم طلش وارد پیلاد اعانت ایشان مثالی نکاشته شد که موافقت در تسخیر شروانات نمایند در ذکر انتقال قشلاق و روزمین داد و رکار کذاران در ما

سرکار شاه عباس صفوی الحسینی الموسوی در ضمن تشریح و توضیح وقایع گذشته مذکور شد که زمین داور و قندهار در تسخیر شاه طهماسب درآمده بود و حکومت آن دیار بسلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل ماضی صفوی تفویض گردیده و اولاد سلطان حسین میرزا که مظفر حسین و رستم میرزا نام داشتند بعد از مخالفتها با یکدیگر روانه هندوستان شدند و بحکم جلال الدین اکبر پادشاه بابری کورکانی ایالت قندهار بشاهی بیک خان جغتائی تفویض یافت و بملاحظه دوستی و اتحاد فیمابین سلسله علیه صفویه و اولاد امجاد ظهیر الدوله بابر پادشاه کورکانی درین باب اظهاری نرفت و تعطیل در گذشت و میرزین العابدین پنجره عبد یحیی کاه مراجعت شاه از سفر بلخ در شهر هراة بحضور شاه عباس آمده احتمال حال و جلاء وطن خود را عرضه داشت و شاه او را بحسینیخان امیر الامرای خراسان و حاکم فراه سپرده که در فراه ساکن باشد شاهی بیکخان از استماع ایخبر رنجیده کوچ سید زین العابدین و دو فرزند او را بر سبیل رهائت و اسم ضمانت با ایالی قندهار سپرد که گرد با زگشت سید زین العابدین با شاهی بیک و میرمذکور در فراه دلتنگ و شکسته خاطر همیزیست و از یکهفته با فرزندان در مقام چاره جوئی بود و او خسرو بیک را که از جانب امیر الامرای خراسان بتحصیلدار فراه بود مستخبر بست تحریک میکرد کسان میرزین العابدین که در بست بودند از غفلت ضابط بست شرحی بمیرزین العابدین و خسرو بیک نگاشتند خسرو بیک را اظهار جلادت و امنگیر شده بی اطلاع حاکم خراسان با جمعی سواران قزلباشیه و سید جهل فرسنگ را بهار اقطع کرده شبانگام بدروازه بست در رسید نردبان بلندپایه بر دیوار مرتفع برنهاده بفراز رفتند و بیرهان سلم قلعه مستحکم بست را گرفتند حسین بیک در جنگ کشته شد و حسن خود را بائی داده بگریخت و این قلعه بست که در معنی گلزار و بهار قندهار بود و امیر ناصر الدین سبکتگین را مامن متین و حصن حصین باین سهولت بدست درآمد شاهی بیکخان با جتماع عساکر جغتائی و متابعین خود فرمان داد زالخان حاکم ولایت قلات و ارسلان بهادر حاکم زمین داور و والی قندهار با فیلان جنگی بسیار بجانب بست حرکت کردند حسینیخان حاکم خراسان چون از کار خسرو بیک اطلاع یافت و در عزم شاهی بیک شنیدند لابد جمعی بحمایت خسرو بیک فرستاد ملک شاه حسین شاملی و اسمعیل خان حاکم فراه روانه شده از آب هیرمند در گذشتند لشکر قندهار از آمدن قزلباشیه خبردار شده برلب هیرمند مقابله کردند نیصد سوار مشترک از قزلباشیه نرسیده بودند و بدفعات از دنبال همی آمدند و عسکر جغتائی و قندهار تخمیناً بسی بودند معهذا چون جنگ درپیوسته شد قزلباشیه بی اندیشه دستها بر قبضه صمصام هندی و خراسانی برده بیکبار بر صف سپاه اعدا حمله بردند در حمله اول زله خان زله خوار سفره ممات و هلاک شد ولی زخمدار بدست افتاد و ارسلان خان از ضرب شمشیر بهادران مقتول گردید و پانصد کس کشته شدند و مابقی فرار برقرار گزیدند و قلعه را بتصرف محمد زمان سلطان شاملو از ملازمان مظفر حسین میرزا دادند و مراجعت کردند بعد از مراجعت قزلباشیه شاهی بیکخان فرمانی ممالک قندهار و زابل و کابل و زمین داور از زین تنگ مصمم جنگ گردیده با سواران زابلی و دلیران کابلی و بهلان مکلوسی و بزرکان جغتائی سپاهی برآراسته در کمال تمکین و وقار و جلالت و اقتدار بعزم تسخیر بست کمر همت بست و روی براه آورد امیر زین العابدین و سایر اولاد میر عبد یحیی محمد زمان سلطان شاملو را از لشکرگاهی شاهی بیکخان خبر دادند ایشان نیز تهیه مدافعه و مقاتله کردند پس از روزی چند گرد و غبار رزم هوا را چون شب تار کرد و علمهای سپاه کابل و قندهار و غزنین نمودار شد پیلهای کوه پیکر با درفشهای زرد خرطوم از میان گرد و غبار آشکار آمد گفتی کوههای جهان در حرکت آمده اند و پستون برچار ستون بپیوندد نظم نه چرخ چنبر لیکن همه چرخ کروش نه کوه هند لیکن همه کوه پیکر چو زنجیر داو و خرطوم ایشان که او یخه بد زچرخ مدور شاهی بیکخان که بنام سمی محمد خان شیبانی و بحکومت وارث محمود غزنوی بود با آن سپاه کینه خواه برگرد قلعه بست احاطه کرد و حکم متسخیر قلعه داد از زین غافل که بست اکنون کنام شیران و مقام دلیران است و کوتوال آن جا کرپا بادشاه ایران و حکما و فضلا گفته اند که قیمة الرجال بالبسالة و قیمة العبید بالرماح سپاه فاغنه و زابلستان و کابلستان طبلها بنوازش درآورده بمحاصره حصار بست اشتغال نمودند اهالی قلعه بالجمله برفراز برج و باره برآمده تیر و سنگ و بادلیج و تفنگ بر کردند سواران بغبان بیکر و فیلان شهلان هیکل بر گرد حصار بگردش درآمده اظهار جلادت و بسالت نمودند و پیلان خرطوم در بروج و دروب حصار استوار کردند شاهی بیکخان جغتائی بر پشت پیلی چون کوه البرز برنشسته بر در دروازه تاخت و فیل زرسر و کله بر دروازه نهاد که بقوت و نیرو برج و باره را متزلزل و متخلخل سازد محمد زمان سلطان شاملو بر با کردن سنگ و بادلیج تاکید کرد و کلوله کران سنگ با دلیج بر دهان و خرطوم زنده پیل آمد سر از سر حلقوم و خرطوم او را ازیکدیگر دریده و پیل با شاهی بیکخان در غلطید سواران شاهی بیک را راست کرده بر اسب نشانیدند و او را سقیم بحال دیدند احتمال را فقتال الثبا

روی نموده از حوالی قلعهٔ لجنی واپس شدند دلیران قلعه دار و شیران پیل خوار از دروازه بیرون تاخته با شمشیرهای آخته بر سر پیلان دویدند و خراطیم افاعی تمثال فیال الضرب صمصام الماس فعال بریدند پیلان نعره زنان بازگشته روی بسپاه غزنین و کابل آوردند هزیمت در آن سپاه افتاده روی بگریز کردند سوار و پیاده حصار بقتل و غارت و انهاب و اسارت آن سپاه روی سیاه در آمدند و پیل و سپاه روی بفرار کردند و غنیمت فیلبار پیت همی پیل بر پیل جنگی فتاد — چو کشتی که بر کشتی افتد زباد — پراکنده خرطوم پیلان به تیغ — تو گفتی همی بارد از میغ شاخ — بگنجان مغلوب و منکوب و محمد زمان سلطان مسرور و منصور شرح حال را باز له خان مغلول و مخذول بدرگاه جهان پناه عرضه کردند و دیگر بتبریز بحضور معدلت دستور رسیدند رزم امیرکونه خان قاجار حاکم ایروان و قراباغ با پاشایان رومیه امیرکونه خان قاجار حاکم و امیرالامرای قراباغ که بحکم شاه در الینجق قشلاق کرده بود و بمحافظت آن حدود میپرداخت محمد تکلو که از امرای چغال اغلی سردار رومیه بود با جمعی از ابطال رجال رومیه در کوکجه داغ مترصد فرصت جنگ بود فخر پاشا و مصطفی پاشا با کروهی از شجعان رومیه را ده بنجوان کرده از وان بدر آمدند و مقصود ایشان اضمحلال امیرکونه خان قاجار بود و امیرکونه خان با سواران قاجار و دیگر دلیران نصرت شعار بر لب رود ارس رفته پاشایان رومیه صرفه در جنگ ندیده بمبارکشتن آبنک کردند اما محمد تکلو از رفتن امیرکونه خان بلب رود ارس خبردار شده بخیال دست برد حوالی الینجق با جمعی از سپاهیان احمق حرکت نموده بجدود بنجوان آمده امیرکونه خان مراجعت مینمود و ملتزمین رکاب خود را باید کها و جنبتهای خویش از پیش روانه کرده داشت و کمان محاربتی نمیکرد در اینحال بعضی سواران مقدمه با محمد تکلو باز خوردند و جنگ در پیوست و بعضی از ایشان فرار کرده بامیرکونه خان رسیدند و متعاقب ایشان طلیعه لشکر محمد تکلو پدید آمد امیرکونه خان با آنکه معدودی سوار داشت بملاحظه نام و ننگ چاره بجز نبرد و جنگ ندانست و محمد تکلو بیک حمله سپاه قزلباش را که با امیرکونه خان بودند در هم و مشکست امیر قاجار تکیه بر لطف پروردگار کرده با معدودی که موجود بودند بمجاربه ایستاد و از طرفین جنگ گرم گردید و بسیاری از قزلباش مجروح گردیدند و سب سواری امیرکونه خان نیز جراحات منکر یافته پیم افتادن داشت مقصود سلطان کنکر لو نیز زخمدار گردید و کار صعب سخت و ننگ بدشمن رین اشنا غلامان و رکابداران خان قاجار که بحوالی الینجق رسیده بودند اثری از وصول خان ندیده متوحش شده بازگشتند و بیجوجه جنگ رسیدند رکابدار جنیبت کشیده امیر سوار شد و اینمعنی را مقدمه ظفر دانسته و لیس بعد العسر شمرده با فوجی که مرکب آسوده تازه نفس داشتند بر قلب اعدا حمله برد بضرب سیوف صفوف را بر دریدند و ابطال رجال محمد تکلو را قتیل آوردند محمد تکلو زخمدار فرار کرده سر و اسیر و غنیمت بسیار دران هزیمت بدست سواران قاجار در افتاد و با فتح و اقبال الینجق عطف عنان کرده از ان رو سر و اسلحه نزد شاه فرستاده شاه چند لوله تفنگ رومی و چند راس اسب را قبول فرموده و در باره امیرکونه خان التفات و توجه بغایات بظهور آورده و از جمله وقایع این سال که یکهزار و چهارده هجرت است انکه مصطفی پاشا از جانب چغال اغلی بتاخت و تاراج خوی و مرند مامور شد و چون ایلغارهای شاه عباس را شنیده داشت که از سادهٔ یکشبانروز بزیر و جرد و از اصفهان دوازده روزه به تبریز ایلغار مشی میکنند و اهمه کرد که شاید از تبریز بخبر بسر او آید خود در خوی متوقف شد و امرای محمودی که سلمان بیک خوشاب بیس آنطایفه بود با جمعی اجناد اکراد بتاخت و غارت کردن آن نواحی مامور کرد جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از عزم ایشان شاه را آگاه کرده شاه عباس اللهقلی بیک قاجار قورچی باشی سرکار را با بسیاری از قورچیان و دیگر سواران بمقاتله مصطفی پاشا و سپاهیان اکراد و محمودی فرستاد و ایشان آنطایفه بحوالی مرند آمده اندک دواب و اغنام و نسی چند از رعایا را بچنگ آورده در نگ ننموده براجعت شتاب کردند جمشید سلطان دنبلی متنظر و منکر و یده و ملاحظه عدد نور زیده سیصد سوار برداشته و مدافعه آنان از اسهل پنداشته از قفای ایشان تاخت و سپاه رومیه دو سه دسته شده بودند جمعی بغارت رفته و مصطفی پاشا و سپاهیان بسیار در سه فرسنگی اشطار آنها میرسند بناگاه جمشید سلطان دنبلی با سیصد سوار و چار آنها شده رزمی بصرفه نمود جمعی سواران بکشتن داده دیگر و برادر بکر قشاری و نماده و خود بنگ فرار بر خود نهاده چون برق مراجعت کرد درین اثنا قورچی باشی قاجار در رسید و ازین کار با او عتاب و خطاب کرده و لی حاصلی نداشت و رومیه باز گشته بودند و جمعی سواران قزلباش الیاق را تاجت نموده یکهزار نفر از طایفه نضارنه که بجار بسپاه اسلام پیش آمده بودند با نوان و صبیان اسیر کرده بنظر شاه رسانیدند ذکر حال رشید بیل خان بن الکسندر خان و کشتن کرکین خان برادر خود را و قتل الکسندر سابقا بسمت نگارش و صورت گذارش یافت که حکومت شماخی و شیروان از جانب شاه عباس نامزد رشید بیل خان شد

ذکر وقایع گرجستان با پسر جغال اوغلی

و با پدر خود الکسندرخان و جمعی از سپاهیان قزلباشیه بگرجستان رفتند که در آنجا بتدارک و تهیه محاربه با رومیه پردازند و شیروانرا مسخر سازند چون بگرجستان رسیدند الکسندر بملاحظه بوقت و تصور بآل درین امر اقبال ننمود و بدفع الوقت و مسامحه و مماطله و معاذیر موهومه میگذرانیدند کسنديل مدتی صبوری کرده معلوم شد که الکسندرخان کرکین میرزا نام پسر دیگر خود را ولیعهد کرده او با شظام امور کسنديل خان و تسلط بر شیروان همداستان نخواهد بود روزی شاه میرخان و علیخان و بکتاش سلطان که از جانب شاه عباس با او مامور بودند گفتند که درینصورت توقف ما در گرجستان مثمر ثمری نخواهد بود اولی آنکه بازگردیم کسنديل خان با ایشان نزد الکسندرخان پدر خود آمده که کار خود را بگذراند در باب شیروان سخنان درمیان آمد الکسندرخان و کرکین خان اعتمادی باین کفتار نکردند کسنديل برنجیدو در نزد قزلباشیه شهرکین شد الکسندر سخن او کوشی نداده از مجلس برخواسته بدرون خانه خود رفته کرکین خان نیز او را تشهی و حیران گذاشته از فضای پدر بدرون رفت کسنديل از حالت طبیعی بیرون رفته از دنبال برادر بدرون آمده با او عتاب و درشتی آغاز کرد او نیز سخنان درشت گفته کسنديل شمشیر از نیام برکشیده زخمی چند بر کرکین خان زده او را بکشت و فی الفور بخلوتخانه پدر رفته با او عتاب کرد پدر او را دشنام داده و درین اثنا از کشتن کرکین باخبر شده و از جانب امرای قزلباش دانسته بکشتن او کرمش آنجا حکم کرد کرجیان در مقام امتثال امر او درآمدند علیخان ملقب بموافق شمشیری بر او انداخت و شاهمیرخان با تمام کار الکسندر پرداخت چند تن زنان و ران که در آنجا حاضر بودند کشته شدند چون کرجیه دانستند که الکسندر و کرکین هر دو کشته شدند بیکبار تمکین نکسنديل خان چاره ندانستند متابعت کردند خزاین و دفاین پدر بتصرف کسنديل خان درآمد و سپاهیان را علوفه و مواجب داده بسفر شیروان رغبت افزود و با ده هزار لشکر قزلباشیه و کرجیه عزیمت شیروان نمود اکثر اعاظم و اعیان باطاعت او درآمدند و سپاه قزلباشیه و شاهمیرخان حاکم شکی که مقدمه لشکرش بودند در حدود قبله محمد امین پاشا حاکم شیروان خبر کرده او لشکر شد و محمد امین پاشا و جمعی رومیه قتیل شدند و بقیه بقلعه گریختند و کسنديل و امرای قزلباش بمحاصره مشغول شدند رزم کسنديل خان کرجی با محمود پاشا پسر جغال اغلی و انهزام محمود پاشا چون حاکم شیروان محمود پاشا ولد جغال اغلی سرعسکر اعظم رومیه از کار کسنديل خان قتیل محمد امین پاشا و محاصره قلعه قبله شیروان استحضار یافت عساکر رومیه را که در اطراف پراکنده بودند شتابی جمع کرده با توپ و عراده و سواره و پیاده بمحاربه کسنديل خان و کسنديل خان کرجی جمعیرا بر سر قلعه قبله نهاده با قزلباشیه لشکر رومیه را استقبال نموده در کنار رود قوتلاق در یکدیگر روی دادند میان جلادت نموده بر یکدیگر حمله آوردند و چرخچیان غلبه کرده قریب بدان بود که صف قول نیز بهم برآید قزلباشیه را جای تحمل و تامل نماند سواران قول را خود حرکت داده میسره و میمنه را از پراکندگی جمع کرده بازگردانیدند و دست بتیر و سنان و شمشیر جانستان برآوردند مانند کوه پای ثبات افشرده بر رومیه حمله سخت بردند گرد و غبار بلند و رشته آمال کوتاهی گرفت سر ها بر تنها زبانی نمود مانند برگ رزان بیاد خزان و لیران رومیه از اسبها در افتادند شکسته رکاب و گسسته عنان هزیمت را غنیمت شمرده روی بگریز نهادند و چنان واقع شد که محمود پاشا حاکم شیروان در مقابل کسنديل خان کرجی اتفاق افتاده و خان کرجی قصد او کرده نزدیک بود که طعن نیزه بدو رساند و خود را از خصمت رهاند درین وقت زخمی کاری بر اسب سواری کسنديل خان رسید و محمود پاشا از چنگ آن هیولا رها گردید چون قزلباشیه چنین دیدند اسبی بکسنديل خان رسانیده از تعاقب رومیه عنان کشیدند بمجمع غنایم پرداختند و درین معرکه هزار نفر از کروه رومیه مقتول شدند و همه خیام قلعه با قلاع شیروان را خالی گذاشته بیم در شهر شماخی که دار الملک شیروانات است جمع شدند الا شماخی و باکو به و در بند حصنی در تصرف افواج رومیه نماند و چنانکه شاه عباس مقرر کرده بود هر یک از امرای قزلباشیه در دار الحکومه خود استقلال یافتند و اهالی شیروان منقاد شدند و شرح وقایع گرجستان و شیروان در تبریز معروض رای شاه عباس شد و سرهای قتلی از نظر گذشت و کسنديل خان تاج مرصع و کمر شمشیر مکلل و اسب زرین ستام مخلع شد و بامر نقیب الاشراف ثقاتی ابو تراب پاک بجهة توب ریزی بشیروان رفت و درین سال برای احتیاط اوقات جنگ و جدال در تبریز قلعه مستحکم ساخته شد و شاه عباس بزیارت مرقد جد امجد قطب الاتقیا شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قدس سره رفته و در مراجعت از راه اهر و شکین بمقبره شیخ شهاب الدین اهری که از اکابر اهل ریاضت و مقامات بود رفته بشرایط زیارت و استمداد همت پرداخته به تبریز مراجعت کرد رفتن امیر ویردی خان سردار قزلباشیه بر سر جغال اغلی یوان و انهزام جغال اغلی رای مملکت آرای شاه عباس صفوی بر آن شد که سپاهی بر سر جغال اغلی که در وان اشظار عساکر او دام میپرورد فرستد لهذا سردار

امیر ویردی خان

الله ویردی خان قولار آقاسی سی هزار سوار با جمعی امرای نامدار مامور فرمود چغال اغلی وقتی خبر شد که اسپان رومیه که در مراتع میچرند
سقمای قزلباشیه در آمد و چرخچیان قزلباشیه از یکمرتبه وان قدم دلیری پیش نهاده مصمم بزد شدند چغال دانست که مقابله با سپاه
قزلباشیه مقرون بصرفه و صواب نیست در قلعه وان خزیده و طریقه قلعه داری گزیده پاشایان دیگر با سپاه خود بیرون آمده پشت بر حصار نهند
وان زده روی بر قزلباشیه نمودند ولی نزدیک نمی آمدند چرخچیان ایرانی اندک اندک آنها را پیش کشیده تا حوالی سنقر نسکی می آورند پاشا
قول و سردار کل نیامده بودند رومیه چسارتی بحرب ننمودند روز دیگر که سپاه قول و علامات سر بسپهر افراشته و طبل و نامی و دلیران
آهن خای در رسیدند رومیه چون پیش از چنگال دیان کرک بر میدند چرخچیان قزلباشیه بر سر ایشان تاختند و جمعیرا مقتول کردند رومیه
راه شهر بر کرفته سوار انرا بحوالی شهر کشیدند بناکاه از برج و باره حصار با دلیرها و تفنکهای آتشبار بر کردند سواران قزلباش پروا نکرده
چون سمندر دل شرار و اذر رفشند در کنار خندق جمعیرا کردن زده و اسیر کرده باردو باز کشتند چندکس از آمعارف و معتبرین رومیه بودکه
خندان آقای متفرقه آقاسی و پسرش از آنجمله بودند القصه مظفر و منصور مراجعت کردند و سپاه قزلباشیه در برابر شهر خیمه و خرکاه برپا کرده
جابجا آرام کرفتند و خیمه الله ویردی خان سردار را در برابر خیمه سردار رومیه برافراشتند دیکر روز خبر رسید که محمد پاشا مشهور بشکاباد هزار
سوار نبرد چغال اغلی می آید قرچغای پیک و بعضی دلیران ایران بر سر او تاخته جنکی قوی کردند و جمعیرا مقتول ساختند و بسیاری اسیر کردیدند
زخمی منکر بر محمد پاشا رسیده بزنده بدست آمدولی بواسطه جریان خون از راه منزل نرسیده در کذشت و در روزی که قرچغای پیک با سواران
قزلباش از اردو بیرون میشدند رومیه کمان کردند که بغارت میروند و مروزار دوی قزلباشیه خالیست لهذا قدم دلیری پیش کذاشته بر سر
اردو آمدند الله ویردی خان که احتیاط این کار را کرده بود و قراولان معین و مستعد رزم داشت حکم بجنک داد رزمی بزرک بظهور آمد و سپاه
رومیه منهزم با فشه روی بشهرستان کردند چون باز حام از یک دروازه درون شدن خالی از تعطیل و تشویش نبود از کنار خندق روی
بدروازه دیکر نهادند قزلباشیه بر آنها حمله کرده و جمعیرا بکشتند و جمعیرا اسیر کردند و بسیاری بخندق در افتادند و بعضی بباغات حوالی شهر متفرق
شدند تا بحدی که اهالی اردو بازار پنجاه کس از سواران رومیه در میان باغات اسیر کرده باردوی سردار ایران آوردند و همه را کردن زدند دیکر
رومیه تمنای خروج از دروازه و برابری با سپاه قزلباشیه ننمودند چغال اغلی دست خود را از هر چاره کوتاه دیده توقف در شهر و انرا مایه محضوری
خود دانسته بدریاچه که یکطرف آن بقلعه قریب است و سابقا بدان اشاراتی شد که آنرا بحیره ارمن نامند در آمده با جمعی قفار سفائن نشسته
بجانب موش روانه شد لهذا چغال اغلی تبدیرات این آدمی از چنک پلنکان قزلباشیه بدر رفت والله ویردی خان شرح حال پاشا عرضه
کرد و جمعی سپاه تا عالجواز و احش رفته از او اثری بظهور نپیوست و شاه در همکام خروج از تبریز اراده وان از زبان اخبار مسرت آثار اطلاع یافت
والله ویردی خان در حوالی خوی و چالدران منظر و منصور با سران و سرهای رومیه بحضور شاه آمد و خندان آقای متفرقه آقاسی با پسرش
سعادت تخش بحاکم قراجه داغ سپرده شدند و بحکم شاه عباس قلعه متحکم درخوی بنیاد کردند کوتوالی قلعه و اولکای خوی بسیدی سلطان
خبوشلو مفوض شد و درین ایام شیخ احمد آقا که سابقا در وغه قزوین و مردی سفاک و پسدین بود از غایت غرور مرد بر انکیخت و بحکم شاه
بقصاص رسید و منصب و سپاهیان او بپسرش شیخه بیک بتفویض یافت هم درین ایام خبر فوت باقی خان حاکم ترکستان و جلوس ولینعمت جانان
برادرش ولی بخارا بر مسند خانیت ماوراء النهر رسید ذکر مخالفت امرای اکراد محمودی و تحصن مصطفی سلطان در قلعه ماکو
و تاخت و تاز سپاه قزلباشیه ایل محمودی و اکراد اردوین وقات که بموا عید الی یافت شاه بتنبیه بعضی اکراد محمودی
که در پسک ماکو متمرد بودند عزیمت فرمود و مصطفی سلطان حاکم ماکو با اقربای خویش در قلعه متحصن شدند و ماکو از قلاع مشهوره آذربایجان است
که در پای کوه و میانه دره واقع است و مسیح صاحب شوکتی متجاوز آن قادر نبوده و جریکه تا زطارم چارم دیکری از تبع زنان کیتی بقدرت مشیر
آن حصار را تسخیر ننموده پشت تو کفتی که تن بدکر چرخ ماه مرا و را سر آنکوه و آن دز کلاه و قلعه دکر در دامن آن کوه داشت که آنرا استحکام
داده خیول و احمال و اثقال خود را در آنجا کذاشته حارس و حافظ بر آنجا کماشتند شاه طوایف قراداغلو مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه و
غارت مواشی و مرای و ایل و اوس آن کرده مامور کرد در اندک مدتی آنقلعه را محصور و مشوح کردند و هر چه یافتند بغارت بردند و جمعی بر
طوایف محمودی رفته چندان دواب و اغنام بیاوردند که کوسفندی به نیم درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و کاوی بدو درهم فروختندی و شاه بحوالی

نجوان که فیمابین راه ارزنة الروم و راه وان است شطار قدوم سپاه روم همی کشید و کسشدیل خان حاکم گرجستان چون بشرف اسلام مشرف نشده بود مطبوع طباع اهالی گرجستان نگردید و قطع نظر از این امر قتل پدر و برادر بیچ ملتی محمود ننموده طوایف گرجیه با یکدیگر معاهده نموده با الاتفاق شبی و خیمه کسشدیل خان ریختند و کسشدیل یکدریچه اردو بهم برآمده گرجیه دو نفر از بنایر الکسندرخان بدست آورده اردو را شکسته روی بگرجستان نهادند و قزلباشیه و کسشدیل منهزم شدند ما از رود ارس گذاز کرده باردوی همیون پادشاهی در نیامده باردبیل رفته از آنجا قصد گرجستان کرد و کار محمود پاشا والی شیروان از نو قوتی تمام پذیرفت و اهالی گرجستان عریضه بشاه عباس فرستاده از سوء سلوک کسشدیل شاکی شدند و طهمورث بن داود خان را بپادشاهی خود خواستند و شاه نبایر استمالت گرجیه قبول فرموده بایشان منشیر داد احکام فرستاده و کسشدیل بخود سری بگرجستان رفته در محاربه گرجیان مقتول شد و حکومت گرجستان بر طهمورث خان مقرر شد و خبر مراجعت چغال اغلی وزیر اعظم رومیه در رسید و اردوی شاهی در دره تکمرسنکی صوفیان بتبریز اقامت فرمود ذکر مراجعت سنان پاشای چغال اغلی وزیر اعظم روم با سپاه بیشمار مستخیر آذربایجان و انهزام یافتن رومیه از قزلباشیه چون خبر بازگشت سنان پاشای صدر اعظم مشهور بچغال اغلی بتحقیق پیوست و اتفاق پاشایان و بکلربیکیان و میران سنجق و اکراد متعرق و میر شرف خان حاکم خرزه و پسر برادر ذکریا خان و میران محمودی و طی و سایر قبایل مرافقت و بسر انجام واضح گردید شاه عباس بجانب خوی و سلماس حرکت فرمود و در خوی سراوق اقبال و خیام جلال را عبور بر صباو شمال مسدود کرد و پیرداق خان حاکم تبریز را بشهر مامور فرموده که طریقه خرم مرعی داشته قلعه و شهر را منظم کند و او فرمایشات پادشاهی را بانجام رسانید قراولان قزلباش بحوالی اردوی رومیه رفته در اوقات کوچ و اتراق و نزول ارتحال عسکر رومیه را بدقت سنجیده تخمیناً از یکصد هزار متجاوز دیده معلقصه شاه بطرف مزدآمده بر محلی از قلل جبال شاهی برآمده بنظر تامل اردوی رومیه را تماشا فرمود کمتر از صد هزار نبودند و از هر حیثیت در سامان و اسباب و استعداد جنگ کمال آراستگی داشتند شاه تکیه بر فضل و رحمت ایزدی کرده کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله در اشتهای دست عالی بنیاد ساحته الله وردی خان بکلربیکی فارس را بسرداری و سالاری سپاه کینه خواه قزلباش مامور کرده که خود پیوسته در قلب قول بوده باشد و ذوالفقار خان رملو و کنجعلی خان حاکم کرمان و سایر سلطانان میر مقدم چرخچی و منقلای سپاه قول شدند امیر گونه خان قاجار را در میمنه میمون و جمعی امرا را در میسره همیون مقرر فرمود و پس از سپارش سرداران مذکور و قشون های ماموراز موکب نصرت کوکب پادشاهی در حرکت آمده چون دریای آرمیده تمکین و وقار رفتار کنان شدند الله وردی خان در حوالی قریه صوفیان نزول کرده شاه نیز بجهة تماشای کارزار و استظهار لشکر نامدار از دنبال حرکت فرمود و نزدیکی آمده بر فراز قلعه با جمعی سواران کوه ثبات بایستاد و آنروز که سه شنبه بیست و چهارم جمادی الثانی سنه ۱۰۲۱ بود دران صحرا جنگ بزرگ سلطانی فیمابین رومیه و قزلباشیه اتفاق افتاد و شاه عباس خود در طرف دست راست سپاه بر فراز قلل در تدابیر صایبه و ملاحظات صافیه بامداد و تعاون سپاه اشتغال میکرد قرچغای بیک که در اصابت رای و شجاعت نفس منفرد بود با جمعی بمعاونت منقلای لشکر الله وردی خان روانه کرد و قنبر بیک استاجلو را نیز با برخی سواران بتقویت قرچغای فرستاد بعد از غایت لوازم تدابیر تکیه بر فضل خالق قدیر کرده بتوکل و تسلیم صابر شدند ما از آنطرف سر عسکر رومیه با سپاه بیشمار جنود کردون طبش خود نخوارمی آمد تا بحوالی قلعه سیش شش فن سنکی تبریز رسید دران محل نزول نموده باستحکام مبانی محاربه استقدام ورزید عزاده ذرخچر البطر نکه قاعده مقرره رومیه است از جانب برابر لشکر قزلباش بیکدیگر اتصال دادند و حصنی آهنین برپای کردند نکچریان با بتوب و تفنگ در پشت عزاده مصمم جنگ شدند و پاشایان عظیم الشان با عساکر خود فوج در فوج و کتیبه در کتیبه و سنجق در سنجق و حزب در حزب از دو بزرگ بیرون آمده در برابر سپاه قزلباشیه صف آرائی نمودند کوسه صفر بیکلربیکی ارض روم و عثمان پاشا حاکم شام و علی پاشای ملقب بزنخچر قرن مقلای سپاه رومیه شده در نهایت دبدبه و غایت کبکبه چون کوه آهن بایستادند شاه عباس تعجیل در منازعه را جایز ندانست و اشتهاز فرصت میکرد و بامر پیغام میفرستاد که جنگی بصرفه نمایند و چون امرای رومیه اقدامی در قزلباشیه ندیدند خیرگی کرده قدم جلادت پیش نهادند قرچغای بیک و قنبر بیک از سپاه پیاده شده با همراهان در پناه اسپان بماندند و گلوله مانند تگرگ بر ایشان بارنده شد و بالله وردی خان پیغام دادند که درنگ نامزید شتاب رومیه شده و صرفه کار از دست بیرون خواهد شد اری الحکم فی بعض المواضع ذلة

چون شاه از صورت حال استحضار یافت با سپاه قلب از مقام خود حرکت کرده رخصت جنگ داد و جمعیرا علیقلی خان شاملو میانه پاشایان منقلای و اردوی سردار بکار زار فرستاد که قوت سپاه رومیه همگی یکپارچه متوجه گردد و الله قلی بیک قاجار قورچی باشی را بمعاونت او مامور گردانید و ساعت بساعت بسوار و سپاه و کرنا و کوس و جانب امرا مدد و معاون تازه بتازه میفرستاد سپاهیان رومیه که برحوالی تل با قزلباش بیک برابر شده بودند فغان کرنا و سپاه و گرد و غبار از طرف اردوی سردار بنظر درآوردند متوهم شدند که مبادا سپاه قزلباشیه از قفای آنها درآیند و فیما بین ایشان و اردوی سردار حایل شوند و مدد ایشانرا مانع آیند عزیمت کردند که آهسته آهسته خود را باردو و اقرب سازند از دو جانب احتیاط ورزند تا بجانب بنال و قرب اردو میل کردند قزلباش بیک همراهان او از حوالی پشته مانند سیلاب مرگ بیکباره الله الله کویان جلو ریز خود را بر صف سواران رومیه زدند الله ویردی خان سردار نیز ازان سوی حمله کرده سپاهیان برافغار و جوانغار و قول و مقلای باسپاه رومیه درآویختند کار از ناوک و نیزه درگذشت و شمشیر و خنجر رسید تلهای کشته در دشت صاف ظاهر آمد و جویهای خون در فرغ خشک روان شد خروش توپ و تفنگ از اطراف اردوی چغال اغلی برافلاک میرسید و نفیر کوس و نای از سپاه قزلباش در کوهسار چون رعدی پیچید گرد و خاک پرده انظار را مانع ابصار بود بجز برق شمشیر و بارش خون چیزی بر دیده جلوه نمیکرد پشت زبس کرنش زمین خم گرفت زبس کشته پشت زمین خم گرفت بهر کام بی تن سر ترک دار برافتاده چون مجمر زرنگار فکنده سر نیزه جان ستان یکیر انگون و یکری راستان سپاه رومیه منهزم گشته پای قرار ایشان بی ثبات کشت و راه فرار ایشان بی نجات ماند راه بیازگشت اردو نیافتند ناچار سراسیمه بوادی و روستا شتافتند مردمان کمنام چندان کشته شدند که رومیه نیز ندانستند و نشناختند اما معارف پاشایان و حکام جلیل الشان و سرداران و بکلر بیکیان بسیار بودند که برخی در کارزار طعمه شمشیر آبدار شدند و بعضی منهزم گردیده گرفتار آمدند کوسه صفر بکلر بیکی ارض روم که از مشاهیر شجعان زمان بود در آن مصاف مقتول گردید همچنین علی پاشای رنجر قرن و عثمان پاشا بکلر بیکی شام و قریب بهفتاد تن از پاشایان و سنجق بیکیان و میران نامی کشته و گرفتار شدند و مصطفی پاشا وزیر دوم دولت عثمانی و شیر احمد پاشا حاکم قارص و قوچی خان کرد برادر غازیگرخان و محمد بیک پسر خندان آقای مقتوله باشی زنده بدست آمدند و تا هنگام غروب معرکه هزار از رونق نیفتاده بود شیران مردخای و نهنگان شیر ربای از دنبال هزیمتیان همیرفتند و سر و اسیر همیگرفتند تا کار بجائی رسید که در آنشب تار جمعی از اهل فرار بر روستا و قرای تسوج و سایر مواضع در افتاده ایشانرا اسیر کرده بحضور می آوردند مع القصه چون شب درآمده بود شاه در آنحوالی نزول فرموده بمشاعل زرین و سیمین سراپرده پادشاهی را چون عرصه افلاک از ثوابت و کواکب زینت یافته و از سرهای بریده پیشگاه شاه را باغی پر از شکوفه و شکسته کردند و امرا هریک از زرنگاه بازی بر بساط محفل ارم مشاکل ارمیده بالطاف و اعطاف شاهانه اختصاص می یافتند شاه پیمانه چند از راح بسر کشیده عرصه رزم را بمجلس بزم تبدیل کرده و از کوه بزین بکوشه مسند تحویل فرموده و مقارن این حال که هر کس سر و سری می آورد یکی از قورچیان استاجلو که حقیر بخشه بود اسیری قوی هیکل با دست کشاده بحضور آورد شاه باو انعامی فرموده از حال اسیر استفسار کرده آن مرد عظیم بخشه پاسخ داد که از طایفه مکریم شاه فرمود که او را بر ستم پک مکری بسپارد که هر چه خواهد کند و بصحبت دیگران توجه فرمود آمد مکری چنان دانست که حکم بقتل او شده دل از جان برگرفته لغتته خنجر برکشیده بر شاه حمله کرد شاه وقتی متوجه شد که نیش خنجر قریب به پیکر شاه شده بود تجلد فرموده بی اضطراب دست آن مکری را که مرگ خود را بقوت تمام بر روی شاه افکنده در تلاش درآمد حاضران از غایت دهشت مبهوت مانده چراغ فروشسته امرا برخواسته بر گرد شاه ستاده شمشیرها کشیده ولی چون خیشان مکری و شاه پیک کونه بود و در یکدیگر پیچیده زیر و زبر میشدند امرا میترسیدند که شمشیر بر شاه آید و دست فرود نیاورند تا بخت مدد کرده شاه بر آن دیو سار غلبه کرده زانو بر سینه اش نهاد و خنجر از دستش بیرون آورد چاکران او را گرفته قدری واپس بردند شمشیر در او نهادند تن پلوارش ریزه ریزه کردند و شاه بهمان متانت که نشسته بود بتجرع اقداح از دست ساقیان ملاح اشتغال فرمود و در اواسط شب باردوی خوابگاه که یکفرسنگ مسافت داشت مراجعت فرموده تا علی الصباح بغنوده ذکر متفرق شدن اردوی سرعسکر رومیه و غارت کردن آنها و رفتن چغال اغلی از غصه جان دادن او دیگر روز معلوم شد که توقف سنان پاشا باعاده و توپ باشظار آمدن جان فولاد اغلی سردار عساکر حلب است که از دنبال با پنجهزار سوار باعانت سردار خواهد آمد شاه عباس دانست که اگر مدد بسردار رومیه برسد بقوت جنگ عزاوده و توپ و تفنگ مایه مزاحمت دلیران قزلباشیه خواهد بود جمعی بسرجان فولاد اغلی گریخت

بطوچ رسیده بود فرستاده میر شرف حاکم جزیره را پیغام مودت فرجام از پهلوی سردار بحرکت درآورده رفتن میر شرف و انهزام خان فولاد همه دو اهمه غریب در اردوی سردار افکند چنان متوحش و مضطرب برهم خورده فرار کردند که تصور آن توان کرد و شب هنگام عصر سبقت ربوده احمال و اثقال بگذاشته بوان روان شد و بسیاری راه گم کرده باطراف افتادند و گرفتار آمدند و حوالی صبح مردم مطلع شده باردوی سردار رخنشدند خیام برقرار و قیام و مجالس مفروش و صنادیق مرتب و ستور و احمال در حوالی بارخفته و فرصت حمل و نقل نکرده بود نه پیری پک بخرگاه خاصه سردار رفته نظاره کرد که پاره از مسکوک سرخ و سفید در آنجا ریخته و انگشتری سنان پاشا برکنار سند افتاده و شمشیر مرصعی که سرعسکر و وزراء پهلوی خود نهند در آنجا نهاده بصندوقخانه رفته همه را جابجا چیده دید و در مقفل کرده یافت یکقطار شتر از شتران آنجا بار کرده باردوی شاه آورد مردی دیگر بدانجا رفته اسباب بسیار یافته از جمله برلیغ سردار سنان پاشا بود که نشان روم نگاشته و در کمال ترین اتمام یافته در آنجا افتاده معلوم شد که در رفتن و فرار کردن کمال اضطراب و دهشت و تعجیل داشته اند اما حاصل موازی صد توپ و ضربزن که توانسته بودند بهمراه برند بتصرف بوتجیان شاه عباس درآمد و بخمر این هر قطعه نصیب غازیان نصرت کسب شد بدیشان بخشید و دیناری از کسی نگرفت و شاه بجانب سلماس حرکت فرموده تمام روسا و حکام اقصفات بحضور پادشاه درآمدند و بخلاف سابق اظهار ارادت کردند از جمله مصطفی پک محمودی صاحب قلعه ماکو شمشیر بگردن افکنده شرمسار بحضرت شهریار آمد و همچنین حاکم خوشاب و امیرخان چولاق و ذکریا خان چکنی همه بخدمت آمدند و مورد التفات پادشاهانه شدند خلعتهای خاص و کمرشمشیرهای مرصع مرخص گردیدند و سنان پاشا بوان رسیده در آنجا نیز توقف ننموده بدیار بکر رود و پسر جان فولاد حاکم حلب را که بحمایت او نیامده بود در راه بکشته طایفه او نیز عاصی شده برفتند و چغال اغلی از زین هزیمت چنان بیقدر و قیمت شد که مدقوق گردیده باندک روزی بمرد و حسرت تسخیر تبریز و آذربایجان را بعالم باقی برد و شاه بعضی امرا را رخصت منازل خود داده و حکام فارس و خراسان را بمرکز حکومت خود فرستاده با بعضی از سپاهیان باردو پیل رفته بعد از زیارت شیخ صفی الدین اسحق و با واجداد بزرگوار بکنار رود ارس رفتند و بعد از رمضان قصد گنجه فرموده منزل بمنزل میرفتند و گرچه کاخت در کورک آمده استدعای طهمورث بن داود بن اسکندرخان که در رکاب بود کردند شاه او را طهمورس خان نموده خلعت داده با گرجیان بحکومة گرجستان فرستاد و در آغار تحویل حوت در حوالی گنجه آمده قریب بمزار شیخ نظامی گنجوی صاحب خمسه رحمة الله علیه مخیم عساکر نصرت مآثر گردید و بتدارک ریختن توپ قلعه کوپ و سایر لوازم امر شاهانه جاری گردید و در این ایام خبر رحلت پادشاه هندوستان جلال الدین محمد اکبر شاه بابری کورکانی و جلوس شاهزاده سلیم بعرض پادشاه ایران رسید و در آغاز سال فرخنده فال یونت ئیل یکهزار و پانزده که سال بیستم جلوس شاه عباس بود عید نوروز فیروزی در ملک قراباغ بترتیب و زیور و زینت وقوع یافت و در حوالی مزار شیخ مذکور لوازم و شرایط جشن و سور بظهور آمد و سپاه قزلباشیه از اطراف و اکناف ممالک محروسه بتدریج در گنجه اجتماع کرده بمحاصره شهر اشتغال جستند و عساکر رومیه که در گنجه بودند بجهة اعلای کلمه نفاق و تسدید ابواب شقاق رستم سلطان سوکللو را که چندی قبل اسیر کرده بودند مقتول نمودند و در قهر و غضب مزاج پادشاه فرو ماندند و یکی از سادات عالی نسب مازندران که قرابت با سادات سلسله میرزرک جد امی شاه عباس داشت و در آنجا بود تیر شهادت رسانیدند و مدت سه ماه از طرفین شور مصاف گرم بود و دو بار رومیه بر سنگر بارگیر چند کس را بالقبل آوردند در این ایام الله ویردی خان حاکم فارس با سپاه آن سامان در رسید و در طرف شرقی گنجه منزل گزید و در ذکر محاصره و تسخیر قلعه گنجه و گرفتار محمد پاشای عثمانی و سایر اهالی گنجه بحکم پادشاه گیتی پناه سپاه قزلباشیه از اطراف گنجه سپهبار اپیش برده و شهبار از خندق گذرانیده بزیر برج بارو رسانیدند و از جانبی قریب پانصد زرع دیوار قلعه را خالی کردند چوبها و ستونها در ان تعبیه کرده چوبها آتش زدند ستونها سوخته و فروخته گردید دیوار حصار منهدم آمده شجعان در آن بظهور رسیدند رومیه قلعه هجوم کرده که سند آن باب عشوح نمایند از تواتر گلوله های توپ تفنگ و تهاجم مردان عرصه جنگ صورت امکان نیافت قورچیان جلادت پیشه برج چهارطاق بورش برده برفراز آن برج استیلا و استعلا یافتند رومیان بغط اندازی و آتشبازی درآمده موی و روی بعضی را سوختند هنگام عصر برج دیگر عروج کرده از دست رومیه برون آورده و صد و پنجاه نفر از اهالی قلعه زخمدار گردیدند و هفتاد کس کشته شدند محمد پاشا حاکم قلعه همچنان

رومیه را ترغیب بقلعه داری مینمود وقتی خبردار شد که قرلباشیه قلعه را تصرف کرده اند در اینوقت تاسف و تلهف سودی نداشت پاشا و اهالی قلعه ناچار سر بمدارا آورده اظهار انفعال کردند چون سابقا از شاه بدیشان پیام و نامه رفته بود و آنچه صلاح حال آنها بود اظهار فرموده اثری نبخشید کسی را مجال تشفع و توسط آنطایفه نبود لهذا بعد از فتح قلعه کنجه دو هزار و پانصد کس از قلعه گیان عرضه شمشیر شرکردیدند و محمد پاشا را با مازندران روانه فرمود که ورثه سید مازندرانی قصاص نمایند و شعرا تاریخ فتح کنجه گفتند و از آنجمله تاریخ فتح کنجه کلید شفا ی است از طبع موزون صادر شد و چون مردم قراباغ از رفتار و پنجار حسنخان قاجار شکایتی راندند شاه حکومت و ایالت آن بلاد را بمحمدخان زیاداغلی قاجار داد و ... ی بجانب تفلیس نهاد در ذکر تسخیر قلعه کوری و توماس و تفلیس و رفتن شاه عباس بتماشای شهر تفلیس محمد پاشای قراقلو حاکم شهر کوری که از ولیخواهان رومیه بود چون از حرکت اردوی پادشاهی اطلاع یافت عریضه فرستاده روانه خدمت اعلی کرده اظهار ارادت نمود و خود نیز شرفیاب حضور والا شد و بمراحم خاص اختصاص گزید و مقالید قلعه کوری را بملازمان شاهی سپرد و بتصرف قرلباشیه درآمد شاه بقلعه توماس عزم کرد آن نیز بتصرف درآمده رومیه بعضی مطیع و برخی مرخص شده برفتند چون رودخانه الکیت کرجستان محل نزول شاه گیتی ستان شد عبداللطیف پاشای حاکم تفلیس تحفه و تقدیس اطاعت و ضراعت پیشه کرده علی قلی خان شاملو ایلخانی را تفلیس را تصرف نموده و پاشا را بدربار شهریار آورد مورد التفات و مخلع و مرخص شده برفتند و شاه عباس بتماشای آن قلعه سپهر اساس روانه تفلیس گردید در ذکر شهر تفلیس و سایر وقایع آن ملک نفیس مخفی نماناد که تفلیس از اقلیم پنجم و اکنون دار الملک کرجستان است و قلعه تفلیس در دامنه کوهی بلند واقع است و نازترین قلعه در جانب اعلای آن جبل و بکمال علو است رودی در میان آنشهر جاریست که از جانب غربی آمده بجانب شرقی سیری میشود و آن رود خوشگوار روان در جوار شیروان با آب وداس اتصال جسته بحر خزر میریزد اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده چنانکه گوئی از شمال آمد و بجنوب رود و در همان حوالی قلعه از جانب جنوب گردیده و بطرف شرقی شده و در حریم شهر و قلعه که آب گذار است زمین سنگ بستی مرتفع واقعشده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در آنجا ترتیب یافته که بولایات کرجستان از تفلیس بدان تخته پل عبور کنند و رودخانه بآن عظمت که از انهار مشهوره آفاق است در زیر آن تخته پل میگذرد و بلده تفلیس در جانب غربی آن تخته پل افتاده چشمهای بسیار و عیون بیشمار از آنکوه جریان مییابد که تخمینا بیشتر از چشمه آن آب گرم است و در زمان هر یک از سلاطین نصاری و مسلمان برفراز هر یک از آن چشمهای آب گرم گنبدهای رفیع ساخته و حمام مردم آن دیار بدان گرمابها انحصار دارد چند حمام در درون قلعه است و بیشتر در بیرون و ارتفاع بروج قلعه مذکوره در آنوقت در نهایت علو بوده و سلاطین استیلا بر آن هست نداده زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند سر بفلک کشیده است و در میوی آن رودخانه گرمی گذرد بدیجه مکانی که لشکر تواند ماند و آنرا محاصره کرد صورت وقوع و امکان ندارد و در ذکر احوال کرجستان و ارمن بر میخیزد و آب اطراف و آن میریزد و چنانکه ذکر شد از میان شهر تفلیس گذشته از کنار ملک آن عبور کرده داخل رود ارس میشود و از کنار سالیان گذر کرده بدریای مازندران و حاجی ترخان که نامش بحر خزر است میریزد و شمالیش خاک شیروان و جنوبیش زمین مغان است مع القصه سیکنه آن شهر اغلب نصاری و کرجی و ارمنی و قلیلی مسلمان بوده اند و کلیسیا در آنجا مستعده بوده است و در این ایام که شاه عباس در آنجا بود کرکین خان ولد سیمونخان والی کاریل در کذشت و او را رصاب فرزندی از او که جوانی چارده ساله بود بخدمت شاه آوردند و او را بجای پدر خان و والی کرجستان کردند و بهمه اعاظم و اعیان و میرزادهای کرجستان از جانب شاه عباس خلعت و التفات پیقیاس مبذول شد و کوتوالی تفلیس بمحمد سلطان شمس الدینلو مخصوص گشت و شاه مراجعت فرموده بتسخیر شیروان و تعمیر ایروان قصد و عزم ثابت کرد و از راههای صعب دو روز بکوکجه تنکیز نزول اجلال اتفاق افتاد و امرای هر ممالک و سپاهیان هر ملک در رسیدند و مجموع امراء و سپاه الا الله و یردی خان حاکم فارس و سردار خاص مامور بتعمیر قلعه ایروان شدند و الله قلی بیک قورچی باشی بانجام آن خدمت متصدی گشت و شاه با جمعی مخصوص از ساحل کوکجه تنکیز سکارکنان بطرف نخجوان توجه فرمود و درین اوقات بعضی نوشتجات در باب مصالحه از دولت عثمانیه در رسید اجمال آن بتفصیل اینکه از جواری حرم شاه طهماسب کلچهره نام پرستاری که چه بعد از رحلت شاه و آزادی خویش با سیمونخان والی کرجستان همبستر شده بود چون سیمون اسیر شده بروم رفت مادر سیمون کلچهره را که زنی عاقله بود نزد سیمونخان فرستاد کلچهره مذکوره چه مذکوره خانه و الده

سلطان محمد خان خواندکاری داشت درین ایام که محاربه ایرانی و رومیه واقع شده و همت بشغال اعلی در افشاد بعضی مفاسد دیگر در دولت
روم روی داد که درینوقت منازعه با دولت ایران مصلحت حال خواندکار نبود و اظهار مصالحه را از ان جانب دلیل بر ننگ و وهن دولت
شمرند لهذا باشاره درویش پاشا وزیر اعظم والده سلطان مراسله بعمه شاه عباس نگاشته و کلچه از جانب سیمونخان آن نوشته و
سایر مراسلها را برداشته بایران آورد و چاوشی رومی نیز باوی آمده بود عریضه سیمونخان که باشاره صدر اعظم درویش پاشا نوشته بود
شاه بخوانده جوابی صریح داده مضمون آنکه بهمان مصالحه که فیمابین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب بوده برقرار باشد مع القصه
امیر گونه خان قاجار که بتاخت بلاد رومیه رفته بود تا عادد بخوارزم و آن تاخته مراجعت کرد از امرای کبار اتفضلیات عبدالله پیک
محمودی حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قراحصار و مصطفی پیک حاکم ماکو و زینل حاکم چورس همه بخدمت شاه آمده و فرستادکان
پاشایان و میر سنجقان توابع روم همه بعارض چاکر انه بحضور شاه جنت آرامگاه زمانه شرفیاب شدند و بجهة میرشرف خان و ذکریا خان خلعت
الثفات شد و شاه بارد و باد آمده بعیش و شکار و تفرج پرداخته و در ذکر آمدن شاه عباس بارد و باد و تبریز ارد و باد قصبه
دلنشین و آباد در جانب شمالی رود ارس در دامنه کوه قبان واقع بوده و بخوبی آب و هوا و فور چشمهای خوشگوار معروف و خلق
چند بار تقبل عام رفته اند و طایفه نصیریه از دودمان استاد البشر خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره العزیز که در آنجا میزیسته اند
صدمات خورده اند و حاتم بیک اعتماد الدوله وزیر شاه عباس از آنولایت بوده که قریب بیست سال باستقلال وزارت ایران نمود
و چون شاه بارد باد رسید روزی چند بکامگاری اعتماد الدوله بخدمات کرمیت بسته و بعیش و عشرت گذشت و امرای قزلباش از
تعمیر یروان فراغت یافته باتحمن حضور پادشاهی شتافته و بعد از روزی چند از راه دره علی که رامیست محتوی بر مضایق جبال قفقاز
پادشاهی بتدریج رفته در جلگای جولدروبر کشاط مجتمع شدند و پس از ده روز شاه عباس از همانزه بمماشای قلعه یروان روان شد
و انتظامی تمام در امور آن ساحات داده یاساق یورش شیروان فرمود و محمد بیک و ملو باستمالت آنجا روانه شد عطای رومیه و
شمس الدین پاشا که اصلش از شیخ زادگان شیروان بود بجیله مهلت خواسته که مددی از عثمانیه بایشان رسیده باشد پادشاه
بمضمون ارباب الدول ملعون منظور آمال زاد انسته بعزم شیروان حرکت فرمود در سیم رمضان در کنار آب کرزدول منوده چون
شیروانیان جسور جواد در آبریده بودند و در آنحوالی گذار دیگر نبود شاه اغوزق را در مینوی کرگذاشته کوچ داده بقدر سه منزل گریزندگان را
غیر پیمال بلده شماخی متوجه گردیدند و بازماندگان اغوزق و بنه بمشقت بسیار از آب گذار کردند و اردوی کیوان پوی در حوالی قلعه شماخی
خیمه سرپرده برپای منودند و بواسطه قلت علیق لدواب مشتر ستور و اجمال و خیول مالی رد و بمراتع و مرابع کنار آب کر مرخص شدند
و قرب دو سه ماه چهره خورشید در نقاب سحاب مغفره بود و از کثرت باران در خیام ارد و غبور یاران متعذر بود مع بذا شاه بیارید
حصار و اسباب محاصره و کارزار اشتغال مینمود و در ذکر محاصره قلعه شماخی دار الملک شیروانات و یورش بردن
امرای قزلباش بر تسخیر آن قلعه بر دانشوران دقیقه یاب مستور مباد که شماخی که دار الملک شیروانست فیمابین دره و قلعشه
و کوهی که بر جانب شمال است محل سرا و عمارات حکام و سلاطین فی وی لاحتر مآن ولایت بوده و ارض آنمکان بالنسبه باراضی شهر
ارتفاع کلی دارد و رومیان هر یکی نه را قلعه ترتیب داده و هر دو را بیکدیگر متصل کرده و دو قلعه طرف شمالی که محلی مرتفع است بروج عالی
اساس کردون مماس از سنگ و آبک ساخته اند که از غایت ارتفاع با قله ایوان کیوان برابری کند و از کمال استحکام و تشیید
کلنگ دستین جدید بضربهای شدید دران رخنه نیفکند و از طرف شمالی و برابر این بروج عالی نزدیک بردن سپه و محاصره قریه کمال
امتناع دارد و گویند این شهر از بنیه نوشیروان و از قدیم تخم بوده و ملوک آن چنانکه سبق ذکر یافت سلسله خود را بنوشیروان منسوب
میکنند علی ای حال شاه عباس منظر تعمق و تدقیق القلعه را ملاحظه کرده جانب شمالی بخیاب له ویرد یخان و جانب غربی بالله قلیخان
قورچی باشی قاجار سپرده شد و سیه طرف یکریند و الفقار خان و لشکر آذربایجان محول گردید و بعد از ایشان سپه کنجعلی خان
حاکم کرمان همچنین علیقلیخان ایشک آقاسی و دیگر امرا قسمت یافت و بحفر و نقب مشغول شدند و از غایت سختی زمین شکست میتبه
حصار و نزدیکی نقاب و شاه ایالت شیروان را ضمیمه امیر الامرائی ذوالفقار خان قرامانلو فرموده او را باهتمام در تسخیر شماخی تاکید ات فرمود

سپاهیان اسبان خود را از علفزار بخواسته بنای محاربه نهادند و سپاه را از اطراف بقلعه قریب کردند و اهالی قلعه ماندهای بی آب در شبکه اضطرار فرو ماندند چون خبر محاصره شیروان بمسامع اهالی بادکوبه رسید تشویش خاطر یافته تفکر مآل خود افتادند و ابواب حزم و دوربینی بر روی خویش کشادند در ذکر مخالفت اهالی بادکوبه با عساکر رومیه و متابعت کردن با شاه عباس و مغشوش شدن بادکوبه مخفی نماناد که بادکوبه بندریست بر ساحل دریای شور و بمسافت سه مرحله از شهر شماخی دور قدل طولش لطال عرضش و از اقلیم پنجم است و آنرا باسطه بسیار وزیدن باد باد کوبه نام کرده اند و باد کوبا مخفف آنست چه کاهی بدان شدت باد میوزد که بعمارات و حیوانات آنجا ضرر فاحش میرساند لهذا عمارات آنشهر را از سنگهای تراشیده طرح انداخته اند و سطوح خانها را بقیر اندوده اند هبوب باد بر مایل و نا سازگار است و پیش یک فرسخ از سه طرف آن بدریا اتصال دارد و جانب شمالی آن خشک و ساحل است و حصار محکم دارد گویند آن نیز از بناهای نوشیروان بن قباد ساسانی بوده و ملوک شیروانیه سه حصار تو بر تو از سنگ رخام در کمال متانت و استحکام در آنجا بانام آورده اند فیما بین دو حصار خندق عمیق فرو برده اند حاصلش زعفران و نفط سیاه و سفید که باطراف میبرند و در ممالک فرنگستان بنرخ اعلی میخرند و در سه فرسنگی بادکوبه آتشکده ایست که چون خواهند آتش برافروزند زمین را قدری خراشیده شعله از خارج بر زمین نمایند فی الفور مشتعل خواهد گردید چون قدری خاک بر آن ریزند آتش خاموش شود و اگر خواهند آتش را بجای دیگر برند نیم زرع زمین را کنند و بنائی را مجاذی زمین کنده بدارند چون پر باد شود سر بنیان را به بندند و نقل نمایند و در هر جا که آتش ضرور شود لوله آهنین بر لب بنیان مذکور نهاده شعله از خارج بر لب بنیان نمایند یا دام که باد در آنجا سر لوله مانند چراغ روشنی دهد و هنوز از هندوستان بزیارت این آتشکده آیند مع القصه ولایت بادکوبه در این ایام در تصرف عثمانیه بود و حاکم موروثی سابقه داشت ناچار برومیه مدار میکرد چون اخبار هزیمت سپاه روم و استخلاص بلاد مغان و قراباغ و محاصره شماخی و غلبه بر قلعه کیان عثمانیه بشنید از وخامت مآل حال بادکوبه بتر سید مردم شهر را بخود راغب و از عثمانیه هارب کرده بعد از مواضعه با اهالی شهر بر سر کوتوال عثمانی تاخته ایشان را مقهور و مقتول ساخته رؤس کشتگان را باعریضه ارادت ضمیمه بحضور شاه عباس فرستاد شاه چنین فتحی بزرگ و آسان را از شایخ اقبال و تفضلات ایزد متعال شمرده او را نوازشها کرد انجلاع فاخره و توجهات زاهره بنواخت و خورسند و خوشنود روانه فرمود کل اموال رومیه و کوتوال را بصاحب بادکوبه مبذول فرمود و حارس و نگهبان در آنجا تعیین شد و چون این خبر بسالکین دربند باب الابواب رسید اندیشه نمودند که مبادا چنین حرکتی بظهور آوریم و سبقت متابعت را مایه اعتبار کنیم پسر خواجه محمد در بندی که پدرش در زمان شاه طهماسب صفوی انار الله مرقده در شیروان بخدمت کذاریهای بسیار منظور نظر عاطفت پادشاهی شده بود بملاحظه قدمت خدمت درین امر سبقت کرده اهالی دربند را بنوید التطاف پادشاهی خورسند ساخته چون در بسکام توقف شاه عباس در شهر گنجه اوسمی خان لکزی داغستانی حاکم قبتاق را که بحضور آمده بود و عده حکومت دربند داده بود و او از یورت الکیت حرکت نموده با منشور ایالت در بند رفته بود صاحبان دربند متابعت فرمان شاه قزلباش کرده او را بدربند طلب کردند در ذکر تسخیر قلعه باب الابواب دربند بدست اوسمی خان قبتاقی که از جانب شاه عباس حاکم گردیده بود بر نکته دانان حدود و سنور دانائی واضح است که فتح شماخی و بادکوبه و دربند از آثار بخت بیدار و طالع بلندان پادشاه اسلام پناه بوده والا باین آسانی و سهولت چگونه این بلاد و امصار مستحکم بدست توان آورد زیرا که دربند حصاری متین و حصنی حصین است و یکطرف آن قلعه که در جانب خشکی است چنان عالی و مستحکم است که مرغ و هم طیران و عروج بر خاکریزان محال و در غایت اشکالست و یکطرف آن بدریای خزر اتصال دارد و آن سمت که بباب الابواب مشهور است و بسد سکندر اشتهار دارد از غایت ارتفاع نارین قلعه با خانه مهر و ماه همسایه و جدار و دیوار بست شهر تا میان دریا کشیده شده بر یکطرف آن سد سدید و حد حدید کوه البرز است که هزار برابر سد اسکندر است و عبور مترددین دشت خزر و قبچاق در روس و تاتار و سکنه آذربایجان بشیروان آیند جز از یک دروازه که در میان سد سدید واقع است ممکن نیست و آنرا باب الابواب نامند مع القصه اوسمی خان قبتاق با سیصد سوار بدربند رسیده اعاظم شهر دروازه بکشاده او را بشهر در آوردند و شعار شاهیسونی ظاهر کردند حسین پاشا حاکم دربند که تقبل نکبت آن شهر جنبت مانند کرده بود مضطرب شده بنارین قلعه در آمد جمعی رومی لاصل نیز باوی متابعت کردند پسر خواجه محمد دربندی و جمعی از اعاظم دربند بخدمت شاه عباس آمده شرح حال عرضه کردند مجدد ارقسم حکومت اوسمی خان قبتاقی نگارش یافته باخلاع فاخره ارسال رفت و منوچهر

جلد ششم

ذکر فتح شهر شماخی و ارمنیه صغری

غلام خاصه با جمعی از تفنگچیان عراقی و خراسانی و جغتائی و باقی مامور بحراست آن حصار شدند و بعضی امرا مثل شاه نظر بیک جغتائی و شاه قلی بیات و نعمت سلطان میر صوفی بتسخیر این قلعه و تقویت او سمی خان داغستانی برخاستند چرخها و نقبها و حفرها بزیر برج و باره مارین قلعه رسانیدند و کار بر محصورین حصار تنگ شد از در استیمان در آمدند حسینخان را بستدعای و بحضور پادشاه نصرت پناه رسانیدند معزز و مکرم گردید و چون بعرض شاه رسید که وقتی کاروانی بشیروان میرفته شب برپشت دروازه رسیدند و دروازه بسته بود باب زده گذاشته رفتند قنبر بیک سلحدار باشی معماران و بنا پرسته و مهندسان اقلیدس اندیشه مامور شدند که از میان آب برجها ساخته و سدها پرداخته بدیوار بست سابق اتصال و بند و از آن برج تا دامن البرز کوه که منتهای آن سد سدید است تجدید عمارت برج و باره نمایند که راه معبر مسدود باشد و حسب الامر پادشاهی در کمال انضباط ساخته شد و معلوم شد که قبل از اسلام در آنجا آثار برج و سد بوده و بتصادف زمان از لطمات آب خراب گردیده یا سلاطین فریشوکت بجهت گذشتن از آنجا آن برج و سد را خراب کرده و از پهلوی در بند آب انداخته گذشته اند که محتاج بباب الابواب بنا شد چه جانی بیک خان پادشاه دشت قپچاق در عهد ملک اشرف چوپانی کرکی کرده از آن راه بر سر آذربایجان آمد و امیر صاحبقران تیمور کورکان بهنگام عزیمت دشت قپچاق از ایران و مجادله با تقتمش خان از این راه عبور کرد و گویند که سد اسکندر همین است و یاجوج و ماجوج مغولیه و تاتاریه اند و گفته اند که انوشیروان عادل این سد را تا حوالی کرکان و دشت ترکمان کشیده و هنوز بعضی آثار آن در دریا و صحرا ظاهر است العلم عند الله لا علم لنا الا ما سمعنا در ذکر بعضی واقعات ایام محاصره شماخی که در سال یکهزار و شانزده اتفاق افتاد در تحویل حمل و نوروز سال هزار و شانزده شاه عباس صفوی بمحاصره اشتغال داشت و چون اهالی شماخی آوازه دروغ در افکنده بودند که لشکر تاتاریه بمعاونت ما خواهند آمد و در این وقت فرستاده غازیکرای خان تاتار آمده اظهار ارادت و امتنان کردند مذکور نمود که من اسیر و در قبضه محبوس بودم بالتفات سلطانخمزه میرزا برادر شاه عباس آزاد شدم و ابدا ترک مصادقت و مخالصت این دودمان نخواهم کرد و اهالی قلعه از این خبر نیز از تاتاریه نومید شدند و حسینقلی خان قاجار برادر امیر گونه خان نیز از گنجه توپهای بزرگ را بشماخی رسانید یکتوپ را در سیبله بند ویردی خان و دیگر برادر سپه قرچغای خان حاکم تبریز که با سپاه تبریزی و آذربایجانی تازه آمده بود بردند و بعد از انقضای سردی زمستان از هر جانب در اردوی شاهی ازدحام تمام بود یکهزار نفر از کرچه و آنچنین از داغستان و قبتاق و چرکس و بکاری و مازندران در اردو از دحامی پنجه و حصر بود و در روز عید اضحی ایوانی از چوب و تخته که برای اسلام ساخته بودند قبل از آمدن شاه خراب شده جمعی صدمه خوردند و بعضی از حاضران بمردند و چون ایالت ایروان بامیر گونه خان قاجار مفوض شده بود وی در نخجوان و الحق با بادی آن بلاد مخروبه و زراعت و فلاحت اشتغال داشت و غالبا بتاخت و تاز الکای ارزنة الروم اظهار استیلا و استقلال مینمود و چون حکام قارص و خمس قلعه سی بادی قدرت مخالفت و منازعت نداشتند قلعه معاذ بردار و توابع چوخورسعد تصرف او در آمد و چند بار با اهالی رومیه که در قارص ساخلو بودند محاربه کرده مظفر شد و با مصطفی پک و اوندیک محمودی مصاف داده هر دو مقهور ایوان کریختند و قلعه ماکو و بایزید تصرف ثرلباش در آمد و بعد ازین فتوحات عظیمه قلعه قارص را تصرف نمود و قارص ولایتی است از ارمینه صغری ما بین ایروان و ارزن الروم که اکنون بارض روم شهرت کرده و ارمینه صغری جزو حدود ایران است و قارص فیما بین دو سرحد یعنی روم و ایران واقعشده بود و مابه النزاع دولتین بود و در مصالحه اول ایران بود و رومیه بخلاف معاهده آبادان کردند و تصرف نمودند و بعد از سی سال درین ایام اظهار شاهسونی کرده از اضطرار بایروان آمدند و قلعه قارص تصرف امیر گونه خان قاجار در آمد و یراق قلعه از توپ و سایر لوازم سر اسر بایروان نقل شد و خبر خدمات و فتوحات امیر گونه خان در اطراف قلعه شماخی بعرض شاه عباس رسید و امیر گونه خان قاجار در ان سرحدات بکمال حشمت و اقتدار حاصل کرد و در این ایام گذشته که خبر فوت فتحا حاکم ماوراء النهر رسید امیرزادگان ترکستان که چند سال در پناه شاه بودند تقویت شاه و حکام خراسان روانه غزجستان شدند و بقدر ده هزار کس بر سر جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا اجتماع کردند و چون ولیمحمد خان برادر کوچک باقی خان بر سریر سلطنت ماوراء النهر متمکن بود در وقتی که جهانگیر خان بمحاصره بلخ اشتغال داشت پست هزار کس بر سر جهانگیر فرستاده بعد از محاربه جهانگیر خان را ظفر بود ولی در مقابله لب چیحون یار محمد میرزا مقتول گردید و جهانگیر خان هزیمت یافت غزجستان بار گشت

جلد ششم ذکر تسخیر شماخی و مراجعت شاه با صفهان

روضة الصفا

و الیمحمد خان سپاهی تباخت و تاراج خراسان فرستاده و بطرف ارداق و باوغیس آمده متفرق شدند و حکام و امرای خراسان مطلع گردیده در هر جانبی با سواران اوزبک جنگ کرده جمعی را کشته و برخی را اسیر نموده روانه حضور شاه عباس کردند و در پیش قلعه شماخی بحکم پادشاهی بسیاست رسیدند و مایه عبرت رومیه و سایر قلعه گیان شدند ذکر تسخیر قلعه شماخی و بازگشت شاه به تبریز و مشهد و اصفهان و وقف کردن اموال خویش علی الاجمال چون اسباب قلعه گیری از هر جهته آماده شد امر آویزش بردند و توپهای بزرگ که از ایروان آورده بود و سی من تبریزی سنگ می انداخت بیرج و باره فرو بسته و کار بر قلعه گیان تنگ کردند و روز پنجم شهر صفر از سپه و قرچغای یک چندین بر بیرج برشده و از جانب سپه ذوالفقار خان قرامانلو نیز بکمند و پنجاه نفر از رخنهای دیوار شکسته داخل قلعه شدند از اطراف کرنا نواخته یکدیگر را خبر کردند بهیات مجموعی دلاوران دلیر و بهادر را قلعه گیر بر بیرج و باره چون برق تاختند و خود را بشهر شماخی در انداختند رومیه قدرت دفاع و نزاع نداشته بخانهای رعایای شهر گریخته و راندک فرصتی و قلیل مدتی سه هزار کس از عثمانیه و شیروانیه عرضه شمشیر شدند پاشایان رومیه از شهر بقلعه بالا جمع گردیده و دیگر خود فرو ماندند از قرار دره نقطه اندازی کاری بر نیامد زیرا که حسن و خاری عبور سیل را مانع شوانبود احمد پاشا کسی نزد الله ویردیخان فرستاده الحاح و انابه کرد و اظهار اطاعت نمود و احمد پاشا و شمس الدین پاشا و برادر و پسر او و کچک حسن بحضور شاه آمدند و در شرایط قهر پادشاه دهر خشک و تر بجوشند و اموال قلعه گیان بمضمون آنکه رندان کوشند مال موذی نصیب غازی بغازیان قلعه گشا اشغال یافت و دارائی شیروان بسیاری معقول شد و حکومت آنولایات بذوالفقار خان قرامانلو تفویض یافت و قریب سی و نفر کس از زن و مرد و اطفال که خواهرزاده و داماد و برادرزاده ذوالفقار خان و کچک بیگ بمه را کشت و این مرتبه شنیع در نظر شاه بس زشت و قبیح آمد و ذوالفقار خان برنجیده و برحسب اقتضای زمان کمنون خاطر بماند و شاه بعد از انتظام امور الصفحات مظفر و منصور بدار السلطنه تبریز آمد و سپاه نصرت همراه را که چند سال در رکاب بودند با وطان رخصت فرمود و بنا بر عقیده صافی و اراده کافی قصد زیارت روضه متبرکه مشهد مقدس رضوی علی بن موسی الرضا کرد و بشرایط زیارات و تحیات و ظهور خدمات پرداخت و امرای خراسان بحضور آمده باشفاق پیشوا اشراق اختصاص یافته مرخص شدند و شاه و رضوان جفت آله با صفهان مراجعت فرمود و بعد از یورش بخیاله و استرداد بلاد موروثه چندی بعیش و راحت آسوده خاطر شد و حاتم بیک اردوبادی اعتماد الدوله بتولایت خود رجوع نمود و شاه عباس درین سال کل املاک خاصه خود را از رساتیق و خانات و قصبه و چهار بازار و حمامات حتی خوانیم صابع مبارکه را بچهار دانگ تقسیم مقوم و بر چهارده معصوم وقف نمود و وقفنامه بخط جناب شیخ المشایخ عالم عامل اسبح شیخ بهاء الدین محمد العاملی قدس سره نگاشته شد و پادشاهان کرامی نژاد ایران از بعد از خود بتولیت این موقوفات معین نمود و چهارده مهر باسم چهارده معصوم منقش و بمیرزا رضی صدر سپرده شد که به نیابت متولی کل یعنی شاه جداگانه بمعاملات آنها پردازد و کتب کلام الله و ظروف ضیق فعفور و جواهر نفیسه و ظروف زرین و سیمین و مرصع و فیله جنول و رمه بغال و اجمال و مواشی و اغنام و دواب و انعام سراسر و غیر موقوفات مذکور متضمن بود و اغلب را باستانه متبرکه بهدیه نقل نمودند اری الهدیة تدل علی مقدار مهدیها و اشفاع متاع و ارتفاع ضیاع بمه ساله بلکه همه روزه بارباب استحقاق از سادات و علما و فضلا و فقرا و طلبه علوم وصول می یافت و اشعه شای جمیل و اجر جزیل چنانکه امی دینوی و مثوبات اخروی این عمل بر باطن پادشاهی متی تافت کما قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب خیر المال ما انفق فی سبیل الله نظم نیاید کس اندر جهان کو بماند مگر آنکه زو نام نیکو بماند مزد انگه بماند پس از وی بجای پل و مسجد و خان و مهمانسرای و کرفت آثار خیرش نماند نشاید پس از مرگش الحمد خواند در پیمان بعضی از وقایع و سوانح روم و آمدن دوازده هزار جلالی بسر حد ایران بجد متکذاری شاه عباس در سال یکهزار و شانزده که شاه عباس در چمن قتیز الناک فریدن ییلاق داشت معلوم شد که مصطفی پاشا ولد اودان احمد پاشا که اسیر سپاه ظفر لباس شده و در مراجعت بغداد وفات کرد برادر خود محمد پاشا والی بغداد غلبه کرد او را بکشت و خود باستقلال حاکم بغداد شد و با شاه عباس اظهار ارادت میکرد و ناگاه از دولت خواندگار محمود پاشا ولد چغال اغلی با ایالت بغداد مامور گردید و با مصطفی پاشا مصالحه کرد که حلة با مصطفی پاشا و بغداد با محمود پاشا باشد و برآن

مقرر شد و مصطفی از بغداد بدر آمده بحلب رفت و در دیار روم از نو جلالیان ظهور و خروج کردند و بنا بر عصیان و طغیان نهادند نخست مردی
فرومایه که او را قرا یازیجی می‌نامیدند در حدود آماسیه و توقات سر بخود سری بر آورده جمعی هرزه گردان بر گرد او اجتماع خود را جلالی لقب
کردند بعد از او حسن بیک نام برادرش بعرصه آمد و بصلابت و مهابت معروف گردیده و بشجاعت و سخاوت موصوف گشت بغارت
قوافل مذکور محافل شد و ببذل نعمت مشهور مملکت آمد حکام و پاشایان از بیم او در قلاع خزیدند و اضطرارا با او مدارات و مواسات گزیدند در
اناطولی حکمش جریان یافت و سپاهش بده هزار رسید چند بار پاشایان با او محاربه کردند و منهزم شدند و کار او بداعیه سلطنت رسید
و باذن پادشاه والاجاه روم حکومت روم ایلی که سرحد فرنگستانست باو سپرده شد و در ایام غزای با فرنگ در گذشت و وفات یافت
بعد از او جان فولاد نامی در حلب رئیس جلالیان گردیده و قراقاش نامی در ارض روم این داعیه بهم رسانیده و قوامی یافت ولی جان فولاد
قوتی حاصل کرده بود در وقتی که چغال اغلی بآذربایجان آمده شکسته مراجعت کرد در حدود دیار بکر او را بکشت پسر او خود را جان فولاد نام
کرده و بطریق جلالیان یاغی شده حلب را تصرف نموده و محمد پاشای مشهور بقلندر اغلی که از زمان سلطان روم بود و حکومت حمص داشت
نیز برنجیده جلالی شد و تا بروسا رفته قتل و غارت کرد از سرحد محمیه بر آسا تا ارض روم در تمامه اناطولی آتش فتنه برافروخت و از جانب
سلطان روم مراد پاشای وزیر اعظم با اهالی فرنگ مصالحه کرده باستیصال جلالیان کمر همت بست و بدفع فتنه فولاد اغلی رفته
بعد از محاربه فولاد منهزم بحلب گریخته بدست آمده مقتول شد و بعد از او محمد پاشای قلندر اغلی رئیس جلالیان شده استقلال تمام
یافت و بیست هزار کس جلالی مطیع او شدند و او با مراد پاشا جنگ کرده انهزام یافت و با دوازده هزار کس بجانب ارض روم آمد
و از آنجا نیز جنگ کنان خود را بسرحد ولایت قزلباش رسانید و رومیه مراجعت نمودند و قلندر اغلی کسی نزد امیر گونه خان قاجار حاکم
قراباغ فرستاده اظهار عقیدت و دوستی کرده و حسین بیک زناوت از جانب محمد پاشای قلندر اغلی عریضه بشاه عباس آورده
اظهار شاهسونی کرد و شاه درباره او و قلندر اغلی رافت و رحمت و استمالت مرعی داشته جلالیان را بایران طلبیده اعتماد الدوله حاتم بیک
وزیر بسفر تبریز و آوردن آن گروه فتنه انگیز مامور شد و دوازده هزار تومان نقد و دوازده هزار راس گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهت مدد
خرج آن جماعت انعام رفت و فرامین و مناشیر و طومار سفید بیاض با اعتماد الدوله سپرده شد که بر وفق مصالح ملکی نوشته شود و مختار باشد
و بحکام بلاد در تکریم جلالیان احکام صادر شد

ذکر وصول جلالیان بایران و مهمانداری اعتماد الدوله آن طایفه را

و بعضی از سوانح اتفاقیه حضرت اعتماد الدوله آصف صفات بحکم شاه سلیمان جاه به تبریز رفته تهیه میزبانی این گروه خود پسند را
کماهو حقه سرانجام داد و جمعی را باستقبال آنها فرستاده تا جلالیان چون بحوالی ایروان رسیدند امیر گونه خان قاجار حاکم ایروان
و قراباغ اکابر و اعاظم آن بلاد را با برخی ریش سفیدان قاجاریه باستقبال آنها روانه فرمود بعد از ورود در اوچ کلیسیا سه فرسنگی شهر
آنها را منزل و نزل و ساوری داده و در خارج شهر مهمانی و ضیافت خواسته مجلسی عالی برآراسته فروش رنگین در خیام گوناگون
بگسترده و با اعاظم ایشان اظهار مواحدت و مصادقت کرده قریب سه هزار کس از امرا و سرداران و بلوک باشیان را انجوی خوش و طرز
دلکش با شربه و اطعمه‌های شایسته و رفتار و گفتار بایسته میزبانی نموده و بسیار نیز نزل و موائد گوناگون ارسال و انعام فرموده و سعید
از اکابر جلالیان را باستحمام ترغیب کرد و پس از خروج از حمام بهر یک لباس در خور بپوشانیدند چون این طایفه در شیوه کبر و تصلف و
خودپسندی و داعیه شجاعت و مناعت غلوی تمام داشته اند مهمانا در مجلس امیر گونه در میانه پاشا و قراسعید گفتگوئی افتاد
که قراسعید بطریقه ادب و تمکین پاشا را پاسخ نداده بعد از رفتن بمنازل خود با یکدیگر بمبارزت برخاستند و پاشا قراسعید را بزخمی مجروح کرده
حیدر آقا جدن پیری باصلاح ذات البین در میانه افتاده مانع جنگ و پرخاش شدند لهذا رنجش در میانه روی داده جلالیان
سه جوقه گردیدند و در نزول و خروج جداگانه رئیس شدی تا در تبریز همه اجتماع یافتند و پیر بداق خان حاکم تبریز و خواجه محمد رضا وزیر آنملک
طبقات ثلثه جلالیان را استقبال نمودند و هر یک را در محلی مناسب فرود آوردند و امرا و حکام در جوقه بجوقه میرسیدند و بآنها تکریم و تکریم
میکردند و اعتماد الدوله مقرر کرد که در روز دویم ورود به تبریز اسامی جنود جلالیه را در قلم در آورند سیزده هزار و کسری ثبت شد
که لشکر جنگی ایشان ده هزار مردمی بودند و مهماندار بجهت هر فوجی تعیین یافت و اعتماد الدوله با ایشان از جانب شاه التفاتها نمود و سخنان

گول زدن

جلد ثم ذکر الطاف و انعام و اکرام باطاجلا

سودمند و پسندیده افتاد و در باغ جهانشاهی سرسر را بضیافت عام خواند و یکهفته بتهنیای آن طوی و میهمانی مهنای اشتغال رفت و ترتیب میدان و ارزمین را مسطح و مفروش کردند و خیام و سایبان و شامیانه برپای نمودند و بعد از انجام ده هزار کس را دعوت فرمود مجلس بزرگ ضیافت عام الفیقا دیافت و سوای امرا و پاشایان و بزرگان این طایفه از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت دادند چنانکه از ده هزار دو هزار کس مخلع شدند و خلعت محمد پاشا قبای زربفت طلاباف و بالاپوش مخمل زربفت و منديل تمام زر و شال چهار رزعی طلا باف و چقه مرصع و اسب اعلی و زین و یراقی کرسی تومان تمام شده بود داد و خلعت دیگر از ازسران سه جوقه قرب بهمین تفصیل معین الثقات نمود و سایر جماعه را علی حسب حالات مراتبهم قباهای زربافت و مخمل و دارائی و مناديل الوان دادند مع القصه درین وقت از سلاطین زاده ها کرجی عطا بیک خان ولد منوچهر خان والی دمشق با صد نفر از قبیلان و اتشمندبشوق شرفیابی آستان پادشاهی وارد شدند بتمامی آنها نیز خلعتی داده شد و بضیافت دعوت یافتند اقسام مکیفات و مغیرات و قهوجات و تنقلات بمجلس عالی در آوردند سه صد خوان منقل و هزار طرف از حلاوی چسپند و بنرزه و هسته دانه و انگور و سایر میوها و مرکبات خرمن خرمن در صحن مجالس و خیام ریخته بود و کهزار قاب زرکش از طعام الوان و لوازم بمجالس حاضر کردند و هزار دیگر بخارج مجلس رسانیدند الحاصل پانصد نفر از اعیان و امرای ایشانرا با خود تسهیل کرد و سایر را مهماندار و منازل داده به قشلاقات فرستاده که در بهار شرفیاب خدمت شاه شوند و بیست و دو کوچ باصفهان آمدند و تبدیلات در عرض راه مکرر بمستی نموده بایکدیگر عربدها کردند و زخمها زدند و خوردند اعتماد الدوله آنها را آرام داده تا وارد شدند و در درگاه دولتخانه عمارت نقش جهان اصفهان شرف حضور یافتند و در زمستان دران شهر بماندند و شاه با هریک التفاتها فرمود و تکلیفات نمود و درین سال خبر فوت غازیکرای خان تاتار رسید امرای تاتاریه توقمش کرای پسر اورا بپادشاهی برداشتند ولی از جانب سلطان روم سلامت کرای خان برادر او بپادشاهی تاتاریه مقرر شد و برادرزاده خود را بکشت و مدت ملک غازیکرای بیست و پنجسال بود و او شخیار عالم عاقل مجاهد غازی عادل بود و در اشعار ترکی و فارسی غزائی تخلص میکرد و مصطفی پاشا حاکم سابق بغداد که بحکم راضی شده توقف خود را در انجا با المال صلاح ندانسته نسبت باو کید و مکر بظهور آورد و بالکلیه از اطاعت دولت روميه متوحش و مایوس شده روی بخدمت شاه عباس آورده در اصفهان سعادت حضور پادشاهی دریافت و اعطای خلع گرانمایه از قبیل کمر خنجر و شمشیر مرصع و چقه مرصع و سیورغال سنگین از قلمرو علیشکر بهارلوی ترکمان مستظهر شد و شاه جلالیان را چنان مصلحت دانست که مامور بخدمتی کند و بملاحظات چند بسرحدات آذربایجان و کوشمال کرادا نخدود سامان اولی دانست لهذا جمعی از امرای قزلباش را مقرر فرمود که با محمد پاشا بموافقت و مرافقت در انتظام امور الصفحات بهستام و رزند و حکام بلاد و هریک قشونی برداشته بتدریج روانه چخور سعد شدند و چون فیما بین سلسله علیه صفویه و پادشاهان کورکانیه باریه که سلاطین هندوستان بودند همیشه مراودتی بود و چنانکه سبق ذکر یافت جلال الدین محمد اکبر شاه رحلت یافته بود و فرزندش سلطان سلیم پادشاه بجای او بر مسند سلطنت مملکت وسیع الفضای هندوستان جلوس داشت چنانکه رسم و قانونست جناب پادکار علی سلطان را که از امیرزادگان قزلباش و منبر خلیفه تخلفا حاکم سابقه دار السلام بغداد بود بتعزیت و تهنیت پادشاه رفته و شاه آمده قدیم و جدیدرا مامور فرمود و سفیر مذکور که بفراست و کیاست و نبالت و جلالت موصوف با پنجاه نفر از بزرگان و بزرگزادگان مجلل با جقهای قزلباشی مرصع و مکلل از راه فندهار روانه شدند و منوقات و هدایای متناسبه که از جمله پنجاه راس اسب تازی و کرجی و پیاقی و علهای زربافت و مخمل و یراق لایقه و چند بطانه پوستین روسی و راسوی سیاه رنگ که در عرف محاورات این زمان قراخز گویند و بربطانه را متعین بهشتاد تومان قیمت کرده بودند و زیاده از پانصد طاقه از اقمشه فرنگی و خطائی و یزدی و صفهانی و زری و طلا بافهای کاشانی و علی هذا القیاس انفاد دربار سال رفت و درین اوقات محمد پاشا ولد زاده پاشای روم حاکم ارجیش و عادلجواز دیاربکر که خود را از امثال کیوو فرامرز و شیرمرد و کابی بجرد و دیار قزلباشیه غارت می افکند و بغما میبرد بدست سلیمان سلطان دنبلی حاکم چورس گرفتار شد و او را بحضور شاه عباس آوردند و از آنجا که رحمت و رافت آن پادشاه دانش آگاه بود او را مورد الطاف خاص فرمود و بشرف مجالست و مباشرت اختصاص یافت و بعضی نوشته جات از او بسادرشد که مایه هلاکت او گردید و آنا بیک خان کرجی ولد منوچهر خان داماد سیمون خان والی کرجستان از صدمات و لطمات جنود روميه مدتی زور

جلد ششم ذکر حال طبرستان و اوذ و القفارخان

جلالتش طوفانی شده آخر الامر بدستیاری باد شرطه مراد بساحل نجات رسید و بحضور شاه عباس که مستمند از املاذ و مناص بود سعادت شرفیابی دریافت و او جوانی بود شانزده ساله با مونی چون سنبل و رویی چون لاله بیت شکفته لاله رخساره نقاب لاله جراره برازعاج و دل از خاره تراز شیر و لب از شکر با صدف کوهر خویش یعنی مادر محبت کیش بخدمت شاه عباس آمد و دلهای مسلمانان را غارت کرد و نیز در جنگ و پرخاش سران رومیه و کرچه اعاظم طایفه عثمانی مقهور شدند و بسیاری کرفتار آمدند و بحکم شاه عباس بسیاست و یاسا رسیدند

در ذکر مآل حال طایفه طبرسران با ذوالقفارخان و بعضی واقعات متفرقه این سنال درین اوقات که ولایت شیروان بتصرف دلیران ایران و آمد طبرسران که ناحیه ایست از توابع شابران پای برجاده متابعت نهاده و سخت سری مینمودند لهذا از جانب پادشاه ایران شاه عباس بن والقفارخان فرمان ملوامرشد که در حدود طبرسران حصاری ساخته شود و بانواع استعداد از سلاح و آذوقه مملو کردد و دست تطاول مردم داغستان از دامان تصرف تداخل آن نواحی کوتاه آید چون ذوالقفارخان بقلعه ساز پرداخت معصوم خان والی طبرسران یعنی بسرکردان آبدا جماعتی از طوایف خود که ده هزار نفر میرسیدند بمبالغت برخواست و صفوف مدافعت و منازعت برآراست ذوالقفارخان چندانکه خواست بحجت و برهان براو ثابت کند که بنیاد آن حصار پایه مضرت و خسارت بلاد او نکرد معصوم خان نپذیرفت تا کار بسیان قاطع یعنی تیغ آبدار کشیده تعفار اخشد و صفوف یکدیکر تا خشد بزخم تیغ و طبر سر بسیاری از طبرسران فرو ریخت و سلک جمعیت آنطایفه سرخت از یکدیکر کسیخت و چنانکه بایست و شایست کار بساخته و حصار پرداخته شد و از واقعات دیکر آنکه چون از جانب کارکذاران دولت عثمانیه جیل پاشا و طایفه تاتاریه باشظام کرجستان و آخسقه آمده بودامیر کونه خان قاجار حاکم و امیر الامرای ایروان و قراباغ قضیه برشاه عرضه کرد و از شاه جمعی سپاه بمعاونت وی مامور شدند که از آنجمله دو هزار کس از جلالیان بودند و مقرر شد که پیرداق خان از تبریز و محمد خان زیاد اغلی قاجار از قراباغ و مراغه بایروان اجتماع نمایند و با امیر کونه خان بمقابله آن سپاه پردازند چنین کردند چوش و میده در قلاع خزیدند و قرلباشیه بولایت کرجی درآمده شراز خسا و اسارو دران بلاد و حصار درزند و از لنا و صیبا یا اساری و سبایای بسیار بهدیه در بار شهریار کردند و دلیران بلنک اوژن بحدود موشن آباد رفته تاخت و تاز بسیار دران نواحی کردند و خمس آنرا بدستیاری علی خان جوانشیر بپیشکاه پادشاه جوانبخت انفاذ نمودند و هم درین سال خیریت منوال خیر الدین چاوش با محمد بیک لد حسینقلی خلفای رومللو که بروم رفته بود برسم رسالت و سفارت آمد که در باب مصالحه و منازعه شفاها تقریر شاه عباس را شنیده و بروم برکردیده آنچه مصلحت دانند قرار نمایند لهذا درچمن سلطانیه نوشنجات مراد پاشای وزیر اعظم را داده و ابواب شناکستری و سخن پروری کشاده پاسخ این یافت که چون خواندکار بزرکوار خادم حرمین الشریفین و مجاهد غازیست در میانه مسلمین مقاتله غزا را که مایه مماطله و معاطله از مصالحه است بروجه مقرره اجداد انجاد و مضایقی نخواهد رفت و الافلاو موکب فیروزی کوکب از سلطانیه بار دیکر بزیارت آباو اجداد جلیل نبیل نهضت فرمود و از آنجا بزیارت جناب عارف ربانی شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد کیلانی رفته و از راه قزل اغاج بار دوباد و علی دره و قراباغ حرکت نمود و کردحید رجلالی که از ارکان دولت بزرک یکمقدار مردان کروه لاابالی بود در مجمع شرب شراب بخوانی و بهنکام استماع مزامیر و غوانی چنانکه رسم معربدان است با محمد پاشای جلالی عربده کرده بکشتن رفت و اموال و رجال وی بپاشا پیوستند و کمر بخدمت وی بستند و امیر خان کرد برادر که یکدست او از بازو در جربزه بصر بقطوع شده بود و شاه عباس از زرناب دستی مرصع بجهت وی تعبیه فرموده بود و از جانب شاه حکومت اردومی داشت از خباثت ذاتیه و شرارت صفاتیه سر بعصیان و خذلان برآورد و در هنکامی که لشکر پادشاهی بعزم عبور ازان نواحی باردومی رسیدند و او نیز بموافقت آنها مامور بود از خدمت و موافقت با ممود و در قلعه دم دم که در زمان فرصت ساخته بود متحصن شد و برای قرلباش در امرادمتردد شده بشرح حال معروض پادشاه پیهال داشتند و اعتماد الدوله حاتم بیک زیرش ۵ مامور بتحقیق و انتظام امور آن بلاد شد و برفت و بعد از ملاقات و مقالات و نصیحت و موعظه و وعد و وعید و بیم و امید و عده موالفت داده و بحصار رفته و بسیاو مخالفت نهاده اعتماد الدوله بتسخیر و محاصره قلعه محکمه مشهور بدم دم که بر فراز کوهی شامخ و بر شواهق قلل ساخته بود پرداخت در ذکر قلاع بنکانه دم دم و تسخیر آن و قتل امیر خان کرد برادر دست و وفات اعتماد الدوله وزیر ش ۵

برای پیشوران مکشوف باد که قلعه دمدم برفراز کوهی بلند که پک پارچه سنگ طولانی کم عرض است ساخته شده که سطح آن باصطلاح کاوندان بوده است وطرفین شمالی وجنوبی آن کوه دره بغایت عمیق که از غایت ارتفاع وعلو طایر نرسم در نیمراه آن پر بریخی وچون محتاج بحصار نبوده حصار نکرده اند ولی طرف یکرکه عرض قلعه است شرقی آن در بلندیست که بحبال اتصال دارد حصاری مرتفع بابروج عالی متبع ساخته اند که یک دروازه در طرف غربی آن که بزمین اقرب است وحصار ترتیب داده دری بر جانب جنوبی حصار دویم قرار داده که از دروازه تا روی زمین راهی است شک ودرمیان سنگ وعبور یکسوار ازان مضیق دشوار وسپیه پشت بردن جز در طرفین شرقی وغربی صورت امکان ندارد ودر جانب شرقی زیای حصار الی یک تیر پرتاب سنگ سخت صخره یک لخت است که از ثقب وجر محصون ومصون ودرمیان آن سنگ بر روی کنار دره برجی ساخته اند که بواسطه آن برج که فی الحقیقه آنهم قلعه ایست کوچک متصل قلعه بزرگ زمین آن دره از جرو ثقب وحفر محفوظ بماند وتا آن برج مذکوره بدست لشکری منصوره در نیاید ابدا سپیه پای قلعه بردن نمیتواند آب آن قلعه در حوضی بزرگست که از آب باران مملو میشود وهم برفراز کوه است ودرمیان دره شمالی قلعه چشمه ایست که حوضی برای آن ساخته بودند وروی آنرا پوشیده وآب بکروزه قلعه کیانرا کفایت کند ودر خارج نشانی وعلامتی ازان ظاهر نیست که توان بدست آورد یا خراب کرد ونزا سولق نام کرده ویحتمل محافظه حوضخانه وآب بردن برجی در جنب دیوار ساخته نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده اند که روی آن نیز پوشیده وبر پروبنان حصار مخفی است وآن برج قلعچه ایست که در خارج قلعه واقعشده وباصل قلعه متصل گشته ودر جانب جنوبی وجنب قلعه یخچالی ساخته اند که در زمستان از برف ویخ پر میکنند وحوضی در زیر آب آن ساخته شده که هرچه در هوای گرم تابستان ازان یخها وبرفها آب میشود در آنحوض جمع گردد ودر وقت کیابی آب بکار آید واین یخچال را نیز قلعه چه کرده بکمال استحکام داده اند وآنرا بوزلق وقارلق نام نهاده تفنگچیان جایگاه سرداران گذاشته وآن نیز پروبنان مخفی واز نظر نپیندگان نگاهدارند مجملا ابن امیرخان نام کرد مقطوع الید الشمال در مدتی چنین حصاری که پنج قلعه در کمال استحکام است در آن کوه ساخته واستعدادی از اکراد وتراکمه آورده از شاه عباس صفوی یاغی وبراوطاغی شد وچندین هزار سپاهیان ولشکر را در زیر کوه وطرف دشت حیران وسرا سیمه گذاشت اعتماد الدوله نیز لامدر آنجا توقف کرده بفکر تسخیر این قلعه افتاد واین عقده لاینحل بهیچوجه متحلل نشد شاه عباس بتسخیر آن قلعه سپهر اساس حکم کرد پیر بوداق خان حاکم آذربایجان از تبریز وچنخان با تفنگچیان اصفهانی ومیر فتاح سرکرده آنقوم وپانصد نفر از تفنگچیان خاصه مازندرانی باتفاق صفرقلی بیک یوزباشی از اردوی پادشاهی مامور شدند همچنین تفنگچیان خراسانی وباقی وجمعی امرا وحکام با سپاهی بیشمار بر کرد آن حصار مجتمع شدند وبرخوردار بیک ایسی ماتوبچیان مامور بریختن دو توپ بزرگ ویک بالمیز شده باجمله جمله ارکان دولت شاه بهرام صولت از وزیر وامیر بدت مدید بر کرد آن سد سدید وحصن جدید انواع زحمات کشیده واقسام مرارات چشیده جمعی کثیر وجمعی غفیر قتیل واسیر شدند ومدت شش ماه عدت وسپاه کرده کرده ازان لخت کوه بعجز وستوه آمدند که تفصیل آن مایه اطناب وتطویل آن دلیل اسهاب خواهد بود بالاخره تدابیر بسیار بران حصاریان وآن حصار استیلا یافتند وقبل از تسخیر قلعه دمدم اعتماد الدوله بفجا درگذشت ومحمد بیک بیکدلی شاملو بسرداری معین شده بعد از مدتی تبدیج قلاع بنکانه بتصرف درآمده وبالاخره خوانین وامراو اعاظم واکابر آنطایفه سر بر ضرب شمشیر قزلباشیه ریز ریز وپاره پاره شدند مادر ودارائی اردوی بقبلان خان برادر محمد بیک بیکدلی مفوض شد وامرای قزلباشیه درچمن قراچوق باردوی پادشاهی پیوستند وبهزار تومان نقد بجهه تعمیر دمدم ومخارج غازیان قزلباشیه ارسال شد واز حدود سارو قرغان وکاورولی سلماس دربخت امر قیان خان بیکدلی درآمدند در ذکر گشتن قباد خان مکری وطایفه او وتسخیر قلعه کاوولی متعلق بقباد خان صاحب تاریخ عالم آرای عباسی نوشته که ایل وعشیره اکراد مکری درحدود کاوول مراغه وسلدوز ومیان دوآب مقیم بودند وبدولت ایران خدمت مینمودند درزمان شاه سلطان محمد صفوی که ضعفی دران دولت قوی حاصل شده بود ورویه پیمان وعهد مصالحه وموادعه باقزلباشیه راشکستند ودر سرحدات بفساد وغارت دست تعدی وپای تصدی گشادند امیره بیک نیز الملخی چی شاه طهماسب را کشته وچندهزار الملخی خاصه که در آنحدود بود تصرف کرده ازمیان برخاستند وبعد از امیره بیک فرزندش شیخ حیدر بجای او ریاست یافته

جلد ششم در ذکر قتل اکراد بحکم شاه عباس ماضی

وبخدمت شاه عباس آمده مراغه باو سپرده شد وچنانکه بدان اشارتی رفت در پای قلعهٔ ایروان بقتل رسید وشاه ولایت وطوایف واورا بپسرش قباد خان داده است ودر تربیت فرموده وعم قباد خان امیرخان پیک نام که در امور قباد خان اخلال مینمود شاه در الکای مرو مقام داد وعم دیگر قباد خان ابدال نام که قباد خان برادرزاده خود مخالفت میکرد بعد از صدمات با امیرخان برادوست حاکم اردمی که شرح حالش مرقوم شد پیوسته بود وچون قباد خان از صغر سن بسن شباب وکبر رسید واستعداد واستقلالی در خود دید با پیوستگان قزلباشیه مخالفت پرداخت ومراغه را تغلب وتسلط ضبط کرد وپای از دایرهٔ انقیاد بیرون نهاد وچون درین ایام شاه بمراغه آمد قباد خان بکرو حیله آمد وشدی مینمود وشیعیان مراغه بنابر مخالفت مذهب از او شاکی شدند درحینی که موکب همایون بحوالی کاودولی قلعه قباد خان وا وبآنولایت شتافت واسکندر سلطان یا به از توابع مراغه که اونیز از دورکردان آستان پادشاهی شده بود از غایت هراس باتیغ وکفن بحضور شاه عباس آمده معفو گشت ولحثی آسوده خاطر ماند وعاقبت خطا کرد وفنا شد ولیمحمد خان اوزبک حاکم ماوراءالنهر وترکستان ایلچی فرستاده اظهار مراودت ومودت کرد شاه نیز بنظر اغماض در قصور سوابق ایام نگریسته اظهار التفات فرمود ودرین ایام لوا رصاب خان ولد سیمون خان والی گرجستان کارتیل شرف عتبه بوسی یافت وبانواع اصطناع مشمول ومحکو تقلیس نیز مفتوح وموصول گردید محمد پاشای جلالی نیز درین سال درگذشت وجلالیان متفرق شده بعضی برومرفتند ودر ایران بماندند وخدمتی بمی کردند تا انقراض یافتند ومحمد بیک خلفای رومیلو از جانب شاه ایران بمرافقت چاوشی خیرالدین فرستاده روم بدان بلاد مامور شد وجواب نوشته سردار روم درعرض راه دیاربکر بسردار رسید وچون سردار باسپاه بیشمار بجانب سرحدات مامور شده بود محمد بیک رومیلو بمرافقت سردار بازگشت نمود وبریدان سبک سیر رفتار از طیر اقتباس کرده آمدن مراد پاشای سردار رومیه را بمسامع مجامع کارکنان دولت پادشاه ایران رسانیدند شاه بحیرت درافتاد که نامه نگارند ونه فرستند وابواب مصالحه کشایند واز قفا بمنازعه آیند لهذا باجتماع عساکر نصرت مآثر مناشیر وفرامین بشرف صدور یافت وباسادول وتواجی بجهة اخبار این اخبار بهر سوی شتافت ذکر آمدن سپاه رومیه بجانب ایروان وایران وبمامور شدن امیرگونه خان قاجار ومحمد خان زیاداغلی بجانب دیاربکر ومحاربه امیرگونه خان باسپاه رومیه بامرای عظام عالیمقدار امیرگونه خان ومحمد خان زیاداغلی که حاکم چخورسعد وقراباغ وازسلسله قاجاریه بودند احکام قضانظام صادر شد که بالاتفاق باطوایف قاجاریه وسایر اجناد از اتراک واکراد آماده روزه راه ایروان چنان کنند که برگ کاهی بجزر کاهکشان افلاک ودانه خردر سنبله سپهر بنظر سپاه رومیه درنیاید امیرگونه خان قاجار که در دلیری ثانی اسفندیار بود بورود فرمان شاهی بی اشطار معاون وسپاهی عزم کارجزم کرده با یکهزار سوار جرار چون برق فروزنده وآتش سوزنده بسوختن وافروختن دیاروادیار بکر ایلغار کرد وچون بحوالی ارض روم رسید رومیه خبر یافتند حسن پاشا حاکم آن دیار عثمان پاشا وترکچه پلمز وجمعی امرای جنگی دلیر با ده هزار سوار روانه کارزار نمود وهمانا محمد خان زیاداغلی باسپاه قراباغ بامیرگونه خان الحاق نیافته بود عمداً وسهواً از قفا هم آمد امیرگونه خان از کثرت غیرت وناموس تعطیل وتعویق در مقابله وجنگ را ماية عار وننگ دانسته واشطار آیندگان را احتیاج شمرده مترنم بامثال این مقال بود بیت کرشیر شود عدو چه پیداچه نهفت باشیر شمشیر سخن باید گفت. بایکهزار سوار شیرانه دلیرانه بمقابله عساکر رومیه در آمد ومصاف رزم برآراست پاشایان ازان شوکت بدانستند که امیر درین سپاه است که چون سد سکندر رستوار ومستعد کارزار ند آخرالامر چون پاشا در سپاه قوای ثبات افشرده وعثمان پاشا

و ترکچه پیلمز سبقت کرده پیش آمد ازین سوی نیز سواران مقدمه که پرخچیان بودند قریب برومیه رسیده شد و مقدمات جنگ آهنگ کردند نخستین
با سپاه رومیه هجوم آوردند و پرخچیان قزلباشیه غلبه کردند امیر گونه خان قاجار بلوایران قوینلو چون شیران خشمناک که بر گله گوسفند
تازند بر صفی که ترکچه پیلمز دران بود حمله نمود و بطعن سنانهای خطی جوشنهای داودی رومیه را چون نسیج عنکبوت بردریدند و بضرب مصمات
مصری مغفرهای صیقلی گردنکشان را تا حلقوم بریدند ازین ترکتازی ترک و تازی حیران شدند و ترکچه پیلمز که اشجع دلاوران آن خیول
بود تاب ثبات نیاورده با سرایان متحیر و متحاشی و متفرق و متلاشی شدند و امیر گونه خان بصف عثمان پاشا رسید و عثمان بمقابله
باز نگشید و حمله بردوشی چند از مردان مرد و کردان عرصه نبرد از زین بزمین در افکند عثمان پاشا چنان سراسیمه شد که پای از رکاب نشناخت
و عنان از رکیب ندانست از معرکه مصاف وی بتافت و بجانب قلعه شتافت محمد خان زیاداغلی قاجار و لشکر قراباغ نیز در
رسیدند و یکبار بر بنه یتیمان تاختند و بسا سوار از افتتیل و اسیر ساختند تا پای حصار ارزنة الروم سواران رومیه را تعاقب
کردند و غارت و غنیمت ازان غنیمان بسیار آوردند تا سه روز در انجا توقف نمودند چون از جانب حصاریان و فراریان مبادرتی
بمبارزت ننمود قزلباشیه مظفر و منصور مراجعت نمودند و امیر گونه خان ازین فتح شایان بیشتر از پیشتر بلند نام و مسلم خاص و عام
شد و از محمد خان و دیر رسیدن وی گله کرد او عذر آورد که پشت پشروان بسپاه دنبال قوی داشتن اولی دانستم علی ای حال شاه
عباس امیر گونه خان را بشمول عنایات پادشاهانه مخصوص فرمود و بلقب سارو اصلانی مشهور نمود ذکر گفتار در مصالحه و رفتن خیرالدین
چاووش رومی باسلامبول و آمدن مراد پاشای سردار با آذربایجان و اجتماع سپاه قزلباشیه در تبریز

امامراد پاشا وزیر اعظم سلطان احمد خان بن سلطان محمد خان خواند کار روم چون مامور بسفر ایران و قرار صلح و جنگ بود
از حدود و ارض روم ملتوی بشاه عباس نگاشته خواهش نمود که از جانب شاه بخواند کار در اظهار مصالحه و مواعده سبقت و تقدمی
رود شاه عباس سئوال او را مقبول داشت و یکشمامه عنبر اشهب که در وزن یکهزار و هشتصد مثقال بود و نزدیکان نادره کار بندوستان
در ظرفی مشبک از هفت من زر احمر بفنون غرمه و قانون عجیبه تعبیه کرده بودند و پادشاه والاجاه محمد سلیم پاشاه بن محمد اکبر پادشاه
هدیه فرستاده بود و در خزاین ملوک کمتر اتفاق افتاده نمونه اخلاق محمودیه شاه والاجاه بوده بحضرت خواند کار ارسال داشت و با
چاووش خیرالدین رسول بروم بفرستاد مع هذا سر دار زیرک سار حکمت و رزیلت شعار مراد پاشا وزیر اعظم خواند کار
بجهة مزید اسم و رسم از حوالی قارص کوچ کرده از راه ایروان عنان پیچیده بطرف چالدران در آمد چون بالکای خوی رسید از انگلیک
قلعه عبور کرده بطرف سلماس که جانب راه تبریز است در حرکت آمد در ینا و یخین با مصار دلالت بر مودت و صلاح میکرد ولی بدین بخشکی
به تبریز آمدن بمداهنه و تزویر همیماند شاه عباس اندیشه مند شد و بسپاه و امرا که در مرند و ایروان و قراباغ اجتماع داشتند حکم شد که
بتعجیل بجانب تبریز روی آورند مبادا وزیر حیلتی اندیشیده باشد و سخن مصالحه بزبان راند و ای منازعه در خیال مخفی دارد پس بود اجل
و جمعی جوانان شیردل را به تبریز و محارست اتخاذ و دروازه فرمود و بحفظ قلعه و عمارت شتر بانان تاکید فرمود که مبادا بدست رومیه
در افتد و شتر بانان را از احصنی کنند و بمرافعه در آیند و شاه خود در کنار رود اجی نزول جلال فرمود و در این کار متردد بود دیگر باره
مراد پاشا وزیر اعظم نامه بشاه نگاشته حاصل انکه قرب جوار بحمد قرار و مدار امر مصالحه است نه برای منازعه و مخاصمه و انتظار
مراجعت ایلچی روم میبریم تا خبر ثانی رسد و عقد صلح محکم گردد و متوقع انکه شاه ملتمس قزلباشیه حکمی فرماید که متعرض جنگ نگردند و طریق
تقدم و تصادم نسپرند تا خبری دلخواه رسد شاه پاسخ داد که قزلباشیه بی اجازه و اشاره اسلحه نپوشند بلکه اب ننوشند صحه جای
اینکه بمجارده در آیند و بمقاتله بکوشند ولی اگر مردم شما در اطراف دست اندازی نمایند آنها نیز معذور ند که ممانعت کنند و مدافعت
بمنازعت و ماده دقیق غلیظ شود نگاه دار سررشته تا نگهدارند و فرستاده باز گشت و سردار بکنار اب اجی نزول کرد سپاهیان
و امیران ایران از اطراف بسرعت باد وحدت برق و خشم پلنگ و وقار نهنگ مانند ثوابت و سیار بر گرد پادشاه ماه دیدار
هجوم آوردند و ظلال اعلام نصرت مقام فدائیانه بر آسودند نظم هم بر انسانکه بالوای رسول جمع کشتی مهاجر و انصار شکری
ناکشیده بار شکست سپهای چشیده زهر فرار باره در زیر شان چو غران شیر نیزه در دستشان چو پیکان مار همه را بار ماح خطی شغل

بمه را با سیوف بتدی کار چون در اردوی رومیه آذوقه کمتر بود و منازعه نیز صرفه نداشت و سردار عسکر بهمین قدر نام که تا او نیز مانند چغال اغلی متهزم نگردیده راضی و قانع بود دیگر بار نوشته بحضرت شاه عباس فرستاده اظهار قرار سر حدات نمود شاه فرمود سخن همانست که سر حد و سنور برقرار مصالحه جد امجد خاقان مغفور شاه طهماسب مقرر باشد و سردار بفکر تحصیل آذوقه ضروریه مراجعت سپاهیان افتاد در بیان کشته شدن چیل پاشای عثمانی و باز کشتن مراد پاشا بدار بکرد و وفات یافتن و مراجعت شاه عباس با صفهان و درین ایام کاهی سپاهیان رومیه بطلب آذوقه باطراف میرفته اند و احیانا اسیر قزلباشیه می گردیده اند از انجمله چیل پاشا سر بسنک جماعة تاتار که در میان جنود رومیه بوفور شجاعت اشتهار داشته بار کیر سیاه برده با جماعتی از رومیه بمیان کوه ذخیره کثیره از آذوقه بدست آورده سیاه قزلباشیه مطلع کشته و درحین مراجعت آنکروه مهدیقلی خان امیر آخور و جمعی از تفنکچیان مازندرانی و عراقی بدانجا رسیدند پاشا از غایت غرور بجنک درآمده بضرب کلوله رومیان تفنک از اسب درغلطید سر او را بریدند و مردمان او را اسیر کردند باز و بار کیر مخبوط شاه بی نظیر آوردند شاه از حرکات رومیه برنجید و چم آن بود که دلاور از ایجنک رخصت دهد سردار سر اسیمه شده دیکر توقف را جایز ندانسته کوچ کرده مراجعت نمودند و شطار اجنا سفیر روم را نکشیده روانه دیار بکر شدند چندانکه امرا و سپاهیان بدلایل و براهین اصرار در خصومت کارزار نمودند شاه فرمود سخن از صلح کفته ام بجنک نمیپردازم خاصه که ایام رمضان است و لشکر بر دو سوی مسلمان و کرفتاران رومیه را طلعت داده بدنبال سردار فرستاده و در راه حنارت و زیان بسیار از ایلاغ اسب و استر و الاغ و اشتر و شکی خوراک و کراب بسردار و عساکر رومیه لاحق کردیدند و شاه قلعه عتیق تبریز را تخریب و قلعه جدید بنا فرمود و بار و پیل رفته و از آنجا باصفهان عزیمت نمود و در دیار بکر حکم سلطان روم بوزیر خود مراد پاشا رسید که مصالحه مقرر شود و قواعد صلح را استحکام دادند و هنوز فرستادکان پادشاهی از روم باز نکردیده بود که مراد پاشا باجل طبیعی درکذشت و درین سال که سنه یکهزار و پنجاه بود تحویل حمل در محرم الحرام اتفاق افتاد و شاه عباس ثواب تفرجه داری و اشکباری بر حضرت امام همام حسین بن علی علیه السلام را برجشن نوروزی رجحان داده بلوازم سیاه پوشی و غم اندوزی پرداخت و مقرر فرمود که ترکیبات مراثی مولانا محتشم کاشی در کتیبهای تکایا و سیاهها مرقوم دارند و برازدیاد و پیناد تعزیت سبط رسول الثقلین ابا عبد الله الحسین علیه السلام بیفزایند و شعرا مدایح و مناقب جدید کرا در و مراثی ائمه اطهار علیهم السلام منظوم و در بیشان و ذاکران در مجالس متناسبه انتشار دهند و پس از مضای رمضان و وصول بهار بعیش و نشاط و تفرج و شکار تفنن نمود و غالب عمارات اصفهان تمام رسد شاه بجهة اخذ مثوبات خردی لباختن مسجد جامع جدید فرمان داد و تا غایت آنسال سنک مرمر در حوالی اصفهان دیده نکردیده بود و در آنوقت بدست آوردند و در چهار ایینه ترتیب کردند ذکر آمدن ولیمحمد خان اوزبک پادشاه ماوراء النهر باصفهان و استقبال کردن شاه عباس او را و کیفیت ورود او بشهر اصفهان ولیمحمد خان ابن جانی بیک سلطان همشیره زاده عبد الله خان اوزبک که بعد از فوت برادرش باقی خان بر سریر سلطنت ماوراء النهر متمکن بود سمرقند را ببرادرزاده خود امامقلی سلطان ولد ولیمحمد خان داد و بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه را بمظفر آب آمویه یعنی چیچوز ابرادرزاده دیکرش نذر محمد خان واکذاشت و بهریک تالیقی داد امامقلی سلطان بعد از ترقی و غرور شباب تالیق خود را بقتل آورد و امام خود آثار خلاف ظاهر نمود ولیمحمد خان قصد سمرقند کرد امامقلی سلطان بر ترسید و با برادر خود نذر محمد خان که در بلخ بود بپیوست او نیز در مخالفت با عم خود یکدل کردید و جماعتی بر کرد آن برادر اجتماع کردند و ماده خلاف را تهیج و در آوردند تا کار بجائی رسید که فیمابین ولیمحمد خان و امامقلی سلطان لشکرکشی روی داد و امرا در خفیه با امامقلی سلطان بودند و ولیمحمد خانرا بر ایشان اعتمادی نماند بود جمعیت بکشت و جمعی که باقی ماندند نفاق میورزیدند و بهنکام مقابله و لشکرکشی خوکی چند از فیستان لب آب آمویه پیرون آمده بار دوی ولیمحمد خان افتادند و اردو بهم برآمد سیاهوی بلند کمان شیخون کردند و ولیمحمد خان حزم بکار برده احتیاط از حرکا خود بدر آمده با چند تن از خواص در خارج اردو همی بود چون امرا خانزاد خیمه خود ندیدند کمان کشته شدن او کردند و امامقلی خانرا اخبر داده

مجلد هشتم — در سلطنت شاه عباس ماضی و بنای شارع اباد و رفتن مقدس بمشهد

بار دوم آوردند و بخانمیت برنشاندند و لیمخان چارقه سرار کرده بیخار آمد که توال ملازم وی در بردی بست چند تن از عیال خود را خواست بداند او عیال و پسر خود رستم محمد سلطان را برداشته بجانب خراسان آمد و روی امید بدرگاه شاه ضعیف نوازچاره ساز کرده با پانصد نفر قریب باصفهان شد و در تمام منازل ایران او را نهایت تعظیم و تکریم و میهمانداری کردند تا روز دوم رسید شاه علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی و جمعی امرا را باستقبال او فرستاده که او را در کمال اعزاز و اکرام با جنیتهای شاهی در آوردند و شاه عباس تا دولت اباد که سه فرسخ راه است باستقبال او رفته سوار مصافحه کردند و روی براه آوردند تا قالکمال دولت اباد که از زعماء روستای زارع بود پا انداز ها گسترده و حد متها کرد و از دولت اباد تا میدان نقش جهان همه جا فرشه و اخاسر کرپای انداز کوبند گسترده بود و بیست هزار نفر تفنگچی در بین سه فرسنگ در دو یه صف برسته و تمامت چار بازار نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه خانها را بآیین آذین کرده بودند در و دیوار از پرطاوس و تورنگ و گلستان برگلهای رنگارنگ جبزی داد از غایت استقبالیان و تماشایان راه رفتن نبود تا شهر در آمدند و علیقلیخان میزبان و لیمخان بود و غالبا با شاه مجالس و مونس میکردید و شاعری در ورود او تاریخی گفته نظم چون زگردشهای چرخ منقلب کشت پیدا در بخارا انقلاب شاه ترکستان ولیخان آنکه هست زینبخش مسند فراسیاب زینمون شد و دولت او را تاختاد رویدرگاه شاه مالک رکاب شاه عباس قدر قدرت که هست کامبخش و کامران و کامیاب این قران سعد را تاریخ جوی گشتم از اندیشه قدسی خطاب کرد روشن شمع مجلس او گفت ماه شد مهمان بزم آفتاب و بخواهش ولیمحمد خان جمعی مباونت وی مامور شدند و در کمال عزت روانه مقصد شد و از مشهد مقدس بمرو رفته از آنجا بقلعه چارجو رفته و مشوح کرد چند کس از تفنگچیان ایرانی در آنجا گذاشته روانه بخارا کردید اما مقلی خان که عیش و طرب روز و شب همیگذرانید آوازه مراجعت ولیمحمد خان و موافقت با فرلباشیه شنیده از بخارا بقرشی کریخت خان مذکور یدار السلطنه خود در آمده استقلال یافت و با هفده هزار کس بر سر قرشی رفت و اما مقلی خان برون شد و بتفصیلی که درین محل ضرورتی چندان ندارد اما را با او کید و غدر کردند و در محاربه اما مقلی خان هلاک شد و اما مقلی خان برسند حکمرانی ماوراء النهر نشست بلی هر کسی بچرخ نوبت اوست وچون مراد پاشا در گذشت و نصوح پاشا بسرداری مقرر کشت و فرستاده از روم باز بینامد دیگبار باصرار نصوح پاشا عالیجناب قاضی خان صدر حسینی و چندتن از علما با بعضی هدایا روانه سلاطین شد و از جانب شاه عباس نامه مودت ختامه بسلطان روم بردند و شاه بمازندران بهشت نشان عزیمت فرمود در شرح شکار شاه عباس بمازندران و بنا کردن شهر فرح اباد و ران بلاد و رفتن بزیارت مشهد مقدس رضوی و ذکر بعضی ابنیه آن روضه مطهره چون شاه عباس را سیر و شکار باغ و بهار و عیش و نشاط طبعی بود و راغب و مجمع بمطلوبات وی مازندران بود و وقتی که بجانب استراباد و حوالی دریای آسکون و خزر رسید محلی مرتفع و سبز و خرم دید و پسندید و همانا نام طاهان بود و شاه آنجا را بعمارات و آبشار و سایر ابنیه نزاهت آثار معمور فرمود و فرح اباد نام کرد و در وسط آن بقعه نهری چون روان روان ساخت و همه ساله در عمارات آن بیفزود و تصرفات شاهانه نمود تا شهری شد پسندیده و از بلاد مذکور تا ساری که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرمود بسنگ و گچ برآوردند که کل و لای در عبور و مرور زحمت ندهد و جمیع ارکان دولت منازل خوب و عمارات مرغوب بجهت خود ساختند روز بروز آباد آن شد و از همه کونه مردم در آنجا سکونت کردند و آب بحبینه رود که از میان آن شهر میکذشت پلی عالی بر آن بستند و همکنان و اغلب مازندران از بازارفروش و آمل و ساری عمارات و بساتین دلنشین طرح انداخت و باندک زمانی بساخت و چون شارع مازندران از غایت باران غالبا کل و لای و محل فرو رفتن چارپای است بعهده میرزا تقی وزیر مازندران فرمود که از مال شاه اجرت بعمله بدهد و خرج کند و از ابتدای حدود سوادکوه پلهای عالی بر رودهای بزرگ بسته و تمامت راه را بسنگ و گچ و آجر خیابان بهن ساختند و درختان دو سویرا انداختند معبری در کمال وسعت باتمام رسید و لفظ کار خیر تاریخ این کار خیر شد و همانا تا آنزمان با لی مازندران که بعراق بنامده بودند ابدا اشتر را ندیده و نمی شناختند و در آنزمان راه چنان شد که شتران بقطار همیرفتند و در بهار دیگر سال شاه بهمال از مازندران

کیلان فرمود تماشای آب بازی ایام خمسه مسترقه که در چیلان متداول است و در میانه ها لی عجم روز آب پاشان گویند توجه فرمود و از آنجا بقزوین رفت و مردم قزوین از سوء سلوک سلمانخان ولد شاه علی میرزا همشیرزاده شاه مغفور شکایتی رانده شاه او را بمنواخذه و مصادره معزول و مخذول کرد و دو سال در قید سلاسل و اغلال همیز یست و از عدل شاه دعای رعایا بهره و ماه پوست که گفته اند ملت عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل و از آنجا بفیروزکوه آمد و بعزم زیارت حضرت سلطان الاولیا علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا قصد طوس کرد و بتوسیع صحن مبارک پرداخت آن ارض مقدس را از خیابان و نهر روان و شهر و عمارات مرقد مطهره چنان که بست بمعماری رای زرین و سرکاری دل عادت کزین خود با تمام رسانید و بزیارت مزار متبرکه خواجه بزرگوار خواجه ربیع بن الخثیم که از زهاد ثمانیه و اقران اویس قرنی و از اوتاد گیتیان حضرت امیرالمومنین حیدر کرار غیرفرار بوده و در جنگ صفین خدمتها نموده و در گفرسنگی شهر سناباد مشهد مقدس مدفون بوده آمد عمارات نیکو بر سر قبر او بنا کرد و عمارت مشهور بقدمگاه نیشابور نیز از اینه اوست که آب از بلندی کوه میریزد و از فوارها برآمده در کمال صفا و طراوت جاریست و تا میدان فسیح که شارع عام است خیابانی ساختند که آب از دو سوی آن جاری و درختان در اطراف او مغروس گردند بعد از فراغ از کارها آن صفحات از دشت بحریان صید فکنان باستراباد رفته از استراباد بفرح آباد فرمود بپن ثقاوت ره از کجا است تا کجا چون در آنحدود و صحرا و دریا و جنگلستان در غایت صفا بنظر جلوه وارد شاه عباس شهری بساخت مجملا اینکه در حوالی استراباد از ملک مازندران محلی بود که آنرا ولایت پنجهزاری نامیدند عمارات عالی و پونات و تالارها و کریاسها بنا فرمود و باغی چون بهشت بساط شد از علوه پست میل کرده طبقه بر طبقه مشرف و آبرا از فراز کوه بلند داخل باغ کرده در ممر انشار و حوضهای متعدد بزرگ و کوچک در آورده تا داخل تالار و از آنجا بحوضه بزرگ تا از دریای پرون رفته درختهای سرو و نارنج و دیگر میکنانت در آن غرس کردند آن نیز بتدریج شهری شد و آنرا اشرف البلاد نام فرمود و دریای مازندران و کشتیهای دریادران عمارت و باغ پدیدار است و از جمله سوانح این سال کشته شدن علیخان بیک جوانشیر است و میرزا حسین برادر او مخفی نماند که آنچه در تواریخ خاصه تاریخ عالم آرا نوشته اند دل و عیشه موسوم بجوانشیر از تراکمه قراباغ است و چون سی و دو فیله اند با و توزایکی معروف شد و علیخان و برادرش میرزا حسین با عنجه بزرگ و امیر آن ایل بوده اند و در زمان غلبه رومیان بدانجا پیوسته شد و در این سال علیخان قصد کشتن برادرش میرزا حسین بیک کرده و چون او مراودتی با محمدخان قاجار زیاد اغلی حاکم گنجه داشت خود در ایمنزل او اندآخته علیخان با جمعی جوانشیر بسراو رفته وی بحرم سرای محمدخان گریخته علیخان ملاحظه تحریم حرم نکرده بدرون رفته برادر خود را بکشت و محمدخان در شکار بود بعد از مراجعت خبر دار شد و قاجاریه زیاد اوزین بچرمتی که علیخان کرده بود برآشفته علیخان را نیز بکشتند و بقدر شصت هفتاد کس از آن طایفه دلیر بقتل آوردند و الله قلی بیک قچی باشی قاجار نیز در این سال بواسطه سخوت و غرور مغضوب و منکوب و معزول و مقتول شد و نوه محمدخان اوزبک بن ابو محمدخان بن دنیمحمدخان از الوس جوجی بن چنگیزخان که بحکم شاه عباس در شیراز سکونت داشت باجل طبیعی در گذشت عالیجناب مجتهد الزمانی ملا عبدالله شوشتری که از تلامذه جناب مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی قدس سره بود و اصفهان رحلت نموده و دو بهار سال کمتر از و پست و دو ولایت بن فهل از بلاد کیچ و مکران که ملک شمس الدین ولد ملک نیار بحکومت آنجا استقلال داشت بواسطه کنجعلی خان حاکم کرمان معتوح و ضمیمه ممالک محروسه شاه عباس شد و اکنون بین العوام بمغور مشتهر است بیان آمدن ایلچیان و پادریان فرنگ بخدمت شاه عباس ماضی صعو و بسیاست رسیدن بکتربیک یوزباشی رومو سفیر شاه بعد از مراجعت فرنگ بدرگاه شاه عباس

کربیک یوزباشی را بسفارت فرنگستان فرستاده بود و با بعضی فرستادگان و سفیران و رسولان آن بلاد بازگشت و چند تن از علما و احبار و قسیسان و پیمانان که پادری نامند از جانب پادشاه اسپانیول که اعظم سلاطین فرنگ بود بخدمت شاه آمدند و در عمارت نقش جهان مستعد و مستعد شرفیابی حضور اعلی شدند و تحف و هدایائی که داشتند با نامهای خود بگذرانیدند و ابلاغ تحیت و ادای رسالت نمودند شاه دانش پناه در خور پایه و مایه هر یک بیشان اکرام و اعزاز و پرسش و پژوهش فرمود

وفرستاده شاه بعد از رد و مغضوب و بخون خویش مخضوب شد چندانکه یوزباشی مذکور خواست در ضمن فرصتی معذرتی گوید و از جرایم برات
ذمتی جوید شحنهٔ قهر پادشاه عادل کامل با اجرای حکم سیاست که روح قالب یاست است پرداخت و یوزباشی را در حضور مشله
کردند و شرارهٔ خشم پادشاهی بدین قدر نیز فرو ننشست مقرر فرمود که لور ابکوای تمام از حضور پرون برند و در میدان عام از دار
نگونسار در آویزند و بزخم پیلکهای آهنین دناوکهای دلنشین خویش بریزند سفراء و وزراء امتحیر و متفکر بماندند که این یوزباشی
شاملوکمر در این سفارت بچه خیانت جسارت کرده که این هلاکت و خسارت حاصل آورده شاه بجهة تنبیه و تعلیم دیگران و
ارشاد و ایقاظ حاضران فرمود که سفرا که رسلاء و سلاطین بروند سخت باید نیک و بد نفع و ضرر خود از میان بردارند و در گفتار
و کردار همه آن کنند که شوکت و صولت آن پادشاه فرستنده در آن ظاهر شود که دیده بینندگان ملک پیکانه از او همه نیک
بینند و بدو رغبت کنند و بپادشاه او مایل گردد و در حفظ اسرار و پیام و نامه و کلام دو طرف امین باشد و بجهة منفعه و صرفه خود حکم خداوند
و نامه و نعمت خود را خوار مایه و سبک ننماید و از اعمال قبیحه یوزباشی یکایک شمردن گرفت و فرمود از جمله کناهان دیگر این است
که او در القاء کوه بتکلیف بوزه حاکم انجا که امیر بحر بنادر فرنگست مهر و بند از سر نامه پادشاه اسپانیا برداشته کتابت را سرکشاده
و او را از مضمون مکتوب آگاه کرده اند و این بی دیانتی در خدمت سلاطین خطائی است بزرگ دیگر آنکه فرستاده هر ملتی باید بلباس
مخصوص بلد خود باشند تا همه او را بشناسند و بدانند که کیست و از کدام ملک آمده است هم او در کل مواد مانند بلد خود و ملت و دولت
خود رفتار کند و از کس نیندیشد و هیچ پنهان ندارد و شرسد تا دلالت بر ثبات و صلابت ملت و دولت کند و این سفیر در دارالملک
اسپانیا در تغیر و تبدیل زوجه شاه که بمرده بود لباس خاص قزلباشی را تغییر کرده سیاه پوشیده پس از چند روز بوی خلعتی دهند
و از سیاهی برآید و حال آنکه اگر اهالی تولایت بوی تکلیف کردندی نبایستی قبول کند بلکه پاسخ گوید که الحمدلله شاه ما زنده است
چرا سیاه پوشیم دیگر آنکه مکتوبی بدو سپردیم که بریم پاپا خلیفه بزرگ ملت مسیحه و بدو او آن مکتوب را بتاجری داده و از و مبلغی گرفته و آن
تاجر خود را بکتر پک فرستاده نام نهاده مکتوب را بدار الخلافه فرنگستان و ملک پاپ برده این بزرگ خیانتی است عظیم بایستی اگر
شوانبدان شهر رفت نامه را باز کرد و حقیقت عرضه دارد و فی الحقیقه او نامه مرا تاجر فروخته است و منفعتی مذموحه است و این قضیه را
سهل شمرده و اعظم همه جرایم آنکه چندکس ما را بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی چندان بسوء خلق و وخامت سلوک با
ایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عود کرده در همان بلد بمانند و اعظم کناهان او این است
که در خدای و پیغمبر عصیان کرده والا آنچه با من نموده بود مایه قتل وی نمیگردید اگرچه مرا بظاهر او حسن ظنی بود و او را بدیخدمت قابل دانستم
ولی از باطن او و اخلاق ذمیمه اش خبر نداشتم که خبث نفس نکرد دسیالها معلوم حاضران از استماع فرمایشات شاه در غرابت حکمت
در صدف خاطر خود ذخیره کردند و فرستادهای روم در این سال رجعت نمودند و نصوح پاشا وکیل مصالحه شد شاه نیز امیر کونه خان
قاجار را وکیل فرموده که یکدیگر را ملاقات سرحد و ثغور را تعیین و تشخیص کنند هم در این سال سلاطین دکن یعنی محمد قلی قطبشاه و ولی
کلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسلهٔ نظام شاهیه که از تعدیات سلطان سلیم شاه بابری بستوه آمده بودند نامها و سفیرها و هدیها بحضور
شاه فلکیه فرستاده اظهار ارادت و خلوص و یکجهتی و خیرخواهی کرده ضمنا توقع نمودند که چون پادشاه ذیجاه هندوستان سلیم شاه را
باشهریار ایران اظهار سوء حدت و مودت پادشاه ایران در نزد او شفاعتی و سپارشی از سلاطین قطبشاهیه و نظام شاهیه فرماید
و چون ایشان شیعی بودند شاه قبول فرموده چند سفیر صافی ضمیر معین و بدالسنامان مامور فرمود ذکر غزو شاه عباس غازی و سفر
کرجستان و فرار طهمورث خان و لوا رصاب والی کرجستان چون از اطوار طهمورث خان پنجره الکسندر خان
کرجی والی ولایت کاخت و لوا رصاب پنجره سیمونخان کرجی والی کاپتل که از پروردکان دولت شاه ایران بودند در قرار مصالحه
داخل این طرف محسوب میشدند آثار خلاف بظهور رسید شاه عباس قصد قراباغ و کرجستان فرمود و سپاه قزلباشیه از اطراف حرکت
کرده در منازل و بلاد بار دوی پادشاهی پیوستند و حقیقت مقصود را شاه بضوح پاشا اعلام فرمود که حمل بر خلاف عاهده و مصالحه
بکند و شاه در قراباغ بشکار پرداخت و امرای کرجستان پای در دامن وقار کشیده در خدمت اقدامی ننمودند امرای پادشاهی از اطراف

جلد ششم قتل محمد خان زیاد اغلی قاجار بدست طهمورث کرجی

بکرجستان مامور شدند طهمورث مضطرب گشته با جمعی سپاهی بکلهار رفته چون فرستاده شاه بدو رسید در آمدن برکاب عذر آورده چون سپاه باو قریب شدند با پانصد نفر از کرجیه بولایت کاریتل کریخت و بالوار صاب عهود اتفاق وعقود نفاق محکم تر گردید و با یکدیگر یکباشی آچوق رفته بکرکین خان حاکم آنجا که از تبعه دولت روسیه بود ملتجی شدند اردوی پادشاهی در بهار یکهزار و پنجاه و سه از آب اردو قاتق که ثالث چیحون و سیحون است بجانب الکای قسق که در دست شرمزان کرجی بود گذشته وران اراضی بهشت سرشت نزول فرموده و ایالت کرجستان العیسی خان میرزا ولد کرکین میرزا ابن الکسندر عمزاده طهمورث که در خدمت اعلی اسلام یافته بود عنایت فرموده و برسم متداول کرجستان بروی نثار ها کردند و در کار خود مستقل شد و شاه در انضباط امر کرجستان چنان اهتمام کرد که چند تن از سپاهیان اسلام دست اندازی بشر انجا نه نصاری کردند شکمهای آنها را دریده در همه اردو بگردانیدند و شاه تماشای کلیسائی قصبه گیرم که از معابد قدیمه و کنایس عظیمه آن بخشگاه است توجه فرموده و چون صیت اسلام و نام خدای و رسول ابد آور انجا استماع مذکور نشده بود شاه مقرر فرمود که مؤذنان خوش آواز در ان کلیسیا اذان گفتند و از انجا کوچ داده بکلیسای الاور رفته و از انجا بقلعه طراغا قریب شده معروض شد که کروهی در انجا نشسته اند که اطاعت حاکم جدید ننموده و بطاعت والی قدیم کمر همت بسته جمعی متحیر انجا مامور شدند و بتصرف در آمد و از غنایم و خزاین انجا تاجی بود مرصع که شیخ و مقتدای نصاری که مرتبه الاوه داشتی در هنگام عبادت و پشوائی بر سر گذاشتی و بحکم شاه آن کلیسیا را قلعه ساخته شد و دویست نفر تفنگچی آذربایجانی در آن گذاشته و از انجا عزیمت کاریتل فرموده از کوهی سر اشیب پر دره و خبکل که راهی سخت بود بمدت سه روز عبور کردند چهارم رو چون خسرو خیمه چهارم شاه در خیمه گاه کیوان طارم نزول کرد و ولایت کاخت مربغارت و تاخت شد چندین هزار کس اسیر کردند و میرزا رضا وزیر آذربایجان نزد کرکین خان بطلب لوار صاب طهمورث مامور شد و بعد اللتیا و التی لوار صاب با چهارنادم و مستاصر بحضور شهریار آمد و معفو شد و شاه در آنولایات قلاع بنا فرمود و بعد از انتظام امور ان بلاد و تعیین حکام و امصار بقراباغ رجعت فرمود و در انجا بشکار رجرکه پرداخت و از انجا از راه کیلان بمازندران بهشت بنیان عزیمت نمود سپاه فوج فوج رجعت کرده بمکان خود رفتند و شاه با خواص بمازندران آمد و زمستان در فرح آباد بعیش و فرح بگذشت و جمعی از شیروانی و آذربایجانی که بکرجستان رفته بودند بحکم شاه بمازندران آورده در فرح آباد و اشرف البلاد با سایر کرجیه سکنی دادند و ایشان پانزده هزار خانوار بودند که از شیروان و قراباغ کوچانیده بمازندران آورده و بسیاری از ایلات قراغلو را بدار المرز فارسن برده ساکن کردند و محمد باقر میرزا فرزند شاه متهم شده مقتول گردید و نعش او را بار و پیل بردند و سال دیگر شاه باصفهان رفت و خبر قتل نصوح پاشا و تعطیل امر مصالحه خواندگار بروم رسید و محمد پاشای وزیر اعظم جدید دولت روم بسر حدات ایران مامور گردید و طهمورث کرجی بروم رفته ملتجی شد و شه انکیزی کرد و باز بجانب کرجستان آمد و شاه امرا بسر حدات قراباغ و کرجستان و حفظ ان ثغور و سامان مامور فرمود و در بیان آمدن طهمورث خان کرجی بر سر محمد خان قاجار و شکست و قتلباش و کشته شدن محمد خان سردار طهمورث خان کرجی جمعیتی از کرجستان فراهم کرده بمحاربه محمد خان زیاد اغلی قاجار که با پانزده هزار کس در قلیلی بود آمده و بیخبر در رسیده بمحاربه پرداخت محمد خان زیاد اغلی مضطرب سوار شده مقدمه التجیش غافل قزلباشیه گردید و امرای دیگر اجتماع کرده میمنه و میسره بیاراستند و هنوز بقایای لشکر در اردو بودند و بتجهیز سواری و آمدن مهتمود طهمورث خان فرصتی نداده بیکبار با همه سپاه گرجیه بر محمد خان حمله آورد چنان تاب ثبات نیاورده متفرق گشتند محمد خان زیاد اغلی قاجار که حاکم قراباغ و سرداران سپاه بود با جمعی بدرجه شهادت رسید گرجیان بر قزلباش چیره و بر رزم و نبرد دیده بصورت اجتماعی خود را بر قول سپاه زدند آنان نیز متلاشی شدند چریک آذربایجانی بی استعمال آلات حرب روی بفرار کردند طایفه شاملو که با علی قلیخان بودند از هزیمت آذربایجانیه بهزیمت افتادند و بجانب تفلیس افتادند سپاه بی سردار متفرق و گرفتار آمدند و جمعی بقتل رسیدند اموال غازیان متصرف گرجیان در آمد و طهمورث منصور و مغرور روی بشهر خود آوردی

بیت همه ساله لولو نیاید بچنگ بدریا کهی در بود که نهنگ چنین است کار سرای سپنج کهی صحت آرد کهی در دو رنج چون این خبر

وحشت که شجری فیجرت مثمر بود در فرح آباد مازندران کوشش ز دشاه صاحبقران کردید نهانی بس تنکدل و پژمرده آمد ولی در آشکارا به وقار
کوه خارا پای تمکین در دامن ثبات کشیده و مثال عطوفت آئین بدلجوئی علی قلیخان و بقیه امرا صادر شد که مردانرا خون کلکون رخنا
قتولست خاصه که غازیان در غزو و جهاد با کفره بدنهاد پای بسلک شهدا نهند و از زمره سعدا شوند رجای واثق است که پس زین
عید صیام صمصام اشتقام از قراب و نیام آهیخته کردد و خونهای کافران ریخته چون فرمان قضا جریان بملاحظه امرای مغلوب در آمد
قدری دل خوشتر کردند و با الضروره مصابرت نمودند و شاه درین ماه سی هزار تومان از مال دیوان تجفیف رعایا میدول و تهیه
جهاد و کفار بدنهاد مشغول کردید و با حضار سپاه ممالک محروسه حکم محکم صدور یافت و ندای جاهدوا فی سبیل الله بکوش شیران کنام
ایران رسید در آغاز سال یکهزار و پست و پنج که قرنی از سلطنت آن شاه نی قرین کذشته بود در ساعتی سعد میمنت بنیاد از قصبه
فرح زای فرح آباد چون سیل جاری بجانب ساری و چون رود آتل بعرصه آمل در آمد و از لب دریا کذشته با سپاهی دریا کردار تموج
بحر خزر و تمکین لجه اخضر ره سپار کشت نظم زاب دریا هردم بکوش شاه رسید که شهریارا دریا توئی و من فرغر بجیش با تو نخواهم شد
از نخواهم مثل مال با تو نیارم زد از نخواهم بر بکردن من همکی ما روماهی و صدفست بکرد تو مه تابان و زهره از زهره مع القصه شاه فریدون
جاه به کرمی خورشید و بفره جمشید بمیرفت تا حدود کنجه علی قلیخان و امرا پذیره رایات فتح آیات آمدند و بزیارت وجود مسعود
مستفیض شدند پس بوداق خان پرناک قاجار دشتهای او به تبریز معاودت کردند و از اطراف و اکناف بلاد و امصار ایران لشکر
و ولایات با کتیبهها و جیشها فوج فوج و قشون قشون و دسته دسته چون نهار و شطوط بمحیط معسکر نصرت اثر همی پیوستند نظم
همیرفت لشکر کروها کروه چو دریا بجوشید هامون و کوه چنان تیره شد روی کیتی ز کرد تو کفتی که خورشید شد لاجورد سپهر
در سپر تافته دشت و راغ درخشیدن تیغها چون چراغ پادشاه حکمت آکاه پس از عرض جنود نامعدود بجانب شهر تفلیس راند و بکرات
میرزا بن داود بن اوارصاب که مسلمانی شده بود مشاب خواند و او را بلقب خانی نامور و بایالت کرجستان مفتخر کرد کار تیل داد و داد
و بدانجانب فرستاد و طمهورث که ماده آن فساد امور ث بخود و رومیه مستظهر بود با معدودی از کرجیان سرخود کرفته بجانب
باش اچوق فرار نمود شهریار دشمن بکار فرماند که مانند شکار هرکه کرد اکرد ابوچشمان نا پستان کرجستان را احاطه نمایند و دست
بخونریزی و شکار افکنی کرازان و غزالان کشایند لشکر دشمن شکر البرز برز کوه شکوه را بچند کروه مقرر داشته و هر کروهی را بسوئی
روانه نموده اردوی کیوان پوی بهرام خوی نیز با غازیان جنکجوی بجانب کرجستان روی کرد و از همه جوانب آن ثعالب و از
درمیان کرفتند شد بحر بلا موج زن از کل جوانب چاوشان رعد خروش بجا بدان فولاد پوشان آواز اقتلوا المشرکین کل قتله پیام شاه
کردون غلام رسانیدند بسفک دما نفوس و بتک پرده ناموس و نهب اموال و اسر نسا و رجال رخصت یافتند دم دمه و شندف
خروشنای روئین از هر صف برخواست شمشیرها از قراب برآمد و کمانها از زه قران تیرها از ترکش راست و سپرها جولان فزا کشتی قتا
قیام و آخر زمانرا زمان رسید از جریان خون رود ارس دکر کونه سرخاب و شط کرفتند و غرقاب قتیل دران رود خون حاکت
سرخاب و بط داشتند ساده دلان ساده روی از تیر غزع آن بسکامه پرها یا هوی بمضمون الغریق یتشبث بکل حشیش در حلیه و لجیه
هر کشش در او نخیشدی و مجاهدین غازی کشیشانرا حیش شمار صمصام و زنان ماه روی و پسران مشکینه موی را چون غزالان و
تذروان بکمند و دام در کشیدندی شکسته دلان قاجار که خون دل از قتل محمد خان سردار بودند اطفال رضیع را در مهد عدم جا
میدادند و ارنستان رمح دردهان شیرخواران شدی مینهادند شمشیرهای ایشان چندان بریدکه فرو شکست و خنجرهای آنان چندان
دریدکه واسی شد بسیارناهید پستان که در دست بهرام سیرتان فضیحت شد و بسا پری پیکر که در بستر دیوان دارالمرز فضاحت یافت
شیران کرجستان از آتش حسام چون ثعلبان بوجار با کریختند و پلنکان آذیار چون کرازان بحیکلها شتافتند شهار امامن کردند
و آجام را کمین و در کرد خود خندق ساختند و آب در انداختند و سقناقات محکم کردند و در جبال منزل کزیدند و پشتان کرد
از رود غالق کذشته و زوارق را شکسته بدانسوی رود فرود آمده بودند شاه اردوی بزرک را بسردرخان ذوالقدر مهردار و
کلب حسین بیک یساول خاصه پرده سرای با سپاه آهن قبای آتش خوی چون باد برآب زده و چون برق درکذشته دلیران تیز

بر مراکب کابجواری توکل بحفظ باری کرده از رود عبور نمودند بسقناقات آنقوم رسیدند وجمعی کشتند وبسیاری اسیر گرفتند وزری نبود
که سرهای قتیلان ورخمهای اسیران از نظر شاه نگذرد وکمی از یوز باشیان بسقناقی قوی با همراهان ضعیف درآمده منهزم شدند شاه وزیر
بخواند ونصایح براند وبحمله عدم کیاست بسیاست رسانید دیگران در هر رزم طریقه حزم مرعی داشتند وبا احتیاط قدم برسیدند
جماعت شیرد ایشان که از آنموی مامور بودند بطایفه ایشل که از جانب زکم می آمدند چارخورند ومحاربه کردند همه را اسیر وقتیل نمودند
وبحضور آوردند مجملا در مدت پست روز هفتاد هزار نفر بقتل در آمده بودند وشمار اسیر از اکسی هزار اند صد وسی هزار گفته اند والله اعلم
القصه شاه کرجستان را خاصه ولایت کاخت بکلی منهوب وویران ساخت پسر زاده مرد انقوب بکارتیل واز آنجا بشفلیس واز آنجا
بگوکچه تنگیر آمده باشطار رود جنود رومیه تراق شد ودرین ایام که شاه در کرجستان بود اکراد محمدی واولاد غازی پیک بهنی ولد شاه قلی
طبلبان بدست اندازی سلماس وتوابع آن خبره سری میکردند بوداق خان پسکلر میکی تبریز با کروهی بکوشمال اکراد رفته ایشان نیز از
پسکلر میکی وان وحدود رومیه استمدادی بوام کرده بمقابله آمدند بعد از محاربه آخر شکست در سپاه تبریز وراقتاده بوداق خان نیز
نشناخته بقتل رسید طوایف ترکمانیه وقاجاریه زین خبر بغایت ملول شدند شاه والاجاه بنده پرور فرزند جوان بوداق خان پرگرا
که شاه بنده نام داشت لقب خانی داد وحکومت تبریز وامیرالامرای آذربایجان فرمود ذکر لشکر کشیدن محمد پاشای وزیر
اعظم خواندکار روم بر سر ایروان ومنکوب مراجعت کردن او بوان چون سلطان محمد خان خواندکار روم بجهة
آمدن جلالیان بایران وبعد بواسطه حکام کرجستان ولشکر ایشان در سرحدات از شاه عباس بکدر بود وحشیار دولت او تیز
در دست امرا ووزرا در آمده هر روز جمعی با کی موافقت میکرده وبهانه مخالفت مینموده چنانکه دو نفر پاشا وزیر اعظم وکیل امر مصالح
بودند هر دو بقتل اندر آمدند ومصالح همچنان ناتمام بماند لاجرم بار دیگر بار قانون جنگ را با آهنگ در آورده محمد پاشای وزیر اعظم
رابع وخامس را لبرداری عساکر منصوره از تمام ممالک محروسه عثمانیه جماعتی کثیر وجیشی دلیر بهمراهی او روانه دیار بکر کردند واو از دیا
بکر بای پشته نهاده بعضه جویان کراد سرحد نیز بادی همراهی وقلاوزی نموده با حشمتی تمام وشوکتی کامل از ارض روم بار دلان
رو کرد وشاه عباس ماضی صفوی نیز امرای قزلباشیه را بمتابعت امیر ولیر بنظر امیر گونه خان قاجار پسکلر میکی ایروان مامور ومخصوص
قلعه تاکید فرمود وسردار رومیه با امرا ویاشیان وسنجق بیکیان وینکچریان که زیاده از صد هزار کس بودند در سیم ماه شعبان بها
قلعه ایروان رسیدند واحاطه نمودند وترکه سلمز حاکم آنحفه که از شجاعان معروف آن سپاه بود با ینکچریان متعهد محاصره وتسخیر
ایروان گردید وتوپهای تنین تن ثعبان مهره کوه شکن بر اطراف حصار قرار بستند وخیمه وشامیانه برپای کرده نشستند وشاه
والاجاه سپاه قزلباشیه را گروه گروه با سرداران گردون شکوه باطراف اردوی رومیان مقرر فرمود که چنانکه ایشان قلعه را
مرکز وار در میان گرفته محاصره نمایند وراه خروج ودخول بر یاد صبا بسته دارند وایشان از چنان سر سیمه کنند که جمعیت
حواس نباشد وابواب امداد وانفاد آذوقه را از چهار جانب مسدود سازند قرچغای بیک که شاهین تیز پرواز عقاب انداز
کرچنه بود وآخر بر به سپهسالاری ترقی نمود با توچیان وغلامان خاصه از طرف اردوی معلی وامام قلیخان پسکلر میکی فارس را
با سواران الوار واتراک فارس از طرف شرقی اردوی رومیه وگنجعلی خان حاکم کرمان وحسین خان که درین ایام در تبریز بودند
بقرب جوار امامقلی خان رشند ولو محمد شمس الدینلو را با قزلون ولشکر خود بطرف غربی رومیه که جانب ارض روم است معین
فرمود که راه آمد شد بسته دارد وخلف پیک بموضع کهنه گیر در دامن کوه که بکفرسخی طرف شمالی قلعه است رفته که هر کس از اردو
شاهی بقلعه رود یا از قلعه بارد وآید محافظت کرده متوجه باشد ومکوب فیروزی کوکب پادشاهی هر روز بلکه هر ساعت در هر طرفی
که مقتضی وقت باشد در جناح حرکت بود وبامرای طرف مدد وپیغام وتقویت وبرکت میرسانیدند واغزدق وار دوی شاهی در دره
الاگیس نزول داشت واخبار هر جانب از کلیه وخزینه دمادم معروض شدا اما عظمای لشکر روم خاصه ینکچری آقاسی که کمر همت
بمتیح قلعه بسته ومعاهدت این خدمت کرده بود جهد موفور بظهور می آورد واز چند محل سیحها ومورچلها پیش آورده توپها
کران سنگ قلعه کوب نصب نموده توپچیان فرنگی ورومی دمی از کار فارغ نبودند واز طرفی دیگر تلی خاک مشرف بر سر جدار قلعه

میان در کرچنه انقرلیان نیز معتکر رومیه اند

برزبر یکدیگر بحثه اندک اندک قریب بقلعه میمنه و ندوازورون قلعه نیز امیر کونه خان قاجار قونیلو و تابعین آن کرامی سردار و تفنگچیان عراقی و مازندرانی باندا حش توپ و تفنگ اشتغال میورزیدند و نایره جنگ را اشتعال می افزودند روزی از صدمات توپ بر برج تحو دروازه انهدام یافت رومیان از دحام کرده بجانب قلعه دویدند حارسان قلعه باندا حش باروليچ و تفنگ جمعی از دلیران رومیه را هدف تیر فنا ساخته ناچار مراجعت کردند شاه عباس از راه حزم و تدبیرات قوه رزم کمیهار نفراز تفنگچیان رکابی را بر فتن قلعه مامور کرده از طرفی که خلف پیک بود بامیر کونه خان جزواده در هنگام او خر شب وطلیعه صبح هزار نفراز دروازه طرف کهنه گبر یا الاتفاق شنلیک کرده دوان دوان خود را بدرون شهر افکنند نقاره شادیانه از شهر برسپهر برین رسید و رومیه از زین وقوع عظیم فوزه خاطر شدند و زیاده در محاصره اصرار کردند و از تائیدات ربانی روزی ینکچری آقاسی و ترکچه پلمز در توپخانه رومیه ایستاده توپچیانرا تاکیدات برپا کردن توپ مینمودند توپچیان قلعه توپی بقورخانه و توپخانه رومیه درافکندند گلوله توپ به ینکچری آقاسی خورده و ازاو درگذشته بترکچه پلمز رسیده و ازاو بچند کس دیگر باز خورده جمعی تلف شدند و از جمله سوانح اتفاقیه یکی آن بود که رومیه خندق شهر را بخاک ابناشته غازیان قاچار چون شیران مرد خوار باشمشیرهای برهنه از دروازه بیرون ریختند و خود را بمیان متصدیان این کار افکندند بعضی را زنده بدست آورده بقلعه بازگشتند روزی که مقرر بود که رومیه جنگ بزرگ در اندازند و توپ زنان از اطراف شورش کرده یورش برده قلعه را مسخر سازند شاه فرمانداد که امیرخان مستعد قلعه داری باشد و پروینان نیز صرفه کار از دست ندهند از اطراف اردو دستبرد نموده حمله نمایند عموم سپاهیان روم که زیاده از نجوم بودند جمله برگرد قلعه هجوم آوردند امیر قاچار و قلعه گیان آتشبار از اطراف بدو و توپ و تفنگ سطح فلک را تیره رنگ کردند چندان آتشباری نمودند که پنداشتی کره اثیر بر کره خاک آهنگ کرده و بجاذبی اردوی رومیه از یکدیگر متلاشی شده یا مالک دوزخ بحثه حرق آن کروه طبقات جحیم را بر فرق ایشان کوبند از نمودهای اجل تسخیر قلعه رومیه را دست نداد و در هر یورش چندین هزار کس مقتول شدند و از خارج اردو نیز راه ایصال مدد و ارسال آذوقه مسدود شد تا کار بجائی رسید که وقتی چهل هزار کس و سقاء علم با توپخانه در حرکت آمدند و امامقلی خان و کنجعلی خان زنگنه و جماعتی از دلیران باسل بمقابله آنها درآمدند و مقاتله کردند و رومیان بسیج کاری از پیش نبرده مراجعت کردند و وقتی چندان شتر از ایشان بغارت برده شد که بی بار گیر ماندند چون راه نجات و خلاص بر خود بسته دیدند از در مصالحه درآمدند و محمد پاشا عذرهای ناموجه در ین آمدن معروض داشته سخن صلح در میان آورده باسم و اضطراب تمام از خارج ایروان کوچ داده مراجعه کردند و درین ایاب و ذهاب چهل هزار کس از رومیه مقتول و اسیر و بیمار و فوت شدند و بعد از ملاقات با قاضی خان سفیر ایران محمد پاشا متعهد شده که بورود اسلامبول مصالحه را تمام کند و شاه بتماشای قلعه جدید ایروان که از احداث آنخانه بود رفته امیر کونه خانرا مورد اشفاق کرده و شعرای خاصه اردوی بزرگ مضامین لبسند معروض داشتند از انجمله این رباعی است رباعی در عهد توکس رشتی و شومی نکرفت سنکی بکرفت لیک مومی نکرفت خدام توصد قلعه زرومی ستدند یک قلعه زچاکر تو رومی نکرفت محمد پاشا که بدعوی و داعیه تسخیر ایروان بلکه بتبریز و ایران بمنصب وزارت رسیده بود چون منهزم و منکوس با سلامبول رفت مانند وزرای سابقه برادر ایراد تقصیر خدمت و بدنامی دولت کرفتند و سلطان روم او را معزول و خلیل پاشا را وزیر اعظم خود نمود که دیگر سال و باین خدمت پردازد و خود را در حضرت سلطان محمود اقران سازد غافل که العبد یدبر و الرب یقدر و سردار بدیار بکر آمد و جانی بیک کرای تاتار را با عمر بیک میر سنجق عشره سرداران زراه کرکونه بجانب همدان ستاد و در راهی دشت مغلوب شده طالش پاشا کشته و عمر بیک اسیر کردید رومیه و تاتاریه مراجعت نمودند و کاری از پیش نبردند و خلال این حال سلطان بعالم دیکر ارتحال یافت و از خیال صلح و جنک و نام و ننک فراغت یافت و مدت ملکش سیزده سال بوده است و سلطان مصطفی خانزاده بجای وی نشاندند آن نیز دوامی و قوامی نکرد پس از شش ماه سلطان عثمان خان ثانی عثمانی بپوستند و او را خوانکار روم کردند لشکر فرستادن شاه عباس ماضی بجانب کرجستان و تاخت و تاز آن سامان و بعضی سوانح این سال و آمدن خلیل پاشا سردار رومیه به تبریز بمسامع مجامع کارکذاران دربار شاه رسید که دو ملک شیروانی و داود کرجی و طهماسب قلی بولایت کاخت آمده بفکر تعمیر ویرانها و اجتماع پریشانهای آنملک افتاده اند عیسی خان قورچی باشی را سردار

کرده با جمعی غلامان و قورچیان بجزائی آن سامان روانه فرمود ایشان بعد از وصول با بقیه کرجیان مقاتله کردند میر فتاح تفنگچی آقاسی اصفهانی و دو نفر نامی بفرشهادت رسیدند و کرجیان فرار کرده بدر رفتند و غازیان قزلباش ده هزار اسیر کرجی از مرد و زن با حسن و بهائم که از اطراف جمع شده بودند بدست آورده و آنولایت را بکلی خراب کرده مراجعت نمودند و جمعی که بخون محمد خان زیاد اغلی خالت داشتند در حضور پادشاه غیرتمند بقتل آمدند و برخی بفرح اباد و اشرف مامور شدند و حاکم گنجه نیز بقتل رسید حکام و اعتمادان و طبرستان مشوش شده پیشکشها فرستادند و درین ایام که شاه بایروان بود اوزبکیه دست اندازی و فتنه انگیزی در خراسان کرده بسنرا اعمال رسیدند و چون مصالحه محکم نکردیده بود از روم اخبار خلاف استماع میشد قرچقای پیک بر تبه خانی و مرتبه سپهسالاری ارتقا یافته با سپاهی بتعداد نجوم بر جوم شیاطین ارض روم مامور گردید حسن پاشای پیکلر پیکی آن صفحه مقهور و بقلعه محصور و انواع قتل و غارت و ضرر و خسارت باهالی ملک وی رسانیده از آنجا بوان عطف عنان کرده و چون حسن پاشای تکلو پیکلر پیکی وان در دست یحیی پیک کرد ولد ذکریا خان هکاری کشته شده بود یحیی پیک نیز در دست کسان پاشا بقتل آمده و در آن صفحات سرداری شایسته نبود از خبر ورود قزلباش اضطراب و ارتعاش در احوال اهالی آن بلاد راه یافته سپهسالار غارت و نهب در بلاد آن کرده در اناحشه و خانواده هکاریا نزاکه از اولاد بنی العباس مشهورند و بسیادت معروف بجاروب تاراج رفته مظفر و منصور با غنایم غیر محصور بخدمت شاه عباس مراجعت نمود و درین سال شاه والاجاه خان احمد ولد ملوخان ارد لانی را که در دستان کرمزی حکومت مورثه آنان بوده مامور بقتل فرمود و ملوخان بالضروره باردو آمده استعفا نمود و درین سال امامقلیخان اوزبک سی هزار سوار بتاخت خراسان فرستاده و مراجعت از نیشابور محراب خان والی خراسان مطلع گردیده بر سر ایشان رفت با قصد نفر مقتول و دویست و پنجاه نفر دستگیر کرده و تولک بهادر و رستم میرزا از انجمله بودند و چون بتاج و باج پادشاه قزلباشیه قسم دادند و قسم خوردند و اظهار انابه کردند محراب خان آنها را مرخص نموده برگشت چون قاضی خان سیفی الحسینی که منصب صدارت داشت معزول شد و قاضی سلطان ترتبی منصوب و تولیت سرکار فیض آثار معزز بود درین سال وفات یافت طغرای صدارت بمیرزا رفیع الدین محمد و ندیجاع الدین محمد خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان از نژاد میر بزرگ مازندرانی صادر و بدین منصب منصوب گردید و از جمله وقایع آنکه حسن آقای چاوش باشی باقاسم بیک سپهسالار مازندران که بسفارت روم رفته بودند باز آمدند و از سلطان مصطفی خان عثمانی نامه آوردند در صلح و جنگ خلیل پاشای سابق الذکر مختار گردیده و فرستادکان در قزوین بحضور شاه عباس ماضی صفوی رسیدند و شاه عموم سپاه را رخصت داده بمنازل و مکامن و مراصد و مساکن خود روانه شدند و بعضی امرا و ملازمان مستمره رکاب نصرت مآب را احتیاطا نزد مقرب بحضرت قرچقای خان سپهسالار سرحدات مامور داشتند که در امر صلح و جنگ با شیار سپهسالار مذکور سکون و حرکت و جنبش و آرام و رزند و خلیل پاشا مکتوبی بحضرت پادشاهی نگاشته اظهار سلامت نفس و خیرخواهی طرفین را دران معروض داشته و مضمون المامور معذور را مذکر خواه کردیده که عزیمت تبریز حکمی است و بملاحظه اضداد و طعن ارباب غرض فتح عزیمت مناسب نیست ولی چون قرب جوار حاصل شود آنچه مصلحت است منصه ظهور خواهد آمد و مقارن این نامه کوچ بر کوچ حرکت کرده راه تبریز گرفت قرچقای خان سپهسالار چون در حالت متردده بود و در مماطلت و مدافعت از شاه بدو حکمی نرفته محال را از آسیب عبور سپاه رومیه مصون داشته منتظر فرمان شاهی بود و پاشا نیز کوچ بر کوچ به تبریز رسیده و شهر را از آذوقه بری و عری دیده بجهة تحصیل نام پنجروز در تبریز مقام کرد و شش روز بیرون رفته بقریه فهوسنج سه فرسنگی تبریز نزول نمود و شاه نیز از خلخال بار دبیل آمده و فرستاده خلیل پاشای سردار اعظم با نامه در آنجا شرفیاب شد و سخن مخلصانه گفت شاه فرمود چون حرف صلح در میانست ما نیز حکم کرده ایم که امرای قزلباشیه تقدیم در منازعه نجویند فرستاده سردار عرض کرد که ما نیز از بی آذوقه کی عساکر چند روز پیشتر رانده ایم و اکنون مهمان این دو لتیم و فرستاده مراجعت کرد و کس را گمان منازعت و مکاوحت نبود بناکاه قراولان بخدمت سپهسالار آمده خبر دادند که سردار آماده و مهیای کارزار است و سپهسالار را فرصت و مهلت انجار و اظهار بشهر یار ندادند و بالاجماع رومیه و تاتاریه که پنجاه شصت هزار سوار بودند بر سر سپهسالار که پانزده هزار کس داشت حرکت کردند

وشب از موضع اشتبات محلی که باشتغرای منزل سپهسالار چهار فرسخ است عبور کرده هنگام طلوع صبح صادق طلیعه سپاه اظهم گاه نمودار شد ناچار سپاه قزلباشیه توکل بر همت بست وچار کرده کارکار زار را ساخته شدند وپنه پیکار را پرداخته آمدند لمولفه نشستن بفرزانگی چو دشمن درآید بدیوانگی اگر پیش اگر کم هزیمت بدست که فتح وظفر نه شگفت از یزداست پیمان محابه فرجغای خان کرجی سپهسالار ایران با خلیل پاشا وهزیمت یافتن عساکر روم قرجغای خان سپهسالار چون سردار رومیه را قرب لوصول دید امرا وخوانین را بتهیه صفوف امر کرد غازیان شاملو بازنبل پیکدلی در طرف برانغار یعنی میمنه واما مقلی خان در جوانغار ومیسره قرار گرفت وسپهسالار در قول بزرگ یعنی قلب سپاه متمکن گشت وچرخچی وقراول که مقدمه جیش گردون طیش قزلباشیه بودند چون نصرت واقبال پیشاپیش همای علم همایون فال همیرفتند زهی دلیری که با این قلت بکفر شکن سپاه رومیه را باستعجال استقبال کردند کشتی پهنه مصاف در دیده آنان مجله زفافست ومعفر گردان در منظر مردان معجر عفاف سپهسالار دشمن شکار چنان راند که در محلی موسوم بپل شکسته با فواج غنیم رسید بلی قرجغای که معنی بازشکاریست بر سر عصفوران چنین رود نظم راند آنچنان که خاک نشوریدبر زمین رفت آنچنان که مرغ نجنبید زاشیان چون دو دریای شکر با یکدیگر روبرو برابر شدند دلیران طرفین اسب جلادت بمیدان بسالت تاختند ودست وبازو باستعمال آلات حرب کشادند مبارزان تاتار یکمانهای چاچی بزه کرده سواران را بشبه تیر گرفته سراسیمه کردند ورومیه بر کنارزی وانتشارزی درآمدند دلیران ایران از کثرت رومیه وقلت قزلباشیه اندیشه کرده احتیاط نمودند که مبادا رومیه برگرد قزلباشیه احاطه کنند وکار را مشکل نمایند صرفه خود در جنگ مغلوبه وحمله شمشیر دانستند یکبار تمام یورتباشیان وقورچیان قاجار وافشار وشاملو واینانلو بسرداری زنبل پیک یکدل از جانب دست راست شمشیرهای کج از نیام برآورده بالاتفاق بقانون قزلباشیه الله کفته اسب انداخته وتیغ افراخته بهرکه رسیدند زدند وبهرچه زدند بریدند از جانب میسره نیز امامقلی خان حاکم فارس فارس عرصه شجاعت گردیده با متعصبین میسره یکسره حمله بردند وبر صف تاتار ورومیه زدند چکاچاک شمشیر بر فلک اثیر رسید سرها چون نارهای شکافته شد وخون چون آب نار همیریخت زرهها پالاون خون پالا بود ومغفرها کاسه های پرصهبا وستهها از بازو قطع میشد وسرها از کردن می افتاد زیغها از سواران همیکرد وسواران غلطان بودند هرقدمی از کشته دکه قصاب بود وهرگامی از نخر نکبه خرابینمود پشت پا کشتند چندان زر ومی کرده که شد خاک دریاوها مون چوکوه از حملهای قزلباشیه قول بزرگ رومیه متزلزل شد وقلب ایشان منقلب گردید شکستی فاحش در سپاه روم در افتاد که توان گفت وبرائی گرفتار شدند که توان نعت از جمله حسین پاشا سکلر سکلی ارض روم ودفتردار عسکر آمرزوبوم بدست شاه کلدی قورچی اوغلی گرفتار گردید وچون بیچاره زخمهای منکر داشت وآمدن او نزد سپهسالار برو صعب بود سنان کلدی برحمت پاراضی نکردیده اورا آسوده کرده سرش را نیز در زنبل پیکدلی آورد واو نیز بخدمت سپهسالار فرستاد محمد پاشا سکلر کی حظه دان که سواری بود پهلوان چون آفتاب عمرش تاریک وروزجیاتش بشام ممات نزدیک شده قورچی شاملوی اورا اسیر وپالهنگ در کردن کرده بحضور سپهسالار بردمیرزا پیک وکیل شاهین کرای خان تاتار وبشتاد کس از میرزادهای تاتاریه گرفتار شدند وبسیار از تاتاریه در پای علم خان تاتارستان بضرب صمصام افشاریه وقاجاریه کشته شده بودند وبشتاد علم ولواکه رومیه آلاکویند وهر علم ولا علامت سردار یست بدست قزلباشیه درافتاد وجماعتی از آقایان وچاوشان معتبر رومیه دستگیر شدند که در شمار قزلباش معروف بنبودند وجمعی نخمدار فرار کردند که در اثنای طی راه وورود منازل بندریج در گذشتند واسب ویراق واثاث وغنایم بسیار واشتران بقطار وخیمهای کونان وشمشیر ونیزه وزوبین ومطراق ومزراق وکلهای افتاده زیاده از شمار بدست غازیان دشمن شکار نصرت شعار قزلباشیه درآمد وتاکدوک شبلی شبال آجام بسالت رومیه را تعاقب کرده باد ستبرد دغدغه شایان بازآمدند واز مقتولین رومیه درین رزم پانزده هزار بقلم اهل شمار درآمد وگرفتار انرا با سرهای کشتکان از نظر شاه گذرانیده مورد تحسین خسروانه شدند وبعد ازین جنگ بزرگ سردار وگیل روم وصدر اعظم آن بوم امر مصالحه گذرانیده نوشته ممهور خود بمهر صدر بداد وپای باسلامبول نهاد شاه نیز بفرودین آمده وایلچیان از اطراف وارد شدند از جمله ایلچی

سلطان سلیم پادشاه والاجاه هندوستان بود که با هزار کس در کمال رعنائی و شکوه وارد گردید و از جمله هدایای او ده زنجیر پیل قوی هیکل با سرپرهای گوناگون زرین و اقسام جانوران مانند ببر و کرگدن و شیر و آهو و زرافه هندی و گاو وان بحری و مرغان سخنگوی و آنچه از نفایس و اقمشه بود بنظر پادشاه رسانید و سفیر پادشاه روس نامه وسیع و عریضی که بترکی مغولی نگاشته بود چند دست شنغار شکاری که خاصه روس است آورده بود و بگذرانید یکدست شنغار را شاه بسفیر هندوستان میرزا برخوردار خان عالم بخشید فرستاده قطبشاه والی گلکنده نیز هدایای خود را با نامه معروض داشت و هر یک مورد توجهات خاصی گردیده در مساکن پسندیده فرود آمدند و چون در سنه سال حسینخان شاملو بکلر بکی هرات وفات یافته بود از ماوراءالنهر سی هزار اوزبک بسرداری یالنگتوش بهادر و دیگران بغارت خراسان آمدند کاری قابل نگارش ندیده مراجعت کردند و شاه جشن نوروز یکهزار و بیست و هشت را در شرف زندران بگذرانیدند و بشکار لب دریا رفت در میانکال بصید آهو و غزال پرداخته مراجعت فرمود و در آغاز گرمی هوا باصفهان رفت و حکومت خراسان بقرچغای خان تفویض شد و بتبریز بشاه بنده خان ولد پیرداق خان پرناک برگردید و حکم شاه باوردن آب رود کر بسجاب اصفهان جریان یافت و بدان کار پرداختند و ایلچیان اطراف ابانبه و هدایا مرخص فرمود و قصبه و ورق از اجزای حویزه بتصرف حاکم فارس درآمد و چند نفر سادات در گیلان دعوی نیابت حضرت صاحب الامر نموده چون کذب آنان ثابت بود بسیاست رسیدند و گروهی از ارامنه و نصاری که در جوار بختیاری زراعت میکردند از همسایه خود شکوه نمودند و از جانب شاه با آنها تکلیف مسلمانی شد قبول کردند و کل ارامنه و کرجیه که در مازندران بودند بشرف اسلام مشرف شدند

ذکر حرکت موکب شاه عباس ماضی بجانب خراسان و فتح قندهار و زمین داور و بعضی وقایع الصفحات

چون در سنه سنوات در حدود خراسان احتمالی روی داد شاه غیرت خراسان فرمود و نذر محمد خان برادر امامقلی خان پادشاه ماوراءالنهر پایند میرزا نام اوزبک را بایلچی گری ایران فرستاد و از جمله پیشکشهای او چهل و پنج راس اسب قرقیزی و حصاری و بدخشانی بود و فرستاده او با نامه ملاطفت شمامه مراجعت کرد و موکب شاهی در سیم جمادی الثانی هزار و سی و یک از اصفهان بعزم یورش خراسان در حرکت آمد و منزل بمنزل فرود جلال همیفت و در فراه خبر مخالفت و قلعه داری عبدالعزیز خان حاکم قندهار مسموع شد و چون قندهار در حقیقت از بلاد متصرفه پادشاه ایران بود و چند سال سلاطین پادشاهان هندوستان تصرف کرده بودند و باظهار دوستی در رفع الوقت میکردند شاه زیاده ازاین تامل نفرموده خسرو سلطان بازوکی را با جمعی بقلعه زمین داور مامور فرمود و خود بجانب قندهار نهضت نمود و لیران قلعه گیر را محاصره حکم داد چون کار بر قلعه داران شک شد از در استیمان درآمده قلعه را تسلیم نمودند و در قندهار بخطبه بنام ائمه هشت و چهارده خوانده شد و شاه نامه بپادشاه هندوستان فرستاده کسان او را روانه فرمود چون حاجی محمد خان پدر عبدالعزیز سلطان والی خوارزم از دودمان خانان پادشاهی بود و چنانکه گذشت بقوت شوکت این دولت بحکومت خوارزم رسید و در این اوقات پسران عبدالعزیز سلطان هوی خلاف کردند و اسفندیار خان که ولد خلف او بود بدرگاه شاه آمده استمداد کرد شاه فرمان بحکام استراباد و ترکمه صاین خانی نگاشت که عبدالعزیز سلطان را تقویت نمایند و مستقل دارند و اسفندیار خان مراجعت کرد و ابوالغازی سلطان برادر او نیز با وی موافقت نمود دیگر باره عبدالعزیز سلطان خوارزم شاه با استقلال گردید و چون هوای قندهار را بغایت گرمی داشت و غزاله خورشید در کام شیر درآمده بود هوا چون کانون عفونت حرارت گرفته و چون طبع شیر آتشین شده موکب شاهی از راه غور بجانب کیلات داشت لوای مراجعت برافراشت خسرو فیروز کردر پست و سه روز از راه فیروزکوه بهرات آمد سفراء ایلچیان ماوراءالنهر از جانب امامقلی خان بحضور آمدند و بمواجهه معاهده کردند و سبب فتنه آن صفحات تراوجود رستم محمد خان بن ولیمحمد خان اوزبک معروض و بحرکت او از ان حدود مستدعی شدند شاه او را ملازم رکاب فرموده بهمراه بیاورده در عراق الکاء او دور هرات خبر فتح قلعه هرموز رسید که بدست امامقلی خان امیرالامرای فارس مفتوح گردیده است

در تحقیق جزیره هرموز که فرنگیه پرتگالیه تصرف نمودند و امامقلی خان والی فارس استرداد نمود و ذکر بنای بندر عباسی بنام شاه عباس

جزیره هرموز از جزایر مشهوره بحر عمان فارس است و در قدیم الایام اردشیر بابکان در آنجا قلعه ساخته بود

و بعد از مرور دهور و کرور شهور در عهد تابکان سلغریه لرستان و ستان شهاب الدین یا زامی از فروع آن طایفه آنجزیره را از ملکان قیس که تصرف کرده بودند بخرید شهری بزرگ در آنجا بساخت و بعد از او هرموز و توابع آن بملک کرد و از شاه که بسب خود را از بنی بهود نبی و از ملک رستم بن اشک از نژاد ملوک عجم درست میکرد قرار گرفت و اولاد او در هرموز پشت بپشت حکومت داشتند و از آنجمله سقر شاه بن شهاب الدین توران شاه بود و در سال ششصد و سه که عهد چنگیزی شاه اسلام بود طایفه قرکنیه بر کتالیه آمد و شد و اسم تجارت ندیجات ما حب فوت شدند و در آنجا کوتی نامه تجاری بساختند و در آنجا کپستان نشانیدند و در امور آنولایت شرکت کردند و چون زمان دولت آنجا بغرخ شاه بن نوران شاه و پسرش فیروز شاه رسید از حکومت آنجا بکلی با مسلمانان باقی ماند و در ایام شاه عباس ما شاء الله و بروی کار آمد فارس بکلیه تصرف در آورد و بحمد الله شاه بن فرخ شاه واگذاشت طایفه پرتکالیه همچنان بمرور در آنجا عبور داشتند و بدان آمد و شد میکردند پس در وقت فرصت از بحر برآمده در ساحل قلعه ساختند و بحکم شاه حاکم فارس آنقلعه را که بندر بکر دمیخواندند خراب کرده بحکم شاه امامقلی خان در آنجا بندری بساخت و بنام شاه موسوم کرد که اکنون مشهور است و تا او ان شاه عباس طایفه انگلیس را از اطراف چندان قوتی و نامی نبود در عهد شاه انگلیس رسول و نامه فرستاده اظهار دوستی و یکجهتی کردند و از راه بحر با جهاز و سفاین بحمایت دولت ایران آمدند و بعد از فتح هرموز اموال پرتکال بضبط انگلیس در آمد و چند توپ فرنگی ضبط دولت شد و شرح فتح هرموز در ضمن نامه دوستی خاتمه بخواندگار روم سلطان عثمان خان نوشته شد و چلبی بیک قورچی قاجار روانه اسلامبول گردید و پس از چندی خبر رسید که طوایف ینگچریان سلطان عثمان خان را معزول و مقتول و دیگر باره سلطان مصطفی خان بسلطنت روم برداشتند در ذکر تسخیر دار السلام بغداد

و بعضی سوانح این سال شاه عباس بعد از دو ماه توقف در ولایت واسط امور آن ساحات را زراه مازندران عزیمت اصفهان فرمود در اثنای راه سال خیریت مآل سنه یکهزار و سی و دو عزم یورش عراق عرب فرمود و مقصود اصلی سعادت زیارت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و افتتاح ابواب این سعادت موقوف بفتح قلعه بغداد بود چه که بغداد از بلاد مشهوره بلاد اجداد شاه گیتی پناه بود بخشایش پادشاه گیتی ستان شاه اسمعیل بصفت سیصد سیل تجدید کرده و حکومت آن بلده مدتها از جانب پادشاه ایران بامحمد خان شرف الدین اغلی بوده تا در سال ششصد و چهل غازی خان تکلو از دولت ایران روگردان شده نزد سلطان سلیمان خان رفته او را بتسخیر بغداد و معاودت بشاه طهماسب ترغیب کردند و چند بار بهر تبریز آوردند بالاخره بغداد بتصرف دولت رومیه در آمد و حکام و پاشایان آنجا نیز گاهی متابعت سلطان روم میکردند و اسم خطبه و سکه داشتند ولی ملازمت بخود مینهادند ولی رسمی نداشت مدتها در دست احمد محمد پاشا بود و در این ایام حاکم آن دیار سوتامی زعاصیان دولت علیه عثمانیه بود و از ظرفین دامن زن نایره مشغلات فساد میکردید مع القصه شاه عباس از اصفهان که عراق عجم است بجانب عراق عرب حرکت فرمود و در غره ربیع الاولی حوالی مزار نعمان بن ثابت مشهور بابو حنیفه امام اعظم اهل سنت و جماعت بضرب خیام نصرت احتشام گردید و فرمان قضا توامان صادر شد که توپخانه و زنبورک خانه و جمیع قورخانه و ملازمان رکاب ظفر انتساب بشتاب هر چه تمامتر روانه شوند و با یکهزار کس که بکر سوتامی حاکم بغداد بمقابله و مدافعه فرستاده ایشان فرستاده بود برخورده در حمله اول ایشان از یکدیگر پاشیده اطراف بغداد را گرفته بمحاصره پرداختند محمد پاشا در شب بیست و یکم شهر مزبور از برج عروج کرده نارین قلعه را تصرف نمودند غطماوی عیان از بیم شمشیر پادشاه بهرام قهر بعجز و ابابه و الحاح و لابه از دروازه بدر آمدند و شفاعا انگیختند و قلعه بتصرف قزلباش درآمد در مساجد و منابر خطبه بنام ائمه اثنا عشر خوانده شد صفی قلیخان بحکومت بغداد و قرچقای خان بفتح موصل و خان احمد خان اردلان متسخر کرکوک مامور شدند و شاه عباس خود روی ارادت بجانب نجف نهاد و محرم حرم عرش توام شاه اولیا و سلطان اصفیا امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام گردید و چون پیکمنزلی آن خاک پاک رسید پیاده گردید و مضمون فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی بشاره لازم البشاره اشعاره برمنهه پای قدم دران راه ملایک پناه نهاد و بمضامین امنگونه سخنان مترنم بود که بیت اصبحت زایرالک یا شجة النجف بهر شار مرقد تو نقد جان بکف بعد از وصول بدان حرمگاه عرش درگاه آستان ملایک پاسبان و زیارت و عجز و نیاز و جاروب کشی آن مرقد و صحن بهشت انبار نهرانی که شاه اسمعیل انار الله برهانه حفر فرموده و از قرا

آب بدان نهر پیوندد تعمیر فرمودند و نهر را پاک نمودند و آبرا از فرات تا مسجد کوفه جاری ساختند و مکنون خاطر شاه عباس آن بود که در کوفه قنواة و چاهها حفر نموده آبرا از روضه مقدسه گذرانیده بدریای نجف رساند و دران خطه برکها و زینها ترتیب دهند که مجاورین و زوار عتبه سعادت آثار از آب شیرین بهره یاب باشند و از تلخابی فارغ گردند و تمام خدام گردون مقام و مجاورین سعادت قرین آنمرقد مطهر و مضجع منور را بادرارات مستمره و انعامات مستقره خوشدل نموده و از آنجا بعزم زیارت مشهد امجد جناب سید الشهدا امام والا مقام کثیر الاحترام علی بن الحسین احرام بسته بدان مطاف عرش الصاف طایف گردیده پس از زیارات مراجعة بغداد نمود امرای مذکوره مامور بعد از تقدیم خدمت و تسخیر کرکوک و صول بارد وی عمان جوی چون انها بسیار موصل شدند و امیر گونه خان قاجار قونیلو بکلربکی بخوبی سعد تسخیر اخسقه و تدبیر کرجه مامور و پس از زحمات مسخر نمود و بحکم شاه حکومت اخسقه تسلیم خان شمس الدین لو که حاکم تورک بود مقرر شد و مجازات آن قاجار حاکم مرو شاهجان که از امرای والا مقدار بود در ین سال رحلت نمود و در بهست نوروز سال یکهزار و سی سه شاه کرت ثانی از کربلای معلی و مشهد مرکی ثالث ائمه بدی و خامس آل عبا بنجف اشرف شتافت بکربلا مراجعت نمود و تولیت و خدمت مشاهد مقدسه را بزر بیل پیک تفویض کرده پانصد نفر در نزد او گذاشته بغداد آمده دیگر بار مشتاق زیارت حضرت ابو الائمه کاشف الغمه سراج الامة را دریافته صندوق و پوششهای زربافته و دیباهای شوشتری و فرشهای ابریشمی سر انجام داده و بجهة دریافت سعادت زیارت بر چیده بمشهد مقدسه حضرت امام الثقلین علی ابن الحسین ع رجوع نمود و پس از حصول این سعادت بغداد آمده بروضه مقدسه غفرانمآبی رفته و در آستانه رفیعه عسکریین و مقام صاحب الزمان علیهم السلام بطاعات و عبادات پرداخت و بفقرا و اهالی آنجا از شرایف و ضایع حتی اطفال رضیع انعام داد و اکرام کرده با صفهان مراجعت کرده و ایالت عربستان درین وقت بسید محمد خان ولد سید مبارک خان حاکم حویزه تفویض یافت و حاکم فارس او را استقلال داد و وزارت خاصه بسلطان العلما خلیفه سلطان از اولاد امیر بزرگ مفوض شد و شاهین کرای خان تاتار که بمعاونت این دولت برتبه عم خود غالب و بشاهی تاتارستان مستقل شد عریضه فرستاده شکر نعمت کرده سجع مهرش غلام شاه عباس شاهین کرای بود ذکر آمدن حافظ محمد پاشا سر عسکر روم بتسخیر عراق عرب و عزیمت شاه عباس بجانب بغداد و سوانح آنسال چون اخبار بغداد و تسخیر سلطان مراد خان رابع عثمانی که بعد از عثمان خان ثانی خواندکار روم شده بود رسید حافظ محمد پاشا سکلربکی دیار بکر که یکیاست و تدبیر و مکر متصف بود با ستر داد بغداد مامور شد و بر سر بغداد آمد شاه نیز از اصفهان بعزم رفت و بیست و پنجهزار سوار و زنبارک بحمایت حاکم بغداد روانه فرمود و سپاه منصور حسرسیاحه از آب عبور نمودند شاه نیز از دنبال بدان نواحی رفت با اینکه مراد پاشا از جانب حافظ محمد پاشا با جماعتی قشون سه ماه بود که بغداد را محاصره داشت هزار نفر تفنگچی عراقی باطراف یک میان لشکر روم به زده سرب بارد طبیاریخته تقویت قلعه کیان بردند و رسانیدند و نام مردانگی آنان در دفاتر ماند و همه روزه فیمابین سپاه منصور و رومیه از خارج و داخل خندق شرف بغداد منازعه روی میداد و غالبا نصرت قرلباشیه بود و رومیه بر گرد اردوی خود خندق حفر کرده و جابجا توپها نهاده از ترکتازی قرلباش آسوده و بکار خود مشغول بودند و رومیان بعد از سه ماه جنگ صحرا میکردند مع القصه مدت محاصره بهفت ماه کشید و از طرفین کاری ساخته نشد شاه عباس که در کنار آب بهر بر موسوم بدیالة گشته بود از طول مدت خسته خاطر گردید آخر الامر از آب چون موج گذشته و در محلی که محیط شط بهر بزرگ و دجله قریب بشهر طرف قراقپه است نزول فرمود و سلطان مراد را مورکه راه برکشتی بانان آذوقه رسان رومیه مسدود کنند و جسر او در پشت اردوی همایون نصب کردند و بر بالای پیک سر دار پوشهای چرخی از جسر گذشته بداخل طرف و در فرود آمدند و احتیاط کار خود را داشتند و امامقلی بیک شیک آقاسی و امامقلی خان حاکم فارس را رخصت داد بداخل طرف قشلاق پاشا مصاف داده و منصور شده و موازی هزار نفر از جنود نامعدود رومیه را بضرب غلام صمصام بسیاه قرلباشیه شکستند و الوند پاشا را فرار کرده از جسر براه حلب فرستادند و الوار مسنی فارس و لرستان و احمد خان اردلانی از طرف کرکاکاه دوات و میه بود رفته هزار اسب و استر و جمعیت و تفنگی از اردو غارت کرده بیاورند و آذوقه رومیه را کمر سپاه قرلباشیه بغارتیده و متصدیان در رسیده و کار از عدم آذوقه بر رومیه سخت شد و از اردوی پادشاهی علانیه آذوقه در زوقها نهاده تفنگچیان

وسواران اطراف شطر اکرفته با رومیه جنک کرده بغلبه و قدرت بقلعه میرسانیدند و رومیه دران تنکی معاش چاره مدافعه نداشتند چاره جز دیدن و حسرت خوردن دیکر باره جنکی و رخارج شهر شد و قزلباشیه منصور شدند آخر الامر حافظ احمد مستدعی رخصت و منع اذیت قزلباشیه شده شاه عجز و ندیر کناه بخشش قدغن کرد و او رخصت رجعت داد اردوی رومیه متفرق کردیده کریزان سرخویش کرفته پیاده و سوار و صحیح و سقیم روی بدیار اد بارها و نه سه هزار نفر از ایشان قدرت رفتن نداشتند بماندند و بسیاری بمردند شاه نیز بدار السلام بغداد رفته بعد از انضباط امور باصفهان مراجعت کرده قرچقای خان سپهسالار کرجستان رفته بود مورنامه کرجی که ظاهرا باسلام مینمود و باطنا طریقه کفر و ضلال می پیمود بخدمت او آمده و در خیمه رفته نیزه بر قرچقای زده او را شهید کرد یوسف خان امیر الامرای شیروان نیز کمر شهید کردند قزلباشیه را متفرق و مقتول و منهوب کردند و جمعیت کرجستان لنجه را تباه حشند و بعد از که عیسی خان و امیر کونه خان بمحاربه کرجستان مامور شدند امیر کونه خان چند زخم منکر برداشته او را از معرکه بیرون بردند و قورچی باشی و شاه بنده خان با زینه عساکر داده بیست هزار سوار کرجیه منهزم شدند و جمعی مقتول آمدند و شاه بنده خان کرجیه را تعاقب کرده در قراقلخان که مضیق صعب المسالک از میان جنکلستان تفنکی باشد بر شاه بنده خان و لد پیر داق خان پرناک حاکم تریزو آذربایجان رسید و کرجیه از کمین بدر آمدند و قراق خان را کرفتند و بیردند شاه بنده وفات یافت و قراق مستخلص شده بحکومت شیروان رسید و پسر شاه بنده خان حاکم با انکه سه ساله بود بجای پدر منصوب شد و کنجعلی خان حاکم کرمان و قندهار که از کاردزکنه بود در قندهار از بام افتاد و وفات یافت پسرش علیمردان خان حاکم قندهار شد و امیر کونه خان سارو اصلان یعنی شیر زرد که از ایل افچه قوینلوی قاجار و بچکلر چخور سعد بود و در غزو کفره کرجیه زخمدار شد در ایروان بمعالجه پرداخت و در آخر حال و سال زخم متشنج شده بشصد اپوست و پسرش طهماسقلی میرزا خان بجای او مامور شد و در سنه یکهزار و شش قلعه اخسقه توسط قورچی باشی متصرف قزلباشیه در آمد و سوراو و طهمورث کرجی با یکدیکر منازعه کردند و مورد انکه بحرام که داعیه حکومت کارتیل داشت شکست خورد و بدیار روم افتاد و طهمورث ملتجی بملازمان شاه شد و او د خان و لد الله ویردی خان که در تقلیس اقامت داشت از او شفاعت کرده معفو شد و لباس کرجیه را ملبس شد و او د خان بجای پدر حاکم قزلباشیه تبدیل نمود و خلیل پاشای سردار رومیه بارض روم آمده کاری شایسته نکرده بازکشت و شاه عباس قشلاق را در سنه یکهزار و سی و هفت در مازندران قرار داد و از اتفاقات غریبه درین سال و خامت حال برادر عادل شاه و محمد قطب شاه سلاطین دکن و نور الدین محمد جهانکیر شاه بن محمد سلیم بن جلال الدین محمد اکبر بن محمد همایون بن محمد بابر بن عمر شیخ بن ابو سعید بن سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور کورکان درکذشتند و دقیقه شناسان عهد و شعرای عصر زوال خود را تاریخ کردند و حاکم ارض روم کوچک ایازه تو سل بشاه ایران جسته بخدمت شاه عباس آمد و استمداد بدفع رومیه خواست و بالاخره خسرو پاشا ایازه را با خود بااسلامبول برده و امامقلی خان حاکم فارس ببصره و نواحی آن مامور شد در ذکر رحلت پادشاه و الاجاه شاه عباس ماضی غازی صفوی موسوی الحسینی طاب ثراه و ولایت عهد پنجره او سام میرزا ملقب بشاه صفی صفوی و سوانح اتفاقیه این سال مزاج مبارک شاه عباس را زیوشهای بسیار و توقف عراق عرب تقاهتی روی داد و سودای محترق از صفرا تب آورد و تب بربع بدل شد چون از قزوین بمازندران راهی کرد و بدوازده منزل در اشرف جای کرفت از رویای صادقه و امارات ظاهره و انوار ولایت و کواهی دل دانست که زمان وديعه ودایع دینویه است فرزندزاده خود ابو المظفر سام میرزا خلف شاهزاده مغفور محمد صفی میرزا را بولایت عهد تعین فرموده و امرا را بران وصیت کواه کرفته و درین اثنا اسهال و تهیج و امارات سوء القنیه اسکار اشد و در شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول حال وی دیکرکون کشته بنکاه طلوع سحر کاه نوقت بدل میرسد از دوست پیامی داعی حق لبیک جانب کعبه دیده جهان بین بربست و چشم جهان بین برکشاد و توقعی آنشاه بر کزیده اعتماد الله ولد خلیفه سلطان و عیسی خان قورچی باشی و زینل خان شیک آقاسی باشی بزیدی سبکسیر باصفهان دیتاده بنواب سام میرزا اکهی دادند و ابو القاسم خان شیک آقاسی و خسرو میرزا برادر یکر کیخان حاکم کرجستان که برستم خان موسوم و بحکومت اصفهان معظم بود بنواب سام میرزا ملقب بشاه صفی را بر تخت نشاندند بیت یکی

چون رود دیگر آمد بجای جهانزا نماند بی کدخدای مجملا از امرای و وزرای قزلباشیه که در مازندران حاضر بودند و اهالی حرم محترم شیون و فغان در طبقات آسمان پیچید جواری کاخواری کیوان مشکین میریدند و خدمه معظم کریبان جامهای زرین بدریدند شاهد صبح نیز با کریبان چاک طلوع کرد و خورشید ماهچهر زرد برآمد ابر مازندری با سوگواران همی گریست غمادل چون قماری شاهای سیاه بگردن افکنده کوکوهمیزدند کلهای سرخ فرح آباد بزردی مبدل شد ندتن پاک شاه را بعد از تغسیل و تکفین در محفه مخفوف بفیوضات ایزدی نهاده صوفیان صفوی با نوحهای ترکی بردوش گرفته سر و پای برهنه حرکت دادند و جنیبتهای شاهی در پیش و سپاهی در پس محفه افتادند بیست هزار کرجی کریبان کشاده برسینه میزدند و تفنگچیان دارالمرزی نوحه کنان در هر قریه و منزلی ستیلک میکردند زمین و زمان متاثر بود و کوه و جنگل متحیر چون بکاشان رسیدند فرزند اکبر بظهور آمد شهریان جمله سیاه پوش باستقبال آمدند شیونها کردند نعش را در پشت مشهد مدفن امامزاده حسیب بن موسی بامانت دادند بنی عم را به بنی عم سپردند مهدیقلی خان قاجار ولد محمد خان زیاد اغلی که صوفی زاده ارادت کیش بود در آنجا گذاشته و سیاه روی باصفهان نمودند بیست و سیم جمادی الثانی داخل شهر شدند و شاه نو را برکاه نو دیدند برحسب وصایا بخدمت وی راضی گردیدند مدت عمر آن پادشاه والاجاه شصت سال بود و چهل و دو سال در کمال استقلال سلطنت نموده و بعضی چهل و چهار سال دانسته اند دولت صفویه را او بمعراج کمال رسانید و بلاد رفته را دگرباره مفتوح کرد فی الحقیقه پادشاهی عادل و عاقل و کریم و هیمم و سیاس و کیاس میبود و کارهای بزرگ کرد و نام بزرگ نهاد و هبط انوار غایبه بود و صاحب افکار صایبه دریای خاطرش عمیق بود و نقاد فکرتش دقیق بحسن عقیده و ترویج شریعت نظیر نداشت و در تقویت ضعفا و اشداد کان بدیل نیاورد در عدالت کسری ثانی بود و در کفالت فریدون اوان آرزین و عزم محکم و اراده ثابت و حکم راسخ داشت و دقیقه از دقایق دین و دولت را مهمل نمیگذاشت مملکت ایران که ده سال در عهد پدرش از خلاف قزلباشیه ویران و بهر میری در شهری ملکی بود و حدود و آنملک در تصرف معاندین رفته در اندک زمانی صافی و مستخلص کرد با سلاطین اطراف مصافها داد و بر شهابر دتا از دار السلام بغداد الی زمینداور و قندهار و غور و از داغستان لکزیه تا کیچ و مکران سند بزیر حکم در آورده و سلاطین آفاق از فرنگ و پرتگال و اسپانیا و نمسه و ولندیز و انگلیس و پاپ خلیفه عیسی و سلطان روس و کاشغر و تبت و هندوستان و ترکستان و تاتارستان سر اسپر دوستی اظهار کردند و هدیه گذارونامه نگار شدند چنانچه در ضمن وقایع مرقوم شد و از بناهای او مسجد جدید اصفهان و میدان نقش جهان و قصر عالی موسوم بعلی قاپو و مسجد شیخ لطف الله و چهار باز قیصریه و خیابان چهارباغ و پل مابین چهارباغ و عمارات اشرف مازندران و فرح آباد و مدرسه و خیابان مشهد مقدس و روضه و قبه صحن مبارک نجف اشرف و نجف آباد اصفهان و عباس آباد و جلفا ارامنه است که هریک از توصیف مبرا و از تعریف مبراست و مدارس و حمامات و سراو خانات شهرها و عرض راهها و خیابان مازندران همه مایه حیرتست و فی الواقع سزاوار است که بزبان روحا خود بگوید بیت ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا علی الآثار وزرای او متعدد بوده اند بنخست میرزا شاه ولی و میرزا لطف الله شیرازی که باعتماد الدوله ملقب شد و دو سال وزارت کرد حاتم بیک اردوبادی اعتماد الدوله پست سال میرزا ابوطالب پسرش ده سال سلمانخان بختیار خلیفه سلطان تازمان شاه صفی برقرار بود و بنا بر آنکه شاه جامع کمالات بود و طبع موزون نیز داشت این شعر از آنحضرت است بیت هر کس برای خود سر زلفی گرفته است زنجیر از آن کم است که دیوانه بر تنداست و معاصرین او را بهمچون معاصرین سایر صفویه در اواخر این دولت مفصلا یاد خواهیم کرد رحمة الله علیه **ذکر جلوس شاه صفی بمنیره شاه عباس صفوی ماضی**

وسوانح این سال در شهر جمادی الآخر یکهزار و سی و هشت هجری بعد از هشت روز از رحلت سلطان جنت مکان شاه عباس بهادر خان غازی ماضی نار الله برهانه بحکم وصیت پادشاهی سام میرزا بن صفی میرزای مرحوم را که نشأ صفی ملقب شد در اصفهان جناب میر محمد باقر مشهور بداماد قدس سره العالی بر تخت نشانیدند و در جامع خطبه بنام نامی و بزرگوار امرای اکناف و حکام اطراف تبغریت خاقان سابق و تهنیت سلطان لاحق آمدند و چنانکه رسم است برخی بتبدیل و جمعی بمرکز حکومت خود تحویل یافتند و از سوانح این سال فتنه کیلان بود که مجهولی بدست آورده و کفیشد

پسر جمشید خان والی پیه پس مخفی بوده کنون ظهور نموده و آن بیچاره را غریب شاه نام کردند و کیلانیان ساده لوح کرد او را گرفته شاه بازی آغاز نهادند مجملاً سی هزار کس بر اطراف آن پسر اجتماع کرده هر یک بحکومت دیاری نامزد شدند و بموهومی دل خوش کردند تا کار بجائی رسید که پرامعلی سلطان که حاکم دیلمان و رانکوه بود ماندن نیارست و کوچ خود را برداشته از لاهیجان بیرون شد کیلیان لاهیجان را تصرف کردند و کارکنان آن دولت روباه صولت اعالی زندان و اعالی رستمدار را بشاه تازه دعوت کردند چون این بازیچه غریب و لعبت عجیب بمسامع عقلای دربار شهریار رسید مقرر شد که سارو خان طالش حاکم استارا و کرکین سلطان حاکم کسکر و قورچیان حدود اردبیل و طوالشه و طارمین عالی و سفلی و خلخال بدفع فتنه آن کروه نادان پردازند و وجود آنها را معدوم سازند تا غریب شاه کیلان و لاهیجان را از املاک موروثی خود شمرده و بولایت تنکابن روی گذاشته حیدر سلطان قوله حصار را حاکم شکابن حصار مسکن خود را مستحکم کرده با دلیران شکابنی برلب رود آمده آن بیله آثار استقبال را از اسباب استقلال خود ندیده بلکه میهمانی برمانده ممات فهمیده ترسان بازگشت و دلیران دنبال او را گرفته مخذول و منکوب فرار کرده بمیان دو لشخوانان خود در آمد قزلباشیه او را تعاقب کرده در کوه جعفران بحاریه بیضا هزیمت داده از آنجا به گذشته نشاکریجه غازیان بدانجا رفته و قتلی مفرط کردند و قریب بده هزار کس از مردم کیلان مقتول شدند و غریب شاه مجهول اسیر گردیده او را باصفهان آورده در میدان نقش جهان بافتیح و جهی عبرت جهانیان گردید و عجب تر آنکه دیگری بدست آوردند و او را عادل شاه برادر غریب شاه خوانده و نیز بدست آمده سفاهت آنقوم آشکارا شد و ابوالغازی سلطان بن غریب محمد سلطان والی خوارزم که با عنجر پرورده این دولت بود منبا و درون غریمت کرده و محب علی سلطان استاجلو ولد بکتش خان حاکم آنجا بحض و اهمه گرز حکومت خود را خالی گذاشته هزیمت نموده و آن ولایت همنازعه بتصرف ابوالغازی در آمد و از آنجا قصد اپور دنمود اسفندیار خان برادر ابوالغازی نیز بطمع مرو شاهجان افتاده باکروه انبوه بدانجا شتافت و عاشور خان چکنی حاکم مرو با جمعی بیرون آمده رستم وار با اسفندیار رزمی صعب برآراست اسفندیار بهزیمت شده روی بوادی فرار نهاده و جمشید سلطان کرجی که از غلامان خاصه شاه جنت مکان بود و حاکم ابیورد بمعاونت منوچهر خان حاکم مشهد با ابوالغازی مقاتله کرده او بکرّ سخت و بهزیمت رفت و زمان سبک ناظر و تفنگچی آقاسی که از جانب شاه صفی سردار خراسان شد وقتی رسید که این کارها گذشته بود با حاکم استرابا د بمدافعه رحمن قلی قزاباش که عصیان میورزید مهیا شده الاعلی یار خان کرایلی بر سر ترکمانان مذکور رفته بر آنها غلبه کرده و بنیان شوکت ابوالغازی را استماع انهزام رحمن قلی تخلخل یافته روی بخوارزم نهاد علی یار خان بحکم زمان سبک او را تعاقب کرده بعد از قطع بیست فرسخ راه بدو رسیده محاربه کردند ابوالغازی شکست فاحش خورده بجانب خوارزم فرار نمود و قلعه درون و نساتصرف قزلباشیه در آمد و محب علی سلطان و اوغورلو سلطان را که قلعه را رها کرده مبنا زعه فرار کرده بودند بجهة عبرت دیگران زنده پوست کنده و او بخشید و اسفندیار خان ابوالغازی برادر خود را گرفته بجهة عذر تقصیر روانه ایران بدرگاه شاه صفی فرستاد و او را بقلعه طبرک بردند و او زبکیه او را النهر چندیار بحدود خراسان و باد غیس و هرات و مارو چاق آمدند مصمحل و منهزم و منفعل و منهدم بازگشته و نذر محمد خان تنزد زمان سبک کس فرستاده از حرکات او زبکیه مذکور عذر خواهی و برائت ذمت کرده و آن صفحات اشطامی گرفته سردار خراسان زمان سبک مظفر و منصور مراجعت نمود

آمدن خسرو پاشا سر عسکر روم بگرفتن بغداد و رفتن شاه صفی بمازندران بجاریه باوئی سابقاً مذکور شد که مورا و گرجی در گرجستان فتنه عظیم کرده جمعی امرا را بقتل و مکر شهادت رسانیده و بعد از غلبه لشکر قزلباش و منی لغت طهموث خان با آن محیل فتان فرار کرده باسلامبول رفت بعد از واقعه بیله شاه جنت مکان باغراو اغوای مورا و از دولت رومیه خسرو پاشا سر عسکر و سپاهی بیحد و مر با ستر داد بغداد مامور شدند و بر سر قزلباشیه آمدند لهذا بامر شاه صفی صفوی خلف یک زینل خان شاملو را که منصب سپهسالاری مخصوص شد با سپاهی عدد و بند و کروهی ظفر مند روانه عراق عرب شدند و موکب ظفر کوکب پادشاهی نهضت فرموده همدانرا مخیم خیام فلک احتشام ساخته و فوج فوج لشکر دریا موج بمدد قلعه گیان بغداد روانه شد و چون زینل خان سپهسالار شنید که سردار رومیه وارد کردستان شده و فوجی را بگرفتن قلعه مریوان مامور کرده از راهی سخت و عقباتی صعب سپاه را گذشت داده و در راه مشقت بسیار بدانجا رسیده چون بدان دیار رسید عساکر رومیه بگاه خود را مضبوط و مستحکم کرده بمقابله نپرداختند و رزمی

پیوسته شد که شمشیرها تا قبضه لعل رنگ و ترکشها خالی از تیر خدنگ گردید بعد از کرو فر انهزام در لشکر زنبل خان سپهسالار و افتاده روی بفرار نهادند
وچون لشکر شکسته بهمدان در رسید و بر شاه معلوم شد که زنبل خان سردار دران رزم خلاف حزم بکار برده بقتلش اشاره شد و او را ریز
ریز کردند شاه فرمانداد که بعضی اهالی قلمرو را که در معابر عساکر رومیه واقع میشوند کوچ داده باطراف دیگر منزل دهند و سر عسکر بعد از محاربه
حرکت کرده بدر کرین آمده دو روز توقف کرد و شاه صفی با لشکر ایران از جای جنبش نمود سر عسکر و اهمه کرده از در کرین راه بغداد گرفته
محاصره پرداخت جنود نامعدود رومیه اطراف قلعه بغداد را احاطه نمود قلعه گیان بحکم حاکم بغداد صفی قلیخان بضرب بادلیج و توپ و
تفنگ شافش کوره جنگ پرداخته سطح بروج معدن تنین و مار شد و جو هوا مخزن دخان و نار آسمان بر شهاب ثاقب گردید
و زمین پر برق خاطف اجزای اجسام تلاشی یافت و اعضای ابدان تفرق پذیرفت گشتی بر اطراف حصار تهیت سلطنت شیعه یار
نوچراغان برافروخته اندوازاکناف قلعه آشیانی بنیاد نهاده اند شورش رومیه و یورش حصاریه آن گردید که دوازده هزار
نفر از پاشایان معروف و عساکر رومیه هدف گلوله تنین مانی رویین و مهره مارهای آتشین گردیدند اعاظم و پاشایان و ینکچریان خود را
در چار موجه دریای فنا دیدند و حرکت موکب ظفر کوکب پادشاه قزلباشیه را بسوی بغداد شنیدند توقف خود را بهیچوجه صلاح ندانسته
قصد فرار نمودند خسرو پاشای سر عسکر بر فتن رضا نمیداد تمام عساکر از اکابر و اصاغر بر سراو هجوم اورده و خیمه و قباب سر عسکر را بر سراو
چون خیمه حباب خراب کردند خسرو پاشا ناچار روی بوادی هزیمت و فرار نهاده جبرا بعد از عبور بحکم آن جسر را بسوزانیدند و بر فتند
وچون پاشا قلعه شهرزور را معمور و جمعیرا بودن در آنقلعه مجبور کرده بود بحکم شاه صفی سپاهی جرار بدانسوی روشه بقهر و زور قلعه شهر
زور را مفتوح کردند و در پست و ششم جمادی الاول موکب پادشاهی حرم و دلشاد لطباهر بغداد رسید صفی قلیخان پسکلر پسکی که باسم و را
غلام ارادت ارتسام شاه صفی بود با امرای قلعه شرفیاب حضور عالی شد و بتوجهات خاص اختصاص یافت و معروض داشت که
قلعه جلد را خسرو پاشا متصرف شده و دوازده هزار ینکچری و غیرهم با استعداد سامان قلعه داری در آنجا گذاشته بحکم شاه کاوس کاه
رستم پیکر یسا ول با جماعتی از تهمتان برزد و برز گذرازه کرزما مور بمحاصره و مفاتحه حصار جلد شدند بالاخره مستحفظان و کوتولان جلد
کمان مشاورت را جلد کردند و فکرتها را چون خدنگ راست راندند و تیر تدبیر ایشان بهدف مراد ننشست بجز این چاره ندانستند که چون
کمان پشت بدشمن داده روی بمعسکر خود نهاده بخسرو پاشا ملحق شوند لهذا تیروار بهوای فرار پر برآورده برباد سبقت کرده بکمر نخشید
غازیان قزلباش بمزاحمه بکالش و چالش و تلاش داخل جلد شدند و سوار از امتعاقب رومیه فرستادند سواران قزلباش صنع الله بیک که فی الواقع صنع لطیف خدا بود و علی پاشای کسکن پست شقه علم و پست دست نقاره خانه با عمله آن غنیمت کرده مراجعه نمودند
و در شهر جلد محافظان و محارسان مستعد تعین کرده باردوی پادشاهی صفوی نژاد رجعت کزین شدند و شاه از فتح جلد سر و برزیم
خانرا بخلاع شایسته مخلع و متوج و او را ملقب خانی و منصب جهان پهلوانی یعنی سپهسالاری مفتخر فرمود و بحکم پادشاه جوان مجلس
عیش و سرور آراسته شد و کرفتاران رومیه را بحضور آوردند از جمله علی پاشای کسکن و ذوالفقار پاشا بود صنع الله بیک همشیره زاده
خلیل پاشا که بحسن منظر امکشت نما بود همه اهل حضور از دیدار او شیفته صنع خدا شدند و بالاتفاق عرضه داشتند که پست زنجر بکردنش روا
نیست این صید حرم کریز پا نیست لهذا او را و همراهان او را از قید و زنجر رها و بحکم شاه کامکار نشین بساط مجلس غلمان شماط کردیدند و باطلاق
بسیاری از کرفتاران حکم شد و آنروز را بعشرت کذشت و شبانه مهابمالک محروسه روان شدند و شهای اطراف بخواب عدم
شدند و شاه بزیارات روشه مراجعه کرده درین ذهاب و ایاب خسرو پاشا قریب بسی هزار سپاه و اضایع و تلف و قتیل و اسیر شدند و کرد
از کار فروبسته او نکشود لمولفه بران بود تا قصد ایران کند همه این بر و بوم ویران کند کریزان شد از خنجر شاه نو چو صرعی که
او بنکرد ماه نو مع القصه از اطراف ممالک نیز اخبار مسرت آثار رسید از جمله انکه بعد از قضیه بایله شاه مغفور در صدد آذربایجان نیز
طوایف اکراد سرکش و دست اندازی بنیاد نهاده بودند طهماسقلی خان ولد امیر کونه خان قاجار که بجای پدر پسکلر پسکی چخور سعد بود
لشکر بسر دیار بکر کشیده و اطراف خلاط و وادی لجوز را بغارتیده منصور و مظفر بایروان مراجعت کرد و دیگر خبر قتل سیمونخان
کرجی است چون مورا و بهمراهی خسرو پاشا بجانب دیار بکر آمد بخلاف رای پاشا اثاثه و بنه کرانهای خود را بکرجستان روانه نمود

که سبکبار بوده آماده فرار باشد پاشا خبر یافته بنداد و باز کردانیده و بر اشقه زیاده سری نموده غلامان پاشا او را کشته و اموال او را متصرف شدند و بعد از چندی سهراب خان کرجی از امیرزادگان قراقلخان در کار تیل لوای حکومت برافراخته و سیمونخان را امیرنایی کرده در بزم پیشرا باده هلاک بوی پیمود بضرب تیغ او را کشت و تجدید طهمورث خان حاکم کارتیل کردند و سید برکه خان نامی از جانب سلطان حزم پادشاه هندوستان بتعزیت و تهنیت بایران آمد و شیرخان افغان با علی مردان خان ولد کنجعلی خان زنگنه حاکم شهرزور مخالفت کرده و بجای ایشان شیرخان حاکم قوشنج منهزم بحصار چهچه کریخت راه نیافته بمولتان شد ولی علیمردانخان در آن معرکه زخمدار گردید و بهبود یافت و دیگر باره علیمردانخان با ده هزار سوار بر سر شیرخان رفته افاغنه بسیار بقتل رسیدند بمیان هزارجات فرار کرده شهرها و معابران را غارتا تطاول و چپاول آن غدار صافی شد و محبولی را که شیرخان و افاغنه بندی میرزا پسر سلطان حزم نام کرده بودند بدست افتاده روانه خدمت شاه صفی کردند و در طرک محبوس شد تا تحقیق احوالش شده باشد و در نوروز فیروزسال فیروزی پال هزار و چهل و یک شاه صفی در عتبات عالیات عرش درجات حضرت خامس آل عباسیة الشهداء حسین بن علی علیه السلام زیارات ائمه انام مستعد بود و بعد از نذورات و زیارات و اکرام و انعام و اطعام ارباب حاجات معاودت ببغداد کرده و صفی قلی نام حاکم بغداد و پسکلر سکی عراق عرب را شیرعلی لقب داد و لوای مراجعت بجانب عراق عجم در اهتزاز آمد و در شهرزور بحاجی پاصفهان نزول فرمود و چون قریب دو هزار نفر از سپاه رومیه درین محاربات گرفتار و اسیر طایفه قزلباش شده بود و شاه صفی باطلاق آنها حکم فرموده و بدیار روم فرستد شمسی خان قراقلر حاکم قلعه اخسقه گرجستان که بدست رومیه اسیر شده بود با سلیم خان ذوالقدر شمس الدین لو مرخص کرده روانه ایران نمودند و ابواب دوستی و آشنائی گشودند شاه صفی نیز علی پاشای کسکن اغلی و ذوالفقار پاشا و صنع الله پک خواهرزاده خلیل پاشای حاکم حلب که سنجاق اورجیر و حله بود خلعت داده بآشتی امراکه قریب بسی کس بودند بمراقبت چاوش که از دولت رومیه آمده بود مرخص فرموده و مقرر شد که ایلچی با سلامبول رود و مجددا فاتح ابواب مودت و مصادقت شود حالی یک شاملوکه بسیاول مجلس صحبت خاصه بود روانه شد و در سال یکهزار و چهل و دو بجهت بسعایت و بدگوئی بعضی مرخاصه چراغ سلطان کش شمع جلالش با فروغ و در بزم خسروانست شنو غالب سخنانش دروغ بود شاه صفی دست قهر برافنای چراغ چشم و مشعله وجود اعیان مجلس حضور و بساط خاقان مغفور برکشاد و بیاد بی نیازی نور عیون شمعهای نورتخش ارحام خود را فرو نشاند تصریح این کنایات آنکه بتهمت داعیه سروری پسران علیقلی خان قورچی باشی که دختر زادگان شاه عباس مغفور بود و یکذا چهار فرزند پسر مانند سلطان العلما خلیفة السلطان اعتماد الدوله داماد شاه مغفور و سه پسر میرزا رفیع صدر و یک پسر میرزا رضی صدر سابق و دو پسر میرزا محسن متولی باشی مشهد مقدس عمه زادهای خود را غالبا بمکفوف و مکحول و پسران قورچی باشی را خاصة مقهور و مقتول کرد و عمه خود را که از بدو سلطنت بانوی حرمسرای عظمت بود از حرم بخارج فرستاد و با امرای بزرگ دل بد کرد و جمعیرا معزول و برخی را مقتول نمود

در صفت تعمیر تعویذ بخف اشرف و آوردن آب فراة بدریای نجف بسعی شاه صفی صفوی

هم درین سال فرمان لازم الاذعان صادر شد که در تجدید عمارت قبه سپهر رتبه و مرقد عرش مرصد حضرت سلطان الاولیا و الاوصیا شاهنشاه مسند امامت و ولایت و هادی طریق سعادت و هدایت کوهر درج شرافت و اختصاص و اختربرج خلافت و اختصاص اسد الله الغالب علی بن ابیطالب عرتبه رب السلاسل والقواضب والمقانب والخمس والبیض والبیض القواطع واللطارقة الخمس و سجاجات الشاسات و فوقها الصید الشمس سلام الله علیه و علی انبیاء اجمعین که بمرور و تعاقب اعوام و شهور شکستگی حاصل کرده و فتحت وسعت آن حرم بهشت توام کوشند و میرزا تقی مازندرانی وزیر سعادت قصدی باین خدمت و الا دریافته معماران و مهندسان مجتهدی آن اقلیم بس خوان نجف اشرف برده مدت سه سال درین کارهای خیر که خیرکارهای عالم و عالمیان است اهتمام نمود و کان نمکی در کمال خوشآب و نمکی در همان حوالی بدست آورده و دران بناها بکار برده و شهر عمیق و عریض از حوالی حله فرو برده و از قرب مسجد کوفه و آثار عمارت خورنق نعمانی گذرانیده و آب را بدریای نجف رسانیده و بجهة جمع آمدن آب دریاچه درمیان دریا بنا نهاده فرار چنان شد که در دیگر سال بوقت کار آب را بنقب و کاریزان بدرون حصار نجف اشرف روان و از انجا بچرخه و دولاب بر روی زمین جاری سازند که آب بر روی افتاده چون روان پاکان بجهة رادت و نیاز بآستان ملایک مطاف علی اعلی روان کرده و خادم آمر قدیما احترام را سقایت کند و بنا بر بعضی ناتمامیهای آن عمارت خورشید رواق جبریل و شاق این امور بسامی

دیگر توقف یافت و چنانکه مکنون خاطر بود در سالی دیگر آن آب بدریای نجف جاری و ساری شد و شعرای آن عهد در تاریخ جریان آب فرات معروض داشتند قطعه شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی — آنکه خاک قدمش زیور افسر آمد — یافت توفیق که آرد بنجف آب فرات — وان بشارت بشه از جید رصفدر آمد — ساکنان نجف از تشنگی آزاد شدند رحمت حق همه را شامل و یاور آمد — سال تاریخ چو پرسیدم ازایشان گفتند — آب از مدد پیاتی کوثر آمد — و درین سال جمعی از کنامان طوایف روسیه که خود را فراق بجزام نهاده بودند و در سواحل بحر خزر پیوسته مترصد شکستن زورق تجار و غارت سرمایه آن بودند قریب ششصد نفر از آنان در زورقها نشسته بر روی بحر موج آسا همیر فشند و از حسن اتفاقات ریاح عواصف ایشانرا بیاد کوبه شیروان انداخته شیروانیان که پیوسته از رفتار آنطایفه رنجه خاطر بودند آنهمه را کنج باد آورده بر سر ایشان تاخته خاکستر وجود شانرا بباد فنا دادند هم درین سال شاهزادگان صفوی نژاد یکی بعد دیگری که از غایت تنگدلی الموت کویان در الموت بسر میبردند باشارت قهرمان ایران مقهور پنجه عقاب قضا شدند اول سلطان محمد میرزا دوم امامقلی میرزا سیم بخفقلی میرزا و لد امامقلی میرزا چهارم سلطان سلیمانخان ولد شاهزاده شهید صفی میرزا و چهارتن از دختر زادگان شاه صفوی نژاد نیز بگفو قضا مبتلا شدند و چراغ خان قورچی باشی که در خون پیکناهان ساعی بود بمفاد بحکم تدان بحکم شاه صفی مقتول گردید و منصب او بامیرخان ذوالقدر مفوض شد و یوسف آقای یوزباشی نیز مقتول گردید و منصوبان وی از منصب و حکومت معزول شدند و چون از جانب خراسان اخبار دست اندازی اوزبکیه ماوراالنهر بمارو چاق و مرو کوش زد امنای دولت شد بحکم پادشاهی خلف پاک بسرداری خراسان نامور و بسپاهی جرار چون گذار برق گردار روانه شد و چون بمشهد مقدس رسیدند که عاشور خان چگنی حاکم مرو محکوم مرگ گردیده بشاه عرضه داشت و چون اکثر اوغلان شکریان مرو شاهیجان از ایل جلیل قاجار و طایفه و همراهان محراب خان پیکلر پیکی سابقه آن دیار بود پادشاه خدمت شناهی مرتضی قلیخان فرزند محراب خان قاجار را بحکومت مرو شاهیجان بسرعت روانه فرمود و چون قبل از وصول او پانزده هزار اوزبک بحکم امامقلی خان حاکم ترکستان بمرآمده قلعه آنرا تصرف کرده بودند مرتضی قلیخان در ارض اقدس مانده معروض داشت و از طرف بلخ نیز عبدالعزیز سلطان ولد نذر محمد خان والی آنجا با پنجاه هزار سوار باتفاق یلنگتوش بهادر بسرمارو چاق فرستند رستم بیک سپهسالار با مرشاه صفی با سپاه بسیار روانه خراسان شد و شاه نیز از دنبال وی قصد زیارت امام همام و الامقام علی بن موسی الرضا ع کرد و رستم محمد خان ولد ولیمحمد خان اوزبک که از شاهزادگان ترکستان بود و بالتماس حاکم ترکستان شاه مغفور او را از خراسان بدرکزین آورده بجهة چنین روزی ذخیره داشت شاه صفی روانه خراسان و بالکای سابقه حاکم و سه هزار تومان مدد خرج بوی داده و او روی براه نهاده احمد سلطان چگنی که مقصر بود و لتهدخد متهای بزرگ نموده و سپهسالار بخراسان آمده میخواست که بواسطه صدور خدمتی مورد عفو و التفات شاهانه شود باصرار از سردار رخصت گرفته بلدی برداشته از راه غیر متعارف چون برق یلغار کرده نیم شبی خود را بقلعه مرو رسانیده و متهورانه از میان چندین هزار اوزبک محمانداری که بمحاصره مرو مشغول بودند گذشته خود را بپای حصار رسانیده در کنار خندق بقلعه کیان آشنائی داده دروازه بکشادند و او و همراهان او را بدرون راه دادند و چون خبر این کار غریب بمشهد رسید مرتضی قلیخان قاجار حاکم نیز سپهسالار فتن مرو افشاده قاصدی فرستاده و خود از دنبال براه افتاده اما دلیل وی عمدا سهو کرده او را از راه متعارف مرو برده چون اوزبکیه قاصد او را گرفته بودند و از رفتن وی خبر داشتند بطلب وی آمدند و در راه بدو باز خوردند در دست هزار و پانصد سوار اوزبک گرفتار شده او را بنجا را نزد خان کلان امامقلی خان بردند در ذکر خلاصی مرتضی قلیخان قاجار حاکم مرو از بخارا و مراجعت بمرو شاهیجان و سایر سوانح و وقایع خراسان چون مرتضی قلیخان قاجار را بمجلس امامقلی خان پادشاه ترکستان بردند از مقدم او اظهار وجد و استبشار تمام نمود و او را برادرانه در بر آورد و بنظر توقیر و احترام در وی نگریست و باسترضای خاطر وی برآمد زیرا که مادر وی از بنات مکرمات ساداة عالیدرجات ارض اقدس بود و در وقت خراسان بنکاح تکیم خان پدر امامقلی خان درآمده بود و پس از قتل تکیم خان و فتح خراسان باشاره خاقان مغفور شاه عباس محراب خان قاجار او را بحباله نکاح خود درآورده بود و مرتضی قلیخان برادر سببی امامقلی خان محسوب میشد و مقارن این حال خبر ورود سپهسالار و اراده آمدن شاه قزلباش بدان دیار بسمع خان رسیده نکمد اشتن او را اصلاح ندیده در کمال تمکین و وقار

او را بمرو روانه کرد و او زنگیه را از محاصره منع فرمود و مرتضی قلیخان در کمال جلال بمرو آمد و او زنگیه بحکم خان ترکستان دست از مرو باز داشته بما وراء النهر بازگشت و از کرمان و حاق نزر ترکستان مراجعت کردند دیگر باره مملکت خراسان از آشوب و شور آن طایفه پرداخته شد و چون در رفتاری مرتضی قلیخان از جانب شاه صفی حاکمی دیگر بمرو آمده بود مرتضی قلیخان او را تمکین کرده بمشهد آمد و شاه پس از اطلاع دیگباره حکومت مرو را بمرتضی قلیخان واگذاشت و مقارن وصول وی اسیران مرو را امامقلی خان مرخص و بمرو فرستاد و درین سال از راه دریای نمان جوانی بفارس آمد و دعوی کرد که از شاهزادگان هندوستان است و امامقلی خان او را حسب الامر روانه اصفهان کرد و بحکم شاه صفی در نهایت تعظیم و تکریم و استقبال او را وارد کردند و خدمتش مذکور میشود که من او را بخش فرزند سلطان خسرو گمان کردم که بعد از واقعه جدم سلطان سلیم جهانگیر فرار کرده ام و خود را سلطان بلاغی خوانده ام شاه فرمود که نزد برادرش بندی میرزا برده براحت و عزت معیشت کنند تا حقیقت معلوم شود که کیست و چیست و از شاهزادگان هندوستان میرزا یا سنقرین میرزا دانیال بن جلال الدین اکبر شاه بایران آمده و آثار سفاهت و بلاهت از اقوال و افعال وی به ثبوت همی پیوست لهذا کارش رونقی نیافت و شاه بدو اعتنائی نفرموده بسوی صوبه جات دکن شتافت ریخش قاجاریه از داود خان برادر امامقلی خان حاکم فارس و مراجعت از حضور شاه صفی و غدر او با قاجاریه قراباغ و کنجه چون در ایام فتنه مورا و کرجی محمد قلیخان زیاد اغلی قاجار ولد محمد خان قاجار که بایالت آن دیار و ریش سفیدی طایفه قاجار مخصوص بود بواسطه تقصیر در خدمت معزول شد و آن دیار بداود خان ولد الله وردی خان امیر الامرای فارس تفویض یافت و طوایف قاجار که در آنجا بودند و اطاعت زیاد اغلی را مینمودند ناچار با امتثال امر شهریار محکوم داود خان شدند و بتوسط داود خان طهمورث خان کرجی معفو گردید و دیگباره بحکومت کاخت رسید فیما بین ایشان مودتی بود و طهمورث خالی از نفاقی نبود و در عهد شاه صفی ترقی زیاد نمود و دولتخواهان و یارشاهی دختر او را بجهة خدمت حرم پادشاه خواستند و او بمدافع الوقت گذرانیدند و با داود خان غالبا در شکارگاهها ملاقاتی و مقالاتی و تجدید عهد مودتی مینمودند داود خان در سال آمدن خسرو پاشا بحضور شاه آمده شرفیاب گردید در ان ایام غازیان قاجار که خدمتگذاران جلادت شعار آن دولت بودند روز در هنگام رکوب پادشاهی زحام کرده از سواسلوک داود شکایتی عرضه داشتند و شاه از زیاده سریهای داود و تحکمات بی دیانه وی بر قاجاریه قراباغ و ایروان برنجید شبی در مجلس حضور با داود خان سخنان عتاب آمیز درشت درین باب راند کرد داود بغرور جوانی و اطمینان بر خدمتگذاری پدر خود چندان وقعی بر کلام شاه ننهاد و اظهار اهانت و تقصیری نکرده و ندانست که فرزندان کهتر اندیشه را چه کنند بیت اگرچه کنه نیست پیش شاه چنان باش پیش که مرد کناه مع القصه شاه داود را اهانت از مجلس براند و دیگر نخواند و در قوی سرکان که امامقلی خان حاکم فارس رخصت مراجعت یافته بجانب شیراز شد معلوم افتاد که داود نیز لی استیذان شاه بقراباغ رفت و شاه حمل بر جوانی و نادانی او کرده اغماض فرمود اما وی بعد از وصول بقراباغ خبر قتل بعضی از امرا را شنیدند و بمضمون الجانی خلیف برسید و وجود مسعود طوایف قاجاریه قراباغ را خار کلزار شوکت خود و مانع استقلال خویش شمرده علانیه و خفیه کمر همت بر اتلاف قاجاریه بسته با طهمورث کرجی معاهده نموده که این طایفه جلیله را از میان برگیرند ذکر کشتن کرچیه طایفه قاجاریه قراباغ را باشاره داود خان داود خان شاملو اعاظم و رؤسای قاجاریه را بحسب ظاهر با خود محرم و مقرب ساخته غالبا همراه خود بشکار و سفر میبرد و انطایفه چنان تصور کرده بودند که چون شاه در باب خدمات سابقه و لاحقه قاجاریه بداود خان سپارش فرموده تلافی رفتار سابقه خواهد کرد و از کید داود و جالوت صفات اطلاعی نداشتند و او را با خود بر سر میل و محبت می پنداشتند تا آوازه شکار بر لب آب قبری در داود و اکابر قاجاریه را دران شکار با خود دعوت کرد قاجاریه خود بالطبع مایل بشکار بودند خاصه که امیر الامرای قراباغ تکلیف همراهی و اظهار خیرخواهی نمود آن بیچارگان ساده دل صادق القول بالالتفات باوی بشکار رفتند درین بین خبر آمدن طهمورث خان کرجی بر اقعت شکار با داود خان رسید داود قاجاریه را بهیات مجموعی باستقبال طهمورث فرستاد و مقرر کرد که چون قرب جوار حاصل شد مرا اطلاع بخشید که من نیز باستقبال والی کرجستان آیم و با یکدیگر بنشاط شکار و انبساط بهار اشتغال جویم قاجاریه فریب آن ابلیس تلبیس را خورده بیکی برفتند و عرض راه بطهمورث رسیدند و اظهار خدمتی کردند و قتی خبردار شدند که سواران کرجیه

باصرهای آحته شکاری وار برگردقاجار حلقه کردند آن کروه بی ایمان صید را بالتمکر دند و امان ندادند قاجاریه چون کار را بدینمنوال دیدند زرم در پوشیدند و جمعی بخاک افکندند ولیکن سواران کرچه بسیار بودند و کسی قاجاریه را امداد نمیکرد مع القصه تمامت آن سواران و بزرکان نامزاد دلیران فرامرز نهاد را بضرب شمشیرهای بی رحمی هلاک نمودند هر تن از قاجاریه بضرب چندین تن از ارامنه شهید شدند بدین نیز اکتفا ننمودند و بر خانهای قاجاریه وایل و اوبای وخانه کوچ آنان آمدند کشتند وخشتند و کرفتند و بستند و سوختند و بردند از خیمه و خرکاه و عیال و خادم و ناطق و صامت آن طایفه جلیل اثری باقی نماند تقال آن مردود نقل کرده بود که چون حال بر منوال دیدم بداودخان کفتم چه نشسته اید که کرجیان طایفه قاجاریه را تمام کردند بخندید و کفت تماشای بدی نبود و ازین تماشاها پس ازین بسیار خواهی کرد من دانستم که این کار بفرموده اوست و دم در کشیدم و چون شب در رسید فرار کردیم با مجمله بعد ازین خیانت طهمورث خان از القبل و غارت کنجه ترغیب نمود سپاه کرجستان با اینوهی تمام بکنجه آمده و قتل و غارت کردند و خبر اتفاق آن دو ستمکار بدکردار و قتل و غارت کنجه و قاجار و اصفهان بعرض شاه صفی صفوی رسید و از ریا کردن و نادم و خاسر کردیدموی بر اندامش مسمار شد و جامه بر جثمش مار کشت **ذکر کشتن شاه صفی امامقلی خان حاکم فارس و اولاد او را بجهة قتل قاجاریه و غارت کنجه** شاه صفی محمد قلیخان ولد محمد خان زیاداغلی قاجار را که بار بامیر الامرائی قراباغ و ایالت آن صفحات مامور و فرمان و خلعت معین نموده و خسرو میرزای برادر کهتر خان نیره لوار صاب خان ماضی والی کرجستان و موسوم بر ستمخان و قولار آقاسی غلامان خاصه بود بحکومت و والی ولایت کاخت و کاریتل منشور و نشان داده و اقامت ایالت و احکام باسم زنا و ران و تاداوان که اعاظم کرجه اند مصادر شدو رستم بیک سپهسالار را با سپاهی بیشمار مشعلای لشکر قیامت اثر باد شتا کرده بسرعت تمام بفرستاد و حکم با جماع عساکر ولایات صادر کردید چون خیانت و طغیان داود خان بر دور نزدیک واضح کردید و شاه با حضار امامقلی خان حاکم فارس مثال فرستاد او نیز مشوش شده بمعاذیر نا دلپذیر متمسک کردید چون شاه اصرار نمود نا چار صفی قلیخان پسر اکبر خود را مشتمل فرستاد خود نیز از دنبال بیامد در کنکامی که خیام نصرت انتظام پادشاهانه در خارج شهر اصفهان بعزم یورش کرجستان کیوان کرا کردیده بود امام قلیخان از فارس در رسیده در رکاب مستطاب بجانب قزوین آمد و بواسطه برودت هوا در آنجا قشلاق کرفت نوشته جات طهمورث خان که بامرا و اباغ و کنجه نوشته بود ارسال داشتند و بنظر شاه رسید که داود خان بطهمورث کفته بود که فرزندی از شاه مغفور در دست امامقلی خان افتاده و عنقریب سلطنت خواهد برداشت و کار تو رونق تمام پیدا خواهد کرد و من در هر حال با تو موافقت خواهم داشت و آن ابله باور کرده بود و از همه مفاسد و خیانت بر انکیخته شاه صفی با آن طایفه دل بد کرد و در اندیشه بهبود در شبی که میدان سعادت آباد قزوین را انبوه چراغان چون روز روشن کرده بودند شاه و امرا بتماشا آمده بودند امامقلی خان بیکلربیکی و امیر الامرای تمام فارس و عربستان با سه پسر او صفی قلیخان و فتحعلیخان و علیقلیخان در مجلس پادشاه بعیش و طرب اشتغال داشتند امامقلی خان زود تر برخاسته بخانه رفته بود چون پسران وی رفتن خواستند از مجلس حضور بیرون شدند حسین بیک ناظر بیوتات با شاره شاه بیرون رفته سر هر سه برادر را آورده بحضور شاه نهاده علیقلی بیک میردیوان و برادر سپهسالار ایران و داود بیک کرجی که هر دو بمصاهرت امامقلی خان اختصاص داشتند با کلبعلی بیک ایشک آقاسی باور دن سر امامقلی خان مامور شدند و سر او را بریده بحضور شاه آوردند اغورلو خان حاجب بار بهم در انشب تار بر تبه ایالت و ولایت کوهکیلویه منجر و بکشتن او و اولاد امامقلی خان مامور شده حرکت نموده و کلبعلی بیک با ایالت لارستان فارس رفت و چند تن حاکم بفارس مامور و فارس مخیری شد و مشتر او اولاد امامقلی خان مکفوف البصر شدند داود خان نادان و طهمورث دیو طبع ابله چون خبر قتل امامقلی خان حاکم فارس و اولاد او و ماموریت رستمخان قولار آقاسی کرجی بولایت کرجستان و حکومت محمد قلیخان قاجار دارشت خون قاجاریه بکناه و امیر الامرائی قراباغ و قرب و رود رستم خان سپهسالار عساکر دریا ذخار و حرکت پادشاه ایران بجانب آنحدود شنیدند تاب ثبات نیاورده بصوب باشی آچوق قرار کردند و داود برادرم کرکین محمد قلیخان در کنجه برسند ایالت تکیه کرده بقایای قاجاریه را جمع نموده بدلجوئی ایشان پرداخت و والی کرجستان رستم خان اطاعت کردند و حسب الامر قلعه آقا کوری را تعمیر کرده صفی آباد نام نهاد و سقباناتی که چیانر خراب کرد بسیاری مقصر نر انکبشت و درین سال شاهزاده سلطانمحمد میرزا متولد کردید و در قزوین جشنی بزرک برپا آمد و در سال کهزار و چهل و سه شوندک سلطان حاکم بحرین بحضور پادشاه بحر و در آمده تحیر

امیر یموت صاحب قزاق که در تصانیف زمان در اصفی ات بدست او در افتاده بود بدشاه صفی صفوی رسید و در وقتی که عساکر قزلباش بولایت گاهت و کارتیل گرجستان مامور بودند طهماسقلی خان ولد امیر گونه خان قاجار امیر الامرا چخور سعد ایروان نیز بآن حدود مرخص بود اکثر محمودی و گرجستان دقارص و دیار بکر یا کدیگر اتفاق کرده تاخت چخور سعد آمده بودند و طهماسقلی خان قاجار قوشیلو وقتی رسید که امرای اکراد از ارس عبور کرده تاخت و تاز مشغول بودند خان معظم الیه با سواران قاجار ایلغار کرده در کنار رود مذکور با امرای مذبوره رسید و نخستین حمله امرای اکراد که بخبر از سوار آمده بودند متفرق شدند و خان قاجار معبر آن کرده پرشکوه را که فرقه از طرفی آب ارس و از سوی شمشیر شیرنه جای قرار و نه پای ستیز بها الدین پیک و محمد پیک محمودی زخم دار خود را بکناری کشیدند و علی سلطان و تنکری ویردی سلطان نیز از ایروان آمده بدان لشکر منهزم دچار شدند اکثر ایشان را اسیر و آنچه غارت کرده بودند و اسپر گرفته رد نمود و طهماسقلی خان قاجار قوشیلو بیکلربیکی و امیر الامرای چخور سعد ایروان سرو زنده آن کوهسار باستان پادشاه دارا شکوه دارا سال دانست امیر الامرا مسرور و علوفت بیکران و امرای اکراد مطلق العنان شدند رفتن سپهسالار و امرای قاجار بتسخیر قلعه وان و جنگ با پاشایان روم و شکست سپاه رومی چون امرای اکراد بهر صدر روم و دیار بکر پیشتر او فات مایه فساد طریق بود در حقیقت بهیچ طرف خدمت نمینمودند نیز اوکان بکاری که بخدمت شاه صفی اراوتی داشتند شاه را ترغیب کرده لهذا بحکم شاه سپهسالار مامور بفتح قلعه وان گردید و بعد از وصول بطاشپه قلعه را دایره وار در میان گرفتند شاه نیز از قزوین به نیز زنده و بنا بر رعایت حزم و منع مدد کلبی خان قاجار دوانداسر کار را با خان احمد خان ردلانی و سپاه قلمرو علیشکر بجانب موصل و خزیره و عمادیه مامور فرمود دوازده هزار پیاده و سوار با تخدیر دست جلادت خشه و بسم ستور دست غارت زلزله در آن بوم و بر در انداخته آبادی نگذاشتند رستم خان کرجی با ده هزار کس از جنود آخسقه و گرجستان بقتل و غارت قراجه اردهان و اریشاد و ارض روم مامور و مرتضی قلی پاشا بیکلربیکی دیار بکر که از اعاظم پاشایان بود و داعیه وزارت اعظم داشت با ندک زمانی از دیار بکر و کفه و عرض و مستان و اماطولی و قرامان سپاهی جمع نموده بمدد حاکم وان روان شد خلیل پاشا بیکلربیکی رضروم نیز دو هیجده و پنجاه هزار کس گردند و شاه صفی بعد از اطلاع مقرر فرمود که طهماسقلی خان قاجار بیکلربیکی ایروان و آغوزلو خان ایشیک قاسی باشی با جمعی از ملازمان رکاب بمستطاب و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی معاونت سپهسالار رستم توان نمود و بمشارالیه ملحق شده بقلع و قمع اشقیا قزلباش روسیه باز دحام تمام بوان رسیدند و سپاه قزلباش از محاصره قلعه و پراکندگی اطراف دست کشیده در یکی اجتماع کرده منتظر آمدن روسیه بودند اما چون روسیه زیاده از حد اظهار تجمل و تهور و تشدد و تجبر کردند ایرانیان تاب نیاورده سپهسالار بمتوجه صفوف پرداخت و بعقب لشکر چنانکه باید ساخت لنظم روده برگشتند ایرانیان بدستبرد خون بخش بامیان سپه گیره نغره برداشتند سنانها بازیده فراشتند بمغز اندرون بانگ پولاد خواست بابر اندرون آتش و باد خواست میرقاچ تفنگچی قاسمی که عراقی دلیر بود با یکهزار نفر پیاده خود پیکبار چون ابر ژاله بار بیاریدن مهرهای مارسار مبادرت کرد و پانزده هزار تفنگچی شمشیرزن بر پنجاه هزار لشکر روسیه هجوم و حمله برده گرد و غبار روشنیها مرکنار او سپاه و ولوله افکن قلوب ضعیف دلان گردید دیده تاریک شده روز شب نزدیک دستها از تعب شد و تن ها مفلوج برخی از زخم بلال شمشیر چون مصروع بسر در آمدی و گروهی از زدن کاسه سر چون ممسوس بلرزیدی سفارسوفار و پیکان پیکان چندانکه از دو سوی شدند کردند مصالحتی در میان و مسالمتی در عیان نیامد آخر الامر مصمم از نیام برآوردند عنانها بسمک و رکابها بکران کردند جگرخشها نهاده دریده شد و کلوی مغفرها بریده تن و خوشن و سر و مغز مخلوط بیکدیگر شدند لنظم ز بس خون که بر خاک پاشیده بود زمین همچو روئی خراشیده بود نه پیدا بد از خون تن رزم کوش که مصقول پوشست یا لعل پوش از غریو تبر و تفنگ در طاس سپهر و زنگ طنین در افتاده و از زخم تیغ و تبر در کنند قمر صدای چکاچاک بچکده از طلوع تا غروب سپهر بای قیامت نمک در زده و شمشیر بلال شکل در جنبش بود مرا کب را کب را نیارد ماند دست و بازو را حالت حرکت نه سپاه دو سوی شناخته بازگشتند و از خاک و خون سه روی شستند و از خستگی بچنان افتادند و تمام کار بروز دیگر نهادند علی الصباح که آفتاب نوشین دوب برآمد اثری از لشکر روسیه پدید نبود و معلوم شد که چون در روز گذشته یکهزار کس از ایشان مقتول و مجروح گشته بپناه قلعه گریخته

سپهسالار و سپاه جرار بفکر محاصرهٔ قلعه و تهیهٔ اسباب قلوستانی افتادند و چون رومیه خبر آمدن عساکر گرجستان و قزلباشیهٔ ایران شنیدند
از وان نیز برون آمده برفتند و متفرق شدند سپهسالار بمحاصره متحصن قلعه قتور که متعلق باکراد محمودی بود اقدام نمود و یکصد و پنجاه
خانوار ساکنین آن قلعه را کوچانیده بواسطه وصول فصول شتا و اشتداد برودت بمراتب شتی از حدود دیار بکر و اخلاط مراجعت
کرده بحضور شهریار آمد و درین سفر بجهة اینکه سپهسالار حسین بیک یوزباشی قورچیان قاجار را که تقصیری خدمت کرده بود مقتول کرد
فیمابین او و طهماسقلی خان قاجار ولد امیر کونه خان امیر الامرای چوخور سعد غبار کدورت ارتفاع یافت و بهم طهماسقلی خان قوینلوی
مذکور را بهر اسیم پاشا حاکم قارص مصاف داده مظفر و منصور شد و کرشاز را از ابدرکاه شاه فرستاد و چون قوللر آقاسی بحکومت گرجستان
معین بود سیاوش بیک گرجی غلام خاصه شاه بدان منصب فخر یافت پیکر خان حاکم اکری درت وفات یافت و برادرش ابراهیم خان
بجای او مقرر شد و خلف پیک سردار خراسان با او زبکیه محاربتی کرده دو بست نفر از امرا را اسیر و قلعه شهرک را متصرف شد و اسرا را
بحضور فرستاد و چون عبد العزیز خان اوزبک چهار هزار کس بتاخت خراسان فرستاده بود شاه عزم یورش خراسان فرمود و از صعوبت
واقعات سال یکهزار و چهل و چهار آن بود که امور دولت عثمانیه اختلالی پیدا کرده خواندکار ایالت پاشا را کشته و باسلاطین فرنگ مصالحه
کرده و سرداری مامور بدیار بکر آمده لهذا شاه باحضار عساکر فرمان داد و بهمدان آمد و بعضی جهات میرزا ابوطالب خان اعتماد الدوله ولد خاتم
اردوبادی وزیر خاقان مغفور مغضوب و میرزا تقی وزیر مازندران و وکیلان را بریشه وزارت اختصاص داد و درین وقات قورچی باشی
باعبد العزیز خان ولد نذر محمد خان اوزبک که باسی هزار سوار بتاخت خراسان آمده بود بمرافقت منوچهر خان بیگلربیکی مشهد مقدس
فوجی زهرات محاربه کرده جنود اوزبکیه منهزم و سه هزار کس از لشکر عبد العزیز خان مقتول گردیدند و رؤس ایشان را بر سنان کرده بحضور
اعلی آوردند و اسباب عبد العزیز خان بانعام رستم محمد خان بن ولیمحمد خان اوزبک که سالها درین دولت بصداقت حرکت نموده داد
شد و امیر خان قورچی باشی و منوچهر خان بیگلربیکی ارض اقدس بخلاع آفتاب شعاع مفتخر شدند و سید منصور خان عرب برادر سید محمد خان
حاکم عربستان و حویزه بحضور پادشاه آمده مورد التفات گردید و بحکومت عربستان استقلال یافت و بگویند شتافت و سلیم خان
شمس الدینلو حاکم گرجستان کاخت و کذشت و بحری خان ماموی بایالت آنولایت رفت و درین ایام آب جله بغداد طغیان کرده و
دیوانه وار کف بر لب آورده بغداد را ویران نمود بیت و جله را امسال قماری عجب مستانه بود پای در زنجر و کف بر لب مردیوانه بود
لهذا قراق خان بگلربیکی سابق تشیر وان بتعمیر و تجدید قلعه بغداد روان شد و حکومت تبریز بر ستم خان سپهسالار مقرر گشت و مرخص عون
در قزوین شایع گردید و چون آوازه آمدن خواندکار ردم بجانب مرزوبوم ایروان شیوع یافت شاه صفی بآذربایجان شتافت اما از
آنجا بنوید این مرض مسری بسیاری از ممالک ایران مطعون طعن سنان طاعون شدند از آن پس که این مرض مبرم عارض عضای رئیسه
میکردید تبی محرق و سوزنده تر از آتش روی میداد و کریتی که چاره کشایش آن بر انگشت حذاقت مسیح حکیمی صورت نمی بست در کش و نغل
وزان و قفا منعقد می گشت و مریض حالتی چون حالت سکاران دست داده مستانه پای بعالم فنا میکذاشتند نعوذ باالله من ذالک و
صاحب تاریخ موسوم بنجلبرین نکاشته که در زمان وقوع و شیوع طاعون در آذربایجان و بغداد و عراق عرب خلقی بیشمار رحلت کردند عطار
بغدادی میکفته که در یکروز زیاده از بیست هزار بسته کافور از دکان من بجهة مسافران دیار فرستادند و قس علی هذا از المولفه وزان خون
کشت بادی تیازی رود بر باد یکعالم بیازی وزان دریاغ چون باد خزان است کجا اورا غم برک رزان است و از جمله سوانح و حوادث
سال یکهزار و چهل و یکهجری آنکه رودی که منبع آن کوهستان کلیبکان و مجرای آن صحرای شورستان دارالمومنین قم است و از جوار
آستانه مقدسه حضرت معصومه فاطمه سلام الله علیها میکذرد درین سال بخلاف احوال سالهای ماضیه از سیلاب بهاری طغیان کرده
و شهر قم را ویران ساخته و مردم باستانه متبرکه ملتجی گردیده و صباح تاراج جوعاناً و عطشاناً در آنجا بسر بردند و تمامت خانها و مکانها
از تصادم و تهاجم آن طوفان سیل العرم زیر و زبر کردید و جماعتی کثیر درین نایبه و حادثه خطیر مانند خس و خاشاک متواتر این حادثه
خطرناک بدریای فنا و هلاک مستغرق شدند و آب که مایه حیات کل شئی بود سبب ممات جمعی حی کردید تا خلق بداند که هیچ چیز
شرط هیچ چیز نیست و در درک جلال تشخص و تمیزی نیست هر کجا خواهد خدا دوزخ کند اوج را برمرغ دام و فخ کند ذکر آمدن

سلطان مراد خان

سلطانمراد خان عثمانی خداوند کار روم متسخیر قلعه خجور سعد ایروان و فتح آن قلعه رصانت بنیان و توجه شاه ایران و استرداد ایروان و بعضی سوانح و حوادث این سال حیرت مآل چون سپاه ظل اللهی از ایروان برگشته روان رفته بودند سلطانمراد خان خداوند کار روم باتمامت پاشایان و ینکی چریان و سپاهیان آن مرز و بوم که تعداد ایشان از قرون اعداد رمل و نمل میبود بر سر ایروان آمده محاصره کرد و طهماسبقلی خان قاجار قونیلو ولد امیر کونه خان بقلعه داری پرداخت ولیکن چون بدو نرسید و سپهسالار ارابه و چنانکه گذشت نثاری بود و او نیز بحکمه قتل حسین بیک یوزباشی قورچیان قاجار که سمت برادری با او داشت از سپهسالار کرجی رنجیده خاطر بود زیاده از یکهفته در قلعه داری اهتمام نورزیده ایروان بتصرف مرادخان خواندکار روم درآمد و در آنجا جمعی از رومیه گذاشته و طهماسبقلی خان را برروم فرستاده خود بطرف آذربایجان تبریز آمد و شاه صفی چون از این اخبار وحشت آثار اطلاع یافت سپهسالار را با سپاهی جرار بدان طرف مامور کرده پرده کیان حرم را بطارمین فرستاده و خود بسای متعدد مقابله سلطانمراد خان شد و خلیل سلطان قرامانلو حاکم اخستا باد که بحمایت والده طهماسبقلی خان قاجار مامور بود در فرستادن مدد مسامحه کرده بود بحکم شاهی کللهای پیک پسر او سر پدر را بریده بدرگاه فرستاد و حاکمین بایزید و باکو به چون این دو قلعه را خالی کرده برومیه سپردند که سلامت یابند بحکم شاه بهرام قهر پوست هر دو را کنده بجاه اکندند و بدرگاه شاه فرستادند سپاهیان اطراف مانند سیلهای زمین کوب جهان آشوب رسیدند و اطراف اردوی خواندکار را گرفته دست بنهب و قتل و سد معبر کشادند و شاه نیز عزم جنگ سلطانی کرده امرا را مضی نگردید و خواندکار بعد از دو سه روز توقف در تبریز مراجعت کرده از کریوه سلماس و وان بدیار روم رفته و در آن زمستان شاه به تبریز آمده بر جراحات قلوب مستمندان مراهم الطاف نهاد و دست بذل وجود کشاد با حتشاد عساکر و تهیه اسباب قلعه گیری پرداخته توپهای بزرگ طلب فرموده و بایروان روان شد و با سپاهی بعداد اوراق اشجار و قطرات امطار در پنجشنبه پانزدهم رجب بظاهر ایروان نزول کرد صحاری و دشت از افراختن خیام رنگارنگ و اعلام گوناگون کارخانه ارتنگ و صحف انگلیون گشت و توپ بالیمز و یولداش را بر جانب حصار ایروان افراخته سردر خان سپهسالار سپاه را اجایگاه در چهار جانب شهر پراکنده و معین کرد زمین اطراف قلعه را بجهة سپیه پیش بردن و مورچل زدن بچهل قسمت کردند و هر یک بامیری و قومی سپرده شد و مرتضی قلی بیک توپچی باشی در شهر کهنه توپ ریزی برداخت و توپهای قلعه کوب ساخت از اصفهان نیز سه توپ بزرگ بیاوردند در شب پست و پنجم رمضان حضرت یورش داده شد و چون سلطانمراد خان مرتضی پاشا را با پانزده هزار ینکچری و توپهای بزرگ و بادلیچهای صف شکن در ایروان نهاده بود از طرفین چنان محاربتی میرفت که بنیاد زمین و زمان متزلزل می شد و در هر لحظه طبقات جهنم در انظار مجسم میگردید هوا سراسر طبع نارداشت و خلق در آن آتش سمندرسار بودند بسیاری از طرفین کشته شدند چندین بار یورشها برده شد و عقده از آن کار فروبسته نگشاد و در بیورشی کاروان در کاروان بسوی شهرستان عدم روان میشدند و در یورشی که در شهر شوال بود مرتضی پاشای قلعه دار کشته شد و نارین قلعه و شهر بتصرف قزلباش درآمد و رومیه رخصت انصراف یافتند و بحضور اعلی شتافتند ذوالفقار کیای وکیل الوکلا و شیخی پاشا حاکم قارص و ابراهیم پاشا حاکم قراحصار و مرعش و سوندک پاشا حاکم ارزنه و مومن پاشا صاحب لوای رقه و محمد پاشا حاکم بایبرد و علی پاشای ینکچری آقاسی و او برسار رضوان آقای قوللر آقاسی محمد زمان پاشا و شاهین پاشای میرآخور و قدو پاشای غرب باشی و مصطفی آقای متفرقه آقاسی بحکم شاه صفی شاه نظر بیک قورچی برد رشته باستر آباد برده و بحاکم آن شهر سپرد و سایر عساکر رومیه را با وطان خود رخصت دادند و صدر روم رسانیدند و ایالت ایروان بتغلبعلی خان حاکم لار معوض شد و توپهای گران با صفهان نقل یافت و شاه بجامع ایروان درآمده شیخ حسن عبدالصمد جبل عاملی برادر شیخ المشایخ شیخ بهاء الدین محمد عاملی طاب ثراه خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خوانده بذکر اسامی حضرات ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین پایه منبر را بر طبقات کیند خضر شرافت افزوده و بنام شاه اختتام یافت و موکب فیروزی کوکبه باهر وارد پسل آمد و ایلچی پادشاه والاجاه روسیه بمبارکباد و تهنیت این فتوح با یکدست شقار سیمرغ شکار و پست جامه سمور بحضور اعلی رسید و خورسند مراجعت آزید چون خان احمد خان اردلانی بدولت رومیه ملتجی و از جانب امنای آن دولت مدادی یافته تصرف کردستانات شافته بود علی بالی بیک زنگنه امیرآخور باشی شاه و سیصد نفر تفنگچی بحراست قلعه کردستان مامور شد سیاوش بیک قوللر آقاسی

وشاهویردی خان حاکم لرستان و آقاخان مقدم جوانشیری بدافعه و مقاتله خان احمد ولی زهشند و خان احمد نیز با دوازده هزار سوار از ورند خان عبور کرده بعد از تسویه صفوف و تصفیه سیوف کوچک احمد پاشا و محمد پاشا سکلر سکی موصل بقتل آمدند و قوللر آقاسی شام و سیواس کرفتار و خان احمد با بقیه السیف فرار کرده افشان و خیزان و پویان و کریزان بدر رفتند و اسرا بحضور شاه فرستادند و خان احمد موصل بحدود امور دالثقات شدند و درین ایام کلبعلی بیک قاجار و اتذار بحکومت اردبیل و کنکرکنان و دارو غه کی مغان مفخم شد و حسام سلطان خلف ذوالفقار خان قرامانلو بحکومت قراغاج یافت و ایالت استرآباد بقراق خان سکلر سکی بهارلو شیروان مفوض شد و سرخای خان شمخال و لد کرامی خان مخلع روانه دیار خود کردید و شاه بکاشان آمد و صفدر خان ایلچی هندوستان بحضور شرفیاب شد و در شهر چراغان و عیش و عشرت شکرف برپای کردند و صفدر خان ایلچی و فرستاده کان ابوالغازی خان اورکنجی و ایلچی عادل شاه مورد التفات شدند و از کاشان باصفهان نزول و ورود شد و چون میرزا تقی مازندرانی اعتمادالدوله شاه صفی را با علیمردان خان والی قندهار که بستکی باعتمادالدوله سابقه داشته تفاوتی بوده و بحکم شاه صفی او را بشرفیابی حضور دعوت کردند علیمردان خان از محاسبه معامله چندساله قندهار و طمع مفرط اعتمادالدوله دارالمرزی اندیشه کرده از دولت صفویه روی کردان و بپادشاه هند پیوسته قندهار را در سال یکهزار و چهل و هفت تصرف کماشتکان پادشاه هند داده خود بهندوستان رفت

آمدن سلطان مراد خان عثمانی بر سر بغداد و تسخیر قلعهٔ بغداد و مصالحه با شاه صفی

سلطان مراد خان عثمانی چون از کرفتاری پاشایان متعدده مذکوره و تصرف ایروان اطلاع یافت تبلائی دیگر این واقعه با لشکر قیامت حشر بر سر بغداد آمده بمحاصره کوشید و عرصه را بضرب توپ و تفنک بر قلعه داران تنک کرده و محمد پاشای وزیر اعظم چندتن پاشایان معظم هدف کلوله توپ قلعه کیان شدند خواندکاری آرام و قرار کردید بشدت هرچه تمامتر بتسخیر بغداد عزم جزم کرد صاحب تاریخ خلدبرین نکاشته که دریکروز چهل و پنجهزار کلوله توپ که هریک بیست و چهار من تبریزی بود بر حصار و برج و باره بغداد فرو ریخت العمدة علی الراوی باجمله در عرض چهل روز قلعه را مفتوح کرده و یکتاش خان و سایر امرا را در پنجر کشیده و یکتاش از غایت غیرت و تعصب بسیار خورده بمرد و بغداد بغارت رفت و خلقی عظیم شهید شدند و سروسامان ضریح مبارکه امامین همامین کاظمین بدست عدوان سپاه رومیه بغارت و نهب رسید و کمال جسارت و خلاف ادب از سلطان مراد نامراد بعید اعتقاد نسبت بمضجع اولاد رسول هاشمی بعرصه ظهور رسید که باعث اعدام و فنای او کردید مرضی مهلک و عارض شد و باسلامبول بازکشت و مصطفی پاشا را در بغداد کذاشته تا کید مبانی مصالحه مامور کرد پس از رشد آمد سفر امقرر شد که بغداد با دولت رومیه و ایروان باشاه ایران معین باشد و بر این جمله مصالحه کردند و سلطان مراد در همین سال بمرد و پست و هشت سال عمر زیادتکرد و در تمام عمر مست بود و از حالت سکر دمی فراغت ندانست و مستانه در بازارها کردش میکرد و حکم داده بود که تمام رومیان علانیه اقدام بر شرب مدام کنند و بعد از او برادرش سلطان ابراهیم خان عثمانی بدلخواه ینکچریان خواندکار روم شد علی ای حال شاه صفی ایالت الکای سنقور و حکومت کلهر را بشاهرخ بیک ننکنه امیرآخور باشی پسر اکبر علی بیک مشهور بعلی مالی بیک مرجوع و شیخعلی بیک برادر کهتر امیرآخور بنمود و نوروز هزار و چهل و هشت در قزوین کذشت ایلچی هندوستان رسیده از جانب پادشاه دیجاه هند نامه مودت شامه و بعضی هدایا آورد و از آنجمله صراحی مرصع بزمرد و یاقوت و پیاله مرصع بالماس بود و در باب قندهار عذرخواهی رفته بود و باظهار یکانکی کذشته شاه بمقتضای وقت بمدارا کذرانیده و حسین بیک ناظر هیوتات بحکومت استرآباد مقرر شد و قراخان برادر امیرخان قورچی باشی حکومت بندر عباسی و هرموز یافت و شاه از قزوین بتماشای مازندران رفت و در بلده اشرف بعیش و شکار و تفرج پرتو کوکبسار پرداخت و در آغاز کرمی هوا باصفهان رفت و ایلچی روم در رسیده و پس از چندی ابراهیم خان اکبر می دورت قاجار حاکم سابق بروغ برسالت روم مامور شد و درین سال در قزوین زلزله روی داد که دوازده هزار نفر در زیر عمارات هلاک شدند و در سال هزار و پنجاه امامقلی خان پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر بواسطه ضعف باصره حکومت و سلطنت را بندر محمد خان کذاشته از راه ایران عزم زیارت مکه معظمه نمود و مرتضی قلیخان قاجار حاکم مرو شرح حال و ارنباه عرضه کرد و شاه یکهزار تومان زر نقد و پانصد تومان قیمته بجهة اخراجات عرض راه و تا قزوین و اصفهان برای او بخراسان فرستاد درین سال صفاخان عرب خزاعی با قبایل و عشایر خود از روم بایران آمد بحکم شاه در رشیدون کوکبلو به ساکن و والی شد در سال یکهزار و پنجاه و دو شاه صفی صفوی در کاشان بیمار شد

در دوازدهم شهر صفر بار سفر بجانب عالم باقی برسته و عالم فانی را وداع کرد مدت ملکی سیزده سال و شش ماه بوده است و امرای عظام نعش او را بروضه حضرت معصومه قم برده مدفون ساختند و بتعزیت پرداختند و عمارت فین کاشان از بناهای اوست ذکر جلوس شاه عباس ثانی بن شاه صفی صفوی بن صفی میرزا بن شاه عباس ماضی برتخت پادشاهی و سلطانی شاه عباس بن شاه صفی بعد از رحلت پدر والا که در شب جمعه شانزدهم شهر صفر در شهر کاشان جلوس فرموده در آنوقت نه ساله بود و لشکریانه این موهبت آلهی بقایای ممالک محروسه را که پانصد هزار تومان زیاده بود تخفیف رعایا مقرر فرمود و از کاشان بقزوین رفته باشظام مهام ملکداری پرداخت و در منع شرب شراب قدغن و تاکید بلیغ کرد و همه چاکران آستان بلکه اغلب اهالی بلاد ایران تارک و تا پشند و چون علیمردانخان قندهار را بتصرف سعیدخان کماشته پادشاه هندوستان داده بود و خبر فوت شاه صفی بهندوستان رسید پادشاه هندوستان محمد دارا شکوه فرزند خود را با خان دوران و سپاهی بیکران بحفظ قندهار و امداد سعیدخان فرستاد شاه عباس عزیمت یورش مشرق کرده برستم خان سپهسالار که در خراسان بود باحتشاد عسکر و اجتماع لشکر فرمان صادر شد و درین ایام امامقلی خان پادشاه سابق ماوراءالنهر از خراسان متوجه ایران شد منزل بمنزل در کمال اعزاز بطهران رسید و از طهران حسب الاشاره شاه عباس بقزوین رفت و در روز ورود تمامت امرا و وزرا او را استقبال کردند و شاه عباس ثانی از فرط مهربانی تا دو فرسنگ راه باستقبال او تقدم جسته مصافحه و معانقه کرده او را وارد قزوین کردند و انواع تکریمات شاهانه باو ظهور آوردند و چون فیمابین رستم خان والی کرجستان و طهمورث خان کرجی منافستی افتاده بود شاه عباس آدم سلطان میرصوفی و جمعی از امرا آذربایجان بامداد و اعانت رستم خان مامور ساخت و قبل از وصول لشکر رستم خان عاظم کرجستان غلبه کرد قلاع ایشانرا متصرف و طهمورث خان فرار کرده بدر رفت و چون شاه عباس برستم خان سپهسالار حکم کرده بود که در خراسان بماند تا شاه حکمی ثانی کند او مصلحت حال خود را در شرفیابی رکاب شمرده نظام الملک وزیر خود را بخدمت شاه فرستاده و او در عرض راه حامل فرمان پادشاهی را که بخراسان مامور بود بهمراه خود باز گردانیده شاه عباس دانست که سپهسالار در تسخیر خود را رستم سیستان و شاه را کیکاوس گرده که بدلخواه خود حرکت خواهد کرد فوراً مثالی بقرچغای خان بیگلربیگی ارض اقدس مشهد مقدس مرقوم و ارسال شد بمحض ورود حکم پادشاهانه قرچغای خان و میرامعلی خان حاکم نشابور تاج سپهسالاری از سر رستم برداشته او را از منصب معزولی و مقتول کردند و علی قلی بیک و ذوالفقار بیک و عیسی بیک برادران سپهسالار که هریک بمناصب جلیله منصوب و صاحب اقتدار بودند بحکم شاه در یکروز مقید و محبوس و از زندگانی یاوس شدند و در سال یکهزار و پنجاه و سه فرستاده سلطان ابراهیم خان عثمانی با نامه و هدایا بعزت و تهنیت شاه عباس آمد و مورد التفات شاهانه و ضیافتهای امیرانه امرا گردید بگذالجیان روس نیز بشرف خاکبوس رسیدند و زال ارسطاو قراقلخان کرجی که هرگز گردن اطاعت بکنبر دولتی ننهاده بودند و در کار رستم خان والی کرجستان با طهمورث مرافقت و اشتد بشفاعت والی کرجستان و توسط او بآستان سپهر پاسبان پادشاهی آمدند و باظهار انابت و شرمساری غبار ملال از آئینه خاطر شاه پهمال زدوده کامیاب مراجعت گردند و چون مردم عربستان از رفتار سید منصورخان شاکی شدند محکومه حویزه بسید برکه خان پسروی رسید در سال یکهزار و پنجاه و پنج میرزا تقی اعتمادالدوله مقتول و خلیفه سلطان وزیر سابق منصوب شد و قورچی باشی که مایه قتل اعتمادالدوله بود با جمعی بقتل رسید ذکر آشفتگی کار نذر محمدخان پادشاه ترکستان و آمدن بایران نزد شاه عباس ثانی چون امامقلی خان بمکه رفت و نذر محمدخان در ترکستان مستقل شد اسفندیارخان ولد عرب سلطان خان حاکم اورگنج از سرای سپنج درگذشت نذر محمدخان فرصت غنیمت شمرده قاسم سلطان پنبره خود را با جمعی از زبکیه از بخارا بضبط خوارزم فرستاده متصرف شدند و در همه ترکستان او را منازعی و مناقضی نماند و کوس استبداد و غرور مینواخت باقی یوزبکیه که یکی از امرای او زبکیه بود در حدود تاشکنت طبل مخالفت فرو کوفت و نذر محمدخان پسر خود عبدالعزیزخانرا بدفع او مامور گردانید او را بعبدالعزیزخان ساحته او را بنخجوانی ترکستان برداشتند و با نذر محمد لوای مخالفت برافراشتند لهذا نذر محمدخان از بخارا بلخ کریخته و برامرای خود ایمن نبوده تا کاریجانی رسید که از شاه جهان پادشاه هند استمداد و استعانت جست سلطان مراد بخش پسر شاه جهان و علیمردانخان با جمعی از جنود هنود بجانب بلخ آمدند و چون کوتوالان قلاع دانستند که سپاه هندوستان بحمایت نذر محمدخان آمده اند اظهار یکانگی و وداد میکردند و استقبال مینمودند و انظائف مزود در هر جا که وارد میشدند از خود کوتوال و ساخلو و صوبه

و مستحفظ گذاشته چون غدر و مکر ایشان بر مذر محمد خان واضح شد فرار بر قرار اختیار کرده بجانب مرو آمد علی قلیخان غلام خاصه شریفه شاه حاکم مرو شاهجهان شرح حال شاه عباس عرضه داشت شاه عباس مذر محمد خان را تعظیم و تکریم تمام بایران طلبید هزار تومان نقد بجهة مخارج عرض راه مذر محمد خان ارسال و انعام رفت و بحکام ارقام صادر شد که در همه راه منازل و خدمتگذاری و تعظیم و تکریم و استقبال کرده پادشاه ترکستان را بایران برسانند و محمد علی بیک ناظر مهمانداری روانه شد و مذر محمد خان نیز دیگی اصفهان رسید از دروازه اصفهان تا سه فرسنگی تفنگچی عراقی دو رویه صف برکشیدند و پای انداز گستردند و کل اهالی اصفهان استقبال کردند و شهر را آذین بسته و شاه تا دو فرسنگ او را استقبال کرده مصافحه نمود و چون اسب او زنبکی خان لاغر و لاشه و وامانده بود در خارج دروازه یکی از خیمه‌های خاص آهو سیرین مهر ستام زرین بر پادشاهی راخان ترکستان سوار شده بشهر آمدند و طوی بزرگ و چراغان شکوف برپا کردند ولی خان ترکستان را ازان چراغان سودی و دروش را بهبودی نبود زیرا که فعل و آتش داشت و بخیال اشتراع ملک خود شب آسوده نمی خفت لهذا شاه بجمع عساکر فرمان داد و مذر محمد خان و الاشان را با سامان شاهانه بجانب خراسان فرستاد بتمام امرا و حکام منشور صادر شد که بمعاونت خان پردازند و ملک او را از تسلط اوزبکیه و جغتائیه مستخلص سازند بعد از معاودت مذر محمد خان دروازه آمدن سپاه قزلباش سپاه هندوستان توقف خود اجایز ندانسته مانند کلاغان و زاغان از حمله شاهینان و عقابان بجانب هندوستان شتابان شدند و مذر محمد خان بمعاونت شاه ایران دیگر باره بملک و دولت خود وصول یافت و درین سفر زیاده از پنجاه هزار تومان از نقود و اجناس ما بو بخشید و شد چون شاه جهان ازین کار باخبر شد سلسله مودت بجنبش در آورده ایلچی و نامه بشاه عباس فرستاد لهذا جان نثار خان و ارسلان بیک که از معتبرین صفویه دار ایران دیار بودند بخدمت شاه رسیدند و نامه و هدیه و پیام رسانیدند بعواطف خطیر پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و درین ایام شاه بشکار جرگه امر فرمود فرستادگان شاهجهانی نیز با شاه جهان برفتند شش هزار شکاری بشمار آمد بعد از رخصت ایشان قرا خان غلام کرجی با لباق سفر هندوستان مامور شد و درین سال بحکم شاه باغ سعادت بر بساتین اصفهان افزوده شد و منصب سپهسالاری ایران بمرتضی قلیخان قاجار ولد محراب خان حاکم مرو ارض اقدس مفوض شد و ایالت مشهد بقرچغای خان رسید و کیخسرو بیک چرکس ایالت چخور سعد یافت و عمارت چهل ستون که از غرایب نوادر بناهاست درین سال بحکم شاه بهمال بنا یافت

ذکر حرکت شاه عباس ثانی بسفر خراسان و زیارت مشهد مقدس و تسخیر قندهار و صادرات آن سال

در آغاز فصل فرودین که برف و کوه پریشان گستردند و بر سنگان اشجار از پرند جامه کردند شاه بعد از انقضای جشن نوروزی سال یکهزار و پنجاه و هشت بقصد زیارت حضرت امام انس و الانس علی بن موسی الرضا عزم سفر خراسان فرمود و بعساکر نصرت مظاهر بتبلیغ حکم کردند که در چمن بسطام اجتماع جویند و شاه با دلی آزاده و جهتی کشاده و عزمی راسخ و قدمی ثابت بساعتی که تولا کنندگان تقویم پای ارادت در رکاب سعادت نهاد روی براه کرد زمین از رستنابک مراکب نصرت مواکب چون گردون پر کواکب شد و در هنگام رکوب مرکب سپهر رفتار شد بدین خطاب مخاطب بود که بیت پرماه و پرستاره شود هر زمان زمین — زان چار شش ستاره که در چارماه ست مع القصه چون چمن بسطام مضرب خیام نصرت فرجام شد فرستاده ابو الغازی خان اوزبک حاکم خوارزم و حیوه با عرایض ارادت شیوه بحضرت آمد شاه او را باکمال اطمینان و امتنان روانه نمود و یعقوب بیک قورچی خاصه بسفارت خوارزم مامور شد ایلچیان دیگر که در روم و ماوراء النهر در رکاب بودند رخصت یافتند و سپاه رعد خروش بحرکت آمد از راه کاپوش بقدمگاه مبارکه آمده و از آنجا بطریق طرق مرحله پیما شدند و شاه بطرز شاه جنت مکان جد امجد و سمی انجذ خویش پیاده گردیده در کمال خراعت و ارادت ره سپار بود تا بعادت بقتل عتبه علیه مستعد گردید و از جمله امور که خاصه آن شاه مغفور است اخراجات سفر تمام لشکریان را از کاب مستطاب را زر دهی خالص ناب جدید السکه عنایت کرد و هیچ عراده توپ قلعه کوب در نیشابور بود آوردن فرمود و مرتضی قلیخان قاجار سپهسالار لشکر جرار بمقدمای عساکر کاب بصوب قندهار روانه شد و بر اثر جنبش جیش پیکر طیش او قدر سلطان تفنگچی آقاسی و توپچیان کوه توان کوه‌های روانرا جنبش داد و مذسه روزه در غوریان شاه بمشاط شکار پرداخت بچار چوبه فرو خت کیتی فروز — چون خنجر و طارم چارم بر سمند کردون پیکر آهو رک صرصر تک برآمد و در ساعتی سعید دار السلطنه هرات وارد شد و محراب خان پسکلر پسکی استراباد با جماعتی از امرای بزرگ میسالت پذیرفته جلادت کرگ چرخی

اردوی ظفرپناه شده نصرت و پیشاپیش بعثیدند و سپاه از کنار بلده فراه عبور کرده و شاه بعد از نظاره صفوف و فوج سپاه علی قلیخان حاکم اسفرائن
که خود را عباسی خواندی و اعلام عباسی شعار راندی مخلع نمود و جمعی را بر عهده او و محاصره قلاع مامور و خود با سپاه براه قندهار رکصت فرمود
و محراب خان بقبح ابواب بسته بست شتافت و اسمعیل خان قلعه دار زمین داور و سایر کوتوالان بخدمت آمدند دریاهای لشکر از رود پر شور
و شریر مندبامر اکب مرکب عبره کردند و چون بلده قندهار قریب بود سپاه شاه ساحه کارشدند خروش کوس و کرنا و شیپور و شنف
و روئینه خم و کاودم در طاس روئین فلک غلغله در افکند و حوش و طیور رمیدن و پریدن گرفتند و سوام و هوام در رخنهای زمین خزیدن
کشتی آغاز قیامت و اولین ساعت ساعت است کار اسرافیل و عزرائیل رواج گرفت و معده دوزخ شره یافت شاه هم او کرد راه شهر
قندهار فرمان داد و در باغ عباس آباد مکان کرد از توپهای روئین و حدید در برابر ان اسکندر عهد سدی سدید برارا سفند جبال رویده
ساکن شدند و چرخهای کردنده ثابت آمدند چشمهای کونا کون بر پای کردند ساحت صحرا شهری آباد گشت و امتعه رنگارنگ در دکاکین
ارباب حرفت چیده شد هر سوی اردو رسته بود و هر فضائی سرائی خیام و طناب چون تار و پود در یکدیگر بافته و تا فته تراکم و فود ریاد
راه بسته داشت و تهاجم جنود پای صبر شکسته نوبت مزمان نوبتخانه در هنگام نخنیت و لوله و غلغله در تشش جهته و بعفت سپهر می افکند
و قلوب قلعه داران چون کوی در طبطاب بجنبیدی و بطپیدی و پیکر محصوران چون لجه سیماب بلرزیدی نظم زره کرد بر خواست دز
شجر جوشش زکرنا فغان و زنبره خروش عیان شد سپاهی که بالای و شیب بجنبید و دریا بیت انهیب جهان کشتی زکرز و زبیع شد
چو دریا زمین کرد چون مبنع شد سنانها همی داده در کرد تاب چو آتش زبانه زبانه در آب و چون طرف غربی حصار بکوه لکی محصور بود و طرف
شرقی از راه بکل ولای مشمول لهذا بردن جرو سپه متعذر و متعسر حکم پادشاهی صدور یافت که از طرفین جنوبی و شمالی نقب و جرو برد
سپاه قدام نمایند امرا آن دو طرف را بهیت و هشت قسمت تقسیم نمودند و طرف شمالی که باب بای ولی از آنسوی معشوق میکرید و باغ عباس
آباد و منزل شاه عباس متصل بود بدیست و دو حصه تقسیم یافت از آنجمله چهار دهم بخش میر تضی قلیخان توپچی باشی و شش قسم بسیاوش خان
قوللر آقاسی و یک قسم بالله ویردی بیک سکاچی آقاسی و قسم آخر بعهده عیسی بیک برادر رستم خان سپهسالار لشکر جرار و پیکار یکی قلمرو
علیشکر و پرداق خان پزاک امیر الامرای آذربایجان و مهدیقلی خان شاملو اشیک آقاسی حاکم ری و طهران و کلبعلی خان افشار حاکم اراوه
و اوتار خان حاکم چمشکزک و آقا خان جوانشیر مقدم و پیر امعلی خان حاکم نیشابور محول شد و جنود ظفر قرین دست بکندن جرو نقب و
بردن سپه کشادند و در زیر زمین معبرهای وسیع و مهن ساخته و بنای کار حصار رسید توپهای روئینه تن مساح دهن ثعبان بدن قلعه
فلک صف شکن را نهانشد و بر حصار و بروج فرو بسیند توپچیان آتشدست آب سرعت با تشبازی در آمدند صاعقه های آتشین بران شهر
و نشین فرو ریختند فریادهای رزمی و سرغین بسپهر برین برآمد و سپاه قزلباش چون دریا بموج و جنبش در آمدند چون محصوران حصار از اهل
اسلام بودند شاه را برایشان ترحم آمد پیغامی بدانها فرستاد و تمام حجتی فرمود امرای شاه جهانی و قلعه داران هندوستانی را زود استمان
در آمدند و حیات خود را فوز عظیمی شمردند مشروط بر انکه سپاه قزلباش بعد از تصرف حصار و قلعه دست تطاول بر ایشان نکشایند و سجاعت
هندوستان روانه نمایند شاه رحمت پناه انداختن توپ و تفنگ را منع فرمود و مقاران این حال هزاران و قلعه کسان زمیندار و بست را
بعد از فتح قلاع بار دوی اعلی آوردند و بر دل خان کوتوال بست را دست بسته از حضور کذرانیده و سرهای کشتکان را که بر رماح بود در اردو
بکردانیدند شادی بیک خان او زبک با هزار نفر از متعلقین خود از دروازه قندهار بیرون آمده بساط بوسی آستان اعلی را دریافت نمود و برائر
او دیکران فوج فوج همی آمدند دولت خان قلعه دار و حاکم قندهار با زر و کسان و اموال و اثقال خود در نهم صفر از شهر بدر آمده بارد و پیوست و
آسوده دل در منزل نشست بزمی شاهانه در باغ حسن آباد بر پا کردند که دیده پیر فلک ندیده بود عود سوزهای زرین و مجمرهای مکلل بجواهر
ثمین و مطربان نکمیاطع با ربد آئین نوای سرور و سرور بکوش ناهید رسانیدند بخور مشک اذفر و بخار عود و عنبر مشام ساکنان مجالس جرخ
اخضر را معنبر و معطر داشت ارکان دولت و اعیان حشمت شاهی همه چون ستاره بگرد قمر جا بجا ستاده از در باغ تا در دوازده قندهار که فرسنگی
تمام بود چشم قیامت علامت عنان مراکب در دست بمکال و مسلح از دو سوی خیابان صف کشیدند تفنگچیان پیاده صف صف کوشاکوش
و دوشادوش تفنگها بر کف چون صورت پیجان در کمال نظام و بهتی تمام آرام کرفتند آنکاه دولتخانه و شادی خان و کاکر خان و رستم خان

ومیرزا ابوالحسن بخشی وسایر اجها و امرای هندوستان را بحضور آورند ومحراب خان نیز کرفتاران حصار بست را که پیردل خان ورفقای او بودند مقید ومغلول با بخت منحوس وعلم منکوس وتقاره خانه وی که پیلهای منکوسی مار بودبا سرپای بریده از نظر شاه گذرانیدند وشاه بایکاک توجه فرمود با احمال واثقال همه امرخص وعیسی بیک را همراه کرده که بسرحد هندوستان برساند ودو زنجیر پیل شاه دلاور که دولتخان پیشکش کرده بود بتصرف پیلبانان شاه عباس درآمد وزیاده از اموال ایشان احدی تصرف نکرده بسلامت وخرمی بدیار خود باز کشتند وشادی خان بنحاطر خواه خویش استدعای توقف وخدمتکاری بی تکلف کرد ومقبول افتاد وشاه بملاحظه دوستی ایام سابقه که با عنجیدخیا پاشی سلسله ولایت نشانان صفویه وسلاطین بابریه هندوستان قایم بود نامه بشاه جهان نگاشته ارسال داشته وحکومت قندهار را بمحراب خان تفویض فرمود وبست را بدوستعلی خان زنگنه داد وبتماشای شهر بدرون قلعه وارک رفته خطبا خطبه بنام نامی ائمه عظام اشاعه سلام الله علیهم اجمعین خواندند وشاها افشاندند وشعرای رکاب مدایح گفته واز جمله این مصراع تاریخ فتح آنجا است آمد کلید مملکت هندوستان در قندهار ودرین اوقات محمد قلی بیک اوزبک خواهرزاده حاجیم خان که باجمعی ترکمانان درحدود استرابادخشه وفسادی انگیخت بقتل رسید ولاجان کیلان دراین فتح قندهار سهمی مجرعین الکمال گشته برحسب لیاقت بسوخت ویکپاره صورت تعمیر وآبادانی گرفت وشاه جشن نوروزی سال فرخنده فال یکهزار ونجاه ونه را کذرانیده از قندهار رهپار توجه فرمود **بیان آمدن محمد اورنگ زیب پسر شاه جهان پادشاه هندوستانی باسپاه هندوافغان بتسخیر قندهار وبهزیمت شدن از قزلباش** چون اخبار فتح قندهار بسمع شاه جهان پادشاه هندوستان رسید باغراو اغوای شاه حسین سلطان ابدالی که از قندهار بهندوستان فرار کرده بود محمد اورنگ زیب پسر ارشد اولاد خود را باسعدالله خان وزیر وبهادرخان سپهسالار ورستم خان دکنی وقلیچ خان واجهای معتبر وسپاهی بیکران وپیلهای جنکی وتوپهای کران بصوب قندهار روانه کرد وخود نیز با محمد داراشکوه ولیعهد دولت وفرزند عزیز بکابل آمد وامرای هندبمحاصره قندهار مشغول شدند قلیچ خان وخنجرخان وقباد خان واللهقلی خان بتسخیر حصار نیشت قندهار وسپاه قزلباش وامرای بزرک دسته دسته بحمایت محراب خان ومعاونت او روانه شدند دروقتی که قلیچ خان سه هزار نفر بتاخت کرشک وزمیندا ور فرستاده بود حاجی منوچهر بیک با قلیلی ازسواران رسیده آغاز محاربه با آن سه هزار کس وامرای ایشان نمودند بخف قلی بیک امیرآخور نیز با نصد سوار رسیده قلیچ خان وچارتمشیر وخنجر جلادت در قراول وغلاف بادت نهفته فرار کرده بار دوی بزرک قندهار رفت ورستم خان دکنی سپهسالار وسپاه بسیار جنود قزلباشیه را استقبال کرده بناکاه کوکبه قول بزرک لشکر ایران با علمهای افراخته وکوسهای نواخته وبستاده هزار سوار ساخته در رسید امرای هندکه بر مجوبی تقدم کرده بودند پانزده هزار کس زیاده نداشتند ناچار از اضطرار کروفری کرده روی بازپس نهادند وچون بنکام غروب قریب بود وسپاه قزلباش ازراه دور آمده خستکی داشتند جنک را بروز دیکر معلوق کذاشتند شب بنکام قلیچ خان وخنجرخان ودو امیر دیکر با پانزده هزار کس فرار کرده بار دوی اورنکزیب رفته از کثرت وامهت وشوکت سپاه قزلباش پیان کردند کار محاصره قندهار را ناتمام کذاشته بالتمام کوچ داده روی بکابل نهادند علی الصباح لشکر قزلباش بعزم پرخاش بجانب حصار قندهار آمده معلوم شد که شب بنکام فرار خان شب قیام باوطان واشیان خود بال استعجال کشاده اند حقیقت حال را بشاه پیمال معروض داشته بحکم شاه عباس لوای مراجعت برافراشت وشاه بارض اقدس بازکشته وچون محراب خان وفات یافته بود اوتارخان غلام خاصه بیکلربیکی قندهار کردید ودر آغاز سال یکهزار وشصت شاه باصفهان بازآمد آن مهر منزل شرف آمد باز تاریخ مراجعت شاه کردید ومرتضی قلیخان قاجار سپهسالار قورچی باشی کردید واللهوردی خان بایالت استرابادرسید وبخجزی مرصع مخلع شده درین ایام سیصد هزار تومان از بقایای ابواجمعی خزینه دار که درنزد مودیان مانده ومطالبه میکردند حکم بخشش وبذل آن شد ومطالبه ننمودند ومدر محمد خان پادشاه کرستان درین سال که بقصد ملاقات شاه بایران می آمد وفات یافت وبازماندکان خود را بشاه عباس سپرد وشاه بسیرم وبمن رایلاقات فیما بین اصفهان وشیراز بشکار رفت ودر مراجعت باصفهان متروکات مدر محمد خان که زیاده از صد هزار تومان بود شاه بعبدالعزیز خان فرزندش ارسال فرمود ومنصب قوللرآقاسی کری سیاوش خان پس از فوت وی مانده وبردی خان بیکلربیکی استراباد تفویض یافت ودرسال یکهزار وشصت ویک یکپاره اوزبک زیب شاهزاده هندوستان با سپاهی بی پایان بتسخیر قندهار آمد بعد از زحمت بسیار مراجعت بشاه جهان آباد دهلی کرده ودرسال یکهزار وشصت وسه شیربچهای خود را تعلیم

داده در مازندران بشکار گراز مشغول شده و هنگام شکار بواسطه رفع خستگی رود و نهار شیر بچگان را در بخت فیل سوار کرده میگذرانیدند و چون بر بنمایی ظهور خان کرجی که از دولت صفویه روی گردان بود کارکنان دولت روسیه در صدد تدوین سوچند قلعه بنا کردند و خسرو خان بکلربکی شیروان بشاه عرضه کرد بامرای آذربایجان فرمان صادر شد که متابعت خسرو خان بجرب قلاع روسیه پردازند لهذا خسرو خان و حاکم دربند و سرخای خان شمخال داغستان و عباسقلی خان ایمی و جماعت داغوری بر سر محافظین قلاع جدیده رفته محاربه کرده منصور شدند و قصه بشاه عرضه داشته و در سال یکهزار و شصت و چهار هجری دارا شکوه و سپاهی بی پایان با توپهای نیران مثال و فیلهای شهلان مثال متوجه قندهار آمد و چون مهد قلیخان سپاه منصور حاکم بست چنانکه باید در خوراین کار نبود او تا رخان حاکم قندهار سابقا از و بشاه شکوه نگاشته و شاه امامقلی بیک بحکومت بست مامور فرموده بود قبل از رسیدن امامقلی بیک بست امرای هندوستان با پنجاه هزار کس متوجه بست مامور شدند و مهد قلیخان سپاه منصور که از جانب دولت قزلباش مایوس بود و خود را معزول میدانست بست را بتصرف امرای هندداد و پای در دایره متابعت ایشان نهاد امرای هندی پس از تصرف بست بعزم متین و رای درست همت بفتح قندهار و محاصره آن حصار بستند و امرای قزلباش تدریجا بدفعات رسیدند و رستم خان تاب مقاومت قزلباش نیاورده دروازه بست را سوزانیده بیرون آمده روی بار دوی محمد دارا شکوه نهاد و آوازه رسیدن سپهسالار و سپاه قزلباش در اردوی دارا شکوه تواتر یافت لاجرم شاهزاده با شکوه دارا حشمت اسکندر رجاه خود کوچیده با تمام عساکر و افیال و توپخانه روی عزیمت بولایت هزارجات نهاد سواران قزلباش از دنبال او رفته غنیمتها و اسیرها و دو زنجیر فیل البرز بر پشتون قوایم بوقیس خراطیم پیت بر زالبرز و از خرطوم پچان چو پچان از دری زالبرز آونگ کرفته بار دو باز گشتند و چون زمان محاصره قندهار بشش ماه کشیده بود و عسرت و فاقه مدانخار روی کرده داشت بحکم شاه پانزده هزار خروار غله از شیراز و کرمان و استرابادوری و شهر بابل حمل و نقل بقلعه قندهار و مردم آن دیار از مضیق فاقه و تعسر نجات یافتند و شاه از چمن بسطام که بعزم سفر خراسان مضرب خیام بود بمازندران رجوع فرمود **ذکر عزیمت شاه عباس ثانی صفوی بولایت مازندران بهشت نشان و عمارت همایون پته در اشرف البلاد** شاه عباس ثانی صفوی از راه کتل جوزولق و استراباد سیر کنان باشرف البلاد آمد روزی چند در عمارت موسوم بسه پشته پرچهار بالش عیش تکیه کرد از انجا بچارمان و باجی کلایه روان شده بعد از شکار عرض راه و کمال وجد و فرح بفرح آباد نزول کرد و بچراغان و آتشبازی سطح بحر خزر را رشک سقف چرخ اخضر کرد و برشته که در حوالی باغ اشرف است و بر دریا و صحرا مشرف بحکم همون عمارت و دریاچه و باغچه پر کلهای رنگارنگ تمام یافت و آنرا همایون پته نام نهاد و درین ایام سلطان العلما خلیفه سلطان وزیر اعظم که بنسبت سیادت از احفاد میر بزرگ بود و فات نمود و محمد بیک ظرسابق وزارت یافت و مهد علیخان بجای خسرو خان بکلربکی شیروان که وفات کرده بود تعین شد و شاه از مازندران بقزوین عزم کرد ایلچیان پادشاه روس و غیره در مکام بحضور رخصت یافتند و موکب شاهی از فرح آباد و ساری همه راه کوش بر نغمه هزار دستان و ساری بقصبه بارفروشه که قریب بهندر دریای خزر است و از سایر بلاد مازندران اشهر و اکبر رقعه بساتین و عمارات دلنشین آنجا را تماشا کرده بعلی آباد برگشت و از راه سوادکوه بفیروزکوه و دماوند آمده و بطهران رسیده و پس از سعادت زیارت حضرت عبد العظیم حسنی و سید حمزه موسوی بقزوین رقعه سان و عرض سپاهی که از قندهار باز گشته بودند دیده چون اهالی آذربایجان از علیقلیخان سپهسالار شکوه کردند پس از تحقیق سپهسالار معزول و محبوس و برادرش زرنداقای مایوس آمد و احمد بیردی خان قوللر آقاسی و حاکم کوهکیلویه بمنصب سپهسالاری رسیده و فیما بین منوچهر خان پسر حسینقلی خان حاکم لرستان و علیقلیخان پسر شاهویردی خان که عم و برادرزاده بودند در حکومت لرستان مناقشی رفت و آخر بر منوچهر خان قرار گرفت و شیخعلی خان زنگنه حکومت کرمانشاهان یافت و چون خاطر پادشاه بصحبت علما و فضلا مایل بود و تقویت شریعت بیضا و طریقت غرا را شعار و همت شاهانه کرده بود حکم نمود که جناب علامه العلما مولانا خلیل قزوینی کتاب مستطاب علامه کلینی رازی را بلغت فارسی شرح نموده که سالکان مسلک حق جوئی را بپرده آن شرح کافی باشد و همچنین خواهش نمود که جناب افضل الاطیاب جامع جوامع علوم ظاهریه و باطنیه و کشاف معضلات و مشکلات عقلیه و نقلیه عالم عامل و عارف کامل محقق مجلسی مولانا محمد تقی ساکن اصفهان که اصل ایشان از دارالمرز بوده و بمجلسی شهرت نموده بشرح کتاب شریف من لایحضره الفقیه پردازد و مثالی باحضار جناب فضایل مآب مقتدای انام و پیشوای خواص و عوام محقق مدقق کامل و عارف زاهد عالم

عامل مولانا مرتضی الملقب بمجلسی الکاشانی نگاشته شد که بحضور آید و بعد از حضور بلوازم امامت جماعت و نماز جمعه مکلف گردد و شاه عباس خود نیز مکرر بخانه مولانا اقتدا کرده بنماز جماعت پرداخت و شاه عباس بقم رفته پس از زیارت حضرت معصومه مرحومه مقرر کرد که در کنار رود خانه قم محلی معین کردند بنای ریحش توپهای کوه مثال گذاشتند و توپهای بزرگ سترک بچیشند و شاه عباس باصفهان رفته و در کنار زوشصت و پنج مقرر کرد که در هر هفته سه روز احدیرا از رود بحضور اعلی بار ندهند هر کس از غنی و فقیر و کبیر و صغیر عرضی و سخنی و شکوه و شکایتی و دردی و حکایتی باشد بنفقه خود بشاه عرضه دارد و چنین معمول بود و مایه عدل کلی گردید و هر کسی از تمنای دولت و حکام شکایتی داشت شاه تحقیق کرده رفع ظلم و انظلام مینمود و بعدل و انصاف میکوشید و درین سال سدی بر رود زنده رود بستن فرمود و بشکار کنمان عزیمت نمود و پیشرادقات را بعیش و طرب و آبادی بلاد و ابنیه عمارات و انتظام مهام و ولایات میگذرانند و بقدر کار و افراغت بود در ایام سلطنت کمتر از صفویه روی نمود در سال یکهزار و شصت و شش شاه عباس بخت با هزاران فروزینت جشن نوروز را در باغ موسوم بهزار جریب گذرانیدند و از آن پس شکار همیشه مغتنم فرمود و تماشای چشمه آب ملخ رغبت کرد و چون حکایت این آب خالی از غرابتی نیست مجملی نگاشته میشود **ذکر چشمه آب ملخ** بدانکه کوهر آسمان فرسا و بلند در جوار کوه دنا که از مشاهیر جبال است و در میانه اراضی فارس و عراق ییلاقی از دامان آن بهتر محال واقع نشده و بمسافت سی زرع بدان کوه فلک شکوه اتصال دارد اساس بنای آن کوه بر دو پایه سنگین مشابه پلی بدیع آئین اتفاق افتاده است و رودی عظیم از فرود آن در گذرد و این چشمه از جنب کوه دنا میجوشد و بروی پل سنگین میریزد و آب آن چشمه از طرفین پل برود فرود اتصال می یابد و دران میریزد و بتجربه رسیده و در کتب تواریخ و غیره مرقوم گردیده که در هر مملکتی آثار و رود و جنود نامعدود ملخ ثابت باشد شخصی بدان چشمه رفته آب آن چشمه را در طرفی کرده بنیت همان ملکیا مزرعه برداشته مذکور کند که میخواهم سر ملخ خوار بفلان دیار آید و در هیچ منزلی از منازل ظرف آب چشمه مذکور را بزمین نگذارد و پیوسته بر سر پایه یاد خشان و یخه دار بعد از وصول بآن ملک و ملخ زار آبرا بران مزارع و اراضی بپاشد همان زودی مرغان سیه فام که آنرا سار نام در آن محل اجتماع و ازدحام نمایند و دسته دسته با ملخ منازعه کرده همه را بشکنند و بشکمند و بخورند تا تمام شود و الله اعلم بالخفایا و شاه عباس چندی در پیرچشمه زنده رود دست برجام مدام و کوش بر بربط و رود داشت و در آغاز فصل خزان و باد مهرگان باصفهان فرمود و درین سال جمعی لامان چی یعنی دزد و غارتگر قلماق که امکنه ایشان در دشت قفجاق است از راه پایان باسترآباد آمدند و منوچهرخان بگلربیکی استرآباد و خوانین کرالی و سمنان بدنبال آنطایفه رفته بعد از زحمات جمعی از آنان کشته و برخی را گرفته باسترآباد آوردند و شاه عرضه گردد و در سال یکهزار و شصت و هفت ایلچی سلطان روم با پیران آمده رعایت جانب او در مجلس و شکار بسیار شده خوشود آمد و خرسند رفت و قرستاد و خان قلماق نیز از نواحی قفجاق بر آستانی ترکمانان بحضور شاه بایران آمده و از آنجا مرکوز شته استرآباد خدمتخواهی نمود مخلع بازگشت و خانمحمد بیک نیز از جانب شاه بتماشای آن بلاد رفت و چون سلیمان خان حاکم کردستان که پرورده دولت صفویه بود بعد از خان احمد خان استقلالی حاصل کرد توهمات بخاطر راه داده اراده روم نمود شیخعلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان و کلید بعرض شاه رسانیدند و تصدیق بزرگان کردستان نیز مقوی قول او گردید شاه سلیمان خانزاد مزول و بمشهد مقدس فرستاد و میرچمام جمشیدی که اظهار ارادت بدولت سلسله صفویه کرده بحکم شاه در ولایت خراسان آسوده و تن آسا میزیست در هنگام استدعای خان توران در باب استرداد ایلات اوزبکیه ترکستان رسید و نیز مرخص گردید بعد از استرخاص همیشه مفاسدت جستی و راه مخالفت رفتی تا اینکه بتاخت و تاراج و مار و چاق آمد علی قلیخان حاکم آنجا بروی بتاخت و او را اسیر ساخت و چون ضرر حسامی دیده بود در صدد انهدام املاک متواری شد و از سوانح وصول این سال یکی این بود که انسان کلدی نام اوزبک که صاحب همتی بود از جانب عبدالعزیزخان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان بسفارت و رسالت ایران آمده مراجعت میکرد در راه فرستاده ابوالغازی خان والی خوارزم و کرکانج که باعتبار پرورده دولت صفویه بود بحضور اعلی می آورد انسان کلدی او را گرفته با خود همراه کرد که بترکستان برد و ندانست که این عمل خطای بزرگست و گرفتن فرستاده و سفیر مخالف قوانین عرب و عجم و ترک و تاجیک و شاه چون آگاه شد شعلات غضب قیامت لهبش زبانه آسا زبانه کشید و شراره اش در بنیاد جلالت انسان کلدی احتراق افکند لهذا فرستاده خوارزم را مطلق العنان کرده خود بسلامت جان بدر برد و سفیر ابوالغازی خان بدرگاه شاه جهان ورود یافت و مطالب خود عرضه کرد و باشارت **ذکر مخالفت شاهزادگان هندوستان و فرستادن مرادبخش ایلچی نزد شاه عباس ثانی** شاه جهان دارای ملک آرای هندوستان مریض شد و بحسب احتیاج مرض فالج را معالجه کشت چون

مرض مزمن بوده معالجه سود نبخشید لاجرم محمد دارا شکوه ولیعهدش را باشظام امور مامور کرد و او پدر بخور را باکراه در محفه نهاده باکره فرستاد و پس العوام و بخواص خبر وفات وی شیوع یافت و ملک براشفته شد و هریک از فرزندان وی بسکدیگر در افتادند و ابواب مخالفت برگشادند سلطان شجاع در بنگاله و اورنگ زیب در دکن و مراد بخش در گجرات اظهار دعوی کردند و مراد بخش چون بمذهب شیعه و لوعی تمام داشت خطبه بنام ائمه دوازده گانه خواندن بفرمود و نامه بپادشاه ایران نگاشت نمود و استمداد کرد و حکیم کاظم قمی ملقب بمقرب خان را بایران فرستاد و محمد اورنگ زیب او را فریب داد اظهار استکانت و وارستگی از قید سلطنت نمود و آن جوان ساده لوح نیز ماورفته نموده و شاهزاده شجاع از بنگاله باکره حرکت کرده و پسر خود سلطان را با لشکری انبوه مشعلای کرده دارا شکوه نیز فرزند خود سلیمان شکوه را بمقابله فرستاد بعد از مقابله و مقاتله نسیم ظفر بر چم رایت نصرت آیت سلیمان شکوه وزیده و اهریمنیان بریده قبل از وصول سلیمان شکوه بدارا شکوه مراد بخش و اورنگ زیب بر سر دارا شکوه آمدند محمد دارا شکوه قاسم خان سردار خود را که میر اتش مینامیدند بمدافعه برادران فرستاد پس از تلاقی فریقین و توالی مورچلین مراد بخش فیروزی یافته و قاسم خان منهزم شده دارا شکوه بمقابله آن کروه عزم کرده و با آن مخالفان رزم نموده مظفر شد و لیکن بمضمون شعر زبرین فزون بود همو مان بزور هنر عیب کرد و چو بر گشت هور پس از قتل جمعی سروران چون برپای پیل او از آسیب زخم پیلپای و توپ صدمه رسید از فیل پیاده شده براسب سوار شد سپاهیان از رجال و رکوب او را حمل بر کروب و غروب آفتاب نصرت او یافتند و چون خیل سیارگان متفرق و پریشان بهر سوی شتافتند لهذا منصور مقهور و مقهور منصور آمد دارا شکوه کریزان بلاهور شد مراد بخش و اورنگ زیب باکره و اردوی خزاین و دفاین او تصرف کردند و اورنگ زیب مراد بخش را فریفته بتدابیر و تدابیر او اظهار ملازمت و مصادقه او را منزل خود خوانده و بعد از متفقین کرنثه تقلعه از قلاع حصینه و حصنی از حصون متینه موقوف و محبوس کرد و چون بوساطت تقرب خان استمدادی کرده بود شاه عباس یکهزار تفنگچی فارسی و لاری از راه دریا بمعاونت و معاضدت وی مقرر کرده بود ولی مقارن حرکت افواج اخبار مذکور رسید عرفت انتهت بفتح العزائم لظهور پیوست و فرستاده او که قمی الاصل بود هم در قم نشست ذالک تقدیر العزیز العلیم نظم کی بد کند نیک پیش آیدش جهان بند و بخت خویش آیدش دگر جزء نیکی جهان نسپرد زمانه بدو دوم همی نشمرد نهان جهانرا ندانم که چیست برین آشکارش بباید گریست هم از جمله صعود این ایام فوت و لیمحمد خان ولد رستم محمد خان ولد و لیمحمد خان پادشاه ترکستان بود که سالها در ایران سکونت نمود و شاه عباس برادر او محمد امین خانرا بحکومت او به وشاقلان و هرات فرستاد که با و لیمحمد خان اورنگ زیب برادر مهترش بود امید وار فرمود و در سال یکهزار و نصت هشت هجری پل رنده رود تجدید یافت و زلیخا و ارینا تازه و حسن جدید پذیرفت و چون اخبار نقره آثار بوستان هندوستان کوش زد دشمنان و دوستان شد سلطان بلاغی شاهزاده هندوستان که مدتها در ایران بسر برده عزم آنولایت نموده پل را یاد آمد از هندوستان + ولی چون بعضی اخبار منافی دلخواه وی میرسید بامید امداد جنود بخشی چندی توقف گزید و درین سال طرح عمارات خلوتخانه و دیوانخانه و طاق خانه ریخته شد و حاکم گرجستان برحسب فرمان طاوس بسیار خوش نقش و نگار بجهة طاق و سخانه ارسال داشت نظم بس مرغ خوشخرام در آمد دران چمن از عنبرش سراغ و ز مشک پرهن کردون مثال دشتش همه ماه و مشتری حور انگار و برشش همه زهره و پرین ، در دوشش او سجاده رنگین بنور بر فرق او ذوابه مشکین بی شکن اندر عقب یکی علم کاویان کشان چون بر بنفشه طبری پشته کشن کوئی که چتر بوقلمونیست بی ستون بر داشته زجای مرا از تکبر فن بر سینه بسته چند حلی از تکل بهشت واندر حلیش در دیو لقیت مخزن شادان شو بدیدن او آدمی و با آدم از او فتاده بهر سخنی و محن مع القصه این باغ رشک فردوس و ملائکه او طوا و بس بود و درین سال حکومت گرجستان بشاه نواز خان سپرد و اورنگ زیب در سلطنت استقلال یافت ذکر صحبت شاه عباس با علما و فضلای عهد و کاملین و عارفین آنزمان و او ان چون شاه عباس تبریفیه حال عموم خلق خاصه علما و عرفا مایل بود و همه را تقویت و ترتیب میفرمود و مدار کار سلسله صفویه از اغاز بر طریقت و ریاضت و ارادت و ارشاد بود و سلسله طریقت شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی بتوسط مشایخ هر عهد بحضرت امام الانس و محبوب حضرت امام همام علی ابن موسی الرضا منتهی میشد پیوسته بصحبت عرفا و فقرا و گوشه نشینان و درویشان و اهل ذوق و حال بسر میبرد و از جمله ارباب کشف و شهود بسیاری در آنعهد بودند و از مشاهیر آن طبقه جناب شیخ بهاء الدین عاملی و جناب مولانا محمد تقی مجلسی و میر محمد باقر داماد

وصیل بوالقاسم فندرسکی جمعی دیگرند که ذکر حال ایشان اجمالا در اواخر این مجلد مذکور خواهد شد و از آنجمله جناب مولانا جعفلی تبریزی زاده بود و مولانا درویش محمد صالح بسیاری دشاه درویش اخلاق از راه صداقت و صفا اول بکلبه محقرانه مولانا جعفلی تبریزی توجه نموده مصافحه نموده استمداد همت کرد و دعای خیر طلب داشت و مبلغی زر نقد در زیر سجاده مولانا گذاشت و از آنجا بمنزل درویش صالح رفته باظهار الفات او را خوشدل ساخت و غالب اوقات با جناب مولانا محسن کاشی مغفور صاحب تفسیر صافی و صفی که عالمی مرتاض و کاملی فیاض بود و دود اشعارش فیض تخلص مینمود معاشرت و مصاحبت میکرد و مولانا محمد علی مشهدی که از کاملین ارباب سلوک بود در هنگام خلوت و افطار ایام صیام بمنزل خود می آورد و درویش مصطفی نام سیاحی زردم آمده بود و مردی بود عاقل و جهاندیده شاه از وی سخنان میپرسید و نصیحت میخواست و در وقتی که بروم باز میگشت شاه بدست خود سطری چند در سپارش وی بحاجی منوچهرخان چکلر یکی بیزوان نگاشت و او را مقضی المرام روانه نمود سواد آن رقعه ترکیه چون مختصر است نقل شد اخلاص طریقه راسخ العقیده حاجی منوچهرخان توجه و عنایتم طریفه پنهایت بسر پلوه و زکی اکثر خاطر برده بیله سن خصوص بعضی فضیلو مجلسرده انشاء الله یخشی و جمله حضور مزه تیمک میتر و له آئینه ضمیری ائمه معصومین علیهم السلام مهربان مصطفی درویش مصطفی بولدلش پرله شیروان سمندن و زولایتنه کتمک اراده سی وار مهربانلیق لازمدر سن یره کتوروب روانه ایده سن

ذکر بنای تکیه فیض در جوار رود مشهور بزنده رود و بجهة منزل درویشان و فقرا چون پادشاه حقایق آگاه بجهة جمعیت خاطر مسافرین و غربا و سیاحان و فقرا و صعالیک و ابن السبیل منزلی آراسته و منزلی آماده مذیشه داشت باغ محراب خان قاجار مرحوم و الد مرتضی قلیخان قورچی باشی در کنار زنده رود مناسب بنای تکیه بود بعد از مبایعه حکم فرمود که معماران شمار پشه کنبدی سپهر آثار بقدر چهار ذرع ارتفاع بران دریای روان مشتمل بر ایوانی رفیع البنیان ساخته باشند و مربعی وسیع از اصل باغ منظور کرده حجرات و بیوتاتی موسع بر اطراف و جوانب آن مربع بسان افکنند و میرزا سعید طیب چند محال مرغوبه آباد از وجوه بی شبهه حلال خریده حاصل و منفعه آن وقف تکیه مذکوره موسومه بتکیه فیض باشد که هر سال ارباب جد و حال و ذوق و کمال در آنجا ساکن باشند و کرنسبد کر خفی و جلی که قانون طبقات سیاسل فقر است متوجه ستوده دوام دولت پادشاه را از خدا استدعا نمایند لهذا بحکم شاه تکیه فیض باتمام رسید فقرا و مسافرین اهل طریقت در آنجا مسکن گزیدند و آسوده خاطر بدعای شاه پرداختند سعدی خنک آنکه در صحبت کاملان بماند و ز اخلاق صاحبدلان خویش را بمکتب و کمک و همام که یکدرت افتد همانی بدام طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلقم نیست

در بیان حرکت شاه عباس ثانی بمازندران و توقف در اشرف و فرح آباد و ساختن کشتی و تفرج دریای البکون استرابا

در بهار سال یکهزار و شصت و نه شاه بتفرج مازندران عزیمت فرمود و بعد از حرکت از راه قمان و عمارت فین کاشان نزول اجلال از یکشب راه قم و طهران بسرده خوار و از آنجا بفیروزکوه و سوادکوه آمده شکارکنان و صیدانداز در همه راه راح همایون و عشرت و مساز با خاصان محرم و شاهدان توام همیرفت بفقه طبری از زمینهای رسته و سرشک بر عناب او راق برگهای شسته بود و جویهای از طراوت کوثر خجسته و جنتها از شاقت طوبی حکایت میکرد و تشاک اشجار سرها از هر چه تمتعی داشت و تراکم اوراق پرتو آفتاب را مانع بود و بقعه چمنش از فواکه اشجار و کثرت انهار معنی جنات تجری تحتها الانهار مجسم کردی و هر قطره زمینش از خضرت معنی انظر الی المخضر از تزید نور الحدیقه معاینه نمودی کوههایش طیلسان پرند بر سر کشیده بود و جویبارش پرنیان پوشیده مرغان الوان در هر جنگلی نواهای پهلوی ساز کرده و طیور خوش الحان کوشه و دستانهای طربی مینهاده شاخهای او پخته شمشاد از گیسوان نوشاد مونه بود و درختان فراخته افراغ از قامت نگاران کاشمر نشانه میداد و از دشهر آزاد را بنده کی میخرید و نارونش بهزار نازبن می ارزید شاه در هر لب جوئی عنان میکشید و جامی میطلبید و در هر چمنی از مرغی نالهٔ می شنفت و پیاله میگرفت سرمست و خندان راه طی میکرد کوه و دره بزیری درمی آورد تا از میان دو کوه بصحرای آمل رسید و از آنجا چون سیل بهاری بسیاری رفت مع القصه بفرح آباد و اشرف البلاد با اقامت کشاد و فی الحقیقه هر که آن بلاد را مهاد پسند عزم جلیش بدل شود با اقامت مشتاد قات بسکار پرداخت و آهو و زکوزن می انداخت و چون بحکم شاه بخارا ایران زورقی چند پرداخته و در کمال امتیاز ساخته بودند شاه بتفرج دریا کنار در کوب آن مراکب دریا کذار شوق کرده بفرح آباد و لب دریای عزت آمده چون بحری در زورق نشسته بدریا زد لمولفه چو شاه بکف دکشتی آمد تو کشتی بحر را کشتی است منزل یکی کشتی کسی کی دیده کاو را به پشت روی دو دریای ناذل ازان بالدتی

کافی ضفادع وزرین بابهره وافی فاضل وبعد از فرح دریا بشکار جرکه حکم کرده مازندران واستراباد یان وطایف قاجاریه وکرایلی بعد از چند روز جرکه را بحوالی میان کاله بیجون ماه در میانه تالاب جمع کرده شاه کردون مناص با مقربان خاص خاص بمیان جرکه آمده بضرب تیر وتفنگ شوکا وآهو وکوزن بسیار در خون غلطانیدند وشجعا در بیمون پته بچراغان واتشبازی وعید نوروز فیروز هزاره هشاد ودر شرف البلاد وقصر آباد بخرمی وفرح گذشت وشاه عباس باصفهان برگشت وبداق سلطان چوله بسفارت هندوستان مامور گردید هم درین سال الکسندر خان والی گرجستان در گذشت وطهموث خان از مسکو روس روی بنجا کبوس درگاه شاه آورد مشمول عنایات پنهایات گردید دیگر باره شاه بشکار کنده توجه فرمود ودر هزار وهشاد ویک محمد بیک زیر معزول ومیرزا مهدی صدر ممالک بوزارت خاصه منصوب شده وحاجی منوچهر خان حاکم شیروان عزلت ومحمدی بیک یساول صحبت بشیروان شتافت وزال رسطای کرجی که در آنولایت خیره سری وگردنکشی میکرد بقتل آمد وشاه بتعمیر مسجد جامع مرکرد ودر رفعای مولانا محسن فیض کاشانی قدس سره نماز بجماعت واقتدا نمود مع القصه شاه والاجاه در اواخر حال عیش وشکار وبنای عمارت وتفرج ییلاقات عراق ومازندران پیرداخت وولایات اطراف بکمال انتظام داشت تا در سنه یکهزار وهشاد وهفت هجرت در هنگام رجوع از مازندران بعراق واصفهان کوکب دولتش راجع وماه سلطنتش در محاق واقع گردید ودر افغان بجوار ملک منان پیوست امرای عظام نعش آن سلطان با احتشام را بخشت روان مخاده در جوار معصومه قم چون گنج بخاک سپردند واز آنچه داشت چیزی با خود نبرد ولی نام نیکو در گیتی گذاشت لنظم جهانا پرور چوخواهی درود　　چه می بدروی پرورید چه سود　　برای سیر ایچرخ بلند　　سپار ایش ناکه بجا نژند

از آثار وابنیه آن شاه نیکو شعار عمارت چهل ستون وپل زنده رود جنب سعادت آباد وباغ طاوس خانه وباغ شبکه وعمارات قوشخانه وباغ سعادت آباد وچهارباغ علیا وباغ هزار جریب از بناهای شاه عباس ماضی است وی تعمیر وسنگ بست نمود وتالار پشت روی عالی قاپو از اختراعات اوست وکاشی کاری صحن مشهد مقدس رضوی از خدمات اوست ومدت بیست وپنجسال دکسری در نهایت راحت سلطنت نمود وسال عمرش پنجاه وشش سال بود وبعد از او حسب الوصیت پسرش صفی میرزا را شاه سلیمان خوانده بسلطنت جلوس دادند ذکر جلوس شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی صفوی الموسوی انار الله برهانه در روز ششم شهر شعبان المعظم یکهزار وهشاد وهشت شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی با ستدعای فضلا وامرا وعاظم ایران پای بر سریر سلطنت نهاد وجناب مولانا آقا حسین خوانساری تهنیت گفته خطبه خواند ونثارها افشاندند بعرض شاه رسید سلطان اکبر بن محمد دزنگ پسر بن شاه عالمگیر هندوستانی از پدر رنجیده ودر کشتی نشسته از راه خلیج عمان به بندر فارس آمده شاتوق حضور پادشاه ایران است شاه سلیمان مقرر کرد که حاکم فارس کسی باستقبال او فرستاده در نهایت تکریم وغایت تعظیم او را منزل بمنزل بفارس رسانیدند ومیرزا ابراهیم شهردیرا مهمانداری وخدمتگذاری او مامور فرمود شاهزاده کورکانی نژاد هندوستانی زاد در همه منازل در کمال شکوه وجلال همدانه تا اصفهان در رود یافت وپس از پذیره واعزاز بعمارت چهل ستون رفته منزل گزید وشاه سلیمان خود بدیدن وی تقدم کرده باستین سؤال کرد ملال از چهره اش ستر دواز حالش پرسش کرد ومثهای مهربانی ومیرزا بظهور آورد شاهزاده فصلی از سوانح وحوادث اسمانی درباب اشتلال حال خود در بخش خاطر پدر بزرگوار بیان کرد ومعروض داشت که چون ظهیر الدوله محمد بابر شاه جد امجد با جداد امجاد شاهان تیموریه سلسله ولایت نشان ملتجی شده ومدارج اعلی ومناهج اقصی رسیده همچنین خانزادگان ترکستان وخوارزم پناه باین آستان مکرمت پاسبان آورده بمرکز سلطنت وملکت خود استقلال یافته اند متوقعم که مرا نیز در ظل حمایت پرورده سپاهی همراه کرده که بهندوستان رفته پدر خویش را مخالفه ومنازعه کنم شاه فرمود که مخالفت پسر با پدر شیوه نیست وشرعا وعرفا از آداب بوت وبنوت مستبعد است مع هذا مساعی جمیله در اصلاح حال بظهور خواهم آورد وچون چندی بر این برآمد اکبر عالمگیر از پادشاه عالم پناه نهانی ولکیر شده خواهش رخصت زیارت مشهد مقدس رضوی نمود شاه او را با اسبابی شایان که در خور شاهزادگان است با رمض قدس روانه فرمود وپس از سعادت زیارت دران روضه مبارکات اعتکاف جست وبعد از سالی وفات یافت ودران زمین طهارت قرین بقرب جوار رحمت جهان آفرین هست ونخستین مجاریه که در دولت این شاه والاجاه اتفاق افتاده آویزه ترکمانصایین خانی است درپیان از دحام ترکمانیه بسرداری آدینه صایین خانی وشکست خوردن از کلبعلی خان شاملو مخفی نماناد که طایفه ترکمان از نسل ترک بن یافث اوغلانند ونسب ایشان باوغوزخان میرسد واولاد اوغوزخان بعد از توالد وتناسل

بیست و چهار شعبه منشعب شدند و در ولایات ماوراء النهر و ترکستان و خراسان و خوارزم و مرو توطن گرفتند با قتضای آب و هوای ولایت اشکال اطفال ایشان از صرافت اصلیه تغیر کرده مناسب اهل آن بلاد گردید لهذا ایشان را عجم ترکمان خوانند یعنی ترک شده اند و ایشان نیز مانند اوزبکیه خود را از اولاد چنگیز خان و اجداد او شمارند و بعضی از آنها دیده شده که خویش را از اوزبک انجب انگارند علی ای حال این طایفه در ترکستان بسیار شده و در مرو و سرخس و اخال و خوارزم و کرکانج بیشمار جمعی از آن طایفه از صحرای خوارزم پیش آمده در حوالی رود کرکان مسکن کرده اند و فیما بین کرکان و ترک زراعتی قلیل دارند و کوکلان در سمتی دیگر افتاده اند و یموت در اطراف رود کرکان نشسته اند و این طایفه را صاین خوانی خوانند و درین ایام سرداری آدینه نام در میان این قوم سر برآورده و پیشتر طوایف ایشان را با خود رام و موافق گردانیده رفته رفته از تاخت و تاز اطراف کارش بالا گرفته با شصت هزار سوار حرار بر سر استراباد آمده استراباد را بغارت داده و از حدود استراباد بدامغان و سمنان نیز دست اندازی و ترکتازی کرده از جانب شاه سلیمان صفوی کلبعلی خان شاملو با لشکرهای بسیار بدافعه آن اشرار مقرر شد سپاهیان خود را برداشته روبسوی استراباد نهاد چون آدینه ترکمان اطلاع یافت طوایف متفرقه که در هر صحرائی بودند جمع کرده برلب کرکان مستعد مقابله گردیده خندقی عمیق و وسیع برگرد خود و سپاهیان حفر نموده در کمال اطمینان نشست و مصمم منازعه همپود کلبعلی خان سردار با حکام و عساکر آذربایجان شهر استراباد اندر آمده بنه و آغروق خود را در شهر گذاشته سواران و پیادگان از شهر برون آمده از راه سیاه آب بجوالی کرکان شد آدینه سلطان و سواران ترکمان از خود و کوکلان و یموت بهیات اجتماعی استعداد جنگ کردند و چون سپاه قزلباش را در کمال قلت و سپاه خود را در نهایت کثرت یافتند از خندق برون شتافته و در برابر قزلباشیه صف کشیدند کلبعلی خان شاملو نیز با سواران قاجار و افشار و کرایلی و استرابادی و کتول و کبود جامه و تفنگچیان مازندرانی و عراقی صف بیاراست قلیچ خان حاکم استراباد در میمنه و جمشید خان حاکم سطراد بر میسره مقرر نمود و خود چون سد سکندر در میان سپاه که آنرا قلب خوانند بایستاد سواران ترکمان چون اسبان قفقازی بجولان در آورده و مرکبان چون تلی از اد از صفها برون تاخته نیزه های خطی چون مار حریری بحرکت در آوردند کفی لب رودیستانی است و دران شیران عرین کمین کرده و کرکان نیلی است که ازان نهنگان خشمگین بدر آمده به غنه های ترکمانی سرود و غریو در انداختند و بر چرخیان سپاه قزلباش تاختند تفنگچیان آتش باز قدر انداز هم عقده های مرکابند تکرک از دلهای تفنگ کشودند و بر آن دیو سیاران تیرباران نمودند ترکمانیه نیزه های عیاقی در کمان چاچی نهاده نظم کمی تیرباران بگردند سخت چو باد خزان بر زند بر درخت و باده بارآمد و از کیر هوا دام گرگس شد از پر تیر از تیرباران آن گروه ضلالت پژوه تنی نماند که خسته نگشت و از جمله چندین تیر کلبعلی خان سردار سپاه آمد آن سردار مردانه و مرد یگانه پای ثبات افشرد و دست جلادت برگشاد و سپاه را دل همیداد جنگ سواران کرم گشت و دیده دلیران بی آزرم تیغهای یمانی و مصری سر فشانی در آمد قزلباشیه یالا لتفاق بر ترکمانیه حمله سخت بردند و صفوف ترا کم را بسیوف مهنده دریدند سرداران ترکمانان را شمشیر چون دود مجذوه بهر اسیدند و کوی وجود خود را الطمه خوران چوگان خمیده دیدند صف واپسین بازگشت و تعبیه صفوف اختلال یافت سردار و سپاه بهزیمت غزمیت کردند و شد جانرا از معرکه بدر بردن غنیمت شمردند در اثنای فرار سواری بهات آدینه ترکمان در رسید سنان نیزه بر پهلوی او فرو برده از اسب بر زمین افکند سرش را بخنجر بریده بسوی کلبعلی خان شاملو باز آمد و بر سم اسب انداخت و سواران ترا که بعضی بدست آمدند و برخی گریزان و مستخلص شدند سپاه بغنیمت و نهب و غارت پرداختند و با فتح و فیروزی باز گشتند و چون سردار غیرتمند بمنزل باز آمده چوبه تیر از ترا که خورده و است و خون بسیار ازوی رفته لاجرم حیاترا بدرود کرده و در راه شاه از جان گذشته عار فرار بر خود ننگ شمرد میت مجنث به ار مرد شمشیر زن که روز غارخ به پیچد چو زن چون خبر این فتح بمسامع شهریار رسید سروری حاصل نموده و بازماندگان سردار را تربیت کرده حق خدمت و جانفشانی او را فراموش نکرد ذکر طغیان سلیمان خان ردلانی و بنای شهر سلیمانیه کردستان و رفتن رستم خان سپهسالار شاه سلیمان صفوی بمحاربه او و قتل سلیمان بابان مذکور در ضمن سوانح دصواد ایام گذشته مذکور شد که خان احمد خان کرد اردلانی در سنندج کردستان لوای اقتدار برافراخت و دواعیه اختیار کرد پس ازوی سلیمان خان بابان که از منوبان وی بود در کردستان استقلال یافت و سپاهی جمع کرده بخودسری پرداخت و خود را بدولت عثمانی وابسته شهری در کردستان بنام خود بنا نهاده بسلیمانیه موسوم کرد و در ایام اشتغال شاه عباس بمشاغل ملکی و در حین مسافرت آن پادشاه فرصتی کرده کرکوک و موصل را تسخیر نموده و در عهد شاه سلیمان صفوی بحکم

همتی بداعیه سلطنت علم برافراشت شاه بفکر کوشمال آن بلنداقبال افتاده رستم خان سپهسالار ایرانرا بسپاهی رستم توان و فرامرز نشان دیو بند خون آشام بدفع آن اهرمن سلیمان نام مامور کرد چون رستم خان بحوالی شهرزور رسید زبانداني تخنور را برگزید و بسلیمان پیغامی فرستاد و پندی داد که فریب همتی نباید خورد و در عواقب کار اندیشه باید کرد دنبال شیران خایدن نیازیچه بنابید شمرد و با چنگال پلنگ ملاعبه کردن آسان نباید گرفت بسیار چون تو مهدین حضرت خاوند و محکوم و حاکم ازین ضلالت ندامت جوی و ازین خیره سری پای فروکش و گرنه سرت برباد خواهد شد اگر بساط خلاف درنوردی و عازم حضرت شاه گردی تعهد میکنم که بتوزیانی نرسد و بدرگاه گیتی پناه خود بازشوی سلیمان نراز غایت غرور نصایح مشفقانه رستم خان طنین ذباب بگوش آمده سر رضا نجنبانیده و سخنان درشت پاسخ داد رستم خان دانست که این دیو بنور جنجر زالمی ندیده و این شکوس نمونر خدنگ تهتنی نخورده متابعت او بر نمی چند خود را شایسته تخت سلیمانی داند و بمرافقت دو دیوی چند خویش را سلیمان ثانی خواند با کمند دیوبند و خدنگ جگردوز قدم همت فراتهاد و با جماعتی از دلیران و پردلان بسنندج وارد لان رفت سلیمان بابان چون خود را فراهم کرده بالیت فرخنده و عدت ساخته روی بسپاه رستم خان آورده ابواب منازعه از دو روی بازو دست محاربه دراز شد سوران بابان چون سیل شتابان حرکت نمودند و دست و بازو کشودند زمین از کراد چون شهاب ثاقب همی جست و تیر قرلباش چون آتش تموز همی تافت آن همی دوخت و این همی سوخت رزمی صعب پیوسته شد و معرکه عظیم گرم آمد خون کردان از تیغ کردان صیقل برد و سرشتگان بر رمح دلیران پرچم داد تا عاقبت الامر زره داود بر سلیمان کفن گشت و پیوسته کان وی گسیخته چون غول هر یک به سوی گریخته رستم خان مظفر و منصور نیز شاه سلیمان باز آمد بعد از تشریف یابی حضور اعلی بتوجهات خاصه شهریار اختصاص یافت **ذکر آمدن عبد العزیز خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بایران و ملاقات او با شاه سلیمان و رفتن بمکه معظمه** عبد العزیز خان پادشاه ترکستان و ماوراء النهر حکومت و سلطنت خود را بیرادرش سبحانقلی خان وزیک واگذاشته عازم زیارت مکه معظمه گردید و از ماوراء النهر بجانب ایران عزیمت کرده چون خبر آمدن آن میهمان عزیز بعرض شاه سلیمان رسید چنانکه با عنجد این سلسله علیه بمهربانی و همت و سخاوت و حرمت سلاطین مجبول بود بتجکام خراسان حکم شاه سلیمان صادر شد که در همه منازل تبکریم و تعظیم پادشاه ماوراء النهر پردازند و او را معزز و مکرم بدار السلطنه اصفهان وارد سازند عبد العزیز خان در نهایت عزت باصفهان وارد و شاه او را استقبال کرده و در عمارت چهل ستون منزل داد و دران ایام که زمان نوروز فیروز بود جشن نوروزی آراسته شد و مجلسی چنانکه در خور حضور پادشاه ذیجاه ترکستان عبد العزیز خان چنگیزی باشد پرداخته آمد بعد از انقضای مجلس نوروزی و محافل فیروزی و نشاطهای ایام بهار و تفرجهای اوقات سکار شاه سلیمان خان جلیل الشان ترکستان را با سر و سامان شایسته و اسباب درخور روانه مقصد فرمود بحکام عرض راه ایران تا دریای عمان منشور اطاعت ظهور در سپارش و حرمت داری خان والاشان بنگارش در آمده خان مرقوم الحال روانه شد **ذکر مجملی از حال شجعلی خان زنگنه و وزیر شاه سلیمان صفوی و نسب او و واسطه وزارت بوفات او و منصوب شدن میرزا محمد طاهر قزوینی متخلص بوحید بوزارت شاه سلیمان جاه** در اوقاتیکه شاه صفی بمحاصره قلعه چخور سعد لیروان اشتغال داشت و از دو روی منازعه و محاربه در پیوسته بود غلامی از غلامان پادشاهی که بحسب ظاهر استعداد شجاعتی و آثار رسالتی در او دیده نمیشد همه روزه از زرومیه سری بریده بحضور پادشاهی می آورد و بمرور انعام و جایزه میگردید از آنجا که ارباب اقبال مهمون دول شاه اقبال اند که بتحقیق این کار کنند چون بوعده و عید غلام پیش رفت حقیقت حال را عرضه کرد که مرا رفیقی و میهمانی علی نام است و او از من اسب و اسلحه میگیرد و بمیدان رومیه سری می آورد و من بنام خود جلوه داده با انعام و تحسین مفتخر میگردم شاه علی نام را بخواند و علی بیک شده در قورچیان پادشاهی ملازم شد و روزی کرده چند آورده بود ند و شاه بملازمان می بخشید از آنجمله کره اسبی بود که در نظر شاه جلوه نداشت علی بیک عرض کرد که این کره در اصطبل مبارکه نگاهداشته آید عنقریب اسبی نامی خواهد شد و شاه قبول کرده عاقبت چنانکه او گفته بود اسبی نیکو شد لهذا شاه علی بیک تکنه را باصطبل خاصه امیر آخوری و حکومت کرمانشاهان منصب وزارت خاصه رسید و سالها مستقلا وزارت کرد و اشطاء می کامل در ممالک محروسه شاهی داد صاحب اخلاق نیکو بود طبعی واهب و ذهنی صایب و همتی بلند و عقیدتی سودمند داشت در تقویت دین و دولت میکوشید و در تعظیم و تکریم سادات و علما و فضلا مبالغت میکرد شبها بجامه تبدیل در محلات گردش مینمود و بفقرا و ضعفا و طلبه علوم و ایتام بذل و بخشش میفرمود و حمامات نیکو و رباطات دلجو در شهر و عرض راه

عتبات عالیات بنا کرد که هنوز آثار آن برقرار است و مدت پانزده سال من حیث الاستقلال و زیر و اعتماد الدوله پادشاه بود و با عموم خلق بخوبی و راستی سلوک مینمود لهذا در مدت هفت سال که شاه سلیمان زاد و پادشهر بود و کمتر از خانه بدر می آمد از اهتمام اعتماد الدوله فشوری و قصوری در ملکداری روی ننمود مع القصه اعتماد الدوله شیخعلی خان زنگنه در سال یکهزار و صد و یک بجوار رحمت حضرت ایزد متعال پیوست و بعد از و میرزا طاهر قزوینی که مخذول و منکوب و خانه نشین بود بر مسند وزارت تکیه نمود مرجع امر و سفرا و مطبوع عرب و عجم و ترک و دیلم گردید چون او از اصحاب و ارباب افضال بود دیوانی مشحون بنظم و نثر و ترکیه و عربیه و فارسیه قریب بنود هزار بیت باتمام رسانیده و در هنگام تذکره نگاری مکرر دیده شده و در شعر و حید تخلص میکرده اشعارش بسیاقت شعرای همان زمان است و شعری که درین دولت ابد مدت پسندیده شود کمتر از و این بیت و رباعی از اوست بیت پیش من در طلب یار بحسرت مردن به از آن است که پرسم ز کسی یار کجا است رباعی از مهر علی طینت هر کس که سرشت هر چند بود بمثبه در دیر و کنشت در دوزخ اگر در آورندش مثبل جا کرم کرده پیمبرش بهشت الحاصل شاه سلیمان پادشاهی بوده با سیاست و کیاست و در کاهش ملجا و مرجع سلاطین اطراف و خواقین اکناف از هندوستان و ترکستان و روم و روس همواره سفرا و امرا با نامه و هدیه بخدمتش آمدندی و اظهار موافقت و موحدت کردندی مدت ملکش هست و هشت سال و در سال یکهزار و یکصد و پنج رحلت نمود از بناهای او باغ هشت بهشت اصفهان و دو مسجد در جنب مسجد جامع و حمام محله و رباطات متعدده و مسجد محله خوراسکان و آورات پسر بوده اکبر آنها سلطان حسین او ارشد و اعقل سلطان مرتضی و شاه سلیمان وصیت کرده بود که اگرچه سلطان حسین بزرگتر است امر مرتضی بجهة قواعد ملکداری انسب است امرا بدلخواه خود سلطان حسین را بسلطنت برداشتند و دولت صفویه را منقرض نمودند بیان جلوس پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی بن شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی بن شاه صفی بن شاه عباس ماضی صفوی الحسنی

بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده مباد که همچنانکه عموما افراد انسان را سه حالت است که ایام شباب و وقوف و مشیب است دولتها نیز همین سه مقام و حالت خواهد بود چنانکه مردم را در آغاز جوانی روز بروز قوه نمو و فزونی می افزاید هر دولت را از ابتدا روی بفزایش است و فی المثل آن بمنزله سن شباب و نموو ترقی اوست و همچنانکه آدمی در حالت وقوف چندی بی زیاده و نقصان بیکحالت متوقف است دولت نیز در ایام اواسط چندی قوام گرفته حالت وقوف و کمال دارد و همچنانکه انسان را بعد از وقوف حالت پیری و انحطاط و کهولت عارض میشود و یواما فیوما بلکه آنا فانا قوت آن بضعف مایل میگردد دولت نیز در هنگام انحطاط میل بانقراض مینماید و آثار نقصان و ضعف و اختلال در ارکان دولت و غفلت پادشاه علامت انقراض و فوت آنملک است لهذا از ابتدای خروج سلطان صفی و سلطان حیدر تا ظهور شاه اسمعیل اول طفولیت و آغاز بلوغ زمان شباب دولت صفویه بوده اگرچه در زمان سلطان محمد صفوی فی المثل مرضی عارض مزاج آن دولت گردید اما شاه عباس ماضی آن امراض را بتدابیر ملکی معالجه کرده طبیعت دولت را صحیح و کامل ساخته بحد وقوف و کمال رسانید و از زمان شاه صفی و شاه عباس ثانی آثار پیری و شکستگی چندان بروزی نداشت ولی باطنا روی در انحطاط کرده بود و مبعاجس منقوی و تدابیر حکیمانه حاذقان مزاج علیل شخص دولت خود را حفظ مینمودند تا آنکه وصیت شاه سلیمان زاد بارده پسرش سلطان مرتضی نشنیدند و امنای دولت سلطان حسین را بسروری برداشتند روز بروز آثار انحطاط بلکه انقراض حیات شخص دولت بظهور آمد اگرچه اصل اذا اراد الله شیئا هیی اسبابها است ولی غالبا در انظار و ابصار ارباب صورت اسباب امر مرعیت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سخت پادشاه را حیلتی باید از لطف و عنف انگیخته و بحیتی بقهر و مهر آمیخته که گفته اند لولا السیاسة لبطلا الریاسة و چون سلطان حسین میرزا شاهزاده بود حلیم و محجوب و سلیم و محجوب امرا صفویه خاصه شاهقلی خان ولد شیخعلی خان مصلحت حال خود را در تعیین او دیدند و از مصالح ملکی دیده پوشیدند نام پادشاهی را و نهادند و خود در میان کار افتادند و شاه سلطان حسین را بصحبت علمای ظاهر و متابعت فرایض و نوافل مایل ساختند و خود بتجرع و راح و کردش اقداح و معاشرت ساقیان ملاح پرداختند چون در مدت دویست و سی سال سلاطین صفویه بشمشیر و تدبیر با مخالفان روم و روس و ترکستان جلاد تها و غلبه با ظاهر کرده بودند و بمرور دهور این دولت را نظامی و قوامی حاصل شده بود و بمصالحه و مسالمه که از هیچ سوی آثار خلاف بظهور نمیرسید و چند سال در عهد شاه سلیمان از جانبی منازعتی و محاربتی نرفته بود و در زمان این پادشاه نیز ایام امرا در کمال فراغ گذشته و همت ایشان بصرف ایاغ مصروف گشته غفلت و خامی تمام در حال خواص و عوام غالب بوده و هیچکس از بستر فراغت آسوده همیزیست شاه

بفراغ بال و نوافل میپرداخت و قاطعان طرق بقطع طریق تنهاد و بنام زنگار گرفت و جوشنها و زرین قبا یافت کوشها و قفقازیان چنگ بودند و دیدها محو کردش پیاله یکی را سخن در رنگ کل بود و دیگری را وقت صرف لاله ابروهای مقوس را به از چاچی کمان می پسندیدند و عمزه‌ها شاهد از آبشتر از زیتر های تاتاری میخریدند رقاصان کابلی عزیز تر از بطالان زابلی بودند و لولیان شیرازی محترم تر از دلیران قفقازی شدند میدانهای مصاف با یونانهای زفاف تغییر یافت و مضمار رزم بمزمار رزم تبدیل جست محافل کواعب بر معارک کتائب مزیت کرفت و مجالس لواعب بر ملاحم رکائب رجحان کزید سخت مغایرتی که با اجداد امجاد کردار کار اهل ذوق و حال بود و اخلاف اصحاب فضل و کمال تکیه فیض که تبریغیب محقق کاشانی بنیان کرفته بود چون بنای عزت آن محقق بی بنیان شد و خانقاه طریقت که اساس آن دولت بود چون بنیاد معاش اهل طریقت بپایان آمد ارباب ریاضت را خشک مغز خوانند و اهل تحقیق را مقلد سرودند حکمای مبتدع نام کردند و عرفای مخترع لقب نهادند اهل فکر را از ذکر منع کردند و دفاتر سلاسل را شیرازه کسستند مولانا محمد صادق اردستانی که بمیر ابوالقاسم فندرسکی خلوصی داشت و مردی حکیم و مجرد بود در عین سرمای زمستان با عیال از اصفهان بیجرمی اخراج بلد کردند و اطفال از سردی هوا و فقدان لباس و غذا در صحرا بمردند و او را خلق را برای غزو ایشان مسلط ساختند و عموم کرچه و ارامنه را که بتدلیس اظهار اسلام مینمودند بر خواص اهل ایمان و ایقان غالب کردند تا اغلب اهل شهر کارهای بزرک را بخوردان محول کردند و خدمتهای کوچک را به بزرکان رجوع نمودند خوردان از عهده کارهای بزرک برنیامدند و بزرکان در پی کار خود نرفتند لاجرم هر دو ضایع ماند غالب کارکذاران این دولت زمان حرم و ایکان محترم بودند مردان محتاج خادمان پنجایه بودند و اکابر مطیعان چاکران همپایه امنای دولت با امرای خلج از راه معاندت و لج عداوت کردند و بحکم پادشاهی همه را بالقتل آوردند صفی قلیخان سپهسالار از ایشان دمار برآورد این را خدمتی بزرک پنداشت

در ذکر مجملی از وضع قندهار و بیان حال طوایف افاغنه و حکومت کرکین خان کرجی ملقب بشاه نواز خان در قندهار مخفی نماند

که زابلستان کشوریست معروف و محدود است از سمت شرق بولایت کابلستان و از طرف غرب سیستان و از جانب جنوب بیابان سند و از جهة شمال بجبال هزاره و خراسان طولش مسیر مرحله و عرضش مسیر مرحله بیابان و زیاده از کوهستان است و آنولایت محتوی بر بلاد قدیمه و قصبات عظیمه و مشتمل است بر چمنهای خوش و مراتع دلکش ساکنین آنجا افغان و هزاره و قدری ترک و تاجیک و از شهرهای زابلستان غزنین دار الملک سلطان محمود غزنوی و بست و زمیند اور و میمند و فیروزکوه و فراه و شهر قندهار است و تمام آنولایت از اقلیم سیم و قلیلی از کوهستان هزاره داخل اقلیم چهارم است و چنانکه در ضمن این تاریخ نکاشته شد در تصرف سلاطین صفویه در آمد و در عهد دولت شاه سلطان حسین کرکین خان کرجی بحکومت آنجا مامور بود و در قندهار مقرر داشت و قندهار بلده ایست دلنشین و قصبه بهجت قرین طولش از خط استوا قوم و عرضش لج و طایفه غلجائی و ابدالی در آنی در آنجا ساکن و صاحب مساکن و اماکن میباشند و طوایف افاغنه از صدهرات و زابل و کابل و سند و هند و کشمیر و جبال بدخشان الی اقصای هندوستان زیاده از هزار هزار خانوار ند و طریق ییلاقی و قشلاقی می سپارند و خود را از نسل خالد بن ولید عرب محسوب میدارند و حنفی مذهب و کروه غارتکر و بی باک و سفاکی و مبالکی مجبول میباشند و طایفه هزاره در سمت شمالی قندهار نشسته اند و آنطایفه نیز بیشمارند و قریب بپانصد هزار خانوار ند و در میان هزاره شیعی مذهب و غالی نیز جمعی میباشند و مشتهر اهل سنت و جماعتند مع القصه طایفه افغان قندهار از سوء سلوک کرکین خان بستوه آمده چندانکه با او مدارا کردند فایده نبخشید بالاخره در یکهزار و صد و یازده میرویس افغان رئیس طایفه غلجائی بوکالت افاغنه قندهار روی بدربار شاه سلطان حسین کرده که تظلم نماید و شاه ترحم فرماید چون شاه غالب اوقات در حرمخانه و خلوتخانه بود میرویس دسترسی بشاه نداشته بخدمت وزرا و امرا رفته از کرکین خان شکایتی بر زبان راند از آنجا که اغلب امنای دولت از طایفه کرجیه بودند در هر مجلسی که میرویس سخن کفت او را بسخنان هرزه و درشت و ضرب تازیانه و مشت خوار و خفیف نمودند و بدبو و جوتهای لایغی میدادند میرویس مدتی در اصفهان بماند و کرهای از کار او کشاده نشد از خارج و داخل و صنایع سلطنت استحضاری کامل حاصل کرد و پریشانی عباد و ویرانی بلاد و اتفاق امراء در ظلم و تعدی و غفلت وزراء در امر ملکداری مشروحا بر او معلوم شد و از سی نیافت و خیر خواهی ندید از اصفهان بجانب مکه معظمه رفته پس از زیارت دیکرباره باصفهان آمد کارها را خراب تر از سابق دید و مشورات دولت را بتحقیق فهمید با دلی پر از خون و سری پر از شر بقندهار مراجعت کرد و قصد با دوستان برشمرد از آنطرف نیز لشکرهای سند

بتصرف قندهار درین دور و لوعی تمام داشت میرویس انجا طرح رسید که با حاکم قندهار طغیان کند و اگر مغلوب شود با پادشاه هندوستان ابواب
ارادت و خدمت گشاید و لاجرم خود و طایفه او بحکومت پردازند با سران طایفه خود معاهده نموده آنها را با خود متفق کرده بر گرگین خان خروج کرد و او را
مقتول نمودند و خود بر سریر حکومت بر نشست و چون بشاه سلطان حسین خبر رسید کیخسرو خان برادرزاده گرگین خان را بحکومت قندهار مامور
کرد عبدالله خان ولد جناب سلطان افغان ابدالی و ترائی با کیخسرو خان موافقت کرده و والی ابدالی شد با پسر خود اسدالله خان در خدمت کیخسرو
بحاصره قندهار مشغول شد و بهانه کرده بایل خود رفت و کیخسرو خان مدت یکسال بحاصره پرداخت و کاری نساخت و بدست افاغنه گرفتار و
مقتول گردید پس از وی محمد زمان خان حاکم قندهار قرار یافت و چون مقصد عمرش بسر آمد و در ایام محاصره مقتول شد مجملا سرداران و حکام ایران
کاری از پیش نبرده بناکامی جان سپردند و حاجی میرویس غلجائی حاکم بالاستقلال قندهار شد و مدت هشت سال امتداد یافت و پس از او
برادرش عبدالعزیز حاکم و قریب یکسال حکومت قندهار کرد و برادرزاده او محمود او را بقتل آورده بحکومت قندهار پرداخت **ذکر طغیان
طایفه افغان ابدالی و گرفتن عبدالله خان شهر هرات را و بحکومت پرداختن** عبدالله خان ابدالی که در مولتان سکنی داشت
از جانب کیخسرو ریاست طایفه ابدالی یافته بود چون خبر غلبه غلجائی بر قندهار شنید و نیز فکر ملک گیری و سروری افتاده با شش هزار
خانوار افاغنه ابدالی و پسر خود اسدالله روانه هرات گردید اظهار خدمتکاری و دولتخواهی نموده عباس قلیخان شاملو پکلربیکی هرات او را
بهرات خوانده چون از ناصیه حال و تفرس تفتن کرد او و اسدالله پسرش را گرفته محبوس نمود و مقارن این حال طوایف قزلباش به عباس
قلیخان شاملو شوریده و سر بخالفت برآوردند عباس قلیخان پکلربیکی هرات بی استقلال و تمکین گردیده بکنجی خزید عبدالله خان و اسدالله
فرصت غنیمت شمرده از هرات گریخته بیرون رفتند و بمیان ایل ابدالی شده در کوه دوشاخ آرام و قرار گرفتند چون اخبار انقلاب کار
هرات و قندهار و طغیان افاغنه غلجائی و ابدالی آنديار بعد از خرابی بصره بعرض شهریار ایران رسید جعفرخان استاجلو با سپاهی بسیار بمدافعه
ابدالی روانه هرات فرمود و شاه عالم پناه بمشاورت کارگذاران دولت از اصفهان عزیمت قزوین و انتظام بلاد هرات و قندهار
فرموده در طهران توقف کرد جعفرخان استاجلو بهرات رفته بعد از محاربه بسیار و مردانگیهای بسیار بقتل رسید و افاغنه ابدالی مظفر شدند
اسدالله ولایت هرات را متصرف در آورده قتل و غارت کردند و غوریان و باغیش و فراه را نیز گرفتند و فتحعلی خان ترکمان سپهداری هرات
مامور شده با اسدالله خان افغان در حدود دو کوسه محاربه کرده فتحعلی خان سردار مغلوب و مخذول و منکوب و مقتول آمد و اسدالله ولایت را بالاستقلال
و استبداد برافراخته و محمود غلجائی چون از قوت و شوکت اسدالله ابدالی اطلاع یافت بملاحظه صلاح دولت خویش بر سر او آمده فیمابین
جنگی سخت شده و اسدالله بقتل رسید و محمود عریضه بخدمت شاه ایران فرستاده و این مراد و التجا را بخرج داده ساده لوحان بساط سلطان
باور نموده شمشیری مرصع بجهة او فرستادند و او را حسینقلی خان لقب دادند و صوفی صافی ضمیر دولتخواه خواندند و حکومت قندهار بخشیدند
حسینقلی خان افغان بهانه تنبیه ابدالی بجانب سیستان و تسخیر آن ولایت عطف عنان کرده مدت نه ماه ماشهر کرمان در ضبط در آورده تمام
مخارج سپاه مداخل و منال دیوانی آن بلاد را تصرف نمود و چون این خبر بشاه و امنای دولت فطانت پناه رسید لطفعلی خان پکلربیکی و
سپهسالار فارس برادرزاده فتحعلی خان وزیر اعظم بود سرداری روانه کرمان نموده با محمود بمحاربه درآمده هزیمت کرده بجانب شیراز برگشتند و
افاغنه بسیاری از آنها کشته و اموال آنها را بغارت و غنیمت متصرف شدند درین اثنا خبر شورش فارسیزبانان قندهار رسیده محمود کرمانرا
غارت کرده بقندهار مراجعت نموده و درین ایام استقلال تمام بهم رسانیده و امنای دولت مرفه الحال و فارغبال آسوده بودند که محمود وصوفی ضمائر
ضمیره و حسینقلی خان و از جانب شاه حاکم قندهار و زابلستان است **درین ایام مامور شدن لطفعلی خان پکلربیکی فارس
بجانب قندهار و اختلال حال فتحعلی خان وزیر اعظم شاه سلطان حسین صفوی** تدبیر امنای دولت پادشاهی
و رای ملک آرای فتحعلی خان وزیر اعظم بدان مقرر شد که لطفعلی خان پکلربیکی فارس بخدمت شاه آمده با پنجاه هزار کس بجانب قندهار
رود و بعد از حرکت او شاه نیز با چهل هزار کس در حرکت آمده بدفع افاغنه و انتظام آن صفحات پردازد و فرمانی نگاشته شد و چاپاری
سریع السیر روانه فارس گردید و چون فتحعلی خان وزیری مستقل بود و اعمام او در فارس و آذربایجان رایت استقلال افراشته بودند امنای
دولت از راه غلط کاریها شاه را بد و تخویف دادند و ابداعیه سروری و خودسری متهم نمودند شاه فتحعلی خان وزیر اعظم را معزول و او را کور کرده

وزارت بمحمد قلیخان قوچی باشی شاملو داد این تدبیر نیز مزید علت گردید و سرداری و لشکرکشی صورت وقوع نیافت و از آنجانب محمود بعد از ارتقاء آن بلاد را منظم و مضبوط گردانیده و در لشکر تسخیر ایران افتاده و اجتماع کرد که شاه از طرف خراسان و همراه قصد قندهار و فراه و اردو باصفهان و اجتماع سپاه مشغول است و درین سال که سنه یکهزار و صد و بیست و دو بود ملک محمود سیستانی که در تون میزیست نیز اشعار فرصت کرده مشهد مقدس حضرت رضوی را بحیطه تصرف درآورده در کمال جلال و نهایت استقلال بکامرانی پرداخت و کار خود را با عوان و انصار مستحکم ساخت و درین سال از صوادر اتفاقات وفات شاه عالمگیر پادشاه هندوستان بود و مدت چهار سال و دو ماه سلطنت نمود و در سال یکهزار و صد و بیست و سه محمود افغان غلیجائی از زاه سیستان بتسخیر کرمان و اصفهان کمر بست و با سپاهی از افاغنه روانه کرمان شد و عدد سپاه او از شصت هزار افغان و بلوچ و هزاره در شماره افزون بود و چون یورش خراسان معوق ماند شاه سلطان حسین از طهران باصفهان مراجعت کرد و گمان نداشت که محمود عزم اصفهان تواند نمود درین اثنا بعرض امنای دولت رسانیدند که محمود افغان از زاه سیستان ویزد بر سر کرمان آمده است شاه مقرر فرمود که رضاقلیخان ایشیک آقاسی شاملو بفارس رفته عساکر فارس را جمع نموده بر سر کرمان رود و دافع فتنه محمود نامحمود شود ذکر عزیمت محمود افغان غلیجائی از زاه فارس باصفهان و مراجعه رضاقلیخان و سید عبدالله خان والی عربستان

حویزه امنای دولت رضاقلیخان شاملو را روانه شیراز نمودند که از آنجا با عساکر فارس بر سر محمود رود خان معظم الیه در کمال جلال و تمکین و وقار هر منزلی را دو منزل کرده در راه با وشاقان دلخواه هم آغوش و قصه محمود و کرمانش فراموش تا بکمنزلی شیراز که آوازه رقان خواننده رسید عرضه داشتند که شراب خولنجری و لولیان شیرازی معروف آقا مید باید بقدر بزمی آراست و شراب و شاهد در همین منزل خواست که هم عارفان شیراز گفته اند که میت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست لهذا کسی شیراز رفته قرابه چند ازان باده ارغوانی مایل بزعفرانی بیاورد که در صفت ان گفته اند میت برکف نهاده لعل می کز فروغ آن اندیشه لاله زار شود دیده کلستان کرکند زیری بشب اندر شعاع او از چشم آدمی شوانند شدن نهان ساقی زعکس نورش کوئی بیاوش است کاتش پناه ساخته از بهر امتحان خوشبوی تر زعنبر و رنگین تر از عقیق روشنتر از ستاره و صافی تر از روان جامی چو جرعه ریز کزو نکند زدهمی عقبا بزخم شهپر و کشتی بیادبان و مقارن این حال قوادی که بطلب قوالان و لولیان فرستاده بود باز آمد و یکدسته مطرب با دف و نای و چنگ و بربط و رباب طنبور و سنتور و چند کودک رقاص لعاب و یکدسته لولی شنگول پیچاب بیاورد خان بخوردن همانه خشمین مستانه پرداخت و لولیان شیرین کار و شاهدان شنگ کفتار بزم خان سرور ارزشک خورنستان و عسکر ساخته از بامداد تا شام و از شام تا بام بعیش و عشرت گذشت اصلا ندانست که از کجا آمده و بکجا میرود و کی شب می آید و کی روز میشود مقارن این حال مقرر شد که رضاقلی خان شاملو سپاهی که جمع آورده بسید عبدالله خان حویزه سپرد خود بحضور آید بیچاره رضاقلی خان سپاه مجموعه اش مطرب و قوال و سلحه ایشان طنبور و دف و رباب بود بعد از هوشیاری عزم مراجعت کرد ندانم بمنزل رسید یا کرفتار افاغنه گردید در بنال احضار او و مامور بت سید عرب والی حویزه سرعی دیگر رسید که سید مراجعت نماید و بکار رزم افاغنه و سالاری عرب و عجم پردازد ذکر لشکرآرائی امنای دولت شاه سلطان حسین بها در خان صفوی و رفتن رستم خان قولر آقاسی و سایر امرا بمدافعه محمود افغان

علمای اصفهان در حضور پادشاه اجتماع کرده نسخه او عیه فتحیه و معجزات علمیه بیاوردند جوشن ضعیر و کپر تعویذ بازوی شاه کشور گیر نمودند محمد قلیخان وزیر اعظم در جبا خانه دولت سی ساله صفویه برگشاده و قفل خزانه عامره شکسته نوکر جان نثار فدائی خواست و دران ایام شهر اصفهان چنان معمور بود که دوازده هزار معمار شمار پیشه بانیه عمارت اشتغال داشتند چه جای طوائف و سوکن لهذا وزیر صاحب تدبیر سرو بر دلیران فدویر ایکوشش و مغفر و شمشیر و خنجر برآراسته تهرانه شاهی را بقصان آورده سپاهی پیشمار همه آهن پوش و بحر خروش استعداد کرده براسبان صرصر تک آهورک برنشانده با جنیهای کونا کون و علمهای رنکارنک و آلات زرینه و سیمنه و ملبوس فرینه و قرینه و طبل و کوس و نای و توپ و تیب و فروزنپ را بتجانب قولر آقاسی مامور کرده خود نیز بجهة اتمام خدمت حرکت فرمود سراپرده و خیمه محمد قلیخان صدر اعظم و سایر امرا و سپهسالار را در خارج دروازه شهر برپای کردند بعضی علما بدیدن وزیر آمده معروض داشتند که امروز کوکب سکندر بلند و زدر بابر دی است و خالی از نحوستی نیست وزیر از دروازه باکوکبه بی اندازه مراجعت نموده از دروازه دیکر باردوی کیهان پوی در امد همین جا ما سب تکمین به تشخیص ساعتی سعد بجهة مقابله که

خالی از مقابله نشده مامور شدند که در حوالی کرمان با شهر بابک با سپاه کینه‌خواه افاغنه در ساعتی سعد محاربه نمایند مقارن این حال حسین خان نکنیه
در آمده عرضه کرد که اینک افاغنه رسیدند و در سکزی وارد شدند آه از نهاد وزیر بر آمد همه را حالتی عجیب روی داد نظم نفسها سرد و بر لبها
سر انگشت جبینها زرد و بر دیوار پا شت بناگاه فرستاده شاه آمده تاکید بحرکت کرد تو چیان و تفنگچیان زرین طبر زین در میان اردو
افکنده سواران اصفهانی و دلیران خوار بکانی و تفنگچیان قشقه و بهادران بختیاری و سایر ملازمان حضرت شهریار را بضرب تبرزین تبرزین
زرین نشاندند و نفیرنای و کوس و سرغین بر فلک علمها را بجلوه در آوردند و توپها را پیشاپیش همیکشیدند محمد قلیخان وزیر اعظم و عبد الله خان
والی عربستان و شیخعلیخان قورچی باشی و علیمردان خان والی فیلی و سایر امرا صفها برار استه با یتغهای فراخه و رنگهای باجه همیر فشید
و قعقعه سلاح و شعشعه ماح گوش فلک را کر و چشم خورشید را کور میکرد جوانان نازک میان کمرهای مرصع بسته و از سر یتغهای سیمین خانه زین را مملو ساخته
زلفهای چین در چین بر عارض رنگین شکسته از شیم عطر و عنبر بوی را معنبر و معطر میکردند کردش چشم مست و مژگان چیده صفهای قلوب عاشقان را
در هم می شکست صاحب منصبان بجنیب از تابش آفتاب رنجه بودند و چترهای دیباساپیان رخسار زیبا میکردند و نازک پیکران کافور گون و
دستارچه‌های نازک بر گردن سیمین بسته که از تابش آفتاب تغیر لون نیابد مع القصه بعد از استقبال در استقبال لشکر محمودی در کلون آباد تلاقی
فریقین روی داده کروبی دیدند شمار با بر سر و جبها در برا غلب تنهائی خفتان و غالب سرپائی مغفر و بها از حدت آفتاب و زور سرمای شب شوشه
و مویها از عدم امتشاط و فرط اختلاط پیکدیگر انداز آشفته تر بهای رنگ رفته بر دست و شمشیرهای نیام سوده بر کمر قبضه‌ها شکسته و غلافها بر بسته
اسبها لاغر و ضعیف و سواران سیاه روی و نحیف نظم سرشته تن بشان از حرب و طبعشان شده راست بحمله بردن و خو کرده چشمشان بسهم
زیم ایشان از مغزها شمیده خرد ز هول ایشان از دیدها میده بصر چو دود تیره در و آتش زبانه زنان تو گفتیا که بر انگیزه شد بدشت سقر
بدین صفت بهم چون شب سیاه بزرگ بدست ایشان شمشیرهای بهم چو سحر سوار ایشان بر پشت اسب بود چنان که می بر دید از تیغ کوهسار شجر
چون چشم امرا بر روی آن سپاه افتاد نه ایشان را جمعیتی زیاده دیدند نه اسباب حشمت و جهانگیری آن گروه را آماده حیرت کردند که اینقوم بچه
استعداد از دار القرار قندهار بکلون آباد اصفهان آمده اند مگر عالم بر ایشان تنگ بوده و جای در تنگ نداشته اند که اینهمه راه مرکب رانده اند
مع القصه با نبوی و بسیاری خویش مغرور و از کمی ایشان مسرور وزیر اعظم محمد قلیخان در قلب سپاه آرام گرفته و با مرا میسره و میمنه را بر ارابه
رستم خان قوللر آقاسی را با غلامان و قورچیان منقلا و مقدمه بحیش قرار داده متسویه صفوف پرداختند محمود افغان و همراهان نیز
صف کشیدند و از جانب سپهسالار ایران خروش طبل و کرنای و نواحش کوس رزمی و نای حربی بلند گردید اسبهای توسن شموس سواران
چابک سوار ملیح بحولان بازی و استتازی در آمدند بناگاهان آن دیوان پر قهر و ماران پر زهر شمار با کج نهادی و بد روزگاری راست راندند تفنگهای
هندی کشیدند و بر سر مقدمه بحیش دویدند حمله‌های زابلی و حربهای کابلی ایشان صفوف سپاه شاه را از هم بگسیخت و بخت علیمردان خان
فیلی از پیش افاغنه بگریخت وزیر اعظم نیز هزیمت نموده که خود را برساند و بشهر برساند رستم خان قوللر آقاسی بخت را خفته دید و همراهان را نیز
رفته با پانصد غلام خود را بکشتن داد و نام مردی در گیتی نهاده سه روز و سه شب افاغنه بجمع اسباب و اثاثه سپاهیان گریخته مشغول بودند
و معادل یکصد هزار تومان عاید محمود شد و محمود در حیرت بود که این اسباب را چرا بهمراه آورده اند بالش نرم و دواج گرم و سامان بزم را با مثال
رزم چه مناسبت است روز چهارم محمود و افاغنه بمدافعتی بعمارات فرح آباد نزول و توپی چند که در حلوا و کدشته و گریخته بودند بمنازعتی
بدست محمود در افتاد و شاه و امرا در شهر حصاری شدند محمود همان توپهای تهین تن حصار فکن بارهشکن را بر باره و حصار شهر بر بسته بنیاد
محاصره کرده و منادی دولت پادشاهی در شب میست و سیم ماه رمضان سال یکهزار و صد و بیست و چهار طهماسب میرزا ولد شاه را بولیعهدی
منصوب کرده و در همان شب با میرزا حسین شهرستانی از شهر بیرون و روانه قزوین نمودند که مددی و معاونتی بشاه برساند و بعد از رفتن
شاهزاده طهماسب افاغنه در محاصره اشتداد و اشتداد تمام لطهور آوردند و سر راهها را بکبر فشدند که از طرفی مددی نشود هر که از اطراف و خارج
وارد شد و آمد بدست افاغنه می افتاد و کار بر محصورین شک کرد و محمود نامحمود در هنگام محاصره اصفهان چنان تصور میکرد که شاه
طهماسب بیرون رفته امرای قزلباش بر گرد او اجتماع خواهند کرد و بلوای عام و زد و حام تمام خواهد شد لهذا با منای دولت پیام کرد که
از سلسله صفویه دختری بمن دهید و شما را بامن و اگذارید من مراجعت میکنم امنای دولت هنوز نا یوس نگردیده بودند دست رد بر سینه مسئول

آوردند لاجرم محمود با صد و بیست هزار مجاهد کوشید و راه عبور صبا و شمال بر محصوران بربست و بواسطه کثرت خلق در درون شهر و علت قلت آذوقه آتش قحط و غلا بالا گرفت و تا سنبله سپهر سوخت کار قحط بجائی رسید که کرسنگان قید محاصره بخردن شمشیر راضی بودند لهذا آن بمرگ در داده بزیر تیغ پسر رفیع افاغنه درآمدند و از بیم آنکه محمود بقهر و غلبه شهر را تسخیر خواهد کرد و بقتل عام حکم خواهد نمود راضی شدند که پادشاه بارد و دی روند شاید فتوحی بکار برده بخت یکرو از قضیه بلاکو خان و المعتصم بالله عباسی غافل بودند ذکر برآمدن شاه سلطان حسین صفوی از شهر اصفهان و رفتن نزد محمود افغان و صوادر عجیبه از او ان بتقدیر ملک منان شاه سلطان حسین صفوی

چون کار خود و خلق را بر آشفته دید و بخت اهالی را از خفته ناچار صبح روز جمعه دوازدهم شهر محرم الحرام یکهزار و صد و سی و پنج هجری دل از جان برگرفته با جمعی از امرا از شهر بدر آمده بفرح آباد ترخ جنبسیاد رفته خود را از سلطنت مخلوع و تاج و افسر سلطنت را بمحمود باز گذاشت و بر سام حرام چیره شد و دیو برامین محمود در همان شب معهود یکهزار و نفر از افاغنه را بسر کرده کی مان الله نامی بهمراه محمد قلی خان صدر اعظم بضبط خزاین و دفاین و پیوتات و کارخانجات پادشاهی روانه شهر نمود و بعد از انضباط و احتیاط کار در چهاردهم شهر محرم الحرام که عاشورای هاشمیه حسینیان انام و عید افاغنه امویه احترام بود با فر فراغنه و کبر نمارده و بطریطار قه و عبوس عباسیه راه شهر بر گرفت و با جلالی از زید من یزید بر بخت حکومت و مکای سلطنت تکیه گزید و در عمارت چهل ستون جلوس کرد و سلطان حسین میرزا را از طرف جنابان چهارباغ بهمراهی بوما چون زاغ آورده در عمارت آئینه خانه مشهور باندرون اشرف منزل داد و محمود نامحمود هر یک از امرا را بکار خود مامور نمود کارگذاران خاصه و عامه که هر یک احمق من یغامه بودند این تدویر را باور کرده از غدر آن مرد و محیل غفلت ورزیده خوشنود شدند و در فکر دفع و رفع شاهزاده طهماسب افتاده جمعیر ا بقزوین فرستاده چون افاغنه قرب شدند شاه طهماسب با ذربایجان رفت و قزاونه ناچار با افاغنه دا کرده ایشان را بشهر آورده اما چون بمال و عیال مردم تطاول خواستند قزلباشیان با غیرت دست بهمان کشی کشادند سایر افاغنه که در باغات خارج شهر بودند فرار نمودند و نزد محمود آمدند محمود دانست که قزلباشیه با افاغنه بر نخواهند برد و در هنگام فرصت بمکافات کیفر خواهند پرداخت لهذا سران امرای قزلباشیه را مشهاد بمست کرده بعد از تعیین و تشخیص و تعریف و توصیف پایه و مایه هر یک از تحقیق ایشان چشه مقرر کرد که ایشان را حاضر بعد و سور مبارکانه فرقانی یکصد و چهارده تن بودند آن دونی زاده نامرد حکم بقتل آنهمه کرد آنگاه اولاد امجاد صفویه و سادات مرتضویه را جمع نموده صغیر او کبیر اسی و یک نفر بودند مانند حجاج علیه اللعنه حکم بقتل آن سادات حسینی و موسوی نمود و در قسم از نعش ایشان مقبره جدید مزید کردید و سرداری بتصرف و تسخیر شیراز فرستاد بعد از مدت نه ماه محاصره مفتوح کردند مدت دو سال خود در اصفهان بماند و هر روز از شریان قزلباشیه جوئی خون روان نمود تا خون ناحق سادات صفویه را کاه کیفر و مکافات رسید در محمود مرد و صرع و سرسام بجنون و بر سام منجر شد لاجرم دیوانه کردید و فالجی شدید بهم رسانید که رفتارش متعثر و تخیله اش متغیر شد و بول و غایط خود خفتی و با نخوه خود بخوی کفتی پیت نه ماهه خون حیضی چون بالا برآرد دو سال خون پاکان آخر خود آورد و بر همچنانکه در دوازدهم محرم سلطان حسین صفوی را از ملک محروم کرد در دوازدهم شعبان یکهزار و صد و سی و شش که دو سال و هفتماه از سلطنتش گذشته اشرف بنی عثمان را کرفته آن مفلوج مصروع مجنون را مقتول کرده آن بدرک بدرک موصول و بسقر مقر کزید مدت عمر آن مرد و بد خصال هشت و کسال بود و بواسطه قتل سادات جوان از جوانی برخوردو در دینی و عقبی بکچل عقاب عقاب کرفتار شد و اشرف اکفف پس از او تاج سلطنت بر سر نهاده شیراز و کرمان و قزوین و طهران و قم و کاشان را مسخر ساخت و در سال سیم جلوس بخوست مانوس او احمد پاشای والی بغداد و پاشای وان و پاشای موصل و همدان از جانب خونکار روم طلبیدن و خواستن شاه سلطان حسین و استرداد بلاد متصرفه افاغنه لشکر کشیدند اشرف نیز در همدان بمحاربت روسیه مسابقت جست و فرستاده پاشایان شاه سلطان حسین را از او خواستند و باوی مقدمات محاربات برآراستند آن ظالم بی شرم و ملحد بی آزرم کس بسوی اصفهان فرستاده سر پادشاه بیکناه را آورده با حمد پاشا فرستاد و بعد از محاربه روسیه انهزام یافتند و دیگر باره بمداهنه و آمدند منازعه بمصالحه انجامید مشروط بر آنکه جوانب شرقی با اشرف و کردستان و خلخال و خمسه و لرستان و خوزستان بار و سیه مقرر باشد فاعتبروا یا اولوالابصار انجا صل نعش شاه سلطان حسین سعید شهید را بمعصومه قم برده مدفون ساختند مدت ملکش سی سال بوده و از آثار او مدرسه چهارباغ اصفهان و عمارت فرح آباد و تجدید چهل ستون است و رزای او نیچ تن بوده اند و آشاه قلی خان و لد سعیلی شاه

زنکنه دیگر محمد مومن خان شاملو و بعد میرزا طاهر و حید و بعد از او فتحعلی خان داغستانی و دلقاس میرزا بن الیدرم خان شمخال که پدر او اشاه صفی
بکر و کرشمه صفی قلیخان نام نهاده بود و چنانکه گذشت فتحعلی خان را شاه مکفوف البصر کرده و آخرین وزرا محمد قلیخان بود که کرشمار و مقتول افتاد

ذکر حال شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی شهید سعید رحمه الله سابقا سمت نگارش یافت

که طهماسب میرزا را ولیعهد روانه قزوین نمودند چون خبر شهادت شاه شهید بدو رسید با دلی پرخون در قزوین جلوس نمود و نامه پادشاهی
روس بطرکبیر نگاشته استعانت جست و اسمعیل بیک غلام را روانه نمود و خود به تبریز رفته همه روزه اخبار اختلال دولت و تصرف کردن بلاد
بدو میرسید و از تخت منکوس مایوس بود و نامه بسلطان خوانده کار روم مرقوم و استمداد در دفع افاغنه بدنهاد نموده و از تبریز بکنجه و شیروان
و قراباغ رفته شتاشس بیک هزار کس رسید و از آنجا بدارالارشاد اردبیل و زیارت مراقدهای جلیل آمد و آنجا معروض شد که روسیه از راه
بحر بگیلان آمده سنگر بسته و دران نشسته اند و با اهالی آنولایت بی اعتدالی مینمایند و بهانه ایشان آنکه بمدد و معاونت شاه ایران آمده ایم و خود
خواسته و استمداد نموده محمد قلیخان سعد لو را بجانب شاه طهماسب بگیلان رفته که روسیه را بیرون نماید درین اثنا عبدالله پاشا حاکم وان با چهل هزار
نفر رومیه عزم نخجوان و ایروان کرده و شاه طهماسب شاه قلیخان مقدم و محمد قلیخان قوللر آقاسی را بدافعه رومیه مامور کرده مقابله و مقاتله کردند
و ظفر و فیروزی لباس را بود و دو هزار کس از عساکر رومیه مقتول شدند و پاشا بوان مراجعت کرد شاه طهماسب توقف در آوزیا بجانب اصلاح وقت خود
ندیده و آمدن بسمت مازندران و عراق را بهتر دانسته در هزار و صد و سی و هفت از راه طارم بطهران آمد و بعد از ورود شاه خبر رسید که ابراهیم پاشا
والی رزه الروم متعینگرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالله پاشا مستولی گردیده اند و قشون روسیه شیروان و باکو به را متصرف و او وده اند
و شاه طهماسب در گیلان آمد از اکموی دیلمان احمد خان لفنکچی آقاسی باشی را روانه استرآباد نمود و از نواب فتحعلی خان بن شاهقلی خان قاجار قوینلو
که جد امجد سلاطین جلیل الشان قاجاریه ایران است استمداد کرده

ذکر رفتن احمد خان لفنکچی آقاسی از جانب شاه طهماسب ثانی صفوی باستراباد و استمداد و استعانت کردن از خان جلیل الشان نواب فتحعلی خان قاجار قوینلو

چون در ضمن صادرات ایام شاه عباس صفوی ماضی مذکور شد که امرای قاجار در قراباغ و مرو و استراباد و سایر سرحدات
و بلاد امیر الامرا و حاکم بوده اند و شاه در استراباد بعد از قلع و قمع طوایف سیاه پوشان در دوازده روز بساحت قلعه مبارک آباد اهتمام فرموده
از دلیران قاجاریه جمعی در آنجا نشانیده که دست تعدی ترکمانیه و سایر اشرار را از استراباد کوتاه نمایند از ایل جلیل قاجار قوینلو که اصل ایشان از
ترکستان و از نسل قاجار خان بن سرتاق نویان است در استراباد امرای بزرگ بظهور آمدند و پشت به پشت دران صفحات عظمت و اجلال و
حکمرانی داشته اند در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی غالب ارباب مناصب گرچه تغلیس و اهالی داغستان و شمخال و زنکنه بوده اند
و امنای دولت سلسله علیه قاجاریه بادعوی خود سری و داعیه سروری متهم ساخته و خود برتق و فتق امور ایالت ملکی میپرداخته اند تا کار بجائی رسید
که بشهر از افغان دولت چندین ساله صفویه امتلاشی و مضمحل ساختند چنانکه مذکور شد مع هذا در زمان محاصره اصفهان خان و الاشان فتحعلی خان
بن شاهقلی خان بن محمد ولیخان بن مهدیخان قاجار قوینلو که بحکمرانی استراباد و توابع آن بلاد فرخ بنیاد استقلال و استبداد داشت و در
بسالت و کفالت و شجاعت و مناعت صدیر از اکفاء و اقران خود نمی پنداشت بی حضور شاه سلطان حسین صفوی بتکلم غیرت طبع و تقویت
دولت ایران با یکهزار سوار جرار از پرناک و قاجار با صفهان رفته بعد از شرفیابی از حضور شاه همه روزه از شهر بیرون آمده با افاغنه محاربه و مجادله
می فرموده و غالبا دستبردی تمام بران گروه ضلالت پژوه می برده سرو دیل و غنیمت بشهر می آورده امنای آن دولت که پای در دامن بیتوجهی
کشیده و نگاهی بکبت رجوعیت اقبال ایشان نورزیده بود میگفتند که اگر امر مصالحه بکذرد اولی است و الا بعد از فتح بقهر و غلبه قتل عام و پرخواهد
بود و همانی که از جلیل الشان بظهور میرسید باغوای محمد قلیخان صدر اعظم و دیگران بشجاعت بر عکس می نمود چنانچه سخنانی که خان قاجار در
اجماع عساکر و بدان غیرت و التهاب نسبت بکارزار میرانند حمل بر داعیه خان و الاشان مینمودند و بخلاف آن سخنان می گفتند و چنانکه فتحعلی خان
صدر اعظم و دلقاس میرزای غلام شمخال را بداعیه متهم و کور کرده بودند قریب بدان بود که خان جلالت توأمان فتحعلی خان قاجار را نیز از زمره
باستراباد مانع گردند و بساط نشاط و اسباب شباب و اردو را در نوردند لهذا خان رشیده از اصفهان بگرگان آمد و باشظام امور آن ساحات و
انسداد معبر آنکه مقصد صفات مشغول بود چه که از اطراف طوایف ایلات پای در شوارع سرکشی و زیاده جوئی نهاده بودند طوایف تراکمه بطریق

اولی از همه طوایف مشترو شسته جو تر بوده اند لهذا در چنین ایام فرصت از اهتمام آن امیر والاقطرت پای در دامن ادب کشیده بودند چون کیفیت سجاعت
و بسالت خان معظم الیه و پسندیده بازگشتن از اصفهان بسمع نواب شاه طهماسب رسید و از امرای اطراف قریب الیه رسیده بود احمد خان نازلو با
و پیام اشفاق آمیز معذرت انگیز روانه استرابادگردانیده خواهش اعانت و امداد از فتحعلی خان قاجار نمود خان والاشان مشرحی از زمان گذشته
مذکور و تاسفی بر حال شاه شهید مغفور خورده و تفنگچی آقاسی بعذوبت بیان عذرخواهی ایام ماضی و خان والاشان بقبول مقرون دست شاه طهماسب
راضی گردیده قرار داد که پیشتر از پیشتر در انتظام امور ترا کمه کرکان اهتمام و بعد از اطمینان از حفظ ولایت با سواران جرار شیراوژن و بهادران
دلیر صف شکن بحمایت و رعایت و تقویت و تربیت شاه طهماسب اقدام نماید احمد خان تفنگچی آقاسی را روانه کرده خود بتهیه کار مشغول گردید
و مقارن این حال ایل اشرف افغان خبر رسید که شاه طهماسب از آذربایجان بازگشته و از مازندران استرابادرا متوجه است و در صدد اظهار
اجتماع عساکر میرود که بجانب اصفهان آید بمحض استماع این اخبار سپاه افاغنه و هزاره را برداشته بجانب قم روی عزیمت کرد محمد علی خان قوللر آقاسی
که از جانب شاه سرکرده جمعی و بحفظ قم و انتظار عساکر مازندران و قاجار مامور بود بمدافعه پرداخت اشرف شنیده بود که سپاه مستعد همین است
که با محمد علی خان است صلاح کار چنان دید که جمعی از افاغنه را بمحاربه قوللر آقاسی مامور و خود بر سر شاه طهماسب آید زیرا که پس از اضمحلال عساکر
پادشاهی قوللر آقاسی خود مضمحل خواهد شد و شاه طهماسب و وزیر پیشتر بلار بجان رفته بود و اشرف بتصرف و تسخیر طهران مشغول شد محمد
علی خان قوللر آقاسی نیز پای ثبات بفشرده از قم بمازندران آمده بحضور شاه رسید و شاه طهماسب بسیار فروش و اشرف رفت

ذکر محاربه خان جلادت بنیان نواب فتحعلی خان قاجار قوینلو در قریه ابراهیم آبادی با اشرف افغان

خان جلیل الشان فتحعلی خان قاجار با جمعی از سواران دلیر و مردان شیر از طایفه قاجار و ترکمه و ایالی استرابادو کتول و فندرسک و
گرایلی بقصد خدمت شاه طهماسب که در طهران بود از راه دامغان و سمنان ایلغار کرده بحوالی طهران آمد که با ردوی شاهی پیوندد و کمر همت
باشظام امور ملکی بندد چون بقریه ابراهیم آباد از توابع طهران رسید معلوم شد که شاه از راه لاریجان بمازندران رفته و اشرف افغان بجاعه
طهران مشغول است با آن سپاه قلیل بمقابله اشرف پرداخت اشرف نیز مطلع گردیده در برابر آمد و سوی متبوعه صفوف مشغول شد
اشرف که پادشاه ایران بود سپاهی بی اندازه داشت و پای در میدان رزم گذاشت خروش طبل و کرنای کردون گرای شد و سواران
معرکه مصاف کرم کردند و چرخیان بجولان در آمدند غبار هوا گرفت و آفتاب تیره شد مرغان تیز پر پرکشا دند و دخشان و جوشن نشان
گرمشند محمای حظی بجلوه گری در آمد و اسبهای چشلی بجولان وری کرم گردید چرخیان فاغنه اسبهای شهباری و شماق حصاری میدان
در افکندند و سواری از پشروان سپاه خان جلالت نشان از ضرب شمشیر از زین بر زمین افکندند خان غیرت توامان تازیانه بر سرین اسب کوه
پیکر زده بپیش صف آمد و بدلیران قاجار رخصت پیکار داد نظم بروان تاخت سردار چون شد شیر یکی رخش چون کوه آورده زیر
کمر چون دل عاشقان کرده تنگ چو ابروی خوبان کمانی بچنگ چنان بترا رید کرد دلیر که هر جوشنی ترکش شد زتیر تو گفتی مژ کوه آهن گشت
مگر اسبش از آب و از آتش است زبس کشته کافکند از پیش و پس خروش سروش آمد از زیر کبس دلیران قاجار تیز دست به تیر و کمان
بردند و رنگ از روی آفتاب ستردند افاغنه را فرصت اسب تازی و شمشیر بازی ندیدند و بشه تیز از زین بزیر می افکندند اشرف متزلزل
شده بهزاره و بلوچ و افغان نهیب داده که اگر یک سردار قزلباش باین هستی بر خاش خواهید کرد پادشاه ایشان چگونه برمی آید سواران
افاغنه سپر بر سر کشیده و دستها بر قبضه شمشیر حمله بر سواران قاجار آوردند خان جلالت نشان نیز با سواران خود ایشانرا استقبال کرده چکاچاک
شمشیر بگره اثیر رسید قضا را و کفها از خون خشک بسته شده دم شمشیرها از قبضهای سپر شکسته از برق تیغها دیده ها خیره میشد و از عکس خون آلینه
سپهر خضر احمر نمود جویهای خون جاری شد و سرها در ان رودها ساری جوشنها دریده و مغفرها بریده ماند سرو دست و پای در میدان بخشه
و بازوها از کتفها گسیخته میشد میت زخون دلیران و کرد سپاه زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه بیارید چندان دم خون ستیغ که باران
بسالی نبارد زمیغ زگرد سیه دیده تاریک شد همانا شب روز نزدیک شد و در تواریخ نوشته اند که در حمله اول که قاجار بر افاغنه زدند
یکصد سوار نامی از ایشان بر خاک هلاک افکندند ولی چون شب نزدیک بود و از شاه طهماسب نیز خبری نداشتند و بی استعداد جنگ سلطانی
بودند بنا بر اهمی مقام عزم مراجعت کردند و قزلباشیه راه برگرفتند چون خان جلیل الشان چنان دید و نیز با سواران قاجار و ترکمه که هزار سوار جرار بود

بسرع شاه طهماسب بازگشتند رفتن نواب خان جلیل فتحعلی خان قاجار بمازندران و شرفیابی حضور شاه طهماسب و وکالت و نیابت سلطنت و بافسر و جیقه مرصع مخلع شدن چون نواب فتحعلی خان باشرف ملازمت واقعه محاربه اهرشرفی بخدمت اشرف شاه طهماسب تقریر کرده و امنای دولت از شجاعت و جلادت خان فیروزی توامان و طایفه قاجاریه اطلاع یافتند بدست توسل در دامان او آویختند و نصرت پادشاه را در موافقت آن والاجاه دانستند لهذا شاه و امرای او را برداشته باستراباد بردند در منزلات و جلوات بقرار کار و اشتراع ملک و طوایف اشرار مشاوره نمودند شاه و الاجاه امیرالامرای لشکر و محال جرجان و توابع استراباد را بنواب فتحعلی خان تفویض و نظارت پوتات پادشاهی را محول بحاجی یوسف بیک ازمنوبان خان والاشان فرمود و حکومت جنوبشان بالله قلی خان قاجار تفویض یافت و مقرر شد که شاه بسفر خراسان نهضتی فرموده بعد از انضباط امور آن صفحات مراجعت بدارالملک فرماید در روز چهاردهم شهر شوال المعظم سنه یکهزار و یکصد و سی و نه شاه طهماسب از استراباد بیرون آمده و چهار فرسخ قصبه چهارده کلاته که از منزلات بلاد مازندران است توقف فرمود تا نواب خان وکیل السلطنه با سپاه کینه خواه کرکان در رسید پس از روزی چند جناب خان امیرالامرا نواب فتحعلی خان بالشکری گردون شکوه و سپاهی انجم کرده و کوکبه رنگین و اعزوقی سنگین در رسیده از حضور شاه بگذشت شاه الطاف فرموده او را نزدیک خود خوانده در سپاه نصرت پناه بدیده دقت نگریسته سواران قاجار دگرایلی و مداملو و حاجیلو و قندرسکی و کتول و تراکمه یکه تازگه و میوت و تفنگچیان ترالی و استرابادی بار استنکی تمام و تضیعی لاکلام از حضور شاه عبور کرده در لاچیقها و خیام قرار و مقام گرفتند و روانه دامغان شدند بعد از ورود بدامغان خان جلالت بنیان بمنصب والای نیابت سلطنت منصوب گردید و چنانکه رسم سلاطین صفویه بود فرق اعیان نایب السلطنه بتاج و افسر مکلل بدراری و مرصع بجواهر افتخار یافت و برحسب الامر پادشاه تمامت امرا و مقربان پیشگاه و امرونواهی او را مطیع و منقاد شدند که در هر حکمی که فرماید احتیاج بعرض پادشاه نباشد چند روز در دامغان نزول و مسرعان سریع السیر باطراف خراسان مامور شدند که از رکضت پادشاه و اجتماع سپاه حکام و امرای آن سامان را آگاه کنند تا هریک با جمعیت خویش در عرض راه برکاب نصرت انتساب پیوندند و چون میرزا علی اکبر نام از جانب مذر قلی بیک ولد امقلی افشار حاکم ابیورد در ایام توقف استراباد عریضه آورده اظهار ارادت و جان فشانی کرده و تمنای حکومت نسا و ابیورد کرده بود فرمانی صادر شد و مقصد و حاصل آمد در اینوقت حسنعلی بیک ولد جمشید خان غلام ارمنی که بمنصب معیرالممالکی رسیده بود با آوردن مذر قلی بیک افشار قرخلوی مذکور مامور گردید و محمد علی خان قوللر آقاسی را با فوجی از غلامان و سایر ملازمان مقرر داشتند که در دامغان متوقف گردیده از جانب عراق باخبر باشد و طریقه حزم و کیاست از دست ندهد و اجناد را از انهی کند تا مایه استحضار امنای دولت از استقرار کار اشرف امالی ایران گردیده باشد

ذکر حرکت موکب شاه طهماسب صفوی بجانب ارض اقدس و بیان بعضی از کار ملک محمود سیستانی و تصرف او در شهر مشهد مقدس

ملک محمود سیستانی خود را از اولاد صفاریه میشمرد و درین اوقات حکومت تون با او بود در وقتی که صفی قلی خان بدست افاغنه هرات کشته شد و اسمعیل خان غلام بر تبه سپهسالاری ارتقا جست و بمشهد مقدس رفت از اظهار استغنای ملک محمود که از عثمانی بدو و بفتحعلی خان قاجار حاکم ارض اقدس مینگرید و بر نخبه و فتحعلی خان را بمحاصره تون و گرفتن ملک مامور کرد فتحعلی خان حاکم ارض اقدس در ایام محاصره تون کشته شد و ملک محمود استقلالی حاصل نمود پس از قتل حاکم ارض اقدس چنانکه گذشت اسمعیل خان سپهسالار که مختار بود حکومت مشهد را بعلی قلیخان شاملو بگذاشت و او که شوکت علی قلیخان حاکم ارض اقدس را بکاهد و حشمت خود را در انظار مردم بیفزاید علی قلیخان را از اراده و باخبر گشته پیش دستی نموده جماعتی از اوباش و الواط شهر را که با او متفق بودند بخانه سپهسالار فرستاده و اراکشان کشان بمنزل حاکم ارض اقدس آوردند و سپهسالار را محبوس کرده بانفراد بحکومت مشهد پرداخته و در اوقاتیکه افاغنه غلیجائی بر اصفهان تسلط یافتند این امر در ارض اقدس وقوع یافت پس از آن بطرقه آثار رشته کار بدست الواط و اشرار درآمده در ماه جمادی الاول سال یکهزار و صد و سی و پنج اجتماع کرده بخانه علی قلیخان حاکم مشهد ریخته و او را کشتند و اسمعیل خان سپهسالار را که مقید بود و مطلق نمودند اما اسم حکومت بر اسمعیل خان نهاده بود و کار در دست اوباش و اشرار بود سپهسالار ملک محمود را بارض اقدس خواند که مقوی کار سپهسالار شود ملک محمود خود در کمین چنین روزی بود اینمعنی را از خدا خواسته بمشهد آمده الواط را از میان

برداشته لوای استقلال افراشته و رقعه بعضی از بلاد خراسان را بحیطه تصرف درآورده دعوی پادشاهی کرد جمعی از امرای خراسان متابعتش کردند بر روکردان بودند و رضاقلی خان سردار نیز از دولت مامور بدفع او رقعه کاری از پیش نبرده ملک محمود با استقلال دعوی پادشاهی کرد و تاج کیانی ساخت و در ایامی که شاه طهماسب در آذربایجان بود رضاقلی خان را از سرداری خراسان معزول و محمدخان ترکمان را سردار کرده روانه خراسان نمودند و قبل از ورود او ملک محمود نیشابور را تسخیر نموده حاکمی مقرر کرده بمشهد بازگشت سکه زد و خطبه خواند چون آوازه حرکت موکب شاه طهماسب صفوی و نیابت نواب فتحعلی خان قاجار را شنیدند بجانب جوین و اسفراین آمده که مانع رفتن شاه و سپاه وی گردد چون خبر آمدن ملک بنواب نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار رسید مقرر فرمود که بزرکان سپاه بندوا غوزق و ثقال و احمال را در بسطام گذاشته جریده و سبای بحاربه ملک محمود شتابان نمایند و بدین نحو حرکت کرده روانه سمت جوین شدند و در اجرم حیم خان کرایلی با جمعیتی موفور وارد و دی شاه طهماسب شد و خبر ازدحام سپاه و اتفاق چپوش نصرت پناه بملک محمود رسید و از جانب مشهد مقدس نیز اطمینانی کامل نداشت لوای عزیمت و نهضت بارض اقدس افراشت نواب نایب السلطنه قاجار مقرر کرده که بنه و آغوزق را رسانیدند و براه خبوشان نهضت کنان شدند در منزل حسین آباد اکراد چمشکزک بسرکردگی بخشعلی بیک شادلو بارد و آمدند و ده هزار تومان پیشکش پذیرفتند که بعد و خرج غازیان رکاب خدمت نمایند شاه طهماسب فرمود که اکنون ما را لشکر از زر کار است ده هزار تومان را بانعام شما کرمت مینمائیم که بعوض آن دوازده هزار سوار سان داده در رکاب حاضر باشند طوایف اکراد و قزلباش قبول نمودند و چون شاه بدولتخواهی ملک محمود ایشان را متهم میدانست تکلیف بحاصره مشهد نمود بخشعلی بیک کرد بعذرهای نامربوطه فرمان شاهی را قبول نکرده بتهاون و مسامحه گذرانیدند شاه بقبول او فرمان داد و اکراد متوحش و متفرق شدند و اهالی اردو بقیه اکراد دست اندازی نموده غارت کردند و اعاظم و اعیان اکراد در همگامی که نذرقلی بیک افشار حاکم ابیورد حسب الامر باحسینعلی بیک روانه اردو بود در چهار فرسنگی خبوشان بنزد او رفته اگرچه از او راضی بودند و نیز بدانها اعتمادی نداشت چون از همه جا مایوس شدند او را شفیع انگیخته و نیز بلاحظه اسلحه قلوب اکراد قبول ضبط کرده بعذر شرفیابی بحضور استدعای عفو نموده اکراد معفو شدند و مخلع گردیدند و نذرقلی بیک آنها را از نایب السلطنه متوحش کرده بخود رام نمود و صبیه سام نام وکیل چمشکزک را خواستکاری کرده بجهة خود نامزد کرد و ایشان را مطمئن نمود و حسین بیک حاکم جنوبشان گردیده و مقارن این احوال حاکم مرو با قاجاریه و تاتاریه مرو بحضور پادشاهی آمدند و مورد التفات امیرالامرای قاجار نایب السلطنه فتحعلی خان قوینلو شدند و در اینولا شمه از نسب و حسب نذرقلی بیک افشار تا زمان وصول بخدمت شاه طهماسب و بطهماسبقلیخان موسوم شدن برارباب جزئت و اصحاب عبرت پوشیده مباد که نذرقلی بیک مذکور در سال یکهزار و یکصد متولد گردید و پدرش ملقب بنام مردی بوستین دوز بود و بدو و حسن پوستینچه خبوشانی معیشت مینمود و نذرقلی در نزد بابا علی بیک کوسه احمدلو بملازمت اشتغال داشت و بابا علی با بطا اپیوردی بود و در آنولایت حکومتی میراند نذرقلی بیک بحسن خدمات در نزد او روشناس شد تا بمواطبت حضور رسید و فراش خلوت گردید از همه ترقی نموده با و ردن و برون رعایا پرداخت و در معنی ایشیک آقاسی شد و چند بار بچاپاری نزد امنای دولت شاه سلطان حسین آمد طالب با علی بیک را بصورت داد چون بابا را فرزندی نبود او را بفرزندی خواند و بحجة محرمیت و حشر خود را بوی عقد کرده از او در سنه ۱۱۳۱ فرزندی بوجود آمد رضاقلی نام یافت و مادر وی بمرد لاجرم دختر دیگر را بوی داد که فرزند او را ترتیب کند از او نیز دو پسر بزاد یکی نصرالله و دیگری امامقلی نام نهاد چون بابا علی وفات یافت اموال و اسباب او بنذرقلی بیک انتقال یافت اسب و یراقی فراهم کرده بمشهد رفته ملازمت ملک محمود سیستانی مذکور حاکم ارض اقدس را قبول نمود و امامقلی و قلیچ نام دو افشار که از ملازمان ملک بودند خود را از و انجذب و بزرگی او لی الشباهیم دند و با او معادات میورزیدند بلطایف الحیل با خود متفق ساخته و چون ملک محمود بی حکم پادشاهی حاکم مشهد شده بود قرار داد که او را این ایام فرصت کرده افاغنه برایران استیلا یافته اند و اضطرابی در دولت بمیان آرزمیان بردارند و راه خیره سری بسپارند و چون بمعاهده اقدام نکرد نذرقلی بیک اندیشه کرد که مبادا آن راز را با ملک بمیان آورند روزی در شکارگاه فرصت کرده آن دو تن را بکشت و فرار کرده بجانب ابیورد و در راه بخرد و ستجرد که مسقط راس او بود رقعه طوایف آنها را بخود دعوت کرده و سواری چند بر کرد او جمع گردیدند و بنهب و غارت قرا پرداخت ملک محمود بدفع او بخبوشان رفته آنجا را متصرف شد و نذرقلی بیک و بوستکان او فرار کردند و ملک بجانب مشهد باز آمد و نذرقلی بیک از کمین برون آمده یکدو قلعه متصرف درآورده که خدای قلعه را بکشت و در وقتی که رضاقلی خان سردار خراسان از جانب دولت صفویه بدفع ملک محمود مامور

بود و نیز با وی موافقت کرده طهماسب را بدولت صفویه کرده بعد از شکست رضاقلی خان بجانب جنوبشان فرستند و چون محمد خان ترکمان سپهدار خراسان آمد نذر قلی بیک بدو پیوسته و درین محاربه ابراهیم برادر او زخم خورده کاری از پیش نرفت مع القصه کار نذر قلی بیک بجائی رسید که با قصد سوء قوا عجمی از قزلباش و جلایر با خود موافق و متباحث و تاراج اطراف مشغول شده و بر کلات و ابیورد دست تسلط یافت و چنانکه گذشت از جانب شاه طهماسب حاکم ابیورد و نسا بود و رفته رفته در ان صفحات نام آور و معروف و بصفت بهادری و صلابت موصوف گردید تا جیغلی بیک معیر الممالک بجهة اینکه او را ملک محمود سابقه عداوت و مخاصمه بوده بطلب او رفته فتنه اش را بحضرت شاه طهماسب آورده چون او را دور از آن صفحات شاه را بویال دیدند جمعی متابعتش را گزیدند و بعد از حضور شاه طهماسب قورچی باشی شده و نامش را طهماسقلی خان گذاشت و مقرر شد که مستعد محاصره مشهد شود او نیز تعهد خدمات کرده و بهیچوجه پاس حق نمک ملک محمود را نداشته کمر کین او بر بست و بهانه نیکو بدست آمد که شاه طهماسب را در دست داشته بجهة خود طرح دولتی ریخته باشد ولی از نواب نایب السلطنه فتحعلی خان اندیشه مند بود که با وجود جلالت و اصالت و کفایت و کفالت و اصابت و مهابت و وکالت و نیابت او چگونه کعبتین مراوش بزور آزو راست نشیند لهذا بنای مواصلت و مراودت و دوستی و یگانگی با جیغلی بیک و سایر محرمان حریم خلوت پادشاهی گذاشته اندک اندک در پرده برکارهای انجناب بصمت غرض و ارتیاب نمی و قلوب محرمان حضرت پادشاهی را بخار خار ایراد و سعایت از او می خست و با هر یک جداگانه عهد و خوت بسته پیمان مؤکد مینمود تا غالب ایشان را بخود طالب و از وجود مسعود نواب نایب السلطنه خایف و هارب ساخت و برحسب مرام پادشاه با ملازمان خویش و قورچیان درگاه لوای سرداری برافراخته سه روز قبل از ورود موکب فیروزی کوکب بحاصره ارض اقدس شتافته اردوی پادشاهی نیز پس از روزی دو در جوار مزار جناب ثامن الحجج مشهور بخواجه ربیع نزول اجلال گزیده و طهماسقلی خان مشهد را محاصره کرده چندین یورش برده مفتاح فتوحی بدست او نیامد مقارن این حال خواروی بسردی کرده و سپاه بهمنی برنیمروزاردی بهشتی هجوم برده زابلستان بهاری مسخر جنود اسپندارمذی گردید نه دماغ سبزه نه دراغ شیخ سپاهیان پادشاه بعلت قلت آذوقه و عدم آب و گیاه و لوث زعفران بعبرت و از راحت بزحمت افتاده و بلاد خراسان نیز غلب در تصرف اهل عصیان و طغیان بود و آوردن آذوقه بجهة کفاف ایام زمستان دال صعوبت بلکه محال مینمود و رستمیه تمام داغستان و قراباغ و گیلان از تصرف نموده بودند و رومیه چنانکه گذشت ثلث ایران را بمصالحه برده و افاغنه از فارس عراق و ری لی خوار و دوراهین در زیر حکم آورده محمد علی خان قولار آقاسی کیسه برداری دامغان و استراباد گذاشته بودند و قلعه زنامی از منسوبان خود را بمازندران حاکم کرده کمال بی عتدالی بظهور می آورد چنانکه بالاخره حاکم استراباد الله قلی خان را بکشت بنابراین ولایات خارجه رای صداقت برای نواب نایب السلطنه خان و لاشان فتحعلی خان بران بود که شاه قشلاق در مازندران بگذارد و اطراف خود را صفا دهد و چون دوقت بهار بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نماید و چون طهماسقلی خان بولایت خود قرب و مراجعت پادشاه را اصلا و ابدا اصلاح خود نمیدانست و در غیبت شاه از چم ملک محمود و سایر اعادی خراسان زندگی نمیتوانست رجعت موکب شاهی را منکر و مانع بود و در توقف اصرار مینمود و بحرمان بعضی سخنان فتنه انگیز القا کرده و در مقام مناسب بشاه عرضه میکردند و دل شاه را رفته رفته از نواب خان نایب مکدر و غبار آلود مینمودند و چون بروفق تقدیر میسر نیست که شاه در دست طهماسقلی خان مذکور بتباه کرده و روزگار بدست اقتدار طومار سلطنت سلسله صفویه را بهم نوردد و نصایح دانذر زخان و لاشانزاد کوش شاه طهماسب بدا ثری و وقعی نبود و حمل بر غرض مینمود و بدست خویش تیشه بر ریشه خود میزد و آه دردناک بحرمن خود مشتعل میساخت که اذا جاء القضا ضاق الفضا و اذا جاء القدر عمی البصر شاعری گوید نظم قضا دستی است پنهان گشته دارد عنان کار کس کاری برآرد دو بر چشمش نهد دو نیز بر گوش یکی را بر لب نهد کو بد که خاموش و در ذکر شهادت جناب جلالتمآب نوابت الایاله وکیل السلطنه امیر کبیر بی نظیر فتحعلی خان قاجار قوینلو بسعایت طهماسقلی خان افشار دانای بهمیر پنهای بصیر و اندکه سپهر دو قایه تیر تقدیر نگردد و چون مشیت الهی بانقراض سلسله صفویه تعلق گرفته بود و نواب فتحعلی خان بتقویت و شاه طهماسب عزم جزم داشت مسبب الاسباب سببها انگیخت و طرحها ریخت تا آنچه در تنق غیب مکتوم بود ظهور نمود طهماسقلی خان بحکم حسد بوجود خود او در عدم جناب نیابت مآب متحقق میدید و میدانست حیاتی که داشت امانت آن امیر کبیر را مانع میشمرد و میدانست او در برابر آفتاب ظهوری ندارد و موج حصیر با نقش حریر جلوه نیارد لهذا پیوسته شعله حسد در کانون جسدش مشتعل بود و با طفای آن مشتعل

مشغل تا درباب حرکت وسکون سخنان درمیان آمد ورای کیستی آرای نایب السلطنه بآن شاه طهماسب متلون المزاج مخالف گردید بالاخره شاه وطهماسقلی خان در دفع ورفع وکیل السلطنه قاجار موافقت کردند وچنانکه مقدر بود خان جلیل الشان در بازگشت اصرار داشت لاجرم بهبد استمالی مزاج طهماسقلی خان امیر قاجار را احضار ودر خیمه طهماسقلی خان بمشاورت مامور نمودند ومامورین گردخیمه را احاطه کردند وخان جلالت نشان را هنگام مراجعت منع نمودند واز بیم آنکه مبادا امرای قاجار شوریده مایه اختلال وباعث اعتلال مزاج شخص دولت شوند سری که شایسته افسر جهانداری بود به تیغ جفا بریده بحضور شاه طهماسب آوردند وحال بامرای قاجار عرضه کردند ومتعلقین آنحضرت را از مراجعت ممنوع ومطلق الحبل امورات وخدمات عالیه بهرکب مرجوع داشتند غالب اعاظم باستراباد عازم وبعضی خدمت اردو را برخود لازم شمردند ونعش ان امیر جلالت مصیر را درجوار جناب خواجه ربیع نور الله مضجعه دفین وضجیع ساختند ونمی دانستند که خون ناحق این دو مهین بیاوش سبالهای دراز فراموش نخواهد شد واین شکاف دریای موج انگیز طوفان خیز بآسانی ازجوش نخواهد نشست وفرزندان او که گهواره نشین تخت گاه ایرانند وحکمران تهمتنان ودلیران عنقریب از گردان وامیران نیوصد هزار رستم وکودرز وگیو بمیدان نبرد درآرند واز دودمان گشنده وی آثار باقی نمانند **لمؤلفه**

کی دوده زین ودودمان سترگ بپاید همه نیز وان بزرگ سیاوخش اگر بیگی بود پور که خون پدر خواست از شاه تور پس ازاین سزاوار کشت وکلاه

که ببرید دشمن سرش بیگناه پنجه پسر شهریار نوا دوصد خسرو آید چو گیخسرو ا بویژه خداوند گرزگران سمی نیا شاه صاحبقران مع القصه چون

که این خبر جانسوز انتشار واشتهار یافت هرکس از نامزدین کاب آن امیر سعید شهید عقران باب که کفران نعمت نپسندید بعزم رجوع استراباد

زین عزم برمرکب حزم نهاده باعلمهای نکونسار کجلی فام وجنیبتهای مشکین غواشی نیلی الحکام روانه گرکان شدند ودر خدمت فرزند ارجمندش

امیرزاده فرامرز سرانجام حسام محمد حسن خان قاجار اجتماع کرده بتعزیت واشکباری وتسلیت وگواری پرداختند واین واقعه یازده وسانحه غایله

در روز جمعه دوازدهم شهر محرم الحرام سال یکهزار ویکصد وسی ونه اتفاق افتاد وامنای دولت شاه طهماسبی ازبیم فتنه وآشوب اردو وملکت

حاجی یوسف پرکماظر پوتات وحیم خان کرایلی وشرف الدین بیک وینارقلی بیک وقاسم آقای قاجار قورچی باشی وجمعی از اکابر متعلقین خان

سعید شهید را که محبوس نمودند وپس ازروزی چند مرخص کردند وطهماسقلی خان افشار منصوبان خود را بجای صاحب منصبان قاجار برقرار کرد

وکار عالم را بکام خود دید **ذکر تسخیر مشهد مقدس وبروز مخالفت میانه شاه طهماسب وطهماسقلی خان وبعضی**

وقایع خراسان ملک محمود سیستانی که ازبیم شمشیر دلیران قاجار در پس حصار خزیده بود ودر گنبد مطهر مقدس چون مار گنج کنجی گزیده

چون از مسئله قتل جناب غفران مآب فتحعلی خان وکیل السلطنه قاجار اطلاع یافت مسرور گردیده چون اژدهای تن افشان از شهر بدر

آمده با تپخانه آتشبار وسواران آتش خوار عزم مقابله شاه طهماسب نمود زیرا که چون طهماسقلی خان را بدید ملازمت خود دیده بود از اوحشتی

نمیکرد ودر دیده اش عظمتی نداشت الحاصل در پنج فرسنگی خارج شهر ملک محمود وسپاه شاه بتسویه صفوف پرداخته دلیرانه بریکدیگر تاخته رزمی

بزرگ پیوست وجمعی ازطرفین مقتول شدند وابراهیم خان توپچی ملک محمود کشته شد بالاخره محمود بشهر بازگشت وطهماسقلی خان

بحاصره مشغول شد تا در شانزدهم ربیع الثانی کامگاران ملک با طهماسقلی خان مواجه ومعاهده نمودند ودروازه را گشوده سپاه شاه

راه دند مشهد مقدس تسخیر آمد وملک محمود بلباس درویشی ملبس شده درحجره نشست واز سرتاج کیانی برخواست طهماسقلی خان باظهار ملاطفت

تراخم تا خیر جایز ندانسته رضاقلی خان پسر اکبرش را باعیال ومتعلقین خود بمشهد آورده آن شهر را خانه وکاشانه خود قرار داد وزمام مهام

ورعایت کرفته بمصالح کار خویش پرداخت بعد از ضبط ارض اقدس بفکر عقد دختر سام بیک خوشانی که بدان اشارتی شد افتاده شاه

نیز در کار با او خیال مشارکت کرده ومحرمان شاه در خلال آن کار اخلال راه ندادند وکسان آن دختر شاه را بهمسری آن نیک اختر اولی از

نفوذ وشمردند شاه وخان بخوبشان آمدند وشاه پنهانی جریده بخوبشان شد وطهماسقلی خان برخیزد وشاه از دادن دختر سام بطهماسقلی

ابتدا امتناع کرد ونوشته داد وطهماسقلی خان بحاصره خوبشان مشغول وازنوشته شاه مستحضر شده ودلگیر گشت وبضبط کارخانه شاهی پرداخت

ولهفت خود را آشکارا ساخت شاه نیز بکام کرایلی ومازندرانی واسترابادی خیانت طهماسقلی خان را اظهار کرد وامرا از متابعت امر او نهی

نمود ونفاق طرفین از پرده خفا آهنگ ظهور کرد وزبان زمانه در گوش اقبال آن شاه نافرزانه بمطایبه وسخریه بدین ترانه مترنم بود که **نظم**

ها تسبیح دولتست بدست کاین هنوز از شاخ سحرست آخر الامر فهماین طهماسقلی خان وبالی خوشان کار بجائی کشید وجعفرقلی بیک شاملو

که از معارف چمشگزک بوده بقتل رسید و بعضی دیگر بکمند اسارت طهماسبقلیخان گرفتار شدند بعد از مدتی که در میانه شاه و طهماسبقلیخان وفاق تمام بود و بر همه واضح گردید شاه بمشابور رفت و او بخوشان آمده بعد از ستیزها و خونریزها باین وصلت ناچار شدند و ملک محمود و ملک اسحق و ملک محمد علی را باشاره طهماسبقلیخان بکشتند و کار او روز بروز قوت یافت و بر اغلب خراسان مستولی شد و شاه در دست او کالمیت بین یدی الغسال متصل و گرفتار بود و از کار خود ندامت حاصل کرده ولی چاره نداشت و ریغ سود ندارد چو رفت تیر از شست چون خبر قتل الله قلیخان قاجار بیکلربیکی استراباد در دست ذوالفقارخان منسوب محمد قلیخان قوللر آقاسی بشاه طهماسب رسید از ارض اقدس بجانب بسطام و استراباد رفته ذوالفقارخان حاکم مازندران گرفتار و مقتول شد چون خوارو و رامین بری در تصرف افاغنه بود محمد زمان خان شاملو بحارست همنان و حسینقلیخان زنگنه باستر و اوکیلان مامور شدند و ایالت استراباد بر حیم خان کرایلی و حکومت مازندران بمیرزا رحیم مستوفی تفویض یافت و حرم شاهی در شهر ساری بماند که بعد از ایام بهار بارض اقدس آیند و طهماسبقلیخان به بشبیه تراکمه یموت رفت و محمد حسن خان قاجار ولد منعلی خان بمیاتراکمه رفته بدست او بیفتاد و شاه بجانب خراسان حرکت کرده و طهماسبقلیخان بارد و پوست و شاه در ارض اقدس سپاه دیده شصت هزار سوار و پیاده بقلم آمد پست هزار بحافظت خراسان مامور شدند و پنجاه هزار در رکاب قصد همراه نمودند **ذکر حال طوایف ابدالی و تسخیر شهر هرات و بعضی صادرات ایام شاه طهماسب ثانی** متین این مقال علی سبیل الاجمال اینکه سابقا نگارش یافت که در هزار و صد و سی و پنج که محمود افغان غلجائی اصفهان را مسخر نمود طایفه افاغنه ابدالی نیز بر هرات مستولی شد و بعد از اسدالله ابدالی محمد خان حاکم هراة و بعد از محمد خان افغان ذوالفقارخان ولد زمان خان را از شورابک آورده حاکم هرات نمودند و در هزار و صد و سی و هشت رحمن خان ولد عبدالله خان که پدرش در حکومت زمان خان در هراة مقتول شده بود بهرات آمده خلخوا هی کرد افاغنه قرار دادند که ذوالفقارخان بیاخرز رود و رحمن بغشد هارو فراه و بیچیک را بهراة رجوعی بنا شد و الله یارخان برادر محمد خانرا از التمان خواسته در سال هزار و صد و سی و هشت حاکم هرات کردند بعد از ان عبدالغنی افغان بحمایت ذوالفقارخان از فراه بهرات آمده با الله یارخان لوای منازعه برافراشت افاغنه ذوالفقار را بفراه و الله یار را بمارو چاق فرستاده هریک حکومت ناحیت خود را میکردند و هرات تا کمی مقتدر بود و خود افاغنه بی رئیس و سرهنگ دخل و تصرفی میکردند چون اخبار آمدن سپاه و شاه قزلباش را بر سر همراه شنیدند ذوالفقار در فراه نامه و الله یار را بهرات خوانده اصلاح ذات البین را چنین صلاح شمردند و بفکر چاره کار خود افتادند و در ین سال که یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری بود شاه و سپاه از ارض اقدس حرکت کرده در سبزه زار مرد فام موسوم بالنک یا قومی که از کثرت لاله غیرت بدخشان و نهایت چشمه غارت عرصه کان فیروزه نشابور بود خیام گوناگون برپای کردند و از انجا منزل بمنزل طی فراسخ و مفاوز و مراحل کرده با سوار الهجون زبده پیل و سپاهی چون دریای نیل بر فرق زحمت کربت در مرغزار تربت پاده آرام و جام توقف ریخته از باطن جناب شیخ قدس سره المدد همت گردند و ورق شتابرا بلنگ درنگ سکونت دادند در انجا معلوم و مذکور شد که هزار سوار افغان ابدالی بساخرز آمده فرمندار و امحاصره کرده اند و از خبر قرب ورود جنود نامعدود قزلباش مراجعت کرده اند و در منزل کاریز خبر رسید که الله یارخان ابدالی با سپاهی بشمار بکوه زنده یکدر کاریز قلعه تلاقی فریقین واقع شد و رزمی صعب کردند و در ان محاربه زخمی برپای طهماسبقلیخان رسید و با الاضرورت شکست در سپاه ابدالی در افتاده بکرخشیند پنجهزار سوار با تفاق دلاورخان یامینی بجانب فراه و پنجهزار با چراغ پیک افشار بتاخت بادغیس رفتند و در فرستکی هراة جنگی دیگر اتفاق افتاد و افاغنه منهزم بهرات گشتند و ناچار اظهار دولتخواهی نموده بیرون آمدند و هرات مسخر شد و بجا کم طهماسبقلیخان صلاح خود دانست سپرد و مشهد باز آمدند و در هزار و چهل و یک در ارض اقدس شدند و بمرو و باد غیس و سایر بلاد خراسان کارکنداران و حکام تعیین شد لیکن همگی محکوم طهماسبقلیخان بودند و شاه عزیمت جانب عراق کرده خبر آوردند که اشرف افغان با سپاه بیکران عزم خراسان کرده شاه طهماسب با چهل هزار لشکر شمشیرزن مردافکن بصوب عراق رایت همت افراخته در عرض راه خبر رسید که اشرف افغان بمحاصره همنان اشتغال دارد شاه طهماسب چند سوار جرار از طایفه قاجار بهمنان فرستاده که همنانیان را زقرب وصول لشکر شاهی مستحضر بمدد و معاونت مستظهر بوده همنان را بدست افغان ندهند اشرف شنید که شاه طهماسب نزدیک است همنان را گذاشته بجانب دامغان عزیمت کرده از دحام لشکر با مانند بحر جوشان و سیل خروشان زمین را سنابک خیول صرصر نزول سپرده در کنار آب مشهور بمهمان دوست بیکدیگر رسیدند

وبمزبانی رزم سفره جدال گسترانیدند در ذکر محاربه شاه طهماسب صفوی با اشرف افغان وهزیمت یافتن افغان ومنصور شدن قزلباش دیگر روز که شاه یک اسبه خورشید برتوسن سپهر نیلی فام برآمد سپاه روی سیاه افاغنه که مانند شبی ظلمانی سهمگین ومهیب بودند وچون عفریت وامیر من بجادله ومحاربه جنس انس موانع وحریص صف ها راستند وهم آورد خواستند شاه طهماسب صفوی ثانوی نیز صفوف قزلباش را چون ارشک ثانوی براراست وتوپچیان دوزخ افروز کافرسوز را با پیلان روئین تن ومارانِ مهره فسکن در پیش روی لشکر چون سدی از آهن در روی ثابت وقایم کرد وبعد از استظام واستحکام توپچی وتفنگچی کل قشون را یک قول قرار داده خود وطهماسبقلی خان در قلب جای کردند ومقرر شد که بی حکم ولا مبادرت بمحاربت نزدوچون افاغنه قوت وشوکت یافته وتجرب قزلباش دیده بودند وکار سپاه آرائی چندان اهتمامی ننمودند ولیکن زنبورکخانه ایران که بدست افغان درافتاده بود پیشاپیش اشرف برشتران کوه کوهان بار وبر قلب قزلباش تشنه التشبار بود سواران افغان متعاقب یکدیگر بمیدان رزم تاختند وجولان وتاوردساختند وازسه طرف سه کروه شده بانیزه راست وشمشیر کج بچپ وراست سپاه قزلباش حمله آوردند یکبار بحکم سردار توپچیان شرربار بدستیاری جاسوس آن قبیله یعنی شیله زازی بگوش صدق نیوش توپهای تهتن صف شکن گشادند آن سخت دلان آتش مزاج بالاتفاق برآشفتند یکباره بنعره کشایندن وآتش فشایندن درآمدند از آتش سرکش ایشان شعلها برافروخت وخرمنهای جانها سوخت مرد ومرکب درجوهر با یکدیگر مرکب ومخلوط شدند وبعد از ساعتی متلاشی الاخبر او منفرق الاعضا از هوا برزمین آمدند نظم زمین سربسر کشته وخسته شد همه لاله وزعفران رسته شد چو دریای قیر است گفتی جهان همه روشنایش کشته نهان برامد زهر دو سپه بوق وکوس زمین آهنین شد سپهر آبنوس کلوله توپهای قزلباش زبنورکخانه وشتران آنها چنان برهوا بود که یکتن باقی نماند واز مشاهده این حال دو سپاه از نهاد اشرف وسپاه مراد برصف قزلباش حمله کردند وشنلیکی دیگر فوجی دیگر بردریای فنا موجی زدند سپاه شاه طهماسب بهمان قانون مانند کوهی روان اندک اندک بپیش می آمدند چون به تیررس قلب اشرف رسیدند حکم سپهسالار قزلباش تفنگچی وتوپچی آتشبار دیگبار دیگر شنلیک کردند علم وعلمدار وسپه وسپهسالار افغان متزلزل گشتند وبنیاد پایداری افاغنه متخلخل گردید آن روز از سه ساعتی صباح الی یکساعتی رواح از دو طرف شنلیک توپ وتفنگ وبریدن سیوف ودریدن خدنگ متواتر بود وخون کشتگان چون ژاله از غمام از رماح وسهام مقاطر سواران افغان که خود را رستم عهد می پنداشتند بلکه رستم را نسبت بجوانان خود زالی می انگاشتند باشمشیرها وتیرها از صف بدر آمده خود را بردریای آتش زدند وباسواران قزلباش برزم وپرخاش درآمدند نظم شد از سم اسبان زمین بهنک تک رنیزه هوا همچو پشت پلنگ خورد ماه کفش برنگ اندر است ستاره بکام نهنگ اندر است مجملا اشرف افغان با اسف افغان روی برتافته بهزیمت رفت بسیاری از سپاهیان او درین لمحه پرهای وهو برباد فنا رفتند وجمعی زخمدار ومجروح درراه وبیراه بمردند نظم دو بهره ز او غایبان کشته شد دگر خسته از جنگ برگشته شد همه کشته وخسته بودآنکه زیست شد آن کشته برخسته باید گریست چنین است رسم سرای سپنج کهی تاج وگنج وکه درد ورنج اما اشرف بجانب طهران رفته درسر دره خار توقف که راه را بربست چون آن دره ایست شک درمیان کوهی پرسنگ استرف توپها وتفنگچیان را بر سر راه چیده وکدر انگیخته وانرا بجهت خود امنی پنداشته دران مقام نیز کاری از پیش نبرده چه که پیادگان کوه توان بر سر کوه بها روان وتوپخانه شاهی در مقدمه عساکر وسپاهی صف شکن وخصم افگن همی آمدند شاه بطهران آمد واشرف باصفهان این درین شهر اعلام کرد واز آن در اصفهان قتل عام آری ازکوزه همان برون تراود که دراوست وازطهران حرکت وتوپخانه براه نطنز روانه اصفهان ودر هر منزلی قراولان جنگی کردند زمین را از خون رنگین دادند ذکر موافقت رومیه با افاغنه شومیه در مخالفت قزلباشیه وامدن بمنزل مورچه خورت وبهزیمت رفتن اشرف افغان کرت ثالث چون رومیه با افاغنه مصالحه ومدابنه داشتند اشرف از پاشا وسرعسکر روم که درهمدان میزیست استعانت کرد وانیز از بیم چنین روزی با اشرف موافقت جسته پس از استیناق با اشتیاق تمام در منزل مورچه خورت بمقابله شاه جمشید کلاه آمدند سپهدار ایران طهماسبقلی خان افشار با توپخانه وتفنگچی بر سر رومیه وافاغنه رفته بعد از آتشبازی بسیار اندازی دست برآوردند سر ها ثمار ابدر وگشتند وشها جانها را وداع کردند مونه قیامت گیری بوقوع وظهور آمد در سوئی دوزخ تافته خاص شرار بود واز جانب جنت ساحته بهره ابرار طهماسبقلی خان که فی الواقع شیر بیشه شجاعت بود از کنام بیرون آمده بر سر رومیه وافغان حمله برد افغان افغانرا بگیوان وتیر وارد رواح اردام را بکره سیر اتصال والتصاق داد گاهی برمح رامح شکار ورزمی بصمصام بهرام شکر جوشن دوز

و مغفر شکاف بود و نظم فکنده و محش در رساعتی از ان مردم ربود و تیغش در لحظه از ان لشکر هزار جوشن و تن در میانه جوشن هزار مغفر و سر در میانه مغفر
تا عاقبت الامر شکست بر سپاه اشرف افغان و رومیه در افتاد و غنیمت موفور بدست لشکر منصور در آمده بحکم شاهی همه را جمع کرده در میانه میدان
آتش زدند و اشرف افغان فرارا باصفهان رفته کوچ و عیال بعضی از اهل و اولاد شاه شهید را برداشته بجانب فارس رفت و در روز هشتم جمادی الاول
یکهزار و یکصد و چهل و دو وارد السلطنه موروثی یعنی اصفهان گردید و طهماسبقلی خان از دنبال اشرف روانه شیراز شد در منزل زرقان اشرف
افغان با امرای فاغنه و هزاره و بلوچ و فارسی و الوار بمقابله طهماسبقلی خان اقدام جست بعد از کرد فری شدید و جنگی عظیم اشرف بهزیمت رفت
و تا دو فرسنگ سواران قزلباش در اثر تعاقب سر و زنده و غنایم بسیار آوردند و یکروز صید ال خان افغان و ملا ابوبکر صدیق و ملا زعفران
زندیق از جانب اشرف باستیمان نزد طهماسبقلی خان آمدند جواب و شرط رهائی و نجات این بود که اسرای خاقان شهید سلطان حسین مرحوم و سرا
ایرانی که بهمراه دارند ذکور و اناث رد نمایند و طوایف افغان در ایران متفرق شوند و بر عیتی یا ملازمت دیوان مشغول گردند و امرا و خوانین و اشراف
بکاری در بار شهریار مفاخرت نمایند میا صدیق مراجعت کرده روزدیگر با ملا زعفران محمل مهد علیا صفیه قدسیه شاه شهید را آورده و خود بشتافت
که اشرف را مطمئن کرده بیاورند و سیدال که پسر شرفدین محصور بود چون شنیدند که از حصار کریخته و بر و میه رسیده از مصالحه و استمالت تن زده
اشرف را از راه سیستان و بلوچ بر عقب شتابان کوچ داد و سرکار اشرف هم دندان طمع از پادشاهی ایران برکنده بدون جانرا غنیمت دانست و دو نفر
از خصیهای سلطان شهید برداشته اولاد محمود افغانرا با سیزده نفر از اولاد و بنی اعمام خویش ذکور و اناثا در شیراز گذاشته و افغانی را که بتن
آنها مامور کرده خود بیرون آمده فرار کرد سپاه طهماسبقلی خان وقتی رسیدند که خواهر محمود و زن اشرف افغانرا زخمی زده متوجه کشتن دیگران بود
مجال کشتن نکرده بگریخت و بعد از دخول سپاه زن اشرف افغان که مجروح بود ناکام وفات نمود و بقیه بدست قزلباش در آمدند و طهماسبقلی خان
از دنبال اشرف یلغار کرده در حوالی پل فسا میان چوافغان که پیر و مرشد محمود و اشرف بود کشته شد و میا صدیق و ملا زعفران زنده اسیر شدند
اشرف چون از پل گذشته بود قرار پل سر کرده ماموریت پل را طهماسبقلی خان غیور کو کرده و چون بر و از پل عبور کرده تا پست فرسنگ راه
رفته اسیر بسیار که در دنبال افتاده بودند گرفته چون از اشرف خبری صحیح نبود که از کدام سمت گریخته خود مراجعت کرده بشیراز آمد
و فی الفور چاپاری روانه خراسان کرده که سر راه بر اشرف گرفته او را بچنگ آورند اجمال حال اینکه اشرف از راه سیستان متوجه کرمسیر شد و چار
شد زیرا که بواسطه قتل محمود از رفتن هندوستان رخایف بود و مع هذا حسین برادر محمود چون از فرار او اطلاع یافت ابراهیم نامی را بر سر راه او فرستاد
او را کشتند و مدت ملکش در ایران پانزده سال بوده و ابراهیم افغان صبهای شاه شهید را گرفته بعد از ربود و حسین از انجا روانه ایران کرد و
گرفتاران فاغنه را از شیراز با صفهان آورده هلاک کردند **خلعت فرستادن شاه طهماسب ثانی بجهة طهماسبقلی خان افشار قورچی باشی و امرای لشکر و مامور شدن او بایالت خراسان و نظم بلاد ایران شاه طهماسب سیصد دست خلعت**
فاخر بجهة سرکرده کان رکاب و افسر مکلل کرانبها و پوشش خاص بجهة طهماسبقلی خان با مثال ایالت خراسان و سرداری ایران ارسال نموده
حسنعلی بیک معیر الممالک برده روزی طهماسبقلی خان بمرقد خواجه شمس الدین محمد حافظ که از غایت اشتهار از تعریف مستغنی است رفته از
دیوان غزلیات او تفالی کرده این غزل آمد که دو بیت آن این است نظم سزد که از همه لبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج
ز چشم مست تو پرشنه حمله ترکستان بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج طهماسبقلی خان بتعمیر مرقد و عمارت و باغ حافظیه و ساختن و برافراختن
گنبد و قبه جناب امامزاده بزرگوار سید میر احمد بن امام موسی الکاظم مشهور بشاه چراغ حکم کرده و بر حسب امر شاه طهماسب بطرف کوهگیلویه و خوزستان
و لرستان و همدان و کرمانشهان عزیمت کرد و آن صفحات مضبوط و منظوم شد و چون در زای روم در امر استرداد بلاد متصرفه رومیه تسامح
میورزیدند و رضاقلی خان شاملو سفیر و ایلچی شاه ایران از روم باز گشته بود طهماسبقلی خان دانست که بی دستیاری سفیر شمشیر و بی میانجی سفیر
تیر این بلاد استرداد نخواهد یافت شبگیر یلغار کرده ده منزل راه پیموده از بروجرد بتهاوند رفت هنگام طلیعه صبح بر سر عثمان پاشا رسید بعد از
استعمال آلات حرب و استمرار طعن و ضرب عثمان پاشا فرار کرده بهمدان شد و طهماسبقلی خان شنیدند که تیمور پاشا حاکم وان و خانا پاشای ولد
سلیمان بابان جاکم سنندج و کردستان و چند نفر پاشایان عظیم الشان با سی هزار کس بلا بر آمده قصد رزم با پادشاه ایران دارند با سپاه
ظفر همراه بصحرای ملایر رفته جنگ در پیوست و حملات متوالی و متواتر صفوف سپاه رومیه را شکسته بهزیمت شدند حاصل انکه دران یورش

بلاد همدان و سنندج و کرمانشاهان و توپخانه رومیه و سرای بیار بتصرف قزلباشیه درآمد و جمع کثیری از پاشایان و عساکر رومیه معرض تلف درآمدند
و بعد از انتظام این صفحات در غره شهر محرم الحرام عزیمت آذربایجان کرده چون تیموراشا حاکم وان و علی رضا پاشا حاکم مکری و جمعی از عساکر روم
در قلعه میان دو آب ما بین قلعه دمدم و مراغه اجتماع کرده بودند طهماسبقلی خان مهیت و دو فرسخ ایلغار کرده بکنار رود قزل اوزن وارد و رومیه
آگاه شدند و بعزم مقابله اقبال کردند ولی از تواتر اعلام نصرت و فیروزی و جوش حمیت قزلباش بدون مقابله روانه مراغه شدند و سپاه قزلباش
نه فرسخ راه ایشان را تعاقب کرده قتل و اسیر کردند و توپخانه رومیه را گرفتند و بعد از دو روز بمراغه آمدند و در حوالی تبریز با عساکر رومیه که سی
هزار کس بودند و از تبریز فرار مینمودند محاربتی رفت و سه هزار نفر زنده و سر بسیاری از رومیه گرفتند و سرای تبریز را استرداد کرده بصاحبان
آن رسانیدند و رستم پاشا نیز از تبریز فرار میکرده گرفتار شد و توپهای رومیه که بدست امرای رومی مانده بکشیدن آن بجانب خراسان
شدند و درین ایام خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان عثمانی برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم رسید و از خراسان
خبر آوردند که افاغنه هرات بر سر مشهد مقدس آمدند و ابراهیم خان برادر طهماسبقلی خان شکست خورده در شهر محصور شد طهماسبقلی خان قصد
خراسان کرده روانه شد و شاه طهماسب از اصفهان بحاره احمد پاشای والی بغداد که بکردستان و سنندج آمده بود رفت بعد از نظم سنندج بجانعلی
خان والی را مخلع کرده به تبریز آمد و پنجهزار سوار با مصطفی خان افشار بجانب ایروان روان فرمود و رومیه در سه فرسنگی ایروان در کنار رود خانه
کرنی سنگر بسته مصمم محاربه نشستند و بعد از مقابله و مقاتله مقهور او منکوب ما یروان گریختند توپخانه و اثاثه رومیه بدست قزلباشیه و افغان
و سپاه شاه بمحاصره ایروان پرداختند و در تبریز شاه طهماسب عرضه داشتند که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشا از سوی بغداد عزم عسکر و تسخیر
آذربایجان نموده و موکب فیروزی کوکب شاهی از تبریز بسلطانیه رفته و سپاه فارس نیز با محمد علی خان قوللر آقاسی و یکلر بکی فارس ضمیمه حاضرین
رکاب شدند و شاه از زاده رجز بجهان رفته احمد پاشا بدو منزلی رود پای شاه رسیده باظهار مصالحه کسی بخدمت شاه فرستاده و از دنبال او
به نیت جنگ حرکت نمود امرای شاه طهماسب باطمینان گفتگوی مصالحه در خیام و مقام آسوده نشسته بودند که سواد عساکر خدیعت مآثر رومیه آثکار شد
و بمحض قرب جوار خاموش بلند آوازتوپ نعره هل من مبارز برکشید شاه و سپاه سراسیمه گردیده سوار شدند و صف آراستند و محمد خان بلوچ که از موافقان
افاغنه سابقه و در سلک امرای شاه منسلک بود با وجود نفاق قلبی در قلب سپاه بایستاد و در آغاز کروفر محاربه آن تیره قلب از قلب فرار کرده
میمنه و میسره نیز از فرار او متزلزل شدند و سپاه رومیه اظهار جلادت کرده اسب اندازان و تمانان بر سر قزلباش آمدند و غلبه کردند شکستی فاحش
بسپاه شاه رسید و شاه بجانب اصفهان روان شد و محمد خان با بلوچ بکمر بخت و کرمانشهان و همدان بتصرف رومیه درآمد و سفرای شاهی که بتهنیه
جلوس سلطان محمود خونکار روم رفته بودند از محاربات و فتح و شکست طرفین در اسلامبول با خبر شدند و بالاخره اولیای دولت عثمانی احمد
پاشا را ماذون بمصالحه کردند و از جانب او راغب افندی بخدمت شاه طهماسب ثانی آمد و از جانب شاه محمد رضا خان عبداللوی قورچی باشی مامور
شد که با راغب افندی بغداد رفته قرار مصالحه را استحکام دهند و بعد از گفتگوی بسیار مقرر شد که آب ارس سرحد باشد و منصرف پادشاه ایران و آن
طرف ارس با دولت عثمانیه واگذاشته شود **ذکر آمدن طهماسبقلی خان افشار با صفهان و رفتن بحضور شاه طهماسب**
اما طهماسبقلی خان افشار حاکم خراسان از مشهد مقدس رضوی بر سر طایفه افاغنه ابدالی که بر هرات مستولی بودند رفته شهر هرات را محاصره کرد
پس از چهل و پنج روز از قوت طالع پیروز بر هرات استیلا یافته مفتوح کرد و افاغنه ابدالی را کوچ داده متفرق ساخت و ابراهیم خان برادر خود را
بفراه فرستاده و جنگی عظیم با سرکرده آن کرده نموده مظفر شد فراه تصرف قزلباش درآمد و افاغنه با عانت سیدال افغان بجانب قندهار فرستند
و ابراهیم خان بخدمت طهماسبقلی خان بازگشت و درین اثنا خبر مصالحه شاه طهماسب با رومیه در رسید طهماسبقلی خان افشار عریضه بخدمت شاه
نگاشته که خراسان نیز از جمله ممالک محروسه پادشاهی است و بنده و امرای خراسان همه بندگانیم خیر و پرست و رضای خاطر بندگان ارادت
کیش صداقت اندیش نیز در مصالحه رومیه شرط است و ما باین مصالحه خوشنود و خرسندیم و متعهد و متعقبیم که بضرب شمشیر آتشبار بر دو روی آب
ارس را از دو رومیه عهد شکن صافی خالص نمائیم **بیت** زرومی چه برخیزد و لشکرش بسم ستوران دهیم کشورش چون شاه ساده دل عریضه
خان خدیعت کیش کمیت اندیش را دید مسرور گردیده جواب نگاشت که شما با همه عساکر خراسان بعراق آیید و ما میفرمائیم که تمامت لشکر
عراق نیز با شما موافقت کرده استرداد بلاد بطهور آید طهماسبقلی خان مرخراسان را منتظم کرده با سپاهی جرار و آزموده مانند دریای خزر کف انگیز

وموجه خبر بجانب عراق آمده بحکام شاه محمد علی خان قولار آقاسی حاکم فارس با سپاه عراق در قم نزول کرده که باتفاق طهماسبقلی خان بجانب آذربایجان
رفته بقلع و قمع رومیه پردازند چون طهماسبقلی خان بقم آمد زبان بمدامنه و تدلیس و مخادعه و تلبیس کشاده عرضه داشت که چون این غلام سه چهار
سال است که بشرف زمین بوس و زیارت خاکپای مبارک پادشاه مشرف نگشته ام و سپاه خراسان که پشت بپشت از خانه زادان این دولت
ابد مدت و لایت نشانند آرزوی حضور بکمر مت مظهور دارند رخصت دهند که باصفهان آمده روزی دو سعادت عتبه بوسی درگاه دریافته مراجعت
نمایم و پس از اظهار این تمنی منزل بمنزل کوچ کرده روانه اصفهان شد و قشون فارس و عراق در قم بماندند تا او مراجعت کند و طهماسبقلی خان
چون بلای آسمان و حوادث کیهان بی مانع و رو زیر شنبه چهارم ربیع الاول یکهزار و صد و چهل و چهار با توپ و تیپ و فروزیده و هزار جرب
خارج عمارات شاهی شد بعد از فرود آمدن بجهة سلام عام روانه حضور شاه طهماسب گردید چون داخل عمارت سعادت آباد شد در کمال
خفض جناح و غایت آداب سه جا زمین بوسیده تا بمجلس اعلی رسیده اذن جلوس یافت چندان اظهار خلوص و ارادت و جانفشانی و خدمتگذاری نمود
که دل شاه ساده دل را ربود و پس از اینها چاپلوسی عرضه کرد که چون این غلام قدیمی و جان نثار صمیمی از راه دور آمده و بکاری بزرگ مامور شده
بجهة اظهار مفاخرت و سرافرازی و دلگرمی سپاه خراسان بخدمت و جانبازی گر شاه مرحمتی فرماید و فرامرز نامدار هم سان سپاه را
اجمالا دیده و هم ارادت کیشی قشون خراسان را فهمیده مزید قوت و شرفت خدمت دولت خواهد بود شاه قبول فرموده و عده رفتن داد و
طهماسبقلی خان مسرور و خرم بمنزل خود باز گشته در فکر انجام و تمام خدمت شاه طهماسب و افشا و مخفی نماندن که مراد و محرمان درگاه شاه از آغاز دو طبقه
بودند جمعی فی الحقیقه زیرک و هوشیار و عاقل و بیدار درگاه که از آثار رفتار و کنجا طهماسبقلی خان تفرس نفاق مینمودند و در هنگام خلوت
با شاه بتصریح و کنایت سخنی عرضه میکردند استقلال طهماسبقلی خانزاد را مر لشکر و کشور و نیابت و وکالت سلطنت مصلحت نمیدانستند و
شاه را بمقام حزم و احتیاط بانمیداشتند چنانکه در همین ایام آمدن او را خلاف حزم شمرده و ممانعت میکردند حتی اینکه در شبی فردا طهماسبقلی خان
وارد میشد با شاه قرار دادند که در مجلس حضور بدفع او پردازند و شاه رضا نداد و جمعی دیگر از نادانی غرض بخلاف این جمع بودند در وقتی که طهماسبقلی
خان بحضور آمد و بچرب بانی شاه را بساز دید خواندآن طبقه بر طبقه دیگر نکته گرفتند و بآنها نسبت سوء ظن و تفتین دادند شاه نیز بقول این
گروه تصدیق کرد و رای دیگر از سخیف و ضعیف شمرد و از صداقت و ارادت طهماسبقلی خان شرحی مبسوط بیان فرمود و دلتخواهان عاقل
ناچار ساکت شده زبان بیان در کام نسیان کشیدند و ناکام در زاویه خاموشی خزیدند در بیان رفتن شاه طهماسب ثانی صفوی
بمنزل طهماسبقلی خان افشار و توقف شب و بزم آرائی طهماسبقلی خان بر روی شاه صداقت پناه

دیگر روز که چهارشنبه پنجم ربیع الاول بود در ربع ودمن دولتخانه چهره زیبا ابر بهاری رشته لولوی مکیخت و باد از باری
فندق سیمین از هوا میریخت امرای دولتخواه و منشای کارگاه هریک بطمعی و تمنائی شاه را بساز دید و ملاقات طهماسبقلی خان ترغیب مینمودند
که از هدایا و تحف و پیشکشها و تنوقات طرفی ببندند و منفعتی برند یکی اسب ترکمانی در نظر داشت و دیگری پشمینه خوشامی بعضی اشوق و بعضی
سواران زابلی بوده هرخی را میل تماشای مردان کابلی رکابدار ان اسب خاصه پادشاه را بستام و زین مرصع پیراسته بدربار آورند و امراخواجه
سرا بازار شاه اصرار نمودند که اگر در وعده خلفی رود مایه خلافی شود شاه نیز سر و پا فسر مرصع و اکلیل مکلل و کسوت شاهانه پیراسته
از حرم بدر آمده با خواص و مقربان از عمارت سعادت آباد بهزار جرب توجه فرمود طهماسبقلی خان پیاده با استقبال مواکب جلال آمده در
رکاب شاه با بخت بلند خود همعنان همرفت چون با رودی خود رسید عاظم امرای خراسان از حضور شاه آورد تعریف و توصیف نمود و شاه با بهتر
توجهی و التفاتی خاص فرمود و در منزل مخصوص بر آسود طهماسبقلی خان پیشکشهای لایقه که وانهای دام تزویر او بود بکذرانیدند و بانواع
تکلفات و خدمات خاطر شاه را خورسند کرده محرمان بزم خاص را بمواعید عرقوبی بخود مایل و بگوش توهمات را از لوحه اندیشه هریک زایل کرده
استدعا نمود که امشب شهریار در آن منزل بعیش و عشرت بگذرانند و عامه همراهان باز گردند و چند تن از خواص اهل صحبت و خلوت و حضور
بمانند شاه صداقت پناه سر رضا جنبانیده با چند تن از خواص بماند و دیگر از رخصت مرتعه داد مجلس ملوکانه ساخته و با سباب تجمل و
تعیش پرداختند مجلس پر از گل و سنبل شد و بازیگران کلاوی سنبل موی هرانی و کابلی گرد آمدند صراحیهای باده و ساقیان ساده بزم را
پر لعل بدخشان و مهر و رخشان کردند و طربان با بد خصال نگیسا مثال بزم خسرو سهال نواهای راهوی و راههای خسروی راست و رقاصان

کابلی و هروی بر آهنگ موسیقار و چنگ بحرکات دلفریب درآمدند بحکم شاه پیاله از باده ریحانی بطهماسقلی خان پیمودند و با مراء و ساقیان شورانگیز دو شاقان چابک خیز پیمانهای مردافکن عقل سوز عشق اندوز بشاه دادند نظم بدش هشیاری تی شد لب که ماه از رخش تیر کشتی شب ۰ مهش مشکسای و شکرمی فروش دو نرگس بحالکش و کل درع پوش روانرا بشمشاد بوسنده رنج خرد را بر جان کوسنده کنج شده سال آن سرو نوخواسته دو هفت و برج ماه ناکاسته غرلخوان و طرارو رقاص بود بمشب شاه را ساقی خاص بود بدستور العمل طهماسقلی خان پرچیل از بام تا شام جامهای مدام پی در پی بشاه طهماسب پیمودن گرفت و بخندهای نمکین و بوسهای شیرین عقل و هوش او را ربودن رخت خرد را یغما برد و متاع شکیب را بتاراج داد و طهماسقلی خان شاه را بشاهدان سپرد و بهانه انجام خدمات خود را هم از آغاز بزم کناری گزیده و در تهیه انجام کار بود خلوتیان شاه چندان مست شدند که از دست شدند هر یک بکناری افتادند و سر بر پای دلداری نهادند مع القصه در اواخر شاه و شاهد ساقی باقی ماندند و باقی فانی شدند در همگامی که شاه مست خراب بود و دریای شعورش خشکتر از سراب بابت عیار طرار سخنان مستانه کفشی و با او بجواب خفتی طهماسقلی خان امرای قزلباش و اعاظم خراسان را بتماشای حرکات و سکنات بخودانه و قبیح شاه باش ملیح صبیح آورده و راز مکتوم شاه را بر انظار یکایک مکشوف کرده صورت حال را با قبح و جهی در ابصار ایشان جلوه داد و زمی استعدادی شاه و اختلال کار دولت ایران و غلبه اعدا شکوه کرد و تمامت امرا از شاه برنجیدند و بر مخالفت شاه موافقت کردند و با طهماسقلی خان پیمان متابعت بایمان مغلظه استحکام فزودند و در خلع و قلع شاه طهماسب تاکید اکیدات نمودند شاه بحرکاه با خود آمده جام صبوحی گرفته بتجدید مجلس اراده کرد و از کاشب گذشته غافل و آفتاب دولتش افول ناگاه طهماسقلی خان بحضور آمده و تفنگچیان خراسانی بامر او کرد خلوتسرای شاه را گرفته همهمه کردند شاه پرسید که این ازدحام و غوغا چیست طهماسقلی خان عرض کرد که امرای قزلباش پادشاهی شاه را راضی نیستند و تاج و خاتم سلطنت میخواهند که بشاهزاده عباس میرزا و اگذارند باده های نوشین و دوشین طرفه خماری داد و کل صفی وصال شاهدان کلعذار عجب خماری بر آورد و دود از دماغ شاه طهماسب برآمد و بجز تمکین هیچ چاره ندید و قتی از خواب غفلت بیدار شد و از مستی شفاعت بیشمار که کار از دست رفته افسر شاهی و خاتم سروری را سر و بغل برآورده به پیش طهماسقلی خان بفکند طهماسب بوسیده و برداشته و بیرون آمده و زر او منای آن دولت را بخواجه با ایشان مکنون خاطر باز گفت که را قوت و قدرت کار بود محفه و تخت روان بیاوردند و شاه طهماسب را از راه یزد که کناره مملکت است بمشهد مقدس بردند و برضاقلی خان پسر طهماسقلی خان افشار سپردند و چون قبول عامه و خاصه و لاد صفویه در ایران زیاده از اندازه بود طهماسقلی خان از بیم شورش خلق و ملاحظه آداب صورت تا یکفرسنگ پیاده با تخت روان شاه طهماسب بر بازت ذمه همیکرد و عذر همی خواست و در اصلاح این کار و بازگشت شهر یار همنود بعد از مراجعت محمد عباس میرزا که کودکی رضیع بود و عمرش یکسال تمام نرسیده بیاورد و در عمارت تالار طویله بگذاشت و فرمانروای شاهی از مهد وی بیاویخت و خطبه و سکه بنام او کرد و خود نایب السلطنه بالاستقلال شد و پنجهزار دست جامه را مراء و اعیان داد و حشمیار پادشاهی بدست خود گرفت و آسوده خاطر بر تفویض امور ملکی پرداخت و شاه عباس را نیز بعضی ملاحظات در اصفهان نگذاشته بقزوین فرستاد و از سلطنت نامی بر عباس میرزا بود و طهماسقلی خان سکه باقی داشت و شاه طهماسب در ارض اقدس بود تا در هنگام سفر طهماسقلی خان بهندوستان کس او را بیاورد و بود بحکم رضاقلی میرزا محمد حسین خان قاجار کهنه لوچکلر یکی استرآباد داود بقتل آورد و خون آن پادشاه را بگردن سلسله قاجاریه افکندند و قصاص خون خان غفران مآب شهید فتحعلی خان قاجار محسوب داشتند مع القصه مدت سلطنت شاه طهماسب ثانی صفوی تخمیناً ده سال بود شش سال در زمان غلبه افغان و چهار سال در دوران جلالت و دنایت طهماسقلی خان افشار و با انکه از زری تا مشهای خراسان بطهماسقلی خان واگذاشته بود و اصلا در امور ولایت تصرفی نمیفرمود کارش بدینجا کشید

نظم جهان را چنین است رسم و نهاد — بمیرد نکوروغمین زیست شاد — یکی را بتخت و کلاه در کشد — یکی را ز خاک سیه بر کشد — نه زان شاد گردد نه زین مستمند — چنین است رسم سپهر بلند

از آثار شاه طهماسب تمام تالار سعادت باد است که بنیانش از شاه عباس ثانی بود و افغان خراب نمود و تالار پیش روی ایوان اردوی در تعمیر ثانی بفرمود و در رای وی اول میرزا محمد حسین شتهاردی و پس از انقراض وی پسرش میرزا رحیم بود و طهماسقلی خان بعد از خلع و عزل شاه روزی چند او را عالم اصفهان کرده در سال یکهزار و صد و چهل و پنج بکشت

ذکر جلوس دادن طهماسقلی خان شاه عباس ثالث را و خود نایب السلطنه شدن و برزم بغداد رفتن طهماسقلی خان افشار عباس میرزا

بنام شاهی موسوم و در قزوین سکونت داد و خود را وکیل دولت و نایب السلطنه خواند بعد از سه سال و کسری نام او را از سکه و خطبه بینداخته و در مغان با الاستقلال و الاستحقاق پادشاه گردید چنانکه پس الاجمال و التفصیل نگارش خواهد یافت بعد از جلوس شاه عباس ثالث محمد علی خان قولار اقاسی روانه هندوستان و احمد خان نفسکی آقاسی را مامور بروس نمود و بعزم انتظام بختیاری بدان صفحات رفت و محمد خان بلوچ را حکومت کوهیلو داد و سه هزار خانوار بختیاری را کوچانیده بخراسان فرستاد و قریب ششصد خانوار طایفه لاوار زنگنه در سیلاخور و سرخه دز فرو آمدند نهب و غارت و قتل نمود و بعضی را بجدود و اسپورد مامور و سایر خلق فرمود و موکب جلالت کوکب طهماسبی روانه بغداد شد احمد پاشا والی بغداد فتاح پاشا را بقراولی لشکر قزلباش روانه کرده و در راه با قراولان ایرانی باز خورده اسیر شدند و ردوی نایب السلطنه طهماسقلی خان بعزم کشتی توپهای کران مشغول بودند و در منزل باط خان ردوی بزرگ منزل گزیده و طهماسقلی خان خود با سواران سپاهی شب هنگام بجانب بغداد حرکت نموده و علی الصباح بحوالی بغداد رسید و چاول در اطراف بغداد در افکند و معلوم شد که احمد پاشا بخیال قلعه داریست و دو هزار سوار با محمد پاشای حاکم کوی بجنگیری ردوی قزلباش فرستاده طهماسقلی خان در مراجعت بدیشان باز خورد مانند کرک کرسنه با سه هزار کرک همراه داشت بر سپاه بغداد حمله کرد بهر کرزی نرم و بهر صمصامی نادمی مشق ساخت محمد پاشا زنده اسیر شد و از همراهانش زنده بدر نرفت و بحکم نایب السلطنه فشار جبری بر شط بهر بر بستند و در یموقت فرستاده از جانب دولت نمسه بسفارت ایران در رسید و با موزکاری او جبری از خشب و حطب بطول سه چهار رمح تعلیم یافتند و از محل موسوم بدخانه نایب السلطنه با دوازده هزار سوار بشهروان ده فرسنگی بغداد فرو شد تختها و چوبها را همراه برده بستند و ریسمانها محکم نموده خیکهای بزرگ را پر باد کرده بروی آب انداختند و چوبها را بران بستند و از رودی آن گذشتند و بدر بغداد فرو شدند و حوالی مسجد براثا سکونت جسته و چون سپاه قزلباشیه با اتمام از شط عبور نکرده بتدریج می آمدند سواد لشکر قزلباش در نظر احمد پاشا قلیل آمده سی هزار کس با احمد پاشا والی عرفه و قرا مصطفی پاشا و توپخانه و تنکچیان و دیوانه از شهر برون فرستاده و نایب السلطنه با سپاه قلیل صف آرائی فرموده طایفه قراچورلو که بحسب اسم و مسما شمشیر زن و پیش رو سپاه و شمن شکن بودند قراچوریهای هندی و مصری برگشیده بر قلب لشکر رومیه حمله بردند توپچیان تنکچی شلیک نموده قراچورلو پس نشستند و از شعله آتش چون شیر میدندند طایفه کولان ترکمانیه باین خدمت ماموران نیز از عهده برنیامدند فاغنه مانند بلای سپاه در برابر روی رومیه پای ثبات افشردند چنان آن بود که وهنی بزرگ بسپاه قزلباش رسد که گرد بقیه سپاه بلند شد نایب السلطنه افشار اسب بر انگیخته با استقبال ایشان رفته متعجل و ایلغار سپاه جدید را برسر آورده از طرفین بازار مصاف رواج گرفت و اجل پاع نقد روانها کردید عاقبت الامر جنود بغداد انهزام یافته بقلعه گریختند و محصور شدند و هزار کس از ایشان مقتول و کهنه بغداد و بریر تصرف قزلباش در آمد سامره و حله و نجف و کربلا و توابع بغداد مفتوح شد و بغداد را محاصره کردند ذکر

وصول عثمان پاشای سرعسکر روم و محاربه طهماسقلی خان بادی و شکست یافتن سپاه قزلباش

در جنگ اول چون احمد پاشا سابقا بقاید دولت روم از کار ایران وارادة تسخیر بغداد خبر داده بود عثمان پاشا سرعسکر با سپاهی چند و مرمات موفور متوجه شدند و در فتح بغداد کار بر محصورین شک بود خبر رسیدن عثمان پاشا رسید بعد از رسیدن سرعسکر بسامره طهماسقلی خان کروهی از بغداد واگذاشته شب هنگام تمامه سپاه را بر دشته بر سر توپال عثمان پاشای سرعسکر که با صد هزار کس آمده بود رفت رومیه از کرکوک همه جالب آب را گرفته چون آتش سوزان می آمدند و دو لشکر بیکدیگر رسیدند و در زمینی بموار میدان جنگ اتفاق افتاد سپاه رومیه سه طرف ردوی خود را بمطرس و مورچل و عراده توپ و مادلیچ استحکام داده بزنجرهای گران قوایم آنرا محکم نمودند و پیش جنگان جنگجوی دیگه تازان کرم پوی از دو جانب بمیدان در آمدند در حمله اول سواران رومیه فشار بدرون ردو نرفته بکرکوک گریختند و بقیه رومیه بمطرس خود متحصن شدند و بتوپ انداختن پرداختند سوار و پیاده از اطراف بر توپخانه و مطرس رومیه حمله ور گشتند و طهماسقلی خان در جنگ توپخانه و از دحام پیادگان و زیر دست و پای مراکب از سنگ کوه بیکدیگر چون پاره کوه در غلطیدن پالاکی بر اسبی فکر برآمده بمحاربه پرداخت و چندین لبنان نیز از دور انداخت از حمله طعن نیزه بر سواری بکار بر دکه راکب و مرکب هر دو بسر در آمدند اسب و نیزه سب سوار افتاده خورده تکمه کرده دیگر یا به طهماسقلی خان بجهته مؤمنی و عظم حمله از زین در غلطید باز جست کشیده سوار شد ولی لشکر بهم بر آمدند و ثبات نورزیدند و پراکنده شدند و شکست در سپاه افتاد و رومیان غلبه کردند و درین محاربه چشم زخمی تمام بسپاه قزلباش رسید و قریب پنجهزار کس اسیر و قتیل شدند و توپخانه بتصرف عساکر

رومیه را فشاده طهماسقلیخان ناچار عنان سیر بمنزل بریز معطوف داشت و عسکر بغداد را مدتی بعد از سه روز بازگرکوک آمد و طهماسقلیخان بهمدان آمده بتجهیز سامان لشکر و تنظیم اعیان کشور پرداخت و از اطراف لشکرهای جرار را در همدان مجتمع ساخت و بتیمور پاشای ملی حاکم وان در این اوان بر سر بریز آمده و در اطراف ایران هرج و مرج و کشکمکش پدید آمد شد طهماسقلیخان بعضی ملاحظات شاه طهماسب را که هنوز در حیات بود باشاه عباس از خراسان و قزوین باز مندران فرستاده و حکومت مازندران و استرآباد را نیز بکتاش خان عم خود داده بعد از فراغ خاطر از کار شاه و ایرانیان در میست و دویم ربیع الثانی یکهزار و یکصد و چهل و پنج کرت ثانی بجانب بغداد حرکت نمود و در شهر کرمانشاهان شنید که فولاد پاشا و ممش پاشا و پنجاه هزار عسکر رومیه در کنار آب دیاله بشت قرنسکی ذباب متعدد محاربه نشسته اند هشت منزل را در دو شبانه روز قطع کرده بر سر القوم رسید و در هم ریخت و رومیه کریخته اموال و اثقال ایشان نصیب قزلباش آمد و از آنجا با سپاه کینه خواه و علمهای نصرت پناه حرکت و در منزل علمداران محاذی کرکوک بمقابله سر عسکر صفوف رزم برارست توپال پای سر عسکر از دیدن آن سپاه قیامت اثر سراسیمه و متحیر ماند و پشت بقلعه کرکوک داده باظهار تمارض و عدم تعارض دفع الوقت نمود و دور و ز اصلا بمقابله نیامد و لشکر قزلباش سورداشت که قلعه در دو فرسنگی کرکوک بود مفتوح کردند و آذوقه بسیار بدست آوردند و عزم تسخیر بغداد و پشتها همت والا شد و حکم شد که ذخیره و آذوقه در آنجا بجهة صرف ایام محاصره بغداد جمع نمایند و خود بقراپته آمد رومیه اجتماع آذوقه و غله و سکونت قراپته را حمل بر وهنی از طرف ایران کرده و توپال عثمان پاشای سر عسکر از کرکوک بدر آمده ممش پاشا را با دوازده هزار کس بر سر او روی طهماسقلیخان فرستاد چون این خبر شایع شد طهماسقلیخان با سپاهی زبده و پنجاه از قراپته بر سر ممش پاشا که در حوالی آق در بند منزل کرده بود رفته و کوس حربی بغرش در آورد و آوای جنگ و غرش توپ و تفنگ سر عسکر نیز از راه در رسید حملات متواتره قزلباشیه سپاه ممش پاشا را از یکدیگر پراکنده و هزیمت ایشان بصفوف سر عسکر پهلو زد رزم در پیوسته شد لشکر برامد سر بسر خروش زمین پر خروش و هوا پر جوش ز آوای سنان و بوق سپاه شده قیر گون جسم خورشید ماه همی تیغ بارید کفتی ابر پس و پشت برجوشن و خود و کبر درخشیدن تیغ الماسگون بگرد آتش بگرد اندرون قرب ده هزار نفر از رومیه عرضه تیغ پدر یغ و سه هزار کس اسیر گردیدند تا بنام گرایلی بسر عسکر رسیده بضرب شمشیر سر او را بریده بحضور آورد و جمیع اردوی ممش پاشا و توپخانه و احمال و اثقال رومیه تصرف قزلباشیه در آمد و سر عسکر را بیدان ملحق کرده بحکم طهماسقلیخان در بحث روان نهادند بعبد الکریم افندی قاضی عسکر رومیه دادند که او را برده در روم مدفون سازد و مظفر و منصور بقراپته مراجعت کرد و با باخان چپنوشلو مامور شد که در حوالی سنه من رای زاب شط عبور کرده حله و نجف اشرف و کربلای معلی علی ساکنها الف الف تحیة و ثنا را مضبوط و آذوقه و غله آنجا را از رومیه محفوظ بجهته ورود جنود قزلباشیه جمع و ذخیره کرده تا موکب فیروزی کوکب وارد شود و خود با جمعی از دلیران ایران از قراپته بجانب تبریز توجه کرده در سنا و جبلاغ مکری معلوم شد که چون خبر هزیمت سر عسکر به تیمور پاشای ملی رسیده تبریز را خالی و بوان روان شده و لطفعلی بیک نایب تبریز از خلخال شبخیر آمده برق و فستق پرداخت و خبر رسید که محمد خان بلوچ حاکم کوه گیلویه سر بعصیان برآورده و تمامت فارس را ضبط کرده لهذا محمد حسین خان قاجار سکلر بیکی استرآباد بسرداری آنجا مرخص و روانه شد و اسمعیل خان قاجار بحکومت کوه گیلویه رفت و دوازده هزار سوار باتفاق آن دو سردار مامور شدند و بطهماسقلیخان جلایر حکم شد که از اصفهان ایشان را امداد کنند و خود طهماسقلیخان افشار پس از تفویض امور رومیه بسرعت مراجعت نموده و بر کرانه بغداد سپاه کشیده بمحاصره مشغول شد و پس از چند روز احمد پاشای والی بغداد طهماز دکالت در مصالحه کرده استمداد بیرون آورده بارد و فرستاد که معتمدی از طرف خود معین نمایند و پاشایان رومیه حاکم کنجه و تفلیس و ایروان و شروان قلاع خود را خالی کرده اسرا را که در بخارات بدست افتاده اند رد کنند و احمد پاشا خود در باب بیرون آمدن عذر آورد و بجهة تسخیه ولایات کردستان فرستاده اند

ذکر غزیمت نایب السلطنه طهماسقلیخان افشار بمدافعت محمد خان بلوچ و بیان سوانح این سال

نایب السلطنه طهماسقلیخان افشار بمدافعت محمد خان بلوچ قرار از ظاهر بغداد کوچ و بقصد تنبیه محمد خان بلوچ بجانب فارس رکضت نمود توپخانه را از راه خرم آباد فیلی با بعضی از ایلات خود از راه خانقین بطلعه پیات رفته بمنزل روانه در غول و کروهی را بشوشتر مامور و خود از راه پایمان بجویزه شتابان شد پس از انتظام انجا بشوشتر رفته بقتل ابو الفتح خان والی شوشتر و نهب و غارت شهر اشارت رفت و با باخان فیلی و پسران کرد ستانی را با هفت و چهار هزار نفر بنهب و غارت مازندران بگماشتن و خود از هر فرقه بهمان حرکت نمود و خبر رسید که محمد خان بلوچ از شیراز حرکت کرده روانه شولستان الوار است بتعجیل از همان گذشته با حضار

اسمعیل خان وطهماسبقلی خان جلایر مامورین مدافعه محمد بلوچ فرمان داود در کمبندان مشهور بدو کمبدان بارد و رسیدند و محمد خان بلوچ و بنده شوستان
که دوسوی آن کوه بلند است سنگر بسته با سپاهیان فارس در آنجا نشسته بود طهماسبقلی خان از راه دشت بادی به نیمه شبی در آمده نزول نمود
و تفنگچیان پیاده رو را بدو طرف کوه مامور کرد میانه تفنگچیان محمد و ایشان کلوله تکرک از سفیر سفوذ البلوار بود تا بالاخره محمد بلوچ فرار و کریزان
بجانب لار رفت سه هزار نفر از تفنگچیان فارسی باقی مانده جنگ کریز میکردند گرفتار شدند و بقتل آمدند و بسیاری از اعیان اعراب
واعاظم بنادر را که جایزه بحدود استرآباد بردند و عید نوروز سال یکهزار و یکصد و چهل و شش را در شیراز بعیش و عشرت و مسازبود و میرزا
تقی شیرازی را بحکومت فارس معین و طهماسبقلی خان جلایر را بانتظام آن صفحات گذاشته بجانب اصفهان نهضت فرمود و در راه خبر ولادت
شاهزاده میرزا صبیه زاده خاقان شهید شاه سلطان حسین صفوی رسید و بعد از ورود باصفهان بعزم استرداد ولایاتی که در تصرف روسیه
و رومیه بود بهمدان آمد و خبر گرفتاری محمد خان بلوچ و بنادر فارس بدست طهماسبقلی خان جلایر در رسید و بعد از ورود چشمان او را بر آوردند
و عنقریب بمرد و از همدان بصاین قلعه رفته سه هزار خانوار افشار رومی را که کوچانیده بودند بحکم طهماسبقلی خان بخراسان روان کردند و از آنجا خود
براغه و مغان آمد و طالشیه استارا که سرکشی مینمودند کوشمالی بلیغ داده روانه اردبیل شد و معلوم شد که نوشته و کالت احمد پاشا در باب مصالحه در
نظر سرخای خان لکزی حاکم شیروان و دیگران منشا عظمی و اعتبالی نشده بلکه سرخای کفته که شیروان از اشیران لکزیه داغستان بضرب شمشیر جانستان
گرفته اند چرا بحکم احمد پاشا و دیگران بقرابت شیبه باز گذاریم **ذکر فتوحات شیروان و قموق و داغستان و محاصره گنجه و در بند**
و باد کوبه و مصالحه با دولت روسیه موکب فیروزی کوکب طهماسبقلی خان افشار با سپاهی چون دریای ذخار بر لب رود
کر نزول نمود سرخای خان لکزی که اظهار زیاده سری مینمود پای در دامان ادب در کشیده از شماخی بی تراخی بجانب کوهستان لکزیه رفته
در جبال سخت و تلال صعب تحصن و تمکن یافت و شیروان بتصرف سپاه شیروان پل توان در آمد در ساعتی بحکومت آنجا محمد قلی خان سعدلو
تفویض یافت و بتنبیه سرخای رفته طهماسبقلی خان جلایر نیز از فارس در رسید و خبر رسید که سرخای با فوجی کثیر از لکزیه در قبیله جمعیتی دارند
طهماسبقلی خان کیتی ستان بنده و اغوز قی را در قلعه شماخی گذاشته با دوازده هزار سوار و توپخانه آتشبار بعزم قموق سوار شده و طهماسب خان جلایر
مامور شد که با دوازده هزار کس بعد از سه روز دیگر بر سر سرخای رود و سرخای با پست هزار کس جمعیت در منزل یوماش با سردار محاربه کرده
انهزام یافت و چنان دانست که طهماسبقلی خان نایب السلطنه است که بر سر او آمده لهذا ردی بطرف قموق نموده و روبه بجانب گنجه قدم تجیل
کردند و غازیان قزلباش قلعه خاچمز که از بناهای سرخای خان لکزی بود غارت کرده آتش زده بسوزانیدند و سرخای از عزیمت طهماسبقلی خان
بجانب قموق اطلاع یافته روی بکوهستانات نهاد اسباب و اثاثیه و تمام متصرف در آمد و جمعی از تاتاریه که با وی اتفاق کرده بودند کشته
شدند و طهماسبقلی خان بر جمعیتهای هر چه تمامتر از راه جبال تو پخانه کوه متصل بقموق می آمد و سرخای با تمام اهالی داغستان در کنار رود خانی
سپه بندی نموده بمدافعه مستعد بود غنی خان افغان حاکم ابدالی زرد و ندکور که در وسعت و عمق مشهور است عبور کرده سپاهیان نیز دنبال او
کرفته و از آب گذشتند و جمعی از اهالی داغستان کشته شدند و سرخای بجانب چرکس فرار اختیار کرد و قموق متصرف دلیران قزلباش در آمد
نهب و غارت و ویران شد خاص فولاد خان پسر عاول کرای خان شماخی بحضور نایب السلطنه رسیده و مورد الطاف کردید و متعهد ضمانت شد
واز تقصیرات لکزیه تشفع و توسط پیشه کرد و اهالی آن بلد معفو شدند و خان ذیشان افشار عزم مراجعت کرد و از راه شکنجه و شاه داغی البرز بقوتاشن
و قبله و از آنجا بشماخی آمد و از شماخی بگنجه رکصت نموده و طرف کلیسا کندی خیام ماه قباب سلطانی بمهر و ماه پوست علی پاشای حاکم
گنجه با تفکچیان سلطان تاتار بقلعه داری پرداخته و مدتی مدید از طرفین بار به محاربه اشتعال داشت و بسیاری از مردم معتبر بقتل آمدند و از
محاصره گنجه خاطرها بکنجه شد و مشوش نکردید و در سال یکهزار و یکصد و چهل و هفت بواسطه سفرای روسیه قرار مصالحه شد و در بند و باد کوبه و بتمام
بدولت ایران واگذاشتند و سرای طرفین مستخلص و مطلق العنان شدند و چون قلعه در جای نامناسب واقع بود بحکم خان ذی شان طهماسبقلی خان
در چهار فرسخی قموق قلعه عالی و محکم ساختند و اهالی شماخی را بآنجا ساکن کردند و دار الملک شیروان شد و خبر رسید که عبد الله پاشا سر عسکر
روم با سپاهی بعد و نجوم بقارص آمده در آنجا ساکن است خان والاشان افشار کروهی را بغارت قارص فرستاد و جمعیت بسیار طرق گنجه را مسدود کرد
و خوبان را بسبب راه لکزیه فرستاده و طایفه را بنجوان و ایروان روانه نموده و خود حرکت کرده از راههای صعب تخلیص و از آنجا بکنار سنکی قارص آمده

در برابر قلعه نزول اجلال وقوع یافت سر عسکر رومیه بقلعه داری پرداخت و تیموریاشای ملی را با یکصد و پنجاه هزار کس بمقابله مامور ساخت که شب بحصار داده و قدم در میدان ننهاده بمدافعه پردازند و جمعی بر تلی بلند از دحام داشتند سپاهیان قزلباش بر سر آنها تاخته بسیاری را قتیل سباع جمعی بجانب وان و ارزنة الروم و جمعی بمیان قلعه گریختند و با انکه پاشا پیام شد و نامه تلخ ارسال رفت از قلعه بمقابله نیامدخان والاشان بسوی ایروان توجه کرد عبدالله پاشا آن حرکت را مایه فتوری و قصوری دانسته با سپاه از قلعه بدر آمد روانه ایروان شد ذکر محاربه خان والاشان طهماسبقلی خان افشار با عبدالله پاشا سر عسکر رومیه و صادرات آن ایام طهماسبقلی خان بنه و آغوق را با اردوی همایون بکوکجه تنکه روانه کرده پانزده هزار سوار با خود نگاه داشت و سر عسکر با هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده بتنگچری وارد پیاغار و رود از اعمال ایروان شده و احتیاط در دامنه کوه نزول کرد لشکر قزلباش نیز در اخی کندی بماند و رومیه از قلعه برآمده از پشت سر اردوی همیون کنار رنگی چائی را فرو گرفته که اگر لشکر قزلباش از فراز پشته بمقابله پردازد ایشان بر سر اردوی ایرانی روند و اردوی سر عسکر نیز از جای حرکت و بنای کوچ کردن نهاده طهماسبقلی خان و پانزده هزار سواری از فراز تل مانند اجل سر اشیب شده چون سیل بهاری بجانب اردوی سر عسکر جاری شدند رومیه نیز تهیای سیر کرده بحکم سر عسکر توبخانه را در دسته نموده بر یمین و یسار بر دند و دسته یمین بر فراز تل مذکور و خود در پناه تل بایستاد و از طرفین توپ و تفنگ مقدمه کرمی میدان جنگ شد طهماسبقلی خان با جمعی جرار بر سر توبخانه فراز تل که مامن سر عسکر بود اسب انداخت و جمعی نیز بتوبخانه دست چپ فرستاد و قول بزرگ را بقلب لشکر رومیه صلا داد اول توبخانه بالای تل متصرف دلیران پل در آمد و قلب سر عسکر از زین کار مقلب گشته روی بادی فرار آورد و سواران از یمین و یسار بر پیاده و سوار حمله برده و کار بجائی رسید که یکتن چریک ایرانی ده تن ینگچری رومی را بکاری وا پس انداخته همی آورد سرها در سم اسبان می غلطید و تنها در زیر نعل فرسوده می گشت نظم ز تن خون که بر خاک پاشیده بود زمین همچو روی خراشیده بود تر زین بخود بیلان گشته غرق چو تاج خروسان جنگی بفرق فتاده دران کهن دشت در شت سر ناتراشیده چون خار پشت در آنروز پنجاه هزار کس از سپاه رومیه عرصه شمشیر و تیر شد و عبدالله پاشای سر عسکر را رستم نامی قراچور لو کرفته و در راه کشته سرش را بحضور آورد و مصطفی پاشا والی دیار بکر که داماد سلطان محمود خان خواندکار روم بود در زنگا بدست جلیل یک عرب میش مست کرفتار و چون مجروح بود بمرد و جسد او را بحضور خان غیور آورند توبخانه و احمال و اثقال و خیام و دواب فزون از حد و حساب بتصرف سپاهیان در آمد و تیموریاشا هزیمت شده بمدرفت و این فتح بزرگ در شهر محرم مکهار و یکصد و چهل و هشت اتفاق افتاد و صیت آن باطراف رفت و بحکم خان والاشان نعش سر عسکر را بسراو ملحق کرده بقارص فرستاد و جسد سردار مصطفی پاشا را بقلعه ایروان رد کرد و کرفتاران رومیه را که سی هزار بودند انعام داده مرخص فرموده باطراف آفاق خبر بردند باباخان چاپشلو را با شش هزار سوار بحاصره ایروان مامور نمود و خود بکنجه عزیمت فرمود علی پاشای والی کنجه از در استیمان در آمده امان یافت کنجه را بتصرف داده روانه روم شد اسحق پاشا نیز بدین سمت سینه بقلیس را سپرده جان بدر برده طهماسبقلی خان بقارص رفته تیموریاشای ملی و حاکم قارص قلعه داری کوشیدند و با شارت احمد پاشا وزیر بغداد قارص را بتصرف دادند و بروم رفتند و بعد از تخلیه قلاع و بلاد آذربایجان و استخلاص آن ولایت از تصرف رومیه و رومیه طهماسبقلی خان حشمت افزایی و شوکت تیموری حاصل شد و بدعوی انا و لاغیری سر برآورد و چون موکب فیروزی کوکب بچولکاه موغان رسید تمام حکام و امرا و اعاظم و اعیان و علما را طلب کرده بود و اجتماع داشتند و زیاده از صد هزار کس در اردو بود روزی همه را احضار کرده فرمود که غرض ما استخلاص ملک از دست بیکانکان فاغنه و روسیه و روئیه کنون بعون الله مستخلص شده اراده داریم که ملک ایران را بصاحبان ملک شاه طهماسب و عباس میرزا سپاریم و بکلات و قلعه کوشه اختیار کنیم اهالی ایران هر که را خواهند اختیار نمایند همه اجماعت تصدیق کردند که اگر مجادات الخضرت بنودی تی از اهل ایران از صدمات مخالفان بیاسودی کسی را غیر از تو سزاوار شهریاری ایران نمیدانیم بعد از اطمینان از خلق ایران بیان کرد که بعد از ارتحال حضرت رسالت پناه چهار خلیفه بتوالی خلافت کرده اند در هند و روم و ترکستان و ایران همین مذهب بوده در عهد خاقان کیتی ستان شاه اسمعیل بهادر خان صفوی علمای وقت آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را مسلوک داشته اند در جهلای زمان رقص و سب و شتم بیهوده پیفاید پرداخته و اختلافات و معادات فیما بین مسلمانان انداخته اند ما را مم که این مفسده رفع کرده و همه یکسان و یک ملت نشوند آسوده نخواهیم بود و باید این مذهب را که مخالف آبای کرام و اسلاف عظام ماست ترک نمایند ولی چون جناب امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام امام بحق است

در فروعات شریعه مقلد طریقه آنحضرت باشند تمام اهالی ایران جواب عرضه کردند که قبول داریم و نوشته سپردند مشروط بر اینکه اهل سنت این مذهب را خامس مذاهب اربعه شمارند و همه ساله از ایران امیر حاج تعین شود که حجاج را بکعبه رساند و در رکن شافعی اهل ملت جعفری را شریک سازند **در بیان جلوس طهماسقلی خان افشار و بنام اصلی نادر شاه موسوم و مشهور شدن و صوادر این سال** در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال یکهزار و صد و چهل و هشت هجری نادر شاه افشار قرقلو تاج پادشاهی بر سر نهاده بر تخت سلطنت جلوس کرد و نام شاه عباس صفوی را از خطبه و سکه بینداخت و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و تاریخ فما وقع تاریخ این جلوس شد و بعضی ظهر فلا خیر فیما وقع خواندند و فرمانروایی نکرد و ایالت خراسان بعزیزان اکبرش رضاقلی میرزا تفویض یافت و حکومت آذربایجان ببرادرش ابراهیم خان محول گشت و میرزا تقی شیرازی میرزا تقی خان وحاکم فارس گردید و عبد الباقی خان زنگنه با میرزا ابو القاسم خان کاشانی و ملا علی اکبر بلاباشی بهر اعظت علمی پادشاه والی موصل که باظهار مصالحه آمده بود باتمام و انجام امر مصالحه بسفارت روم و اسلامبول مامور شدند و نادر شاه افشار با صفهان آمده بعد از تشیید طواف بختیاری در عین شوکت و بختیاری بکرمان رفته جمعیت ساخت و ولایت بلوچستان را نه کرده و خود روانه خراسان شد و از آنجا بقندهار رفته در شهر ذی حجه محرام سال یکهزار و صد و چهل و نه بظاهر شد با سراوق قتدار برافراخت و در آنجا طرح قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات و ابنیه رفیعه انداخت و بنا را باموسوم و در اندک وقتی اتمام یافت و اشرف سلطان افغان غلیجائی از قلعه فراه نزد او آمده معروض داشت که طایفه افاغنه بعزم محاربه بکنار ارغنداب آمده اند جماعتی از قزلباش که چون شیران ارغنده و پلنگان درنده بودند بدفع آن کروه مامور شدند و ایشان را متلاشی کردند بقلعه فندهار گریخته و حصاری شدند و در محاصره فندهار تاکید بلیغ رفت برجها ساخته و حارس گذاشتند و عرصه بر قلعه گیان تنگ کردند و قلعه بست نیز متصرف در آمد و درین سال که هزار و صد و پنجاه بود شاهزاده رضاقلی میرزای افشار مستخر اندخود و بلخ مامور گردید و از راه بادغیس روانه ابو المحسن خان و بزرگان بلخ بمدافعه در آمده منکوب شدند و بارک خزیدند و بالاخره متابعت کزیدند و بلخ مسخر شد و رضاقلی میرزا از آب آمویه گذاره و بقرشی رفته ابو الفیض خان و زبک پادشاه ماوراء النهر با سپاهی بسیار بقرشی آمده منهزم و مخذول گردید و دو شهر قرشی رفته محصور شد چون این اخبار بنادر شاه افشار رسید او را درین فعلت نپسندید و حکمی بر رضاقلی میرزا نگاشت که ابو الفیض خان با عتبار احفاد چنگیز خان وارث سریر ترکستان است و برای ما باستیصال او منیست از محاصره قرشی مجانبت جوی و بلخ پوی و نامه مشتمل بر وعد و وعید بخان مذکور نوشته که امینی روانه حضور پادشاهی کند تا قرار کار داده شود والا صرفه نخواهد برد مع المقصه قلعه آسمان سا رفندها بزحمت بسیار مفتوح شد حسین برادر محمود غلجائی و قربای او را که جا بنده بمازندران برفندو فندها را ویران کردند و سکنه آن شهر را بنادر آباد سکونت داد و آنولایت را بعبد الغنی خان ابدالی سپرد و فرستادگان روم دران مرز و بوم مراجعت کردند و تمام تکالیف نادری ممضی شده بود الا رکن مسجد الحرام و دیگر پاره مامور شدند و موکب فیروزی کوکب پادشاهی بکابل عزیمت کرد و در پشت فرسنگی غزنین با قرخان و علما و عظمای غزنین بحضرت آمدند و چشمکشها دادند و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافتند بعد از انتظام مهام غزنین و کوهستان هزاره جات آن بلاد بکابل رودی نهاد چون امور زابل و کابل منظم گردید در کمال جلال بجلال آباد آمد و رضاقلی میرزا را که سابقا احضار فرموده بود بحضور پادشاهی شرفیاب شد و به نیابت سلطنت اختصاص یافت و بعد از سفارشات بازگشت و نادر شاه به پشاور رفت و نصرالله میرزا ولد خود را بجا حفظ اردو و آغروق گذاشته و سواران گزیده را همراه برداشته المغار نمود صبح دیگر روز سی فرسنگ راه طی شده بود ناصر خان مطلع شده بمقابله آمد و مغلوب بازگشت و نادر شاه باردو باز آمد و خبر قتل ابراهیم خان برادر او در دست تکیه جا رود تله درین منزل معروض افتاد امیر اصلانخان قرقلو و صفی خان بغایری باذربایجان و داغستان مامور شدند و اردوی پادشاهی بجانب جهان آباد حرکت نمود و بر روی رود اترک حسن بیگ سپاه بکمند شتافت در حوالی لاهور پادشاه بباغ شعله باه نزول کرد ذکریا خان صوبه دار لاهور بقدم اطاعت و ضراعت امان خواسته که بخدمت آید و پیشکش لایق روصد زنجیر فیل کوه پیکر با کفایت خان وکیل خود بدرگاه شاه فرستاد لاهور نیز ضمیمه بلاد ممالک محروسه شد و در آنجا معلوم افتاد که محمد شاه تیموری گورکانی پادشاه هندوستان در دهلی مشهور بشاهجهان آباد باحتشاد عساکر و اجناد اشتغال دارد نادر شاه کیهی ستان حکومت لاهور را بذکریا خان و ایالت کابل و پشاور را بناصر خان که از جمله کرفاران و ملتزمین رکاب بودند تفویض فرمود و از شهر لاهور بیرون رفته از رود خانهای ژرف عبور کرده بگذشت و بسرهند رسید و اجناد دهلی متواتر گشت ذکر لشکر کشی

محمدشاه پادشاه هندوستان بموضع موسوم بکرنال ورسیدن نادرشاه افشار ومحاربه کردن دو پادشا
والاجاه وظفریافتن نادرشاه پادشاه والاجاه تیموری نژاد باری نهاد هندوستان محمدشاه چون ازآمدن نادرشاه باخبر گردید تهیه
لشکر مشغول شد وبا سیصد هزار مرد نامی جنگ آور ودو هزار فیل منکوهی البرزپیکر وسه هزار عراده توپ جهان آشوب وارد کرنال شد
فرسنگی شاه جهان آباد دهلی شده منتظر قدوم پادشاه ایران بود واین موضع درکنار رود خانه فیض است که علیمردان خان زنگنه آنرا البهرشاهجهان
آباد جاری کرده واز جانب کرنال وان واز طرفی دیگر بجنگل پیوسته است وسنگری حصین وغورغانی متین در انجا بسته پادشاه هندوستان
منتظر نشسته بود ونادرشاه افشار روز چهارشنبه چهاردهم شهر مذکور وارد محلی که دو فرسنگی اردوی محمدشاه بود شد وخیمه وخرگاه برپا کردند
صحرای هندسراسر پرد دیبای چین وپرند خطا گردید قبه بارگاه شاهنشاه بامهر وماه هم آغوشی مینمود واز وفور سیاه روی خاک پوشیده وراه شمال
برسته مانداز خیام رنگارنگ ولباس گوناگون کوه وراغ رالون پرطاوس وگونه بوقلمون بود ودر روز پانزدهم ماه ذی قعده بحکم قهرمان
ایران وشهریارکامکار نادرشاه افشار سپاه رزمخواه قزلباش سبه قول مرتب گردید ونصرالله میرزا قاید وسابوتک قول سپاه بود ومقرر
گردید که ازطرف شمالی دریای چمون تاحوالی کرنال آمده متوقف باشد وپادشاه شکرکش کشورگیر نادرشاه دو قول دیگر را برداشته میانه رود
فیض وبحر چمون آمده درنیم فرسنگی اردوی محمدشاه هندی رزمگاه وسپاه وزمینی هموار ومسطح مقرر گردید ونصرالله میرزا را نیز احضار فرمود
ومستعد محاربه ومضاربه بایستاد ومحمدشاه نیز با آن سپاه پیکران بجنبش درآمد گفتی زمین وزمان متحرک گردیده وکوههای عظیم پویان آمد
زنده پیلان کوه هیکل درمقدمه سپاه محمدشاه باکتارهای هندی ودودمهای مصری پوشیده گشته وعرادهای توپ بگردش وجنبش درآمدند آتشکو
توپخانه وفیلخانه جگرکوه میکداخت وزهره شیرآب میگردید ونیم فرسنگ طول صف سپاه هندوستان بود واز میدان جنگ که نیم فرسنگ تا معسکر محمد
شاه فاصله داشت پشت بپشت وصف بصف سپاه سیاه بود ونظام الملک صاحب هفت صوبه دکن وسعادت خان واصلی خان وقمرالدین
خان وخان دوران وسپهسالار هندوستان با آن دریاهای لشکر بجنبش درآمدند ومادده کار میکرد از بسیاری جنود هنود زمین چون دریای موج مینمود
نظم پیلان جنگیش کردوصف رانم ندارد خردمند نادیده باور زمین کوه باشد چوآیند پیدا چواندر کدشند چاه مقعر چنان کردواز عرضشان
دشت گوئی بموج اندر آمد همی بحر اخضر پیکراه گیرند برآب وآتش بدندان بدرند پولاد ومرمر سعادت خان برهان الملک که پیش تار سپاه
هندوستان بود باتوب وتیپ لختی پیش آمده ومحمدشاه وامراوسپاه نیز ازقفای اوراه درگرفتند کوهها ورویینه خم لغزش درآورند وشندف
وشپیورو کادوم ناله درشد نداز آوای کرنای کوش کیوان کرشد واز گردسپاه روی آفتاب مکدر گردید زمین دریای آهنین موج بود وهوا
عفریت قطران جامه نیمود قهرمان ایران از آن دشت مصاف با حجله زفاف برابر دانست پیش کردون طیش بزم آرایان محفل سور وعیش قول بزرگ را
بانصرالله میرزا گذاشته وخود بکمال وسلح باتوپخانه جلو همت برشکر شکنی گماشته ازدوسوی توپهای تنین پیکر رعدآوای صاعقه بارغره درافتاد
وازغرو وغرنگ لرزه درکوههای گران سنگ درانداخت گردان قزلباش واکراد وافغان ازاطراف عنانها سبک ورکابها گران کرده بانیزه وتیغ و
سنان جان ستان حمله ورشدند خون کلکون عرصه صحرا لاله زار کرد وتیغ رخشان هرسنگ وخاره راکان بدخشان نمود شاهد خاکرا اطلس رومی
جامه بود وشاره کلناری عمامه نظم زکرد سیه خنجر جنگیان همیتافت چون خنده زنگیان همه ره زبس کشته دریکدیگر سروپای ودل بود
مغزوجگر کشیده شد از صف پیلان مست یکی باره ده میل پولاد بست زچهره چوانگشت هریک بنک ولیکن زبیژی چوآتش بجنگ زبس
هندی ابنوه چون پرزاغ زبس خشت وخنجر چوخشان چراغ یکی پشه کفتی که شد آبنوس همه شاخش الماس وبرسندروس دزی بود هریل یازان
بجنگ زهردز روان خشت وپران خدنگ پی زنده پیلان بخون اندرون چوکاخی زبجاده چارستون همی پیل برپیل جنگی فتاد
چوکشتی که برکشتی افتد زباد قهرمان ایران کرزالبرز برزد درپنجه کرفه رخش سبک سیر بهرسو همیتاخت ومغزسرکشانرا باخاک ممزوج همیساخت
هرجاکه روی کرد خاک را برجوی کرد وبهرصف حمله برد ازهم بردرید مع القصه ازابتدای ظهر تا پنج ساعت آتش محاربه مشتعل بود وشمشیر بالقطع مقاتل
مشتعل تا عاقبت الامر سپاه هندوستان تاب نیاورده شکست یافتند وبوادی فرار شتافتند صفها پاشیده شد وتوپها بجای ماند پیلان بی
خرطوم شدند وگردان بی حلقوم برهان الملک وفرزند محمدخان برادرزاده اش که برهودج پیل برنشسته بودند باهمراهان خود زنده بدست آمدند
وخان دوران سپهسالار هندوستان زخم ارشد برادرش مظفرخان منهزم ومقتول وپسرش نیز کشته شد ودیگر پسرش میاعاشورخان گرفتار آمد

وسرداران وامرای نامدار مانند واصلی خان وشهداد خان افغان ومیرحسن خان ویادگار خان واشرف خان واعتبار خان وعاقل بیگ خان وعلی احمد خان
با یکصد نفر دیگر از عظما وخوانین وسی هزار تن از لشکر پرخاشگر محمد شاه باری کورکانی بقتل آمدند وبسیاری اسیر شدند محمد شاه ونظام الملک وقمرالدین
خان زنده بدر رفته ولی محصور شدند پیلان وتوپخانه وخزانه وغنایم بیکرانه بدست افاغنه وطراف اردوی محمد شاه را محاصره کرده سپهدار عبدو مرو
ووصول آذوقه ممنوع شد محمد شاه مضطر شده خود را از سلطنت خلع وبامید عفو قهرمان جرم بخش قصد حضور نادر شاه کرد وشاهزاده نصرالله میرزا با خراج
اردو او را استقبال نمود نادر شاه نیز تا پیرون خیمه مستقبل شده دست او را گرفته بهمراه آورده بر مسند خود ودر پهلوی خویش نشانید وحاشا نوزرا
با یکدیگر تعذی نمودند وبعد ازان محمد شاه باردوی خود باز گشت اما همچنان سپاه قزلباش اطراف اردوی او را گرفته محاصره داشتند دیگر روز محمد شاه
با امرای خود واردوی خود کوچ کرده باردوی پادشاهی ملحق شد وروز پنجشنبه غره ذیحجه رایت نادری بجانب دهلی بجنبش درآمده هشتم ماه باغ شعله
ماه مطلع آفتاب جلال نادری گردید ومحمد شاه بمیهمانداری مشترشهر رفته وروز جمعه شاه حرکت کرده بشاه جهان آباد رفت ومحمد شاه پای انداز با
انداخته ومهر بانیها نمود وتمام خزینه وجواهرخانه وذخایر وتفایس خود را بنادر شاه تسلیم کرد ونادر شاه دیگر روز بدیدن محمد
شاه توجه فرمود اظهار وداد واتحاد نموده ودر شب پانزدهم شهر ذیحجه بی اشاره پادشاه هندوستان در شهر قلعه برخواست وبازار ویه سوقیه هند
باقزلباشیه منازعه کردند وچندتن را سرافکندند بدان تیز شاعت ننموده از دحام کرده بتصرف فیلخانه که در دست چاکران پادشاه قهرمان نادر شاه
افشار بوده اتفاق کردند پادشاه ایران شب تامل نموده علی الصباح سوار شده بمیان شهر وبازار درآمد وحکم بقتل عام درداد سپاهیان قزلباش
دست بشمشیر برده درمیان شهر بخشیدند وسی هزار کس از اهل هند بقتل آوردند عاقبت پادشاه هند دعای دولت او شفاعت کردند وحکم بمنع
قتل عام رفت ودختر محمد شاه را بعقد شاهزاده نصرالله میرزا درآورده واموال وذخایر سعادت خانرا که وفات یافته بود در لکنهو ضبط کردند یک کرور
زر نقد که پانصد هزار تومان ایران است از مال واضیمه خزینه نادری شد وپانصد کرور از دولت هند بخزینه پادشاهی نقل کردند واز جمله پیشکشهای
محمد شاهی تخت طاوس بود که دو کرور جواهر صرف ترصیع آن شده بود وصوبه داران هندوستان کرورها پیشکش دادند الحاصل پس ازین
امور اتا پادشاه ایران سلطنت هندوستان را بمحمد شاه واگذاشته وسربراورا براسته تاج ونگین پادشاهی هند بدو باز گشت ومحمد شاه از انطرف
آب اتک را از بهت وکشمیر تا موضعی که آب رود مذکور بحیط مشهی میشود باسند وتته وبنادر وقلاع بنادر شاه نیاز کرد وقهرمان ایران نادر شاه قهار
در هفتم صفر عزم سفر ایران کرد وبحاران بجهة ساختن کشتی وسفر بخارا وخوارزم روانه بلخ نمود که بورود موکب فیروزی کوکب پادشاهی آماده ومهیا
شود وچون ابوالفیض خان چنگیزی پادشاه ترکستان این اخبار شنید مضطرب گردیده نامه وسفیر فرستاده واظهار خلوص ومتابعت کرده وجواب
مشروط باستقبال موکب ومطاوعت دولت نادری یافته وارد وی پادشاهی حرکت کرده ودر منزل سرروضه جهات ایلچیان بردم ورسیدند
مامور شدند ودوازده هزار تومان جواهر ومرصع آلات با چهارده زنجیر فیل بجهة هریک ازین دو پادشاه والاجاه روانه نموده وبعد از شبانه افاغنه
یوسف زائی بکابل رسیده واز ایلات آن صفحات چهل هزار کس ملتزم رکاب نصرت انتساب شده بود وصوبه داری کابل بناصرخان تحمای السابق
اختصاص یافت **در ذکر تسخیر ولایات سند وتقسیم آن وبورش ترکستان وفتح بخارا وخوارزم** چون خدایارخان
عباسی حاکم صوبه سند شرفیاب رکاب اعلی گشته بود نادر شاه قصد تسخیر سند نموده حکمتی بیگ خان حاکم شیراز مرقوم داشت که از راه دریا سند
آمده واردوی شاهی را زراه بنکش روانه آنجا نموده شد اعاظم زمین داور بخدمت آمدند وارد ونصرالله میرزا سپرده شد ونادر شاه باجمعی از سپاه
بعزم کوت رفت وخدایار از قلعه عمرکوت پیرون آمده فرار کرد واو را گرفته بخدمت شاه ولاجاه آوردند یک کرور زر وجواهر بحریمه فیروزی ضبط خزینه
دار شد نادر شاه ولایت سند را بسه قسم ساخته یکی را بدو ودیگر را بشاهقلی خان داد وقسمتی که بیلوچستان اتصال داشت بنجب خان حاکم بلوچستان
داد وشکارپور وبعضی از مواضع جانب دست راست بخوانین داد بوتره متعرض نشدند وحکمتی بیگ خان رسیده وجواب یافت که معاودت نماید
وسفاین در بندر عباسی باشند تا حکم جدید رود وپس از انتظام امر سند در شهر صفر المظفر سال یکهزار ونیجاه وسه لوای جهانگیری در چمن خوی حوالی
قندهار منصوب شد وچون رای ملکت آرای پادشاه جم اقتدار نادر شاه افشاریران قرار یافته بود که خیمه مروارید وتخت تاج کاوس
بهتر از تخت طاوس بامتمام استادان صنعت کار بدایع نگار ایران وهندوستان بانمام رسیده در مدت یکسال آن خدمت انجام یافته بود در روز
یکشنبه غرة شهر ربیع الاول سنه ثلاث وخمسین ومائة والف در خیمه مذکور بر تخت مرصع جلوس فرمود

رضاقلی میرزا و سایر اولاد و احفاد قهرمان ایران سعادت کاب بوسی دریافتند لهذا آن تخت و خیمه بدیعه را برپا کردند و جشنی برآراستند و حمایلهای گرانبها و بازوبندهای مرصع بجواهر بابهای شاهزادگان مذکور و علیقلیخان ولد ابراهیم خان مغفور مرحمت فرمود و چون خود را مانند امیر تیمور گورکانی پادشاه اقالیم میدانست شاهرخ میرزا پسرزاده خود را بهرات که تختگاه شاهرخ بن تیمور بود فرمانفرما فرمود و نصرالله میرزا و دیگر شاهزادگان را مرخص نمود که بمشهد مقدس رضوی رفته قدری رحبت نمایند و خود در بیست و پنجم صفر کمکیزان و صد و پنجاه و چهار زنشتیها مصمم تسخیر ماوراءالنهر و ترکستان شد و در باغ غیرآباد شاهزاده رضاقلی میرزا نایب السلطنه با سپاهی شایسته و توپخانه بایسته بحضور قهرمان ایران آمد و مورد الطاف شاهانه گشت و اردوی گیهان پوی نادری از راه مارو چاق وارد خوارزم شد و بلخ آمده بعد از تنظیم و تنسیق آن بلاد شاه والاجاه ایران کشتیهائی که بخاران هند در عرض بهالی مباشه بودند دیگر ره صد فروند بودند بجهة عبور از جیحون و رود بخارا بر رود آمویه در افکندند با فوج دریا امواج از آب آمویه مشهور بجیحون چون بادصرصر در گذشت و بخاک بخارا رسید در حکیم دانا تعالیق که از امرازادگان توران بود بر کاب خسرو ایران آمده و مامور شده که بخارا را رشته خان چنگیزی نژاد بخارا ابوالفیض خان را بفیضیابی رکاب نصرت مآب نادرشاهی مشخص و مباهی کنند ابوالفیض خان وقتی خبردار شد که قهرمان ایران به بیخ فرسنگی بخارا رسیده بود لاجرم ابوالفیض خان از اجرمطاوعت و متابعت چاره نبود زیرا که میدانست لنظم هرکه با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد خان والاشان مذکور با همه اعاظم و افاخم و اعیان و اشراف و خواجگان و خواجه زادگان حضرت بخارای شریف اظهار استقلال را ترک و اصرار استقبال را برک کرده بخارا نخوت از دماغ شوکت پرون نموده موکب فیروزی کوکب پادشاه والاجاه را پذیرای پذیره شدند و در مراقبت رکاب شاهنشاه والاجاه با اقتدار نادرشاه افشار با استعداد و سامان میزبانی پرداخته و سرود درود کی را بلند آوازه کرده بنوای دلکشای متانت نخستگاه خود را مفاخرت بسی فرود نظم کای بخارا شاد باش شادزی شاه سویت میهمان آید همی شاه ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی شاه سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی مع القصه پادشاه ترکستان پیشکشها قبول کرد و بیست هزار طارم با خانه و کوچ ملزم رکاب نمود دیگر باره بتاج شاهی متوج و لشهریاری ماوراءالنهر مقرر گردید و بلاد جانب شمالی رود آمویه را ماوراءالنهر موضوع و بممالک محروسه ایران موصول آمد و صبیه ارشد بعقد و نکاح علیقلیخان بن ابراهیم خان برادرزاده اش منسلک فرمود و اصلاحکان نمیرد که این تقویت و ترتیب با ضعف و قوت دولت او خواهد بود و چون طوایف ازبکیه خوارزم که دران ایام یلبارس خان پلنگ را خصم افگنی و دشمن شکنی آن کروه بود مکرر بدست تطاول در دشت چیاول بلاد ایران اظهار ید و کارهای بد کرده بود و رضاقلی میرزا را آزرده داشت رای نادری تصمیم رزم خوارزم کرد از بخارا عزیمت خوارزم آشکار نمود و از معبر چارجوی چاره جوی این کار کشت بتوفیق خداوندیکانه عزم تسخیر قلاع پنکانه کرد و نخست با چندین هزار دلیران کمان و کیوتیر گرزه کرز فرپیر زرزر سب وی تسخیر قلعه کردون نظیر هزار اسب بخا و چون حصن هزار اسب قلعه حصین بود و یلبارس خان چون پلنگ خشمگین دران قلعه آسمان تمکین نشسته و دربروی بخت خود بربسته بود و بمقابله شیران پلنگ افگن و دلیران شیرشکن نمی آمد و جنگ حصار فایده چندان ندانست نادرشاه قهار جهانگیر از هزار اسب گذشته روی بمیان ملک خوارزم کرده بجانب دارالملک خیوه رانده و باخود مقرر کرد که پای تخت مملکت خوارزم را بقوت بخت و متانت عزم مخر نماید که گفته اند چونکه صد آمد نود هم پیش ماست و این معنی نیز محرک خروج یلبارس خان از شکنای قلعه هزار اسب بود لهذا الملغار کرده با سپاه نصرت همراه چنانکه در اسمت و شیوه بود بجانب خیوه تاخت و چون بنده اراده سیر مولف این دفتر بحکم شاهنشاه بحر و بر ابوالفتح و النصر و الظفر سلطان سلطان زاده و خاقان خاقان نژاده ممولفه دریای جلال و کوه تمکین شاهنشه عهد ناصرالدین درین دولت ابدمدت بسفارت آن ولایت رفته و آن مملکت را بعینه دیده مجملی مکشوف میدارد و درین نامه معبر حتامه می نگارد که شنیده کی بود مانند دیده

در ذکر مجملی از اوصاف ملک خوارزم و شرح قلاع پنکانه و فتح خوارزم و قتل یلبارس خان و حکومت محمدطاهرخان و سایر صور در آن زمان

برارباب خبرت و اصحاب فطنت پوشیده مباد که مملکت خوارزم را فتحی و وسعتی و بلادی و قلاعی معینه است و وجه تسمیه این ملک را وجوه نگاشته اند انسب اینکه در ایام ملوک باستان قبل از اسلام که پادشاهی ایران بکیخسرو بن سیاوش بن کاوس مقرر گشت و افراسیاب بن پشنگ بن زادشم بن تور بن فریدون در ترکستان رایت استقلال و استبداد برافراشته بود منازعات ایرانی و تورانی تکمر یافته وقتی کیخسرو بجاریه افراسیاب جدماوری خود یافت و درین بود

رود آمویه و چون که سر حد توران و ایران بود مقابله عسکرین واقع شد افراسیاب پسر خود شیده را که خال کیخسرو بود سپاهی بسیار داده بجاره شاه ایران فرستاده و چنان مقرر شد که شیده و کیخسرو بنفسه و با نفراده مبارزت کنند و هر یک مغلوب و مقتول شوند سپاه امین بوده ممالک خود رجوع جویند و کیخسرو در ین رزم برشیده بن افراسیاب غالب گشت و او را کشت لهذا سپاه ترکستان مغلوب شدند و بمراجعت مامور آمدند چون در زبان پارسی کویان عجم خوار بمعنی اندک مایه و زبون و سهل و ایکانست کیخسرو فرموده که درین صحرا خوار رزمی بود یعنی محاربتی آسان و سهل واقع شد لهذا نام آن بقعه رزمین خوارزم شد و چنانکه رسم عجم است که حروف متحده متصله را مخذوف کنند همچنانکه سپیدیو را سپی دیو خوانند آن زمین را خوارزم خواندند و بعد از بتدریج و توالی ایام صورت بادی یافت و ملک خوارزم خواندند و بواسطه قرب آب جیحون و استعداد ارض آباد کردند و کروهی دران ساکن شدند و مملکتی شد سلطان نشین و دران قلعها افراخته و شهرها بنا خشت و طوایف تراکمه اوزبکیه دران منزل کزیدند و روز بروز آبادانی آن بفزود و دران مرز و بوم حکومتی و مرزبانی پدید آمد تا رفته رفته مانند بخارا حکام و امرا یافت و فی الحقیقه امینوی آب جیحون از اجزای ملک ایران شد و در عهد ملک طایفه سلاجقه از جانب ایشان والی یافت و انوشتکین غرجه والا او دران مرز استیلا یافتند و بسلاطین خوارزمشاهیه معروف شدند و کار دولت آنان قوام و علو گرفت تا بمحمد خوارزمشاه رسید و چنگیزخان خروج کرد و بر مراتب اقتدار عروج و آنملک را خراب نمود و سپاه مغول متصدد هزار کس از اهالی آن دیار کشت و کرکانج را که دارالملک خوارزم بود و معز آن جرجانیه است ویران کرد چنانکه در تواریخ مبسوط است و بعد آن روزگار دیگر باره صورت آبادی گرفته چنانکه در هر وقتی اشارتی رفته حکام و ولات اوزبکیه و ترکمانیه و اشته تا در عهد سلطنت ملوک صفویه چنانکه گذشت پادشاهان اوزبک جوجی نژاد دران بلاد فرجی نیافتند حکومت داشتند غالبا با سلاطین ایران لوای موافقت و متابعت می افراشتند و اگرچه ایل و الوس آنملک صحرانشین و خیمه گزینند ولی پنج قلعه شهرمانند در خوارزم بنا خشتند و سر بر هر یک بر قبه افلاک برافراشتند و آن هزارسب و خانکاه و خیوه و کات و کرکانج بوده و قلعه هزارسب بر کوهی واقع شده و از قلاع محکمه است و دو دروازه دارد و فسیح آن خالی از زحمتی و صعوبتی نیست و خانکاه در میانه هزارسب و خیوه واقع است و کات و کرکنج در طرف دیگر اتفاق افتاده چون نادرشاه از راه چهارجوی بخارا بر سر هزارسب آمد خوارزمیان آب دو جیحون را که بهمه خوارزم روانست بر کرد هزارسب بسته و زمین کل و لای شد لهذا نادرشاه از هزارسب گذشته چنانکه ذکر شد بخانقاه آمد از آن نیز چشم پوشیده بطرف خیوق که دارالملک خوارزم است راند یلمار سرخان از هزارسب آمده تا که موت و کوکلان و تکه ابتر کتازی و مبارزت با لشکر پادشاه قهار فرمان داد و نادرشاه در آن زمستگاه خود بجنگ پردلان رزمی کران بوقوع پیوست تظلم بجوشید جوشن همه دشت و کوه سپاه اندر آمد کردها کرده بکردار باران ز ابر سیاه بیاریدن تیر اندران رزمگاه جهان چون شب بهمن از تیره میغ چه ابری که بارانش ز و پیکان و تیغ زمین آهنین کرده اسبان نعل بر دست کردان بخون گشته لعل مع القصه شکستی فاحش در لشکر یلمار سرخان در افتاده بقلعه خانکاه گریخت روز دیگر بیرون آمده چنگی شدید کرد و کرباره تاب مقاومت نیاورده با پنجاه هزار نفر از امرای اوزبکیه مقتول گردید و نادرشاه والاجاه بر میخوق آمده همت بتسخیر آن بلده گماشت مخفی نماناد که خیوه بکسر اول ششصد و شصت سال است که آبادی تمام یافته گرد آن شهر کمتر سنگ است حصار آن در کمال متانت و سطبر و آن شهر را خندق اصلا نیست چه با وجود نهرهای بزرگ بسیار که از جیحون بهر سوی آن شهر جاریست پنداری هزار خندق مملو از آب دارد بر یکسوی آن شهر ارکیست محکم بعد از عبور از دروازه وطی کردن نهرهای بزرگ مار پیچ میرسند آن نیز در کمال استحکام است و این شهر را هیچ دروازه نیست و بعد از دروازه نیز ابواب محکمه بکار برده اند چون نادرشاه بدانجا رسید رودها بشکستند و پلها خراب کردند و باطراف شهر آب در انداختند و مدتی سپاه نادری چون نهنگ دران آب در آمده از گلوله توپهای آتشین خاک حصار را بباد دادند و هنوز آثار آن صدمات بر جدار و حصار خیوه برقرار است آخر الامر از در استیمان در آمدند و سرای چندین ساله خراسانرا زار و نمود و ند و چهار هزار سوار ملازم رکاب دادند و نادرشاه بعد از چند روز اسرا و قتل سی هزار کس و معارک محمد طاهرخان پسرزاده و لیمحمدخان اوزبک را که از نسل جوجی و چنگیز بود و برمسند خانیت و خوارزمشاهی برنشانیدند و خراسان کرده و در چهار فرسنکی اپورد خیوه آباد نام بلده بنیاد نهاده و غالب امرا و خیوقیان را بانجا ساکنت کردند و نصرالله میرزا را حاکم خراسان کرده بعزم تنبیه یکزیه و اعتیان که مرتکب قتل برادرش ابراهیم خان شده بودند روی بمازندران نهاد و در سال صد و پنجاه چهارم بمازندران آمد و در ولایت سوادکوه و حوالی قلعه ولاد یوکاه سواری از میان جنگل کلوله تفنگی بوی انداخته شد که بازوی دست راست نادرشاه را خست و

چپ و را برده بکردن سب نشست وی متعمد خود را از اسب بزیر افکنده که کلاه تو تیا بدو چون بطهران آید پاسخ خود رضا قلی میرزای نایب السلطنه را ن
افکندن کلاه را باشارت او دانسته لهذا چشم از نوچشم خود پوشیده حکم کمندان چشم فرزند دلبسند کرده او را در طهران گذاشته راه آذربایجان
برگرفته بدآغستان لکزیه جارو قلمه رسید بازار نیغ تیز رواج یافت و قتل و غارت شایع شد بعد از قلع و قمع لکزیه از قموق آذربایجان بازگشت و
فرستادگان روم بازآمدند و بروفق خاطر خواه نادرشاه پاسخ نیاوردند و شاه قصد یورش روم کرده از راه شهرزور موصل رسید حسین پاشا
والی موصل و پاشایان دیگر که از روم بامداد او آمده بودند مرکب جلادت در میدان عادت بجولان درآورده باندک حمله و صدمه از پای شاه
فلکجاه کنج حصار را بر پهنه پیکار راجح یافتند و از غرش توپهای رعدآواز و کاله آتش فشان مرگ آغاز حصاری بودن نیز پاس نشد و امان خواستند
و علما و افندیان استمهال جسته بجهة اتمام کار با سلامبول رفتند و شاه بجانب کرکوک رفته به آغوش او قرار پیشه گذاشته بقصد زیارت
اماکن مقدسه تعجیل نمود و در شهروان سلیمان پاشای کد خدای بغداد و محمد آقا از جانب احمد پاشا والی بغداد پیشکشها آورده مخلع بازگشت نمود
و نادرشاه بزیارت کربلای معلی و نجف اشرف رفته اظهار اخلاص کرد و صاحب تاریخ جهانگشای نادری نگاشته که شاه بزیارت مزار یغان بن
ثابت کوفی مشهور یا بوحنیفه و امام اعظم رفته و یک الف دری بصیغه نذر بخدمه آن مقبره داد و اظهار ارادت نمود و آنگاه از راه حله بنجف اشرف
مشرف شد و دران شهر مقدس علمای سنی و شیعه را جمع نموده بتحقیق مذهب خواست بعد از گفت و شنود اختلاف را باتیلاف تبدیل و بحکم سلطانی
وثیقه نگاشتند و دران حرم محترم یعنی در خزانه نجف اشرف گذاشتند بسب و فض ممنوع و متروک و مذهب حقه جعفریه خامس مذاهب اربعه و در
رکن شافعی شریک و بآئین خود با امام نماز گذارده باشند و امیر شاه ولی امیر چاپشلو را بحکومت شام و شهرسال تعیین نمود و در کمال عزت عازم ایران بکعبه معظمه مشرف
شوند و سرای طرفین مطلق العنان کردند و بیع و شری برایشان روا نباشد و پس از مذهب کنبد عرش رتبت حضرت امیرالمومنین علی بنا در شتا
خبر غشاش و انقلاب شیروان و داغستان رسید در بیان فتنه سام میرزا در داغستان و شیروان و تشبث آن
مفسدان اجمال این مقال آنکه بعد از قتل ابراهیم خان محمد علی خان پسر او بحکومت داغستان و لکزیه مفتخر بود و او را ابراهیم خان ثانی مینامیدند
و دران ایام مجهول النسبی سام نام دعوی فرزندی شاه سلطان حسین صفوی کرد و ابراهیم خان بینی او را بریده رها نمود وی بداغستان رفته محمد ولد
سرخای خان او را بدست کرفته تصدیق شاهزادگی او کرده و اهل شیروان نیز بدو گرویده حیدر خان حاکم خود را گرفته محبوس نمودند و سام مذکور را
بشیروان حاکم کردند و انقلاب دران بلاد بظهور پیوست و ابراهیم خان حاکم داغستان شرح حال بشاه عرضه کرد بحکم نادری عاشور خان
افشار سردار و حاجی خان چکلر یکی گنجه و کریم خان افشار چکلر یکی ارومی معاونت او مامور و نصرالله میرزا زیلاق همدان مامور شدند هزار سوار
بمدافعه مفسدین روانه شدند و بعد از مقابله شکستی فاحش بلکزیه رسیده فرار کردند سام مکرجتبان شد و محمد زخمدار آمد و قلعه قسو مفتوح و بحکم نادر
اهالی لکزیه عرضه تیغ پدریغ شدند درین سال طبرسران بقتل و نهب رسیدند و تقی خان شیرازی حاکم فارس سر بعصیان برآورده بود و مخصوص
شکنا محصور نادری شده گرفتار کردند و بحضور شاه غیور آوردند بحکم پادشاهی او را خصی کرده و یک چشمش را کور ساختند در ذکر مجملی از
حال خیریت مآل نواب محمد حسن خان قاجار قوینلو ولد فتحعلی خان قاجار سعید شهید و لشکر فرستادن
نادرشاه باستراباد بمدافعه خان والانژاد اگرچه شرح محاربات و لشکرکشی و دشمن کشی نواب خان والاشان محمد حسن خان
قاجار و ذکر آباواجداد و اولاد و احفاد آنحضرت در جلد دوم قدری مرقوم خواهد افتاد ولی چون درین سال که بکهزار و یکصد و پنجاه و شش بود
اینواقعه رخ نموده مجملی درین مقام مسطور میکردد که نواب محمد حسن خان بن فتحعلی خان سعید شهید قاجار بعد از قتل پدر بزرگوار در استراباد دولتگاه
بمکافات و خونخواهی والد ماجد منتظر وقت و منتهز فرصت بود و نادرشاه از راه دوربینی و حزم همت بر انقراض این سلسله عالیه می گماشت
لهذا از طایفه دوالوی قاجار که با قوینلو معارض و معاند بودند تقویتی میکرد و که اولاد خان جلیل الشان شهید را قدری و قوتی حاصل نکردد
و درین وقات خان جلیل الشان محمد حسن خان قاجار از کید اعادی و عداوت نادرشاه افشار غالبا در میان ایل و اوبای طوایف ترکمانیه
بموت سپر مرده و کاهی باستراباد آمده التقائی بیازماندکان طایفه مینمود تا روزی در هنگام مسابقه و دویدن اسب با محمد زمان بیک
ولد محمد حسین خان قراموسالوی قاجار منازعتی کرد و محمد زمان بیک بالطبع ان اینکه پدرش در ملک چاکران دربار نادری معتبر بود
بروفق ادب جواب داده و زبان بسخنان زیاوه از اندازه خویش کشاده خان والاشان از بر طبع غیور کران آمده بمضمون الشیل فی المنجل

الاسد ازلیت و دکرکان متغیر باد و بای تراکمه یموت که هواخواهان و متابعان وی بودند بارگشته جمعی از سواران دلیر و جوانان فرمان پذیر با خود برداشته
بر سر محمد زمان پسک قاجار که به نیابت پدر خود محمد حسین خان قراموسانلو حکومت استراباد داشت آمده بناگاه در شهر استراباد ریخته شمشیر خروج برآخته
رایت سروری برافراخت و کوس جلالت بلند آوازه ساخت محمد زمان پسک تاب مقاومت در خود ندیده گریزان باردوی بهبود خان
افغان که از جانب نادرشاه با هفتهزار کس سردار کرکان بود رفته معاونت خواست سردار نیز جمعیت خود را برداشته بمنازعه آمده در ساحل
رود کرکان صفوف محاربه برآراستند خان جلالت نشان محمد حسن خان قاجار نیز سپاه خود را بترتیب صفوف اشارت فرموده از جانبین لیران
پای بمیدان نهاده دست باستعمال تیغ و سنان برگشادند نظم توگفتی که خورشید در پرده شد زمین زیر نعل اندر آزرده شد همه دشت بن
بود و خفتان و خود تنانرا بمید اد سرما درود یکی تیر باران بکردند سخت چو باد خزان بر وزد بر درخت هوا بپوشید پر عقاب نه پند
چنان رزم جنگی بخوب جمعی کثیر بضرب نیزه و طعن تیر بر خاک هلاک افتادند بهبود خان چاپلو بعد از کرد فر و طعن و ضرب روی از معرکه حرب
برتافته در دخود را بهتر آرنس ابهبودی بنا فته مهمیز گریز بر اسب تیز تک زده و خود را بجانب استک در انداخته محمد زمان پسک نیز فرار نمود
به پیغوله گریخت و شرح حال باردوی نادری عرضه کردند و در ضمن کامی که موکب جلالت کوکب نادرشاه در موصل و کرکوک و نزول قصبه استراباد
دان شیرجنک در عرضه داشتند نادرشاه محمد حسین خان قاجار قراموسانلو را با جمعی ملازمین رکاب و سپاهیان استراباد و کتول و گرایلی و کبود جامه
بکمک دفع خان جلیل الشان و رفع آن هنگامه بموافقت و معاونت بهبود خان مامور ساخت مامورین انطاق کرده بر سر استراباد آمدند خان جلالت
نشان دانست که همراهان و موافقان با عساکر نادرشاهی مقابله و مقاتله نجویند و او را به شهانی ثبات و لجاج خلاف حزم است لهذا متعلقین خود را
گوجه داده از شهر بیرون رفته از کرکان گذشته بصحرای ترکمان رسیده با ایل و حشم و چاکر و خدم خیمه جلالت برافراخته باحوادث روزگار ساخته
مشطر لطیفه غیبی امداد لاریبی بهبود که الامورات مرهونة باوقاتها کشور ستانی و جهانبانی خود را بهنگام استعداد محول داشت که گفته اند
ان السفینة لا تجری علی الیبس محمد حسین خان و بهبود خان باستراباد آمده بقلع و قمع سروران کوشیدند و از سرهای سران دو کله منارگران بساختند
و جمعی از قاجاریه را که خیرخواه خان و الاشان میشمردند کمکوف البصر و معدوم الاثر کردند و خان جلیل الشان در میان طایفه کلیج خان بموت دوچی در
کمال جلال و زیست و زمان زمانه بدان سلطان یگانه مضمون این رباعی ترنم و ترانه داشت رباعی باچرخ ستیزه با فلک جنگ مکن و زخود دهر
نامهربان چنگ مکن درخاک زوود راب دریا ایلو ضایع مکذار ند تو دل تنگ مکن مع القصه واقعه استراباد را بعرض نادرشاه رسانیدند لختی آسوده
خاطر شد و چون طی مرحان و الی خوارزم افراق و از یکدشته بودند علی قلیخان بن ابراهیم خان برادرزاده خود را بسرداری خوارزم و رزم او کمینه
و فراق مامور نمود و عدد نوزسال مکهرا و یکصد و پنجاه و هفت راد قلم و علیشکر گذرانده و چون بمسامع جلال رسید که محمد علی نامی رنسجانی گریانی
که سابقا خود را به میرزا نام کرده و دعوی خوت با شاه سلطان حسین صفوی مینموده رو میه و دست کرده تا خلال اوضاع دولت ایران تصدق
برصحت قول و نسب او کرده اند و بقارص آورده اند و احمد پاشای جمال اغلی سرعسکر قارص از جانب او حکام با حمد خان اوسمی و پسر سرخای خان و
حکام طرسران و شیروان و دربند نوشته ایشان متکفل شاه و بهاء و انه کردند و سام میتی بریده نیز در کرجستان بدعوی شاهزادگی معروف شد
و جمعی بدو پیوستند لهذا نادرشاه غزمیت قارص فرمود و در عرض راه ذوستاد کان طهموث خان پیام را گرفته بخدمت شاه آوردند حکم فرمود
که کیخسرو را از کاسه سر آورده و او را روانه نزد صفی میرزا کند که در قارص بود و مقرر نمود که برادرانه یکدیگر را معاونت نمایند و چون شاه والاجاه بقارص رسید
حسن علی سرعسکر محصور شد و اخر الامر نا چار گردیده اطاعت کرد و اقعه تمام قرار مصالحه ایران با دولت عثمانیه مقرر شد و نادرشاه از برزع
بستان رفته بعد از قتل و غارت و حرق خوب مالی لکن قلیل رجعت داشت و در این حین ورود یکمن محمد سرعسکر و صدر اعظم دولت عثمانیه
در رسید ذکر محاربه یکمن محمد پاشا سرعسکر روم با نادرشاه افشار و ظفریافتن سپاه قزلباش بر عثمانیه نادرشاه والاجاه
بعد از اطلاع از حال یکمن محمد سرعسکر روم به اغروق رادر ییلاقات حدود نخجوان و تبریز گذاشته خود با سپاهی پیکران در نهم ماه رجب
از ایروان حرکت و در دو فرسخی آن شهر در محل مراد تپه که سابقا با عبدالله پاشا کوپریلی اغلی در آن مقام مقاتله اتفاق افتاده بود رسید
یکمن محمد پاشای سرعسکر با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده توپ و توپخانه و عراده و مطریس و نیکچری و استعدادی تمام در روز دهم بمقابله آمده
دامنه کوه را معسکر و محل نزول کرده آن روز نیز بسامان اسباب جنگ بگذشت دیگر روز یازدهم رجب دو لشکر پرخاش خر قیامت اثر بترتیب صفوف

پرداخته سند غروش توپ و تفنگ و کوه و دشت پیچیده و دود و غبار هوا را تیره و تار کرد و سواران پرخاشجوی از خون کشتگان جوی روان کردند نظم
نارکفیده کشت سرکشان ز تیغ — زان نار سنگریزه میدان چو نار دان
لرزان چو دست مردم مفلوج بر ستور — کردان کارزیده و مردان کارزدان
بعد از سه ساعتی که دشت کارزار صورت بهشت محشر و یوم ساعت گرفت لشکر روسیه شکست یافته از معرکه حرب منهزم شدند و در اردوی خود محصور شدند و سپاه نادرشاه راه و طرق سمت قارص را بربستند و مانند بحر محیط بر گرداگرد عسکر و معسکر عثمانیه محیط شدند بطوری که
در روم معمول است عساکر روسیه حرکت مذبوحی میکردند یعنی با عراده توپ و مطرلیس توپ قدری راه طی کرده منزل منزل میرفتند و بچند کوچ به نیمفرسنگی اردوی نادری رسیدند و متوقف شدند نادرشاه حکم بشبیخون کرد سواران بگرد لشکر روسیه رفته معلوم شد که سرعسکر یکن محمد پاشا مریض و فوت شده عسکر روسیه بفکر ثروت و نجات افتادند و سر اسیمه و گریزان بفرار کوشیدند سپاه نادرشاه نیز از اطراف بقتل و نهب و اسر و غارت اردوی روسیه مصمم شدند و از ده هزار نفر را بقتل آورده بچهار رسن از پاشایان و لشکریان زنده اسیر گرفتند و توپخانه و اثاثه ایشان بنصیب سپاه نادرشاه شد و در وقت خبر رسید
که شاهزاده نصرالله میرزا در موصل با سرعسکران حدود و مصاف بر راسته سپاه روسیه شکست فاحش یافته اند نادرشاه خداوند را شکر گفته یکباره ایلچی بروم فرستاده خود بصفهان آمد و نصرالله میرزا را بخراسان فرستاد و در دویم محرم سال یکهزار و پنجاه و نه اردوی نادری بحرکت درآمده از راه طبس متوجه ارض اقدس شده معمار و بنای بسیاری بتعمیر کلات و ساختن عمارات فرستاده خود بتماشای کلات رفت و کلات را مخزن و مامن
خود قرار داد بعد از عرض کوه رهای بیشمار و استحکام آن قلعه آسمان آثار عازم عراق گردیده فرستاده روم بازآمد مصطفی خان پسکدلی و میرزا مهدخان منشی استرابادی مؤلف تاریخ جهانکشا و دره و سنکلاخ ترکی مامور بروم شدند و بخت طلای مرصع بلالی شهوار و دو زنجیر فیل خاص که
از هند آورده بودند بجهة سلطان روم سلطان احمد خان ارسال داشت و خود از اصفهان حرکت کرده از راه کرمان بعد قتل اباالی آقولامات و سامان روانه خراسان شد و چون از سلوک خود با میر و ملوک اباالی شهر و بلوک ایران اطلاع داشت و عموم خلق را با خود در مرحله خلاف ثابت
می پنداشت بفکر مآل حال و استجماع و استحفاظ خزینه و مال افتاده تمام مخازن و جواهر و نفایس و اثاثه سلطنت را با فرزندان خود نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا و سایر اولاد و احفاد روانه کلات کرده و خود در ارض اقدس لوای جور و بیداد برافراشته بظلم و قتل خلق پرداخته
چون استغنا و استقلال خود را بسر حد کمال دید با خدا و خلق طغیان و عصیان گزید دست رد بر سینه احدی از نیک و بد نگذاشت و در جور و بیداد ثالث فرعون و شداد و شد فساد و عقیدت خود را بظهور آورد و قصد قتل تمام علما و جهالای اثنا عشری کرد و شروع نمود از اخذ مال و صدور اموال
عموم رعایا و برایا فارغ نبود و بهر بهانه مصادره و جریمه میگرفت و میکشت و کور میکرد و زنده بگور مینمود و فقیری که بقیری نداشت از والاف والوف میخواست و محصل می گماشت و اگر ده الف یا پانج الف که هزار الفی پنجهزار تومان بود بمسکینی حواله میرفت و او در زیر داغ و شکنجه سیمرا از منوبان
و متعلقان و طایفه و اهل محله حتی اهل شهر او دریافت میکردند مردم اولاد خود را با فاخته میفروختند و بهای آنرا بدیوانیان دیوانه میدادند و فارغ نمیشدند روزی یکمن و نیم چشمهای گنده در پشکاهش افکنده بود کوش بریده در معابر از خس و خاشاک و خاره و خاک پشته ریخته مشد
خانواده بی شیون نماند و خانه را چراغ نبود احدی فراغت نداشت و فردی بمعیشت عیال استطاعت در بی رحمی حجاج شد و در سفک
دما چنگیز کرد و بکلی بساط عدل را رافت و شرم از خلق و رحم بر خلق را بدست ظلم در نوردید و کاهی آتش می فروختند و بحکم آن پادشاه قهار بشد
خدا را در آتش میسوختند در هر شهر یکهزار و صد از سر سکنایان کله منارها میساخت و کلاه کبر بر افلاک می فراخت و چون علیقلیخان برادرزاده ابراهیم
که حاکم زالبستان بود با طهماسب خان جلایر سردار کابلستان بدفع طغیان ابالی بهستان مامور بودند صد الف از علیقلیخان و پنجاه الف
از طهماسب خان طلب کرد و بر ایشان محصل گماشت و علیقلیخان میدانست که عذر مسموع نخواهد بود سر سرکشی برآورد و طهماسب را مسموم کرد
و مردم را با خود موافقت داد و ابواب مخالفت برگشاد اگر او خبوشان نیز طغیان ورزیدند و الیخانان نادیر را که در غرق را دکان بود غارت
نمودند نادرشاه قهار چون مار زخم خورده با دلی پر زهر قهر روی بخبوشان کرد در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال یکهزار و یکصد و
شصت در منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان بوادی خموشان قدم نهاد و خلق از ظلم او رستند و در زوایای امان نشستند ذکر قتل
نادرشاه افشار قرقلوی ترکمان و جلوس علی شاه برادرزاده وی در مشهد مقدس رضوی تبیین این مقال و
بتفصیل این اجمال آنکه تمام امرا و اعاظم دولت نادری از سفای او بجان آمده بودند و احدی بدو اطمینان نداشت با طهماسب علیقلیخان برادرزاده او

موافقتی و مرافقتی بهم رسانیده جان خود و قصد جان نادرشاه کردند و در شب یکشنبه جمادی الاول این سال در فتح آباد خبوشان محمد و متعهد شده عزم قتل نادر جزم نمودند بخت محمدخان قاجار ایروانی بود و دیگران موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک کندوزلوی افشار رومی و محمد صالح خان قرقلوی پیوردی و محمد قلیخان افشار رومی کشیکچی باشی و گروهی از همیشه کشیکیان سراپرده نادری متفق الرای متکفل و مسلح شده نیم شب که نادرشاه چون بخت خود خفته بود و قهرمان مرگ بر وی بر اشغته پای جلادت در میان خیمه خوابگاه آن پادشاه جمجمت پناه گذاشتند و بر بالین و رفشد بر خمهای پی در پی و از اقبل آورده سری که از کبر و استغنا بگردون فرود نمی آمد بریده علی الصباح در میدان رودکوی بازیچه کودکان رودبازی کردند بزرگان رود از دیدن آن سر سراسیمه شدند و تمام خلایق هم برآمدند و درهم افتادند طایفه افاغنه و اوزبکیه با احمدخان افغان ابدالی که از دولتخواهان نادری بود اتفاق کرده با میران قاجار و افشار که باعث قتل نادر شده بودند بمنازعه و مخاصمه قیام نمودند و بعد از تقابل و مقاتلا افشاریه راه پس نشاندند و اردوی نادر را غارت کرده روانه قندهار شدند و افشاریه شرح حال بعلی قلیخان افشار برادرزاده شاه قهار عرضه کردند علی قلیخان از زیارت مشهد مقدس آمده جلوس نمود و سهراب کرجی غلام خود را با جماعتی از طایفه بختیاری بکلات مامور کرد چون بخت علی قلیخان یاری کرده بود در آن شب محتفظین قلعه کلات از برجی نردبانی نهاده آب بلند و بر دوش آن نردبان فراموش شده و قتی سهراب و سرهان رسیدند نردبانی آماده بر برج کلات نهاده بود از برج بالا رفته داخل شدند و شهر کلات بدان متانت و رفعت بدین آسانی و سهولت بتصرف سهراب کرجی درآمده نصرالله میرزا و امامقلی بالتفاق شاهزادگان و شاهرخ میرزا هر یک بر اسبی نشسته از دروازه کلات بگریختند کاظم خان برادر علی قلیخان که در کلات بود از شنیدن این واقعه تب نموده نصرالله میرزا و دیگر اولاد را بدست آورده پانزده نفر را با رضاقلی میرزا که در کلات بودند بوادی ممات فرستادند نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ میرزا بارض اقدس برده آن دو برادر را بحکم علی قلیخان بکشتند و شاهرخ میرزا را که جوانی چهارده ساله بود پنهان داشته آوازه قتلش در افکندند که اگر پادشاهی علی قلیخان صورت نگیرد و مردم ایران از اولاد نادرشاه کسی خواهند در دست بوده باشد و چنانکه نادرشاه بدست آویز شاه طهماسب پادشاهی کرد علی قلیخان نیز او را بدست آویز کرده باشد مع القصه در اندک روزی بنیان کاخ دولت قوی شوکت نادری از پای درآمد ذالک تقدیر العزیز العلیم مدت سلطنت نادرشاه از خلع شاه طهماسب الی آخر شانزده سال و سه ماه بود چهار سال و هفماه بنام شاه عباس ثالث و یازده سال و هفماه باستقلال پادشاهی کرد

ذکر مخالفت ابراهیم خان با برادر خود علی شاه و انقراض دولت افشاریه

علی قلیخان افشار برادرزاده نادرشاه خود را علی شاه خواند و در بیست و هفتم ماه جمادی الثانی سال یکهزار و صد و شصت هجری جلوس کرده سکه زدند و خطبه خواندند و پانزده کرور بلکه مسکوکات نادری که هر کروری پانصد هزار تومان باشد سوای جواهرخانه و نفایس و تحایف از کلات بارض اقدس نقل شد و بخلاف عم و ست بذل و نوال و تبذیر و اسراف برگشاد که هرشاهوار بجای خرف بمقدار بخرج مردم رفت الله الله که ملف کرد و که اندوخته بود حسینعلی بیک معز الممالک و سهراب کرجی رائق و فائق امور سلطنت شدند و ابراهیم خان کهتر برادر علی شاه سردار و صاحب جیش عراق شد و علی شاه فرصت غنیمت دانسته بعیش و عشرت و معاشرت شاهدان ماه طلعت سرگرم گردید تمامی ایلات و طوایف نادرشاه از هر ولایت که جا نیده در حدود خراسان نشانیده بودند چون مانعی ندیدند کوچیده باوطان و مساکن خود بازگشتند و بفکر فساد افتادند و از آنجمله طایفه زنگنه بودند و علی شاه بر سر خوشان رفته متمردین آنرا در اسطبل خود کرده بواسطه قحط و غلای خراسان باستراباد و مازندران آمده در مقام قلع و قمع قاجاریه استراباد و طایفه جلیله خان جلیل الشان نواب محمدحسن خان قاجار قوینلو افتاده امرای ایران بنیاد فتنه جویی و خودسری نهاده و بسیاری بر گرد ابراهیم خان جمع شدند و چنانکه ابتدا و ارتقویت کردند و چون یازده ماه از زمانه دولت بی نور علی شاه قلیل الشعور در گذشت کار ایران چنان شد که برادر با برادر یاغی و عاصی شد و با صالح خان قرقلوی افشار سردار آذربایجان و محمدخان قاجار ایروانی و موسی خان افشار طارمی قاتلین نادرشاه و احمدیار خان افغان و عطاالله خان اوزبک بامرا دری بنای مفسدت گذاشتند و فارس مامور بود و بخدمت ابراهیم خان مغلو باز جوع نمود و سازش کرده و علی شاه در خراسان از این اخبار موحش هراسان گشته سهراب غلام خود را نزد برادر فرستاد که مراقب احوال او بوده باشد ابراهیم خان او را محل وجاسوس خود دانسته با تمام کارش پرداخت علی شاه از خراسان لشکر کشیده در چمن سلطانیه مقاتله با ابراهیم خان روی داد و علی شاه ادبر گرفتار شد و ابراهیم خان او را کور کرده و ابراهیم شاه شد مرای خراسان

شاهرخ میرزا را از زاویه خفا بیرون آورده بر اریکه سلطنت جلوس دادند و روی تبدیر ابراهیم خان آورده و در حوالی استراباد و سمنان لشکرهای ابراهیم شاه
فوج فوج از او گسسته بارودی شاهرخ شاه پیوستند ابراهیم خان ناچار با یکان کریخت و آخر الامر گرفتار شده و را نزد شاهرخ شاه آوردند و را
باعلی شاه برادرش بخون اولاد نادری درخون کشیدند و شاهرخ شاه نیز ماندک وقتی از شغل سلطنت معزول و جهان بینش مکحل عمی مکحول آمد
میرزا سید محمد متولی مشهد مقدس خلف میرزا داود که صفینه زاده شاه سلیمان صفوی و داماد خال خویش شاه سلطان حسین صفوی بود بشاهی
برداشتند و نامش را شاه سلیمان کذا شتند پس از چندی او را کور و دیگر باره شاهرخ مکفوف البصر را تاجور ساختند و درین میانه که مدت دو سال و
کسری تطویل داشت اثاثه سلطنت نادر شاهی بغارت و یغما و تاراج رفت و هر چیزی بدست کسی افتاد و دیگر از روشصت و سه دولت نادر شاهی
و برادرزادگان او و شاهرخ میرزا و شاه سلیمان اغراض یافت و آفتاب دولت او بدست سلسله علیه قاجار از زیر ابر خفا و کسوف اختفا بانجلا
یافته بر عالم و عالمیان تافت چنانکه در جلد دفتر دیگر مرقوم خواهد شد تا هست چنین باشد و تا باد چنین باد مدت ملک صفویه الی دویست و پنجاه و
باختلاف اقوال کشیده و دولت افشاریه نیز بچهل و سال و کسری انجامیده یافت و چون در عرض مدت دولت این طبقه علیه صفویه جمعی از علما و امرا
و شعرا بزرگوار بوده اند چنانکه رسم مورخین است که بذکر معاصرین هر دولتی پردازند و اسامی سامی آنان را نذکور سازند اجمالا بترتیب سلاطین گوید
میشوند در ذکر مجملی از احوال فضلا و علما و حکما و سادات و امرا و وزرا و شعرای معاصرین دولت علیه صفویه
رحمة الله علیهم اجمعین بر ارباب فطانت و متانت پوشیده مباد که در عهد هر سلسله از ملوک ارباب کمال و فضل و حکمت بصنعت
و هر صنفی از اصناف لاتعد و لاتحصی خواهند بود هر گاه رعایت تقدیم و تاخیر و زمان و مکان هریک چنانکه باید مرعی شود بتفصیل کلی باید
و خلاف قاعده تواریخ است لهذا در ضمن دولت صفویه بذکر جمعی از مشاهیر از هر صنف میپردازد و بقدر ضرورت زمان ظهور و بروز هریک
در عهد هر سلطانی مرقوم میدارد و حال هر کس در ضمن تحریر بوضوح می پیوندد میر شمس الدین دکرمانی و مولانا شمس الدین گیلانی
از وزرای سابق شاه اسمعیل بوده اند و بعد از شیخ نجم ثانی که امارت با وزارت جمع داشت میر یار احمد اصفهانی پس از چندی صاحب
این مقام شد او را نجم ثانی خواندند و در او اخر الدهر بشهادت رسید میر عبد الباقی کرمانی زه از سادات عالیدرجات و از
اولاد امجاد سید نور الدین نعمة الله کرمانی مشهور بشاه نعمة الله است و آبا و اجداد شان همه از فضلا و خود در زمان دولت شاه اسمعیل
صفوی منصب صدارت و وکالت آن پادشاه منصوب بوده در رعایت جانب علما و فضلا جد و جهد بلیغ مرعی مینموده محفلش مرجع امرا
و مجلسش مجمع فضلا و بالاخره در جنگ چالدران که فیمابین شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم خان عثمانی واقع گردید بغرشهادت مغز
کشت و کان ذالک فی سنة ۹۲۰ و با وجود صدارت بصفات حمیده و اخلاق پسندیده مسلم اهل عهد بوده بمکسر نفس و درویشی و شب زنده دار
و طاعت و عبادت میکوشیده است چنانکه این باعی او بر حالش دلالت دارد رباعی مسکن شده کوچه ملامت ما را ره بست بوادی سلامت ما را
در ویشانیم و ترک دنیا کرده این است طریق تا قیامت ما را شیخ زاده لاهیجی زه فرزند ارجمند شیخ محمد لاهیجی شارح کتاب شرح گلشن راز
و در همه علوم کامل و فاضل بوده و در شیراز سکونت مینموده وقتی از جانب شاه اسمعیل صفوی برسالت و سفارت نزد ابو الفتح محمد خان
شیبانی چنگیزی پادشاه ماوراء النهر رفته و در مجلس حضور او با علمای ترکستان مباحثات و محاورات کرده داد فصاحت و بلاغت داده
و تقویت شریعت غرا نموده پس از مراجعت بشیراز رفته بعبادت مشغول شد قطع نظر از فضل و حکمت در فن نظم نیز پایه بلند داشته بالاخره در سال
نهصد و بیست و سه وفات یافت میر شاه قوام الدین اصفهانی وزیر از سادات صحیح النسب عراق در دولت شاه اسمعیل صفوی
متکفل منصب صدارت بوده و با اعالی و ادانی در کمال رافت و مهربانی سلوک میکرده میرزا شاه حسین وزیر از وزرای شاه اسمعیل
بوده چنانکه در فصل تاریخ مرقوم شده در دست شاهقلی مهترکاباد بقتل آمده ها تفی خبوشانی خواهرزاده مولانا عبد الرحمن جامی
و مرد فاضل شاعری بوده در وقتی که شاه اسمعیل از یورش خراسان و مقاتله با عبد الله خان باز میگشت بجهة زیارت مزار شاه قاسم
انوار بتبریزی بخرجرد جام مولانا در باغی حجره داشته شاه بدیدن وی رفته بادی التفات فرموده و صحبت شعر داشته او را بنظم فتوحات
خود مامور کرده بعد از نظم مکهر از بیت از فتوحات شاه اسمعیل مولانا وفات یافته آن کتاب ناتمام بماند و این ابیات در مدح شاه فرخنده
صفات از وست و برخی مشهور است بنظم مثل در ربانه بفرزانگی سرشته بمردی و مردانگی چه مردی که هر سر که نامش شنود دگر زین بنیاد

از او در وجود برادر خشم شد آیت سروری چو برجست از این پیغمبری در رزمیه گوید زخون دیو ایران و کرد سیاه زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه
سپرها فتاده همه باز گون چو کشتی که افتد بدریای خون کله خودها گشته واژون همه چو دلهای عشاق پرخون همه سیر نیزه در سینه
گاوش گرفت ز چشم زره خون تراوش گرفت بر زین بخون بیلان گشته غرق چو تاج خروسان جنگی بفرق فتاده دران پهن دشت
درشت سر نامتر استیده چون خار پشت میر محمد بن یوسف حسینی الهروی از اجله سادات و مشاهیر وطنش در هرات بوده در خراسان
بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوی مفتخر گردیده آخر الامر دران دیار بافساد مفسدین و حکم امیر خان در سنه ۹۲۷ بشهادت رسید و بسبب
قتل وی امیر خان معزول و مخذول شد مولانا امیدی رازی ره از شعرای عهد شاه اسمعیل صفوی و مداحان وزرای او بوده و تحصیل
علوم در نزد مولانا جلال الدین علامه دوانی فارسی نموده تحریک شاه قوام الدین نوربخش مقتول آمده در مدح شاه قصاید نیکو گفته و
بخم ثانی مداحی کرده این دو بیت از انجمله است نظم ای کریمی که بهر جشن تو نوبر می چینند اینقدر ریزه نان مور چه از زیر قدم که
مهیا شود دسترخوان مهمانی کز سلیمان بر سد با سپه و خیل و حشم شمس الدین محمد بخضری الفارسی از اعاظم تلامذه صدر الحکما میر صدر
الدین محمد شیرازی و شاهباز فکرتش در کمال شهپر پروازی بوده جامع علوم عقلیه و نقلیه و حاوی مراتب ذوقیه و فکریه ظهورش
بزمان دولت شاه اسمعیل بوده که فتاوی یا موافق قول معمول مفتی بفقهای امامیه بوده است یا مطابق ادله قویه فتاوی ایشان لهذا اشیخ
فرمود که این تطابق و توافق دلالت بر صحت قاعده حسن و قبح عقلی دارد که طایفه امامیه و معتزله بر انند و از تصانیف جناب مولانا رشحا
اثبات واجب و کتاب منتهی الادراک در هیات و بر ابر رساله نهایات الادراک علامه شیرازی نگاشته دیگر شرح تذکره میمنی تکلمه دیگر رساله
حل ماشکل و دیگر حاشیه بر اوایل شرح تجرید الاعتقاد و جودی دیگر حاشیه شرح بر اوایل حکمة العین که موسوم است بسواد العین و دیگر رساله در علم
رمل و جناب مولانای مذکور از حکمای معاصرین شاه مغفور بوده سید شاه طاهر انجدانی ره وی فرزند رضی الدین الحسینی است و
در نسب از اولاد خلفای علویه اسمعیل بوده که در زمان حسن صباح از مصر بعراق عجم آمدند و بخواندیه مشهر شدند و در عهد شاه اسمعیل بدکن رفته و ساکن
شده و در نزد نظام شاه دکنی وکالت یافت و بتحصیل حال او در مجالس المومنین قاضی نور الله شوشتری مسطور است و باعث ترویج مذهب حقه
امامیه دران ولایت او گردیده و جناب سید را در علوم تصانیف است که از انجمله حاشیه بر الهیات شفا و شرح بر تهذیب اصول و شرح
باب حادی عشر در کلام و شرح رساله جعفریه در فقه و حاشیه بر قاضی بیضاوی فارسی و رساله فارسی در احوال معاد و رساله انموذج العلوم و
رسالات دیگر و در شعر نیز مقام عالی داشته اشعارش در تذکره شعرا مذکور است و در سال نهصد و پنج او در ولایت دکن این دیر کهن را بدرود
فرمود سید ضیاء الدین نور الله مرعشی الشوشتری از سادات عالیدرجات مرعشیه است که نسب ایشان بحضرت امام زین العابدین
میرسد و والد ش سید محمد شاه حسینی مرعشی بوده و مرعشی لقب یکی از اجداد امجاد این سلسله است که چهارم فرزند حضرت امام بوده و جد چهارم
سید نجم الدین محمود از اهل مازندران بزیارت رفته بشوشتر بازگشت و داماد سید عضد الملة شوشتری یافت و در آنجا متوقف شد و بعد از
فوت سید نجم الدین در شوشتر و سید ضیاء الدین نور الله مذکور در شوشتر متولد شده در علوم بمراتب اعلی رسید و در شیراز از مولانا قوام الدین
کرمانی که از فحول تلامذه میر سید شریف علامه شیرازی بود استفاده نموده و بخدمت سید محمد نوربخش قهستانی رسیده و شیخ محمد لاهیجی را نیز دید
سالها در شوشتر بنشر علوم پرداخته و ایامی که شاه اسمعیل صفوی بشوشتر رفته سید مریض و در کبر سن بوده او را در محفه نشانیده بحضور شاه مغفور
برند و شاه با سید کمال عطوفت و مهربانی کرده و بر اتالیقیاست مانند کتاب صد باب اسطرلاب و شرح ربع جدید و کتاب در علم طب و غیرهم
وفات او در حدود شهور سنه ۹۳۵ بوده بابا فغانی شیرازی ره از شعرای غزل سرای آن عهد بوده و او اوایل حال بمداحی سلطان یعقوب
آق قوینلو بسر برده بعد از او بخدمت شاه اسمعیل رسیده مکرر متهاوده از لهو و لعب تایب گردیده در ارض اقدس مشهد مقدس معتکف و مجاور و در
منصد و پنج رحلت یافته دیوان غزلیات او مکرر دیده شده و در تذکره ریاض العارفین بعضی از ان نگاشته ام و از جمله غزلیات او ست بیت
کلاهخان بر سر خاکم چو نهادند چو مهی بر سر کلکون کفنی نهادند یک چراغ است درین خانه از زیر تو آن هر کجا میکرم انجمنی بساخته اند مولانا
هلالی جغتائی هم از شعرای نامدار است و در استراباد متولد شده و در آنولایت بتحصیل علوم کرده در ایام شباب بهراة رفت و بمجلس امیر علیشیر نوائی
در آمد چون انجا صورت نیرو بمقام کمال بود امیر از او شعر خواست و تخلص پرسید هلالی گفت هلالی امیر گفت نه هلالی بدری القصه مولانا گاه

بایزید بیگ از علمای نقشه مفتی گاه ان بود و چون شیخ عبد النبی بدانجا آمد فتاوی مولانا را رد معلوم شد

بعراق آمدی وگاه بهرات بودی آخرالامر بحرم تشیع عبدالله خان اوزبک او را قتل آورد غزلیات نیکو و مشهور دارد و مثنویات منظوم کرده اشعار او در تذکرها مسطور است و این قطعه از اوست قطعه محمد عربی آبروی هر دو سرا کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او شنیده ام که حکایت نمود همچو مسیح بدین حدیث لب لعل روح پرور او که من بمدینه علم علی در است مرا عجب نجسته حدیثی است من سگ در او مولانا وحشی بافقی ظهورش در عهد شاه اسمعیل و تازمان شاه طهماسب بن شاه اسمعیل در قید حیات بوده صاحب دیوان و مثنوی فرهاد شیرین مشهور است چون در یزد سکونت داشته بیزدی شهرت نموده شعرش در تذکرها مسطور است میر صدرالدین محمد تبریزی از اجله سادات اسکویه تبریز بوده و جدش میرزا ابوالقاسم مشهور و برادران میر صدرالدین میر نظام الدین احمد و میر قمرالدین و میر ابونجا محمد بوده اند و در نزد سلاطین صفویه خاصه شاه طهماسب ماضی کمال عزت و اعتبار داشته اند و مکرر شاه طهماسب بدیدن ایشان باسکویه میرفته کمال تعظیم و تحریم بایشان مینموده و سیورغالات داشته اند میر قوام الدین حسین از سادات اصفهان بوده و چون در دولت صفویه مناصب بزرگ بفضلا و سادات محول میگردید بشرکت میر جمال الدین استرابادی صدارت داشت بعد از فوت میر جمال الدین میر نعمة الله حلی شرکت یافت و بعد میر غیاث الدین منصور شیرازی با میر نعمة الله در صدارت شرکت داشت و بواسطه مخالفه با جناب متعالی شیخ علی عبدالعالی رنجیده بشیراز رفت و مجتهد الزمانی میر معزالدین محمد اصفهانی بصدارت رسید و هشت سال من حیث الانفراد در کمال جلال و نهایت استقلال بدان منصب میپرداخت بعد از او میر اسدالله مرعشی صدارت یافت و پس از او شاه تقی الدین محمد اصفهانی بدین مقام رسید و بعد از او میر محمد یوسف استرابادی و میر سید علی ولد میر اسدالله شوشتری مرعشی منقسم شد میر غیاث الدین میر میران یزدی فرزند شاه نعمة الله یزدی است و بنسب مصاهرت باسلسله علیه صفویه یافته میردان سلسله شاه نعمة الله ماضی ولی اند و با رادت سلوک میکرده اند و قریب به پنجهزار تومان باو و سلسله او از خالصجات شاه سیورغال میرسیده در یزد سکونت داشته از اولاد امجاد شاه نعمة الله و شاه خلیل الله بود که هر دو بشرف مصاهرت این سلسله صافیه موسویه صفویه مفاخرت یافته اند و آخر درین دولت بواسطه تصرفات در امور ملکت بی اعتبار شدند شاه قاسم فیض بخش قدس سره فرزند سید محمد نوربخش قهستانی بوده که در قصبه طرشت ری مسکن داشته از جانب شاه اسمعیل و شاه طهماسب بدالتفاتها و اکرامها مشرف وقتی نیز بهرات رفته مراجعت کرده بشرح حالش در دفاتر مسطور است میر سید حسین بخنی العاملی قدس سره دختر زاده شیخ علی عبدالعالی مجتهد مشهور جبل عاملی است مدتی در اردوی شیخ الاسلام بود بعد ازان بحضور شاه آمده در توقیعات او را سید المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیا و المرسلین و خاتم المجتهدین القاب مینوشته اند و کمال فصاحت و بیان داشته تصانیف معتبره در رفعه از او بیادگار مانده است وفاتش در هزار و یک هجری میر فخرالدین سماکی از سادات استراباد بوده و در مجلس میر غیاث الدین منصور شیرازی تلمذ نموده شاه را بادی کمال اشفاق و الطاف او را مجلس درسی پر از علما و اشراف میبود حاشیه بر الهیات تجرید نوشته سخنانش موثوق اهل علوم بوده ره میر حمة الله بخفی ره از سادات بخف اشرف و در عهد شاه طهماسب ماضی اقامت میکرده و اشعار عربی او را خوب می گفته همانا فنان تخلص میکرده از تلامذه میرزا شیخ زین الدین مجتهد مشهور مغفور بوده است قاضی نورالله شوشتری ره آنجناب از مشاهیر فضلای عهد بوده اند جامع جمیع مراتب علوم نقلیه و عقلیه و در زمان خود قاضی القضات بوده صاحب کتاب مجالس المومنین و احقاق الحق و سایر تصانیف است عمر شریفش از هفتاد سال متجاوز و در عهد جهانگیر پادشاه هندوستان بحکم آن پادشاه نادان شهید شده است و بدرجه رفیعه شهادت که علامت سعادت فایز شده کلامی شعر نیز میفرموده است میر علاء الدین مرعشی از سادات مرعشیه قزوین و قاضی عسکر بوده بعد از فتح گیلان شاه طهماسب او را صدارت آنولایت داد جامع کمالات بوده و حدیث بسیار در حفظ داشت سیدی بذله گوی و خوش محاوره و مطبوع و غالبا طرف صحبت شاه بود کمال تقوی و تقدس داشت میر محمد مومن استرابادی خواهرزاده میر فخرالدین سماکی و فاضل خوشنویس و بخت برگی و معلم شاهزاده سلطان حیدر میرزا بود و بعد از شاهزاده بایران نمانده هندوستان رفت و در نزد محمد قلی قطب شاه حاکم دکن مرتبه کالت و وزارت اعظم یافت و او را دیوان اشعار بوده و رباعیات پسندیده داشته میر محمد باقر داماد متخلص باشراق قدس سره از مشاهیر حکما و فضلای عالم است خلف مرحوم سید محمد داماد استرابادی است و دختر زاده مجتهد مغفور مشهور شیخ عبدالعالی عاملی است و پدرش مدین جهته میر داماد مشهور شده که داماد شیخ بوده از صغرسن در مشهد مقدس تحصیل کرده جامع علوم معقول و منقول شده و ترقیات عظیمه کرده

و ریاضات شاقه کشیده و با علما مباحثات نموده انوار فضایلش بدور و نزدیک پرتو انداخته و فتهای عصر فتاوی شرعیه را بتصدیق حضرتش تصحیح کردندی و اکثر علوم تصانیف محققانه نگاشته صراط المستقیم و اشراق المبین و رواشح سماویه در شرح احادیث کتاب کافی کلینی و سدرة المنتهی و تفسیر قرآن مجید و رساله موسوم بایقاضات و کتاب جلیه ملکوتیه و عیون المسایل و ایماضات و ضوابط الرضاع و سبع شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و قبسات حق الیقین فی حدوث العالم و کتاب تقدیسات در رفع شبهه این کمونه و شرح صحیفه کامله سجادیه و غیرهم از انتخاب است و قصاید و غزلیات و رباعی اشعار دارد و مثنوی مشرق الانوار در برابر مخزن الاسرار موزون فرموده در سنه ۱۴۱۰ رحلت یافت و نعش آنجناب را بنجف اشرف نقل کردند **میر شجاع الدین محمود اصفهانی** ولد میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم الشان مازندران و از احفاد میر بزرگ آلی اولایت بوده چون باصفهان آمده سکونت کرده اند باصفهانی مشهور شده اند و میر سید علی مذکور از سلطان ایران خلیفه سلطان لقب یافته و میر شجاع الدین فرزندی سیدی عالم و عالمی فاضل و منظور نظر اختصاص شاه طهماسب گردیده در علوم معقول و حکمیات سرآمد امثال بود و مجلس درسش از طلبه علوم مملو و رعایت جانب فقرا و ضعفا را باقصی الغایه میفرمود **شاه تقی الدین محمد** نسابه از سادات نسابه دارالملک شیراز و از تلامذه حکیم شاه فتح الله شیرازی بوفور علم ممتاز بود با مولانا میرزا جان شیرازی مکرر مباحثات کردی در معقولات و حکمیات مجلس درسی داشتی و مسلم الکافه بودی در سنه یکهزار و هجده درگذشت **میر غیاث الدین منصور دشتکی** قدس سره خلف الصدق سید الحکما میر صدر الدین محمد شیرازی است که از افاضل حکمای متاخرین بوده و در نهصد و سه شهید شده وی از چهارده سالگی در علوم کامل گردیده و مدتی در صحبت شاه طهماسب صفوی منصب صدارت داشته و در کمال جلال میزیسته وقتی در حضور شاه طهماسب ماضی مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی مباحثه کرده شاه از شیخ حمایت نموده میر رنجیده بشیراز رفت و در نهصد و چهل و هشت رحلت یافت کتاب حجة الکلام و کتاب محاکمات و تعدیل المیزان و شرح هیاکل الانوار و معیار الافکار کتاب التجرید کتاب معالم الشفا حاشیه بر شرح حکمة العین و خلاصه تلخیص رساله مشارق کتاب اخلاق منصوری قانون السلطنه کتاب ریاض الرضوان مقالات العارفین و غیرها نیز رسالات و کتب محققانه بسیار داشته اند **ملا عبد الله شوشتری** از نجف اشرف باصفهان آمده ساکن شد فاضلی مجتهد بوده کمال تقدس داشته در سنه هزار و سیزده یک در اصفهان رحلت نموده میر محمد باقر داماد بر او نماز گذاشته نعش او را بعتبات عالیات نقل کردند و مولانا حسنعلی ولد آنجناب نیز از فضلا بوده در سنه ۱۰۷۲ رحلت یافته **میر ابو الولی و میر ابو المجد** انجو ولدان میر شاه محمود انجوی شیرازی بوده اند ابو الولی سیدی فاضل و فقیهی کامل و بتولیت روضه متبرکه رضویه مفتخر بود برادرش در زمان شاه عباس بصدارت رسید **شاه عنایت الله** نقیب از نقبا و سادات اصفهان و قاضی عسکر و مروی متشرع بوده **میر سید علی** شوشتری وی از سادات معروف و جد امجد میر اسد الله صدر است که آخر استعفا کرد و میر عبد الوهاب برادر او ایالت دزفول و حکومت شرعیات باهم جمع کرده بود **میر کمال الدین و میر ابو القاسم** متولیان سرکار فیض آثار روضه رضویه بوده اند و از سادات استرابادند **میر زا ابراهیم همدانی** مشهور بقاضی زاده همدان و از سادات طباطبا الحسینی است پدرش قاضی بود و بعد از او خود بآن منصب سید در معقولات و حکمیات کتب حواشی دقیق مثل رساله اثبات واجب قدیم و جدید و شفای ابو علی سینا و حاشیه شرح اشارات و غیرها از او مانده است وقتی مقروض شده هفتصد تومان عراقی قرض او را پادشاه ادا فرموده **میر کلان استرابادی و میر سید علی استرابادی** از سادات رفیع الدرجات آنعهد بوده اند تولیت و خطابت اشتغال مینموده اند **میر زا ابو طالب رضوی** و والد ارجمندش میر زا ابو القاسم از سادات عالیدرجات مشهد مقدس و در مجلس شاه طهماسب معتبر بوده اند **میر زا محمود و میر شمس الدین علی سلطان** در بزرگوار کمال جلال و اقتدار داشته اند و نزد پادشاهان عصر معتبر و محترم بوده اند و جمیع متوجهات سرکارات آن سلسله علیه که زیاده از پنجاه هزار تومان عراقی بوده بسیورغال جناب میر و اولاد او مقرر و مفوض میگردیده و کلاشتری و بزرگی کل خراسان بایشان تعلق داشته شاعری گفته بیت از خراسان میرشمس الدین علی آمد برون راست میگوید عراقی کز خراسان آفتاب **میر نعمة الله** تبریزی از اولاد میر عبد الوهاب که بمصاهرت یوسف بن حسن پادشاه آق قویونلو اختصاص داشته و میر نعمة الله در فترت آل عثمان از تبریز باصفهان آمد در آنجا توقف کرد سال عمرش از نود متجاوز بود و دانش بلوث طمع آلوده نگردید **شیخ عبد العالی** عاملی ره خلف الصدق مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی است که از مشاهیر متاخرین علما راسخ بوده و در کاشان بر مسند اجتهاد تکیه فرموده و مفتیان بهر جامی گماشت و حضرتش مرجع علما و فضلا بود و اجتهادش بتصدیق علما و حکما

توقیع داشت شیخ علی منشار عرب فاضل فقیه و شاگرد شیخ مذکور بود و در اصفهان منصب شیخ الاسلامی داشت مولانا عبد الله شوشتری در شیراز تحصیل کرده و بعربستان رفته از فقهای جبل عامل الکتاب و اقتباس نموده بعد از مراجعه بارض اقدس روضه در ایام جمعه موعظه کردی تا در سال نهصد و نود و هفت و زبکیه مولانا را بدست آورده بماوراء النهر بردند و با علما مباحثات فرمود و آخر او را بقتل رسانیدند و حسد او را آتش زد مولانا میرزا جان شیرازی عالم فاضل متجر بود در مدرس کمال الدین محمود شیرازی شاگرد بواسطه مولانا جلال الدین محمود علامه دوانی ترقی عظیم کرده سر امد زمان گردید و آخر بجانب ماوراء النهر رفت خواجه افضل الدین محمد ترکه اصفهانی از نسل قضات ترکه اصفهان بود و بفضل یکان داشت در عهد شاه طهماسب قاضی عسکر شد و بعد با صفهان رفته بامور شرعیه و قضاوت آن ولایت که همیشه در سلسله ترکیه بود اشتغال داشت آخر ترک کرد و بمشهد مقدس رفته مجاور شد و در آنجا وفات یافت و آخر عمر بعراق آمده در گذشت شیخ بهاء الدین محمد العاملی قدس سره انتخاب خلف الصدق جناب شیخ حسین عبد الصمد است که در جمیع علوم تخصیص فقه و حدیث داشتند کامل بوده اما شبابرا در خدمت شهید ثانی شیخ زین الدین بسر برده بعد از شهادت شیخ مذکور رو بدست آل عثمان و رومیه آلد شیخ بهاء الدین از عرب بعجم قصد کرده در مجالس شاهی معزز و معظم میزیست علمای ایران بدو اذعان کردند نماز جمعه و جماعت را ترویج فرمود نشر شریعت میضا کرد و رونق دین مبین حقه داد با ستدعای شاه بجانب خراسان و هرات در حمل مشاکل و کشف غوامض اهتمام فرمود و بشوق زیارت بیت الله روزی چند در الحسا و بحرین بماند تا در بحرین اجل موعود او را دریافت و فرزند ارجمند وی بهاء الدین بعد از وفات شیخ والد خود عزیمت ایران کرده دیگر باره دوستانرا از صحبت خود بهره مند ساخت و علوم معقول و منقول را در نزد علمای ایران اقتباس فرمود و اندک وقتی زبده و نخبه علما و فضلا شد و جامع جمیع کمالات آمد تصانیف نفیسه بیادگار گذاشت کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و حبل المتین در جمع میان احادیث صحیحه حسن و موثق و شرح هریک از احادیث و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات و احکام احادیث صحیحه و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدایق الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عین الحیات در تفسیر آیات و کتاب جامع حدیث و شرح الشرح چغمینی در بیات و حاشیه مختصر اصول و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک در هیئت و رساله خلاصة الحساب و رساله صحیفه در اصطلاب و اثنا عشریات اربع و طهارت و صوم و صلوة و حج و کتاب بدة الاصول و مفتاح الفلاح در توابع فرایض و سنن و جامع عباسی و کشکول و غیرهم از انجناب است آخر الامر شوق زیارت کعبه معظمه بسر فرآمد و ذوق فقر و درویشی بر وی غلبه کرد کسوت درویشان در بر نموده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت کامل کرد و بصحبت بسیاری از افاضل علما و اکابر صوفیه و ارباب سلوک اهل الله و مجردین و موحدین رسید جامع کمالات صوری و معنوی شد شریعت را با طریقت و حقیقت جمع فرمود از معرفه و کشف بهره وافر آمد و بعد از مراجعت بایران سلسله صفویه بوجود وی مفاخرت کردندی و همیشه صحبت او را غنیمت شمردندی و علما بحدتش ارادت داشتندی و تحم خلوصش در مزرعه خاطر کاشتندی از جمله اصحاب ارادتش جناب مولانای محقق مجلسی ملا محمد تقی طاب ثراه است رحلت جناب شیخ در عهد شاه عباس بوده است و در متن این تاریخ مرقوم است اشعار عربیه و فارسیه و سوانح الحاج و شیرو شکر و ریاض العارفین مرقوم گردیده است سنه ۱۰۳۲ شیخ لطف الله میسی عاملی برادر شیخ ابراهیم میسی است که از فضلای میس جبل عامل بوده و در ارض اقدس تدریس مینموده بعد از تکمیل با صفهان آمد و امامت مسجد شاه باو وی اختصاص داشته است عالمی بلند پایه و کرامات بوده است و مدتها در اصفهان امامت میفرموده است سنه شیخ حسن داود خادم ولد شیخ محمد داود استرابادی خادم و خادم باشی آستانه متبرکه روضه رضویه علویه امام همام علی ابن موسی و کلید دار ضریح مقدسه بوده به نیابت پادشاه صداقت گاه خادم باشی آنحضرت میبوده است قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی بعد از خواجه جلال الدین محمد کججی خواندمیری که او را آتش زده سوختند چندی وزارت کرد آخر الامر آمد و پس از وی احمد پسر نور کمال اصفهانی وزارت یافت بواسطه عشقبازی با پسر بالیق که از خلویتیان مادشاه طهماسب بود برو برآشفته او را در قفس چوبین کرده آتش زد تا وکالت معصوم بیک صفوی رسید و نیز بمکه رفته در آنجا شهید شد حکیم خیاث الدین غیاث کاشی و کمال الدین حسین شیرازی و حکیم ابو نصر کیلانی و حکیم ابو الفتح تبریزی و یار علی طهرانی و میر روح الله قزوینی از اطبای خاصه شاه طهماسب صفوی بوده اند مولانا عبدی نیشابوری و مولانا شاه محمود زرین قلم و مولانا دوست هراتی و رستم علی خواهرزاده استاد بهزاد مصور و حافظ بابا خان ترتبی و مولانا ملک دیلمی قزوینی خوشنویسان عهد شاه اسمعیل و شاه طهماسب بوده اند مولانا

محمود آهنی سیاوشانی از خوش نویسان آنعهد بوده میرسید محمد شماع او هروی از شاگردان او بواسطه میر علی مشهدی بوده اند و بعضی خط میر سید احمد را رجحان داده اند و اهل هرات خط او را ترجیح میدهند و مولانا محمود قطعه ای خود را بنام استاد رقم میکرده چنانکه استاد میر علی گفته قطعه خواجه محمود اگرچه یکتازی بود شاگرد این فقیر حقیر بهر تعلیم او دلم خون شد تا خطش یافت صورت تحریر درحق او ظرافت تقصیری کرچه او هم نمیکند تقصیر هرچه او مینویسد از بد و نیک میکند جمله را بنام فقیر مولانا محمد حسین تبریزی از این طبقه بوده در جوانی وفات نموده میر معز کاشی نیز از قطعه نویسان بوده مولانا بابا شاه اصفهانی از خوش خطان و کاتبان آنعهد مزیت داشته **میر صدر الدین محمد فرونی** والد میرزا شرف قاضی جهان و شاگرد مولانا ملک دیلمی است و در روش خط نستعلیق تتبع مولانا سلطانعلی میکرده و از اقران او شده و در مشاهیر خوش نویسان آنعهد بوده و در میانه خطوط او و مولانا سلطانعلی ارباب سر رشته و سلیقه شبهه میکرده اند روزی جناب میر از مولانا دو سه قطعه گرفته و مطابق قطعه نگاشته بعد از دیدن سلطانعلی خط میرزا بعوض خط خود برداشته **ابراهیم میرزا** والد میرزا شاه حسین در نزد خواجه علاء الدین منصور و میرزا احمد و میرزا محمد حسین و ولید میرزا شکر الله نیز از خوش نویسان آنعهد بوده اند **مولانا علا یک تبریزی** در خط نسخ معروف و مسلم و علی رضای تبریزی و حسن بیک ولد محمود بیک سالم از ین قلم و عبد الباقی کتابه نویس از شاگردان خوب او بوده اند **استاد بهزاد و استاد سلطان محمد مصور** و آقا میرک اصفهانی نقاشان مشهور عهد شاه طهماسب بوده اند و خود شاه در نقاشی مرتبه اعلی داشته **مولانا مظفر علی** از منصوبان استاد بهزاد و برادر بالی عهد خود استاد و تصویرات عمارت چهل ستون اکثر از اوست میرزا زین العابدین و صادقی بیک افشار نیز از مشاهیر نقاشان آن عهد بوده اند ملا حسن بغدادی و ملا عبد الله در مذهب بی فریدوران و یکانه اوان خود بوده اند **مولانا ضمیری** اصفهانی و ولی دشت بیاضی و حیدر معمائی و ملک طیفور ابخدائی و والهی قمی و مولانا ملک قمی و فهمی و حضوری و صبری و حالتی و حزنی و بلاکی و مظهری از شعرای آنعهد بوده اند و غزلیات نیکو داشته اند و از اهل موسیقی نیز جمعی در آنعهد مسلم بوده اند که ذکر بیک موجب تطویل کلام خواهد شد و ذکر امرای هر طایفه در ضمن بکارش و قایع مذکور گردیده حاجت تکرار نیست میرزا سلمان اصفهانی سلسله نسبش بجابر انصاری میرسیده و در بعضی علوم مهارتی داشته بعد از شاه طهماسب ماضی بوزارت شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب رسیده بالاخره در هرات در دست امرای قزلباشیه مقتول شد این رباعی از اوست

رباعی

سپقدر ترم کرچه وفادار ترم آزرده ترم کرچه کم آزار ترم
امکو زویم عزیز ترینست کسی سبحان الله بچشم او خوار ترم

میر خان ولد محمد خان شرف الدین اعلی از اعاظم امرای تکلو بوده در فن موسیقی مهارتی تمام داشته در زمان شاه عباس کبیر راه و داع کرده بواسطه طبع شعری میکفته این رباعی از اوست

رباعی

آراسته آمد و چه ارآستی دل خواست بعشوه و چه دل خواستی
بنشست بمی خوردن و برخواست برقص بی هی چه بنشستی چه برخواستی

میرزا حاتم بیک اردوبادی از اولاد خواجه نصیر الدین طوسی رحمة الله بوده و سالی چند وزارت شاه عباس صفوی نموده بالاخره چنانکه در اصل تاریخت در بکام محاصره قلعه دم دم فی سنه ۱۰۱۹ در کذشت وزیری خوب و باعتماد الدوله ملقب بوده این بیت از اوست

بیت

بیت از دست برکرد سپر پوسته کردم پاسبانش را که شاید فرصتی یابم بوسم آستانش را

میر عماد الحسینی رحمة الله از سادات حسینی قزوین بوده است و در خط نستعلیق استاد و مشهور است و مسلم جمهور در سال یکهزار و بیست و چهار میرزا بی نظیر در شهر اصفهان بتحریک معاندین بدست مقصود دنحاس مقتول شد **ظهوری ترشیزی** رحمة الله از شعرای مقرر زمان صفویه است و معاصر شاه عباس است مثنوی در بحر تقارب کفته ساقی نامه نام نهاده و از انجمله است مثنوی شیرین و خسرو که از شهان زمین منیخواست انکشو خویش زن که انبان امان پروران منند همه دختران دختران منند دران مثنوی در مدح شاه عباس نیز اشعار کفته که بتحریر آن سبب تطویل است **حکیم شفائی اصفهانی** رحمة الله نامش شرف الدین حسن طبیب بی طبیب زاده و فاضلی آزاده بود در خدمت فضلای اصفهان کسب علوم عقلیه و نقلیه کرده و شست و بمعالجه مرضی میپرداخت فضلش را طبابت و طبابتش را شاعری و شاعریش را همی ساتر شد لهذا شاه ولاجاه شاه عباس او را از همکانی تا پ و از ین شیوه نادم و جانب خواندو وی ترک کرد و درین باب نظمی بشاه آورد و امثنوی نکدان حقیقت بر او زان حدیقه و کازانامه بنج و سیر العباد حکیم سنائی است بس نکو کفته و من بنده در تذکره

ریاض العارفین بعضی از آنها را نگاشته ام و چون بنای این دفتر بر تطویل نیست نگاشتن بسیار ایشان را نپسندیدم و اقتصار واختصار کنم که مرد صاحب ذوق ملاحت سخن او را درک کند که گفته نظم غم عالم پریشانم نمیکرد سر زلف پریشان آفریدند نمیترسید از دوزخ شفائی غم جانسوز هجران آفریدند وفاتش در سنه ۱۰۳۷ اتفاق افتاده میرزا نورالله کفرائی اصفهانی از قریه کفران روی دشت از بلوکات بلده اصفهان بوده و در عهد دولت شاه عباس صفوی در دفتر خانه مبارکه نویسندگی مینموده ضیا تخلص داشته و مردی عشقباز بوده همانا معشوقش بحکم اقتضای زمان جوانی جلف و بی پروا واقع شده او را مخاطب کرده ترکیب مربعی بنظم آورده که مطلع آن این است و بس مشهور است نظم ای بت هرزه کرد هرجائی ای برآورده سر ز رشد و حیائی الی آخره شعرای معاصرین شاه عباس صفوی بسیارند که احوال هریک در تذکرة الشعرای قدیم و جدید مذکور است و اگر بذکر حال و مقال همه پردازیم باید تذکرة الشعرائی درین دولت نگاشته شود و مخالف سوق این تاریخ خواهد بود لهذا از احضار معذوریم این اجازه از عدم خبرست و اگر بذکر امرا و وزرا و ارباب مناصب هر پادشاه پردازد کار را مشکل سازد لهذا طریقه وسط بهترین امور است و مولف درین امر معذور

امرای عهد شاه صفی صفوی

عیسی خان ولد معصوم بیک شیخی و ندصفوی چراغ خان زاهدی از احفاد شیخ زاهد گیلانی و میرخان ذوالقدر ولد رستم سلطان سوکلن و جانی خان بوده است و وزرای آن دولت اول خلیفه سلطان و دیگر میرزا ابوطالب خان خلف حاتم بیک اردوبادی دیگر میرزا تقی بهار و اصلان ملقب ببهار و تقی امرای شاه صفی اول نیل خان بیکدلی و پس از او غورلو خان ولد مهدیقلی خان شاملو دیگر امامقلی خان بنا نلو و دیگر جانی خان و دیگر مرتضی قلیخان شاملو و از امیر اخوران عالی علی بیک رکنه پدر شیخعلی خان مشهور بعلی بابا و شاهرخ و شیخعلی و بخشعلی فرزندان وی بوده اند و امرای عالیمقدار زمان شاه صفی امامقلی خان ولد الله ویردی خان حاکم فارس و آقا خان مقدم ازایل اتوزایکی مشهور بمقدم و پیربوداق خان پرناک ترکمان حسن خان شاملو و خان احمد خان اردلانی و خسرو خان استرابادی و رستم خان سپه سالار ایران و سید محمد خان والی عربستان و صفی قلیخان کرجی و طهماسقلی خان قاجار بیکلربیکی خوزستان و ولد امیر گونه خان قاجار ملقب ببهار و اصلان و علیمردان خان زنگ ولد شیخعلی خان حاکم قندهار و منوچهر خان ولد فرجخای خان سپهسالار و از فضلای عهد شاه صفی صفوی

جناب میر ابوالقاسم فندرسکی الاسترابادی قدس سره

از سادات عالیدرجات فندرسک من اعمال استراباد بوده جامع بجوامع علوم عقلی و مدینة الکمال کمالات صوری و معنوی حکیم مجرد موحد طریقت پوی حقیقت جوی بوده در سفر هندوستان بکمال مشقت بر نفس نفیس نهاده و بعد از مراجعت بعراق علماء حکمار ابر خوان فضایل خود دعوت کرده در حکمت طبیعی و الهی و طب و ریاضی مسلم اهل آن عهد بوده و در شعر و انشا و ربط و عنا و نجوشی و درویشی احدی نظیر او نمی نموده و در مدرس افادتش مدار بر مباحثه شفا و قانون بوده و از مجالست و مواسنت عوام احتراز تمام نمودی و بهمه کس را بحضرت خود راه ندادی و در بروی پیگانگان نکشادی پرده خلوتش مشتهر بوده و در حضر وحدتش نوشته تجرید و تفرید بش دنیوی نبوده و حال و قالش اخروی نمی نموده دنیا و آخرت را سه طلاق داده و گردن بر طوق ارادت و عبادت فرو نهاده در مقام تجرد مدح او نیارم گفت زیرا که از مقام تفکر و تصور گذشته بود الحاصل در سال عالم قرار در نوشت و بعالم بقا متصل گشت انجناب در هنگام فراغت گاهی بسبحان منظوم از قبیل قصاید محققانه و غزلیات عاشقانه میپرداخته این قصیده که در جواب حکیم ناصرخسرو علوی گفته و مطلعش این است مشهور است نظم چرخ با این اختران نغز خوش زیباستی صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی چون این قصیده مطول و مفصل است از نگارش آن معذور و از غزلیات انجناب بست بیت شرب مدام شد چه میسر مدام به چون می حرام گشته بماه حرام به یکبوسه از لبت ده و یکبوسه از رخت ناهرد و را چشیده بگویم کدام به صدرالحکما مولانا صدرالدین مشهور بصدر اصل انجناب از خاک پاک شیراز بود در بدو جوانی باکتساب فضایل نفسانی و اقتباس اخلاق انسانی توجه کرد بمعارج معارج افضال و مناهج مناهج کمال کرد و سالها در قم بافاده بود و در مراتب عقلیه و حکمیه الهیه مرتبه اعلی یافت مستفیدان و مریدان از هر جا بحضرتش آمدند چون الله ویردی خان حاکم فارس مدرسه خود را در شیراز باتمام رسانید طالب مدرسی فاضل گردید لهذا استدعا کرد که جناب صدرالعلما و بدرالحکما

بوطن مالوف مراجعت کند و مدرس آن مدرسه باشد لهذا باشارت پادشاه عهد شاه عباس ثانی آنجناب بشیراز رفته دران مدرس مجلس تدریس را مبسط بساط فضل و تحقیق تاسیس و اثنا در شهور سنه ثمان و ستین بعد الف بتقیید رست و برفراز قلعه کوهسار تجرید برگشت تا بفراغت و تصنیفات وی مشهور و متداول و مدار علیه حکما و فاضل است اسفار اربعه اش نزد اهل سلوک و وصول مسافرین عوالم وجود و شهود مرآت ظهور انوار مکاشفه و شهود است و شاعر و کسر الاصنام مبدء و معاد و شرح هدایه میبدی و تفسیر قرآن و شرح اصول کافی از کتب نفیسه اوست رساله پارسیه موسوم بسه اصل در تحقیق مبدء و معاش و معاد بطریقه ریاضت و تذکر و تصوف نگاشته ریاضات و آحاد مبرهن داشته بس مفید و سودمند و کمیاب و عزیز الوجود است رحمه الله مولانا رجبعلی تبریزی از اعاظم فضلا و اماجد علمای محققین بوده در فضل و کمال و ذوق و حال نظیر نداشت ظهورش در زمان دولت شاه عباس ثانی صفوی بوده و شاه غالب اوقات بمنصاحبت وی مشغولی میفرموده و گاه گاه بمنزل وی توجه میکرده و فقیرانه باوی بسر میبرده اقتباس انوار ذوق و تجرید و اکتساب اطوار معرفت و توحید از جناب مولانا می نموده در دولت سایر سلاطین صفویه نیز معظم و معزز میزیسته در شهور سنه یکهزار و شصت و پنج عالم فانی را وداع و ودیعه حیات را بدرود نموده تالیفات محققانه دارد تخلص واحد بوده **مولانا محمد محسن فیض کاشانی قدس سره** و هو مفخر الفضلا مولانا مرتضی المدعو بمحسن آنجناب بهترین تلامذه صدر المتالهین صدر الدین شیرازی و بمصاهرت مولانا مذکور اختصاص یافته خواهرزاده مولانا صیاء الدین نورای کاشی است که از فضلای عهد شاه عباس ثانی بود جامع بوده میان علم حکمه و فقه و شریعه و طریقه و حقیقه شاه عباس او را از کاشان بجهة اقامت مسجد جامع صفهان طلبیده خود در نماز جماعت بدو اقتدا کرده و غالب اوقات شبها بصحبت و بعضی از اهل حال بسر میبرد تکیه فیض در اصفهان باشارت وی بنیاد نهاده و بفقرا و درویشان اظهار ملاطفت و اشفاق بظهور آورده اما حاصل جناب مولانا از فضلای بزرگوار عهد خود بوده و در شهور رحلت نموده تالیفات آنجناب در هر علمی بسیار و مدار علمه فضلای هر دیار است. من جمله تفسیر اصفی و صافی و مفاتیح و وافی و محجة البیضا و کلمات مکنونه و رساله اسرار الصلوة و غیرهم دیوان غزلیات شوق و جدانگیز و عشق آمیزو قریب بشش هزار بیت زیارت شده و در تذکره ریاض العارفین بعضی ابیاتش مثبت است **مولانا المحدث الفاضل محمد باقر المجلسی طاب ثراه** آنجناب خلف الصدق جناب حقایق مآب زبدة المحققین مولانا محمد تقی نور الله مضجعه است اصل ایشان از دار المرز بوده و در اصفهان بتحصیل نموده اند مولانا محقق مجلسی در خدمت جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی بتحصیل و تکمیل مایه و در تجرید و تفرید و حید عهد شده ریاضات شرعیه کشیده و اباغات ذوقیه چشیده از ارباب مکاشفه و معاینه بوده و بخواهش شاه عباس ثانی شرح بر من لایحضره الفقیه نگاشته حدیقه و سایر رسالات آنجناب معروفست و فرزند ارجمندش محمد مذکور در عهد دولت شاه سلطان حسین معزز و مکرم بوده و شاه مذکور را تیمنا در روز جلوس بر تخت نشانیده اما حاصل آنجناب در جمع اخبار و احادیث و تقویت شریعت غرا کمال جد و جهد نموده تالیفات و تصنیفات وی زیاده از حد و حصر است و اغلب مشهور و معروف و مطبوع و مرغوب است در سال یکهزار و چهل و یک که زمان شاه طهماسب ثانی بود در اصفهان رحلت نموده رحمه الله علیه **واعظ قزوینی** اسمش میرزا رفیع و صاحب کتاب البواقیح النجاة است و در سنه در عهد سلطان حسین وفات یافته **آقا حسین خوانساری** چون والدش آقا جمال بوده و ولدش را باین اسم موسوم نموده او را ذو بجمالین لقب شده در نزد خلیفه سلطان تحصیل کرده شاه سلیمان زادی به نیابت بر تخت نشانیده و از فضلای زمان و مجتهدین اوان خود امتیاز داشته **مولانا عبد الرزاق لاهیجانی** از شاگردان خاص مولانا صدر الدین محمد بن ابراهیم بن یحیی مشهور بملا صدرای شیرازی بود و پس از مولانا محسن فیض از دیگر تلمذه مولانا افضل و اکمل گوی مراد و شوارق از کتب اوست و شرحی بر فصوص نگاشته و پنجهزار بیت دیوان داشته در فضل و حکمت معروف بوده **مولانا صادق اردستانی** از مشاهیر فضلا و حکما و از شاگردان خاص میرابوالقاسم فندرسکی قدس سره بوده است در عهد شاه سلطانحسین صفوی او را از اصفهان بتهمت تصوف اخراج نمودند و اطفال آن فاضل بزرگوار در سر ماتم شدند **مولانا عبد الرحیم دماوندی** بن یونس الدماوندی از فضلای مراض و علمای مکاشف و شاگرد مولانا محمد صادق اردستانی قدس سره بوده است و از اصفهان

بتعتبات عالیات رفته معتکف و مجاور شد و بعبادات و طاعات کوشیده و بمقامات عالیه رسید و در دولت نادرشاه افشار کتابی تالیف کرده موسوم بمفتاح اسرار الحسینی است و اینک حاضر است و در یکهزار و صد و پنجاه و شش در گذشت رحمة الله علیه

میرزا صادق نقرشی از سادات نقرش بوده و در رضاقلی میرزا پسر نادرشاه را تربیت و تعلیم می نموده بواسطه سوء ظن آن سید شریف را مورد زجری عنیف ساخته عنقریب مکافاتر الخشم خود دیده نادرشاه را کور کرد و سید مشار الیه در یکهزار یکصد و شصت وفات یافت مثنوی او معروف است

شمیم شیرازی و حجاب اصفهانی و شعله اصفهانی و داعی نقرشی و راهب اصفهانی و طبیب اصفهانی و معاصرین ایشان در این سنوات در عهد نادرشاه و شاهرخ شاه بوده اند و تا یکهزار و یکصد و شصت و هفت باندک تقدیم و تاخیر رحلت نموده اند اشعار ایشان در تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحای مؤلف این دفتر مسطور و مذکور است و حاجت بتکرار و ترسیم در این تاریخ نخواهد بود و دیگر انرا در ضمن عهد سلاطین سلسله علیه عالیه قاجاریه کرسیم تعالی در دفاتر دیگر مرقوم و معروض خواهیم کرد که

هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد

الحمد لله باطنا و ظاهرا و اولا و آخرا و منه المبدء و الیه العود

تمت

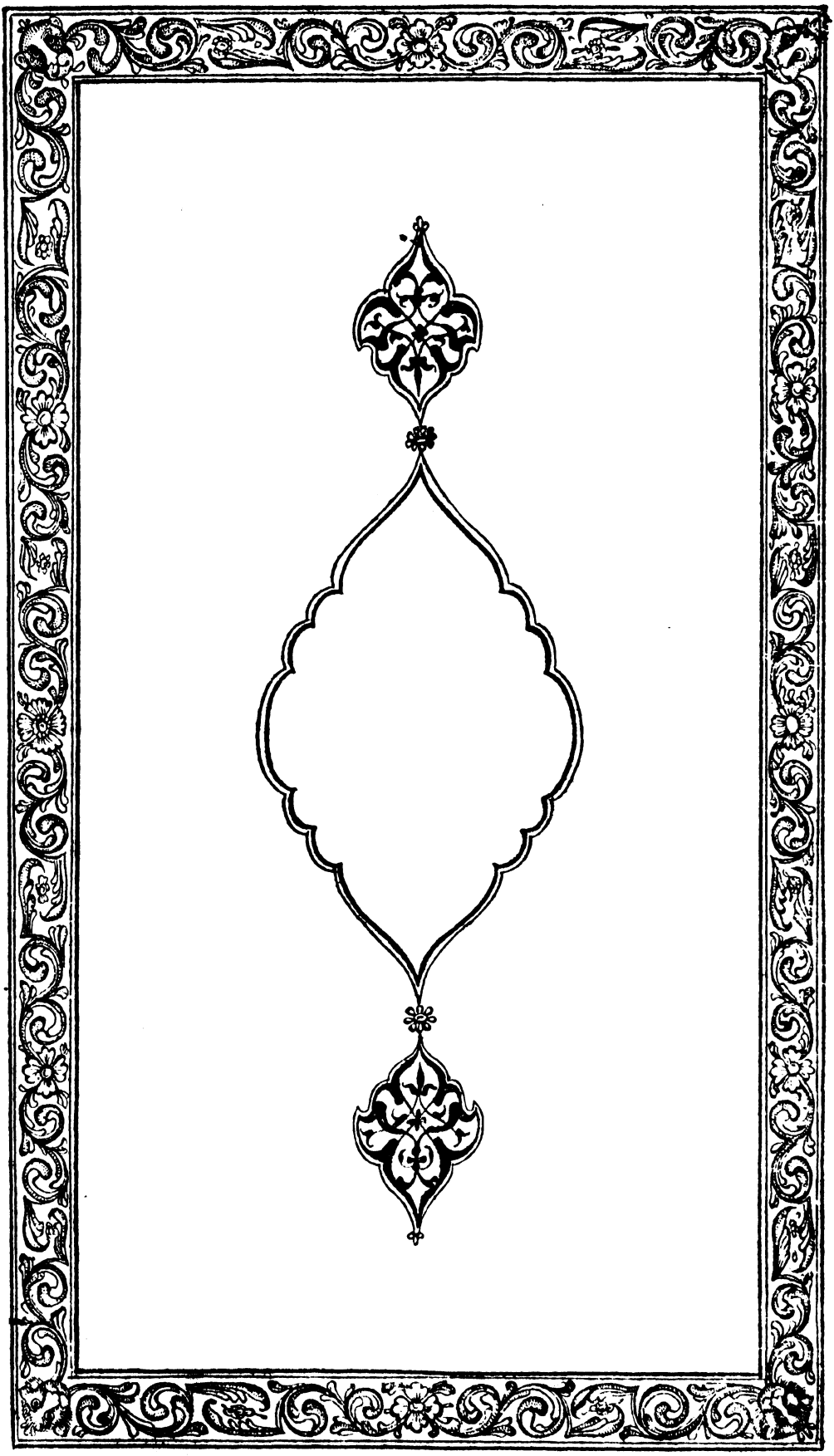

۴-۲
ف
90051
P2035
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ جرمانہ لیا جائے گا۔